۱۳۴۹ | مجلهٔ ماهانهٔ زبان و ادبیات و تحقیقات ایرانشناسی و انتقاد کتاب | سال سیزدهم شماره‌های ۳ و ۴

یادبود تقی‌زاده

یادبود فروزانفر

تقی‌زاده به قلم جمال‌زاده

آخرین دفاع تقی‌زاده

تقی‌زاده از نگاه سه دوست

تقی‌زاده که من شناختم

تقی‌زاده به‌قلم تقی‌زاده

گفتار بیلی در حق تقی‌زاده

ویسندگا

سان یارشاطر
یرج افشار
دعلی جمال‌زاده
اد شیخ‌الاسلامی
ق رضازادهٔ شفق
حمود عرفان
هدی مجتهدی
سرهارولد بیلی
راهیم باستانی پاریزی
فریدون وهمن
جف دریابندری
رضا داوری
احمد تفضلی
احمد آرام

فهرست مندرجات

ایرانشناسان

انتقاد کتاب

کتابهای خارجی

نسخه‌های خطی

راهنمای کتاب

شمارهٔ ۳ـ۴ سال سیزدهم

خرداد ـ تیر ۱۳۴۹

درگذشت تقی‌زاده

درگذشت شادروان تقی‌زاده برای جامعهٔ علمی ایران وجامعه خاورشناسان زیانی جبران ناپذیر بود. تقی‌زاده نه‌تنها دانشمند پرمایه و تیزبین ومتبحر بود، بلکه مشوق وراهنمائی گرانقدر برای اهل علم بشمار می‌رفت. هرجا استعدادی می‌یافت ویا امکان ثمری علمی می‌دید بی‌دریغ به ترغیب و حمایت برمی‌خاست ودرین راه از بذل هیچگونه مجاهدت وقبول هیچگونه زحمتی خودداری نداشت.

تقی‌زاده هرچند سالخورده بود درتعهد مقاصد خیر ویا تشویق افکار وآثار سودمند علمی ازشور جوانان بهره‌مند بود. سالهای عمر به‌هیچ‌رو از شوق او درین امور نکاسته بود. درجائی‌که ممکن بود جوانتران شانه خالی کنند یا مأیوس شوند او استوار وکوشا بود. انتشار «مجموعهٔ کتیبه‌های ایرانی» که به‌همت او و شادروان هنینگ درین اواخر بنیاد نهاده شد و نیز کوشش او درآغاز تأسیس «بنگاه ترجمه ونشرکتاب» و «انجمن فلسفهٔ علوم انسانی» برای انتشار آثار سودمند گواه این نکته است.

گذشته ازمقام علمیش، شادروان تقی‌زاده مردی امین ومتقی وفروتن وآزاده بود. به‌کم خرسند بود. زبانی پاکیزه داشت وآنرا بگفتار زشت و غیبت نمی‌آلود. بـا این‌همه طبعش از طیبت هم خالی نبود وبیانی گرم و گیرا داشت.

درسبك و رویهٔ علمی، تقی‌زاده بهترین نمونه‌ای ازحسن ترکیب علوم شرقی و غربی بشمار می‌رفت آثار او همه آئینهٔ جهد و امانت و استقصای علمی اوست. دانش وسیع وحافظهٔ نیرومند او بادقتی‌کم نظیروذهنی‌جوینده وپویاهمراه بود. نه‌تنها به‌گفتار وعمل‌مشوق دانشمندان ودانش پژوهان‌بود، بلکه به‌آثار خود نیز راهنمای‌آنان محسوب میشد. درتفحص علمی، بحقیقت بیرونی این زمان بود.

شادروان تقی‌زاده به «راهنمـای کتاب» عنایت مخصوص داشت و از همکاری ونشر آثار خود درآن دریغ نداشت. این شماره‌کـه مدیر دانشمند مجله به بزرگداشت آن شادروان اختصاص داده، نشان کوچکی ازحق شناسی ومنت کارکنان «راهنمای کتاب» نسبت به‌حقوق دیرین و دیرپای آن دانشمند گرانمایه است.

احسان یارشاطر

مرگ تقی‌زاده نه کاری است خرد

ایرج افشار

سیدحسن تقی‌زاده روز هشتم بهمن ۱۳۴۸ درگذشت. مرگی آرام ازپس زندگی درخشان و بلند آن جوهردانائی و مـرد جنبش و شور را خاموش ساخت. تقی‌زاده در دوران نود و سه سال‌حیات، بیش از هفتاد سال درمبارره و کوشش‌وکاربود. آرامی‌حیات وروشنی‌عمر، برای‌او گرم شدن درکار و به‌کارگرفتن اندیشهٔ خود بود.

تاریخ زندگی او پرست ازحادثه وکارهـای مهم، وطبعاً نوشتن سرگذشت او دشوار. موقعی که گرد و غبار اعراض فرو نشیند و اسناد و مدارک مربوط به فعالیتهای او ازگوشه وکنار به درآید چنین کاری خواهد شد وچهرهٔ راستین تقی‌زاده برسطور کتابها نقش خواهد بست.

زندگی تقی‌زاده رادرسه دفترباید نوشت. یکی دفتر«سیاست» که زندگی او ازآن نام گرفت و همه وقایع آن مهم و مرتبط با حادثه‌های تاریخی مملکت است. تقی‌زاده اگرطلبه مانده بود مردی بود به‌لباس و شهرت پدرش‌یابرادرش. پیشنمازی شده بود درمحله‌ای ازتبریزوتأثیری بارزدراجتماع‌نکرده‌بود. امروزکسی‌اورانمی‌شناخت‌ودرصفحات‌تاریخ ایران نامی ازو نبود. گوشهٔ دیگرزندگی تقی‌زاده را در دفتر «صفت و شخصیت» باید جست. این دفتر بسیار خواندنی ونکته آموزست. هر مرد سیاسی، به‌اخلاق وشخصیت پای بندی‌ندارد. اماتقی‌زاده داشت. او سازندهٔ اخلاق وشخصیت‌دیگران‌هم بود. دفتر سوم به‌حیات فرهنگی و علمی اواختصاص دارد. این‌دفتر درخشان وجهانی‌وپایدارست وارباب غرض هم نمی‌توانند آنرا نادیده انگارند.

دفتر صفت و طبیعت

تقی‌زاده به اشخاص صاحب صفت وحیثیت (کاراکتر) معتقدبود و به‌کرات درمقالات اجتماعی و سیاسی به‌این نکته اشاره‌کرده است. خود از افرادی بودکه مصداق‌کامل این سخنان قرار می‌گرفت. صفاتی

ممتاز که تقی‌زاده داشت واورا مردی صاحب صفت وحیثیت‌ساخته بود درین عبارات می‌توان خلاصه کرد:

تقی‌زاده واجد نیروی انصاف بود. این صفت ممتاز ناشی از آن بود که تقی‌زاده‌باصبروحوصله وآرامی سخنان هر کسی‌را می‌شنید واعمال نیك وبد را ازهم متمایز می‌ساخت. همواره می‌گفت که برای شناخت اشخاص باید به‌سیئات وحسنات جداجدا رسیدگی کرد. او دیر قضاوت‌می‌کرد. در داوری از حب وبغض‌وعجله پرهیزداشت. سخنانی که درقضاوت می‌گفت به‌الفاظ سنجیده وبر مبنای انصاف‌کامل‌بود. برای هر کاری به «ضابطه» و «میزان» معتقد بود.

تقی‌زاده هیچگاه با معاندان ومخالفان خود مجادله ومباحثه نمی‌کرد. هرچه درحق او بد می‌گفتند می‌شنید وچون صاحب اعصاب‌بسیار قوی‌بود اصلا به‌روی خودنمی‌آورد. یکی دوبار که جوابی‌گفت از باب آن‌بود که حقایق‌تاریخی‌در پردهٔ‌تاریکی‌نماند. ورنه‌هیچگاه قصداحتجاج دراو نبود.

تقی‌زاده در مبارزه جسور و دنبال‌کن وجوانمرد بود. اما معتقد بود که باید اوضاع و احوال را شناخت و نیروی هماورد را سنجید و از صرف بیهودهٔ نیرو و وقت اجتناب کرد.

تقی‌زاده به مالیهٔ عمومی بسیار احترام می‌گذاشت و نمی‌پسندید که آن را درکارهای غیرلازم و غیرفوری صرف کنند. به‌همین ملاحظه موقعی که رئیس‌مجلس سنابود اعتقاد داشت که ساختن‌بنای مستقل‌برای آن لازم‌نیست. نیت ونظری که درهمین زمینه دورهٔ وزارت مالیه خود داشت زبانزد همهٔ کسانی است که با او کار کرده‌اند.

تقی‌زاده از اعتراف کردن به‌اشتباه وسهومطلقاً خودداری‌نداشت. پنهان‌کردن اشتباه راگناه می‌دانست. طفره رفتن کار اونبود. اعتراف کردن در مورد نفت تاآنجا که خود را «آلت فعل» شمرد از شهامتهای

اخلاقی وصفت مخصوص به‌او بود. هیچ اهل‌سیاستی در ایران بدین پاکی و صداقت به‌اعتراف نپرداخته. یك موردهم «استغفار» کرد، و آن در مورد تبدیل خط فارسی به خط لاتینی است که خود وقتی برای ترقی ایران گفته بود خط فارسی را باید به‌خط لاتینی تبدیل کرد.

تقی‌زاده از تملق گفتن و تملق شنیدن ناراحت می‌شد. از تشریفات تصنعی و خودنمائی مصراً پرهیز داشت. نمی‌پسندید که بااو رفتاری‌شود که غیرعادی است. وقتی والی خراسان شده بود اعضای ادارهٔ حکومتی به‌مرسوم وعرف والیان قبل می‌حواسته‌اند که به‌هنگام راه رفتن والی‌در خیابان به‌دنبال او راه بیفتند ومردم را از اطراف برانند. تقی‌زاده چون این سنت را نادرست می‌دانست دستور می‌دهد که کسی بـا او حرکت نکند.

تقی‌زاده حافظهٔ بسیار وسیع و قوی داشت وتا آخرین ماههـای زندگی این‌موهبت‌بزرگ را ازدست نداد. همه وقایع‌قدیم را باجزئیات تمام به‌خاطرداشت وهربار که واقعه‌ای‌را حکایت می‌کرد درست به‌مانند همان بود که چند سالی‌پیشتر گفته بود. حتی کلمات واصطلاحات عوض نمی‌شد. ازین باب تا حد زیادی مرهون صفت راستگوئی خود بود.

تقی‌زاده بادوستان قدیم خود بسیار وفادار وصمیمی بود وهریك که فوت می‌شدند بسیار متأثر و غمناك می‌شد: حکیم‌الملك، مستشار‌الدوله، اسمعیل امیرخیزی، محمد امین رسول زاده، محمد نخجوانی، محمد قزوینی، محمدعلی‌فروغی، حسین‌علاء، ابراهیم پورداود، حسین نقوی، دکترسیدفخرالدین شادمان، ولادیمیر مینورسکی، والترهنینگ. بطورمثال می‌توان گفت که درمجلس تعزیت مرحوم صادق‌مستشارالدوله با گفتاری محزون این‌بیت خاقانی را خواند:

همی‌گفتم که خاقانی دریغاگوی من‌گردد دریغا من شدم آخر دریغاگوی خاقانی

تقی‌زاده از بدگفتن ودشنام گوئی کلاً اجتناب می‌ورزید. اصلا

چنین خصلت درجانش نبود. به‌معاندین ومخالفان خود نیز بدنمی‌گفت. نمونهٔ آن مقالهٔ با دقتی است که دربارهٔ مرحوم دهخدا نوشت و یا جوابهائی که تلویحاً یاجسته گریخته به مرحوم سید احمد کسروی ضمن خطابهٔ مشهور خود دربارهٔ مشروطیت بیان کرد .

تقی‌زاده مردی بود حق شناس . از هر کس خوبی وحسن عملی دیده بود مکرریادمی‌کرد. ازهرگونه کوششی‌خودداری نداشت تامشکل دوستان یااشخاص‌مفیدرا ازمیان بردارد. این‌موارد بسیارست. هر آشنای او مواردی چند را می‌داند ونام‌بردن لزومی ندارد.

تقی‌زاده به‌خاطرات دورهٔ انقلاب مشروطیت ودورهٔ جهاد برلین بیش از دوره‌های دیگر زندگیش پای بندی داشت . هر وقت ازگذشته یادی برزبان می‌آورد ازآن‌دورهها بود که جوانی‌ونیروی شوق خود را برسر آن گذاشته بود. کمتر از والیگری خراسان و وزارت مالیه وطرق وسفارت پاریس‌ولندن‌صحبت‌می‌کرد. گوئی که این‌دورههابرای‌اوعادی سپری شده بود. درین خدمات شور و جنبش و حیات واقعی نمی‌دید .

تقی‌زاده چون زبانش گرم می‌شد و مستمع علاقه‌مند می‌یافت حکایتهای شنیدنی از تبریز و تهران دروقت مشروطه می‌گفت. بالاخره قصه را به‌فعالیت دلیرانهٔ برلین می‌رسانید . هیچگاه از یاد یاران خود قزوینی‌وجمال‌زاده وپورداود وتربیت وکاظم‌زاده ونواب ودیگران غافل نمی‌ماند. اصرار داشت که یاد آنها ازیادش نرود .

تقی‌زاده درنقل مطالب خود و سرگذشت خود رشتهٔ سخن را از یك مطلب به مطلبهای دیگر نیز می‌کشانید . اما هیچگاه فراموشش نمی‌شد که ازکجا شروع کرده‌است وچه می‌گفته‌است وبرای چه مقصود آغاز سخن کرده بوده است . شنونده حین شنیدن یك مبحث توفیق آن می‌یافت که چند مطلب دیگررا بطور ضمنی بشنود.

تقی‌زاده به‌رفاه و آسایش افراد محروم و زحمتکش مخصوصاً

طبقهٔ دهقان علاقهٔ مفرط داشت . درین مورد تا حد زیادی از افکار و نوشته‌های تولستوی الهام گرفته بود . در مقدمه‌ای که بر کتاب «خاك و آدم» جمال‌زاده نوشته مکنونات قلبی و اصول عقایدش مضبوط است .

تقی‌زاده تیز هوش بود . به یك نظر اشخاص را سبك و سنگین می‌کرد. خوب می‌دانست که مقصود هر کس از هرسخن چیست. اودیر به‌اشخاص علاقه‌مند می‌شد و به سختی افراد را می‌پسندید .

تقی‌زاده باآنکه‌مقامهای‌مهم وطول عمر یافت معاشران ودوستان بسیار زیاد نداشت. عده‌ای پیش ازو رفته بودند وجمعی معدود ازو یاد می‌کردند . میان اوراقش ورقه‌ای دیدم که مربوط به سال **۱۳۳۳** شمسی است و آن مرحوم به‌خط نسخ درشت بر آن نوشته است :

پر در مقام تجربت دوستان مباش صائب عزیز بودی اگر بی‌یار می‌شوی!

معلوم است که از سخت‌گیری خود بیم تنها ماندن را داشته و بیدارباش صائب را برای یادآوری خود یادداشت کرده بوده است.

تقی‌زاده مدیر وسازنده ومبتکر بود. نشرمجلهٔ گنجینهٔ فنون با همکاری تربیت و اعتصام‌الملك درتبریز هفتاد سال قبل ، ایجاد مجلهٔ سیاسی و تحقیقی کاوه ودورهٔ ادبی آن، پایه‌گذاری انجمن ایرانی‌فلسفه وعلوم‌انسانی، مجاهده برای‌جمع آوری لهجه‌های ایرانی وایجاداطلس لهجه شناسی ایرانی، هماوازی درتأسیس انجمن آثار ملی ومشارکت درجلسات آن تاآخرین ماه زندگی ، تشکیل کتابخانهٔ سفارت ایران در لندن و کتابخانهٔ بسیار اساسی مجلس‌سنا که آن‌را با هدف ومقصود عالی درزمینهٔ ایرانشناسی‌پایه‌گذاری کرد، عضویت کمیسیون معارف به‌منظور نشر کتب‌مفید، همکاری‌درتأسیس کتابخانهٔ مجلس‌شورای ملی، مشورت در امور بنگاه ترجمه و نشرکتاب ، مساعدت در نشرکتیبه‌های ایرانی، نظارت بسیار دقیق برشرکت چاپ افست نمونه‌هائی‌است ازحس‌ابتکار ونیروی سازندگی وذوق علمی وفرهنگی او.

تقی‌زاده در زندگی شخصی کاملا معتدل و بکلی مخالف افراط در خرج کردن خارج از میزان بود. اگر عایدی بی‌حساب داشت باز با احتیاط و مطابق احتیاج عمل می‌کرد. در امور مالی مملکتی هم همین رویه را می‌پسندید. کارهائی که در دورهٔ وزارت مالیه برای تعدیل بودجه و ضبط خزانه کرد همه ازین روحیه سرچشمه می‌گرفت.

تقی‌زاده بسیار امین و درست کردار بود. پدرم حکایت می‌کرد که موقع جنگ جهانی اول که اعتبارات بی‌حساب ازطرف آلمانها در اختیار شخص تقی‌زاده بود و بدون هیچگونه محاسبه وپرسشی می‌توانست به‌هر مصرفی که بخواهد برساند او بهیچ وجه راضی نمی‌شد که چیزی از آن را زائد بر آنکه به‌مصرف دیگران می‌رسید خود بردارد. مثال بارزش این بود که در زمستان سخت برلین با کفشی که رویه‌اش شکسته وشکاف خورده بود و وصله شده راه می‌رفت.

تقی‌زاده به آثار ملی بسیار علاقه‌مند بود و حفظ آنها را واجب می‌شمرد. اما ساختن آثار جدید را درست نمی‌دانست. از خروج آثار قدیم هم متأثر نمی‌شد. معتقد بود که آثار ایرانی هر کجا باشد به‌نام ایرانی خواهد بود و باعث آبرومندی و افتخار.

تقی‌زاده ماندن فضلای ایرانی را درخارج نمی‌پسندید. وقتی که عباس زریاب خوئی به‌لطف خود او به آلمان رفت چون چند سالی ماند دائم می‌گفت که باید آقای خوئی‌را به‌ایران آورد و ازو استفاده کرد. در مورد احسان‌یارشاطر هم همین عقیده‌را اظهار می‌کرد.

تقی‌زاده به‌هر نوع خرج صحیح برای مصارف علمی وادبی معتقد بود. هروقت که مشکلی در کار نشر کتابی یا رفاه حال دانشمندی پیش می‌آمد می‌گفت اگر اختیار بامن بود ازصدهزار تومان خرج ابا نداشتم. افسوس که کار با اشخاصی است که «سرشان توی حساب نیست!»

... و بالاخره تقی‌زاده آزاده‌ای بود آزاد اندیش. طالب حقیقی

آزادگی و آزادی برای همه . درین زمینه سخنهای دلسوزانه بسیار گفت ومقاله‌های تند ومحکم بسیار نوشت. از کسانی است که در تاریخ آزادی فکر ایران نامش درخشان و آثارش پایدار خواهد ماند .

دهنر فرهنگی و علمی

تقی‌زاده مایهٔ علمی ممتاز داشت . اعتدال فکر، قدرت استنباط ، فهم صحیح، سابقهٔ طلبگی، اتخاذ روش علمی مستشرقان ، تتبع ومطالعهٔ وسیع اورا دانشمندی برگزیده ساخت وموجب شد که نوشته‌های علمی او استوار ومحققانه باشد.

تقی‌زاده دارای روح علمی قوی وذهن منظم ومنطقی بود، وبا این دوموهبت گرانقدر «روش» (متد) صحیح را جمع داشت. نتیجهٔ آثاری که درزمینه‌های تحقیقی وعلمی و نیز درمباحث اجتماعی و فکری نشر کرد همه فایده بخش و ماندگارست.

تقی‌زاده آنچه در مباحث علمی می‌نوشت، به‌مرور ایام آنها را با تعلیقات وتکمله واستدراکات واضافات والحاقات تصحیح وتکمیل می‌کرد. نمونهٔ کامل چاپ اول گاه شماری در ایران اوست . « از پرویز تا چنگیز» را منقح ومفصل ساخت وبه دست احمد افشار شیرازی (که در طبع «مانی ودین او» با او کار کرده بود) سپرد وامیدست پس از چندسال که زیرچاپ مانده است در دسترس قرار گیرد . برای «گاه شماری» یادداشتهائی بسیار مفصل واساسی درطول سی‌سال فراهم ساخته بود که قسمتی را در حاشیهٔ نسخهٔ خود وارد کرده و قسمتهای بیشتر به صورت ورقه ویادداشت مجزا هم‌اکنون دردست است وباید تنظیم وطبع شود.

تقی‌زاده نثر را به طرز مخصوص وخاص خود می‌نوشت . مطلقاً تحت تأثیر نوشته‌های قدیم یاعصر خود نبود. از تعقید و تطویل نمی‌هراسید. نثر او ساخته شده از مایهٔ آخوندی ، پیچیدگی سیاست، استحکام علم و

قدرت تحقیق بود. جملاتش مطول و معقد بود. چون مطلب و موضوع را فدای لفظ وعبارت نمی‌کرد اغلب تعبیرات و اصطلاحات و کلمات ناأنوس مورد استعمال او، خاص خود اوست. بااین همه بیانش کاملا رسا ومطلبش محکم بود.

تقی‌زاده درنوشتن، مطالب خودرابامثالها وشاهدهای زیادی می‌آمیخت و در انتخاب کلمات ضابطه و میزان خاص خود داشت. برای هرمورد ومنظور کلمات را می‌سنجید وهر کلمه درمعنائی که بطورصریح وقاطع مورد اراده‌اش بود استعمال می‌کرد.

تقی‌زاده ازمروجان ایرانشناسی درایران واز حامیان ایرانشناسان خارجی است: مانندمینورسکی، ولف، هنینگ، گرشویچ، کیدی، مور-گنشنیر به ودیگران. با اغلب بزرگان این‌طبقه دوست بود، چون براون، مارکوات، نلدکه، میتوخ، مینورسکی، زکی ولیدی طوغان، هنینگ، مورگنشیرنه و عدهٔ کثیر دیگر. همه به‌او احترام می‌گذاردند. نشانهٔ آن مجموعهٔ مقالاتی است که به مناسبت هشتاد سالگی او و به نام «زان ملخ» چاپ وبه او اهداگردید.

علاقهٔ تقی‌زاده به‌این‌رشته موجب شدکه درچند کنگرهٔشرقشناسی شرکت کرد وخود ریاست کنگرهٔ ایرانشناسی تهران‌را پذیرفت.

تقی‌زاده درچندجاتدریس کرد: دانشگاه لندن،دانشگاه کیمبریج، دانشگاه کلمبیا، دانشگاه تهران. درتدریس سختگیر بود. هـردرس که می‌گفت از سرمیل می‌گفت و آنچه می‌دانست می‌گفت. کار را سست نمی‌گرفت. نمی‌خواست که طالب علم باری به‌هرجهت باشد.

تقی‌زاده یادداشتهای موادی را که در دانشگاه درس می‌گفت و عبارت‌است ازتاریخ علوم‌اسلامی‌وتاریخ ادیان‌ملل‌قدیم به‌تدریج تحریر کرده وقسمتی‌ازتاریخ علوم اسلامی راهم به‌چاپ رسانیده بود، اماهیچ یك‌به‌مرحلهٔ انتشارنرسید. البته‌این‌هردواثرشایسته است‌که به‌چاپ‌برسد.

تقی‌زاده خطابه‌هایی در تاریخ عرب در اوائل ظهور اسلام خواند که بعداً بصورت سه جزوه انتشار یافت. این نوشته‌ها را تفصیل داده و مفیدتر ساخته و بهترین نوشتهٔ فارسی در موضوع مورد سخن است.

تقی‌زاده به‌فعالیتهای ادبی و فرهنگی غیر تبلیغی بسیار علاقه‌مند بود. پس از ایجاد بنگاه ترجمه و نشر کتاب خدمات بسیار از حیث انتخاب کتاب و مشورت علمی به آن کرد. در تشکیل جلسهٔ تقدیر از خدمات حبیب یغمائی به‌مناسبت بیستمین سال تأسیس مجلهٔ یغما از صمیم قلب مقدم و دعوت کننده شد. با حال زار و تن ناتوان بر گردونه نشست و به‌مجلسی آمد که عده‌ای از ادبا و فضلای تهران بودند. به‌این نوع کارها آسان تن می‌داد.

تقی‌زاده به‌تنظیم و تدوین فرهنگ لغات فارسی ضمن ریشه شناسی آنها و تطبیق کلمات دری با زبانهای قدیم ایرانی بسیار معتقد بود و آن‌را لازم می‌دانست. پس اهتمام بلیغی مصروف داشت که هنینگ استاد مشهور زبانهای ایرانی را به‌تألیف چنین اثری برانگیخت تا مراجع ایرانی آن را به‌چاپ برساند. این کار آغاز شد اما سرانجام نیافت. مرحوم تقی‌زاده همیشه از این واقعه متأسف بود. مخصوصاً موقعی که هنینگ مرد گفت که دیگر سالها می گذرد و کسی که شایستگی چنین کاری داشته باشد نخواهد آمد.

تقی‌زاده آثار هنینگ را بسیار ارزنده می‌دانست و به نوشته‌های او به دیدهٔ توجه و اعتنای کامل می‌نگریست. وقتی کـه پیشنهـاد چاپ فرهنگ زبان خوارزمی او توسط احسان یارشاطر به‌دانشگاه تهران رسید و مطلب و مشکلات آن با تقی‌زاده درمیان گذاشته شد آن مرحوم با نهایت علاقه و مجاهدت مخصوص توانست که شورای جشنهای شاهنشاهی را به تعهد پرداخت مخارج آن موافق سازد. اما هنینگ درگذشت و این اثر با ارزش نیز چاپ ناشده ماند. اکنون نویدی رسیده است که قسمتی از این اثر آماده است و توسط دانشگاه تهران در لندن به‌طبع خواهد رسید.

تقی‌زاده دربارهٔ ترجمهٔ دائرة‌المعارف اسلامی هم نقشه‌ای ریخت و بیست سال قبل با گروهی از دانشمندان (عباس اقبال ، سعید نفیسی ،

غلامحسین صدیقی، عباس‌زریاب خوئی، موسی عمید و دیگران) بدین کار پرداخت. قسمتهائی‌ازمقالات‌چاپ اول به‌ترجمه در آمد. اما حوادث ومشکلات رشته را گسلانید وترجمه‌ها به وزارت فرهنگ سپرده شد.

تقی‌زاده دربارهٔ دانشمندان ازاعمال هرنوع مساعدت ممکن‌دریغ نداشت. مرحوم قزوینی خانه نداشت. تقی‌زاده بود که قد علم کرد وبا مساعدت دوستان خانه‌ای برای او خرید. پس ازفوت قزوینی به‌شرایط وصایت عمل کردو آنقدر کوشیدتاچاپ «یادداشتهای‌قزوینی» مورد قبول دانشگاه واقع‌شد. دربرقراری مستمری‌جهت دختر و زن اواهتمام بلیغ کرد. شاید یکی‌دوسه نفرمی‌دانند که همین سال‌گذشته هم‌از جناب امیر عباس هویدا ضمن نامه‌ای خواست که از امکانـات موجود استفاده شود وپس‌از بیست سال‌مبلغی‌بر مستمری‌ورثهٔ قزوینی‌اضافه شود تابازماندگان دانشمند دوستش زندگی‌بسیار سختی نداشته باشند.

تقی‌زاده دربالیدن و پیشرفت علمی عدهٔ زیـادی از نخبهٔ فضلای ایران مؤثر بود. احسان یارشاطر، عباس زریاب خوئی، عبدالحسین زرین‌کوب، کاووس جهانداری مورد لطف بسیار اوبودند. درطبقهٔ‌پیش عباس اقبال آشتیانی، مجتبی مینوی، سید فخرالدین شادمان از عنایات او برخورداری یافتند. البته به‌دوستان فاضل خود نیز همواره اختصاص نظروبذل توجه داشت: مانند سید عبدالرحیم‌خلخالی، ابراهیم‌پورداود، محمدعلی تربیت ... به نظرمن تقی‌زاده دوستان ادبی خودرا بیش از همکاران ویاران سیاسی مورد حمایت وعنایت قرارداده است.

تقی‌زاده وقتی به‌عالمی مستعد برمی‌خورد وبه قول خودش اورا کشف‌می‌کردبسیارشادمان می‌شد. وجود این‌نوع‌افراد را برای مملکت «گنجی بی‌مانند» می‌دانست. مثال‌اخیر وبارز آن انتقال سیدمحمد فرزان ازخراسان به‌تهران است. تقی‌زاده می‌فرمود که من اسم فرزان‌را نشنیده بودم. یکبار درجلسهٔ شورای عالی فرهنگ مذاکره ازعیب و نقص کتب مدرسه‌ای بود. من پیشنهاد کردم خوب است که نظر انتقادی معلمان بـا

تجربه وفاضل خواسته شود . وقتی انتقادها رسید درمیان همهٔ آنها یك مطلب اساسی و منقح ومبتنی برعلم وتبحر دیدم و آن شرحی بود که به امضای سید محمد فرزان بود. بعد از آن وزارت فرهنگ‌را معتقد به‌آن کردم که فرزان را به‌تهران بیاورند . نیز توصیه و تأکید کردم که در دانشگاه به او درس بدهند .

تقی‌زاده کتابشناس بود. مهمترین آثار غربی راجع به‌ایران و کتب مهم قدیمی عربی وفارسی را می‌شناخت و اکثر آنها را بررسی و مورد تحقیق قرارداده بود . او به این رشته علاقه داشت . خود درزمان مجلهٔ کاوه با همکاری یکی از دانشمندان آلمانی جزوه‌ای حاوی اسامی کتب مهم اروپائی‌دربارهٔ ایران به‌نام Persische Bibliographie دربرلین‌انتشار داده بود. دنبالهٔ این‌کار را نیز رها نکرده بود وهرجا وهرقت اسم کتابی دربارهٔ ایران می‌دید یادداشت می کرد وبه کتابخانه‌ها سفارش می کرد که آن‌را تهیه کنند . او جعبه‌ای از فهرستهائی که خود تهیه کرده بود درین سالهای اخیر به من سپرد . البته اثری کهنه شده است اما هر ورقش یادگاری‌است از شوق وذوق‌او. یحیی ماهیارنوابی می گفت که تقی‌زاده درزمان تدریس‌در کلمبیا اورادرکار کتابشناسی‌ترغیب و کمك می کرده. نمونهٔ‌دیگرازین‌علاقه‌اشتیاق‌بسیارشدیدی‌بود که‌پس‌ازاطلاع‌ازکارخانبابا مشار به‌دیدن فهرست ایشان‌نشان داد. عصرگرم تابستانی به‌باغ مشار در «پل رومی» آمد وتمجیدها وتشویقها کرد وبه نام انجمن‌ایرانی فلسفه و علوم انسانی ، بنگاه ترجمه و نشرکتاب را برآن داشت که فهرست مشار را چاپ کند، و شد.

تقی‌زاده گردآوری زبانها و لهجه‌های ایرانی را بسیار واجب می‌دانست ودرین‌راه کوششهای بسیار کرد. مقدمه‌ای که بر کتاب«نزابی» مرحوم سعید کردستانی نوشته است (حدود چهل سال‌قبل) نشانی است ازآشنائی دیرین او بالهجه‌های ایرانی و علاقهٔ کامل او به‌آنها . در این

سالهای اخیر نسبت به تنظیم اطلس زبانشناسی ایران توسط یارشاطر و زرژدار، رفتن گرشویچ استاد متخصص زبانهای ایرانی بشاگرد، تشکیل گروه لهجه شناسی مساعدتهای بی‌شائبه کرد. همچنین درمورد تدوین و نشر کتیبه‌های ایرانی توسط گروهی از ایرانشناسان کوششهای بارور کرد تا این مجموعه با عطیهٔ شاهانه و مساعدتهای بین‌المللی آغاز شد. نفوذ کلام تقی‌زاده درین باب تا آنجا بود که مرحوم مخبرالسلطنهٔ مهدیقلی هدایت هم مبلغی به‌این انجمن هدیه کرد.

تقی‌زاده به زبان فارسی تعلق خاطر خاص داشت، و به آن به‌مانند یك عامل سیاسی و یك جزء اصلی از خـاك ایران و عنصر واقعی ملیت ایرانی می‌نگریست. حفظ آن‌را ارتطاول و گزند روزگار لازم می‌دانست. حود مجاهدهٔ زیاد درین‌باب کرد. چهاربار به‌تناوب به‌این مطلب پرداخت که زبان فارسی را باید ازآلودگی و آشفتگی برکنار نگاه داشت. یك بار در جنگ بین‌الملل اول در مجلهٔ کاوه بود که زبان فارسی و زبان حان والده را روبرو قرارداد، یك بار به‌هنگام تشکیل فرهنگستان بود که رسالهٔ «جنبش ملی ادبی» را نوشت و خطر لغت سازی را متذکر شد، یك بار پس ار جنگ جهانی دوم وهجوم لغات خارجی بود. آخرین بار پنج شش‌سال پیش به‌سبب مشاهدهٔ بی‌توجهی عموم به فراگرفتن زبان فارسی در قبال آموختن زبان خارجی بود که خطرات فرهنگی ناشی ازین امررا به‌نحو بسیار روشنی یادآور شد و بحثهای زیادی را به‌میان آورد.

تقی‌زاده درکارهای علمی و تحقیقی ازپراکندگی پرهیز داشت. کار مهمی راکه متوالیاً دنبال کرد موضوع گـاه‌شماری ایرانیان است. درین‌زمینه فرد اول وشاخص بود و نوشته‌هایش مورداستناد علمای دیگر. زمینه‌های دیگری که او بدانها پرداخت و اثرش تحقیقی وموردرسیدگی دانشمندان قرارگرفت تحقیق دراحوال وافکار مانی، فردوسی، ناصر-حسرو ست. هریك از آثار او درین زمینه‌ها مبتنی بر اصالت وعمق تحقیق

است. تقی‌زاده دربارهٔ اسماعیلیه نیز کار کرده بود و یادداشتهای خود را به محمد معین واگذار کرد. اما به‌چاپ نرسیده است. هیچ عجب نیست که تقی‌زاده ازمیان همه برجستگان ایرانی مانی، فردوسی، ناصرخسرو واسماعیلیهٔ ایران را برگزیده بود. حتماً آنها را درتاریخ تحول فکر و تکوین ملت ایران بی‌اثر نمی‌دانسته است.

دفتر سیاست و اجتماع

تقی‌زاده در سیاست ایران یکی از مردان بسیار مؤثر بوده است. هم درفکر وعقیدهٔ سیاسی وهم درامور واعمال سیاسی.

تقی‌زاده درفکر وعقیدهٔ سیاسی ازبرجستگانی بود که‌بدون تردید نامش درزمـرهٔ متفکرین ایران قرن اخیر ضبط می‌شود. عقایدی که در زمینهٔ آزادی، قوای‌ملی ومملکتی، تعلیم‌عمومی‌تمدن‌خارجی، امورمدنی واجتماعی به‌شکل رساله وخطابه ومقاله بیان‌کرده است همه خواندنی و مسائل مذکور درآنها قابل‌توجه وتعمق همیشگی‌است. مانند رساله‌های تحقیق‌دراحوال کنونی‌ایران، توجه بیشتربه‌ولایات، مقدمهٔ تعلیم‌عمومی، آیندهٔ روشن، لزوم حفظ زبان فصیح فارسی، جنبش ملی ادبی، اخذ تمدن خارجی وچند ده نوشتهٔ دیگر.

انتقادهائی که نسبت به‌تقی‌زاده درامورسیاسی‌شده‌عبارت‌است از پناهنده شدن به‌سفارت انگلیس، عقد قرارداد نفت درسال۱۹۳۳... اما کسانی می‌توانند اعمال سیاسی و روش کار او را درسیاست بسنجند که ازهرنوع غرض عاری باشند، کسانی می‌توانند فعالیتهای او را درزمینهٔ سیاست بازگو کنند که با آن مرحوم درمعبرهای‌سیاسی‌همگامی‌داشته‌اند، وبالاخره کسانی‌می‌توانندانديشه‌های سیاسی‌وفکری اورا درست‌بنمایانند که آثار اورا درین زمینه‌ها به دقت خوانده ودرمسلك وتفکر با اوهمراه بوده‌اند.

به هر حال، مرگ تقی‌زاده نه کاری‌است خرد ...

درگذشت فروزانفر

بدیع الزمان فروزانفر روز شانزدهم اردیبهشت ۱۳۴۹ درگذشت.
ن مرگ پردریغا جـامعهٔ علمی ایران بسیار متأثر و یاران واقعی او
کوار شدند. دانشمندی متتبع ومحقق به‌مقیاس ومعیار جهانی واستادی
کم نظیر درتدریس وتعلیم ازدست رفت. تجلیلهای شایسته‌ومتوالی
ز طرف مراجع دولتی وفرهنگی دراین مرگ فسوس آورابرازشد همه
حسرت اهل ادب وفضل بود.

فروزانفر بیش ازچهل و پنج سال از زندگـانی خودرا درتهران
انید. از روزی که باتمدن و روشهای جدید و احتیاجات نوین زمانه
ا شد به‌جای سنن قدیم ورسوم کنارهٔ کویر وقال و قیل مدرسهٔ مشهد،
ریح مآثر جدید فکری و روشهای نورا پذیرفت وبا هوش بسیار تند
یر کی ذهن، دماغش را آمادهٔ حیاتی تازه کرد.

معلومات و مبادی علمی که به ایام جوانی در بشرویه (طبس) و
هد فراگرفته بود، همه علوم قدیمی‌بود. اما آنهارا عمیق‌فراگرفته بود.
اً بامایه‌ای قوی‌درمجامع ادبی وفرهنگی تهران ظاهرشد.

بی‌تردید چهارصفت ممتازفروزانفر را درمقام علمی‌تحقیقی‌عالی
رداد. یکی دانش بی‌کران ومبتنی برابتکار و دوری جستن از ابتذال
کرار مطالب کهنه شده بود. دیگر نیروی حافظهٔ خـارق‌العاده بود که
توانست همواره دانش‌وسیع‌خویش‌را باآن عرضه کند. همواره‌اعجاب‌ـ
ری وتحسین‌گوئی را موجب می‌شد. سدیگر شم انتقادی علمی قوی
باکوشش تمام آنرا از تعصب پاك نگاه می‌داشت. بالاخره قلمی و
ی استوار و دلچسب با عباراتی خوش لفظ و آهنگ که جهش فکر
زانفر و ثمرهٔ تحقیقات بارور اورا درست می‌نمایاند.

دانش وسیع فروزانفر، درزمینهٔ معارف اسلامی وادبیات فارسی
. ذوق رخشان، قوهٔ نقد و سنجش ممتاز، شمّ استنباطی استوار و
خره قدرت ابتکار توانائی آنرا به او داده بود که به‌اسلوب پسندیده

اهل ادب و تحقیق را از تتبعات خود بهره‌ور سازد . به هنگام تدریس و سخن گفتن نیز همین صفت موجب می‌شد که سخنان او دردل شاگردان وشنوندگان اثر کند.

فروزانفر محضری بسیار دلنشین داشت . شعرهـای بلند و خیال انگیرمی‌خواند. سینه‌اش مخزن نکته‌های ادبی‌وتاریخی بود. شوخ‌طبـع ونکته سنج بود . حاضرجوابی کم مانند بود . بسیارموقع شناس بود . میزان‌کارش زیاد بود. سحرخیز وراه‌پیما وطبیعت دوست‌بود. درپانزده سال احیر عمر دل به‌سفر بسته بود. دیدن دنیای بزرگ و شهرهای جهان مطلوبش بود. حوش سفر وخستگی ناپدیر بود . تیزهوش وتند ذهن و بـاریك اندیش بود. شعرش کم بود اما حوب بود و به اسلوب محکم استادان قدیم بود. باشاگردانش الفتی وانسی گرم ودوستانه بود.

استاد بی‌مثال برروی دشکچه‌ای می‌نشست وکار می‌کرد. خودرا درعبائی می‌پوشانید. تابستان عبای نازك طریفی که کارصفحات خراسان بود بردوش می‌کشید ورمستان عبای سنگین وسیاه رنگ زمخت. پارچه‌های دست‌باف حدودولایت خودرا دوست می‌داشت، حواه‌پشمین‌چون برك بجستان و خواه کجین و پشمین و پنبه‌ای . پالتوی او از برك بسیار ظریف وخوش رنگ بود وپیراهن زیرین او غالباً ازدست‌بافهای ولایت. از شیرینیهای ولایتی خودشان نیز بسیارتعریف می‌کرد وگاهی از ایام که سوغات بـرای او می‌آوردند بـه اصرار به‌مهمانان تعارف می‌کرد . اما خودش نمی‌خورد ، ریرا به صحت و سلامت خود بسیار علاقه‌مندبود. ازخوردن این‌نوع«تنقلات» پرهیز داشت. چای را خوب می‌شناخت وچای عالی می‌نوشید .

بشرویه بـرای فروزانفر بهشت گمشده بود . می‌دانست‌که آب ندارد. وسیلهٔ زندگی مرفه ندارد. خشك وگرمازا وتوان فرساست . اما یادگارهای کودکی وخاندان حویش راکه درآن کوهسار کویری برجای

گذاشته بود ازیاد نمی‌برد. هروقت به‌مناسبتی از آن روستا یادی به میان آمد زبان به‌تعریف می‌گشود. زبان ولغات محلی بشرویه وطبس را اصیل می‌دانست و از موقعی که به اهمیت تحقیقات زبانشناسی و تجسس در لغات محلی پی‌برده بود .به لغات محلی بشرویه در تحقیقات خود اشاره می‌کرد و ازآنجا شاهد می‌آورد.

***

فروزانفر شارح بزرگ مثنوی، معرف ممتاز مولانا جلال‌الدین رومی، مطلع کم مانند در تصوف اسلامی، آشنای واقعی به‌رموز ادبیات فارسی بود. آثاری که ازو دراین چهار زمینه انتشار یافته وهمه استوار و نمونه وشاخص است وفهرست آنها درهمین شماره دیده می‌شود سالیان دراز یعنی قرنها پایدار می‌ماند و وسیلهٔ تحقیقات کسانی‌خواهد بود که در تصوف اسلامی و ادبیات فارسی تتبع خواهند کرد. اهل ادب ذکر جمیلش را همیشه برزبان خواهندآورد و او را ازبنیان‌گذاران نقد ادبی ایران خواهند شمرد.

فروزانفر نگارش شرح مثنوی شریف را بعد ازقریب چهل سال که به‌تفحص وتتبع در متن مثنوی و تألیف سرگذشت مولانا و رسیدگی به‌متون کثیرفارسی‌وعربی و تنقیح وچاپ عده‌ای‌ازمتون تصوف گذرانیده بود آغازکرد. جوهردانش اوهمین‌شرح عالی‌است. اما متأسفانه فقط سه مجلد ازآن چاپ شد وتوفیق تألیف مجلد چهارم به‌بعد را نیافت. خود چند روزی پیش ازمرگ نامه‌ای به‌من نوشت وآغاز شدن چاپ مجلد چهارم را به فرصت دیرتری موکول کرد. فرصتی که به‌دست نیامد.

در دوسال اخیر به تصحیح مقالات بهاءالدین نقشبند دست زده بود. معتقد بود که چون‌درباب این‌فرقه هنوز درزبان فارسی اثری‌نیست واین سلسله هم اکنون زنده است وقسمتی از افراد آن در ایران ساکنند واجب است که تفحص و تتبعی دقیق‌درباب آنها طرح وعرضه شود. کار

دیگرش تنقیح مجدد مثنوی مصباح‌الارواح شمس‌الدین کرمانی است. او سابقاً آن‌را به علت شهرت انتساب از اوحدالدین کرمانی می‌دانست ومتن‌راهم به‌چاپ رسانیده بود. اما بعدها توجه‌یافت که از اوحدی‌نیست واز شمس‌الدین است.

***

موجی نیرومند ازدریابار مرگ برآمد و سفینهٔ کالاهای بیش بها را ازمیان برداشت وبه زندرون جاودانگی سپرد. موج مرگ بودوسفینه فروزانفر.

اما فروزانفرخود موجی‌بود. موجی‌سراسرشوروتابناکی. موجی که صدفهای ارزنده وخیره‌کننده از ژرفای معارف اسلامی به‌کنارآورد وجهانی را ازگوهرهای ارزنده متمتع ساخت.

ایرج افشار

با تقدیم احترام   از هشت ماه پیش چشم بنده به علت
نزول آب روی چشم رسیده و پزشکان سفارش کرده‌اند که
ملاحظه کنم و بر چشم خود فشار نیاورم بدین جهت جلد
چهارم شرح مثنوی شریف در آخر خرداد امسال بدانجا
که انتظار رسید نرسید استدعا دارم مدت را تا یک سال تمدید بفرمایید
البته این تأخیر مطابق مفاد قرارداد «از مشیت لطف وکیل
مؤلف» نیست و جای بسی عذرت باقی است
با تجدید احترام ۱۲/۳/۶۹ فروزانفر

تقی‌زاده به قلم جمال‌زاده

(قسمت اول)

اولین بارکه تقی‌زاده را دیدم دردورهٔ طفولیت من یعنی اوایل دورهٔ مشروطیت در طهران بود . بتازگی ازتبریز بسمت وکیل درمجلس شورای ملی بطهران وارد شده بود و بزودی دارای شهرت گردیده بود . سید عمامه بسر و قباوعبا وشال بود وصورتی بسیاردلنشین داشت وفارسی را بالهجهٔ آذربایجانی خوش‌آیندی،باصوت ولحن دلچسبی‌حرف میزدبدون‌آنکه درقیافه‌اش (باستثنای شعله‌ای‌که درچشمانش برافروخته میشد و تا اواخر عمرهمان شراره راگاهی درچشمانش بار دیدم) حرکت و تشنجی‌که درنزد اغلب خطبا و ناطقین دیده میشود پدیدارگردد. حرفهائی‌که میزد باحرفهائی که‌ناطقین ملی ووطن‌پرستان ومشروطه طلبان دیگرمیزدند تفاوت داشت و درشنونده ایجاد اطمینان مینمود که از دل برمیخیزد و ازدلسوزی و ایمان و خیرخواهی ریشه میگیرد و لهذا سخت مؤثرواقع میگردید .

پدرم خود واعظ و ناطق بود وحرفش مؤثر بود ولی‌خوب بخاطردارم‌که حتی پدرم باتأثر از حرفها ونطقهای تقی‌زاده صحبت میداشت وباو عقیده پیدا کرده بود و اورا دوست میداشت .

روزی پدرم بمن‌گفت امشب مهمانم وتراهم باخود خواهم برد وتقی‌زاده هم خواهد آمد . میهمانی درمنزل حاجی عبدالوهاب تاجراصفهانی بودکه در نزدیکی همان محلهٔ سید ناصرالدین درطهران‌که منزل ما درآنجا بود منزل داشت . معروف بمشروطه طلبی بود و بـا پدرم سابقهٔ دوستی داشت . طرفهای غروب آفتاب بودکه بهمراهی پدرم بدانجا رفتیم . خانهٔ بزرگ و روشن و با صفائی بود و درهمان صحن حیاط (بقول اصفهانیها «خرند» بفتح اول و دوم) درپهلوی حوض بزرگی فرش انداخته بودند ومیهمانها روی فرش‌نشسته بودند وچای وشربت ومیوه میخوردند وقلیان میکشیدند. حالا دیگردرست درخاطرم نیست‌که تقی‌زاده قبل‌ازما وارد شده بود یابعد ازما وارد شد، ولی همینقدریادم است‌که وضو گرفت و درطرف دیگر حوض فرش انداختند و مشغول نماز شد . امروز برای‌من‌مسلم‌است‌که نمازمصلحتی‌بودکه مبادادشمنان مشروطیت وملاهای

مستبد بهانه‌ای بدست آورده او را بی‌دین و بابی و لامذهب بخوانند و اسباب دردسر برایش فراهم سازند. از آن شب دیگر چیزی در خاطرم باقی نمانده است.

دفعهٔ دوم که تقی‌زاده را از نزدیك دیدم و در خاطرم باقی مانده است در اوقاتی بود که محمد علی‌شاه بـا مشروطه ومشروطه طلبان بنای کج‌رفتاری را نهاده بود وشنیده میشد که درحضور درباریانش با ششلول گلوله باستخر باغش میانداخته و با هر گلوله نـام یکی از مشروطه خواهانی را که با آنها دشمنی بیشتری داشته است برزبان میآورده است از قبیل پدرم وملك‌المتکلمین ومیرزا جهانگیرخان صوراسرافیل وهمین تقی‌زاده .

خوب بخاطر دارم که مادرم مرا بعمارت مجلس‌شورای ملی فرستاده بود که ازپدرم برایش خبر بمنزل ببرم. وکلا درتالار بزرگی دورتادور برروی‌فرش نشسته بودند وآقایان بزرگ یعنی سیدعبدالله بهبهانی وآقاسید محمد طباطبائی سنگلجی هم حضور داشتند و ملك‌المتکلمین و پدرم هم درمیان وکلای مجلس نشسته بودند (درصورتی که هیچکدام وکیل نبودند) . من طفل بـودم و دم در ایستاده بودم و یك دستم بدیوار داخل تالار بود و حـرفها را گوش میکردم . صحبت بود که شاه نیات بدی دربارهٔ چند تن از مشروطه طلبان مشهور دارد و ممکن است آنها را توقیف کند وبقتل برساند ویـا بصورت دیگری اسباب آزار آنها را فراهم سازد . صحبت بدرازا کشید وعاقبت بنا شد که ملك‌المتکلمین شب را درمنزل آقای سید عبدالله بهبهانی و پدرم درمنزل آقای سید محمد طباطبائی بگذرانند و اهل مجلس معتقد بودند که شاه جرأت نخواهد کرد که درآنجا در صدد توقیف آنها برآید . تقی‌زاده با آنکه وکیل بود ولی درمیان حضار نبود ولهذا گویا پدرم مرا که همانطور دم در روی پاشنهٔ در ایستاده بودم (قبا و لباده و عمامه کوچکی داشتم) صدا کرد و گفت برو تقی‌زاده را پیدا کن و بگو برای کار لازمی بیایند اینجا .

تقی‌زاده و تحویل گرفتن اسلحه زودی تقی‌زاده را پیدا کردم . درهمان نزدیکی تالار وکلا بـالای پلکانی (تالار درطبقهٔ اول عمارت بود) ایستاده وباهمان عمامهٔ سیاه کوچك وقبا ولباده سرگرم تحویل گرفتن تفنگ و اسلحه‌ای بود که ازپائین بدستش میدادند و اوبه یکی دونفر که پهلویش ایستاده بودند تحویل میداد . خوب درخاطر دارم که میرزا جهانگیرخان ومیرزا قاسم خان صورچند قدم آن طرف‌تر نشسته بودند وبجوانکی که کلاه پوستی وسرداری

داشت ودرمقابل آنها نشسته بود بدون پروا از اطرافیان کلمه به‌کلمه یادمیدادند که بگوید اوبوده است‌که‌برای محمد علی‌شاه بمب انداخته است (نه حیدرخان عمواوغلی)(۱)

درهرصورت نزدیك رفتم ومطلب رابه تقی‌زاده گفتم. ابداً محلی نگذاشت وبکار خود ادامه داد و من هم برگشتم و بپدرم گفتم که تقی‌زاده مشغول است و نخواست به طالار بیاید.

از قضایای شنیدنی یکی هم این است‌که درهمان موقع‌که دم درطالار ایستاده بودم وحرفها گوش میدادم بدون‌آنکه خودم متوجه باشم دستم رابروی تکمهٔ چراغ برق (طالار با نوربرق روشن بود) گذاشته بودم و ناگهان طالار تاریك شد وهمه ترسیدند وبعد معلوم شد تکمه حرکت‌کرده بوده است ودوباره روشن شد و اسباب شرمندگی مــن گردیدکه بی‌گناه طرف خطاب و عتــاب محلسیان واقع گردیدم.

علت اینکه بناشد پدرم درمنزل مرحوم سنگلجی پنهان شود این بودکه درآن روزی‌که علاءالدوله حاکم طهران آن سید محترم قند فروش را چوب زد و بازارهـا بسته شد و علماء عظام درمسجد شاه جمع شدند وپـدرم درهمان مهتابی مسجد بالای منبری‌که پشتش بحوض درفاصلهٔ دوسه متری بیشتر نبود به منبر رفت و آن نطق مشهور راکــرد و آیهٔ قران را شروع کرده بودکه ولــو پادشاه . . . امام جمعه‌که پای منبر نشسته بود بنای مخالفتش را(آنهمه سوابق دوستی باپدرم‌که واعظ مسجد او بود)گذاشت وجمعیت درهم ریخت‌که شرحش را درکتابها نوشته‌اند. دوپسر مرحوم طباطبائی‌یعنی میرزامحمد صادق ومیرزا عبدالهادی (این اسم دوم را یقین‌ندارم چنین باشد) خودرابپدرم رسانده بودند وپدرم را ازمنبربلندکرده‌بدون‌آنکه فرصت پیداکندکه‌کفشهایش راکه درپائین منبربود بپوشد اورا ازمسجد برون برده وبمنزل خود درمحلهٔ سنگلج رسانیده بودند ولهذا درمرتبهٔ دوم هم‌که پدرم درمخاطره واقع گردیده بود بناشد بــاز بهمان منزل آنها برود وپنهانش کنند.

دراینجا دلم میخواهد یك داستانی راهم هرچند خارج از موضوع است حکایت‌کنم. پدرم بمن‌که فرزنـد ارشدش بودم خیلی علاقه داشت و اغلب در میهمانیها مرا همراه خود میبرد. در آن ایــامی‌که درمنزل طباطبائیها پنهان

(۱) بعدها که درموقع جنگ عمومی اول با حیدرخان‌عمواوغلی دربغداد وبعداً دربرلن دوستی دور و درازی پیدا کردم اقرار میکردکه اوبمب انداخته بوده است.

بود من اغلب بدانجا میرفتم وحتی گاهی شب هم همانجا میخوابیدم . شب اول که شام ازاندرونی به‌بیرونی فرستادند ومن نیز باپدرم ودوپسر نامبردهٔ مرحوم طباطبائی دورسینی چلو نشستیم معلوم شد برنج نیم پختهٔ بی‌روغن آخوندی وار است . پدرم بسیار مرد شوخی بود و حرفهایش را بهمین زبان شوخی میزد . رو بمن کرده گفت ممل‌خان (ممل بافتح هردومیم مخفف محمدعلی بود) بمادرت بگو پلو رانباید اینطور پخت، نه آنطور که او برنج وروغن را خراب میکند . ببین این پلو نه روغن دارد و نه گوشت وچقدر خوشمزه و گواراست . حضار خندیدند و ازآن پس غذا صورت دیگری پیداکرد .

از آن تاریخ ببعد دیگر تقی‌زاده را ندیدم . پدرم در بهار سال فرنگی ۱۹۰۸ مرا بادوپسرمرحوم حاجی سید محمد صراف (علوی) که وکیل مجلس بود برای تحصیل به بیروت فرستاد وچند ماه پس ازآن محمد علی شاه مجلس را بتوپ بست وپدرم بقصد اینکه شاید بتواند خودرابکربلا ونجف رسانیده در حمایت عموی بزرگ خود حاج سید اسمعیل صدر از علمای معروف عتبات از خطر درامان باشد. (۱)

من از بیروت به لوزان (سویس) رفتم ودرآنجا از تقی‌زاده وسیدمحمد رضا مساوات و سلیمان میرزا (اسکندری) کاغذهابمن رسیدکه اکنون که ملیون و مشروطه طلبان فاتح و غالب گردیده‌اند اگر از دست امیر افخم همدانی که قاتل پدرت است بعدلیه عارض شوی ماهم کمك خواهیم کرد که لااقل مخارج تحصیل تو و معاش کسانت را درطهران تأمین نماید . من درآن زمان خیلی مغرور وبی‌فکر ولاابالی بودم بطوریکه وقتی در مدرسه انطورا دربیروت خبر قتل پدرم را بمن دادند آن روزکراوات سرخ انقلابی زدم و لهذا طبعاً دلم نمیخواست که نمکخوار قاتل پدرم باشم و بـه پیشنهاد دوستانه و خیرخواهانهٔ آقایان جواب مساعدی ندادم وپشیمان هم نیستم، چون هرطوربود گذشت . . .

با تقی‌زاده در برلن

دیگرچند سالی از تقی‌زاده خبری نداشتم تا آنکه در اواخرسال۱۹۱۴میلادی (یا اوایل‌سال۱۹۱۵میلادی)

---

(۱) درموقع توپ بستن مجلس درمجلس بود وخانمی که درکوچهٔ پشت مجلس‌منزل داشت اورا می‌بیندکه باپای ناتوان بدیوار تکیه داده است وچون مکرر وعظ اورا شنیده بود هرچند شوهرش صاحبمنصب و درواقع ازگروه مستبدان بود او را بمنزل خود میبرد و بعداً (یعنی یکی دو روز بعد) اورا از طهران فرارمیدهند و درهمدان دستگیر میشود و اورا از آنجا به‌بروجرد میبرند و درآنجا بشهادت میرسد ومقبره‌اش در آنجاست و امیدوارم شرح حالش‌که مدتی است شروع‌کرده‌ام بپایان برسد ــ قبل از پایان عمرم ــ و بچاپ برسانم .

تحصیلاتم را تمام کرده بودم ودرلوزان (سویس) دست وپامیکردم که وسیله‌ای
اکنم و خودرا بایران برسانم روزی جوانی ایرانی بدیدنم آمد که بعدها
یدم نامش میرزا رضا خان افشاراست، ولی درآن موقع بنام مستعار دیگری
ودش را بمن و بمرحوم میرزا نصرالله خان جهانگیر (همشیره زادهٔ میرزا
جهانگیرخان صوراسرافیل) که او هم در لوزان تحصیل میکرد معرفی کرد .
رفهای بسیاری میزد وخلاصه آنکه ما دونفررا دعوت میکرد که برای شرکت
کارهای وطنی وملی به برلن برویم وعاقبت بناشد که خطی از تقی‌زاده بیاورد
مابتوانیم بحرف او اطمینان پیدا کنیم . خط تقی‌زاده را میشناختم وخطی که
ند روز بعد برایمان آورد خط تقی‌زاده بود وبما اطمینان میداد که اظهارات
ورندهٔ خط بی‌اساس نیست و ما را دعوت میکردکه برای کارهای وطنی و
بارزهٔ بادشمنان ایران یعنی روس وانگلیس به برلن برویم.

درژانویه ۱۹۱۵ هردو به برلن رفتیم من درآنجا تقی‌زاده را سومین
ار درعمرم زیارت کردم . در آن موقع کمیتهٔ ملیون ایرانی دربرلن عبارت
ود ازخود تقی‌زاده ورضای افشار وعزت‌الله خان هدایت پسر صنیع‌الدوله و ما
ونفر . ولی کم‌کم از اطراف عدهٔ دیگری از ایرانیان هم وارد شدند و کمیته
وان و استخوانی پیدا کرد . هرکدام از اعضاء کمیته منزلی (یعنی اطاقی
جاره‌ای) داشتند ولی محل اجتماع درهمان منزل تقی‌زاده بود که مرحوم
عزت‌الله هدایت هم درهمانجا منزل داشت ودرمحلهٔ شارلوتنبورگ وشمارهٔ ۶۱
لایب نیتراستراسه (Charlottenburg, 61 Leibnizstr) واقع بود. دارای یك
طالار نسبةً بزرگی بودکه بعدها دفتروکتابخانهٔ روزنامهٔ «کاوه» قرارگرفت
ومیزبزرگی دروسط آن بودکه تقی‌زاده در روی آن کارمیکرد. دوسه میز تحریر
دیگرهم دراطرافش بودکه یکی از آنها سالها میزتحریرمن گردید . یك طالار
پذیرائی و دو اطاق برای سکونت (یکی برای تقی‌زاده و دیگری پهلوی آن
برای عزت‌الله هدایت) ویك اطاق انبار برای کاغذ و روزنامه ویك اطاق دیگر
دفترخصوصی تقی‌زاده داشت .

تقریباً هر روز یکی دوبار درهمانجا جمع میشدیم و صحبتهای لازم را
میکردیم ونقشهٔ کارهایمان را میکشیدیم . من ازهمه جوانتر وبی‌تجربه‌تربودم
ولی مثل دیگران دارای یك رأی بودم و درکارها اساس بررأی اکثریت بود.

تقی‌زاده و مرحب خیبری یکی ازاعضاء کمیته باصطلاح قدری جموش بود وحتی
گاهی ایرادهای نیش غولی به تقی‌زاده وارد میساخت
که بشدت بوی خودپسندی وخودنمائی میداد . روزی که غایب بود به تقی‌زاده

گفتیم این جوان گاهی بشرایط ادب رفتار نمیکند ، چرا تحمل میفرمائید . هرگز جواب تقی‌زاده را فراموش نمیکنم. فرمود مگر داستان حضرت امیرالمؤمنین را در رزم با مرحب خیبری نشنیده‌اید. نشنیده بودیم (همه جوان وفرنگی‌مآب بودیم) . فرمود خیبر هم مثل حضرت امیر پهلوان و زورمند بود و حضرت با شمشیر وتیر ونیزه ازعهدهٔ او بر نیامد وبنا شد درمقابل دوسپاه باهم کشتی بگیرند پس از مدتی کوشش و زورآزمائی حضرت امیرغالب آمد و اورا بزمین انداخته برسینه‌اش نشسته و خنجررا ازکمر درآورد تا اورا بقتل برساند، ولی درهمان حین خیبر آب دهان برصورت حضرت امیر انداخت . حضرت پس از اندك تأملی خنجر را درغلاف نمود و ازسینهٔ حریف برخاست ووقتی باو گفتند چرا او را بقتل نرساندی فرمود تا آن لحظه در راه خدا و اسلام می‌جنگیدم ولی وقتی آب دهان بصورتم انداخت ترسیدم انتقام شخصی و خود خواهی درمیان آمده باشد و لهذا ازروی سینه‌اش برخاستم واورا زنده گذاشتم .

این قبیل حرفها بگوش ما نوچه فرنگ رفته‌ها بسیار تازگی داشت و سخت مؤثر واقع میگردید و تقی‌زاده حتی در نطقهای رسمی خود ازین قبیل داستانها ونکته‌ها بسیار داشت که اگر خدا بخواهد و روزی نطقها و مقالاتش را دریکجا جمع آوری نموده و بصورت کتاب (یاکتابها) بچاپ برسانند برعموم هموطنان معلوم خواهد گردید .

یادداشت برداشتن تقی‌زاده تقی‌زاده عادت داشت مدام کارهائی را که باید انجام بدهد در کتابچهٔ جیبی خود یادداشت میکرد . بخاطر دارم موقعی که مرا برای شرکت در کنگرهٔ سوسیالیستها به استکهلم میفرستادند که بروم درآنجا احقاق حقوق مملکتمان را بنمایم و از طرف ملیون ایران مظالم وسیئات اعمال روس وانگلیس رابگوش کنگره و بوسیلهٔ روزنامه‌ها بگوش مردم سوئد و دنیا برسانم تقی‌زاده آدرس پانسیونی را که قبل ازمن وقتی به استکهلم برای همین مقصود رفته بود در آنجا منزل کرده بود داد و فرمود کتابچهٔ جیبی من در کشوی میز نزدیك به تختخواب فلان اطاق فراموش شده است سعی کنید پیدا کنید و برایم به برلن بیاورید .

کتابچه پیدا شد و بحکم کنجکاوی فطری (مخصوص که قدغن هم ازطرف صاحب آن نشده بود و البته بهتر بود که من حق کنجکاوی بخود نمیدادم ولی دادم) بمطالعهٔ یادداشتها پرداختم . عموماً یادداشتهای بکلی خالی از اهمیت بود ومثلا نوشته بود «فردا باید گلابی بخورم» (خدا گواه است این عین حقیقت است) . ولی آنچه مرا متعجب ساخت این بود که دربین یادداشتها نوشته بود

ـ روز ـايد بابى يادداشتها مراجعه نمايم كه فراموش نشده باشد ! و اين
تر از آن لحاظ جاى تعجب است كه حافظهٔ تقى‌زاده ضرب‌المثل بود و بخصوص
ى اعداد و ارقام و تواريخ وقايع سخت نيرومند بود .

(قسمت دوم)(۱)

كميتهٔ مليون ـران و شعرايش

رفته رفته شمارهٔ اعضاء كميتهٔ مليون ايرانى در برلن افزون ميگرديد . چندتن از وطن پرستان ايرانى كه پس از شهادت ثقة‌الاسلام در بالاى دار از ـير گريخته باستانبول آمده بودند بنا بدعوت آقاى تقى‌زاده به برلن وارد ـند .

قاعده براين جارى بود كه يك نفر از اعضاء كميته مأمور ميگرديد كه با ـه واردى كه هنوز رسماً وارد كميته نشده بود در خارج تماس بگيرد با او ـبت بدارد تا معلوم شود كه داراى چگونه احساساتى است و آيا واقعاً از جان ـ با دشمنان ايران دشمنى دارد و حاضر است در راه نجات وطنش جانفشانى ـد و اوامرى كه از طرف كميته صادر ميگردد (باكثريت آراء) بى‌چون وچرا ـ در دهد يا نه . اين تحقيق وتفتيش چندين روز و گاهى بيشتر طول ميكشيد ـكه اطمينان حاصل ميگرديد كه آن تازه وارد براستى هوادار آزادى واستقلال ـلكتش است و براى خدمتگزارى برغبت حاضر است و مى‌توان اعتماد كامل داشت.

قسم وسوگندى درميان نبود وبقول وعهد تازه وارد قناعت ميرفت چنانكه ـايد پرفسور براون ايرانشناس و ايراندوست بسيار بزرگ در تاريخ ادبيات ـران فرموده كه هر ايرانى شعر دوست است ومقدارى شعر ازبردارد واحياناً ـدش هم يك پا شاعر است . ما نيز درميان اعضاء كميته چهار نفر شاعر داشتيم ـ شعرهاى ملى ووطنى ميگفتند، هرچند درفن شاعرى چندان بيكديگر اعتقاد ـاشتند محمود غنى‌زادهٔ تبريزى كه دراستانبول دكانى ميداشت ودكان را بسته

---

(۱) قسمتى از مطالب مندرجه دراين گفتار مستقيماً شايد مربوط به شخص تقى‌زاده نباشد ـ ارتباط بكارهائى داردكه تقى‌زاده درآنها اگرمديرورئيس ورأس نبوده است لامحاله شركت ـر ميداشته است و اشخاص هم عموماً كسانى هستندكه ازنزديك باتقى‌زاده دوست وهمقدم بوده‌اند ـحكم آنكه « خوشتر آن باشد كه ذكر ديگران + گفته آيد در حديث ديگران » اميد است كه ـاندگان محترم ايرادى برنگارنده وارد نسازند .

یکدل ویکجهت بانیت خالص خدمتگزار به برلن آمده بود. خیلی کم شعر می‌گفت ولی شعرش مغز ولطافت داشت او اشعار پورداود را نمی‌پسندید ومیگفت زیاد رزمی است. اسماعیل یکانی دوست وهمسفر غنی‌زاده که اوهم از استانبول آمده(گویا اوهم دکان را دروتخته کرده بود) مردکاملا اخلاصمند وبا ذوقی بود و او هم شعر میگفت و شعرش تا اندازه‌ای بوی نوپرداری میداد و نه دیگران قبولش داشتند و نه اوترشحات طبع‌یاران را می‌پذیرفت. چهارمین این شاعران میرزا آقای نالهٔ ملت بود که او نیز شغل وکاسبی را رهـا ساخته و از استانبول آمده بود چون قبل از فرار ازتبریز درآن شهر روزنامه‌ای بنام «نالهٔ ملت» انتشار میداده بهمین‌نام خوانده میشد اوهم میگفتند شعر میسازد ولی بیچاره علیل ونحیف بود ودماغ شاعری نداشت ومن شخصاً هرگز ازو شعری ندیدم و عمرش‌هم وفا نکرد که شعرهای تازه‌ای بسازد و روبهمرفته گرچه مرد خموش و افتاده‌ای بود و ادعائی نداشت ولی گویا او نیز چندان طرفدار شعر یاران نمی‌بود . بدیهی است که این عوالم باطنی بود و با سکوت معنی دار برگذار میشد وکمتر بمنصهٔ ظهور میرسید ولی باآنکه همه‌وانمود میکردند که ازکیفیات آن بی‌خبرند احدی بی‌خبرنبود وبرکسی پوشیده نمیماند .

تقی‌زاده باآنکه اساساً اهل شعرنبود ودر زمینهٔ شعر بطریقهٔ فلسفهٔ «پراگماتیسم» عمل مینمود یعنی شعررا برای فایده وتأثیرش (آنهم فایدهٔ وطنی و ملی وتأثیر سیاسی) میخواست ازشعر معنی وتأثیر میطلبید وبدون آنکه هرگز اعتراف فرماید بشعرهای‌عاشقانه وتغزل وتشبیب علاقه‌ای نداشت شاعران کمیته را تشویق مینمود ومیخواست‌که اشعار آنها درجائی جمع گردد تا بلکه روزی بصورت کتابی بچاپ برسد وای‌کاش منظور اوبعمل‌آمده بود. چنین‌کتابی بظن قوی‌مشتمل برشاهکارهائی‌ازشعرفارسی نمیتوانست‌باشد ولی میتوانست‌احساسات وطنی تند وامیدها وآرزوهای آتشین‌گویندگان آن اشعاررا نشان بدهد والبته خالی ازمقداری مطالب واشارات تاریخی هم نمیماند.

مقداری از اشعار وتصانیف سرود مانندی که در همان اوقات پورداود ساخته بود ودرمقاله‌ای‌که درموقع وفات آن رادمرد بقلم نگارنده در مجلـهٔ «وحید» بچاپ رسید بدانها اشاره‌ای رفته است در دیوان اشعار آن شادروان باقی مانده است وازغزلهای محمود غنی‌زاده‌هم که درنهایت شیوائی وعلو فکر است بعدها در مطبوعات فارسی انتشار یافت و سبب شهرت‌آن رادمرد گردید و در بعضی‌از منتخبات اشعار فارسی‌معاصر بچاپ رسیده است . درمیان جمع تنها آدم شعرشناس فرد و وحید همانا میرزا محمدخان قزوینی بود که بسیار مشکل پسند، بود ولی چون پای‌ملت ووطن درمیان بود هرچندگاهی چشمهایش بعلامت
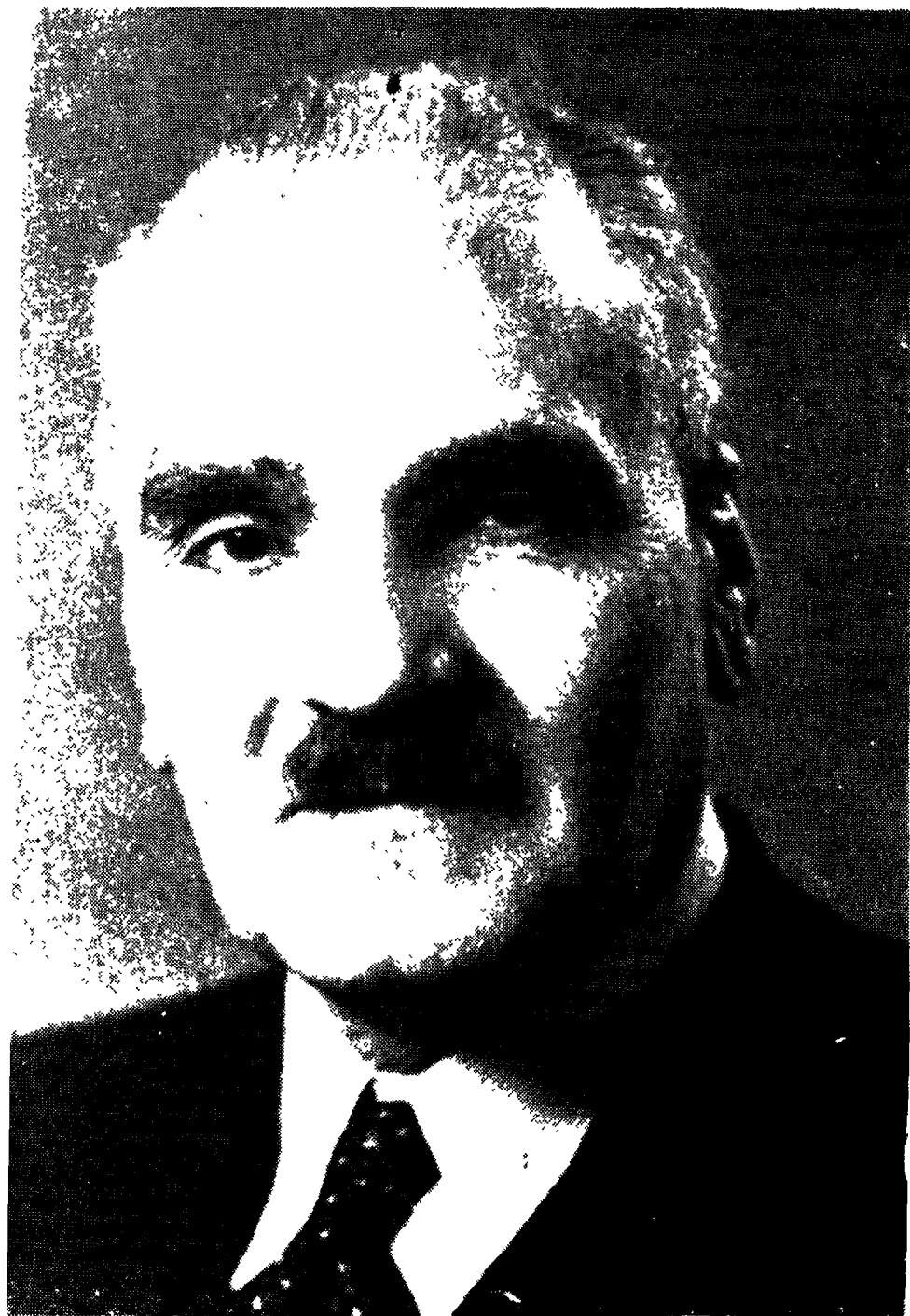
سیدحسن تقی‌زاده در هشتادسالگی

عدم رضایت شعله‌ور میگردید ولی دندان بروی جگر میگذاشت و زبان نمی‌گشود واگر علناً انکار وتکذیبی نشان نمیداد یك‌کلمه هم مدح و تمجید روا نمیداشت وباسکوت و تنها یکی دوباره بله، بله‌گفتن تکلیف را ازگردن خود ساقط میساخت واین درصورتی بود که او سرسوزنی اهل تقیه نبود وبر عکس گاهی نظر غیرموافق خودرا باشدتی باعتراض‌آمیخته اظهار میداشت وازمجادله هم روی‌گردان نبود.

نوروز در برلن

در نوروز سال ۱۹۱۵ جشن مفصلی گرفتیم وبتمام تشریفات نوروزی عمل کردیم وهریك از شعرای کمیته نوروزیه‌ای‌راساخته‌بودباطنطنه‌وشکوه قرائت نمود . میرزا محمدخان قزوینی هنوزوارد برلن نشده بود و من بحکم قرعه اولین‌کسی بودم که بناشد به بغداد بروم و در آنجا بموجب برنامهٔ مخصوص فعالیتهائی‌را آغاز نمایم.

این مسافرت ومأموریت من سابرده ماه بطول‌انجامید و وقتی دراواخر تابستان سال بعد به‌برلن برگشتم معلوم شد حضرت‌علامه محمد قزوینی هم از خودرا ازپاریس واز راه سویس به‌برلن رسانیده است. ایشان‌هم درهمان ادارهٔ کاوه درکوچه لایت نیتس اشتراسه‌که سیدحسن تقی‌زاده وعزت‌الله هدایت‌هم در آنجا منزل داشتند دراطاق‌کوچکی برای خود دفتری دست وپاکرده بود.

من بامرحوم قزوینی درهمان ابتدای جنگ یعنی درحزان سال ۱۹۱۴ میلادی درپاریس‌آشنا شده بودم. بدین معنی‌که انجمن دانشجویان ایرانی مقیم لوزان‌که بنام «انجمن دانش‌پژوهان ایرانی» خوانده میشد دریکی از جلسات خود مرحوم حبیب‌الله‌خان شیبانی راکه درآن موقع در همان شهر تحصیل علم حقوق میکرد مأمور نمودکه معاً با من بپاریس برویم و بکوشیم‌که ایرانیـان مقیم پاریس را باخود همراه سازیم‌که دسته جمعی ایران رفته در میان ایلات برضد روس وانگلیس به‌تبلیغات وطنی بپردازیم.

جلسهٔ اول درمنزل آقای قزوینی منعقد گردید و اتفاقاً آقا سید ضیاء‌الدین طباطبائی‌هم‌که درآن اوقات درپاریس بودند درآن جلسه حضور داشتند ومن اولین بار باایشان آشناشدم. پورداود هم که درپاریس تحصیل علم حقوق میکرد جزو مدعوین بود.

گفت وشنود بدرازاکشید ولی نتیجه‌ای بدست نیامد وهمین‌قدر معلوم‌شد که پورداود ازمغازهٔ بزرگ پاریس «بون‌مارشه» طبل وشیپورهم خریده است‌که وقتی عازم ایران میشویم اشعار وطنی خودرا با بانگ طبل وشیپور بگوش هم‌وطنانش برساند.

همسفر من حبیب‌الله خان شیبانی درظرف همان چند روز اقامت در پاریس با جوانانی ایرانی که درمدرسهٔ نظامی «سن‌سیر» تحصیل میکردند آشنائی حاصل نمود واساساً همانجا ماندنی شد وتصمیم گرفت که حقوق‌را بکسانی واگذارد که باین نوع حرفها اعتقاد دارند ومشغول تحصیلات نظامی گردید.

این مقدمات‌را برای آن گفتم که چون سخن از نوروز بمیان آمده بود از نوروز سال ۱۹۱۶ صحبت بدارم . درآن موقع میرزا محمد خان قزوینی و پورداود هم وارد برلن شده بودند و تشریفات نوروز دراداره کاوه با شکوه بیشتری بر گذارشد.

همه دورتادور میز بزرگ دفتر روزنامه « کاوه » که بتازگی تـأسیس گردیده بود نشستیم وبامید اینکه فتوحات آلمان مژدهٔ استخلاص وطنمان است شوخیها میکردیم ونقشه‌ها میچیدیم. میرزا محمدخان قزوینی از قصاید معروف قصیده سرایان نامدار ایران دربارهٔ نوروز قطعاتی تهیه فرموده بود وبناشدخود ایشان برایمان بخوانند . یکی دوتن ازحضار گفتند که شراب‌را جمشیدپادشاه ایران اختراع نموده است وچنین محلسی آن‌هم درشب نوروز بی‌شراب رونقی نخواهد داشت. قزوینی‌درآن‌تاریخ مسلمان ومسلمان‌مآب بود واهل‌این‌حرف‌ه نبود کاظم‌زاده‌هم که ازلندن آمده بود تاآخرعمر مؤمن وپارسا باقی ماند وب شراب میانه‌ای نداست ولی دیگران وازهمه بیشتر پورداود که هواخواه‌زردشت ومغان‌بود نوشیدن شراب‌را درآن‌شب مبارك خواستاربودند. تقی‌زاده‌هم باشراب سروکاری نداشت ونمیدانم ازکجا دوسه بطری شراب بصورت خلق‌الساعه‌بروی میز آمد ودرگیلاسها وفنجانهای چای سرازیر گردید.

قزوینی بادب برسرپا ایستاده بود وقصاید نوروزیه را بادل و جان می خواند وآن شراره‌ای که اختصاص به چشمهای بسیار گیرندهٔ او داشت تا اعماق اذهان حضارنفوذ مینمود. شب بسیارخوشی بودکه هرگز فراموشم نخواهدشد وقتیکه درآن قصاید غرا سخن ازمی‌وباده وجـــام وساغر وصراحـــی بمیان‌آمد دستها بلااختیار بطرف شراب رفت و غریو نوشانوش دفتر روزنـــامهٔ «کاوه» ر بصورت میکدهٔ مغان درآورده گویا من بودم‌که لب بگستاخی گشوده خطاب ب میرزامحمدخان بعرض‌رساندم یکبارکه هزاربار نمیشود! نوروز ماست ووطنمار بطرف آزادی واستقلال نزدیك میشود وبا رخصت بزرگانی از ما چون انوری وسعدی نوشیدن چند قطعه شراب درچنین شب مبارکی گناه شمرده نخواهـ شد. حضار بالاتفاق همصدا شدند وحتی تقی‌زاده وکاظم‌زاده‌هم خط بطلان بر اباء وامتناع کشیدند وبآواز نوشانوش جامها بلندگردید ومعلوم‌گردید که‌رسو وعادات وآنچه‌راکه فرنگیها«ترادیسیون» می‌خوانند نیرو وقدرتی‌داردکه‌حتی

احکام مذهبی گاهی درمقابل آن قد خم میسازد. اینها همه بجای خود ولی راقم این سطور در آن شب و در آن محفل قدسی وقتی متوجه شدم که سرها گرم شده بود وشعروشراب وامیدواری وشادکامی کارخود را ساخته یگانگی ویکجهتی خصوصی برحضارحکفرما گردیده بود وضمناً بچشم خود دیدم که میرزامحمد خان قزوینی که تایکساعت پیش ازنوشیدن یك جرعه شراب با استغفار آن همه دوری می‌جست. اکنون که مست صهبای شعرعذب فارسی ومزده‌های حیات‌بخش استخلاص‌قریب وطن‌وهموطنانش گردیده وعنان اختیارازدستش بیرون رفته شمع گویای‌محفل‌انس گردیده‌خط بطلان بر آنچه تعلق بعقایدفرسوده‌داشت کشیده بود، بدون آنکه بین مال‌خود و مال دیگران بکمترین تشخیص وتمیزی قائل باشد ازدنیا ومافیها بی‌خبرو بدون آنکه سرسوزنی توجه داشته‌باشد دستش میرفت و در اطراف میز هرکجا جامی میدیدکه جرعه‌ای درآن باقی‌مانده است بی‌ریا و بی پروا برمیداشت و لاجرعه درگلو فرو میریخت، چنانکه پنداشتی پس ازسالیان درازغربت وتنهائی و بیکسی درلندن و پاریس اینك درمیان جمعی از یاران موافق بکلی ناگهان تغییرماهیت داده‌است. ای خدای بزرگ وبخشنده، اگردر چنان موقع وباآن کیفیات خصوصی شراب نوشیدن را گناهی در دنبال باشد من حاضرم به صداقت طبع گناه میرزا محمد خان قزوینی را در آن شب بگردن بگیرم.

تقی‌زاده و شراب تقی‌زاده‌هم اهل‌شراب نبود ودرآن‌همه سالیانی که درآلمان با اوزندگی کردم هرگز ندیدم حتی یك جام‌آبجو بنوشد. ولی‌مانع دیگران‌هم‌هرگز نبود. وقتی درموقع نوشیدن باومیگفتم بسلامتی آقا اوهم باهمان لبخند بسیاردلنشین ومهربان خود درجواب میگفت «بسلامتی شما».

درآخرین مسافرتش بژنو چون شاهد و ناظر بودکه درسرمیز غذا یك گیلاس شراب مینوشم بحضور عزیزش معروض داشتم که بدستور طبیب است و بسیار مفید واقع گردیده است. پذیرفت و همانجا بخانمش سپردکه ازفردا در مهمانخانه‌ای که منزل داشتند بسپاردکه همیشه یك بطری از شرابهائی که اسم داده بودم برایشان روی میز غذا خوری بگذارند ولی فردای‌آن روز وقتی شرفیاب شدند خانمشان فرمودند که آقا یك گیلاس شراب با ناهار نوشیدند و حالشان‌بهم‌خورد وبهیچ‌وجه نتوانستند تحمل نمایند وباده‌گساری ایشان‌همانجا پایان یافت.

جدائی بامیرزا محمدخان قزوینی

از وقایعی که باز با آقایان تقی‌زاده وقزوینی سر کار دارد داستان ذیل است که واقعاً شنیدنی است جنگ پایان یافته بود و حکومت آلمان شکس
خورده تغییر یافته، امپراطور فرار کرده به هلند رفته بود و حکومت انقلاب
بدست سوسیالیستها افتاده بود ودرمیان سوسیالیست دموکراتها ودست چپی‌ه
افراطی زد و خوردهای سخت درمیان بود و مردم که چهارسال جنگ رم
برایشان باقی نگذاشته بود. با صد نوع مشکلات و محدودیتهای طاقت فرس
کمرشکن دست بگریبان بودند وما یك‌مشت ایرانی ازهرجا رانده وبلاتکل
ایامی میگذراندیم که زیاد تعریفی نداشت و بهیچ وجه من‌الوجوه مایهٔ رش
نمیتوانست باشدافراد کمیتهٔ ملی‌ایرانیان کم کم متفرق‌شده‌هریك ازدایرهٔ جمع
جائی رفته بودند وتنها عدهٔ معدودی دربرلن باقی‌مانده بودکه ازآن جمله :
میرزا محمدخان قزوینی، اوراق وکتابهایش‌را دراوراق بزرگی بانخ قندبس
ودرکنار اطاقش گذاشته وسرگردان بودکه سرنوشتش ازچه قرارخواهد شد
تقی‌زاده هم‌که دیگر امید بجائی نداشت حیران بودکه با چه وسیله‌ای قزو
را باز دربرلن نگاه دارد. کم‌کم درمیانه سکر آب مانندی احساس میگردید
تنها صبر وحوصلهٔ تقی‌زاده درمقابل شدت احساسات قزوینی که‌بآسانی برم
افروخت مانع انفجار بود. قزوینی که سالها درپاریس زندگی کرده و درم
همکاران خود دشمنان و بدخواهانی پیدا کرده بود میترسید که اگر برگر
مقامات رسمی دولت فرانسه باغوای همان بدخواهان سعایتگر برایش اشکا
سخت ایجادنمایند. ازطرف دیگر کتابخانه‌اش که برای‌او قیمت جانش‌را (یا
بیشتر) داشت در پاریس نزد خادمهٔ ایطالیائی او مانده بود وخوابهای پریش
میدید وبکلی حال وحواسش را پریشان ساخته بود . این پریشانی رفته ر
اندك‌رنگ‌جنونی‌بخودگرفته بود(یاآنکه داشت‌بخود میگرفت). پاره‌ای‌کاره
عجیب ازو سرزد. مثلا روزی شامگاهان بمن تلفون‌کرد وپرسید فلانی چه‌م
کنی. گفتم دارم شام صرف میکنم وای کاش تشریف میآوردید باهم یك لقمه
میخوردیم . فرمود من همین الان شام خوردم وچون هوا خوب است خوا
اگرفراغت داری بیایم بنیشینیم قدری گپ بزنیم. گفتم باکمال افتخارمنتظر
هستم. وقتی وارد شد من هنوز شام میخوردم. رفت درگوشهٔ اطاق درجائی
مشرف بخانه‌های مقابل منزل من بود نشست ولی‌بکلی ساکت بود. متوجه
که بخانه‌های روبرو بشدت وبا قیافه‌ای‌که خشم واوقات تلخی‌را میرسانید،
میکند وچشمهارا بدان‌ها دوخته ودارد بآنها دهن‌کجی میکند. باتعجب بـ

ولی در نهایت ادب پرسیدم چه‌کار میکنید. فرمود مگر نمی‌بینی که این‌خانه‌ها با آن بخاریهای منحوس که در روی بامهایشان دارند مـرا دست انداخته‌اند و مسخره میکنند من‌هم جوابشان را میدهم!

کارهای دیگری‌هم از ایشان دیدم که کم کم مرا و مارا ناراحت میساخت وسرانجام بوسیلهٔ یك رشته اقدامات گوناگون تا اندازه‌ای رفع نگرانی‌خاطر ایشان فراهم گردید وبناشد به پاریس مراجعت فرمایند.

درآن اوقات‌این‌نوع مفارقتها که ممکن‌بود بصورت مفارقت ابدی‌درآید ملال انگیزبود و قزوینی هم آدمی بود که بآسانی مورد عـلاقه قرار میگرفت مخصوصاً که بی‌دست وپا وبی‌شیله وپیله بود وطفل خردسالی را بخاطر میآورد که احتیاج بحمایت ومراقبت ودلسوزی ودستگیری‌داشته باشد. دوستانش‌سخت ملول شدند وشبی آقایان تقی‌زاده و حسینقلی‌خان نواب وزیرمختار ایران در آلمان‌که هردو ازدوستان دلسوزویکجهت قزوینی بودند ومن پرستنده‌که خود را شاگرد ومرید وسرسپردهٔ آن مرد عزیز ومحترم میدانستم بناشد برسم خدا حافظی مجلس انسی بیارائیم وشام مختصری باهم صرف نمائیم وقزوینی‌راکـه فردای همان شب عازم مسافرت بود بخدا بسپاریم . مجلس در ادارهٔ کاوه‌کـه منزل تقی‌زاده هم بود منعقدگردید . جزما چهار نفر و زنی‌که خدمت میکرد احدی درآن مجلس نبود.

مشایعت میرزا محمدخان قزوینی

شام مختصری‌صرف‌شد. دوسه ساعتی بخوشی گذشت وبناشدکه سه نفری‌میرزامحمدخان‌رابزیر بمنزلش برسانیم و همان‌جا باو خـدا نگهدار بگـوئیم . زیر بار نرفت وگفت برای آن‌که بیشتر باهم باشیم اول‌آقای نواب را میرسانیم بعد آقای تقی‌زاده را ومرا فلانی بمنزل خواهد رسانید و اشاره بمن فرمود . آن قدر اصرارکرد تاهمه قبول کردیم‌وبراه افتادیم‌که نواب‌رابمنزلش‌برسانیم. منزلهایمان بیکدیگر نزدیك بود وطولی نکشیدکـه درخیابان‌کور فورستندام بمنزل نواب رسیدیم. وقتی نواب خواست خداحافظی‌کند واز ما جدا شودمیرزا محمدخان‌گفت آقای نواب من مطلبی است‌که درقلبم عقده شده است ودلم‌نمی-خواهد نگفته بماند اجازه بدهید بعرض برسانم . نـواب یکه‌ای خورد وگفت بفرمائید. قزوینی‌گفت ازشما گله‌مندم. آیا بخاطر دارید فلان روز بعد ازظهر بود بمن تلفون‌کردیدکه فلانی چه میکنی. عرض‌کردم دارم چای‌حاضرمیکنم. فرمودید بیا همین جا باهم چای میخوریم. من هم چای نخورده شرفیاب شدم بایکنفر ازاعضای خودمان مشغول استخراج تلگراف رمزی بودیدکه ازطهران

رسیده بود. تعارف مختصری کردید بکار خودتان ادامه دادید وانگار نه‌انگار که مرا برای صرف چای دعوت کرده‌اید. درصورتی‌که علاقهٔ مرا بچای بعداز ظهر خوب میدانستید. من این عمل شمارا هرگز فراموش نکرده‌ام و سخت گله‌مند هستم. نواب گفت ای‌آقا منزل ما منزل خود شماست، میفرمودید چای میآوردند . درهرصورت خیلی متأسفم وخیلی عذر میخواهم . روی یکدیگر را بوسیدند وحالا وقت آن رسیده است که تقی‌زاده را بمنزلش برسانیم . راه دور نبود وبراه افتادیم . ناگهان قزوینی که ساکت مانده‌بود خطاب بآقای تقی‌زاده گفت فلانی ازشما هم گله‌مند هستم و بدل گرفته‌ام ودلم نمیخواهد تا ابد عقدهٔ دل من باشد واجازه بدهیم بگویم. آقای تقی‌زاده متوحش گردید و گفت بفرمائید. گفت آیا خاطرتان هست که فلان روز بمن میگفتید حالاکه ازمراجعت بپاریس واهمه دارم چرا اساساً بایران برنمیگردم ودرضمن صحبت گفتید من نمیگویم تو ژنی ونابغه هستی ولی درهرصورت میتوانی در ایران مصدر خدمات علمی مهم بگردی . آقای تقی‌زاده من‌هم خودم خوب میدانم که ژنی و نابغه نیستم ولی هرگز درمملکت ما وبه هیچ جای دیگر دنیا بدین ترتیب تو چشم کسی نمی‌گویندکه تو ژنی نیستی . من از شما سخت مکدر شدم و دلم نمیخواست مکدر جدا شوم وآنچه را در دل داشتم گفتم. حالا نوبت به تقی‌زاده رسیدکه معذرت بطلبد وطلبید ویکدیگررا بوسیدند وازهم جدا شدند ومن ماندم وقزوینی.

گفتم حالا دیگرنوبت من است که شمارا بمنزلتان برسانم. گفت نه، من میخواهم تنها بمنزلم برگردم ودلم میخواهد من ترا بمنزلت برسانم . وقتی زیاد اصرارکردم فرمود فلانی اصرار نکن بلکه سری درکار من باشد ، بلکه بخواهم درآخرین شب اقامتم دربرلن عیش و نوش کرده باشم وعاقبت بطرف منزل من براه افتادیم. وقتی‌جلو درمنزلم رسیدیم، چشمان پرنفوذ خودرا بمن دوخت وگفت فلانی ازتوهم گله وشکایتی دارم‌که عقده شده است. ودراین‌آخرین ساعتی‌که باهم هستیم باید بتو بگویم . بادست پاچگی هرچه تمامتر گفتم رویم سیاه بفرمائید . گفت در خاطرداری آن روز عصری‌که شام میخوردی و من بمنزلت وارد شدم. گفتم بله ، خوب درخاطر دارم‌که تلفون فرمودید وتشریف آوردید. گفت وقتی وارد شدم سرمیز غذاخوری نشسته بودی وشام میخوردی، سلامی‌دادی و بکارخودت‌ادامه دادی‌وهیچ‌یك کلمه تعارف بمن‌نکردی که‌بفرمائید آخر یك لقمه میل بفرمائید. گفتم آخر درتلفون خواهش کرده بودم‌که بیائید شام را درخدمت شما صرف کنیم ولی فرمودید شام صرف کرده‌ایم وبساین‌جهت

تعارف نکردم. گفت اینها همه درست ولی درمملکت ما مرسوم است که درچنین مواردی هم باز تعارف میکنند که ولو یك لقمه شده بفرمائید از آب و نمك ما چشید، بلکه من دلم میخواست ازخوراك تو یك لقمه بچشم ومنتظر تعارف بودم وتو تعارف نکردی.

من هم معذرت طلبیدم. او روی مرا بوسید ومن دست اورا بوسیدم واو را بخدا سپردم. امروز نواب رفته و قزوینی رفته وتقی‌زاده هم رفته و همه به منزل رسیده‌اند وتنها من سر گردان در راهم و سر گردانم به یکایك یاران رفته میگویم.

تو آب روان بودی و رفتی سوی دریا
ما سنگ وکلوخیم و ته جوی بماندیم

قسمت سوم

تقی‌زاده خط فارسی (وهکذا فرنگی) خوشی نداشت. خطش روشن و خواندنی بودولی پختگی نداشت و بی‌شباهت بخط فارسی بیگانگان نبود. شاید بهمین ملاحظه بود که علاقهٔ وافری بخط خوب داشت وکافی بود که کسی خط فارسی راخوب بنویسد تابتواند باصطلاح قاپ تقی‌زاده رابدزدد، درمیان اعضای کمیتهٔ ملی دربرلن سعدالله خان درویش (که یادش بخیر و نمیدانم آیازنده‌است یامرده) خط بسیار زیبائی داشت وهرچندخودش هم جوان محجوب بی‌شیله و پیله‌ای بود ولی علاقهٔ مخصوص تقی‌زاده باوهمانا بیشتر خط خوشش بود.

تقی‌زاده ما را تشویق میکرد که مشق خط بکنیم و شاید علاقه‌ای نیز که نگارندهٔ این سطور بخط فارسی (بخصوص نستعلیق) خوب دارد از همانجا سرچشمه میگیرد.

ازصفات بارزتقی‌زاده یکی هم استفاده‌از استعداد اشخاص بود. همینکه در نزدکسی استعدادی را سراغ مینمود یعنی براومعلوم میگردیدکه آن شخص دارای فلان استعداد است یعنی مثلا خط نستعلیق راخوب مینویسد ویااروقایع وحوادث دورهٔ سلطنت ناصرالدین‌شاه اطلاعات خوبی دارد دست بردار نبودتابزوروتشویق (وبه به گفتن که عادت اوبود) ازاستعداد و محفوظات آنها نتیجهٔ عملی بگیرد و دراین راه ازآنچه ازدستش ساخته بود دریغ نمیداشت.

درهمان اوایل تشکیل کمیتهٔ ملیون ایران که یکی ازمهمترین مواد برنامهٔ عملیاتش تبلیغات برضدروس وانگلیس درمیان ایلات وعشایر ایران بود بناشد صورت کاملی (یاحتی‌المقدور کاملی) ازایلات ایران تنظیم نمائیم. تقی‌زاده صبر و

حوصله نداشت ومیخواست هرچه زودتر انجام یابد و لهذا هریك از اعضاء کمی
را درراه انجام این مقصود بکاری واداشت و خودش نیز با عشق وشور هرچه تمامتر
کمك رسانید تاصورت خوبی تهیه گردید و بخط سعدالله خان درویش برشتهٔ تحریر
درآمد و باچاپ دستی آنراچاپ کردیم و من هنوز هم باید یك نسخه از آن
داشته باشم .

بعدها که روزنامهٔ کاوه بچاپ میرسید تقی زاده بشدت مراقب بود که بی
غلط (یا حتی المقدور بی غلط) ازچاپ در آیدتا بتواند برای مطبوعات ایران
نمونه وسرمشقی باشد. روزنامهٔ کاوه درچاپخانهٔ بزرگ دولتی آلمان بنام «رایش
دروکرای» بچاپ میرسید وگرچه حروف فارسی داشت ولی حروفچین مخصوص
نداشت وحروفچین بایدهرحرفی را از روی اعداد بچیند وکارمشکلی بود و
هرصفحه چندبار نمونه برایمان میفرستادند وما تصحیح میکردیم و میفرستاد
تا بالاخره اجازهٔ طبع داده میشد. تقی زاده درکار تصحیح درست وحسابی وسوا
داشت ومن هم کم کم بتأسی از ایشان وسواس شده بودم و مدت مدیدی نیست
کم کم توانسته ام یقهٔ خودرا ازچنگ این وسوسه خلاصی بخشم یعنی فهمیدم که
مطبوعات ماباغلاط چاپی درحکم رطوبت در حمام است و مبارزهٔ باآن بیهو
خون دل خوردن است وچنانکه گاهی درضمن مقالات خود بذکرداده ام غلطها
جزء لاینفك مطبوعات ما و بی ادبی میشود حکم کهنهٔ حیض ادبی را درمملکت
پیدا کرده است، کار کردن تقی زاده سرمشق ماشده بود. اوخستگی ناپذیر بو
عینکش را بچشم میزد و کتابهارا درمقابل خود می چید و باآرامی مشغول ک
میشد و خداوند باوصبر و حوصله ای داده بودکه بهر بنده ای از بندگان خ
نداده است .

مباحثهٔ تقی زاده بااشخاص هم دیدنی بود فرض کنیم باکسی رو برومیشد
منکر آزادی ومشروطیت بود. یعنی منکر چیزی بودکه برای تقی زاده مقدس تر
چیزهای دنیا بود. ابداً ازجا درنمیرفت وحتی درآهنگ صدایش تغییری محسو
نمیگردید (تنها برای کسی که او را خوب میشناخت یك نوع برافروختگی
چشمانش بوجودمیآمد) و بانهایت آرامی و باهمان صدای هموار و لهجهٔ مخصو
که خالی ازلطف و ملاحت نبود مباحثه راشروع مینمود. مباحثه ای بود که بطر
و سبك مباحثهٔ معروف سقراط بی شباهت نبود. سقراط معنی و مقصود را کم
«میزایانید». تقی زاده ازطریق یك نوع «تجاهل» و بوسیلهٔ سؤالهای پی درپی
گوئی واقعاً ازمطلب بی خبر است و میخواهد اطلاعی حاصل نماید طـرف
رفته رفته درتنگنا می انداخت و به بن بست میکشید . درتمام طول مباحثه اب

وعقیدهٔ خودش را صریحاً بزبان جاری نمیساخت ولی مانند مشت زن ماهری ضربِ مشتهای مختصر ولی مؤثر از راست و چانه حریف را مغلوب سازد ر پای درآورد وقتی طرف بخود میآمد و آگاه میشدکــه درست عقیده‌ای را کاملا مخالف با عقیده و نظر او در آغاز مباحثه بودداشت تصدیق میکرد .

روزی درژنو خسارت ورزیده به تقی‌زاده گفتم شما اینهمه صبر وحوصله آرامی را از کجا آورده‌اید . فرمود مقصودت را درست نمیفهمم . گفتم من ی است که باسما نشست وبرخاست میکنم هر گز سما را اوقات تلخ وعصبانی ندهام فرمود فلانی پدر من سید ملائی بود بسیار متقی و پرهیز گار که در جزئی‌ترین افعال و رفتار واقوال سعی داشت برطبق احادیث واخبار وسرمشق مین و متدینین باشد و لهذا وقار و سکینه را شرط ضروری درمعاملات خود دم میدانست چنانکه بعایت خشمگین و ناراضی بود شدیدترین دشنامی که زبانش جاری میگردید «ای بی‌ادب !» بود .

خوابیدن تقی‌زاده هم شنیدنی است وشاید راز سلامتی‌وطول عمرش‌همین ب خوابیدن باشد بمجرد آنکه سرش بناز بالش می‌رسید خواب بود ویك‌سر بدون کمترین جنبش و حرکتی تاصبح میخوابید . من وقتی متوجه این نکته دیدم که دیدم دراداره‌ٔ کاوه هنگامی که درس آلمانی میخواند ناگاه معلمه‌را اطاقی که بدفترما چسبیده بود تنهامیگذاشت و بسرعت و باقدمهای خواب آلود د دفتر میشد وسرش را درکنار میز تحریر بروی باز ومیگذاشت و بخواب رفت بعدها بمن بروز دادکه درسردرس خوابش میگیرد و یك کلمه از درس فهمد و از من خواست که پس از چند دقیقه اورا بیدار سازم تا بتواند برود الهٔ درس خودرا بگیرد . این خواب و چرت زدن کم کم شدت یافت . کار د وفکرهای پریشان گوناگون وغذای ناکافی وکم قوت هم ممد گردید وکار زاده بجائی کشیدکه بصورت مرض درآمد . به طبیب متخصص مراجعه نمود فردای همانروز تقی‌زاده بمن فرمودکه فلانی نمیدانی چه پیش آمده است. بیب دوائی بمن‌داده استکه هرشب بایدقبل ازخواب درموقع رفتن به‌تختخواب ورم . امروز صبح که از خواب بیدار شدم دیدم یك بــازویم هنوز درآستین سم است و دوا ناخورده روی میز درپهلوی رختخواب است وخوابم برده و صبح بهمان صورت خوابیده‌ام . معلوم شدکه باید فکر دیگری کرد . طبیب تاب مصنوعی‌تجویز کرد ، یعنی نورحرارت را بکمك ماشین برق باید بر بدن ب انداخت تاگوشت وپوست وخون را ازآن حالت سستی بیرون آورد . اما موس که درحمامی که اختصاص باین طرز معالجه داشت کار چرخاندن ماشین ق را بخود مریض محول داشته بودندکه لخت بخوابد ومتدرجاً برق رانقطه

به نقطه بتمام بدن بینداژد ومتوجه باشد که ،بادادنش ازیکی دودقیقه بیك جای بدن بتاند چیزی که هست تقی‌زاده درهمانحال خوابش برده بود و برق بدنش را سوزانیده بود و معلوم شدکه باید یك نفر مدام مواظب باشدکه برق بدنش را نسوزاند .

قضیه‌ای که درطول عمر مکرر بدان فکرکرده‌ام و تأثیر زیادی در تعیین سرنوشت من داشته است داستان زیر است :

روزی باتقی‌زاده از رشوه درایران صحبت بمیان آمد . گفتم من نمیفهمم چطورمیتوان بیك آدم محترمی که دارای مقام رسمی معتبری است ومثلامعاون وزراتخانه وازدودمان محترمی‌است رشوه‌داد فرمود رشوه‌دادن ورشوه گرفتن خود علم مفصلی‌است وابواب وفصول معینی‌دارد وهمچنانکه تعلیمات مفصلی‌برای سلوك درطریق تصوف وجود دارد سلوك درطریق رشوه دادن و رشوه گرفتن‌هم اصول و قواعد و رسومی داردکه کلاس به کلاس درمدرسهٔ وسیعی که درسرتاسر مملکت ما شعبه‌ها دارد میآموزند. آنگاه حکایت کردکه تازه بطهران‌آمده بودم و درمجلس شورای ملی وکیل بودم و شهرتی بهمرده بــودم . دوستانم اصرار داشتند که شبی بمیهمانی فلان تاجر بروم و من باخود شرط کرده بودم که هیچ میهمانی قبول نکنم. اما دست بردار نبودند و میگفتند این مــرد مشروطه طلب خالص وخلص است وچه کمکها که بمشروطه طلبان نرسانده است و از معتقدان پروپاقرص تست و آرزویش این است که یك شب میهمان او باشم . از من انکار بود وازآنها اصرار تاسپر پرداختم وپذیرفتم. منزل مجللی‌داشت وهرچه گرمتر ونرم‌تر از ما پذیرائی نمود . پس از شام گفتند که میزبان یك «کلکسیون» از بهترین قالی وقالیچه‌های ایرانی دارد و باید رفت وتماشا کرد . براه افتادیم و ما را باطاقهائی که بابهترین قالی وقالیچه‌ها مفروش بود هدایت نمود و الحق تکه‌های‌طرفه‌ای داشت. آنگاه هریك ازحضار را مخاطب ساخته پرسید بگوئید ببینم درمیان این قالی وقالیچه‌ها کدام یك رابیشتر پسندیدید . میهمانها هریك بنوبت فرش را نشان دادند تا نوبت بمن رسید. گفتم من فــرش شناس نیستم و بکلی ناسی هستم ومیترسم حرفی بزنم که موجب خندهٔ آقایان بگردد. براصرار افزود تا عاقبت قالیچه‌ای راکه زمینهٔ آبی خوش‌رنگی داشت نشان دادم و گفتم این قــالیچه بنظرم بسیار ممتاز آمده است . یــك صدا گفتند که خوب تشخیص داده‌ام .

فردا صبح‌همان روزدرمنزلم بودم که خبردادند نوکرمیزبان دیشب شما آمده واین‌قالیچه‌را ازجانب اربابخود باسلام ودعای‌بسیار آورده‌است واستدعا

دارد که برسم یادگار قبول نمایم . با اوقات تلخی پس فرستادم و گفتم ارباب کار خوبی نکرده است . طولی نکشید که خود ارباب با قالیچه وارد شد و معذرت خواهان گفت چون خودتان دیشب فرمودید این قالیچه خوشتان آمده است خواستم این افتخار را داشته باشم که متاع بسیار ناقابلی از من درمنزل آقا باشد. سخت تحاشی کردم و گفتم محال است قبول کنم و خواهش کردم هرچه زودتر برد دارد و تشریف ببرد ولی بر اصرار افزود و سرانجام گفت پس لطف فرموده از من بخرید . گفتم لازم ندارم . دست بردار نبود و قیمت را هم معین کرد وهمینکه گفتم عایدات من محدود است و اجازه نمیدهد که چنین فرشی را بخرم گفت باقساط ماهانه بپردازید وعاقبت پس از ختم معامله فرش درمنزل من باقی ماند وفروشنده دست خالی مرا بخدا وفرش را بمن سپرد ورفت .

وقتی دوستان فرش را دیدند بسیار از آن تعریف کردند و برای آنکه امر بر آنها مشتبه نشود گفتم بفلان قیمت خریده‌ام . تعجب کنان یکصدا گفتند مفت خریدی . این قالیچه لااقل پنج برابر این قیمت را دارد و تازه خبردار شدم که بدون آنکه خود خبردار شده باشم رشوه گرفته‌ام ، فوراً قالیچه را پس فرستادم و از همان روز فهمیدم که رشوه‌دادن چه فن پر پیچ وخمی است واهل فن سلمان فارسی را رشوه گیر میکنند . این را نیز نگفته نگذارم که این داستان تاثیر عمیقی در من که در آن تاریخ جوان ساده‌ای بیش نبودم بجا گذاشت وچون بخوبی میدانستم که دارای همت و گذشت واراده‌ای چون تقی‌زاده نیستم اززندگانی در آن قبیل محیط ومعاشرت با چنان مردمانی بوسوسه وهراس افتادم .

تقی‌زاده درهرسفر بژنو ضمناً بدیدن طبیب معروف پرفسور بیکل میرفت وبیکل ایشان را معاینه میکرد و برای مدت درازی نسخه میداد آخرین بار که تقی‌زاده از نزد بیکل برگشت بما حکایت فرمود که بیکل بمن گفت خوب است که سال آینده باز بیائید شمارا معاینه کنم . تقی‌زاده میگفت باو گفتم شما به حکیم الملک‌هم همیشه میگفته‌اید که بازسال آینده بیا ترا ببینم و حکیم الملک بجوار رحمت الهی رفت . بیکل درجواب گفته بودند ، اشتباه میکنید . آخرین مرتبه که حکیم الملک را دیدم دیگر بایشان نگفتم که سال آینده نديدنم بيائيد !

تقی‌زاده‌هم سال بعد نیامد که نزد بیکل برود ، چند سالی پس از آن در طهران جان بجان آفرین تسلیم نمود . عاش سعیداً ومات سعیداً . نوشته‌اند وقتی حضرت ختمی مرتبت رسول خدا محمدبن عبدالله مرگ را نزدیک دید ازخود پرسید آیا وظیفهٔ خودرا درست وتمام انجام دادی تقی‌زاده‌هم از اولاد وذریت چنین پیغمبری بود و گمان میکنم اگردرآخرین لحظات زندگانی چنین سؤالی ازخود

کرده بود میتوانست ازروی راستی و انصاف جواب بدهد که در نزد خدا و مخلوق شرمنده نیستم .

بروایت افلاکی زوجهٔ مولانا جلال‌الدین رومی باو گفته بوده است که ای کاش مولانا چهارصد سال عمر کردی و مولانا درجواب فرموده بوده است ما بعالم خاك پی اقامت نیامده‌ایم ، ما در زندان دنیا محبوسیم وامیدکه عنقریب به بزم حبیب برویم ، همین مولوی فرموده :

کدام دانه فرو رفت درزمین که نرست
چرا بدانهٔ انسانت این گمان باشد
ترا چنان ننماید که من بخاك شدم
بزیر پای من این هفت آسمان باشد

نیچه حکیم معروف آلمانی در نامه‌ای بیك تن از دوستان خود نوشته است (۱)

« خوشبخت وصدبار خوشبخت گروه زهاد و عباد کـه بدون بیم وهراسی ازین دنیا قدم بیرون می‌نهند پس از آنکه کسب افتخار نموده و از بوتهٔ تجربت سرافراز بیرون آمده‌اند »

اززبان مولوی میتوان این بیت را بکلام نیچه افزود :

« بزیر کنگرهٔ کبریاش مردانند
فرشته صید وپیمبر شکار ویزدان گیر »

نگارنده ازمرحوم تقی‌زاده مقداری نامه دارم . شاید اگر عمر باقی باشد روزی قسمتهائی از بعضی از آنهارا بصورت مقاله یا رساله‌ای بچاپ برسانم ولی چون امید زیادی ندارم‌که اسباب این کار فراهم آید وعمرم‌هم بجائی رسیده‌است که ممکن است وفای بوعده ازاختیارم بیرون باشد دریغم آمد که چند جمله از نامه‌های تقی‌زاده‌را درپایان این گفتار که باحتمال قوی آخرین گفتارم در باره اوست دراینجا بیاورم :

درنامهٔ ۲۱ اسفند ۱۳۴۱ (۱۲ مارس ۱۹۶۳) ازطهران نوشته است .

« ... اگر بگویم فقط یاد دوستان خیلی خیلی محدود مرا زنده نگاه میدارد ورنه هیچ میل زندگی‌وهوس معاشرت با مردم زمانه‌که هرروزعدهٔ دوستان کمتر میشود وعدد دشمنان خیلی زیادتر ندارم گزاف نگفته‌ام . چندی است که بکلی بی‌کس و بی‌مصاحب و بی‌رفیق شده‌ام و بتـدریج غالب دوستان رخت بر بسته‌اند دراین اواخر نمیدانم چرا غالب ابنای زمان وتازه بدوران رسیده‌ها ازمخلص

(۱) نامه به اروین‌رود (Erwin Rohde) درتاریخ ۲۰ نوامبر ۱۸۶۸ میلادی

حوبند ، بلکه آثار حصومت عحیبی که سببش برمن معلوم نیست ابراز
ین‌حال نه‌تنها ازطرف نودونه درصد طبقهٔ عالی ومتوسط مشهود است
اسباب عمدهٔ آن نطقی بودکه من در حلسهٔ احتماع دهقانان مبنی بر
دم از تحقق‌آرزوی دیرینهٔ خودم برای منسوخ شدن ارباب و رعیتی
ردم و موحب روگردانی « ملت » و«آزادی‌حواهان»۱ طهران ازمن
شدیداً بها شد .»
زاده درهمین‌نامه بازحنین‌نوشته بود :
.. یکی ازاموری‌که فوق‌العاده موحب تاسف وآزار ورنحیدگی‌روح
دوست ماآقای ایرج افشارازریاست کتابحانهٔ ملی است که باچه همت
ایع مشغول‌تر تیب و نظم آنحا بود...»
نامهٔ ۹ مهرماه ۱۳۳۸ ازطهران مرقوم داشته است :
.. درسال ۱۹۱۸ مسیحی کـه سفری به هولاندکرده بودم با شحصی
داکردم ۲ که‌کارش‌طالع‌بینی وحکم باحوال مردم ازراه تاثیرستاره‌ها
ؤ بزرگی‌داشت که بمراحعات مردم از هرسوی اروپا حواب میداد .
. حواهش‌کردم طالع مراهم ببیند و احوال‌حال واستقبال مرا بگوید
ناع‌کرد وگفت ما این‌کاررا برای‌دوستان نمی‌کنیم‌وای‌عاقبت وقتیکه
کت ازهولاند محدداً ازوخواهش‌کردم تاریخ ولادت وسال‌وماه وروز
را ازمن‌گرفت و بعد ورقه‌ای ماشین‌نویسی شده بانگلیسی برای من
ر آن ورقه عمر مرا هشتاد و دو سال ثبت کرده است و اگرچه حود
قادی‌باحکام نحوم نداشته‌ام لکن این‌نکته درخاطرم مرکوزمانده‌است
باحدی حتی بعیالم نگفته‌ام و اگر احیاناً آن پیش‌بینی صحیح باشد
که درمهرماه آن من ۸۲ ساله میشوم‌آخر گرفتاری‌قید حیات‌حواهد
ی‌هم ندارم .. »
احا بداردکه دربارهٔ طالع واحکام نحوم با خواحه‌حافظ همصدا شده

از چشم حود بپرس‌که ما را که میکشد
حانا ، گناه طالع و حرم ستاره نیست

۱) آشکاراست که این‌جمله با لحن‌طعن وطنز نوشته شده است ومقصود «آزادی‌حواهان»
عنی‌است‌که حودرا ملت میحوانند.

۲) من در یکی از مقالات احیر حودم اشتباهاً نوشته‌ام‌که تقی‌زاده در منزل این شحص
ن بوده است . معذرت میطلبم .

تقی‌زاده در نامهٔ دیگری بتاریخ اول بهمن ۱۳۳۳ هجری شمسی شرح مفصلی دربارهٔ احوال روحی خود نوشته است که ما در اینجا فقط قسمتهای مختصری از آنرا نقل مینمائیم بخصوص که بعدها وقتی در یکی از معروضاتم از ایشان اجازه خواستم که درموقع نود سالگی عمرشان آن نامه را در یکی از مجله‌های طهران بچاپ برسانند مرقوم فرمودند که لزومی در آن نمی‌بینند ومایل نیستند درضمن آن نامه چنین آمده است :

« . . . در بعضی از مرقومات شرحی بر صلاح بودن دوری مخلص از غوغای سیاست مرقوم بود که حقیقتاً طوری مطابق عقیده واحساسات من بود که قادر به بیان آن نیستم وواقعاً فرمایشات عالی مثل نیشتری باین دمل قلب من بود که گوئی ... از دورحالت قلب وفکر دائمی مرا کشف فرموده‌اید، بطوری که گمان ندارم احدی باین درد باین نحو ملتفت شده باشد. مدت مدیدی است که من بطوری دچار این عذاب وحدانی هستم که ساعتی از آن فارغ نیستم واخیراً از سه چهار ماه باین طرف فوق‌العاده شدت کرده ومرا بی‌اندازه و بی‌نهایت ناراحت ومشوش ساخته است بطوریکه شبها در رختخواب آرام ندارم ودائما درحال تردید واضطرابم و باحدی نمی‌توانم بگویم زیرا که فوراً خواهند گفت این چه حرفی است ومعطل چیستی ، مجبور که نیستی ... لیکن حقیقت حال را کسی نمیداند و گفتنش نیز البته شرم‌آور است که این کارها اتلاف عمر است وتنها نتیجه‌اش کمکی بر زندگی ومعاش است و چون هیچ راهی فعلا مطلقاً برای گذران برای من وجود ندارد درهر قدم که پیش یا پس برمیدارم این خیالات مشوش وکابوس برمن مستولی است وعلی‌الدوام مرا آزار میدهد. هرروز صبح عزم جازم ... میشوم وتا غروب فکر میکنم و با دل خود در کشمکش هستم وعاقبت را شب چو عقد نمازمی‌بندم «خیالات» «چه خورد بامداد» عیالم ناراحتم میکند و خدا میداند که اگر متاهل نبودم و مسئولیت نسبت بیك فرد دیگر وجداناً نداشتم یك ساعت هم[1] در این کارها نمی‌ماندم وفوراً يك حجره درمسجد سپهسالار میگرفتم و با ماهی صدتومان (پنجاه فرانك) بقیهٔ زندگی را بپایان میرساندم وافسوس دارم که مثل دوست عزیزمان کاظم‌زاده هم عوالم روحانی مجذوبیت وباعث خشنودی از زندگی این چنانی ندارم. میترسم نه جناب عالی ونه هیچکس دیگر باین اظهارات من باور نکنید وخودشرم دارم که عاقبت بشما (وفقط بشما) این اقرار ننگین را میکنم که پای‌بند این نوع گرفتاری عذاب‌آمیز وزجرانگیز دائمی بی‌انقطاع هستم و ازخدا میخواهم که عمر بیحاصل بسر آید وازمصیبت « پیری و نیستی » خلاص شوم . هرکار دیگر که

۱ـ خود تقی‌زاده زیر این کلمات را برسم تاکید خط کشیده است.

ست وامور دولتی ودیوانی باشد ناعایدی کمتررا ترجیح میدهم وخدارا
برم که آنچه میگویم یك عشر حقیقت وعذاب وجدانی من نیست وچون
این عقدهٔ دل دست زدید بی‌اختیار برای یکبارو بیك نفر تنها این حال را
. . »

تصر اشتغالی‌هم درمدرسه دارم یعنی هفته‌ای یك‌بار درمدرسهٔ معقول و
ن میدهم که آن‌هم دل‌بخواه نیست وفعلا عایدی ندارد، چون برحسب
ردومحل نمیتوان‌حقوق گرفت . . .».

ا جاندارد که با سعدی همزبان شده برسم عبرت و حیرت بگوئیم

بهان بگشتم و آفاق سر بسر دیدم
بمردمی که گر از مردمی اثر دیدم
ن‌مپرس که آخرچه دیدی‌اردوران
هر آنچه دیدم ازین‌نکته‌مختصر دیدم
ین صحیفهٔ مینا بخامهٔ خورشید
نوشته یك سخن‌خوش بآب زر دیدم
ه ای بدولت ده‌روزه گشته مستظهر
مباش غره که از تو بزرگتر دیدم
چو روزگار همی بگذرد، رو ای سعدی
که زشت وخوب و بد ونیك در گذر دیدم

ی‌زاده درنامهٔ دیگری مورخ به ۱۰ بهمن۱۳۳۸ (اول‌فوریهٔ ۱۹۶۰
می‌نویسد :

. . . حسینقلی‌خان نواب با همه‌حالات شگفت از دوستان ورفقای قدیم
د . وقتیکه‌درسال ۱۹۴۶ مسیحی(؟) برحسب احضاردولت برای‌مشاوره
نزدیك بسطر آمدن دورهٔ جنك عمومی ازلندن بطهران پروازکردم آن
نور حیات داشت، ولی‌احدی‌را نمیدید و نمی‌پذیرفت ولی‌مرا راه داد و
که بکلی ازدنیا وکاردنیا کنار کشیده وکمترحرف‌میزد. گفت میخواهم
بمیرم . گفتم ابداً این‌کاررا نکنید ، آخرما رفیق بودیم درزندگی و
نه رفیق راه باشیم . صبر کنید اگررفتنی‌هستیم باهم برویم من‌پس‌از
توقف درطهران به لندن برگشتم وپس ازیك‌سال وکمی باز بطهران
ی اوصبر نکرده بود وقبل‌ازعودت من ودیدار مجدد رفت ورحمت‌بدیگر
سید »

نگاه تقی‌زاده در همین نامـه خطاب براقم این سطور چنین مرقـوم
د :

« این قصه‌را که شباهتی به‌موضوع ما نحن‌فیه ندارد نه برای آن ذکر کردم که خدای نخواسته شما و من‌هم که دو دوست قدیمی هستیم بپای هم برویم بلکه باقتضای خود اختلاف سن زیاد واضح است که من باید بیست سی‌سال اقلا قبل از شما به «آن مسافرت واپسینی» که بآن اشاره فرموده و نوشته‌اید که «دیر یا زود هردو درپیش‌داریم » بروم . .» اختلاف سن‌تقی‌زاده با من اینقدرها که ایشان معین‌فرموده‌اند نیست وچون میدانستند که رغبتی به پیری وانحنا ومردن‌ندارم ازراه لطف وتفقد چنین‌نوشته‌اند : گفته‌اندکه من‌طال‌عمره فجع باحبابه وچنین ترجمه کرده‌اند که «هر کس که عمردراز داشته باشد بمرگ دوستان بسیار زارد».

تقی‌زاده رفت واز یاران‌ما گویا دیگر کسی باقی‌نمانده باشد وچنانکه‌ملك‌الشعراء بهار دروفات شادروان محمد قزوینی‌سرود اینك من‌میگویم .

یك مرغ گرفتار درین گلشن ویران
تنها به قفس ماند و هزاران همه رفتند

تـرا چنانکه تـوئی هر نظر کجا سند
به قدر دانش خود هر کسی کند ادراك
حافظ

تقی‌زاده‌ای که من می‌شناختم

جواد شیخ‌الاسلامی
دکتر در علوم سیاسی
و تاریخ
روابط بین‌المللی

اولین باری که تقی‌زاده را دیدم در منزل مرحوم حکیم‌الملك نخست‌وزیر سابق ایران (و دوست صمیمی تقی‌زاده) بود. در آن تاریخ تقی‌زاده برای شرکت در کنفرانس سفرای کبار ایران مقیم پایتخت‌های اول دول معظم که قرار بود تحت ریاست عالیهٔ اعلی‌حضرت همایون شاهنشاه در تهران تشکیل گردد به پایتخت وارد شده بود و می‌بایست پس از اقامت مختصری (حداعلا ده روز) دوباره به لندن بازگردد.

عموی من (آقای محمد ضیائی نمایندهٔ اسبق مجلس) که سابقهٔ دوستی بسیار قدیمی با تقی‌زاده داشت و مدتها در زمان وزارت مالیه تقی‌زاده همکار وی در کمیسیون قوانین مالی مجلس بود درهمان روزها تقی‌زاده را در سلام قصر گلستان ملاقات کرده و پس از اطلاع براین موضوع که سفیر عالیمقام پیش از آخر هفته مجدداً به مقر مأموریت خود در لندن باز می‌گردد هدیهٔ کوچك دوستانه‌ای (یك جفت دستکش زمستانی بسیار ظریف بافت افشار) برای تقدیم به ایشان در نظر گرفته بود. آن روز صبح بنده مأمور شدم که این هدیه را همراه با نامه‌ای که عمویم برای تقی‌زاده نوشته بود به دست ایشان درمنزل حکیم‌الملك برسانم.

در آن تاریخ جوانی بودم بیست و یك ساله که درسال اول دانشکدهٔ حقوق تحصیل می‌کردم وطبعاً امکان ملاقات مردی که صفحات روزنامه‌های آن روز پر از سوابق علمی و سیاسی وی بود و وصفش را بارها از زبان عمو و دیگران شنیده بودم بی‌صبری آمیخته به هیجانی برایم تولید کرده بود. هنگامی که در حدود ساعت ۸ بامداد وارد اطاق پذیرائی حکیم‌الملك شدم خود صاحبمنزل را درآنجا نشسته دیدم که با طرزی بسیار گرم و صمیمانه مرا به حضور پذیرفت و اظهار داشت که آقای تقی‌زاده مشغول اصلاح هستند و عنقریب می‌آیند.

تقریباً ده دقیقه بعد، پیشخدمت پرده اطاق را بالا زد و مردی باقامتی متوسط (متمایل به کوتاه). چشمانی گود افتاده، صورتی صاف و تراشیده، سبیلی پهن و پرپشت، وموهائی سفید که به سمت عقب شانه شده بود، قدم به درون اطاق گذاشت. او کت وشلواری به رنگ طوسی بسیار خوش برش پوشیده بود و هیکل موقرش درست واجد همان مشخصاتی بود که انسان معمولا ازیك سیاستمدار ورزیده وجهاندیده انتظار دارد. من فوراً ازجای خود بلند شدم واظهاراحترام

کردم و خودرا معرفی نمودم. تقی‌زاده دست گرم ومحکمی بـامن داد و پس از مبادلهٔ تعارفات معمولی و خواندن نامهٔ عمو وتشکر ازهدیه‌ای که برایش فرستاده شده بود ، شروع به ذکر سوابق دوستی قدیم خود با آقای مجد ضیائی وشرح خاطرهٔ روزهائی که در کمیسیون قوانین مالیه مجلس باهم همکاری داشته‌اندکرد ودرضمن صحبت آنچنان به ذکر جزئیات مطالبی‌که نقل می‌کرد (ازحیث تاریخ وزمان ومکان) مقید بود که من ازهمان لحظهٔ اول مسحور قدرت عجیب حافظه‌اش (که بعدها نمونه‌های عجیب‌تری از آن را درلندن دیدم) گردیدم. تقریباً بیست دقیقه از ملاقات مامی گذشت وصحبت تقی‌زاده به اوج گیرندگی وشیرینی خود رسیده بود که پیشخدمت دوباره وارد اطاق شد واعلام داشت که آقای امیرخیزی تشریف آورده‌اند و اجازهٔ ملاقات می‌خواهند امیرخیزی وارد شد ومن یکی دودقیقه پس از ورود اوهم نشستم و سپس چون احساس‌کردم‌که شاید تازه وارد مطلبی خصوصی باتقی‌زاده داردکه نمی‌خواهد درحضور من مطرح کند ، برای کسب اجازه مرخصی ازجایم بلند شدم . تقی‌زاده باهمان لطف وصمیمیتی که در اول آشنائی نشان‌داده‌بود مرا تادم اطاق بدرقه وخواهش کرد که سلام واحساسات گرم ودوستانه اورا خدمت آقای مجد برسانم ویکباردیگر ازهدیه‌ای که برایش فرستاده شده بود تشکر کرد . این بود جریان اولین برخورد من با تقی‌زاده .

* * *

دومین برخورد من بـا تقی‌زاده درلندن بود . این خود داستان مفصلی داردکه مجال ذکرش دراینجانیست درآن تاریخ (پائیز ۱۳۲۴) پس‌از مدتها معطلی درقاهره، باهواپیمای شرکت ماوراء بحارانگلستان وارد لندن شده‌بودم که ازآنجا راه خودرا باکشتی به سمت آمریکا (برای تکمیل تحصیلات عالی) ادامه دهم . متأسفانه بعد از ورود بـه انگلستان معلوم شدکه امکان تهیهٔ کشتی به مقصد نیویورك بـه‌آن سادگی‌ها که ما درقـاهره تصور می‌کردیم‌نیست. یعنی اشکالاتی درکار بودکه حتی با مداخلهٔ سفارت‌خانه‌های ایران و خارجه هم حل نمی‌شد این‌اشکالات اصولاناشی ازمسئلهٔ‌تخلیهٔ‌قریب یك میلیون سربازآمریکائی از اروپا و بر گرداندن آنها به‌آمریکا بود وتمام کمپانی‌های حمل ونقل انگلستان (دریائی وهوائی) دستور اکید ازمقامات رسمی داشتندکه حق‌اولویت مطلق را برای آمریکائیان عازم به وطن قایل گردند. به دستور تقی‌زاده سفارت ایران برای گرفتن جا درکشتی برای من اقدام‌کرد و جواب شنیدکه تأمین تقاضای سفارت متاسفانه زودتر از اواخر مارس ۱۹۴۶ عملی نیست . به عبارت دیگر می‌بایست‌شش‌ماه درلندن صبر کنیم‌تا کشتی به‌مقصدامریکابرایم فراهم گردد واین

اندازه اتلاف وقت حقیقتاً برایم غیرقابل تحمل بود . بالاخره تصمیم گرفتم که نقشهٔ سابق خود را بکلی عوض کنم و به‌جای آمریکا در انگلستان مشغول تحصیل گردم. موضوع را به تهران اطلاع دادم و از عمویم جواب شنیدم که هراقدامی در این زمینه لازم باشد به هرحال بهتراست که با نظر وصوابدید تقی‌زاده انجام گیرد. اتفاقاً تقی‌زاده هم فکر مرا پسندید. چون روی تجربیاتی که شخصاً از تدریس در دانشگاه‌های انگلستان به دست آورده بود جداً عقیده داشت که سطح معلومات عمومی در دانشگاه‌های بریتانیا به مراتب بالاتر ازسطوح مقابل آنها در دانشگاه های آمریکائی است. به این ترتیب در دانشگاه لندن ثبت‌نام کردم و در انگلستان ماندنی شدم .

***

در لندن بارها (شاید دوهفته یك مرتبه) بـه حضور تقی‌زاده درسفارت ایران شرفیاب می‌شدم و خاطراتی که از این دوره‌ها درذهنم ثبت شده است آنچنان متنوع و تأثیراتی که بیانات سفیرعالیمقام در ذهنم باقی گذاشته‌اند آنچنان عمیق است که ذکر همهٔ آنها مسلماً دراین مقاله امکان پذیر نخواهد بود و بنا بر این تنها به ذکر اهم خاطرات خود که فکر می‌کنم برای خوانندگان این سطور مفید و جالب باشد اکتفا می‌کنم .

مهم‌ترین امتیاز تقی‌زاده که ازهمان بـدو آشنائی انسان را تحت تأثیر قرار می‌داد قدرت عجیب حافظه‌اش بود. حوادث تاریخی ، قضایای بین‌المللی جریانات سیاسی، برخوردهای شخصی، همگی مثل این بود که باتمام مشخصات دقیق‌شان (از حیث تاریخ وزمان ومکان) درلوحه مغز این مرد ضبط شده‌اند ! تقی‌زاده به عطاری می‌ماند که هرحادثهٔ تاریخی را درموقعش از جعبهٔ مخصوص آن‌حادثه‌که‌در گوشه مغزش‌جاداده‌بود بیرون‌می کشید، درجعبه را بازومحتویات آن را گرد گیری می‌کرد، سیمای مطلب را باتمام مشخصات واقعی آن درمعرض دید وعبرت شنونده قرارمی‌داد ، وسپس مطلب نقل شده را دوباره به‌جای‌اصلی خود برمی گرداند تاموقعی دیگر ، به مشتاقی دیگر ، نشان بدهد .

به خاطرم هست که یك روز (با کمی ترس وتردید) از ایشان سؤال کردم که چطور شد که شخصی مثل ایشان ، با آن سابقهٔ مبارزات ممتد علیه امتیازات خارجی درایران که درزمان مشروطیت انجام داده بود ، بالاخره حاضرشد که قرارداد نفت ۱۹۳۳ را (بامادهٔ مشهورتمدیدش) امضاءکند ؟

هنگام طرح‌این سؤال واقعاً دچارترس وتردید بودم. چون‌فکرمی کردم که ممکن است تقی‌زاده طرح چنین موضوعی را از طرف یك دانشجوی بیست

وسه ساله ، خسارتی خارج از حد تحمل تلقی کند و ازسعادت ملاقات‌های آینده محروم‌م سازد . اما به‌عکس تصور من ، تقی‌زاده مثل اینکه پیشاپیش به‌ضمیرش الهام شده بود که یکی از افراد نسل جوان‌کشور (گروه سنی آن روز من) سرانجام این‌سؤال رامطرح خواهدکرد با ابراز خوشوقتی ازطرح شدن‌موضوع کلیهٔ سوابق قضیه را عیناً مثل اینکه برای شخصی همسن خود توصیف می‌کند برایم تعریف‌کرد و من با اجازهٔ ایشان یادداشتی از جزئیاتی که در این باره می‌شنیدم روی کاغذ ضبط کردم که بعداً هنگام لزوم به‌آن مراجعه نمایم . دراین ضمن تقی‌زاده به نمایندگی مجلس از تبریز انتخاب شد و از لندن به تهران بازگشت . چندی بعد ، ضمن نطقی که فوق‌العاده معروف شد به علل و عوامل امضای قرارداد ۱۹۳۳ اشاره و همان اوضاع وهمان مقدمات راکه سابقاً شنیده بودم مجدداً برای مستمعان خود درکاخ بهارستان تکرارکرد . به‌خاطرم‌هست موقعی که نسخهٔ روزنامه اطلاعات که حاوی این نطق بود درلندن به دستم رسید ازقدرت حافظه عجیب این مرد دچار حیرتی آمیخته به‌تحسین گردیدم. چون دیدم عین آن مطالبی راکه درلندن بـرایم نقل‌کرده بود تقریباً بی‌کم وکسر از پشت تریبون مجلس تکرارکرده است . حافظهٔ تقی‌زاده شبیه نوعی دستگاه فتوگرافی بودکه ازاوضاع واتفاقات واسنادو نوشته‌هاعکسبرداری ذهنی می‌کرد ومحصول خودراهرموقع‌که ارائه می‌داد عیناً همان بودکه انسان برای باراول اردهن خود وی شنیده یا اینکه درآثارونوشته‌هایش خوانده بود. به این‌گونه مواهب‌که خداوند به بعضی از بندگان مقرب خود عطاکرده است حقیقتاً باید احترام‌گذاشت چونکه درمملکت ما نه تنها حافظه انفرادی ، بلکه به طورکلی حافظه ملی، ضعیف ومبتذل شده است ونمونه‌اش‌آن تحریفاتی است‌که همه روزه هنگام ذکر حقایق تاریخی صورت می‌گیرد ونسل‌های بیگناه معاصر راگمراه می‌سازد .

***

تقی‌زاده مخالفان زیادی داشت‌که اکثرآنها شاید درعمرشان حتی‌یکبار هم اورا ندیده وگفتارش رابه‌گوش نشنیده بودند. حب وبغض این‌گونه اشخاص نظیر اغلب دوستی‌ها و دشمنی‌هـای مردم این‌کشور ، بیشترجنبهٔ تقلید داشت . به عبارت دیگر هرآن چیزی راکه به اقتضای زمان مدمی‌شدتقلید می‌کردند. بعد ازقضایای‌شوم سوم‌شهریور حمله‌کردن به تقی‌زاده واورا مسئول‌عقدقرارداد ۱۹۳۳شمردن، رسم شده بود. عده‌ای ازاین‌موضوع برای‌کسب‌شهرت وتحکیم موقعیت‌خوداستفاده‌کردند. من‌دراینجا به‌هیچ‌وجه‌خیال‌ندارم‌ازسیاستی‌دفاع کنم

که درمورد تمدید قرارداد «دارسی» اجرا شد درا‌ین‌باره فقط موقعی می‌توان قضاوت صحیح وعادلانه کرد که کلیهٔ اسناد سیاسی نفت ، مخصوصاً اسنادی که در تصرف دولت بریتانیاست وزودتر ازپنجاه سال منتشر نمی‌شود ، فاش وعلنی‌شده باشد ولی نظرواستنباط شخص‌خود بنده (درپرتواسنادی که تاکنون خوانده‌ام) به طور اجمال این است که نه مرحوم رضاشاه و نه مرحوم تقی‌زاده ، هیچکدام طرفدار تمدید امتیاز نفت جنوب نبودند .

به هرتقدیر قرارداد ۱۹۳۳ هم ، چنانکه تقی‌زاده درهمان موقع پیش بینی کرده بود ، سرانجام عمرطبیعی خودراکه شصت سال بود بسر نبرد وباملی شدن صنایع نفت ایران‌کان لم یکن اعلام گشت .

* * *

نزدیك شدن به تقی‌زاده ، و از آن بالاتر مورد احترام قلبی وی قرار گرفتن، کاربسیار مشکلی بود. دلیل هم داشت . درعرف بیمار مملکت ماکسانی که می‌خواهند به رجال ومقامات ذینفوذ مملکت نزدیك گردند و با استفاده از شأن وقدرت آنها پایگاه‌ها ومناصبی راکه آرزو دارند اشغال‌کنند معمولا ازدو سه راه مختلف (که همه آنها معلوم و مبتذل شده‌اند) وارد می‌گردند . اگــر طرف نقطهٔ ضعف خاصی داشته باشد (مثلا تملق پسند بــاشد)آسنائی خودرا با تجلیل اغراق‌آمیزازشخصیت، لیاقت ، استعداد ، ومعلومات فوق‌العاده طرف ، یعنی خلاصه با تمجید از چیزهائی که شخص ممدوح فاقد بیشترآنهاست ، آغاز می‌کنند. اما درمورد تقی‌زاده‌کافی بود که انسان یکی از این روش‌های مبتذل را بکار برد تادیگرفرصت ملاقات ثانوی تقی‌زاده هرگز برایش میسرنگردد. نفرت از تملق و چاپلوسی چنان باطبع وارستهٔ تقی‌زاده ممزوج بودکه اصلاً مریدی بر آن متصور نیست .

یکی دیگرازراه‌های معمولی که جاه طلبان برای نزدیك شدن به‌مقامات وشخصیت‌های مهم اتخاذ می‌کنند اظهار معلومات وفضل فروسی بی‌بنیان است . بدبختانه چون بیشتر رجال مــا درگذشته از مسائل سیاسی و تاریخی و علمی رویهمرفته بی‌اطلاع بوده‌اند، همین قدرکه تازه به‌دوران رسیده‌ای، یا تازه از فرنگ برگشته‌ای، وارد محضراین‌گونه «رجال» می‌شده ومقداری فضل‌مصنوعی توام با استعمال‌کلمات فرنگی ، عرضه می‌کرده است ، «رجل» موردنظرچنان تحت تأثیر جاذبهٔ تقلبی وی قرار می‌گرفته است کــه گوینده را جداً مردی

بافضیلت وصاحب علم و کمال تلقی می کرده است اما درمحضر تقی‌زاده ء
تظاهر برای سیادان فاصل‌نما بسیار تنگ بود. یعنی امکان نداشت که کسی بت
با تظاهر به فضل ومعلومات ساختگی سر تقی‌زاده کلاه بگذارد . او زرگری
که همیشه ، به یك نگاه ، زرخالص را ازطلای تقلبی تشخیص می‌داد واین
ناشی از معلومات و اطلاعات عمیق خودش بود که درپرتو آن سیمای مف
بیمایگان را دریك چشم بهمزدن تشخیص می‌داد . خود این بنده بارها در
شاهد بودم که چگونه درعرض چند دقیقه با طرح یکی دو سؤال علمی و تار
نقاب از چهرهٔ این گونه فضل فروشان به کنار انداخت وشخصیت بی‌علم و
معرفت آنها را علنی کرد . این گونه اشخاص که نظایر آنها درجامعهٔ معاص
بدبختانه کم نیستند از دشمنان پروپا قرص تقی‌زاده بشمار می‌رفتند و یکی
افتخارات حقیقی آن مرحوم (به عقیدهٔ این بنده) همین بود که چنین دشم
داشت .

***

از صفات بارز دیگر تقی‌زاده، آزادیخواهی جبلی او بود . منتهاتقی
آزادیخواهی بود رئالیست (واقع بین) وازعوام فریبی به شدت نفرت دا
تقی‌زاده همیشه موقعیت زمان و مکان را درنظر می‌گرفت وهرگز کسی را ب
انجام عملی که متضمن «مرگ حتمی‌ولی‌موفقیت مشکوك» بود تشویق نمی ک
اوهمیشه می‌گفت که وضع‌زمان‌مشروطیت‌طوری دیگر بوده‌است وکارهای آن‌ر
را نمی‌شود درهرزمان کورکورانه تقلید کرد .

برای نشان دادن روح آزادیخواهی تقی‌زاده فقط به ذکر یك مثال حا
(که پای خودم درآن وارد بوده است) اکتفا می‌کنم . درسال ۱۹۵۰ میلا
که درلندن تحصیل می کردم به علت نوشتن مقاله‌ای دریکی از مجلات مش
انگلستان ، مورد بی‌مهری نخست وزیروقت (مرحوم رزم آرا) قرار گ
وبه دستورایشان تسهیلات اسعاری مراموقوف کردند. دراین مقاله ضمن اظ
نارضایتی از وضع آنروزی ایران ، به قسمتی از نطق مشهور تقی‌زاده که
درضمن آن صریحاً اظهار داشته بود که جامعهٔ معاصر ایرانی عملا به دو
ــ طبقهٔ حاکمه و طبقهٔ محکومه ــ تقسیم شده است اشاره و استناد کرده بود
متن انگلیسی این مقاله را عیناً برای تقی‌زاده فرستادم و درنامه‌ای که ض
کرده بودم از ایشان سؤال کردم که آیا به نظر ایشان نوشتن چنین مقا
سزاوار اینهمه اجحاف‌وبی‌مهری که نخست‌وزیروقت دربارهٔ یك‌فرد تحصیلک
نشان داده‌اند هست یانیست ؟

تقی‌زاده پدر زنگ بار رم آرا بطور خصوصی در مجلسی صحبت کرد و قضیه را به طرزی بسیار مطلوب و دوستانه برایم حل کرد. ولی در همان موقع پیغامی بوسیلهٔ پسرعمویم برایم فرستاد و نصیحتم کرد که کار تحصیل را با این گونه کارها قاطی نکنم . «به فلانی ازقول من بنویسید به جای این کارها فعلا تحصیلاتش را تمام کند و بعد بیاید و شمشیر بکشد .»

یکی از مزایای فطری آن مرحوم همین بود که کمک کردن به کسانی را که به جرم ابراز عقیده دچار اشکالاتی شده بودند همیشه فرض ذمهٔ خود می‌دانست، ولی هرگز آنها را برای ادامهٔ راه‌های بی‌نتیجه تشویق نمی‌کرد .

تقی‌زاده عقاید خود را درمورد آزادی و مسائل وابسته به آن چندین بار ضمن مقاله و خطابه بیان کرده است و ازجمله در این باره خود وی موقعی درمجلهٔ راهنمای کتاب چنین نوشت :

« . . . . به عقیدهٔ قاصرمن آزادی به معنی حقیقی آن ، بی‌وجود شهامت درافراد ، بدون مردانگی ومردی و استقلال فکر و سرافرازی وشجاعت اخلاقی واستقامت واستواری ومقاومت درمقابل ارباب قدرت وجرأت وصراحت ــ وخلاصه بدون داشتن تمام آن چیزهائی که می‌شود آن را در کلمهٔ خودمانی «صفت» ودرلفظ فرنگی «کاراکتر» خلاصه کرد ــ به دست آمدنی نیست. بدبختانه درمملکت ما حتی سران قوم از این گونه خصایل که لازمهٔ آزادی و داشتن حیثیت انسانی است کم بهره‌اند ومن حقیقتاً نمی‌دانم با مشتی سفله وزبون وقدرت پرست اصلا چگونه می‌شود ایمان به مبادی سیاسی و اخلاقی و عشق به فضیلت و عفت و تقوی را به نسل کنونی الهام کرد . . . نیل به آزادی مردانگی ، مجاهدت و مبارزه لازم دارد . انسان باید حاضر باشد تن به صدمات حبس ، بیکار شدن بدهد و گاهی حتی نظیر حرامی‌ها که همه بی‌صفتان از ملاقات ومعاشرت آنها اجتناب می‌کنند مطرود آشنایان و حتی «دوستان صمیمی» قرار گیرد . . . . . »

دراشارهٔ اخیر تقی‌زاده به مطرود شدن از حلقهٔ آشنایان وحتی «دوستان صمیمی» نکتهٔ خاصی که مربوط به سرنوشت خود او درسال‌های دوری از ایران است مندرج است . موقعی که تقی‌زاده روی جهات سیاسی از مراجعت به‌ایران (پس ازانقضای دوران سفارتش درفرانسه) خودداری کرد ، غالب رجال مملکت و«دوستان اسبق تقی‌زاده که گذارشان به‌فرنگستان می‌افتاد هنگام دیدن تقی‌زاده راه خودرا عمداً کج می‌کردند یا سرخودرا به سوئی دیگر برمی‌گرداندند تا مجبور به مواجهه و رد وبدل کردن سلام و احوالپرسی باتقی‌زاده نگردند !

اما بعد ازحوادث سوم شهریور ۱۳۲۰ که اعلیحضرت شاهنشاه فعلی ، تقی‌زاده را ازکنج عزلت سیاسی‌فراخواندند ومقام شامخ سفارت ایران درلندن را به وی تفویض فرمودند ، وجود تقی‌زاده دفعتاً شمعی شد که همان دوری گزینان دیروز ، این بار سرودست می‌شکستند تا به سعادت ملاقات و مذاکرهٔ حضوری باسفیرعالیمقام اعلیحضرت درلندن که مورد احترام مجامع ملی و بین‌المللی قرار گرفته بود نایل گردند و هنگام بازگشت به وطن پیش اقران و همگنان تفاخر نمایند که تقی‌زاده را دیده یا فرصاً ناهاری با او درلندن صرف کرده‌اند .

من خود شاهد مناظر زیادی از برخورد این گونه اشخاص با تقی‌زاده درلندن بوده‌ام وازسوابق بی‌وفائی و بی‌عاطفگی آنها حکایت‌ها از دهن تقی‌زاده شنیده‌ام

* * *

تقی‌زاده بسیار مقید به حفظ قول خود بود. مخصوصاً هنگامی که وعدهٔ ملاقات می‌داد همیشه کوشا بود که طرف را سروقت به حضور بپذیرد . از این جهت ، جزدرموارد اضطرار که فرضاً بطور غیرمترقب به وزارت امورخارجه انگلیس احضار می‌شد ، هیچ وقت کسی راکه وقت گرفته بود معطل نمی‌کرد . ازآنجاکه خودش چنین بود ازدیگران نیزانتظارداشت که همیشه سروقت باشند وکسی رادرحال انتظارنگاه ندارند به خاطرم هست که روزی درلندن بااتفاق دوست ارجمند آقـای کاظم نیامیر (سفیرسابق اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر در اردن هاشمی)که درآن تاریخ دبیر اول سفارت ایران درلندن ومورد احترام خاص تقی‌زاده بود ازمنزل ایشان که چندان فاصله‌ای باسفارت نداشت به سمت دفتر کنسولگری راه افتاده بودیم. درنزدیکی‌های سفارت من احساس کردم که قدم‌های نیامیر دفعتاً تیزشده است وخیلی عجله دارد که زودتر بسفارت برسد. دلیلش راپرسیدم وجواب شنیدم که تقی‌زاده قرار است ساعت سه ونیم به ایشان تلفن بزنند . موقعی که ما وارد اطاق دبیر اول شدیم قریب يك دقیقه بـه وقت موعود مانده بود ونیامیر هنوز پشت میزش جانگرفته بود که صدای زنگ تلفن بلند شد وتقی‌زاده (درست سرساعت سه ونیم) شروع به صحبت کرد .

يك بار خود بنده را به علت اینکه ده دقیقه دیرتر از موعدی که برای ملاقاتشان تعیین شده بود به سفارت رسیده بودم مؤدبانه وپدرانه توبیخ کرد. ولی بعدازاینکه عذرموجهم را شنید تصدیق فرمود که درارتکاب آن تأخیر بی‌تقصیر بوده‌ام .

باآینکه تقی‌زاده هر گریك به‌رسوسیالیست (به‌معنای دو گمانیك این کلمه) بود ولی معناً به بسیاری از اصول مفید سوسیالیستی (منجمله تقسیم اراضی میان دهقانان) عقیده داشت واقدام اخیر را برای استقرار عدالت اجتماعی در ایران لازم می‌شمرد.

استنباط شخص این بنده، براساس مطالبی که گاه بیگاه از خود تقی‌زاده شنیده بودم این است که وی این گونه عقاید اجتماعی را ازمکتب افکاروتعالیم کنت تولستوی که اورا بزرگ ترین منادی عدل و انصاف بلکه بزرگ ترین انسان دوران اخیر می‌نامید اخذکرده بود. تقی‌زاده احترام عجیبی نسبت به نویسندهٔ شهیر روسی داشت واین احترام قطع نظر ازمقام ادبی وفلسفی تولستوی، بیگمان تاحدی معلول این حقیقت بود که نویسندهٔ نامدارروسی بارها درمطبوعات کشور خود علیه فجایع ومظالم روسیه تزاری در ایران اعتراض کرده وازحقوق ملت‌های ضعیف دفاع کرده بود. چنانکه بعضی از خوانندگان این سطورشاید شنیده باشند. تولستوی دراواخرعمرش بکلی درویش شد و دهقانانی راکه در املاك وسیع و بیکرانش سکنی داشتند در استفاده از منابع طبیعی آن املاك با خود سریك ساخت.

تقی‌زاده سال‌ها پیش از آنکه مسئلهٔ اصلاحات ارضی درخاورمیانه مطرح گردد تقسیم اراضی زراعتی میان دهقانان رادرسرلوحهٔ مرام حزب دموکرات که خود ازمؤسسان آن بودگنجانده بود. خود وی دراین باره چنین می‌نویسد

«حزب دموکرات ایران که من‌هم عضوآن بودم‌پنجاه ودوسال قبل‌تقسیم زمین رامیان دهقانان جزو مرامنامهٔ خود قرارداده بود ومجاهدت‌هائی هم در این باره کرد. ولی فئودال‌های این مملکت آن تشکیلات راکه یگانه حزب سیاسی وحقیقی وملی (به مفهوم غربی آن) وطرفدارحقوق افراد دراین مملکت بود درهم شکستند و قدرت‌های خارجی هم دربرانداختن آن نهضت با عناصر داخلی همدست شدند. . . . امید است با مقدمات مبارکی که درعرض این‌چند سال اخیر پیدا شده است نورجدیدی از افق‌ساطع گردد ومنافع‌رعایاراکه جزو طبقات‌محروم ومظلوم‌این کشورند تأمین وحراست نماید ...»(راهنمای کتاب- دوره چهارم - ص ۳۴۷) :

***

چون‌در این مقاله چنین قصدی نیست که راجع به افکار و مبارزات‌سیاسی

تقی‌زاده صحبت شود همین قدر اجمالاً تذکر می‌دهیم که به‌عکس تبلیغات برخی از مخالفان تقی زاده که کوشیده‌اند و می‌کوشند استناد تلون سیاسی به آن مرحوم بدهند، تقی زاده در مسلک سیاسی خود کاملاً ثابت و پابرجا بود. منتها وسیلهٔ رسیدن به هدف را به حسب اوضاع و مقتضیات زمان گاهگاهی عوض می‌کرد و این در سیاست به هیچ وجه عیب نیست.

در مبارزهٔ سیاسی شدیدی که در اوایل قرن بیستم بین روسیه و انگلستان در ایران شروع بود تقی‌زاده، مثل همه روشنفکران آن ایام، طرفدار سیستم مشروطیت و بنابراین متمایل به انگلستان بود. چونکه دولت اخیر، لااقل به‌ظاهر از استقرار سیستم مشروطه در ایران حمایت می‌کرد. تقی‌زاده از رژیم استبدادی روسیه نفرت داشت و بقای آن رژیم را به‌حق مهمترین عامل بقای استبداد قاجاریه در ایران می‌شمرد. زیرا مطابق یکی از مواد عهدنامهٔ ترکمان چای حکومت تزاری روسیه تعهد کرده بود که سلسلهٔ قاجار را در ایران حفظ کند. تا موقعی که انگلستان با مشروطه خواهان همدست بود و از آنها در مقابل قدرت محمدعلی شاه دفاع می‌کرد، روابط تقی‌زاده با انگلیسی‌ها (مثل روابط سایر مشروطه‌خواهان) بسیار خوب و دوستانه بود. اما پس از آنکه اوضاع و جریانات بین‌المللی، مخصوصاً افزایش قدرت آلمان، روسیه و بریتانیا را به هم نزدیك ساخت و عهدنامه معروف ۱۹۰۷ میان آنها منعقد گردید (که نتیجه حتمی‌اش درصورت فتح روس‌ها از بین استقلال ایران بود) تقی‌زاده از دوستی سابقش با انگلیسی‌ها برگشت وطرفداری همکاری نزدیك با آلمانی‌ها علیه متفقین (یعنی به واقع علیه روس‌ها) گردید و کمیته ایران آزاد را که نقش قابل ملاحظه‌ای در بیدار کردن احساسات ملی ایرانیان در خارجه بازی کرد در برلین تاسیس نمود.

این گونه تغییر مشی‌ها درسیاست مجاز بلکه مستحسن است واصولاً سیاست چیزی جز فن ممکنات وفن دگرگونی‌ها نیست. اصل موضوع این است که هدف نهائی سیاستمدار سالم وشرافتمندانه باشد. تقی‌زاده وطن پرست وآزادی‌خواه بود و راه خود را غالباً درست تشخیص می‌داد گرچه راه‌هائی که وی برمی‌گزید غالباً از دیدگاه دیگران مبهم، کدر، وحتی گاهی مظنون به نظر می‌رسید.

او مردی بود که آزاد به دنیا آمد، تا آنجاکه توانست مثل آزادگان زندگی کرد، وآزاده هم از دنیا رفت. روانش شاد.

تقی‌زاده از نگاه سه دوست

-۱-

گفتار دکتر صادق رضازادهٔ شفق درمجلس سنا

در طهور انقلاب مشروطیت یعنی بسال ۱۳۲۴ قمری روزی در دبستان
س تبریز که ما دانش‌آموز آنجا بودیم دائی‌زاده و همدرس من مرحوم
اکمیا خبر آورد که در یك مهمانی منزل حاج میرزا آقافرشی‌سیدی‌جوان
سیدحسن تقی‌زاده با دوست و خویشاوندش محمد علیخان تربیت که تازه
فر قفقاز و مصر برگشته‌اند سخنانی در باب مشروطه و عدالت و آزادی
نه‌اند . نخستین‌بار بود که نام تقی‌زاده را می‌شنیدم .

باردیگر نام او را از یکی از پیران معارف و بنیانگذران تجدد ایران
سیدحسینخان عدالت در صحبتی که در دبستان ما میکرد شنیدیم ... سی
ب نام تقی‌زاده زبانزد مردم گشت و عماسال از تبریز بنمایندگی‌مجلس
برگزیده شد و بتهران رفت ودر کوتاه‌زمان آوازهٔ نطقها وکارها وکوششهای
. سراسر کشور گسترش یافت و نامش ورد زبانها شد .

فعالیت بی آرام

تقی‌زاده نودودوسال‌شمسی عمر کرد ودست‌کم هفتاد سال‌آن پرازحوادث
ر و آسوب و فعالیت بی‌آرام بر اوگذشت و شرح آنهمه راکتابی بزرك
ست ومن‌دراین موقع ودراین مجلس محترم مختصری ازآنچه ازآن زاد.
ازدریچهٔ چشم‌خودم مشاهده کردم یاازمردمان موثق که بعضی‌آنان بحمدالله
اند شنیدم بروجه نمونه و نشانه معروض میدارم. در سال دوم مشروطه که
ن بفرمان محمدعلیشاه بتوپ بسته‌شدو آزادیخواهان برخی بشهادت رسیدند
حی متواری شدند وتقی‌زاده بادوستانی نظیر مرحوم دهخدا بخارج ایران
برد بلافاصله دربحبوحهٔ انقلاب تبریز که مجاهدان برای اعادهٔ مشروطیت
کرده بودند ناگهان به تبریز آمد وزمام امور ملی را بدست گرفت ودر
ن ایالتی نطقی متهورانه وآتشین‌ایراد کرد ودرحضورستارخان سردارملی
خان سالارمجاهدینی‌راکه ازحدود مجاهدی خارج میشدند سخت‌سرزنش
والحق درآن‌آسوب کاری خطیرانجام داد.

درسالهای جنك جهانی‌اول که بین ۱۹۱۴ و۱۹۱۸ میلادی اتفاق افتاد
اده انجمنی‌مرکب ازآزادیخواهان ایران در برلین تاسیس کرد که هدف
فاع ازحقوق ایران و مبارزه باسیاست استعماری انگلیس وروسیه تزاری

دراین موضوع امانت او حاجتی باستشهاد نیست ولی قولی راکه مرحوم عبدالحسین اورنگ که خودار فضلای زبان‌آور این کشور بود روزی در رادیو اعلام کرد نقل میکنم :

در ملاقاتی که وی با محمد علیشاه در اودسا بجای‌آورد محمدعلیشاه باو گفته بود تقی‌زاده هرگز زیربار قبول هدیه‌و کمك مالی که باو تکلیف‌شدنرفت.

امانت، ادب‌وعفت از خصایص او بود ودر همه عمر کسی کلمه‌ای ناشایسته و بدگوئی از او نشنید در قول و فعل خود راسخ و معتدل بود . وقت شناسی‌و پیمان‌نگهداری را بشدت رعایت میکرد دربرابر پیش‌آمدها بدرجهٔ حیرت‌آور خودداری و بردباری نشان میدادوهرگز خودرا نمی‌باخت در دوسه سال‌اخیر زندگیش که چنان مرد فعال تیزرو را اسیر سکون‌کرد باز ازکار و کـوشش بازنمی‌ایستاد و تا آخرین هفتهٔ حیاتش تا می‌توانست در مجامع مانند انجمن آثار ملی وکتابخانه سنا روی صندلی گردان خود حاضر میشد و بارنج‌بیماری وضعف پیری قهرمانانه مبارزه میکرد .

درگفتار معمولی غیراز موارد سخنرانی‌کم حرف وکوتاه سخن بـود و در روایات و اظهار عقیده اهتمام‌وافـر داشت سخنی بگزاف نگوید زندگیش نمونهٔ نظم و ترتیب بود پس از جلسهٔ اخیر که رئیس محترم سنا سخنان ارزنده در تذکر خدمات تقی‌زاده‌فرمودند همکار محترم آقای دشتی‌با تاثری‌محسوس از این صفت او مخصوصاً در دورهٔ ریاست سنا و از مقام علمی او مطالبی‌جالب به اینجانب فرمودند . تقی‌زاده با آنهمه فعالیت های برجسته خودکه درهمه عمر از خود نشان داده بود حتی یکبار از خود وکار های خـود سخن بمیان نیاوردوادعائی نکرد . رازداری‌وکم‌حرفی‌او بحدی بود که شخص‌درکوچکترین مطالب هم مجبور میشد ازو باصرار و تکرار بپرسد تا پاسخی ستاند .

بمیراث ادبی و علمی و تاریخی ایران علاقه‌ای فـوق‌العاده داشت و از تغییرات بی‌رویه‌در عذاب‌بود مخصوصاً درحفظ زبان فارسی از اینگونه‌تغییرات نابجا تعصبی‌وافر ابراز میکرد .

تقی‌زاده از عطیهٔ‌جاذبه شخصی بـرخوردار بـود و از روزگار جوانی دوستان و پیروان صدیق فداکار پیدا کرد و بعضی از آنان مانند مرحوم میرزا علیمحمدخان تربیت در راه همکاری با اوجان سپردند .

تقی‌زاده با وجود کمال شدت که در مبارزه های سیاسی داشت آنچه از خودش و دوستان نزدیکش شنیدم هرگز به آزارکسی فتوانداد .

ناچار حقایق در طی‌زمان روی صفحات تاریخ ثبت و ضبط می گردد و

حق از باطل شناخته می‌شود «یمحوالله مایشاء ویثبت وعنده‌ام‌الکتاب .»

از صفات بارز تقی‌زاده که نیز میتواند سرمشق جوانان کشور گردد این بود کسی او را ندید و نشنید که وقتی از اوقات خود را باطالت گذراند او تمام ساعات زندگی را حدی میگرفت . تامی‌توانست از فرصتها استفاده می کرد و از لغو و بیهوده اعراض داشت و براستی از کسانی بود که میشود درباره آنان گفت «والذینهم عن‌اللغو معرضون» .

تقی‌زاده در وزارت دارائی‌خود نظمی نوین بردرآمد و هزینه کشورداد برخی از رجال محترم که از همکاران او بودند درایت و کفایت و دقت او را با تقدیر و تحسین متذکر ند .

درآن‌دوره اعلیحضرت مرحوم رضاشاه کبیر توجه و عنایت خاص نسبت به تقی‌زاده وکار او داشتند .

عواطف و الطاف اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر نیز همیشه شامل حال‌او بود و در آخرین شرفیابی اعضای شورای فرهنگی سلطنتی که نزدیك بیکسال پیش وقوع‌یافت شاهنشاه اجازه فرمودند تقی‌زاده در همان‌جا نشستگی‌شرفیاب شود و شخصا در برابر او توقف فرمودند و آن‌مرحوم را با نوازش و ستایش شاهانه مورد مهر خاص همایونی قرار دادند .

در ذکر احوال تقی‌زاده خدمات ارزنده ووفاداری و فداکاری‌همسرش را نباید فراموش‌کرد مخصوصاً در سنوات اخیر بیماری در آن شب هـای‌تار تنهائی و بی‌یاری او یاور دلدار او بود و وظیفهٔ یك زن حقشناس مهربان را به بهترین وجهی انجام داد ورنجهای پیاپی بیمار داری را تحمل‌کرد . اگر در پایان این عرایض که محض‌ادای حق‌خدمت یك ایرانی بزرك معروض‌افتاد از من بپرسند صفات‌سیدحسن‌تقی‌زاده رادرسه‌کلمه خلاصه‌کنم بیدرنك‌میگویم: امانت و دقت وتقوا . دوردبروان آن‌مرد بزرك‌باد .

-۲-

مصاحبهٔ خبرنگاری با محمود عرفان

۴۶ سال‌قبل‌میان من وتقی‌زاده پیوند دوستی بسته شد . من‌تقی‌زاده‌را ازنیم قرن پیش‌دوست می‌داشتم . او درآنموقع در برلن مجله‌ای به‌نام «کاوه» منتشر می‌کرد که ازلحاظ سادگی ودرستی نثرفارسی و نفاست چاپ و بی‌غلط بودن‌نظیر نداشت .

تقی‌زاده مجلهٔ خودرا برای من که در آن‌موقع درسیر ازمجلهٔ «خاور»را چاپ می‌کردم می‌فرستاد. منهم مجلهٔ خودرا برای اومی‌فرستادم . در آن‌موقع تقی‌زاده‌را ندیده بودم ، اما از خلال نوشته‌هایش پی به‌هوش وذکاوت و بصیرت او درادب وسیاست ونکته‌سنجی می‌بردم . بهمین‌سبب موقعی که شنیدم به تهران بازگشته به‌دیدارش‌شتافتم .

خانه‌اش درجنوب چهارراه کالج امروز بود وقتی‌مرا شناخت به‌گرمی استقبال کرد بجز من ، بدیع‌الزمان فروزانفر هم که درآن‌موقع طلبه‌ای جوان بود حضورداشت .

بعد شاهزاده فرمانفرما ومرحوم ادیب پیشاوری ومنصوررشتی‌هم‌آمدند. مرحوم تقی‌زاده احترام بی‌نظیری نسبت به ادیب رعایت می‌کرد . منصوررشتی خوانندهٔ اشعارادیب بود و غالباً همراه او بود فرمانفرما با همان لحن‌خاص خودکه تقلیدی ازناصرالدین‌شاه بود به‌تقی‌زاده گفت آمده‌ام تا املاکم‌را به‌تو واگذارکنم !

تقی‌زاده گفت املاکت مال‌خودت ، ما به مال‌دنیا نیازی نداریم. تقی‌زاده باین‌حرف خود تا پایان عمر وفادار بود و هیچگاه درصدد جمع کردن مال برنیامد ، بطوریکه چند سال قبل که می‌خواست برای معالجه به اروپا برود با فروش قسمتی از کتابهای کتابخانه‌اش‌هزینهٔ مسافرت را تأمین کرد .

تقی‌زاده علاقهٔ عجیبی به «سنتی» وآنانناس داشت ودوستانش متوجه این علاقه او بودند .

سابقاً هرچند ساعت‌یك سیگاردود می‌کرد ولی اخیراً سیگار پشت‌سیگار دود می‌کرد .

فضیلت اخلاقی وعلمی‌تقی‌زاده سبب شدکه بدوستی با او افتخارکنم . او گزافه‌گو نبود ودروغ نمی‌گفت . او بیش ازهرچیز بهایران،وطنش،علاقه‌داشت. گاهی اوقات وقتی‌کلمه «ایران» را برزبان جاری می‌کرد اشك در چشمانش حلقه می‌زد .

اوبرای‌همهٔ مردم خواهان‌سعادت‌ورفاه بود و بهمین‌جهت، حزب«عامیون را تأسیس‌کرد . او روزی که این‌حزب‌را تاسیس کرد بمن گفت همه مردم باید بتوانند ازمنابع ونعمات مملکت‌خود برای‌نیکبختی‌خویش‌استفاده‌کنند .
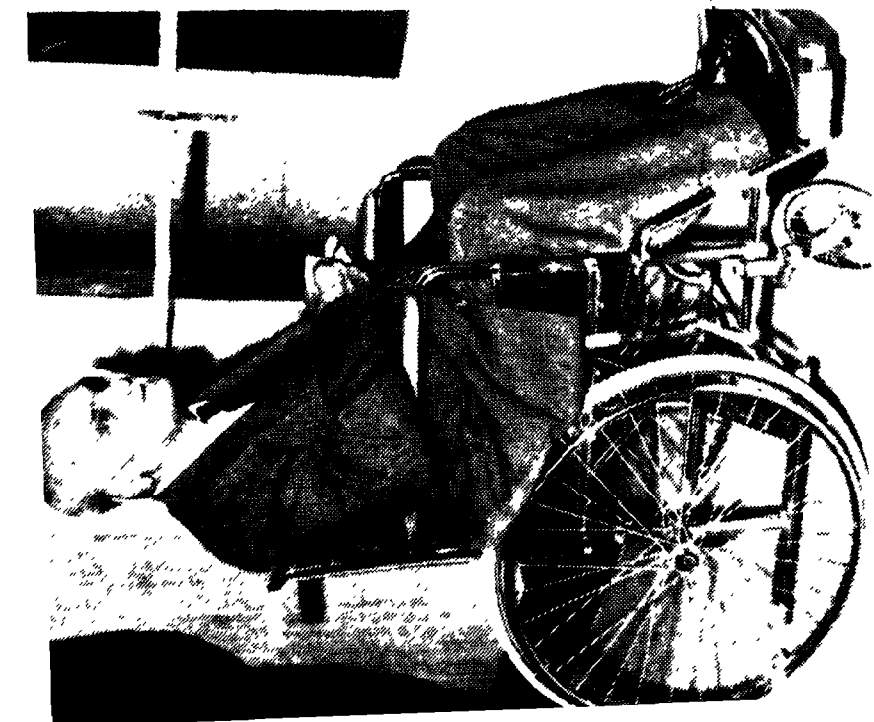
۱۳۲۴ قمری

شهریور ۱۳۴۵ شمسی

دکتر محمود افشار — حبیب یغمائی — مجتبی مینوی — سیدحسن تقی‌زاده — عطیه تقی‌زاده

راه رفتن

او «راه رفتن» را بسیار مفید می‌دانست و روزی‌که دیگر نتوانست راه برود بمن گفت که نعمت بزرگی‌را از دست داده‌ام .

تقی‌زاده وقتی به‌کسی اعتماد می‌کرد نمی‌شد این اعتماد را در او نسبت به‌آن شخص سلب‌کرد . مثلا چند سال قبل که برای معالجه به اروپا رفت وقتی درهامبورك شنیدکه طبیب قدیمیش فوت کرده است سخت نگران شد، بطوریکه به‌طبیب دیگری‌مراجعه نکرد واین‌واقعه‌را برای‌من نوشت .

او به فضلا وکسانی‌که متکبر نبودند علاقه داشت و همیشه نصیحت می‌کرد که به‌اشخاص به‌نسبت عملشان احترام کنید .

اومردی فروتن ومتواضع بود . ولی درجائی‌که پای حیثیت ایران به میان بود سختگیری می کرد ، مثلاموقعی که سفیرایران درلندن بود تاین‌شرط درمهمانیهای‌رسمی‌شرکت‌می کرد که به اوباندازه سفرای ممالك اول‌دنیا احترام کنند .

تقی‌زاده دربارهٔ «تواضع» می گفت :

پدرم مورد احترام مردم تبریز بود ، ولی‌برای‌اینکه مردم مجبور نشوند باوسلام وتعظیم کنند ، وقتی از کوچه عبورمی کرد سرش‌را آنقدرپائین‌می گرفت تا کسی‌صورت وی‌را نبیند

تقی‌زاده وقتی می‌شنیدکه‌کسی باوجود «معادل‌فارسی» در جمله‌ای کلمهٔ فرنگی بکارمی‌برد آنقدرناراحت می‌شد که اگر آن شخص‌حاضر بود از او انتقاد می‌کرد ، خودم شاهد بودم کـه بیك مهمان عزیزش‌که بجای «تحمل» کلمهٔ «آمپوره» را بکاربرده بود سخت پرخاش کرد .

تقی‌زاده‌می گفت : محمدعلی‌شاه قاجاربزرگترین دشمن‌من بود بطوریکه در جریـان به‌توپ بستن مجلس گفته بود اگرتقی‌زاده بدست من بیفتد او را خودم می کشم .

تقی‌زاده چندبار ماجرای به توپ بسته شدن مجلس‌را برایم تعریف کرد وبرخلاف نوشتهٔ بعضی ازنویسندگان بمن گفت که درآن‌روز درمجلس بودوچون دفاع مجلس پایان‌یافت و‌مهمات مجاهدان تمام شد او با چند نفردیگر ازآنجا فرارکردند وچون قزاقهـا در بدر بدنبالشان می گشتند سرانجام به سفارت انگلستان پناهنده شدند .

تقی‌زاده عاشق شعربود واشعار زیادی‌را حفظ داشت . به‌نجوم نیز علاقه داشت ومجموعهٔ ستارگان‌را می‌شناخت .

حقوق کارمندان

او هوادار بهبود زندگی طبقهٔ کارگر و کارمند بود موقعی وزیر مالیه شد متوجه گردید که حقوق کارمندان خیلی دیر پرداخت می‌شود ، لذا دستور داد حقوق یك ماه کارمندان دولت ازراه قرض فراهم سود وحقوقها ازمحل این قرض داده شود، بعداً اعتبار حقوقها به‌حساب طلبکار واریز گردد ، پس پرداخت حقوق کارمندان در پایان هر برج ازابتکارات مرحوم تقی‌زاده است .

تقی‌زاده ازخواندن تاریخ ایران لذت می‌برد اوکه شاید ۲۰ بار تاریخ بیهقی را خوانده بود می گفت هر بارکه خسته می‌شوم قصهٔ « حسنك وزیر »را می‌خوانم . اوستایشگر وعاشق کوروش بزرك‌وخواجه نظام‌الملك بود وهرجاکه فرصت می‌یافت دربارهٔ تاریخ ایران سخنرانی می‌کرد .

***

همسر اوکه آلمانی‌الاصل است واقعا خانمی بی‌نظیر است می‌توان گفت که همین خانم باعث طول‌عمر تقی‌زاده شد .

تقی‌زاده و خانمش ۲ ماه قبل‌ازدر گذشت آن مرحوم منزل بن‌مهمان بودند ولی تقی‌زاده دیگر دستهایش‌فرمان نمی‌برد ، بطوریکه امضایش بصورت خطوطی ناخوانا درآمده بود .

وقتی‌که از درگذشت او آگاه شدم و به‌خانه‌اش رفتم زنش همینکه مرا دید گفت :

«آقا دیگر نیست» وسپس‌مرا سرجنازهٔ او برد. تقی‌زاده همیشه‌عاشق گرما بود وتابستان‌را دوست می‌داشت لذا همسرش جنازهٔ او را در اطاق‌گرمی قرار داده بود .

تقی‌زاده درسالهای اخیرعلاقهٔ عجیبی به رفتن به فروشگاههای بزرك و مراکزمراجعه مردم پیداکرده بود .

ازدیدن مردم لذت می‌برد وبعضی‌اوقات دررستورانهای‌شلوغ غذا صرف می‌کرد ولی ازترافیك تهران گله داشت .

او به امر مطبوعات چاپخانه وتالیف و ترجمه علاقه داشت بهمین‌جهت ریاست هیئت مدیرهٔ شرکت افست‌را ترك نکرد .

مرحوم تقی‌زاده در۲۱ سالگی اولین‌ترجمه خودکتاب «عجایب آلمانی»

ودر۲۸ سالگی نخستین رسالهٔ خویش «تحقیق احوال کنونی ایران با محاکمات تاریخی» را منتشرکرد . به «گاه شماری درایران قدیم» کـه یکی از تالیفات اوست بیشترازسایر تالیفاتش علاقه داشت اوشصت سال به مطبوعات کشور خدمت کرد ، اولین مجله (دوهفته یك بار) راکه «گنجینهٔ فنون» نام داشت در ۲۸ سالگی منتشرساخت. بعداً مجله بی‌نظیر کاوه‌را چاپ کرد مدتها در روزنامه‌های وطن، صوراسرافیل ومساوات وبعداً در، شفق‌سرخ وتقدم مقاله می‌نوشت، اسم مستعار او«مرزبان باوندی» بود .

او نمایندگی‌مجلس‌را « وکالت ملت » می‌نامید . کارهای سیاسی‌خودرا از ۲۹ سالگی آغاز کرد در۳۲سالگی دراداره امورمملکت با عضویت «هیئت مدیره ایران» سهیم شد . موقعی‌که دراروپا بود ضمن تدریس درمراکز مطالعات شرق شناسی لندن ، بعنوان یك صاحبنظر درامورعثمانی، ممالك عربی وایران مورد مصاحبه ومشورت مطبوعات قرار گرفت .

ـ۳ـ

خاطرات مهدی مجتهدی در « روزنامهٔ سحر»

هنگامی که شمـال وجنوب ایران درتصرف قوای روس وانگلیس بود و جناب‌آقای سید حسن تقی‌زاده سفیر ما در لندن بود ومطبوعات حزب توده و گروه عوامفریبان تقریبا هر روز نسبت بایشان جسارت ورزیـده ، بدوبیراه می‌نوشتند ومی‌گفتند حس‌انصاف وروح عدالت خواهی‌یا شاید تعصب همشهری‌ـ گری برآنم داشت که «تاریخ زندگانی تقی‌زاده »را بنویسم وشمه‌ای‌ازخدمات اورا بمشروطیت ایران وادبیات فارسی بازگویم . این‌کاردرآن ایام اگرتهور شهامت نبود باری تا اندازه‌ای‌خطرها داشت .

درآذرماه۱۳۲۲شمسی‌دراول‌سرما بانسخهٔ خطی‌کتاب دردست‌باکاروان مهمات ازتبریز بیرون‌آمدم ، باآن‌حله تنیده زدل و بافته زجان قدم در جادهٔ حله نهادم . آری قسمتی‌ازراه ابریشم راه حمل‌مهمات‌شده بود وتقدیرچنین‌بود که‌کشورما پل‌پیروزی خوانده شود . یکماه بعد « تاریخ زندگانی تقی‌زاده » بنفقهٔ محمدکامکارپارسی باهتمام مرحوم حسین پرویز مدیر کتابخانهٔ طهران‌از

ارادت کیشان مرحوم تقی‌زاده در ۷۶ صفحه و پانصد نسخه منتشر گردید . مرحوم احمد فرامرزی که بعداً روزنامه خاور را نوست و بوکالت مجلس رسید و مردی فاضل ووطن پرست بود و به تقی‌زاده جداً اعتقاد داشت و بر آن کتاب مقدمه‌ای نگاشت در مقدمه پس از اشاره باختلاف خانواده ما و تقی زاده چنین نوشت :

« .... بنابراین یك سابقه دوستی بین مؤلف وصاحب ترجمه درمیان »
« نبود ، که بگوئیم مؤلف خواسته است حق دوستی را ادا نماید علاوه بر آن »
« آقای تقی‌زاده فعلا درایران مصدر کاری نیستند که تصور نمائیم محض تقرب »
« بایشان یا استفاده ازمقامی که دارند مبادرت باین‌امر کرده و این‌زحمت را »
« برخود هموار نموده است . واگرهم بودند آقای تقی‌زاده کسی نیستند که در »
« ازای خدمتی که شخص ایشان شده است از حقوق جامعه ومقامات ملی بکسی »
« پاداش بدهند و بخرج ملت و مملکت برای خود مرید وطرفدار پیدا کنند ..»

درست یك ربع قرن یعنی ۲۵ سال تمـام از آن تاریخ میگذرد . آقای تقی‌زاده بایران مراجعت کردند و بمقامات عالی رسیدند به من از آقای تقی‌زاده چیزی خواستم نه آقای تقی‌زاده بنفع من در دستگاه دولت اعمال نفوذ کردند و مقامی برای من خواستند. متأسفانه مرحوم فرامرزی امروز درمیان ما نیست که از این پیش‌گوئی پیغمبرانه برخود ببالد .

نسخه‌ای از کتاب را با نامه‌ای به لندن فرستادم. آدرس تبریزم را در پشت پاکت نوشتم و به آذربایجان بازگشتم. اما ایران چون زلف یار پریشان بود و آذربایجان پریشانتر . نابسامانیها بظهور پیشه‌وری و تشکیل فرقه دمکرات و آخر کار بقیام فرقه وتأسیس حکومت خودمختار در آذربایجان انجامید .

دولت آقای ابراهیم حکیمی (دوست تقی‌زاده) عمل انجام یافته را قبول نکرد با وصف کار شکنی های حزب توده و سایر مخالفان برحسب توصیه آقای تقی‌زاده بسازمان ملل‌متحد شکایت برد. آنگاه مجبور باستعفاء شد شکایت ایران بسازمان، بزرگترین خدمت کابینهٔ حکیمی بود . عده‌ای که خود را روشن فکر ووارد درسیاست میدانند میگویند که حکیمی در تحت نفوذ دولت انگلیس بود و برحسب فشار آن دولت بسازمان شکایت کرد اما قضیه درست برعکس است. همچنانکه آن ایام روزنامه‌های خارجی نوشتند و آقای تقی‌زاده کراراً باین بنده

فرموده‌اند دولت انگلیس با شکایت ایران بسازمان سخت مخالف بود. اولیای آن دولت می‌ترسیدند که سازمان ملل در شروع بکار نتواند این مسئله مهم را حل کند ودچار شکست شود ودنیا گرفتار ناامیدی و حرمان گردد . باری با وصف مشکلات شکایت ایران درسازمان مطرح گشت ودفاع از آن بعهدهٔ آقای تقی‌زاده محول شد .

خوشبختی بزرك این بود که هم آقای حکیمی هم آقای تقی‌زاده هر دو آذربایجانی[1] بودند وازجان ودل در باز گرداندن آذربایجان بآغوش مادروطن کوشا بودند .

این تصادف فرخنده حقانیت دولت ایران‌را واضح‌تر نموداز می‌ساخت تا آنجاکه بیاد دارم رادیو آشکارا چندبار باین نکته اشاره کرد آقای تقی‌زاده چند بار بنابگفته‌شان در ملاقات‌های خصوصی بــا رجال سازمان باین معنی اشاره نموده‌اند .

اولین جلسه سازمــان ملل متحد درلندن تشکیل یــافت آقای تقی‌زاده از شکایت ایران صمیمانه دفاع کرد . ایشان مردی فصیح وشیرین‌زبان نیستند حتی زبان ترکی‌را که زبان مادری ایشان است خوب صحبت نمی‌کنند . آنچه بکلام ایشان قوت می‌بخشد وجاذبه میدهد وسعت اطلاعات وصمیمیت منطق‌شان است هنگامی که مرحوم حسن فروغ نطق ایشان‌را بزبان انگلیسی شمرده وآرام با لهجه‌ای خاص در تبریز ازرادیو لندن شنید گفت بخدا این کلام ازدل برآمده ، با این لهجه وبا این جمله درآن مجلس عالی بصد فصاحت وصد بلاغت میارزد عقلای دنیا تا این کلام سراپا منطق‌را باآن لهجه خاص ازدهان سیاستمدار ایران شنوند مسلماً برقت خواهندآمد ولااقل دردل خودشان خواهند گفت قومی بزرك وغالب برسر قومی کوچك ومغلوب چه بلاها آورده است که سیاستمدارشان با این لهجه با تکیه بحقیقت چنین ازته دل شکایت می کند وظلمهارا تشریح می نماید

اینجا لازم میدانم بمطلبی اشاره کنم بعنوان یك ایرانی و یك آذربایجانی از مردی که مدتها است درگذشته‌است یادی بنمایم. آن مرد ارنست بوین وزیر خارجه انگلیس است که آقای تقی‌زاده گفتند که با طرح شکایت ایران درسازمان ملل سخت مخالف بود پس ازطرح شکایت بایشان گفته بود که کارمن سخت مشکل

---

[1] ــ مهاجران نیمه قفقازی درآذربایجان درآذربایجانی بودن تقی‌زاده وحکیمی تردید میکردند آندو وطن پرست‌را بیوطن می‌نوشتند و جراید چپ نویس طهران وبعضی ازفحول آزادیخواهان پایتخت این اباطیل‌را تکرار می کردند وباین نوشته‌ها صحه میگذاشتند !

شده است نه بخاطر ایران بلکه بخاطر خود سازمان ملل و بشریت باید با همدیگر همکاری کنیم که تا این شکایت حقه را بکرسی بنشانیم و نگذاریم کـه سازمان ملل در بدو تأسیس دچار شکست گردد و عالم بشریت از این موسسه صلح و آشتی مأیوس شود .

نگارنده بخاطر دارم آن ایام رادیو آنکارا گفت ویشینسکی نماینده شوروی تا صحبت از کارگر و سوسیالیسم کرد بوین دستهـای زمخت خودرا نشان سایر اعضاء شوروی داد و گفت من خودکارگرزاده‌ام و مدتهـا درمعدن ذغال سنگ کار کرده‌ام گواه من دستهای من است .

مساعی تقی‌زاده وشکایت ایران بی‌نتیجه نماند حکیمی دراثر فشار خارجی وکارشکنی وکلای حزب توده وعوامفریبان استعفاء داد اما شکایت ایران در دستور سازمان ملل ماند . بدری که تقی‌زاده وحکیمی ونجم‌الملک (ابوالقاسم نجم وزیر خارجهٔ کابینه حکیمی ویارغار این دو آذربایجانی) افشانده بودند سرسبز شد و بارور گردید .

ایران تجلیه شد و آذربایجان نجات یافت ممالك متحده آمریکا استالین را شناخت ، ترومن رؤیاهای صلح جویانـه روزولت را طلاق گفت وعذروالاس وزیر استالین پرست شکست خورده‌را خواست ـ حل مسئله آذربایجان را از برنز وزیر خارجه واقع بین خود طلب کرد . ورق برگشت قوام‌السلطنه که سادچیکوف سفیر استالین درطهران بزرگترین سیاستمدار خیرخواهش میخواند عقب گرد کرد اما اینهمه سود نداشت قشون ظفر نمون ایران بفرمان اعلیحضرت همایون شاهنشاه محمدرضا شاه پهلوی خلدالله ملکه و سلطانه اول زنجان را قبضه کرد سپس ازقـافلانکوه و رود قزل‌اوزن گذشت و بساط وطن‌فروشی را در آذربایجان برچید .

حکومت پیشه‌وری سقوط کرد دمکراتها بعضی از ارس گذشتند و بعضی گرفتار آمدند . مردم تبریز تقی‌زاده‌را بپاداش خدمتی که بآذربایجان و ایران کرده بود بنمـایندگی دوره پانزدهم مجلس شورای ملی انتخاب کردند مرحوم حاج محمدآقا نخجوانی و برادرش حـاج حسین‌آقا نخجوانی و مرحوم حاج محمدعلی حیدرزاده وچندتن از آزادیخواهان قدیمی تبریز که خود را بماجرای پیشه‌وری آلوده نساخته بودند وخانواده من ، دراین امرخیر از هیچگونه رنج ورحمت دریغ نکردند ، طعن عوامفریبان‌را شنیدند وخم بابرو نیاوردند . این امر آن ایام یك نوع فداکاری بود. آذربایجان نجات یافته بود. اما حزب توده

که در رأفت شخص نخست وزیر یعنی احمد قوام (قوام‌السلطنه) برخوردار بود انحلال نیافته بود افکارهنوزمسموم بود وعوامفریبان برافکارحکومت‌میکردند تا تلگراف آقای تقی‌زاده مبنی برقبول نمایندگی تبریز با نخستین طیارت آن‌شهر ازلندن رسید. طرفداران تقی‌زاده حقیقتاً جشن گرفتند و برخود بالیدند. بار این نکته‌را می‌نویسم که‌مردم‌تبریزحرکسروی و کسروی‌پرستان آقای‌تقی‌زاده را مردی‌قابل‌توجه میدانند واورا ازخود میدانند اگر کسی ازشهردیگر بایشان خرده بگیرد دلتنگ می‌شود اگر دفاع نکند ناراحت می‌نشیند وخود را گرفتار وجدان می‌بیند.

آقای‌تقی‌زاده دراواخر تابستان۱۳۲۶ بطهران وارد شدند. اول درخانهٔ بصیرالملك شیبانی درخیابان‌خانقاه (خیام) سپس درخیابان هدایت درخانه‌ای محقر منزل گزیدنـد. حضورایشان شرفیاب‌شدم. مردی‌را که ندیده بودم ودر باره‌اش کتاب نوشته بودم دیدم. معنی « شنیدن کی بودمانند دیدن » رادانستم. ایشان مهربانیها ولطف‌ها کردند. دربارهٔ کتاب خنده کنان فرمودند « من لایق سن‌تك گرز لیس‌عشقی دکلام » بکلام‌خود ادامـه دادند و گفتند از زحمات شما بسیارسپاسگزاروخیلی خیلی‌ممنونم.اما خداوند شاهداست لایق‌اینهمه الطاف ومرحمت جنابعالی‌نبوده‌ام ونیستم زحمتی کشیده‌اید فصولی‌ازتاریخ مشروطیت ایران‌را روشن‌ساخته‌اید هرچه درکلیات‌نوشته‌اید غالباً صحیح‌است دربعضی‌ازمندرجات کتاب من با جنابعالی‌موافقت ندارم.

شاید من اشتباه دارم شاید شما اشتباه دارید . هـرچه دربـارهٔ من نوشته‌اید همه ناشی ازحسن ظن‌شما بوده‌است:کاری نکرده‌ام که قابل این همه تعریف و توصیف باشد درهرحال من از شاگردان مرحوم حاج میرزا حسن مجتهد جد شما و از دوستان میرزا ابراهیم آقـا تبریزی وکیل دورهٔ اول مجلس که در بمباران مجلس بشهادت رسید (و خواهرزادهٔ آن مـرحوم بود) بودم. اگرچه پس ازاعلام مشروطیت میان من درامور سیاسی با ایشان‌اختلاف افتاد اما هیچوقت حق‌استادی جدشما را فراموش نکردم و منکر مراتب فضل و تقوای ایشان‌نشدم. در باریك‌ترین وضع در همین طهران گفتم که مهرمجتهد پاك است‌افسوس که طرفدار محمدعلی‌شاه قاجار و استبداد است . از مشروطیت واستبداد بگذریم. ازخودمان صحبت کنیم. پس‌ازآنکه کتاب را درلندن‌دریافت کردم و خواندم خواستم نامه‌ای بنویسم و از جنابعالی تشکر کنم تـرسیدم نامهٔ من در تبریز که ناامن ومغشوش بود درکف نامحرم افتد و اسباب زحمت شمافراهم گردد. بعلاوه نخواستم جهت ادای تکلیف‌نامه‌ای مختصر بنویسم این

بود برای تصحیح اشتباهات سماکه بسیار جزئی بود چندصفحه در تاریخ زندگی خویش نوشتم . اینك آنرا که همراه آورده‌ام تقدیم میکنم. اگر بخواهید در تجدید چاپ کتاب از آن استفاده فرمائید خواهش می‌نمایم گاهی بمن سر بزنید. مرا که مدتی از ممل کت دور بوده‌ام راهنمائی فرمائید .

باری متجاوز از بیست و یك سال است که آستان پیرمغان را ملازمت می‌کنم. از هرفرصت استفاده کرده‌ام از خرمن علم و کمال ایشان خوشه‌ها چیده‌ام و نکته‌ها آموخته‌ام. متجاوز ازصدوپنجاه نکته وفایده‌ازایشان یادداشت کرده‌ام. روزی بر آن شدم که آنهمه را در دفتری بنام «سفرهٔ آماده نکات و ملاحظات جدید تقی‌زاده» گردآورم. توفیق رفیق نشد این آرزو را نتوانستم جامهٔ عمل بپوشانم در این مقاله از آن یادداشتها استفاده خواهم کرد

قوام‌السلطنه نخست وزیر وقت و اطرافیان او که حزب دمکرات ایران راتشکیل داده واکثریت رادرسایر نقاط ایران برده‌بودند از حضورنمایندگان آذربایجان در مجلس شورای ملی که بآن حزب بستگی نداشتند مخصوصاً از حضور مرد با شخصیتی مانند آقای تقی‌زاده سخت دلتنك بودند .

این بود که هنگام طرح اعتبارنامهٔ ایشان مرحوم عباس اسکندری را واداشتند که در غیاب تقی‌زاده که در خارج ایران بود با آن مخالفت نماید .

پس از حضور آقای تقی‌زاده در مجلس ، اسکندری پشت‌تریبون مجلس رفت از دست های مرموز و سیاست های ایرانسوز، از مراجع معلوم و منافع موهوم، از استعمار واستثمار وارتجاع بین‌الملل صحبت کرد. آن‌قدردرکلیات سخن‌راندکه از جزئیات که تقصیر آقای تقی‌زاده باشد غافل ماند ایرادی‌که قابل توجه باشدنیزنتوانست‌نشان دهد آقای تقی‌زاده طی نطق‌مختصرتر بعضی از مطالب عنوان شده پاسخ‌داد وبقیهٔ اظهارات اسکندری را افسانه جن و پری خواند .

این‌تعبیر ازاین‌گونه اظهارات بی‌پایه براساس تصورات و اوهام‌وشایعات بی‌اصل مانند گفتهٔ آقای مشارکه هواداران مصدق یا مجذوبند یامرعوب در فرهنك پارلمانی ایران داخل گردید

باری‌شوخی سیاست بودکه مردی‌که خود در مکان هولناکترین جنایت که خیانت‌بوطن باشد قرار داشت و هنگام وفات بنابگفتهٔ مردان مورد اعتماد متجاوز از دویست میلیون تومان معادل دومیلیارد ریال ارث باقی‌گذاشت در تقوای آقای تقی‌زاده شك میکرد !

اعتبارنامهٔ آقای تقی‌زاده تصویب گردید . من اینجا نمیخواهم «تاریخ زندگانی تقی‌زاده»را ادامه دهم. اگر توفیق رفیق شود در چاپ دوم آن کتاب باین امر اقدام خواهم کرد. بلکه میخواهم چند مطلب و نکته راکه خود شاهد آن‌ها بوده‌ام یا از خود آقای تقی‌زاده شنیده‌ام بنویسم .

***

چندتن از معتمدین تبریز ازصنوف مختلف وقت گرفتند و با آقای تقی‌زاده ملاقات کردند ایشان ازمردم تبریز تشکر نمودند و گفتند که من میخواهم وکیل تبریز بآن معنی باشم که مردم در مجلس اول از کلمهٔ وکیل‌در ذهن خود داشتند. آن ایام مردم میخواستندوکیل مجلس وکیل آنان در تمام امور باشد . فقط در امور سیاسی از جانب‌شان اظهار رأی نکند .

من میخواهم علاوه برشرکت در مجلس و تهیهٔ لوایح بنفع مردم ایران و بخصوص بنفع مردم تبریز تقاضاهای اهالی شهررا بگوش زمامداران برسانم و آن‌قدراستقامت‌ورزم تا به‌نتیجهٔمطلوبه برسم. اگر موکلین بخواهنددختران‌شان را به‌پسرانشان خواستگاری بکنم و اختلافات مالی و خانوادگی‌شان راخاتمه بدهم. خیاط تبریزشان را در طهران بفروشم یا در طهرانشان خیاطی جدید بخرم .

اما متأسفانه تقی‌زاده نتوانست آنطورکه میخواست به تبریز عزیزش خدمت کند . چه میان مرحوم‌امیر نصرت اسکندری ومرحوم میرزا جوادخان گنجه‌ای وکیل اول و دوم تبریز اختلاف افتاد و نمایندگان دو دسته شدند و منافع حوزهٔ انتخابی‌شان را عاطل گذاشتند .

سعی‌آقای تقی‌زاده در اصلاح روابط آقایان بجائی نرسید. با تمام این احوال‌آقای تقی‌زاده خدمتی مهم بآذربایجان کرد که می‌نویسم. آقای‌تقی‌زاده از وزیر کشور کابینهٔ دوم‌حکیمی پرسید چرا عده‌ای از مهاجران آذربایجان‌را از زن و بچه وپیرمرد بدون هیچگونه بازپرسی و محاکمه به‌بندرآباد اهواز کوچ داده‌اند و آن تیره‌بختان راکه عادت بهوای سرد آذربایجان دارند در گرمای استخوان‌سوز خورستان در وضعی اسفناك نگاه داشته‌اند ؛ وزیر کشور جواب‌داد اگر ما آنان را بخارج از آذربایجان نمی‌بردیم مردم وطن‌پرست آن ایالت بحسابشان میرسیدند و مقتولشان می‌ساختند .

آقای تقی‌زاده بحد بر آشفت و گفت این جواب درست مصداق عذر بدتر از گناه است . دولت وظیفه دارد که امنیت را برای تمام مردم کشور تامین کند و جان و مال و ناموس همه را حفظ نماید . اگر همهٔ مردم آذربایجان از دولت تقاضا کنند که سیدحسن تقی‌زاده مصلوب شود دولت نباید در این امر اقدام نماید. تقی‌زاده از پای ننشست تا لایحهٔ عفومتجاسرین را تهیه و پیشنهاد کرد و بتصویب رسانید .

عفومتجاسرین آن ایام بهترین و مفیدترین کارها بود. عده‌ای از سران فرقهٔ دمکرات بروسیه فرار کرده بودند ، عده‌ای مقتول یاما‌خوذ شده بودند. در این میان هر کس که با دیگری غرض داشت هر مأموری که دلش مبلغی پول میخواست بدیگری تهمت تجاسر میزد واو را برحمت میانداخت. ازطرف دیگر غالب مردم از روی میل یا اکراه در ظرف مدت یکسال حکومت دمکراتها با آنان کم و بیش همکاری کرده بودند و لکهٔ تجاسر به آسانی بدامان آنان می‌چسبید، قانون عفوعمومی اسباب راحت مردم و آرامش حقیقی آذربایجان گردید. یاد دارم پس از تصویب آن لایحه هنگامی که آقای تقی‌زاده میخواستند بآذربایجان مسافرت کنند عده‌ای از مهاجران مقیم طهران که تحت تعقیب قرار گرفته بودند و سپس بمناسبت قانون عفواز تعقیب رسته بودند در ایستگاه راه‌آهن طهران جمع شده بودند تا بنفع ایشان تظاهر نمایند ، مهاجران پس از ورود آقای تقی‌زاده بایستگاه دست زدند و پا کوبیدند. آنان کسانی بودند که تا در آذربایجان برخرمراد سوار بودند در آذربایجانی بودن آقای تقی‌زاده شك داشتند !

۞*۞

آن ایام روزی بخانهٔ آقای تقی‌زاده رفتم . مردی جوان و خوش سیما در حضورشان نشسته بود و از قوام‌السلطنه بدمیگفت . در انتقاد از او قدم از جادهٔ انصاف فراتر میگذاشت. آقای تقی‌زاده بصحبت مرد جوان گوش میداد. اما معلوم بود که بی‌تاب است واز آن بحث ملول ومکدر است. تا مختصر وقفه‌ای در صحبت حاصل شد آقای تقی‌زاده رشتهٔ سخن را بدست گرفت و گفت آقای دهقان فراموش نکنید که وضع جغرافیائی مملکت را نمی‌توان عوض کرد. هر آینه ممکن است حادثه‌ای نظیر حادثه‌ای که پیش آمد دوباره پیش بیاید. بنابراین نباید کاری کنیم که رجال مملکت از قبول مسئولیت شانه خالی کنند وخود را در گیرودار

دشواریها کناری بکشند. در دل به انصاف و گذشت و روشن‌بینی آقای تقی‌زاده آفرین گفتم. اگر من بجای ایشان بودم پس از آنهمه شکرانها با قوام‌السلطنه اگر با دهقان مدیر طهران مصور همداستان نمیشدم لا اقل سکوت میکردم و باو میدان میدادم.

***

در مجلس پانزدهم حاجی مهدی باتمانقلیچ که بمناسبت ترکی بودن نام خانوادگی وعلل دیگر بوکالت مجلس ازاردبیل انتخاب شده بود پشت تریبون رفت اوروزارت دارائی وزیادبودن خرج وصول مالیات انتقاد کرد و گفت وزارت دارائی رابمدت یکسال بمن واگذار کنید اگر بودجه‌را متعادل و خرج‌وصول راکم نکردم بدارم آویزید. تاقضیه از طرف چندتن نماینده بی‌اطلاع جدی تلقی‌شد. آقای تقی‌زاده در جلسه عمومی یا خصوصی خطاب بحاجی کرد و نیمه جدی نیمه شوخی گفت امابا کشتن شما کارها بسامان نمیرسد! باقیافهٔ بسیار جدی افزود کار مملکت‌واین سیاست تفریح وتفنن بردار نیست.

***

هم در آن دوره میخواستندمردی ازطهران‌را بنام وکیل برمردم‌مهاباد تحمیل کنند. سران مهاباد بآقای تقی‌زاده مراجعه کردند. تقی‌زاده پشت‌تریبون رفت و گفت میخواهید مردی‌راکه از مهاباد نیست برمردم آنجا وکیل‌سازید من میگویم مصلحت مملکت حتی مصلحت دولت فعلی ایجاب میکند که وکیل مهاباد آزادانه انتخاب شود، ازاهل محل‌باشد، کرد باشد و شافعی‌مذهب‌باشد، ممکن است از این ساعت به‌بعد طومار ها بنام مردم بیچارهٔ مهاباد به مجلس برسد ومراخاطی بلکه خائن و آن مرد راکه‌کرد و شافعی مذهب و مهابادی نیست شایسته‌ترین فردبرای وکالت مهاباد معرفی‌نمایند. اما حقیقت همان است که گفتم و از گفته‌ام بازنخواهم گشت. نطق آقای تقی‌زاده مؤثر افتاد و دولت کوتاه آمد وآن مرد بمجلس‌قدم ننهاد.

درخاتمهٔ مجلس پانزدهم‌آقای تقی‌زاده نطقی بس تاثرانگیر کرد پس از تجلیل از نمایندگان مجلس اول و احرار صدر مشروطیت گفت‌که سنم دیگر اجازه نمیدهد بوکالت مجلس انتخاب شوم. اینک این آستان را می‌بوسم و مرخص می‌شوم.

***

اولین سنا ، تقی‌زاده را بریاست انتخاب نمود . این قبائی بود که برقامت
ختم بود. در آن ایام که بمناسبت نهضت مربوط به نفت محیط ایران پر آشوب
ار تهمت و افتراء رواج بود تقی‌زاده کاری کرد که شنیدن دارد :
دکتر مصدق که دستخوش احساسات شده بود در بارهٔ تقی‌زاده حمله‌ای
ان رانده بود که مناسب نبود. باین جهت هروقت آن مرحوم به مجلس
میآمد تقی زاده کرسی ریاست را ترك میکرد و ادارهٔ جلسه را بمعاونان
ل می‌نمود. روزیکه مصدق به سنا آمد تا اطلاع دهد کــه جهت‌احقاق‌حق
ن قصد مسافرت بخارج دارد تقی زاده برخلاف معمول کرسی ریاست
رك نکرد ، کلام نامناسب مصدق را ازیاد برده و از دولت او تحلیل نمود.
ن دولت را از پشتیبانی سناو ملت ایران مطمئن ساخت تا بدست مخالفان
آویز نیفتد و نگویند دولت مصدق‌ازحمایت مجلس شیوخ یادست‌کم‌از تفاهم
ئیس آن مجلس محروم است . این رفتار اسباب تحسین طرفداران مصدق
ید. از نزدیکان آن مرحوم شنیدم که او از گفته‌اش پشیمان بود.

* * *

پس از آنکه سنابار دیگر افتتاح شد تقی‌زاده باز بــریاست آن مجلس
ات گردید. من که اخیراً با ایشان بی‌پرواتر و خودمانی‌تر صحبت‌میکردم
فتم ریاست‌سنا بر شما وسما بر ریاست‌سنا ساخته نشده‌اید. ایشان‌ازاین‌تعارف
احت میشدند و من از این شیطنت کوچك حظ میکردم. دراین دوره شیوخ
بر آن شدند که برای سنا کاخی فلك‌شکوه سازند و میلیونها تومان خــرج
نمایند. تقی‌زاده بااین فکر سخت‌مخالفت کرد. چندبار در محافل مختلف
ت که در کفنم بنویسید این مرد با ساختمان مجلس‌سنا مخالفت نمود .
تقی‌زاده بعلت ضعف پیری‌ازریاست‌سنا استعفا کرد امااصرار دوستان در
رداد استعفاء فایده نکرد .
اینك مطالبی درحاشیه می‌نویسم وتصور میکنم که خالی‌ازفایده نباشد .
آقای تقی‌زاده‌تازه وارد طهران شده بودند که عده‌ای ازجوانان طهران
خانهٔ ایشان حاضر شدند و پرسیدند « بقول مردم امروزه ایده‌آل‌شما چیست ؟
سیالیست هستید یا کمونیست وفاشیست هستید؟ طرفدار سرمایه داری هستیدیا
الف آیید ؟ ایشان مدتی گوش دادند و خواستند از جواب طفره روند نشد .
کاه گفتند درمملکت مــا آنقدر فساد هست که مرد معتقد بــآزادی تجارت با

سوسیالیست معتقد بتفوق دولت کمونیست با فاشیست فرسنگها با هم درشاهراه اصلاحات می‌توانند قدم بردارند و اصطکاك باهمدیگر پیدا نکنند درهیچ عقیده ومذهب وفلسفه ومکتب چپاول وغارت وفساد وظلم و دورغ جایز ومباح نیست.

مرحوم سید باقر کروبی ازاحرار آذربایجان ناله میکرد ومیگفت اگر دستی از غیب بیرون نیاید وکاری نکند با اینهمه فساد ونابسامانی که دراجتماع ما حکفرما است منقرض خواهیم شد ، گفت و گفت آنگاه ساکت شد و منتظر جواب نشست . آقای تقی‌زاده فرمود با دوتن از دوستان آذربایجانی از راه شامات بطرف استانبول میرفتیم. درحلب وارد قهوه‌خانه‌ای شدیم. دیدیم که دو نفر صاحب منصب ازقشون عثمانی نشسته‌اند وجام‌شراب می‌نوشند. تادانستند که ماار ایرانیم وترکی میدانیم یکی از آندو جام شراب رابسر کشید وخطاب بدیگری کرد و گفت ترکی لسانی بین‌المللی اولمالیدور(۱). صاحب منصب کم درجه برپا ایستاد واحترام نظامی بجای آورد. جام شراب راخورد گفت بین‌باشی حضرتلری ترکی لسانی بین‌المللی اولوبدور(۲) . حال اگر منظور شما از استقلال و عدم انقراض این چیزی است که داریم آن ازدست نخواهد رفت. اگر چیزی دیگر است من‌هم مانند صاحب منصب ترك میگویم آقای کروبی مامنقرض شده‌ایم .

***

مرحوم حاج اسمعیل آقا امیرخیزی گفت من وتقی‌زاده ومیرزا اسمعیل‌خان یکانی بشهر استانبول افتاده بودیم وپول در کیسه نداشتیم. غرفه‌ای محقر کرایه کرده بودیم روزگاری برحمت میگذاشتیم ، کارهای خانه را تقسیم کرده بودیم خرید باتقی‌زاده بود که عاداشت. هرچه میخرید درزیر عبا میگرفت و بمنزل میآورد، رفت و روب بامن بود و پخت وپز بایکانی روزی درمجلسی که من و یکانی حاضر بودیم سخن ازتقی‌زاده بمیان آمد ویك نفر گفت او مردی مرموز است و نانش از غیب می‌رسدو گرنه او دراین شهر چگونه و از چه درآمد زندگی میکند. یکانی برآشفت وگفت اگرمقصود اززندگی آنست که چرا اواز گرسنگی نمرده است جواب آسان است. من و امیرخیزی که حاضر است و تقی‌زاده در ظرف چهل روز سی لیره عثمانی که سی‌وشش تومان است ازتاجری آذربایجانی قرض کرده‌ایم نانی و گوشتی خریده‌ایم وخورده‌ایم. اگرمقصود چیزی دیگراست مادرحقیقت زندگی نکرده‌ایم بلکه نفسی کشیده‌ایم وتظاهر مانده‌ایم .

***

تقی‌زاده می‌گفت اگر درمطلبی میرزامحمدخان قزوینی تحقیق کند وبجائی

(۱) ترکی باید زبان بین‌المللی شود
(۲) زبان ترکی بین‌المللی شده است

نرسد باید در آن مطلب دیگر تحقیق نکرد و وقت را بیهوده صایع نساخت از ایشان پرسیدم بزرگترین خاورشناسان کیست فرمود نولدکه آلمانی است. در ایرانشناسی ادوارد براون نظیر نداشت. پرسیدم درمیان خاورشناسان معاصر در درجهٔ اول بکدامیك اعتقاد دارید؟ جواب داد من به مینورسکی روسی عقیده مندم. اوسخت فاصل است. سخن از شوخیهای ملیح، بمیان آمد. گفت خاورشناسان برای بزرگداشت ادوارد براون کتابی نوشتند نام آنرا «عجب نامه» نهادند . نام خاورشناس ایران پرست ادوارد. جی. براون بود ازحروف اول نامهای او «عجب» را استخراج کردند و ادبی بشیوهٔ ایرانیان بخرج دادند .

* * *

درچاپ کتاب «مانی و دین او» تأخیری روی داده بود آقای تقی‌زاده ازاین بابت سخت دلتنگ بود. علت دلتنگی را پرسیدم جواب داد تحقیق درمانی تحقیق روز است و اشاعت تاخیر درانتشار کتابم ازاهمیت آن میکاهد. باتواضع افزود دارآخرین تحقیقات در آن کتاب استفاده کرده‌ام مطالبی نوشته‌ام . که دیگران تا آنجا که میدانم تا حال ننوشته‌اند. پرسیدم اهمیت مانی درچیست؟ گفت هرکس دردین مسیح مدعتی آورده از مانی چیزی بوام گرفته است که فرنگیها بمانی و تعلیمات آن اهمیت فراوان میدهند .

* * *

شبی سر افتخار باسمان سودم. درخانهٔ آقای تقی‌زاده مرحوم میرزاعلی آقاهیئت وجناب آقای محمد سروری تشریف داشتند. صحبت ازاین معنی بمیان آمد که چرا ایرانیان درظرف نیم قرن اخیر درهمه چیز سیاست انگلیس را دست اندرکارمیدانند؟ آقای تقی‌زاده گفت این فکر پس از شکست امپراطوری روس در ایران پدید آمد ، آن عده از رجال که وابسته بسیاست روس بودند از شکست بلای دوم تحیرت اندر شدند. تااستمرار واستقرار سیاست انگلیس را در ایران و دنیا دیدند در آن سیاست بدیدهٔ تحسین ملکه اعجاب نگریستند و بانگلیس تفوقی عجیب قائل شدند. اینك قصه‌ای دارم که میخواهم بشما نقل کنم: من با ادوارد براون انگلیسی دوست بودم گاهی می‌نشستیم و از آن در و این در صحبت می‌کردیم . روزی گفت یکی از کنگره‌های خاورشناسان که هرچهار سال یکبار درشهری منعقد می‌شود درکوپنهاگ پایتخت دانمارك منعقد شده بود. مرا نیز بآن کنگره دعوت کرده بودند . بااینکه بسیار جوان بودم ملکهٔ دانمارك ضیافتی بافتخاراعضای کنگره ترتیب داده بودمن دیروارد شدم صندلی‌ها همه اشغال شده بود. نولدکهٔ آلمانی که درسمت راست ملکه نشسته بود مرا از دور صدا کرد. صندلی خالی سمت چپ ملکه را بمن نشان داد. من باهزاران

ترس ولرز وحجب وحیادرآن صندلی نشستم. بولدکه باملکه صحبت میکردمرا معرفی کرد و گفت علیاحضرت حتماً اطلاع دارند که درایران جندی پیش مذهبی بنام مذهب «باب» پدید آمده‌است. این جوان انگلیسی که در حضورتان نشسته است بکم و کیف و رموز و اسرار آن مذهب ازخود رؤسا و سلسله جنبانان آن طریقت واقف‌تر وبصیرتر است. ملکه لحتی درمن نگریست. ازظهورمذهب جدید اظهار بی‌اطلاعی کرد وبصحبت خود با بولدکه دربارهٔ سلسله نسب خانواده‌های سلطنتی دراروپا ادامه داد. آقای تقی‌زاده پس ازنقل قصه بآقای هیئت که بمنزلهٔ عم نگارنده بود گفت درباب سیاست انگلیس درایران تاحال کتابی مانندکتاب «ایران وانگلیس» آقای مجتهدی شما که مال ماهم هست .... نوشته نشده ..

***

تقی‌زاده گفت در اول جوانی ازتبریز بعزم سیاحت قفقاز وعثمانی ومصر بیرون آمدم. درجلفا سرحد ایران وروس درمنزل روحانی عالیقدری که باپدرم دوست بود وارد شدم پشت بام نشسته بودیم صحبت ازکرویت‌زمین بمیان آمد. من درمقام اثبات بودم دوست پدرم درمقام انکار. آخرکار دست خودرا مشت کرد وگردکرد وگفت شمامیگوئیدکه ما این روی این چیزگرد زندگی‌می‌کنیم وعده‌ای ازمردم که ساکنان دنیای جدید باشند درزیر ما، یعنی‌این زیر (دست مشت‌کرده را نشان داد) زندگی می‌کنند ونمی‌افتند. من درجواب گفتم آری چنین‌میگوییم. قوهٔ جاذبهٔ زمین‌شان‌روی‌زمین نگاه میدارد، همچنانکه ماراانگاه داشته است. دوست پدرم باتأسف وتاثر درمن نگریست وسری تکان داد وگفت خداوند بآقا سید تقی دراین مصیبت بزرك صبردهد!

***

مخالفان آقای تقی‌زاده دوایراد تاآنجا که من میدانم بایشان‌دارند. اول اینکه چرا روز بمباران مجلس باقزاقان لیاخوف درنیفتادند و بسفارت انگلیس پناه بردند و از مرگ جستند. این ایراد درست‌نیست. تقی‌زاده سربازو اهل جنگ نبود. اگر تحصن نمی‌جست بی‌تردید بقتل میرسید ومشروطیت ایران از مرگ او طرفی نمی‌بست. رسم تحصن در ایران مرسوم بود مردم درسفارت انگلیس به بست نشستند، مشروطیت راگرفتند. محمد علیشاه بسفارت روس و ستارخان سردار ملی به شهبندری عثمانی درتبریز بنوبت پناه بردند. اگر شیخ فضل‌الله نوری بسفارت عثمانی نرفت‌آن مرحوم باور نمیکردکه‌کار بجای‌باریك خواهدکشید. قبل‌ازواقعه شیخ، محمدعلیشاه سیدین وامام جمعه خوئی رانکشته بود احترام روحانیت را نگاه داشته بود بعلاوه دختر شیخ عروس سید عبدالله

بهبهانی بود. عضدالملك نایب‌السلطنه مرید شیخ فضل‌الله بود. قتل آیت‌الله نوری بدون اطلاع سران مشروطیت روی داد . مجاهدان افراطی زعماء را غافلگیر کردند اورا بدار کشیدند. تا عضدالملك سوار کالسکه شد خواست جلوفاجعه را بگیرد کار ازکار گذشته بود. آن مرحوم میگفت چسان‌مردم طهران می‌توانندمرا آسیب رسانند درصورتیکه میدانندکه مادرانشان را من به‌پدرانشان‌عقدبسته‌ام !

ایراد دوم این‌استکه آقای تقی‌زاده درهنگامیکه‌وزیر دارائی بودقرارداد دارسی را تمدید کرد . میدانیم‌که دارسی در ۱۹۰۱ میلادی در مقابل دویست هزار فرانك امتیاز استخراج نفت جنوب ایـران را از مظفرالدین شاه قاجار بمدت شصت سال بدست آورد. آنوقت نه دولت ایران میدانست که چه داده‌است و نه دارسی میدانست که چه گرفته است چه استعمال نفت درکشتی‌هامرسوم نبود و اتومبیل معمول نبود . پس از جنگ جهانگیر اول ایرانیان بـه اهمیت نفت پی‌بردند که ایران درمعامله بادارسی مغبون شده است .

این بودکه در ۱۹۳۲ بیست و هشت سال بخاتمهٔ قـرارداد مانده دولت ایران آن را الغاءکرد . امپراطوری بریطانیاکه جانشین دارسی بود زیربار این الغاء نرفت و بجامعهٔ ملل شکایت برد . جامعهٔ ملل توصیه کرد که طرفین اختلاف خودرا با انعقاد قراردادی جدید حل کنند .

در۲۹ آوریـل ۱۹۳۳ قرار دادی منعقد شدکه بموجب آن مقرر گشت مبلغ بیشتری بایران‌پرداخت گردد ومدت‌امتیازسی‌سال‌تمدید یابد وآقای‌تقی‌زاده بعنوان وزیر مالیه این‌قرارداد را امضاکرد. امادولت ایران در ۱۹۵۰ ده سال بانقضای قرارداد قدیم وچهل سال به‌قراردادجدید مانده صنعت‌نفت راملی کرد.

* * *

من این مقالهٔ مفصل را باگفته مرحوم‌مینورسکی ختم میکنم. آن مرحوم مدتها درتبریز مانده بود. درکنگرهٔ خـاورشناسان که درشهر استانبول تشکیل یافته بود باین بنده‌گفت سالها خواهدگذشت وخاك تبریز فرزندی مانندتقی‌زاده نخواهد پرورد .

ظاهراً ۱۳۴۰

خرداد ۱۳۴۸

ژنو - تابستان ۱۳۳۶
ج افشار تقی‌زاده احسان‌یارشاطر

نمایشگاه کتاب خرداد - ۱۳۳۸
احمد افشار شیرازی در کنار تقی‌زاده است
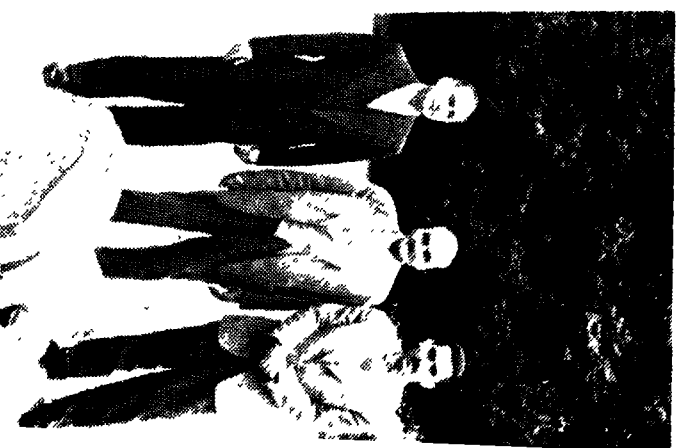
آخرین دفاع تقی‌زاده

اوائل سال ۱۳۴۶ یکی از اجزاء سلسلهٔ «رهبران مشروطه» که توسط آقای ابراهیم صفائی نشر می‌شود دربارهٔ تقی‌زاده انتشار یافت. درهمان ایام، به‌مناسبت آنکه همهٔ مطالب جزوه را مطابق واقـع ندیدم و در آن نکته‌های زیادی دیده می‌شد که ناشی از عدم اطلاع یا نظریات خاص نویسنده بود ازمرحوم تقی‌زاده سؤال‌هایی میکردم و میکردنـد و آن مرحوم بدون‌هیچ نوع احساسات وهیجان جوابهایی می‌گفت تااینکه براثر اصرار دوستان یک‌بار جزوه را دقیقاً خواند و نکته‌هایی را که محتاج اصلاح بود صفحه به‌صفحه با اشاره به‌منظور جواب گفت و نسخه‌ای از نوشته‌هایی که فراهم کرده بود وماشین شده‌بود به من‌داد. همان‌وقت باآن‌مرحوم درمیان گذاشتم‌که می‌خواهم این‌مطالب را درمجله درج کنم، امامطلقاً رضایت نـداد وچون عادتش تحمل انتقاد وعیب‌جویی دیگران بودشدیداً مرا منع کرد. آن اوراق نزد من مـاند. اینک که تقی‌زاده رفته است ازباب آنکه یادداشتهای آن مرحوم بر آن جزوه ازمیان نرود واطلاعات‌اظهارشده دراختیار محققان‌قرار گیرد عین‌مطالب تقی‌زاده‌را به‌چاپ می‌رسانم. (ا.ا.)

* * *

صفحهٔ سوم

سطر ۲ غلط است پیشنمازمسجد بازارچهٔ خیابان صحیح‌تر است.

س ۲- ۱۲۹۵ بود. باید گفت ۲۹ رمضان‌چنانکه مکرر نوشته شده‌است.

س ۲-شهریور معلوم نیست. درست باشدزیرا آنوقتها حساب شمسی معمول نبود.

س ۳- طفل نبودم ۱۹ سال داشتم. ده‌ساله‌هم طفل‌نمی‌شود. پدرم درحدود دهم شوال ۱۳۱۴ قمری وفات کرد.

س ۴- رشدکرد غلط است. باید جائی گفت که بعضی غلطهاست بی‌اهمیت است. هرچه میخواهد بگوید. اما سید مرتضی نبود. پدرم‌که بود سید مرتضی درعتبات تحصیل‌میکرد. سالهای‌سال گذشت‌که تحصیلش‌را در نجف اشرف تمام بکند وبیاید به‌تبریز برعازم تبریز شد ودر کرمانشاه وفات کرد. پس‌سرپرستی او باطل است. سید مرتضی بودسید باقر بودکه برادر بزرگ ما باشد.

س ۶- بعدها معروف به تربیت شد.

زیرنویس صفحهٔ ۳

حاشیهٔ ۱- آنوقت کسی برای‌خودش اسمی نمیگذاشت! از روسیه نبودم که تقی‌اوف بگذارم!

حاشیهٔ ۲ س۶- باهم دایر کردیم . من بودم و میرزا محمدعلی خان (بعدها تربیت) و میرزا سید حسن خان (بعدها عدالت) و میرزا یوسف خان اعتصام دفتر (بعدها اعتصام الملك) .

حاشیهٔ۲ س۱۰ - تاریخ مطبوعات ندارد .

حاشیهٔ۲ س۱۱- باطل باطل است. چه میشود گفت ! او داخل اینکارها نبود . نمیدانست انگلیس کجاست !

صفحهٔ ۴

س۳- فرانسه مختصر بود. همهٔ تحصیلات من فرانسه بود کافی بود انگلیسی بلی میشود گفت مختصر بود مدتی بعد تحصیل انگلیسی کردم. بعضی چیزها بکلی غلط بلکه میشود گفت هذیان است .

س۲۰ - آنچنان تر !

س۲۱- واهی است! خطابه‌ای ایراد نکردم. در آنوقت ولیعهد اجازهٔ نطق و خطابه نمیداد. ولی جلسه‌های مخفی راجع به مطالب تجدد و آزادیخواهی وجود داشت - مقاله نیز مینوشتم در شبنامه (باژلاتین چاپ میشد) .

صفحهٔ ۵

س۵- با ۵۱ رای درست است. ازطرف صنفی انتخاب شدم، ولی وکیل تمام ایرانیان محسوب میشدم مطابق قانون اساسی

س۱۹- باطل است. ما با این همسایه و آن همسایه کاری نداشتیم. در آن زمان (مجلس اول که دو سال طول کشید) من هنوز با هیچ فرنگی آشنا و دوست نبودم. فقط یکبار مرحوم حسینقلی خان نواب باعث شد با دو نفر جوان انگلیسی (که زیاد از من شنیده بودند ومیخواستند مرا ببینند) ملاقات کنم.

صفحهٔ ۶

س۱۰ - این اشتباه و حرف بی اساس دائمی شده. من ارتباطی با انجمن آذربایجان نداشتم. اولا از انجمن آذربایجان مقصود انجمن غیر رسمی است که مثل سایر انجمنها در تهران درهر محلی درمیان هر صنف ودسته‌ای ایجاد میشد. من با آن انجمن اول بودم ولی کنار رفتم. انجمن آذربایجانی که من با آن کار بکنم وهمکاری بکنم افسانه است. باطل است. انجمن آذربایجان اول مرا رئیس کردند استعفاء کردم. بتوصیهٔ من معاضدالسلطنه رئیس شد. بعدازاینکه او وکیل شد آسید خلیل اردبیلی را رئیس کردند .

س ۱۱ - همه باطل باطل است. از بس که بمجاهدین نصیحت میکردم افراط نکنید از من هم ناراضی شده بودند .

س ۱۲- همچو اسلحه‌ای وجود نداشته . دلیل ندارد .

س ۱۳ مثل امیر بهادر وغیره . من هم تنها نبودم دیگران هم اینکارها را میکردند .

س ۱۹- جوابی ندارد. بکلی خلاف است .

زیر نویس صفحهٔ ۶

حاشیهٔ ۱- ص ۲۲ «زندگانی تقی‌زاده» حاکیست که تقی‌زاده با وجود اصل ۲۷ قانون که استقرار قوانین را موقوف بعدم مخالفت با موازین شرعیه کرده با اصل دوم متمم قانون اساسی مخالف بود و آنرا لازم نمیدید و بیز بتساوی حقوق اتباع ایران اعم از مسلمان وغیر مسلمان عقیده داشت .

صفحهٔ ۷

س ۶ - بی‌معنی است. اصلا صحت ندارد.

س ۷ - درست است انگلیسها میلی باو نداشتند ولی اعتراضی نکردند .

س ۱۳ - در انجمن طلاب سخنرانی نکردم .

س ۱۴- همانطور که در مجلهٔ سخن نوشتم در سفارت بلژیك نبود. ملاقاتی با سعدالدوله دستداد در خانهٔ منشی سفارت بلژیك. آنهم بعلت خواهش شرف‌الدوله (کلانتر) بود و در همان موقع اتابك کشته شده بود و من که آمدم منزل دمحدا خبر را بمن داد .

زیر نویس صفحهٔ ۷

حاشیهٔ ۱- ص ۴۳۸ قیام آذربایجان دلالت برعدم دخالت وشرکت تقی‌زاده درجریان قتل اتابك دارد. محل ملاقات با سعدالدوله هم خانهٔ میرزا حسن خان منشی سفارت اطریش بود.

صفحهٔ ۹

س ۱- کمیتهٔ مخفی انقلاب ملی؟ اساساً کمیته‌ای باین اسم وجود نداشت که مخفی وانقلابی باشد .

س ۵- متهمانی دستگیر نشده بودند که ازطرف مقامی آزادی آنها خواسته شود.

تحت فشار گذاردن پلیس بیجا و بیجاست .

درهمانموقع صحبت میکردند وزیر عدلیه آمده بود آنجا ناهار خبر کردند. رفتیم باطاق دیگر. من میرفتم اردرخارج بشوم دیدم ناصرالملك با عجله تند آمد پشت سر من. خودرا بمن رسانده گفت یکقدری مراقب خودتان باشید میخواهند بگویند دراینکار دخالتی دارید .

س۹- اینجا باید نوشت باطل‌تر از این در کتابش چیزی نیست که ما وقتی مملکت ما را تقسیم کردند طرفداری بکنیم. ماهمه برضد قرارداد ۱۹۰۷ بودیم. نمیدانم بچه جرأتی همچو چیزی را نوشته. همهٔ مردم خیلی برآشفته بودند اگر کسی از آن قرارداد مدافعه میکرد میکشتند. بحد افراط بی‌معنی نوشته. دولت هم اعلام کرد که این معاهده را برسمیت نمی‌شناسد و بایران مربوط نیست.

زیرنویس صفحهٔ ۹

حاشیهٔ۲- درص۴۳۷ قیام آذربایجان عکس این مطلب درصفحهٔ دیگرش بنظر رسید .

حاشیهٔ۴- درص۲۸۸ ج۲ حیات یحیی چنین مطلبی بود. در صفحهٔ ۲۸۹ مردم را بمتفرق شدن دعوت کرده میگوید هرکس معارضه کند دشمن مجلس و بدخواه مردم است .

صفحهٔ ۱۰

س۱۴- اظهار بی‌دلیل است

س۱۵- حاشیه رفته است. من خودم هم در مجلهٔ سخن نوشتم. باید نوشت اسناد اینکه در بعضی ترورها حیدرخان‌عمواوغلی دست داشته بنده منکر آن نیستم. ممکن است که اینطور باشد . ولی با ما چه ارتباطی داشت. می‌شناختیم اما با ما ارتباطی نداشت .

زیرنویس صفحهٔ ۱۰

حاشیهٔ۳- ص۳۳۴ فکر آزادی ازقول محمود محمود نوشته‌است .

حاشیهٔ ۴ - ص ۲۲۴۱ ج روابط ایران و انگلیس درقرن ۱۹ مربوط بقرارداد ۱۹۰۷ است باین مطالب ابداً ربطی ندارد.

صفحهٔ ۱۱

س۳- زمان اینکاررا بازمان ذکر شده ربطی نیست (زمان توپ بسته شدن مجلس پول واسلحه برای مجاهدان تهیه شد نه قبل از آن زمان.)

س۷- اساس ندارد . خودش هم نتوانسته دلیلی بدهد .

س۹- هیچ‌چیزی رسماً وجود نداشت . اشخاصی‌را میگفت اینها نباشند درمجلس . اما صریح نگفت .

س۱۱ - من درآن زمان معتدل‌ترین نماینده‌ها در مورد اهانت کردن بشاه بودم .

س ۱۲ - این دیگر جنون دائمی است که همه چیز را باین قرار داد مربوط میکنند .

س۱۴- هیچ‌چیزی که انگلیس وروس برای برانداختن مجلس موافقت کرده باشند نبود . وقتیکه به‌محمد علیشاه بمب‌انداخته شد بسیار رنجیده شد و مصمم گشت که مجلس‌را بهم بزند .

توضیح - البته هم روسها وهم انگلیس‌ها از وخامت اوضاع اطلاع پیدا کرده بودند. ولی توافق در بمباران مجلس نشده بود. یکروزسفیر روس و شارژدافر انگلیس با وزیر امورخارجه (مشیرالدوله) ورئیس‌مجلس‌میخواست ملاقات کنند ولی‌رئیس‌مجلس گفت‌که بامر بوط است که من‌آنجا بروم. درملاقات مشیرالدوله سفیر روس‌گفت که مجلسیان‌عرصه‌را برشاه تنگ کرده‌اند وجان‌اوهم درخطراست وما این‌وضع‌را نمیتوانیم تحمل‌کنیم و مداخله میکنیم . شارژدافر انگلیس‌هم سخنان اورا تصدیق کرد . این قضیه ۱۵ روز قبل از بمباران مجلس بود شاید درآنکار روسهاغیر مستقیم اطلاع داشتند. ولی‌معلوم نیست که انگلیسها اطلاع داشتندوموافقت کرده بودند. بعداً هم‌که انگلیسها اطلاع پیداکرده بودند چشم‌هم گذاشتند واقدام شدیدی برای‌جلوگیری‌کردند .

زیرنویس‌صفحهٔ ۱۱

حاشیه۱ - دیده نشد .

حاشیه۲ - ص ۲۲۴۱ ج ۸ روابط ایران‌وانگلیس نوشتهٔ محمود مربوط بقرارداداست .

حاشیه۳-بایددر کتاب‌مخبرالسلطنه باشد.شاه‌صریح نگفته‌بود. مخبرالسلطنه میگفت‌گفتم من‌میروم کاری‌میکنم که اینها ازمجلس‌کناره بگیرند. خودش بمن گفت که من خیالم این بود بیایم پیش شما بگویم باندازهٔ یك هفته مسافرت بمشهد بکنید .

حاشیه ۵ - ص۹۲ خاطرات و خطرات مربوط بتأهل و خواب مرحوم هدایت است.ص۱۹۱ و۱۹۲ گزارش مستی لیاخوف بتوسط مأمور مخفی روسیه

را می‌نویسد . حدس میزند انگلیسها در تحریك لیاخوف دست داشته‌اند .

صفحهٔ۱۳

س۱ - یعنی بوسیلهٔ دول خارجی بی‌اساس است . آدم چه بگوید ! فردا یکی‌هم خواهدآمد باین‌استناد خواهد کرد که فلانی‌چنین‌نوشته .

س۲- مکرر نوشته . بی‌اساس و بی‌اساس است . منزل اجاره‌اش تمام شده بود. نه‌بحولا نه بود نه‌خیر دیگر. رفتیم یکقدری آنطرفتر. تازه‌هم فاصلهٔ‌چندان زیادی با منزل قبلی نداشت

س۹- بی‌معنی‌است. ما اسلحه‌از کجاداشتیم. جواب‌ندارد. کسروی گفته‌باشد.

س۱۳- آدم منزلش که‌خفا گاه نمیشود. من رفتم بمجلس. قزاقها محاصره کرده بودند راه ندادند مرا وجمعی‌دیگر را که با من بودند. من نه رئیس انجمن آذربایجان بودم نه اسلحه جمع‌آوری‌میکردم .

س۱۴- همه‌طعن‌است نمیخواهم بگویم‌فحش‌بلکه‌طعن‌است. آخر معنی‌نمیدهد. باید توپ صدا بکندکه همچودستوری بآنها بدهند . استوکس بسفیر تلفون کرده خبرداد که بعضی‌ازمشروطه‌طلبان اسم مراهم‌داد که درخطرجانی بودند. استمداد کردند بیایند بسفارت انگلیس. اوهم قبول کرده‌بود. دستوری که‌آنها داشتنداین بود هیچکس‌را راه ندهید مگردرخطرجانی‌آنی باشد . اینطورهم شدکه نایب سفارت‌انگلیس‌حوحیل‌رفت پیش‌محمدعلیشاه. گفت سفارت‌مارامحاصره کرده‌اند قزاق گذاشته‌اند. آن‌هم گفت‌سفارت‌شمااسراری‌راکه‌پراکنده کرده‌ایم‌راه میدهد سفارت. گفت‌راه‌نمیدهیم. گفت من‌شنیده‌ام. گفت که من‌میگویم که‌اگراشخاصی نخواهند بسفارت بیایندآن‌قزاقها بخواهند مانع شوند اگر یك تیری بیندازند آن کسی که میخواهد سفارت بیاید من وسفیر میرویم توی کوچه‌آن مردم را میگیریم میآوریم توی‌سفارت . اگرخطرجانی باشد راه میدهیم والا اگر خطر نباشد ما کسی‌را راه نمیدهیم .

س۱۵ - دروغ‌است. من‌لباس خودم را داشتم. ابتداً لباس وعمامه عوض نکردم. مرحوم علیمحمدخان(بعدهاتربیت) یك‌شاپوئی پیدا کرده بسرش گذاشته آن بالا در پهلوی درشکه‌چی‌نشسته بود . درشکه را هم با زحمت زیاد و دادن پول اضافی پیدا کرده بود و مال سفارت نبود .

زیرنویس صفحهٔ ۱۳

حاشیهٔ۱ - در جلد ۳ تاریخ‌کسروی چاپ جدید دیده نشد .

حاشیهٔ۲و۳- طاهرزاده گفتهٔ جمال‌زاده رادرموردتقسیم اسلحه درجریان پیش آمد توپخانه نقل‌میکند مربوط به تعییر منزل نیست. ص ۴۵۲ دورهٔ اول

راهنمای کتاب مربوط به ویس ورامین بقلم مصطفی مقربی است !

حاشیهٔ ۵ - س ۱۰۵ ح ۳ کتاب آبی مربوط بآدوقهٔ تبریز و انتصابات است

صفحهٔ ۱۳

س ۲ - پناهندگی بی‌اساس است.

س ۴ — با آنها چه‌کار داشت . اگر کسی از در وارد میشد و پناهنده میشد سفارت در قبال حفظ جان آنها مسؤلیت پیدا میکرد . ولی سفارت که نمیتوانست برای حفظ جان دیگر افراد در باغشاه اقدامی بکند در کتاب آبی هست آنهم غیر از اینکه راه دادیم آمدند اینجا چیزی نوشته است .

اوایل شب در اصطبل دار بود. مارفتیم تو. استوکس در شهر بود. آنوقت یعنی اتفاقا بواسطهٔ توپ‌اندازی ازقلهك آمده بود بشهر. وظیفه‌اش ایجاب میکرد آتشه‌میلیتر بود. ماکه رفتیم توی باغ خودش آمد بیرون آن طرف شمالی یك جندتا اطاق مال شارژدافر وخود اعضای سفارت بود. این هم آنجا بود. آمد نزدیکیهای در وخوش‌وبش کرد و گفت که الحمدلله بسلامت اینجا آمدید

س ۶ - سفارت که نمیتوانست دست دراز بکند و از باغشاه آنهارا بگیرد. همچنین سفارت نیامد بمنزل ما که بیائید اینجا . (درکتاب آبی شرح آن هست برای احتیاط در اینموارد مراجعه‌ای بآنجا بشود) .

س ۱٤ — بیجاست. امیر بهادر وحشمت‌الدوله بآنجا نرفتند. از طرف شاه ودولت علاءالسلطنه و شاید سلطان علیخان آن روز آخر انگلیسها اولتیماتوم دادند و خواستندکه شاه ودولت‌عذرخواهی بکنندآمدند (البته‌قبلا حشمت‌الدوله یکمرتبه بسفارت آمد وبامشروطه خواهان ملاقات‌کرد ولی بعنوان عذر خواهی به سفارت نرفت) .

س ۱۵ - قبلا هم راه نمیدادند. فقط یکروز اول راه دادند و این صحیح نیست‌که بعد از عذرخواهی سفارت قول بدهدکسی را راه ندهند .

صفحهٔ ۱۴

س ۲ - اگر بخواهنددرست بنویسند بایدگفت شاه شش نفررا خواست از ایران تبعید بشوند و چهار نفر را هم از طهران تبعیدکنند بولایت خودشان . آن شش نفر اول من بودم، معاضدالسلطنه ودهخدا وحبل‌المتین وبهاءالواعظین و یکی‌دیگر. آنهائیکه بولایت خود بروند یکی برادر من بود و یکی مرحوم خلخالی و دو نفر دیگر .

س ۶- اصلادرست‌نیست. یك غلام سفارت و یك‌نفرمأمورمخصوص وزارت امور خارجه تاانزلی همراه ما بودند . ولی پرچم انگلیس دراهتزاز نبود تا

اگر در راه اتفاق برخلاف تعهد رخ داد نگویند دروغ است.

س۹ - همان شب که ما رفتیم معاضدالسلطنه هم آمده بود به‌تنهائی نبود.

س۱۰ - ما رفتیم تا رشت. آن داخل که کنسول یعنی رابینو می‌نشست دوتا اطاق پاکیزه برای دوتا از ماها من و معاضدالسلطنه داده شد و دیگران در حیاط بیرون‌جا داده شد. ولی معاضدالسلطنه در آنجا نماند.

س۱۸ - دیگر چه فجایع! مردم را که نجات دادن فجایع نمی‌شود. علاوه بر اینکه انگلیس به مجلس حمله نکرده بود. آیا میشد در روزنامه تایمز لندن فحش به انگلیسها داد.

صفحهٔ ۱۵

س۴ - بسیار حرف‌پرت است. وقتی انگلیس جمعی را آدم همراه کرده محافظت کرده وقتی آنجا رسیده اول شرطش این بود که با انگلیسها بد نگویند؟

س ۶ - از لندن یکبار به پاریس رفتم که از آنجا به تبریز آمدم.

س۱۰ - دهخدا چون قلم داشت و نویسندهٔ ماهری بود گفتند خوب دوباره صوراسرافیل را راه بیندازیم. ولی در آنجا ها ممکن نبود رفتند لوزان. در لوزان هم حروف ایرانی پیدا نشد رفتند ایوردون که شهری است در سویس. در آنجا روزنامهٔ صوراسرافیل را راه انداختند.

س۱۲ - بکلی باطل است. شاید ده‌سال یا ۲۰سال بعد از آن بود. از اهل علم هر کسی میتواند عضو آن انجمن شود و سیاسی نیست و امتیازی هم ندارد و عضویت آن عبارتست از دریافت بولتن و مجله که اخیراً در ۷ - ۸ سال اخیر برای من میفرستند.

زیرنویس صفحهٔ ۱۵

حاشیهٔ۱- دررورگار نوپیدا نشد- این انجمن در۱۸۳۳ تشکیل شده نه ۱۸۲۳ در زمان سرجان ملکم این انجمن تشکیل نشده بود. ادوارد براون هم همچو چیزی انتشار نداده.

صفحهٔ ۱۶

س۸ - زحمات مردم و جانفشانیهای آنها را در جلوگیری و جنگ با قشون دولت هیچ انگاشته و روسها و انگلیسها را تنها عامل ذکر کرده است. بعد از قرارداد ۱۹۰۷ انگلیس و روس برای حفظ نفوذشان در ایران مجبور بودند با هم هماهنگ کار کنند. علت مداخلهٔ آنها در تبریز این بود که فکر میکردند تمام ایران را اغتشاش و قیام فرا گیرد. کما اینکه در اصفهان جنبش و

قیام شد و آنها که خود را قدرت حاکم میخواستند از این موضوع ترسیدند که
با قیام مردم در ایران نفوذ آنها دستخوش ضعف شود. هیأتی با انجمن فرستادند
که بگویند قوای روس برای ورود آذوقه به تبریز میآیند. انجمن مخالفت خود
را اعلام داشت و گفت که ما خودمان با محمد علیشاه کنار میآئیم. انگلیسها
از این موضوع خوشحال شدند. چون باطنا باینکار مایل نبودند
س۱۲ – این خیال‌پروری ست همه چیز را برمبنای قرارداد ۱۹۰۷
می‌نویسد.

زیرنویس صفحهٔ ۱۶

حاشیهٔ۱ – به انجمن آذربایجان و قیام آنها هیچ کمکی از جانب روس و
انگلیس نشد و چنین اظهار نظری یا از بی‌اطلاعی صرف نویسنده و یا از
غرض او حاکیست.
حاشیهٔ۲ – نه چنین نقشه‌ای وجود داشت و نه‌چنین توافقی روسیه تا
آخر از محمد علیشاه حمایت میکرد.

صفحهٔ ۱۷

س۱ – وطن‌خواهان واقعی را پهلوی محمد علیشاه نوشته است!
س۲ – خیابانی عضو انجمن ایالتی بود. آنوقتها اهمیتی نداشت
س۳ – یعنی تقی‌زاده میبایست اعتراض نمی‌کرد؟
س۷ – این فقط افتخار ملت بود که تمام ایران بدست محمدعلیشاه افتاد
ولی تبریز مقاومت کرد. این اقدام سنجیده است؟ همه‌اش از محمدعلیشاه دفاع
میکند.
س۸ – این دیگر خیلی عجیب است. کسی از مجاهدین وسران انجمن
خیرمقدم به قوای روسی نگفت. همه دلشان خون بود و گریه میکردند. تمام
مطالب دروغ است و اساسی ندارد.

صفحهٔ ۱۸

س۲ – جز غلط وغرض مفهوم دیگری ندارد و حملهٔ آزادیخواهان به
تهران درست برخلاف میل دو دولت روس وانگلیس بود کما اینکه افرادی‌را
از سفارت انگلیس فرستادند تا مانع حرکت قوای آزادیخواهان بطهران شوند
در پایتخت سه‌چهار روز جنگ بود لیاخوف به محمدعلیشاه خبرداد که دیگر
مقاومت نمی‌توانیم بکنیم. محمدعلیشاه شکست خورد و فرار کرد و بسفارت روس
پناه برد و تحت حمایت هردو دولت قرار گرفت. پرچم روس و انگلیس هردو

بالای اقامتگاه او بود .

س۴ ـ در اغفال روسها ماند یعنی چه؟ آیا محمدعلیشاه میخواست روسها را اغفال کند ؟

س۶ ـ بمهمانی ! ؟

س۱۱ ـ یکبار فقط با محمدعلی‌شاه ملاقات کردم. چندبار بود .

س۱۴ ـ نمیخواست برود. چون تحریکاتی توسط ایادی خود کرده بود میخواست اغتشاشاتی ایجاد کند وهمانطوریکه بعدار رفتن ارسرحد درزنجان و بعضی جاهای دیگر اغتشاشاتی صورت گرفت ولی قلع‌وقمع گردید .

س۱۵ ـ روسها با رفتن او موافق نبودند. ولی دیگر او خلع شده بود .

صفحهٔ ۱۹

س۲ ـ من ارهمه مجاهدین تشکر کردم آن مجاهدین قفقاری هم خیلی زحمت کشیده بودند .

س۴ـ بایداشاره کرد علامت استفهام اساس بی‌مورداست. واقعا هم‌سخاوتمندانه بود. مارا تبعید کردند بولادی قفقاز ارآنجا بپاریس رفتیم. مرحوم تربیت و حسین‌آقا پرویز باهم بودیم معطل‌مانده بودیم که چه بکنیم که نامه‌ای ارمرحوم پروفسور براون رسید و نوشته بود بیائید اینجا بیشتر برای کار مشروطه‌ایران کار بکنیم

س۶ ـ باطل است .

س۹ ـ درست نیست. اریك وقتی حرف میرند که هنوردمکرات باین اسم جاری نبود .

س۱۰ ـ میان آنها باانگلیس چه کار . خودش حالا میخواهد متهم بکند .

س۱۲ ـ عضو بود ولی دررأس نبود .

س۱۵ ـ اشتباه است ، میرزا مرتضی قلیخان نائینی لیدرپارلمانی اعتدالیون بود. بعدهاکه میرزامرتضی‌قلیخان نائینی‌متولی باشی مشهد شد سیدمحمدصادق طباطبائی این سمت را پیدا کرد

س۱۹ ـ آدم چه بگوید. هرچه دلش خواسته نوشته او تقویت‌واعجی نمیکرد.

زیرنویس صفحهٔ ۱۹

۱ـ صفحهٔ ۳۰۶ ج ۲ شرح زندگانی من مربوط بماردید نویسنده از مجلس انگلیس وسان سرباران انگلیسی است.

صفحهٔ ۲۰

س۱ ـ سید عبدالله درمجلس نبود .

س۴ـ خبری تکفیر مانند صادرکردند . ولی برای بهبهانی نفرستادند . بلکه برای همهٔ مردم فرستادند وبرای نایب‌السلطنه .

س۷ـ گویا درمسجد مروی گفته بود .

س۱۱ـ همه‌اش باطل‌است من آنزمان در خانهٔ خودم پشت‌مسجد سپهسالار بودم .

س۱۲ـ درست نیست. توی کوچه راه میرفتم. حتی مرحوم حاجی سید ابوالحسن(علوی) که خیلی بمن نزدیک بود (پدر این آقا بزرگ علوی که در آلمان است) یکروز بمن گفت که از بازاریها شنیدم وقتی دیدند من یك عبا پوشیده‌ام از توی بازار رد میشدم گفتند والله وبالله اگر گناهی داشت با بن آزادی نمیرفت. معلوم میشود گناهی ندارد .

س۱۳ـ همه باطل است .

س۱۵ ـ مرخصی گرفتم وبه تبریز رفتم نه به اروپا .

س۱۸ ـ مدتها معلوم نبود کـه بوده است ولی حیدر عمواوغلی بود

صفحهٔ ۲۱

س۱ـ اینها همه باطل است .

س۶ـ باطل‌است. تا روزآخر که درتهران بودم (قبل‌از سفر به تبریز) درخانهٔ خودم اقامت داشتم . یکروز مرحوم سردار اسعد بمن گفت آقا شما که مرخصی گرفته‌اید هرچه زودتر بروید بمصلحت‌است منزل من در درعقبی‌مجلس سپهسالار بود. دشمنی آنها بجائی رسید که بیم آن بود دشمنان بخانهٔ من بریزند. مرحوم سردار اسعد البته مانع عمدهٔ خصومت آنها بمن بود. تابجائی رسید در خانهٔ ما وخیابان کوچه آنطرف و اینطرف عده‌ای بختیاری فرستادند. یك خانه خالی کردندآنها پهلوی خانه من درکوچه میخوابیدند برای اینکه صدمه بمن نزنندچونکه اینهاافراط دردشمنی میکردند. بیم آن بود که شاید حمله‌ای بکنند

س۵ـ خواهرزاده‌ام نبود برادر شوهرخواهرمن بود . من‌ازطهران که رفتم ازبحرخزر ردشدم بباکو که رسیدم روزاول روزنامه‌های باکوقتل مرحوم میرزا علیمحمد خان را البته با تلگراف ازطهران نوشتند من مطلع شدم البته

خیلی خیلی متأثر شدم. چون مثل اولاد من بود. نه اینکه اورا اینجا کشتند بعد من رفتم باطل است

س۷ـ صد فرسخ راه رفته. در وسط من به تبریز که رفتم مدتی در تبریز بودم سه چهار ماه بود در آنجا خیلی هم با من مهربان بودند. قشون روس در تبریز بود. مخبرالسلطنه هم حاکم آذربایجان بود. او بمن خیلی محبت کرد همه جور مراقبت و حمایت میکرد. بالاخره روسها هی تلگرافات میکردند از آژانس پطرسبورگ که درواقع آژانس رسمی خودشان بود. چون احتمال خطر جانی از جانب آنها میرفت از تبریز رفتم.

س۹ـ با خود یك بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم هم نبردم (هیچ چیز نبردم). چون به اروپا نرفتم که همراه خودم مطالبی ببرم.

س۱۱ ـ کمتر بود

س ۱۲ ـ من در استانبول که بودم تلگرافی از مرحوم سردار اسعد بختیاری که اوهم با اینها مناسباتش بهم خورده بود ورفته بود بپاریس رسید که بیائید اینجا مذاکراتی بکنیم راجع بکارهای ایران. من رفتم بپاریس و قریب چند روز (دو سه هفته) هر روز را با او بودم. میرفتم منزلشان صحبت میکردیم. در آن میان یکبار هم بلندن رفتم مرحوم براون واینهارا دیدم و برگشتم بپاریس.

س۱۴ـ من اصلا به اسپانیا نرفتم. باطل باطل است. در استانبول که بودم حسینقلی خان نواب با اعتدالیها و ناصرالملك وغیره ساختند. ازطهران حرکت کرده بود برود انگلستان. درراه بوینه که رسیده بود یك کاغذی بمن دراستانبول نوشت که من میروم بانگلیس. اگر ممکن است بیائید همدیگررا ببینیم. من رفتم آنجا نوشته بود که من در خود لندن نیستم مزاجم کسالت دارد درهیستنگس کنار دریا نزدیك برایتون هستم. من رفتم بآنجا. خیلی خوشحال بودم که اورا دیدم او مأیوس بود مرضش شدت پیدا کرد. گفت من میروم بسوی جنوب فرانسه و جائیکه آفتاب باشد همینطور رفت با اسپانیا و من رفتم بلندن. همه‌اش مشغول مطالعه بودم و از آنجا بامریکا رفتم

س۱۴ـ این مطلب هم بی‌اساس و نامربوط است. بدعوت علیقلی خان کاشانی نبیل‌الدوله که شارژدافر ایران درامریکا بود بامریکا رفتم واصلا این شخص را نمیشناختم.

س۱۶ـ این صحبت سه سال بعد است

زیرنویس صفحهٔ ۲۱

حاشیهٔ ۳ ـ اشتباه است. من بعد از ترور بهبهانی به تبریز رفتم و آقای امیر خیزی هم نوشته‌اند که من اواسط رجب به تبریز رفتم. ولی آسید عبدالله در تاریخ شب دوشنبه ۹ رجب ۱۳۲۸ کشته شد. بنابراین آقای امیرخیزی قضیهٔ تاریخی را مسخ نموده‌اند.

صفحهٔ ۲۲

س۱ـ یکروز نامه‌ای از قنسول آلمان دریافت کردم و خواهش کرده بود نزد او بروم. در ملاقات گفت که مصلحت است که شما به آلمان بروید و وسائل آن را فراهم خواهیم کرد. علتش را ذکر کرد که ظاهراً ما محتاج اشخاصی هستیم که با اسرای مسلمان و هند و بتواند صحبت کند و در آنها را بضد متفقین کند و برای آلمان تبلیغ نماید. مخارج سفر را هم گفت ما میدهیم. من بسبب از نظر مالی خراب بود و گفتم عایدی هم در ماه لازم دارم قرار شد ۲۰۰ دلار درماه بمن بدهند. بعدها در آلمان فهمیدم که قضیهٔ کمیتهٔ انقلابیون هندوستانی در بین بوده است.

س ۱۳ ـ خاطرم نبود که بعد کمیتهٔ ایرانی در جنب کمیتهٔ هندی آنجا تشکیل دادند. این مجله را هم دوسال بعد از این تاریخ درست کردیم.

س۱۶ـ برای فعالیت برضد روس و انگلیس همه انقلابیون و آزادیخواهان ایرانی را هم به برلن دعوت کردم و قرار شد فعالیتهائی را بنفع ایران شروع کنیم.

س آخر ـ من که به برلن وارد شدم عثمانی وارد جنگ شده بود و میرزا محمدعلیخان (تربیت بعدها) مأمور استانبول شد.

صفحهٔ ۲۳

س۵ ـ همچون ادعا و اظهاری نکرده بودم. بلکه این آلمانها بودند که میخواستند و معتقد بودند که او میتواند اینکار را بکند.

س۱۶ـ بکلی باطل است (برادر نواب در سفارت انگلیس بود عملی است جداگانه، ولی خود نواب اینکاره نبود) اگر در کف تابعیت انگلیس داشت چطور وزیر خارجه ایران شد؟

س۱۷ـ یک جهت درست است. چون جد او از هندوستان آمد (اسمعیل بیه دار) که پدر درپدر تابعیت انگلیس را داشته‌اند. ولی جد او به ایران آمده بود که متوسل به ناپلئون شود تا انگلیسها را از هندوستان بیرون کند و در ایران در شیراز

ماندند و نواب نوه او بود .

صفحهٔ ۲۴

س۱۷ـ باطل و بی‌اساس است. آلمانها آنرا همجا نا چاپ میکردند. یعنی پولی می‌گرفتند در مطبعهٔ دولتی آلمانها چاپ میشد. همین مساعدت را مداومت دادند .

صفحهٔ ۲۵

س۵ـ هیأتی درکار نبود. وقتیکه انقلاب روس شد وروسها امر لی ورشت را گرفتند اظهار هم کردند قصدی نسبت بایران ندارند و حاضرند با ایران همکاری کنند دولت بواسطهٔ نبول تلگراف کرد وخواست که مشاورالممالك انصاری به مسکو رود ومذاکراتی کند او به مسکو رفت و مذاکراتی کرد و منتهی به عهدنامهٔ مودتی بین ایران وروسیه شد (۱۹۲۱). درهمان عهد نامهٔ مودت در بارهٔ اموال ضبط شدهٔ ایرانیان اشاره‌ای شده بود که درموقع عقد قرارداد بازرگانی دودولت تصمیم مقتضی اخذ خواهد شد .

وقتی این عهد نامه رسید درروزنامه چاپ شد من درروزنامهٔ کاوه انتقاد بآن نوشتم. گفتم اشتباهات وعیبهائی دارد. خیلی مطلوب واقع شد. این انتقادات من که اینجا رسید حتی بعد از مدتها که امریکائیها باروس درافتاده بودآمدند پیش علی پاشا صالح که درسفارت امریکاست گفتند یك نسخه از این بدهید. آنوقت درقفقاز به سه دولت ظهور کرده بود : یکی گرجستان یکی ارمنستان و سومی آذربایجان که اسمش مانند آذربایجان شوروی دولت ایران خواست با آنها روابط سیاسی پیدا بکند. ایرادات ما برعهدنامه که درایران مقبول واقع شد برای آن قفقاریه حتما خواهش کردند من بروم اینکاررا تمام بکنم. قبل از اینکه من بروم این ترتیب پیش آمد. گفتند که اصلا خواست شما مسکو بروید با روسیه عهدنامه تجارتی ببندید. موقع انعقاد عهدنامهٔ مودت دولت ایران میگفت حالا بنویسید اموال ایرانیهارا که برده‌اند اینها را باید بدهند. آنهـا گفتند حرف بیخودیست ما باحدی یکشاهی نمیدهیم. دولت ایران اصرار کرد حتما باید بدهند. چون خیلی اصرار کردند دولت روس میخواست این عهدنامه امضاء بشود اولین عهد نامه بود : خیال میکردند اگر این بگذرد فتحی برای آنهاست. لذا درمقابل سرسختی ایران گفتند خیلی خوب بنویسید. قرارراجع به دارائی ایرانیها که در روسیه ضبط شده در مـوقع عقد عهد نامه تجارتی گذارده می‌شود. اینرا انـداختند پیش مشاورالممالك واو گفت پس درست شد وامضاء کردند . بعدکه بطهران فرستادند گفته شد کجاست از اموال ایرانیها ؟ اینجا

صحبتش نیست. مشاورالممالک گفت من درست کرده‌ام همه‌را وعده داده‌اند که بدهند خلاصه این حقه رده شد حالا گفتند ازطهران هیأتی بفرستیم عهد نامهٔ تجارتی را ببندند. آنوقت مرا مأمور اینکار کردند. تلگراف کردند. آخر از برلن رفتم. بدانجا که واردشدم درسفارت منزل کردم. همانجائی که مشاورالممالک بود. گفت که بلی ترتیب اینکار را من داده‌ام. یعنی گفته‌اند قراری برای آنها داده‌میشود. اساسی نداشت. صحبتش‌را نمیشد کرد. اول که من جا نداشتم سه چهارروز در سفارت ایران ماندم. گفتم بآنها که جائی بدهند یک خانهٔ خیلی بزرگی دادند ما رفتیم آنجا برقرار شدیم درمسألهٔ اموال ایرانیها گفتند چه اموالی! حرفش را هم نزنید. هیچ ممکن نبود یک کلمه درآن باره حرفی‌زد. پیشرفت نداشت. حالا این ایرانیهاشنیده‌اند ازاطراف سرازیر شده‌اند بطرف مسکو مثل اینکه اموال را پس بخواهند بدهند. من که آنجا بودم‌طهران تلگراف کردم. گفتم من اعضاء واجزاء میخواهم گفتند خیلی‌خوب. فرستادند سه چهارنفر برای کمک‌من آمدند. گفتم آدم زرنک وفرز وکارکن وخوش خط میخواهم. سهیلی را فرستادند اول برای کمک بامورات حقوقی عهدنامه پستی وعهدنامه تلگرافی یکنفر از وزارت تلگرافی یکی هم برای امورات حقوقی که میرزا حسین خان منشور (حالا منشوری) بود. مرحوم ارجمند برای‌پست بود. ازطهران پول‌هم نمیشد فرستاد. سعی زیاد شد. عاقبت گفتند که سفارت درطهران پول برای‌خرج آنها بدهند، آنهاهم درمسکو بما پول بدهند. آخرش‌هم همینطور شد. نباشد درآنجا پول از خزانهٔ روسیه بگیریم.

س۷ـ چرا پس ارمدتی ؟

س۱۲ـ مشارالسلطنه درست است.

س۱۲ـ رانشتین درست نیست باید دید تلفظ صحیحش چیست .

س۱۹ـ شومیاتسکی صحیح است که شارژدافر روس بود .

صفحهٔ ۳۷

س۱۸ـ جواب ندارد. چه میشود باین گفته‌های غرض‌آلوده گفت .

صفحهٔ ۳۹

۱ ـ کفالت نبود . وزارت طرق بود نه راه .

س۷ـ درست‌است من‌راه نمیدادم، زیرا خرضایع کردن وقت‌مردم نتیجه نداشت .

س۷ ـ از وثوق‌الدوله و اکبر میرزا و نصرت‌الدوله گرفتند . معروف بود باینها موقع بستن قرارداد چهارصد هزارتومان (صدوسی یکهزار لیره)

داده بودند تا آن قرارداد بگذرد. انگلیسها دائما آنرا مطالبه میکردند. حتی بقدری بی‌حیا بودند که هرسال نزدیکیهای آخر سالها کاغذی می‌نوشتند که مرور زمان شامل آن نشود. رضاشاه متغیر میشد میگفت غلط میکنند. اصلا اسمش را نبرید. آخر ترسیدند اسمش را نبردند. بمن دستور داد که باید آنها پس بدهند. وثوق الدوله آنم زرنگی نبود بدست و پاافتاد. میدانست خطر جانی دارد. شکوه الملک منشی رضاشاه بود. یکدفعه هم گفت که این عموزادهٔ ما یعنی وثوق الدوله (دویست هزار تومان گرفته بود آنهای دیگر هرکدام صدهزار تومان) رضاشاه گفت حتماً باید پس بدهند. وثوق‌الدوله بدش لرزید. شکوه‌الملك میگفت این پول را میگوید من دادم املاك تومانیانس را در مازندران گرفته‌ام سه چهار هزارتومان اضافه داده‌ام اقلا آنرا بمن بدهید. من گفتم حیا نمی کند. هیچ حرفش راهم نباید جواب بدادم. چندروزی گذشت شکوه‌الملك پکر و کفش من به مورادها چه بگویم. گفتم بگو ابدا نمیدهم. از اکبر میرزا هم آخر در چهار قسط گویا وصول شد. حال نصرت‌الدوله را من تصور میکردم آنهم باقساط گرفته شد. ولی آقای مختارالملك میگویند همینطورداد. ولی من دیگر مطلع نشدم.

س ۱۴ـ اگر تیمورتاش میتوانست پکر و رنمی گذاشت.

س ۱۵ـ غلط است، خود تیمورتاش با اوقرارش را گذاشته بود.

س ۱۶ـ جواب آن باید درست باشد.

زیرنویس صفحهٔ ۲۹

حاشیهٔ ۲ـ عین سال هم همین بود.

صفحهٔ ۳۰

س ۵ـ صحیح بنظر نمیرسد. علت این بود که یکسال قبل از آن کمپانی نفت ایران در آمدن میرزا عیسی‌خان فیض درآمد ایران را از نفت درحدود یك‌میلیون و سیصدهزار لیره گزارش داد. سال بعد این درآمد بدویست یا سیصد هزار لیره کاهش یافت و باعث تغییر شدید رضاشاه شد.

س ۶ـ اگر کسی جواب داد باید بگوید یك کمپانی که نمی‌تواند واحد طلا را بالا ببرد دست خود دولت انگلیس است. او حسابسازی نکرد که سهمها باید پائین یا برود بالا. آنها تصرفی ندارند. یك شرکت خصوصی نمی‌توانست بگوید طلا را اینطور حساب کردیم پائین آمد. هرچه خواسته نوشته است.

صفحهٔ ۳۱

س ۳ـ میرزا حسین‌خان علاء.

س ۲۶ـ آنها بجامعهٔ ملل شکایت کردند تا بجا از طرف ایران داور و علاء رفتند

ژنو - تابستان ۱۳۴۰

سید محمدعلی جمالزاده تقی‌زاده ایرج افشار
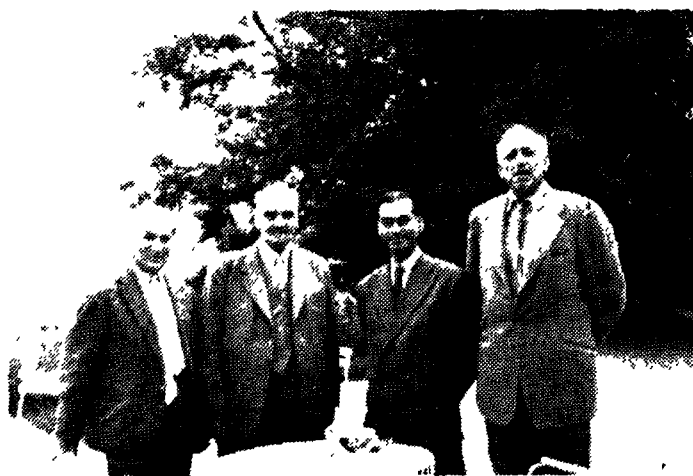
ژنو - تابستان ۱۳۳۶

یحیی ماهیار نوابی. محمد معین. سید حسن تقی‌زاده. سید محمدعلی جمالزاده

لاهه بود در سویس بود، گویا درژنو. اول رضا شاه گفت علاء و من برویم تمام شد ومهیا شدیم. آخر همان جلسه رای عوض شد. گفت خیر فلانی را اینجا لازم داریم او نرود .

س۶ـ حکمیت نمیشود گفت . این خبرها در جامعهٔ ملل مطرح میشد یک کسی را خود آنها معین میکردند. راپرتر میگویند که راپرت بدهد. یعنی پیش خود طرف میرود صحبتها و جوابهـا را می‌شنود عاقبت راپرتی میدهد . او گفت شما در آن سندی که مبنی بر فسخ امتیاز نامه نوشته‌اید خودتان گفته‌اید که مصالحه نداشته باشید بهر کس مطابق مصالح خود امتیاز جدیدی بدهید. این جور نوشته شده بود گفتم که من در آخرش آنطور نوشته بودم گفت خوب حالا جامعهٔ ملل مصلحت میداند شما با هم صحبت بکنید کنار بیائید. گفتند خیلی خوب. پس آنها قبول کردند که بیایند طهران .

عازم طهران شدند. رئیس کمپانی و با یش که فریزر باشد وهیأتی که سامان و کیل محکمه بود با خود آوردند. اینجا من بودم و مرحوم فروغی و مرحوم داور و علاء در خیابان فردوسی مؤسسهٔ دولتی ترتیب دادند. صبح میرفتیم و شروع میکردیم بصحبت .

س۱۷ـ میگوید برای چه. اگر بریان تشخیص دادند فقط برای مسأله مدت بود .

س آخرـ صدهزار بار بگویند بی اساس است .

صفحهٔ ۳۶

۱ـ درست نیست . مرا بآن کار مأمور کردند قبول نکردم و نرفتم .

۲ـ همه غلط اندر غلط است. برای انتخابات جدید روسها و انگلیسها نظری داشتند. حکیم الملک رئیس الوزراء و نجم الملک وزیر امور خارجه بود اینجا قبول نکردند. انگلیسها تملا دم کردند ولی قبول نکردند .

صفحهٔ ۳۸

س۴ـ ما خیلی زحمت کشیدیم و بحث کردیم تقریباً گویا ۸۳ سند دادیم با نگلیسی ترجمه شد. تمام سندها را تا فردا روس نشود اینها را حاضر کردیم. اینها باین زحمات ما هیچ اعتنائی نکردند .

اصل مطلب این بود . ما مهیا شدیم به بحث مجمع ملل وشورای امنیت حاضر شدیم نمایندهٔ روس وارد شد بلندن (ویشینسکی). ما هیأتی بودیم. سهیلی را آنوقت با عده‌ای بی ایمن از طهران فرستاده بودند. ما وارد بحث و کشمکش شدیم. سهیلی در مصر بود. از آنجا تلگراف کرده بودند و بیاید بما ملحق شود. آمد با روسها روابطش خوب بود. ما وقتی بنا بود عصری برویم بشورای امنیت صبح

تلگراف رسید حکیم‌الملک استعفا داده بود. اینجا چند نفر از وکلا مثل عباس اسکندری
با آنها ارتباط داشتند. قوام‌السلطنه از یکطرف کار میکرد حکیم‌الملک را بیندازد
خودش بیاید. روسها هم بشدت طرفدار قوام بودند. میگفتند اگر او بیاید سر کار ما
همه‌جور مساعدت را میکنیم. بنای مخالفت گذاشتند استیضاح کردند. حکیم‌الملک
آخر حاضر شد کنار برود. زور آنها زیاد شد، ولی تلگراف کرده بود این موضوع
را بشورای امنیت یا مجمع ملل بدهیم. او میترسید اگر استعفاء بدهد از ریاست
وزراء آنکار خراب بشود. در لندن آنقدر تأمل کردم تا وقتی او هنوز بود من دادم.
بعد خبر رسید استعفا داده. این ویشینسکی در نطقش هم گفت حالا شما دولتی ندارید.
خود آن دولت جدید با این حرفها راضی نیست. آخرش دادیم. ویشینسکی فرستاد و
سهیلی گفت که فلانی باید مرا ببیند و اصرار کرد بسهیلی که شما یک کاری بکنید
فلانکس این را پس بگیرد. اگر من نبودم در لندن و علاء در واشینگتن کار آنها پیش
میرفت و اینکار درست نمیشد.

آنروز صبح فوراً یک تلگراف کرد قوام‌السلطنه که رئیس‌الوزراء شده بود
آنرا مسکوت بگذارید. اقدام کنید بلکه مذاکرات مستقیم بشود. من تلگراف او را
گذاشتم کنار. اصلاً مطرح نکردم که خلاف قرار میکنم. چونکه ما همه چیز را مرتب
کرده بودیم. دو ساعت و نیم بعدازظهر به بحث میبایست برویم. او وقتی این تلگراف
را کرد سهیلی باو گفته بود من با فلانکس مدتها بوده‌ام (در مسکو پیش من بود.
مرا خیلی خوب میشناخت). من در خیر خواهی میگویم فلانکس قبول نمی‌کند.
ویشینسکی گفته بود پس حالا که میدهد بعد پس بگیرد. سهیلی گفته بود اینهم
پیشرفت ندارد. ممکن است خود شما اگر پیشنهاد بکنید مذاکرات مستقیم بشود
بلکه قبول بکند. آخر این کار ما مشکل هم شد. وقتی رفتیم آنجا چون پشت ما محکم
بود خواستیم یکی بگوید پیشنهاد بکند که مذاکرات مستقیم بکنیم. حتی قرار
شد نمایندهٔ مصر یا نمایندهٔ چین همچو چیزی عنوان بکند. آنها هم وعده دادند
ولی نکردند. ما رفتیم جنگ و جدل. آخرش من گفتم حالا که این آقا چنین پیشنهاد
میکند (ویشینسکی پیشنهاد مذاکرات مستقیم کرد) ما هم با آن مخالف نیستیم.
نتیجه این شد. شورای امنیت قطع کرد که اینها بین‌الاثنین مذاکرات بکنند. نتیجه را
بیاورند اینجا. من خیلی ملول شدم از اینکار. مثل اینکه شکست خورده‌ایم ولی وزیر
امور خارجه انگلیس و نمایندهٔ امریکا که هی بما کمک میکردند مثل اینکه آنها
یواش یواش ساکت شدند وزیر امور خارجهٔ انگلیس منقلب شد من ناراضی شدم. بمن
کاغذ نوشت گفت شما خیال نکنید که این رائی که داده شد از اینجا خارج گردید

ین‌موضوع مانده هرچه باشد بارعاقبت این‌جا میآید. درست میگفت آنها غلبه نکردند .

س ۱۱ ـ مارا انتخاب کرده بودند که من آمدم . در بعضی‌هاشان شاید . منصورالملك چه‌کاره بود . بعداز آمدن اینجا یکدفعه به تبریز رفتم. از آنجا اورمیه رفته بودم یك‌جائی منزل‌داشتیم ، من‌نمیخواستم کسی بداند و باستقبال بیاید . ولی هرچه ممکن بود قشونی‌ها و مردم باستقبال آمدند . یك جائی منزل داشتیم . من هرچه ممکن بود جلوگیری کردم که مردم بیایند وقتی حرکت میخواستیم بکنیم . صبح خیلی زود خارج میشدیم . ترتیبی دادیم که هیچکس مطلع نشود . آمدیم بیرون شهر هنوز از شهر بکلی خارج نشده بودیم یك جائی دیدیم از توی دکان یك کسی آمد سوی اتوموبیل. گفت نگاهدارید. آمد دست انداخت بدر اتوموبیل فشار آورد ماهم تعجب کردیم . آخر بازکرد افتاد بپای من مرا بوسید .گفت من عهدکرده بودم آنوقت که در لندن حرف میزدید هروقت بشما دستم برسید پای‌شمارا ببوسم گفتم خیلی ممنونم . مقصود اینست که مردم خیلی شوق داشتند و راضی بودند . آقای ساعد را از اورمیه میخواستند. قوام‌السلطنه برضداو بود. هرچه زورداشتند ردمیشد . میگفتند ما ساعد را انتخاب میکنیم. مردم اینطورشورداشتند .

صفحهٔ ۴۱

س۱۲ تا ۱۵ــ باطل و بی‌اساس است .

صفحهٔ ۴۳

س۹ــ چه رفتار وگفتاری ؟

س ۱۶ ــ این را ورد زبان کرده، نگفته بچه دلیل .

صفحهٔ ۴۶

س۴ ــ باطل است. در جای دیگر هــم نوشته شده. از آنجا چیزی نمی‌ افتاده نشد

س۵ ــ کاش اینطور بود .

س۷ ــ آدم باید داشته باشدکه بدهد

س ۱۴ــ اینکه مرسوم شده است دراین سی چهل سال مرموز مخصوصاً نفهمیدم‌مرموز چه چیز است . نویسنده‌هم که‌معنایش‌را نمی‌دهد!

گفتار بیلی در حق تقی‌زاده

در تابستان ۱۹۶۲ کتاب «ران‌ملخ» که مجموعهٔ مقالات تحقیقی ایرانشناسی است و زیر نظر پروفسور هنینگ و احسان یارشاطر تهیه و چاپ شده بود طی مراسم افتخارآمیزی در دانشگاه کمبریج به تقی‌زاده اهدا شد. آنجا ایرانشناس مشهور سرهارولد بیلی سخنانی ایراد کرد که ترجمهٔ ملخص آن در دورهٔ سال ۱۳۴۲ راهنمای کتاب درج شد. اینک متن سخنان مذکور در اینجا به‌چاپ می‌رسد.

August 23. 1962

domini adsistentes honoratissimi praesento uobis uirum egregium in rebus suis persicis expertum neque sapientia expertem et nobilitate

Sayyid Hasan Taqizadeh has been known to us all in England for many years. He has lived as a scholar teaching in London University and later as the Ambassador of Ērānšahr. In Cambridge he has spent some years and here he has many friends.

He knew E.G. Brown (a privilege we must envy him). He has known our friend Professor Vladimir Minorsky for over forty years. We rejoice to welcome him here once more.

To M Taqizadeh the study of Īranšahr (Persia as the Greeks of antiquity called the land) owes much. He himself in earlier life published many articles scholary importance in the periodical Kaveh in the years 1916 to 1922. He has written extensively on the thorny problems of Persian chronology. He has advanced the interpretation of the shāhnāmah. To other scholars he has been of immense assistance in smoothing officialdom's oblique paths. Without him the project of publishing, in splendid facsimile volumes and studies, the inscriptional materials and documents of the whole range of Iranian studies from

Mesopotamia to Central Asia would have remained an unrealizable dream. Now a flourishing international Committee is actively promoting these studies important alike for history and linguistics.

The Linguistic Atlas of Êrānšahr has received his support It is to be hoped that under the cave of Professor Ehsan Yarshater and Professor G Redard (with their international committee) this project will reach fruition while the dialectal areas are still clearly definable One of our scholars in Cambridge has profited by M. Taqizadeh's support in his arduous visit—on linguistics bent—in Bašagird in Southern Persia.

Persian studies—in the wider sense of the studies of Arya-šayana, Èršēn «the land of the Arya people», this is the land where of the ancient poet wrote; the land where are

zaranyōpisō srīrâ barəδnava

yahmya garayō bərəzantō pouru. vāstrânhō

āfəntō θatairō gave frāfδyən

yahmya ǰafra varayō urvāpânhō hištənte

yahmya āpō navayâ pərəowīš xšaoδanha owaxšənto

ā iškatəm pourutəmča

mourum hārōyum

gaomča suγδəm xvārizəməmča

that is, a land where are' golden-tinctured peaks of splendour, where the mountains, lofty and abounding in pastures and streams, yield the cattle's comfort, where deep lakes are, with tossing waters, where the channelled rivers rush broadly in their tumult towards Iškata and Pouruta, to Margu and Haraiva, to the Gava Sugda and the Chorasmian waste

... Persian studies in this wider sense strike a vibrant note in us when, looking to antiquity, we realize the close connexions, firsly linguistically between tho Arya languages of Êrānšahr and the oldest form of our own ancestral Germanic language, and secondly to the historically close association of Iranian - speaking Alani with the Gothic peoples from the Black Sea to Spain and North Africa Nor do we forget how the Sarmatian troops were sent to Britain in the third century of our era by the Roman emperor Marcus Aurelius to be absorbed in the Veterans' station at Ribchester in Lancashire then called Bremetennacum .. to which the witnessing stone can be seen in the Library of St John's College here.

The study of Èrānšahr from pre-history before our era to the present day has seen many philosophical changes ... from Zoroaster the indigenous vaxšabara «the bearer of the sacred word» to the later intrusive faiths, but this study should transcend such incidentals to embrace the Persian whole

Thirty - one scholars have gladly given of their time to write a Volume of Studies to do honour to M. Taqizadeh:

šnōhr ut šnōm hač amāk hačākartān pat ēn dānāktom dastabar

i buland-aβrangīk šáyēt dātan ut spās dāštan

.. I who was born on the day of *Miθra* and have always found delight in following out the historical vestigia of the Arya people in the East from the earliest dated record in Mesopotamia to their migrations into Hindūstān and to their movements into Europe or as bodyguards to the Emperor Kublai Khan... I am honoured to present this Volume of Studies, this *pay i malax*, the «Locust's Leg», to our thrice welcome guest to-day

Sayyid Hasan Taqizadeh.

سرگذشت

سید حسن تقی‌زاده

یادداشت

شرح احوالی که از مرحوم تقی‌زاده درین صفحات نشر می‌شود آن مرحوم در سال ۱۳۴۰ به خواهش اینجانب نوشت و در همان موقع در مجلهٔ راهنمای کتاب نشر شد. چون تقاضای من از آن مرحوم نوشتن سرگذشتی منحصراً از فعالیتهای علمی و ادبی بود درین ترجمه هیچ نوع اطلاعی از کارهای سیاسی و زندگی اجتماعی او مذکور نیست.

فهرستی که از آثار مرحوم تقی‌زاده تهیه کردم و با اجازه و الحاقات آن مرحوم در انتهای سرگذشت مندرج گردید همانطور که خود نوشته است صورت کاملی نیست. مقالات متعدد دیگر از او بعدها دیدم که همه را به صورت فهرست جدیدی در آینده نشر خواهم کرد.

در بارهٔ تقی‌زاده جامع‌تر ازین سرگذشت بقلم دوست با وفای آن مرحوم

جناب آقای سید محمدعلی جمالزاده در کتاب «زبان لمح» به زبان فرانسه چاپ شده است و ترجمهٔ فارسی آن درمجلهٔ یغما .

چون سرگذشت حاضر در سال ۱۳۴۰ نوشته شده است باید گفت که آخرین خدمت فرهنگی مرحوم تقی‌زاده قبول ریاست کنگرهٔ اول جهانی ایرانشناسان بود که در سال ۱۳۴۵ در تهران منعقد شد . از خدمات برجستهٔ دیگر او تأسیس و تقویت کتابخانهٔ مجلس‌سناست که امروزه از بهترین کتابخانه‌هایی است که کتب مربوط به ایران در آن جمع‌آوری می‌شود . (ا. ا.)

در جواب تقاضائی که راجع بشرح مختصری در باب زندگی ادبی (بمعنی اعم) اینجانب یعنی جزئیات فعالیت عامی دورهٔ حیات من فرموده بودید اینك مجملی از تاریخ زندگی خود در آن قسمت که مربوط به تحصیلات ومطالعات خودم است ذیلا یادداشت و تقدیم می‌کنم .

قبلاً می‌خواهم بدون هیچگونه فروتنی‌های مرسوم که گاهی بعضی ازراه تواضع و ادب میکنند من از روی حقیقت محض و بی‌مبالغه بگویم که حقیر هیچ نوع فعالیت علمی وادبی شایان ذکر نداشته و ندارم و اگر شاید درشصت‌وهفتاد سال قبل بواسطهٔ جزئی سواد و اطلاعاتی که کسب کرده بودم مانند آدم یك چشم در حوزهٔ کوران با اندك مایه بیمه دانا شمرده توانستم شد در این عصر که جم خدا را فضلا وادباء ودانشمندان عالی مقام بالنسبه بسیار داریم ومعلومات فوق‌العاده ناقص من باقیاس بآنها یك ازصد و در مقابل برخی یك از هزار نیست آوردن اسم محقر من در جرگهٔ اشخاص نامدار نه تنها روا نیست بلکه جرمایهٔ شرمساری و سرافکندگی برای من نخواهد بود

اینجانب تحصیلاتی بمعنی امروزه نداشته‌ام . فقط بعنوان داستان‌سرائی تاریخ زندگی خود که میدانم اطلاع از آن برای احدی ابداً فایده‌ای ندارد چند کلمه می‌نویسم

در روز آخر ماه رمضان سنهٔ ۱۲۹۵ هجری قمری (مطابق با ۵ مهرماه بحساب امروز و ۲۷ سپتامبر ماه فرنگی سنهٔ ۱۸۷۸ مسیحی) در حوالی ساعت ۵ صبح در تبریز بدنیا چشم گشوده‌ام ، در خانه‌ای محقر از پدر روحانی واهل علم دینی و شرعی که پدر وجدش در نزدیکی رود ارس در ماوراء سرحد ایران در قریه‌ای باسم وند (نظیر اسم اوستائی ستارهٔ نسر واقع) از توابع قصبهٔ اردوباد (که جزو نقاطی بود که شاید مقارن ولادت یا اندکی قبل از ولادت پدرم از تصرف ایران خارج شده و جزو مستملکات قفقازی روسیه شده بود) بدنیا آمده بود.

پدرم در جوانی به تبریز آمده و در آنجا جزو طلاب علوم دینیه در مدرسهٔ حاج صفرعلی مشغول تحصیل شده و چندین سال در محضر علمای تبریز تلمذ نموده بعد بهمت برادر بزرگترش به نجف رفته و در نزد شیخ مرتضی انصاری هفده سال تحصیل کرده بود و در حدود سنهٔ ۱۲۸۹ یا سال قبل به تبریز آمده و در آنجا ۲۴ سال یا بیشتر حوزهٔ تدریس و امامت جماعت و مقام مقتدائی روحانی داشت و بافراط زاهد و پارسا بود. بهمین مناسبت مرا و برادرانم را (یعنی دو برادر بزرگتر و یکی کوچکتر از من) نیز بتحصیل علوم شرعیه واداشت. مادرم از قصبهٔ شبستر (مرکز ولایت ارونق و انزاب) بود و خانوادهٔ او هم از طبقهٔ مومنین بودند.

من در چهارسالگی به خواندن عم‌جزو شروع کرده و نماز و آداب شرعی را یادگرفتم و در پنج‌سالگی قرآن را ختم‌کردم و برسم‌آن زمان در تبریز در مکتب به خواندن فارسی (گلستان سعدی و جامع عباسی‌شیخ بهائی ونصاب‌الصبیان وترسل و تاریخ نادر و تاریخ معجم وابواب الجنان) اولاً و مقدمات عربی‌که در هشت سالگی بآن شروع‌کردم از صرف‌میر وکتاب‌تصریف در صرف وعوامل جرجانی وشرح انموذج‌وصمدیه و شرح سیوطی وشرح‌جامی (بر کافیه) ومغنی‌ابن‌هشام در نحو و حاشیهٔ ملاعبدالله برمنطق تفتازانی و شرح شمسیه وشرح مطالع‌درمنطق و مطول (شرح سعدالدین تفتازانی برمفتاح‌العلوم سکاکی) ثانیاً درس خواندم.

پس ازآن به تحصیل علم اصول‌الفقه وفقه ازکتاب معالم وشرایع وشرح لمعه و قوانین میرزا ابوالقاسم قمی وفرائد شیخ مرتضی انصاری و مکاسب او و ریاض یا شرح‌کبیر وکتاب فصول نزد علمای تبریز پرداختم.

در این اثنا تقریباً بین ۱۴ و ۱۸ سالگی بتدریج تحولاتی در رشتهٔ تحصیلات و افکار من پدید آمدکه از جادهٔ معمولی طلبگی و رشتهٔ آخوندی کم‌کم‌خارج شدم وآن با سیر در چندین جهت‌بود. نخست شوقی زیاد ومتزاید به علوم ریاضی قدیم‌از حساب و هندسه وهیأت پیداکردم و پی‌تحصیل آن‌فنون از خلاصة‌الحساب وکتاب هیأت قوشجی و تشریح‌الافلاك شیخ بهائی و شرح چغمینی قاضی‌زادهٔ رومی و تحریر اقلیدس و تحریر مجسطی و کتاب الاکرثاوذوسیوس وکتاب الاکرمنلاوس وغیره ازکتب فنون قدیم از هر نوع افتادم و از طرف دیگر به علم‌کلام و حکمت رغبت حاصل شد و همچنین به‌طب قدیم (یونانی) و از جمله به درس خواندن‌کتاب شرح نفیسی و شرح اسباب و

قانون ابن‌سینا وغیره نزد اساتید قدیم پرداختم .

شرح این رشته‌ها از تحصیلات قدیمه بر اهل آن معلوم است و حاجت به تفصیل و شمردن کتب نیست . جهت دوم افتادن براه علوم خفیه از احکام نجوم و علم رمل و جفر و اعداد و اندکی کیمیا و سیمیا و نظایر آنها و ریاضات جسمانی و ترک حیوانی و همهٔ آن آداب و اعمال خارج از طریقهٔ ظاهریان و قشریان وسلوك طریقه های روحانی و معنوی و همچنین تصوف و عرفان که قبل از شیوع تعلیم و تربیت جدیدوفنون مغربی غالب آنان که جنبشی داشته‌و تعلیمات قشری معمول آنهارا قانع وراضی نمیکرد ودر تفحص راه روشن‌تری برمیآمدند بآن راهها میافتادند وسالك آن طریقه‌ها میشدند . جهت سوم میل به تحصیل‌و مطالعه در بعضی مسلك های دینی خلاف مشهور متبع مانند طریقهٔ شیخیه و طریقه‌ای که شیخ احمد احسائی مؤسس آن بود و شاگردان و پیروان‌او بتدریج آن را تکمیل نموده و رواج دادند و «حکمت آل‌محمد» نامیدند . چندی نزد علمای آنها کتب معتبر آنهارا درس خواندم وغور کامل در مندرجات کتب آنان کردم بحدی که این‌کار موجب ناراضی شدن و مخالفت پیروان طریقه و سنت معروف و متبع ازمن گردید همهٔ این جهات که شرح داده شد و درآن زمانها در نظر قشریان و ظاهریان در حکم کج شدن پالان تلقی میشد در سالهای ۱۴ تا ۲۰ از عوامل تحولات ذهنی‌روحی من میشد . ولی در این اثنا به تحصیلات دینی‌وفقهی‌وغیره هم از یکطرف واشتغال به ادبیات عرب و عجم وحفظ مقامات حریری و معلقات سبع و دیوان امرىءالقیس و قصاید عربی ابن‌الفارض و وطواط و اشعار فارسی ومطالعهٔ کتب ادبی فارسی نیز مداومت داشتم . درضمن تحصیلات فقه‌واصول فقه‌آشنائی با طریقهٔ شیخ هادی طهرانی پیدا کرده و چند سال نزد شاگردان آن‌مرحوم تحصیل کردم که آن طریقه هم از طریقهٔ‌معمول وجاری دور و با آن مخالف بود .

در حدود سن ۱۷ سالگی از تحصیل طب‌قدیم به طب جدید پیوستم‌واین رشته مرا بتحصیل زبان فرانسه و فنون‌جدیده از علم فیزیك و شیمی وجغرافی و ریاضیات جدید دلالت و تشویق کرد . سه‌چهار سال همهٔ این تحصیلات چه‌در رشتهٔ علوم جدید و چه در طریق حکمت و تصوف و حکمت شیخیه و علوم خفیه بطور پنهانی و مستوراز پدر و سایر روحانیان متعصب بعمل میآمد .

در سنهٔ ۱۳۱۴ پدرم درنهم شوال برحمت حق‌پیوست و من پس از آن آزادانه به تحصیل فنون جدید و مخصوصاً طب جدید و تشریح و فیزیولوژی‌و پاتولوژی و غیره مشغول شدم و در زبان فرانسه تا حدی ترقی یافتم بحدی

که در سنهٔ ۱۳۱۶ یعنی در ۲۱ سالگی کتاب کامیل فلاماریون را در علم نجوم موسوم به «عجائب آسمانی» بفارسی ترجمه کردم و این ترجمه با کتاب کوچکی که در علم صرف عربی تألیف کرده بودم در مدرسهٔ حدید لقمانیه که در آن زمان مشهورترین مدارس جدیده بود تدریس میشد و من خود نیز در آنجا درس فیزیك میدادم. عمدهٔ تحصیلات من درعلوم جدیده در نزد مرحوم میرزا نصرالله‌خان سیف‌الاطباء (تحصیلات علمی وطبی خود را بفارسی و انگلیسی کامل کرده بود) در تبریز و پس از آن در مدرسهٔ دارالفنون مظفری تبریز که نظیر دارالفنون طهران سالیان چند دائر بود و همهٔ فنون علمی را تعلیم میداده و به معلمخانه معروف بود بعمل آمد وبعد درجهٔ کمال این تحصیلات من نزد مرحوم دکتر محمد کرمانشاهی معروف به کفری بعمل آمد.

این شخص اخیر که در زمان خود عالمترین شخص ایران در طب وعلوم جدیده بود و نشان علمی دولت فرانسه راداشت با مرحوم حسنعلی‌خان گروسی امیر نظام به تبریز آمده و بخت ما وقضاوقدر آن علامه راکه از ظرفیت تبریز بزرگتر بود و حسن‌اتفاق به تبریز کشانیده بود.

دوسه سال یا بیشتر از محضر او استفاده نمودم و پاتولوژی و تشریح و تا اندازه‌ای فیزیك و شیمی نزد او تحصیل کردم در این اثنا خود نیز در مدرسهٔ دارالفنون مظفری هم بتحصیل بعضی فنون پرداخته و هم علم فیزیك تدریس نمودم. در حدود سالهای ۱۳۱۷ و ۱۳۱۸ و بعد از آن در مدرسهٔ آمریکائی تبریز بفراگرفتن قدری‌از زبان انگلیسی مشغول شدم و نزدیکی‌از معلمین آمریکائی قدری‌از درجات عالیهٔ علوم طبیعی در کتب انگلیسی خواندم در سنهٔ ۱۳۱۶ بهمدستی بعضی از دوستان مدرسه‌ای بنام مدرسهٔ تربیت تأسیس کردم که بواسطهٔ غوغای متعصبین پایدار نشد و نیز کتابخانه‌ای بهمان اسم‌بنا نهادیم که پایدار شد وخدمات مهمی بمعارف تبریز کرد. خیلی سعی در رواج دادن کتب جدیدهٔ عربی مصر و بیروت و کتب ترکی استانبولی و کتب‌فرانسوی در تبریز نمودم عاقبت در سنهٔ ۱۳۲۰ بهمراهی سه‌نفر از یاران تمدن‌دوست و مجاهد درراه ترقی‌ووطن‌پرستی واصلاحات سیاسی مجله‌ای علمی وادبی باسم «گنجینهٔ‌فنون» که‌ماهی دوشماره نشرمیشدتأسیس کردیم که‌یکسال کامل‌منتشر شد.

همدستان من در آن مجله میرزا محمدعلی‌خان (بعدها تربیت) ومیرزا سیدحسین‌خان (بعدها عدالت) و میرزا یوسف‌خان آشتیانی اعتصام دفتر (بعدها اعتصام‌الملك) بودند. بعد از تعطیل مجله سفری بقفقاریه و استانبول (که‌شش ماه در آنجا ماندم) و مصر (که چندماهی توقف نمودم) و بیروت (که قریب ۵۰ روز بودم) و دمشق کردم و در ماه شعبان ۱۳۲۳ به تبریز بر گشتم. در

«تحقیق احوال کنونی ایران»
«با محاکمات تاریخی»

در علوم اجتماعیهٔ جدیده و فلسفهٔ عمرانی ثابت شده که تمام مادیات کونیه و معنویات
متعلقه بمادیات تابع قانون نشو و ناموس ترقی است و از این رو با براهین حسیه
واضح شده که عوالم خلقت و کرات علویه و اجرام فضا همچنانکه خود کرهٔ زمین و
همچنانکه موالید ثلثهٔ آن از عوالم کانی و رستنی و جانی و همچنانکه هر یک از انواع
مختلفهٔ این اجناس و هر فرد از افراد متعدده این انواع و هر کدام از جوانح
و اعراض و احوال آن افراد بقاعدهٔ مزبوره تولد و تشکل یافته و نمو کرده مدارج طفولیت
و شباب و شیخوخت و مرگ را طی و مراحل و مدارج تکون و نمو و وقوف و انحطاط و اعلا
را قطع می نماید و بحسب تحقیقات و کشفیات فلاسفهٔ اخیره معلوم شده که چنانکه
عالم حیوانی و هر یک از انواع آن از خزنده و چرنده و پرنده و رونده و مخصوصاً نوع
انسانی معروض تغیرات نشوئیه است همانطور جمیع احوال ابتدائیه و ذاتیه و ثانویه
و اجتماعیهٔ آن نیز با کمال وضوح مستوفی این سنت طبیعی است مثلاً زبان و معارف و حکومت
و رسوم و عادات و غیره که جمله از احوال اجتماعیه و عمرانیه اند تمامه سالک این خطهٔ مرسومه
اند و تحقیق قوانین نشو و ارتقاء این احوال اجتماعیه علمی است مسمی به «فلسفهٔ تاریخ»
که در این عهد اخیر بسیار ترقیات اعجازیه و بصیرت خارق العاده کرده و هر شعبهٔ آن
یک علم مستقل منفصلی گشته مثل علم نشو السنه و علم تکون و سیر عادات و همچنین علم ظهور
و مصیر حکومات و دول که مقصود از این مقدمه همین آخری است که در اثبات ترقی آن علم
بس که کشف استقبال میکند و از ظهور و زوال دول تنبؤ می نماید سرنوشت امم و
تقدیر ازلی ایشان را در جام جهان نمایش میخواند اکنون ما میخواهیم بتوسط قواعد
اساسیهٔ این علم عالی نظری به حکومات شرق عموماً یا حکومت ایران خصوصاً بیافکنیم

بلی عجب است که اینقدر در گریوهٔ نادانی افتاده و در تنگنای جهالت مانده‌ایم درهٔ از عوامی
کار و بارهای امور و کم شدن سررشته نمی‌فهمیم پیک اجل بر در است و ما را افکار در سر دانایان
سوگ ما را می‌گریند و به ماتم می‌نشینند و ما حنای می‌بندیم و خضاب می‌کنیم و خود را فریب میدهیم که در عنفوان
جوانی هستیم و دورهٔ کامرانی ایران چشم و چراغ زمین و زمانست و اصفهان نصف جهان!
دشمنان مسلح در کمین اند و کرمان ریشه‌خوار در زمین و ما در خواب مستی بیخبر از ملک هستی با
نغمهٔ صور هم سر از بالش ناز برنمیداریم و نصایح مشفقانرا یاوه می‌پنداریم در اینصورت که کار
بسیار داریم و فرصت اندک اگر دست و پائی نکنیم باب توبه بسته خواهد شد و عصای راه
شکسته یکباره سر بخاک خواهیم کشید و در کتب تاریخ ذکر خواهیم شد چارهٔ برای زندگانی و
عزت و رفاه و سعادت و قوت و مکنت و جاه و شوکت و غنا و ثروت و رواج تجارت و وفور
زراعت و ترقی صنعت و محافظت ایمان و صون دین و رونق عمران و حیات جاودانی و رفع
نادانی و کسب ظفر و فوز و تحصیل نام و شهرت و دست بالای دست دیگران شدن جز این نیست
و تدبیری غیر از این نه که با شتاب هر چه تمامتر و عزم درست و غیرت واقعی تمدن جدید را قبول کنیم و از
چنین همان اصول اجرا نموده و بکار بندیم و بتجربهٔ مجرب نپردازیم از زحمات مستهزانه رساله گذشته
استفاده نمائیم که گلهای سعادت در مرز ما نیز بشکفد و کارهای بندگان خدا با عدل و داد فیصله گردد
و چند روزی اغراض شخصی را بکنار گذاریم تا به سعادت ابدی برسیم وگرنه قانون مطلق و قاعدهٔ
عامهٔ که امروز چون بدیهیات منطق و علوم متعارفهٔ هندسی در علم فلسفه مقرر و در میان ملل عالم
مسلم است در بارهٔ ما نیز جری می‌شود و آن قانون لایتخلف که سنت الهی که هیچ فردی از احکام آن
خود را نمی‌تواند معفو بکند اینست که هاتف غیبی بصدای بلند فریاد می‌زند که (هر دولت و ملتی
که تمدن وقت را قبول نکند محو و منقرض و مضمحل خواهد شد و در عالم ملل متمدنه
مستهلک خواهد گشت)[۲] استثنائی ندارد و احترامی نمی‌گذارد و بدتر آنکه اندفعه استقلال

۲- [illegible]

(۳۵)

رایل را امید بازگشت نیست و بمضمون مَنْ ماتَ فاتَ مرده را بازگشت نباشد   باز آمدت
نیست چو رفتی رفتی   امروز در مبحث تنازع عاملین در عرصهٔ حیات و بقاء خلافاً للبصریین والکوفیین
رأی بر اینست که عامل رفع بر عامل نصب و جرّ و کسر مقدم است   و بالأخره فاش می‌گویم و از گفتهٔ
خود دلشادم که بقوت حق و دست عدل سوگند که بی قبول اصول جدیده و علوم عصریه کار تباه است و
پا بانسش انقراض و دمار والسلام   من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم   تو خواه ... خواه ..

قاهره مقاله‌ای (اندکی سیاسی و قدری تاریخی) بعنوان «تحقیق احوال کنونی ایران با محاکمات تاریخی»* درروزنامهٔ فارسی حکمت نوشتم که بعد جداگانه بشکل رساله در تبریز چاپ شد و موجب شهرتی برای مـن گردید. در مصر معاشرت با جرجی زیدان صاحب مؤلفات معروف و ناشر مجلهٔ الهلال حاصل شد کـه از چندین سال قبل آشنائی دورا دور بسبب نشر مجلهٔ او در تبریز و وکالت آن در آن شهر و بواسطهٔ مقالهٔ مختصری که در مجلهٔ الهلال نوشته‌بودم موجود بود. خوشبختانه فیض زیارت محضر و حوزهٔ درس مرحوم شیخ محمد عبده مفتی دیار مصر نیز نصیب شد.

پس از عودت به تبریز بطور سری بفعالیت سیاسی نیز اشتغال داشتم که شرح آن خارج از موضوع این مشروحه است. دردهم ماه رمضان سال ۱۳۲۴ به طهران آمدم و داخل فعالیت در بین مشروطه‌طلبان شدم و بعضی مقالات در روزنامهٔ «ندای‌وطن» نوشتم. در ماه شوال بوکالت از تبریز انتخاب و داخل مجلس شدم. در مدت عضویت خودم در مجلس گاهی مقالاتی (ولـی نه‌زیاد) در جراید نوشتم و از آنجمله در روزنامهٔ صـوراسرافیل و مساوات. پس از بهم خوردن مجلس اول به خارجه رفتم و در جراید انگلیسی مصاحبه‌هائی از من البته راجع به مشروطیت ایران نشر شد.

* این رساله چند بار چاپ شده است. اخیراً انجمن آثار ملی جزء کتب اهـدائی مرحوم عبدالحسین بیات مالک مجموعه‌ای خطی از آثار ملکم خان ومجدالملک شد وجزء آن رسالهٔ تقی‌زاده بخط آن مرحوم نیز وجود دارد که صفحاتی از آن دراینجا چاپ شده است. این رساله بخط دورهٔ جوانی تقی‌زاده است (ا. ا.)

دراواخر سال ۱۳۲۶ از اروپا به تبریز برگشتم و پس از فتح طهران ت مجاهدین در ماه رجب ۱۳۲۷ به طهران آمده در ادارهٔ امور مملکت ی داشته وعضو هیئت‌مدیره شدم. مجدداً بوکالت تبریز در مجلس‌شورایملی م انتخاب شدم . پس از قریب یك سال بواسطه منازعات پیاپی که پیش آمد مجلس مرخصی گرفته به تبریز رفتم و پس از دوسه‌ماه توقف در آنجا از ارز روم باستانبول رفتم. روز اول سال مسیحی ۱۹۱۰ وارد ارزروم شده‌و ه‌صفر سال ۱۳۲۸ هجری وارد استانبول شدم .

قریب دو سال در استانبول بودم و بعد باروپا رفتم و در آخر ماه مه رنگی سال ۱۹۱۳ مسیحی عازم آمریکا شدم و در روز ششم ژوئن به‌نیویورك سیدم . ۱۹ ماه در آمریکا بودم ودر روز آخر سال ۱۹۱۴ مسیحی از آنجا حرکت نموده از راه هولاند به‌برلن آمدم وچند سال در آلمان فعالیت سیاسی و ادبی داشتم. تعداد همهٔ آثار قلمی‌یا بیانات شفاهی من در مدت هشت‌نه‌سال از ورود باستانبول تاآخر جنگ اول دنیائی چون کم اهمیت بودند لازم‌نیست، فقط شایدچهار مقالهٔ مسلسل فرانسوی من‌درمجلهٔ «عالم اسلامی» پاریس‌درباب جریانات سیاسی درمملکت عثمانی و جریانات سیاسی در عالم عرب‌وجریانات سیاسی در ایران قابل ذکر باشد .

در استانبول نیز گاهی مقاله‌ای بزبان ترکی در جراید آنجا نوشتم . چنانکه گفته شد در زمان جنگ اول دنیائی در آلمان بودم و از سنهٔ ۱۳۳۴ نشر روزنامهٔ کاوه اقدام نمودم که سه‌چهار سال بطور غیرمترتب با جنبهٔ سیاسی انتشار یافت و پس از خاتمهٔ جنگ دوسال تمام بطرز منظم و بشکل ادبی دوام کرد و درحدود ۱۳۴۰ تعطیل شد ، وآنوقت‌اینجانب به‌مسکو رفتم ویکسال‌ونیم برای کار عقدعهدنامها در آنجا ماندم . بعد از آن بایران برگشتم وشاید ثبت فهرست اجمالی بعضی نوشته‌های من تا امروز که در ذیل درج میشود از شرح تاریخی فعالیت ادبی در سالهای زندگی مستغنی نماید . ولی راجع بدنبالهٔ کار علمی و عرفانی خود در سالهای اخیر یعنی پس از عودت بایران در سنهٔ ۱۳۰۳ شمسی باختصار عرض میکنم که بعضی مقالات علمی و گاهی سیاسی در بعضی جراید نوشتم ومخصوصاً در روزنامهٔ شفق‌سرخ (که بعضی از آنها بامضاء صریح نبود مانند مقالاتی که تحت امضاء مرزبان باوندی نشر شد) و مقالاتی در مجلهٔ تقدم و مجلهٔ آینده و غیره که استقراء آنها فعلا برای من میسر نیست چندین سال باز باسم وکالت ملت در مجلس شورای ملی بودم . در این بین بار سفری بآمریکا نمودم بسمت ریاست غرفهٔ ایران در نمایشگاه صدوپنجاه ساله استقلال ایالات‌متحده آمریکا درفیلادلفیا . در زمستان سال ۱۳۰۷ سمت‌والی

لت خراسان به مشهد رفتم و در تابستان سال ۱۳۰۸ به سفارت ایران در
ن رفتم و تا بهار سال ۱۳۰۹ شمسی در آنجا بودم و آنوقت بایران برگشته
مور وزارت طرق و پس از قریب چهارماه متصدی وزارت مالیه گردیدم و تا
اسط سال ۱۳۱۲ شمسی درآن سمت باقی ماندم . در پائیز همان سال مأمور
ارت پاریس شدم درسال بعد برحسب دعوت انجمن پادشاهی صنایع مستظرفه
ای ایراد خطابه‌ای در آن انجمن راجع باوضاع ایـران بلندن رفتم . در
اخر تابستان خدمت من در فرانسه خاتمه یافت و به برلن رفتم و قریب ۱۵
ه در آنجا بمطالعه و تألیف مشغول بودم و کتابی در تاریخ عرب و عربستان
نیف کردم . در پائیز سال ۱۳۱۴ شمسی بسمت نمایندهٔ ایـران در مجمع
ن‌المللی مستشرقین دررم اشتراك نمودم و چند ماهی پس از عودت بـه برلن
وتی از مدرسهٔ مطالعات شرقی لندن برای من رسید که زبان و ادبیات فارسی
ا در آن مدرسه برای طلاب منتهی تدریس و تعلیم کنم . دعوت را پذیرفته و
. دی ماه ۱۳۱۵ بلندن رفتم و شش سال در آن مدرسه مشغول کار بودم تا در
دود ماه آبان و آذر سال ۱۳۲۰ دولت ایران از من تقاضای تصدی سفارت
ران در لندن نمود که پس از تردید زیاد عاقبت پذیرفتم . در مـدت اشتغال
. مدرسه مقالات علمی چند درمواضیع مختلفه تاریخی و ایران شناسی و همچنین
ك رساله راجع بسال وماه قدیم ایران بزبان انگلیسی و یك مقالهٔ علمی بزبان
لمانی نوشتم و در مجلات علمی انگلیس و آلمان چاپ شد . رسالهٔ مـذکور
بعداً گاه به طبع شده است.

در همین اوقات کتابی هم بفارسی در گاه شماری درایران قدیم نوشتم که
. طهران بطبع رسید . اسامی مقالات و تصنیفات در ضمن فهرست آخر این
شروحه ذکر خواهدشد . در اوقات تصدی سفارت هم بارگاهی بنوشتن بعضی
قالات از آن قبیل بانگلیسی مـداومت داشتم و آخرین مقالهٔ من راجع بـه
مبدأ تاریخ زردشت مقارن حرکت من از لندن و عودت بایران نشر شد .
ر مدت شش سال تدریس دوسال و کسری در کمبریج بودم که مدرسهٔ علوم شرقی
ندن بآنجا منتقل شده بود .

در تابستان سنهٔ ۱۳۲۶ از تبریز برای وکالت ملت در مجلس شورایملی
نتخاب شدم و عازم ایران گردیدم که پس از توقف یکی دوماه در سویس در
اوائل پائیز به طهران رسیده و وارد مجلس ملی شدم . در مدت اقامت درلندن
سمت سفارت فعالیت سیاسی زیادی داشتم و شاید مهم‌ترین آنها کشمکش باروسیه
. شورای امنیت ملل متحده بود در باب تجاوز بحقوق ایران در آذربایجان.

قبلاً در موقع تأسیس اساس ملل‌متحد درسان فرانسیسکو دولت ایران مرا بسمت ریاست‌هیأت ایرانی برای اشتراك در آن‌کار انتخاب نمود ، ولی بواسطهٔ ضعف مزاج عذرخواستم.

بعد از ورود بطهران در مجلس‌شورای ملی کم و بیش فعالیت داشتم‌وضمناً گاهی مقالاتی‌در جراید و مجلات نوشته و خطابه در مجامع ایرادکردم .

در سال ۱۳۲۹ که مجلس‌سنا تأسیس شد اینجانب به عضویت آن مجلس انتخاب شدم و از ابتدای امر بریاست برگزیده شدم و همچنین در دورهٔ بعدی مجلس‌سنا باز این سمت را داشتم‌تا آنکه بعد از چند سال بواسطهٔ علت‌مزاجی استعفا کردم‌و بعد برحسب دعوت دارالعلوم کولومبیا در نیویورك بآمریکامسافرت نموده و قریب ۷ ماه در آن مملکت بودم‌که قسمت اخیر آن برحسب دعوت رسمی دولت آمریکا بگردش در ایالات مختلفه و دیدن مراکز علمی گذشت .

در مدرسهٔ کولومبیا خطابه‌های علمی راجع بتاریخ یك قرن‌و نیم اخیر ایران به طلاب علوم ایراد میکردم و گاهی خطابه‌های عمومی در اینگونه مواضیع در مجلس عام و یا در مجمع ماهانهٔ اساتید و یکبار خطابه‌ای درباب مانی برحسب خواهش جمعیتی علمی مربوط بهمان دارالعلوم ایرادکردم و در این مدت مرتباً درمجلس مناظره‌ای (سمینار) که درمدرسهٔ مطالعات شرق نزدیك‌هفته‌ای یکبار دائر میشد شرکت داشتم در اثنای مسافرتها در ایالات آمریکا نیز در دارالعلوم های پرینستون وهاروارد وییل از طرف اولیای مدارس وارباب علم آن‌مراکز پذیرائی‌شدم و گاهی درمجلس بحث شرکت کردم بعد از برگشتن بایران در عضویت مجلس‌سنا و تا حال در عضویت شورای عالی فرهنگ‌وغیره بوده‌ام و در این اثنا گاهی خطابه‌هائی ایرادکردم که از آنجمله سه‌خطابه در زمستان سال ۱۳۳۷ و دوخطابه در سال ۱۳۳۹ در انجمن مهرگان بود .

البته دراین مدت از گاهی بگاهی فعالیتهای مختلف متفرقه علمی‌وادبی و گاهی سیاسی داشته‌ام‌که فعلا در خاطرم نیست مگر آنچه در سال ۱۳۳۱ به کنگرهٔ ابن‌سینا دردوسال قبل در تبریز برحسب‌دعوت دانشگاه آنجادو خطابه راجع به صابئین و زمان زردشت در دانشکدهٔادبیات و یك خطابه عمومی‌راجع به مقدمات مشروطیت‌آذربایجان ایرادکردم‌که هرسه چاپ شده‌اند.

اینك‌فهرست‌مختصری‌غیرکامل‌وغیرجامع از نوشته‌ها وخطابه‌های‌اینجانب در ذیل مندرج است‌که شاید بتوان در آتیه آنرا تکمیل کرد

الف ــ فهرست کتب ورسالات

۱۳۰۷ ش - مقدمهٔ تعلیم عمومی یکی‌ازسرفصلهای تمدن، طهران .

۱۳۰۹ - از پرویز تاچنگیز ، طهران ، ۷۸ ص .

۱۳۱۶ - **گاه شماری در ایران قدیم**، طهران، ۴ + ۱۲ + ۳۸۹ ص .
۱۳۱۷ - **تحفة الملوك** ، طهران، ك + ۱۱۳ ص (تصحیح یکی از متون قدیمهٔ مجهول المؤلف) .
۱۳۲۷ - **نطق راجع به بودجهٔ مملکتی در مجلس شورای ملی در ۱۴ شهریور ۱۳۲۷** (نشریهٔ حزب عامیون، شمارهٔ ۷).
۱۳۳۰ - **تاریخ عربستان و قوم عرب در اوان ظهور اسلام و قبل از آن**، از انتشارات دانشکدهٔ معقول و منقول ، طهران ، سه حروه ، ۲۱ + ۳۴ + ۲۵ + ۴۴ ص
۱۳۳۵ - **مانی و دین او**، از انتشارات انجمن ایرانشناسی ، طهران .
۱۳۳۸ - **خطابهٔ آقای سید حسن تقی‌زاده مشتمل بر شمه‌ای از تاریخ اوائل انقلاب و مشروطیت ایران** ، انتشارات باشگاه مهرگان، طهران ۱۲۲ + ۱۴ ص .
۱۳۴۰ - **تاریخ انقلاب ایران** (تقریرات) که در شماره‌های سال چهاردهم مجلهٔ یغما جزء جزء ضمیمه شده است .
۱۳۴۰ - **اخذ تمدن خارجی**. تهران .
۱۳۴۰ - **بیست مقالهٔ تقی‌زاده**. ترجمهٔ احمد آرام و کیکاوس جهانداری. تهران. بنگاه ترجمه و نشر کتاب (دوبار چاپ شده است)

1938 - Old Iranian Calendars, The Royal Asiatic Society, London. 57p.

ب ـ مقالات قدیم[1]

۱ - **گنجینهٔ فنون** : مجلهٔ علمی وادبی دو هفته یکبار در سنهٔ ۱۳۲۰-۱۳۲۱ در تبریز یکسال تمام نشر شد . مشتمل بود بر چهار قسمت (هر قسمت چهار صفحه) قسمت دوم (یك ورق ۴ صفحه‌ای) جزوه‌های کتاب هنرآموز تألیف میرزا محمد علیخان تربیت و قسمت سوم (باز یـك ورق چهار صفحه‌ای) ترجمهٔ کتاب «تمدنات قدیمه» گـوستاولبون بقلم سیدحسن تقی‌زاده و قسمت چهارم (باز یك ورق ۴ صفحه‌ای) ترجمهٔ کتاب «۲۰۰۰۰ فرسخ زیر دریا» تألیف ژول‌ورن ترجمهٔ میرزا یوسف‌خان آشتیانی اعتصام دفتر (بعدها اعتصام‌الملك) ،

---

[1] ـ چند مقاله که سابقاً در مجلات مختلف طبع شده بود بشکل کتابی تحت عنوان «مقالات تقی‌زاده» قسمت اول باهتمام «کتابفروشی تهران» در سال ۱۳۲۲ شمسی در طهران در ۱۳۲ص . طبع شده است .

قسمت اول‌را تقی‌زاده و میرزا سیدحسین‌خان (بعدها معروف به‌عدالت ترتیب میدادند .

۲- **تمدنات قدیمه** ترجمهٔ کتاب گوستاولبون (بتفاریق و جزوه جزوه ضمن مجلهٔ گنجینهٔ فنون نشر شده‌که ذکر آن در ضمن شمارهٔ ۱ گذشت) .

۳- **تحقیق احوال کنونی ایران با محاکمات تاریخی** : در سال ۱۳۲۳ ق . در تبریز طبع شده (در «مقالات تقی‌زاده» ص ۶۸ - ۱۱۹ تجدید طبع شده است) .

۴- **مقالاتی در روزنامهٔ «ندای وطن»** در سنهٔ ۱۳۲۴ قمری .

۵ - **مقالاتی در روزنامه های « صوراسرافیل » و «مساوات»** (طهران) .

۶ - **مقالاتی در روزنامهٔ «عدالت»** منطبعهٔ تبریز (ظاهراً درسنهٔ ۱۳۲۸ قمری) .

۷- **کشف‌الغطاء** . مقاله‌ای راجع بتوضیح مبارزات حزب دمکرات و اعتدالیون در مجلس شورای ملی دورهٔ دوم که در شمارهٔ ۳۱-۳۲ سال هیجدهم روزنامهٔ حبل‌المتین (۱۳۲۸ ، کلکته) طبع شد و نقل از آن چاپ جداگانه بشکل رساله درتبریز در ربیع‌الثانی سنهٔ ۱۳۲۹ قمری به عمل آمده است .

۸ - **مقاله‌ای بسیار شدید و بلیغ بترکی در روزنامهٔ « طنین»** (استانبول) در دفاع از عثمانی برضد ایطالی در موقع جنگ آن‌دولت در سنهٔ ۱۹۱۱ مسیحی .

۹- مقاله‌ای بزبان فرانسه در باب جریانات سیاسی در عثمانی در دوقسمت‌در مجلهٔ Revue du Monde Musulman در سنوات ۱۹۱۳و۱۹۱۴ مسیحی .

(Les Courants politiques en Turquie)

۱۰ - مقاله راجع به جریانات سیاسی در عالم عربی در مجلهٔ فوق در همان تاریخ .

(Les Courants politiques dans le Monde Arabe)

۱۱ - مقاله راجع به جریانات سیاسی در ایران در همان مجله (Les Courants politiques en Perse) (هرسه مقاله درهمان سالهای مذکور در فوق از آمریکا بآن مجله فرستاده شد و طبع شد و امضاء X داشت .

۱۲ ـ روزنامهٔ کاوه دورهٔ قدیم و جدید طبع برلن (مقالات متعددی از من در آنهاست) ۱ .

۱۳ ـ مقالاتی در روزنامهٔ «شفق سرخ» در طهران بامضای مرزبان باوندی .

ج ـ مقالات ادبی و تاریخی واجتماعی

۱۳۳۲ ق **نوروز جمشیدی** ، کاوه ، ج ۱ ش ۵ و ۶ : ۱-۴ .

۱۳۳۸ **مشاهیر شعرای ایران** (ابوشکور بلخی ، ابوالمؤید بلخی ، دقیقی) ، کاوه ، ج ۵ ش ۲ ۷-۹ و ش ۴ و ۵ : ۱۵ - ۲۴ و ش ۸ : ۱۰ - ۱۴ .

۱۳۳۹ **فردوسی** ، کاوه ، ج ۵ ش ۱ : ۳-۶ و ش ۱۰ : ۹-۱۴ و ش ۱۱ : ۷-۱۲ و ش ۱۲ : ۷-۱۲ و ج ۶ ش ۱ : ۱۱ - ۱۶ و ش ۳ : ۱۱ -۱۶ و ش ۷ ۱۵ - ۱۶ و ش ۱۰ : ۱۲ - ۱۶ و ش ۱۱ : ۱۲ - ۱۶ و ش ۱۲ : ۱۷-۲۳ . (تجدید طبع‌شده در کتاب «هزارهٔ فردوسی» ص ۱۷ - ۱۰۷)

۱۳۳۹ **نوروز و تقویم ایرانی** ، کاوه ، ج ۶ ش ۴ : ۶-۹ .

۱۳۳۹ **تصوف و منشأ آن در اسلام** ، کاوه ، ج ۶ ش ۹ : ۷-۱۹ .

۱۳۳۹ **چاپخانه و روزنامه در ایران** ، کاوه ، ج ۶ ش ۵ : ۱۱ - ۱۴ .

۱۳۳۹ ق **روزنامه‌نگاری در ایران در قرن سیزدهم** ، کاوه ، ج ۶ ش ۶ ۱۴ - ۱۶ .

۱۳۳۹ **سیدجمال‌الدین** ، کاوه ، ج ۶ ش ۷ : ۵-۱۱ و ش ۹ : ۱۰-۱۲ .

۱۳۳۹ **شاهنامهٔ فردوسی** ، کاوه ج ۶ ش ۳ : ۱۱ - ۱۶ و ش ۷ : ۱۵ - ۱۶ .

۱۳۰۴ ش **مقدمات آیندهٔ روشن** ، آینده ۱ : ۱۷ - ۲۵ .

۱۳۰۴ **چند کلمه در بارهٔ فردوسی** ، آینده ، ۱ : ۱۴۱ - ۱۴۴

۱۳۰۴ **تعلیم ابتدائی یا عالی** ، آینده ، ۱ : ۳۲۹ - ۳۴۵ و ۳۴۵ و ۳۹۳ - ۴۰۷ .

۱۳۰۶ **انتخابات** ، آینده ، ۲ . ۴۰۳ - ۴۱۹ .

۱۳۰۴ **خطابه در مجلس سوگواری ادواردبراون در انجمن ادبی ایران** در ۲۶ دی ۱۳۰۴ (ضمیمهٔ مجلهٔ تعلیم و تربیت) .

۱۳۰۵ **مقدمه در شرح حال و عقاید و کتب حکیم ناصرخسرو** ،

۱ ـ فقط فهرست مقالات ادبی و تاریخی از مجلهٔ مذکور استخراج و در اینجا درقسمت «ج» طبع شده است .

«دیوان اشعار ناصرخسرو» ، طهران ، ۱۳۰۴ - ۱۳۰۷ . ص ح - سه (۶۳ صفحه) .

۱۳۰۶ **عوامل مهم ترقی اجتماعی** ، مجلهٔ تقدم .

۱۳۰۶ **فقدان نقشه مستلزم فقدان بودجه یافقدان بودجه ناشی ازفقدان نقشه است** . مجلهٔ تقدم .

۱۳۰۸ **بلوچستان** (مقاله دربارهٔ تاریخ بلوچستان که به خواهش امیرلشکر امان‌الله جهانبانی نوشته شد و در کتاب «عملیات قشون در بلوچستان» (طهران ، چاپ دوم ۱۳۳۶) طبع شده است ، ص ۲۲-۳۴ .

۱۳۱۳ مقدمه‌در بارهٔ زبان کردی بر کتاب«نرابی»،تألیف دکتر سعید کردستانی

۱۳۱۳ **صراط مستقیم** ، تعلیم و تربیت ، سال چهارم شمارهٔ نهم .

۱۳۱۵ **جنبش ملی ادبی**، تعلیم وتربیت (شماره‌های این مجله پس ازطبع این مقاله جمع آوری شد) . همین مقاله مجدداً بصورت مستقل توسط کتابفروشی طهران در سال ۱۳۲۰ تجدید طبع شد . در مجلهٔ ارمغان سال ۲۲ صفحات ۲۷۷- ۲۹۸ و در مجلهٔ یغما دورهٔ نوزدهم نیز تجدید طبع شده است .

۱۳۲۶ **لزوم حفظ فارسی فصیح** . یادگار ، ج ۴ ش ۶ ۱-۴۰ .

۱۳۲۷ **تفصیل ملاقات با عبدالبهاء** ، در ضمن «وفیات معاصرین»،تألیف مرحوم **محمدقزوینی**مندرج‌است،یادگار، ج۵ ش۶و۷: ۱۲۹-۱۳۳ .

۱۳۲۷ **نوروز** ، یادگار ، ج ۴ ش ۷ : ۵۲ - ۶۶ .

۱۳۲۷ **توجه ایرانیان درگذشته به‌طب و اطباء** ، یادگار ، ج ۵ ش ۶و۷ : ۹-۲۲ (در مجلهٔ شیروخورشید سرخ ، ج ۱ ش ۹ : ۲ - ۱۲ و سالنامهٔ دنیا ۵ : ۱۳۶ - ۱۴۴ تجدید طبع شده است) .

۱۳۲۸ **نخستین مجلس شوری** ، یغما ، ۲ : ۵۵۳ - ۵۵۵ و ۵۸۷-۵۹۰

۱۳۲۸ **تاریخ زردشت** ، یادگار ، ج ۵ ش ۸و۹ : ۲۷-۴۴ .

۱۳۲۸ **اعلان جنگ روسیه به ایران** ، یغما ، ۲ : ۵۲۸ – ۵۳۲ .

۱۳۲۸ **فرهنگ فارسی** ، یغما ، ۲ : ۳۷۴ - ۳۸۰ .

۱۳۲۸ **خطابه در ماتم مرحوم قزوینی** ، «علامهٔ قزوینی نشریه‌وزارت فرهنگ» ، ص ۸-۱۷ و نامهٔ فرهنگستان (شمارهٔ مخصوص قزوینی ، ص ۷۲ - ۸۲) .

۱۳۲۸ **شخصیت علمی و ادبی مرحوم علامهٔ قزوینی** - روزنامهٔ

اطلاعات شمارهٔ ۶۹۴۳ (تحدید طبع دو رسالهٔ «علامهٔ قزوینی» نشریهٔ وزارت فرهنگ) .

۱۳۲۹ **بعضی از علل ترقی و انحطاط تاریخی ایران** (حیثیت و همت) ، یادگار ، ج ۵ ش ۱۰ . ۱ - ۱۳ .

۱۳۳۰ **سال و ماه ترکها** ، یادنامهٔ زکی ولیدی طوغان ، چاپ انقره ، ص ۳۸ - ۴۹ .

۱۳۳۱ **خرابه‌های قدیم تاریخی بین‌النهرین**، یغما ، ۵ :۵۳- ۵۴ .

۱۳۳۱ **خطابهٔ افتتاحی در جشن هزارهٔ ابن‌سینا** [در بغداد] ،مهر ، ۸ : ۱۳۱ - ۱۳۶ .

۱۳۳۱ **مستشار الدوله** ، یغما ، ۵ : ۴۴۹ ــ ۴۵۳ .

۱۳۳۱ **مشروطیت ایرانی** ، اطلاعات ماهانه ، ج ۱ ش ۵ : ۴-۵و۳۹-۴۰

۱۳۳۲ **تمدنهای قدیم مشرق** ، سخن ، ۴ : ۸۰۳ - ۸۰۵ .

۱۳۳۳ **مقدمه بر ترجمهٔ احوال سیدمحمدعلی جمال‌زاده** ، نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز ، ۶ : ۲۵۶ ــ ۲۶۳ .

۱۳۳۳ **مبدأ تاریخ ایران چیست** ؟ سخن ، ۵ : ۹۰۵ ــ ۹۱۰ .

۱۳۳۳ **لفظ مشروطه** (یادی از اوائل مشروطیت) ، اطلاعات ماهانه ، ج۷ ش ۵ : ۳ . ۶و۴ .

۱۳۳۳ **مقدمه بر دیوان قطران تبریزی** چاپ محمد نخجوانی. تبریز. ص الف-د.

۱۳۳۳ **گزارش بیست و سومین کنگرهٔ مستشرقین در کمبریج**، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات ، ج ۲ ش ۲ . ۸۳ - ۹۵ .

۱۳۳۴ **پایان یك زندگی پر حادثه** (محمد امین رسول‌زاده) ، سخن ، ۶ : ۳۴۲ - ۳۴۴ .

۱۳۳۵ **تحقیقات علمای مغرب در باب ممالك شرقی** ، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات ، ج ۳ ش ۴ ۱ - ۱۰ .

۱۳۳۵ **روابط ایران و ترکیه** یغما ، ۹ ، ۴۹ - ۵۶ .

۱۳۳۵ **سید جمال‌الدین معروف بافغانی** ، مندرج در « مردان خود ساخته» ، ص ۴۲ - ۵۴ .

۱۳۳۵ **حکومت استبداد و دولت مشروطه** . اطلاعات ماهانه. ج۵ ش ۵ : ۳-۷

۱۳۳۶ **مقدمه بر « یادداشتهای قزوینی»** ، جلد سوم بعنوان «یادی از قزوینی» ، صفحات بیست و پنج - بیست و نه .

۱۳۳۶ **مقدمه بر تاریخ علوم** ، تألیف سارتون ، ترجمهٔ احمد آرام ،

۱۳۳۶ **مقدمه بر «آزادی وحیثیت انسانی»** تألیف و ترجمهٔ سیدمحمد علی‌جمال‌زاده

۱۳۳۶ **مجمع بین‌المللی مستشرقین** (بیست وچهارم)، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات، ح ۵ ش ۱و۲ : ۲۳۱ - ۲۳۵ .

۱۳۳۶ **مجمع بین‌المللی مستشرقین**، یغما، ۷ : ۳۴۷ ۳۵۶ .

۱۳۳۷ **انتقاد کتاب** «رندانی برهرود»، راهنمای کتاب، ۱ : ۱۱۳-۱۱۸ .

۱۳۳۷ **یاد ازعالم ایرانی** (میرزا محمد کرمانشاهی کفری)، یغما، ۱۱ ۳۳۷ - ۳۴۱

۱۳۳۸ **دهخدا**، در مقدمهٔ لغت‌نامه، ص ۳۹۴ - ۳۹۶ .

۱۳۳۸ **صفحه‌ای ازتاریخ‌مشروطت‌ایران** (نامه‌ای ازسیدحسن تقی‌زاده، یغما، ۱۲ : ۵۶ - ۵۸

۱۳۳۸ **زمان‌زردشت**، نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز، ح۱۱ش۱ :۲۸-۳۸

۱۳۳۸ **صابئین**، نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز، ح ۱۱ ش ۱ : ۱۹ - ۲۷ (در یغما ۱۲ : ۹۷ - ۱۰۵ تجدید طبع شده است) .

۱۳۳۸ **تهیهٔ‌مقدمات‌مشروطت‌در آذربایجان**، نشریهٔ کتابخانهٔ‌ملی‌تبریز، ح۱ ش۱: ۱۸- ۱۵ (دریغما، ۱۳: ۱۷۸- ۱۸۶، تجدیدطبع‌شده‌است)

۱۳۱۹ **اخذتمدن‌خارجی**، یغما ،سال ۱۳ (دوخطابه‌که در باشگاه‌مهرگان ایراد شد)

۱۳۳۹ **مقدمه بر «خاک و آدم»**، از سیدمحمدعلی جمال‌زاده .

۱۳۴۰ **شرح حالی مختصر از رابینو**. مردم‌شناسی. ۳: ۱-۳ .

۱۳۴۰ **سرگذشت تقی‌زاده**. راهنمای کتاب، ۴ ۳۸۱-۳۹۲ (همان که اینک تجدید چاپ شده است) .

۱۳۴۱ **ادوارد براون**. یغما . ۱۵: ۱-۹ (درمجلهٔ ایندوایرانیکا جلد ۱۶ شمارهٔ اول نیز چاپ شده است).

۱۳۴۱ **مشروطیت**. راهنمای کتاب . ۵: ۱۳۴۷-۳۴۹

۱۳۴۲ **تاریخ زمان تقویم)** .کتاب ایرانشهر، ۱: ۲۵۵-۲۶۷

۱۳۴۴ **وفات حاجی محمدآقای نخجوانی** . نشریهٔ‌کتابخانهٔ ملی‌تبریز ش ۶ : ۶-۹.

۱۳۴۴ **قتل اتابك** . سخن . ۱۶: ۴۳-۴۸

۱۳۴۵ **پروفسور مینورسکی**. یغما. ۱۹: ۹۸-۹۹.

۱۳۴۵ **در رثای مینورسکی**. راهنمای‌کتاب. ۹: ۳-۸ (یادنامهٔ‌ایرانی مینورسکی نیز چاپ شده است).

د ـ مقالات بزبانهای اروپائی

1937 A New Contribution to the Materials Concerning the Life of Zoroaster. B S O. S, Vol VIII, part 4, pp 947-954.

1937 Some Chronological data relating to the Sassanianperiod B S. O. S., Vol IX part 1. pp. 125-136.

1937 Zur Chronologie der Sassanidn. Z. D. M G, Band 91, S. 679 .

1937-39 The Word « Suno » in the Vandidad. . S. O S, Vol IX part 2, pp 321-325.

1937-39 An Ancient Persian Practice Preserved by a Non-Iranian People B. S O S., Vol IX part 3, pp 603-619.

1937-42 Various Eras and Calendars used in the Countries of Islam B. S O. S, Vol IX, pp 903-922 and Vol x, pp 107-132.

1941 The Iranian Festivals adopted by the Christians and Condemend by the Jews B S. O. S. Vol X part 3, pp 632-665.

1943 The Early Sasanians some Chronological Points with Possibly for Revision.B. S O S. Vol XI part 1, pp

1945 The Manichaen Fasts (By W. B. Henning, the Notes by S. H. Taqizadeh), J R A.S, pp. 155-164.

1947 The «Era of Zoraster» J R. A S, pp 33-40.

1952 The Old Iranian Calender Again. B S. O S Vol IXV part 3, pp 603-611

1963 The Open and secret sciences. *Mélanges d'Orientalisme offerts à Henri Massé*. Tehran. 1963 pp 383-385.

ح - مقاله‌ها و خطابه‌های دیگر

۱ - **خطابهٔ «ایران معاصر»** (The Modern Persian) بانگلیسی در انجمن پادشاهی صنایع مستظرفه (Art Society) در لندن در سال ۱۹۳۴ ایراد و در مجلهٔ مخصوص همان انجمن نشر شده است

۲ - **خطابهٔ درباب « گاهشماری ایرانی »** بزبان فرانسه در انجمن بین‌المللی مستشرقین در ۲۶ سپتامبر ۱۹۳۵ در رم (ایطالی)، صفحات ۱۶۸ - ۲۷۵ مجموعهٔ چاپی کنگره.

۳ - **خطابهٔ «لزوم توجه بشتر بولایت»** در کانون هدایت افکار ۲۱ اردیبهشت ۱۳۲۷ ایراد شد (نشریهٔ حزب عامیون شماره ۳).

۴ - **خطابهٔ «نوروز»** در انجمن ایران و آمریکا ایراد شد.

۵ - مقالهٔ انتقادی (Revreiw) بر کتاب هانری‌ماسه - Les Croyences et les Coutumes Persanes که در مجلهٔ Folklor انگلیسی نشر شده است. (۱۹۴۲ یا ۱۹۴۳).

ط - کتابهائی که در جزء انتشارات مجلهٔ کاوه نشر شده است

1- Persische Bibliographie, Berlin 1920, 70S.
(فهرست قسمتی از کتب فرنگیها راجع به ایران).

۲ - **کشف تلبیس** (با مقدمه)، برلین، ۱۳۳۶ ق.

۳ - **مختصر تاریخ مجلس ملی ایران**، برلین، ۱۳۲۷ ق.

۴ - **«ایران و جنگ فرنگستان»** رساله‌ای تبلیغاتی برضد متفقین جنگ اول در برلن نشر شده است (بدبختانه غلط فاحشی در آن راه‌یافته و بجای یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی یزدگرد گناهکار ثبت شده)، برلین، ۱۹۱۵ م.

بدیع‌الزمان فروزانفر

سرگذشتی که ازمرحوم فروزانفر درذیل چاپ می‌شود بقلم خوداوست که به خواهش من‌درسال ۱۳۴۰ نگارش یافته‌و در شمارهٔ مهرسال چهارم مجله نشرشده است فهرست تألیفات و آثار و مقالات آن مرحوم را که در آن موقع تهیه کردم اینك باتوجه به آثاری که پس از آن توسط آن مرحوم انتشار یافته است دراینجا برای اطلاع علاقه‌مندان تجدید چاپ می‌کنم.
نکته‌ای که درباب احوال او باید گفت این است که نام آن مرحوم «جلیل» بود . (ا.ا.)

متولد ۲۸ ربیع‌الثانی سال ۱۳۳۲ قمری در بشرویه از توابع طبس در خانواده‌ای از اهل علم .

پدرم مرحوم آقاشیخ علی پسر آخوند ملا محمدحسن قاضی (هردوشاعر و فقیه وطبیب) است که نسب آنها به ملا احمد تونی ازعلمای معاصر شاه عباس صفوی میرسد . (در امل‌الآمل و مطلع‌الشمس شرح احوال ملا احمد مندرج است) .

مقدمات علوم قدیمه وتحصیلات اولیه را دربشرویه نزد ملامحمد حسین آموختم که مردی صاحب فضل بود وهنرهای جلدسازی وصحافی و آهار مهره کردن کاغذ وساختن مرکب رانیك میدانست وخط رانیکو می‌نوشت . درمحرم ۱۳۳۸ به مشهد مقدس آمدم وپس ازدوماه اقامت محضراستاد بزرگوارمرحوم ادیب نیشابوری (۱۲۸۱-۱۳۴۴) را درك کرده و علوم ادبی و منطق را پیش استاد آموختم و کسب علم ومعرفت ازمرحوم ادیب تاسال ۱۳۴۲ امتدادداشت مقارن همین ایام پیش مرحوم حاج میرزا حسین سبزواری که مدت محدودی درمشهد اقامت کرد تلمذکردم. اصول و بعضی مباحث فقه‌پیش حاج شیخ مرتضی آشتیانی و مقداری از مباحث فقه نزد مرحوم حاج شیخ مهدی خالصی خوانده شد .

درسال ۱۳۴۲ به تهران آمدم ویك دوره شرح اشارات و شفا وکلیات قانون پیش مرحوم میرزا طاهر تنکابنی تلمذ شد ونجات و تمهیدالقواعد راهم برایشان قرائت کردم . درخدمت آقا حسین نجم‌آبادی فقه و اصول تحصیل

میکردم وقسمتی مهم از قواعد علامه را بسیرهٔ قدما با ایشان خواندم . تحریر اقلیدس وقسمت الهیات از کتاب اسفار را نزد آقا میرزا مهدی آشتیانی وشرح حنمینی را نزد مرحوم ادیب پیشاوری فرا گرفتم . با ادیب پیشاوری

درآغاز ورود به طهران معاشرت وارتباط علمی وادبی داشتم و از سال ۱۳۰۵ وشمس‌العلماء گرگانی (که تدریس فقه وعربی من در دارالفنون میرزا شمسی به توصیه وبه جای ایشان بود) وآقا میرزا لطفعلی صدرالافاضل و میرزا رضاخان نائینی وشاهزاده افسر وذکاءالملك فروغی وپس از اینکه مرحوم علامه محمدقزوینی ازفرنگستان به ایران تشریف آورد با اوحشر ونشر دائمی داشتم

درسال ۱۳۰۶ معلم منطق درمدرسهٔ حقوق ، در ۱۳۰۷ معلم زبان عربی ومنطق در دارالمعلمین و از ۱۳۰۸ معلم زبان و ادبیات فارسی درهمانجا ، در ۱۳۱۰ استاد تفسیر قرآن و ادبیات عربی درمدرسهٔ عالی سپهسالار ، پس از تشکیل دانشکدهٔ علوم معقول ومنقول در ۱۳۱۳ به سمت معاونت آنجا انتخاب شدم و رئیس مؤسسهٔ وعظ و خطابه بودم ، ابتدای تأسیس دانشگاه استاد تاریخ ادبیات فارسی دردانشکدهٔ ادبیات و استاد تصوف اسلامی دردانشکدهٔ معقول و منقول ، از سال ۱۳۲۳ رئیس دانشکدهٔ معقول ومنقول، عضوفرهنگستان ایران از ابتدای تأسیس، عضویت شورای عالی‌معارف (فرهنگ) از ۱۳۱۳تا۱۳۳۲، عضو مجلس مؤسسان دوم ، عضویت مجلس سنا از ۱۳۲۸ تا۱۳۳۱.

سفرها . به لبنان (بیروت) بدعوت دانشگاه بیروت برای تأسیس کرسی زبان فارسی - به‌پاکستان (لاهور) برای مشارکت درکنگرهٔ اسلامی - به امریکا و انگلستان برای بازدید مؤسسات فرهنگی و شرقشناسی - به ترکیه دوبار بمنظور زیارت مزار متبرك مولانا جلال الدین رومی و دیدار ازکتابخانه‌ها و مؤسسات علمی – به افغانستان سه بار بمأموریت از طرف دولت ایران – به عربستان سعودی و سوریه و اردن .

فهرست کتب

۱۳۱۲	سخن وسخنوران ، ۲ جلد ، طهران ، ح + ۳۹۰ و۴۲۷ ص
۱۳۱۴	منتخبات ادبیات فارسی ، چاپ دوم ، طهران ، ۳۲۴ ص
۱۳۱۵	رساله دراحوال مولانا جلال‌الدین ، طهران تجدید طبع در۱۳۳۳ س+۲۱۷ ص
۱۳۱۷	تاریخ ادبیات ایران ، طهران ، جزء سلسله انتشارات مؤسسهٔ وعظ و خطابه .

۱۳۱۹ فرهنگ تازی بپارسی ، جلد اول (الف ـ) ، طهران ، فرهنگستان ایران ، ۳۶۶ ص .

۱۳۲۱ خلاصهٔ مثنوی ، جلد اول ، وزارت فرهنگ ، طهران ، ۳۰۱ص .

۱۳۲۳ دستور زبان فارسی (با مشارکت چهارتن از دانشمندان) ، ۲ جلد طهران .

۱۳۲۷ قدیمترین اطلاع از زندگانی خیام ، ضمیمهٔ نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز ، تبریز ، ۳۰ ص .

۱۳۳۰ فیه مافیه ، از گفتار مولوی ، طهران انتشارات دانشگاه طهران ، یح + ۳۸۶ ص . (تجدید چاپ ۱۳۴۸)

۱۳۳۳ مآخذ قصص وتمثیلات مثنوی، طهران ، انتشارات دانشگاه طهران، د + ۲۶۶ ص (تجدید چاپ ۱۳۴۸)

۱۳۳۴ احادیث مثنوی ، طهران انتشارات دانشگاه طهران ، یب + ۳۲۶ + ۴۸ ص . (تجدید چاپ ۱۳۴۸)

۱۳۳۴ زندهٔ بیدار (ترجمهٔ حی بن یقظان تألیف ابن طفیل) ، طهران ، بنگاه ترجمه ونشر کتاب ، ۱۸۳ ص .

۳۸-۱۳۳۳ معارف ، تألیف بهاء ولد ، چهارجزء دردوجلد ، طهران، وزارت فرهنگ ، مب + ۵۰۱ + ، یح + ۴۱۶ ص

۴۷-۱۳۳۶ دیوان شمس تبریزی (دیوان کبیر)، طهران انتشارات دانشگاه، طهران ، ده جلد ، که + ۳۰۳ ویا + ۳۰۲ ویا + ۲۹۹ و ط + ۳۰۰ ص .

۱۳۴۰ معارف، تألیف برهان‌الدین محقق ترمذی، طهران، وزارت‌فرهنگ.

۱۳۴۰ احوال وتحلیل آثار فریدالدین عطار نیشابوری ، طهران ، انجمن آثار ملی .

۱۳۴۵ **ترجمهٔ رسالهٔ قشریه (متن قدیم)** . تهران، بنگاه ترجمه ونشر کتاب. ۸۴ + ۸۳۸ ص.

۴۸-۱۳۴۶ **شرح مثنوی شریف** . تهران. دانشگاه تهران. ۳ جلد.

۱۳۴۷ **مناقب اوحدالدین حامدکرمانی ازمؤلفات نیمهٔ دوم قرن هفتم** . تهران. بنگاه ترجمه ونشر کتاب. ۶۴ + ۳۱۶ ص.

۱۳۴۹ **مصباح الارواح شمس‌الدین محمدکرمانی**. تهران. دانشگاه تهران (درشرف انتشار است).

فروزانفر در سن شصت‌سالگی

بدیع‌الزمان فروزانفر در جوانی

ابتدای ورود به تهران

فهرست مقالات

۱۳۰۹ کسائی مروزی ، مجلهٔ آرمان ، ۱: ۲۷-۳۴

۱۳۰۹ انتقادات برحواشی چهارمقاله ، مجلهٔ آرمان ، ۱. ۱۳۷-۱۴۶ و ۲۰۱-۲۰۶ و ۲۳۳-۲۴۸ و ۲۸۹-۲۹۴.

۱۳۱۳ مدارس اسلامی وچگونگی تعلیمات وتشکیلات آن ، تعلیم و تربیت، ۴: ۲۶۵-۲۷۱ و۳۴۵-۳۴۸

۱۳۱۳ سبب اصلی عدم پیشرفت فردوسی در دربارغزنه، تعلیم وتربیت ، ۴: ۴۰۰-۴۰۴

۱۳۱۶ سعدی وسهروردی ، تعلیم وتربیت ، ۷: ۶۸۷-۷۰۶.

۱۳۱۹ یك مبحث از دستور زبان فارسی (صفت) ، نامهٔ دانشسرای عالی ، ش۱ : ۱۱-۲۵.

۱۳۲۱ دریادبود پروفسور نیکلسن، نامهٔ فرهنگستان، ج ۴، ش۱ ۱۹-۲۶.

۱۳۳۰ فارابی و تصوف : یغما ، ۴: ۹۷-۱۰۴ .

۱۳۳۳ ابوعلی سینا و تصوف ، جشن نامهٔ ابن‌سینا ، جلد ۲ : ۱۸۳-۱۹۷ (تجدید طبع درمجلهٔ یغما ۷: ۱۰۵-۱۱۰ و ۱۵۵-۱۶۰) .

۱۳۳۶ شعر مولوی ، یادنامهٔ مولوی ، ص۱۴۶-۱۵۳.

۱۳۳۷ مقدمه بر بانگ نای (داستانهای مثنوی گرد آوری سید محمد علی جمالزاده) ، طهران :

۱۳۳۸ شعروشاعری رودکی، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات ، ج، ش۳:۹۳-۱۱۶.

۱۳۴۱ بدیع‌الزمان فروزانفر. راهنمای کتاب . ۴: ۶۸۲-۶۸۴ (که اینك همین‌جا تجدید شده است) .

۱۳۴۱ بغداد از نظر شعرای ایران . یغما . ۱۵: ۵۲۹-۵۳۶ (در مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات جلد دهم نیز چاپ شده است) .

۱۳۴۲ دربارهٔ خواجه عبدالله انصاری . « نهصدمین سال انصاری » ، چاپ کابل. ص ۲۴-۳۰.

***

اشعار در مجله‌های آینده ، مهر ، یغما و دیگر مجله‌های ادبی و تذکره‌های شاعران معاصرطبع شده است .

احمدعلی رجائی

رثای فروزانفر

ای نادره مردان که سخن را امرائید
از چیست که چون گل همگی دیر نپائید

چون شبنم صبحید بگلبرگ جهان بر
لختی نیاسوده روان سوی سمائید

برسان درخشاید درین گیتی و شگفت
یك لحظه فرون گر رخ روشن ننمائید

موحید ازل فطرت و بر ساحل امکان
تا آمده زی بحر ابد باز گرائید

یا طایر قدسید بکنج قفس خاك
روزی دو سه مانید و سپس بال گشائید

خود آب حیاتید بظلمتکده اندر
کس تان بنداند که بهر درد دوائید

گر خلق جهان بر هنر و فضل بنالند
حقا که شما مایهٔ نالیدن مائید

ور سر بجا ماندن هر ملك زبان است
ایران کهن را بیقین سر بقائید

شمشیر نگهبان وطن نیست بتنها
فرهنگ و زبان گر بسر آن نفرائید

خواست بپرسید چه شد سومر و اکد
ور مردم قبطی بنپرسید کجائید

چون رفت ربا نشان ز کف آن عزت و فر رفت
در بند بلایند و شما نه ببلائید

ای تازه جوانان وطن گوش بدارید
زانرو که شما وارث فرهنگ نیائید

گنجی است شما را ادب سخت گرانسنگ
شاید بشما گر که شما نیز بشائید

گنجی است ز بس رنج و بسی قرن پس افکند
کز بهره‌اش امروز شما کامروائید

گنجی است ز ذوق و هنر خلق جهان بیش
زانروی بچشم همه در اوج علائید

بدیع‌الزمان فروزانفر

گر خود ر بد حادثه‌اش پاس ندارید
فرزندی ایران را هرگز نه سرائید

بینید یکی سوی فروزانفر کامرور
در ماتم او حفت غم و غرق عرائید

افزون ز چهل سال برین گنج نگهبان
او بود و نیاسود و برین حال گوائید

در پارسی و تازی و درحکمت و عرفان
یکتا بد ار آن در غم او حمله دوتائید

در شر دگر بیهقی‌یی بود و ر شعرش
هرگه‌که بحوانید همی مشك سائید

چون‌رفت‌بهاراو بدوفرران وکنون‌کیست
انصاف دهید ارنه گرفتار مرائید

در کار ادب نیست دگر عقده گشائی
ور هست حدا را بمنش باز نمائید

ای اهل ادب زار نگریید که بی او
بی رهبر و بی سرور و بی راهنمائید

ای پاکدلانی که ر ما روی نهفتید
وز بند غم و رنح حهان پاك رهائید

رفتید و وطن را بشما سحت نیارست
روتید و باقلیم ادب نیك بیائید

بنشسته فرو گرد غرصها و امید است
کس‌تان ننکوهد ز حسد گر که بیائید

دردا که دگر رفته نیاید بتمما
انگشت تحسر بدهان گرچه بحائید

پس‌ارج نهید این‌دوسه تن راکه بحایند
گر بهر وطن طالب ارحید و بهائید

استاد فروزانفر و فرزان که بفردوس
اندر کنف رحمت و الطاف خدائید

تا هست ز ایران و ادب نام بگیتی
هرگز بنمیرید و سراوار ثنائید

ایران بزبان دری و پرتو ایمان
همواره بحایست و شما نیز بحائید

مایرن بمنت اسمیت

Myron Bement Smith

تولد ـ ژانویه ۱۹ ، ۱۸۹۷' وفات ــ مارچ ۲۱ ، ۱۹۷۰

رهادی*

درگذشت ایرانشناس معروف دکتر مایرن اسمیت در سن ۷۳ سالگی ضایعهٔ بزرگی درعلم و هنر ایران باستان و معماری دورهٔ سلجوقیان و صفویان بوجود آورد

مایرن‌اسمیت درسال۱۹۲۶ گواهی‌نامهٔ Bachelor of Fine Arts خود را از دانشگاه ییل (Yale) وگواهی‌نامه Master of Arts خود را در سال ۱۹۴۴ ازدانشگاه هاروارد (Harvard) وگواهی‌دکتری (Ph. D.) خود را درسال۱۹۴۷ ازدانشگاه جان هاپکینز (John Hopkins) دریافت نمود .

مایرن اسمیت در سالهای ۱۹۳۷-۱۹۳۳ در رأس یك هیئت اعزامی از طرف مؤسسهٔ علمی امریکا برای اکتشافات آثـار باستانی ایران در اصفهان و شهرهای دیگر تاریخی‌ایران گذراند . ازسال۱۹۳۸ تاآخرین‌روزهای‌حیاتش درکتابخانهٔ کنگرهٔ امریکا بسمت مشاور افتخاری در امور تاریخ خاورمیانه و معماری اسلامی مشغول بود . در این مدت ۴۸ سال ، مایرن اسمیت بعلاوهٔ کارهای مشاوری‌خود ، وقت خودرا درجمع‌آوری‌آثار و اسناد ایران باستان و مخصوصاً صفویان‌صرف میکرد. همچنین فعالیت زیادی در توسعهٔ کرسی‌زبانهای شرقی‌مخصوصاً فـارسی دردانشگاه‌های امریکا میکرد . متصدیان امور فرهنگی امریکا اغلب تحت نفوذ و خصلت خوب او گردیده واقدامات بزرگی‌در رواج تاریخ و فرهنگ اسلامی با همکاری وی میکردند . با نفوذی که داشت توانست درکتابخانهٔ کنگره امریکا قسمت خاورمیانه را ایجادکند و در توسعهٔ مجموعهٔ شرقی‌آن اقدامات شایسته‌ای بعمل‌آورد . درسالهای ۱۹۶۰-۱۹۵۸ بنابدعوت وزارت امور خارجه امریکا مسافرت به ده کشور خاورمیانه نمـود و در دانشگاه‌های آن‌کشورها سخن‌رانیهای جالب توجه‌ای در بـارهٔ صنعت معماری اسلامی نمود همچنین از طرف وزارت فرهنگ ایران دوبار از وی دعوت شد که بایران‌مسافرت نمود و بناهای‌دورهٔ صفویان‌را بررسی‌کرد ودربارهٔ حفاظت و تعمیر آنها نظریات داد . موضوع مهمی که در فعالیت وی مشاهده میکردید این‌بود که کاملا ازسیاست زمان دوربود وعشق پرشوری درصنایع وآثارباستانی ایران داشت ، همین امر سبب شدکه مدت چهارسال در اصفهان زندگی نمود

* نویسنده سرپرست امور فرهنگی ایران ، افغانستان ، آسیای مرکزی در کتابخانهٔ کنگرهٔ امریکاست .

واغلب خودرا بدوستانش اصفهونی معرفی میکرد . شهر اصفهان و آثار باستانی آن مخصوصاً بناهائیکه در دورهٔ صفویان ساخته شده‌اند برای او مظهر ذوق جاودانی ایران بود .

برای خدمت شایسته‌ای کـه مایرن اسمیت درامور معماری ایران باستان انجام داد ، شاهنشاه آریامهر نشان همایون درجهٔ یك توسط جناب آقای محمود فروغی سفیر کبیر ایران درواشنگتن بوی عطا فرمودند .

درفروردین ۱۳۴۹ ازطرف دانشگاه مشهد دعوت شده بود که در کنگرهٔ هزارهٔ شیخ طوسی شرکت نموده و آثاری راکه دراختیار دارد بمعرض نمایش قرار دهد و دربارهٔ بناهائیکه در دورهٔ شیخ طوسی ساخته شده بودند سخنرانی نماید. بلیط هواپیما ازطرف کنگرهٔ هزارهٔ شیخ طوسی برایشان رسید ومایرن اسمیت با شوق فراوانی خود را آماده مینمود که درکنگرهٔ شرکت کند ولی متاسفانه یك هفته پیش ازمسافرت بمرض قلب گرفتار گردید وشب نوروز ۱۳۴۹ در بیمارستان واشنگتن درگذشت

مقالات علمی وهنری مایرن اسمیت که به بیش از ۵۰ میرسد درمجلات مهم کشورهای امریکا ، انگلستان ، هلند ، آلمان ، ایران ، سوریه و لبنان دیده میشود . بعلاوهٔ این مقالات مایرن اسمیت، گزارش جامعی که حاکی ازحفاظت آثار باستانی ایران و نحوهٔ تعمیر آنها است تهیه نمود و به متصدیان کتابخانه پهلوی تقدیم کرد . گزارش بسیار جامعی نیز دراین بـاره به سازمان فرهنگی سازمان ملل داد و از طرف آن سازمان به اصفهان مسافرت نمود و مسجد شیخ لطف‌الله را بررسی کرد . درسال گـذشته (۱۹۶۹) که از اصفهان مراجعت کرد دوباره گزارش جامعی درباره اصول تعمیرات وحفاظت بناهای صفوی تهیه نموده بمتصدیان فرهنگی سازمان ملل داد .

دکتراسمیت آثار ایران باستان و بناهای دورهٔ سلجوقیان وصفوی را گرامی شمرده شناسائی آنهارا بردنیای غرب یك امرحیاتی میدانست وتا روزهای آخر عمرش دربارهٔ اهمیت آنهـا درموسسات علمی ودانشگاه‌های امریکا سخنرانی میکرد .

خدمات گرانبهائیکه درمدت ۴۸ سال انجام داده است عبارت است از ۸۷۰۰ قلم ازآثار باستانی ایران که فعلا در اختیار جانشان میباشد . یگانه آرزوئی که دکتراسمیت داشت این بود که آثار باستانی ایران توسط دانشمندان خصوصاً دانشمندان ایرانی مورد مطالعه قرار گیرد تا هنروصنعت باستانی ایران فراموش نشود، بلکه ادامه پیدا کند .

چند وقت پیش ازمرگش دکتراسمیث شروع بنوشتن کتابی راجع بهصنایع معماری ایران باستان کرده بود امیداست این کتاب توسط اساتید بپایان برسد و گنج گرانبهائیکه قرنها درزیرخاك پوشیده بود نمایان شود و سبب افتخارات ایرانیان ومایهٔ تجدید هنرمعماری آنها گردد .

آثار اسمیث دربارهٔ ایران

Persian Arts And Crafts, The Antiquarian (New-York) Feb 1931 : 30-32, 66, 68 (13 figs)

Asterabad, (Foreword to «Excavations at Tureng-Tepe, near Asterabad» by F. R. Wulsin), American Institute for Persian Art and Archaeology. Bulletin (New York), II, I - bis, (March 1932)

Persian Islamic Brickwork, Architectural Forum (New York), LVII (1932) : 53 - 62 (4 Pl and 14 figs.)

Persian Fresco Paintings, American Institute for Persian Art and Archaeology Publications (New-York) IV (Oct 1932) : «Notes», 14-18 (48 figs.)

Imam Zade Karrar At Buzn, A Dated Seldjuk Ruin Archaeologische Mitteilungen aus Iran (Berlin), VII No 2/3 (1935), 65-81 (6Pl. and 1 plan) Epigraphical notice by Ernst Herzfeld

Minbar, Masdjid 1 Djami ‹ Muhammadiye. Athar-e Iran (Paris and Tehran) I, 1 (1936) ‹ 173-180 (4 figs)

Material For A Corpus of Early Iranian Islamic Architecture, I, Masjdid - I Djum ‹ A, Demawend, Ars Islamica Ann Arbor), Epigrephical notice by Yedda Godard

The Manars of Isfahar, Athar - é Iran (Paris and Tehran) I, 2 (1936) : 311 - 358 (29 figs)

Ahammiyyat - I Barahai - I Isfahan Az Nazar - I IIM-I Athar-I Kadimeh, (The Archaeological Importance of the Monuments Isfahan), (in Persian), Salnameh -i Ma'aref - i Isfahan 1313 - 14 (Isfahan Department of

Education Yearbook, (Isfahan, Aug 1936) : 75-87, (13 figs.) Reprinted, (in English). Journal de Touring Club de l' Iran (Tehran), May - June 1937 : 1-5, July-August, 1937 : 1-3

Material For A Corpus of Early Iranian Islamic Architecture, II, Manar And Masdjid, Barsian (Isfahan) Ars Islamica (Ann Arbor), IV, 2 (1937) : 5 — 10 (2 Pl, 4 sketches, 51 figs) Epigraphical notice by Yedda Godard

Minbar, Masdjid-I Djami, Nain, Ars Islamica (Ann Arbor) V-1 (1938) : 21 - 35, (20 figs.) Epigraphical notice by Paul Wittek

Material For A Corpus of Early Iranian Islamic Architecture, III, Two Dated Seldjuk Monuments At Sin (Isfahan), Ars Islamica (Ann Arbor), VI-I (1939), 1-10 (22 figs) Epigraphical notice by George C Miles

With Katharine Dennis Smith), Islamic Monuments Of Iran, Asia. XXXIX, 4 (April, 1939 : 213 - 219 (6 figs.)

Three Monuments At Yazd -I Khwast, Ars Islamica (Ann Arbor), VII-I (1940) : 104 -07 (4 figs)

Iran : Roads And Railways, (Map, 1 : 2 000,000) Prelim ed. 10 July, 1942, reprinted by Army Map Service, Washington, September 1942

K A.C Creswell's Early Muslim Architecture: II, (review article), Ars Islamica (Ann Arbor), XIII-XIV (1948) : 180-193

A Program For Near Eastern Studies In The United States : Report of The Committee on Near Eastern Studies, American Council of Learned Societies, Washington, D C, 1949, 39 pp (Editor-in-Chief

A Selected And Annotated Bibliography of Books

And Periodicals Dealing With The Near And Middle East, ACLS and Middle East Institute, Washington, D C., 1952 (Sections on Architecture and Travelers)

D Wilber's Islamic Architecture of Iran, The IL Khanid Period, Journal of American Oriental Society, 76 (1956): 243-47 Review

Rejoinder to Arthur upham Pope's Comment, Journal of the American oriental Society, 77 (1957): 217-19

Me'mari - ye Islami va Gunbadha-ye « Barok », (Islamica Architecture and Baroque Cupolas), Amuzesh va Parvaresh' Majaleh Rasmi -ye Vazarat - i Farhang (Teaching and Education, Official Journal of the Ministry of Education), (Tehran), Khordad 1337 (May 1958), 1-4 (in Persian)

Safavid architecture of Isfahan, damascus [Syria] University.

Kulliyat al-Adab (Faculty of Letters), Bulletin, 1959-60: 73-76

انتقاد کتاب

د ابراهیم
انی پاریزی
کتر در تاریخ)

شاهنشاهی عضدالدوله *

چگونگی فرمانروائی عضدالدوله دیلمی و بررسی اوضاع ایران در زمان آل بویه ـ نوشتهٔ علی‌اصغر فقیهی ـ از انتشارات مطبوعاتی اسماعیلیان ـ چاپخانه حکمت قم ـ بها ۲۵۰ ریال ـ ۳۹۸ صفحه ـ ۱۳۴۷ ش .

دیوارهٔ البرز یکی دومنفذ دارد که راه ارتباط میان مردم جنوب وشمال ایران است ، ومعروفترین این راهها ، راه قزوین و رودبار است که وقتی کسی از آن‌سوی دیوار ـ از این راه ـ به‌این‌سوی آمد ، وضع ومحیط برایش دگرگونه میشود ، زبان و لهجه و آداب ورسوم وحتی آب وهوا دیگرگونه است و کوچکترین ونخستین اثر آن خشکه زدن صورت آنهائی است که باآب وهوای مرطوب وملایم گیلکی اطراف رشت ودرهٔ سفیدرود عادت کرده‌اند وپا به آب وهوائی عراقی نهاده‌اند !

آن‌روز که مرداویج زیاری سیاه دیلم را به‌قم وکرج و همدان و ابهر و زنجان کشاند وخواهرزادهٔ اوسیرسنگی همدان را ازبالای دروازه فرودافکند وشکست (ص۱۷)** مردم این طرف کوه فهمیدند که سیل تازه‌ای از کوهستان بجای سرازیر شدن بالاآمده که جلوگیری از آن به‌سادگی ممکن نیست .

دراین باری ، ترکان نیز بادیلمیان همراه وهمراز شده بودند ، ودرست هنگامی ترکان فهمیدند کلاه سرشان رفته که مرداویج دستور داد تا غلامان دیلمی ، زینهای اسب را بر پشت ترکان نهادند وبر آنها سوارشدند ! این توهین قابل تحمل نبود ، لاجرم شمشیر ترکان ، درحمام ، شاهرگ مرداویج رابرید (۳۲۳ هـ ۹۳۴ م) وازین لحظه حساب ترك ودیلم ازهم جداشد . حسابی که باجنگهای زمان عضدالدوله وپسرعمش عزالدوله باخون تصفیه گردید .

جالب اینست که مرداویج وقتی برنواحی ری وجبال تسلط یافت ، کس پیش برادرش وشمگیر فرستاد تا اورا ازگیلان به‌ری بیاورند و وقتی مأموران به‌آن حدود رسیدند ، متوجه شدند که مرداویج با سایر کشاورزان در مزارع برنج مشغول برنجکاری است . به‌اوموقعیت برادر را حالی کردند وخواستند که به‌ری بیاید . وشمگیر قبول نمیکرد ومیگفت : برادرم لباس سیاه‌پوشیده و

* این مقاله پیش از آنکه کتاب برندهٔ جایزهٔ سلطنتی شود نوشته شده است. (راهنمای کتاب)

** ـ نمرات صفحات داخل پرانتز مربوط به‌متن کتاب است.

خدمت سیاه‌پوشان گزیده است !۱ معلوم بود که این زارع ساده گیلک کار خود را بر ولایت‌عهدی و خدمت عباسیان ترجیح می‌داده، متأسفانه تواریخ آن روزگار عین عبارات وسمگیر را ثبت نکرده‌اند .۲

مأموران که نمیخواستند برادر سلطان را در مزارع با آن پاچه‌های ورمالیده رها کنند ، ناصراراورا سوار کرده به‌طرف ری آوردند ، اما همه‌جای تاقزوین موفق نشدند به‌اولباس رسمی درباری (لباس سیاه) بپوشانند و تمهیدی در قزوین بود که از ناچاری قبول کرد .

سه برادر دیلمی، که درواقع غلامان مرداویج بودند، بوسمگیر ساختند واورا ازقلمرو جبال به‌جنگلها برگرداندند و به گرازها سپردند وخود بر فارس وهمدان و کرمان وری تسلط یافتند و چنان شدند که مدتها بغداد پای‌تخت دوم آنان بحساب می‌آمد .

درباب چنین سلسلهٔ صددرصد خالص ایرانی ــ که نسب خودرا به بهرام گور، یایزدگرد ساسانی میرساند ــ هنوز کار زیاد باید کرد ، ساید از جستجو کسانی که دردوره‌های اخیر دراین مورد مطالبی نوشته‌اند . یکی آقای علینقی بهمنیار همشهری خودمان باشد که درحوالی ۱۳۱۵ شمسی رساله‌ای در ۱۰۶ صفحه ضمیمهٔ روزنامه بیداری کرمان تحت عنوان «تاریخ دودمان بویه» انتشارداد، ودیگری رساله معروف صاحب بن عباد است که مرحوم احمد بهمنیار استاد فقید نوشت۳ . وظاهراً این‌هردوکتاب راآقای فقیهی دردرست نداسته‌اند ویا اینکه داسته‌اند ولی آنطور که خود نوشته‌اند درتألیف کتابشان «تنها آثار قرن چهارم وپنجم مورد استناد واقعشده ودرموارددی که استفاده از آثار قرون بعد (تا قرن دهم) لازم بوده است ، به‌معروفترین وصحیحترین مأخذمراجعه گردیده ودرهرحال، هیچ مطلبی باواسطه وازروی آثار قرون‌اخیر ــ جزدرموارد بسیار نادروضروری در کتاب نیامده است» (ص هفت مقدمه) .

آقای فقیهی این‌نکته را از مزایای کتاب خود دانسته‌اند و حال آنکه بعقیدهٔ من نمیتواند این امرمزیتی برای کتاب محسوب شود، اینسان آیا مطمئن بوده اند که مؤلف کتابی در قرن ۱۱ یا ۱۲ یا ۱۳ هجری نمیتوانسته منبعی

۱ ــ تاریخ دودمان بویه ، علینقی بهمنیار ص ۲۷

۲ ــ شاید «میری» که نقش گیلک ساده را در تلویزیون بازی میکند ، بتواند بلهجه خاص خود عبارت را اینطور بسازد که : آبرار، تی‌سیه‌لباس بوی خون‌دنه ، وشمگیره بر چ نازی نه به پادشاهی نکنه !

۳ ــ این کتاب راینده درسال ۱۳۴۴ش درجزء انتشارات دانشگاه بچاپ رسانده‌ام

غیر از منابعی که امروز دردسترس آقای فقیهی است در اختیار داشته و از آن استفاده کرده باشد ؟ فی‌المثل ما می‌دانیم احمدعلی‌خان وزیری که در۱۲۹۴ ق (۱۸۸۷م) کتاب تاریخ کرمان را می‌نوشته ، رسالهٔ بم‌نامه را دراختیار داشته وما امروزآن رساله را نداریم . آیا میشود تنها فی‌المثل تاریخ‌آل بویهٔ‌کرمان را از کتبی‌استخراج کرد که تاقرن دهم نوشته‌شده‌اند ، واحتمال نداد که‌مطالب تازه‌ای در بم نامه‌بوده که درکتاب وزیری‌آمده ، ولی مابه‌احتمال اینکه کتاب مربوط به‌قرن ۱۳ ق است از استفادهٔ ازآن خودداری‌کرده باشیم . (اتفاقاً در همین تاریخ‌کرمان‌مطالب بسیارمفصلی درباب آل‌بویه هست ودرکتاب‌عقدالعلی نیز‌مطالب تازه‌ای درباب مناسبات زعیم‌قفص وعضدالدوله می‌بینم ، زیراکرمان پای‌تخت یك‌سلسله‌ازین خانواده وهم‌جنس سیرجان سهرمورد علاقه عضدالدوله بوده ، و نازهمین‌کتاب هم از نظر فاضل محترم آقای فقیهی نگذشته است) ، به‌عقیدهٔ من این‌امر باید مورد تجدیدنظر دبیر محترم وفاضل دبیرستانهای قم قرارگیرد ، خود بنده ازکسانی هستم‌که اگر روزی‌بخواهم درباب آل‌بویه‌کار کنم ، در جزء نخستین منابعم همین‌کتاب آقای فقیهی خواهد بود که در قرن ۱۴ هجری نوشته شده است .

بعدازین مقدمات باید عرض‌کرد که کتاب شاهنشاهی عضدالدوله یکی از بهترین کتابهائی است‌که در باب این سلسله نوشته شده است . اهمیت کار آقای فقیهی‌که دبیرساده‌ای بیش درقم نیست ، ازینجا مشهود میشود که‌به‌کمك انتشارات مطبوعاتی اسماعیلیان خودش درقم‌آن رابه‌چاپ رسانده وبسااحتمال که مبلغی ازحقوق «چشم‌کورکن» معلمی راهم روی آن‌گذاشته باشد ، و این درواقع‌درس عبرتی‌است‌برای ماکه درمرکز هستیم وهرگز درفکر کشف‌استعداد شهرستانیها برنیامده‌ایم : اگر مؤسسهٔ مطبوعـاتی مهمی داریـم ، حقوقش را خودمان میگیریم وکتابش‌را هم‌خودودستگاه‌نمان‌تألیف میکنیم وحق‌التألیفش را هم‌ـ‌ولوحق‌التألیف قرآن‌باشد!ـ خودمان دریافت میکنیم وازاتفاقات روزگار بسااوقات جایزهٔ سالیانه‌ای هم اگردرکارباشد نصیب خودمان میشود ! حکایت، حکایت‌حدیث‌کساست‌که فاطمه‌بود وپسر فاطمه وفاطمه بود وشوهرفاطمه و.... پس‌دیگر چگونه استعدادی خارج از محدوده‌کشف خواهد شد ؟

اگر هم مؤسسات خصوصی داریم که مؤسسات رسمی چنان نعل بپایمان بسته‌اند که تنها به‌فروش‌کتب انتشاراتی آنان وکتابهای درسی ناچاریم اکتفا کنیم وتنهاگاه‌وگذاری‌کتابهائی از چند مؤلف سرشناس ـ سرشناس باین معنی که سرشان راشناخته‌ایم‌تاکلاه‌برسرشان‌بگذاریم!ـ چاپ میکنیم‌چه مردم‌به‌اسم

آنها کتابشان‌را می‌خوانند به‌خاطر خودکتاب. پس‌دیگر محل اعرابی برای مردمی‌که خارج ازین دایره هستند باقی نمی‌ماند و هیچ توقع نباید داشت که کسی بداندکه فی‌المثل معلم حبیب‌آبادی برای تألیف مکارم‌الآثار در اصفهان چه‌خون دلی‌خورده و محمد جواد مشکور در چاپ «شهرسبز»، کازرون، در شیراز چه‌رنگ زردی‌ها برده، وکوششهای قاضی‌فتاحی‌برای کردشناسی و ناصر نقائی در تبریز برای تدوین لهجه‌کرمان و دهها‌وصدها‌کار و تألیف دیگرکه بنده از آنها خبر ندارم در شهرستانها چگونه چاپ ومنتشر شده است.

باری، این سخن بگذار تا وقت دیگر، بنا بر شرح کتاب شاهنشاهی عضدالدوله باید رفت

برادران‌بویه یعنی‌عمادالدوله ومعزالدوله ورکن‌الدوله ازکسانی هستند که باتسخیر فارس وکرمان وهمدان وبغداد، زمینه‌را برای سلطنت درة‌العقد بویه، یعنی عضدالدوله پسرر‌کن‌الدوله آماده‌کردند. از نظر سیاسی، فلات ایران درین روزگار به‌دوقسمت معین تقسیم‌می‌شد. از حوالی ری و اصفهان و یزد وکرمان، تاهرموز، این‌خط تقسیم، دوناحیهٔ شرقی وغربی را ازهم جدا میکند، شرق تابع مذهب سنت، خصوصاً حنفی و قشریون آنست که سلاطین سامانی و بعد غزنوی آنرا اداره میکردند و هرکس را مخالف مذاهب سنت می‌شناختند به‌عنوان رافضی وقرمطی بردار میکردند، و نواحی غربی مذهب ملایمتر اهل‌شیعه وبعضاً شافعی را پذیرفته بودند و طرفدار آل‌علی بودند و آل بویه ازاین «ترحکومی» طرفداری میکردند، منتهی در شهرهای مرزی مثل ری، براثر این کشاکشها، چندین هزار از رؤسای شیعی و روافض بردار محمود رفتند، اودر واقع خیابانی ازدارها برپا کرد وبجای چراغ، اجساد روافض را بدان‌آویخت ویابه‌قول گردیزی«کسانی‌راکه بدان مذهب متهم بودند حاضرکردند وسنگریزکردند» وخود محموددرگزارش فتح‌نامه به‌خلیفه‌نوشت «جمعی ازباطنیان را که ملازم او[مجدالدوله] بودند بردارکردیم ومعتزله‌که درری اقامت داشتند همه‌راکوچانیده به خراسان فرستادیم»، اصفهان و کرمان هم همیشه درزدوخورد این دونیرو بودند وابوعلی‌بن‌الیاس و اولادش‌ازکسانی هستند که درکرمان و سیرجان قربانی این تضاد عقیده شدند.

کتاب شاهنشاهی عضدالدوله از قبیل کتابهای تاریخی معمولی نیست. طبق روش خاص‌مؤلف، حاوی فصلهای‌اختصاصی مربوط به‌اوضاع اجتماعی‌آن روزگار است واززندگی مردم سخنها دارد تاجائیکه‌فی‌المثل می‌بینیم جوانان ورزشکار درمسابقات شنا وماهیگیری آنقدر پیش‌رفته‌بودند «که‌شناگر در حال

شنا منقلی دردست میگرفت که روی آن دیگی بود و بااین وضع آنقدر بهشناادامه میداد تا گوشت داخل دیگ پخته می‌شد» (ص۳۹و ۲۵۰) ، یامحمدبن کاله‌طنبوری تصنیفها با آهنگ مخصوص میخواند (ص ۸۷) و متوجه میشویم که «حقوق هر وزیر در ماه هفت‌هزار دینار بوده است (ص۲۲۷) ، وتمام عمال و مأموران‌در هفته‌ای دو روز برای استراحت تعطیل‌میکردند (ص ۲۲۹) ، و سپاهیان روغن داغ‌کرده به‌سر وروی دسمن میریختندوآتش یونانی بکارمی‌بردند (ص ۲۳۲)، و خلیفه و اصحابش لباسشان را تغییر داده بیشتر اوقات لباس مردم دیلم را می‌پوشیدند (ص۲۳۹) ، ومردم‌آن روزگار آنقدر مهماندارند که‌به‌نقل ازابن حوقل در سغدخانه‌ای دیده‌اند که حلودر آنرا میخکوب کرده بودند تاهیچگاه بسته‌نشود وازآثار وعلائم پیدابودکه بیشترازصدسال بودتا درآن‌خانه‌بسته نشده بود[۱] ، ودر سمرقند بیشتراز دو هزار نقطه بوده که در آنجا آب یخ به‌مردم میداده‌اند (ص۳۰۱) .

در واقع فصول آخر کتاب با کتاب رسوم دارالخلافهٔ هلال صابی تطابق دارد[۲] وبسیارقابل استفاده است .

تنظیم کتاب با دقت تمام و برطبق اصول منطقی صورت گرفته و فصلها هرکدام برای‌خود مستقل‌محسوب می‌شود . چاپ‌آن نیز نسبةً خوب‌است ، اما مثل بسیاری ازکتابهای‌دیگر ازغلطنامه - یابه‌تعبیر استاد جمال‌زاده ازلتهٔ‌حیض- خالی‌نیست ، باهمه‌اینها بازهم چیزهائی هست که در غلطنامه فوت شده ، مثل «خیربنی» بجای «خیر نبی» (ص۱۵) وابن تمیمه بجای ابن‌تیمیه(ص۱۲۶)، وامری خارق‌العاده‌ای(ص۱۲۸)،و انتاهدی‌المعجرات‌بجای احدی‌المعجرات (ص۱۸۰)واصاد و بجای اصاروا (ص۱۸۰)وکذالك بجای‌کذلك (ص۱۸۱) ، «ولم‌ارقبل» بجای «ولم‌ارقبل» (ص۱۷۲) که‌همه غلط‌چاپی است لاغیر.

آیا حدس نمیزنید که در جزء کالاهای خاص هندکه از لطائف المعارف ترجمه شده‌است ، بجای گردوی هندی ، بتوان‌همین‌جوز هندی امروزخودمان را بکاربرد ؟ (ص۸۷) .

ثقیفه‌بنی‌ساعده (ص۲۰۷) هم‌قطعاً سقیفهٔ‌بنی‌ساعده صحیح است ،ودرنقل شعرآبست ونبیذاست ، بدنبود به‌تاریخ سیستان نیزمراجعه می‌شد .

۱ - وامروزگمان می‌ایست که احتراع «اف . اف» برای این نیست که بازکردن در آسانتر شود ، بلکه برای آنست که بدون آنکه درخانه‌را بازکنند ازداخل اطاق به‌مهمان بگویند کسی در خانه نیست !

۲ - این کتاب به‌قلم شیوای آقای شعیبی‌کدکنی ترجمه شده وازکتب مهم‌تاریخ اجتماعی این عصر است وجای‌آن دارد که گفتگوئی جداگانه درباب‌آن بشود .

بعضی تعبیرات هم هست که تازگی دارد ولی بهرحال باید پذیرفت ، مثل سه برادر آل بویه که به تعبیر مؤلف «خودساخته» بودند(ص ۲۷) ، یا برپا ساختن بازارهای گوناگون وشاید نمایشگاههای تجارتی(ص۱۳۷) ، ولباس تمام رسمی(ص۲۱۹) ، وبالا بودن سطح زندگی (ص۲۳۴) .

این کلمه سدلی که مؤلف گوید عربی شده سه دله است وآن قبه‌ای بوده که درداخل سه‌قبه‌تودرتو داشته (ص۵۹) ، امروز در دهما بصورت «سه‌دره» موسوم است وتلفظ می‌شود واطاقی است که معمولا سه دردارد والبته مهمانخانه است ، زیراسایر اطاقهای خانه‌ها عموماً ــ برای حفظ گرما ــ یک‌دره میباشد .

قاصدی هم که خبرشکست علی‌بن‌عیسی را ازری به‌مرو رسانده ، ده‌روزه به‌مرو رسیده است[۱] نه‌سه‌روزه آنطور که درین کتاب آمده(ص۳۴۱) که با اصول طبیعی قطعاً موافق نیست .

باز برسر بحث درباب مطالب پرارزش کتاب برویم :

این گیلک‌های دلیر روزی که از کوه سرازیر شدند هنوز کوهی بودند و عربی نمی‌دانستند چنانکه معزالدوله وقتی وارد بغدادشد چون عربی نمیدانست مترجم گرفت و . . ابوجعفر صیمری مترجم او بود ، و اتباع معزالدوله بااو فارسی حرف میزدند ، ویکی‌ازقائدان عضدالدوله هم با اوفارسی حرف میزد ، و دو دیلمی که مستکفی خلیفه را از تخت بزیر آوردند باصدای بلند به‌فارسی سخنانی می‌گفتند (ص ۲۱۱) ، منتهی عضدالدوله‌وقتی تختش کنار تخت خلیفه قرارگرفت ، برای اینکه کمبود عربیدانی خودرا جبران کرده باشد ، آنقدر به‌عربی ور رفت که توانست عبارتی اینطور بنوسد : غرك عرك فصار قصار ذلك ذلك فاخش فاحش فعلك فعلك بهذا تهذأ ! (ص۱۸۵) ، جای میرزا مهدی‌خان استرآبادی خالی که بیاید واین جمله‌را معنی کند .

درباب لقب‌عضدالدوله که شاهنشاه بوده است ، بحثی دقیق شده(ص۵۲) ، دراینجا بی‌مناسبت نمیدانم بگویم که‌درهمین‌زمینه‌یکنفر خارجی «ویلفرد مادلونگ» نیزاخیراً مقاله‌ای‌مفصل نوشته وتیراژآن مقاله که بدست من‌رسیده ، این‌عنوان را دارد :

The Assumption of the title Shahanshah by the Buyids and the Reign of the Daylam, Wilferd Madelung, Journal of Near Eastern Studies, Vol. 28, Nos. 2-3, 1969, P-84-108, 168 - 183,

کتابهای عربی‌آن عهداین لقب‌را «شاه‌الملوك» ثبت کرده‌اند و خود از بازیهای روزگار است که فرزند خاندانی که هیزم روی سر خود حمل میکردند

۱ ـ حبیب السیر ۲ص۳۴۸

وبجانه‌های مردم می‌بردند و پدرشان ماهیگیر (ص ۲۷ از قول الفخری) ـ یا به‌تعبیر امروز «زغالسوز و کله‌ماهی‌خور» بود کارش به‌جائی برسد که لقب عضدالدوله و تاج‌الملة وولی‌الدوله و کنیه ابوشجاع فناخسرو ، بدست آورد ودر شیراز برای اقامت خودکاخی بناکند که ۳۶۰ قسمت داشته باشد و هرروز ازایام سال را در یکی ازآنها بنشیند وبا پارچه‌کتان اورا باد بزنند (ص۵۶) .
و این طبیعی است که کسانی که باگراز می‌جنگند (وشمگیر) وشاخهای گاونر بزرگی را میگیرند و از حرکت بازمیدارند (عزالدوله) و وزرائی دارند که اگر در جنگی شکست بخورند ، خودشان رگهایشان را می‌برند تا بمیرند (ص۱۰۲) ، بربغداد و برجانشینان هرون الرشید مسلط شوند (جانشینانی که در دو طرف تخت آنها خادمان پیراز نژاد اسلاو ایستاده بودند و در دست این غلامان وسائل دور کردن مگس (بادزن) قرار داشت (ص ۶۰) ، و عده‌ای بافلاخن های مخصوص ایستاده بودند که اگر کلاغ یامرغ دیگری صدا کرد اورا بزنند (ص۲۲۱) ، و وکارشان چنان شود که برایشان سه نوبت بزنند وخطبه بخوانند و خطیب درروزاول ورود عضدالدوله به‌بغداد ، بعدازنام خلیفه ، بگوید :
اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم وطاعة امیرالمؤمنین الطائع‌لله مرصاة لربکم ومثراة فی اموالکم واولادکم ، واطیعوا لعضددولته ترشدوا ، واتبعوا تاج ملتکم تهتدوا ! (ص۶۶) و دختر بزرگ خود را به‌ریش خلیفه الطائع‌لله ببندد وصدهزار دینار کابین او قراردهد بدین امید که پسری که ازین پیوند حاصل میشود ولیعهد آیندهٔ بنی عباس باشد (ص۶۹) و درآمد سالانهٔ او به‌سی‌ودوملیون ودویست هزاردینار بالغ گردد (ص۱۰۶) .
عضدالدوله نخستین پادشاهی است که‌قبل‌از شاه‌عباس صفوی متوجه‌اهمیت تجارت ابریشم شده وآنرا جزء انحصارات دولتی درآورده .
ردوخوردهای مذهبی سنی و شیعه ازین روزگار شروع میشود . اینکه آل بویه مذهب شیعه را رواج دادند و تقویت کردند خود یك ضرورت تاریخی واجتماعی بود ، زیرا تعداد شیعه ورواج افکار آنان بدان‌حد رسیده بود که‌دیگر «با انگشت درکردن وقرمطی جستن» نمیشدچاره آنهارا کرد[۱] ، ناچارآل‌بویه

۱ ـ البته همه‌جرمها فقط برای بدمذهبی وقرمطی بودن نبود ، مقاصد دیگر هم درمیان می‌آمد ، مثلا «نوبتی به‌سمع سلطان محمود رسانیدند که شخصی در نیشابور مال‌فراوان دارد . آن شخص را به‌غزنین طلبیده گفت : چنان مسموع‌ما شده‌که تو مذهب قرامطه داری ؟ مرد متمول جواب‌داد که من قرمطی نیستم ، اماخدای عزوجل مرا ازمتاع دنیوی غنی گردانیده است ، هرچه دارم ازمن بستان واین نام‌برمن منه . سلطان‌اموال اوبستد ، ودرباب حسن‌عقیدهٔ آن مردفرمود تاپشان نوشتند[۱]» (روضة‌الصفا ج ۴ ص ۱۲۴) .
بنابراین معلوم میشود چطور آدم میتواند بعد از قرمطی بودن ، یکباره مسلمان حنفی صحیح‌النسب ازآب درآید .

این گروه عظیم را درجامعهٔ حکومی‌خود نگاه داشتند وازهمین روزگار است که زدوخوردها وجنگهایی ـ که من آنها را «جنگهای حی‌علی‌خیرالعمل» نام داده‌ام ـ پدید می‌آید چه از آن روز که قرارشد این عبارت‌را در اذان بکار برند ، اهل سنت به معاملهٔ به‌مثل گرائیدند ، و روز عاشورا را عید گرفتند و در برابر ، روز قتل عثمان یا مصعب بن زبیر را سیاه‌پوشیدند و عزاداری کردند (ص۱۲۳) ومحلهٔ کرخ را چندبار به‌آتش‌کشیدند ، وزنی‌را سوار شتر کردند و عایشه خواندند ودرواقع تعزیهٔ عایشه ساختند و به‌اصطلاح کوهستان‌ها «شبیه عایشه را درآوردند» واین حتماً عکس‌العمل تعزیه وشبیه‌زینب وامثال آن‌بود ، وسنیان به‌هر کس‌می‌رسیدند می‌گفتند: خال‌تو کیست ؟ واگرقبول نمیکرد که خال او معاویه برادر ام حبیبه زن حضرت رسول است ، اورا صدمه میرساندند (ص۱۲۲) ، وخلفای بیچاره ـ هروقت آل بویه دربغداد نبودند ـ گاهی علیه‌این گروه وگاهی علیه‌گروه‌دیگر ناچار بودند رفتار کنند .

عضدالدوله با تعمیر بقاع متبرکه خصوصاً نجف وکندن نهرها وساختن مساجد خاص شیعه و تعمیر قبر سلمان‌پاك ، این مذهب را سخت تقویت کرد پای‌تخت اول عضدالدوله شیراز بود وپای‌تخت دومش بغداد، و تنها یك کار او یعنی ساختن بندامیر بررودکر هرساله هفتصد هزارخروار برعایدات اوافزود (ص ۱۴۰) .

درتاریخ آل‌بویه ، نسبت عضدی‌وتاجی اختصاص به‌چندپدیدهٔ خاص‌داشت (همچنانکه مثلا دردورهٔ خواجه‌نظام‌الملك ، غلامان نظامی ، ومدارس نظامیه‌و آجرنظامی ، منتسب باوست ، ودردوره قاجاریه قهوهٔ قجری و تفنگ قجری و بالاخره پالان قجری[1] ، منسوب به‌سلاطین‌این‌عصراست وپالان‌علیشیری‌منسوب به امیرعلیشیر نوایی است) .

دردورهٔ عضدالدوله هم یکی دو نام داریم که آنرا منسوب به عضدالدوله دانسته ونسبت عضدی به‌آن داده‌اند :

ـ نخست «کناش عضدی» که اسم دیگر کتاب کامل الصناعة اهوازی در طب است .

ـ دوم بیمارستان عضدی که از بیمارستان‌های‌معروف بغداد درتاریخ‌بشمار میرود وظاهراً براساس بیمارستانی که پیش ازآن وجود داشته ، تکمیل وبدین نام معروف شده .

بیمارستان عضدی ۲۴ طبیب داشت (ص۱۴۶) ، و این بیمارستان را در جایی ساخته بودند که به‌تشخیص رازی ، گوشت در آن محله دیرتر از سایر

---

۱ ـ رجوع شود به‌تلاش آزادی تالیف نگارنده ص ۱۲۲

محلات خراب میشد(ص ۱۴۸) . جالبترین نکته : طرز ادارهٔ این بیمارستان بوده که صددرصد بایك سیستم انتخابی صورت میگرفته است ، بدین معنی که از میان بیش از ۱۰۰ طبیب بغداد ، ابتدا ۵۰ نفر را انتخاب کردند که رازی هم جزو آنان بود ، سپس از آن ۵۰ نفر ده نفر برگزیدند که باز رازی جزو آنان بود ، از بین آن ده نفر سه نفر انتخاب شد که بازهم رازی جزو آن سه نفر بود، عضدالدوله رازی را از آن سه نفر فاضل‌تر یافت و اورا به ریاست بیمارستان برگزید (ص ۱۴۸)[1] . درواقع سه نفر را به شاه پیشنهاد میکردند واویکی را برمیگزید. از جالبترین کارهای عضدالدوله ساختن دارالشفای دیوانگان در بغداد است (ص ۱۵۱). کاش مؤلف داستانی راکه مربوط به روز افتتاح تیمارستان است آورده بودند و چون نیاورده‌اند من در ینجا یادآوری میکنم : گویند ، عضدالدوله هنگام افتتاح تیمارستان ، بین دیوانه‌ها قدم میزد و حال آنان را می‌پرسید ، وقتی ازیکی پرسید حالت چطوراست ، جواب داد ، ازحال تو بهتراست ، زیرا تو ظاهراً ازمادیوانه‌تری ، عضدالدوله بالبخند از دیوانه پرسید : چطور من ازشما دیوانه ترم ؟

دیوانه جواب داد . برای اینکه پول مردم عاقل را میگیری و صرف مادیوانه‌ها میکنی ! !

ـ درمورد سوم باید از «گنبد عضدی» درحدود قربانگاه شیراز یادکنیم که پیل‌های سپاه عضدالدوله را که اختصاص به او داشت نگاه میداشت. ازوسایل شکوه ودبدبه عضدالدوله وهمشهریان کوهی او، فیل هایی بودکه در سپاه خود داشت[2] ولی ازین پیلها ظاهراً دوسه جا بیشتر استفاده نشده‌است: یکی هنگامی که میخواست در بغداد باغی بزرگ احداث کند که پنج‌هزار هزار درهم مخارج آن شده است، ازین فیلها برای خراب کردن دیوارها استفاده کرده (ص ۱۴۴) ومعلوم است که می‌بایست دیوار زمین‌ها وخانه‌های مردم را خراب کند ، و با این حساب این فیلها که کار بولدوزر وتراکتوررا میکرده‌اند ، منتهی گمان من اینست که برای ترساندن کسانی هم بوده است که احتمالا ممکن بوده براین کار اعتراض داشته باشند !

باردوم موقعی بودکه میخواست صابی وزیر خودرا تنبیه کند ، صابی را

---

۱ ـ درباره معاصر بودن رازی با عضدالدوله باید تأمل کرد وجود مقبهی برای این تأمل را داشته است ، ولی بهرحال نفس قضیه ، یعنی گفتگو ازسیستم (نظام) انتخابی بودن سازمان اداری یك بیمارستان خود قابل اهمیت شمارمیرود بگوئی سیاه‌مشق زوال شوراگرائی کجدار ومریز ریاست دکتر سپاسی و معاونت دکتر شیبانی در دانشگاه تهران بود .

۲ ـ عضدالدوله ۱۲ فیل جنگی داشت وگنبدی مخصوص آن فیلها ساخته بودکه درآن زمان آن را «فیلخانه عضد» می‌گفتند . (بزرگان شیراز، رحمت‌الله مهراز ، ص ۳۷۷) .

زندانی کرد ، ولی جمعی شفاعت کردند واو آزاد کردن او را قبول کرد بشرط اینکه صابی کتابی در تاریخ آل بویه و خصوصاً در پیشرفتهای زمان عضدالدوله بنویسد ، واو چون بازهم زبان خود را نگاه نداشته بوده مورد خشم قرار گرفت . مؤلف گوید «عضدالدوله پادشاهی مهربان و باگذشت بود ، وصابی هنگام تألیف کتاب التاجی حمله‌هایی بر زبان رانده بود که چون به گوش پادشاه رسید بطوری غضبناك شد که دستور داد اورا زیر دست و پای فیلان بیندازند ، ولی چون دو نفر از نزدیکانش به خاك افتادند وشفاعت کردند مجدداً ازخون اودر گذشت (ص۹۴ و ص ۱۶۲ بنقل ازمعجم الادباء)، مثل اینکه آقای فقیهی در سال ۱۳۴۷ شمسی هم هنوز از زخم پای پیلان عضدالدوله می‌ترسیده‌است که مطلب را گنگ و زیر پرده عنوان کرده وعین حمله صابی را نقل نکرده‌اند ، ولی من برای تکمیل مطلب ، علت خشم مجدد عضد الدوله را نقل می‌کنم . مرحوم بهمنیار کرمانی گوید «عضدالدوله پس ازفتح بغداد صابی را امر کرد تا کتابی در تاریخ آل بویه بنویسد و او به نوشتن کتابی دراین موضوع موسوم به التاجی[1] مشغول شد . وقتی سخن چنان به عضدالدوله خبر بردند که یکی از دوستان صابی براو وارد شده واز وی پرسیده‌است چه مینویسی ؟ واو گفته است دروغی چند به هم می‌بافم !! عضدالدوله ازین سخن درخشم شد وفرمود تا صابی را درزیر پای پیلان اندازند ، ولی به شفاعت و عجز و لابهٔ چندتن ازرجال ازخون اودر گذشت لیکن اموال اورا مصادره وخود اورا حبس کرد واوچندسال درحبس بماند ودراواخر ایام عضدالدوله آزادشد .» [2] بنازم حریم تملق را ، این همان عضدالدوله‌ایست که دربرابر مدایح متنبی در شیراز، متجاوز دویست هزار درهم به‌عنوان صله باو بخشید . (ص۱۷۸).

مورد سوم استفاده ازفیل ، هنگامی است که عضدالدوله وزیر عزالدوله بختیار را که محمدبن بقیه نام‌داشت، پس ازتسلط براو ، به‌قتل‌رساند. «بدستور عضدالدوله ، ابن‌بقیه را زیردست‌وپای پیلان انداختند ، سپس جلو بیمارستان عضدی به‌دار آویختند [3] . به قول حزین :

تا به پای علم‌دار نیاوردش عشق

سر شوریدهٔ منصور به سامان نرسید

---

۱ ـ این کتاب امروز وجود ندارد

۲ ـ صاحب‌بن عباد، ازانتشارات دانشگاه تهران ص۱۴۶

۳ ـ علت این قتل‌راهم جناب فقیهی توضیح نداده و بنده هم نقل نمیکنم که دلیل کفر نیست ، بیهقی گوید : «این پسر بقیةالوزراء جاری بود ازجانبزه ، مردی فاضل و با نعمت وآلت و عدت وحشمت بسیار ، امامتهور، .... درمنازعتی که میرفت میان بختیار وعضدالدوله بی‌ادبیها وتعدی‌ها وتهورها کرد ، وازعواقب نیندیشید که ناچون‌عضدمردی ـ با سستی خداوندش ـ آنها کرد که کردن آن خطاست ...» (تاریخ بیهقی ص ۱۹۵)

درهمان حال که ابن بقیه بر بالای دار بود ، ابن الانباری قصیده‌ای در مرثیهٔ او بگفت ، چند شعر از قصیدهٔ اوعیناً باترجمهٔ فصیح آقای فقیهی مؤلف دراینجا نقل میشود :

علو فی الحیاة و فی‌الممات ... لحق انت احدی المعجزات
کان الناس حولك حین قاموا ... وفود نداك ایام الصلات
کأنك قائم فیهم خطیبا ... و کلهم قیام للصلوة
مددت یدیك نحوهم احتفالا ... کمدهما الیهم بالهبات
ولما ضاق بطن الارض من‌أن ... تضم علاك من بعد الممات
اصار واالجو قبرك واستنابوا ... عن الاکفان ثوب السافیات
لعظمك فی‌النفوس تبیت ترعی ... بحفاظ و حراس ثقاة
و تشتعل عندك النیران لیلا ... کذلك کنت ایام الحیاة
رکبت مطیة من قبل زید ... علاها فی السنین الماضیات
و تلك فضیلة فیها تأس ... تباعد عنك تعییر العداة
ولم أر قبل جذعك قط جذعاً ... تمکن من عناق المکرمات

ترجمه : در زندگی و مرگ مقام بلند داری ، براستی که این معجزه ایست[۱] * مردم دورچوبهٔ دارتو گرد آمده‌اند ، گویی آمده‌اندمثل همیشه از تو صله وجایزه بگیرند * مردم همچون نمازگزاران ایستاده‌اند و همانند خطیب دست خودرا بطرف آنان درازکرده‌ای بهمانگونه‌که هنگام بخشش و عطا دراز میکردی * دل خاك نتوانست مقام بلند ترا در بر گیرد ، ازین روی قبر ترا در هوا قراردادند و ازنسیم برایت کفن دوختند * این ازعظمت تست که پاسبانان و محافظان مورد اعتماد در اطراف توگماردند * شبها تاصبح برای تو چراغ میافروزند ، دردوران زندگی‌خود نیز چنین بودی * توهمان شتر راهواری‌را سوار شدی که سالها قبل از تو زید[۲] سوار شده بود ، پیروی تو از زید برای تو افتخاریست که دیگر مجالی برای سرزنش دشمنان باقی نمی‌ماند * تنهااین چوبه دارتست که چنین جاذبه‌ای یافته که زبان آزاده را واداشته تابه سوی‌آن گردن بکشند * (ص۱۸۱)

واقعاً آدم وقتی این شعر را میخواند ، درست منظرهٔ دار و حسد وزیر بینوا درنظرش مجسم میشود وبه عقیدهٔ من، حتی بخاطر همینطوراشعارهم باشد، ارزش دارد که آدمی تحمل ضرب ضربای عربی رابکند وزبان عربی بیاموزد.[۳]

---

۱ ــ شاید بهتر بود ترجمه میشد ، براستی که توبکی ازمعجزات بشمار میروی.
۲ــ مقصود زید بن علی بن‌الحسین است که در کوفه بدارآویخته شد .
۳ ــ قسمت عمدهٔ این قصیده به مناسبت بردار کردن حسنك وزیر در تاریخ بیهقی آمده است

اما جالبتر ازین دنبالهٔ داستان است که من باید برایتان بنویسم . ابن انباری ، این قصیده را برروی اوراقی چندنوشت وپنهانی بصورت شبنامه آنرا درکوچه‌های بغداد انداخت تابدست مردم رسید . معلوم بودکه چنین‌شعری را بلافاصله مردم می‌قاپند ودر زبانها پخش‌می‌شود . خیلی ازشعرها وخبرهاهست که همین روزها هم پیش ازآنکه چاپ و منتشر شود ، در دهان مردمان افتاده وزبانزد خاص و عام شده است .

خبر به عضدالدوله بردند وگفتند که شعر از ابن انباری است . شاعر بینوا از ترس پنهان شد . یکسال هرکجا را جستند شاعر را نیافتند شعر از مرزهای بغداد گذشت و دراطراف ایران گشت، ازآنجمله در ری به‌گوش صاحب ابن‌عباد وزیر دیلمیان رسید . صاحب خود شاعر بود واهمیت‌کار را می‌دانست چنان‌می‌نماید که مردم‌هم که‌همیشه طرفدارحاکم‌مظلوم‌ومنکوبند،ازقتل‌عزالدوله بختیار ووزیرش‌ابن‌بقیه خشمگین‌بودندوقرائت مکررشعرابن انباری‌را به‌حساب نیشخند یا زهرخندی علیه خشم عضدی بکار میبردند صاحب ازبس تحت‌تأثیر شعر قرارگرفته بود ، با اجازهٔ عضدالدوله ، فرمان داد تا اعلام‌کردندکه ابن انباری‌گویندهٔ شعر «علو فی‌الحیاة» درامان‌است هرکجاهست خودرامعرفی‌کند شاعر ازپستو درآمد و به ری رفت وبه حضور صاحب رسید

«صاحب پرسید : گویندهٔ این شعر توئی ؟ گفت : آری . گفت برای من بخوان، ابن انباری شروع به خواندن کرد. چون به‌این شعر «ولم أرقبل. » (این جوبه دارتو بودکه‌گردن زنان زیبا رابجود متمایل‌کرد) رسید ، صاحب از جای جست و شاعر را در آغوش‌گرفت ودهانش را بوسید ، پس اورا نزد عضدالدوله فرستاد. چون به حضور پادشاه رسید، پادشاه ازوپرسید. چرابرای دشمن من مرثیه‌گفتی ؟ جواب داد : بگردن من حق نعمت و احسان داشت ، اندوه دردلم غلیان‌کرد وبصورت شعر مجسم شد. عضدالدوله اورا عفوفرمود[1] وبه صله و انعام سرافرازش‌کرد» (ص۱۸۲)

عبرت انگیزتر ازاین بقیهٔ‌داستان جسد ابن بقیه است. جسدرا همچنان بربالای دار نگاهداشتند و عضدالدوله‌اجازه نمیداد آنرا پایین بیاورند وکسی هم جرأت حرف زدن نداشت عضدالدوله هرگز به فکر مردن نبود و اصولا ازمرگ سخت می‌ترسید وبرای‌همین‌منظور بودکه دستورداد نام‌شهر «گور» رادر فارس به «فیروزآباد» تبدیل‌کردند ، چه هروقت عضدالدوله به آنجا مسافرت میکرد «لطیفه‌گویان شیرازی میگفتند ملك بگور رفت !» (ص ۱۳۹) ، اینراهم عرض‌کنم‌که عضدالدوله « ازموت‌خایف عظیم بود چنانکه نام‌گور دشتی ــ کسی

۱ــ نگفتم آقای فقیهی هنوز از سم پیلان عضدی می‌ترسد ؟

ازآفریدگان ـ پیش‌تحت او نتوانستی گفت، و گفته‌اند که حمله مقابر را بفرمود تا دیوارها بلند کنند، چنانچه چشم او بر هیچ گور نیفتادی»[۱]، باهمه اینها در آخر کار «دیدیم حگونه گور بهرام گرفت»! بدین‌معنی که به‌بیماری صرع گرفتارشد (۳۶۹هـ = ۹۷۹م) تااینکه روزدوشنبه‌هشتم‌ماه شوال۳۷۲هـ. (= مارس۹۸۳م) در۴۸ سالگی چشم ازجهان فروبست (ص۱۸۸)، درواقع این چهارسال‌آخررا عضدالدوله درعالم نیم دیوانگی ـ مثل نادر ـ برمردم حکومت میکرد. جسد اورا در نجف دفن کردند

برگردیم بدنبال داستان جسد ابن‌بقیه، این جسد از۳۶۷هـ(=۹۷۷م) که قتل عزالدوله صورت گرفت‌تا۳۷۲ که مرگ عضداست، وبعد ازآن،همچنان بردار بود تاچند سال بعدازوفات عضدالدوله، مردی خراسانی ـ که چند شتر میراند ـ درساحل غربی دجله، نگاهش به چوبه داری افتاد که هنوز جثهٔ ابن بقیه[۲] ازآن‌آویزان بود، برزبان راند: لااله‌الاالله، اموردنیا چه شگفت است! عضدالدوله درزیرزمین، و دشمن اوبالای زمین است؟! همین سخن باعث شد که جنازهٔ ابن بقیه را پائین آوردند ودفن کردند.

آخر همه کدورت گلچین و باغبان
گردد بدل به‌صلح چوفصل‌خزان رسد

●●

واژه‌نامهٔ مینوی خرد

A Glossary of Dātıstān ī Mēnōg ī Xrad

تألیف دکتر احمد تفضلی
انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
۲۷۶ ص ـ ۸۰ص فهارس

فریدون وهمن
دانشگاه کپنهاگ

از «پهلوی» که روزگاری زبان رایج این مرز وبوم و زبان‌کتب و رسائل و داستانها و دیوانهـای گوناگون بوده اکنون جزقلیلی کتب مـذهبی زرتشتی چیزی در دست نداریم و اگردرنظر بیاوریم که همین‌کتب نیز چندین قرن پس از مرگ آن زبان، بمدد حافظهٔ معتقدین زرتشتی‌نوشته شده میتوانیم بیش ازپیش به فقر ادبی خود دراین موردپی‌ببریم.

آنچه مسلم است زبان پهلوی از چهار قرن قبل از میلاد درایران رایج بوده و تا اواخر دورهٔ ساسانی یعنی قرن پنجم بعد از میلاد ـ جمعاً قریب‌بده قرن یا یکهزارسال ـ مردم این‌کشور بدان صحبت میکرده‌اند.

خلائی که پس از سقوط سلسلهٔ هخامنشی درتاریخ مادیده میشود مانع از

۱ـ آسیای هفت سنگ ص ۱۱۲ نقل ازکتب تاریخی
۲ـ البته استخوانهایش، وگرنه‌گوشت و رگ وپی حتماً فروتراشیده بود!

آنست که بتوانیم اسناد ومدارکی که شاهد تطور زبان فارسی میانه دراین دوره باشد بیابیم و دریمنمورد بیش از تحقیق درمسائل تاریخی کمیت مسالنگ است . زیرا زبان چیزی نیست که باشکست سلسله‌ای وغلبهٔ پادشاهی یك شبه تغییرشکل دهد وجای خودرا به لهجه یا زبان دیگری واگذارد . قرنها زمان ووقت لازم است تازبان ولهجه‌ای به آرامی وتحت نفوذ عوامل گوناگون تغییر حالت داده و دگرگون شود .

خط ونوشتن از زمان هخامنشیان درایران مرسوم بوده و برای کارهای درباری ومملکتی بکار میرفته است . درقرون اولیه مسیحی نگارش کتب مذهبی وآوردن متون مقدسه از حافظه بروی کاغذ نیز مرسوم شد و این امر درزمان ساسانیان به اوج خود رسید وفعالیتهای ادبی فراوان به ظهورپیوست .

نگارش ادبیات (بمعنای عام آن) با آنکه براثر نفوذ تمدنهای شرقی و غربی ایران تسریع شد اما بالاستقلال و بدون مداخلهٔ مستقیم نهضت فرهنگی بیگانه‌ای انجام گرفت وهنگامی که اعراب ایران رافتح کردند این تحول کاملا پیشرفته و گسترده بود .

علاوه برمتون مقدسه مذهبی ، اخبار وروایات درجهٔ دوم دینی ، خدای نامك‌ها ، رسالات مختلف ، ترجمه‌های متعدد افسانه‌ها و قصص از سانسکریت به پهلوی (که داستانهای هزار ویکشب وکلیله ودمنه دونمونهٔ برجسته آنند) ، داستانهای عامیانهٔ پهلوانی، وسرانجام دیوانهای مختلف نظم ونثر برشتهٔ تحریر درآمد. خط پیشرفته وکامل اوستائی درهمین دورهٔ ساسانیان ازروی خط پهلوی اختراع شد و اوستا بدان نگاشته آمد .[۱] ترجمه‌ای از اوستا به زبان پهلوی تهیه گردید که متاسفانه بواسطه تبعیت وسواس‌آمیز از ساختمان و جمله بندی زبان اوستا ، که کاملا باپهلوی مغایرست ، ترجمه‌ای است مبهم و درك آن خالی از اشکال نمی‌باشد .

باری از آنهمه آثار ، اگر کتیبه‌ها را استثناء کنیم ، جز مقادیری کتب دینی زرتشتی که اکثر آنها توسط موبدان آن دیانت درقرن نهم میلادی وقرون بعدی نگاشته شده چیزی باقی‌نمانده ، وباید ادعان کرد که تابیست سی‌سال پیش ازهمین کتب نیزما ایرانیان اطلاع درستی دردست نداشتیم وآنچه بحث وفحص درین زمینه شده جملگی رامرهون علمای فرنگی و پارسیان هند هستیم که از قرن نوزدهم به بعد به گردآوری و مطالعه وطبع ونشر این آثار پرداختند .

اکنون جای مسرت است که می‌بینیم درچند سال اخیر در ایران بدین

۱- برای اطلاع از نظریهٔ نگاشته شدن اوستا درزمان ساسانیان نگاه کنید به مقالت پروفسور کای بار ترجمهٔ نگارنده درکتاب «دین زردشتی» انتشارات بنیاد فرهنگ ایران .

رشته ازعلوم توجه بیشتری مبذول میشود وپهلوی شناسی ومطالعه برسایرزبانها ولهجه‌های ایرانی کم کم جای خوددرادردانشگاهها ومراجع علمی مابازمی نماید

دراین زمینه خوشبختانه تهیهٔ واژه نامهٔ کاملی از زبان پهلوی موردتوجه بنیاد فرهنگ ایران قرارگرفته و علاقه و توجهی که آقای دکتر خانلری مدیر عامل این بنیاد به این کار ضروری نشان می‌دهند نوید آنرا میدهدکه انشاءالله تاچند سال دیگراین امر بدست دانش‌پژوهان ایرانی صورت عمل بخود گیرد.

برای تدوین فرهنگ بزرگ پهلوی طبعاً باید برای کلیهٔ آثاروکتب‌موجود به این زبان مستقلا واژه نامه‌ای تهیه نمود وسپس باروشی دقیق وعلمی به‌تلفیق این واژه‌نامه‌ها پرداخت .

کتاب «واژه نامهٔ مینوی خرد» آخرین کتابی است که درسلسله واژه ــ نامه‌های پهلوی انتشار یافته ومولف دانشمند جوان دکتر احمد تفضلی است .[۱]

«مینوی خرد» رامیتوان از جهتی درزمرهٔ اندرزنامه‌های پهلوی بشمار آورد . این کتاب شامل ۱۱۰۰۰ لغت پهلوی و مشتمل است بر۶۲ جوابی که «روح خرد» به‌پاسخهائی درمسائل مربوط به دین زرتشتی داده ودرآنهامطالب اخلاقی ودینی واساطیری جالبی رامطرح می‌نماید. سبك نگارش کتاب بامقایسهٔ باسایرمتون پهلوی ساده و خالی از پیچیدگی‌ها و ابهامات رایج درمتون این زبان است و بــه احتمال فراوان این اثر در زمــان خسرو انوشیروان تالیف یافته است .

قدیمی‌ترین نسخهٔ «مینوی خرد» که درسال ۱۵۶۹ میلادی نگاشته شده اکنون‌درکتابخانهٔ سلطنتی‌کپنهاگ نگاهداری میشود. این‌نسخه رادرسال۱۸۴۳ وسترگورد زبان شناس مشهور دانمارکی از ایران به دانمارك برده است .

«مینوی خرد» بارها طبع وبه‌پازند وسانسکریت نیز ترجمه شده وفهرست مآخذ ومدارکی که مولف‌ترتیب داده است‌نشانی همهٔ این طبع‌ها را دربردارد. درقرون گذشته این‌کتاب مورد توجه عــامهٔ زرتشتیان بود و ازآن ترجمه‌هائی به فارسی به‌نظم ونثر ترتیب دادند. این ترجمه‌ها آنقدر مشهور ومتداول گردید که زمانی اصل کتاب تقریبا فراموش و نسخ آن بکلی کمیاب گردید و آنانکه

۱ــ در این سلسله تاکنون این واژه نامه‌ها بطبع رسیده است : بندهش : تالیف دکتر احمد بهار ؛ درخت آسوریك : تالیف دکتریحیی ماهیاربوانی، فرهنگ پهلوی تالیف دکتربهرام فره وشی ، فرهنگ هزوارشهای پهلوی : تالیف دکترمحمد جواد مشکور .

میحواستند از اصل آن درصورت پهلوی استفاده نمایند ناحار آنرا ارپارند به حط وزبان پهلوی برمیگرداندند . این نسحه‌ها اغلب مغشوش ومغلوط و خاصه درموارد هزوارشهای آرامی اشتباهات آنها فراوانتر بود . حنین نسحه‌ای از مینوی خرد نیزحالیه درکتابخانهٔ سلطنتی دانمارك نگاهداری میشود .

نسخه‌ای که برای تهیهٔ این واژه نامه مورد استفاده قرار گرفته همان نسحهٔ معتبر وقدیمی کتابخانهٔ سلطنتی کپنهاگ بامقایسه بامتن حاپی انکلساریاست که درسال ۱۹۱۳ دربمبئی بطبع رسیده است .

مؤلف دربرابر هرواژهٔ پهلوی صورت مکتوب[۱] ، و سپس صورت ملفوظ[۲] یا آوا نویسی لغت را بامعنی فارسی ، و نیر معادل پازند آن بدست داده و در موارد متعدد به مقالات و مآخذی که دانشمندان دیگر آن لغت را مورد بحث و بررسی قرارداده‌اند اشاره نموده است.

تهیهٔ حنین واژه نامه‌ای مستلزم صرف وقت وحوصله و دقت فراوان است ومطالعهٔ این فرهنگ نشان آنست که تفضلی همهٔ آنها را ساداس و احاطه‌ای فراوان ارکاری که دردست داشته همراه کرده واثری منقح وپاکیزه وقابل اعتماد بدست داده است .

فهرست کاملی نیر از لغات فارسی ، پهلوی ، اوستائی ، فارسی میانه ، تورفان ، زبور پهلوی ، پازند ، وعربی باذکر شمارهٔ صفحه وحط تهیه سده که کار محققین و استفاده کنندگان ازکتاب را آسان میسارد .

ازدکتر احمد تفضلی تاکنون حند مقاله که شامل مباحثی درمورد لغات پهلوی بوده است خوانده‌ام و این طاهراً اولین کتاب اوست . مقالهٔ مستند دیگری ازاوتحت‌عنوان پهلویکا[۳] حرءمندرحات آحرین شمارهٔ آکتااورینتالیا[۴] درکپنهاگ زیرچاپ است .

آثارش حملگی حکایت ازدقت واحاطه وسنحش صحیح ومطالعهٔ فراوانی که لازمهٔ کار دراین رشته است دارد. خدایش موفق‌تر بدارد و امیدوارم باآنهمه افتادگی که دارد نرنجد اگر او را از امیدهای آیندهٔ مطالعات زبان شناسی بخوانم .

1— Transliteration　　2— Transcription
3— Pahlavica　　4— Acta Orientalia

• دریا بندری

چهل ساعت محاکمه

از عبدالله مستوفی. چاپ دوم. تهران. ۱۳۴۸.
۸۳ ص . بها ۵۰ ریال

گمان می‌کنم همهٔ کسانی که «شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی دورهٔ قاجار» اثر عبدالله مستوفی را خوانده‌اند افسوس این را خورده باشند که چرا نویسندهٔ این کتاب زودتر به صرافت نوشتن نیفتاد وچرا دیرتر نزیست. «شرح زندگانی من» یک تصویر «گستردهٔ» (پانورامیک) روشن ازیک عصرطی شده است . از تعینات آن عصر امروز جز چند لاله و مردنگی و کوزه قلیان در رف خانه‌های اعیان و اشراف ورشکسته ، (یا در «ویترین» ویلاهای کارگزاران نوکیسه) وجز چند عمارت نم‌داده درمحله‌های قدیم «طهران» وجز چند چنارکهن در حیاط کاخ گلستان چیز زیادی باقی نمانده است . از معنویات آن ، از فضا و هوای خانه‌ها و کوچه‌هایش ، گذشتگان آنچه در سینه داشتند با خود بردند .

تنها یادگار ، نوشته‌هایی است که جسته گریخته برجامانده است. «شرح زندگانی من» شاید غنی‌ترین این نوشته‌ها باشد . به‌نظرمن اهمیت آن ازعمارت شمس‌العماره به‌مراتب بیشتر است .

وتازه اهمیت آن به‌همین‌جا ختم نمی‌شود. این یکی از آخرین فراورده‌های مهم‌ذهن وزبان ایرانی است پیش‌از هجوم فرهنگ مغرب‌زمین . گنجینهٔ لغات واصطلاحاتش تقریباً بی‌انتهاست . زبانش صنعت یا ظرافت خاصی ندارد ، اما فارسی‌است ــ فارسی‌وسیع ورسا وگویا. به‌این‌ترتیب، نام عبدالله مستوفی روی هرکتابی‌باشد نمی‌توان از خواندن‌آن غافل ماند .

«چهل ساعت محاکمه» ،که‌گویاسالها پیش‌چاپ شده بوده واکنون‌چاپ جدیدی ازآن درآمده است ، متأسفانه بااثراصلی نویسنده طرف‌قیاس‌نمی‌تواند باشد ؛ مع‌هذا قدرت مشاهده وراحتی بیان‌اودراین کتاب کوچک‌هم به‌طورمحو ومبهمی احساس‌می‌شود .

محاکمه مربوط به‌یک قتل است در حدود چهل سال پیش از این. قاتل کلانتر جهرم بوده است و مقتول برادر زادهٔ پانزده سالهٔ او . علت قتل این است که‌کلانتر برادر زاده‌اش را مدعی خود می‌پنداشته و با او دشمنی می‌کرده است . اوضاع واحوال قتل وحشتناک است ویکی‌ازنمونه‌های این نکته است که عـواطف منفی زایندهٔ نظام اجتماعی منحط روح آدمیزاد را تـا چه درجه‌ای

می‌تواند در تـاریکی فرو برد. نویسندهٔ داستان محاکمه را از زبـان قاتل نقل می‌کند.

باید توجه داشت کـه این یك داستان کاملا ساده‌دلانه (naive) است. نویسنده بدوی‌ترین شیوه‌ها رادرآن به‌کار برده‌است. گفتگوهـا به‌اختصار و غالباً به‌طورغیر مستقیم آمده است. هرجا ممکن بوده «نکات اخلاقی وقصائی» درداستان درج شده است. معهذا صحنه‌هـا کاملا زنده است و نتیجتاً قصه کاملا خواندنی است ــ به‌جهت آن مقدارفضا وحیاتی که گویی به‌رغم نویسنده درلابلای سطورباقی مانده‌است. خواننده «چهل‌ساعت محاکمه» رابا این حیف ودریغ تمام می‌کندکه کاشکی مستوفی با آن حافظه و دقت نظر سگرفی که بعدها در «شرح زندگانی‌من» نشان‌داد شرح‌این محاکمه‌را هم هرچه مفصل‌تر ومستوفاتر نوشته بود.

*

مرحوم عبدالله مستوفی‌رامن‌یك‌بار دیدم. درحدود بیسـودوسه سال‌پیش یك‌شب یکی‌از دوستان مرابا‌خود به‌جلسهٔ انجمن‌دانشوران بردکه درخانهٔ‌عادل خلعتبری درشمیران تشکیل‌می‌شد. یادم نیست‌کجای شمیران بود. وسط باغ مقداری صندلی‌چیده بودند وعده‌ای نشسته‌بودند. «شرح زندگانی من» گویا تازه‌منتشر شده‌بود وصحبتش سرزبانها بود. آقای خلعتبری گفت که نویسندهٔ این کتاب درمیان ماست و وعده کرده است‌که بـرای اعضای انجمن سخنرانی کند. مستوفی‌مردسبزهٔ میانه‌بالایی‌بود باتن‌سنگین وکلهٔ‌طاس بزرگ. خیلی‌پیر وخسته می‌نمود. ازاو خواهش‌کردند نشسته‌حرف بزنند، ولـی قبول نکرد. موضوع صحبت‌تاریخ بود. ابتدا پرسیدچقدر وقت حـرف زدن دارد. گفتند هرچه بخواهد گفت‌که درحدود یك‌ساعت حرف‌خواهد زد.

مستوفی درهمین حدود حرف‌زد. ابتدا به‌نظرمی‌رسیدکه صدایش گرفته است وکلمات‌را مشکل‌ادا می‌کند، ولی‌بعد رفته‌رفته گرم شدوراه افتاد. خلاصهٔ حرفش‌تا آنجا که به‌یادم مانده است این‌بودکه هرچیزی تاریخی دارد وحال وهستی‌آن چیز نمایندهٔ تاریخ‌آن چیزاست. ملتها میراث تاریخشان را بردوش دارند ونمی‌توانند از زیرآن‌بار شانه‌خالی‌کنند. بی‌جهت نیست‌که ملت‌انگلیس باملت روس فرق‌دارد، زیرا که تاریخ آنهامختلف بـوده‌است. بنابرین چه خصائص فردی وچه‌خصائص قومی همه‌مسبوق به‌سابقه است. اگر دولت به‌ملت ظلم‌می‌کند، این‌مسبوق بـه‌سابقه‌است. اگرافراد ملت بـه‌حق همدیگر تجاوز می‌کنند، این‌مسبوق به‌سابقه است. اگرتوی خیابان مـردم‌برای سوار شدن

اتوبوس یاحریدن نان‌همدیگر را کتك می‌زنند ، ایـن مسبوق به‌سابقه است . همه‌چیز مسبوق به‌سابقه است. علم مسبوق به سابقه است ، جهل مسبوق به‌سابقه است. عدل‌مسبوق به‌سابقه است، ظلم مسبوق به‌سابقه‌است. هرسابقه‌ای هم‌مسبوق به‌سابقه است .

صحبت‌مستوفی که تمام‌شد، جوان لاغروریزه‌ای که‌ته‌ریشی داشت و ارعبا و عمامه‌اش پیدا بود طلبه یاآخونداست ، دستش‌را بلندکرد و گفت «بنده‌سؤال دارم .»

مستوفی گفت «بفرمایید .»

جوانك گفت «شمافرمودید همه‌چیز مسبوق به‌سابقه است . »

مستوفی گفت «بله .»

جوان گفت «فرمودید ظلم‌هم مسبوق به‌سابقه است . »

مستوفی گفت «بله .»

جوان گفت «آیاقتل هابیل به‌دست قابیل‌ظلم بودیانه ؟»

مستوفی گفت «البته ظلم بود .»

جوان‌گفت «بفرمایید که این‌ظلم مسبوق به‌چه‌سابقه‌ای بود ؟»

دنبالهٔ بحث‌را درست به‌یاد ندارم .

●●

معارف اسلامی در جهان معاصر

تألیف سید حسین نصر . تهران . کتابهای جیبی. ۱۳۴۸

رضا داوری
دکتر در فلسفه

شرکت سهامی کتب جیبی مجموعه‌ای ازمقالات دکتر سید حسین نصر رابصورت پاکیزه‌ای چاپ ومنتشر کرده‌است. عنوان: «معارف اسلامی درجهان معاصر» تا حدودی می‌تواند راهبر بـاین باشدکه بدانیم مضامین‌کتاب چیست یعنی حتی قبل از اینکه آن را بخوانیم متوجه می‌شویم‌که هم مؤلف یا مصروف براین بوده است‌که نشان‌دهد معارف اسلامی‌چگونه درجهان امروزتلقی‌می‌شود وتا چه اندازه اعتبار دارد و مورد اعتناست ومهمتر ازآن این معارف دردنیای امروز چه معنائی می‌تواند داشته باشد. دکتر نصر درجائی‌ازکتاب خود متذکر می‌شودکه ازرنسانس ببعد اروپائیان چندان عنایتی به‌علم وفلسفه اسلامی‌نکردند و اگر مطالعاتی دراین زمینه بعمل آوردنـد بیشتر در مواردی بودکه احیاناً

ربطی بفلسفه وعلم غربی داشت. لازمهٔ این نحوه تفکر وحتی اساس آن فکری بودکه امروز بنام تاریخ انگاری خوانده می‌شود و یکی از نتایج این عقیده اینستکه هرچه درگذشته گفته شده است، مربوط بگذشته است وبکار امروزومردم امروز نمی‌آید وبنابراین تفکرات اهل‌علم درعالم اسلام هم اگرمعنائی داشته‌است درگذشته بوده وامروزمعنای محصلی ندارد. اماد کترنصر که بااین‌معنی بهیچوجه موافق نیست سعی می‌کند نشان دهدکه معنای این تفکرات چیست تا آنجاکه حتی وقتی در علم اسلامی بحث می‌کند ما را متوجه می‌کندکه این علم با علم امروز نباید مشتبه‌شود. زیراکه عالمان قدیم ماهم احیاناً درکارشان بکشف باطن امور عنایت داشتند. براین اساس است که فی‌المثل نشان می‌دهدکه کیمیای جابربن حیان توحیدی باشیمی رازی فرق دارد و اصولا علم اسلامی مبتنی بر يك جهان شناسی است‌که با جهان شناسی متداول امروز بکلی متفاوت‌است نتیجهٔ مهمی‌که ازاین قول برای ما حاصل می‌شود اینکه علم امروزکه درنظر مردم زمانه مطلق است از نظرگاه خاصی اعتبار دارد و اگر متفکری بخواهد جهان را ازاین‌نظرگاه ننگرد چگونه می‌تواند این‌علم رامطلق بداند. پیداست که ما امروزیها به‌آسانی نمی‌توانیم نظرگاه متفکران‌یونانی‌واسلامی رادریابیم. اما اگر بدون تأمل آن نظرگاهها را مردود بدانیم جاهلیم و فقط ادعای علم داریم یعنی‌درجهل مرکبیم. ممکن‌است بسیاری از نتایج علمی‌که متقدمان و از جمله‌آنها متفکران اسلام‌گرفته‌اند ازلحاظ علم تجربی امروز ناقص ونادرست باشد اما اولا این بیشتر درمورد علومی صادق است‌که ناظربجنبهٔ عملی حیات بشر است ومیدانیم‌که فقط جزءکوچکی درعلم‌قدیم جنبهٔ پراگماتیك داشته‌است واین قیاس باطل است‌که بگوئیم چون علم امروز صرفاً جنبه‌کمی دارد و علم قدیم اینگونه نبوده است پس‌این علم باطل یا ناقص است. وانگهی وقتی مسألهٔ نظرگاه و جهان شناسی مطرح می‌شود آسان نیست‌که باتوسل بتاریخ انگاری جهان شناسی قدیم را مردود بدایم وجهان‌شناسی‌امروز را اعتبار بدهیم. مگر چه‌کس باکدام روش علمی‌می‌تواندجهان شناسی کوته نظرانهٔ امروزراباصطلاح بطریق علمی موجه سازد؟ اگر ما ازپیش و ازروی عادت این جهان شناسی‌را پذیرفته‌ایم چه بأسی می‌توانیم برکسانی داشته باشیم‌که جهان‌شناسی دیگری راکه عمق‌بیشتری هم‌دارد وقابل‌اینست‌که ازآن‌تأمل وتفکرشود مطرح سازند.

اگر بشر امروز بجائی رسیده است که غرق درخود بینی است و بگرد خویش می‌چرخد آیا باید درهمین حال بماند یا باید تذکر پیدا کند که ازخانه و وطن ویار و دیار خود دورشده است این تذکر نسبت به گذشته است اما نه گذشته‌ای که ما ازآن گذشته باشیم. ما از گذشته نمی‌توانیم بگذریم زیرا این نور گذشته است که ازبالای سر ماپیش روی ما می‌تابد وافق فراروی ما را روشن می‌کند. وقتی بانظر امروزی بگذشته نگاه کنیم این گذشته را ناگزیر بابیان اوگوست کنت تعبیر می‌کنیم که: مردگان برزندگان حکومت می‌کنند. یعنی تاریخ چیزی جریان مکانیکی نیست. اما دکتر نصرمی‌خواهد بگوید که تفکر اسلامی در دنیای امروز هم می‌تواند معنائی داشته باشد .

کتاب «معارف اسلامی درجهان معاصر» درچهار بخش تنظیم شده است. بخش اول کلیاتی دربارهٔ فلسفهٔ اسلامی وتاریخ فلسفه دراسلام و بیشتر درهمین قسمت است که بالصراحه اهمیت فلسفهٔ اسلامی در عصرحاضر گوشزد شده است .

بخش دوم مباحث مربوط بتاریخ علم اسلامی است که نه تنها درزبان فارسی تازگی دارد بلکه از نظرگاه کسی نوشته شده است که علاقمند بتفکر و عرفان است و درعلم هم بیشتر بتحقیق جنبه‌های باطنی اهمیت می‌دهد .

دربخش سوم نفوذ فلسفهٔ اسلامی درغرب وبطور کلی خارج ازایران مورد عنایت نویسنده است .

بخش چهارم متضمن بحثی است دربارهٔ علم و تحقیق ومیراث فرهنگی ایران و بعضی گفت و شنودها دربارهٔ دین و فلسفه و انسان و مقاله‌ای دربارهٔ ادیان عالم .

چنانکه گفتیم چیزی که بیشتر مطمح نظر نویسنده است اهمیت امروزی مطالعه وتفکر دربارهٔ متفکران گذشته ماست. بنظر دکتر نصر «کسب علوم جدید برای تمدنی که خود دارای علوم ومعارف ریشه‌دار وعمیق است بدون آگاهی از زمینهٔ تاریخی وفکری خود آن تمدن مقدور نیست . . . دیگر نمی‌توان باجهل دربارهٔ گذشته به سوی آینده رفت چون گذشته فقط گذشته نیست بلکه ریشه حال وآینده است . . .»

در دوره‌ای که ما متفکران خود را فراموش کرده‌ایم کاری که آقای دکتر نصر انجام داده است شایستهٔ ستایش است . وقتی موانع پسیکولوژیك راکه در

ولی چکنیم که دوراه بیشترپیش پای خود نداریم. یادراستعفای ازتفکر اصرار می‌کنیم و آنوقت فرجام معلوم است یعنی نابود می‌شویم و اگر باید فکر کنیم این تفکر بدون تذکر نسبت بگذشته ممکن نیست. اگر کسانی پیدا شوند که‌در این راه بروند اقتباس‌علم غربی هم غیرممکن می‌شود ویامیمانیم وحالت اعجاب جاهلانه‌مان نسبت بعلم وتمدن‌غربی. تعبیرحالت‌اعجاب جاهلانه شاید خوشایند بسیاری کسان نباشد اما چه نام وعنوان می‌توانیم بوضع و حالت‌کسی بدهیم‌که مغرور از داشته وکردهٔ دیگران است و خود وگذشته خودرا فراموش کرده و اکتفا بتقلید صرف می‌کند و راهی جز این نمی‌شناسد و دیگران راهم به این راه می‌خواند و این دعوت را بنام ترقی وپیشرفت می‌کند ودریغاکه گوش‌ها این دعوت‌آشناست‌وآن‌را خوب می‌شنود وزود می‌پذیرد واین‌فلاکت وعسرت‌ماست اما این‌گوش باید کرشود. ماباید گوش دیگری داشته باشیم‌که صدای متفکران را بشنویم وبیم‌نداشته‌باشیم‌که این‌صدا مارابگذشته برمی‌گرداند. این‌صدا مارا به سرآغاز دیگری می‌برد و راه آینده را باز می‌نماید .

دکترنصر میخواهد درکتاب خود این توجه رابخواننده بدهد و به این جهت‌کار او عزیز وگرامی است .

کتابهای خارجی

دستور لهجهٔ تاتی جنوبی

Ehsan Yar - Shater. A Grammar of Southern Tati Dialects 1969 (Publications in Near and Middle East Studies, Columbia University)

احمد تفضلی

در بارهٔ لهجه‌های مختلف ایرانی متداول در داخل ایران کنونی کتب و مقالات بسیاری تاکنون بوسیلهٔ مستشرقان وهمچنین دانشمندان ومتذوقان ایرانی نوشته‌شده است . اما اکثر این لهجه‌ها براساس علم‌زبانشناسی وروش دقیق‌علمی مطالعه‌نشده است . جای‌خوشوقتی است که کتاب «دستور تاتی‌جنوبی» جزو کتب نادر درلهجه‌شناسی ایرانی است که شرایط یك‌اثرعلمی را کاملادارااست .

این کتاب علاوه بر پیشگفتارومقدمه شامل دوبخش‌اصلی‌است. واجشناسی (phonology) و صرف (morphology) تاتی . اصطلاح تاتی به‌لهجه‌های ایرانیی که درشمال غربی ایران بدانهاسخن گفته میشود (بجز کردی وفارسی) اطلاق می‌شود. این‌لهجه‌ها ناحیه‌ای ازمرزهای جنوبی ارس تـا شمال ساوه را دربر دارد .

دراین نواحی زبان اکثریت ترکی است ولی زبانهای تاتی جای‌جـای باقی‌مانده‌است[1] . بانفوذ روزافزون فارسی‌وترکی‌این‌لهجه‌ها درخطرفراموشی است وثبت‌ومطالعهٔ آنها خدمتی است بزرگ به‌فرهنگ ایران .

بنابرنظر مؤلف لهجه‌های تـاتی را بـه‌پنج دسته می‌توان تقسیم‌کرد : ۱ ـ لهجه‌هایی‌که درنواحی جنوب غربی‌قزوین و دراشتهارد بدانها سخن گفته می‌شود . ۲ ـ لهجه‌ای‌که درخوئین در ۶۰ کیلومتری جنوب غـربی زنجان و دهات دیگر نزدیك خوئین معمول است . ۳ ـ لهجه‌هـای خلخال وطـارم . ۴ ـ لهجه‌های هرزند ودیزمار ۵ ـ لهجه‌هایی که‌درشرق وشمال شرقی‌قزوین (کوهپایه ورودبار والموت) معمول است . گروه تـاتی یکی ازگروههای مهم

۱ ـ رك مقدمه کتاب ص ۱۷

لهجه‌های شمال‌غربی ایران‌را تشکیل می‌دهد وازنظر واژگان(Vocabulary) وصرف ونحو بسیار قابل توجه است جستجوی بیشتر به‌احتمال قوی لهجه‌های جدیدی‌را ازاین گروه کشف خواهدکرد .

ازمیان لهجه‌های‌تاتی دکتریارشاطر این نه لهجه‌را که تاتی جنوبی نامیده است بررسی کرده است : حالی ، تاکستانی ، اشتهاردی ، خیارجی ، ابراهیم‌آبادی ، سگزآبادی ، دانسفانی ، اسفروردینی وخوزینی . نام هرلهجه ازنام‌دهی که لهجه‌درآن صحبت‌می‌شود گرفته شده‌ودرمقدمهٔ کتاب شرح‌مختصری دربارهٔ موقعیت‌هرده ومردم‌آن وکارحرفه‌شان ذکرشده است .

بعضی‌از مشخصات عمومی‌این‌لهجه‌ها که در مقدمهٔ کتاب آمده عبارت‌است از: تشخیص‌جنس‌درمورداسماء وضمائروافعال، داشتن حالت‌متمم(Oblique) درمورداسماءوضمائر، نبودن کسرهٔ‌اضافه، استعمال‌فراوان‌پسواژه(Postposition) درمقابل پیشواژه (Preposition) وتفاوت صرف‌فعلهای لازم ومتعدی درزمان ماضی که نتیجهٔ وجود ساختمان مجهول درصرف زمان گذشته است (مقدمه کتاب ص۲۱ ببعد) .

دربخش واجشناسی سیستم واجی هریك ازنه‌لهجه ذکرشده‌است ودراین قسمت‌سیستم واجی لهجه‌های حالی وتاکستانی واشتهاردی به‌سبب دردست بودن موادبیشتری دقیقتر مورد بحث‌قرارگرفته است . واجهای مستقل ازگونه‌واجها (allophone) تاآنجاکه میسر بوده مشخص شده ودرهرجا شکی بوده مؤلف تردیدخویش راصریحاً بیان‌کرده است .

دربخش صرف ونحواسماء (مفرد وجمع وجنس آنها) ، حروف اضافه (پسواژه وپیشواژه). صفات وافعال (وزمانهای مختلف وصرف آنها) وپیوندها (Conjunction) بحث‌کرده ودر هریك از مباحث جزئی‌ترین نکات از نظر تیزبین مؤلف پوشیده نمانده است . اگرچه فصل مستقلی به‌نحو (syntax) اختصاص داده نشده ، امادر ضمن مباحث صرفی به‌نکات نحوی نیز اشاره شده است . درپایان‌کتاب فهرستی‌از نام‌کسانی‌که مؤلف‌مواد مورد مطالعهٔ‌خود راازآنها پرسیده‌است ونیزفهرستی ازکتابهایی‌که درمورد بعضی‌از این‌لهجه‌ها قبلا نوشته‌شده ومورد استفادهٔ نویسنده قرارگرفته، آمده است .

دستورزبان تاتی جنوبی به‌روش همزمانی و توصیفی (descriptive)

نگاشته‌شده است ، یعنی مؤلف خود را درچهارچوب وضع کنونی لهجه‌ها نگاه داشته و به‌مطالعهٔ صورتهای کهنه‌تر لهجه‌ها وتحول تاریخی آنها وذکر وجوه اشتقاق توجهی نداشته ودرتمام کتاب ازاین روش عدول نکرده است . مراعات این یك نواختی درروش نیز برارزش کتاب می‌افزاید . بهرحال مطالعهٔ تاریخی این لهجه‌ها نیز ، که به‌نظر مؤلف ظاهراً دنبالهٔ زبان مادی قدیم‌اند ، مسلماً در مد نظر نویسنده که درزبانهای باستانی ایـران استادی بنام است ، می‌بـاشد . امیداست که در آثار بعدی نتیجهٔ مطالعات ایشان دراختیار علاقه‌مندان به‌بررسی تحول تـاریخی لهجه‌های ایرانی قـرارگیرد . همچنین تـدوین فرهنگی از واژه‌های لهجه‌های تاتی نیز کمك بزرگی به‌زبانشناسی ایرانی خواهد کرد .

یونانیان و بربرها

جلدهای اول ودوم «یونانیان و بربرها» تألیف آقای امیرمهدی بدیع را باشوق و ذوق فراوان ترجمه کردم و با آنکه مدتی است جلد سوم آن ازچاپ درآمده ، گرفتاریهای زندگی هنوز نگذاشته است که تـرجمهٔ جلد سوم را هم به خوانندگان فارسی زبان تقدیم کنم . درضمن پاسخ نامه‌ای که برای عذرخواهی ازقصور درترجمهٔ جلد سوم به‌آقای بدیع نوشته بودم ، مطالبی مرقوم داشته‌اند که بنظر بنده آگاهی یافتن خوانندگان «راهنمای کتاب» از آنها بی‌فایده نیست: «. . . دریغ بود اسناد زیادی راکه ازبرای تهیهٔ چهارجلد «یونانیان و بربرها» جمع کرده بودم به‌فراموشی بسپارم وچون به‌نظرم‌آمدکه این‌فرعیات‌ازاصل‌مهمتر است تصمیم‌گرفتم‌که جلد پنجمی که شامل این اسناد است تهیه کنم و چند ماه است که دست وپابستهٔ این‌کار هستم . نوعی محکومیت است به‌اعمال شاقه وچون حاکم ومحکوم یکی است راه فرار و گله هم باقی نیست . . . اگر غمگین هستم از برای آن است‌که نزدیك به اتمام است !» .

و در جای دیگر : «مقاله‌ای در La Revue de Paris که زبان اصلی متخصصین وجود پسندان فرانسه است چاپ شده بود حضورتان می‌فرستم ، می‌رساندکه زحمت بیهوده نبود . . .»

ترجمهٔ این‌مقاله راکه به‌قلم ادموندپونیون Edmond Pognon است به خوانندگان «راهنمای کتاب» اهدا می‌کنم .

احمد آرام

این بربرهای تهمت کشیده

مدت بیست قـرن استکه مردم اروپا نتوانسته‌اند تاریخ قدیم را جز از طریق آیینهٔ یونان‌وروم ببینند. شهرت‌واعتباراقوام‌دیگر، پیوسته‌از‌این‌طرز رؤیت آسیب دیده است . ازآغازتاریخ، یونانیان چنین عادت‌کرده بودندکه مردمانی راکه به زبان ایشان سخن نمی‌گفتند ، «بربرها» بنامند؛ این‌کلمهٔ «بربرها»، در ابتدا ، به معنی‌کسانی بـودکه درست نمی‌توانند سخن بگویند ، و بعدها ، به‌صورت‌طبیعی، عنوان‌مردمانی‌را پیداکردکه نسبت به‌هنرواقعی‌زندگی‌جاهلند و درحاشیهٔ تنها تمدن واقعی ــ یعنی تمدن یونانی ــ زندگی می‌کنند . بعدها ، رومیان ، که خود درنظر یونانیان بربرهایی چون بربرهـای دیگر بودند ، یونان را مسخرکردنـد و وارد مکتب ایشان شدند . این جواجگان فرمانروا و درعین حال شاگردان درخشان ، پس ازآنکه زبان یونانی را آموختند وبه زبان لاتینی‌خود شرافت یك زبان بزرگ فرهنگی‌بخشیدند، به‌صورت حامیان وسهامداران این تمدن یونانی درآمدندکه ، پس ازآن ، جنبهٔ یونانی ـ رومی پیداکرد، وبافتوحات رومیان بردیگربربرهایی‌که درباقی جهان قدیم زندگی

می‌کردند تحمیل شد. درهمین تمدن است که ما مردم باختر زمین ازهمان زمان زندگی می‌کنیم؛ ونیز همین تمدن است که، تاروزگار ما، صورتهای خودرا به مسیحیت ما بخشیده است. ادبیات مضاعف همین تمدن یونانی ـ رومی است که ما تا دیروز درکلاسهای مدارس خود به درس می‌خواندیم. پس چه جای تعجب است که پیروزی یونانیان بر ایرانیان درجنگهای «مادی»، تسخیر آسیا تارود گنگ بدست اسکندرمقدونی یونانی‌شده، سه جنگ همراه باپیروزی رومیان درکارتاژ، وتسخیرشمال افریقا و اسپانیا وگول وبخشی ازجزیرهٔ انگلستان و آلمان مجاور رود راین واروپای مرکزی به دست فوجهای رومی، درحافظه‌ها به عنوان پیروزی تمدن بر بربریت تلقی شود؟

بدون اینکه درصدد اثبات حق یا بطلان این طرز باشیم، باید به این مطلب توجه کنیم که مورخان یونانی و لاتینی تنها بـه‌آن زبانهای قدیمی خبر نوشته‌اند که معمولا درمغرب زمین تعلیم می‌شده، و بنابراین، اسناد وگواهیهای مردم آسیا مخفی مانده، و از بربرهای اروپا که اصلا خطنویسی نمی‌دانسته‌اند سند ومدرکی برجای نمانده است.

اینك آقای امیرمهدی بدیع، درسومین جلد ازتألیف خود، «یونانیان و بربرها»، کار خودرا در تجدید حیثیت و اعتبار ایرانیان دنبال می‌کند، و مستندات خودرا جز از هرودوت وکسنوفون وپلوتارك بر نمی‌گزینند؛ و نیز ژان مارکال، درتألیف خود، «سلتها وتمدن سلتی»، با استشهاد از متونی که از تیت لیو و سیسرون و سزار و پولیب انتخاب کرده است، تاریخ قومی را در روشنایی قرارمی‌دهد که، به‌نظروی، نقش اساسی درتاریخ تمدن ماداشته‌اند.

طبیعی است که برای یافتن خبرهایی که این مصنفان نمی‌خواستند بگویند، لازم است که آثار ایشان به دقت خوانده شود، تاکتمانها و ازقلم انداختنها و ریاکاریها و دروغهای ایشان برملا شود.

اینکه درمدت قرنها یك نفر به چنین کاری برنخاسته است، نتیجهٔ نقص روش تاریخی بوده است؛ ونیز علت دیگر آن میراثی است که از دورهٔ رونسانس برای ما مانده و فرهنگ وآثار کتبی یونانی ـ رومی را همچون بت می‌پرستیم وبا وجودعکس‌العمل«متجددان»، درمقابل«قدما»، درقرن بزرگ [= قرن نوزدهم] وپیدایش نهضت رومانتیسم و دار و دستهٔ آن، هنوز نتوانسته‌ایم خودرا از این بت‌پرستی خلاص کنیم.

امیرمهدی بدیع اکنون به جلد سوم رازگشایی تـاریخ قدیم رسیده، و هنوزکارش پایان نیافته است. وی اعلام می‌کند که قصدش ثابت کردن این مطلب است «که فتوحات اسکندر انتقامی نبوده که یونان» ازایران داریوش وخشیارشا

گرفته که بنابر روایت در آغاز قرن پنجم قبل از میلاد به یونان حمله کرده و در نبردهای ماراتون و سالامیس و پلاتئا ، بالخاصه از آتنیان شکست خورده بود . مؤلف همین روایت را می‌خواهد رد کند و، به عبارت دیگر ، در این جلد سوم می‌خواهد حقیقت جنگهای «مادی» را آشکار سازد و ثابت کند که «شاهنشاهی ایران از آن جهت خود را در منازعات یونان وارد کرد که یونانیان آشکارا و با اصرار اورا به این دخالت دعوت کردند» .

هدف مؤلف معلوم و محدود است . مؤلف نمی‌تواند ادعا کند ، و این را خوب می‌داند ، که ایران هخامنشی در نظر مورخان معاصر به عنوان سرزمین بربرها شناخته نمی‌شود . به قول او :

«این را می‌دانم که دیگر هیچ کس امروز ، بـه صورت جدی و علمی ، منکر عظمت ذاتی تمدن هخامنشی نیست ، و همگان در فرصتهای مناسب راههای عالی را که به فرمان شاهان هخامنشی ساخته شده و منزلگاههای پستی محفوظ و مطمئن را که بر سر آن راهها فراهم آمده بود می‌ستایند ، و از سازمانهای مالیاتی و اداری ایشان به نیکی یاد می‌کنند ، و نیز کاخهای پادشاهان و هنر آن زمان و حکمت «زردشت» مورد ستایش است و، چنانکه می‌دانیم، کتاب‌مقدس گواه صادقی است بر لطفی که شاهان هخامنشی نسبت به یهودیان در اثنای اسارت ایشان مبذول داشته‌اند . ولی به محض آنکه به فصل بحرانی نبردهای ایران و یونان می‌رسیم ، لحن تغییر می‌کند، و همهٔ آن حسنها نادیده گرفته می‌شود و به هخامنشیان چون بربرهایی نظر می‌کنند که شکست آنـان منادی پیروزی تمدن باختری شده است .»

نظر مؤلف درست است ، و این تناقض اساسی کار هرودوت «پدر نامدار تاریخ» است که از جنگهای مادی که موضوع اصلی کتاب او است بسیار به‌دراز! سخن گفته است . وی که تقریباً معاصر باحوادث این جنگها بوده، بر خود روا نمی‌داشته‌است که درفصلهای پردامنه‌ای که از ایرانیان و روابط ایشان بایونانیان سخن گفته ، در برابر تمدن عالی و تقوی و صدق نیت ایشان ، که فضیلتی است که کمتر رنگ یونانی دارد ، سکوت اختیار کند ... ولی هنگامی که به لشکر کشی ۴۹۰ ق .م داریوش برضد آتن می‌رسد ، و پس از آن از حملهٔ به یونان پسرش خشیارشا که بـه شکست انجامید سخن می‌گویـد ، چنان حقایق مشهود را با گزافگوییهای ازروی بدخواهی و تفسیرهای مغرضانه می‌پوشاند که خوانندهٔ بدون سوءظن تصور می‌کند که شاهد پیروزی معجز آسای مشتی یونانیان (تقریباً همه از مردم آتن) است در برابر اردوهای بیشماری از بربرهـایی که بر آن مصمم شده بودند که همهٔ آنان را به بندگی خود درآورند و وطنشان را غارت کنند.

روش کار امیرمهدی بدیع آن است که با سوءظن و عدم اعتماد نوشته‌های هرودوت را می‌خواند، وتناقضهای متعدد نوشته‌های اورا آشکارمی‌سازد وهرجا ممکن باشد ، با گواهیهای دیگر نویسندگان روزگار باستانی ، گفته‌های اورا رد می‌کند. وی به‌شهادت قطعی از توکودیدس (= توسیدید) که مورخی بیغرض بود و وقایع جنگ پلوپونسوس (= پلوپونز) راکه اندکی پس از پیروزی یونانیان بر ایرانیان، یونان را پاره پاره کرد، به‌صورتی عینی‌وصف کرده است، اهمیت فراوان می‌دهد : « واما درمورد حوادثی که بردورهٔ مقدم براین جنگ اثر گذاشتند ، . . . نظرمن آن است که ، هم ازلحاظ نظامی وهم از لحاظهای دیگر ، بسیارکم اهمیت بودند . و من این نظر را از روی نشانه‌هایی که از تحقیق دربارهٔ زمانهای دورکرده‌ام به دست آورده‌ام .»

مؤلف ما ، از تحقیق خاص خود ، به نظر قطعی مشابهی رسیده است . ماراتون ، « نبردی است که به گزاف چنان عادت شده است که آن را پیروزی یونان بر آسیا ونقطهٔ عطف برجسته‌ای درتاریخ جهان وتمدن حقیقی بشناسند، درواقع تسویهٔ حسابی میان دو آتنی دشمنی با یکدیگر بوده است : هیپیاس ، پسر پیسیستراتس ، جبار سکست خوردهٔ آتن ، میلتیادس ، پسر کیمون ، جبار گرافکار خرسونسوس» . لشکرکشی ایران ،که همه چیز نشان دهندهٔ آنست که در نظر داریوش جز جنبه‌ای محلی و اهمیت فرعی نداشته ، بـه اصرار همین هیپیاس‌صورت گرفت که مدت بیست‌سال دردربارشوش‌می‌زیست‌وپیوسته ازشاهنشاه هخامنشی‌تقاضای کومك می‌کرد تافرمانروایی ازدست رفتهٔ پدرش پیسیستراتس را باردیگر به جنگ آرد . میلتیادس‌که می‌بایستی از خرسونسوس بگریزد، اگر به هموطنان متشتت خود نصیحت می‌کرد که مقاومت ورزند ، «برای آن بودکه از سر خود دفاع‌کند» . وآنچه برای خواننده مایهٔ تعجب می‌شود این است داتیس ، سردارسپاه اعزامی ایران ، دریافت‌که آتنیان حاضربه‌پذیرفتن هیپیاس نیستند؛ برآن شدکه سپاهیان خود را برای بازگشت به‌کشتی بنشاند؛ وتنها دراین هنگام بودکه میلتیادس لشکریان خودرا به‌حمله برانگیخت. این پیروزی قطعی یونانیگری بر بربریگری چیزی جـز نبرد حقیری نبودکه با دنبالهٔ سپاه کوچك اعزامی ایران صورت گرفت‌که ، بی‌آنکه واردکارزار شده باشد ، ازجنگ وحمله منصرف شده بود !

ده سال بعد ، خشیارشای پسرداریوش ، لشکرکشی دامنه داری را آغاز کرد . شك نیست که مؤلف ماکوشیده است تـا ارقام شگفت انگیز هرودوت را تعدیل‌کند و حقایق را چنانکه بود شرح دهد ، ولی بیشتر هم وی مصروف آن است‌که تهمتها و بهتانهایی راکه پدرتاریخ به شاهنشاه ایران زده است بزداید

و درمقابل یک کاریکاتور کریه ومایهٔ خشم چهرهٔ آن شاه را نمایش دهد. خشیارشا، چنانکه همگان یا تقریباً همگان، بنا بر تأثیر گفته‌های هرودوت باور دارند، شهر آتن را که مردمش واگذاشته بودند ویران و زیر و زبر نکرد. بیان امیر مهدی بدیع، که حتی خلاصهٔ آن راهم نمی‌توان در اینجا نقل کرد، قاطع و قانع کننده است. خشیارشا مرد خام بی‌اراده‌ای نبود که تمام اوقات زندگیش به فسق وفجورمی گذشته باشد، و چنین صورتی برای آن شاهنشاه همان است که باخطای هرودوت به اخلاف رسیده است. اگر امروز هم مورخانی به آن باوردارند «نتیجهٔ سوء فهم ناپذیرفتنی و نابخشودنی است که سبب شده است تا ایشان خشیارشا راچون یکی ازسلطانهای دیگبار یامالاباد یامهاراجه‌های اینجا و آنجا تصور کنند که قدرتهای استعماری، هر اندازه خواستند و تا آنجا که توانستند، پستیها و فسق و فجورهای ایشان را ستودند تاهرچه بیشتر آنان را به جانب انحطاط مادی و معنوی سوق دهند، و از این راه، بنده کردن این امیران، کشورها وملتهای ایشان را که قربانیهای واقعی بودند نیز بندهٔ خود کنند».

باهمین اظهارات غیرقابل انکاراست که امیرمهدی بدیع عمق اندیشهٔ خود را برما آشکار می‌سازد.

نسخ خطی مصور فارسی در موزهٔ بریتانیا

— ۴ —

نوشتهٔ
مردیث اونس
ترجمهٔ
سروس مصدقی✿

یکی دیگر از زیباترین آثار هنری دورهٔ تیموری نسخهٔ کوچك (Add. 25900) متعلق بسال ۱۴۴۲ میلادی می‌باشد. از نوزده مینیاتور این نسخه یکی انتخاب شده است (تصویر ۴) که از نظر قدمت با خود نسخه همزمان است. برروی یکی دیگر ازاین‌مینیاتورها رقمی است که نشان میدهد آن درسال ۱۴۹۳ کشیده شده‌است. اهمیت‌این‌نسخه بدین جهت می‌باشد که‌سه‌تا ازمینیاتورهای‌آن به‌وسیلهٔ بهزاد نقاش معروف رقم شده‌است. این نسخه حاوی اشعار خمسهٔ نظامی می‌باشد وتصویر۴ شیرین برادرزادهٔ زیبای مهین‌بانو ملکهٔ ارمنستان را نشان میدهد که درسکارگاه همراه سیصد ندیم خود می‌باشد و درحال نگاه کردن به‌تصویر خسرو پرویز پادشاه ساسانی است. شاپور دوست هنرمنداین پادشاه دربارهٔ شیرین برای وی‌تعریف میکند. خسروپرویز قبلاجد خود انوشیروان عادل‌را در خواب میبیندواو به‌خسروپرویز میگوید که دختر زیبائی‌را بنام شیرین‌بلاقات خواهد نمود. از اینرو خسروپرویز دوست خود شاهپور را برای‌مذاکرات یك‌ازدواج سلطنتی به‌ارمنستان میفرستد. موقعیکه شاهپور به‌ارمنستان میرسددر عبادتگاهی اقامت میکند. روزی‌آگاه میشودکه شیرین‌باملتزمین‌خودازآنجاخواهد گذشت. اونیز تصویر خسروپرویز رامیکشدو آنرا در حمائیده شیرین‌آنرا ببیند نصب میکند. شیرین بسیار مفتون تصویر میشود. ولی ندیمان وی‌باومیگویند که این‌تصویر بدیمن‌است وآنراپاره‌میکنند. شاهپور که در نزدیکی پنهان شده بود تصویر دیگری میکشد و مجدداً شیرین آنرا می‌بیند وندیمان تصویر را پاره میکنند. با رسوم ندیمان به‌تصویر دست نمی‌یابند شاهپور درلباس‌کشیش مسیحی ازپناهگاه خودبیرون میآید وبرای شیرین حکایت میکند که چگونه شهریار عاشق او می‌باشد و حلقه‌ای را که خسروپرویز برای شیرین بعنوان نشان‌عشق خود فرستاده بود به‌وی میدهد — شیرین‌هم عمه‌وندیمان‌خودراترك میگوید وبسوی پایتخت ایران تیسفون‌رهسپار میگردد. خسروکه بسبب منازعه باپدرش وبتحریك درباریان تبعید شده بود در

✿ — مترجم این مقاله متأسفانه در بهار امسال وفات کرد و دنبالهٔ این مقالات که به تدریج چاپ میشود آخرین یادگار قلم اوست.

(تصویر۴) دیدن شیرین تصویر خسرو را

بر راه شیرین را حین استحمام درچشمه‌ای مشاهده میکند. در تصویری که این‌منظره را نشان میدهدطرح صورت‌هائی که بر روی‌صخره‌ها نمایان‌هستند نوع سبکی است که در میان نقاشان دورهٔ تیموری معمول بوده است.
یك نسخه از جوامع الحکایات (Or. 11676) متعلق بسالهای ۱۴۲۹-۴۰ ودارای‌مینیاتورهای جالب توجهی بسبك شهرشیراز درموزهٔ بریتانیا موجودستولی خارج ازموزهٔ بریتانیاناشناخته است. در اواسط قرن شانزدهم مینیاتورهای‌دیگری بسبك بخارا باین‌نسخه اضافه‌شده‌وبعد ازآن نیز هنرمندان‌هندی‌جاهای‌خالی این‌نسخه را با تصاویر تزئینی پر نموده‌اند . جوامع‌الحکایات ولوامع‌الروایات مجموعه‌ایست شامل۲۱۱۳حکایت که بعضی از آنهادارای‌ارزش‌تاریخی‌بسیارند وسدیدالدین محمد عوفی ادیب ایرانی‌کـه بیشتر بخاطر اثـر دیگرش‌لباب‌اللباب(قدیمی‌ترین شرح حال موجـود از شعرای ایرانی معروف می‌باشد آنرا تدوین‌نموده‌است . عوفی درابتدا دردربار فرمانروای سند هندوستان می‌زیست. ولی بعداً بخدمت ایلتمیش یکی از پادشاهان غلامزادهٔ ترك نژاد دهلی درآمد ودرسال ۱۲۳۰ وفات یافت .

تصویر ۹ از جوامع الحکایات
۱) ابوالعباس درمسجد کوفه ۲) مهدی خلیفه درحال مالش

تصویر ۹ زمانی را نشان میدهد که خلفای عباسی قدرت را از دست سلسلهٔ اموی بسال ۵۰ - ۷۴۹ بدرآورده‌اند ، در زمان سلطنت مروان دوم آخرین خلیفهٔ اموی شورشهای بزرگی در شهرهای واقـع در منتهی‌الیه شرقی امپراطوری عرب بوجود آمد. کلیهٔ آنهائیکه از فرمانروائی خلفای اموی ناراضی بودند بزیر پرچم ابومسلم یك ایرانی آزاد منش که زادگاهش مبهم است و منشاء این شورش بود درآمدند. مروان، ابراهیم از خاندان عباسی را که نامزد خلافت بود دستگیر نمود و او را در زندان بکشت. برادران ابراهیم ابوالعباس - ابوجعفر- عیسی وموسی به کوفه فرار کردند و در آنجا در خانهٔ ابوسلمهٔ سرکه فـروش پنهان شدند . ابوسلمه بآنها گفت که وی با ایشان همراه است ولی بهتر است درمخفی گاه بمانند تا اینکه زمان مساعد فرارسد . درخلال این مدت قحطبه یکی از سران ابومسلم باکلیهٔ سپاهیان خود با نزدیکترین لشکر اموی به نبرد پرداخت . در این جنك قحطبه در رودخانهٔ فرات غرق شد ودو پسرش به کوفه بازگشتند و در

بجستجوی ابوسلمه پرداختند تا جانشین ابراهیم را ازمخفی گاه بیرون آورده واورا بخلافت رسانند ، ابوسلمه با ایـن کار اعتراض نمود زیرا که وی درنهان امید داشت کـه خـلافـت به شیعیان یعنی اولاد حضرت‌علی رسد تا که به خاندان عباسی . از اینرو تحولات اخیر را از آنها پنهان نگهداشته

تصویر ۱۰
بازی مهر و شاه کیوان از نسخهٔ مهر و مشتری

افراد خاندان عباسی ازمخفی گاه خود غلامی را برای تحقیق به خارج فرستادند و بدینوسیله از ورود پسر قحطبه آگاه گشتند واز وی خواستند که سپاه خود را بدون اینکه ابوسلمه آگاهی یابد بدانجا آورد تا آنها بتوانند خروج نمود، وخلیفه را باکمك حامیان مسلح خویش دستگیر نمایند .

حمید ازشنیدن این خبر بسی خوشحال گشت وآنگاه خانهٔ ابوسلمه را که درآن موقع بسفر رفته بود اشغال نمود وعده‌ای از افراد خود را جلوی درب

زیر زمینی که چهارفرد خاندان عباسی در آنجا پنهان شده بودند به نگهبانی گماشت وسپس بدانجا وارد شد و با آنها سلام نمود، حمید ابو-العباس را بعنوان خلیفه خطاب نمود زیرا که وی دارای همان شرائطی بود که ابراهیم مقتول خواستار آن بود و به تمامی کسانی که در آنجا حاضر بودند فرمان داد

تصویر ۱۰
بهمن از کوه به رستم می‌نگرد

تا با بوسه‌زدن به نوک شمشیر ابوالعباس بوی بیعت کنند. آنگاه حمید ابوالعباس را بمسجد بردو خلیفه جدید بر روی منبر رفت وعمویش عبدالله کمی پائین تر از وی قرار گرفت ابوالعباس خطبه خواند وتمامی جماعت قسم وفاداری خوردند. درشرحی که در بارهٔ این واقعه توسط سایر نویسندگان داده شده‌است ابومسلم اولین شخصی بوده که ابوالعباس را بعنوان خلیفه تهنیت گفته و در پیشاپیش او وجمعیت براسبی ابلق بمسجد رفته است.

مینیاتور دیگر این نسخهٔ خلیفه عباسی (دوران حکومت سالهای ۸۵-۸۷۵

میلادی) را نشان میدهد که توسط غلامانش مشت و مال داده میشود و روایت است که در زمان وی قحطی بزرگی اتفاق افتاد بقسمی که خلیفه و یارانش از اندیشیدن چاره‌ای ناتوان ماندند. این خلیفه در موقع استراحت عادت داشت که در روی تختی خوابیده و عده‌ای از غلامان مالیدن دست و پایش می‌پرداختند. شبی خلیفه المهدی بی‌خواب گشته بود. غلامی را نزد خود خواند و از او خواست تا آنچه که از فکرش میگذرد بیان کند. غلام جواب داد که زیبنده نیست خلیفه از فکر وی

تصویر ۵

قصهٔ پیداشدن جسد ملیخا (هفت پیکر)

آگاهی یابد. خلیفه اصرار میکند. آنگاه غلام چنین حکایت میکند: هندوستان سرزمینی بود حاصلخیز که در آن شیری زندگی میکرد. حیواناتی که در نزدیکی شیر زندگی میکردند پیش او آمده وارماندهٔ غذای وی خورده سیر میگشتند. روزی روباهی پیش شیر میآید ومیگوید تو شاه حیواناتی و شاهی بایست از رعایای

خود حمایت کند. من بچهٔ کوچکی دارم واز تو تقاضا دارم مدتی که من در اینجا نیستم آنرا از گزند حیوانات مصون داشته واز وی مراقبت نمائی. شیر تقاضای روباه را قبول نمود . ناگهان روزی عقابی از آسمان فرود آمد وبچهٔ روباه را بر بود. ـ روباه پس از مراجعت پیش شیر رفت و بچه را طلب نمود واورا بعلت غفلت درمحافظت بچه اش مؤاخذه میکند . شیر درجواب میگوید من مسئول حفاظت فرزندتو درزمین بوده ام ولی التزامی در مراقبت وی از پرندگان هوا نداده ام. المهدی با شنیدن این حکایت به گیر می افتد . اینجا ما با شگرد قـدیمی که در بیشتر افسانه های شرقی دیده میشود یعنی با گفتن حقایق تلخ از زبان حیوانات روبرو میشویم ـ در این تصویر چین های پرده ها بدقت نقاشی شده ونیز طرح کاشی های کف اطاق طلاکوبی گردیده است . صورت غلامان با سبیل وریشهای بزی نمونهٔ خوبی از بعضی سبکهای شیراز است .

Add. 6619 نسخه ای از اشعار عاشقانه بنام مهر و مشتری اثر عصار تبریزی با هشت مینیاتور متعلق بسال ۱۴۷۲ میلادی می باشد . این نسخه زمانی بسیارموردتوجه بوده است طبق پیش گفتار همین نسخه عصاردر گفتن مدح وستایش شاهزادگان توفیقی حاصل نکرد. ازاینرو دست ازشعر گفتن کشیدولی دوستی اورا ترغیب نمودتا بخت خود را درسرودن مثنوی بیازماید در نتیجه این اشعار عاشقانه بوجود آمد. حکایت این اشعار مربوط به عشقی است بی آلایش بین مهر پسرشاهپور شاه و پسری خوبروی بنام مشتری فرزند وزیر شاهپور که بری از هرگونه ناپاکی ومنزه ازهر نوع غریزهٔ نفسانی بوده است. مشتری بامهرشاهزاده جوان همدرس بود وبه او عشق میورزید ومعلم حسود شاهزاده با تحریك شاه دو دوست را ازهم جدامیکند. مهر بدستور پدرغضبناکش در قلعه ای زندانی میگردد ومشتری از ایران تبعید میشود . عاقبت مهر فرار میکند ودر جستجوی دوست خود بدربار کیوان پادشاه خوارزم میرسد ودرآنجا ناهید دخترشاه دل در گرو عشق او می نهد .

مهر در جنگی باقره خان پادشاه سمرقند پدر ناهید را یاری میکند . ولی در ضمن از فکر مشتری غافل نمی ماند . مشتری در دست بهرام شیطان صفت گرفتار میگردد وهمینکه مهر از وضع بداو آگاه میشود پادشاه خوارزم را وادارمیکند تامشتری را نجات دهد . عاقبت دودوست بیکدیگر میرسند وباشاه کهنسال آشتی میکنند. مهر بادرایت سلطنت مینمایدومشتری وزیراومیگردد. ولی بزودی مهردر اثر بیماری خطرناکی وفات میکند. عجب دراین است که مشتری

نیز بهمان مرض دچار و بدرود حیات میگوید وهردودوست در یك مقبره بخاك سپرده میشوند .

بزودی ناهیدهم ازغصه‌وغم بسیارجان میدهد وپسری ازمهر باقی‌میگذارد که‌بجای وی به‌پادشاهی ایران میرسد. درتصویر ۱۰مهر مشغول باری حوگان باکیوان شاه‌می‌باشد ودرحقیقت این‌ششمین‌دورازهشت دورمسابقه برای‌آزمایش قدرت وحالاکی مهر بود تامعلوم گرددکه آیا تعلیم و تربیت وی ناىجه کیوان شاه درمورد اصالت خانوادگی‌اش گمان کرده بود برابر است یاخیر .

دراین منظومه چنین‌بیان شده استکه‌کیوان شاه جنان حوگان میرد که گوئی قرص خورشید را از آسمان می‌ربود و در واقع در اینجا باری با لغات می‌باشد وجناسی‌است ازلغات گوی ومهرکه بمعنی‌قرص وخورشید نیز می‌باشند. دراین تصویر کوششی‌که سوارکاران در بازی چوگان از خود نشان میدهند در چهره‌آنها نمایان است .

اکنون به‌اولین نسخه اردوکتاب شاهنامه (Add 18188.) که نسخه‌ای بزرگ وزیبا با هفتاد ودومینیاتور می‌باشد وتوسط غیاث‌الدین‌بن بایزید صراف استنساخ شده است می‌پردازیم .

تصویر ۱۱ زمانی رانشان میدکه بهمن درطی یك مأموریتی از طرف پدرش اسفندیار ازبالای‌کوهی دشمن مشترك خودرستم را می‌بیندکه لباس رزم ازتن بدرآورده و مشغول استراحت وکباب گورخری برای ناهار است واسب رستم برای‌چریدن درچمن سرسبزکنار رودخانه رهـا شده است . بهمن فکر میکندکه فرصت ذیقیمتی برای وی و پدرش بدست‌آمده تا از شر رستم خلاص گردند وتصمیم میگیرد او را با غلطاندن سنگ عظیمی برسرش بکشد . برادر رستم‌که همراه وی بود صدای مهیب افتادن سنك را می‌شنود و او را از خطر آگاه‌میکند. رستم باخونسردی باجام شراب دردست درانتظار می‌ماند تا سنك به‌او میرسد. آنگاه با لگدی‌آنرا بسوئی پرتاب میکند . بهمن می‌بیندکه رستم پرقدرتر ازآنستکه بتوان بروربازو اورادرنبردی جوانمردانه‌ازبین برد لذا به‌حیله وخدعه دست‌میزند وآنگاه به‌رستم با ادب فراوان سلام میگوید وپس‌از تعارفات معمول‌زمان نزد یکدیگر برای صرف غذا می‌نشینند. بهمن‌بهمان‌مقدار که ازقدرت وصلابت شگفت‌انگیز رستم متحیرگشته بود از خـوردن بسیار وی نیزدرعجب می‌ماند .

دراین تصویر آتش بصورتی واقعی ودرخور توجه کشیده شده‌است وگیاهان بارنك سبز تیره، سبك‌مخصوص ترکمنی را نشان میدهد.

نسخهٔ دیگر (Or. 6810) که شامل مینیاتورهائی از بهزاد است يك کتاب حمسهٔ نظامی می‌باشد. این نسخه بدون تاریخ است ولی درشرحی که در صفحهٔ ۲۱۴ داده میشود تاریخ آن مطابق باسال ۱۴۹۴ میلادی ذکر میشود. نام نقاشان میرك و عبدالرزاق و بهراد بطور حداگانه یا باهم در نوزده مینیاتور از بیست‌ودومینیاتور نوشته شده است. ولی بعضی از آنها بعلت نسبتی است که بعدها بآن مینیاتورها داده شده است.

این نسخه طبق مطالبی که درحواشی راجع به‌مینیاتورها نگاشته شده در امتدادرسالهای ۵ ـ ۱۵۶۴ درآگره بوده است وسپس بدست امپراطوران‌مغول جهانگیر و شاه جهان می‌افتد .

پنج‌تا ازین منیاتورها شایدکار معلم‌بهزاد باشد وپانزده‌تای دیگرمربوط به‌خود بهراد یا شاگردان او است .

نام قاسم‌علی نیز دیده میشود. ولی‌معلوم است که این اسم بعداً اضافه شده است. زیرا که جهانگیر از آن ذکری‌نمی‌کند. مینیاتوری که ازاین نسخه‌انتخاب شده‌است مربوطه به‌هفت پیکر می‌باشد. تصویر ۵ راجع به‌حکایتی‌است که دختر شاه اقلیم چهارم درگنبد سبز تعریف میکند و آن حکایت چنین است : بشر مردی روحانی اهل روم بعشق دختری زیبا گرفتار میشود و افکارش به‌دنیای مادیات می‌گرود . بمنظور اینکه آنرا جاره نماید برای زیارت به‌اورشلیم رهسپار میشود دربازگشت با مردی بنام ملیخاه‌که از دانش خود به‌گزاف تعریف مینمود وسؤالاتی میکرد که بکفرگوئی وشك‌وتردید ازمنزلت الهی بود آشنا میشود. پس‌از چند روز مسافرت به‌درختی میرسند و درسایهٔ‌آن باستراحت می‌پردازند. درکنار درخت سبوی عظیمی پر از آب در میان زمین‌برای رفع تشنگی‌مسافران‌نهاده شده بود. دربین آنها دراینکه‌آن سبوچگونه بدانجاآورده شده است بحث درگرفت. بشر گفت شخصی‌آنرا برای استفادهٔ مسافران گذارده است وآنرا درمیان زمین بدینجهت قرارداده‌اند تاکه ازشکستن مصون‌ماند و ملیخاه مدعی بودکه‌آن سبو بمنظوربدام انداختن حیوانات تشنه‌آنجا می‌باشد وبرای شستشوی بداخل سبوشد. ولی در حقیقت آن‌چاهی عمیق بود و ملیخاه درآن غرق گردید. بشرشاخه‌ای‌بشکست واورا بیرون کشید وبصورت‌پسندیده‌ای

دفن نمود. آنگاه لوازم او را که شامل چندسکه طلا نیز میشد برداشت تا به کسان وی بازدهد. سپس بشهری میرسد وپس ازجویا شدن بخانهٔ زن زیبائی که در واقع همسر ملیخاه بود هدایت میشود و بعدها آن زن به همسری وی درمیآید .

این حکایت یکی از انواع حکایات عرفانی است که بکران در ادبیات فارسی دیده شده است . دوشیزهٔ ماهروکه زیبائی اش را روح یکبار مشاهده کرده است وچون ازآن جدا گشته همیشه آرزومند بازگشت بدان میباشد در حقیقت همان معبود صوفیان است . این دومسافر درجادهٔ تصوف قدم برمیدارند کوزه وآب هم نمایش گر رژفای آن هستند که درظاهر ساده ودرباطن چون چاهی بی انتها بوده وبرای کسی که کفر گوید ودرآن شک کند مهلک وزیان بخش است .

ترکیبی که در این تصویر با نشان دادن جسم بی روح در بیابان متروک با رنگ پائیزی برگها بکار رفته دارای گیرندگی مخروبی است .

کتابشناسی آثار تازهٔ ایرانشناسی

ایرج افشار

۱ـ کتابها

45) Alavi , Bozrog

Geschichte und Entwicklung der Modernen Persischen Literatur. Berlin 1964. 254 p.

46) Algar , Hamid

Religion and State in Iran 1785-1906. The Role of the Ulama in the Qajar period Berkeley 1969 286 p.

مطالعهٔ وسیع و محققانه‌ای است دربارهٔ فعالیت وتأثیر طبقهٔ علمای دینی در دوران قاجار ومشخص کنندهٔ رابطهٔ میان دین و دولت. موضوعی که همواره از مهمترین مسائل اجتماع وسیاست در ایران بوده است .

48) Arasteh, A. Reza

Rumi the Persian: Rebirth in Creativity and Love, with preface by Erich Fromm. Lahore 1965. 196 p

47) Asmussen , Jes P.

Jewish _ Persian Texts. Wiesbaden 1968. 47 p (Iranische Texte)

49) Bad i,' Amir Mahdi

Les Grecs et les Barbares.Vol III Lausanne 1968 311 p.

در همین شماره معرفی آن درج شده است .

50) Bailey , H. W.

Saka Documents Texte Volume London 1968. 129 p (Corpus Inscriptionum Iranicarum, Part II, vol V

51) Baldwin , Georges B.

Planing and development in Iran Baltimore 1967. 212 p.

52) Bennigsen, A. (et) Lemercier - Quelquejoy, Ch.

La presse et le mouvement nationale chez les musulman de Russe avant 1920. Paris, Mouton, 1964 386 p

53) Bizan - u Manija

La légende de Bizan - u Manija. Version populaire du sud du Kurdistan Par M. Mokri. Paris 1966 190 +۵۰ p.

متن کردی نیرحاپ شده ومتضمن تحقیق دقیقی است.

54) Blieske, Dorothea

Shahin-e Shirazis Ardashir. Buch [Tubingen, 1966] 212p.

ترحمه ومتن اشعارفارسی شاهین شیرزای اسب که ار دیوانش بهحط عبری مورد تحقیق قرار گرفته اسب

55) Blunt, Wilfrid

Isfahan, pearl of Persia Photographs by Wim Swaan. London 1966. 208 p.

56) Bosworth C. E.

The Islamic Dynasties Edinburgh 1967. 245 p (Islamic Studies, 5)

کتاب روشن و مختصری است درطبقات سلاطین اسلامی . ترحمهٔ آن به قلم فریدون بدرهای عنقریب نشر حواهد سد این کتاب برای هر کس که باتاریخ ایران و اسلام کار می کند لازم است .

57) Broms, Henri

Two Studies in the Relations of Hafiz and the West Helsinki 1968 114 p. (Studia Orientalia, 39)

58) Busse, Heribert

Chalif und Grosskonig Die Buyiden in Iraq (945-1055) Beirut 1969 610 p (Beiruter Texte und Studien, Band 6).

کتابی است محققانه دربارهٔ پادشاهان سلسلهٔ آل بویه که درحاك عراق حکومت کردند .

59) The Cambridge History of Iran

Vol I The land of Iran edited by W. B Fisher Vol 5. The Saljuq and Mongol Periods edited by J Boyle Cambridge 1968. 2 vols.

60) Colledge, Malcolm

The Parthians. London 1967 243 p. (Ancient peoples and places, 59)

91) English, Paul Ward

City and Village in Kirman ; Settlement and economy in the Kirman Basin Madison 1966. 204 p.

62) Fahr Mudaraik (Mubarakshah)

Le traite Iranien de l'art militaire «*Adab al - Harb wa - sh shagâa*» du XIII Siecle. Warszawa 1969 414 p

متن عکسی کتاب آداب‌الحرب و الشجاعة است با مقدمه‌ای درباره کتب جنگ درزبانهای اسلامی .

63) Firdousi

Sah - Namé Culegere de George Dan Bucarest 1966 280 p

64) Freville, Nicholas

The Bridge of tke Maiden [A Doctor in Persia] London 1967. 208 p.

شرح مسافرت نویسنده درکرمانشاه و دیگرشهرهای ایران است .

65) Frye, Richard N.

Bukhara The Medieval Achievement Norman 1965 209 p (The Centers of Civilization Series)

کتابی است براساس مآخذ معتبر درتاریخ بخارا . ترجمهٔ فارسی آن در سال گذشته درتهران نشرشده است .

66) Frye, R. N.

The Parthian and Middle Persian Inscriptions of Dura - Europos. London 1968 (Corpus Inscriptionum Iranicarum, Part III, vol. III)

67) Fouchécour, C. - H. de

La Description de la Nature dans la poèsie lyrique persane du XI Siecle Paris 1969. 262 P (Travaux de l' Institut d'Etudes Iraniennes de l' Université de Paris . 4)

کتابی است دقیق دربارهٔ چگونگی وصف طبیعت دراشعارشاعران درقرن پنجم هجری .

68) Gabriel, Alfons

Marco Polo in Persien. Wien 1963. 234 p

69) Golshani, A.

Bilduugs - und Erziehungswesen Persiens in 16. und 17 Jahrhundert Hamburg, 1969. 151 p (Hamburger Philologische Studien, 7)

70) Hamdani, H.

Die Beiden edelmetalle Gold und Silber. Herausgegeben und Übersetzt von Ch. Toll Uppsala 1968 391 p (Studia Semitica upsaliensia, 1)

محتوی متن و ترجمهٔ کتاب الجوهر تین العتیقتین المائعتین من الصفراء والبیضاء تألیف ابی محمدحسین بن احمد همدانی است .

71) Hanna, Barbara

Der Kampf gegen des Analphabetentum in Iran [Hamburg] 1966 148+34 p.

72) Hekmat, A.

Les maitres de la poesie de l'Iran. La vie et l'oeuvre de Ibn - Yamin Faryoumadi Strassdourg 1968. 96 p. (Extrait de Iranica V)

73) Ibn al-Nafis

The Theologus autodidactus. Edited and translated by Max Meyerhof and Joseph Schacht. Oxford 1968 83+۵۳ p

(الرسالة الکاملیة فی السیرة النبویة)

74) Iranistisike Mitteilungen Versuche und Vorabeiten.

Herausgegeben Von H Kanus - Credé. Bad Wildungen, Asien-Institut, 1969. (/. Jahrgag)

نشریه‌ای است که درسال دوشماره از آن نشر می‌شود ومقالاتش تماماً دربارهٔ ایران است .

75) Iran Souclety Silver Jubilee Souvenir 1944-1969.

Calcutta, Iran Society [1970] 363 p.

مجموعهٔ بیست وپنج مقالهٔ تحقیقی دربارهٔ ایران است که به‌مناسبت بیست وپنجمین سال انجمن ایران (کلکته) تدوین و چاپ شده است . مقالات بقلم ایرانیان ومستشرقان است .

76) Junghanns, Klaus

Medzin in Iran zur Xeit der Achomeniden . Heidelberg 1962. 91 p

77) Kamschad, H.

Modern Persian Prose Literature Cambridge 1966 226 p.

کتاب با اررسی است از زبان یك ایرانی به زبان انگلیسی دربارهٔ نثر فارسی معاصر ایران.

78) Lambton , A. K. S.

The Persian Land Reform 1962- 1966 Oxford 1969 386 p

لمبتن صاحب کتاب مالك و زارع در ایران مطلع‌ترین دانشمند دربارهٔ سوابق مالکیت و نحوهٔ آن در ایران است . طبعاً باتسلطی که به روشهای قدیم مالکیت دارد روشن‌ترین محقق خارجی است که می‌توانست کتابی مبسوط ومحققانه دربارهٔ اصلاحات ارضی ایران بنویسد کتاب درهفده بخش تنظیم شده است .

79) Levey, Martin

Mediaeval Arabic Book Making and Relation to early Chemistry and Pharmacology. Phiadelphia 1962 79 p. (Transactions of the American Philolosophical Society, New Series- Vol 52, part 4)

80) Lukonin , Wladimir G.

Persien II. Deutsch Bearbeitung W. Hinz, Munchen 1967. 239 p. (Archaeologia Mundi)

81) Machalski , F.

La Littérature de l'Iran contemporain. Warszawa 1965-67 2 vols (Prace Komisji rientalistvcznj , 4-6)

82) MacKenzie , D. N.

The Dialect of Awroman (Hawrāmān -i Luhōn). Kob-

enhaven 1966. 140 p.

83) Membré , Michele

Relazione di Persia (1542) Ms ... pubblicato da G. R. Cardona, appendice. . di F. Castro, Presentazine di Gianroberto Scarcia, Indici di Angelo M. Piemontese. Roma 1969 120,255 p.

سفرنامه‌ای است که در عهد شاه‌طهماسب نوشته شده است .

84) Meen, V. B. (and) Tushinghan , A. D.

Crown Jewels of Iran , Toronto 1968 159 p.

کتابی است بسیار زیبادربارهٔ جواهرات سلطنتی ایران باچاپی درنهایت دقت و زیبائی .

85) Mehan , M.

Persian Grammar [Stockholm, Skriptor, 1966] 304 p.

آقای م . مهان از ایرانیان مقیم استکهلم است و دردانشگاه آنجا فارسی تدریس می‌کند .

86) Meyer - Ingwersen, J. Ch.

Untersuchungen zum Satzbu des Pashto. Hamburg 1966 128,127,38, 14 p

رسالهٔ دکتری است دربارهٔ زبان پشتو .

87) Miniatures of Babur - Namah

Samarkand 1969 32 illus.

88) Monchi - Zadeh , Davoud

Das Persische im Codex Cumanicus Uppsala 1969.219 p (Studia Indoeuropea Upsaliensia , 1)

دکتر داود منشی‌زاده اکنون استاد زبان‌های ایرانی در دانشگاه اوپسالا است. او لغات فارسی مجموعه‌ای را که به نام Codex Cnmanicus شهرت یافته است به‌دقت نقل و طبع و شرح کرده است .

89) Monchi - Zadeh, D.

Ta'ziya . Das Persische Passionsspiel . Stockholm 1967. 214 p. (Acta Societais Litterarum Humaniorum Regiae Upsaliensis, 41 : 4)

این کتاب شرح و ترجمهٔ مقداری از تعزیه‌های فارسی ایرانی است .

90) Monteil , Vincent

Les Tribus du Fars et la sédentarisation des Nomades . Paris 1966. 156 p.

ترجمهٔ رسالهٔ «عرف وعادت عشایر فارس» تألیف بهمن بهمن بیگی هم ضمیمهٔ کتاب است . قسمت کتابشناسی آن ممتازست .

91) Muller, Hildegard

Studien zum Persischen passionsspiel. Freiburg 1966. 257+ ۴۱ p.

رسالهٔ دکتری این متن چند تعزیه وشرح آن است .

92) Nollau, Günthnr (and) Wiehe , Hans Jürgen

Russia's South Flank. Soviet Operations in Iran, Turkey and Afghnistan New York 1963. 171 p.

93) Pakdaman , Homa

Djmal - ed - din Assad - Abadi dit Afghani Préface de M. Rodinson. Paris 1969. 385 p.

رساله‌ای است مبتنی بر مآخذ اصیل دربارهٔ سید جمال‌الدین اسدآبادی و تحقیق در افکار و احوال او که بعداً مورد معرفی مفصل قرار می‌گیرد .

94) Peters , F. E.

Aristotle and the Arabs , The Aristotelian tradition in Islam, New York 1968. 303 p

95) Pinder - Wilson. R. (ed)

Paintings from Islamic Lands . Oxford , 1969 204 p (Oriental Studies , 4)

مجموعهٔ مقالات است وچند مقالهٔ آن دربارهٔ نقاشیهای ایرانی: نسخه‌ای از کتابخانهٔ غزنوی بقلم استرن ، نقاشیهای شاهنامهٔ دموت بقلم گرابار ، نسخه‌ای از کلیله ودمنهٔ فارسی مورخ ۱۴۱۳ میلادی بقلم والتزر ، هرات وتبریز واستانبول و سبکهای نقاشی آنها بقلم گروب ، نسخهٔ روضة‌الصفا بـا نقاشیهای ترکی بقلم مردیت اونس ، مکتب شیراز بقلم ملیکیان شیروانی ، نقاشی عصر قاجاری بقلم رابینسون .

96) Pines. Sholomo

The Iranian Name for Christian and the «God - Fearers» Jerusalem 1967 10 p (The Israel Academy of Sciences and Humanities, Proceedingt vol II No. 7)

97) Pingree, David

The Thousands of Abu Màshar. London 1968 148 p (Studies of the Warburg Institute, 30)

98) Pope, A. U.

A Survey of Persian art From prehistoric times to the present Vol. XIV London 1967, pp. 2879 - 3205

99) Qumi, Qazi Ahmad

Die Fruhen Safawiden Nach Qazi Ahmad Qumi. Vorgelegt von Erika Glassen, Freiburg 1968 246 p

متن و ترجمهٔ فصل مربوط به اولین صفویان به نقل از خلاصة التواریخ قاضی احمد قمی است این رسالهٔ دکتری زیر نظر هانس روبرت رویمر تهیه شده است.

100) Rashid - Din

Die Geschichte der Oguzen des Rashid ad - din Karl Jahn. (ed) Wien 1969. 78 p. (Österreichische Akademie der Wissenschaften)

ترجمهٔ قسمت اغوزتاریخ جامع‌التواریخ رشیدالدین فضل‌الله است بانضمام عکس همان قسمت از نسخهٔ خطی.

101) Reeard, Georges

La Perse (Iran). Photos, F Roiter. Zurich 1966. 132 p

102) Robinson, B. W.

Persian Miniatures Painting from Collections in the British Isles London 1967. 120+52 p. (Victoria and Albert Muesum)

103) Röhrborn, Klaus M.

Provinzen und Zentralgewalt Persiens in 16 und 17. Jahr-

hundert. Berlin 1966. 157 p. (Studien zur Sprache , Geschicht) und Kultur des Islmicchen Orients, Neue Folge, Band 2)

کتابی است با ارزش ومحققانه درباره نظام ولایات ایران درقرنهای دهم ویازدهم هجری یعنی درعصر صفوی ، مبتنی برمآخذ بسیار. ترجمهٔ آن بفارسی عن‌قریب انتشار می‌یابد آنرا کاووس جهانداری به ترجمه رسانیده است .

104) Rubisson, Hélène

Lumières de l'Asie. Voyage en Orient Paris 1968. 346p.

صفحات ۳۲ تا ۹۸ شرح سفر درایران است .

105) Rumi

Mystical Poems of Rumi, first selection Translated by A. J Arberry. Chicago, 1968 202 p. (Persian Heritage Serie, No 3

106) Sassanian Silver

Late Antique and Early Mediaeval Art of Luxury from Iran. Michigan, 1967. 158 p.

107) Shaked, Sh.

Esoteric Trends in Zoroastrianism. Jerusalem 1969 47 p (The Israel Academy of Sciences and Humanities , Proceedings. Vol. III No. 7)

108) Shaki, Mansour

A Study on nominal compounds in Neo - Persian. Praha 1964. 115 p. (Rozpravy Ceskoslovenshe Akademie ved , Rocnik 74 - Sesit 8)

109) Somerville - Large, Peter

Caviar Coast. London 1968. 192 p

شرح مسافرت نویسنده درجبال البرز وشهرهای کنار دریای خزرست .

110) Spuler, B. (ed.)

The Muslim World. A Histoical Survey . Port III : The Last great Muslim Empires. Translation by F. R. C. Bagley. Leiden, Brill 1969. 302 p.

111) Stern, S. M. (ed)

Documents from Islamic Chanceries First Series. Oxford, 1965. 254 p. (Oriental Studies, 3)

محموعهٔ مقامات و دومقالهٔ آن دربارهٔ ایران. یکی از ژان اوبن دربارهٔ یك سیورغال قره قوینلو مربوط به هرات و مروست و نواناب. دیگری از ب. مارتین دربارهٔ هفت فرمان صفوی مربوط بهآذربایجان .

112) Sumer, Faruk

Kara Koyunlular I. Cilt , Ankara 1967 . 169 p. (Turk Tarih Kurumu Yayınlarından VII Serie, No 49)

کتابی است دربارهٔ تاریخ قره قوینلوها براساس تواریخ قدیم و فعلا جلد اول آن نشرشده است .

113) Sumer, Faruk

Oguzlar (Turkmenler) . Ankara 1967. 522 p

کتابی است درتاریخ اوغور یاترکمانها براساس مراجعوتواریخ اصیل و معتبر وقدیم .

114) Sundermann , Werner

Leb der Geliebten Klassische persische Dichtungen Berlin [1967] 271 p

ترجمهٔ اشعار عاشقانهٔ شعرای ایران از رودکی تا جامی است .

115) Tansar

Tansar's brev til Gushnasp, Konge af Tabaristion Oversat of Hertha Kirketerp - Moller [Copenhagen] 1965, 83 p.

ترجمهٔ نامه تنسر بهدانمارکی است .

116) Tha'alibi

The Book of Curious and Entertaining information . The Lataif al - Maarif of Tha'alibi. Translated by C. E. Bosworth . Edinburgh 1968. 164 p.

ترجمهٔ لطائفالمعارف ثعالبی باحواشیدقیق بقلم بوسورث کمك بزرگی به مورخان اروپائی تاریخ اسلام است . طبع کتاب ظریف وخوش طرح است

117) Togan , Zeki Velidi

Hatıralar. Istanbul 1969. 643 p.

حسب حالی است که زکی ولیدی طوغان ازسر گذشت شرقشناس مشهور بسیارپرماجرا وحوادثی خود نوشته است .

118) Vanden Berghe, L.

A la decouverte des civilisation de l' Iran ancien Bruxelles 1968 p (Textes et documents No. 239 - 240

119) Von Palombini , Barbara

Bundniswerben Abendländischer mächte um Persien 1453-1600 Wiesbaden , Franz Steiner 1968 . 138 p (Freiburger Islamstudien, Band 1)

این تألیف زیر نظر هانس روبرت رویمر انجام شده و درسلسلهٔ جدیدی که او درفریبورگ آغاز کرده به چاپ رسیده است . تحقیقات مربوط به آق قوینلو وصفویه همواره مورد نظر این استادبود وشاگردان خود را بیشتر درین زمینه به کار واداشته است .

120) Walser, Gerold

Die Volkerschaften auf der Relifs von Persepolis. Historische Studien über den sogenannten Tributzug an der Apadanatreppe. Berlin 1966 112 p. 88 Tafels (Teheranr Forschungen, Band 2)

121) Wheeler, Mortlmer

Flames over Persepolis. London 1968 180 p

122) Whipple. Allen O.

The Role of the Nestorians and Muslims in the History of Medicine New York 1967. 113 p

123) Windfuhr, Gernot Ludwig

Verbalmorpheme im Sangsari Ein Beitrag zur neuiranischen Dialektkunde Hamburg 1965. 196 p.

124) Wulff , Hans E.

The traditional crafts of Persia. Their development, Tech-

nology, and influence on Eastern and Western Civilizations Cambridge, Mass., 1966 404 p

کتابی است دربارهٔ حرفه‌های دستی سنتی وصنایع ظریفهٔ ایرانی. مؤلف سالها بر روی مواد این‌کتاب مشاهده وکارکرده است و حقیقة از آثاری است که معرف بسیارخوب ازآثار هنری دستی‌ایران است.

125) Wüst, Walther

Altpersische Studien. Sprach – und Kulturgeschichtliche Beitrage zum Glosser der Achameniden – Inschriften. Munchen 1966. 325 p (PHMA, Heft 8 – 11)

رسالهٔ دکتری مؤلف است برمبنای کتیبه‌های دورهٔ هخامنشی.

126) Yama,hitas Kosuke

Cultivated plants and their relatives. Kyoto 1965 361 p

مطالعات و تحقیقات هیأتی ژاپنی است دربارهٔ گندم و جو و خربوزه و هندوانه وخیار ایران . .

127) Yar – Shater, Ehsan

A Grammar of Southern Tati Dialects The Hague, 1969. 276 p (Publications in Near and Middle East Studies Columbia University Series B : III)

نخستین کتاب دربارهٔ لهجه‌های تاتی شمالی‌است و به‌قلم‌متخصص ایرانی.

۱۲۸) الاصفهانی ، حمزة بن حسن

البتنیه علی‌حدوث‌التصحیف. حققه محمداسعد طلس راجعه‌اسماءالحمصی وعبدالمعین الملوحی . دمشق . ۱۹۶۸ ۳۰۳ص .

۱۲۹) افنان ، روحی محسن

دورشته فکر درفلسفهٔ وجودیت . بیروت . [۱۹۶۹] . ۲ جلد .

دربن‌دوجلد از رشتهٔ الحاد و ژان پل سارتر ورشتهٔ فکرمسیحی گبریل مارسل بحث شده است .

۱۳۰) افنان ، روحی محسن

نفوذ زردشت برفکر آناگذاگوراس و سقراط و نمایشگاران یونان .
بیروت [۱۹۶۷] . ۲۰۳ ص .

۱۳۱) بویسن ، ایسگلف

روابط ایران و دانمارك ازآغازتازمان حاضر . [ترجمهٔ فریدون وهمن]
کپنهاک . ۱۳۴۳ . وزیری . ۱۲۷ ص .

۱۳۲) جوگ بشست

ترجمهٔ داراشکوه ، بکوشش دکترتاراچند و دکترسید امیرحسن‌عابدی .
علیگره ، ۱۹۶۸ . ۳۴۰+31 ص .

ترجمهٔ فارسی جوگ بشست برای تحقیق درفلسفه ودین هندبسیارمرجع مهمی است وجای خوشوقتی است که طبع شایسته‌ای از آن به توسط دودانشمند هندی که خود برادبیات و زبان فارسی تسلط دارند دردسترس قرارگرفت

۱۳۳) [فردوسی]

شاهنامه . ترجمهٔ کورویاماگی . توکیو . ۱۹۶۹ .
قسمتی از شاهنامه به زبان ژاپنی است .

۱۳۴) القیسی ، احمد ناجی

عطارنامه اوکتاب‌فریدالدین عطارالنیسابوری وکتابه منطق‌الطیر . بغداد .
۱۹۶۸ . ۲ جلد(۹۹۲ ص) .

تحقیقی است دراحوال و آثارفریدالدین عطار به زبان عربی و با بحث تفصیلی و ترجمهٔ منطق الطیر او بـه توسط دانشمند مطلع در زبـان فارسی و ادبیات ایرانی آقای احمد قیسی .

جای خوشوقتی است که محققان عرب شناساندن آثار و ادبیات فارسی‌را درزمینه‌های تصوف برخود فرض دانسته‌اند و بدینطریق افرادی چون عطار که از ستارگان درخشان تمدن و معارف اسلامی است بیشتر معرفی می‌شود .

۲- مقالات

45) **Abbott, Nabia** : Jundi Shahpur . A Preliminary Historical Sketch. *Ars Orientalis*. 7 (1968) : 71-74.

46) **Abdul - Azim** : Khan - i Arzu's Observations on the Relationship of Sanskrit and Persian. *Z. D. M. G.*, 119 (1970), 261-269

47) **Adams, R.** (and) **Hansen , D. P.** : Archaeological Reconnaissance and Soundings in Jundi Shahpur. *Ars Orientalis*. 7 (1968) ، 53 – 70 .

48) **Chase, W. T.** : The Technical Examination of Two Sassanian Silver Plates. *Ars Orientalis* 7 (1968) ، 75-94.

49) **Ganjei , T.** : Nava'is poems in the Persian verse translation of Sā'il *Central Asiatic Journal*. 13 (1969)، 146-151.

50) **Giuzalian , L. T.** : The Bronze Qalamdan (Pencase) 542/1148 from the Hermitage Collection (1939 – 1965) *Ars Orientalis* 7 (1968) ، 95 - 120 .

51) **Khromov , A. L.** : Idioms in Spoken Yaubnobian . *Acta Orientalia Hungaricae* 23 (1970) ، 189-203.

52) **Najafbagy , Reza** : Employee - Supervisor Attitudes in Banks , a Comparative Study between the Netherlands and Iran Leiden, Brill, 1970. 15,350 p.

53) **Nasr, Seyyed Hossen** : Il mondo dellimnmaginazione ed il concetto di spazio nella miniatura persiana. *Conoxenza Religisa* 1 No. I : 11–16

54) **Piemontese , A. M.** : Porētakênoi e Paraitakênê . *Rivista degli Studi Orientali*. 44 (1970) : 109 – 142.

55) Ritter , Wigand : Beobachtungen zur Entwicklung von Fremdenver kehr und Erholungswesen an der kaspischen Küste des Iran. *Bustan.* 10 (1969) Heft 4 : 42 - 44

56) Windfuhr , Gernot : Wortmuster bei Xosravani . *Z. D. M. G* , 119 (1970) : 229 -240

57) Zieme , P. Ein manichaisch - Türkisches Fragment in Manichaischer Schrift *Acta Orientalia Hungaricae* 23 (1970): 157-165 .

معرفی کتابهای تازه

کلیات ، کتابشناسی

۱۲۴ـ دیوئی ، ملویل

طبقه بندی اعشاری دیوئی . ترجمهٔ علی اکبر جانا . جلد اول. تهران . دانشگاه تهران ، ۱۳۴۸ . وزیری . ۳۰۷ ص . (انتشارات دانشگاه تهران. ۱۲۶۸/۱)

ترجمهٔ طبقه بندی دیوئی در کتابداری قدم بزرگی است که توسط آقای جانا فهرست نویس کارآزموده به انجام رسیده است.

درین نوع کارها، جسارت برداشتن قدم اول مهم است و نقائص به‌تدریج قابل اصلاح خواهد بود . در ترجمهٔ بعضی اصطلاحات که باید تجدید نظر شود بعدها می‌توان اظهار نظر کرد .

۱۲۵ـ سالنامه کشور ایران

سال ۲۵ (۱۳۴۹). جیبی . ۸۴۰ص (مدیر محمد رضا میرزا زمانی)

دین و علوم اجتماعی

۱۲۶ـ پریور ، علی

بررسی دین از راه دانش . [تهران] انتشار[۱۳۴۸] رقعی ۲۶۹ص (ش۱۱۶)

۱۲۷ ـ حاج سید جوادی ، علی-اصغر

ارزیابی ارزشها [مشهد] انتشارات توس [۱۳۴۹] رقعی . ۲۵۶ص (ش۱۴)

مجموعهٔ مباحث اجتماعی ـ سیاسی است .

۱۲۸ـ روحانی، سید محمدصادق

الجبر والاختیار . [قم ، ۱۳۴۹] رقعی ص۱۰۷ .

بحثی است دربارهٔ جبر و اختیار به‌زبان عربی

۱۲۹ـ ریگ ودا

گزیدهٔ سرودهای ریگ ودا قدیمیترین اثر موجود مردم آریائی هند ترجمهٔ محمدرضا نائینی . با مقدمه تاراچند تهران. ۱۳۴۸. رقعی ۴۳۳+22 ص

ریگ‌ودا از کتابهای درخشان فکر بشری است آقای جلالی نائینی سالهاست که بر سر آن و دیگر آثار مهم مردم آریائی هند زحمت می‌کشد و توفیق یافته است که ترجمهٔ خلاصهٔ ریگ ودا را بـه صورت برازنده انتشار دهد .

ایشان پیش ازین «سراکبر» ترجمهٔ

داراشکوه را نشر کرد و حر آن ملل و نحل شهرستانی و رسالات داراشکوه و مواهب علیه را به حاپ رسانید و نشان داد که در مباحث کلامی و ملل و نحل بسیار علاقه‌مند ست .

دربارهٔ آئین وفلسفه هند خوشبتحانه دریں سالهای احیر حندکتاب نشر شده و یکی از آنها همین اثر آقای حلالی است .

۱۳۰- علم‌الهدی ، سید مرتضی

الدریعه الی اصول الشریعه . قسمت دوم. تصحیح ابوالقاسم گرجی تهران. دانشگاه تهران ، ۱۳۴۸ وزیری . ص۴۷۷-۱۰۳۱ (انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۱۰۰/۲ - گنجینهٔ عقاید و فقه اسلامی ، س۲۶)

۱۳۱- مکارم ، ناصر

اسرار عقب ماندگی شرق . [تهران] بعثت . [۱۳۴۸] رقعی. ۲۲۴ص

تحقیقات ادبی

۱۳۲- ترجانی زاده ، احمد

تاریخ ادبیات عرب از دورهٔ جاهلیت تا عصر حاضر [تبریز، سمس.۱۳۴۸] وزیری. ۲۷۰ ص .

نخستین کتاب درتاریخ ادبیات عرب به زبان فارسی است و درهشت فصل تنظیم شده است تعریفها ، دورهٔ جاهلیت ، عهد راشدی واموی، عهد عباسی، تصوف، عهد ترکی ، نویسندگان نامدار ایران عهد ترك ، دورهٔ نهضت .

از امتیازات کتاب آن است که به نویسندگان قرن سیزدهم نیز پرداخته شده است .

ادبیات خارجی

۱۳۳- موریه ، جیمز

حاجی بابای اصفهانی . ترجمهٔ میرزا حبیب اصفهانی. به تصحیح سیدمحمدعلی جمال‌زاده، [تهران] امیرکبیر [۱۳۴۸] وزیری ، ۳۸۶ص مصور .

مقدمهٔ کتاب بهترین تحقیق است که تاکنون دربارهٔ مترجم حاجی بابا شده و از آن معلوم می‌شود که ترجمه اثر نویسندهٔ قابلی چون میرزا حبیب اصفهانی است که بامهارت آن را ازروی ترجمهٔ فرانسوی کتاب (نه اصل آن که به انگلیسی است) به فارسی نقل کرده است .

چون آرزوی جمال‌زاده در نشر کتاب برآورده است به‌ایشان تبریك می گوئیم اما چرا یك صفحه از نسخهٔ خط میرزا را گراور نکرده‌اند و چرا متن حاضر بامتن چاپ فیلوت فرق دارد. اختلافات ناشی از تصرف است یا متن در مقدمه گفته نشده .

ادبیات معاصر ایران

۱۳۴- ابراهیمی ، نادر

صدای صحرا. فیلمنامه براساس قصه‌های صحرا . [تهران] ۱۳۴۸ رقعی. ۱۱۶ص.

۱۳۵- افراسیابی ، امیرحسین :

حرفهای پائیزی . [اصفهان ، ۱۳۴۸] جیبی . ۱۱۰ ص .

مجموعهٔ شعرست .

۱۳۶- براهنی ، رضا

گل برگسترهٔ ماه . یك تذکرهٔ کوچك

تغزل مربوط به سال ۴۸ [تهران،۱۳۴۹] وزیری . ۷۲ص.
مجموعهٔ شعرست .

۱۳۷- پور صمیمی
زائر نمایشنامه درشش محلس . [تهران . ۱۳۴۸] رقعی . ۱۲۱ص .

۱۳۸- ترقی ، گلی
من هم چه گوارا هستم [تهران] مروارید، [۱۳۴۸] رقعی. ۱۶۰ ص

۱۳۹- حمیدی، جعفر
وصلت درسده‌ی ظلم . دفترشعر . [تهران ۱۳۴۸] رقعی . ۸۱ص

۱۴۰- دست غیب ، مینا
ماه درکاریز . دفترشعر [تهران،فرهنگ، ۱۳۴۸] رقعی ، ۹۸ ص.

۱۴۱- شعر دیگر
کتاب دوم . [تهران ۱۳۴۹] خشتی
بدون شماره صفحه .
مجموعه‌ای از آثار شاعران مختلف نوپرداز .

۱۴۲- شفیعی ، نورالدین
صنعبی ۰۳ . [تهران ۱۳۴۷] رقعی ۴۸ص.
مجموعهٔ شعرست .

۱۴۳- شیبانی ، فرهاد
سرخی گیلاسهای کال . [تهران ، حوانه ، ۱۳۴۹] رقعی. ۱۴۱ص(انتشارات حوانه، ۲۰)
مجموعهٔ شعرست .

۱۴۴- صابری ، غلامرضا
شبی در روز . [تهران ، ۱۳۴۹] رقعی. ۱۸۱ ص .
داستان بلندیست .

۱۴۵- قلیچ خانی ، علی
قفس نامحدودمن . مجموعهٔ شعر [تهران، روز ، ۱۳۴۸] رقعی ۱۳۹] ۱۳۹ص.

۱۴۶- کریمی ، رحمان
همواره توقف . دفتر شعر [تهران ۱۳۴۸] رقعی . ۱۰۴ ص

۱۴۷- کسری (افشار) ، لیلا
مجموعهٔ شعر . [تهران] مروارید [۱۳۴۸] رقعی . ۱۴۸ص
مجموعهٔ شعرست

۱۴۹- مشفق کاشانی ، عباس (کی‌منش)
شراب آفتاب. مجموعهٔ شعر. تهران،زوار، [۱۳۴۸] رقعی ۳۳۵ص.

۱۵۰- موسوی گرمارودی ، علی
عبور مجموعهٔ شعر [تهران ، ۱۳۴۹] رقعی ۱۲۰ص .

۱۵۱- میرصادقی ، جمال
درازنای شب [تهران] [۱۳۴۹] رقعی، ۲۳۷ ص
نخستین داستان بلند از نویسندهٔ کتاب است . تاکنون مجموعه‌های داستانهای کوتاه اورا دیده بودیم .

تاریخ و جغرافیا

۱۵۲- بهرنگی ، صمد
شش مقاله دربارهٔ شناخت و تاریخ . [تبریز] شمس [۱۳۴۸] جیبی. ۱۰۵ص

۱۵۳- تابنده ، سلطانحسین
تاریخ وجغرافیای گناباد [تهران]۱۳۴۸.

وزیری . ۳۴۲+۱۶ ص

کتابی است منقسم برچهار بخش: گناباد وپیدایش آن ، جغرافیای طبیعی و سیاسی و اقتصادی ، قراء گناباد ، دانشمندان ومعاریف گناباد .

تحقیق جناب آقای تابنده مبتنی است براستفاده از کتب و مآخذ قدیم و مشاهدات واطلاعات وسیع شخصی .

قسمت مربوط بەلهجهٔ گنابادوشرح حال معاریف (مخصوصاً عرفا) و نیز اطلاعاتی کەدرخلال هرقسمتازبزرگان سلسلهٔ محترم گنابادی بەدست داده شده است مفیدفایدهٔزیاد برای محققان است

۱۵۴- توفیق ، فیروز

مطلعهٔ قالیبافی آذربایجان . [تهران مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی] ۱۳۴۸. وزیری ۱۰۷ص. (بررسی صنعت فرش درایران ، جزوه چهارم)

۱۵۵- تهران . دانشگاه تهران . مؤسسهٔ جغرافیا

اطلس اقلیمی ایران . [توسط احمد مستوفی ومحمد حسن گنجی ومحمدپور-کمال] تهران ، ۱۳۴۴ . رحلی بیاضی بزرگ ۱۱۷ص .

۱۵۶- حکیمیان ، ابوالفتح

علویان طبرستان . تحقیق در احوال و آثار وعقاید فرقهٔ زیدیهٔ ایران . تهران دانشگاه تهران . ۱۳۴۸ وزیری . ۳۲۳ ص (انتشارات دانشگاه تهران ، ش ۱۲۶۵ - گنجینهٔ تحقیقات ایرانی ، ش ۵۸ - مجموعهٔ پایان نامەهای دکتری دانشکدهٔ الهیات ومعارف اسلامی - ش۶)

کتابی استمحققانه برمبنای کتب‌اصیل. موضوع این کتاب درتاریخ ایران واجد اهمیت بسیارست .

کتاب درچهار فصل است : محیط تاریخی وجغرافیائی‌طبرستان درسەقرن اول - قیام سادات علوی - عقاید وآراء فرقه زیدیه - محیط فرهنگی‌طبرستان. تکملهٔ کتاب درباب فضلای گرگانی‌عصر علویان است

۱۵۷- رئیس‌نیا ، رحیم

دوسالار جنبش مشروطه [با همکاری] عبدالحسین ناهید . تبریز ، ابن‌سینا . [۱۳۴۸] رقعی . ۲۲۳ ص.

۱۵۸- سیف آزاد

پارسیان و ایرانی [تهران] ۱۳۴۹ . وزیری ۲۴۲ص

محتوی مطالبی است مختلف ، از جمله شرح حال نویسندهٔ آن

۱۵۹- شیروانی ، زین‌العابدین

حدائق السیاحة . [بامقدمهٔ سلطانحسین تابنده تهران] ۱۳۴۸ . رحلی . ۱۶+ ۵۸۳ ص .

حاج زین‌العابدین شیروانی متخلص به تمکین ازعرفای مشهور درقرن سیزدهم هجری است. او سیروسفر بسیارکرد و آثاری‌ازین گشت‌وگذارهابجای گذاشت که امروز ازمراجع وکتب مفید برای تحقیق وتتبع است . دو کتاب او درین زمینه بەنامهای بستان‌السیاحة و ریاض-السیاحةپیش‌ازین چاپ‌شده بودودومین کتابش کەحدائق‌السیاحة نام‌داردتاکنون طبع نشده بود .

اینك این کتاب توسط آقای سید هبةالله حذبی استنساخ شده و به چاپ رسیده و مرجعی است که احوال عده‌ای از متصوفه و عرفای قرن سیزدهم را در بر دارد .

۱۶۰- عجمی ، اسمعیل

ششدانگی . پژوهشی در رمینهٔ جامعه‌شناسی روستائی . شیراز ، دانشگاه پهلوی ، [۱۳۴۸] . وزیری . ۱۶۱ص (انتشارات دانشگاه پهلوی ش ۹)

۱۶۱- کوتزبوئه ، موریس‌دو

مسافرت به ایران بمعیت سفیر کبیر روسیه در ۱۸۱۷ [چاپ دوم] امیرکبیر ۱۳۴۸] وزیری . ۲۲۳ ص

سفرنامهٔ کوچك خواندنی است .

۱۶۲- مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی

اطلس تهران . تحولات شهری و اوقات فراغت در تهران . [تهران . مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی ، ۱۳۴۸] سلطانی . ۹۳ ص.

۱۶۳- ودیعی ، کاظم

مقدمه بر جغرافیای انسانی ایران . تهران . ۱۳۴۹ . وزیری ، ۴۰۰ ص .

(انتشارات دانشگاه تهران ، ش ۱۲۸۰ گنجینهٔ تحقیقات ایرانی - ش ۵۹)

۱۶۴- همایون ، غلامعلی

اسناد مصور اروپائیان از ایران از اوایل قرون وسطی تا اواخر قرن هجدهم . جلد دوم . تهران ، دانشگاه تهران ، ۱۳۴۸ . وزیری ۲۱۱ ص + ۱۳۷ تصویر (انتشارات دانشگاه تهران ، ش ۱۲۲۲ر۲ - گنجینهٔ تحقیقات ایرانی ، ش ۵۵)

۱۶۵- هوگ ، ج .

هنر معماری در سرزمینهای اسلامی ترجمهٔ پرویز ورجاوند . تهران انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۸ وزیری . ۹۹ ص + ۱۳۷ تصویر (انتشارات دانشگاه تهران ، ش۱۲۶۴- گنجینهٔ تاریخ و تهران ، ش۲۹)

موضوع تحقیق و بحث در کتاب وضع معماری در ممالك اسلامی افریقای شمالی و اسپانیا و مصر و سرزمینهای امپراطوری مردم شرقی و عثمانی است .

مترجم خود در بارهٔ هنر معماری و باستانشناسی اسلامی مطالعات دارد و بهمین ملاحظه ترجمهٔ این کتاب نیز بصورت مطلوب عرضه شده است .

نامه‌ها

نامه‌ای از هند

... سرکار با این خبر خرسند میشویدکه بنده ارسال گذشته‌دردانشگاه ریاست قسمت فارسی وعربی و مطالعات مافوق‌لیسانس آنرا بعهده دارم و برای ترویج وپیشرفت زبان و ادبیات فارسی جداً سعی‌میکنم و زحمت میکشم . اما کتابهای فارسی در اینجا خیلی کم گیر میآید . ازاین‌نظر استفادهٔ ما در مقابل ایرانیان خیلی کمتر است . ما همواره امیدوار ازطرف دانشمندان ایران ایم .

خیلی‌متأسفم که‌دکتر محمداسحاق چندین ماه پیش‌فوت شدند وانجمن بزم ایران از سرپرستی و خدمات آن مرد بزرگوار محروم شد .

نامه را با یك شعر صائب تبریزی بپایان میرسانم :

دوردستان را باحسان‌یادکردن‌همت‌است
ورنه هرنخلی بپای خود ثمر می‌افکند

عطا کریم برق

اتابك در تاریخ قاجاریه

شمارهٔ اخیر مجلهٔ راهنمای کتاب را دیدار کردم و از مقالات سودمند آن حظ وافر بردم . ابتدا بنویسم که شنیدن خبرارتحال علامه مدقق و استاد گرانمایه فروزانفر چنان مرا درگوشهٔ غم‌وبوته هم‌فروبرد که این‌چندسطری‌را که تصمیم به‌تحریر آن داشتم به‌تعویق انداخت . این ضایعه بزرگ به همه دوستداران محضر فیض‌گسترش خصوصاً به‌نویسندگان ارجمند راهنمای کتاب تعزیت می‌گویم .

حقیر مقالهٔ خاطرات تاج السلطنه را خواندم وتوضیحی که درشمارهٔ ۱۱ و ۱۲ سال ۱۲ (همین‌شماره) توسط آقای صفائی داده شده قرائت کردم. تردید نیست تحقیق در باب سراتابك تاوقتی مقاصد در پردهٔ تعصب باشد راهی بدهی نخواهد برد. خصوصاً که بایدبنویسم تحقیق در باب تاریخ ایران خصوصاً تاریخ‌بعداز اسلام‌ازمحك صداقت‌وصحت بیرون نیامده است و باوجود تلاش‌های فراوان‌که میشود هنوز تاریخ واقعی‌بعد ازاسلام ما متأسفانه بطور جامع تدوین نیافته، امازحمات بعضی‌ازاساتیدرانباید دراین‌راه نادیده گرفت.

نگارنده تقریباً کتابهائی که‌درباب اتابك له یا علیه وی نوشته‌آمده به‌دقت خوانده وباتمام کوششی که دراین‌راه‌بکار برده هنوزنتوانسته نظری صائب وصادق بدهد .

تردید نیست اتابك یك واقعیت یا شخصیت‌قابل مطالعه‌درتاریخ عصرحاضر است. نقش‌واثراورانباید دررویدادهای عصر ناصرالدین‌شاه بی‌اهمیت جلوه داد

ثر بدیا اثر خوب). نگارنده اضافه
حوزه‌هائی که در باب اتابك و
ن جستجو می‌کنند تا آنجاکه این
دریافته حرجند نفر باقی بدو مرز
لی منقسم اند :
ول آنهائی که ناصرالدین‌شاه را
ی زیرك و با اندیشه و دانا دانسته و
ی وی را با اسنادی که دارند تـائید
واتابك رایك وطن‌پرست حقیقی
د نموده و کارهای آقاصفائی براین
است و آثارش در دفـاع از اتابك
شد .
اما گروهی دیگر اتابك را خائن
ن دانسته مظفرالدین‌شاه را مردی
ته و آزادی‌خواه حلوه‌گر ساخته و
ت اگر اشتباه نکنم تمام تبیین‌ها و
یفاتی که در باب تاریخ قاجاریه حصوصاً
ناصری و مظفری میشود بر همین قیاس
[۱]

نگارنده باید با کمال تأسف اظهار
تاریخ قاجاریه واقعاً تاریك است و
ن زودیها فلق بیطرفی و بی‌نظری در
تاریخ این عصر متجلی نخواهد شد.
صوصاً که بقول یکی از احله فضلا در
ران ، هیچ کتابی در تاریخ مشروطه
شته نمیشود. مگر اینکه ثابت کنندیکی
بستگانشان ذی نظر و صاحب مقامات
عالیه در این جریان بوده‌اند .

بله فعلا تاریخ عصر قاجاریه مانند
بازارشام تعزیه‌خوانها گردیده. تردید
نیست منابع موافق و مخالف هرچه بیشتر
طبع گردد راه و روش کار روشن‌تر و آسان‌تر
خواهد شد . بویژه که شرایط زمانی و
مکانی اتابك و دیگران طوری است که
این امر را ایجاب می‌کند و با توجه باینکه
بسیاری از منابع خطی و یادداشتها و
جنگهاست که هنوز در گوشهٔ کتابخانه‌های
خصوصی است ، چنانکه نگارنده کتابچهٔ
کوچك خطی در باب تحریم تنباکو در
دست دارد که تقریباً شبیه یادداشت محمد
باقر ویجویه در تحریر کتاب بلوای
تبریز است . نگارنده تا آنجاکه می‌داند
نظیر آن را درجائی ندیده. نوع نگارش و
کاغذ و تحریر آن مینماید مربوط به عصر
ناصرالدین‌شاه است و این کتابك خطی
از این نظر جالب است که مؤلف ساذوق
خود یك فرد آخوند و از طبقهٔ روحانیت
است و جریانات خصوصی مجامع روحانیت
را در تحریم تنباکو سخت بازگوئی کرده
و بسیاری از دلخوریها خصوصاً علمای
تهران و نجف را مبرهن ساخته و در باب
مرحوم میرزای شیرازی که تحریم تنباکو
منسوب بـه فتوای وی است[۲] اظهار نظر
شگفتی نموده است . بله استناد به اسناد و

۱ ـ حوزه‌های تحقیق باب در تاریخ در ایران رساله‌ای است که نگارنده
امیدواری زیادی با نام آن دارد . و در آن روش و عدای محققین در موضوعات
تاریخی از روی آثار چاپ شده ایشان بررسی کرده است .

۲ ـ کیوان قزوینی یا منصورعلیشاه در کتاب نایاب کیوان نامه به اصل فتوی
اظهار تردید و شك می‌کند .

داوری در پیرامون کارهای اتابك و ناصرالدین شاه و عموماً درباب تمام رجال عصر قاجاری تا حدی چشم گیر است. اما غیر از اسناد و مکاتیب و فرامین نباید از جریانات واقع شده در طبقات اجتماعی و نهضت‌های سیاسی و اقتصادی چشم پوشید و خصوصاً که درعصر ناصرالدین شاه با چندین جریانات سیاسی اقتصادی- دینی و حتی ادبی برمیخوریم. در خاتمه می‌نویسد تا قریب باتفاق منابع و مآخذ در باب قاجاریه و خصوصاً اتابك و ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه طبع نگردد هر نوع قضاوتی درین باب دور از تفکر و تحقیق علمی و خلاف مبانی علمی تاریخ است. خصوصاً که روش دقیق و علمی تحقیق در تاریخ را خصوصاً درباب تاریخ معاصر نباید فراموش کرد که شاید درین روزگار درصدد فراموشی است.

کاظم روحانی (کرمانشاه)

دیوان کهنهٔ حافظ

یادداشتی که از ایرانشناس جوان امریکایی در بارهٔ دیوان کهنهٔ حافظ رسیده نخستین انتقادی است که ازین چاپ حافظ می‌شود. عین یادداشت ایشان برای استفادهٔ دارندگان این نسخه به‌چاپ می‌رسد. (ا. ا.)

ص ب ← دلایل دانستن قدمت نسخهٔ «م» بر اثر مقایسه با نسخهٔ «ح» (خانلری) چیست؟

ص ح ← مشخصات نسخ مذکوره را از کجا میشود پیدا کرد؟

ص ه ← (نکتهٔ دوم) به اختلاف «ق» (قزوینی با «م» در مورد «م» ۳۴۲ اشاره نشده است و بطور کلی به‌مسئله اختلافات تعداد و ترتیب ابیات مابین ق و م اشاره نشده است.

ص و ← (نکتهٔ سوم) از چه لحاظ پس و پیشی ابیات در م قابل توجه است؟

← (نکتهٔ پنجم) پس از کلمهٔ «الحاقی» کلمهٔ «و» اشتباهاً چاپ‌شده است.

غزل ۴ - بیت پنجم ← اختلاف در ق : عمرتان (م «عمرمان» را دارد)

غزل ۷ بیت پنجم ← درق :

رازدرون پرده ز رندان‌مست پرس
کاین‌حال نیست **زاهد** عالی‌مقام‌را

۴۸ - حاشیه ← اشتباه چاپی : قروینی. وهمچنین بهتر نبود که‌در مورد این‌غزل م را با مقالهٔ کمالیان مقابله می‌کردید؟

۷۷ - بیت‌هفتم ← اختلاف در ق : منزل

۹۴ - بیت پنجم ← ق بیت‌را دارد ولی بیت‌ششم را ندارد.

بیت نهم ← ق این‌بیت را ندارد.

۹۹ - بیت چهارم ← بیت در ق شباهت بااین بیت دارد.

۱۱۷ - مطلع ← اشتباه چاپی : انگیرد

۱۲۶ - بیت‌دوم ← اختلاف درق: ارمن (م «زمن» را دارد)

۱۳۰ - حاشیه ← آیا بهتر نبود که

درمورد این‌غزل«م» راباکمالیان‌یا باخ مقابله میکردید ؟

۱۴۰ بیت چهارم ــ، ق این بیت را ندارد .

۱۵۱ ــ مطلع ← اشتباه چاپی : خورم

۱۵۳ ــ بیت‌دوم ← اختلاف درق: (بجای «دو»)

۱۷۱ ــ هم در این غزل و هم در ۱۲۱ و۲۳۸ و ۳۷۵کاتب «بی» رابکار میبرددرحالی که‌کاتب ق «با»رامینویسد. علت ؟

۱۸۲ ــ مقطع ــ، ق مقطع‌دیگری دارد .

۱۸۶ ــ بیت‌هفتم ــ ،اختلاف درق: از (بجای «در»)

۱۹۳ ــ ۱۹۴ ، ۱۹۵ ← آیابهتر نبود که در مورد این غزلها م را با محتویات مقالات خانلری مقابله می‌کردید ؟

۱۹۹ ــ مقطع ← ق مقطع‌دیگری دارد .

۲۰۸ ــ بعدازبیت‌دوم غزل‌دیگری ضبط‌است. ولی‌شماره گذاری این‌رانشان نمیدهد .

۲۴۹ ــ ابیات ششم وهفتم ← پس‌و پیشی مصاریع در م و ق

۲۵۱ ــ مقطع ← ق بیت را ندارد .

۲۵۲ ــ بیت هشتم ← ق این بیت را ندارد .

۳۰۶ ــ مقطع ← ق این بیت را ندارد

۳۵۸ ــ بیت سیزدهم ← اختلاف‌در ق : دم (بجای «در»)

بیت سی‌ویکم ــ ، اختلاف در ق : آواز (بجای «آهنگ»)

۳۷۸ ــ بیت سوم ــ ، ق این بیت را ندارد وبجایش چنین ضبط است :

آنکه‌میلش سوی‌حق‌بینی وحق گوئی‌بود
سال تاریخ وفاتش طلب از میل بهشت

مایکل هیلمن

توضیحاتی بر ترجمهٔ الایام

آن روزها[الایام] نوشتهٔ دکترطه‌حسین
(ترجمهٔ حسین خدیوجم- ۳۳۳ صفحه - جیبی)

این کتاب در واقع نقاشی است ، نقاشی روزهای طلایی که نه بل روزهای تلخ وتار نویسندهٔ سترگ مصر، که با قلم شیوای مترجم محترم - با احاطهٔ ژرفی که به ادب وزبان عرب دارد ــ بفارسی برگردانیده شده .

می‌گویند طه حسین به شیوهٔ خاص و اصالت ویژه‌اش «نگارش» ، بلندآوازه است، اگردراین‌باره‌نتوانیم دقیقاًداوری کنیم، دراینکه «آن روزها» بسیاراستوار وشیوا به‌زبان فارسی درآمده است شکی نباید داشت .

ازجهت‌ستایش مترجم درکارترجمهٔ کتاب حاضر و دیگر کارهایش به مقالهٔ مبسوط - دکتریوسفی - که درشمارهٔ مهر و آبان راهنمای کتاب بسنده کنم که‌بحق و حد وافی ستوده‌اند .

درمطالعهٔ‌کلی ترجمه بامتن عربی،

مواردی ـ که مسلما از ارزش مترجم نمی‌کاهد ـ بنظر رسیدکه یادآوری‌میشود:

۱ ـ فاذا آنس منهم عبثاً اوابطاء اواصطراباً.. (۵۳- ج۱) چنین ترجمه شده : اگرمتوجه شودکه‌کسی ببازی یا تنبلی یا فضولی مشغول شده . . . (۵۳) ظاهراً باید چنین باشد: اگرمتوجه‌شود که‌کسی بازیگوشی می‌کند یادبرمی‌آید یاد عوامی می‌کند . . (۱)

۲ ـ و لم یستطع ان یحتمل انتصار الشیخ عبدالجواد علیه (۶۵ـ۱) نتوانست ازحمایت‌شیخ‌عبدالجوادچشم‌بپوشد(۶۲) نتوانست جانبداری شیخ‌عبدالجوادرا از پسرش درقبال خودتحمل کند .

۳ـ عادکارهاًمقدراً(۶۵ـ۱)افسرده و دلشکسته بمکتب بازگشت (۶۲) بدون میل و ناچاره به مکتب بازگشت .

۴ـ و هولاء یشمتون به (۶۶ـ۱) این برادرانی‌که به او دشنام می‌دهند (۶۳) این برادرانی‌که سرزنشش می‌کنند.(۲)

۵ـ و من الناس من یعبدالله علی حرف . . . گروهی از مردم خدا را در یك حال‌می‌پرستند(۷۹) گروهی ازمردم خدارا ازکنار(بدون‌ثبات)می‌پرستند(۳)

۶ـ غایته تیسیر الحیاة و التقرب الی‌الله(۱۰۰ـ۱)...هدف‌او دوچیز بود، آسان شدنی مشکلات زندگی و نزدیکی بخدا (۹۰) هدف او دو چیز بود آسان گرفتن (آسان‌شمردن)زندگی و نزدیکی بخدا .

۷ـ و تسقیها الواناً من الدواء لا اعرف ماهی(۱۲۲-۱) مادر ازداروهایی که خود از تأثیر خواص آن بی‌خبر بود گاهگاه درگلویش می‌ریخت (۱۱۰) مادر انواع داروهایی‌که من نمی‌دانم چه بوده ـ به اومی‌خورانید .

۸ـ فاحب‌ملاسته و نعومته(۱۴۳-۱) از نرمی آن سنگ خوشش‌آمد (۱۲۵) ازهمواری وصافی‌آن سنگ خوشش‌آمد.

۹ـ مشردالنفس (۴ـج ۲) بی‌اراده و بی‌اعتنا (۱۳۷) پریشان‌خاطر .

۱۰ـ یفرعون الیه (۹ـ۲) به او شکایت بردند (۱۴۳) به‌او رومی‌آوردند یا با پناهنده میشدند(۴)

۱۱ـ اذا وجبت المغرب امهم فی صلاتهم (۴۶-۲) چون هنگام نمازمغرب مغرب میشدآنان‌را به‌نمازتشویق‌می‌کرد (۱۸۳) چون هنگام نماز مغرب فرا می‌رسید او عهده‌دار امامت نماز جماعت می‌شد .(۵)

۱۲ـ وکان هولاءالشباب یسمعون من صاحبهم هذه الاحادیث (۵۶ ـ ۲) جوانان از دیگر دوستان خوداین‌گونه سخنها را می‌شنیدند (۱۹۴) جوانان از دوست شان این سخنان را می‌شنیدند .

(۱) اصطرب القوم : تضاربوا «المنجد» .
(۲) ظاهراً «یشتمون به» با «یشتمون له» اشتباه شده.
(۳) الحرف : طرف‌الشیء وشفیره وحده وجانبه .
(۴) فرع‌الیه : استعانه ، لجأ الیه .
(۵) ام‌القوم : کان له اماماً .

۱۳ـ ویفصل ذلك بفكاهاته النادرة الفاترةوضحكه المتقطعالمتصل (۵۷-۲) جملات و كلماتش با خنده‌های عجیب و سست و كوتاه و بلند اریك دیگر حدامیشد (۱۹۵). این گفتارش باشوخی‌های عجیب وسست(بی‌مزه)وخنده‌های كوتاه و بلندش قطع میشد .

۱۴ـ فردالفتی عن المدرسة (۸۹-۲) جوانان را از مدرسهٔ نظام بیرون راند (۲۲۹) جوانی در مدرسهٔ نظام پذیرفته نشد .

۱۵ـ فكاهم نكل عن الشراء (۸۹-۲) هیچیك از آنان نتواستند حیری بحرند (۲۳۰) همگی ازخریدن سرباز زدند .

۱۶ـ من اكواب‌الشای التی تداد-هنالك(۲۳-۲)ارآن حای‌كه درآن محفل آماده سده بود (۱۶۹) از آن چایهایی كه بین حاصران می‌گردانیدند .

۱۷ یأخذ منهابمقداربین یوم ویوم (۹۰ ـ ۲) هر روز مقداری از آن را برمی‌داشت(۲۳۰) روز درمیان مقداری از آن برمیداشت .

۱۸ـ وكان‌شدیدالنشاط كثیر الحركة (۱۳۹ - ۲) بسیار با نشاط بود (۲۸۴) سخت پرحنب و حوش بود .

۱۹ـ فقد نقد الفول (۱۵۰ ـ ۲) قول (حرف) تمام شد (۲۹۵) باقلاتمام شد و از دست رفت (۶)

۲۰ـ اراك عصی‌الامع شیمتك‌الصبر می‌بینم كه اشك تو سركشی می‌كند و نمی‌ریرد وتوخود شكیبائی پیشه‌كرده‌ای (۳۰۴) طاهراً میریرد باید درست باشد یعنی با اینكه تومی‌خواهی گریه نكنی‌و شكیبائی حود را حفظ كنی ولی اسك اطاعت نمی‌كند و همچنان می‌ریرد .

۲۱ـ فی‌لهحة مینارية (۱۵۰ـ۲) با لهجهٔ شیرین میبا۲۹۶ بالهجهٔ‌بندری.

۲۲ـ وفی‌مكتب مدیرالحریدة ظفر الفتی‌بشیء طالماتمناه (۱۷۳-۲) حوان در دفتر مدیر این روزنامه اندكی به آرزوهایش رسید (۳۲۱) حوان دردفتر مدیر این روزنامه به حیری‌كه مدتها آررویش راداست دست یافت .

۲۳ـ ما اعظم‌هذین‌الاسمین(۲۰-۲) این دو اسم چقدر ریبا و حوش آهنگ است (۱۵۵) این دونام حقدر بزرگ و باشكوه است .

۲۴ـ درب الحماسیر (۱۸۱ ـ ۲) كوحهٔ حماسیر (۳۳۰) دروازهٔ جماسیر (معادل دروازهٔ قوجان یادروازه‌قزوین)

*

گرحه درسراسر كتاب، بیان‌استوار مترحم‌آن جنانست‌كه بقول دكتریوسفی [خواننده حس نمی‌كند «آن رورها» از ربانی دیگر ترحمه شده] ولیكن درحند جا این سیاق اردست مترحم خارح شده

(۶) شاید چاپی كه دراحتیار مترحم است (مول) (قول) چاپ شده بهمین مطو موسل به توصیحی درپاورقی شده كه میان مول وقول حماس بكار رفته وحال آنكه قول طلاب ایسمكه متاحره ومباحثه راس‌كمیدكه دیرشد و باقلا اردست رفت واسادمی‌گوید كه حوابی رابابد معحاب كم‌گرچه حود او نیز «ایصا» حریص است‌كه قبل ارتمامی باقلا حودرا به باقلا فروشی برساند

و حمله‌ها رنگ ترجمه بصورت تحت‌ـ للفظی بخود گرفته :

۱ـ ویضحك صامتاً ثم یستأنفه غالیاً ثم یقطعه و یمضی فیه صامتاً ثم یستانفه و هکذا(۵۶ـ۲) لحظه‌ای آهسته می‌خندید بار دیگر قهقهه از سرمی گرفت دوباره قطع می‌کرد و راه آهسته خندیدن را درپیش می گرفت (۱) و بـرهمین شیوه (۱۹۴) .

۲ـ لایحس ان یقطع لقمته (۵۱ـ۲) لقمه را درست نمی‌سکست (۱۸۹) لقمه را درست نمی‌برید .

۳ـ و یبتسم‌له وجهالحظ (۵۵ـ۲) چهرهٔ بخت برویش لبخند می‌زد (۱۹۳) بخت برویش لبخند می‌زد .

۴ـ الساعـة الثالثه مـن الخمیس (۱۳۱ ـ ۱) ساعت سوم روز پنجشنبه (۱۱۷) بجای ساعت سه .

درجاهایی نیز کلمه یـا اصطلاحی مناسب به‌کار نرفته :

۱ـ ابتدا آرادانه به انتقاد ارشاعر می‌پـرداخت ، سپس بـر راوی خـرده می‌گرفت. آنگاه بحساب شارح رسیدگی می‌کرد (۳۱۰) بجای بحساب شارح می‌رسید.

۲ـ هرگاه آسوده خیال و سردماغ بود (۲۹۴) بجای سرکیف بود .

۳ـ المجودین (۱۱۴ـ۱) ورزیده معنی‌شده(۱۰۱) بهمان‌معنای‌متداول‌یعنی اهل‌تجوید یا آگاه‌بعلم تجوید مناسب‌تر بود .

***

گاهی افزونی‌هایی دیده میشود که نه درمتن‌عربی‌هست و نه ضرورتی‌ایجاب می‌کرده :

۱ـ فجروالشای منها بشفاهم حرا طویلا(۲۷ـ۲) چای رابابك نفس بوسیله لبهایشان [بفضای دهان منتقل‌می کردند] و هرت می‌کشیدند (۱۶۴) .

۲ـ حتی تشتد حوارة الشمس علی رأسه (۴۳ـ۲) سرانجام خورشید شدت می‌گرفت [وازشکاف دیوار] برسر کودك می‌تابید (۱۸۰) .

۳ـ حتی اذا وقفالقطار دفع ذلك کله دفعاً الی‌الارض (۱۸۸ـ۲) بمحض آنکه قطار توقف‌کرد همه را بـا شتاب [پیدا کردند] و برزمین ریختند(۳۲۶) .

۴ـ شهد احدیهما بنفسه (۷۶ـ۲) یکی‌را خود باچشم [دل] دیده (۲۱۵).

۵ـ یا وقتی‌کودك بدعت شکنانه ، به پدر می گوید [شایسته نیست‌که آدمی برای حل مشکل به انبیاء واولیامتوسل شود، سراوارنیست‌که میان خدا وانسان کسی‌واسطه شود...]مترجم باسعهٔصدری که ازعقاید خاص ملت و مذهب ، متأثر شده درپاورقی توضیحی ـ نه دربایست ـ می‌دهد : [این سخن ازکودکی سرزده است‌که غرورش را جریحه دار نموده و عصانیش کرده‌اند](۲۶۵)وحال‌اینستکه این اعتقادکودك (طه حسین) بودکه از استادانـی چـون شیخ محمد عبده اثـر پذیرفته ، صفحات بعدی هم شاهـد این حقیقت است .

*

گهگاه نیز عبارتی یا جمله‌ای ترجمه نشده :

۱- پس از « آنان را مراقبت کن » (۵۱) [وتمنعهم من العبث وتقوم مقامی متی غبت (۱-۴۹) = نگذار باریکوشی کنندو درحقیقت هروقت که من نباشم توجانشن من هستی] .

۲- پس از « رفتاری عجیب داشت » (۵۵) [فی عقلها شیء من الاضطراب = عقلش اندکی پارسنگ برمیداشت !]

۳- پس از «سرزنشهای آخوند را تکرار می‌کنند (۶۳) [یغیظونه ویثیرون سخطه (۱-۶۶) = اورا غضبناك می کنند و آتش خشمش را برمی‌انگیزد] .

نیز مترجم آگاه که جا بجا توضیحات بسیار مفید وارزنده درپاورقی آورده‌اند دربارهٔ شاذلی (۷۸) نیز حق بود اشاره‌ای می‌شدکه :

(شاذلیه طریقه‌ایست ازصوفیه، پیرو امام نورالدین ابوالحسن شاذلی ۱۱۹۶، ـ۱۲۵۸ م) اصول عقایدشان ترس از خدا و تمسك بـه سنت پیامبر و حقیر شمردن زندگی و تسلیم محض بودن در برابر مشیت خداوند است)

*

باپوزش خواهی، چشم داردکه‌این اشارتها برگستاخی حمل نشود و چشم به راه است که بقلم مترجم گرامی مشام ادب دوستان را باگلهای تازه‌ای آشنا گردد . الهی زنده باشی ! -

رضا انزابی

اخبار

تأثیر کتاب و کتابخانه در گسترش تعلیم و تربیت

سال بین‌المللی تعلیم‌وتربیت به‌نیمه خود نزدیك می‌شود وفعالیت‌های مربوط باین‌سال درقالب برنامهٔ مصوب باهمکاری مؤسسات‌وسازمانهای‌دولتی‌وملی‌افزایش می‌گیرد . اجرای‌طرح مربوط به‌ترویج کتاب وتوسعهٔ‌کتابخانه‌ها پس از تدارك مقدمات آن ، اکنون آغاز شده است .

کوشش در این‌راه سطوح مختلف آموزشی : دبستان‌ودبیرستان ، دانشگاه وهمچنین عرصهٔ جامعه‌را ازشهر وروستا دربر خواهد گرفت . ازمعلمان‌ومربیان، دانش‌آموزان ، دانشجویان ، پدران و مادران ، مؤسسات‌آموزشی وفرهنگی ، نویسندگان ، ناشران ، کتابفروشان ، سازمانها ، جمعیت‌ها و انجمن‌های ملی بهمکاری دراجرای این مقصود دعوت بعمل‌آمده است .

تأسیس صندوق ملی کتاب

ازهمه مردم وسازمانها دعوت شده است‌برای نیل به‌هدف ، کتابهای مناسب اهداء‌کنند . از میان آنها کتب مربوط بکتابخانه‌های‌مختلف‌درشهرهاوروستاها فرستاده خواهدشد . کتاب برای‌صندوق ملی‌کتاب درهفته اول آبان امسال گرد خواهدآمد .

اعانهٔ ملی برای کتابخانه

ازهمهٔ افرادکشوردعوت شده است که‌هریك به قدرامکان‌مبلغی برای‌اجرای منظوربپردازند . وجوهی که‌بدین‌ترتیب بدست‌خواهدآمد برای‌تهیه کتاب‌وایجاد کتابخانه‌های نمونه وتوسعه کتابخانه‌ها بکارخواهد رفت . درجمع‌آوری اعانه‌و تأسیس صندوق ملی کتاب از امکانات سازمانهای آموزشی وغیر انتفاعی مدد گرفته خواهدشد .

جوایز بهترین نویسندگان

براثر توجهات‌علیاحضرت‌شهبانوی ایران وبرحسب تصویب کمیته عالی‌سال بین‌المللی تعلیم وتربیت ومنظور تشویق نویسندگان و ناشران به‌تهیه و نشر کتابهای‌مناسب وسودمند ، تصمیم گرفته شده است جوایزی به‌نویسندگان کتاب درزمینه‌های زیر :

ـ سه‌جایزه به‌نویسندگان بهترین کتاب برای کودکان

ـ سه‌جایزه به‌نویسندگان بهترین کتاب برای نوجوانان

ـ سه‌جایزه به‌نویسندگان بهترین کتاب برای نوسوادان

ـ سه‌جایزه به‌نویسندگان بهترین کتاب درزمینه تحقیقات وعلوم در سطح عالی

ـ سه‌جایزه به نویسندگان بهترین کتاب دررشتهٔ تعلیم و تربیت

ـ سه‌جایزه به‌نویسندگان بهترین کتاب در زمینه هنر
ـ سه‌جایزه به‌نویسندگان بهترین کتاب درزمینه ادبیات (داستان)
ـ سه‌جایزه به‌نویسندگان بهترین کتاب برای کارگران
ـ سه‌جایزه به‌نویسندگان بهترین کتاب درسطح روستاها
ـ سه‌جایزه به‌ناشران بهترین کتاب ازنظر فن‌چاپ وانتشار اعطاء‌گردد.

جایزه اول در هریك از زمینه‌های مذکور۷۰هزار ریال، جایزه دوم ۵۰ هزار ریال وجایزه سوم ۳۰هزار ریال خواهدبود.

درهرزمینه یك‌هیئت داوری‌مرکب از کارشناسان و صاحبنظران بهترین کتابهارا انتخاب خواهدکرد.

کتابهایی که طی‌سال ۱۳۴۸ و تا آخرآذر ۱۳۴۹ چاپ و منتشر شده‌اند بوسیله هیئت‌های داوری مورد بررسی قرارخواهندگرفت و هیئت‌های مذکور تاآخر بهمن ۴۹ نظرهای خوددرادرباره بهترین کتب اعلام‌خواهندداشت. جوایز دراسفند۱۳۴۹اعطاء خواهندشد.

مسابقه برای طرح آگهی مصور (پستر)

کمیته عالی‌سال بین‌المللی تعلیم و تربیت برای انجام یك رشته کوششهای توضیح‌دهنده‌وجلب افکاروهمکاری‌عمومی انتشاریك «پستر» رالازم شمرده است و بنابراین ازنقاشان و علاقه‌مندان دعوت کمیته مذکوربدین گونه است:

«کمیته عالی سال جهانی تعلیم و تربیت به‌منظور بزرگداشت سال‌جهانی تعلیم وتربیت در ایران و جلب توجه و همکاری همگان در این رشته از فعالیت بشری طرح آگهی مصور (پستر) را در این زمینه با شرایط زیر به مسابقه میگذارد:

۱ ـ موضوع پستر کتاب و کتابخانه در خدمت تعلیم و تربیت (طرح بایداهمیت نقش‌کتاب‌وکتابخانه را درتعلیم وتربیت با برانگیختن علاقه عمومی درراه‌پیشبرد این‌امرمجسم کند)
۲ ـ اندازه پستر ۷۰ × ۱۰۰ سانتیمتر
۳ ـ مهلت‌تحویل طرح پانزدهم تیرماه ۱۳۴۹
۴ ـ تعداد رنگ آزاد
۵ ـ تعداد طرحهای هر شرکت کننده حداکثر۳ طرح

به‌طراح بهترین طرح شرکت کننده در این مسابقه مبلغ پنجاه‌هزار (۵۰،۰۰۰) ریال جایزه تعلق خواهد گرفت.

ازکلیه نقاشان وعلاقه‌مندان‌شرکت کننده دراین مسابقه درخواست‌می‌شود که طرحهای خودرا به‌نشانی دفتر مخصوص علیاحضرت شهبانوی ایران خیابان ایرانشهر ـ شمارهٔ ۵۹۰ارسال فرمایند.

ایجادکتابخانه‌های نمونه

برای آنکه بتوان در راه اصلاح و

توسعه کتابخانه‌های عمومی در شهر و روستا گامی بلند برداشت ، تصمیم گرفته شد کتابخانه‌های نمونه در نواحی معین کشور بوجود آید وسپس نتایج آن به همه کتابخانه‌ها تعمیم داده شود . بدین ترتیب:

۲ کتابخانهٔ عمومی ، ۲ کتابخانه درنواحی روستایی ، ۳ کتابخانهٔ دبیرستان و ۴ کتابخانه دبستان بطور نمونه تأسیس خواهد شد .

فهرست کتابهای مناسب برای هریك از انواع کتابخانه‌ها بوسیله کارشناسان کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، مرکز آماده سازی کتاب ، وزارت فرهنگ وهنر ودانشگاه تهران تنظیم شده است .

فهرست مذکور بتعداد قابل توجهی توزیع و منتشر خواهد گردید تا همه کتابخانه‌های آموزشگاهها و کتابخانه‌های عمومی از آن استفاده کنند .

قفسه‌ها ودیگر وسایل این کتابخانه ها تهیه و کارگذارده خواهد شد .

درتابستان امسال کتابداران نواحی و شهری و روستایی معین یك دورهٔ کارآموزی را تحت نظر کارشناسان کتابداری درتهران طی خواهند کرد و تجارب ومعلوماتی راکه فرا خواهند گرفت درراه ایجاد کتابخانه‌های نمونه درمحل خود بکار خواهند بست .

طی مهر امسال برای جلب توجه معلمان و کتابداران و توضیح طرز ایجاد کتابخانه وخدمات آن ، اشخاصی به مراکز استانها اعزام خواهند شد . این اشخاص مأموریت خود را با ایراد سخنرانی و نمایش فیلم و تماس ومذاکره بامعلمان و کتابداران انجام خواهند داد .

کمیته عالی سال بین‌المللی تعلیم و تربیت

هیئت مربوط به تنظیم واجرای طرح ترویج کتاب و توسعه کتابخانه‌ها

جلسات کمیته عالی سال بین‌المللی تعلیم و تربیت مرتباً درپیشگاه علیاحضرت شهبانوی ایران و باحضور وزیران علوم وآموزش عالی ، آموزش وپرورش : فرهنگ وهنر ، اطلاعات ، کار وخدمات اجتماعی ، اصلاحات ارضی ، مدیرعامل جمعیت شیر وخورشید سرخ ، رئیس مؤسسه تحقیقات و برنامه‌ریزی علمی وآموزشی ، مدیرعامل کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ، مدیر کل سازمان پیشاهنگی ، دبیر کل کمیسیون ملی یونسکو از اشخاص زیر است :

آقای فریدون اردلان دبیر کل کمیسیون ملی یونسکو درایران ، آقای ایرج افشار ، خانم فرنگیس امید ، خانم لیلی امیر ارجمند مدیر عامل کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ، خانم لیلی ایمن ، آقای جمشید بهروش رئیس اداره کل کتابخانه‌ها ، آقای جمشید بهنام دبیر کل شورای عالی فرهنگ و هنر ، آقای علی دانشی معاون مرکز اسناد ، آقای علی اصغر خطابخش مدیر کل اطلاعات ، آقای ناصر مطاهری رئیس کتابخانه ملی ، خانم مهین تفضلی .

اعضاء این‌هیئت هفته‌یی یك‌بار در کانون‌پرورش فکری کودکان‌ونوجوانان جلسه تشکیل می‌دهند .

مسئولیت هماهنگی وتنظیم امور برنامه سال بین‌المللی تعلیم وتربیت و طرح کتاب و کتابخانه بنابتصویب علیاحضرت شهبانوی ایران برعهدهٔ کمیسیون ملی یونسکو است .

کنگرهٔ جهانی سعدی و حافظ

به‌ابتکار دانشگاه پهلوی (شیراز) کنگرهٔ جهانی سعدی وحافظ مرکب از ایرانشناسان‌خارجی ودانشمندان‌ایرانی دراردیبهشت ۱۳۵۰ در شیراز تشکیل می‌شود .

کنگرهٔ بیهقی

کنگرهٔ علمی مربوط به احوال و آثار ابوالفضل بیهقی روزهای ۲۱ تا ۲۵ شهریور ۱۳۴۹ در مشهد برگذار خواهدشد ودانشمندان ایرانی وایران‌شناسان خارجی‌در آن شرکت می کنند.

کنگرهٔ ایرانشناسی دانشگاه تهران

نخستین کنگرهٔ دانشگاهی ایران‌شناسی به‌ابتکار دانشگاه تهران‌مرکب‌از دانشمندان خارجی وایرانی‌روزهای ۱۱ تا ۱۶ شهریور ۱۳۴۹ در دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران برگذارمی‌شود.

وفات هنریش یونکر

هنریش‌یونکر استاد زبانهای قدیم ایران در دانشگاه برلین شرقی سوم آوریل ۱۹۷۰ درگذشت . سنش‌هشتادو یك سال بود .

درگذشت ولادیمیر ایوانف

این دانشمند اسماعیلی‌شناس‌درسن ۸۶ سالگی در تهران وفات‌کرد (۲۹ خرداد ۱۳۴۹) . در شمارهٔ آینده سرگذشتش درج می‌شود .

خرد و کوشش

فصلنامه دانشگاه پهلوی

ششمین دفتر

با آثاری از :

دکتر رضا شاپوریان (اطلاعاتی درباره «ابن الهیثم» مصری و اثر مشهورش «کتاب المناظر»

دکتر علی سبزواری (تاریخچه مسافرت‌های کیهانی)

دکتر بیژن سعادت (انسان و معماری)

مسعود فرزاد (جستجوئی برای بهترین غزل سعدی)

پیمان جهان بین (دنیای پاک آقای خوش بین .)

مسعود فرزاد (شایدها)

رضا شاپوریان (پیمان)

دکتر عبدالکریم گلشنی (تشکیلات آموزشی ایران در دوره صفویه)

دکتر ناصر حدیدی (نظریه تراکم «صف بندی»)

ع . شاپور شهبازی (لشکر کشی کورش جوان)

شرکت سهامی بیمهٔ ملی

خیابان شاهرضا - نبش خیابان ویلا

تلفن خانه : ۶۰۹۴۱ - ۶۰۹۴۲ و ۶۴۶۰۹ و ۶۴۶۳۳ و ۶۴۶۶۱

مدیرعامل ۶۱۲۶۳۲

مدیر فنی ۶۰۱۶۶

قسمت باربری ۶۰۱۹۸

نشانی نمایندگان

آقای حسن کلباسی: سبزه میدان تلفن ۲۴۸۸۰ـ ۲۳۷۹۳

دفتر بیمهٔ پرویزی : خیابان روزولت تلفن ۶۹۰۸۰ـ ۶۹۳۱۴

آقای شادی تهران : خیابان فردوسی ساختمان امینی
تلفن ۳۱۲۹۴۵ - ۳۱۲۲۶۹

آقای مهران شاهگلدیان : خیابان سپهبد زاهدی پلاك ۲۵۹
شعبه پست تلفن ۴۹۰۰۴ و ۶۲۹۶۸۳

دفتر بیمه پرویزی خرمشهر : خیابان فردوسی شماره ۲۷۴
صندوق پستی ۱۶۳ تلفن ۴۲۲۳ تلگرافی پرویزی خرمشهر

دفتر بیمهٔ پرویزی	شیراز	سرای زند
« « «	اهواز	فلکهٔ ۲۴ متری
« « «	رشت	خیابان شاه

« هاری شمعون تهران تلفن ۶۲۳۲۷۷

آقای لطف‌الله کمالی تهران تلفن ۷۵۸۴۰۷

آقای رستم حردی تهران تلفن ۶۰۲۹۹ - ۶۲۲۵۰۷

از مجموعهٔ ایرانشناسی

سفرنامهٔ ابن بطوطه

(۲ جلد)

ترجمهٔ

دکتر محمد علی موحد

این سفرنامه داستان مسافرت ابن بطوطه دانشمند بزرگ و جهانگرد نامی اسلامی است .

درمیان کتب بی‌شماری که از نویسندگان سلف به یادگار مانده کمتر کتابی است که مانند این کتاب احوال و آداب و رسوم ملل گوناگون زمان خود را از قلب افریقا تا کرانه‌های چین با این دقت وشیوایی توصیف کند، وضع سرزمینهای ملل اسلامی را درفاصلهٔ بین هجوم مغول و یورش تیمور نشان دهد و اطلاعات جامعی از اوضاع سیاسی ، فرهنگی ، اجتماعی و اقتصادی اجزاء ازهم گسیختهٔ امپراتوری عظیم اسلامی را درنیمهٔ اول قرن هشتم هجری دردسترس خوانندگان گذارد

از مجموعهٔ آثار فلسفی

علم ما به عالم خارج

این کتاب به اقرار موافق و مخالف از مهمترین کتبی است که در قرن بیستم راجع به فلسفه نوشته شده و یکی از سه اثری است که مجموعاً تمام فلسفهٔ **برتراند راسل** را حاوی می گردد. آن دو کتاب دیگر «مسائل فلسفه» و «تحلیل ذهن» است.

هیچ خوانندهٔ هوشمندی نیست که بعد از خواندن این کتاب بهمان نحوی که قبل از خواندن آن دربارهٔ عالم وجود فکر می کرده بیندیشد ومسلماً مطالب آن در تفکر علمی و بینش او تأثیری عمیق به جای خواهد گذارد.

تألیف
برتراند راسل

ترجمهٔ
منوچهر بزرگمهر

مسابقه شاهنشاهی بهترین کتاب سال

بدینوسیله باطلاع عموم علاقه‌مندان میرساند که مدت قبول کتاب برای شرکت در مسابقه شاهنشاهی بهترین کتابهای سال ۱۳۴۸ از تاریخ نشر این آگهی تا پایان مردادماه ۱۳۴۹ است و فقط کتابهایی که درسال ۱۳۴۸ برای باراول طبع ونشر شده‌است برای شرکت درمسابقه پذیرفته میشود و تاریخی که بعنوان چاپ در روی جلد کتاب ذکر شده معتبر است .

داوطلبان شرکت در مسابقه شاهنشاهی بهترین کتاب سال لازم‌است تقاضای خود را مبنی برشرکت در مسابقه همراه باپنج نسخه از کتاب خود با نشانی کامل درظرف اینمدت بقسمت فرهنگی بنیادپهلوی بفرستند و رسید دریافت دارند .

تقاضای شرکت در مسابقه باید بوسیلهٔ شخص مؤلف یا مترجم بعمل آید و در ترجمه‌ها بایداصل کتاب هم همراه‌باشد.

کتابهای مخصوص کودکان و نوجوانان نیز در مسابقه شرکت داده میشود .

کسانی که تاکنون بطور متفرقه نسخی از کتاب خود را به بنیادپهلوی فرستاده‌اند در صورتیکه مایل بشرکت در مسابقه باشند باید برطبق این آگهی عمل کنند .

کتابهایی که برای مسابقه فرستاده‌میشود پس‌داده نمیشود.

ترجمه هایی که متن کتابرا همراه نداشته باشد در مسابقه شرکت داده نمیشود .

مشاور و سرپرست امور فرهنگی
سناتور دکتر شمس‌الملوك مصاحب

راهنمای کتاب

شمارهٔ ۵ـ۷ سال سیزدهم

مرداد ـ مهر ۱۳۴۹

محیط ادبی و فرهنگی در شهرهای ایران

در سال ۱۳۴۴ ازفضلای شهرهای ایران درخواست شدکه شمه‌ای از محیط و وضع ادبی و فرهنگی شهر خود را تنظیم نمایند تا درمجله درج گردد. اماچاپ جوابهایی که رسیدتاکنون به تعویق افتاد وطبعاً بعضی ازجوابها محتاج کامل شدن وتجدید نظر است ، باعذرخواهی ازفضلای ارجمند ازین شماره به چاپ پاسخهامبادرت می‌شود .

سؤالهای مجله در زمینه‌های مذکور در زیر بوده است :

۱ ـ ادبا وشعرای شهرومنطقه

۲ ـ شعرای سنت‌گرای وشعرای نوپرداز

۳ ـ مجامع ومحافل ادبی درچه وضع‌است ؟

۴ ـ چاپ ونشر کتاب

۵ ـ کتابخانه های عمومی مهم و خصوصی

۶ ـ مجله و روزنامه

۷ ـ ادبا وفضلایی که مهاجرت‌کرده‌اند

۸ ـ مطلعین تاریخ وجغرافیای‌محل

۹ ـ حوزه‌های‌علمی ومدارس قدیمه ودانشگاه ومؤسسات تحقیقی .

اصفهان

درباره‌ٔ گذشتهٔ اصفهان و آنچه درسوابق ایام به دست فرزندان این‌شهر بر گنجینهٔ فرهنگ ایران وجهان افروده شده است، دراین مقال سخنی نمی‌ـگویم، چه‌کتابها و مآخذ فرون وفراوان موحود ، مرا از هرگونه توضیح و تشریحی دراین رمینه بی‌نیاز مـی‌دارد . اما درباب دوران معاصر مـی‌توان گزارشی فهرسـوار ازآنحه درمحیط ادبی وفرهنگی‌اصفهان کهن‌سال‌می‌گذرد به دست داد ، باشد که حوانندهٔ علاقه‌مند و حستحوگر را به کارآید و انگیزهٔ آسنایی‌های ژرف‌تر ونزدیک‌تر او بافرهنگ امروز این‌شهر شود .

موصوع‌را ارحدود سه دههٔ پیش‌آغاز می‌کنم که هم‌ارلحاظ احتماعی‌نقطهٔ عطفی‌است درتاریخ ادب و فرهنگ معاصر وهم خود نسبت به رویداد های آن استدراك حضوری و شخصی دارم.

نحستین دهه (سالهای بیست تاسی) مصادف با دوران جنگ دوم جهانی وعوارض وعواقب آن‌بود.

دراین دهه ، اصفهان نیز مانند اکثر سهرهای دیگر ایران ، روزهای بحرانی و پرماجرا و اضطرابی را می‌گذرانید و کشمکشها و گیرودار هـای احتماعی و سیاسی چه درسطح جهانی وکشوری وچه درمقیاس محلی ، مجال توحه مشخص ومعینی به اموراد‌بی وفرهنگی نمی‌داد. اما درعین حال، همین حوادث گوناگون وبازتابهای آنها دردادهان و افهام مردم (بویژه حوانان و نوحوانان) پی‌ریزی نوعی فعالیت ادبی و فرهنگی نوین و متمایز باگذشته را می‌کرد که برای‌آشکار شدن وجلوه‌کردن نیاز به زمان داشت.

ایحاد وتوسعهٔ هرچه بیشتر مدارس‌جدید دراین دوره واجرای برنامه‌ـهای به‌نسبت مترقی‌آموزش علوم وفنون امروزی وزبان وادب اروپائی (بویژه فرانسه وانگلیسی) درقبال برنامه‌های جامد وسنتی مکتب خانه‌ها و حوزه‌های علمیهٔ قدیمی، درهای‌دنیای تازه‌ای رابه روی نیروهای جوان وبالندهٔ این‌شهر گشود وآشنایی باآثار هنری وادبی شاعران ونویسندگان نوآور وسنت شکن معاصر از راه مطالعهٔ مجلات و روزنامه های فراوان شمار مـرکز و همچنین آگاهی ازهنرهای نوینی چون تآتر وسینما ، ضرورت کوشش بیشتر در زمینهٔ تحول ادبی وهنری وپیوستن به کاروان فرهنگ زندهٔ امروز را موکداً مطرح ساخت .

دراین‌دهه ، شعر وادب اصفهان، پیشرفت چشم‌گیر واساسی نشان‌نداد. انجمنهای‌ادبی‌چندی(کمال‌الدین‌اسماعیل‌وغیره...) تشکیل‌شد که‌بنیان‌گذاران واعضاء آنها ضرورت تحول فرهنگی‌معاصررا احساس‌نمی‌کردند وکارشان به‌طور عمده در اقتفای قدما و ساختن آثاری به طرز و سبك گویندگان پیشین خلاصه می‌شد . موضوعات سخن ایشان نیز اگرچه گهگاه تحت تأثیر وقایع معاصر ، رنگ اجتماعی‌وجانبداری از محرومان‌و ستمکشان جامعه را به خودمی‌گرفت، از اصالت درك هنری زندگی امروز برخوردار نبود و غالباً زیر نفوذ نوعی تصوف تقلیدی و فضای مذهبی دورانهای گذشته قرار داشت . نگاهی به برخی از دیوانهای شعر که در آن سالها منتشر شده است ، چگونگی این فضای بستهٔ فکری را به‌خوبی روشن خواهد ساخت .

در زمینهٔ داستان‌نویسی ، تقریباً کاری در این دهه صورت نگرفت ، امادر کار نمایشنامه نویسی بویژه نمایشنامه های تاریخی کوششهایی به عمل آمدکه البته چندان ازمایهٔ آفرینش هنری برخوردار نبودو برپایهٔ این‌گونه‌نمایشنامه‌ها ، هنر تآتر نیز که پیش از آن بـه صورت اروپائی در این شهر سابقه‌یی نداشت ، پایه‌گذاری شد و چند تماشاخانه شروع به‌کار کردند و فعالیت آنهاتا اواسط دههٔ بعد نیز بیش‌وکم ادامه داشت .

انتشار کتابها و نشریات و روزنامه‌ها نیز اگر چه بی‌سابقه نبود ، در این دهه به‌نحو بهتری دنبال شد ؛ اما محتوی‌کتابها و نشریـات ، بیشتر از آثار مذهبی و یا داستانهای عامیانه بود و روزنامه‌هـا جنبهٔ سیاسی و جنجالی داشت (و البته توأم با آگاهی و بینش‌ژرف اجتماعی نبود) .

***

دههٔ دوم که اوایل آن ، از لحاظ اجتماعی ادامهٔ بحرانها و ماجراهای دههٔ گذشته و در واقع نقطهٔ اوج آنها بود ، از نظر محیط ادبی و فرهنگی‌نیز کم‌وبیش با دههٔ پیشین شباهت داشت ؛ بـااین تفاوت کـه پختگی بیشتری در کوششهای جوانان احساس می‌شد و می‌رفت تا زمینهٔ‌کارهای اساسی‌تر و عمیق‌تری فراهم آید .

انجمنهای ادبی در این دهه نیز همچنان به استقبال و بدرقهٔ سخنوران پیش می‌رفتند . هنوز از میان جوانان، فرد شاخص وراه‌گشایی سر بـر نداشته بود ، «محمد مجلسی» و«حمید ارباب شیرانی» دوچهرهٔ مشخص شعر این‌دهه،

حوش درخشیدند اما دولت مستعجل بودند . دیری نپایید که یکی به تهران مهاجرت کرد ودیگری درکنج عزلت نشست. آنها اکنون کاری در زمینهٔ شعر ارائه نمی‌دهند. همچنین باید از «توفان» نام برد که با مجموعهٔ «شب» حسب‌حالی از آن دوران نوست .

مطبوعات این دوره نیز درآغاز به نسبت ، فراوان شمار و گسترده تر و عمیق‌تر ازدههٔ قبل بود. اما بعدها سیر نزولی کرد وبه‌صورت چند نشریهٔ مشابه و تنك مایه درآمد و آن عده از اهل قلم‌که این نشریـات را سزاوار آثار خود نمی‌شمردند ، بامطبوعات مرکزهمکاری می‌کردند .

هنر تآتر نیزدراین دهه به‌تدریج محدودترشد و رونق وشکوه بی‌عمق‌خود را نیز ازدست‌داد وسینمادرآغاز بامحصولات‌بیشتری ازدنیای‌غرب وگاه‌کشورهای همجوار وبعدها با آثار زیادتری ازسینمای ایرانی یـا به اصطلاح فیلم فارسی جای تآتر راگرفت .

توسعهٔ مدارس روزانه وشبانه وتشکیل تدریجی دانشگاه اصفهان در این دهه (هرچند جنبهٔ‌کیفی‌آن چندان‌قوی نبود) باعث آشنایی بارهم بیشترجوانان بامسائل هنری وادبی وفرهنگی معاصرشد و زمینهٔ پرورش استعدادهای نهفته‌را فراهم‌آورد. دلبستگی به‌کارمطالعهٔ‌آزاد وعمیق وخارج ازبرنامهٔ رسمی‌مدارس، رفته رفته درمیان جوانان راه یافت وکتاب عنصرمشخصی درزندگی آنان شد . کتابخانه‌های عمومی (فرهنگ وشهرداری) دراین دهه بامراجعان دلسوزتر و علاقه‌مند تری مواجه شدند و تأسیس‌کتابخانه‌های تازه درمؤسسات فـرهنگی و دانشگاهی نوبنیاد، گروه‌بیشتری را به‌جستجوی‌گنجینه‌های هنر وادب وفرهنگ رهنمون گردید .

***

دههٔ سوم (دههٔ‌کنونی) ازلحاظ ادب و فرهنگ ، موقع شامخ‌تری ازدهه های پیشین دارد . تأثیر بیست سال پیش ازاین دهه دراین دوره به عرصهٔ ظهور آمد وپروردگان آن سالها دراین عهد درزمینه‌های مختلف درخشیدند.

شعردرچارچوب‌کار انجمنهای ادبی و پیروی ازگذشتگان محدود نماند وجهش‌نویدبخشی به‌سوی‌آینده‌کرد. جوانان درآغازباتمرین وتردید به‌سرودن شعرهایی بارنگ ویژهٔ خلاقیت ذهن‌خودپرداختند وسپس باپختگی وبلندنظری بیشتر دراین‌راه طی‌طریق‌کردند. شعرسنتی‌نیزهمچنان به‌حیات‌خود ادامه داده است. هم اکنون چند انجمن ادبی (صائب وسعدی و جز آن) تشکیل می‌شود .

داستان نویسی به‌شیوهٔ امروزنیزدراین دهه درمیان جوانان‌مستعداصفهان

اج یافت و رفته رفته به پختگی وعمق بیشتری رسید و آثارسان مورد توجه
بوعات مرکز وشهرستانهاقرار گرفت .

کار ترجمه وتفسیر ونقد بر آثار ادبی وهنری معاصر ایران وجهان نیز
اصفهان علاقه‌مندان وکوشندگانی یافت وترجمه‌هاو نوشته‌های مفیدی پدید آمد.

تآتر درمحدودهٔ فعالیت «گروه ارحام صدر» باقی‌مانده وسینما نیز آن که
جنبهٔ کیفی تکامل یابد ، از لحاظ کمی تا اندازه‌یی وسعت یافته است .

درزمینهٔ موسیقی باایجاد و توسعهٔ رادیواصفهان کوششهای تازه‌ای شده و
قمال‌خوانندگان ونوازندگان نسل ارشد ومیانه چون «تاج» و«کسائی» ،
مانی مانند «ناهید» ، «بهشتی» ، «پاروکی» و دیگران گام درراه نهاده‌اندو
د می‌رودکه درآینده هنرمندان اصفهانی درخشش بیشتری درعرصهٔ عمل‌ملی
نته باشند .

***

پس ازاین‌مقدمهٔ کلی، بجاست که گزارشی فهرست‌وار ازاحوال شخصیتهای
هنگی‌معاصر اصفهان وفعالیتهایی که دراین حوزه انجام می‌گیرد ، دراینجا
ورم .

۱- ادیبان کنونی: آقایان دکتر عبدالباقی نواب، بدرالدین کتابی،
مدمهریار . امیرقلی‌امینی ، ابوالحسن نجفی، محمدحقوقی، دکتر محمد
اد سریعت و محمدفشارکی را می‌توان ازادیبان شاخص اصفهان کنونی به‌
ار آورد . البته باید گفت که دراین‌زمینه ورمینه‌های دیگر بسیارکسان‌هستند
ممکن است نام‌آنها فعلا به‌یادمن نیاید و ازقلم بیفتد و این امر دلیلی بر
پروایی نسبت به‌حق‌آن‌کسان نخواهد بود .

۲- شاعران کنونی: ازشاعران نسل‌ارشد وسنت‌گرا می‌توان صغیرو
لیب و بصیرومتین و بسیاری دیگر را نام بردکه برخی ازآنان آثارخود را
سورت دیوان منتشرکرده‌اند و برخی دیگر به‌خواندن اشعارخود درمجامع
انجمنهای ادبی اکتفا می‌کنند . ازایـن میان‌صغیر به‌سبب قصایـد مدهبی و
ثیه‌هایش درمیان مردم و بخصوص محافل‌دینی شهـرت دارد و غالباً مرثیه‌
انان درپای منابر ، قصاید اورا می‌خوانند . گروهی ازنسل میانه و جوان
درکنار نسل ارشداز روشهای سنتی و سرودن شعر به‌شیوهٔ قدما پیروی‌می‌
ندکه می‌توان دکتر سیاسی، دریا ، طلائی ، قیام ، بینا ، مطاهری‌وجمشیدی
دراین زمره‌نام برد . ازاین گروه بویژه جمشیدی (آزادهٔ اصفهانی)مشخص
متاز است، زیرا بانوعی ذوق فطری‌فکاهه نویسی واقبال به‌زبان گفتگوی‌مردم

آثاری دلنشین و متمایز ازتمام آثار سنت‌گرایان بوجودآورده و تاکنون دو کتاب به نامهای «برهنهٔ خوشحال» و «لبخند» منتشر کرده است.

ازشاعران نوپرداز ، پیش ازهمه باید محمد حقوقی را نام برد که پس ازچند سال غزل سرایی‌وقصیده‌گویی ، سرانجام وجود خود را بازیافت وروح زمان را درك‌کرد وسکهٔ اصیل خویش‌را عرصهٔ بازار ادب نمود. حقوقی‌ازیکه‌مردانی است‌که خودرا به‌تمام معنی‌کلمه وقف آفرینش هنری خویش‌کرده وهر گامی‌که برداشته ، حرکتی بسوی ادراك و دریافتی تازه بوده است . اشعار او ازسالها پیش درمطبوعات ادبی وهنری تهران و شهرستانها به‌چاپ میرسدو دوکتاب شعر به‌نامهای «فصلهای زمستانی» و«زوایا ومدارات» ازاومنتشر شده است. حقوقی علاوه برسرودن شعر به‌کارتحقیق وتتبع ونقدنویسی برآثار ادب کهن و نو ایران نیز رغبتی تام دارد ومقالات منتشر شدهٔ او در این‌باره جای ویژه‌ای را درنقد شعر وادب فارسی احراز می‌کند .

یکی دیگر ازشاعران جوان ونوآور اصفهان هوشنگ‌گلشیری است‌که درشعر ، روش وطرزی ویژهٔ خود اختیارکـرده وآثاری بارنگ ورویی ممتاز ازکارهای دیگر معاصران عرصه نموده است. شعرهای‌گلشیری درمجلات ادبی وهنری تهران و شهرستانهـا منتشر شده است . گـلشیری علاوه برشعر درکار داستان نویسی ونقدنگاری نیز دستی تـوانا دارد و درایـن زمینه ، کارهـای درخشانی ازاو دیده‌ایم . ازین‌نویسنده یك داستان بلند به‌نام «شازده‌احتجاب» و یك مجموعهٔ داستان‌کوتاه به‌نام «مثل همیشه» منتشر شده است.

گلشیری یکی ازامیدهای شعر و داستان و نقد معاصر فارسی دراصفهان است .

امیر حسن افراسیابی نیز از دست اندر کاران شعر امروز است و علاوه برهنرهای معماری و نقاشی به‌کار شعرنیز می‌پردازد. نخستین دفتر شعر او هم اکنون دردست انتشار است .

از ضیاء موحد نیز بـاید در شمار شاعـران جوان نام برد که جوانی پرمایه و چندین هنره است و پس از سپردن راه‌آزموده وکوبیدهٔ غزل سرایی اینك به‌راهی خود یافته گام نهاده و مصداق واقعی « کم‌گوی وگزیده‌گوی » است و شعرهای انگشت شمار منتشر شده‌اش امیدبخش .

محمد رضا شیروانی دانشجوی دانشگاه و « مجید نفیسی » دانش‌آموز دبیرستان‌نیز ازشاعران نوجوان اصفهانندکه استعداد خود رانشان داده‌وآثاری درمجلات ادبی وهنری پایتخت و شهرستانها منتشرکرده‌اند.

گذشته ازاینان ، بازهم جوانان و نوجوانان دیگری هستند که گام در راه شعر امروز نهاده‌اند و گهگاه آثار قابل توجهی عرضه می‌دارند و بی شك ادامه‌دهندگان راه شاعران موفق امروز خواهند بود .

دردمینهٔ داستان نویسی ، علاوه بر گلشیری که ذکرش گذشت، محمد کلباسی نیز کوششهای بسزایی کرده و داستانهایش در مطبوعات ادبی وهنری تهران و شهرستانها منتشر شده است وکتابی نیز دربارهٔ «داستان‌نویسی‌معاصر» در دست تألیف دارد . علیرضا فرخ فال ، یونس تراکمه و چند تنی دیگر را می‌توان ازپویندگان راه داستان نویسی امروز در اصفهان به‌شمار آورد .

در کار ترجمه پیش از همه باید از ابوالحسن نجفی استاد دانشگاه اصفهان یادکرد که فضل تقدم وتقدم فضلی برهمگنان دارد و اگرحمل براغراق گویی نشود ، باید بگویم یکی از بهترین مترجمان آثار هنری و ادبی زبان فرانسه به فارسی است . از ترجمه های نجفی علاوه بر آنچه از سالها قبل در مجلات و نشریات ادبی و هنری منتشر شده است ، می‌توان «بچه های کوچك این قرن» ، و گوشه‌نشینان آلتونا» ، «شیطان وخدا» ، «شنبه و یکشنبه‌درکنار دریا» و « کالیگولا » را نام برد . به تازگی نیز کتاب «ادبیات چیست» اثر ارزشمند تئوریك مشهور « ژان پل سارتر » را با همکاری مصطفی رحیمی منتشر کرد . نجفی علاوه برترجمه ، درکار نقدهنری و زبانشناسی و مباحث اصولی زبان‌وادبیات ایران وجهان ، ازکارآزمودگان و صاحب‌نظران برجسته است .

احمد گلشیری یکی دیگر از مترجمان سخت‌کوش و دقیق و دلسوز کنونی است که داستانها و نمایشنامه ها و نقدهای ارزسمندی را از آثار نویسندگان‌نامدار جهان به فارسی روان و پخته در آورده و در مجلات‌هنری و ادبی تهران و شهرستانها منتشر کرده است .

از دکتر هراند قوکاسیان استاد دانشگاه اصفهان نیز باید در زمرهٔ مترجمان‌کنونی نام‌برد که کوشش‌ارزنده‌ای در راه‌برگرداندن آثار ادب‌ارمنی به فارسی‌مبذول داشته‌و ترجمه های او در مطبوعات مختلف تهران وشهرستانها نشر یافته است . کتاب «آنوش» را نیز که مجموعه‌یی از شعرهای ارمنی است‌و به مناسبت صدمین سال تولد « تومانیان » شاعر مشهور ارمنی تدوین شده به تازگی منتشر کرده است .

۳ ـ محافل ومجامع ادبی ـ در حال‌حاضر انجمنهای ادبی سنت

گرایان گهگاه تشکیل می‌شود. محفلی به ابتکار آقای نواب‌صفا در محل ادارهٔ رادیو ترتیب داده سده که شاعران سنگ گرا در آن جمع می‌شدند و با نظارت آقای دکتر عبدالباقی نواب رئیس دانشکدهٔ ادبیات اصفهان، آثار خود را می‌خوانند و برخی از اشعار این گروه از رادیو نیز پخش می‌شود.

علاوه بر این، جوانان و نوآوران نیز گهگاه محفلهای کوچک و بی‌سر و صدایی تشکیل می‌دهند و شعر ها و داستانها و مقالات خود را می‌خوانند و در بارهٔ آنها به بحث و تبادل نظر و انتقاد می‌پردازند و کوشش می‌کنند که هر اثری را به محک انتقاد و معیار آثـار نام‌آور در ادب جهان و ایران بسنجند و به التذاذ آنی اکتفا نکنند و راه تکامل و گام به‌پیش‌نهادن را بگشایند.

۴ - چاپ و نشر کتاب ـ در اصفهان کنونی سه‌مؤسسهٔ چاپ و نشر کتاب به نامهای «تأیید»، «ثقفی» و «مشعل» سرگرم فعالیتند و بیشتر کوشش آنها مصروف انتشار کتابهای اصول و قواعد زبانهای فارسی و عربی‌وانگلیسی و بحث درحل معضلات ادب کهن فارسی (در سطح دانس‌آموزی و دانشجویی) و برخی کتابهای درسی دانشگاهی می‌شود. انتشار کتابهای متنوع و سنگین‌در زمینه های شعر و داستان و جـز آن چندان معمول نیست و بـه ندرت اتفاق می‌افتد. بیشتر شاعران و نویسندگان و مترجمان جوان ناگزیرند آثار خود را یا به‌هزینهٔ شخصی و یا به‌دستیاری بنگاههای انتشاراتی مرکز منتشر کنند. دانشگاه اصفهان نیز جداگانه انتشاراتی دارد و تـاکنون چندین جلد کتاب سودمند منتشر کرده است.

برخی از کتابهای مذهبی وادعیه واوراد و مرثیه و نظایر آن نیز بـا چاپهای نامرغوب و بازاری از طرف بنگاههای دیگر منتشر می‌شوند.

۵ - کتابخانه‌های عمومی وخصوصی - از کتابخانه‌های اصفهان، آقای رکن‌الدین همایون فرخ در سلسله مقالات خود در مجلهٔ «هنر و مردم» به تفصیل یادکرده است؛ اما در این‌جا به چندتای از آنها اشاره می‌شود. از کتابخانه‌های خصوصی می‌توان «کتابخانهٔ الفت» متعلق به‌ورثهٔ مرحوم «محمد باقر الفت» را نام برد (که قسمتی از آن به دانشگاه اصفهان اهـداء گردیده است) و کتابخانهٔ سید محمدعلی روضاتی (که شامل نسخه‌های خطی ارزنده‌یی است) و کتابخانهٔ دکتر کارومیناسیان و کتابخانهٔ «باغ نو» (که قسمتی از آن به کتابخانهٔ «فرهنگ» اهداء گردیده است.) بعد از آن باید به‌کتابخانه هـای داخل مؤسسات فرهنگی اشاره کرد که یکی از قدیم‌ترین آنها کتابخانهٔ «مدرسهٔ صدر اصفهانی» بـه‌نام «رضویه» است. از این شمار است کتابخانه‌های سایـر

مدارس علوم دینی و برخی از دبیرستانهای قدیمی که چندین دهسال سابقهٔ خدمت دارند . سپس باید ازکتابخانه‌های دانشگاه اصفهان نام بردکه به‌ترتیب کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی شصت هزار جلد ، کتابخانهٔ دانشکدهٔ علوم هفت هزار جلد ، کتابخانهٔدانشکدهٔ پزشکی دوازده هزار جلد وکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه بیش‌ازبیست‌وپنج هزار جلدکتاب دارد . درکتابخانهٔمرکزی علاوه برکتب و مجلات چاپی تعداد معتنابهی کتابهای خطی و نفیس وتعدادی سکه‌های قدیمی نیز نگاهداری می‌شود . کتابخانهٔ کلیسای وانك جلفا نیز از کتابخانه‌های معتبر و ارزشمند اصفهان به شمار می‌آید .

ازکتابخانه‌های عمومی شهر یکی کتابخانهٔ شهرداری است و دیگری کتابخانهٔ «فرهنگ» که دومی به تازگی تجدید ساختمان و سازمان شده ومحل مراجعهٔ گروه کثیری از فرهنگیان و دوستداران کتاب است . ساختمان‌جدیدی نیز درکنار زاینده‌رود ازطرف کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان‌احداث گردیده که قرار است کتابخانهٔ کودك در آن تأسیس شود .

۶ ـ روزنامه ها و مجلات ـ در حال حاضر هشت روزنامه در اصفهان منتشر می‌شود که شش‌تا از آنها به‌طور هفتگی و یکی از آنها دوبار در هفته ویکی به‌صورت روزانه نشر می‌یابد . این روزنامه ها عبارتند از اصفهان، راه نجات ، اولیاء اصفهان ، مجاهد ، ستاره اصفهان، مکرم، خبرهای‌اصفهان و حیات اصفهان‌ که از آن میان تنها روزنامهٔ اصفهان به همت و پشتکار مردی دانشور و سخت‌کوشش چون «امیرقلی امینی» گهگاه حاوی نوشته‌ها و مقالات اساسی است . همچنین یك بولتن خبری از طرف ادارهٔ کل انتشارات و رادیو اصفهان منتشر می‌شود .

از سال ۱۳۴۴ نیز یك نشریهٔ هنری و ادبی بی‌نام «جنگ اصفهان» با همکاری گروهی از شاعران و نویسندگان و مترجمان و منتقدان اصفهانی‌وغیر اصفهانی منتشر می‌شود که تاکنون هفت دفتر از آن منتشر شده و دفتر هشتم آن نیز در دست چاپ است .

۷ـ ادبا وفضلایی که مهاجرت کرده‌اند: عده زیادی از بهترین ادبا و فضلا و شاعران و نویسندگان و مترجمانی که دورهٔ کودکی ونوجوانی خود را دراصفهان و درمیان خانواده‌های اصفهانی گذرانده و در واقع زاده و پروردهٔ محیط اجتماعی این شهر محسوب می‌شوند ، بعدها به‌اقتضای شغل‌وکار و عوامل دیگر درشهرها و نواحی مختلف ساکن شده‌اند . نام همهٔ اینان در حال حاضر به‌یاد من نمی‌آید ، اما چندتنی راکه نامشان را درخاطر دارم‌اسم می‌برم: سید محمدعلی جمال‌زاده‌نویسندهٔ مشهورکه سالهاست جلای‌وطن کرده،

جلال‌الدین همایی استاد دانشگاه تهران که ازشخصیتهای ممتاز علمی وفرهنگی معاصر است، غلامرضا طاهر دانشور محقق، دکترمصطفی رحیمی ادیب و نویسنده و مترجم، مهندس رضا شجاع لشکری دانشور ومترجم حمید مصدق شاعر نوآور، احمد میرعلائی مترجم، مصطفی خلیفه سلطانی شاعرسنت گرا، دکتر سیدجعفر سجادی ادیب ومحقق، عبدالحسین آل‌رسول مترجم، ضیاء موحد دانشور وشاعر وعده‌یی دیگر.

۸ـ مطلعین تاریخ وجغرافیای محل: آقایان جلال‌الدین همایی استاد دانشگاه تهران، دکتر لطف‌الله هنرفر و محمد مهریار استادان دانشگاه اصفهان و دکتر عبدالباقی نواب استاد دانشگاه ورئیس دانشکدهٔ ادبیات اصفهان شاعر و ادیب و طبیب و عبدالوهاب کلانتری و ابراهیم هورفر را می‌توان درشمار زبدهٔ مطلعین ازتاریخ و جغرافیای اصفهان نام برد.

۹ـ حوزه‌های علمی ومدارس قدیمه ودانشگاه ومؤسسات تحقیقی: حوزه‌های علوم دینی که درحکم دانشگاههای مذهبی ماست وروزگاری وسعت وگسترش فراوان داشت و موقوفات و نفقات بسیار بدانها اختصاص یافته بود، امروزه نیز (اگرچه به رونق گذشته نیست) وجود دارد وشامل شعبات چندی است که به طورکلی زیرنظر آیت‌الله آقاسید محمدرضا خراسانی اداره می‌شود. مهم‌ترین مراکز تشکیل این حوزه‌ها به‌شرح زیر است: مدرسهٔ صدر اصفهانی (رضویه) مدرسهٔ چهارباغ (سلطانی)، مدرسهٔ جدهٔ بزرگ، مدرسهٔ جدهٔ کوچك، مدرسهٔ نیم‌آورد، مدرسهٔ نوریه، مدرسهٔ کاسه‌فروشان، مدرسهٔ حاج شیخ محمد علی، مدرسهٔ ملاعبدالله، مدرسهٔ ناصری و مدرسهٔ میرزا مهدی.

بجاست که درختم این‌مقال و به‌عنوان حسن‌ختام، ازیکی ازبزرگترین علمای فقه و اصول و مسائل فکری و فلسفی و دینی عالم اسلام حاج آقا رحیم ارباب یادکنم که اکنون دوران کهولت و عزلت را طی می‌کند و مع‌التاسف از چندی پیش نعمت بینایی خویش را ازدست داده است. ارباب درعالم الهیات از یکه مردانی است که «قرآن» را هرگز «دام تزویر» نکرده و درپی مسند و مقام نبوده و حتی «عمامه» برسر ننهاده است. بسیاری ازمحققان و جویندگان علوم اسلامی که آوازهٔ او را شنیده‌اند، از اقطار عالم بدیدار این سره مرد می‌آیند واوباکمال سادگی وفروتنی درگوشهٔ اطاق ویا زیرکرسی خوداز آنان استقبال می‌کند و باهمه پیری وضعف مزاج، ساعتها باآنها به‌بحث و گفتگو می‌نشیند.

تحقیقات تاریخی

سید جمال‌الدین اسدآبادی*

اختلاف‌نظر دربارهٔ حسب و نسب و منشأ او

عبدالله قیسی‌زاده
دانشگاه مگیل
کانادا

زندگی طوفانی و پیچیدهٔ سیدجمال‌الدین اسدآبادی مشهور به افغانی موضوع بحث و مشاجرات قلمی بسیاری بوده است. یکی از مهمترین مسائلی که نویسندگان علاقمند باین رشته را سالها بخود مشغول داشته مشکل مربوط به ملیت، عقائد مذهبی و محل تولد او میباشد. چون سیدجمال‌الدین خود دراینمورد هیچگاه صراحت نداشته، زیرا یا طفره میرفته و یا ضد و نقیض صحبت میکرده، بسیاری از نویسندگان شرق و غرب سعی کرده‌اندکه او را ایرانی وشیعهٔ اثنی‌عشری و یاتبعهٔ افغانستان وسنی‌مذهب قلمداد کنند. این گونه مباحثات از جنبهٔ علمی قدم‌فراتر نهاده موضوع مشاجرات مختلفی نیز گشته است. بنابراین‌هنگامیکه‌میرزا لطف‌الله‌خان اسدآبادی، خواهر زادهٔ‌سید، کتابی نوشت ودر آن با مدارکی‌زنده ثابت‌کردکه سیدجمال الدین ایرانی و متولداسدآباد همدان بوده‌است، ۱ سخت مورد تهمت قرار گرفته مبنی‌بر اینکه او(لطف‌الله) جیره‌خوار امپریالیسم انگلیس بوده و میخواسته است‌که شهرت و آبروی‌سید را برای ارضای خاطر انگلیس‌ها بعد ازمرگ اولکه‌دار سازد. لذا بسید نسبت میدهدکه او نزد ایرانیان خود را ایرانی وشیعه قلمزده و در میان مردم‌سنی مذهب ادعای تابعیت دولت افغان و مذهب تسنن راکرده و بدین ترتیب‌سید جمال‌الدین را ریاکار، منافق و نیرنگ بازبدنیا اعلام داشته است. ۲

هدف ما در این مقاله این است‌که این مطلب مورد اختلاف رابامطالعهٔ مدارک هردو طرف مخالف با استفاده از اسناد جدیدی‌که اخیرا در دسترس عامه قرارگرفته است، تا آنجاکه امکان دارد، روشن‌کنیم. ۳

---

*ـ لازم بتذکر است‌که‌آقای عبدالهادی حائری دانشجوی دورهٔ دکتری‌و معلم زبان فارسی دانشگاه مگیل درکانادا در تهیهٔ این مقاله با اینجانب کمال همکاری را داشته‌اند.

۱ ـ **شرح‌حال و آثار سیدجمال‌الدین اسدآبادی معروف به«افغانی»**، تهران ۱۳۲۶ شمسی.

۲ ـ محمد سعید عبدالمجید، **نابغة‌الشرق السید جمال‌الدین الافغانی**، قاهره (بدون تاریخ) ص ۷ ـ ۱۴ نویسنده عین همین مطلب را نیز از کتاب **صیحة جمال‌الدین‌الافغانی**، قاهره(بدون تاریخ)، بقلم محمود ابوریه نقل‌میکند.

۳ ـ بیشتر این مدارک در **مجموعهٔ اسناد و مدارک چاپ نشده دربارهٔ جمال‌الدین مشهور به افغانی**، جمع‌آوری و تنظیم اصغر مهدوی و ایرج افشار، تهران ۱۳۴۲ شمسی، درج گردیده است.

بطور کلی نظر اصلی وعمومی نویسندگان غیر ایرانی که شرح زندگانی
سیدجمال‌الدین را نگاشته‌اند این است که او در اسعدآباد کنر از توابع کابل
متولد شده ، در سن ۸ سالگی همراه با خانوادهٔ خود بشهر کابل انتقال یافته ،
تحصیلات مقدماتی خودرا در آنجا بپایان رسانیده ، سپس بمنظور ادامهٔ تحصیل
در سن ۱۸ سالگی بهندوستان عزیمت کرده ، در ضمن بسفر حج مبادرت جسته
و بعد بافغانستان بازگشته در حالیکه ۲۳ سال از عمر او میگذشته است . در
دوران حکومت امیر دوست محمدخان مناصبی عالی بعهده داشت . پس ازمرگ
این امیر ، جنگ داخلی بین پسرانش آغاز شد و سیدجمال‌الدین بطرفداری
از محمد اعظم‌خان ، یکی از پسران امیر ، برخاست و وقتی محمد اعظم‌خان
بر برادرش پیروز گشت مقام نخست‌وزیری را بعهدهٔ سید واگذار کرد. ولی پس
از آنکه امیر مزبور در ضمن جنگی از برادرش شیرعلی‌خان شکست خورد ،
سیدجمال مجبور به ترك افغانستان شد و زندگی هیجان‌انگیز و پرحادثهٔ خود
راکه توأم با مسافرت بایران ، هندوستان ، مصر ، ترکیه ، روسیه و اروپا بود
آغاز کرد . ۴

این بود نظر کلی نویسندگان خارجی دربارهٔ سیدجمال‌الدین اسدآبادی
که جز اظهارات خود سید درموارد مختلف راجع بـه ملیت و مذهب خـود ،
سرچشمه‌ای نمیتواند داشته باشد زیرا موقعیکه سید در ایران و افغانستان بـود
او معمولا خود را افغانی معرفی میکرد . قدیم‌ترین مدرك راجع باین موضوع
گزارش شیخ محمد عبده، مهمترین شاگرد سید، در مصر است که میگوید که در
سال ۱۸۶۹ میلادی او شنید که یك عالم بزرگ افغانی وارد قاهره شده و خود
بدیدن او رفت . ۵

در جای دیگر ، طبق مدرك موجود در ادارهٔ آرشیو عمومی لندن، خود
جمال‌الدین هنگامیکه در سال ۱۸۹۵ در اسلامبول زیر نظر جاسوسان سلطان

۴ ـ این بطور کلی شرحی است که نویسندگان مختلف عرب از قبیل محمد
عبده، رشیدرضا، شکیب ارسلان ، ادیب اسحق، محمد مخزومی وجرجی زیدان، و
نویسندگان هندی مانند قاضی محمدعبدالغفار وشریف المجاهد ، و مؤلفین افغانی
مثل محمد امین خوگیانی و محمد سعیدعبدالمجید ، در آن اتفاق نظر دارند .
برای اطلاع بیشتر از آثار نویسندگان مذکور در فوق به کتاب

Sayyid Jamal al-din al-Afghani An Annotated Bibliography
Leiden, Holland: E.J Brill, 1970

بقلم اینجانب مراجعه شود .

۵ ـ محمد رشید رضا ، **تاریخ الاستاذالامام الشیخ محمد عبده** ، قاهره
۱۹۳۱ ، ج ۱ ص ۲۵ ـ ۲۶ .

ىدالحميد تحت فشار قرار داشت ، نامه‌ای بسفارت انگلیس در اسلامبول نوشت در آن اظهار داشت که چون او اهل افغانستان و این کشور تحت‌الحمایهٔ نگلیس است لذا تقاضا دارد که دولت انگلیس گواهی عبور جهت او صادر کند .۶

مدرك دیگر در مورد افغانی بودن سید عبارت از نکته‌ای است که شیخ حمدعبده در مقدمهٔ خود بر ترجمهٔ عربی کتاب سید **حقیقت مذهب نیچری و بیان حال نیچریان** بیان داشته است

او نوشت که سیددراسعدآباد افغانستان تولد یافته و دارای مذهب‌حنفی است . ۷ چون عبده هم از نزدیك‌ترین دوستان سیدبشمار میرفت و هم خود بعدها مفتی مصر ودرنتیجه شهرت فوق‌العاده‌ای در جهان اسلام حائزشد لذا گزارش او در مورد سید در همه‌جا بدون هیچگونه شك و تردید مورد استناد نویسندگان و مؤلفین غیر ایرانی قرار گرفت .

اولین نویسنده‌ای که حقیقت این عقیدهٔ عمومی و «غیر قابل‌رخنه» را مورد تردید قرار داد ناظم‌الاسلام کرمانی مؤلف کتاب : **تاریخ بیداری ایرانیان** بودکه در ضمن گزارش شرح‌حال شخصیت‌های برجستهٔ انقلاب مشروطیت ایران ، چند سال پس از مرگ سیدجمال‌الدین ، تحقیقاتی دربارهٔ منشأ سید نیز بعمل آورد ونتیجهٔ تحقیقات او عبارت بود از اینکه جمال‌الدین ایرانی و متولد اسدآباد همدان است . ۸

از جمله محققین اولیه دیگر که در ضمن تحقیقات خود بهمین نتیجه رسیده‌اند عبارتند از میرزا غلامحسین خان استاد فارسی دانشگاه امریکائی بیروت ۹ ، سیدمحسن‌الامین العاملی که درهنگام تحصیل او در نجف‌در۱۸۹۱ سیدجمال‌الدین را از ایران‌بعراق تبعید کرده بودند ۱۰، وسید حسن‌تقی‌زاده۱۱

6. Public Record Office, London, F.O. 60/594, enclosure, Dispatch No. 923 from Currie to Lord Salisburgy, dated Constantinople, 12 December 1895.

۷ ـ **الردعلی‌الدهریین** ، بیروت ۱۸۸۶

۸ ـ **تاریخ بیداری ایرانیان**. چاپ دوم ، تهران (بدون تاریخ)، ص۶۰.

۹ ـ میرزا غلامحسین‌خان ، **مردان‌نامی شرق** ، [تهران ؟] ۱۹۲۹

۱۰ ـ محسن الامین‌العاملی، **اعیان‌الشیعه** ، دمشق ۱۳۵۳ قمری ، ج۱۶ ص ۲۵۳ ـ ۲۵۸ .

۱۱ ـ «مشاهیرمردان مشرق و مغرب : ۱ ـ سیدجمال‌الدین»، **کاوه** (برلن)، ج ۲ شمارهٔ ۳ (۱۹۲۱) ص ۵ ـ ۱۱ و شمارهٔ ۹ ، ص ۱۰ ـ ۱۱

شهادت های متعدد دیگری وسیلهٔ خویشان سیدنیز موجود است که بطورصریح نشان دهنده ایرانی بودن سید میباشد.

این شهادتها وسیلهٔ خواهرزادهٔ سید، میرزا لطف‌الله، انتشار یافته وما بنحو اجمال در بالا بدان اشاره کردیم. در سال ۱۹۴۴ هنگامیکه جسد سیدجمال‌الدین از ترکیه بافغانستان انتقال داده شد، پسر لطف‌الله کتابی‌دیگر که‌حاوی شجره‌نامه‌ها، عکسها، اسناد و شهادات مختلفی‌از خویشان ومحترمین محلی اسدآباد همدان بود چاپ‌کردکه همهٔ آنها مبنی بر ایرانی خالص‌بودن سید جمال و رد نظریهٔ مربوط بافغانی بودن او میباشد.۱۲

اکنون با استفاده از اسناد رسمی موجود در ادارهٔ آرشیو عمومی لندن و مدارك خصوصی و نامه‌های سیدجمال‌الدین بحاج محمدحسن‌خان امین‌الضرب، یکی از نزدیکترین دوستان ایرانی او، میتوان ثابت‌کردکه مطالب مورد بحث لطف‌الله، خواهرزادهٔ سید، در مورد ایرانی الاصل بودن سیدمطابق باواقع‌و حقیقت است. طرز مکاتبات سید با خویشان خود در اسدآباد مخصوصا با خواهرزادگان، میرزا شریف و میرزا لطف‌الله کاملا نشان دهندهٔ رابطهٔ فامیلی بین آنها میباشد. ۱۳ در هیچیك از دفاتر و یادداشتهای سید دیده نمیشودکه او باقامت خود در افغانستان در سالهای قبل از ۱۸۶۶ اشاره‌کرده باشد در حالیکه از طرف دیگر یادداشتی ازخود سید موجوداست‌که حاکی از این‌است که در افغانستان فردی غریب بوده است. قسمتی از کلمات سید بشرح ذیل میباشد. ۱۴

آه از دل‌پرخون، آه از بخت واژگون، آه از دست مردم دون،
نه‌علاج دل توانم نه‌علاج بخت‌وارون ....
از تقاضاهای دل پشتم شکست
بر سرم جانا بیا میمال دست
.... در شهرکابل در بالا حصار، در شهر رجب ۱۲۸۵
[قمری] نوشته شد. الغریب فی‌البلدان والطریدعن‌الاوطان
جمال‌الدین الحسینی الاستنبولی.

۱۲ـ صفات‌الله جمالی اسدآبادی، **اسناد و مدارك دربارهٔ ایرانی‌الاصل بودن سیدجمال‌الدین اسدآبادی**، [تهران ۱۳۳۵ شمسی].

۱۳ ــ مهدوی و افشار، **مجموعهٔ اسناد**، ص ۲۸ ــ ۲۹ ـ و تصویر ۴۴ ــ ۸۳.

۱۴ ـ مهدوی و افشار، **مجموعهٔ اسناد**، ص ۱۰ و تصویر ۱۰.

نکتهٔ جالب توجه این است که سید در هیچیك از یادداشتهائی که در افغانستان از خود بجای گذاشته اشاره‌ای به نسبت افغانی بودن خود نمیکند بلکه او فقط «حسینی» یا «استنبولی» امضاء میکند. از طرف دیگر موقعیکه او در ایران اقامت داشت هرگز به نسبت افغانی و یا اسلامبولی بودن اشاره‌ای نکرد. پس از ترك افغانستان در ۱۸۶۹ او هیچ نوع رابطه‌ای با افغانستان و مردم آن نداشت جز اینکه در مقالات مختلف خود از سیاست استعماری انگلیس در آن کشور وسایر کشور های اسلامی که تحت نفوذ انگلیس قرار داشتند سخت انتقاد میکرد. حتی در کتاب مختصر خود بنام: **تتمة البیان فی تاریخ الافغان** که حاوی شرح جنگهای داخلی و دسائس سیاسی آن کشور است او بنحوی مطالب را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده که کاملا نشان میدهد که مؤلف کتاب غیر افغانی میباشد.

موضوع خارجی در نظر گرفته شدن جمال‌الدین در افغانستان مورد تصدیق یکی از کارمندان دولت افغانستان که ضمنا جاسوس انگلیس در کابل بود نیز قرار گرفته، بدین ترتیب که او در گزارشهای خود بحکومت بریتانیائی هندوستان صریحا اظهار میدارد که سید جمال یك مرد خارجی و لهجهٔ فارسی او بطور خالص ایرانی است (نه افغانی) و نام اورا بعنوان «حاجی سید رومی از استنبول» ذکر میکند. ۱۵

درست است که در بیشتر مکاتبات مقامات رسمی انگلیس دربارهٔ سید در کشورهای مختلف سید جمال را بنام «افغانی» خوانده‌اند ولی هنگامیکه موضوع ملیت و اصل او یك مسألهٔ مورد توجه و اهمیت قرار گرفت (یعنی بعد از این که دولت ایران او را متهم بشرکت در قتل ناصرالدین شاه کرد و از دولت عثمانی خواست که اورا بایران تسلیم کند)، وزارت امور خارجهٔ انگلیس پس از تحقیقات دقیق بسفارت خود در اسلامبول اطلاع داد که سید جمال‌الدین حقیقةً ایرانی است و دولت بریتانیا هیچگونه مسؤلیتی در برابر او بعنوان یك تبعهٔ افغانستان ندارد. ۱۶

15 _ Government of India Office, London, Foreign Department, *Narrative of Events in Cabul* (Simla, India, 1866, 1874), pp. 46-48.

16_ F O 60/594, Telegram No. 143 from Constantinople, May 4, 1896, from Currie, and No. 74 from London, May 6, 1896, from Salisbury.

البته دولت ایران همواره سیدجمال‌الدین را ایرانی میشناخت و درهیچ یك از مکاتبات رسمی دولتی چیزی جز این حقیقت دیـده نمیشود . او همیشه ایرانی بحساب آمده بدون توجه باینکه او درکجا زندگی کرده و یا چه‌نوع دعاوی ابراز داشته است . این نکته با تجزیه و تحلیل مختصری از مـدارك مربوط بمسافرتهای نامبرده روشن میگردد :

در هریك از این مدارك موجود دیده میشودکه سیدجمال‌الـدین بعنوان یك تبعهٔ ایران و باگذرنامه ایرانی مسافرت‌کرده است . بطور مثال در سال ۱۸۷۲ او یك جواز عبور از نمایندهٔ سیاسی ایـران در مصر جهت مسافـرت باسلامبول گرفت. ۱۷ دیگر اینکه هنگامیکه او در سال۱۸۸۷ برای اولین‌بار وارد مسکو شد سفارت انگلیس در روسیه گزارش دادکه سید حامل یـك‌جواز عبور ایرانی است . ۱۸ در مسافرت دوم‌خود بروسیه او نیز حامل جوازعبوری بودکه بوسیلهٔ‌کنسول ایران دروین‌در تاریخ ۲۷ اوت ۱۸۸۹ صادرشده‌بود.۱۹ مدرك دیگر دربارهٔ ایرانی بودن او نیز عبارت است از یك اجازهٔ اقامت که بوسیلهٔ مقامات روسی در پطرزبورگ در سپتامبر ۱۸۸۹ بنام «تبعهٔ ایـران ، آقاجمال‌الدین» بزبان روسی صادر گردیده است . ۲۰

این نکته نیز روشن است‌که سید دریك محیط شیعه مذهب تحصیل‌کرده بوده‌است. زیرا نوشته های او و مؤلفین مختلفی‌که از آنها نقل قـول میکنند بخوبی نشان میدهد که معلومات او در فلسفهٔ اسلامی عمیق بـوده و این قبیل اطلاعات و معلومات فلسفی ، بطوریکه پروفسور آلبرت حـورانی نیز اشاره میکند ، در مدارس شیعه آسان‌تـر و بیشتر قابل تحصیل است تـا در مدارس سنی . ۲۱ آشنائی سیدجمال‌الدین بمتون مختلف فلسفه و تصوف از جمله کتب ابن‌سینا ، رازی ، سیوطی ، جامی ، و جلال‌الدین رومی در خلال حواشی و یادداشتهای او دربارهٔ کتب مزبور بخوبـی آشکار است و میتوان آنها را در مجموعهٔ‌کتب باقی ماندهٔ از او ملاحظه‌کرد . ۲۲

---

۱۷ ـ مهدوی و افشار ، **مجموعهٔ اسناد** ، ص ۷۶ و تصویر ۱۴۹ .

18 – F.O. 60/594, Dispatch No. 257 from St Petersburg, July 26,1887, from Morier, enclosing a report by the Vice–Consul in Moscow .

۱۹ ـ مهدوی و افشار ، **مجموعهٔ اسناد** ، ص ۷۶ و تصویر ۱۵۰ .

۲۰ ـ مهدوی و افشار ، **مجموعهٔ اسناد** ، تصویر ۱۵۲ ـ ۱۵۳ .

21–Albert Hourani, *Arabic Thought in the Liberal Age 1798 1939* (London, 1962), p. 108 .

۲۲ ـ مهدوی و افشار ، **مجموعهٔ اسناد** ، ص ۱۲ ـ ۱۹ .

اکنون این سؤال پیش می‌آید که اگر سیدجمال‌الدین بطوریکه ما سعی کرده‌ایم که در این مقاله ثابت کنیم ، در واقع ایرانی وشیعه بود پس چرا او بایستی خود را بعناوین دیگر وانمود کرده باشد ؟ باین سؤال بطرق مختلفی پاسخ داده شده است که اکنون بذکر آنها بنحو اختصار می‌پردازیم

طبق گزارش ناظم‌الاسلام کرمانی ، سیداسدالله خرقانی از خود سیدجمال‌الدین شنیده بود که چون افغانستان درجائی کونسول نداشت او خود را بافغانی نسبت داد که از دست کونسول های ایران آسوده باشد و درهر شهر که رود گرفتار آنها نباشد . ۲۳

این گزارش قابل اعتماد نمیتواند باشد زیرا ، همانطوریکه در بالا شرح دادیم ، سید همواره با جواز عبور ایرانی بهمه‌جا مسافرت میکرده است .

گزارش دیگر این است که او خود را افغانی خواند تا ازشر استبداد ناصرالدین شاه مصون بماند . ۲۴ ولی اینهم چندان محکم بنظر نمیرسد زیرا سید حداقل ۲۵ سال قبل از اینکه مبارزه با ناصرالدین‌شاه را آغاز کند(یعنی از سال ۱۸۶۶ که بافغانستان رفت تا زمان تبعید شدن از ایران در ۱۸۹۱) ، خود را «افغانی» مینامیده است .

سومین جوابی که باین سؤال داده شده نیز مردود است . طبق گزارش غلامحسین بندر ریگی جمال‌الدین باو گفته بوده : « افغانی تخلص شعری من است». ۲۵ در حالیکه سید گاهی نامه‌های معمولی خود را بنام «افغانی» امضاء نکرده است ، این اسم تخلص شعری او نبوده بلکه «مظهر بن السه صاح» ۲۶ و «کهف قسط» ۲۷ یا فقط «السید» ۲۸ نامهای مستعار او بشمار میرفته است .

---

۲۳ ـ ناظم‌الاسلام کرمانی ، **تاریخ بیداری ایرانیان** ، ص ۶۱

24 - Ignaz Goldziher , « Djamal al - Din al Afghani, *Encyclopaedia of Islam*, 2nd edition, Vol I, p. 417 .

۲۵ ـ نقل از مقالهٔ تقی‌زاده در مجلهٔ **کاوه** ، شمارهٔ ۹ (۱۹۲۱) ص ۱۱.

۲۶ ـ این اسم را در مصر بکار میبرده است رجوع شود به کتاب **منتخبات** **ادیب اسحق** ، چاپ دوم اسکندریه (بدون تاریخ) ص ۱۱۸

۲۷ ـ کلمهٔ «قسط» بحساب ابجد ۱۶۹ میباشد که نیز مطابق است با «جمال الدین» و «الحسینی». رجوع شود به صفات‌الله اسدآبادی، **اسناد و مدارک**، ص ۱۵۱ پاورقی شمارهٔ ۱ . لازم بتذکر است که مقاله‌ایکه سیدتحت عنوان «الحجه البالغه» درمجلهٔ **ضیاءالخافقین** (لندن)، ج ۱ شمارهٔ ۴ـ۵(۱۸۹۲)ص ۵ - ۵۲ درضد ناصرالدین‌شاه نوشت حاوی امضاء «کهف قسط» میباشد

۲۸ ـ بطور مثال نام «السید» را در زیر مقالهٔ «احوال فارس الحاضره»، **ضیاءالخافقین** ، ج ۱ شمارهٔ ۱ (۱۸۹۲) ص ۸ بکار برده است

بنظر میرسد که پاسخی که بوسیلهٔ شیخ علی نخعی که یکی از طرفداران سید جمال‌الدین در اسلامبول بوده داده شده پیش از همه بحقیقت نزدیکتر میباشد. او میگوید که سید هم در مورد ملیت و هم از حیث عقائد مذهبی تقیه میکرد زیرا:

مخالفین این بزرگوار و حساد مقام منزلت ایشان در نزد سلطان عبدالحمید و بزرگان دولت بسیار و بیشمار بودند، لذا اگر معلوم میشد که ایشان ایرانی و شیعه مذهب میباشد ابدا منویات اصلاحی ایشان پیشرفت نمیکرد. ۲۹

هنگامیکه حوادث زندگی سیدرا مورد مداقه قرار میدهیم متوجه میشوم که این پاسخ وتوضیح توأم با حقیقت و واقع‌است. زیرا بیشتر فعالیت‌های سید در ایجاد تحول در جامعهٔ مسلمین درکشورهای سنی نشین انجام شده است. با در نظر گرفتن اوضاع و احوال سیاسی و مذهبی دنیای اسلام در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم میلادی این بسیار مشکل خواهد بود که تصور کنیم که اسد آبادی بعنوان شیعهٔ ایرانی، هر چند دانشمند و دارای شخصیت روحی و تقوا بوده باشد میتوانسته است که مورد استقبال درکشورهای سنی مذهب‌قرار گیرد. اگر او در تشیع خود صراحت داشت مسلماً در آنکشور یکنفر کاملا خارجی درنظر گرفته میشد و عقائد وتعلیمات اوسخت موردسوءظن قرار میگرفت علاوه‌براین یکی از مهمترین هدفهای زندگی سیدجمال‌الدین این بودکه کلیهٔ مسلمین را بدون توجه باختلافات‌مذهبی‌شان باتحاد واتفاق بخواند تا اینکه جامعهٔمسلمین تشکیل یك قدرت بزرگ جهانی داده بتواند در برابر تجاوزات اروپائی‌ها مقاومت‌کند. این‌برنامه نمیتوانست درکشورهای سنی مذهب بوسیلهٔ هیچ‌فردی جز یکنفر که بلباس سنی آراسته شده باشد آغازگردد.

در نظر سید ادعای سنی‌گری درمیان عده‌ای و دعوی شیعه‌گری‌دربرابر جمعی دیگر ازجنبهٔ اخلاقی بی‌اشکال بود. زیرا او حتی قلباً هم خودرا وابسته بیك فرقهٔ خاص مذهبی نمیدانست. میرزا حسین‌خان عدالت تبریزی که‌یکی‌از

۲۹ ـ نقل‌از نامهٔ سیدهبة‌الدین الحسینی‌شهرستانی مورخ ۱۹ تیر ۱۳۳۵ که در کتاب صفات‌الله اسدآبادی، **اسناد و مدارك**، ص ۱۴۶ ـ ۱۵۱ چاپ گردیده است.

دوستان سید در پطرزبورگ بود نقل کرده است که :

روزی در مجلس درس یکی از علمای تسنن صاحب مجلس از سید مرحوم پرسیده بود که درجه عقیده میباشی . فرموده بود مسلمانم صاحب مجلس دوباره پرسیده بود از کدام طریقت ؟ سید فرموده بود کسی را بزرگتر از خود نمیدانم که طریقت او را قبول نمایم صاحب مجلس باز گفته بود که ادعای بزرگی نمودی . رأی شما با کدام یك از این چهار طریقت مطابقت دارد ؟ سید فرموده بود مختلف است؛ در بعضی با یکی در بعضی با دیگری . ۳۰

او خود را از قیل‌وقال و تعصبات مذهبی که سبب توسعهٔ اختلافات مذهبی در میان مسلمین شده بود مبری میدانست . او معتقد بود که این تعصبات که فرقه‌ای‌را مثلا در تفسیر اسلام محق‌تر از فرقهٔ دیگر میداند، بر اساس افکاری غلط بناشده . این حالت نه تنها پیشرفت مسلمین را بتأخیر انداخت بلکه امت اسلامی را بطوری ناتوان ساخت که دیگر درو صعی بود که نتواند از خود بر ضد تجاوزات خارجی دفاع کند . در نظر سید جمال‌الدین شقاق و نفاق جدی مسلمین را رنج داده بود که دیگر نمیتوانستند حتی ادعا کنند که دارای وطنی هستند . او همواره میگفت : «من وطن ندارم زیرا امروز مسلمانان بیوطن هستند» . ۳۱

اکنون باین نتیجه میتوان رسید که منظور سید جمال‌الدین در معرفی کردن خود بعنوان «افغانی» و یا «استنبولی» این نبود که منکر اصل ایرانی بودن و یا مذهب تشیع خود گردد بلکه او میخواسته است که با این روش مردم غیر شیعه را نیز تحت تأثیر عقائد و افکار خویش قرار دهد . این مسأله فقط تا آنجا برای او اهمیت داشت که بتواند بوسیله‌ای بهدف خود نائل آید . بدین ترتیب برای او آسان بود که در میان ایرانیان خود را «ایرانی» و در محیط افغانها «سنی اسلامبولی» معرفی کند ؛ نزد سنی‌های کشورهای دیگر اسلامی خودرا «افغانی» بنامد و بسفیر انگلیس در اسلامبول خود را «اهل کابل»

---

۳۰ - نقل از مرقومهٔ میرزا سید حسین‌خان عدالت تبریزی که در کتاب لطف‌الله اسدآبادی ، **شرح حال و آثار سیدجمال‌الدین** ، ص۱۰۵ چاپ گردیده است .

۳۱- عبدالقادر المغربی، **جمال‌الدین الافغانی - ذکریات واحادیث** ، قاهره ۱۹۴۸ ، ص ۵۰ .

بخواند ؛ بشنوندگان انگلیسی خود در لندن در ضمن یك سخنرانی صریحاً بگوید که «ایران وطن من است» ؛ ۳۲ و در برابر احمد آغا اوغلی که یکی از سیاستمداران وقت عثمانی بود ادعا کند که او در یك فامیل ترك آذربایجانی متولد شده است ؛ ۳۳ و سرانجام بیك آزادیخواه انگلیسی ؛ ویلفرد بلنت ، اظهار دارد که او از یك فامیل عرب حجازی است ! ۳۴

سیدجمال‌الدین بدون شك مردی بسیار هوشیار و زیرك و دارای شخصیت توانای روحی بود، تا آنجائیکه او موفق شد باسامی مختلف و عناوین متفاوت بمنظور نیل بهدف خود که همان اتحاد اسلام و جنگ با امپریالیسم بود در افکار و عقائد ملت های گوناگون عمیقاً نفوذ کند .

---

۳۲ - این سخنرانی تحت عنوان ذیل چاپ شده است :

«The Reign of Terror in Persia,» *The Contemporary Review* (London), Vol. 61 (February 1892), pp 238 – 248.

33 – Osman Keskioglu, « Cemaleddin Efgani, » *Ilahiyat Fakültesi Dergisi* (Ankara), Vol. 10 (1962), p 91.

34 - Wilfrid S. Blunt, in Edward G Browne, *The Persian Revolution of 1905 - 1909*, new impression (London, 1966), p. 402.

مظفرالدین شاه قاجار

جواد شیخ‌الاسلامی
دکتر در علوم
سیاسی و تاریخ
روابط بین‌الملل

«داشتن مقام بزرگ خوب است بشرطی که انسان از عهدهٔ انجام وظایفی که لازمهٔ حفظ آن مقام است برآید در غیر این صورت تصدی مناصب بزرگ نه تنها باعث اعتلای شأن کسی نمیشود بلکه حتی شأن عادی او را هم تنزل میدهد چونکه عیوب و نقایص بشری در صاحبان این گونه مقامات خیلی بزرگتر جلوه میکند»

لارستوکلد

قسمت اول

هنگامی که صفحات تاریخ ایران را در عرض سی سال آخر سلطنت قاجاریان (از جلوس مظفرالدین شاه تا خلع شدن احمد شاه) ورق میزنیم و وضع خراب و آشفتهٔ کشور را در عرض این سالها، مخصوصاً در دوران سلطنت مظفرالدین شاه، مطالعه می‌کنیم تعجبی که بما دست میدهد حقیقتاً ناشی از این نیست که در زمان سلطنت پادشاهی که به بی‌حالی و بی‌لیاقتی شهرهٔ آفاق بود و اکثریت درباریانش را چاپلوسان و وطن‌فروشان شناخته شدهٔ آن ایام تشکیل میدادند کشور ایران بوضع فلاکت باری که شرح مبسوط آن در اسناد و تواریخ موثق بین‌المللی ضبط شده است درآمد. تعجب حقیقی در این است که با چنین پادشاه و چنین درباری، ایران چگونه توانست استقلال خودرا میان دو همسایهٔ پرزور و خطرناك حفظ کند و پیش از شروع جنگ جهانی اول میان انگلستان و روسیه تقسیم نگردد. بقول حافظ

از این سموم که بر طرف بوستان بگذشت
عجب که بوی گلی ماند و رنگ نسترنی!

فقط در قبال حقایق و اتفاقاتی از این گونه است که انسان ناچار میشود نظریهٔ هگل را دربارهٔ تاریخ بشریت (البته با تعدیلات و قیودی) بپذیرد و با او همعقیده شود که «نیروهای نامرئی تاریخ» بهرشکلی که بروز کنند ـ خواه بشکل رقابت‌های سیاسی و اقتصادی دول بزرگ، خواه بشکل اندیشه‌های مذهبی که در جریانات سیاسی اثر می‌بخشند، خواه بشکل نهضت‌های ملی، و خواه باشکال و صور دیگر ـ بهرحال کاری را که در نظر دارند انجام میدهند و در راستای هدف غائی خود (که غالباً به بازیگران و بینندگان مجهول است) پیش می‌روند.

هنگام بررسی این دوره از تاریخ ایران غالباً با رجال و شخصیت‌هائی نالایق برخورد می‌کنیم که سپرده شدن کارهای خطیر مملکت بدست آنها، آنهم در زمان‌هائی که از لحاظ حفظ استقلال و حاکمیت ایران فوق‌العاده حساس و مهم بوده است، از یك طرف دردناك و حیرت‌انگیز و از سوی دیگر براستی خنده‌آور است

چونکه این یک‌مشت «سلاطین ورجال وسیاستمداران» ــ یا بهتر بگوئیم اسکلت‌های نالایق آن ایام ــ با اینکه توانسته‌اند جائی در صفحات تاریخ ایران برای خود باز کنند، به‌هیچ وجه استحقاق وشایستگی این را که «شخصیت تاریخی» حساب‌شوند و ازحقوق و منافع ملت خود دفاع کنند نداشته‌اند . اینان غالباً افرادی ضعیف و ناتوان بوده‌اند که به‌علت داشتن پایگاه‌های شامخ ارثی درلحظه‌ای که طوفان‌ها و رعد وبرق‌های تاریخ آغاز می‌شده است درصحرای بزرگ حوادث قرارداشته‌اند و بنابراین، شاید حتی برخلاف میل باطنی خود، مجبور شده‌اند نقشی را که عامل سرنوشت برای آنها تهیه کرده بوده است با کمال اکراه بپذیرند واجرا کنند

از افرادی که رؤیای سست ولرزان آنها روی‌شن‌های آشفتهٔ تاریخ ایران افتاده ونقش بسته است یکی مظفرالدین شاه قاجار است . مهم‌ترین دلیل شهرت این پادشاه همین است که انقلاب مشروطیت ایران در عهد وی آغاز شد ، فرمان مشروطیت از دستگاه وی «شرف‌صدور» یافت ، وپای فرمان به‌دست خود وی‌امضا گردید. صرف نظر ازاین حادثهٔ مهم تاریخی، دوران سلطنت این مرد، ازهرحیث که نگاه کنیم ، چیزی جز بدبختی و بیچارگی وفقر وسرشکستگی برای ایران‌بار نیاورده است. به‌قول تقی‌زاده :

«درتاریخ ایران هیچ وقت پریشانی وخرابی اوضاع به‌درجه‌ای که در عهد این پادشاه رسید نرسیده بود . حتی عهـد شاه سلطان حسین را بامقایسه به‌عهد مظفرالدین‌شاه باید یکی‌از دوره‌های منظم‌ایران‌حساب‌کرد. همهٔ‌سیاست‌مظفرالدین شاه را میشد دریك کلمه خلاصه کرد وآن عبارت ازسستی بی‌اندازه بود: در قبال کارهای خوب وبد، در دادن امتیازات به‌خارجیان، دراعطای مستمری والقاب و مناصب، درصدور اجازهٔ طبع کتب، در رخصت دادن به‌محصلین ایرانی برای‌رفتن به‌فرنگستان * ، در دادن فرصت به‌آزادیخواهان، وخلاصه در عدم مقاومت این پادشاه درمقابل هرنوع اصرار وتقاضا وجود این وضع ازیك طرف باعث‌خرابی فوق‌العاده کشور و از طرف دیگر منجر به‌آزاد شدن نسبی زبان‌ها و قلم‌ها گردید .» [۱]

پادشاهانی را که عصرسلطنت آنها با اصلاحات بزرگ و نهضت‌های ترقی بخش توأم بوده است علی‌الاصول به‌دو دسته میتوان تقسیم کرد ، دستهٔ اول آنهائی هستند که دراوج شوکت واقتدار، بی‌آنکه کسی مجبورشان کرده باشد، دست به‌این گونه کارهای بزرگ زده‌اند . دستهٔ دوم پادشاهانی هستند کـه در نتیجهٔ ضعف و ناتوانی خود درمقابل نهضت‌های نیرومند اصلاحی‌عقب‌نشینی کرده وسپس، به کمك تاریخ‌نویسان چاپلوس، اعمالی را که به‌هرحال مجبور به‌انجام‌آن‌بوده‌اند به‌حساب شخصیت وحسن‌نیت خود گذاشته‌اند .

---

*ـ در زمان ناصرالدین‌شاه ، مخصوصاً در اواخر سلطنتش، کسب اجازه برای اعزام دانشجو به‌فرنگستان اشکالات زیاد، وغالباً خطرات حتمی، برای اولیـای آنها داشت رجوع کنید به‌شرح زندگانی من (شرح حال مرحوم عبدالله مستوفی) ــ جلد اول ــ ص ۴۹۱ .

(۱) سید حسن تقی‌زاده : تاریخ انقلاب مشروطیت ایران (ضمیمهٔ مجلهٔ یغما) شمارهٔ اردیبهشت‌ماه ۱۳۴۰ ــ ص ۴ .

در تاریخ تمدن بشری به‌پادشاهانی نظیر فریدریک کبیر (از نوابغ نظامی آلمان وقهرمان جنگ‌های هفت ساله) برخورد میکنیم که در اوج قدرت و سطوت و اشتهار باطناً آزادیخواه بوده است و در دادن‌آزادی زبان و قلم به‌اتباع خود هیچ‌گونه اجباری نداشته که سهل‌است خیلی هم خوب و آسان میتوانسته است روح عصیان و آزادیخواهی ملت خود را بکشد و غریزهٔ استقلال فردی‌آنها را ، لااقل برای مدتی که خود برمسند زمامداری قرارداشته‌است، محو و بلااثر سازد. تاریخ آلمان این پادشاه را به‌حق «فریدریک کبیر» نامیده است و این لقب را نه تنها به‌پاس تقدیر از شخصیت نظامی مردی که برای هفت سال تمام ، تقریباً تنها و یك تنه، در مقابل اتحادیهٔ توانائی از کشورهای مقتدر اروپای آن روز - اتریش ، روسیه ، فرانسه ، ساکس ، سوئد - جنگید و استقلال کشور خود پروس را حفظ کرد، بلکه نیز از این لحاظ که این سردار فطین و پرتدبیرقطع نظر از داشتن نبوغ نظامی، سیاستمداری واقع بین و روشنفکر و آزادیخواه بوده است به‌وی بخشیده وی روزی سواره در رأس نظامیان خود از یکی ازخیابان‌های برلین میگذشت و ناگهان متوجه انبوه جمعیتی شد که پای دیواری جمع شده بودند و سعی میکردند اعلانی را که روی کاغذ بزرگی چاپ و بدیوار الصاق شده بود بخوانند . از آنجا که این اعلان را در نقطهٔ نسبتاً دوری از دیوار چسبانده بودند خواندن مطالبش برای بینندگان دشوار بود. به‌دستور فریدریك اعلان را پائین‌آوردند و دیدند که روی‌آن مطالبی بسیارشدید علیه خود شاه نوشته شده است امپراتور آزادیخواه دستور داد که همان اعلان را در جایگاه‌پائین‌تری که همه براحتی بتوانندبخوانند نصب کنند وسپس درحالی که به‌جمعیت سلام نظامی‌میداد در رأس سواران خود از آن محل دور شد تا مردم پایتخت بی‌دغدغه خاطر مشغول خواندن مطالب اعلان گردند .

اما آزادیخواهی مظفرالدین‌شاه کاملا اجباری وغیرطبیعی بود چنانکه این تاجدارعلیل و نالایق اصلامفهوم مشروطیت و دموکراسی را درك‌نمیکرد تاطرفدار و حامی آن‌گردد آنهائی که با خواندن کلمهٔ «عدل مظفر» بر سردر برای مجلس شورای ملی‌ایران گمراه شده‌اند وخیال میکنند که مظفرالدین‌شاه پادشاهی‌مشروطه طلب وآزادیخواه بوده است درست ازهمان کسانی هستند که گرد وغبار تاریخ به‌چشمشان فرو رفته است و از درك واقعیت حال این پادشاه بدان سان که بوده است عاجزند. مظفرالدین‌شاه به‌هیچ وجه باطناً طرفدارمشروطیت نبود که‌سهل‌است اگر می‌توانست (به‌این معنی‌که اگر اراده وقساوت وسنگدلی پدرش ناصرالدین شاه را داشت) حتماً ازظهور انقلاب مشروطیت ایران در دورهٔ کوتاه سلطنتش که یازده‌سال بیشترطول نکشید جلوگیری میکرد. او نه تنها علاقه‌ای به‌مشروطیت نداشت بلکه چنانکه خوانندگان این مقاله خواهنددید حتی برای سلطنت ایران همشأن و احترامی قایل نبود وآن افتضاحی‌که در مسئلهٔ اخذ نشان‌گارتر (نشان زانوبند) از دولت انگلستان بالاآورد، وتفصیل‌آن درقسمت دوم این مقاله ذکر خواهد شد، معرف سنخ روحیهٔ اوست .

در اولین روزهای انقلاب مشروطیت که جنب وجوش ملت تازه داشت نظر اولیای دولت را جلب میکرد، مظفرالدین شاه ضمن فرمانی که انسان را به یاد فرامین مستبدانهٔ پدرش می‌اندازد نهضت مشروطیت را تخطئه کرد و به‌صدراعظم خود (شاهزاده عبدالمجید میرزا عین‌الدوله) دستور داد که نطفهٔ انقلاب را به هر وسیله که صلاح بداند ازهمان آغاز کار خاموش سازد متن این فرمان که به‌خط منشی مخصوص مظفرالدین شاه (میرزا احمدخان دبیرحضور ـ قوام‌السلطنهٔ بعدی) نوشته شده از این قرار است :

قصر گلستان در طهران

جناب اشرف اتابك اعظم از قراری که به‌عرض رسید وضع رفتار مردم در این چند روز که ما جزئی کسالتی داشته‌ایم خوب نیست و بعضی فضولیها میکنند و شما هم در تأدیب و تنبیه آنها مسامحه کرده‌اید درصورتی که مسئولیت کلیهٔ امور را بشما واگذار کرده وشما را لااقل نوکر جسورخواه و آقاپرست خودمان میدانیم چه‌جهت دارد مردم اینطور مطلق العنان وجسور بشوند . بموجب این دستخط صریح بشما میگوئیم اشخاصی که محرك فتنه وفساد شده و بعضی فضولیها میکنند ازهرطبقه وهر قبیل که باشند اعم از وزراء و شاهزادگان و اعالی‌وادانی هرکس و داخل هرکار وخدمت هستند تکلیف شماست که وضع آنها را معلوم کرده بدون هیچ ملاحظه خودتان را در تنبیه و تبعید وسیاست آنها مسئول ومختار بدانید ماهم بحمدالله حالمان خیلی خوب است ولی این وضع مردم ومسامحه کاری که در تنبیه آنها شده خیلی برما مؤثراست وصحیح است که کلیهٔ اقدامات شما همیشه از روی دستورالعمل وفرمایشات ما بوده ومیدانیم چون دراین مورد بشما فرمایش نفرموده بودیم باین جهته شماهم اقدامی نکرده‌اید ولی حالا تکلیف شما همین است که دستخط شد. باید جداً از این مردمان مفسد جلوگیری کرده درهرگونه تنبیه وسیاست وخلع از کار و گرفتن شغل دیوانی وقطع مرسوم وپس گرفتن امتیازات آنها بهیچ وجه اغماض نکنید و ازشما میخواهیم این فرمایشات ما را درکمال عجله اجرا نموده مردم را بجای خود بنشانید . ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۲۴ . صحیح است (محل صحهٔ مظفرالدین شاه) ۱

با این‌همه‌ایران مشروطه شد وخود مظفرالدین‌شاه همان‌شرایطی را که‌سابقاً «فضولی ملت» نامیده بود به‌اجبار پذیرفت‌وقانون‌اساسی رایك هفته پیش‌ازمرگش امضا کرد

---

(۱) از اسناد شخصی آقای حسین‌اعرابی‌نفیسی (فرزند مرحوم دکتر خلیل‌خان‌اعلم‌الدوله) که درشمارهٔ تیر ــ مرداد ۱۳۴۲ مجلهٔ راهنمای کتاب نقل گردیده است گرچه‌مرحوم‌قوام‌السلطنه به‌اقتضای وظیفهٔ منشی‌گری که داشته عین اوامر شاه را تحریر می‌کرده است ولی خودش در باطن طرفدار نهضت آزادی بوده وبا مشروطه‌خواهان سر وسر محرمانه داشته است . رجوع کنید به‌همین شماره ازمجلهٔ راهنمای کتاب ــ ص ۳۶۹ .

دراین مقاله ما خیال بحث دربارهٔ نهضت مشروطیت را نداریم بلکه بیشتر ما کارا کتر وروحیات پادشاهی که درمرکز طوفان مشروطیت ایران قرار گرفته بود سر و کار داریم. بررسی عمیق‌تر دربارهٔ وضع روانی این مرد حقیقتاً باید به‌عهدهٔ روانشناسان و روانکاوان واگذار گردد چونکه ایشان با استفاده از تئوری‌های پیشرفته علمی برای تحقیق در وضع روانی این گونه بیماران مجهزترند وعقده‌هائی را که درمناطق مستور و ناهشیار خلقت انسان نهفته است واعمال خارجی وی را هدایت میکند بهتر می‌توانند کشف یا تحلیل کنند. بهمین دلیل، حتی دراین مقاله هم بیشتر روی نوشته‌های مرحوم دکتر خلیل‌خان ثقفی اعلم‌الدوله (پزشک مخصوص مظفرالدین‌شاه) که از راویان موثق این دوره است تکیه شده‌است. او درخاطرات خود می‌نویسد:

«مظفرالدین‌شاه ازهمه‌چیز وازهمه کس می‌ترسید. از رعد و برق وصداهای ناگهانی می‌ترسید. ازآدمهای ناشناس و از کسانی که برای اولین بار پیش او می‌آمدند می‌ترسید. ازعذاب آخرت و مسئولیت‌های وجدانی می‌ترسید. و چون سرنوشت پدرش را که بضرب گلوله‌ای ازپا درآمد همیشه در پیش چشم داشت از کسانی که بی‌مقدمه بوی نزدیک می‌شدند می‌ترسید. حتی ازتصور وتجسم وقایعی که هنورصورت نگرفته بود می‌ترسید. هرآنگاه که زمینه واسباب وحشت برایش فراهم می‌شد کنترل اعصاب خود را از دست میداد و صبر و قرارش بکلی از کف میرفت. دراین‌گونه موارد نوعی تشنج‌شدید اعصاب‌عارضش میشد که برای تسکین آن‌محتاج بمعالجه واستعمال دوا بودیم.

شاه ازسکته کردن می‌ترسید. محققاً یکبار بچشم دیده وبعدها مکرر شنیده بود که شخص مبتلا بسکته را فوراً فصد کرده واز هلاک حتمی نجات داده‌اند. از این جهت ممکن نبود که مظفرالدین شاه طبیبی را که باو اعتماد داشت لحظه‌ای ازخود دورسازد زیرا می‌ترسید که عملاً سکته کند وبه‌علت حاضر نبودن پزشک و عدم اجرای عمل خون‌گیری (فصد) بمیرد.

نیزشاید در زمان ولیعهدی وجوانیش موقعی درشکارگاه که هوا مغشوش و طوفانی بوده‌است بچشم‌خود دیده‌بوده که بشری، درختی، یا الاغی، درنتیجهٔ اصابت برق سوخته و ازبین رفته است یااینکه احتمالا تفصیل چنین واقعی را درایام طفولیت زیاد شنیده وباورکرده بوده است. بهرتقدیر، هرچه بود امکان وقوع این قبیل حوادث در ذهن مستعدش جایگیرشده بود وگمان می‌کرد (یا وانمود می‌کرد) که این قبیل حوادث راشخصاً بچشم دیده‌است. این بود که هروقت‌هواطوفانی میشد ترس و وحشت شدید بصورت حملهٔ عصبی دراو بروزمیکرد وچون جداً معتقدبود که سید صحیح‌النسب را هیچ وقت صاعقه نمی‌زند لذا درهنگام غرش هوا، یاظهور رعد وبرق، فوراً بزیر عبای سادات درباری پناهنده میشد وخودرا بدامن آنها می‌چسباند وکم‌کم باخوانده شدن حدیث کسا وخوردن بعضی‌داروهای مسکن‌آرام میگرفت واز زیرعبا بیرون می‌آمد. درعین حال پادشاهی که اینهمه ترسو بودعشق

شدیدی به‌شکار داشت و یکی از تیراندازان درجهٔ اول محسوب میشد [۱]

درهمین چند سطری که ازخاطرات مرحوم اعلم‌الدوله نقل شد نکات جالبی از کاراکتر ووضع روانی مظفرالدین‌شاه برای محققان و روانشناسان تشریح شده است. گذشته از نوشته‌های وی، خاطرات دیگری هم ازمعاصران و معاشران این پادشاه به‌جا مانده است که من‌حیث‌المجموع نشان میدهد که مظفرالدین‌شاه مردی بسیار ترسو وخرافاتی بوده است وآن اعتقاد وتوکل بیکران که نسبت به‌پزشکان و روحانیان داشته وآنها را حافظ خود دراین دنیا، وشفیع خود در دنیای دیگر، می‌پنداشته است روبهم رفته از یك حس ناایمنی شدید که بر باطنش مستولی بوده است خبر میدهد. اما عشق و علاقهٔ وی به‌شکار و تیراندازی، نوعی سیرت اکتسابی بوده است که بیگمان از رسوم و سنن چادرنشینی ایل قاجار سرچشمه میگرفته است

گزاویه‌پااولی (مهماندار رسمی دولت فرانسه که هنگام ورود سلاطین و رؤسای جمهور به‌خاك این کشورغالباً مأمورپذیرائی ومحافظت ازآنها می‌شده‌است) خاطرات بسیارجالبی ازخود باقی گذاشته است که تحت‌عنوان «اعلیحضرتها» منتشر گردیده. [۲]

او درضمن این‌خاطرات به‌حوادث وپیشآمدهای عجیبی که در دوران اقامت ناصرالدین‌شاه و مظفرالدین شاه درپاریس صورت گرفته اشاره میکند و به‌ذکر وقایعی می‌پردازد که گرچه دربعضی موارد خالی ازقصد وغرض شخصی نیست ولی دراساس مطلب، به‌هرحال، همان جزئیاتی‌را که مرحوم اعلم‌الدوله با کمال صداقت درخاطرات خود ذکر کرده است کم و بیش منعکس می‌سازد. درطی این روایت‌ها ما باناجداری جبون، بدگمان، و وحشت‌زده از غائبات، روبرو می‌شویم که بااعمال وتظاهرات عجیب وغریب خود در کشورهای اروپائی (که غالباً ناشی ازعلل عمیق روانی وبنابراین اجتناب ناپذیربوده‌است) نه‌تنها باعث هتك‌احترام خود درانظار خارجیان گردیده بلکه ملت بیگناه ایران رانیز درچشم همان‌خارجیان قومی‌وحشی، منحط، وغیرقابل احترام جلوه داده است. پااولی می‌نویسد:

«مظفرالدین‌شاه به‌آسانی ازهرچیزی می‌ترسید و وقتی‌هم می‌ترسید به‌وضع عریبی رعب ووحشت خودرا ظاهر می‌ساخت. همیشه یك‌طپانچه پر درجیب‌شلوار داشت ولی هیچوقت نشده بود که‌آن‌را خالی کند. دریکی ازسفرهای‌خود به‌پاریس موقعی که ازتئاتر خارج میشد به‌یکی‌از اعیان ملتزم رکاب دستور داد که‌پیشاپیش

---

(۱) خاطرات اعلم‌الدوله ـ ص ۱۹۶

(۲) Xavier Paoli : Leurs Majestés قسمت‌هائی از این کتاب جالب را مرحوم اقبال آشتیانی به‌فارسی ترجمه و درمجلهٔ یادگار (شمارهٔ اول ـ سال اول) منتشر کرده است. مطالبی که به‌نقل قول از پااولی دراین مقاله‌آمده عموماً مأخوذ از همان ترجمهٔ مرحوم اقبال است.

با طپانچهٔ تحت حرکت کند و لولهٔ آن را روبه‌مردم بی‌آزاری که برای تماشا
تاده بودند متوجه سازد . به‌محض اینکه من این حرکت را دیدم دویدم و با
ر تمام به‌آن مأمور گفتم که طپانچه را درجیبش بگذارد و بخاطر داشته باشد که
، قبیل حرکات درمملکت ما مرسوم و پسندیده نیست مأمور نمیخواست زیر بار
د ومن ناچار به‌ابراز خشونت وتهدید شدم تا اطاعت کرد

حالت وحشت شاه به‌اشکال و کیفیات مختلف بروز میکرد. مثلا در مدت
مت درپاریس هرچه به‌او اصرار کردند هیچگاه ازشدت ترس حاضر نشد به‌بالای
ج ایفل برود. مستخدمینی که در داخل این برج خارجیان را راهنمائی میکنند
بار که شاه را می‌دیدند تا طبقهٔ اول برج بالاآمده است ، امیدوار می‌شدند که
یحضرت این بار به‌طبقات بالاتر صعود خواهدفرمود لکن این امید هر بار مبدل
أس میگردید چه به‌محض اینکه شاه به‌زیر آهن بندی طبقهٔ اول میرسید وقدری
ی اطراف و آسانسورها را نگاه میکرد نظری پرازترس به‌پله‌ها می‌انداخت و
حله راه پائین را پیش میگرفت هرچه به‌او میگفتند که پدرش ناصرالدین‌شاه
حرین طبقهٔ برج هم بالارفته فایده نداشت و مظفرالدین‌شاه جرئت نمیکرد که
ی بالاتر بردارد

روزی درسفر دوم مظفرالدین‌شاه به‌پاریس موقعی که براو وارد شدم سخت
طربش دیدم . اعلیحضرت دست مرا گرفت ونزدیک پنجره آورد و گفت پائین را
بینی؟ من هرچه به‌پائین نگاه کردم چیزی فوق‌العاده ندیدم فقط سه‌نفر رادیدم
به‌آهستگی با یکدیگر صحبت میکردند. شاه گفت عجب، این سه‌نفر را نمی‌بینی!
ب یك ساعت است که اینها دراینجا باهم صحبت میکنند وقصدشان این است که
بکشند ، من که نزدیك بود ازخنده بترکم بزحمت جلوخودرا گرفتم وبرای
که خاطر ملوکانه را تسکین داده باشم به‌دروغی متوسل شدم و گفتم که این
اره‌ها را می‌شناسم واسامی‌شان را هم میدانم، سه نفر عمله‌اند و با کسی کاری
رند. شاه را از این گفته من مسرتی فوری دست داد و با نگاهی که آثار امتنان
ن می‌تابید گفت ، عجب، پس توهمهٔ مردم را می‌شناسی ؟

واقعه‌ای که شاید بیش ازهمه موجب تفریح خاطر ما گردید پیش‌آمدی بود
موقع تماشای تجارب مربوط به‌فلز «رادیوم» رخ داد به‌این‌معنی که من درحین
بت روزی از کشف بزرگی که به‌دست مسیو کوری ✡ انجام گرفته بود سخن
یان آوردم و گفتم که این اکتشاف بزرگ ممکن است اساس بسیاری ازعلوم‌را
ورو کند. شاه پس‌ازشنیدن حرف‌های من فوق‌العاده علاقه‌مندشد که این فلز قیمتی
رارآمیز را از نزدیك ببیند. به‌مسیو کوری خبردادیم و با اینکه بسیار گرفتار
حاضرشد که برای ملاقات شاه ونشان دادن خواص رادیوم روزی به‌مهمانخانهٔ
زه پالاس» (اقامتگاه مظفرالدین‌شاه درپاریس) بیاید ازآنجا که برای ظهور
لوهٔ خواص مخصوص رادیوم لازم بود که عملیات تجربی درفضائی تاریك صورت

✡ Pierre Curie .

گیرد، من باصرار رحمت شاه را راضی کردم که بهزیر زمین تاریك مهمانخانه که اختصاصاً برای این کار آماده شده بود بیاید شاه و کلیهٔ ملتزمان رکاب پیش از آغاز عملیات به این اطاق زیرزمینی آمدند و کاشف بزرگ به اعلیحضرت معرفی شد مسیو کوری در را بست و برق را خاموش کرد وقطعهٔ رادیوم را که همراه داشت روی میزی گذاشت ناگهان فریاد وحشتی شبیه به نعرهٔ گاو یا آواز کسی که سر او را میبرند بلند شد و پشت سر آن فریادهای مکرری که به ضجه و استغاثه شباهت داشت فضای اطاق را پر کرد . وحشت بر وجود همهٔ ما مستولی شد و دویدیم و چراغها را روشن کردیم و دیدیم که اعلیحضرت مظفرالدین‌شاه درمیان ایرانیانی که همه را و به‌زمین زده بودند دست‌ها را محکم به‌گردن صدراعظم انداخته است و درحالی‌که چشمانش از شدت ترس دارد از حدقـه خارج میشود ناله میکند و می‌گوید : زود باشید، مرا از اینجا بیرون ببرید همین‌که تاریکی به‌روشنائی مبدل شد حالت وحشت شاه هم تخفیف یافت ولی چون احساس کرد که با این حرکت خود مسیو کوری را مأیوس و عصبانی ساخته‌است، پیشنهاد کرد که نشانی به‌دانشمند مزبور بدهد ولی مسیو کوری که نفساً از این‌گونه تظاهرات بیزار و بی‌نیاز بود از قبول نشان امتناع ورزید.»

مسئلهٔ ترسیدن از تاریکی از خصایص مشهور ومزمن مظفرالدین‌شاه بود که غالبا به‌حوادثی که هم‌اسفناك وهم خنده‌آور بود منجر میگردید. مثلا هنگام عبور ازخاك آلمان که شاه وهمراهان برای اولین بار از زیر تونل تاریکی رد می‌شدند عین این وحشت به‌شاه دست‌داد به‌طوری که باصدای بلند فریاد کشید واز اطرافیان کمك خواست

غالب سفرا ونمایندگان سیاسی خارجهٔ مقیم تهران از تمام این خصیصه‌ها و کارهای عجیب وغریب شاه خبرداشتند وجزئیات آن‌را (تاجائی که نزاکت دیپلماسی اجازه میداد) حتی درگزارش‌های رسمی‌خود منعکس می‌ساختند ولی درمراسلات خصوصی این قبیل اشخاص که جنبهٔ قید وملاحظه درآنها بکلی منتفی بود، اعمال وتظاهرات‌شاه همیشه مورد تفریح وتمسخر قرارمیگرفت. سرسیسل اسپرینگ‌رایس (کاردارسفارت بریتانیا و وزیرمختار آتی آن کشور درتهران) دریکی ازنامه‌های خصوصی‌اش به‌رونلدفرگسن (نمایندهٔ مجلس عوام و دوست صمیمی وزیر مختار) که در تاریخ چهاردهم نوامبر ۱۸۹۹ از تهران ارسال گردیـده بـه برخی از اعمال مظفرالدین‌شاه که مؤید مطالب مذکور در خاطرات مرحوم ثقفی‌است اشاره میکند ومی‌نویسد :

« . . شاه دائماً گرفتار این وسوسه است که کسانی در گوشه و کنار کمین گرفته‌اند ومیخواهند اورا ترور کنند. چندی پیش مردی کـه میخواست عرضحالی به‌وی تقدیم کند پشت‌سرشاه دوید اعلیحضرت چنان‌متوحش‌شدکه نزدیك بود جان از تنش پرواز کند مرد عارض را به‌جرم این‌جسارتی که مرتکب شده بود به‌چوب و فلك بستند شاه فعلا به‌قصد شکار وتفرج دریبلاق ازپایتخت بیرون رفتـه است . همیشه هفت‌تیری به‌کمر یا اسلحه‌ای در زیرسردارد ویکی از بهترین تیراندازانی است

میشود تصورش را کرد. به‌این ترتیب هرآن کس که خیال سوءقصد به‌جان قبله
ی را داشته باشد با حربه‌ی چاك و زبردست روبروخواهدشد شاه هرگز تنها
ت وحتی شب‌ها نیزهمیشه سه‌چهار نفر ازاین‌ها دراطاقش هستند. از آن گذشته،
ی ازخواجه‌های حرم موظف است که شب‌ها بربالین شاه بنشیند و پیش از آنکه
به‌خواب رود برایش قصه بگوید و درتمام مدتی که او مشغول قصه گفتن است
غلام‌بچه درباری پاهای شاه را اتصالا مشت ومال میدهد چون بدون‌اجرای این
یفات غیرممکن است که‌شاه‌خوابش ببرد. مردی که ازهمه بیشتر دردربار قدرت و
د دارد سیدی است که شاه را هنگام رعد و برق زیرعبای خود پناه می‌دهد و
یش دعا می‌خواند. «۱»

این سید درباری. این شه‌وریب معجم، که تقریباً تمام سفرای خارجی مقیم
ان نام او را شنیده بودند و ازنفوذ فوق‌العاده‌اش در وجود شاه خبر داشتند
علی‌اکبر بحرینی بود که شاه و اعضای دربارش اورا به‌اختصار «سیدبحرینی»
اب میکردند. مظفرالدین‌شاه ازهمان زمان ولیعهدیش در آذربایجان ایمان و
(ص غریبی به‌این مردداشت وبعدها که شاه‌شد اوراهم همراه خود به‌تهران آورد
ون حقیقتاً عقیده داشت که وجود این سید مستجاب‌الدعوه درکاخ سلطنتی دفع
نده هرنوع خطر و بلیه وچشم زخم احتمالی است، نه‌تنها اورا درسلك معاشران
دارم نزدیك خود در پایتخت قرار داد بلکه حتی درمواقعی هم که به‌قصد شکار
رح ازتهران خارج میشد سید را ازخود دور نمی‌ساخت. دراین ضمن، چنان
رسم وسیرت رجال آن دوره بود، به‌محض اینکه صدراعظم و دیگران پی به‌نفوذ
ی شخص در وجود شاه بردند بیدرنگ شروع به‌سوءاستفاده ازهمان نفوذ برای
ای مقاصد خود کردند.

مظفرالدین‌شاه به‌علت آن احتیاط وتردید وجبن ذاتی که داشت هنگام‌اخذ
یم دربارهٔ مسائل مهم مملکتی هیچ‌کاری را جز با استخاره قبلی انجام نمیداد
ی استخاره‌ها را معمولا سیدبحرینی برای او انجام میداد

رسم شاه به‌این بود که سید بحرینی را دو زانو روبروی خود می‌نشاند و
ی نیات و مطالب خود را دربارهٔ عزل وزراء، انتصاب حکام، رفتن به‌سفرهای
رجی، بخشیدن خلعت به‌رجال، زن گرفتن برای شاهزاده‌های عضو خانـدان
لنت، واین قبیل مطالب را یك یکی برای سید تقریر میکرد واز اومی‌خواست
راجع به‌هرکدام از آن مطالب از قرآن استخاره و استشاره کند. صدراعظم
هزاده عین‌الدوله) که هرگزمایل نبودکاری درایران برخلاف نظر وی صورت
رد باسید بحرینی‌همدست بوده و درموقع استخاره پشت‌سرشاه می‌ایستاد و به‌این
یب ازهمان محلی که ایستاده بود باسید مواجه بود. پس از آنکـه شاه مطلب

(۱) خاطرات ونامه‌هـای اسپرینگ‌رایس جلد اول، صفحـات ۳۰۳ـ۳۰۲ مظفرالدین
اه موقعی که به‌تخت سلطنت نشست ۴۴ساله بود ودرتـاریخی که این‌نامه نوشته شده است نزدیك
نجاه سال داشت.

خود را بیان میکرد سید به‌رسم استخاره کنندگان پیش از آنکه صفحهٔ قرآن را باز کند اول نگاهی به آسمان وسپس نگاهی به‌عین‌الدوله (که اعمال وحرکاتش به‌علت اینکه پشت سرشاه ایستاده بود ازچشم ارباب تاجدارش مستور بود) می‌افکند و عین‌الدوله با یك اشاره مختصر سرموافقت یا مخالفت خود را با نیت شاه به‌سید حالی میکرد و او آیهٔ قرآن را به‌همان نحوکه دلخواه عین‌الدوله بود برای شاه تفسیر میکرد و درنتیجه مظفرالدین‌شاه مقاصد عین‌الدوله را به‌خیال اینکه امر و ارشاد الهی است قبول واجرا میکرد.

***

دوران ولیعهدی یك شاهزاده ازحساس‌ترین مراحل زندگانی‌اوست چونکه دراین دوره است که او آئین جهانداری و رموز و راههای سلطنت را به‌طور نظری و عملی فرامیگیرد بدبختانه ناصرالدین شاه حس تحقیر عجیبی نسبت به‌جانشین آینده‌اش داشت و او را عملا از دخالت درسیاست ویادگرفتن فنون کشورداری ممنوع ومحروم کرده بود:

«. اصل مطلب را باید بی‌پرده و صاف و ساده گفت: مظفرالدین در عرض آن چهل سالی که ولیعهد وسپس حاکم مملکتی مثل آذربایجان بود بدبختانه از ترتیب مملکت‌داری و زندگی هیچ خبر نداشت. حساب نمی‌دانست. ازجمع و خرج ایران مطلع نبود درمکتب یك‌مشت نوکر عوام ومتملق وخائن که جزجلب نفع وتأمین آتیه، خیالی نداشتند تربیت شده بود ناصرالدین‌شاه طوری ازاخلاق و روش این پسر ناراضی بود که به‌قدر مقدور نمی‌گذاشت او واطرافی‌های او در کارهای آذربایجان مداخله کنند. حاکم واقعی آذربایجان را (که اسما پیشکار و رسما همه کاره بود) شخصا انتخاب و ازتهران روانه میکرد. اینان رجال‌مقتدری مثل عزیزخان سردارمکری وحسنعلی‌خان امیرنظام گروسی وغیره بودند. اولین توصیه و سفارش شاه به‌این پیشکارها این بودکه به‌حرف ولیعهد و اتباعش گوش ندهند » ۱

به‌این ترتیب مشغلهٔ عمدهٔ ولیعهد درعرض دوران حکومتش درآذربایجان، چیزی جزاین‌نبود که به‌شکار برود، با درباریان متملق‌وبذله‌گوی باده‌گساری کند، یااینکه درعمارت اندرون بازن‌های سوگلی حرم خوش باشد درسال ۱۳۰۷ قمری

(۱) خاطرات سیاسی میرزا علیخان امین‌الدوله - ص ۲۶۳- دولت‌آبادی هم عین همین عقیده را درخاطرات خود ابرازکرده است، او می‌نویسد (حیات یحیی - جلد اول - ص ۱۴۷): -

«ولیعهد درمدت طولانی اقامت‌آذربایجان بیکار و در حقیقت خانه نشین بود چه همه وقت درمقابل خود والی وپیشکارمقتدری مانند فتح علیخان صاحب دیوان یا حسنعلیخان امیر نظام گروسی وغیره را می‌دیدکه نه‌تنها زمام‌کل امور ایالت را در دست داشتند بلکه‌درکارهای شخصی او هم دخالت و به‌عبارت دیگر به‌او للگی وتحکم می‌کردند.

ولیعهد بواسطهٔ نداشتن اجرای قابل وبارسائی تدبیرخود دراداره امورزندگانی، همه وقت بی‌پول، معطل، وسرگردان وگرفتار دست طلبکارها بود.»

مظفرالدین‌میرزا برای سرکشی ولایت خوی از تبریز خارج شد و با دو دفتر مفصلی همراه افتاد. سفرنامه‌ای که در این مسافرت نوشته خوشبختانه در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه محفوظ است و مطالبی که از آن نقل میکردد روحیات و اشتغالات و نحوهٔ زندگی مردمی را که می‌بایست روزی برسریر سلطنت ایران بنشیند بخوبی نشان می‌دهد.

شنبه سیزدهم ربیع‌الثانی (سرراه)

خبر آوردند که نصرةالدوله صبح زود بشکار رفته او قایم تلخ شد فرستادم اورا برگردانند پیدا نشد. خودمان بالای ده بشکار کبک رفتیم. قوش شاه شونقار را بکبک کشیدیم کبکی گرفت، برگشتیم نهار خوردیم. عصری حمام رفتیم. در حمام نصرةالدوله آمد معلوم شد بشکارگاه نرفته پائین‌ها شکار کرده دو کبک هم برای ما آورد با کمال التفات قبول کردیم. مراجعت بمنزل نموده موزیکانچیان موزیک زدند. شب نصرةالدوله وسایرین بودند.

یکشنبه چهاردهم

بهوای شکار آرقالی[1] رفتیم. ماحصل شکار این شد که ما دو دسته رم دادیم یکی جلو میرآخور رفت و دیگری جلو منشی حضور. هر دو تفنگ انداختند هیچیک نخورد. چند دست قوش کشیدیم آنها بند کردند چیزی دست نیامد. با کمال خستگی که لازم وملزوم شکارچی گری است خاصه وقتیکه شکارنشده باشد مراجعت کردیم. عصری نصرةالدوله و دبیرالسلطنه ومنشی حضور و میرزا حسینخان و آبدارباشی و حاجی مهدیخان پیشخدمت درحضور بودند. شب آقای نحریمی روضهٔ خوبی خواند.

سه‌شنبه شانزدهم

صبح زود سوار شده سر راه یک زر به[2] کبک بود چند تا را تفنگ زدم وچند تا باقوش شکارشد که همه را میرشکار برد وخورد. آمدیم نزدیک مرکان که منزل امروزی است. رودخانه داشت مشهور به‌آجی‌چای خیلی شبیه بهرودخانهٔ آجی تبریز است. تا رسیدیم بده. منزل بسیار کثیف وبدی داشتیم. بهرقیمتی بودآنجا ماندیم. بوزقورمای[3] حضوری طبخ کردیم خیلی خوب شده بود خواستم بخوابم ساعتی نگذشته‌بود دیدم اطاق دود کرده گفتم هیزمها را از بخاری برداشتند بعد معلوم شد که درپشت بام قراولها آتش درست کرده‌اند وسقف اطاق سوخته. با اعتضادالسلطنه بیرون‌آمده‌رفتیم منزل‌دکتر که نزدیک بود در دکان بقالی ازتنگی جا منزل کرده بود.

(۱) آرقالی یاآرغالی — بزکوهی.
(۲) زربه (بضم اول) — یک دسته پرنده
(۳) بوزقورما (برقورمه) — خوراکی ازگوشت بزکه درپوست خودش کباب شده باشد

دوشنبه بیست و دوم

از مارکان سوار شده آمدیم در بین راه قدری شکار کبک کردیم نصرةالدوله هم سه تا کبک شکار کرد. قوش میرآخور گم شده بود پیدا کردند دو خرگوش بیرون آمد . نصرةالدوله اسبی تاخت تفنگ انداخت ما بخیال اینکه نخورده استهزا کردیم بعد معلوم شد خرگوش را زده ، در راه نهار خوردیم قدری راه آمدیم . تیمور پاشاخان ماکوئی و برادرانش بهلول پاشاخان و اکبر خان (پسر اسحق پاشاخان) و اسدالله خان باستقبال آمدند ازحالت ماکو وسرحد ازاو تحقیق کرده تا منزل که حاجیلر است رسیدیم منزل اینجا بالاخانهٔ خوب وخوش‌منظری‌است. شب نصرةالدوله درحضور بود . قدری تخته‌بازی کردیم

سه‌شنبه بیست‌وسیم

هوا بارکولاك وبرف بود و تاسه ساعت بغروب مانده درمنزل بودیم. عصر بشکار کبک رفتیم تیمورپاشاخان هم بود . بعد ازغروب منزل آمده قدری گلویم درد میکرد آب انار خوردم مشیرالحکماء نگذاشت امشب گوشت کبک بخوریم. ما هم درعوض اشکنه با پیاز وتخم‌مرغ خوردیم . وقت خوابیدن چند تا خس‌صروه (کذا = سرفه) داد گلویم را با تریاك مالید الحمدلله تاصبح بخوبی گذشت.

پنجشنبه بیست وپنجم

سوارشده آمدیم بقراضیاءالدین ده حبیب‌الله خان ماکوئی عصر از آنجا بشکار بیابان رفتیم هوا وقت رفتن می‌بارید بعدخوب شد ، چند تا کبک درزمین و هوا بدست خودمان زدیم برگشتیم بمنزل شب جمعه بود صاحب منزل کتاب روضه داشت قدری خوانده گریه کردم

روز دوشنبه بیست ونهم (درخوی)

ازصبح تاناهار مشغول پذیرائی‌ازعلمای خوی بودم بعد از نهار هم والی اعیان واشراف خوی را بحضور آورده معرفی کرد. شب هم آقای بحرینی روضه خواند نصرت‌الدوله هم با بعضی ازنوکرهای مخصوص درحضور بودند.

***

مظفرالدین شاه مانند پدرش عشق و علاقهٔ شدیدی به‌مسافرت‌های خارجه داشت. بدبختانه چون از درآمدهای عمومی مملکت وازمالیات‌هائی‌که در داخلهٔ کشور وصول می‌شد دیناری اضافه باقی نمی‌ماند که صرف هزینهٔ اینگونه سفرها گردد، تنها وسیله‌ای که اولیای امور برای اسکات آتش هوس ملوکانه وتأمین بودجهٔ اسفار بی‌حاصل وی داشتند توسل به انگلستان وروسیه برای گرفتن وام و گرو گذاشتن منابع ملی کشور درمقابل اینگونه وامها بود .

ناصرالدین‌شاه و مظفرالدین شاه هر کدام سه بار به‌اروپا سفر کردند و بیلان کلی این اسفار انباشته شدن قرض‌های خطرناك و کمرشکن خارجی بود که مسلماً اگر اوضاع جهان در نزدیکی‌های جنگ جهانی اول دگرگون نشده بود استقلال وهستی کشور ما را مکیده برباد فنا می‌داد.

از هر کدام از این دو پادشاه سفرنامه‌هائی باقی مانده است که در آنها نحوهٔ ورودشان به کشورهای خارجه، تشریفات پذیرائی، بازدیدها، و سایر اتفاقاتی که در ضمن این اسفار داشته‌اند همگی با کمال دقت و به‌سبک مخصوص سلاطین قاجار یادداشت و تحریر گردیده است. منتها باید دقت کرد که هم ناصرالدین شاه و هم پسرش مظفرالدین مرتکب بعضی اعمال و حرکات ناشایست در ضمن این سفرها گردیده‌اند که قید کردن آنها درسفرنامه رسمی ابداً صلاح نبوده است چون کلیه سفرنامه‌ها برای چاپ و انتشار نوشته می‌شده‌است و بنابراین احتمال قطعی می‌رفته است که نسخ آنها بدست سفرا حتی سلاطین خارجه برسد و اسباب ننگ و بد نامی بیشتر برای نویسندگان مستندشان گردد (۱) بعلاوه احتمال ناصرالدین و مظفرالدین هیچ کدام از عواقب احتمالی که دراین سفرها مرتکب می‌شدند و از تاثیر سوء آنها درممالک متمدن خارجی آگاه نبودند وفقط موقعی بدخبط واشتباه خود پی می بردند که افکار عمومی اروپائیان (ازمجرای مطبوعات آزاد یا بوسیلهٔ مراسلاتی که مستقیماً برای این‌دو پادشاه فرستاده می‌شد) آن اعمال را شدیداً مورد نکوهش قرار میداد. ازاین جهت شرح این‌گونه اعمال ناشایست حتی‌المقدور از سفرنامه‌های رسمی این دو پادشاه حذف گردیده است.

خوشبختانه (یا بدبختانه) هر آنچه را که ناصرالدین شاه و پسرش بروی مصلحت وقت وحفظ شئونات شخصی‌ازاین‌سفرنامه‌ها حذف کرده‌اند دیگران با کمال دقت و کنجکاوی یادداشت کرده و در خاطرات خود منتشر ساخته‌اند. سر آرتور هاردینگ (وزیرمختار بریتانیا درتهران) در خاطرات جالب خود که در دوجلد منتشر گردیده از اعمال عجیب وغریب مظفرالدین‌شاه طی اقامتش درلندن (ضمن سفر اول وی به‌فرنگستان) چیزها نقل کرده است که اگرصحت آنها ازمنابع موثق دیگر تائید نشده بودحقیقتاً باورنکردنی به‌نظر می‌رسید وقسمت‌هائی‌از آن‌خاطرات دربخش تالی این مقاله نقل خواهد شد.

غیر ازخارجیانی که نوشته‌های وی اعتبار و سندیت خاصی در این زمینه دارد آقای کراویه یااولی‌است که قسمت‌هائی ازخاطرات جالب وی درصفحات‌قبلی نقل شد. مشارالیه مهماندار ناصرالدین شاه هم بوده است و دراین باره داستان عجیبی به‌شرح زیر روایت میکند:

«ناصرالدین‌شاه هنگام اقامت خود درپاریس، روزی برای گذراندن وقت خواست اجرای مراسم اعدام را درفرانسه تماشا کند. اتفاقا چون فرصتی برای اعدام محکومی فرا رسید شاه را خبر کردند و او را یک روزصبح بمیدان‌روکت (Place de la Roquette) آوردند که آنچه را که خواسته بود بچشم ببیند. شاه که درلباس ونشان‌های فاخر غرق بود با ملتزمان رکاب در آنجا حاضرشد اما به محض اینکه چشمش بمحکوم که مردی ضعیف و لاغر اندام بود افتاد [قلب عطوفش] برسر شفقت آمد و با لحنی آمرانه گفت: «این نه، آن یکی» و با اشاره

(۱) سفرنامهٔ ناصرالدین شاه به‌انگلیسی هم ترجمه شده است و نگارنده به‌نسخ متعدد آن در کتابخانهٔ مدرسهٔ السنهٔ شرقی لندن وکتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا دسترسی داشته است.

دست مدعی‌العموم را که مردی چاق وچله بود و به اقتضای وظیفهٔ قانونی برای نظارت دراجرای تشریفات اعدام درمحل حاضر شده بود بهمأموران دو فرانسه نشان داد!

شاه خیال می کرد که سرتاسر تشریفات اعدام محض ارضای خاطر او ترتیب داده شده است و بنابراین گشتن x به‌جای y اشکالی ندارد خیلی هم دراین اصرار ورزید وچون دید که مطابق میلش عمل نمی‌شود از اولیای دولت مبرده رنجید و آن را نشانهٔ بی‌احترامی نسبت به‌خود تلقی کرد.»

چهارسال بعد ازمرگ ناصرالدین‌شاه که فرزندش مظفرالدین برای اولین بار قدم به‌خاك اروپا می گذاشت هنگام بازدید از باغ وحش پاریس واقعه اتفاق افتاد که تفصیل آن نیز بدبختانه در خاطرات پاولی ضبط شده است می‌نویسد که:

«... مظفرالدین‌شاه بباغ وحش ما چندان اعتنائی نداشت و تا آنجا شخصاً استنباط کردم فقط دوبار از تماشای آن لذت برد. دفعهٔ اول موقعی بود به‌خواهش اعلیحضرت خرگوش زنده‌ای را پیش یك مار کبرا انداختند و مار خرگوش را زنده بلعید و شاه این منظرهٔ نفرت‌آور را بالذت خاصی تماشا کرد. همین قصه سبب شد که فردای آن روز زنی ازخدمتکاران باغ وحش نامهٔ زیر به‌مظفرالدین‌شاه بنویسد:

مسیوشاه شما باغ‌وحش‌را دیدار کردید و ناظر بلعیده شدن‌خرگوشی به‌توسط مار کبرا شدید وچنانکه اظهار کرده‌اید این منظره بی کیف هم نبوده است ... دیانت! تعجب دارم که چگونه می‌شود شخصی که صاحب عنوان اعلیحضرت است جان دادن یك خرگوش بیچاره کیف ببرد! من حتی از کسانی که با گاو می‌جنگند نفرت دارم و عقیده‌ام بر آن است که مردم بیرحم تنها مردم بی غیرت تعادل ندارند.

آیا شما هم، مسیوشاه، ازاین زمره مردم هستید؟»

درسفرنامهٔ مظفرالدین شاه (ظاهراً به‌علت تأثیرهمین‌نامه) اشاره‌ای به موضوع نشده است.

خیال و وهم در شعر فارسی

موضوع مورد بحث اشکالی بود که برای نویسندهٔ این مقاله در مطالعات اگر داد
شعری پیش آمد و چون تصور می‌شود که دیگر مشتغلان بفن ادب نیز دچار همین
اشکالات شوند از این رهگذر حاصل بحث بمیان گذاشته می‌شود
بدواً به کلمهٔ خیال بپردازیم.

خیال در لغت بدین معانی آمده : صورت و طلعت شخص ، اندیشهٔ باطل
و گمان ولی درفلسفه خیال تنها بمعنای اول آن بکار برده شده بدین شرح
خیال یکی از نیروهای باطنی حیوان است که نوع حیوان باین قوه می‌
تواند صورت مادی‌را تجرید کند و نزد خود نگاه‌دارد.

ابن‌سینا در روانشناسی شفا که مبسوط‌ترین کتاب او درعلم النفس است
می‌گوید :

« به عقیدهٔ من‌ادراک عبارت است از اینکه ادراک‌کننده صورت ادراک
شونده را به‌نحوی از انحاء بگیرد و اگر ادراک شیئی مادی باشد همینکه ادراک
شونده را ادراک‌کننده تجرید ازماده کرد ادراک حاصل‌می‌شود.»

ابن‌سینا از بیان معنای‌ادراک مراتب تجرید صورت مادی را شرح‌می‌دهد
که دومرتبه آن مورد نیاز است :

« حس صورت را ازماده می‌گیرد ولی بالواحقی و وقوع نسبتی میان
لواحق‌ماده و چون این نسبت زائل شد ادراک حس باطل می‌شود ومثل این‌است
که حس صورت راکاملا ازماده نزع نکرده».

«قوهٔ خیال صورت را بیشتر ازحس تجرید می‌کند. بیان مطلب آنکه
خیال صورت را ازماده طوری تجرید می‌کند که صورت برای وجود یافتن به
ماده نیازمند نیست زیرا اگرچه ماده ازحسی غائب شود و دور گردد ویا باطل
شود بازهم صورت درخیال ثابت‌است». (نقل‌از ترجمهٔ فصل‌دوم روانشناسی‌شفا)

چون کار خیال تصویر محسوسات است از اینرو و این قوه را مصوره
نیز می‌گویند. بنابراین صورت‌کلی را که می‌نگریم تا آن صورت را از ماده
نگیریم وانفعالی درچشم پیدا نشود ادراک حسی حاصل نمی‌شود.

«چنانکه هیچیک ازمحسوسات ادراک نمی‌شود مگر اینکه با حس متحد گردد در ابصار نیز چنین است که باید شفاف صورت موجود را به‌چشم برساند و آنگاه این صورت ادراک شود» (نقل از ترجمهٔ فصل پنجم روانشناسی شفا).

اما همینکه از ساح گل کنار رفتیم و نسبت ما و نهال گل زایل شد ادراک حسی باطل می‌گردد و صورت آن گل که نزد ما می‌ماند خیال نامیده می‌شود.

اما از خیال که حافظ اشباح وصورمحسوسات است هرحیوانی برخوردار نیست. کرم، اسفنج، مگس خیال ندارند وهمینکه محسوس ازپیش آنان زایل شد دیگر صورتی نزد آنان نمی‌ماند از اینجاست که پروانه ازشمع می‌سوزد بازهم چون خاطره‌ای از این سوزش نزد او نمانده خود را به شمع نزدیک می‌کند و این کار که برای بیشعوری کامل این حشره روی می‌دهد با چه بیانات پرآب و تاب عشق پروانه به‌شمع تعبیر شده. آری دقت بسیار لازم است تا آدمی نفهمد که چه اغلاطی را شعرا به‌زبان شعر باو آموخته‌اند!

اما حیوان متکامل همینکه یک مرتبه ازچیزی داغ و گرم سوخت چون صورت محسوس نزد او ماند دیگر بآن نزدیک نمی‌شود ومثل فرانسه می‌گوید گربه‌ای که از آب گرم سوخت از آب سرد هم می‌ترسد وسعدی فرموده «ز ریسمان متنفر بود گزیدهٔ مار»

اکنون که معنای خیال دراصطلاح فلسفه بیان شد گوییم در شعر پارسی همین معنی درموارد بسیار به‌چشم می‌خورد:

خیال روی تو در کارگاه دیده کشیدم
بصورت تو نگاری ندیدم و نشنیدم
حافظ

خیال روی تو گر بگذرد به گلشن چشم
دل از پی نظر آید بسوی روزن چشم
حافظ

***

آن خیالاتی که نقش اولیاست
عکس مهرویان بستان خداست

مولوی می‌فرماید که آن تصاویری که نقش اولیاست عکس مهرویان بستان خدا می‌باشد نه عکس دیگر ماهرویان.

بیدار در زمانه ندیدی کسی مرا
درخواب اگر خیال تو گشتی مصورم
حافظ

خیال را باقوهٔ مصوره که فاعل وهم حد آنست شاعر بنحوی احسن در شعر آورده .

بعد از حبیب بر من، نگذشت جز خیالش

ور پیش معیقم ، نگذاشت جز خلالی

سعدی

***

معنای دوم خیال که وهم و اندیشهٔ باطل است در اشعار ذیل آمده

سر آن ندارد امشب که بر آید آفتابی

چه خیالها گذر کرد و گذر نکرد خوابی

سعدی

گویند آن کسان که نکردند جز خیال

جمله خیال بود سخن است دروغ

مولوی

خیال حوصلهٔ بحر می‌پزم هیهات

چهاست در سر این قطرهٔ محال اندیش

حافظ

آنکه انکار حقایق می‌کند

جملگی او بسر خیالی می‌تند

اما قسمت دوم سؤال مذکور درصدر مقاله راجع بوهم، مسئله‌ایست که آقای دکتر سیاسی را پیش از بنده بخود مشغول داشته و ما قسمتهایی از تحقیقات پرارزش ایشان را که در کتاب مقایسهٔ علم النفس جدید با علم النفس ابن سینا نگاشته‌اند، نقل می‌کنیم

فصل نهم قوهٔ وهم یا نفس حیوانی

«لفظ وهم برخلاف آنچه ممکن است در بادی امر بنظر برسد دارای ابهام است و احتیاج به‌تحقیق و توضیح دارد . البته در آثار متقدمین و در کتب درسی ازاین کلمه تعریف صحیحی نشده واز هر محصلی که فلسفهٔ قدیم می‌خواند سؤال کنند « قوهٔ وهم » چیست بیدرنگ جوابی قریب باین مضمون خواهد گفت : «وهم یکی از قوای باطنهٔ نفس است که معانی جزئیه را درک می‌کند مانند تنفر گوسفند ازگرگ وتمایل بره بهمیش» ولی‌اندکی تحقیق معلوم‌می‌دارد که موضوع اینقدر ساده نیستواین‌لفظ ومشتقات آن (واهمه، وهمیه، توهم)

درآثار نویسندگان بمعانی مختلف بکار رفته گاهی ازآن تصور و تخیل و زمانی عقیده ورای غیرمسلم و احیانا عجیب و نادر است و گاهی درزبان فارسی لفظ گمان بمعنای وهم استعمال شده. ولی روشن است که این کلمه فقط حروکوچکی از معنای وهم راکه وسعت عجیب آن در این فصل بیان خواهد شد می‌رساند».

برای تأیید نظر ایشان چند مورد ازموارد استعمال وهم در اشعار فارسی نقل می‌شود.

نه بر اوج ذاتش پرد مرغ وهم
نه بر ذیل وصفش رسد دست فهم

سعدی

بار دیگر از ملك پران شوم
آنچه اندر وهم ناید آن شوم

مولوی

نتوان وصف تو گفتن که تودرفهم نگنجی
نتوان شبه توجستن که تو در وهم نیایی

سنایی

پس ازاینکه دکترسیاسی از معنای مصطلح و متداول وهم فراغت می‌یابد برسر معنای فلسفی آن می‌رود وعقائد شیخ را مبسوطاً نقل می‌کند وآنها را با علم امروز می‌سنجد.

ما قسمتی از بیانات ابن‌سینا را نقل می‌کنیم:

«دیگر قوهٔ وهمیه است وآن قوه‌ایست که در نهایت تجویف اوسط دماغ می‌باشد ومعانی غیرمحسوسه راکه درمحسوسات جزئیه موجود است درك می‌کند مانند قوه‌ای که درگوسفند موجود است که حکم می‌کند باید ازگرگ فرار کرد و باید به‌بره خود مهربانی کرد. (نقل ازترجمهٔ روانشناسی شفا).

بیانات شیخ دربارهٔ قوهٔ وهم دقیقترین قسمت ازبحثهای راجع به‌قوای باطنی حیوان است وهمهٔ غرائز وآنچه برای بقای حیوان لازم است دراین‌قوه جمع است و درانسان هم این نیرو کارهای بسیاری انجام می‌دهد که باید برای دانستن بهتر به‌سرچشمهٔ آن افکار رجوع کرد.

رویهمرفته باین نتیجه رسیدیم که کلمهٔ خیال که به‌دو معنی آمده در فلسفه فقط یك معنای آن بکار برده شده و اماکلمهٔ وهم بمعنای فلسفی آن هرگز در ادبیات بکار نرفته، چنانکه این‌کلمه درآن معانی که در ادب بکار برده می‌شود درفلسفه پذیرفته نگشته است.

مترادف در زبان فارسی

عیسی شهابی

درشمارهٔ فروردین واردیبهشت ۱۳۴۹ راهنمای کتاب بحثی بسیار جالب زیرعنوان «مترادف در زبان فارسی» آمده که طی آن نویسندهٔ محترم بریکی ازبزرگترین نقیصه‌های زبان و ادب فارسی انگشت گذاشته است . سالهاست که من‌هم به کمبود کتب مرجع در زبان‌فارسی ومنجمله‌فرهنگ مترادفات‌می‌اندیشم و ازچندی پیش دراین اندیشه‌ام که سطری چند دراین زمینه قلمی‌سازم . بااین مقدمه معلوم است که گفتارفوق را باعلاقه‌ای وافر خواندم وبس شاد شدم که این به‌تنها منم که این نقیصه رابزرگ می‌شمارم. دریغم آمد که اینك که فتح باب هم شده بار خاموش نشینم وبرآن شدم که در تأیید و تکمیل آنچه‌که نویسنده‌ی نیرس این مقال آورده ،نکته‌ای چند بنگارم .

وی گوید . «زبان فارسی نیازمند یك فرهنگ مترادف است ، فرهنگی دقیق که اختلاف معنی در لغات بظاهر مشابه درآن بوضوح توضیح داده شده باشد» بـاین گفته باید افزودکه فرهنگ مترادفات البته وجود البته لازم هست ولی بهیچ وجه‌کافی نیست وآنچه‌که بهمان اندازه ویا بیشتر اهمیت داردکتابی است که درآن طرز وموارد استعمال صحیح هریك ازکلمات دقیقاً بیان شده باشد وجمع این دو دریك‌کتاب چنانکه باید وشاید عملی نیست .

برای روشن شدن مطلب ناگزیر بـاید به‌بسط‌کلام پرداخت . چه بسیار اتفاق می‌افتدکه نویسنده یامترجمی به هنگام انشاء مطلب‌کلمه‌ای راکه از هر لحاظ جوابگوی اندیشه‌ی موردنظر اوست نمی‌یابد[1] وگاه ساعتها بل روزهـا میگذرد تا کلمهٔ صحیح به ذهنش خطور کند . مگر نه به‌گفتهٔ لاروبزکه در مقالهٔ مورد بحث مابدان استشهاد شده «ازبین‌تمام اصطلاحات وجملات وکلمات مختلفی‌که بتوانند یك اندیشه خاص را بیان نمایند ، بدون شك فقط یك جمله است‌که صحیح‌تروگویاتر ازسایرجملات و اصطلاحات است . این جمله یااین کلمه رابایدشناخت ویافت[2] . . .» وچنانچه فرهنگ مترادفات دردسترس باشد بایك مراجعه‌کلمهٔ مورد نظر راتوان یافت وچه بساکه نویسندگان وادیبان نیز همیشه ازجنس فرهنگی بی‌نیاز نتوانند بود. برایں گفته‌که در مقالهٔ مذکور در

۱ـ البته دراینجامراد بیشتر نویسندگان ومترجمان متوسطاندکه اکثریت هم باآنهاست

۲ـ واین خوددلیلی برصحت این مدعاست‌که اصولا دوکلمه‌ی تمام معنی مترادف وجود ندارد ویا لااقل النادرکالمعدوم است شاید ارجح آن باشدکه بجای مترادف قریب‌المعنی گفت

فوق‌الذکر مورد بحث قرار گرفته، باید افزود که درمواردی بسیارمتعددتر یك فرد عادی یا نویسنده‌ای مبتدی با آنکه بر کلمهٔ مورد نظر واقف است درطرز استعمال صحیح آن تردید دارد. برای رفع این اشکال بایدکتابی دردسترس باشد که بالاخص به این مسئله پرداخته باشد. نویسندهٔ محترم می‌گوید «بسیاری ازما تاحدی به اختلاف معانی این صفات۱ آشنائی داریم چون زبان مادری ماست: سالهاست که می‌خوانیم ومی‌نویسیم اما برای یك خارجی که می‌خواهد فارسی را یاد بگیرد ویابرای نوسته‌ای که لازم است دراختلاف معانی کلمات دقت گردد نقص همانگونه وجود دارد». دراینجا ایرادی برایشان وارد است و آن این که با آوردن لفظ «بسیاری» درابتدای این جمله راه مبالغه پیموده‌اند ویابیشتر از آنچه که رواست رعایت نزاکت کرده‌اند ازآنکه نه‌تنها آنگاه که به «اختلاف معانی کلمات» درزیر ذره بین توجه شود، بلکه همچنین درموارد عادی و نه‌تنها خارجیان و نه فقط بسیاری ازما بلکه اکثریت ما ازصحیح گفتن و درست نوشتن درمیمانیم وجز افرادی بسیارمعدود (که متأسفانه تعدادشان مدام رو به‌نقصان است) از راهنمایی صحیح بی‌نیاز نتوانند بود. چنانکه پیش از این اشاره شد رفع این نقیصه رافرهنگی جداگانه باید که درآن نحوهٔ استفاده از هریك از واژه‌های مهم منجمله صفات حروف اضافه (که استعمال صحیح آن درهر زبان ازمشکلات است) به تفصیل آمده باشد. اینك میکوشم که بایکی دومثال پیش پا افتاده موضوع را بازهم روشن‌ترسازم: اکثریت ما میدانیم که ازصفات متبحر، مبرز، زبردست، ماهر، حاذق وغیره دست مفاهیم مشابهی اراده میشود ولی هرگز ندیده و نشنیده‌ایم که کسی کمال‌الملك را نقاشی حاذق وفی‌المثل لقمان‌الدوله راپزشکی چیره‌دست خوانده باشد ویاکسی درجستجوی وکیلی ماهر ویا تعمیر کاری مبرز برآمده باشد. باوجود این مخصوصاً دردوران‌ما بسیارندکسانیکه در استعمال صحیح همین الفاظ نسبةً ساده اشتباه می‌کنند وآنگاه که به فعلی چون «خرده گرفتن» که چندان مهجورهم نیست برخوردیم اگرفوراً مصرع معروف «برو ای زاهد وبردردکشان خرده‌مگیر» یاعبارتی نظیر آن متبادر به‌ذهن نگردد چه بسادرآن لحظات که غرق درپروراندن اندیشه‌ها و ریختن آن به‌قالب الفاظ هستیم به ذهنمان نیاید که آیا بر کسی خرده میگیرند یا از کسی و یا به کسی وتنها در دسترس داشتن فرهنگی دراین زمینه حلال این‌گونه مشکلات خواهد بود.

چنانکه رفت جرعه‌ای بسیارمعدودهیچکس بطورمطلق ازچنین فرهنگ

۱ـ اشاره به صفات قریب‌المعنای چون، زیبا، قشنگ... است که پیش ازآن آمده

بی‌نیاز نیست وشاید دانش‌آموزان و دانشجویان وحتی دبیران فارسی بیش از نویسندگان ومترجمان از آن برخوردار خواهند گشت ومخصوصاً در این دوران که تعلیم و تعلم زبان فارسی تا این پایه سستی گرفته در تحکیم مبانی معلومات محدودی که هنوز به‌زبان مادری خود علاقه دارند اثری شایسته خواهد داشت .

بجاست که در تأیید این مدعا شاهدی آورم سالها پیش با یك دبیر آلمانی مدرسه‌ی آلمانیها درقلهك محشور بودم . روزی از جلد دوم فرهنگ معروف دودن۱ (که در نحوه‌ی استعمال الفاظ و معانی است) سخن بمیان آمد . مدتی به تحسین و تمجید آن پرداخت ودرپایان گفت «هنگام تصحیح انشاهای دانش‌آموزان حتماً باید این کتاب را دردسترس داشته باشم وگرنه ازعهدهٔ این مهم برنمی‌آیم». شکی نیست که در بیان اهمیت این کتاب قدری گزافه کرده ولی بهرحال دراصل مطلب تردیدی روا نیست. واگر بیندیشیم که درعصر ما متأسفانه بسیار کمند آنانکه درزبان فارسی بدان پایه ازتبحر برسند که واقعاً از چنین کتابی مستغنی باشند، معلوم میشود که بدون آن «تجاوز بحق کلمات وبیماری الفاظ»، بدانگونه که استاد خانلری بحق گفته ، روزبروز فزونی گرفته زبان را مدام به تحلیل می‌کشاند (چنانکه روزانه شاهد اشتباهاتی در نامه‌های رسمی اداری ودرروزنامه‌های معتبر کشورحتی درعناوین درشت مقالات آن هستیم . تابلوهای مغازه‌ها و آگهی‌های تبلیغاتی که دیگر اصلا قابل بحث نیست) پس جادارد که ازبزرگان قوم که در این زمینه صلاحیتی دارند بخواهیم که دورهم گردآیند وچنین فرهنگی بپردازند که «متعلمان را بکار آید ومترسلان را بلاغت افزاید» .

فرهنگ دیگری که البته اهمیتش به‌پایه‌ی این دو نیست ولی بهرحال وجودش مغتنم می‌بود فرهنگ اصطلاحات متضاد۲ است . البته مادام که کتابهای لازم‌تر را نداریم این فرهنگ بیشتر جنبهٔ تفنن خواهد داشت . لکن آنچه که پیش از این هرسه جایش در صحنهٔ علم و ادب کشورمان خالی است یك کتاب دستور زبان فارسی است .

Duden -۱
Annonymes -۲

گوشه‌هایی از زندگی تقی‌زاده

درمیان اوراق مرحوم تقی‌زاده کاغذی بدست آمد که آن مرحوم به‌مناسبت مندرجات کتابی از انتشارات «اکوآوف ایران» نوشته بوده است و چون در جایی تاکنون طبع نشده است به‌چاپ می‌رسد.

یکی از آشنایان ورقه‌ای باینجانب ارائه داد که ظاهراً جزو یک کتاب «شرح احوال اشخاصی از ایرانیان معاصر» است که گویا در نظر است جزو آن به انگلیسی تحت عنوان Who is Who ازطرف مجلهٔ The Echo of Iran طبع و نشر شود. این ورقه راجع بشرح حال اینجانب تحریر شده و ازملاحظهٔ آن (که اتفاقاً بدست من رسید وگرنه بدون مراجعهٔ بخود اینجانب وتحقیق صحت و سقم مطالب ازخود شخص موضوع بحث نشر میشد) دیدم که دارای اشتباهات زیادی است که البته بدون آنکه ناشر قصد درج اطلاعات ناصحیح مالایرضی صاحبه داشته باشد درصورت عدم تصحیح بهمان صورت مشتمل برخطا و اشتباه نشر میشد لذا اینک لازم دانستم بعضی اشتباهات را تصحیح کرده و این شرح را خدمت عالی عرض کنم که یقین دارم چون مایل بنشر مطالب بطور بی‌غرضانه هستید این تصحیحات مطلوب عالی خواهد بود.

۱ـ بعنوان شغل فعلی نوشته شده رئیس مجلس‌سنا که صحیح نیست و من سالها است که ازاین سمت استعفاء کرده‌ام.

۲ـ من در ۲ سپتامبر سال مسیحی ۱۸۷۸ متولد نشده‌ام ولادت من در ۲۷ آن ماه بوده.

۳ـ من نه در طهران و نه در کمبریج تحصیل نکرده‌ام. تحصیلات ایام جوانی من در تبریز بوده (ازسال ۱۸۸۵ تا حدود ۱۹۰۰ مسیحی) ـ در لندن و کمبریج درسالهای مسیحی ۱۹۳۶ـ۱۹۴۱ برای طلاب منتهی تدریس ادبیات وزبان فارسی میکردم (نه تا سال ۱۹۴۲).

۴ـ تصدی وزارت مالیه از اواسط سال مسیحی ۱۹۳۰ بود تا ۱۹۳۳.

۵ـ سمت سفارت من در لندن مرتبهٔ اول از اواسط سال‌مسیحی ۱۹۲۹ (پس ازسمت والی خراسان بودن درقسمت‌های اول همان سال) و مرتبهٔ دوم از اواخر سال مسیحی ۱۹۴۱ تا اواسط سال ۱۹۴۷.

۶ـ کودتای محمدعلی شاه وتخریب اولین مجلس شورای‌ملی درسال مسیحی ۱۹۰۸ بود نه در ۱۹۰۷.

۷ـ من باعث و بانی تجدید قرارداد امتیازنفت نبوده‌ام، اگرچه آن قرارداد انعقاد یافت امضای آن بعهدهٔ وزیر مالیه محول شد که من درآن وقت آن سمت را داشتم ورنه مبتکر وموجد آن نبوده‌ام.

۸ـ رفتن من از ایران بخارجه برخلاف آنچه درج شده براثر عدم رضایت ... نبود، بلکه بحکم خود شاه به‌سفارت ایران درپاریس رفتم و پس ازمدتی از آن ... کناره‌گیری کردم و دراروپا (چندی در برلن وچند سالی برای تدریس در ... و کمبریج) ماندم وممنوع ازعودت بایران نبوده‌ام.

۹ـ انتخاب مجدد من بوکالت مجلس شورای درسال مسیحی ۱۹۴۸ بوده که درسال ۱۹۴۷ بود که بهمان جهت ازسفارت‌لندن استعفا نموده بایران آمده وارد مجلس شدم.

۱۰ـ من درسه دوره درمجلس سنا عضویت داشتم نه‌دو دوره.

۱۱ـ ناصحیح‌ترین قسمت این شرح حال آنست که بمن اسناد داده شده که قیدهٔ مخالف سیاسی ایرانی من معروف بطرفداری سیاست انگلیس هستم که هر ... گفته فقط بقصد افترا وتهمت وطعن وتوهین بوده‌است. من در تمام عمر ... مسالک طریق وطن دوستی ومدافعه ازحقوق ملی بوده‌ام طرفداری ازهیچ ملتی ... دولتی خارجی نداشته‌ام و با هیچ کدام هم خصومت بالخصوص نداشته‌ام مگر در ... اوقات تجاوز آنها بایران.

۱۲ـ من درمملکت عثمانی (ترکیه) و مصر و سوریه زمانی بوده‌ام (در ... سالهای‌مسیحی۱۹۰۴و۱۹۰۵و۱۹۱۱و۱۹۱۲) در آلمان(قریب۹سال) درفرانسه ... کرر و درهولاند وبلژیك ودانمارك وسوئد واطریش و انگلستان هم سفر کرده‌ام ... این مملکت آخری‌زمان ممتدی بوده‌ام. بهندوستان هم مسافرت کرده درفرانسه انگلستان و روسیه ماموریت داشته‌ام (در روسیه ۱۸ ماه).

۱۳ـ روزنامهٔ کاوه در برلن ازسال مسیحی ۱۹۱۷ تاسال ۱۹۲۲ نشر میشد.

۱۴ـ درتألیفاتی که بمن نسبت‌داده شده «رسالهٔ تحقیقات در تاریخ قدیم ایران» ... معلوم نشد کدام کتاب است. ولی‌صورتی ازنوشته‌های اینجانب بفارسی وفرانسوی ... آلمانی وانگلیسی که دریکی‌ازشماره‌های مجلهٔ «راهنمای کتاب» ثبت شده و نیز ... شرح‌حال مختصرخودرا که چندی قبل نوشته شده خدمت میفرستم.

درخاتمه میخواهم‌محض خیرخواهی عرض کنم که بهتر آنست در قسمت‌های ... نهائی که انتشار آنرا درنظر دارید هرقسمتی بنظر شخص مبحوث‌عنه قبل از نشر ... برسانید که تصدیق وتأیید نماید تا خطا راه نیابد و در واقع سند صحیحی بوجود ... آید. آنچه راجع بخودم عرض کردم محض اعتقاد بحسن‌نیت وبیغرضی جنابعالی ... که شنیدم حقیقت‌جوی هستید. ورنه هرخطا واسنادات خلاف‌واقع نسبت بمن که ... گاهی در بعضی جراید دیده شده ومیشود و جزو نوشته‌های معتدل یا معرضانه است ... تکذیب یا اصلاحی نمیکنم.

کتابشناسی

ترجمهٔ آثار هندی بفارسی

. دکتر
برحسن
بدی
ادهلی

مبنای ارزیابی ادبیات یک کشور تنها بر آثار اوریژینال و نبوغ تحلیقی استوار نیست ، بلکه دراین‌خصوص بناچار باید استعداد سازش آن زبان ورسایی آن و استعمال واژه‌های بیگانه را هم درنظر بگیریم . نبوغ ایرانی‌دربوجود آوردن آثاری بزرگ‌موردقبول جهانیان قرار گرفته و گویندگان‌و نویسندگان نیز توجه جهانیان را بخود جلب کرده‌اند . ولی تنها دراین‌زمینهٔ آثاراوریژینال نیست که نبوغ ایرانی جلوه گر شده ؛ در ترجمه نیز ایرانیان پیشرو بسیاری‌ازملل بوده‌اند، چنانکه میدانیم پاره‌ای از آثار کلاسیک هند، از آن‌سامان بایران برده و بقالب‌فارسی درآورده شده که بجای خود از آثار ادبی‌درجهٔ‌اول بشمار میرود .

درسدهٔ ششم میلادی برزویه نام پزشک ایرانی ، از درباریان خسرو ـ انوشیروان ، پادشاه ساسانی (۵۳۱ ـ ۵۷۹ م) بهند مسافرت نمود و به پنچ‌تنترای ویشنوشارمان Panchtantra of Vishnusharman دسترسی‌پیدا کرد. اول این اثر سانسکریت توسط خود برزویه بزبان پهلوی و سپس‌ازآن‌زبان به زبانهای‌متعدد ازجمله بفارسی‌برگردانده‌شده . ازجمله کسانیکه بترجمهٔ‌فارسی آن دست زدند ، رودکی (م ۳۲۹ ه) و نصرالله‌بن عبدالحمید منشی (۵۳۹ ه) و امیر بهاء الدین احمد قانع (۶۵۵ ه) و حسین واعظ کاشفی (م ۹۱۰ ه) و ابوالفضل (۹۵۸ ـ ۱۰۱۱ه) بوده‌اند . درسالهای اخیر ترجمهٔ دیگر ازهمین اثرهندی توسط دانشمند محترم آقای دکتر ایندوشیکر Dr Indu Shekhar بعمل آمده که بوسیلهٔ دانشگاه تهران بچاپ هم رسیده است.

یکی دیگر از همین ترجمه‌های باارزش‌که بوسیلهٔ نگارندهٔ این سطور کشف گردیده ، عنوان «پنچ اکهیانا» Panchakhyana دارد که نسخهٔ خطی آن بشمارهٔ ۶۲/۱۰۰۵ درموزهٔ ملی هند National Museum of India مضبوط میباشد. «مفرح‌القلوب» نام یکی‌دیگر ازترجمه‌های پنچ‌تنترا میباشد که اساس‌آن «هیتوپدیشا» Hitopadesha بوده است .

یکی‌دیگر ازاین‌آثارمهم بلوهر ویوسف یا بلرام وجوزف (یاجوسفات) Bluhar and Yuzasof or Balram and Joseph داستانی بودایی میباشد که در قرون اولیهٔ هجری (سدهٔ ششم / هفتم میلادی) ازهند بایران رفته ، و

باحتمال قوی اول بزبان پهلوی برگـردانده شده و سپس بزبان‌های متعدد از جمله بفارسی بوسیله‌ملامحمد باقرمجلسی (م ۱۱۱۰ ه) ترجمه شده است .

درقرون وسطی زبان‌فارسی نه‌تنها عنوان زبان رسمی هند را داشته بلکه زبان علم ودانش نیز بشمار میرفته و ادب هندی را از دوجهت خدمت شایسته نموده : یکی از راه‌آثار اوریژینال سعروبتر و دوم از طریق ترجمهٔ آثاربوی بخصوص آثار سانسکریت بفارسی . محمدصدرعلاء احمدحسن دبیر متخلص به تاج ومعروف به‌احتسان اثری بنام بساتین‌الانس درسال ۷۲۶ ه نظم‌کشیده . منظومهٔ مربور زمانی‌هندیست که داستان عشق «شاه کشور گیر» وشاهزاده خانم «ملك‌آرا» را بازگو میکند. ضیاءالدین نخشبی داستان‌های طوطی را بعنوان «طوطی نامه» برشتهٔ تحریر کشیده که از قدیمی‌ترین و بزرگترین آثار در زمینهٔ داستانسرایی‌میباشد. همچنین عبدالعزیز شمس بهائی نوری بدستورسلطان فیروز شاه (م۷۹۰ه) اثری ازوراهمیرا Varahumira را تحت‌عنوان «ترجمهٔ براهی» Barahi بفارسی منتقل‌نمود . بعلاوه عبدالله‌بن‌صفی که معاصراحمدولی بهمنی (م ۸۳۸ ه) بوده ، «سالیهوترا» Salihotra راکه از دانش دامپرسکی بحث میکند ، بفارسی برگرداند .

پس ازتثبیت سلطنت گورکانیان درهند ، اکبرشاه (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ ه) هم خودرا متوجه‌نمودتاادب هندی‌را درقالب فناناپذیر فارسی بریزد و چنانچه بدستور و تشویق نامبرده‌آثار متعدد ازسانسکریت بفارسی منتقل گردید. فیضی (م ۱۰۰۴ ه) «لیلاوتی» Lilavati مـربوط بـدانش جبر وهندسه را بفارسی ترجمه نمود. بعلاوه او داستان «نلاودمینتی» «Nala and Damyanti» راباسم «نل‌ودمن» دریك مثنوی فارسی بنظم‌کشیدکه درسال ۱۸۳۱ م دوباره بـوسیلهٔ عشرتی عظیم‌آبادی بفارسی منثور برگردانده شد . گویا فیضی اثری‌دیگربنام «کتهاسریت ساگر» Katha Sarit Sagar تألیف‌سوم دیو Soma Dev رانیز بفارسی ترجمه نموده است . نقیب‌خان (م ۱۰۲۳ ه) ملاعبدالقادر بـدیوانی (م ۱۰۰۴ ه) و ملاشیری (م ۹۸۹ ه) و محمد سلطان تهانیسری باهمکاری یك عده از دانشمندان زبان سانسکریت مـانند دیوی برهمن Devi Barahman ، ترجمه‌ای‌لفظی‌ازحماسهٔ معروف مهابهارتا Mahabharata بفارسی‌مرتب‌نمودند وآنرا «رزم‌نامه»خواندند . گویند ترجمه‌ای دیگر ازمهابهارتا درعصرسلطان زین‌العابدین‌درکشمیر بعمل‌آمد. قدرمسلم اینست‌که ابوصالح سعیب وداراشکوه وابوحسن جیلی‌درسال ۱۰۴۷ه بترجمهٔ همین حماسه همت‌گماستند. ازمترجمین این حماسهٔ بزرگ درقرون‌بعدی ، حاجی‌دبیع انجب (حدود سال ۱۱۵۷ ه)و

یك دانشمند هندو را نیز سراغ داریم.

ملاعبدالقادر بدایونی ازجمله کسانی است که «رامایانا» Ramayana منظومهٔ معروف والمیکی Valmiki را بفارسی منثور بر گرداندند. ازمترجمین دیگری که این منظومه را بفارسی منتقل کردند مسیحی پانی‌پتی و گردهرداس Girdhar Das وگوپال Gopal وچندرامن کایست مدهپوری Chandraman Kaesth Madhpuri وامرسینگ Amar Singh وامانت‌رای لالپوری ومسررام قابل ومنشی جگن کشور فیروزآبادی (۹۹-۱۸۶۶ م) Munshi Jugan Kishore Firozabadi و منشی بانکی‌لال‌زار Munshi Bankey Lal و مکهن لال‌ظفر Makhan Lal و رای منشی پرمسیوری سهای Rai Munshi Parameswari Sahai مسرور و لاله‌چندامل چاند Lala Chandamal Chand ومنشی هرلال Harlal رسوا و دیوی داس کایسته Devi Das Kaesth و هر بلبه سیته Har Ballabh Seth و رای مهادیوبلی Rai Mahadeobali دریاآبادی وآنندخان خوش و برخی‌دیگرسرایندگان نامعلوم هستند. یکی‌دیگر ازآثار سانسکریت که بوسیلهٔ ملاعبدالقادر مذکور بفارسی منتقل گردید ، «سینگها سن بتیسی» Singhasan Battisi میباشد که آنرا «خردافروز» خوانده. ازترجمه‌های دیگر این داستان « شاهنامهٔ چتر بهج داس کایسته» Chatra Bhuj Das Kaesth و رسالهٔ سه‌پری وگل افشان و سینگهاسن بتیسی مختار و مجموعهٔ حکایات وکاں حود(تألیف سد اسکه) Sada Sukh وغیره‌را میتوان نام برد. همچنین بهارا مل کهتری Bahara Mal Khatri وکشن چند با سودیو - Kishan Chand Basudev لاهوری و بشاری (یابساب) رای کایسته Bashari (or Basab) Rai Kaesth و چندبن مدهورام Chand b. Madhu Ram و سیدامدادعلی و شیوکایسته Shiv Kaesth و تعدادی زیاد سرایندگان نامعلوم کسان هستند که بترجمهٔ کتاب نامبرده همت گماشتند .

درهمین دوره ملاشیری «هری ونشا» Hari Vansha تألیف ویاس Vyas را بفارسی بر گرداند . همچنین ملاشاه محمدشاه‌آبادی «راج ترنگنی» Raj Tirangini رادرسال ۹۹۸ه بفارسی منتقل نمود که ملاعبدالقادر بدایونی درسال ۹۹۹ه تلخیصی ازآن ترجمه مرتب کرد .

داستان معروف «پدماوت» Padmavat که توسط ملك محمد جایسی (۹۰۶- ۹۹۹ ه) بزبان هندی نظم شده بود، اول بوسیلهٔ ملاعبدالشکوربزمی (۱۰۰۱ - ۱۰۷۳ ه) در زمان سلطنت جهانگیرشاه در سال ۱۰۲۸ ه تحت عنوان «رت پدم» Rat - Padam بشعرفارسی درآمد[1]. ترجمه‌های دیگر این

۱- اخیراً بکوشش نگارنده مثنوی مزبور ازطرف بنیاد فرهنگ ایران انتشار یافته است

داستان «شمع وپروانه» سرودهٔ میرعسکری عاقل‌خان رازی (م ۸ـ۱۱۰۷) و «پدماوتی» Padma vati اثر ذاکر و «بوستان سخن» از سروده‌های امام (در سال ۱۱۲۳ ه) و «نغمهٔ عشق» (سال تالیف ۱۱۵۲ه) اثر منشی آنندرام‌مخلص (م ۱۱۶۴ ه) و «تحفة‌القلوب» اثر گوبندرای Gobind Rai منشی و «حسن وعشق» سرودهٔ حسام‌الدین (درسال ۱۰۷۱ ه) و «فرح بخش» از لچهمی رام Lachhmi Ram ابراهیم‌آبادی میباشد. جز آنچه که در بالا بدانها اشاره کردیم پدماوت‌های دیگر هم دردست میباشد که توسط حسن غزنه و نواب ضیاءالدین احمدخان و حسین‌غزنوی وشاه محمدعشرتی برشتهٔ نظم کشیده شده.

مولانا داود وشادن Sudhan داستان چنداین Chandier را بزبان هندی سروده و حمید کلانوری (م ۱۰۲۸ ه) آنرا درسال ۱۰۱۶ ه دردوران سلطنت جهانگیرشاه بفارسی منتقل نمود و «عصمت‌نامه» نامید. شاید درهمین دوره میرمحمد کاظم حسینی داستان «کامروپ وکام‌لتا» Kamrup and Kamlata را بفارسی برگرداند. ترجمه‌های دیگر این داستان «دستور حکمت» تألیف محمد مرادلایق در سال ۱۰۹۶ ه و «فلک‌اعظم» نوشتهٔ بدیع‌العصر حاجی‌زهی انجبی درسال ۱۱۵۷ ه میباشد.

البته ترجمه‌های دیگر این داستان بدست چندنفر دیگر ازجمله منشی علیرضا وهمت‌خان وآقامهدی نیز انجام گرفته است.

یکی از شاهکارهای دورهٔ شاه جهان (۱۰۳۷ ـ ۱۰۷۸ ه) بهار دانش داستانی هندی میباشد که بدست شیخ عنایت‌الله کمبوه (م ۱۰۸۸ ه) نوشته شده. درهمین عصر داستان «منوهر و مدهومالتی» Manohar and Madhumalti که توسط شیخ منجهن Manjhan بشعر درآمده بود، بوسیلهٔ شاعری نامعلوم بشعر فارسی منتقل گردید. ترجمه‌های دیگر این داستان را میرعسکری عاقل خان رازی و نویسنده‌ای نامعلوم بعمل آورده‌اند. بعلاوه عطاالله رشیدی بن احمد «ویج گنیت» Vij Ganit راکه ازجبر بحث میکند، بفارسی منتقل نمود.

ازنظر ادب وفرهنگ میتوانیم دوران سلطنت شاه‌جهان را «عصرداراشکوه» (۶۹ ـ ۱۰۲۴ ه) بخوانیم. داراشکوه شخصاً پنجاه قسمت ازاپانیشادها Upanishads را بفارسی برگردانده، آنرا «سراکبر» نامید که اخیراً بدست آقای دکتر تاراچند وآقای جلال نائینی تصحیح و درایران بچاپ رسیده‌است بعلاوه «یوگا وششتا» Yoga - Vashishta که اولین بار در زمان اکبر بدستور شاهزاده سلیم (که بعداً بنام جهانگیرشاه بتخت رسید) توسط نظام‌الدین پانی‌پتی بفارسی منتقل گردیده بود، دو مرتبه براهنمایی و زیر نظر دارا شکوه مرور

بدست حبیب‌الله بفارسی ترجمه گردید . لازم بیادآوری است که این ترجمه ازطرف دانشگاه اسلامی علیگر بچاپ رسیده است «اطوار درحل‌اسرار» یا «تحفهٔ مجالس» تألیف سوفی سریف خوبجهانی تلخیص همس یوگا ونشتای مدکور است . غیر ازآنچه‌که در بالا اشاره‌کردیم، کتابی دیگر نیز بتشویق داراسکوه بدست منشی اوبنام بنوالی‌داس Banwali Das ترجمه‌گردید. اسم اصلی کتاب «پرابوده‌حندرودیا Parabodh Chandrodaya است‌که‌تحت‌عنوان «گلزارحال‌یاطلوع قمر معرفت» ترجمه و توسط‌آقای دکتر تاراحند ونویسندهٔ سطور تصحیح و بوسیلهٔ دانشگاه اسلامی علیگر حاپ شده است .

بااینکه دورهٔ عالمگیر (۱۰۶۸ – ۱۱۱۸ ه) در زمینهٔ ادب و هنر فاقد تشویق سحص پادساه بوده، ولی‌بازهم چندین ترجمه‌های باارزش فارسی‌دراین دوره بحشم میحورد . منشی بحتدای Bakht Rai داستانی اززبان هندی بفارسی برگردانده‌آنرا «شبستان عشرت» یا «عجائب‌القصص» حواند. درسال ۱۱۳۴ ه عزت‌الله نامی داستان دیگر هندی بنام «گل‌بکاولی» Gole Bakaoli رابفارسی منتقل‌کرد. درهمین دوره‌میرزا روسن ضمیر کتابی بنام «پری‌جاتاکا» Pari Jataka کـه ازعلم موسیقی‌بحث میکند ، بفارسی ترجمه کرد و فقیرالله سیف‌حان «راگادرپن» Raga Darpan کتاب دیگر با ارزش دانش موسیقی‌را بفارسی برگرداند (سال۱۰۷۶ ه). همچنین‌کتابی مربوط بقانون وحقوق‌بنام «میتاك سارا» Mitak Shara درسال ۱۰۶۸ ه بـدست لال بیهاری کایست Lal Behari Kaesth بفارسی ترجمه‌گردید .

غیرازکتابهاییکه دربالا اسمی ازآنها بردیم ، ، ترجمه‌های بسیاری از سانسکریت بفارسی وجود داردکه در دورهٔ آخرگورکانیان بعمل‌آمد . پاره‌ای ازاین ترجمه‌ها بدینقرارند .

«دیوالوك» Devaloka دربارهٔ علم جادوکه بدست احمدخان اهـرولویی ترجمه و مفتاح‌الفتح نامیده شد .

«براهمای‌واناپورانا» Brahmai Vana Purana که بوسیلهٔ‌کشن‌سینگ نشاط سیالکوتی تحت عنوان عین‌الظهور درسال ۱۷۱۷ م ترجمه گردید و از مزایای معنوی بنارس بحث میکند .

«شیواپورانا» Shiva Purana راهم‌کشن‌سینگ‌نشاط‌بفارسی‌برگرداند.

«سری بهاگوت» Sri Bhagvad ترجمه‌ایست ملخص .

کرن‌سینگ کهتـــری پنجابی در سال ۱۲۱۸ ه کاسی ماهاتمایا» Kashi Mahatmaya را ترجمه کرد .

«ترجمهٔ دیب» Dib که درسـارهٔ مـحاکمه‌های مذهبی‌هـندوان بوسیلهٔ عذاب بدنی میباشد، بدست علی‌ابراهیم‌خـان بفارسی منتقـل گردید

«ترجمهٔ خلاصهٔ دهرماشاستر» Dharmashastra از قوانین مذهبی و آداب و رسوم هندوان بحث میکند .

ترجمهٔ «کرماویپاکا» Karma Vipaka (دربارهٔ کفارهٔ گناهان)

ترجمهٔ «ویشنوپوراناپوراناپرکاسا» Vishna Purana Puranartha prakasha بوسیلهٔ روزآورسینگ.

«پنج کروسی» Panj Kroshi کـه قسمتی از کتاب « کاسی ماهاتمایا » Kashi Mahatmaya دربارهٔ فواید عبادات‌درمعابد سیوا درشهر بنارس، بوسیلهٔ کشن‌سینگ Kishen Singh نشاط مذکور بفارسی منتقل گردیده .

«هری ونشاپورانا» Hari Vansha Purana

« ماهاتمایا اکادشی» Mahatmaya Akadeshi مربوط به آیین مذهبی در روز یازدهم ماه .

«بحرالنجـات» ترجمهٔ فارسی «کاسی کهـاند» Kashi khand ، شرح جغرافیائی شهر بنارس که بدست آنندخان خوش ترجمه شد .

«بحرالحیات» که آنندخان خوش درسال ۱۷۹۱ کتاب «گیام‌ماهاتمایا» Gyam Mahatmaya را تحت این‌عنوان بفارسی برگرداند .

«خیال‌الفلاح» که ترجمهٔ چترا ریکها» Chitra Rekha میباشد. بوسیلهٔ محمد فلاح سالح صورت گرفت .

«کشف‌الانوار» ترجمهٔ «آتماسامهیتا» Atma Samhita

«آتماویلاسا» Atma Vilasa تألیف سانکراآچاریه Shankaracharya بـوسیلهٔ جندربهان کایست ساکسینا Chandra Bhan Kaesth Saxena تحت عنوان «نارك خیالات» بفارسی منتقل گردید .

«سوداماچریترا» Sudama Charitra تالیف ناروتمـاداس را منشی جگن‌نات ساهای بفارسی ترجمه کرد .

«ساتسای» Sat Sai نوشتهٔ بیهاری لال را جـوشی تحت عنوان «خیابان

عشق، بفارسی بر گرداند .

گنیشاپورانا Ganesha Purana بوسیلهٔ هرلال رسوا بفارسی ترجمه شد .

بهاگوت گیتا Bhagvat Gita را هم میتوانیم در فهرست کتابهای فوق اضافه کنیم که چندین نفر بترجمهٔ آن همت گماشتند. پاره‌ای ازاین ترجمه‌های گیتا به ابوالفصل وفیضی و داراشکوه منسوب میباشد و یکی از این ترجمه‌ها اخیراً بتصحیح مرحوم آقای محمد اجمل خان بوسیلهٔ شورای روابط فرهنگی هند Indian council for Cultural Relations , New Delhi بچاپ هم رسیده.

✿ ازآقای اطهر دهلوی دانشیار دانشگاه دهلی که در تصحیح نمونه‌های چاپی این مقاله همکاری داشته‌اند بدینوسیله سپاسگزاری می‌شود (راهنمای کتاب)

نسخ خطی مصور فارسی در موزهٔ بریتانیا

- ۵ -

یکی از روایات تمثیلی بسیار محبوب زبان فارسی در عرفان منطق‌الطیر است. این کتاب اثر فریدالدین عطار شاعر پرمایه که دارای تألیفات بسیار بوده ودر سال ۱۰۹۰ میلادی وفات نموده است می‌باشد که در واقع مکمل اثر فیلسوف شهیر الغزالی است (وفات ۱۱۱۱ میلادی) ودر آن شرح داده میشود که پرندگان براهنمائی هدهد بجستجوی سیمرغ که بشاهی انتخابش کرده بودند می‌پردازند.

← گفتگوی طاوس با هدهد (منطق الطیر)

مسافرت پرندگان معرف راه تصوف است پرندگان هنگام حرکت مشکلاتی ایجاد میکنند و عذرهائی میآورند و هدهد با شرح حکایات بسیار بآنها پاسخ میدهد. تمامی آنها بجز سی پرنده در موقع عبور از دره‌های جستجو ی یقین ـ محبت ـ دانش ـ بی‌نیازی پس ازدرك پروردگار ـ توحید ـ سگفتی در عشق تقرب الهی وفنا که نشان دهندهٔ مراحل مختلف این راه هستند هلاك میگردند. این سی پرنده پس از اینکه از مسافرت پرخطر جان سلامت می برند به سیمرغ میرسند وخود را درحالت الوهیت می‌یابند. آنگاه درمقام مقدس آسمانی سیمرغ محو گشته ودر آن جذب میگردند در تصویر دوازده طاوس خودرا به هدهد معرفی میکند و بر پای خوش رنگ خود که

تصویر ۱۳ (۱ و ۲ و ۳) مفتاح الفضلا

تصویر ۱۴ - عجائب المخلوقات
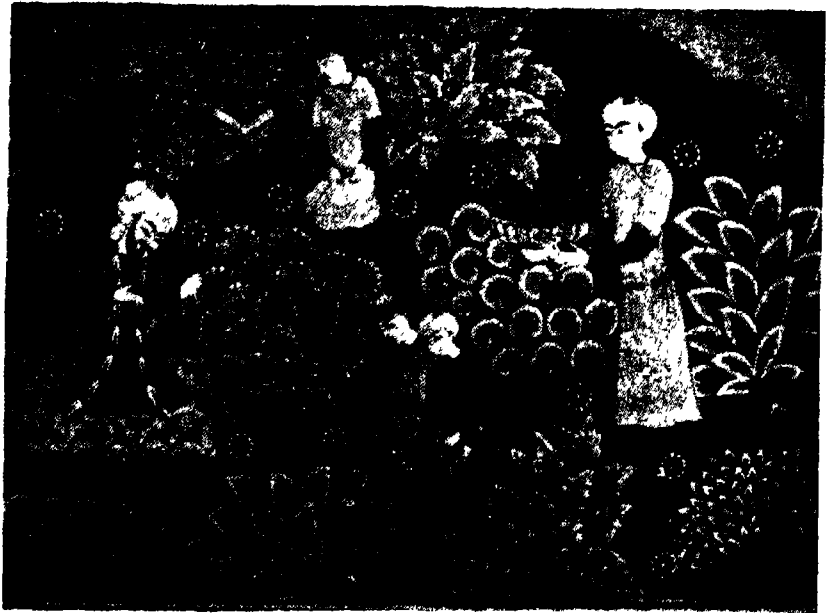
حلوهٔ بهاری دارد باغرور به خودنمائی پرداخته و میگوید گرچه من جبرئیل مرغانم ولی دارای سرنوشتی غم انگیز هستم، زیرا که در بهشت بامار رشتی طرح دوستی ریختم و بدینجهت بخواری از آنجا رانده شدم واز آن زمان ازبخت بدپاهایم زشت شدند و همانند تخته بند پا درآمدند . عزم دارم که از این جای تاریك رهائی یابم تا رهبری مرا به خلد برین رهنمائی کند . و نیز گوید :
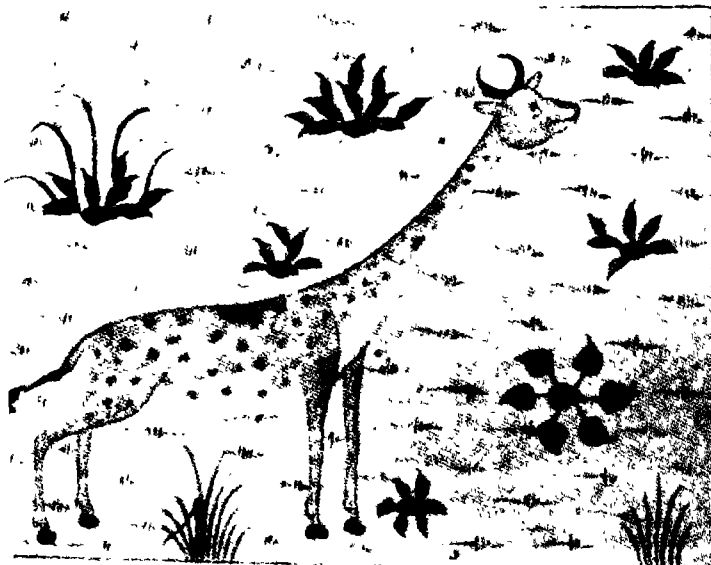
من نه آن مرغم که درسلطان رسم
بس بود اینم کـه در دربان رسم
کی‌بود سیمرغ را پروای مـن
بس بود فردوس اعلی جای مـن
دس ـدارم در جهان کار دگر
تـا بهشتم ره‌دهد بـار دگر

این نسخه (Add7735) که صفحهٔ آخر آن نیست تقریباً متعلق بسالهای مابین ۱۴۹۰ و ۱۵۰۰ بوده و دارای ۹ مینیاتور می‌باشد و در سال ۱۷۰۵ به‌اللهوردیخان بیگلر بیگی شیروان تعلق داشته است. درموزهٔ بریتانیا تعداد زیادی فرهنگ لغات فارسی موجوداست ولی‌فقط یکی از آن‌هامصور

تصویر ۱۵- ازمثنوی مولانا

تصویر ۱۶ - بهرام گور درحال کشتن اژدها

می باشد.
این نسخه بنام مفتاح الفضلا اثر محمد بن داود بن محمود شادی آبادی است. مؤلف کتاب درطی نیمهٔ دوم قرن پانزدهم میلادی در هندوستان می زیسته است. این فرهنگ در سالهای ۹-۱۴۶۸ میلادی تدوین گردیده ودر آن معانی بسیاری از لغات بزبان فارسی داده شده است که بهادرس آن می افراید.

با قضاوت از روی منیاتورهای این نسخه که سباهت به سبك ترکمن دارد محتملا قدمت آن به‌اوایل قرن شانزدهم میلادی میرسد و چنانکه از طرح و خصوصیات مختلف شکل لباسهای مینیاتورهای این نسخه برمیآید، احتمال بسیار میرود هنرمندی که آنها راکشیده ایرانی مقیم هندوستان غربی بوده است.

تصویر سیزدهم (شمارهٔ ۱و۲) لغات دستاس ودرفش را بیان میکند.

مینیاتور دیگر این نسخه یعنی تصویر سیزده (شمارهٔ ۳) لغت بوسره را معرفی میکند و آن بمعنی طلسمی است که برای حفاظت اطفال از گزند شیطان بکارمیرفته‌است وبا زعفران بر روی لوحه‌ای زرد یا قرمز رنگ

نوشته میشده است و این تصویر صحنه‌ای از یك مکتب‌خانه را نشان میدهد که در آن معلم‌پیری با برگه‌ای در دست برروی تشکی نشسته است و خدمتکاری ظرف مطلائی را بادرقهوه‌ای‌رنگ که حنین برمیآید در میان‌آن زعفران باشد پیس میآورد . حروف عربی بر روی لوحه‌ای که دو شاگرد آنرا نگاهداشته‌اند دیده میشود . شاگرد دیگری‌قدری دورتر درکنار رحلی‌که برروی آن‌قرآنی قرار دارد نشسته است و در متن‌گفته میشود که طلسم بعنوان پاداش بشاگردان بمناسبت اتمام قرائت تمام قرآن یا یکی از سی‌سورهٔ آن داده میشود .

از کتاب عجائب‌المخلوقات اثرقزوینی‌چند نسخهٔ مصور در موزهٔ بریتانیا موجود است .

بهترین آنهاکه اخیراً بدست آمده (Or. 12220) در هرات توسط شمس‌الدین بن‌غیاث‌الدین الحافظ الشریف الکرمانی در سالهای ۴–۱۵۰۳ استنساخ شده است و این نسخه دارای ۴۴۳ مینیاتور است و اغلب‌آنها بقطع رقعی میباشد .

تصویر ۱۴ اسکندر را نشان میدهد که در دریای بیکران به‌کشتی‌نشسته است وطبق‌گفتهٔ سمرقندی حکایت حنین‌است که‌اسکندردر این دریا یکسال تمام به‌کشتی‌رانی میپردارد ولی بساحل نمیرسد و تاآنجاکه چشم توانائی داردآب بنظر میرسد .

گرچه بعضی ازهمراهان وی‌مایل‌بمراجعت هستند ولی سایرین‌میگویند بهتر است یك‌ماه دیگر نیز بسفر خود ادامه دهیم و آنها نیز چنین میکنند تا اینکه به یك‌کشتی میرسندکه سرنشینان آن بزبان بیگانه صحبت میکردند و آنها یکی از افراد خود را با زنی از این جماعت ناشناس معاوضه میکنند . آنگاه از همان راهی‌که آمده بودند بازمیگردند .

در این تصویر کشتی برنگ‌سیاه نقاشی شده تابتوان آنرا در حال‌تلاطم مجسم نمود و دارای دماغه‌ای منحنی میباشد . رنگ نقره‌ای دریا طبق معمول بصورت بدی رنگ‌آمیزی شده است .

مینیاتور دیگر این نسخه زرافه‌ای را نشان میدهد و قزوینی‌آنرا چنین توصیف‌کرده است‌که این حیوان سری مانند شترمرغ، دندانها وشاخهائی بمثال‌گاو و پوستی شبیه پوست پلنگ وپاهائی چون پاهای شتردارد. اماپاهای جلو ازپاهای عقب‌کوتاهترند وگویدکه این زرافه از شتر مادهٔ حبشه‌ای و یك گاو وحشی یاکفتار نری بوجود آمده است .

یکی از دو نسخهٔ مصور مثنوی جلال‌الدین رومی که جالبتر است (Add 27263) دارای نوزده‌مینیاتورمیباشد ودرسال ۱۵۳۰ استنساخ وتذهیب گردیده است. اغلب آنها بعدها حك واصلاح گردیده‌اند. تصویر ۱۵ سرگذشت مسافران‌وفیل‌ازکتاب سوم‌را نشان‌میدهد وآن‌حکایت‌چنین‌است درهندوستان‌مرد فرزانه‌ای باجماعتی از دوستان که درراهی‌سفرمیکردند و ازبی‌غذائی بی‌نهایت در رنج بودند روبرو‌شد وبه‌آنها گوشزدکرد که ازخوردن بچهٔ فیلی که در راه باآن مواجه خواهند شد خودداری کنند زیرا که مادر آن بچهٔ فیل درحالیکه ازخرطومش‌آتش‌زبانه میکشد بآنها‌حمله خواهدکرد ولی این‌جماعت به‌نصیحت او وقعی ننهادند و بچهٔ فیل راکشته وکباب کردند. هنگام شب بعلت افراط درخوردن گوشت بخواب عمیقی فرورفتند ومادرحیوان بآنجا رسید وآنهارایك به‌یك بوئید تا بداندکدام یك ازآنها بوی‌کباب میدهند و همه را بجز یکی که به‌نصیحت آن مرد دانشمند توجه کرده بود زیر پاهای خود خورد کرد. این سرگذشت مانندسایرحکایات مثنوی بصورت تمثیلی است. بچهٔفیل معرف‌عدالت ومعصومیت پیغمبران ومقدسین این جهان است وبو نشان دهندهٔ حرص وگناه که پنهان نمی‌شود. مادر بچهٔ فیل سمبل قصاص الهی است که بربیرحمی وسنگدلی پیروز میشود. درروایت دیگر ازمؤلف دیگر مادربچهٔ فیل مرد بیگناه رابه‌محل امنی می‌برد. در این تصویر با روح و زنده، فیل‌که شباهت به‌حیوانات قرون وسطی دارد داری جلی برنگ‌گلی وسرکم رنگ است

یك نسخه ازکتاب خمسهٔ نظامی (Or. 2265) وجود داردکه در مجموع نسخ مصورفارسی ازهمه مجللتراست و این نسخه بین سالهای ۱۵۳۹و۱۵۴۳ برای شاه طهماسب توسط خطاط معروف شاه محمود نیشابوری ملقب به زرین قلم نوشته شده‌است وشامل‌مینیاتورهائی است‌که دارای‌امضاء بهترین هنرمندان آنزمان مانند میرزا علی ـ سلطان محمد ـ میرسید علی ـ آقا میرك ومظفرعلی می‌باشد. درسه‌تاازمینیاتورهانفوذ سبك‌اروپائی‌دیده میشودکه دوتای‌آنها متعلق بسال ۱۶۷۵ هستند وتوسط محمد زمان هنرمندی‌که درایتالیاتحصیل‌کرده بوده است امضاء شده‌اند و در یکی از این دو مینیاتور (تصویر ۱۶) بهرام‌گور در حال‌کشتن اژدهـا می‌باشد. صورت بهرام محتملا تصویری است ازسیمای شاه سلیمان که درزمان‌کشیدن این‌تصویر سلطنت میکرده‌است (۹۴ـ۱۶۶۶ میلادی).

تصویر سی‌مینیاتورمنتخب دیگری است مربوط به‌نوشیروان شاه وحکایت آن چنین بـاشدکه روزی نوشیروان درشکارگاه از همراهـان دور افتاد و تنها وزیرش همراه وی ماند. آنها به‌دهکدهٔ مخروب متروکی‌میرسند. برسردیواری

دوحفدنشسته بودند وبایکدیگر گفتگومیکردند. وزیر گفت این دو برسر جهیزهٔ دختر یکی از آنها که بازدواج جغد دیگر درآمده است و بعنوان جهیزه دهکدهٔ مخروب دیگری طلب میکند مشاجره میکنند وآن دیگری میگوید اگر این پادشاه چند زمانی بیشتر سلطنت نماید برای همگی ما خرابهٔکافی خواهد بود

گر ملك این‌است وهمین‌روزگار

زین ده ویران دهمت صد هزار

شاه ازاین دمنه که دال بر بی‌لیاقتی و بی‌عدالتی‌اومیگردد افسرد وپشیمان شد و با چنان سرعت و عجله‌ای بسوی اردوگاه بتاخت که نعلهای اسبش ذوب گشتند آنگاه بفوریت اقدام به جبران مظالم و اخادی خود کرد تا بدانجا که اورا نوشیروان عادل نامیدند.

اولین کتاب خطی شرح وقایع که دربارهٔ آن صحبت خواهد شد شاهنامهٔ شاه اسمعیل اثر میرزا محمد قاسم گنابادی است که اسم مستعار قاسمی برخود نهاده بوده. این کتاب سرگذشت شاه اسمعیل بنیان‌گذارسلسلهٔصفوی‌را که یکی‌ازمعروفترین‌شخصیتهای عصرخودبود ومذهب‌شیعه رامذهب رسمی‌ایران کرد شرح میدهد. شاه اسمعیل بزبان ترکی زبان مادریش شعر میسرود و اعقاب او بهیك شخصیت روحانی که درقرن چهاردهم دراردبیل میزیسته است میرسد. درسال ۱۵۰۰ شاه اسمعیل درسن چهارده سالگی بفرماندهی هفت‌هزار مرد جنگی بـه شیروان مکانی‌که جد او شیخ جنید شربت هلاکت نوشیده بود حمله کرد. فرخ‌یسارحاکم شیروان باسواران ترکمن‌قزل‌باش او به‌نبردپرداخت ولی اسیر و سرش بنزد شاه برده شد و کلیهٔ قلاع نظامی شیروان یکی پس ازدیگری بضمیمه قلعهٔ باکو مسخر گشتند. شاه اسمعیل انتقام جوئی را بدانجا رساندکه فرمان داد استخوانهای اجداد فرخ یسار را ازخاك بیرون آوردند و بسوزاندند شیروانشاه در حقیقت اولین دشمن شاه اسمعیل بود و پس از او وی بهالوند میرزا حاکم آذربایجان ــ سلطان مراد حاکم عراق و فارس و حسین کیائی جلاوی ــ عطاءالدوله ذوالقدرجان و اربك خان شیبانی‌که دستورداد از جمجمهٔ اوجام شراب ساختند پیروز گشت. درسال ۱۵۱۴ میلادی درچالدران باترکان عثمانی‌نبردکرد ولی بعلت قدرت آتشبارتوپخانهٔ عثمانی شکست یافت.

(دنباله دارد)

انتقاد کتاب

تاریخ تذکره‌های فارسی

جلد اول - تألیف احمد گلچین معانی - انتشارات دانشگاه تهران: ۱۲۳۶ - وزیری ه + ۷۶۵ + د - چاپخانهٔ دانشگاه تهران - تیراژ یکهزار و پانصد نسخه - بها ۱۶۰ ریال

محمد جعفر محجوب

ادب فارسی فقط دارای دو رشته شعر و نثر است (به خلاف ادب بسیاری از ملت‌ها مانند هند و ژاپن و یونان باستان و به‌تقلید از آن ادب ممالك اروپایی که به‌شعر و نثر و نمایش‌نامه تقسیم می‌شود). نثر فارسی نیز به‌خلاف نثر بعضی ملل بیشتر به‌صورت وسیله به‌کار رفته‌است به‌هدف. توضیح آن که بسیاری از ملت‌ها علاوه بر آن که نثر را وسیله‌ای برای بیان مطالب و مفاهیم گوناگون علمی و فلسفی و ادبی قرارداده‌اند، از آن برای آفرینش هنری و خلق زیبایی نیز استفاده کرده‌اند، و درمیان این اقوام «نثر هنری» پدید آمده است که منظور از آن بیان مقاصد گوناگون علمی و فلسفی و فنی نیست، بلکه نفس نگاشتن نثر زیبا و برانگیختن عواطف و تحریك ذوق و کاوش در زوایای روح بشر و نشان‌دادن نابسامانی‌های جامعه و نظایر آن هدف نویسنده است. رمان و داستان کوتاه (وقسمتی از نمایش‌نامه‌ها که به‌نثر نوشته شده) در حقیقت نثرادبی یاهنری محض است وهدف نویسنده از نگارش آن‌ها درست همان هدفی است که شاعر درسرودن شعر دارد (اگرچه شعر هم گاهی برای بیان مقاصد ثانوی ازقبیل شرح تاریخ و اندرز و حکمت به‌کار رفته، امابازبیان وی جنبهٔ هنری خویش را ازدست نمی‌دهد، وعرض هنر وخلق زیبایی در آن اگر مقصد اصلی نباشد، ازلحاظ اهمیت کمتر ازمقصد اصلی نیست).

درادب این‌گونه ملت‌ها و اقوام، نثر (Prose) فقط به‌نثر ادبی وهنری اطلاق می‌شود ونثرنویس (Prosateur) درست مترادف نویسنده (Ecrivain) است ومقصود ازآن کسی است که به منظور خلق و ابداع و آفرینش هنری قلم به‌دست می‌گیرد و ازاین‌روی جامعه‌شناس و مورخ وعالم اقتصاد وفیلسوف را - هرقدر فصیح وبلیغ باشد نثرنویس یا نویسنده نمی‌نامند ونثر را فقط به‌مطالبی می‌گویند که جنبهٔ‌هنری داشته باشند وغیراز داستان وداستان کوتاه و نمایش‌نامه تاحدی شامل نقدادبی و هنری نیز می‌شود (گواین‌که نویسنده به‌این اعتبار باید تاریخ و طبیعت و جامعه و روان آدمی را نیك بشناسد).

درایران، ازاین‌گونه نمونه‌های نثر - نثرادبی و هنری محض درمیان آثار منثور گذشته کمتر یافت می‌شود؛ و اگر تمام کتاب‌های منثورهای تاریخ

وفلسفه و اخلاق وسیاست وسایرعلوم وفنون راهم «شعر» به‌حساب آوریم ، باز میراث گذشتهٔ شعر زبان فارسی ، باشعر آن طرف نسبت و مقایسه نیست‌ومی‌توان بامختصر تسامحی ، ادب فارسی را مترادف شعرفارسی به‌حساب آورد، زیـرا خوش‌بختانه گنجینهٔ شعر فارسی از لحاظ غنا و سرشاری و تـنوع وزیبایی جزء گنجینه‌های بسیار بزرگ و قابل ملاحظهٔ شعر ـ به‌مقیاس جهانی آن ـ به‌حساب می‌آید ، و درزبان فارسی بسیارند شاعرانی که می‌توان آنان راجزء نوابع‌شعر درجهان به‌شمار آورد.

بااین‌حال ، به‌علت فترت‌ها وکشت‌وکشتارها ، وبلایاومصائبی‌که برسر ساکنان فلات ایران‌آمده ، ونیز به‌علت بی‌مبالاتی وبـی‌بندوباری ـ خاصه در طی‌قرن‌های بعدازحملهٔ مغول ـ بسیاری ازآثارگران بهای استادان‌شعرفارسی نیز به‌بادفنا رفته است !

ازشعر تمام شاعران دورهٔ صفاری پنجاه وهشت‌بیت ؛ و ازشعرعصرسامانی باوجود استادان‌بزرگی چون رودکی وشهید بلخی‌وابوشکور بلخی‌وابوالحسن آغاجی وغیرهم ـ درحدود دوهزاربیت باقی مانده است (وحال‌آن‌که تنهاشعر رودکی را تا یك میلیون وسیصدهزاربیت یعنی به‌اندازهٔ بیست وشش‌برابرحجم شاهنامهٔ‌کنونی فردوسی نیز گفته‌اند !) و ازچهـارصد شاعری‌که نوشته‌اند در دربار سلطان محمود غزنوی بــه‌سر می‌برده‌اند فقط سه‌دیوان نیمه‌کاره و ناقص (ازفرخی وعنصری ومنوچهری) باقی‌مانده است[1] کـه اگر ازشعرفرخی مقدار کم‌تری ضایع شده باشد، قسمت اعظم شعرهای عنصری و منوچهری ازمیان‌رفته است .

دیوان سایراستادان نیزکم‌وبیش به همین‌حال وروز است ؛ منتهی هرچه به‌عصرحاضر نزدیك‌ترشویم تعداد دیوان‌های موجود و میزان اشعارآنهافزونی می‌یابد . بااین‌حال بسیارند شاعرانی‌کـه نام و نشان وشعرآن‌هـا را باید در تذکره‌ها یاصفحات تاریـخ وکتاب‌های اخلاق و سیاست یافرهنگ‌هـا جستجو کرد .

***

بدین ترتیب، با وصفی‌که بیش از یازده قـرن شعر فارسی باآن روبرو شده است ؛ مهم‌ترین منبع مطالعه وتحقیق درشعرما ، نه‌دیوان‌ها و منظومه‌های

---

۱ ـ «این‌گفته شاهنامهٔ فردوسی راکه دیوان نیست و منظومه است و مستقلا هم‌مربوط عصر غزنوی نیست ، بلکه در دورهٔ سامانی آغاز شده و درعصر غزنوی به پایان آمده ، به‌حساب نیاورده‌ایم ، زیرا حساب شاهنامه از باقی آثار جداست و میراث‌چندهزار سالهٔ فرهنگی ایرانی است »

شاعران ، بلکه مجموعه‌های منتخب ازشعر آن‌ها ـ یعنی تذکره‌ها ـ است که نام ونشان و شعر بیشترشاعران ـ بلکه اکثریت قریب به‌اتفاق آنان ـ دراین گونه آثار ثبت وضبط شده است.

اما تذکره‌های شعر فارسی نیز وضعی پریشان و نابسامان دارند. مؤلف محترم تاریخ تذکره‌های فارسی درمقدمهٔ کتاب گران‌قدرخویش به‌اجمال بدین نکته اشارت کرده‌اند:

«... درعالم تذکره‌نویسی آشفتگی‌ها و بی‌بندوباری‌هایی وجود دارد که باعث‌حیرانی و سرگردانی است . ازجمله‌این‌که ملامحمد صوفی مازندرانی شاعر معروف دراحمدآباد گجرات‌مجموعه‌یی ازاشعار متقدمین ومتوسطین فراهم آورده که موسوم است به «بتخانه»...

«... یکی‌ازکاتبان صوفی‌راعوفی نوشته وتذکره‌نویسی عوفی‌را گجراتی شناخته وبالنتیجه دربعضی ازتذکره‌ها می‌بینیم که غیر ازمحمد عوفی بخارایی صاحب‌لباب الالباب یك محمدعوفی دیگرهم داشته‌ایم که گجراتی بوده وبتذکرة الشعرا نوشته است» و «... برخی ازتذکره‌نویسان احوالش را درذیل این‌نام‌ها ثبت‌کرده‌اند : صوفی‌اردستانی ، صوفی اصفهانی ، صوفی مازندرانی ، صوفی معاصر میرزا غازی و قاری ، محمد مازندرانی ، عوفی گجراتی »

«... نگارنده ... درنتیجهٔ مراجعه ... دریافت که برخی ازتذکره‌ها خلاصه و یاانتحال تذکره‌های‌دیگر است» و «بر شگفتی او افزود وقتی‌که‌دانست غالباً اصل اصیل ازبدحادثه درزوایای خانه‌ها یاکتاب خانه‌ها مکتوم وازنظرها دورمانده ولی فرع منتحل ازحسن اتفاق درشرایط مساعدی واقع شده‌وبه‌همین جهت باجهات دیگر به‌غایت شهرت رسیده و چندچاپ خورده است» (تاریخ تذکره‌های فارسی ، مقدمه : الف ـ ب)

اگر ازآغازکار ، تذکره‌نویسی براصولی مبتنی بود ، و تذکره‌نویس برای‌خود صلاحیت وشرایطی قائل می‌شد : و درانتخاب شعر ونقدآثار شاعران براساس موازین فنی نقدادبی دقت وتوجه لازم به‌کار می‌برد ، شاید اهمیت تذکره‌ها ازاصل آثار شاعران نیز بیشتر می‌شد . اما باکمال تأسف باید بنده یك نکته را یادآوری کنم ؛ وآن‌این است‌که علاوه برتعارف‌های بی‌پایه وسجع بافی وکلی گویی‌هایی که کار تذکره‌نویسان درمعرفی آثار شاعران است،وعلاوه برآن‌که درانتخاب گویندگان وآثار ایشان هیچ اصلی‌منظورنظر تذکره‌نویسان نبوده است ؛ اصولا غالب دانشمندان وکسانی که دردانش‌های مختلف پایه و مایه‌ای داشتند تذکره‌نویسی رادون شأن‌خود می‌پنداشتند وتدوین تذکره‌وجمع آوری‌آثارشاعران کارکسانی بوده است‌که سواد درستی نداشته و تحصیل‌مرتبی

نکرده بودند وپس ازملاحظهٔ احترام وجلالت قدرعالمان بفکر می‌افتادند که آنان نیز کتابی تألیف کنند وناگزیر به آسان‌ترین کارها روی می‌آوردند: شعری چند ازاین شاعر و آن گوینده فراهم‌می‌آوردند وآنان‌را ـ به‌ترتیب یا بی‌ترتیب ـ در کتابی ثبت می‌کردند و برای بیان ترجمهٔ‌حال و پایه ومایهٔ شاعر ونقد و معرفی شعر او نیز چون بینش و بصیرتی نداشتند ، سجعی دو بهم می‌کردند، وحتی دربیان این‌گونه کلیات نیراصراری نداشتندکه گفته‌شان هزاران‌فرسنگ دور ازواقع نباشد ! دولتشاه سمرقندی دربارهٔ گوینده ویس‌ورامین می‌گوید که عده‌ای گفته‌اند این‌کتاب ازشیخ نظامی گنجوی است ؛ وگروهی آن را ازنظامی عروضی می‌دانند ؛ وسپس‌خود نیز افادهٔمرام می‌فرماید که گویا ازنظامی گنجوی باشد و آن را درجوانی فرموده باشد! ملاحظهٔ کنید چه‌اندازه بی‌بصیرتی لازم است که کسی کتاب‌های شاعر استادی مانند نظامی گنجوی را (که پنج‌تا بیشتر نیست) نشناسد و دربارهٔ کتابی که اصلا ندیده و فقط چندکلمه‌ای درباب آن از مردمی عوام‌مانند خود شنیده است ، در «تألیف» خویش درج کند!

سراسر تذکرهٔ دولتشاه ازاین‌گونه اشتباهات مشحون است ، بلکه باید دراین‌تذکره گشت و مطالب درست را پیدا کرد متأسفانه تذکرهٔ دولتشاه ازاین لحاظ منحصر به فرد نیست . قدیم‌ترین کتابی که قسمتی از آن جنبهٔ تذکره‌ای دارد ـ یعنی چهارمقالهٔ نظامی عروضی‌سمرقندی ـ نیز همین‌حال رادارد وده‌ها بلکه صدها اشتباه تاریخی درآن یافت می‌شود و بسیاری ازمطالب آن اغراق‌آمیز و افسانه‌وار وافواهی است وبیشتر صفحات تعلیقات مرحوم قزوینی‌صرف گرفتن این اشتباهات شده است !

تاآن‌جاکه بنده درنظردارد ، مطالب‌کمتر تذکره‌ای را دیده وخوانده است که درآن اشتباهات تاریخی وسهل‌انگاری‌های فراوان دیده نشود. با این حال برای‌آن‌که سند صریح و روشن درباب کم سوادی تذکره نویسان به‌دست داده شود ، به‌همان تذکرهٔ می‌خانه که آقای گلچین بانهایت دقت ومهارت‌آن را تصحیح وتحشیه‌کرده‌اند رجوع می‌کنیم . آقای گلچین یادآوری‌کرده‌اند که می‌خانه ازلحاظ صحت مطالب از تذکره‌های خوب وکم‌نظیرفارسی است و حق باایشان است اما از گفتهٔ فخرالزمانی درمقدمه وسایر مواردی‌که ازخود سخن گفته چنین برمی‌آیدکه وی تا نوزده سالگی بیشتر به‌سرودن شعروگفتن قصه مایل بوده و ازآن پس نیرآهنگ‌سفر کرده و به‌هندافتاده و درآنجابراثر یافتن شغل‌کتاب داری به‌مطالعه‌مشغول شده ومواد لازم برای تألیف تذکره‌ای را فراهم‌آورده وخلاصه درس و بحث مرتب و استفاده ازمحضر استاد راکمتر

به‌خوددیده است و بااین‌حال براثرهمان‌مایه‌مطالعه تذکرهٔ وی جزءتذکره‌های کم‌نظیر فارسی شده است.

در تاریخ تذکره‌های فارسی نیز در شرح تذکرهٔ طوفی‌چنین‌آمده‌است.

«تذکرهٔ عصری است و ذکرش در خلاصة‌الاشعار در ضمن ترجمهٔ مؤلف چنین آمده است :

«مولانا طوفی ازجمله شعرای برگزیدهٔ تبریز است و درشاعری‌طبعش درکمال‌بلندی و انگیز... ابیات شاعرانهٔ آبدار و اشعار عاشقانهٔ همواره‌بسیار دارد . وهمواره غزلیات رنگین و قصاید متین برلوح بیان می‌نگارد . **اما با وجود شاعری واعتقاد به‌شعر خود، جمع‌اشعاردیگران نیز کرده ومی‌گویند تذکرة‌الشعرایی درنهایت‌خوبی درعقد انشاء انتظام داده** . (تاریخ تذکره‌های فارسی : ۳۱۲)

این جمله‌های صاحب‌خلاصة‌الاشعار بسیار قابل ملاحظه است . وی با تعجب می‌گویدکسی کـه شاعر خوبی است و به‌شعر خـود اعتقاد دارد ، شعر دیگران را نیز جمع و تذکره تألیف می‌کند ! بعد نیز تذکرهٔ وی را به‌صفت «خوبی» می‌ستاید گویی می‌خواهد به زبان بی‌زبانی بگوید بیشتر تذکره‌هایی که جمع‌آوری می‌شود خوب نیست ـ وحق بااوست!

آقای گلچین هم درمقدمهٔ کتاب ـ پس ازدیدن این‌همه‌تذکره ودقت کردن درآنها ـ فقط ازیکی دوتذکره به‌نیکی یادکرده‌اند:

«بعضی ازتذکره‌نویسان متقدم که تذکرهٔ عـمومی کامل و مفصل نوشته‌اند ازقبیل تقی‌الدین کاشی صاحب خلاصه‌الاشعار و تقی‌الدین اوحدی مؤلف عرفات‌العاشقین ، راه را برای تذکره نویسان متأخر هموارکرده‌اند و دیگران عموماً عیال ایشانند !

(مقدمه : ب) ودرحقیقت جزاین یکی دوتذکـره ومعدودی تذکره‌های دیگر (مانند تذکرهٔ مختصرحزین موسوم به‌تذکرة‌المعاصرین) نمی‌توان‌برای بسیاری ازتذکره‌ها ارزش زیادی قائل شد و صفحات تاریخ تذکره‌های فارسی خودگواهی صادق براین ادعاست .

بااین حال گفته حزین‌که مردی عالم وتحصیل‌کرده و ازهرجهت‌شایستهٔ احترام است هم براثر بلندی مقام‌علمی وصاحب‌نظر بودن او درفن شعر، وهم‌از آن جهت که‌اظهارعقیده وخرده‌گیری او ازتذکره‌نویسان مربوط به‌قرن‌هاپیش و با درنظر گرفتن معیارهایی مربوط بـه‌همان روزگار نوشته‌شدن ایـن‌گونه تذکره‌هاست ـ می تواند بسیار آمـوزنده باشد . وی در مقدمهٔ تذکرهٔ خـود گوید :

«بعضی تذکره‌ها که این عوام (= تذکره‌نویسان بی‌اطلاع و بی‌مبالات) به اغراض فاسده که اشارت رفت ترتیب داده‌اند ، حیرت زای است عاقل را ، چه قطع نظر از رکاکت عبارات وژاژخایی منشآت، مشحون است به اکذوبات و خرافات ؛ ومملواست ازاشتباهات و لاطایلات . **کسانی راکه نشناسند و اصلا معرفی بـه آنان نداشته‌اند ورق ورق احوال نویسنده ، و جمعی که هرگز یك بیت نگفته‌اند اشعار دیگران رادرکار ایشان کنند** ودرکلام گویندگان تخلیط نموده سخن دیگری به دیگری نسبت دهند. **آن جاکه نباید و نشاید صفحه صفحه ستایش والقاب ونعوت نگارند وجایی که بایسته وشایسته است تحقیر نام وتنزیل مقام آرند .. هر تحریف و تصحیف وهر سقط وغلط که در نسخ افتاده باشد همه را به کار برند و صواب شمارند : خود غلط معنی غلط مضمون غلط انشا غلط !** (تاریخ تذکره‌های فارسی : ۳۵۰)

ظاهراً از گفتهٔ حزین حتی برمی‌آید که این گونه تذکره نویسان علاوه بر بی‌مایگی و بی‌سوادی ، غرض شخصی را نیز درکارروا می‌داشته ، شاعر می‌تراشیده و شعر دیگری را بدو (به کسی که درعمرش یك بیت نگفته) نسبت می‌داده ولابد دربرابر این کار «دستمزد»ی نیز دریافت می‌داشته‌اند ! نیز تذکره نویسی وسیله‌ای برای تصفیهٔ حساب‌های شخصی ونان قرض دادن و باآب حمام دوست گرفتن‌وحساب راباد دشمنان ومخالفان تسویه کردن نیز بوده است(وبنده دیده است تذکره‌ای را به خط و انشاء یکی از معاصران که به وارستگی و درویشی و انقطاع از خلق نیز معروف بود و عمری بـه فقر و قناعت گذرانیده بود ، اما درعین حال درترجمهٔ یك شاعر ، دریك کتاب ، دو نوع داوری کرده، یك جا اورا استاد شاعران شمرده وجای دیگر وی را بـه انتحال ودزدی اشعار دیگران متهم ساخته بود ـ درصورتی که انصاف را این اتهام بدو نمی‌چسبید ـ و علت آن بود که ترجمهٔ اول را به نظر آن شاعر که پایه ومایه ومقامی سیاسی و علمی نیزداشت ودرشاعری هم استاد مسلم بود می‌رسانید و ترجمهٔ دوم را ـ که مربوط به شاعری دیگرهم نام او بود وتهمت انتحال بدودرآن درج شده بود ـ از نظر وی پنهان می‌داشت ـ این کار درویشان و وارستگان عصرماست، ازدیگران چه توقع می‌توان داشت ؟ !)

خوش بختانه درتاریخ تذکره‌های فارسی با بی‌نظری و بی‌غرضی تمام نویسنده بدونیك وغث وسمین کار هریك ازآنان را به ترازوی انصاف سنجیده وبخصوص پرده ازروی کار کسانی که حاصل زحمت اسلاف را یك جاخورده و گاه از شدت

ناسپاسی خرده‌نیز برایشان گرفته‌اند برداشته و پردهٔ فراموشی قرون و اعصار را ازرخسار نازیبای‌ایشان‌برداشته و آنان‌راچنان‌که بودند نه‌چنان که‌می‌نمودند به‌خوانندگان معرفی‌کرده و یک‌بار دیگر درستی‌داوری تاریخ وصحت‌این‌اصل راکه بدونیک هرگز پنهان نخواهد ماند به‌اثبات رسانیده است.

درعین‌حال ملاحظه کنید که شخصی باصلاحیت مانند حزین لاهیجی باچه دقتی ازکار وبرنامهٔ خود سخن‌می‌گوید

این تذکره «چون مقصود به‌ذکر معاصرین است ، مبدأ تاریخ ، ولادت این‌خاک ، خواهد بود که در ... هزارو یکصد وسه‌هجری به‌دارالسلطنهٔ‌اصفهان واقع شده... وچون این راقم آثم‌را حصول ملاقات وصحبت اکثری روی داده، اگر برسبیل‌ندرت دراین محفل سامی و بزم‌گرامی ذکر قلیلی از عزیزان به زبان قلم‌آید که‌ادراک صحبت صورت بسته باشد خالی ازاشعار واشارت‌نخواهد گذاشت ...

«...درزمانهٔ ما ناظمان‌سخن وناشران اشعار افزون ازحدعدو احصاست **اماچون اکثر به‌سبب عدم بضاعت وفقدان مناسبت بااین صناعات لایق اعتنا والتفات نیستند وسخنشان قابلیت ذکر وسماع ندارد آنهم، را درسلک‌حصار این‌مجلس جای نمی‌دهد...»** (تاریخ تذکره های فارسی: ۰ د ۳)

والحق حزین شاعری توانا ومردی سخن‌شناس بود . وی همان گویندهٔ توانایی است‌که مردی شیاد درروزگار ما چندغزلی را ازدیوان وی‌سرقت‌کرد و به‌نام خود درجراید ومجلات انتشار داد و به‌زودی به‌اوج شهرت رسید وتمام گویندگان مشتاق ملاقات این ستارهٔ قدر اول آسمان ادب شدندکه سر پیری ازافق گیلان‌درخشیدن گرفته‌بود وبه‌همان سرعت‌که‌وی نردبان شهرت‌را پیموده و به‌پله‌های آخرین رسیده بود ، هشیاری محقق و شاعری جوان موجب شدکه «سرچشمهٔ فیاض ذوق» شاعر نمای سال‌خورده بخشکد ونسخهٔ دیوان حزین از زیردفتر اشعاروی بیرون‌کشیده شود؛ غرض این‌است‌که حزین اگردرروزگار ماهی‌زیست ، باوجود تحول‌عظیمی که درشعر‌فارسی‌روی داده است بازهم‌همگان اورا درزمرهٔ گویندگان‌قوی‌دست وطراز‌اول‌می‌شناختند وطبیعی است‌که تذکرهٔ او بادوقی که درتدوین‌آن به‌کاربرده ونقدی‌که ازشعرشاعران‌کرده است مقامی دیگر دارد وصرف‌نام‌بردن وی‌ازشاعری درتذکرهٔ‌خویش می‌تواند ملاک‌باارزش بودن شعر آن گوینده باشد.

اما افسوس که این گونه منتخبات درمیان تذکره‌های فارسی سخت نادر

است و آن چند تن که چنین آثاری به‌یادگار گذاشته‌اند همان کسانی هستند که می‌توان دیگر تذکره‌نویسان‌را عیال و ریزه خوار خوان فضل‌وادب‌ایشان دانست!

(ناتمام)

●●

محمد مشیری

سفرنامهٔ کارری

جملی کارری ، ترجمهٔ دکتر عباس نخجوانی وعبدالعلی کارنگ ، چاپخانهٔ شفق تبریز ، ۱۳۴۸ شمسی ، رقعی ، ۲۰۶ ص ، مصور

کتاب مورد بحث ما ترجمهٔ یك قسمت (گویا قسمت دوم) ازسفر نامهٔجملی کارری‌جهانگرد ایتالیائی است که‌درسال ۱۱۰۵ هجری‌قمری (زمان سلطنت شاه سلیمان صفوی) به ایران آمده و درزمینهٔ مشاهدات و مطالعات خود درشهرهای جلفا ، تبریز قم ، اصفهان ، شیراز ، بندرلنگه وهم چنین شهرهای ایروان ونخجوان که در آن روزگار به ایران تعلق داشت وروستاها ودهکده‌های ضمن‌راه یادداشت‌هائی تهیه‌کرده که یکی ازمدارك جالب و پرارزشی است که وضع عمومی کشورما را دراواخر دوران پادشاهان صفویه تشریح می‌کند .

این جهانگرد ، درمراسم تاجگذاری شاه سلطان حسین ، شرکت کرده و آنچه دیده و شنیده به روی‌کاغذ آورده است .

مؤلف کتاب ، شرح مبسوط ومفیدی ازخصوصیات سفر درراههای ایران و توقف درمنزلگاه‌ها وکاروانسراهای بین راه، داده وآنچه اززندگی مردم‌آن روز دیده ، بابیان شیوا ورسا به قلم‌آورده است .

دراین‌سفرنامه، ماخصوصیات شهرهای‌بزرگ ایران ومخصوصاً «اصفهان» پایتخت شاهان صفوی وشرح و توصیف‌کاخ‌های سلطنتی،میدان‌ها و باغات‌آن را درمی‌یابیم . هم‌چنین شرح سوگواری درگذشت شاه سلیمان و مراسم تاجگذاری شاه سلطان حسین و مراسم باردادن به سفرا و بزرگان ومشاغل و مناصب درباری ایران آن ایام را دراین سفرنامه خوانده وبه بسیاری ازرسوم اجتماعی ازقبیل طرزحکومت ومراسم زناشوئی وعروسی‌هاوسوگواری وسترقربانی وتعزیه‌داری تشییع جنازه، طرزپوشاك زنان ومردان وشکار وصید مروارید وبسیاری از این قبیل مسائل پی‌می‌بریم .

اطلاعات بسیارگرانبها وجامعی ازمیسیون‌های‌کاتولیك ومأموریت آنان و اختلاف آنهابا ارامنه وکارشکنی مذهبی‌نسبت بهم دیگر ونیزازطرزشرفیابی سفیرپاپ وسفرای دیگر و اجازهٔ مرخصی آنان‌که بسیارمطالب جالبی است در

این سفرنامه دیده می‌شود و نیز نام گلها ، میوه‌ها ، معادن ، حیوانات ، پول ، اسلحه و آب و هوای مناطق ایران در این کتاب آمده که بسیار ارزشمند و ارجدار است .

مترجمین این سفرنامه آقایان دکتر عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ هستند که متأسفانه اولی را نمی‌شناسم و از آثار قلمی وعلمی ایشان چیزی بنظر بنده نرسیده است . از آقای کارنگ مقالات بسیار درمجلات متعدد خوانده و از آثار قلمی ایشان بهره‌مند بوده‌ام. مخصوصاً کتاب تاریخ‌هرری و ترجمهٔ تاریخ تبریز تالیف پرفسورفقید مینورسکی که هردو از جمله کتاب‌های تحقیقی ارزنده وخوب است و ایشان به‌نحو شایسته ازعهدهٔ انجام و ارائهٔ آنها برآمده‌اند.

ترجمهٔ این سفرنامه بـه فارسی شیوا و درست وقلمی بسیار روان وساده انجام گرفته است، ولی متاسفانه بعلت عجلهٔ بیش و آشکاری که ازمجموع اوراق این کتاب بنظرمی‌رسد وشاید ضرب‌الاجل ترجمه و انتشاردرموعد معین‌مناسب ایام جشن‌ها باعث شده ، مسامحات مختصری در آن راه یافته که تصور می‌رود تذکر و یادآوری آنها خالی از فایده نباشد

۱ـ کتاب بدون مقدمه و ابتدا به ساکن به‌نحو زیر شروع می‌شود (فصل نخست ـ مشاهدات جالب مؤلف درایران به‌سال ۱۶۹۳)، خواننده غافلگیر می‌شود که کدام مؤلف، این مؤلف کیست، کجائی است . ازکجا آمده، به‌کجا می‌رود، انگیزه وقصد او از این سفر چیست، حال که نفهمیدیم مؤلف کیست؟ قطعاً توقع ما ازاین‌که بدانیم نام اصلی کتاب چه بوده، تاریخ تألیف، تاریخ چاپ تألیف اصلی و اینکه‌کتاب از چه زبانی به فارسی ترجمه شده و چندمین چاپ بوده ، تاریخ چاپ ومحل چاپ واین قبیل اطلاعات، بسیاربی‌جا وبی‌مورد است .

۲ـ مطالب کتاب در بسیاری ازموارد احتیاج به توضیح وتحشیه دارد که تصور می‌رود بار به‌علت ایفای تعهد انجام‌کار دررأس مدت و ضرب‌الاجل مانع ازتوضیحات لازم شده است .

۳ـ بسیاری از نام‌های اماکن برای خواننده مجهول و ناشناس است که مترجمین محترم درشناساندن آنها هیچگونه خـواننده و علاقه‌مند را یـاری نفرموده‌اند، از این قبیل مثلا درصفحهٔ چهارم‌کتاب سطر ۸ می‌نویسند «. . به حالی اولین دهکدهٔ ایران رسیدیم ..» معلوم نفرموده‌اندکه این محل کجاست؟ بنده به هر کدام ازمنابعی که سراغ داشتم ومی‌توانستم مراجعه کردم و بالاخره نتوانستم بفهمم این دهکده درکجا واقع شده یانام صحیح آن چیست ؟

۴ـ درترجمه وتوضیح نام اماکن ومعنی آنها اشتباهات بسیارفاحش رخ داده مثلا درصفحه ۵ سطر ۶ اچمیادزین که کلیسای معروفی است و اوچ کلیسا نیز می گویند که به معنی (سه کلیسا) است « یگانه پسر » معنی فرموده‌اند که بسیار ناصحیح است .

ونیز درصفحه ۱۱ کوه معروف(آرارات) رامی‌نویسندکه ارمنی‌ها این کوه را مره رو رار وایرانی‌ها آعری داع می‌نامند، درحالیکه آغری داغ اصطلاح ترکها است وارامنه آن را ماسس می‌نامند .

۵ـ با اینکه مترجمین محترم آذربایجانی هستند و علاوه برمراتب علم وفضل خود، زبان محلی را نیك می‌دانند متأسفانه اشتباهات وخطایائی رادرترجمه مرتکب شده‌اند که بهیچوجه نمیتوان ازآنها گذشت ، مثلا درصفحه ۱۳ سطر ۷ مرقوم رفته «. . . به‌قصبهٔ ساراتاس رسیدیم . . .» در برابر ترجمه یا تصحیح فرموده‌اند (سرتراش) . درحالیکه هرکسی ولو به زبان ترکی آشنائی زیـاد هم نداشته باشد می‌داندکه منظورمؤلف (ساری تاش) بوده است .

۶ـ معلوم نیست کلمهٔ Mathu _ Salem درصفحه ۲۸ ، چرا و چگونه به (مدح سالم) تبدیل شده است .

۷ـ مترجمین به‌اصطلاحات زمان صفویه‌آشنا نبوده‌اند، درهمه‌جای کتاب صدراعظم و اعتمادالدوله رابه‌شیوهٔ اصطلاح امروز(نخست‌وزیر) ترجمه‌کرده‌اند (ص ۹۲ وبسیارجاهای دیگر درسراسر کتاب) .

۸ـ کلمات و اصطلاحات بسیاری راتوضیح نفرموده‌اند من‌جمله درصفحه ۹۴ کلمه پرتیونکول وصفحه ۱۰۲ کلمات Cene و Credo و Messe واز این اصطلاحات در متن‌کتاب بسیار است ،که اگر توضیحی داده نشود خواننده از مطلب چیزی دستگیرش نخواهد شد .

۹ـ درصفحه ۱۰۴ کتاب Parrins را پدرخوانده ومادر خوانده ترجمه کرده‌اند وصحیح‌آن پدر ومادر تعمیدی است

۱۰ـ جای بسیارتاسف است‌که‌کلمهٔ (قره پول) بمعنی(پول سیاه) به‌شکل (کاراپل) درآمده است ، ص۱۱۱ .

۱۱ـ در صفحه ۱۱۵ (باغ خوشخانه) را با تردید مرقوم فرمـوده‌اند (شاید قوشخانه)، درحالیکه ابداً تردید لازم ندارد و قطعاً همان (قوشخانه) صحیح است .

۱۲ـ در صفحهٔ ۱۲۰وسایرصفحات‌کتاب مقیاسها را توضیح نفرموده‌اند، مثلا (پالم) معادل مقیاس طول امروز (مقایسه بامتر) یامثلا درص۱۲۱ (اولن) معادل چه مقیاس امروزی است .

۱۳ــ درغالب صفحات کتاب (کشور عثمانی) را ترکیه ترجمه کرده‌اند که صحیح نیست و کشور ترکیه در آن روزگار عثمانی یا روم اصطلاح می‌شده‌است.

۱۴ــ درانتهای صفحه ۱۲۹ مؤلف مطلبی راجع به طرز نماز بشرح زیر نوشته است :

« . . . پارچهٔ بزرگی جهت نماز بر زمین می‌گسترند وتکه‌ای سنگ یا تربت سفت شده روی آن می‌گذارند و گاه گاه آن را می‌بوسند . . . » مترجمین محترم درذیل صفحه توضیحی داده‌اند بدین شرح :

«البته این مطلب عقیدهٔ یك مبلغ مسیحی خارجی است و درترجمه رعایت امانت شده است ، نه تصدیق واقعیت آن» بالنتیجه معلوم نیست این عدم تصدیق مترجمین ازچه بابت است ، مگرغیر ازاین است ، پس مهر نماز چیست ؟

۱۵ــ مترجمین محترم معلوم نیست چگونه ازنام‌های اماکن ایرانی بی اطلاع بوده‌اند که مثلا درصفحهٔ ۱۴۰ کتاب نام حاجیلر راآجیلر نوشته‌اند ودر ذیل همان صفحه مرقوم داشته‌اندکه « اسم‌هائی که درجلو علامت سئوال دارند شناخته نشدند » باید بدانید اسامی که درجلو آنها علامت سئوال گذاشته شده عبارتند از دوری که درخوزستان نزدیك خرمشهر فعلا هم وجود دارد ونیز آوه که بین راه قزوین ـ همدان ومعروف است ومعرب آن آوج است کارتیل در گرجستان ومعروف است وامثال این‌ها که عدم آشنائی مترجمین محترم به اینگونه نام‌های اماکن معروف جای تاسف است .

۱۶ــ درصفحه ۱۴۴ مرقوم فرموده‌اند به‌اولاد محمد ص معمولاً (صاحب) می‌گویندکه گویا منظور مترجمین محترم کلمهٔ (سید) باشد .

۱۷ــ درصفحهٔ ۱۴۵ مرقوم فرموده‌اندکه (صبحانه غالب آنها «آدری» است)که معلوم نشد چه نوع غذائی است .

۱۸ــ مؤلف اظهارعقیده می‌کند (صفحه ۱۶۰) که نام «صفوی» از لقب «اسماعیل صوفی» گرفته شده ولی‌مترجمین محترم توضیحی دراصلاح این‌اظهار عقیده نداده‌اند . گویا آن نظررا صحیح پنداشته‌اند .

۱۹ــ درذیل صفحه ۱۶۴ دربارهٔ اسم (مطهر که نام خواجه سفید پوستی است که همیشه نزد شاه بوده) اظهارنظرفرموده‌اند: (بعیدنیست این کلمه «مهتر» باشد.) درحالیکه همان «مطهر» صحیح است و بسیاری از اشخاص این نام را داشته‌اند مضافاً به اینکه ماسیدانیم هیچوقت «مهتران» نزد شاهان «همیشه» نیستند(بلکه‌هیچوقت‌نیستند) ودرسرخدمت‌خود درطویله‌ها انجام وظیفه‌می‌کنند.

۲۰ــ درصفحه ۱۶۵«قورچی» رابمعنی «نگاهدارنده» ترجمه‌فرموده‌اند

درحالیکه «قور» بمعنی اسلحه است وقورچی یعنی اسلحه‌دار وجبه‌دار (مراجعه شود به فرهنگ ناظم‌الاطبا)

۲۱ـ درصفحه ۱۶۷ کلمهٔ توشکامال باشی غلط وصحیح آن توشمال باشی است .

۲۲ـ درصفحه ۱۷۱ ، ده(اسپانکا)غلط وصحیح آن (اسفنگه) ومعروف است.

۲۳ـ درصفحه ۱۷۲ کلمه (مایار) غلط وصحیح آن (مهیار) نام دهی است ازحومهٔ شهرضا و درسرراه شیراز می‌باشد .

۲۴ـ درصفحه ۱۷۳ ده (اوناباد) غلط وصحیح آن (عون آباد) ومعروف است

۲۵ـ درهمان صفحه (دیگردو) غلط وصحیح آن (دیده بانکی) است.

۲۶ـ درصفحه ۱۷۴ مرقوم شده (به‌کاروانسرای «خشك سر» رسیدیم) و خشك سر را ترجمه کرده‌اند (یعنی ماهی خشك) معلوم درجه زبانی خشك سر بمعنی ماهی خشك است .

۲۷ـ درصفحه ۱۷۵ (حویم) را به شکل (اوحیوم) مرقوم فرموده‌اند.

۲۸ـ شاهکار کتاب درصفحه ۱۷۶ است که سطر دوم (بـه کاروانسرای «ومورادە» رسیدیم . خوانندهٔ عزیز بداند که منظور مترجمین کلمهٔ «امامزاده» است که دهی از بخش اردکان ، شهرستان شیراز کنارراه و۱۱۷ کیلومتری خاور قریه اردکان وهمچنین درهمان صفحه چند سطر پائین‌ترمرقوم فرموده‌اند (..در کاروانسرای «ابی قرمه» فرودآمدیم) البته منظورمترجمین محترم کاروانسرای «آبگرم» که ده کوچکی است ازبخش اردکان، شهرستان شیراز، شش کیلومتری شوسه اردکان به شیراز .

۲۹ـ درصفحه ۱۹۲ کتاب دهکده «ددمبا» مرقوم رفته که منظور آبادی «دودنبه» است

بیش ازاین مزاحم اوقات خواننده نشده ومطلب رادراینجا درزمی‌گیرم وباعرض معذرت بعرض می‌رسانم که ازذکر اغلاط چاپی بیشمار کتاب که متاسفانه مورد ابتلای کلیه کتابهای چاپی قرن حاضرایران، وآفت وبلای عمومی مطبوعات امروز است صرفنظر می‌کنم .

مطلب قابل ذکر دیگر این است که ، این کتاب نیزمانند سایر انتشارات (فرهنگ و هنر) خریدن وتهیه کردنش برای علاقه‌مندان و خواستاران مشکل است ، زیرا معلوم نیست بهای آن چیست ودرکجا می‌فروشند .

«پایان»

مثنوی جمشید و خورشید

از سلمان ساوجی، به‌اهتمام ج. پ. آسموسن [و] فریدون وهمن، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸ وزیری، بیست+۱۸۴ ص (انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ش۳۰۴ـ مجموعهٔ متون فارسی . ۳۹)

جمشید ـ (احصا

درمیان آثار خواجه سلمان ساوجی قصیده‌سرای مقتدر وغزل پرداز استاد سدهٔ هشتم هجری ـ که حافظ وی را « دروی صدق ونقش نه دروی کذب وگمان، شهنشه فضلا، پادشاه ملك سخن»[1] خوانده است ـ دو مثنوی وجود دارد، یکی جمشید و خورشید که بسال ۷۶۳[2] سروده شده و دو دیگر فراقنامه که بسال ۷۷۰ بنظم آمده است.[3] اخیراً مثنوی جمشید وخورشید به‌اهتمام پروفسور ج. پ آسموسن استاد کرسی ایرانشناسی دانشگاه کپنهاگ و دکتر فریدون وهمن دانشیار کوشای ایشان بچاپ آمده که به‌بررسی آن دراین مقال پرداخته می‌شود.

این مثنوی در بحر هزج (هزج مسدس مقصور : مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل ومحذوف : مفاعیلن مفاعیلن فعولن) بوزن خسرو وشیرین نظامی و ویس‌ورامین فخرالدین اسعد گرگانی سروده شده ولی درطی آن غزلها[4] وقطعات‌ورباعیاتی دربحرهای دیگر نیز درج گردیده که آنرا ازحالت یکنواختی بدرآورده‌است. تعداد ابیات جمشید وخورشید را شادروان رشید یاسمی در حدود ۲۷۰۰ بیت تخمین زده است[5]

نسخه‌ای ازین منظومه که درکتابخانهٔ مجلس شورای ملی موجود است دقیقاً ۱۳۸۸ بیت دارد[6] ومتن این‌مثنوی درکلیاتی کـه اخیراً ازسلمان بچاپ

۱ ـ سرآمد فضلای زمانه‌دانی کیست
ز روی صدق‌ویقین‌نه ز روی کذب‌و گمان؛
شهنشه فضلا پـادشـاه ملك سخن
جمال ملت ودین‌خواجهٔ جهان سلمان
(حافظ . چاپ قدسی . ص ۴۷۲

۲ ـ رك : کتاب ص ۱۷۶

۳ ـ رك : مقدمهٔ کتاب ص شاهرده آقـای ابن‌یوسف شیرازی بـدلائلی معتقدند که نظم‌جمشید وخورشید بعد ازفراقنامه بوده است (رك : فهرست کتابخانهٔ مجلس ص ۱۷۰) .

۴ ـ از این غزلهاست یکی غزلی که مطلع آن اینست ، «روبنگار خودای واعظ این چه فریادست ....» که در چاپهای معتبر دیوان حافظ به وی نسبت داده شده است .

۵ ـ رسالهٔ احوال سلمان ساوجی ص ۱۱۷

۶ ـ رك : فهرست مجلس از ابن‌یوسف ص ۱۷۰

آورده‌اند ۹۶۷ بیت بیشتر ندارد.[۱] متنی که آقایان آسموسن و وهمن به طبع رسانیده‌اند ظاهراً کامل‌ترین نسخه‌ازین داستان است چه ، دارای ۳۱۰۹ بیت می‌باشد

منظومهٔ سلمان مقدمه‌ای در توحید باری‌عز اسمه و نعت سید انبیا (ص) و ذکر معراج و دعای سلطان و سبب نظم کتاب دارد . در بخش اخیر مقدمه شاعر نقل می‌کند «.. روزی سلطان اویس اورا در خلوت نزد خود خوانده باو می‌گوید که «خسروانه نقشی از نو» بسازد و داستان عاشقانهٔ جدیدی بپردازد زیرا قصهٔ وامق‌وعذرا و خسرو وشیرین و ویس ورامین کهنه شده و در سهوار نظامی سیه گشته است . سلمان برای آنکه «حق نعمت پنجاه ساله» را بجا آورده باشد داستان جمشید و خورشید را برای سلطان می‌سراید که خلاصهٔ آن چنین است :

جمشید شاهزادهٔ چینی‌سی درخواب مهرویی می‌بیند و عاشق وسیفتهٔ او می‌شود. نقاش جهاندیده‌ای باشنیدن توصیفات محبوب به‌او می‌گوید که آن دختر شاهزاده خانم رومی دختر قیصر روم است . جمشید پای در رکاب سفر می‌کند و بعد از گذشتن ازممالك گوناگون و جنگ بادیوان و غـرقه شدن در دریای متلاطم به‌روم می‌رسد و درجامهٔ بازرگانان به‌نثار زر ومال می‌پردازد تا مگر در دل‌محبوبه‌راه‌یابد اما وقتی‌خورشید‌نیز دردام عشق اومی‌افتد ، شاهزادهٔ دیگری ازسام‌برای خواستگاری‌اومی‌آید وجمشیداو را درچوگان وشکار وشرابخواری شکست می‌دهد وسرانجام پس‌ازنبرد با او ومنهزم ساختن لشکرشام، باخورشید عروسی می‌نماید و بسرزمین خویش بازمی‌گردد.»[۲]

داستان عشق جمشید وخورشید ازداستانهایی است‌کـه پیش از روزگار شاعر نیز معروف بوده است ومحتمل است‌که‌گویندهٔ ساوجی منظومهٔ خویش‌را براساس روایت منثوری ازاین‌افسانه‌که درآن روزگاران موجود بوده، سروده باشد . ازکسانیکه بدین دودلباخته پیش‌ازسلمان اشارتی دارند یکی‌سعدالدین وراوینی است‌که درحدود صدوپنجاه[۳] سال پیش از نظم سلمان درمرزبان نامـه (داستان خره‌نماه بابهرام‌گور) آورده است : «... دهقان دختـر راگفت که تراساعتی پیش این مهمان (بهرام‌گور) می‌باید نشستن .. دختـر فرمان را منقاد شد و به‌نزدیك‌شاه رفت چنانکه‌گوئی‌خورشید درایوان جمشید آمد..» [۴]

---

۱ ــ چاپ کتابفروشی زوار به اهتمام مهرداد اوستا

۲ ـ از مقدمه و پشت جلد کتاب

۳ ـ تاریخ اصلاح‌مرزبان‌نامه به‌قلم‌سعدالدین وراوینی ما بین‌دوسنهٔ ۶۲۲ـ ۶۰۷ بوده است (رك : ص یرمرزبان‌نامهٔ چاپ لیدن)

۴ ــ ص ۲۲ ـ ۲۱ مرزبان‌نامه .

دردیوان منوچهری دامغانی شاعر نیمهٔ اول سدهٔ پنجم هجری بیر بیتی آمده‌که درآن نام «جمشید وخورشید» دکر شده است . من‌می‌پندارم‌که ساعر دراین بیت به‌این عاشق و معشوق اشارت داشته است گرچه حضرت علامهٔ‌استاد جناب‌آقای مینوی معتقدند‌که جمشید در اینجا همان جمشید، پادشاه پیشدادی است.۱ آن بیت اینست:

بنشین خورشیدوار ، می‌خور جمشیدوار
فرح و امیدوار چون پسر کیقباد ۲

سلمان دراین‌منظومه بی‌شك به‌صحنه‌هایی‌ازشاهنامه وقسمتهایی ازشیرین وخسرو ولیلی ومجنون وبخش‌هایی از ویس و رامین نظرداشته، با این‌همه در سخن وی‌نه‌جزالت واستواری سخن فردوسی دیده می‌شود نه‌دقت ونکته‌پردازی نظامی و نه‌لطافت وصراحت بیان فخرالدین اسعد ۳

درنقد این مثنوی جامی‌شاعر ونویسندهٔ نامدار قرن نهم عبارتی دارددر بهارستان‌که نقل آن دراینجا بی‌فایده نمی‌نماید ، اومی‌گوید:

«... وی را (سلمان را) دو مثنویست یکــی جمشید وخورشید و درآن چندان تکلف‌کرده‌که‌آن را ازحاسنی بیرون برده است،..۴ »

***

درتدوین و تصحیح این‌مثنوی چهارنسخه از داستان که دسترسی بدان مصححان ممکن بوده است مورد استفاده قرارگرفته است

۱ـ نسخهٔ کتابخانهٔ اینڈیاآفیس (دیوان‌هند) که بسبب تقدم وصحت مبنی آن متن قرارگرفته است.

۲ـ نسخهٔ کتابخانهٔ بریتیش میوزیوم (موزهٔ بریتانیا)

۳ـ نسخهٔ دیگری ازکتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا

۴ـ نسخهٔ احتمالا منحصر بفرد این داستان بــه خط عربی از کتابخانهٔ سلطنتی کپنهاگ.۵

کارآقایان‌آسموسن ووهمن درتدوین این متن تنها یك‌مقابلهٔ خیلی‌ساده است و دیگر هیچ ، کاری‌که امروزحتی‌کتابفروشان بساط انداز نیز بدان دست

۱ ـ فردوسی و شعراو ، ص ۱۳۰

۲ ـ دیوان ، چاپ اول ص ۱۹

۳ ـ شگفت آنکه شاعرتوانائی چون سلمان در قوافی بعضی از ابیات‌این مثنوی سهوهای عجیبی نیز کرده است

۴ ـ بهارستان ، چاپ کتابفروشی مرکزی ص ۹۹

۵ ـ تاریخ کتابت هیچیك از نسخه‌ها بدست داده نشده است

برده ودراین راه به‌رقابت بااستادان دانشگاه برخاسته‌اند.۱ آنچه درذیل این مقال می‌آورم بخشی ازیادداشتهایی است که درمطالعهٔ متن‌جمشید و خورشید از غلطهای فاحش‌آن فراهم‌آورده‌ام . مواردی‌که در اینجا نموده می‌شود ، تنها مواردی است که‌نسخهٔ متن و نسخه‌بدلها همه نادرست‌بوده است. اگرمی‌خواستم موارد ترجیح نسخه بدلها را برمتن نیز فرا نمایم این‌مقاله، رساله‌ای می‌شد ملال‌آورتر ازآنچه هست :

ص ۳ ب ۱۳ : درست «کل‌من‌علیهافان» است نه « کل‌من علیه‌فان » . (رك آیهٔ ۲۶ سورهٔ‌الرحمن)

ص ۵ ب ۴ درمصراع دوم «جه‌کسری» درست‌تر است از «جوکسری»

ص ۶ ب ۷ . درست ، سبحان‌الذی اسری بعبده است نه بعهده . (رك . آیهٔ نخستین سورهٔ الاسراء)

ص۷ ب۱ : «ممکن» درست‌تر از «مکمن» (؟) بنظر می‌آید .

ص ۸ ب ۴ : درمصراع دوم «قرار» درست است نه «فرار»

ص ۹ ب ۱۳ : وزن‌نیم‌بیت اول مختل‌است‌بجای «انصاف» باید«انصافش» گذاشت .

ص ۲۰ ب ۷ درمصراع اول بجای «از» باید «ار» باشد .

ص ۲۰ ب ۱۴ . درنیم‌بیت اول بجای «ممل الحال» باید «مقل الحال» گذاشت.

ص ۲۷ ب ۱۶ . ظاهراً « مجارات » باید بصورت « محادات » اصلاح شود .

ص ۲۹ ب ۳ نیم‌بیت دوم ناموزون و بی‌معناست ،

ص ۳۷ ب ۲۰ : در مصراع اول «پیروره» از «پیروز» اصح است .

ص ۳۷ ب ۴ : نام‌ملکهٔ چینیان «حورزاد» است نه «حورزاده» (رك : ص ۳۷ و۵۱)

۱ - دراین‌باب سخنی دارد آقای دکترزرین‌کوب‌در کتاب «شعر بی‌دروغ..» که نقل آن سودمند بنظر می‌آید ، می‌فرماید : «... بعضی از ادیبان‌گویی چنین می‌پندارند که طبع انتقادی عبارتست از آنکه دوسه نسخه را با هم مقابله کنند و اختلافاتشان را در پاورقی یادداشت نمایند ، دیگر برایشان اهمیت ندارد که‌این نسخه‌ها مزایائی هم باید داشته باشند یانه . این نوع طبع های بازاری‌متون قدیم که حالا متأسفانه بازار را پر کرده است از بخت بدگاه به‌کوشش و اهتمام‌کسانی انجام می‌شود که می‌توانند این‌کاررا جدی‌تر ودقیق‌ترهم انجام دهند و نمی‌دهند .. ای‌کاش دقت ووسواس ادیبانهٔ امثال محمد قزوینی، بدیع‌الزمان‌فروزانفر ومجتبی مینوی، در این کار برای همه سرمشق می‌شد «رك : شعر بی‌دروغ ص۳۱۳ و۲۵۷)

ص ۳۸ ب ۷ : مصراع دوم را هرطور بخوانیم وزنش مختل است .

ص ۴۵ ب ۲ : «حرم» درست است نه «حرم»

ص ۴۸ ب ۴ : وزن نیم‌بیت دوم مختل است بجای «خانه» ، «خانه‌اش» درست است .

ص ۵۴ ب ۱۹ : درمصراع دوم ظاهراً بجای «نیر بازار» ، «نیر بازار» باید باشد .

ص۶۲ب ۱۴وص۸۷ و۸۶و۱۶۸ بجای«گلس گ‌بری»،«گلس گ‌طری» درست‌است. وطری صفت است ازطراوة وطراء یعنی‌تازه‌وتر (حاشیهٔ برهان) (برای شواهد آن رك : دیوان ادیب صابر ، ص ۱۱۲ دیوان قوامی، ص۸۲ دیوان انوری ص ۴۷۲ دیوان منوچهری چاپ اول ص ۱۶۹ ظهیر ، ص ۲۶۳ اثیراخسیکتی ص ۳۱۴ و عنصری ص۲۷۲)

ص ۶۵ ب ۴ : درنیم‌بیت دوم «درردست» درست است نه «واردست»

ص ۵۶ ب ۹ : بجای سمع ، کلمهٔ قافیت مصراع اول باید «سمع» باشد وکلمهٔ قافیت‌مصراع دوم «جمع» بجای«سمع» . نیز دراول نیم‌بیت دوم«برآمد» از «سرآمد» اصح است .

ص ۷۲ ب ۴ : درمصراع اول بجای «یاقوت و مفرح» «یاقوت مفرح» بدون واوعطف صحیح‌تر است .

ص ۷۲ ب ۱۴ : درمصراع نخست «گرانی» درست است نه «کرانی».

ص ۸۲ ب ۱۷ : «قاهر» درمصراع اول درست می‌باشد نه «تارو»

ص ۹۷ ب ۱۴ : درنیم بیت دوم «همایی» درست است نه «عمای»

ص ۹۷ ب ۱۱ : درمصرع نخست «گرد» درست است نه «کرد» .

ص ۱۰۳ ب ۷ : درمصراع دوم بجای «درارابد» ، «درابدید» اصح‌است .

ص ۱۰۵ ب ۱۷ : گویا «اثاث البیت» در مصراع دوم بجای «اساس البیت» درست‌تر باشد.

ص ۱۰۷ ب ۸ : درمصراع اول «بار» مناسب‌تر از «یار» است.

ص ۱۱۲ ب ۷ . درنیم‌بیت‌دوم بجای «قدس» ، «حدس» درست‌است.

ص ۱۱۲ ب ۱۵ :

از یار و از دیار جدامانده‌ایم هیچ
بریار نردماست خبر بر دیار ما(؟)

این بیت ظاهراً بدین صورت باید اصلاح شود:

ازیار و از دیارجدامانده‌ایم و هیچ
نز یار نزد ماست خبر بر دیار ما

ص ۱۱۳ ب ۴ : درمصراع دوم «چه» درست است نه «چو»
ص ۱۱۴ ب ۱۶ : درمصراع دوم «زنگ» درست‌است نه «رنگ»
ص ۱۱۸ ب ۲ : درمصراع دوم «ساغر» صحیح است نه «ساغری»
ص ۱۲۴ ب ۱۲ : در نیم بیت اول «تیر آهنگ» درست است نه « نیز آهنگ »
ص ۱۲۸ ب ۴ و۵ :
مرای دردی هست نهانی در دل
سحرهایت‌همه خوبست وشیرین(؟)
حوابش دادکای صورتگر چین
که پیدا کردن آن هست‌مشکل (؟)
این دو بیت بدین صورت باید اصلاح شود :
مرا دردی نهانی هست در دل
که پیدا کردن آن هست مشکل
حوابش داد کای صورتگر چین
سخن هایت همه خوبست و شیرین
ص۱۳۲ ب۴ : «ارزر» ، از «ازرر» گویا مناسب‌تر باشد .
ص۱۳۴ب۷ : درمصراع دوم «سروروان» بی‌معناست. مناسب «سروران» است : شدندش سروران یکسر پذیره
ص۱۳۶ ب۱۰ : درمصراع ثانی «حور» درست است نه «خور»
ص۱۳۷ ب۲ : بروحشی‌ردی صدراه فریاد (؟) این‌مصرع نامفهوم بدین صورت اصلاح شود : بر او حستی ، زدی صدراه فریاد .
ص۱۳۸ ب۴ : «منیفالك» در مصراع دوم طاهراً باید به « هنیئاً لك » تصحیح شود .
ص۱۳۸ب۱۸ : درمصرع اول بجای «خواست» ، «خاست» درست‌است.
ص۱۳۸ب۱۴ :کلمهٔ قافیهٔ مصرع دوم باید «ملالت» باشد نه «ملامت»
ص۱۳۹ ب۱۲ : بجای «ندارم» درمصراع دوم «ندارد» مناسب است گر چه بیت قافیه ندارد .
ص۱۴۰ ب۱۶ :کلمهٔ مصراع دوم «امرز» است که باید «امروز» باشد . ظاهراً غلط ، چاپی است .
ص۱۴۰ ب۱۸ : درمصراع اول «که این» از «کزین» مناسب‌تراست .
ص۱۴۲ ب۳ : گویادرمصراع اول «بنیروی» از«نیروی» درست‌تراست.
ص۱۴۳ ب۵ : درمصراع دوم : زیازوباز وشاهین دشت زد موج ، «تاز»

درست است نه «یاز» . معنی «تاز» سگ تازی است . (برهان)

ص۱۵۱ ب ۱۰: درمصراع دوم «مطلع» بجای «مولع» (؟) باید گذاشت. ظاهراً غلط چاپی است .

ص۱۵۳ب۴: درنیم بیت‌دوم «چون عشق» از «چوی عشق» مناسب‌تر است.

ص۱۵۵ ب۱۱: این مصراع : شب وصل توام شب روزمی کرد (؟) بدین صورت اصلاح می‌شود : شب وصل تو امشب روزیم کرد .

ص۱۵۶ ب ۵ : «شهباز» در مصرع نخست به «سهنار» باید اصلاح شود وشهنار نام مطربی است که پیش ازین چند بارنام وی آمده است .

ص۱۵۷ ب۷ : درمصرع اول «عر» به «غر» باید اصلاح گردد وغر بمعنی قحبه است (برهان)

ص۱۵۸ ب۱۴ وص۱۵۹ : بجای «برکاست» ، «برگاست» درست است، و برگاست بمعنی برگردانید باشد (برهان) (برای شواهد استعمال آن رك : شاهنامه چاپ روس جلد اول ص۹۷ و۱۲۳و۱۲۵ و۲۵۱)

ص۱۵۸ ب۱۴ : درمصرع دوم : بسوی مرز قیصر رفت عنان تاب . عین عنان ساقط می‌شود، که ادیبان آنرا عیب می‌شمارند .

ص۱۶۵ ب۸ : این مصرع : القاه علی وجه ابی‌یات بصیرا ، قسمتی از آیهٔ ۹۳ سورهٔ یوسف است با این فرق که درقران کریم بجای «القاه» «القوه» آمده است این مصراع بضبط مصححان با مصرع ماقبل بی‌ربط است

ص۱۶۵ ب۹ : درنیم بیت دوم «که» صحیح‌تر از «چه» است .

ص۱۶۷ ب۱ : «کلك عیسی» شایدکلك مانی باشد .

ص۱۷۰ ب۱۳ : مصرع : سما را عرت و روزسبابست . را شاید بتوان بصورت : شمارا غره روزشمابست ، اصلاح کرد .

ص۱۷۱ ب۳ : ندیم چنگ ویارجام بودند ، اصح : ندیم چنگ و یار جام بودند .

ص۱۷۱ ب ۱۴ : درمصراع اول « آذین » بجای «آرین» درست بنظر می‌رسد .

ص۱۷۱ ب۱۲ : درنیم بیت دوم «صنع» بجای «منع» باید باشد. ظاهراً غلط چاپی است .

ص۱۷۲ ب۲۰ : مخنم (؟) ظاهراً این‌کلمه مخیم است . یعنی جای برپا کردن خیمه . (غیاث)

ص۱۷۴ ب۱ : درمصراع دوم بجای «شمع» باید «جمع» باشد .

درپایان کتاب سه صفحه به «فرهنگ لغات ساذ و نادر» اختصاص داده‌شده که درآن جمعاً ۵۱ واژه و اصطلاح معنی گردیده است در این «فرهنگ شاذ» واژه‌هایی چون : ورد، وثاق ، کنام بیر دیده می‌شود ، درصورتیکه جای واژه‌ها و اصطلاحاتی چون : محادات ، جذراصم ، پیشانی ، تیغ خطیب ، راغ کمان، طرقوا ، عنادل ، عناکب ، سهل (مقابل جبل) علاج آجرین ، گاو زر . کشتی می ، عدرلنگ ، گرد پای حوض گردیدن . یاقوت مفرح ، از این (در تعجب) حراره، سام خوردن برعدو، جان درازی و... که بی‌شك شادتر و مجهورتر از ورد وخنگ و وثاق هستند خالی است.

● ●

احمد اقتداری

خلیج فارس
«آشنائی با امارات آن»
محمدعلی جناب ، چاپ شریعت وشرق ـ تهران ، ۱۳۴۹ .

توجه سیاست داخلی و خارجی بمسائل‌ومواضیع خلیج فارس وحوادث و رویدادهای جهانی که کمابیش دراین منطقه از جهان تأثیر می‌گذارند ، سبب آن شده‌است که ازسالها پیش محققین و نویسندگان ایرانی وغیرایرانی بکار پژوهش وکتاب نویسی دربارهٔ مسائل مختلف جول و حوش این دریای تلخ دست‌زنند وهر کس بقدرسهم خود دراین میدان گوئی زند . کتاب خلیج فارس دکترجناب یکی ازکوشش‌های بسیارپرارجی است که مؤلف مطلع وبصیروپرکار آن در ۶۶۶ صفحه باعکس‌ها وگراورها تحریر وتنظیم وتدوین کرده وبزیور طبع آراسته است .

کتاب خلیج فارس «آشنائی با امارات آن» که گویا جلداول از سلسله کتابهائی است که مؤلف دانشمندآن‌درنظردارد دربارهٔ خلیج‌فارس منتشرسازد، شامل هفت فصل ویك نتیجه است و ترتیب فصول‌آن درباره کویت ـ الحسا ـ بحرین ـ قطر ـ شیخ‌نشین‌های‌متصالح ـ مسقط‌وعمان ـ مسائل‌فعلی‌خلیج‌فارس ـ ونتیجه ـ بحث‌وگفتگو میکند . بدیهی است‌که درفصل کویت توضیحات‌تفصیلی دربارهٔ نفت واقتصادکویت قسمت چشم‌گیر وجالب‌توجه کتاب است ، همچنانکه درفصل بحرین‌تقسیمات مدنی‌وصنایع نفت وجرائد ونشریات بحرین و درقطر پالایشگاه نفت‌ودانستنیها دربارهٔ قطروبهداشت آن ودر شیخ نشین‌های متصالحه بحث‌تفصیلی ازشجره نامه‌های‌ایلات‌عرب حاکم‌برشیخ‌نشین‌ها وچگونگی‌زندگی بدوی وبالاخره تاریخی‌آنان جلب‌توجه میکند، اما آنچه دربارهٔ کویت‌وبحرین

والحسا بحق جای آن مباحث در کتاب خالی است و از نظر کتابخوان اهل تحقیق مایهٔ تأسفی عظیم است ، عدم توجه مؤلف محترم بذکر سابقهٔ تاریخی تفصیلی کویت و بحرین و الحسا و مسقط و عمان است .

کتاب بزبان فارسی و برای ایرانیان و فارسی زبانان نوشته شده است . بنابراین کدام فارسی زبان کتابخوانی است که بخواهد بداند در کویت باستانی دست کم بروزگار یونانیان و بعد از آن بروزگار سلوکیان ایران و پیش بعهد ساسانی چه گذشته است و داستانهای «ایکاروس» و «ایکاریا» و امثال آن که امروز آثار آنهمه گفت و شنود بصورت مجسمه‌های افرودیت ، زئوس و سه ستونهای مجسمی و گچبریهای ساسانی در جزیرهٔ «فیلکه» کویت در مدخل «خور کاظمه» و نزدیک بساحل شهر کویت ازدرون تپه‌های سعد و سعید کشف شده است چه بوده است ؟

کدام فارسی زبان اهل تحقیق است که کتابی دربارهٔ بحرین بخواند و مشتاق نباشد بداند بحرینی که روزگاری شهریاران ایرانی داشته و ساپور ساسانی در آن شهر اقامت کرده و رابط تمدن ایران و ایلام و سومر با تمدن «موهنجودارو» و هندو نپال و کشمیر بوده است از نظر سیر تاریخی بر آن چه گذشته و در روزگار اسلامی حتی تا این اواخر یعنی بروزگار اتابک سعد زنگی و بروزگار صفوی و قاجار در چه حالی بوده است ؟ اگر کسی اهل کتاب و کتابخوانی نیست که از اساس اعتنائی بکتاب و یا دست کم باینگونه کتابها ندارد اما آنکه شبهای دراز در کنج کتابخانهٔ خود بکتابخوانی می‌نشیند تا داری از دل پراسرار کتب کشف نماید و مطلب ناگفته‌ئی را بازگوید چگونه میتواند آنهمه گفتگوی سیاسی و تاریخی دربارهٔ بحرین را نادیده بگیرد و نخوانده بگذرد؟ اما در خصوص الحسا با نام مصطلح عام لحسا یا الحساء که خود روزگاری شهرهای پر آوازهٔ سرزمین بحرین ساحلی را در دامان داشته و بروزگار اسلامی چه کشمکشها که بین امراء «لحساء» و «کیش» که هر دو دست نشاندگان حکومت مرکزی ایران بوده‌اند روی نداده است ، چطور خواننده میتواند خود را راضی کند که کتاب این مجاور سیاح و نویسندهٔ معروف یا بدیع «مستبصری» با آن عظمت و پری که همه دربارهٔ این مبارزات و چگونگی این روابط با حکومت اتابکان فارس و دربار سلجوقیان است اصلا نادیده گرفته شده است و در کتاب ذکری از آنهمه حوادث نرفته است .

آخر روزی این دیار سرزمینهای ایرانی بوده ، آخر مردمی سخت کوش و پرتوان و مؤمن و کوبنده در این دیار تحت لوای «شیعه گری» بیش از هزار سال دلبستگی خود را با سرزمین ایران حفظ کرده و برای منافع ایران جنگیده و در خوب و بد لحساء و بحرین و منامه و خلیج فارس شریك و سهیم بوده‌اند . بیداد پرتغالیان و ستم آنها برمردم بحرین و شجاعت و فداکاری اللهوردیخان و امامقلی خ

خان را مگرمیتوان فراموش کرد ؟ ، خوب اگر بگوئیم کتاب بیشتر بجنبه‌های اقتصادی و آماری و زندگی جدید مردم سواحل درامارات خلیج فارس پرداخته است وازتمدن وتاریخ وحوادث چشم‌پوسیده تاکتاب بتفصیل نگراید وقبول کنیم مؤلف مطلع آن بعد ازبار گو کردن این‌مقولات گذشته وآنرا بدیگران گذاشته است آنوقت است که‌درفصل‌هفتم در«مسائل فعلی خلیج‌فارس» که‌ازذکر چگونگی استقرار و گسترش‌نفود وقدرت بریتانیا تا واژگون شدن رژیمها ، تا تقسیمات سیاست شوروی ، تا کمربند محافظ ، تا مسائل فدراسیون خلیج فارس تا اجلاسیه‌های شیوخ وکنفرانس باررگانان ، تا مسائل سوختگیری روسها و تا نقش‌روسها دربرد دور ، تاعدم‌کفایت نیروی دریائی سوروی یاکفایت‌آن‌وصدها ازاین گونه مسائل‌می‌خوانیم برتعجب هرخواننده‌ئی می‌افزاید که‌چطور دریك کتاب تحقیقی که ازآنهمه منابع‌تحقیق تاریخی چشم‌پوشیده شده است باینگونه مسائل محتمل‌تحقیقی توجه خاصی شده است ، خواننده با خواندن فصول آخر کتاب تصور می کند برسریك میز بحث وجدل‌سیاسی نشسته‌وهمواره دکترمحمد علی جناب بربالای این‌میز نطم جلسه‌را اداره می‌کند وفرصتی نیست که‌به‌مقولات و نتیجه گیریهای سیاسی دکتر جناب که غالباً متکی به‌رورنـامه‌های سیاسی و بولتن‌های خبری‌انگلیسی‌زبان است جوابی بدهد .

باتعجب درفصل سوم‌می‌خوانیم سارجه‌درپرانتز «شارقه» ازمؤلف‌دانشمند وبصیر کتاب جای‌تعجب است که باوجود سفرها واقامت‌های مکرر وطولانی در امارات خلیج فارس‌چگونه توجه‌نفرموده‌اند که ازقدیم الایام نام این شیخ‌نشین «شارگه» درزبان همه‌مردم عرب وعجم بوده‌وسکنهٔ‌آن بهمین‌تلفظ آشناومأنوس هستندوپس ازاین‌کلمه معرب آن یعنی «شارجه» هم‌معمول ودرکتب جغرافیائی‌و مقالات سیاسی‌بزبان انگلیسی وعربی نوشته‌شده است وحالاسالی چند بیش‌نیست که متعصبین عرب زبان وضد ایرانی ومخالف زبان فارسی‌نام «شارقه» را بکار می‌برند چرا این ابداع غیر معقول مستهجن را ایشان هم پذیرفته‌اند وعنوان فصل ساخته‌اند ؟ همچنانکه در فصل پنجم ام‌القیوین «ام‌الکوین» خود توضیح داده‌اندکه : بیشتراروپائیان این شیخ نشین‌را Amulgavine که تلفظش برای آنها آسانتر است می‌خوانند نه‌قرنان ، چنین‌نیست ، ام‌الگوین یاام‌گوین در زبان مردم رایج‌بوده وهست و ریشهٔ فارسی خالص قدیمی سواحل شمالی خلیج فارس داردمسئله‌آسان‌تر بودن‌تلفظ نیست !

برای آشنائی باحدود ومرزها و خاندان وشجرهٔ حکام حاکم برامارات خلیج‌فارس و نفت ودرآمدهای نفتی‌ووضع اقتصادی واداری امارات خلیج فارس

الحق کتابی باین تفصیل ودقت در زبان فارسی نوشته نشده است وانتشار این کتاب که حاصل سالها سفر و گفتگو و کتابخوانی وروزنامه خوانی مؤلف بصیر وپرکار آن است مغتنم است و برای آنها که در کار خلیج فارس اعم از آنها که با مطالعات دیده یا با مطالعات روز ورنده سروکاردارند بسیار ارزنده است. اما برای من بندهٔ منه بخشحاس گدار عیب‌بس و هنرپوس لحوح کتاب «خلیج فارس آسنائی با امارات آن» تألیف دکتر محمدعلی حناب آنحنان کتابی که درخور سالها سفر و تجربت ومطالعه وصرف وقت در کتابخانه‌ها آنهم بوسیلهٔ مردی که همهٔ عمر استعداد ونبوغ خود راعملا درمسائل خلیج فارس نشان داده است، کتاب مطلوب و بلسان مصطلح فرنگی «ایده‌آل» نبود زیرا،

بغیر ازپشت جلد، چاپ و صحافی و مخصوص حروف چینی کتاب خوب صورت نگرفته وغلطهای مطبعه‌ای زیاد دارد.

مؤلف بجهت عدم فرصت و باستناد برای چاپ و انتشار، کلمات فرنگی زیاد بکار برده، درحالیکه معادل بسیارقشنگی درزبان فارسی داشته و بعضلت از دست داده است. مأخذ کتاب بیشتر بولتن‌های خبری وروزنامه‌های یومیه زبان انگلیسی و نشریات تبلیغاتی کشورهای عربی وامارات بوده که قطعاً قابلیت استناد علمی و تحقیقی ندارند. اما باهمهٔ این حرفها برای سازمان‌های اداری و بازرگانی و حتی سیاسی کشور ما کتاب خلیج فارس جناب دکتر بهترین راهنما و روشن‌ترین گزارشهای هدایت‌کننده است و در خور استفاده.

● ●

واژه نامهٔ مینوی خرد

تألیف دکتر احمد تفضلی
انتشارات بنیاد فرهنگ ایران. شماره ۶۳
تهران، ۱۳۴۸، شانزده + ۲۷۶ + ۸۵ + ۱۷

علی اشرف

کار تحقیق علمی در زبانهای ایرانی را اروپائیان آغاز کردند وتحقیقات جدی و آثار ارزنده‌ای که هم‌اکنون دراین زمینه دردست است ازآنان است. ایرانیان بسیار دیر متوجه این گونه تحقیقات شدند و ودرنتیجه هنورمعنی کاردقیق وعلمی درزمینهٔ زبان برای اکثر کسانی که بمطالعهٔ آن علاقه‌مندند و برای بسیاری از ایرانیانی که دربارهٔ زبان فارسی ولهجه‌های ایرانی آثاری منتشر کرده‌اند روشن نیست. هنوز تصوری که عده‌ای از ایران‌شناسان غربی از استادان زبان شناس ومعلمین زبانهای قدیم ایرانی دارند تصور

کسانی است که معتقدند ایران مرکز عالم است و تمام علوم از ایران سرچشمه گرفته و زبان فارسی اگر مادر زبانهای دنیا نباشد لااقل مادر زبانهای عربی و ترکی و ... است، یعنی زبان ملت‌هایی که با ایرانیان در تماس بوده و ناگزیر گاه‌گاه برخوردی میان آنان و اینان روی داده و زمانی بر ایران مسلط‌شده‌اند؛ کسانی که میخواهند با بیرون ریختن کلمات عربی الاصل از زبان فارسی تاریخ را برگردانند و منکر حملهٔ عرب و ... شوند.

خوشبختانه در این سالهای اخیر عده‌ای از ایرانیان به مطالعهٔ علمی زبانهای ایرانی پرداخته‌اند و تألیفاتشان رفته رفته بیرون می‌آید. سلسلهٔ واژه نامه‌های پهلوی را که بنیاد فرهنگ ایران منتشر کرده است باید از همین رشته تألیفات شمرد. تاکنون سی جلد دراین سلسله منتشرشده است ولی متأسفانه تمام آنها علمی وقابل استفاده نیست. دراین میان واژه نامهٔ مینوی خرد درخششی خاص دارد. این کتاب بادقت و وسواس علمی تهیه شده است. مؤلف دانشمند که نسخه‌های چاپ‌شدهٔ «مینوی خرد» را برای تهیه واژه‌نامه‌کافی ودقیق تشخیص نداده است، نخست بر اساس یک نسخهٔ عکسی و نسخهٔ چاپی انکلساریا متن مصححی از کتاب ترتیب داده است (ص هفت مقدمه).

ملاک ترتیب کلمات درواژه‌نامه صورت آنها است نه حروف تشکیل‌دهندهٔ آنها، به این معنی که درخط پهلوی اغلب ترکیب دو یا چند حرف باهم‌صورتی بوجود می‌آورد که علاوه بر آنکه باصورت جداگانهٔ خود این حروف متفاوت است، با ترکیب بعضی حروف دیگر باهم نیز شباهت پیدا می‌کند و قرائت کلمه را بسیار مشکل می‌کند. مثلا ترکیب الف + الف به‌ترکیب ی + د + الف شبیه می‌گردد. دراین واژه نامه برای سهولت یافتن کلمات، این‌صورت‌ها در یک‌جا آمده‌اند وخواننده‌ای که فقط صورت کلمه رامی‌شناسد و به قرائت آن را به‌آسانی می‌تواند کلمهٔ مورد نظر خودرا بیابد. این ابتکار مؤلف بی‌شک بسیار مهم است وکسانی که میخواهند پس‌ازاین برای لغات پهلوی واژه‌نامه تهیه کنند باید این روش را بپذیرند.

در نقل لغات ابتدا صورت آنها به خط پهلوی و سپس حرف نویسی (ترانسلیتراسیون) آنها به‌خط لاتین و بعدآوا نویسی (ترانسکریپسیون) آنها به خط صوتی (فونتیکی) داده شده و ملاک این‌آوانویسی کلا تلفظ متون فارسی میانهٔ مانوی ترفان بوده است ولی گاهی تلفظ فارسی دری نیز به حساب آمده است (ص نه مقدمه). همچنین درمورد املاء کلمات صورت مانوی کلمات یا صورتهایی که درکتیبه‌ها وزبور پهلوی‌آمده است داده شده است (ص ده مقدمه).

علاوه برفهرست‌های متعدد که درپایان کتاب آمده است، فهرست آوانویسی

شدهٔ لغات پهلوی باترجمهٔ انگلیسی آنها در ۳۴ صفحه نیز آمده است و این مزایای کتاب‌را زیادتر می‌کند. فهرستی نیز ازمعادل فارسی لغات پهلوی کتاب داده شده‌که برای دانشجویان ادبیات و دیگران مفید است . درشرح لغات تا حدامکان ازآخرین تحقیقات استفاده شده است بهمین‌جهت علاوه برمآخذی که درمقدمهٔ‌کتاب برای آنهاعلامت اختصاری معین‌شده است درذیل بسیاری ازلغات بمآخذهای تازه به‌زبانهای انگلیسی، آلمانی وفرانسوی برمی‌خوریم بعلاوه مؤلف معنی تعدادی از لغات راکه تاکنون روشن نبوده ، خود حل کرده است (رك . مثلا صفحات ۱۴، ۵۳، ۵۲ و۲۵۴) .

اینك چند نکته که به‌نظر نگارنده رسیده است

همانطوریکه اشاره شد بـرای آوا نویسی لغات ملاك تلفظ متون مانوی برفان بوده است ومی‌دانیم‌که خط مانوی درحدود قرن سوم میلادی ابداع شده است وملاك تلفظ همان فارسی میانهٔ قرن سوم (یایکی ازلهجه‌های فارسی‌میانه) بوده است و درآن عهد تلفظی بصورت «ذ» درفارسی میانه وجود نداشته است ، امابه دلایل متعدد دراواخر عهد ساسانی کلیهٔ دال‌های بعد ازمصوت بصورت دال معجمه‌تلفظ می‌شده است و چون احتمالا تألیف‌کتاب مینوی خرد درزمان‌خسرو انوشیروان بوده است (ص پنج پیشگفتار) بنابراین به مورد است‌که این مسئله درچاپهای بعد مورد نظر قرار گیرد . همین طور است ظاهرا وضع «ب» ها و «گ»های بعد از مصوت‌که به‌صورت «ڤ» /v/ و«غ» /γ/ و در آمده بوده‌است بدون اینکه‌کلیت «ذ» را داشته باشد (گاهی اوقات «غ» و «ذ» بعد از مصوت دربعضی لهجه‌های فارسی به «ی» بدل شده‌اند). دراین‌کتاب‌فقط دردوسه مورد «گ» بعد از مصوت به صورت «غ» نوشته شده است ، رجوع کنید به‌کلمات ahlamōγīh ص۳ و hambāγ ص۴۴ وغیره . کلمهٔ بغ هم به سه صورت bag ، bay ، baγ آمده است .

ص۱۰ abārōn درفارسی بصورت واروں و وارونه به‌معنی بداختروشوم ونحس آمده است . رك . برهان قاطع‌که درآنجا این‌کلمه بصورت اوارین‌نیز آمده است .

ص۳۰ آسانی به‌معنی آسایش درفارسی‌نیز به‌کاررفته است. قس. تن‌آسانی

ص۹۸ پشیمان. همانطوریکه درهمین صفحه‌آمده این‌کلمه درنسخهٔK۴۳ بصورت‌پشمان هم‌آمده است. درنسخه‌ای اردینکرد که بصورت عکسی‌درکپنهاگ چاپ شده fol 28 r. سطرسوم این‌کلمه به‌صورت پشیامان نیزآمده است (رك.

همین متن دردینکرد چاپ مدن ص۸۰۲) . پس قول نیبرک
(*La légende de Keresaspa*, Oriental Studies in Honour of C. E. Pavry, p. 344)
که نوشته است در نسخهٔ K۴۳ این کلمه همیشه بصورت پشامان آمده درست نیست، بنابراین اشتقاقی نیز که نیبرگ از کلمه، برهمین مبنا میدهد درست بنظر نمی‌رسد . این احتمال نیز هست که صورتهای پشمان وپشیمان تصحیف باشد .

ص۱۳۸ دبیری دراینجا بمعنی خط است .

ص۲۲۶ ظاهراً nibēg دراینجا بیشترمعنی نوشته وکتاب میدهد تاخط. درفارسی بیشتر بمعنی قرآن است : «و قرآن را بپارسی نبی گویند» (تفسیر پاك ص۲۴) صورت دیگر آن «نوی» است .

ص۲۳۱«تا» درمینوی خرد به معنی حتی(up to and inclusive of) هم آمده است رك . Bailey, *Zoroastrian Problems*, p. 156

ص۲۴۱ nigān . درفارسی «نگنده» به معنی دفینه بکاررفته است (رك. برهان قاطع) درمجمل‌التواریخ والقصص فعل آن هم استعمال شده، بمعنی دفن کردن: «همهٔ (مردکیان) را بباغی بزمین‌اندر بکشت پایها بربالا وتا بسینه بزمین درنگنده» (ص۷۴)،«قرمطی درمکه رفت وبسیاری‌ازمسلمانان بکشت.. و ایشان را همانجا نگندند» (ص۳۷۵) و رك . مقدمهٔ مجمل‌التواریخ ص یز . درفارسی میانهٔ مانوی نیز فعل آن بصورت ngnd بکار رفته است ، رك .
Henning, *The Book of the Giants*, BSOAS, XI, p. 58

ص۲۵۳ ازکلمهٔ تهمورث، تهمورب که ازنظر اشتقاق با پ است(تهمورپ) توجیهی براساس خط پهلوی شده است. این توجیه وقتی درست است که ثابت شود درزبان پهلوی «ت»های بعدازمصوت به صورت «ث» تلفظ می‌شده و بعدها درتلفظ این کلمه «ث» به «س» بدل شده است . اما این احتمال بیشتر است که این کلمه ــ درصورتیکه تبدیل «پ» به «ب» و«ث» علت فونتیکی نداشته باشد ــ درخط فارسی تصحیف شده باشد چنانکه ویدیداد وسپیتمان مسلما درخط فارسی وندیداد و سپنتمان شده است .

درقسمت آوانوشتهٔ لغات a و ā ازهم جدا نشده و حق بود که می‌شد . همچنین دراین‌قسمت لغاتی‌که با U شروع می‌شوند اشتباها بعدازلغاتی‌که با V شروع می‌شوند آمده است .

●●

یادنامهٔ ایرانی مینورسکی
به اهتمام مجتبی مینوی و ایرج افشار
انتشارات دانشگاه تهران ــ گنجینهٔ مطالعات
ایرانی شمارهٔ ۵۷ـ ۲۰۴ ص فارسی ــ ۲۵۵ ص
انگلیسی و فرانسه و آلمانی . تهران ۱۳۴۸

ولادیمیر فیودورویچ مینورسکی[1] که این یادنامه به نام وی برگذاشت او منتشر شده از ایرانشناسان بلندآوازهٔ زمان ما بود که چهار سال پیش در سن ۸۹ سالگی، در اوج شهرت علمی و درحالیکه نیم‌قرن فعالیت و تحقیق خستگی ناپذیر پشت سر داشت دیده از دنیا فرو بست .

فریدون
دانشگاه

شرح احوال مینورسکی بارها در مجلات ادبی ایران بطبع رسیده و در اینجا نیازی به تکرار آن بتفصیل نمی بیند[2]. در این یادنامه نیز شرح حال جامعی به نقل از مجلهٔ مدرسهٔ علوم شرقی لندن بقلم د.م. لانگ[3]، ویک پیام از مرحوم تقی زاده که با مینورسکی دوستی والفت قدیمی داشته‌اند ، و نیز مقاله‌ای از آقای مجتبی مینوی دوست قدیم و ندیم مینورسکی در شرح احوال و تحلیل از آثار مرحوم آمده است .

مینورسکی در مسائل ایرانشناسی خاصه در زبانها و جغرافیا و تاریخ ایران از صاحبنظران بنام بوده و شمارهٔ تألیفات گرانبهای او اعم از کتاب و مقاله که به ۲۰۶ بالغ گردیده شاهد بارزی بر وسعت اطلاعات و پشتکار وی می باشد

مینورسکی اصلا روس بود اما پنجاه سال از عمر خود را تا پایان زندگی در فرانسه و انگلستان گذراند . ابتدا در دانشکدهٔ حقوق مسکو به تحصیل پرداخت و پس از پایان آن دوره به مدرسهٔ زبانهای شرقی رفت و سه سالی فارسی و ترکی و عربی آموخت .

از سال ۱۹۰۳ که وارد خدمت وزارت خارجه روسیه شد تا سال ۱۹۱۷ که انقلاب در آن کشور در گرفت ماموریتهـای متعدد در ایران داشت و سفرهائی به آذربایجان و کردستان و سایر نواحی ایران نمود . پس از انقلاب سال ۱۹۱۷ وی و

1- Vladimir Fedorovich Minorsky

۲ـ نگاه کنید به : جهانبانی امان‌الله ، پروفسور ولادیمیر فیودوروویچ مینورسکی ، یغما سال ۱۹ ص ۱۶۰ تا ۱۶۶ـ دبیر سیاقی محمد ، مرگ مینورسکی ، سخن، سال ۱۶ ص ۳۲۱ تا ۳۲۲ رحیم‌نیا مسعود ، استاد و مینورسکی ، نشریهٔ کتابخانهٔ ملی تبریز، ش ۱ ص ۸۲ تا ۸۴ ـ رضوی علی درگذشت مینورسکی، آریانا، سال ۲۴ ص ۳۴۱ تا ۳۴۴ ـ زارینگ عبدالعلی . ملاقات با مینورسکی نشریهٔ کتابخانهٔ ملی تبریز ش ۱۰ ص ۹۷ تا ۱۵۰ میرحسین شاه . به یاد استاد مینورسکی . آریانا سال ۲۴ ص ۲۲۹ تا ۲۴۹ مینوی مجتبی . خطابهٔ مجتبی مینوی دربارهٔ پروفسور مینورسکی ، یغما سال ۱۹ ص ۹۹ تا ۱۰۵ و بیاد پروفسور مینورسکی ، راهنمای کتاب ، سال ۹ ص ۹ تا ۱۵

3 – D M Lang, Bsoas Vol XXIX Part 3 1966

همسرش به پاریس رفتند ومینورسکی مدتی، با نگاشتن مقالاتی در جراید فرانسه درمسائل ومواضیع مربوط به مشرق گذران میکرد درسال ۱۹۲۳ به استادی مدرسهٔ السنهٔ شرقی پاریس برای تدریس زبان فارسی انتخاب شد و ازسال ۱۹۲۵ به بعد قریب ۱۱۰ مقاله درمسائل مربوط به ملل واقوام اسلامی برای دایرة المعارف اسلام[1] نگاشت .

درسال ۱۹۳۰ که نمایشگاه هنر ایران درلندن بر گذارشد مینورسکی برای تهیهٔ کاتالوگ آن نمایشگاه دعوت گردیدودر آنجا با سردینیس راس[2] رئیس مدرسهٔ علوم شرقی دانشگاه لندن آشنا شد و بدعوت وی به انگلستان رفته عهده دار تدریس زبان وادبیات فارسی گردید . مینورسکی درسال ۱۹۴۴ درسن ۶۷ سالگی بازنشسته شد وتا پایان عمر یعنی ۲۵ مارس ۱۹۶۶ در خانهٔ کوچکی که در کمبریج داشت زندگی میکرد .

مینورسکی درمسائل مربوط به ادبیات، زبانها ، وجغرافیا وتاریخ ایران تبحر تام داشت . دامنهٔ تحقیقـات جغرافیائی و تاریخی او نه تنها ایران بلکه سرزمینهائی از بالکان تا چین را فرا میگرفت ودرمورد قفقازیه وآسیای مرکزی به مرحله اجتهاد وتخصص علمی خالص میرسید . یکی ازمهمترین آثاراو کـه در سال ۱۹۳۷ درانتشارات اوقاف گیب منتشر شد ترجمهٔ حدودالعالم است . طبع این کتاب همراه با یادداشتها ونقشه‌هائی کـه مینورسکی بدان اضافه کرده بود توجه وتحسین دانشمندان غرب را برانگیخت . مینورسکی بدنبال آن در سال ۱۹۴۲ ترجمهٔ کتاب شرف‌الزمـان طاهر مروزی را دربارهٔ چین و ترکستان و هندوستان منتشر ساخت [3] وبا انتشار این‌دواثر دانشمندان و محققین غربی را با زندگانی واعتقادات مردم ترکستان قبل ازاسلام آوردن آنان آشنا ساخت .

کمتر محققی مانند مینورسکی دردوران کهولت و بازنشستگی به اندازهٔ او به تحقیق ونگارش پرداخته است . حاصل کارهای علمی اودراین دوران یازده جلد کتاب وقریب یکصد مقاله است .

مینورسکی آنچه که یک محقق میتواند آرزو کندهمه را جمع داشت وعجبی نیست که می بینیم درخت عمر او که خوشبختانه کهن شد ، باردانش گرفت و این چنین فراوان ثمر ومیوه آورد . زبانهای حوزهٔ جغرافیائی تحقیقات خود ، یعنی

1_ Encyclopaedia of Islam

2_ Sir Denison Ross

۳ـ نگاه کنید به : نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز شماره سوم سال ۱۳۲۹ ص ۲۸۷ تا ۴۱۰ مقالهٔ ،گریست و م نهاوندی

فارسی، ترکی، عربی، روسی ولهجه‌های این زبانها و نیز فرانسه و انگلیسی را بخوبی میدانست و زبانها می‌خواند و مینوشت . به اقتضای شغلی که در ایام جوانی در وزارت خارجهٔ روسیه داشت سفرهای متعدد در ایران و ترکستان نموده بود واز نزدیك با مردم آن نواحی و تمدن وآداب ورسوم آنان آشنائی داشت . روحی پی‌جو وطبیعتی افتاده و فروتن داشت . با بد و خوب جهان و پستی و بلندیهایش می‌ساخت و گله‌ای نمیکرد . با نشاط و خوش مشرب بود و دوستان موثری در شرق و غرب پیدا کرده بود ، واز همه بهتر همسری وفادار و صمیمی و فداکار داشت که مدت ۵۲ سال بهترین مشوق ومساعد او ، در نشیب وفرازهای زندگی شریك وغمگسارش بود. خانم مینورسکی آنچه از دستش برمی آ[مد] برای همسرش میکرد . علاوه بر رسیدگی به امور خانه کتب و مقالات اورا ماشین میکرد، نمونه‌های مطبعی آنهارا میخواند وتصحیح مینمود، در ترجمهٔ آثار روسی با وی تشریك مساعی میکرد ، واین فداکاری را درسالهای آخر عمر که مینورسکی تقریباً قوای بینائی خودرا ازدست داده بود بحداعلی رسانید .

حق مینورسکی به گردن فرهنگ کشور ما فراوان است . جای خوشوقتی است که دانشگاه طهران یکبار با چاپ بیست مقاله از او تحت عنوان « ایرانیکا » در سال۱۳۴۳ واینك با انتشار این یادنامه از آن دانشمند فقید تجلیل می نماید.

این کتاب از آنجهت « یادنامهٔ ایرانی » نامیده شده تا از یادنامهٔ دیگری که برای مینورسکی دراروپا دردست تهیه است مشخص باشد . کتاب شامل یازده مقاله به زبان فارسی وبیست مقاله به زبانهای انگلیسی وفرانسوی وآلمانی است ومطالب متنوعی را در تحقیقات ایرانشناسی شامل می باشد .

مقالات فارسی عبارتست از: پیام، سید حسن تقی‌زاده ــ درر ثای مینورسکی مجتبی مینوی. رساله‌ای ناشناخته از فضل‌الله بن روزبهان ، خنجی، ایرج افشار مسوده‌ای جهت بررسی جامع از بیابان و کویرهای فلات ایران ، ت . اسپونر خابران طوس ، تقی بینش ــ اصل خلیجان افغانی، عبدالحی حبیبی ـ نقل رسالهٔ هدایة‌التصدیق الی حکایة‌الحریق، محمدتقی دانش‌پژوه ـ ملاحظه‌ای چند در بارهٔ متن شاهنامه ، محمد نوری‌عثمانف ـ نظری به‌مقالهٔ ری‌مندرج در دائرة‌المعارف اسلامی، حسین کریمان. قلعهٔ ضحاك در آذربایجان شرقی، محمدتقی مصطفوی ــ امیر روشن‌ضمیر ، غلامحسین یوسفی. ملاقطب شیرازی، مجتبی مینوی.

مقالات اروپائی و نویسندگان آنها بدینقرار است :

Achena Mohammad: Signification et Portée de l'anecdote dans la Poésie mystique Persane

Benveniste Emile: Un village, près de Persépolis

Bosworth C. E.: An Alleged Embassy from the Emperor of

'hina to the Amir Nasr B. Ahmad : a Contribution to Samanid Military History.

Boyle. John Andrew: Minorsky's Marginal Commentary on Houdas's Translation of Nasavi's Life of Sultan Jalal-ad-din Khwarazm Shah.

Elwell-Sutton L. P: The Unfortunate Heroine in Persian Folk Literature.

Falaturi A. Djavad: Fakhr al Din al-Razi's Critical logic

Frye Richard N. Continuing Iranian Influences on Armenian

Hinz Walter: The Value of the Toman in the Middle Ages.

Lazard Gilbert: A quelle époque a vécu l'astronome Mohammad b. Ayyub Tabari ?,

Lentz wolfgang : Plutarch und der Zerwanismus

Mackenzie D. N : Mala-e Jizi and Faqi Tayran.

Masse Henri. Le Chant Funèbre de Mohtacham-e Kachani en mémoire de son frere Khadje Abd-al-Ghani

de Menase. Jean: Haftvad ou Haftanbuxt ?

Mohaghegh. Mehdi: Nasir-i Khusrau and his spiritual Nisbah.

Baqir. Mohammad: The Earliest Profess, Development and Influence of Persian in the Pakistan-Hind Sub-Continent.

Roemer. Hans Robert: Some Suggestions for a Comprehensive History of Iran.

Safa. Zabih-ullah: Un Aperçu sur l'évolution de la Pensée à travers la Poésie Persane

Skalanek. Bogdan: Est ce que le Calif Harun al-Rashid avait écrit à Hamza al Kharidji de Sistan ?

Smith W. C. : The Crystalization of Religous Communities in Mughul India

Yar-Shater Ehsan: The Use of Postpositions in Southern Tati.

کوشش آقایان مینوی وافشار در تدوین این کتاب سایان کمال قدردانی و تشکر است .

سید جعفر س

مجموعهٔ آثارفارسی شیخ اشراق

مجموعهٔ سوم مصنفات شهاب‌الدین سهروردی به تصحیح وتحشیه ومقدمهٔ دکتر سید حسین نصر ومقدمه‌های کربن دانشمند معروف فرانسوی بزبان فرانسه . تهران ۱۳۴۸ ه.ش

این مجموعه شامل چهارده رساله‌است وارزش آن نه تنها از لحاظ اینکه منعکس کنندهٔ ذوق فلسفی وعرفانی ایرانی است میباشد بلکه ازلحاظ نثرادب فارسی نیز کمال اهمیت را دارد .

میدانیم که شیخ خود را احیاء کنندهٔ فلسفهٔ شرق یا مشرق زمین ویا اشراق که اغلب توجه بفلسفهٔ ذوقی دارد میداند واین فلسفه را میراث آباء و اجداد خود یعنی ایرانیان باستانی بحساب میاورد دراینکه این فلسفه ازکجا وبچه نحو بدست شیخ رسیده است ومآخذ ومنابع آن جز کتب مذهبی ایران باستان که بطورقطع دردست وی بوده است چیست وآیا رسائل و کتبی دراین قسمت موجود بوده است که بعدها دست حوادث روزگار آنها راازبین برده‌است یانه تاکنون بدرستی معلوم نشده است .

آنچه میتوان بظن غالب وقوی گفت شیخ به زبانهای ایران باستان آشنا بوده‌است وبمآخذ دست اول دست یافته است وبا ذوق سرشار ونبوغ ذاتی واطلاعات کافی که داشته است توانسته‌است اساس وپایهٔ فلسفهٔ اصیل پارسی را باروح فلسفهٔ رسمی یونانی تلفیق نماید وبویژه باروح فلسفهٔ افلاطون وافلاطونیان جدید که به‌احتمال‌قوی متاثراز روح شرقی وفلسفهٔ ایرانی شده‌است وفق دهد.

در فلسفهٔ اشراق از طرفی مثل و ارباب انواع افلاطون بطریقی خاص توجیه شده‌است وازطرفی دیگر ثنویت وجودی ارسطو درمورد وجود ، ماهیت و ماده وصورت بشکل نور وظلمت خودنمائی میکندودر مباحث خاص مانندمسالهٔ ابصار و حواس ظاهری و باطنی افکار دقیق علمی ونظریات عالی دارد واین خود احاطهٔ کامل شیخ را در فلسفهٔ مشاء و اشراق وذوق عرفانی شرقی میرساند شیخ دروضع اصطلاحات وبکاربردن بموقع آنها بسیارماهر و نبوغی داشته‌است در باب قیاسات منطقی و صناعات خمس ابتکاراتی جالب از او دیده میشود .

باری شیخ در مجموعه بطور کلی ودرست برخلاف مجموعات دیگر تابع روح اشراقی وفلسفهٔ مشرق‌زمین نیست وچنانکه خواهیم دیدبعضی ازاین رسائل را بروش فلسفهٔ مشاء نگاشته است .

گفتیم مجموعهٔ مورد بحث شامل ۱۴ رساله است که در آنها مسائل دقیق فلسفی آنچه مربوط به الهیات است ومسائل کلامی وبالاخره بسیاری از مباحث عرفانی مطرح شده است که باعباراتی شیوا وبیانی گیرا که ویژهٔ شیخ اشراق است بررسی شده است ورساله‌های مربور عبارتند از:

۱ـ پرتونامه ـ شامل یکدوره خلاصهٔ فلسفهٔ الهی است ودر آن اطلاعات فلسفی بسیار دقیق مورد بحث وتعریف قرار گرفته است وکلماتی مانند زمان ـ مکان ـ کون ـ فساد ـ نفس ـ خود ـ وبعضی مسائل دیگر تعریف وشرح شده است. در این رساله جالبتر از همه بحث در کلمهٔ (من) متفکر بوده است آنچه مبدء اندیشهٔ اثبات وجود است از نظر دکارت وفلاسفهٔ غرب. وی در این مورد میگوید استبصار دیگر آنست که خود را میگویی «من» وهرچه در تن تست همه را اشارت توانی کرد به «او» وهرچه اورا «او» توانی گفت نه گوینده «من» است از تو که آنچه ترا اوست «من» «تو نباشد».

ملاحظه میشود که در این رساله که ظاهراً اهم رسائل او است از «من» مشارالیه که محور شخصیت‌هاست شروع کرده است تا وجود آنرا جسماً وروحاً ثابت کند وبعد قوای نفس وروح مجرد را مورد بحث قرار دهد وبدین طریق از ادنی باعلی میرود و طریق برهان «ان» و وجود را در این راه بطرز جالب و ابتکاری خاص مینماید واز قوای نفس وبالاخره نفس فراتر میرود وباثبات ذات مبدء المبادی وصفات و فعال وی می‌پردازد و گاه بروش مشاء و دیگر گاه بطریق اشراق مسائل مطروحه را مدلل میدارد وسرانجام ازاعلی بادنی وازمبدءالمبادی نزولی میکند وترتیب جهان وجود را بطریق مشاء بیان میدارد در اینجا غایت و هدفی که آفرینش وآفریننده از آفرینش خود دارد بروشی که روح اشراق در آن نمودار است شرح میدهد .

حوادث و وقایع جهان که معلل بعلل واسباب لطیف ودقیق اند درمد نظر قرار میدهد .

خیروشر ـ قضاوقدر ـ این جهان وجود را بنحوی که رنگ علمی وفلسفی داشته باشد مورد بحث قرار میدهد وبطور دقیق و باریك بررسی میکند . وبالاخره به بحث معاد ، بقاء نفوس وبیان سعادت و شقاوت حقیقی میپردازد و به بررسی معجزات و کرامات ومقامات واثبات نبوات وولایات رساله را خاتمه می‌دهد پس ترتیب این رسالت شامل اصول کلی فلسفهٔ الهی ومباحث مهم کلام میباشد که باعباراتی ساده ودرعین حال مستند باصول وقواعد مسلم فلسفی میباشد نه فلسفهٔ خشك وبی‌روح بلکه آن نوع فلسفه که طبع سلیم مشتاقانه می‌پذیرد .

۲ ـ هیاکل النور ـ این رساله شامل ۷ هیکل است البته میدانیم که عدد ۷ یا هفتاد و .... از اعداد مقدسی است که سابقهٔ تاریخی دارد که اکنون جای بررسی آن نیست .

وهیکل نیز اطلاقاتی دارد و بمعنای بناهای مشیدو استوار و حیوانات عظیم الجثه ، درختان کهن ، محلی که در صدر کنائس است که بر آن قربان کنند ، اشکال ، تمثال و جز آن آمده است . در اینجا مراد محورهای وجودی است و پایه‌های جهان خلق است و مظاهر ذات مبدء المبادی است در این رساله نیز از نفس و جرد و ماهیت متفکر و ادراک کننده بحث میشود و جهات عقلی مورد بحث و تفسیر قرار میگیرد و سرانجام اثبات مبدء و بقاء نفوس پس از خواب بدن و تجرد آن درمراحل وجود و شناخت کونی مورد توجه قرار میگیرد .

۳ ـ الواح عمادی . در این رساله نیز مسائلی از فلسفه تحت عنوان الواح مورد بحث ودقت واقع میشود . و نیز مبحث تناهی اجسام و بسائط و مرکبات و حوادث عالم آفرینش که مورد توجه این رساله است از قوای نفسانی و اعمال و حرکات و جنبش‌های آن نیز بحث می‌کند . آنچه در این رساله جالب تر است بحث از حواس ظاهری است و نحوهٔ ادراك ومدرك ومدرك و بالاخره بات وجود ذهنی وظهور ظلی ومعرفت بشری است که برخلاف روشهای مشائی با ذوق اشراقی حاص این معضلات را حل کرده است .

درلوح سوم بحث مستوفی درطرق اثبات ذات مبدء وروابط علل ومعلولی است وانواع علل واحکام ولوازم آنرا شرح داده است .

وقاعدهٔ امکان احس و یا امکان اشرف را بطرز جالبی بیان کرده است این قاعده که در فلسفهٔ اشراق ابتدا بنام قاعدهٔ امکان اشرف از قواعد مستنبطهٔ شیخ وضع شده است بعدها صدرالدین شیرازی بصورت قاعدهٔ امکان احس بیان کرده است .

اساس آن نزد شیخ اشراق براین است که هر گاه موجود اخسی یافت شود بالضرورة والالتزام عقلی بایستی ممکن اشرف قبل از آن موجود شده باشد و بعبارت دیگر وجود ممکن احس کاشف از وجود قبلی ممکن اشرف است زیرا در نظام وجود هر مرتبت مادون ظل وسایه وشبحی است از مرتبت مافوق خود و مرتبت اخس ظل مرتبت اشرف است و بنابراین اگر ممکن احس موجود باشد که جهان ناسوت است لازم است که ممکن اشرف که بترتیب صعود عالم مثال ، ملکوت و جبروت است موجود باشد .

صدرا این قاعده رامعکوساً چنان بیان کرده است چون موجود اشرفی در جهان

وجود است بالالزام موجود اخس هم که سایه وظل اوست باید درجهان موجود باشد وبدین ترتیب درتنزل وجود متوسطات راثابت میکند. درلوح چهارم این رسالت از نظام وجود «قضا» «قدر» «بقا» «نفوس» «سعادت» «شقاوت» و بالاخره لذت و رنج بحث می‌شود .

وی درپایان ازخیروشر بحث‌میکند وهمچنانکه بسیاری ازفلاسفه‌معتقدند خوبی وبدی‌را امری نسبی‌میدانند .

۴ ـ رسالة الطیر ـ این رساله موجز است و شامل داستان کوچکی است که بزبان رمز واشارت وداستان وافسانه شرح ناکامیها وگرفتاریهای نوع انسان‌را میدهد . چنانکه شیخ‌عطار بسیاری ازمباحث عرفانی رابزبان مرغان بیان کرده است دراین‌رساله درمقام بیان مرتبه‌ای ازسلوك روحانی‌جماعتی‌صیاد جهت صید بصحرا ودشت میروند ودامهای خودرا میگسترانند ودانه‌هائی می‌پراکنند وشیخ مادرمیان جمع مرغان است ودرصورت مرغی است بطرف دانه‌ها ودامها میرود صفیرخوش‌وآهنگ جذاب صیادان‌همهٔ مرغان را غافل وازخود بی‌خود میکندو لاجرم دردام میافتند ودراین‌دام‌استوار، گرفتار میایند و راه نجاتی برای خود نمی‌دانند وبالاخره ماجرای گرفتاری دردام وغم‌واندوه حاصل ازاین مصیبت را شرح‌میدهد وفهم‌این اسرار ورموزرا باهل‌آن واگذار میکند .

۵ ـ آواز پرجبرئیل ـ دراین رساله‌نیز بزبان رمزواشارت سخن‌میگوید ومسائل‌الهی رابابیانی دیگرجز بیان فلسفهٔ معمولی شرح میدهد .

داستان این‌است که‌شیخ‌ماسیری میکند ودراین‌سیر وارد خانقاهی‌می‌شود که‌آنرا دودراست یکی ازآن درها‌بصحرا ودشت وبستان بازمی‌شود ودر دیگر بشهر وآبادی. ازدرشهروارد میشود وآنرا محکم واستوارمیکند وبطرف آن‌در که بصحرا بازمیشود میرود. دربین‌راه بده‌تن پیرخوش‌سیما برمیخورد.دچار حیرت می‌شود.هیبت وابهت پیران وی‌را مرعوب می کند و از طرفی می‌خواهد از اسرار و رموز کارآگاه شودشاید ویرا چراغ راهی باشند بدیشان میپیوندد وپرسش‌هائی میکند و عجایب وغرایبی مشاهده میکند وبالاخره دراین سیرنیز توفیقات ربانی و انفاس قدسی پیران راه او را هدایت میکند و در این مرحله از سلوك پیروز می‌شود .

۶ ـ عقل سرخ ـ این‌رساله نیز بزبان رمزوکنایت است واززبان‌مرغان حکایتی کند. شیخ‌مادراین‌سیر بصورت‌بازی مصور می‌شود وسفرمی‌کند وباسایر بازان‌معاشرت می کند ومدتهاباجماعت بازان انیس‌وجلیس می‌شود وباآنها بهر طرف‌پرواز میکند وازعجایب روزگار و حوادث جهان مکارآگاه می‌شود و از معاشران ورفیقان وهمسفران خود چیزها می‌آموزد واز اسرار ورموزکوه قاف

مطلع می‌شود این‌مرتبت ازسیر وسلوك بی‌پایان می‌یابد .

۷ ـ روزی باجماعت صوفیان ـ دراین رساله شیخ باجماعتی از صوفیان درخانقاهی روزی را سپری می کند واز هرصنف سخنی و کلامی گفته می‌شود و هرکس ازز بان شیخ وهرسدس حکایتی می‌کند تا آنکه نوبت بهشیخ‌ما می‌رسد که آن‌روز درحرقهٔ درویشانست وجان ودل باایشان دارد از زبان شیخ وهرسد خود حکایتها می کند وپرسشهائی که ازپیر خود کرده است وپاسخهائی که شنیده است همه را یك‌به‌یك بازمی‌گوید اذاسرار ازجهان ملکوت پرسش‌می‌کند و جواب می‌شنود ازاجرام علوی ، ماه وخورشید، انجم، واجسام سفلی ازمعادن ونبات وحیوان و بالاخره عالم وجود می‌پرسد وشیخ جواب می‌دهد این‌روز نیز به‌پایان می‌رسد وشیخ‌ما همچنان درسیر وسلوك است .

۸ ـ درحال طفولیت ـ در این رساله دوران کودکی وایام طفولیت را بیادمی‌آورد و وقایع گذشته را درخاطرهٔ حوال خود زنده می کند وحوادث و وقایع آن دوران را برمی‌شمارد وتوجهش به‌علم ودانش را با چگونگی آن شرح می‌دهد و واقعهٔ یافتن‌معلم واستاد خود رابیان می کند، از انفاس قدسی استاد و پیر خود سخن می گوید که چگونه به‌یك‌بارگی ازبرکت انفاس‌شیخ متحلی‌شدم وتجلیات قدسی‌او درمن رسوخ کرد ودرهای علم‌لدنی بررویم گشوده‌شد .

۹ ـ درحقیقت‌عشق ـ دراین‌رساله حقیقت‌عشق به‌نحوجالبی بیان‌می‌شود. واشارت بدین‌معنی می‌شود که عشق به‌معنای عام خود ساری و جاری در تمام موجودات وذرات عالم است وهمهٔ موجودات به‌حکم عشق‌فطری ساری‌درجریان وحرکت‌اند واساس جهان‌آفرینش برعشق است از خلقت‌آدم حاکی متصاعداً تا ملکوتیان مجردهمه‌متحرك به‌عشق‌اند وعشق‌حقیقی که‌عشق‌اکبر است ـ به‌لقای حق‌است، واین است نیروی جاذبهٔ‌جهان واین است‌مبدء این شور وشرهای عالم وغوغاهای آفرینش‌آنچه حافظ‌ممکنات ومعالیل‌است عشق عالی‌ساری است‌واگر عشق نمی‌بود موجودات کلا وطراً مضمحل می‌شدند . سپس به‌زبان رمز و اشارت سیروسلوك حقیقی‌را شرح‌می‌دهد ومینمایاندکه سالك باید ازپنج‌دروازه بگذرد وآن پنج دروازه عشق است و یا پنج دروازهٔ مسیر عشق است و این همان پنج دری است‌که زلیخا از آن می گذرد تا بوصال معشوق خود یوسف برسد . (در تفاسیر وحکایات اسلامی وخبر آنها درهای مغلقه هفت است)

همهٔموجودات جهان تانیل ووصول به‌معشوق حقیقی خود باید رنجهای فراوان ببرند وناکامیها متحمل‌شوند تابدو بپیوندند وازشراب عشق‌ازلی‌سیراب شوند. غایت ونهایت‌این‌عشق که‌شیخ‌ما وهمهٔ سالکان راست تشنه بذات احدیت و مرتبت جمع الجمعی است‌کـه به‌مرتبت (یحبهم ویحبونه‌الله) رسند جمع‌عاشقان

حقیقی داستند که دیدهٔ خفاش راطاقت مشاهدهٔ جمال آفتاب نیست هم نظر محجوب را برجمال او گماشتند وخود ازمیان به‌تمام بیرون رفتند.

رائی ومرئی همه ذات ویست — وین صفات وفعل مرآت ویست
آنکه خود بیند جمال خویشتن — فیض گیرد از وصال خویشتن

پس عشق حقیقی محبت به‌خدا وفنا درافعال وصفات وذات است که چون آینهٔ دل صیقل پذیرد وپذیرای انوارعالم غیبی گردد پرتو انوار صفاتی از ورای است. حجب روحانی وقلبی عکس بر آینهٔ دل اندازد و به‌قدرصفای آن دل دروی جمال نماید وچون دل اززنگار طبع بشریت به‌تمام زدوده گردد و به‌کمال صفارسد وبه نور ذکر جلاء یابدمظهر انوارصفات ربوبی گردد چه آدمی خلافت کبرای الهی است که فرموده (انی جاعل فی الارض خلیفة) و «لقدخلقنا الانسان فی احسن تقویم» و «ولقد کرمنا بنی آدم» .

آنکه کرمناست بالا می‌رود — وخیس اززنبور کمتر کی بود.

۱۰ ـ لغت موران ـ دراین رساله شیخ ما درصورت وشکل موران به‌زبان رمز وکنایت سیر وسلوك را به‌نحوی دیگر بیان کند که فرموده(یسبح لله‌مافی السموات ومافی الارض) که این سیر که سیر الی‌الله‌وفی‌الله ومن‌الله است تمام موجودات رااست چه آنکه کلا وطرا درجنب جبروت الهی خاضع‌اند ووصال ولقای اورا طالب .

موران زنبور جهت به‌دست آوردن قوت‌لایموت به‌دشت و صحرا روند و تحمل ریاضت‌ها کنند ودشواریها وسختی‌ها کشند که فرمود (یاایها النمل ادخلو مساکنکم لایحطمنکم سلیمان وجنوده) وهمین مور گاهی آن‌چنان متجلی شود که راهنمای سلیمان نبی گردد وناجی وی شود .

چون سلیمان کرد با چندان کمال — پیش موران ازسر عجز این سؤال
گفت برگوی ای زمن آغشته‌تر — تا کدامین گل به‌غم بسرشته‌تر
داد آن ساعت جواب مور لنگ — گفت خشت واپس در گور تنك
واپسین خشتی کـه پیونـدد بخاك — منقطع گـردد همه امید پـاك

دراین رساله حکایاتی دیگر اززبان حیوانات وحشرات ومرغان بمانند لاك‌پشت وخفاش وهدهد وبومان وآمدن مرغان به‌نزدسلیمان نبی به‌جز عندلیب، وعقاب سلیمان عندلیب‌را وپرسش ازعلت‌غیبت او وحکایت جام گیتی نمای کیخسرو که‌کنایت ازدل صافی وعلاقات عارفانه است که آینهٔ گیتی نماست وداستان انس گرفتن سخصی باپادشاه جنیان بطور موجز آمده‌است که هریك از این حکایات برای نتیجهٔ خاص عرفانی است .

۱۱ـ سیمرغ ـ دراین‌رساله نیز به‌زبان‌رمز وایماء وکنایت مراحلی ازسیر وسلوك بیان‌شده است، می‌دانیم که سیمرغ این‌مرغ افسانه‌ای درادبیات ایران نقشی داشته‌ودارد وازآن به‌عنوان شاه‌مرغان یادشده‌است ودرسخنان عطاردر کتاب منطق‌

الطیرمرتبت‌دات احدیت اراده سده است که در ورای جهان وجود ماده ومادی قرار داردوآن‌کوه قاف است ودسترسی بدوکارهرکس نیست .

در منطق‌الطیر عطاراین موضوع بطرزجالب وگیرائی مورد بحث قرار گرفته است .

برحسب اشارت هدهد مرغ سلیمان یاقاصد و مشتشار افسانه‌ای او که درایتجا سمت ارشاد وراهنمائی مرغان رادارد ازمرغان می‌خواهد که بمحضر سیمرغ راه یابند والبته دراین سیر و سلوك دشواریهائی هست که هرکدام قدم دراین راه می‌نهند وازخطرات آن آگاه می‌شوند عذری آورند .

بهاضافه همهٔ این مرغان به‌آرحه دارند پای‌بندند و هریکی گرفتار عشقی است وپای‌بند علایق مادی ودل‌بریدن ازاین علایق کاری بس‌دشوار ازطی‌طریق الی‌الله وسیروسلوك بطرف سیمرغ و وصول بسلطان حقیقی .

ابتدای کار سیمرغ ای عجب | جلوه‌گر بگذشت برچین نیمشب
در میان چین فتاد ازوی پری | لاجرم پر شورو شر شد کشوری
هرکسی نقشی ازآن‌پس بر گرفت | هر که دید آن کار نقشی در گرفت
گر نبودی نقش پراو عیان | این همه غوغا نبودی در جهان
این همه آثار صنع از پر اوست | جمله عالم نقشهای پر اوست
هرکه اکنون از شما مرد رهید | سر براه آرید پای اندر نهید

بدین‌ترتیب هدف ازسیر مرغان وصول بسیمرغ در کوه قاف وجود است ولکن مردباید که دراین راه گام بردارد وبرك خود وجودی وترك برك کند وآن مردکو، احوال تجرید توانند که از همه علایق خود وجودی مجرد شوند وتنها آنان را این‌سیرممکن است .

بلبل تا گرفتار عشق مجازی گل است نتواند در این راه قدم بردارد و عذر آورد .

وگوید ..

من چنان در عشق گل مستغرقم | کز وجود خویش محو مطلقم
در سرم از عشق گل سودا بسست | زانکه معشوقم گل رعنا بسست
طاقت سیمرغ نارد بلبلی | بلبلی را بس بود عشق گلی

طوطی نیز بهزبان دگرعذری آورد وگوید ..

من در این زندان آهن مانده‌باز | زآرزوی آب خضرم در گداز
خضر مرغانم از آنم سبز پوش | بو که دانم کرد آب خضر نوش
من ندانم در ره سیمرغ تاب | بس بود از چشمهٔ خضرم یك آب

وهمچنین طاوس وسایرمرغان هریك عذری دگرآورند و سخت بوصعی که‌دارند پای‌بند باشند .

بعد از این طاوس آمد زرنگار | نقش هر پرش چو رنگ نوبهار
حون‌عروسی‌حلوه کردن‌سار کرد | هر پر او حلوه‌ای آغاز کرد
گفت تا نقاش غیبم نقش بست | چینیان را شد قلم زانگشت پست
گرحه من حبریل مرغانم ولیك | رفت برمن از قضا کاری نه نیك
عرم آن دارم کزین تاریك‌حای | رهبری باشد بحلدم رهنمای
من نه‌آن مورم که درسلطان‌رسم | بس بود اینم کــه در دربان رسم
کی بود سیمرغ را پروای من | بس بود فردوس عالی حای من

درهرحال سیخ در این رساله بدایات سلوك ومقاصدآن را شرح میدهد و گوید ..

کمال اسانیب فناء فی‌الله است‌که آحرین مرحلهٔ سیر وسلوك است .

البته میدانیم سیخ‌سهاب در۵۴۹ متولدشده استودر ۵۸۷ درحلب مقتول شده‌است وعطارنیشابوری‌بنابر اختلافات روایات در۵۱۲/۵۱۳ ویا ۵۳۷ بدنیا آمده‌است والبته‌عمری درازکرده است ومعلوم نیست‌که یکی‌از دیگری درایراد این‌گونه حکایات‌متأثرسده باسندو بطن‌قوی‌هردو ازماخذ دیگری‌که قبل‌از آن بوده‌است متأثرسده‌اند این‌نوع‌داستانها عموماً وبویژه داستانهایی راکه‌مربوط به‌سیمرغ است باسکال محتلف‌در ادبیات ایران باستان خودنمایی‌کرده است در سحنان‌عرفا واهل‌دوق بسیاردیده میشوداما اینکه محورحقیقی‌آن ازچه تاریحی است‌معلوم نیست .

۱۲ ـ بستان‌القلوب در این رساله‌که شیخ بنا برخواهش حمعی ازمردم سپاهان‌نوشته است ابتداء مباحثی‌ازفن‌منطق ومسائلی از الهیات‌بطور اعم مورد بحث‌قرارمیگیردومسایل‌مربوط به‌کلیات‌وحزویات مطرح‌میشود وبعدچندمسألهٔ اساسی دیگردرباب فلسفه‌مورد توحه‌واقع میشودکه همه‌را یك‌بیك شرح‌میدهد و پس‌ازاین مقدمات به‌بحث درمسایل‌اخلاقی ومراتب ریاضیات میپردازد .

۱۳ ـ یزدان‌شناخت ـ این‌رساله شامل‌سه‌باب‌است . باب‌اول ـ دراثبات مبدء المبادی وباب‌دوم ـ درمعرفت نفس‌است وباب‌سوم‌بحث‌درنبوت،معحزاتو کرامات انبیاء واولیاءکند ، دراین رساله توحه‌بسیار بمسایل‌کلامی شده است البته‌بروش ذوقی اشراقی .

۱۴ـکلمات ذوقیه یا رسالة‌الابراج ـ این رساله‌شامل دستوراتی‌است‌که بعنوان‌دستورالعمل اخوان تحرید نوشته شده است‌که ترجمهٔ ابتداء سخن چنین

است . بدایید برادران تجرید که فایدهٔ مجرد شدن سرعت بازگشت بوطن اصلی واتصال بعالم علوی است و گفتار نبی اکرم حب الوطن من الایمان اشارت بدین معنی است که . .

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش — باز جوید روزگار وصل خویش

وبدین معنی است آیهٔ شریفهٔ «یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربك راضیة مرضیة» که مراد بازگشت بوطن حقیقی است که فرمود «انا لله وانا الیه راجعون»

این وطن مصر و عراق وشام نیست — این وطن جایی است کورا نام نیست

سپس شرایط رجوع الی الله و بازگشت بوطن معبود اصلی را برشمرده است ومراتب تجرید وخلع قشر بشریت را شرح دهد و گوید . از بروج ده گانه باید بگذشت تا بوصل معشوق حقیقی رسید این بود قطره‌ای از دریای ژرف . این مجموعه با همت فیلسوف جوان معاصر آقای دکتر سید حسین نصر طبع ونشر شده است توفیق وسعادت اورا از خداوند متعال خواستارم

●●

برگزیدهٔ تاریخ بیهقی
به کوشش محمد دبیرسیاقی ـ تهران
سازمان کتابهای جیبی، ۱۳۴۸ . ۱۹۶ص

علی رواقی

سازمان کتابهای جیبی ، اخیرا به نشر مجموعه‌ای با عنوان «متن پارسی» پرداخته، که به‌جای خود خدمتی است به دوست داران ادب فارسی ، بویژه جوانان که فرصت و حوصلهٔ خواندن متن‌های فارسی را به‌صورت کامل ندارند .

اگر از جنبهٔ اقتصادی کار ، یعنی گرانی بهای کتاب صرف‌نظر کنیم نوع چاپ و اصل این اقـدام به جای خود بسیار ارجمند است و امیدواریم مؤسسهٔ کتابهای جیبی بتواند درهمین زمینه عده‌ای از شاهکارهای ادب فارسی را ـ از نظم ونثر ـ به گونهٔ بهگزیده همراه باتوضیحات فنی ولغوی بیشتر ودقیق‌تر در اختیار خوانندگان زبان فـارسی قرار دهد . ازاین مجموعه تاکنون دو کتاب « تاریخ بیهقی » و « سیاست نامه » انتشار یافته است .

کمتر متنی‌را ـ درزبان فارسی ـ می‌توانیم سراغ کنیم که نثری به‌زیبائی واستواری تاریخ بیهقی داشته باشد. ارزش کار بیهقی ـ تاریخ نگاردورهٔ غزنوی ـ برخوانندگان اهل پوشیده نیست . این کتاب درزمینهٔ لغت گنج گرانبها و بی‌مانندی است ازبرای فرهنگ فارسی .

متنی که ما آن‌را به‌نام « تاریخ بیهقی » می‌شناسیم ـ که این کتاب گزیده‌ای

از آنست ـ ظاهراً مجلد پنجم تامجلد دهم وشاید نیمهٔ مجلد دهم از تاریخ بزرگ ابوالفضل بیهقی می‌باشد [۱] که بقول علی بن زید بیهقی ـ ابن فندق ، فراهم آورندهٔ تاریخ بیهق ـ «همانا سی مجلد منصف زیادت باشد» [۲]. هم او می گوید «از آن ـ تاریخ بیهقی ـ مجلدی چند درکتابخانهٔ سرخس دیدم و مجلدی چند درکتابخانهٔ مهد عراق رحمها الله، ومجلدی چند دردست هرکس‌وتمام ندیدم» [۳]

ازتاریخ بیهقی چند چاپ دردست‌است وآقای دبیرسیاقی فراهم آورندهٔ این‌مجموعه در مقدمهٔ کتاب نوشته‌اند :

«متن قطعات را ازچاپ انتقادی و دقیق آقـای دکتر فیاض استاد فاضل دانشگاه تهران برداشته‌ایم ...» (ص سی مقدمه)

ضمن مطالعهٔ این بهگزینی، چند نکته به نظر رسیدکه چون خـالی از مسامحه‌ای نبود بهتر دانسته شدکه یادآوری شود اینك آن نکته‌ها :

ص۳۲ س۲۰ : «... یافتم افشین را برگوشهٔ صدرنشسته و .. بودلف به شلواری وچشم ببسته آنجا بنشانده وسیاف منتظرآنکه بگوید : « ده »

وجایی‌دیگرآمده است: «وحسنك راسوی داربردند وبه‌جایگاه رسانیدند وآواز دادندکه سنگ دهند » (ص۵۲)

درواژه‌نامه‌کتاب ذیل «ده» چنین نوشته‌اند «ده : فعل امر ازدهیدن: بزن؛ دهید : زنید»

«ده» فعل امراز دادن است نه دهیدن ، درصورتی می‌توانست ده و دهیدار مصدر دهیدن‌باشد که «دهید» درمعنی‌ماضی به‌کاررفته‌باشد درحالی که‌اینجا«دهید» امر از «دادن» است ؛ شواهدی‌که ازبرای این طرز استعمال دردست است این را تأیید می کند .

ابن قتیبه درکتاب عیون الاخبار درداستان‌کشتار بنی‌امیه به دست‌عبدالله بن علی عباسی می گوید : بنی‌امیه را درمجلس جمع کرد ثم قال (یعنی عبدالله لاهل خراسان «دهید» فشدخوا بالعمد حتی‌سالت ادمغتهم ونیزمی گوید : مردی کلبی درآن میان بود دربارهٔ اوهم گفت : «دهید»

فشدخ الکلبی معهم (عیون‌الاخبار ج۲ ص ۲۰۸ ـ نقل از حاشیهٔ تاریخ بیهقی ص۴۲)

۱ـ تاریخ بیهقی به تصحیح استاد دکتر فیاض ص۱۲۸ س ۲۰ ـ ص۲۴۴ س۱۲ ص ۵؛ س۸ ص۳۸۷ـ ص۶۶۴ .

۲ـ تاریخ بیهق به تصحیح مرحوم بهمن یار چاپ دوم ص ۱۷۵ .

۳ـ [illegible]

در ترجمهٔ تاریخ طبری چنین آمده است . «گفت بدر کردم که علی را و معاویه را بکشم ، یکی وفا کردم، بروم دیگر وفا کنم حسن گفت دهد این ملعون را»[۱] . یا این مثال: «وسپاه را بانگ برزد و گفت : دهد ۱

اسدی در گرشاسب نامه گفته است :

پس از خشم فرمود و گفتا دهد

همه دست و خنجر به خون بر نهید»[۲]

فرخی در این رباعی دهل دادن را به معنی دهل زدن آورده است

صد ره گفتم که با من از عهد مخند

تا من نه بو نامم از جهانی خرسند

این پند تـرا نباید آن روز پسند

هین خیز و دهل ده جو نپذیری پند[۳]

مصحح دیوان فرخی - آقای دبیرسیاقی- در واژه‌نامهٔ دیوان فرخی چنین نوشته‌اند . «دهل دادن (کذا ؟) شاید دهل دریدن، رسوا کردن» وجایی دیگر نوشته‌اند : « دهل‌ده . شاید دهل در» .

به هرروی توضیح ایشان درست نمی‌نماید همان‌طور که گفته شد دهل‌دادن به معنی دهل‌زدن است چنانکه «دادن» به‌معنی «زدن» می‌باشد[۴]

ص ۵۵ س۱۲ : « و ستگانی نباید داد تا یکسال » درواژه‌نامه دربارهٔ ستگانی چنین نوشته‌اند : «مواجب و جیرهٔ سربازان که هر بیست روز یك بـار پرداخته می‌شد» .

خوارزمی درمفـاتیح العلوم گفته است : «وظیفه و جیره در دیوان‌هـای خراسان سه نوع است : حساب‌العشرینیه : شیوه‌ای است که طبق آن درهرسال چهارنوبت جیره پرداخت‌می‌شود[۵]» .

۱ــ ترجمهٔ تاریخ طبری عکسی بنیاد فرهنگ ایران ص ۲۳۳ ـ ۲۳۹ همچنین نگاه کنید به ص۱۹۱ .

۲ــ گرشاسب نامه به تصحیح حبیب یغمایی ص ۳۰۲ نیز نگاه کنید به صفحهٔ : ۸۰-۱۰۵- ۳۸۸ ــ ۳۹۷.

۳ــ دیوان فرخی به تصحیح محمد دبیرسیاقی ۴۴۵ .

۴ــ برای توضیح بیشتر وشواهد بیشترنگاه کنید به : یادداشتهای مرحوم قزوینی ج ۴ ص۲۶۲، فرهنگ واژه‌های فارسی‌درزبان عربی‌فراهم‌آوردهٔ محمد علی‌امام‌شوشتری ص۲۶۸-۷۵۵، اسکندر نامه به تصحیح ایرج افشار ص ۴۲۱ مناقب اوحد الدین‌کرمانی بـه تصحیح استاد بدیع الزمان فروزانفر ص۴ س۱۸ داراب نامه به تصحیح دکترصفا ج ۱ ص۴۷۱ــ۵۰۱ .

۵ــ ترجمهٔ مفاتیح‌العلوم از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ــ ترجمهٔ حسین خدیو جم ص ۶۶ .

این گفته را بـا آنچه درسیاست نامه آمده است می‌توان تطبیق داد « و ترتیب پادشاهان قدیم چنان بوده است که اقطاع ندادندی وهر کسی را براندازهٔ ایشان درسال چهار بارمواجب ایشان ازخزانه بدادندی[1]» با این مثال :
«وعمال مال جمع کردندی و به خزانهٔ پادشاه می‌رسانیدندی و از خزانه براین گونه ، به غلامان و به لشکر هرسه ماهی همی دادندی و این را ستگانی خواندندی[1] » .

ص۷۳ س۷ : «ونامه‌ها رفت به اسکدار ، به‌جملهٔ ولایت که به‌راه رسول بود» درواژه‌نامه اسکدار را چنین توضیح داده‌اند: «پیك بریدی که درهرمنزلی اسب عوض کند و به شتاب برود » این توضیح درست نیست آقای دکتر رجائی ـ استاد دانشگاه مشهد ـ دربارهٔ این واژه چنین نوشته‌اند: « اسکدار ازنظر لغوی باید مرکب باشد از «اسك» به معنی قاصد و پیك چنانکه در کتب لغت آورده‌اند (برهان قاطع ـ برهان جامع) به علاوهٔ «دار» که بـه معنی چوب است (مانند داربست و داربام) و مجموعاً «اسکدار» به معنی چوب مخصوص پیك می‌شود و به عبارت تازه‌تر عریضه چوب »[2]

ص۷۵ س۶ : «و وی ـ بوالمظفر برغشی ـ را حرمتی بزرگ داشتند و چون بازگشت اسب خواجهٔ بزرگ خواستند » دربـارهٔ «اسب خواستن» چنین نوشته‌اند : « چون وزیر یا سردار یا بزرگ مردی به نزد شاه یـا به انجمنی می‌رفت ، هنگام بازگشتن ، حاجب بانگ می‌زدکه اسب وزیر یاسردار یا آن بزرگ مردرا بیاورید و این اسب خواستن به نام ، نوعی ادای احترام بود وبه همین معنی نیز اصطلاح شده بود .» توضیح ایشان معنی روشن ومضبوطی ندارد و روشن گر معنی «اسب خواستن» نمی‌باشد ازشواهدی‌که برای این‌ترکیب‌دردست است چنین برمی‌آید: «هرگاه پادشاه یا امیرشغل یامقام یاعنوانی به‌کسی‌می‌داد به هنگام بازگشت وخارج شدن آن شخص از درگاه حاجب و یا به قول استاد طوس «مردبالای خواه» بانگ می‌کرده است‌که ـ اسب فلان را بیاورید »

فرخی درمدح سلطان محمود چنین گفته است :

بزرگی و شرف وقدر و جاه و بخت جوان
نیابـد ایچ کسی جز بـه مدحت سلطان
بزرگیی چه بود بیش ازین قدرخـان را
که با تو همچو ندیمان تو نشست به خوان

۱ـ سیاست نامه (= سیرالملوك) ص۱۳۴ ـ ۱۳۵ .
۲ـ مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات مشهد شمارهٔ ۱ و۲ سال چهارم ۱۳۴۷ .

بر آسمان ، سرخان برشد ای ملک ز شرف
چو اسب خان اجل خواست صاحب ارایوان[۱]

ازگفتهٔ فرخی چنین برمی‌آید که سلطان محمود به قدرخان ـ خان ترکستان ـ لقب «خان اجل» داده بوده است فرخی قصیده راچنین ادامه می‌دهد

بدان کرامت کآخبا بجای او کردی
سزد که شکر تو گوید بصد هزار زبان[۱]

ـ بدان کرامت ـ اشاره به لقبی است که سلطان محمود بدو داده است .

اسدی طوسی ـ آنجاکه سخن از پادشاهی سیدست وجنگ کابل است چنین گفته «چون شید سب ساه را از نژاد بزرگ فرزندی آمد اورا طورگ نام کرد وچون درخردی کارهای بزرگ می‌نمود اورا سپهدار خویش کرد »

یکی تیغ و کوپال و گرز گران
همان پیل بالا و بر گستوان

بدو داد و کردش سپهدار نو
بخواهد گفت اسب سالار نو[۲]

این ترکیب در شاهنامه و تاریخ بیهقی مکرر آمده است .

آقای دکتر شعار مصحح ترجمهٔ تاریخ یمینی در توضیح « عقاد » چنین نوشته‌اند[۳] «عقاد ـ جمع عاقد ولایت دهنده و امارت دهنده ، عقدله علی‌الجیش ای رایهٔ علیه و منه عقدالالویه لامراء البحر علی سفنهم فیقال مثلا طراد معقود اللواءالامیر آل‌فلان(المنجد)نظیر : اسب خراسان خواستند ـ در متون فارسی[۴]»؟!!

ص۸۶ س۷ : «گفت این مال گشاده نیست چون ارمغ وسام حمل در رسد آن‌گاه این جواهر خریده آید .» دروازه‌نامه حمل رابه معنی بار نوشته‌اند و این معنی دراینجا سازگار ومناسب نیست حمل به معنی مالیات وباج وخراج می‌باشد چنانکه شواهد زیرهم تأیید می‌کند . درتاریخ بلعمی آمده است « و موافقتی می‌بست با ایشان‌که خراج و حمل بدوی دهند و بهرشهری باژ و ساو نهاده[۵] منوچهری گفته است .

هر زمان حملی فرستد پادشاه قیروان
هرزمان باجی فرستد شهریار قندهار[۶]

۱ـ دیوان فرخی به تصحیح محمد دبیرسیاقی ص۲۵۱

۲ـ گرشاسب نامه ص ۴۵ .

۳ـ ترجمهٔ تاریخ یمینی ص۵۸۹

۴ـ دراین مثال «اسب خراسان خواستند» غلط است و درمتون فارسی ـ بهدول ایشان ـ نیامده است و دیگر ارجاع دادن یك جمله ناقص به ـ متون فارسی ـ کاری بس عجب است

۵ ـ تاریخ بلعمی به‌تصحیح مرحوم بهار ـ به کوشش‌محمد پروین گنابادی ـ ص ۶۶۷س۲

۶ ـ دیوان منوچهری به تصحیح دبیر سیاقی چاپ دوم ص ۲۹ .

درتاریخ سیستان آمده است : « ... چنان بایدکه خطبه بنام من کنید و مهر بگردانید و حمل بفرستید»[۱] این مثال از ترجمهٔ تاریخ یمینی است : « و قدری معنی را ملترم شدکه هرسال برطریق حمل به خزانهٔ اوفرستد »[۲]

ص ۹۹ س ۹ : «علی وی را پرسید : ــ به چه آمده‌ای ؟ ـ و بونصر را ، اگر یك روز دیدیی محال بودی‌که این مخاطره بکردی» . درحاشیهٔ این صفحه نوشته‌اند : «شاید : دیدتی ، یعنی : اگر می‌دیدی» . اگر «دیدیی» را درست بدانیم ــ که درست هم هست ـ درمعنی « اگرمی‌دیدی » تواند بود چون یکی ازدویاء دراین فعل برای دوم شخص است و دیگربرای استمرار شلیراین استعمال درمتون فارسی دیده شده‌است درتفسیرقرآن پاك آمده : « گفت اگر چنانستکه تو برمن نشستی هرگز نیز مرا ندیدیی [۳] » .

ناصرخسرو گفته است :

گر تو ندانستی که فضل تو بر خر

چیست ؟ کجا ماندیی بر بند وشکم خوار[۴]

مسعود سعد سلمان گفته است :

هر زر و سیم کافرید خدای تو به روزی ندادیی آسان [۵]

یا این مثال :

گر آمدی جنایتی از من چه کردیی

کاین میکنی نیامده از من جنایتی[۶]

این رباعی ازعزالدین اصفهانی مستوفی است .

گر تو ز گناه من خبر داشتئی

چون گرگ عزیز مصر پنداشتئی

---

۱ ــ تاریخ سیستان ص ۳۸۱

۲ ــ ترجمهٔ تاریخ یمینی به اهتمام جعفرشعار ـ بنگاه ترجمه و نشر کتاب ص۲۳ برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به :

ترجمهٔ تاریخ طبری عکسی بنیاد فرهنگ ایران ص ۲۳۸ س ۲۰ ، دیوان معزی ص۳۴۸، فارس نامه ابن بلخی ص ۱۲ ، تاریخ سیستان ص۱۵۸ ، تاریخ بیهقی ص ۲۴۳ـ۲۴۰ـ۵۲۳ـ۵۴۱ ، لمعةالسراج لحضرة التاج : به تصحیح محمد روشن ص۱۶۸، راحةالصدور ص۱۶۴ س۱۹ ، چهار مقالهٔ به‌تصحیح استاد دکتر معین ص۱۰۵ ص۱۸، ترجمهٔ تاریخ یمینی ص۷۷ـ۱۹۵ـ۲۵۰ـ۳۴۵ـ۳۵۳

۳ـ تفسیر قرآن پاك چاپ سربی به تصحیح علی رواقی ص ۱۹ س ۲ .

۴ـ دیوان ناصرخسرو به‌تصحیح حاج نصرالله تقوی ص۱۶۴ وهمچنین نگاه کنید به‌صفحات: ۲۷۷ ـ ۴۹۱ .

۵ـ دیوان مسعود سعد سلمان ص۳۷۹ .

۶ـ ایضاً همان کتاب ص ۵۲۲ .

من گرگ عزیز مصرم ای صدر بکن

تا گرگ عزیز مصر گرگ آشتی

کلمهٔ «گرگ آشتی» مجال شبهه برای احدی نمی‌گذارد که سایر افعالی که همه‌قوافی واقع شده‌اند مختوم به «ئی» هستند نه به «تی».

(نقل از . یادداشتهای مرحوم علامهٔ قزوینی ج ۱)

باید گفت که این صورت: کردتی ـ بودتی ـ دیدتی ـ جیدتی و درمتون فارسی آمده است[۱] ولی‌چون متن اصلی ـ در تاریخ بیهقی ـ دیدی است بهتر آن است که دستی در آن برده نشود.

متأسفانه چون ضابطه وقاعده‌ای برای این فعل ـ وسیار موارد دیگر ـ نداریم این اشتباه بسیار پیش می‌آید درداراب نامه‌آمده است

سی چنان بدداری که گفتی هر دم

سپهر تازه برآید همی نمی دیگر[۲]

ضبط ـ گفتیی ـ درمتن اصلی «گفتی» بوده است که مصحح محترم داراب نامه صورت اول را اختیارکرده‌اند و این درست خلاف و عکس نظر آقای دبیر سیاقی ـ درحاشیهٔ بیهقی ـ است.

ص ۱۱۱ س ۱ : «و اگر (مسعود) فرود بیامدی و براثر مخالفان رفتی، همگان من‌تحت‌القرط برفتندی»

درتوضیح «من‌تحت‌القرط» درحاشیهٔ همین صفحه چنین گفته‌اند

«من تحت‌القرط یعنی از زیر گوشواره یا بن‌گوش اما ظاهراً ـ من‌تحت الضرس ـ باید باشد یعنی از بن دندان ومراد مؤلف دربن حال آن می‌شود که اگر امیرمسعود می‌رفت همهٔ لشکریان نیز به‌متابعت اومی‌رفتند»

توضیح ایشان دراین مورد اشتباه است.

ازبن دندان به معنی ازصمیم دل، ازروی میل، باکمال رغبت است[۳] و نه

۱ـ مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران سال ۴۸ مقالهٔ نگارنده تحت عنوان «ساختمانی از فعل ماضی»

۲ـ داراب نامه بیغمی به تصحیح دکتر ذبیح‌الله صفا ج ۱ ص ۱۳۶

۳ـ شواهد برای این ترکیب بسیار زیاد است نگاه کنید راحة‌الصدور راوندی ص ۳۲۲ حدیقه‌الحقیقه سنایی ص ۵۱۷ ترجمهٔ تاریخ یمینی ص ۱۹۵ دیوان انوری ص ۸۹۴ ـ ۸۹۸ تاریخ بیهقی ص ۲۶۴

همین معنی است از بن سی و دو ۱ ، از بن سی و دو دندان[1]

و دیگر از بن گوش (= من تحت القراط) درمتون بتکرار به‌کار رفته است فرخی گفته است :

خادم او ز سر شوق، جهان، بی‌منت

چاکر او ز بن گوش، فلك بی‌اکراه[2]

این مثال از رسالهٔ قشیریه است . «گفت لااله الاالله از درون دل گویم و محمد رسول‌الله از بن گوش گویم»[3]

در تفسیر سورهٔ یوسف آمده است

از بهر نقادلم بجوش آمد دوش

بی‌صبر شد و سبی بر آورد خروش

با دل گفتم به صبر کوش از بن گوش

درصبر ترا زهر همی گردد نوش[4]

با این توضیح جای شکی باقی نمی‌ماند که «من تحت القرط» (= از بن گوش) درست است . کمال الدین اسماعیل گفته است .

فرزند صلب کوه که او را به خون دل

پرورد زیر دامن خود آن چنان که خواست

از تحت قرط حلقه بـه گوش غلام تست

تو خود مدان که آن همه خود چیست؟ یا چراست[5]

۱ـ شاهد این ترکیب از دیوان کمال‌الدین اسماعیل است :

سم ز بیست ارچه فزون نیست ، می‌شود گردون پیر از بن سی و دو چاکرم

دیوان کمال‌الدین اسماعیل به تصحیح حسین بحرالعلومی ص ۱۳۶

برای این ترکیب شواهد بسیاری دردست است که دراینجا فقط به ذکر یك شاهد بسنده می‌کنیم :

کمد باید بـه جفا دیده و دندان کسی چاکر او ز بن سی و دو دندان نشود

دیوان سنائی به تصحیح استاد مدرس ص ۱۷۶

و نگاه کنید به دیوان انوری ص۸۹۱ ، راحة‌الصدور راوندی ص۳۲۲ .

۲ـ دیوان فرخی ص۳۵۴ .

۳ـ ترجمهٔ رسالهٔ قشیریه ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ص۴۲۵ س۱۵ .

۴ـ تفسیر سورهٔ یوسف به اهتمام محمد روشن ص ۴۶۰

۵ـ دیوان کمال الدین اسماعیل به تصحیح حسین بحرالعلومی ص۱۹-۱۳۸-۱۵۹

و یا این مثال :

رر تازه رو به طمع پذیرفت داغ من

ور تحت فرط حلقه به گوشست گوهرم۱

و درجایی دیگر گفت

آسمان‌کو، هم چودر، حلقه‌به‌گوش این درست

بندگیت را رتحت الفرط کـردست التـزام ۱

با این همه ، زحمتی را که آقای دبیرسیاقی فراهـم آوردهٔ این‌کتاب بردهاند نمی‌توان ازنظر دورداشت‌ کار ایشان مشکور است موفقیت مؤلف محترم را درکارهای علمی خواستارست .

۱ـ نگاه کنید به زیر نویس شمارهٔ ۵ صفحهٔ قبل

همین معنی است از بن سی و دو ۱ ، از بن سی و دو دندان[۱]

و دیگر از بن گوش (= من تحت القراط) درمتون بتکرار به کار رفته است فرخی گفته است :

خادم او ز سر شوق، جهان، بی‌منت

چاکر او ز بن گوش، فلك بی‌اکراه[۲]

این مثال اررسالهٔ قشیریه است . «گفت لااله الاالله از درون دل گویم و محمد رسول‌الله از بن گوش گویم »[۳]

در تفسیر سورهٔ یوسف آمده است

از بهر نقادلم بجوش آمد دوش

بی‌صبر شد و شبی بر آورد خروش

با دل گفتم به صبر کوش از بن گوش

درصبر مرا زهر همی گردد نوش[۴]

با این توضیح جای شکی باقی نمی‌ماند که «من تحت القرط» (= از بن گوش) درست است . کمال الدین اسماعیل گفته است .

فرزند صلب کوه که او را به خون دل

پرورد زیردامن خود آن چنان که خواست

از تحت قرط حلقه به گوش غلام تست

تو خود بدان که آن همه خود چیست؟ باچراست[۵]

۱- شاهد این ترکیب از دیوان کمال‌الدین اسماعیل است :

سیم ز بیست ارچه فزون نیست ، می‌شود گردون پیر از بن سی و دو چاکرم

دیوان کمال‌الدین اسماعیل به تصحیح حسین بحرالعلومی ص ۱۳۶

برای این ترکیب شواهد بسیاری دردست است که دراینجا فقط به ذکر یك شاهد بسنده می‌کنیم .

شد باید به جفا دیده و دندان کسی چاکر او ز بن سی و دو دندان شود

دیوان سنائی به تصحیح استاد مدرس ص ۱۷۶

و نگاه کنید به دیوان انوری ص۸۹۱ ، راحة‌الصدور راوندی ص۳۲۲ .

۲- دیوان فرخی ص۳۵۴ .

۳- ترجمهٔ رسالهٔ قشیریه ، بنگاه ترجمه ونشر کتاب ص۴۲۵ س۱۵ .

۴- تفسیر سورهٔ یوسف به اهتمام محمد روشن ص ۴۶۰

۵- دیوان کمال الدین اسماعیل به تصحیح حسین بحرالعلومی ص۱۹-۱۳۸-۱۵۹

و یا این مثال .

زر تازه رو به طبع پذیرفت داغ من

ور تحت فرط حلقه به گوسست گوهرم[۱]

و درجایی دیگر گفت :

آسمان‌گو، هم خودر، حلقه‌به‌گوش این درست

بندگیت را زتحت الفرط کـردست التـزام[۱]

بـا این همه ، زحمتی را که آقای دبیرسیاقی فراهـم آوردهٔ این‌کتاب برده‌اند نمی‌توان از نظر دورداشت کار ایشان مشکور است موفقیت مؤلف محترم را درکارهای علمی خواستارست .

۱ـ نگاه کنید به زیر نویس شمارهٔ ۵ صفحهٔ قبل

رباعیات خیام

ترجمه رابرت گریوز

تا نوامبر ۱۹۶۷ مردم انگلیس وامریکا با خواندن ترجمهٔ منظوم ادوارد فیتزجرالد، شاعر قرن نوزده انگلیس، خیام را بعنوان فیلسوفی اپیکوری می‌شناختند و گاهی اوقات هم نام خیام چنان با خوش گذرانی و باده گساری همراه می‌شد که در کشورهای عربی میخانه‌ها واماکن عیش و نوش و تفریح اغلب ملقب به خیام شده بود. اما پس از این تاریخ، رابرت گریوز[1]، شاعر معاصر ومشهور انگلیسی، با همکاری یك افغانی بنام عمرعلیشاه ترجمهٔ جدید خود را از رباعیات خیام [2] در لندن انتشار داد که سروصدای زیادی درمحافل ادبی آن کشور و پس ازچند ماهی درامریکا ایجاد کرد و نظر عموم مردم را نسبت به خیام دگرگون ساخت. بعقیده گریوز خیام شاعری صوفی بوده که لغت «می» را در رباعیاتش بسیاق صوفیان بکار برده است. درمقدمهٔ ترجمه خود گریوز می‌نویسد: «اکثر علاقه‌مندان ترجمهٔ انگلیسی ادوارد فیتزجرالد از رباعیات عمرخیام ... ازاین امر که نسخهٔ فارسی ترجمهٔ وی یکی ازقدیمی‌ترین واصیل‌ترین نسخه‌ها نبوده بی‌اطلاعند».[3] با اشاره به نسخهٔ فارسی خود که مدعی است سی‌سال پس ازمرگ خیام تهیه شده است[4]، رابرت گریوز درمقدمهٔ ترجمه‌اش می‌نویسد: «زیرنظر و بدرخواست شاعر متصوف و محقق زبان‌وادبیات فارسی عمرعلیشاه ترجمه منظومی ازاین نسخهٔ اصیل‌وقدیمی که سالها درخانواده ایشان وجود داشته، کرده‌ام.»[5]

بعقیدهٔ رابرت گریوز، خیام صوفی‌است و ترجمهٔ فیتزجرالد از رباعیات خیام شعری‌است به سبك اشعار قرن نوزده انگلیس که متکی است بر نسخه‌ای فارسی که‌فیتزجرالد آنرا بغلط تفسیر کرده‌است.[6] در مقدمهٔ ترجمه‌اش گریوز چنین نوشته است:

1- Robert Graves

2- Robert Graves, *The Rubaiyet of Omar Khayyam* (London Cassell & Company ltd, 1967).

۳- ایضاً، ص ۱.

۴- ایضاً.

۵- ایضاً.

۶- ایضاً، ص ۲

... اشعارعارفانهٔ خیام‌را چهار نسل پی‌درپی و به‌غلط چون‌سخنان مستی خوش‌گذران در مغرب زمین پذیرفته‌اند : « امروز را دریاب فردا هیچ است.» همچنان بر اینند که‌خیام منکر این‌است که‌زندگانی معنی ومفهومی غایی‌دارد ، یاآنکه خالق سزاوار آن‌همه رحم ، عقل وکمالی است‌که به غلط باو نسبت داده‌اند ؛ واین امر مغایر است با گفته‌های خیام درنسخه اصلی‌رباعیات او.۷

عمرعلیشاه ، همکارافغانی گریوز، مدعی است‌که درآمـاده ساختن این ترجمه‌کوشش‌کرده است‌که « کتابی نمونه ازرباعیات شیخ عمر خیام عرضه‌کند که محتویات‌آن صددرصد اصیل باشد.»۸ اوهمچنان مدعی‌است‌که ترجمهٔ جدید « ازنسخه‌ای‌که درقرن دوازدهم میلادی[قرن پنجم هجری] استنساخ شده‌کـه اصیل بودن آن انکار ناپذیر است »۹، بعمل آمده است . اما راجع باین نسخه « اصیل » هیچگونه داده نشده است . تنها خبری کـه می‌دانیم اینست‌که نسخهٔ مذکور درسال۱۱۵۳ میلادی ــ یعنی‌حدود سی‌سال پس ازمرگ خیام ــ نوشته شده و در خانواده عمرعلیشاه بمدت هشتصد سال نگاهداری شده است . سلطان سنجر کسی بوده‌که این‌نسخه‌را به خانوادهٔ علیشاه سپرده و « جد عمر علیشاه خان‌جان فشان خان ،که از شیوخ بزرگ متصوفه بوده »۱۰آنرا برای‌آزمایش استعداد شاگردان مکتب تصوف بکارمی‌برده است .

سالها پیش از چاپ ترجمه‌گریوز ، نیکلا، کنسول فرانسه در رشت‌کـه ترجمهٔ فرانسه وی از رباعیات خیام درسال۱۸۶۷ میلادی درپاریس انتشاریافت نیز معتقد بودکه خیام صوفی بوده . دراینجا گریوزهم عقیدهٔ نیکلای‌فرانسوی شده ومدعی است‌که خیام همانند سایر شعرای عارف ایرانی « شراب را سبك صوفیان بکار می‌برد و آن‌کنایه ازحالت جذبه‌ایست‌که در اثر عشق الهی ایجاد می‌گردد .»۱۱

اگرچه مستشرقین ازقرن نوزده میلادی در جستجوی نسخه‌اصیل رباعیات خیام کتابخانه‌های‌خاورمیانه راکاوش کرده‌اند ، تاکنون کسی موفق به‌پیدا کردن آن نشده وبدلایل زیر امکان دارد هیچوقت‌کسی موفق به‌کشف‌آن‌نشود: نخست

۷ـ ایضاً ، ص۲ـ۳

۸ـ ایضاً ، ص ۳۲

۹ـ ایضاً ، ص۳۳

۱۰ـ ایضاً ، ص ۲۶

۱۱ـ ایضاً ، ص ۴ .

اینکه معاصران خیام اروی یادی بعنوان شاعر نکردند . همگان اورا فیلسوف، ستاره‌سناس، دانشمند وریاضی‌دان بزرگی می‌دانستند ، ولی‌ما هیچ منبع موثق تاریخی که خیام را شاعر بشناسد نداریم . دلیل دیگر اینست که بفرض هم خیام شاعر بوده و دفترشعری ازخود بجاگذاشته بود، امکان زیادی وجود داردکــه مجموعهٔ اشعارش درحملهٔ مغول کــه پس از مرگ وی اتفاق افتاد نابودگردد . ادوارد براون، مستشرق‌نامدارانگلیسی‌درکتاب تاریخ ادبی‌ایران که درچهارجلد نوشته است ، درجلد دوم‌آن می‌نویسدکه چگونه مغولان‌آمدند ، بردند، کشتند وسوختند ورفتند وچگونه‌کتابخانه‌هاراآتش‌زدند و ازنسخه‌های‌کهن و گرانبها برای‌سوخت استفاده کردند .۱۲ علاالدین‌ملک‌جوینی، در تاریخ جهانگشا اشاره‌ای به‌کشتارمغولان درمرو می‌کند ومی‌نویسدکه سید عزالدین به‌کومك سیزده نفر چندین‌روزروسب‌مغول‌شمارهٔ کشته‌شدگان‌شهرمرو‌شدندوسرانجام ۱٫۳۰۰٫۰۰۰ مرده برشمردند ودروصف‌حال رباعی‌زیررا می‌خواندند .

اجزای پیاله‌ای‌که درهم پیوست | بشکستن آن روا نمی‌دارد مست
چندین‌سروپای نازنین‌از بروددست | ازمهر که پیوست‌و بکین که‌شکست

رباعیات مجعول درترجمهٔ گری‌وز

برخلاف ادعای گری‌وز نسخهٔ فارسی ترجمه‌اش، که تاکنون‌آنرا بکسی نشان نداده است ، پراست ازرباعیات مجعول . البته چون این نسخه باصطلاح «اصیل»را نمی‌شود دید اثبات این امر کــه نسخه مجعول است‌کارآسانی نیست ناچار بایستی ازراههای دیگرجعلی‌بودن متن‌فارسی‌ترجمه‌اش‌را ثابت‌کرد.

علی دشتی در کتاب دمی با خیام دربــارهٔ نام خیام در ربــاعیاتش چنین می‌نویسد :

برخلاف ... وجودکلمهٔ خیام دررباعی مارا دراصالت‌آن مشکوك می‌کند.بهترین‌شاهدمدعا فحوای کلام‌است درهمان‌ده‌دوازده رباعی که متضمن‌کلمهٔ خیام میباشد . قطع‌نظرازاینکه خیام شاعری‌را پیشهٔ‌خود نساخته بود تا نام شعری‌یعنی‌تخلص‌داشته باشد وقطع‌نظراینکه غالباً کلمهٔ «خیامی» در مستندات پشت اسم پــدر وی‌آورده شده است و باز قطع‌نظرازاینکه شاعرانی که تخلص‌داشته‌اند ندرتاً آن‌را دررباعی‌بکار

12- Edward G Browne, *A Literary History of Persia* (4 vols ; Cambridge, Cambridge University Press, 1956), II, 12.

برده‌اند ، تمــام رباعی‌هائی کــه نام خیام دارد مشعر است براینکه دیگری آنرا گفته یا جواب یکی از رباعیات خیام است مانند «خیام تنت به‌خیمه‌ای‌ماندراست» که جواب رباعی «دارنده چوترکیب‌طبایع آراست» میباشد ، یا تعریض و کنایه‌ایست به‌خیام مانند « خیام کــه خیمه‌های‌حکمت میدوخت ــ درکورهٔ غم فتاد و ناگاه بسوخت » کــه واضح است میخواهد بگوید خیام با همهٔ لاف حکمت وشك در امور مسامحه بالاخره مرد .۱۳

رباعی‌شمارهٔ ۴۸ درترجمه گری‌ورترجمهٔ رباعی‌مجعولی‌است که علی‌دشتی آنرا پاسخ رباعی‌اصیل«دارنده چوترکیب طبایع آراست » خیام می‌داند .

Khayyam, your mortal carcase is a tent;
Your soul, a Sultan, and your camp, all Time
The groom Called Fate maps out tomorrow's march
And strikes the tent when, Sultan like, you move

خیام تنت به خیمه‌ای مانــد راست
جان‌سلطان‌است‌ومنزلش‌دارفناست
فراش اجــل ز بهر دیگر منزل
این‌خیمه‌بیفکند‌چوسلطان برخاست

و رباعی شمارهٔ ۱۰۸ در ترجمه‌گری‌ورکــه باز رباعی مجعولی است که علی‌دشتی بآن در بالا اشاره‌کرده است :

Khayyam, who stitched the hides for Wisdom's tent
Has tumbled in Grief's clutches He lies burning,
The shears of Death have closed upon his guys
And Hope the Broker sells him for a song .

خیام که خیمه‌های حکمت می‌دوخت
درکــورهٔ غم فتاد و ناگاه بسوخت
مقراض اجل‌طناب عمرش ببریــد
دلال قضا بــرایــگانش بفروخــت

از میان افسانه‌هایی که به خیام نسبت داده‌اند می‌توان داستان نگرانی

۱۳ـ علی دشتی ، دمی با خیام (تهران : چاپخانه بهمن ، ۱۳۴۴) ، ص۲۲۹ــ۲۲۸

ما در خیام پس از مرگ وی ودر خواب دیدن خیام را نام برد. بطلان رباعی زیـر را :

ای سـوختهٔ سـوختهٔ سـوختنی

وی آتش دوزخ از تو افروختنی

تاکی گویی که بر عمر رحمت کن

حق را توکجا برحمت‌آموختنی

هم صادق هدایت و هم علی‌دشتی روشن کرده‌اند . رباعی ۱۰۹ درترجمهٔ گری‌ور برگردانی است از این رباعی مجعول :

Fools, with damnation as your destiny,
Sentenced to fuel the eternal fires of Hell,
How long will you still plead for Omar's Pardon,
Nudging his mercy from the Merciful ?

محقق روسی ژوکوفسکی که در سال ۱۸۸۴ بایران آمده بود بمجعول بودن رباعی زیر پی‌برد :

من بندهٔ عاصیم رضای تو کجاست

تاریك دلم نور وصفای تو کجاست

ما راتو بهشت اگر بطاعت بدهی

این مزد بود لطف وعطای تو کجاست

این‌خود یکی‌از رباعیات «سرگردان» بود که قبلا پروفسور ژوکوفسکی آنرا در مجموعهٔ اسعار عبدالله انصاری (چاپ سنگی هندوستان) دیده بود . با مراجعه به‌ترجمه‌گری‌ور مشاهده می‌شود که رباعی ۸۶ در کتاب وی ترجمهٔ این رباعی مجعول است .

If sinfully I drudge, where is Your mercy
If clouds darken my heart where is Your light ?
Heaven rewards my practice of obedeince;
Rewards well — earned are good — but what of grace ?

پروفسور براون درتاریخ ادبی ایران نوشته‌است‌که رباعی زیر که درظاهر منسوب به خیام است در حقیقت گفته ابن‌سیناست :

از حرحضیض خاك تا اوج زحل

کردم همه‌مشکلات گردون‌راحل

بیرون حستم زبند هرمکروحیل

هربندگشاده شد مگر بند احل

رباعی ۳۴ در مجموعهٔ گری‌وز ترحمهٔ این رباعی ابن‌سیناست :

Easth's Perigee to Saturn's Apogee -

I have unveiled all astral myteries:

Breakuig the barriers of deceit and fraud.

Leapiug all obstacles but Fate's design

نسخهٔ مجعول :

یکی ار نکاتی که خواننده را در مستند بودن ترحمهٔ گری‌ور مشکوك می‌کند نسخهٔ فارسی اسب که وی ادعا کرده اسب هشتصدسال ار عمرش‌می‌گذرد وباصطلاح اصیل‌ترین نسحه‌های رباعیاب خیام اسب. آنچه که مسلم‌است‌استنساخ کنندگان عموماً رباعیات را برحسب حرف آحر مصراع آحر هررباعی‌تنظیم می‌کرده‌اند و این خود سنتی‌بود که در تهیه و تنظیم رباعیات در ایران متداول بوده است. تعحب در اینجاست که رباعیات کتاب‌گری‌وز که بنا به‌ادعای خود او برحسب تقدم وتأخر نسخهٔ فارسی‌اش ترحمه شده است ۱۴ ، از لحاظ تقدم و تأخر رباعی‌ها با مجموعهٔ فیتزحرالد احتلافی ندارد. ادوارد فیترحرالد در ترحمهٔ انگلیسی خود ابداً رعایت نظم و ترتیب استنساح‌کنندگان ایرانی را نکرده بود ؛ بلکه در ترحمهٔ حود رباعیات را آنچنان آورد که یك دور ار زندگانی حیام را از بامداد تا شامگاه نشان بدهد . اما در ترحمهٔ گری‌ور رباعیات همان تقدم و تأخر ترحمه فیترحرالد را دارند و حگونه ممکن است که نسحه‌ای راکه گری‌وز مدعی است سی‌سال پس از وفات خیام استنساخ شده همان سلسله مراتب ترحمهٔ فیتزحرالد را که صدسال پیش نوشته شده، داشته باشد ؟

در سال ۱۸۹۹ ادواردهرن‌الن ۱۵ حانورشناس انگلیسی که صمناً دربارهٔ

14 - Robert Graves, *The Rubaiyat of Ömar Khayyam* (London: Cassell & Company Ltd, 1967), p 48.

15 - Edward Heron - Allen.

ادبیات فارسی نیز تحقیقاتی داشت درکتابی ۱۶ خواست منابع فارسی رباعیات انگلیسی فیتزجرالد را بدهد. در این کتاب هم رباعیات انگلیسی فیتزجرالد و هم رباعیات فارسی معادل آنها و هم ترجمهٔ انگلیسی خودهرن‌الن آمده است. ترتیب آمدن رباعیات در این کتاب همان است که در ترجمه انگلیسی فیزجرالد دیده می‌شود و باز تعجب در اینجاست که رباعیات انگلیسی گری‌وز از لحاظ تقدم وتأخر بارباعیات این کتاب اختلافی ندارد . بنابراین می‌شود نتیجه گیری کرد که شخصی پس از سال ۱۸۹۹ رباعیات فارسی این کتاب را با مرکب و کاغذکهنه دوباره نوشته و نسخهٔ مجعولی بوجود آورده است که بعدها بدست گری‌ور افتاد و سرانجام این ترجمهٔ مجعول و مغلوط بوجود آمد .

یکی دیگر از مشخصات ترجمهٔ گری‌ور آنست که اغلاط آن با اغلاط ترجمهٔ هرن‌الن اختلافی ندارد . مثلا هم گری‌وز وهم هرن‌الن «بزم» را بجای «banquet» ، «Pavilion» ترجمه کرده‌اند

این کهنه رباط راکه عالم نامست
آرامگه ابلق صبح و شامست
بزمیست که واماندهٔ صدجمشید است
قصریست که تکیه‌گاه صدبهرامست

ترجمه‌هرن‌الن

This worn Caravanserai which is Called the world
Is the resting - place of the piebald horse of night and day;
It is a Pavilion which has been abandoned by an hundred Jamshyds :
It is a Palace that is the resting - place of an hundred Bahrams . ۱۷

---

16 _ Edward Heron Allen *Edward Fitz Gerald's Rubaiyat of Omar Khayyam with their Original Persian Sources* (Loudon , Bernard Quaritch, 1899) .

۱۷ _ ایضاً ، ص ۳۳ .

ترجمهٔ گری‌وز

This ruined caravanserai, called Earth –
Stable of Day – with – Night, a piebald steed,
Former pavilion of a hundred Jamsheds;
A hundred Bahrams' one - time hall of state.[18]

همچنین در رباعی شمارهٔ سه ترجمهٔ گری‌ور که لغت «صلاح»، «prayer» ترجمه شده است که مانند لغت «devotions» در ترجمهٔ هرن‌الن سرگردان نادرستی است:

هنگام صبوح است و خروش ای ساقی
ما و می و کــوی میفروش ای ساقی
چه جای صلاحست خموش ای ساقی
بگذر ز حدیث و درد نوش ای ساقی

ترجمهٔ هرن‌الن

It is the hour for the morning draught, and the Cock-crow, O Saki,

Here are we, and the wine, and the street of vinters, O Saki,

What time is this for devotions? Be silent, O saki,

Let be the traditions, and drink to the dregs, O Saki[19]

ترجمه گری‌ور

Loud crows the cock for his dawn drink, my Saki! –
Here stand we in the Vinter's Row, my Saki!'
Is this an hour for prayer? Silence, my Saki!'
Defy old custom, Saki, drink your fill!'[20]

یکی دیگر از خصوصیات ترجمه گری‌ور آنست که رباعیاتی کــه در آخر کتاب هرن الن آمده‌اند نیز در آخر ترجمه وی آمده‌اند. رباعیات شمارهٔ ۱۰۸

---

۱۸ ـ رباعی شماره ۱۷ در ترجمهٔ گری‌ور.

۱۹ ـ ایضاً از کتاب هرن‌الن، ص ۹.

۲۰ ـ رباعی شمارهٔ ۳ در ترجمهٔ گری‌ور.

۱۰۹ و ۱۱۰ در ترجمهٔ گری‌وزهمان رباعیات مجعولی هستند که قبلاً بآنها اشاره شد. مثلا رباعی شمارهٔ ۱۰۹ ترجمهٔ رباعی معروف «ای‌سوختهٔ سوختهٔ سوختنی» است . این‌جود جواب‌دندان‌شکنی‌است به گری‌ور که ادعا دارد نسخهٔ فارسی‌اش صددرصد اصیل بوده، چون‌در این نسخه باصطلاح‌اصیل ما به‌ترانه‌ای برمی‌خوریم که روح خیام پس‌ازمرگ آن را سروده است .

خیام‌شناسان ایرانی و خارجی مدتها پیش این امررا روشن کردند که ترجمهٔ فیتزجرالد وفادار به‌متن اصلی نبوده وفیتزجرالد نه تنها ازاشعارشعرای دیگر ایرانی الهام گرفته بلکه گاهگاهی دراثرالهام ازاشعارفارسی رباعیاتی به انگلیسی سروده که ابداً منبع فارسی ندارند . هرن‌الن که کوشیده بود منابع فارسی ترجمهٔ فیتزجرالد را ذکر کند ، درنتیجه نتوانسته بود برای این‌گونه رباعیات‌فیتزجرالد منابعی پیدا کند وبا مراجعه به‌ترجمهٔ گری‌وزمشاهده‌می‌شود که چون درکتاب هرن الن ، معادل فارسی برای اینگونه رباعیات‌وجودندارد درکتاب گری‌ورهم ترجمه‌ای برای اینگونه رباعیات یافت نمی‌شود . مثلاهرن الن برای رباعی انگلیسی زیر فیتزجرالد نتوانسته بود رباعی معادل فارسی پیدا کند .

Then of the Thee in Me who works beind
The Veil, I lifted up my hands to find
A lamp amid the Darkness, and I heard,
As from without – «The Me within Thee blind» ۲۱

با مراجعه به ترجمهٔ گری‌ور ، معادلی برای این رباعی درکتاب وی یافت نمی‌شود.

برای رباعی شمارهٔ ۸۰ در مجموعهٔ فیتزجرالد ، هرن‌الن نتوانست یک معادل‌فارسی‌پیدا کند . ناچاردونیمه رباعی زیررا بعنوان منابع رباعی‌انگلیسی فیتزجرالدآورد :

۱ــ درسایهٔ گل‌نشین که بس گل که ز باد   در خاک فرورفته و با خاک شده

۲ــ کافکند بخاک صد هزاران جم و کی   این آمدن تیر مه و رفتن دی

با رجوع به‌رباعی‌معادل‌در ترجمهٔ گری‌ورمشاهده‌می‌شود که‌رباعی‌انگلیسی وی نیزمرکب ازدونیمه رباعی‌است‌که تعلقی بهم ندارند و مبنی برهمان دونیمهٔ

۲۱ــ رباعی‌شمارهٔ ۳۴ درچاپ چهارم ترجمهٔ فیتزجرالد.

رباعی‌هستند که در کتاب هرن‌الن‌مذکورافتاده است .

Rest in the rose's shade, though winds have burst
A world of blossom, Petals fall to dust
Jamsheds and Khusros by the hundred thousand
Lie tumbled by a similar stroke of time ۲۲

عین‌همین‌اختلاط دررباعی‌شماره ده گری‌وز دیده می‌شود که باز متشکل‌از دونیمه رباعی است که درکتاب هرن‌الن‌آمده است .

۱ــیك جرعهٔ می ز ملك کاوس بهست
ور تخت قباد و ملکت طوس بهست
۲ــگردن منه ار خصم بود رستم زال
منت مبر ار دوست بود حاتم طی

ورباعی‌معادل گری‌ورهم مبنی‌براین‌دونیمه رباعی‌است.

One ample draught outdoes the fame of Kawus,
Kobad the Glorious or Imperial Tus
Friend, never bow your neck even to Rustum
Nor proffer thanks even to Hatim Tai

درمجموعه‌های‌رباعیات‌خیام، هرچقدرتاریخ استنساخ به‌عصرمانزدیك‌تر می‌شود برتعداد رباعیات صوفیانه افزوده می‌گردد . آرتورکریستنسن ، محقق دانمارکی، که نحست پی‌باین‌امر برد، جنس رباعیات مجعولی‌را ازمجموعهٔخود حذف‌کرد . شاید علت وجود چنین رباعیات صوفیانه درنسخ بعدی باین علت باشدکه استنساخ‌کنندگان‌عمداً برای‌تبرئهٔخیام‌جنین‌رباعیانی‌را داخل‌مجموعه‌ها کردند. نسخهٔ گری‌ور نیزباید درزمان نزدیك بما استنساخ شده باشد وشایدهم کپیه‌ایست ازرباعیات فارسی که هرن‌الن‌درسال ۱۸۹۹ درکتاب‌خود آورده است برای اینکه هرن الن کوشید منابع فارسی‌ترجمهٔ فیتزجرالدرا پیداکند وچون فیتزجرالد ازدونسخهٔاکسفرد وکلکته‌استفاده کرده بودکه هردوچندین‌سال پس ازمرگ خیام استنساخ شده بودند ، بنابراین‌جنس رباعیات مجعول‌صوفیانه‌نیز منبع الهام وی‌قرار گرفته بودند .

۲۲ــ رباعی شمارهٔ ۹ درترجمهٔ گری‌ور

حافظ ، ساعر متصوف ایران که در قرن هفتم هجری می‌زیست رباعیاتی دارد که گاهی در مجموعهٔ رباعیات خیام دیده می‌شود . از میان چند رباعی حافظ که پروفسور ژوکوفسکی در رباعیات خیام کشف کرد ، رباعی دیـر در نسخهٔ معروف اورلی۲۳ آمد که فیتزجرالد از آن در ترجمه‌اش استفاده کرده بود:

« Well,» murmured one, « Let whoso make or buy
« My Clay with long Oblivion is gone dry :
« But fill me with the old familiar Juice,
« Methinks I might recover by and by » .۲۴

با مراجعه به ترجمهٔ گری‌ور مشاهده می‌شود که ترجمهٔ این رباعی حافظ در کتاب وی هم آمده است .

When Destiny, I say, has trod me down
Cutting my root of hope, sweet friends, assemble
And from my Clay contrive a single jug
To thrive again, well soused in glorious drink ۲۵

البته عدم شباهت بین تـرجمهٔ فیتزجرالد و گری‌وز بعلت تـرجمهٔ آزاد فیتزجرالد است . متن فارسی این رباعی چنین است

در پای اجل چو من سرافکنده شوم

وز بیخ امید عمر برکنده شوم

زنهار گلم بجز صراحی مکنید

شاید که چو پر باده شوم زنده شوم .

جای تعجب است که در نسخه‌ای که گری‌ور مدعی است در قـرن پنجم هجری استنساخ شده رباعی یك شاعر قرن هفتم هجری دیده می‌شود . البته لزومی ندارد که رباعیات تمام شعرای متصوف را که در مجموعهٔ گری‌وز آمده است در اینجا منعکس کنیم. کافی است که بگوییم اگر مترجمانی چون نیکلا و گری‌ور برای رباعیات خیام تفسیرات صوفیانه کرده‌اند دلیلی واضح وجود دارد. این رباعیات

۲۳ ــ Ouseley

۲۴ ــ رباعی شماره ۸۹ در ترجمهٔ فیتزجرالد

۲۵ ــ رباعی ۹۶ در ترجمهٔ گری‌ور .

سرگردان صوفیانه که به مجموعه‌های رباعیات خیام راه‌یافته بودند آنها را فریب داده‌اند.

گری‌وز در مقدمهٔ ترجمهٔ خود می‌نویسد: «هرن‌الن، که تجربه و تحلیل دقیقی از منابع فارسی فیترجرالد کرده است، باین نتیجه رسیده که فیترجرالد از اشعار عطار، حافظ، سعدی وجامی که از شعرای متصوف ایران بودند در ترجمه رباعیات استفاده کرده است».۲۶ متاسفانه گری‌وز نمی‌دانسد که نسخهٔفارسی خود او، که بایستی کپیهٔ مجموعهٔ هرن‌الن باشد، محتوی‌همان منابع فارسی است که هرن‌الن برای ترجمهٔ فیترجرالد پیدا کرد، که اغلب آنها اشعار همین شعرای متصوف هستند.

گری‌ور مدعی است که خیام صوفی بود

عمر علیشاه، همکار گری‌ور در این ترجمه، عقیده دارد که لقب خیام «لقبی‌است صوفیانه ودر حروف ابجد تبدیل به‌نامی صوفیانه می‌شود که تارك‌مال دنیا، معنی‌می‌دهد.»۲۷ادریس‌شاه، برادرعمر علیشاه، نیز معتقد است که اشعار خیام بایدازدیدگاه صوفیانه‌خوانده شود. در کتاب خودبنام صوفیان۲۸ فصلی‌رابه‌خیام اختصاص داده و در آن خیام‌را صوفی‌معرفی کرده است. در این فصل، ادریس شاه، خیام را «ندای صوفیان» ۲۹ خطاب می‌کند و مدعی است که اشعار خیام «معانی دوگانه» ۳۰ دارد و می‌شود از مفاد آن «برای مقاصد صوفیانه استفاده کرد.» ۳۱

گری‌وز در مقاله‌ای‌که در امریکا در دفاع از ترجمه‌اش نوست ۳۲ مدعی

۲۶ - Robest Graves, *The Rubaiyat of Omar Khayyam* (London : Cassell & Company Ltd, 1967). p 16

۲۷ - ایضاً، ص ۳۴.

۲۸ - Idries Shah, *The Sufis* (Londnn : W. H. Allen. 1964).

۲۹ - ایضاً، ص ۱۶۶.

۳۰ - ایضاً، ص ۱۶۸

۳۱ - ایضاً، ص ۱۶۸.

۳۲ - Robert Graves, «Translating the Rubaiyat,» *Commentary* 46, No. I (July, 1968).

شد که خیام را «پنجاه میلیون صوفی در مشرق‌زمین و بویژه در ایران بعنوان یك رهبر دینی قبول داشتند... لیکن این منشاء بزرگ عشق عارفانه اسلامی در مغرب‌زمین بعنوان یك آدم خوش‌گذران مورد توجه پنجاه میلیون باده‌خواران گشته است.» ۳۳ در این مقاله ، گری‌وز شکی بجا نمی‌گذارد که «تصوف خیام همیشه مورد قبول صوفیان بوده ــ وگرنه چرا خانوادهٔ عمر علیشاه ، که از صوفیان دیرین بوده‌اند ، بمدت‌هشت قرن این نسخه رباعیات وی را نگهداری کرده بودند؟» ۳۴

عجیب نیست که بعضی از منتقدین تعبیرات صوفیانه برای رباعیات خیام کرده‌اند. وجود چنین رباعیات «سرگردانی» که قبلا به آنها اشاره شد، باعث گمراهی هر کس می‌شد . پس از مطالعهٔ دقیق زندگانی خیام و دوره‌ای که وی در آن میزیسته و بررسی آثار وی و نوشته‌های معاصرانش دربارهٔ وی ، هیچگونه سندی تاکنون کشف نشده که دال بر صوفی بودن خیام باشد وهمچنان که علی دشتی در کتاب دمی با خیام ذکر کرده است ، «نامی از وی [خیام] در سلسله مشایخ صوفیه نیست وصوفیان نامی چون شیخ نجم‌الدین دایه و سلطان ولدبانظر خوبی بوی نمی‌نگرند . » ۳۵ همچنین در رباعیات خیام که در کتابهای التنبیه ، مرصادالعباد ، مونس‌الاحرار ، تاریخ جهانگشا ، تاریخ وصاف ، تاریخ گزیده ، فردوس التواریخ ونزهة‌المجالس آمده است و خیام شناسان ایرانی و خارجی باصالت اکثر این رباعیات معتقدند . اثری از کنایات صوفیانه دیده نمی‌شود.

صوفیانی چون عمر علیشاه و برادر ایشان ادریس‌شاه ، نظریات عارفانه خود را بر رباعیات خیام تحمیل کرده‌اند قفطی در کتاب تاریخ‌الحکما بر باین نکته پی‌برده بود که صوفیان فریب معانی ظاهری رباعیات خیام را خورده و اشارات صوفیانه در آنها می‌بینند در حالیکه در باطن معانی رباعیات خیام برای شریعت‌همانند نیش‌مارهای گزنده است . ۳۶قفطی همچنان در کتابش نوشته است که علت مسافرت خیام بمکه‌ترس از تکفیر معاصران خود بوده است .

۳۳ ــ ایضا . صفحه ۶۶ .

۳۴ ــ ایضا ، صفحه ۶۹

۳۵ ــ علی دشتی دمی باخیام (تهران : چاپخانهٔ بهمن ، ۱۳۴۴) ، ص ۸۴ .

۳۶ ــ رجوع‌شود بمقالهٔ پروفسور ژوکوسکی در مجلهٔ المظفریه که بوسیلهٔ راس انگلیسی در صفحه ۳۵۴ مجله انجمن سلطنتی آسیایی انگلستان سال ۱۸۹۸ ترجمه و چاپ شد .

برخلاف غزالی ، فیلسوف معاصر خود ، خیام به سلك صوفیان درنیامد و بالنیحه مورد علاقه و توحه غزالی نبوده و اختلاف عقاید و آراء ایندوخود دلیلی است برصوفی نبودن خیام .

ربان برحمهٔ گری‌ور

حون گری‌وز شاعر معاصر انگلیسی است حواه‌ناحواه در ترحمه حودار الفاظ سادهٔ انگلیسی استفاده‌کرده است . در ترحمهٔ معروف فیترحرالد که در قرن نوزده انحام شدصناعات بدیع شعری دورهٔ ویکتورین انگلیس بچشم می‌حورد. با توحه باین نکته که ربان رباعیات اصیل خیام ساده و بی‌تکلف است ، بایستی اقرار کرد که در ترحمهٔ گری‌وز این سادگی و بی‌پیرایگی مراعات سده است. اما گری‌ور گاهی پافراتر بهاده و ارلغات متبدل و غیرشاعرانه انگلیسی در ترحمهٔ خود استفاده‌کرده است . مثلا در رباعی سمارهٔ یك ترحمهٔ حود لغت «straddeing» ، در رباعی سمارهٔ صدویك لغت «besmirched» ، در رباعی شمارهٔ هشتاد و سه لغت «irresistibility» ، در رباعی سمارهٔ هشتاد ودو لغت «incontrovertibly» ودر رباعی‌شمارهٔ حهارده لعت «snap» را بکاربرده‌است. لغت «mancel» که در رباعی سمارهٔ یازده وی بکار رفته اصلا در ربان انگلیسی وحود بدارد ولی امکان دارد همان لغت «manchet» باشد که نوعی نان گندم است .

مهرهای ساسانی

نوشتهٔ دکتر بووار

CATALOGUE OF THE WESTERN ASIATIC SEALS IN THE BRITISH MUSEUM

STAMP SEALS, II - THE SASSANIAN DYNASTY

by Dr A. D H Bivar. Published by The Trustees of the British Museum, London, 1969, VIII+145 ps. + 32 Pls

ع.شاپور
(دانشگا
شیر

بزرگترین گنحینهٔ مهرهای ساسانی در موزهٔ بریتانیا است وارایں روی بررسی کاملی ازحنس سنگها ، نقوش‌وشیوهٔ کنده گری و نوشته‌های آنها ، برای

بررسی تاریخ‌ایران ساسانی اهمیت‌اساسی دارد ودرحل مسایل تاریخی ، هنری ودینی وحتی جغرافیائی آن دوره کمك شایانی میکند . اما اختلاف سلیقه‌ها در طبقه‌بندی مهرها ، و زیــادی تعداد آنها و دشواری خط پهلوی ، کار یك‌چنین بررسی رادشوار میسازد . بااینهمه نویسندهٔ دانشمند این‌کتاب دکتر بیوار ، که استادباستان‌شناسی ایران دردانشگاه‌لندن است ، بخوبی‌از عهدهٔ‌طبقه‌بندی کاملا پذیرفتنی وسودمندی بــرای این مهرها ، وبــررسی‌کاملی ازهمهٔ خصوصیات و ارزشهای‌آنها ، برآمده است . وی در مقدمهٔ مفصل خود (صفحه ۱ تا ۳۳) از مسایلی چون :

سابقهٔ‌مطالعهٔ مهرهای ساسانی ، مهرهائی‌که نــاپدید شده‌اند ، ترتیب و طبقه‌بندی مهرها ، ترتیب تاریخی ، کتیبه‌ها وریخت و مناسبت وموضوع نقوش مهرها سخن‌میراند ، واهم‌اشارات مورخان‌کهن شرقی وغربی دربارهٔ مهرهای ساسانی رابررسی میکند . آنگاه‌یادداشتهائی درمورد سنگهائی‌که برای‌ساختن مهرها بکاربرده‌اند ، می‌افزاید ، ودر فهرست مآخذی‌که از ص ۳۷ تا ۴۰ را پر کرده است ، همهٔ مآخذ وتحقیقهائی را که درباب موضوع مورد بحث نوشته شده‌است یادمیکند ، و بر آنهائی‌که دارای ارزش بخصوصی هستند ، توضیحاتی می‌افزاید ؛ سپس مهرها را برحسب موضوع نقوش آنها (مثل تصاویر انسان ، چهارپایان، پرندگان‌وجانداران‌دیگر ، آتشدان، عفریتهاوجانوران‌مختلط‌الاعضا، نشان و علامت افراد و خاندانها (Devices) وکتیبه‌ها) دسته‌بندی میکند ، و نام‌و نشان هریك‌ازمهرهارا بدقت‌نشان‌میدهد. بعداز مهرهای‌تقلبی،ومهروارهای گلین[1] ، ومهرهای هندو-پارتی Indo - parthian سخن میراند. ۴۳ تصویر، که هریك ده‌ها مهرساسانی را می‌نماید ، با توجه بهمان طبقه‌بندی‌که در متن اختیارگشته است ، با نفاست فراوان چاپ و به‌کتاب افزوده شده .

آشنائی اروپائیان بامهرهای ساسانی ازنیمهٔ دوم سدهٔ هفدهم آغاز شد ، وباانتشار **فهرست مهرهای‌کهن و نوین** ، اثرر.راسپ R.E Raspe در۱۷۹۱، پیشرفت قابل ملاحظه‌ای‌کرد . کامیابی سیلوستر دوساسی Silvestre de Sacy به‌خواندن الفبای پهلوی‌در ۱۷۹۳ ، مطالعهٔ مهرهای‌کتیبه‌دار ساسانی‌رابسیار

---

(۱) مهروارهٔ گلین را من‌بجای Bulla بکارمیبرم .

آسان کرد ، وپیشرفت فن تصویرنگاری وچاپ ، ومطالعه‌های پیشینیان، ادوارد توماس Edward Thomas رادر ۱۸۵۲ به‌انتشار نخستین فهرست‌علمی‌موضوعی برای مهرهای ساسانـی تـواناساخت . در ۱۸۹۰ پاول هرن paul Horn معروف فهرست مهرهای کتیبه‌دار ساسانی در موزهٔ بریتانیا را منتشر کرد . دو سال‌بعد یوستی Justi درنامنامهٔ ایرانی ازمهرهای ساسانی برای تعیین نامهای سرشناسان روزگار ساسانی سود بسیار برد . هنینگ و هـرتسفلد هم تحقیقات گرانبهائی درموضوع مورد بحث کرده‌اند ، **وفهرست‌مهرهای ساسانی‌درموزهٔ ارمیتاژ** ، که بوسیلهٔ بوریسف Borisov ولوکنین Lukonin در ۱۹۶۲ چاپ شد ، مهمترین اثری‌بودکه پیش‌ازکتاب حاضردرمورد مهرهای ساسانی منتشر گردید .

دکتر بیوار انواع مهرهارا برحسب موضوع گروه‌بندی کرده است ، و اشکال وامتیازات این‌شیوه رایادآور گشته ، ودرموردتعیین تاریخ ساخته‌شدن هریك ازمهرها ازهمهٔ امکانات، مثل‌رابطهٔ مهرbااشیاء دیگردر محل‌کاوش‌ویافته شدن آن، نوع وریخت کتیبه‌هاورابطهٔ پاره‌ای‌ازآنها بااشخاص تاریخی‌ومعروف، ریخت مهروشیوهٔ کنده‌گری‌آن وغیره وغیره ....،استفاده‌کرده است .

کتیبه‌هائی که برمهرهای ساسانی منقوراست ، یانام ونشان خداوندمهر را می‌رساند، مانند مهرشمارهٔ ۱۱۹۹۹۴ که تصویر ونام **وه‌دین شاپورانبارید ایران** درزمان یزدگرد دوم‌را حاوی است (تصویر 3 AD 1) ،

ویا نام شهرهای بزرگ ونامور را ، مانند مهرشمارهٔ ۱۱۹۹۷۰ که از گرمیکان (کرکوك) ونوت‌اردخشیرکان(موصل) نام‌میبرد (تصویر 29 OA 1)؛ اما گاهی تنها یك‌کلمه وجملهٔ اخباری ومذهبی را شامل است، مـانند «راست» (درست ، دست‌نخورده) که نمایندهٔ رضایت خداوند مهرازمتن نامه‌ای‌یا چیزی که‌برآن مهرمیزده، بوده‌است، ومانند مهرشماره ۱۲۰۳۳۴ که«پشتیبانی‌مهر» برآن حك‌شده است (تصویر 13 EG3) .

ازنظر جنس ، مهرهای ساسانـی را از سنگهائی‌چـون عقیق جگری ، سنگ یمانی ، عقیق ، عقیق سلیمانی ، یشم ، لاژورد ، فیروزه ، سنگ آهن و لعل می‌ساختند واین ابتکار بزرگ دکتر بیوار است‌که ثابت می‌کند میان‌این ریخت وجنس وتاریخ این مهرها رابطه‌ای انکارناپذیر موجود است ، یعنی‌نوع

بخصوصی از یك سنگ را بریخت معینی و در زمان محدودی می‌پسندیدند و می‌ساختند؛ در نتیجه مثلا میتوان گفت که نگین‌هائی که سطح صاف و یا کمی برآمده دارند و از عقیق سلیمانی ساخته شده‌اند، میان سالهای ۴۰۰ ــ ۲۲۴ میلادی رواج کامل داشته‌اند، و غیره.

درهر مطلبی از این کتاب، نکتهٔ تحقیقی دلچسب و ارزشمندی گنجانیده شده است ودر نتیجه اهمیت این اثر چنان است که هیچ دانشجوی تاریخ وهنر و باستانشناسی ایران، وحتی آسیای باختری، از آن بی‌نیاز نمیتواند بود. کامیابی هرچه بیشتر دکتر بیوار را در خدمت به‌تاریخ و باستانشناسی ایران آرزومندیم.

یادبود ایرانشناسان

ولادیمیر ایوانف

ولادیمیر ایوانف (متولد۱۸۶)ایرانشناس مشهور که تحصص او در شناخت آثارومطالعۀافکار فرقۀاسمعیلی بودروز۲۹ خرداد ۱۳۴۸درتهران وفات کرد

ایوانف ار مردم روسیه بود ودر سالهای قبل از انقلاب به‌ایران آمده‌بود. اوپس‌ازانقلاب از مراجعت به مملکت خود سربازرد و به‌سوی ممالک‌اروپائی وهندوستان رفت و قسمتی ار دوران حیات‌رادرهند گذرانیدو درخدمت انجمن‌اسماعیلی ومرحوم‌آقاخان بزرگ بود و به‌کارهای فرهنگی و تحقیقی می‌پرداخت وبا سوق وعلاقۀ خاص تحقیقات خود را در زمینۀ آثار اسماعیلی دنبال می‌کرد و چندین متن اسماعیلی را در بمبئی و تهران به چاپ رسانید وکتابی مبسوط در باب تاریخ‌الموت به زبان انگلیسی نوشت .

ایونف مقالات وآثار دیگرهم‌درزمینۀ لهجه‌های‌خراسان وادبیات‌فارسی دارد که همه‌به‌زبان انگلیسی است ودرمجلات انگلیس وهندوستان چاپ‌شده‌است ودرفهرست مشهور Index Islamicus آنهارا می‌توان شناخت .

اهم فهرست‌آثاری که ازاو درزمینۀ تاریخ وفرهنگ اسماعیلیان نشرشده بدین‌صورت است .

1. "The Alleged Founder of Ismailism."

2. 'Collectanea,' vol. I, 1948. Contents: 'Satpath' (on Indian Ismailism). 242

3 "Studies in Early Persian Ismailism." Cairo. 1948, pp. xii—202.

4. "Tasawwurat (Rawdatu't-taslim)" by Nasiro' d-din Tusi. Pers. text, ed. and transl. by W Ivanow. Bombay. 1950 pp lxxxviii—250

5. "Pandiyat-i Jawanmardi." Pers text. ed. and transl by W. Ivanow. Bombay, 1953. pp x—20-98-102.

6. "Nasir-i Khussaw and Ismailism," Bombay 1948, pp xx—70

7 "Six Chapterr-i Khusraw" (Shish Fasl-i Sayyid Nasir) Pers text, ed and transl. by W. Ivanow. Bombay and Cairo, 1949. pq xli—112-48

8 I"Brief Survey †f the Evlution of Ismailism." Bombay, 1952. pp. x—88.

9. "True Meaning of Religion" (Risala dar Haqiqat-i Din) by Shihabu'd-din Shah Transl by W. Ivanow. Third ed. Bombay, 1959. pp. xx—52.

10 "Problems in Nasir-i Khusraw's Biography" Amplified second ed. Bombay. 1959. pp xvi—88.

11. "On the Recognition of the Imam" (Fasl dar Bayan-i Shinakht-i Imam), Pers. text. ed. by W. Ivanow. Second ed., 1962

12. Alamut and Lamasar, by W. Ivanow. tehran 1960.

13. "The Truth-Worshippers of Kurdistan."Ahl-i Haqq texts, edited by W Ivanow Bombay 1953. pp. xvi—249—210

14. "Studies in Easly Persian Ismailism," by W Ivanow. Second revised ed. (see above, A-3). Bombay, 1955 pp xii—160.

15 "Ibn al-Qaddah (The Alleged Founder of Ismailism)."by W Ivanow Second revised ed. of A-1 Bombay. 1957, pp. xii—161

16 "Haft Bab" or "Seven Chapters", by Abu Ishaq Quhistani Pers. text, ed. transl. by W. Ivanow Bombay, 1959 pp xii—28 -78

17 "On the' Recognition of the Imam" (Fāsl dar Bayān-i Shinakht-i Imam). Pers text. ed. by W Ivanow Bombay. 1949, pp xvi - 28

18. An English translation of the preceding. by W Ivanow. Bombay, 1947. pp xii - 60.

وفات سید محمد هاشمی

سید محمد هاشمی کرمانی متولد ۱۲۷۹ شمسی در ۱۶ شهریور ۱۳۴۹ درگذشت. آن مرحوم مرد فرهنگی و سیاسی بود. مدتی روزنامه نویسی کرد (در کرمان ودرتهران) وچند دوره وکالت کرمان درمجلس شورای ملی به‌عهدهٔ او بود.

مرحوم‌هاشمی‌ادیب، شاعروفاضل بود ومخصوصاً درخصوص‌تاریخ کرمان از مطلعان بود. کتاب تذکرةالاولیاء محرابی از آثارقرن دهم را او تصحیح و چاپ کرد. نام‌روزنامه‌ای که اودر کرمان می‌نوشت «بیداری» بود و در تهران روزنامهٔ «اتحاد ملی» را بنیادگذارد.

وفات زکی ولیدی طوغان

طوغان استاد نامدار ترک که ازمستشرقان مشهور و در ایرانشناسی نیز نامور بود در۲۶ ژوئیه ۱۹۷۰ درگذشت. سن او قریب ۸۸ سال بود.

طوغان با زندگی سیاسی مشهورشد وپس از ناکامی به‌سوی علم گرائید و چون مستعد بود و زبانهای متعددمی‌دانست از برجستگان شد .

طوغان کتابشناس و نسخه‌شناس بود. به‌ادبیات ترکی بیشتر علاقه‌داشت تا فارسی. امادرزمینهٔ هردو زحمات وخدمات بسیار کرد . اوکسی است که عده‌ای نسخ مهم را در کتابخانه‌ها یافته وباعث شهرت آنها شده است . او بود که رسالهٔ ابن فصلان را در کتابخانهٔ آستان قدس و ترجمهٔ خوارزمی مقدمة‌الادب زمخشری را در ترکیه پیدا و معرفی کرد.

ما بهٔدانشمندان کشور ترکیه که‌یکی‌ازبرجستگان‌ایرانشناس وترکستانشناس دانشگاه استانبول اردست آنها رفته است‌تسلیت می‌گوئیم وشرح زندگی‌وحالات وتألیفات اورا دریکی ازشماره‌های آینده خواهیم آورد .

مرحوم طوغان سرگذشتی مفصل از خـود درکتابی که ۶۴۳ صحیفه و به‌زبان ترکی است نوشت ودر۱۹۶۹ منتشر کرد . از او شنیدم که سرگذشتش به‌صورت ملخص‌توسط یکی از ناشران امریکا نیز چاپ خواهد شد. نام‌کتاب او Hatıralar (خاطره‌لر) است .

یوسف شاخت J.Schacht از اسلام شناسان بنام و متخصص مشهور فقه و کلام اسلامی متولد سال ۱۹۰۲ در گوشه‌ای از لهستان دراول اوت ۱۹۶۹ در نیوجرزی (امریکا) وفات کرد. او قسمتی از دوران زندگی را در آلمان وقسمتی را در انگلیس وقسمتی دیگر را درامریکا گذرانید.

وفات یوسف شاخت

مدتی درقاهره استادموقت بود. چندی در اکسفورد تدریس کرد وچندی درنیجریه وچندی در لیدن (هلند) وچندی دردانشگاههای امریکا.

باوجود آنکه هرچند به‌چند دریکی ازممالك مقیم‌می‌شد مقدارکار علمی اوحیرت‌انگیز واکثراً قابل اعتمادست. برنارد لوئیس B. Lewis شرح زندگی و آثار او را به‌تفصیل در مجلهٔ B.S.O.A.S. (جلد ۳۳ جزوهٔ دوم- ۱۹۷۰) نوشته است.

کسها ویادگارهای قدیم

-۱-

عکس میرزا غلامرضا خوشنویس

میرزا غلامرصا خوسنویس ازحوسنویسان ستعلیق نویس مشهور درعصر ناصری است . وازآثارمشهور اوکتیبهٔ مسحد سپهسالار تهران قابل ذکرست .

میرزا غلامرضا خوشنویس

-۲-
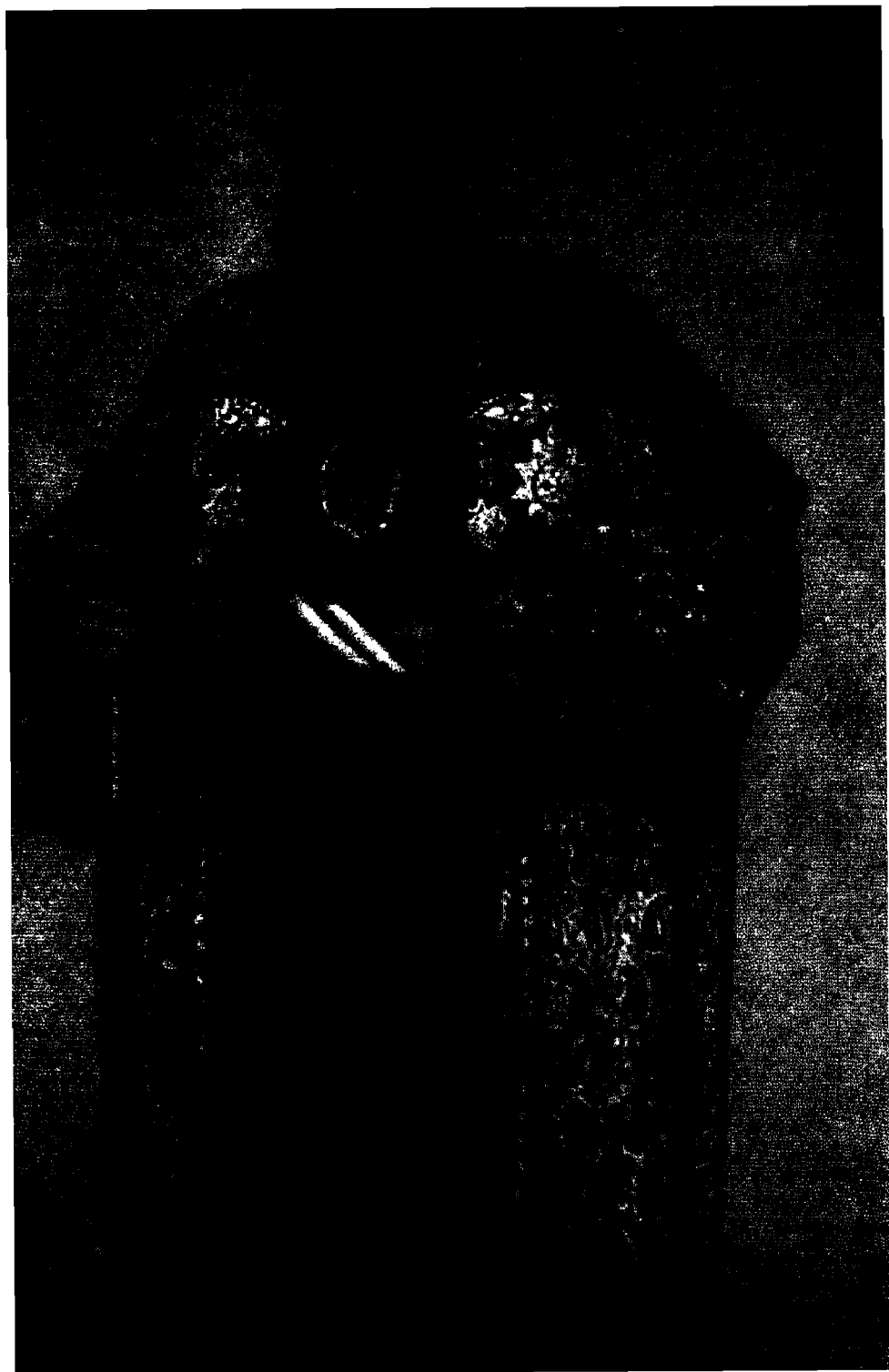
تصویر نقاشی رضا قلی خان هدایت للەباشی

این اثر از ابوالحسن غفاری (صنیع‌الملك) چهره‌ساز مشهور عصر ناصری است . اندازهٔ این تصویر ۳۴ × ۲۴/۵ سانتی‌مترست ودر موزهٔ ایران باستان نگاه‌داری می‌شود .

-۳-

فرمان محمدشاه در مورد واگذاری نقیب‌الاشرافی مملکت فارس بعهدهٔ درویش حسن

درین فرمان اطلاعات‌مفیدی راجع به‌اصطلاحات ومراسم درویشی‌درعهد محمدشاه مندرج است . متن

-۴-

گوشه‌ای از کتیبهٔ بیستون

این‌عکس توسط هیأت باستانشناسان آلمانی برداشته شده است

محصلین دارالفنون در آغاز تأسیس

نقاشی اسـاروصع وهیأت محصلین دارالفنون درسالهای نحستین تأسیس
آن مدرسه .

معرفی کتابهای تازه

کتاب ، فهرست

اسکارپت، ربر :

اطلاع کتاب . ترجمهٔ محمدرضا مطیری و علی کا هاسمی. [تهران ، کمسون ملی یونسکو ، ۱۳۴۹] رقعی- ۲۰۶ ص (نشریهٔ کمسون ملی یونسکو ، ش۳۲)

ایران . مجلس سورای ملی . کتابخانه :

فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای‌ملی زیر نظر ایرج افشار، محمدتقی دانس پژوه ، علینقی منزوی . تحریروچاپ و فهرست توسط احمد منزوی . جلد شانزدهم . تهران . ۱۳۴۸ وزیری. ۴۷۶ ص.

ایران . وزارت فرهنگ و هنر کتابخانهٔ ملی .

کتابشناسی ملی . انتشارات ایران در سال ۱۳۴۶ مدون محمد رهری و مرتضی‌سادات صونی. جلد ۵ . تهران. ۱۳۴۸ خشتی - ۳۱۷ ص

درین‌فهرست ۱۳۴۱ کتاب، ۱۴۸ مجله، ۱۴ روزنامه معرفی‌شده است

تهران. دانشگاه تهران. کتابخانهٔ مرکزی :

کتابداری . زیرنظر ایرج افشار، دفتر سوم. تهران . دانشگاه تهران . ۱۳۴۹. وزیری ۳۳۰+۵۸ ص

محتوی پانزده مقاله درمسائل و مباحث کتابداری است .

رجائی ، احمدعلی :

متنی پارسی‌ازقرن چهارم هجری، معرفی قرآن خطی‌مترجم‌شمارهٔ۴. [مشهد] آستان قدس [۱۳۴۹] وزیری . ۲۳۵ ص

بحثی است دقیق در باب مشخصات و مختصات قرآن‌خطی‌با ترجمهٔ فارسی که آقای رجائی نثر فارسی آن‌را از قرن چهارم هجری احتمال می‌دهد . درین بحث ازخصائص ودستوری متن نیز بحث وبا ترجمه‌های طبری و کشف‌الاسرار و ابوالفتوح تطبیق داده شده است .

شفیعی ، محمد :

مفسران شیعه. [شیراز. دانشگاه پهلوی، ۱۳۴۹] وزیری . ۲۶۱ ص (انتشارات دانشگاه پهلوی ، ش۱۱)

درین‌کتاب کتب تفسیر قرآن به ترتیب قرن‌مورد معرفی‌قرار گرفته استوبرای کتابشناسی اثرسودمندی‌است. کاش‌مؤلف درهر قرن‌نظم‌الفبائی‌را رعایت و باشمارهٔ ردیف‌تعداد تفاسیررا معلوم فرموده‌بود. همچنین فارسی‌وعربی‌بودن هریك،لازم بود که گفته آید .

الطهرانی ، آقا بزرگ :

الدریعه الی تصانیف الشیعه. الجزء العشرین نقحه وراد فیه احمد المنزوی . تهران . ۱۳۹۰ ه‍ ق. وزیری. ۴۲۷ص.

کاظمی ، اصغر :

فهرست کتابهای آلمانی در بارهٔ ایران Iran Bibliographie. تهران. دانشگاه تهران ۱۳۴۹ . وزیری. ۱۶۴ ص. [انتشارات دانشگاه تهران، ش ۱۳۰۳ - گنجینهٔ فهرست و کتابشناسی - ش۱۸]

مجموعه‌ای است از نام و نشان کتب و مقالات به‌زبان آلمانی در بارهٔ ایران. این فهرست به ترتیب موضوعی منظم شده و ذیل هر موضوع کتب و مقالات با تقدم نام مؤلف و به‌ترتیب تقدم و تأخر تاریخ نگارش ضبط گردیده است . تعداد عناوین کتب و مقالات ۱۳۳۱ است .

ادیان ، فلسفه ، علوم اجتماعی

ابن سینا :

النفس السادس من کتاب الشفا . ترجمهٔ روان شناسی شفا . تعلیم اکبر داناسرشت . چاپ سوم . [تهران] ۱۳۴۸ . وزیری . ۲۸۰ ص .

داناسرشت در ۱۳۱۸ ترجمهٔ قسمت روان شناسی شفا را انتشارداد واینک پس‌ازسی سال بصورت منقحتر در دسترس قرار می گیرد .

استوارت ، مایکل :

کینز . ترجمهٔ هوشنگ نهاوندی. [شیراز] دانشگاه پهلوی[۱۳۴۹] وزیری. ۱۵۶ ص (انتشارات دانشگاه پهلوی، ش۱۵)

کینز یکی از نوابغ وصاحب‌نظران‌درعلم اقتصاد جدیدست وآراء وعقایدش‌درعصر ما مورد بحث و نظر و استناد . ترجمهٔ کتاب حاضر کمکی‌است به معرفی او به فارسی‌زبانان واررس نوشته‌های نهاوندی درفارسی‌روان وشسته وپاك است .

ایران . شورای اقتصاد :

صورت‌جلسات شورای اقتصاد در پیشگاه شاهنشاه آریامهر یا مجموعه‌ای از اسناد تاریخ‌معاصر ایران. گردآورنده علامرضا ملك پی[ارشیبر یور۱۳۴۳ تامرداد۱۳۴۸] تهران.[۱۳۴۸] وزیری. ۳ جلد

ایران . قوانین :

مجموعهٔ قوانین استخدامی ومقررات‌مالی گردآورنده و ناشر روح‌الله وهمن . [تهران] ۱۳۴۹. رقعی. ۱۵۸۴ ص

مجموعه‌ای است جامع کلیهٔ قوانین و مقررات‌و برای‌افراد ومؤسساتی که‌دائماً قوانین مورد احتیاج آنهاست منبع با ارزشی‌است .

جباری ، غلامحسین:

مؤسسات بیمه [تهران ، مؤسسهٔ عالی حسابداری . ۱۳۴۹] وزیری . ۲۱۶ ص (انتشارات‌مؤسسهٔ عالی‌حسابداری،ش۴۶)

حاج سید جوادی ، علی‌اصغر :

ارزیابی ارزشها چاپ‌سوم. [مشهد۱۳۴۹] رقعی. ۲۵۶ص (انتشارات توس.ش۱۴)

مجموعه‌ای است از مقالات و بحثهای اجتماعی حاج‌سید جوادی که نخستین‌بار درمجلهٔ نگین‌چاپ شده بود و چاپ دوم مستقل‌آن نیز درمدت‌کوتاهی تمام شده بود .

خواجه‌الدین ، سید محمدعلی :

سرسپردگان تاریخ و شرح عقائد دینی اهل‌حق . [تبریز ۱۳۴۹] وزیری . یازده+۱۸۸ ص.

راسل، برتراند:

تحلیل ذهن. ترجمهٔ منوچهر بزرگمهر [تهران] خوارزمی [باهمکاری فرانکلین ۱۳۴۸] رقعی. ۳۶۴ ص

رانک، دنیس:

جمعیت وجامعه. ترجمهٔ اسدالله معزی. [شیراز، ۱۳۴۹] وزیری ۱۴۸ ص (انتشارات دانشگاه پهلوی، ش۱۴)

زاهدی، جعفر:

خودآموز منظومه. بخش سوم. طبیعیات و روانشناسی ومعاد. مشهد. [۱۳۴۹] وزیری ۲۲۰ ص.

معرفی دومجلد قبل این کتاب در شمارههای قبل آمد و موجب خوشوقتی است که دانشمند گرامی به ادامهٔ تألیف و نشر کتاب توفیق یافته‌اند.

ژوزف، ادوارد:

طوطیان. بحثی در بارهٔ داستان طوطی و بازرگان از دفتر اول مثنوی معنوی. تهران. دانشگاه تهران. ۱۳۴۹. وزیری. ۱۵۸ ص (انتشارات دانشگاه تهران، ش ۱۲۸۴ــ گنجینهٔ تحقیقات ایرانی. ش۶۰)

ادوارد ژوزف با ذوق وعلاقه‌مندی عارفانهٔ خودپیش ازین قصهٔ نخجیران را شرح کرد واینك قصهٔ طوطی وبازرگان را به همان اسلوب انتشار داده است. مقدمهٔ کتاب حاوی یادداشتی است ازمرحوم فروزانفر ودرآن نوشته است این شرح بهمن فایدهٔ بسیار بخشید و اگر قبل از اتمام شرح مثنوی شریف مجلد دوم بهدستم رسیده بود بی گمان ازمطالب آن بجای خود استفاده می کردم.

طباطبائی، محمدحسین:

روابط اجتماعی دراسلام. ترجمهٔ محمد جواد حجتی کرمانی. [تهران، بعثت ۱۳۴۸] رقعی. ۱۱۲ ص (انتشارات بعثت، ۲)

کارنو، ژان:

مردم‌شناسی. جلداول: ترجمهٔ ثریا شبانی تهران. ۱۳۴۹. وزیری. ۱۹۴ ص (انتشارات مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ش۶۹ــ ترجمه، ش۲۸)

کلاهی، رسول:

جغرافیای جهان سوم، بنیانهای اجتماعی و مشخصات اقتصادی [شیراز] ۱۳۴۹. وزیری. ۲۲۵ ص (انتشارات دانشگاه پهلوی، ش۱۲)

لنگر، سوزان:

منطق سمبلیك. ترجمهٔ منوچهر بزرگمهر [تهران] خوارزمی [باهمکاری فرانکلین ۱۳۴۸] رقعی-۲۳۲ ص.

موسوی‌مجتهدزنجانی، ابوالفضل:

بلای ربا ونظریهٔ اسلام. [تهران] بعثت [۱۳۴۸] جیبی. ۵۷ ص.

مکارم، ناصر:

اسرار عقب ماندگی شرق [تهران] بعثت [۱۳۴۸] جیبی. ۲۲۴ ص. (انتشارات بعثت، ۳)

مهندس، ابوطالب:

مالیهٔ عمومی: [تهران ــ مؤسسهٔ عالی حسابداری. ۱۳۴۹] وزیری. ۲۹۶ ص (انتشارات مؤسسهٔ عالی حسابداری، ش۴۴)

GROVE, T. J: The Iranian Tax System Industrial and Mining Development Bank of Iran. 1349 105 p.

تحقیقات ادبی وزبانی

احمدی، احمد:

دانای رازشاعر زندگی اندیشه وشعر اقبال لاهوری با مقدمهٔ غلامحسین یوسفی. مشهد [۱۳۴۹] رقعی. ۲۳۹ ص

ازنوشته‌های برازنده ودلپذیری است که

درمعرفی اقبال لاهوری به زبان فارسی وتوسط ایرانیان تألیف شده است. دکتر یوسفی درمقدمه توصیفی روشن ازچگونگی کتاب می کند .

انجوی شیرازی ، ابوالقاسم :

فرهنگ مردم وطرز گردآوری و نوشتن آن [تهران ، ۱۳۴۷] ، وزیری، ۸۰ص

رساله‌ای است که با دقت و بررسی کافی تهیه شده و راهنمائی است مفید برای علاقه‌مندان بجمع آوری فرهنگ مردم یعنی فلکلور.

انقروی، شیخ اسماعیل :

شرح کبیر انقروی برمثنوی مولوی ترجمهٔ اکبر بهروز . تبریز [حکمت] ۱۳۴۸ وزیری . جلد اول. ۴۲۸ ص.

انقروی شارح مثنوی به زبان ترکی در سال ۱۰۴۱ وفات کرده وبرای اولین بار دویست سال پس ازو به‌چاپ رسیده است ترجمه ونشر این کتاب مشهور به زبان فارسی خدمتی درخور تقدیرست

بهروزی ، علی‌نقی :

واژه‌ها و مثلهای شیرازی وکازرونی . [شیراز] ادارهٔ کل فرهنگ وهنر فارس ۱۳۴۸ . وزیری. ۶۵۶ ص.

مجموعه‌ای است بسیار با ارزش و حاکی اززحمات بسیارمؤلف آن ویکی ازغنی ترین مجموعه‌هایی است که تاکنون درخصوص لغات ومثلهای محلی جمع آوری شده است توفیق آقای بهروزی را خواستاریم.

پرتوعلوی ، عبدالعلی :

بانگ جرس. راهنمای مشکلات دیوان حافظ . [تهران] خوارزمی [۱۳۴۹] وزیری ۱۷۷ ص

کتاب در۵ بخش است : تصوف و نحوهٔ ظهوروتطور آن تا قرن هشتم ، اقتباسات خواجهٔ شیراز ازآیات قرآن و اشارات به احادیث وتفاسیر، برخی ازمعانی اشعار مشکل، معانی کلمات ولغات باشواهد آن ضرب المثلها و ارسال المثلها .

کتاب گویای دقت مؤلف در متن دیوان حافظ است .

خانلری، پرویز ناتل:

تاریخ زبان فارسی. جلد اول. [تهران] بنیاد فرهنگ ایران [۱۳۴۸] وزیری . ۳۳۵ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ش۴۲ــ زبانشناسی ایرانی، ش۱)

جلد اول این کتاب دردوباب است: باب اول اصول وکلیات ، باب دوم: زبانهای ایرانی ازآغازتاریخ تا اسلام.

این کتاب نخستین اثری است که درزبان فارسی بطورمبسوط ومتوالی سوابق زبان های ایرانی را تألیف‌شده است.

سه گفتار در زمینهٔ ادب و تاریخ ایران :

سخنرانیهای اسدالله خاوری ، نورانی وصال، ابوالحسن دهقان [شیراز دانشگاه پهلوی۱۳۴۸]وزیری. ۱۳۳ص(انتشارات دانشگاه پهلوی، ش۱۰

دراین مجموعه، سخنرانیهای اسدالله خاوری دربارهٔ نفوذ تصوف در ادب فارسی، عبدالوهاب نورانی وصال دربارهٔ سخنی چنددربارهٔ شعرمعاصروابوالحسن دهقان دربارهٔ مبانی تاریخی حقوق ایران در شط العرب چاپ شده است .

گلچین‌معانی ، احمد :

مکتب وقوع درشعرفارسی. [تهران] بنیاد فرهنگ ایران [۱۳۴۸]وزیری. ۷۱۲ ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، ش۸۱ زبان وادبیات فارسی، ش۱۴)

مجموعه‌ای‌است تـذکره‌وار در خصوص شاعرانی‌که در عصرصفوی مکتب وقوع سرائی‌را در شعر فارسی بنیاد نهادند . گلچین معانی در مقدمهٔ خودکیفیات و خصوصیات این‌نوع شعررا بیان می‌کند ودردیل هرشاعرنمونه‌هایی از آثاراورا می‌آورد .

مینوی‌خرد :

واژه نامهٔ مینوی خرد . تـألیف احمد تفضلی [تهران]. بنیاد فرهنگ ایران [۱۳۴۸] وزیری . ۲۷۶ + ۸۰ ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ش۶۳ واژه نامه‌های پهلوی،ش۶)

در بارهٔ این‌کتاب به‌شمارهٔ قبل مراجعه شودکه مقالهٔآقای فریدون وهمن چاپ شده است .

واجد شیرازی ، محمدجعفر :

مثلثات‌شیخ سعدی‌شیرازی. تهران . مجلهٔ یغما . ۱۳۴۹ . وزیری. ۲۷ ص.

متون قدیم زبان فارسی

ارجانی ، فرامرز بن خداداد :

سمك عیار. با مقدمه و تصحیح پرویز ناتل خانلری. جلد دوم[چاپ‌دوم]. [تهران] بنیاد فرهنگ ایران [۱۳۴۸] وزیری ۶۱۵ ص

ازانتشارات بنیاد فرهنگ ایران،ش۷۰ زبان وادبیات فارسی،ش۱۱)

ارجانی ، فرامرزبن خداداد :

سمك عیار. جلد سوم . ترجمه از ترکی [توسط رضا سیدحسینی تهران] بنیاد فرهنگ ایران [۱۳۴۸] وزیری . ۲۶۹ ص. (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران،ش ۷۹- زبان وادبیات فارسی،ش۱۲)

متن‌فارسی‌این‌قسمت ازسمك عیاردردست نیست مگرآنکه روزی نسخه‌ای به‌دست آید وازقضای روزگارترجمهٔ ترکی‌آن موجوداست و آقای عباس زریاب خویی آن‌را شناخته است . اینك ترجمـهٔ آن توسط‌آقای سید حسینی‌انتشار می‌یابد و موجب خوشوقتی است‌کـه بـا این کار خوانندگان تسلسل‌قصهٔ شیرین‌را ازدست نمی‌دهند .

خسرودهلوی :

برگزیده‌ای از غزلیات و ترانه‌های امیر خسرو. تهران . ۱۳۴۹ ، جیبی. ۵۰ ص (نشریـهٔ شمـارهٔ ۱۸ مـؤسسهٔ فرهنگی منطقه‌ای)

دنبلی (مفتون)،عبدالرزاق‌بیك:

تجربه‌الاحرار و تسلیه‌الابرار . به‌تصحیح و تحشیهٔ حسن‌قاضی‌طباطبائی. تبریز. مؤسسهٔ تاریخ وفرهنگ‌ایران. ۱۳۴۹ وزیری جلد اول (۵۲۳ ص) [انتشارات مؤسسهٔ تاریخ وفرهنگ ایران. ، ش۱۴- سلسلهٔ متون فارسی، ش۱۴)

کتابی‌است بسیارمفید وارزنده درتراجم جمعی از علما و فقها وشعراکـه مؤلف به‌صحبت بعضی‌ازآنها رسیده. عبدالرزاق دنبلی‌ازنویسندگان‌وشعرا وادبای‌مشهور نیمهٔ اول‌قرن سیزدهم هجری‌است. طبع کتاب منقح وحاوی توضیحات‌لازم‌لغوی براین‌متن مصنوع است.

شمس‌الدین تبریزی ، محمد بن ملك داد :

مقالات شمس‌تبریزی گفتارعارف بزرگ به تصحیح‌وتحشیه ومقدمهٔ‌احمدخوشنویس (عماد) تهران . عطائی. ۱۳۴۹. وزیری ۴۰۰ ص .

چاپ‌این‌اثرمهم‌تصوف خدمتی‌ارجمندست. « مقـالات » مجموعهٔ مطالبی است کـه

شمس‌الدین تبریزی در مجالس بیان می‌کرده و نیز سؤال وجوابهائی که میان او ومولانا یا مریدان ردوبدل می‌شده است وعلاقه‌مندان آنها را تحریر می‌کرده‌اند. چاپ حاضر توسط آقای خوشنویس بر اساس نسخه‌ای است که در کتابخانهٔ قونیه محفوظ است و کتابت آن را مصحح از عصر خود شمس‌الدین دانسته است. کاش فهارس اعلام ولغات هم برای این کتاب فراهم شده بود

الظهیری‌الکاتب السمرقندی ، محمدبن علی :

اعراض‌السیاسه فی‌اعراض‌الریاسة. متنی ازقرن ششم هجری . به تصحیح واهتمام جعفرشعار[تهران‌دانشگاه تهران ۱۳۴۹] وزیری . ۴۳۱ ص (انتشارات دانشگاه تهران ۱۲۷۲ ، گنجینهٔ متون ایرانی ش ۶۸)

این متن از زمرهٔ کتبی است که به‌وسیلهٔ حکایات مربوط به پادشاهان‌قدیم اصول مملکت‌داری‌وسیاست‌مدن‌را مؤلف‌تشریح کرده است . نثر کتاب تا حدی مصنوع وبا اشعارعربی‌ممزوج است . مصحح آن را براساس‌سه نسخه تصحیح کرده‌است .

قرآن مجید :

نمونه‌ای از قرآن مجید به خط ثلث با ترجمهٔ پارسی کهن وقف شده بر روضهٔ رضویه درسال۹۲۱ هجری‌قمری. [مشهد] آستان قدس. [۱۳۴۹] وزیری، ۱۰۰ص

چاپ عکسی است از جزئی از قرآن با ترجمهٔفارسی که بنابر گفتهٔ آقای‌احمدعلی رجائی نسخهٔ آن درقرن هشتم کتابت و تألیف شده است وشایدهم که کتابت و نثر آن قدیمتر باشد .

ازمجموعهٔلغات‌فارسی آن‌درانتهافهرستی تهیه شده است و مفیدست .

قضاعی (قاضی):

ترجمه وشرح‌فارسی‌شهاب‌الاخبار. تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه . تهران . دانشگاه تهران . ۱۳۴۹ . وزیری ، ۲۴۸ ص (انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۲۸۲ گنجینهٔ متون ایرانی، ش۶۹)

این‌متن‌فارسی‌ازلحاظ قدمت‌واجداهمیت و محتوی لغات‌کهنه است و بیش از سال ۵۶۷ که سال‌تحریر یگانه نسخهٔ‌موجود آن است به‌فارسی‌نقل‌شده است. فهرستی ازلغات‌آن که‌درانتهای‌کتاب آمده‌حاکی ازاهمیت ادبی متن است .

القونیوی ، ابوبکربن زکی المتطبب‌الملقب‌بالصدر :

روضه‌الکتاب وحدیقه‌الالباب . به تصحیح میر ودود سیدیونسی. تبریز.مؤسسهٔ تاریخ وفرهنگ ایران. ۱۳۴۹ . وزیری ۴۵۶ ص (انتشارات مؤسسهٔ تاریخ و فرهنگ ایران ،ش۱۳- سلسلهٔ متون فارسی،ش۲)

مجموعه‌ای‌است که ازمکاتیب مؤلف‌متوفی درحدود ۶۸۳ . این‌متن ازلحاظ‌تاریخ وادب فارسی مورد توجه است و مصحح دانشمند ازروی چهار نسخهٔ قدیمی آن‌را تصحیح کرده است .

کمره‌ای، علی‌نقی:

غزلیات علی‌نقی‌کمره‌ای‌شاعرقرن‌یازدهم بکوشش سید ابوالقاسم سری. اصفهان تأیید ، ۱۳۴۹ . وزیری . ۶۰+۱۶۵ص

علی‌نقی‌کمره‌ای‌ازشعرای‌غزلسرای‌خوش طبع سوخته دل قرن یازدهم هجری‌است و افسوس بودکه دیوانش تاکنون طبع نشده است خوشبختانه دیوان او توسط آقای سری براساس پنج نسخه تدوین‌و

تصحیح‌شده واینك دردسترس علاقه‌مندان قرار گرفته است .

نظام‌الملك :

سیاستنامه (سیرالملوك). به کوشش جعفر شعار ، [تهران . شرکت سهامی کتابهای جیبی با همکاری فرانکلین . ۱۳۴۸] رقعی. ۴۳۹ ص (سخن پارسی،۲)

متن سیاستنامه است به انضمام شرح لغات مشکل و جملات عربی و برای استفادهٔ عموم .

مصحح آن‌را ازروی نسخهٔ نخجوانی کـه دارك نخستین‌بار از آن بهره برگرفت ومعرف آن بود تصحیح کرده است.

ادبیات جدید ومعاصر ایران

آخوندزاده ، فتحعلی :

تمثیلات . شش نمایشنامه ویك داستان . ترجمهٔ محمدجعفر قراجه‌داغی [با مقدمهٔ علیرضا حیدری . تهران] خـوارزمی [۱۳۴۹] رقعی. ۴۵۵ ص.

آخوندزاده نخستین نمایشنامه‌نویس شرقی است . نمایشنامه‌های او به زبان ترکی نوشته‌شده‌ومیرزا محمدجعفر قراجه‌داغی آنهارا یکصد سال‌پیش به‌فارسی درآورده است . چاپ قدیم تمثیلات بسیار نایاب بود وکوشش آقای‌حیدری‌درتجدید طبع این اثرشایستهٔ قدردانی است .

اوجی ، منصور :

این سوسن‌است‌که می‌خواند . [تهران ۱۳۴۹] رقعی- ۱۵۱ ص.

مجموعه‌ای است ازاشعارمنصوراوجی که درسرودن شعرهای‌جدید دست دارد ودر میان این‌دست شاعران مقامی.

جلالی ، محمد مهدی

هبوط . مجموعهٔ شعر. [تهران، ۱۳۴۹] رقعی- ۷۹ ص.

مجموعه‌ای‌ازشعرهای‌سراینده‌درسبك‌های کهن و نو.

دانشور ، سیمین :

سووشون (داستان) . چاپ‌دوم [تهران] خوارزمی [۱۳۴۹]. رقعی- ۳۰۳ ص

داستانی‌است عمیق‌ازصحنه‌های زندگانی فارس درزمان جنگ‌جهانی‌دوم .

ساعدی ، غلامحسین :

لال‌بازیها . [تهران] پیام [۱۳۴۹]رقعی ۱۰۵ ص

همانطور که‌اسم کتاب گویاست،مجموعه‌ای است از لال‌بازیهـا بقلم گوهرمراد یعنی غلامحسین‌ساعدی نویسندهٔ توانای‌کنونی

صابری ، غلامرضا :

شبی در روز . [تهران ، ۱۳۴۹] رقعی ۱۸۱ ص

داستانی است ازیك پسرویك دختر.

صهبا ، ابراهیم :

انسان وشعروماه . چاپ دوم . [تهران] ۱۳۴۹ وزیری . ۲۲۷ ص

ابراهیم صهبا شاعرمشهورمعاصر دربارهٔ ماه وحرکت سفینه‌ها وهبوط آنها برآن شعرهای‌متعدد اعم‌ازشوخی‌وجدی‌سروده است وآن اشعاررا باانضمام عکس‌عده‌ای ازماهرویان‌ناشناس‌ونیز اشعاری‌ازشعرای قدیم دربارهٔ ماه و تشبیه زنان به ماه در مجموعه‌ای مدون‌ساخته است .

فقیری ، امین :

کوچه باغهای اضطراب (داستانهائی از روستا) [تهـران ، مرکـز نشر سپهر ۱۳۴۸] رقعی. ۱۸۶ ص.

مجموعه‌ای است از ده داستان کوتاه . نویسنده درشناساندن ووصف روستاها و مردم آن قدرت و برجستگی دارد. قلمش زیبا واندیشه‌اش روشن است .

موسوی گرمارودی ، علی:

عبور مجموعهٔ شعر [مشهد . انتشارات توس۱۳۴۹] رقعی. ۱۲۰ ص (انتشارات توس، ش۱۵)

مجموعه‌ای است ازاشعارشاعر . شاعربه سبکهای نوگرایش دارد . شعر اول این دفتر به یاد آل احمدست کتاب به‌علامه مجتبی‌قزوینی‌اهدا شده‌است ظاهراً مراد مجتبی مینوی است نه محمد قزوینی . اگرچه جملهٔ اتحاف با « بایاد »شروع شده است .

مینوی ، مجتبی :

داستانها و قصه‌ها [تهران] خوارزمی [۱۳۴۹] وزیری . ۲۷۹ ص(عمردوباره مجموعهٔ گفتارها و نوشته‌های مجتبی مینوی جلد اول).

ازمینوی قصه‌ها و نوشته‌ها و داستانها و مقاله‌های ماندگار ومتعدد در مجله‌ها و مخصوصاً مجلهٔ یغما نشر شده است که طالبان آثارش بدانها دسترسی نمی‌یافتند خوشبختانه مؤسسهٔ خوارزمی اقدام کرده است که مجموعهٔ آثاراستاد را در یک سلسله نشر کندو نخستین مجلداین مجموعه عده‌ای ازداستانها وقصه‌هاست که همه نمونه وسرمشق نویسندگی و درست نویسی و ضمناً لطیف ونکته‌آموزست .

تاریخ وجغرافیا و سرگذشت

ابن اثیر :

اخبار ایران ازالکامل ابن اثیر . ترجمهٔ محمد ابراهیم باستانی پاریزی . تهران دانشگاه تهران ، ۱۳۴۹ . وزیری ۲۰+۴۰۷ ص(انتشارات دانشگاه تهران ش۱۲۷۳-گنجینهٔ تاریخ و تمدن، ش۳۰)

رحمتی درخور تقدیر است که باستانی پاریزی متحمل شده . کامل ابن اثیر کتابی است مبسوط به زبان عربی در تاریخ ملل اسلامی واستخراج اخبارقسمت ایران از آن برای محققان فارسی زبان لازم بود

امام ، سید محمدکاظم :

مشهد طوس یك فصل از تاریخ وجغرافیای تاریخی خراسان . [تهران] کتابخانهٔ ملی‌ملك ، ۱۳۴۸ . وزیری - ۷۳۹ ص.

موضوع کتاب تاریخ وجغرافیا و شرح آثار قدیمی ومحلی ازاحوال رجال و دانشمندان طوس (مشهد) است . تألیف این نوع کتاب خوشبختانه در سالهای اخیر برای معرفی شهرهای ایران مرسوم شده‌است وامیدست که مؤلف بتواندفصول دیگرجغرافیای تاریخ خراسان را نشر کند .

اینوسترانتسف ، کنستانتین :

مطالعاتی دربارهٔ ساسانیان. ترجمهٔ کاظم کاظم‌زاده تهران. بنگاه ترجمه‌و نشر کتاب. ۱۳۴۹. وزیری-۲۱۶ ص (انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ش ۳۲۳- مجموعهٔ ایرانشناسی ۴۷)

این اثرمفید ومحققانه و مجموعهٔ چهار مقاله است : سنت ادب فارسی درقرنهای اول اسلام . فنون جنگی ساسانیان. عید بهار ساسانی ، عادات ایرانیان ساکن کرانهٔ دریای خزر درقرن نوزدهم .

پورکمال ، محمد :

بررسیهای کارتوگرافی در جنوب شرقی ایران [تهران] مؤسسهٔ جغرافیا . ۱۳۴۹

وزیری. ۴۷ص + ۳۳ نقشه (نشریهٔ شمارهٔ ۲۶ مؤسسهٔ جغرافیا)

جناب ، محمدعلی :

خلیج فارس . آشنائی با امارات آن . [تهران، ۱۳۴۹] وزیری، ۶۲۰ص.

کتاب قابل استفاده و مستند دربارهٔ امارات خلیج فارس است . درهمین شماره بحثی دربارهٔ آن درج شده است .

جواهر کلام ، علی :

زنده‌رود یا جغرافیای تاریخی اصفهان وجلفا . چاپ دوم . تهران ، ابن‌سینا ۱۳۴۹ . رقعی- ۱۱۱ ص.

نام کتاب موضوع آن‌را می‌شناساند

حدیدی، جواد :

ایران درادبیات فرانسه - جلد اول از آغاز تا سال ۱۷۸۹ میلادی . چاپ دوم مشهد . ۱۳۴۸ . وزیری. ۲۲۸ص

این کتاب درحقیقت تاریخچهٔ ایرانشناسی درفرانسه است و مؤلف مباحث در یک موضوع تحت عنوان خاص موردنظر و معرفی قرارداده است .

حقیقت ، عبدالرفیع :

تاریخ نهضتهای ملی ایران ازحملهٔ تازیان تا ظهورصفاریان . [تهران . ۱۳۴۸] وزیری. ۶۵۲ص.

این کتاب دربارهٔ نهضتهای سیاسی ایرانیان برضد اعراب است برمبنای عده‌ای از کتب معتبر قدیم و دسته‌ای از آثار معاصرین و ترجمه نوشته‌های شرقشناسان .

متن این کتاب بدواً درمجلهٔ ارمغان و به‌تدریج چاپ شده است و اینك بصورت مستقل دردسترس قرارمی گیرد .

دهقان ، علی :

سرزمین زردشت - اوضاع طبیعی، سیاسی اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی ، تاریخی رضائیه . [تهران ، ابن‌سینا ، ۱۳۴۸] وزیری. ۱۰۱۷ ص

کتابی است مبسوط و قابل استفاده در خصوص رضائیه (اورمیه) وحوالی آن .

از اشتباهات ناگوار کتاب نوشتن نام قدیم شهر به‌صورت ارومیه است که حتماً باید اورمیه نوشت .

رائل ، هنری تامسن :

رم درعصر اگوست . ترجمهٔ ابوطالب صارمی تهران . ۱۳۴۹ ۳۳۱ ص انتشارات بنگاه ترجمه ونشرکتاب ، ش ۳۲۶- مجموعهٔ مراکز تمدن و فرهنگ ش ۲)

رحیمی، احمد :

تاریخچهٔ روزنامه‌نگاری درقم. قم. ۱۳۴۸ رقعی- ۱۰۱ ص.

رئیس‌نیا ، رحیم :

دومبارز جنبش‌مشروطه [از]رحیم رئیس‌نیا [و] عبدالحسین ناهید . تبریز[۱۳۴۸] ابن‌سینا . رقعی. ۲۲۳ص.

اثری است در شرح احوال ستارخان و شیخ محمد خیابانی .

ستوده ، منوچهر :

ازآستارا تا استاراباد . جلد اول. بخش اول شامل آثار و بناهای تاریخی گیلان بیه‌پس[تهران] انجمن آثار ملی [۱۳۴۹] وزیری ۶۵+۵۸۹ص (سلسلهٔ انتشارات انجمن آثارملی، ش.۷۰)

درین کتاب که‌طبق طبقه‌بندی مؤلف اکنون یك بخش ازپنج بخش آن انتشار یافته است رسیدگی و معرفی آثار و ابنیهٔ تاریخی ساحل‌جنوبی دریای خزر از شهر آستارا تا خاك استاراباد (استرآباد) موردبحث است و از کتب کم‌مانند درین زمینه است مؤلف ازخط‌الراس جبال البرز تا کنارهٔ

دریای خزر همه جا را در نوردیده و هر سنگ و درودیوار و بقعه را که ارزش تاریخی داشته است با عکس و توصیح و نقشه معرفی کرده است .
کتاب با کتابشناسی مفصلی در بارهٔ ساحل جنوبی خلیج آغاز می‌سود و در طی سا بر ده بخس ابتدا جغرافیای تاریخی هر محل و بعد شرح آثار تاریخی و سپس عکسهای مربوط به آن موضع آورده می‌شود . توفیق مؤلف را در نشر دنباله کتاب خواستاریم .

کریمان ، حسین :

ری باستان . جلد دوم . مدنیت و تاریخ ورجال و نواحی ری باستان با سوابق نسهٔ طهران و دنبالهٔ کهن آن . طهران انجمن آثار ملی ۱۳۴۹ . وزیری ۹۳۲ ص (سلسلهٔ انتشارات انجمن انجمن آثار ملی. ش ۶۹)

ابواب مجلد دوم این کتاب با ارزش تاریخی عبارت است از:
مذهب ری ، تاریخ عمومی ری حاوی شرح حال رجال و معاریف ، نواحی ری با خاتمه‌ای در بارهٔ کوه البرز و قاف
کتاب با سیزده فهرست مختلف همراه است و زحمات مؤلف آن مشکور .

گابریل، آلفونس :

تحقیقات جغرافیائی راجع به ایران ترجمهٔ فتحعلی خواجه نوری تصحیح هومان خواجه نوری تهران . ابن‌سینا . ۱۳۴۸ وزیری. ۴۹۴ ص.

اثری است بسیارمهم در باب تحقیقات و مطالعات خارجیان در بارهٔ جغرافیای ایران و باستانشناسی را هم در بردارد و قسمت عمده معرفی سفرنامه‌ها است . اما ترجمه متأسفانه گویای اصالت کتاب نیست اشتباه بسیار دارد خصوصاً در نقل اسماء محلها ، آوردن یك مثال مشت نمونهٔ خروار را می‌نماید و آن نوشتن «فرا» بجای فسای فارس است !

لویس، برنارد :

فدائیان اسماعیلی. ترجمهٔ فریدون بدره‌ای [تهران] بنیاد فرهنگ ایران [۱۳۴۸] وزیری . ۲۵۰ ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، ش ۵۹ ــ منابع تاریخ وجغرافیای ایران ، ش۱۹)

این کتاب زبده حاوی دقیق‌ترین وروشن‌ترین تحقیقات در خصوص فدائیان اسماعیلی است . مؤلف از مورخان زبردست تاریخ اسلام و مترجم نیز در کار خود چیره دست است. مترجم پیش ازین فرقهٔ اسماعیلیه هاجسن را به فارسی نقل کرده بود و با اصطلاحات و مسائل مربوط به این فرقه نیك آشناست و استناد بدین ترجمه و استفاده از آن اطمینان بخش

مستوفی، احمد :

گزارشهای جغرافیائی . لوترنگی احمد [تهران] مؤسسهٔ جغرافیا دانشگاه تهران [۱۳۴۹] وزیری . ۱۲۱ ص
(نشریهٔ ش ۱ مؤسسهٔ جغرافیا)

مسعود انصاری ، عبدالحسین :

زندگانی من و نگاهی به تاریخ معاصر ایران و جهان جلد اول [تهران، ابن‌سینا، ۱۳۴۹] وزیری . ۳۶۴ ص

مؤلف از رجال سیاست و دیپلماسی ایران در چهل سال اخیر بوده است وچون از ایام

جوانی درممالک اروپائی زندگی کرده و مأموریت‌های سیاسی داشته‌است اطلاعاتش وسیع و خواندنی است ـ مجلد کنونی حاوی احوال دوران کودکی و شباب اوست باید انتظار مجلدات بعدی را داشت که خود درمسائل مملکتی مؤثر بوده است.

مؤتمن، علی:

راهنما یا تاریخ و توصیف دربار ولایتمدار رضوی (ع). [مشهد] آستان قدس [۱۳۴۸] وزیری. ۴۸۶ ص.

این کتاب تاریخ و توصیف و ضمناً راهنمای تأسیسات و ابنیه وموزه وکتابخانه‌وسایر موقوفات آستان قدس رضوی است ومؤلف دو تدوین آن سعی بسیار به‌کار برده است.

مولوی، عبدالحمید:

فصل‌خام ارکتاب آثار باستانی خراسان [مشهد، ۱۳۴۹] وزیری. ۱۰۴ ص

معرفی وشرحی است ازجغرافیای تاریخی و آثارقدیم موجود درتربت جام وجزئی است ونمونه‌ای ازکتابی که مؤلف دربارهٔ تمام آثار تاریخی خطهٔ خراسان تألیف خواهدکرد.

ویلسن، آرنولد:

خلیج فارس. ترجمهٔ محمد سعیدی. تهران. بنگاه ترجمهٔ ونشر کتاب، ۱۳۴۸ وزیری. ۳۴۳ص (انتشارات بنگاه ترجمه ونشر کتاب، ش ۳۲۶ ـ مجموعهٔ ایران شناسی. ش۴۴)

این کتاب ازمهمترین تحقیقات در بارهٔ خلیج فارس ازلحاظ جغرافیای تاریخی وتاریخ سیاسی است وچون چاپ قدیم آن نایاب شده بود تجدید طبع آن کاری ضروری بود.

Nayer-Nouri, A. H. Iran's Contribution to the world civilization. Tehran, Ministry of Culture and art. 1348. 236 p

ترجمهٔ کتابی است که آقای حمید نیر نوری به زبان فارسی دربارهٔ سهم ایرانیان در تمدن جهان تألیف کرده‌اند.

ادبیات خارجی

پینتر، هارولد:

کلکسیون ترجمهٔ عزت‌الله کامیاب. [تهران اشرفی ۱۳۴۹] رقعی. ۷۲ ص (دفتر نمایش، ش۱)

نخستین اثری است که از نمایشنامه‌های پینتر به‌فارسی نقل می‌شود.

گیمهارت، هانتار:

قصهٔ رابرت اوپنهایمر. ترجمهٔ نجف دریابندری. [تهران] خوارزمی [با همکاری فرانکلین، ۱۳۴۹] رقعی ۱۷۸ ص

لیف، مونرو:

سرگذشت فردیناند ترجمهٔ مهدخت دولت‌آبادی. [تهران] خوارزمی [با همکاری فرانکلین، ۱۳۴۸] رقعی. ۶۴ص

موروا، آندره:

دریای حال ترجمهٔ زهرای خانلری (کیا) [تهران] ابن‌سینا [۱۳۴۹] رقعی ۲۳۹ ص

این کتاب شامل چهارداستان است.

متفرقه

داستانهای مصور اسلامی مخصوص کودکان :

این‌عنوان نام سلسله‌ای است ازقصه‌های اسلامی که به‌زبان‌ساده برای کودکان نوشته شده و تاکنون چهار شمارهٔ آن به‌چاپ رسیده‌است. ناشر این مجموعه سازمان انتشارات اشرفی است و نام قصه‌های نشر شده عبارت‌است ازطوفان نوح، ننه‌حوا مرغ سلیمان ، باباآدم .

گاموف ، جورج :

سرگذشت فیزیک ترجمهٔ رضا اقصی . [تهران] شرکت سهامی کتابهای جیبی [۱۳۴۹] جیبی . ۴۴۹ ص

تصحیحات واجب

درشمارهٔ گذشته ضمن مقالهٔ مربوط به سید حسن تقی‌زاده (ص۱۵۶) بیتی از نظامی در رثای خاقانی نقل شده بود و بسبب سقط «نظامی در رثای» عبارت به‌صورت مضحکی درآمده‌است. از کسانی که مجله راحفظ می کنند خواهشمندست حتماً اصلاح کنند

***

تصحیح اغلاط زیر در مقالهٔ مظفرالدین شاه مندرج در همین شماره نیز ضروری است .

ص ۳۶۸ س ۹ : رؤیای غلط و رد پای صحیح است.
« ۳۶۹ « ۲۳ : چنانکه غلط وچونکه درست است.
« ۳۷۱ « ۲۷ : واقعی غلط و واقعه‌ای را درست است.
« ۳۷۵ « ۱۰ مجم غلط ومعمم درست‌است.
« ۳۷۸ « آخر. مکیده‌غلط ویکسره درست است.
« ۳۷۹ « ۱۰ . احتمالی غلط واعمالی درست است .
« ۳۷۹ « ۲۱ : رم غلط و دوم درست است .

نامه‌ها

قطعه‌ای در رثای فروزانفر از دانشمندی از ترکیه

آقای مدیر

بمناسبت درگذشت علامهٔ بی‌همتا از عالم فانی و پیوستن وی بزندگانی جاودانی تاریخی که از قلم شکسته رقم ارادتمند در تاریخ ورثای آن فقید عالی قدر مرقوم شده تقدیم محضر عالی میکنم وسرسلامتی بعالم فرهنك وادب و خاصه بمحبان مولوی معنوی خواهانم خداوند عالم وعالمیان روانش را شاد داراد .

هوالحی الباقی

آن فروزانفر نیکوعمل و نیك نژاد
رفته از عالم فانی بسوی ملك ابد
دارم امید که روحش بمقام اعلی
شده در محضر ملای جلالی سرمد
سوگواریم حسان با الم فرقت وی
حیف گم‌شد فر فیروز الهی بی‌حد
علم و عرفان جهان ابدی باقی باد
شده تاریخ وفاتش «غفرالله الاحد»
۱۳۹۰

عبدالباقی گولپناری (استانبول)

کتاب بد

آقای مدیر

قطعهٔ طنزآمیز مربوط به کتاب را که اخیراً در اثر خریداری کتابی که خواندنش باعث ملالت و ندامت تواماً گردید تقدیم میدارم.

قدیم بود که میشد بحسب ندرت یافت
نوشته‌ای که نیارزد بخواندنش باری
نه‌چاپ بود ونه‌تایپ ونه‌کاغذ ونه کپی
زمغز بود همان لغزش از قلم جاری
دراین زمانه که باپیشرفت‌صنعت چاپ
کتاب عرصه به کیلوئی است‌وخرواری
برد منطق هر جمله‌ای ز متن کتاب
سه سطر حاشیه گاهی کم است بنگاری
مگر نوشته‌ای ارزد بخواندنش(صهبا)
که با سدت ز مؤلف بدست معیاری

حسن صهبا یغمائی

تاریخ شاهنشاهی عضدالدوله

آقای مدیر

گرچه بنده تاکنون افتخار تشرف بحضور آقای دکتر باستانی پاریزی را نداشته است ولی سالهاست که از راه مطالعهٔ کتابها و نوشته‌های پرارزش ایشان درردیف علاقمندان آثارسان قرار دارد و بخود حق‌میدهد بوسیلهٔ این‌نامه‌ارادت خودرا تقدیمشان‌دارد. نقدمستدل‌ومفصل جناب دکتر بر کتاب شاهنشاهی عضدالدوله وحسن‌نظر ولطفی که‌درچند مورد نسبت بآن ابراز داشته‌اند موجب سپاسگزاری فراوان نویسنده است . نقدی سرشار از نکات دقیق و جالب و طنزهای آموزنده وراهنماییهای سودمند

که تنها قلم سحار آقای باستانی پاریزی است که انتقاد ار کتاب را که یك موضوع کاملا فنی است ، آن طور شیرین وروان و رسا و پر نکته مینویسد که بعنوان یك مقالهٔ خواندنی برای همه ، بلافاصله در محلهٔ خواندنیها نقل میشود .

ضمناً در خصوص مواردی که مورد ایراد جناب دکتر واقع شده و در بارهٔ آنها تذکر می‌فرمــوده‌اند نکاتی بدین شرح باستحضار میرساند :

۱ ـ تذکر آقای دکتر در مــورد استفاده ازآثار متاخران ، ار این لحاظ که ممکن است آنان بمدارکی دسترسی داشته‌اند که امروز دردسترس نمیباشد . کاملا صحیح است ولی در بارهٔ تاریخ آل بویه وعضدالدوله، نویسنده در خلال کتابهای تاریخ قرون اخیر تا جایی که تتبع ومطالعه کرده است ، مطلب تازه‌ای علاوه بر آنچه درمدارك اصلی موجود و دردسترس ، آمده نیافته است واصلا در آثار متاحــران بموصوع عضدالدوله و آل بویه توجه زیادی نشده وخیلی باختصار پرداخته شده‌است . درمورد کتاب تاریخ دودمان آل بویه و رسالهٔ صاحب بن عباد همانطور که حدس زده‌اند این دو کتاب در دسترس بنده نبوده است ، امــا در چندروز اخیر (پس ارخواندن نقدآقای دکتر) کتاب صاحب بن عباد تألیف استاد فقیداحمد بهمنیار که خود در مدت سه سال افتخار شاگردی ایشان را داشته‌ام بدست آوردم . جای تأسف است که این اثر نفیس هنگام تألیف تاریخ عضدالدوله مورد استفاده قرار نگرفته است ، این کتاب هم مانند دیگر آثار استادفقید ، دقیق ومحققانه وبسیار پرارزش است اما زمانی که استاد کتاب مز بور را تألیف فرموده‌اند ، بسیاری از مــدارك اصلی مر بوط بتاریخ آل بویه که امــروز در دسترس میباشد ازقبیل مثالب الوزیرین ابوحیان ورسائل صاحب بن عباد ورسائل ابراهیم صابی و تکملهٔ تاریخ طبری محمد بن عبدالملك همدانی والهفوات ابوالحسن صابی وچندین کتاب دیگر ، هنوز دردسترس نبوده است همانطور که بعضی ازآنها دراختیار شیخ محمدحسن آل یاسین نویسندهٔ کتاب الصاحب بن عباد که چند سال بعد ازکتاب استاد نوشته شده نیز قرار نداشته است (کما اینکه هنوزهم پاره‌ای ازمدارك بسیارمهم تاریخ آل بویه از قبیل التاجی صابی وجلددوم تکملهٔ تاریخ طبری ، دسترسی نیست.) در بارهٔ کتاب عقدالعلی که فرموده‌اند ار نظر بنده نگذشته است باید عرض کنم که این کتاب جزومدارکی است که‌درآخر کتاب (ص۳۲۳) معرفی شده و مطالبی که در آن مر بوط بعضدالدوله وجوددارد ، تاجایی که متناسب باروش کتاب بوده‌از مدارك اصلی‌تر نقل شده یا ازهمان کتاب استفاده گردیده است .

۲ ـ درصفحهٔ ۲۷۸ مجله سطر۱۳ مرقوم فرموده‌اند که : درواقع فصول آخر کتاب با کتاب رسوم دارالخلافه هلال صابی تطابق دارد و بسیار قابل استفاده است . یادآور میشود که کتاب

رسوم دارالخلافه همانطور که از نامش پیداست: دربارهٔ آداب‌ورسوم وتشریفات مربوط بدر بار خلفا میباشد و طبعاً در تاریخ شاهنشاهی عضدالدوله ، آن قسمتهایی که مربوط بدربار خلیفه‌است، بیشتر ازاین کتاب نقل شده ولی آداب ورسوم و اوضاع اجتماعی و اقتصادی و شؤون مختلف زندگی مردم درآن‌زمان که قسمت مهمی از کتاب را تشکیل میدهدازدهها موردیگر استنباط گردیده که‌درذیل صفحات به‌یکی‌یکی آنهااشاره شده ودر کتاب رسوم‌دارالخلافه اینگونه مطالب را کمترمیتوان یافت .

۳-درموردشعر **آبست و نبذست** تذکر داده‌اندکه خوب بود بتاریخ سیستان هم مراجعه میشد . متذکر میگردد که‌شعرمربورهمانطور که‌ملاحظه میشود ازقدیمترین و معتبرترین مأخذ یعنی البیان والتبیین جاحظ و تاریخ طبری نقل شده و در این صورت تصور نمیشود که نیازی بمراجعه بمدارك بعدی بوده باشد بخصوص تاریخ سیستان که نه‌مؤلف‌آن معلوم است نه‌زمان تألیف ، مشخص .

۴ - دربارهٔ کلمهٔ **سدلی** در ذیل صفحهٔ ۱۶ کتاب رسوم‌دارالخلافه چاپ بغداد چنین آمده که السدلی معرب‌اصله بالفارسیه(سه‌دله) ومعناه‌قبة‌فی‌ثلاث‌قباب متداخله قبه‌ای است در سه قبهٔ‌تودرتو . تذکر جناب آقای دکتر که در پاریز باطاق مهمانخانهٔ سه‌دری ، سه‌دره میگویند (وسابقاً درقم هم باطاق‌بزرگ خانه که طبعاً مهمانخانه بود سه‌دری میگفتند) راه خوبی است برای اینکه گفته شود ، سه‌دله تعریب سه‌دره‌است.

۵ - درسطر ۹ ازصفحهٔ ۲۷۹ مجله متذکرشده‌اند که قاصدی‌که خبر شکست علی‌بن عیسی را از ری بمرو رسانده ، ده‌روزه بمرو رسیده است (بنقل‌ازحبیب السیر) نه سه‌روزه ، آنطور که در این کتاب‌آمده، (صفحهٔ ۲۴۱) جه با اصول طبیعی قطعاً موافق نیست . لازم است بعرض جناب‌آقای دکتر برسانم که روز (سه‌روز) کامل‌ابن اثیر ، چاپ‌بهجلدی مصر ج ۵ ص ۱۴۵ سطر ۲۱ میباشد که عین جملهٔ آن این است : فوردالکتاب مع‌البریدفی‌ثلاثةایام. ومیدانیم که کامل ابن اثیرجزو استاد حبیب‌السیر است . و اما از نظر موافق نبودن با اصول طبیعی : با توجه به پیکهای دوندهٔ آن روزکه ازبیراهه ومیان‌بر میرفتند و در روزچهل‌وچند فرسخ میدویدند(داستان فضل و مرعوش از پیکان دوندهٔ زمان معزالدوله در صفحات ۱۲۷ و ۱۲۸ شاهنشاهی عضدالدوله بنقل ازابن‌اثیر) فاصلهٔ میان‌ری و مرو را در سه روزطی کردن امری غیرطبیعی نیست .

۶ - در صفحهٔ ۲۸۳ فرموده‌اند : مثل اینکه آقای فقیهی در سال ۱۳۴۷ شمسی هم هنوز از زحم پای پیلان عضدالدوله میترسیده است که مطلب را (صابی و تألیف‌کتاب التاجی) گنگ و زیر پرده عنوان‌کرده وعین جملهٔ‌صابی را نقل نکرده‌اند . همانطور که آقای

دکتر فرموده‌اند ، بنده نرسیده‌ام ولی نه‌اززخم‌های‌پیلان عضدالدوله بلکه‌ترس من‌ازاین بوده است که مبادا با نقل‌عین عبارتی که صابی از روی ناراحتی و با شرایط خاصی بر زبان رانده (اباطیل امقها .....) به‌مهمترین ومعتبرترین مأخذ تاریخ آل‌بویه که مورد استناد عموم مورخان‌بوده‌است ، درنظر کسانی که باصل مطلب‌توجهی ندارند ، ترلزلی راه یابدکه‌اقرارالعقلا علی‌انفسهم‌حجة .

۷ ــ در پاورقی ۳ از همین صفحه (۲۸۳) توضیح داده‌اند که علت این‌قتل را (قتل‌ابن‌بقیه‌را) هم‌جناب‌فقیهی‌توضیح نداده ..... یادآور میشودکه عین‌علتی را که جناب‌آقای دکتر از تاریخ‌بیهقی نقل‌فرموده‌اند ، نویسنده درصفحهٔ ۱۸۰ کتاب عضدالدولــه همان صفحه‌ای کــه داستان بدار کردن ابن‌بقیه در آن‌آمده ، ذکر کــرده ، بعلاوهٔ علت دیگری کــه تحریك ابن‌بقیه‌است عزالدوله‌را بجنگ باعضدالدوله .

۸ ــ در ذیــل صفحهٔ ۲۸۵ محله حاشیه‌ای بجملهٔ (عضدالدوله او را عضو فرمود) که‌درصفحهٔ۱۸۲ کتاب‌شاهنشاهی عضدالدوله آمده ، زده‌اند کــه : نگفتم آقای فقیهی هنوزهم ازاسم پیلان عضدی میترسد ؟ (گویا مقصودشان کلمهٔ فرمود میباشد) مسلماً جناب آقــای دکتر در اینجا قصد مطایبه داشته‌انــد والا معلوم است که فعل**فرمود** دراینگونه‌جمله‌ها ، درست بمعنی**کرد** میباشد ودر کتب قدیم ومتون فارسی فراوان در این‌معنی بکار رفته‌است ، دیگرآنکه مقصودازاستعمال آن ، تکرار نشدن فعل**کرد** ، درجملهٔ بعدی‌است : (وبصله وانعام، سرافرازش کرد) .

علی‌اصغر فقیهی (قم)

سخنی چند درباره جشن هنر شیراز

آقای مدیر

ازروزپنجم تا پانزدهم شهریورماه امسال چهــارمین جشن هنر شیراز در پیشگاه علیاحضرت‌شهبانوی‌ایران‌افتتاح شدوبا شرکت عدهٔ بالنسبه زیادی‌ازمردم هنردوست ایران وتعدادی از هنرمندان وهنردوستان خارجی برگذار شد . اما آنچه باید درنهایت بی‌غرضی و دور از تملق ومداهنه اعتراف‌کرد این است‌که بعضی از قسمتهای آن بطور دلخــواه جوابگوی انتظار مردم از یك فستیوال هنری نبود .

از اول‌شروع کنیم: نمایشنامهٔ ویس ورامین‌که بقول نویسنده برداشتی بود آزاد از منظومــهٔ ویس و رامین اثر فخرالدین گرگانی‌یعنی‌یکی‌ازشیواترین ودلنشین‌ترین داستانهای ایرانی نه‌تنها شیوا ودلنشین نبود ، بلکــه اصلا قابل درك‌هم نبود ، کسی‌کــه اصل داستان را خوانده بود ومیدانست میتوانست تاحد خیلی‌کمی نمایشنامه را با اصل داستان تطبیق دهد ، اما حتی آن فارسی‌زبانی هم‌که منظومهٔ ویس و رامین‌را نخوانده بود از این نمایشنامه چیزی دستگیرش نمی‌شد، چه‌رسد به‌خارجی‌هائی‌که‌برای

شرکت دراین‌جشن آمده بودند ولااقل خلاصه‌ای‌ازداستان‌راهم بزبانهای‌فرانسه وانگلیسی دراختیارآنها نگذاشته بودند که به درك‌آن‌کمکی شود . از سردی و بی‌لطفی‌اصل نمایشنامه که بگذریم‌میرسیم به سردی و بی‌روحی بازی بازیکنان.در اجرای این نمایشنامه کاملا مشهود بود که‌هیچ‌یك ازبازیکنان‌هنرپیشه‌یاهنرمند واقعی نیستند . نه ویس یا رامین عاشق شوریده‌وشیدا بودندونه‌شاه موبدشوهری حسود و غیرتمند . همهٔ بازی‌کنان به عروسك‌های‌خیمه شب بازی‌شبیه‌تربودند تا به‌انسانی‌که خون وگوشت وعاطفه و احساس‌دارد. خلاصه‌باید گفت: نویسنده، کارگردان و بازیکنان دست به دست هم داده بودند تا یك‌داستان جذاب‌وپرشور ایرانی را مسخ و مثله‌کنند . تنها نکتهٔ جالب و با شکوه روشن شدن تدریجی خرابه‌های‌با عظمت تخت‌جمشید بود در پایان نمایشنامه که‌با همهٔ‌ویرانی‌هنوزهم شکوه وجلال‌آن چشم‌را خیره می‌کرد. ولی این هنر ایرانیان دوهزار وپانصد سال پیش‌است‌که چشم را خیره می‌کند.

***

در برنامه‌های دیگرجشن‌هم بعضی عیوب چشم‌گیر وجود داشت که قابل اغماض نبود . مثلابطورقطع آقای گروتوفسکی‌یا ویکتورگاریس‌درکشور های خود هنرمندان بسیار برجسته‌ای هستند . ولی بنده می‌پرسم : در تمام ایران چند نفر پیدا می‌شوندکه زبان لهستانی یا اسپانیولی بدانند ؟ و اگر انسان‌زبان‌تئاتررا نفهمد از آن‌چه‌چیزی درك می‌کند ؟ اگر منظور این بودکه نمایشنامه‌ها بزبان اصلی نشان‌داده شود بایست‌نمایشنامهٔ‌کلفت‌هااثرژان‌ژانه‌بزبان فرانسه بازی‌شده باشدکه مورد فهم‌خیلی ازایرانیهاواکثریت‌قریب‌به‌اتفاق‌خارجی های شرکت‌کننده در جشن بود . اگر بنابود ترجمهٔ‌آن بزبانی دیگر بروی صحنه بیایدچرا ترجمهٔ فارسی آن‌راکه چاپ هم شده است بوسیلهٔ هنرپیشگان ایرانی نشان ندادندتا لااقل‌ایرانی‌های شرکت‌کننده‌آنرا بفهمند؟این‌نمایشنامه را غیرازاسپانیولی‌هائی‌که خودعهده‌دار ایفای نقش‌های‌آن بودند وتعدادکمی‌که کتاب آن‌را قبلاخوانده بودند چه‌کسی فهمید ؟

درقسمت‌های دیگرمثل‌موسیقی‌های اصیل وفیلم‌های سینمائی با اینکه بعضی ازآنهاخوب‌وقابل‌استفاده بود متأسفانه تغییر وتبدیل درساعت وحتی‌روز نمایشها موجب‌ناراحتی‌بود.

ماه‌منیرمینوی

دربارهٔ روش نوشتن پانویس

آقای مدیر

ضمن‌کارباکتابشناسی‌دهساله به‌چند

اشتباه که صورت آنهارا به‌پیوست تقدیم میدارم ، برخورد کردم که ممکن است درچاپهای بعدی بکارتان بیاید . شاید بعضی از آنها اشتباه خود من باشد و به بقیه‌هم خودتان برخورد کرده باشید در هرصورت فکر کردم فرستادن آن‌ضرری ندارد[۱]. ضمناً درمورد مقالهٔ آقای بدره‌ای « روش نوشتن پانویسی و کتابنامه در نوشته های تحقیقی » یکی دو مطلب را میخواستم تذکر بدهم.

۱- اصول نوشتن‌زیرنویس‌و کتابنامه چنانکه‌مستحضر یددر کشورهای پیشرفته‌تر در کلاسهای ابتدائی آموخته میشود بنابراین بزرگ کردن آن‌آنقدر که‌سخن به «عالمنماهای‌فضل‌فروش»«فریب»دادن خواننده و « راهنمائی‌محققان » بکشد بنظرمن زیادی است ، بگذریم ازاینکه این‌حرفهاجایش‌درمجلهٔ راهنمای کتاب نباید باشد .

۲- بهتر بود آقای بدره‌ای مأخذکار خودرا که احتمالا کتاب Tourabian یا چیزی نظیر آنست میدادند .

۳- بنظرمن مستعار بهتر ازخلاصه آن یعنی «مست» است که آقای بدره‌ای پیشنهاد کرده‌اند (رجوع شود به صفحهٔ ۸ مقاله سطر۲۶)

۴ - کلمات Second , Third در کتابنامه‌ها به این‌ترتیب نوشته میشود : 2rd. , 3rd. 2d., 3d. (رجوع شود به‌صفحهٔ ۶ مقاله سطر۱۵)

۵ - بنظر من بهتر است تعداد صفحات را با حرف «ص» مشخص کنیم مثل ۱۵۰ (رجوع کنید به‌صفحهٔ۸ مقاله سطر ۱۵)

۶- « گردآورنده » ظاهرا ترجمهٔ Compilor است نه Editor بهتر است لااقل ماکتابدارها واژه‌های کتابداری‌را بمعنی اصلیشان بکار ببریم تا بعدها مثل کلمهٔ « فهرست» دچار گرفتاری‌نشویم .

۷- بهمین‌ترتیب « چاپ » ترجمهٔ Print , Reprint است نبایدآنرابجای edition بکار ببریم .

۸- شخصیت حقوقی بنظرمن برای Corporate Body کلمهٔ درستی نیست این ترجمهٔ تحت‌اللفظی Personnalité Juridique فرانسه‌است که‌فرانسه‌دانهای معتبر به‌آن ایراد دارند . درفرانسه‌هم به Corporate Body از نظر فهرست نویسی‌و کتابداری‌میگویند Collectivités auteurs .

۹- اگر نویسنده وناشر یکی باشد ناشر ذکر نمیشود بنابراین عبارت « به وسیلهٔ مؤلفان » در مثال صفحهٔ ۹ مقاله سطر۱۳ صحیح بنظر نمیرسد .

۱۰- بعد ازبحثهای بسیار که خود شماهم چندین‌بار درآن بودید قرار شد

۱ ـ متشکریم‌واصلاحات‌رادرچاپ‌دیگر آن کتاب‌مراعات‌خواهیم‌کرد.(ا.ا.ا.)

اگر دورقم مجزا داریم‌آن‌را درفارسی ازراست بچپ بنویسیم مثلا ۱۴۰-۱۴۲ و ۴۰۰-۴۰۲ نه ۱۴۲-۱۴۰ یا ۴۰۲-۴۰۰. لطفاً حالاکه اینکاررا بانظرخود شما شروع کردیم درمجلهٔ خودتان‌آنرا نقض نکنید (رجوع شود به صفحهٔ ۱۳ مقاله سطرهای ۱۳و۱۲و۱۵)

۱۱- بند ۷ صفحهٔ ۱۳ مقاله‌را در مورد کتابهای فارسی نمی‌پسندم . بهتر است بجای‌اینکه‌شمارهٔ جلد را باحروف وبصورت ترتیبی ذکر کنیم بنویسیم‌جلد ۲ یا ج. ۲. وهرگرهم‌آنطورکه دربند ۸ تذکر داده شده است علامت جلد را حذف نکنیم.

بنابراین مثال صفحهٔ ۱۴ به این ترتیب درخواهدآمد :

ابن خلدون ، مقدمه ،...(.....) ج۲ ، فصل۸، صفحهٔ ۶. ۷.

همهٔ این حرفها برای این بودکه مقاله اثر آقای بدره‌ای است که من به ایشان‌ارادت‌دارم و نیزدرمجلهٔ راهنمای کتاب درج شده‌که مربوط به سمامیشود دیگر لزومی نمی‌بینم‌که در باب مفید و لازم بودن این مقاله حرفی برنم چون توضیح واضحات می‌شود .

پوری سلطانی

اخبار

نخستین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی (ایرانشناسی)

به ابتکار دانشگاه تهران و به‌اهتمام مشترك دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی و کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد آن دانشگاه، نخستین کنگره ایرانشناسی که نام دوره‌های بعد آن به کنگرهٔ تحقیقات ایرانی تبدیل یافت از ۱۱ تا ۱۶ شهریور تشکیل گردید و ۱۴۴ مقاله در آن خوانده شد.

کنگره با پیام اعلی‌حضرت همایون شاهنشاه آریامهر بـه شرح زیر افتتاح گردید.

متن پیام ساهنشاه آریامهر

تشکیل کنگرهٔ ایرانشناسی دانشگاه تهران که بامشارکت عده‌زیادی ازمحققان و دانشمندان ایرانی وچند تن ازایران شناسان خارجی برگزار میشود مـایه خوسوقتی ما است و برای دانشمندان عضو این کنگره کمال توفیق را درکاری که‌در پیش دارند خواستاریم .

پس ازکنگره جهانی بزرگ ایران شناسان کـه تحت سرپرستی خود درسال ۱۳۴۵ درتهران تشکیل گردید و در آن مسائل ایران شناسی در سطح بین‌المللی مورد بررسی و تحلیل قرار گرفت، طبعا شایسته بود که محافل علمی ودانشگاهی ایران از جنبه‌های مختلف تخصصی این مطالعات را بصورتی دقیق‌تر ادامه‌دهند، تا ازاین راه جامعهٔ علمی ایران همواره درصف‌مقدم پژوهشهای بین‌المللی‌مربوط بـه فرهنگ و تمدن ایران قرار داشته باسد، ودانشمندان ایرانی هربار باتوشهٔ علمی‌غنی‌تری درکنگره‌های آینده‌جهانی ایران شناسان شرکت ورزند .

تشکیل کنگرهٔ ایران شناسی کنونی از طرف دانشگاه تهران ، نشان میدهد که دانشگاهها وسایرمؤسسات علمی ایران و نیرمحققان وفضلای برجسته کشور بوطیفه خود دراین مورد بخوبی توجه دارند و آگاها نه میکوسند تادرزمینه‌های‌مختلف مطالعات ایران‌سناسی‌پژوهش‌هائی نوین عرصه‌کنند و بسیاری از مباحث تحقیقی مربوط به فرهنگ و تمدن‌کهن ایرانی را خود مـورد بررسی قرار دهند و از نتایج این پژوهشها دیگر محافل علمی جهان را نیز بهره‌مند سازند .

تحقیقات و مطالعـات ایــرانی در سالهـای اخیر پیشرفت نمایـانی کرده و خوشبختانه سهم ومقام واقعی رشته‌ایران سناسی درمحیط کلی مطالعات‌خاورشناسی جهـان مشخص شده و این رشته بعنوان شعبه‌ای مستقل و اساسی موردتوجه قرار گرفته است، بطوریکه اکنون عده کثیری از دانشمندان ودانش پژوهان درکشور-های مختلف جهان بـه تحقیق درمسائل مربوط به فرهنگ وتمدن گذشته وحال ایران اشتغال دارنـد و هر روز آثـار

کوششها و پژوهشهای آنان بصورت کتابها ومقالهها منتشر میشود و دردسترس تمام محافل علمی جهان قرارمیگیرد. دراین زمینه ، بخصوص تـذکر این حقیقت را باخوشوقتی لازممیدانیم کهامروزه بسیاری از این آثار بـا ارزش از طرف خـود دانشمندان ایرانی تالیف ومنتشرمیشود، و از آن گـذشته در تعداد زیـادی از دانشگاهها و مراکز علمی کشورهـای خارجی ، مطالعات ایران شناسی توسط دانشمندان ومحققان ایرانی اداره میشود.

بدیهی است با توجه به توسعهٔ روز افزون این رشته از مطالعات درمراکز علمی ودانشگاهی جهان، ضرورت ارتباط میان دانشمندان ایران شناس و مراکز ایـران شناسی دنیا پیوسته محسوس تـر میشود، وهرروزاین الزام بیشتراحساس میشود کـه این دانشمندان میبایـد بطور منظم حاصل مطالعات تخصصی خودرا با همکاران بین‌المللی خویش درمیان گذارند.

تحقیقات ایرانی در بعضی اززمینه‌ها، مخصوصاً درباستان شناسی و زبان‌شناسی سرشارازتازگی‌ها است. کشورمامخزنی بسیارغنی برای محققانی استکه دراین زمینه‌هاکار میکنند و هرروز باحفریات علمی آثار نـو وبدیع که زاده اندیشه و هنر ایرانی است از زیرخاک پهنه تمدن ایرانی ظاهر میشود ، نکته‌هـای جدید دراختیار محققان قرار می گیرد وپرده‌های تاریک یکی پس‌ازدیگری ازچهره تاریخ درخشان ایران برداشته میشود .

تتبعات ومطالعاتی که دررشته زبان شناسی و گردآوری زبانها و لهجه‌ها در قلمرو زبانهای ایرانی انجام میشود در خور استفاده علمی و از لوازم نگاهبانی زبان فارسی یعنی یکی از ودایع گرامی و مقدس سرزمین وملت ماست.

پژوهش درادیان کهن و سیر افکار درین مرز وبـوم و نیرسناخت فلسفه و علوم ایرانی روز بروز ما وجهانیان را بیشتر با تاثیرتمدن ونفوذ تمدن و نفوذ فرهنگ ایرانی دردنیای قدیم آسنامی‌سازد و بخوبی ملاحظه میشود که سهم ایرانیان خصوصا دردوره تاریخ اسلامی درپیشرفت علوم عقلی عظیم بوده است .

بسیاری از تحقیقات جدید ایران شناسی مبتنی است برنسخ خطی واوراق واسنادقدیمی که تاچندی قبل درخانواده‌ها وگوشهٔ مدارس وبقاع قدیم فراموش‌شده مانده بود و درین پنجاه سال ومخصوصا درسالهای اخیر به اهتمام موسسات‌علمی ودانشگاهها وکتابخانه‌ها ازگزندحوادث بهدرآمده وبه اسلوب صحیح درگنجینه‌هـای کتاب حفظ شده و مـورد استفاده محققان قرارگرفته است وتاکید میشود که با دلسوزی و مراقبت بیشتر و توجه دقیق‌تر وعاجل‌تر این نوع مآثر فکری و تاریخی ایرانیان جمع آوری و مورد بررسی وسنجش واقع شود.

مطالعات مربوط به‌تاریخ‌وجغرافیای تاریخی ایران مـورد علاقه خاص ماست وطبعا تحقیقات وتتبعاتی که درزمینه‌های مختلف ایرانشناسی میشودکمک به‌روشن شدن‌تاریخ واقعی ایران درادوارمختلف

خواهد کرد . امید است کنگرهٔ حاضر بتواند بانشر مجموعهٔ سخنرانی‌های خود دراین کار اساسی منشاء اثرواقع شود.

مایه خوشوقتی است که محافل علمی کشور ، عمیقاً هدفهای مندرج درمنشور انقلاب آموزشی را درمد نظر دارند و بخصوص پژوهندگان جوان با آرزوهای بلند و با شوقی که مسلما همپایه این آرزوها است در این نوع مجالس علمی شرکت میجویند .

اکنون که باتشکیل کنگره حاضر ، این نوع اجتماعات داخلی ایران‌شناسان آغاز شده است ، لازم است، دانشگاهها ومراکز فرهنگی وتحقیقی کشوردر آینده با همکاری وهمفکری دائمی ، این اجتماعات را هرچند یکبار ادامه دهند تا بتوانند بطور منظم آخرین نتایج مطالعات و بررسی‌ها و پژوهشهای خود را دررشته‌های مربوط به تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران باطلاع یکدیگر و باطلاع سایرمراجع ایران‌شناسی جهان برسانند .

***

بعد از قرائت پیام مذکور درفوق جناب آقای علینقی عالیخانی رئیس دانشگاه بیاناتی به‌شرح زیر ایراد کردند:

متن بیانات رئیس دانشگاه

دانشگاه تهران بسیار خوشوقت است که با انعقاد این مجمع علمی موجبات آن فراهم آمده است که دویست وپنجاه نفرازدانشمندان و فضلای ایران وخارج ونیزدانشجویان علاقمند بمنظور ایرادخطابه‌های تحقیقی ومباحثات علمی در زمینه ایران شناسی در اینجا گرد آمده‌اند و با شرکت و همکاری خود کنگره‌ای را که قطعاً نتایج مذاکرات آن مورد توجه سایر دانشمندان ایران شناس درسراسر جهان خواهد بودرونق بخشیده‌اند . به‌همگی شرکت کنندگان خیرمقدم میگوییم وموفقیت محققان ارجمند را خواستارم .

وظیفهٔ هردانشگاهی است که ضمن تدریس و تعلیم راههای تحقیق را بر خواستاران بگشاید ووسائل ولوازم کار آنهارا فراهم کند . بهمین لحاظ وقتی که پیشنهاد انعقادنخستین کنگره داخلی ایران شناسی‌شد پس ازکسب اجازه از پیشگاه شاهنشاه آریامهر که همواره مشوق‌وپشتیبان‌اینگونه خدمات‌وکوششها میباشند به‌تهیهٔ مقدمات آن اقدام شد تا این کارمفید آغاز گرددو بتدریج باهمکاری کلیه دانشگاهیان ومحققان کشور اساس و قوام گیرد و بمانند کنگره‌های ملی و داخلی که‌درممالك دیگر برای رشته‌های مختلف علوم وفنون تشکیل میشودمنظماً برقرار گردد . خوشبختانه شورای هماهنگی دانشگاهها نیز پیشگامی دانشگاه تهران دراین امررا مورد تائید قرار داد وباترغیب دانشگاهیان به‌شرکت در این کنگره موجبات تقویت آن را فراهم ساخت .

یکی ازمقاصدوهدفهای عالی انقلاب آموزشی پیشرفت‌دادن فعالیتهای تحقیقی

استوطبعاً پژوهشهائی که دررشته‌ایران شناسی توسط دانشمندان و دانشگاهیان عرضه میشود از نمودهای برحسته‌واصیل در عرصهٔ‌کارهای تحقیقی کشور و مورد استفاده وسنحش دانشمندان ممالك‌دیگر نیزواقع‌خواهدشد . زیرا شناخت‌ایران ومسائل قدیم وحدیدآن از زاویهٔ دید و بررسی ایرانیان درصورتی‌که مبتنی بر روش علمی صحیح ودور ار تعصب و هر نوع پیرایه باشد راههای نوینی به‌افق تحقیق و بررسی خارحیان می‌نمایاند .

مواد وموارد تحقیق درزمینهٔ‌ایران شناسی خوشحتانه بسیارزیـاد و وسیع است. هنوزدرهریك ازقسمتهای تاریخو حغرافیا وادب‌ودین‌وحامعه وهنرایران نکته‌های پوشیده و نادانسته بسیارست . بنابراین‌دانشمندان‌ومحققان ماوظیفه‌ای سنگین و درخور اهمیت و بالمال راهی دراز ودشوار درپیش‌دارند .

مایهٔ خوشوقتی‌کامل است‌که درهر یك ازرشته‌های ایران‌شناسی‌که تاکنون دیگران مارا به‌گذشته ایران و ایرانی آشنامیکردند ، خودمان پژوهشگرانی دانا ودلسوزمی‌پرورانیم . من باب‌مثال در خواندن‌کتیبه‌های قدیم و تحقیق در زبانهای باستانی ایران و فلسفه و علوم که تـادیروز منحصراً آثار و تحقیقات اروپائیها مرحع و ماخذ بود هم‌اکنون عده‌ای از ایـرانیان خـود مـرحعیت یافته‌اند وبررسیهای آنها آرام‌آرام در مراکز علمی اروپا و خنه کرده است . همچنین درحفاریهای علمی‌باستانشناسی کارهائی‌که مخصوصاً در این چند سال اخیر بوسیله باستانشناسان حوان‌کشور عملی شده زبـانـرد خویش و بیگانـه است .

خوشبحتانه در این سالهای اخیر مراکز محتلفی در ایران به‌تحقیقات ایرانی پرداخته‌اند ومؤسسات حارحی نیزمورد تشویق‌وحمایت قرارگرفته‌اند و همچنین مـؤسسات نشرکتب تحقیقی خاص ایران مثل بنیادفرهنگ ایران و بهگاه ترحمه ونشرکتاب بوحود آمده‌و نیر اکثر دانشگاههای کشور و وزارت فرهنگ وهنر وانحمن آثارملی درطبع و نشرکتب ایرانشناسی کوششهای ثمر-بخشی‌کرده‌اند .

دانشگاه تهران همواره این رشته رامورد توحه خاص قرارداده وکوشیده است‌که با تشویق ایرانشناسان خارحی ونشرکتب وآثارآنان و ایحادکنگره‌ها محامعی خاص ابن‌سینا و خواحه نصیر طوسی و رشیدالدیـن فضل‌الله طبیب و رودکی ومحمدبن زکریای رازی وبیر شرکت در کنگره‌های بین‌المللی خاور شناسی و نشر محلهٔ دانشکده ادبیات و علوم انسانی و محلهٔ ایرانشناسی همان دانشکده دامنه ایرانشناسی را وسعت دهد .

در این کنگره با افراد حوان و نامهای حدیدآشنا می‌شویم و محال آن پیدا شده است‌که چهره‌های نودانش با نیروی حوان وشوق‌وشور بسیار دردنبال حدمات درگذشتگان واستادان باارزش

کنونی تحقیقات وتجسسات خود را در معرض بررسی و سنجش قرار دهند . عده‌ای ازدانشجویان دوره‌های فوق‌لیسانس و دکتری که با علاقه تمام در زمینه‌های ایرانشناسی کارمیکنند نیز دراین مجمع شرکت کرده‌اند واین همکاری خودیکی ازمقاصد وهدفهای عالی دانشگاهی است که استاد ودانشجو درکنارهم به‌تحقیق وتتبع علمی بپردازند .

برگزاری امور این کنگره بعهدهٔ دانشکده ادبیات‌وعلوم انسانی‌وکتابخانه مرکزی‌واگذارشده وامیدوارم متصدیان آن بتوانند رضایت خاطر شرکت کنندگان گرامی را جلب کنند .

برای همه‌اعضای این کنگره طلب توفیق و بهروری دارم .

* * *

سپس دکتر سیدحسین نصر که سمت ریاست کنگره را ازطرف رئیس دانشگاه به عهده داشت اطلاعاتی در زمینهٔ نحوهٔ تشکیل کنگره بیان کرد ، بدین‌صورت:

متن سخنان سید حسین نصر

تشکیل نخستین کنگرهٔ ایرانشناسی در دانشگاه تهران از یك سو مدیون توجه خاص ریاست محترم دانشگاه و از سوی دیگرمرهون ابرازعلاقهٔ شایان گروهی ازدانشمندان‌واستادان‌ودانشجویان نسبت به امورایرانشناسی است . تشکیل این مجمع علمی و مجامع نظیر آن خود روشنگر زنده بودن و اصالت فرهنگ فرهنگ ایرانی است که بدون کمترین تعصب بایدآنرا در زمرهٔ سرشارترین و وسیع‌ترین ذخائر فرهنگی‌جهان بشمار آورد .

ایرانشناسی برای‌ما ایرانیان فقط بعنوان یك موضوع علمی‌تلقی نمیشود و نیز تنها بصورت‌رشته‌ای که بایست برسایر رشته‌های دانشگاهی و پژوهشی افزوده گردد بشمار نمی‌آید ، بلکه ایرانشناسی در واقع یك نوع خودشناسی و آگاهی به منابع فرهنگی و ریشه‌های وجدان و هستی هرفرد ایرانی است ودرنتیجه در این دوران خطیر تلاقی و تحول و جایگزینی‌سریع فرهنگ‌های گوناگون آگاهی ازفرهنگ ملی ، برای‌استمرار وبقای سالم وطبیعی موجودیت ایران و ایرانیان امری‌ضروری‌است .

اکنون هنگام آن فرا رسیده است که‌ایرانیان‌ازدیدگاهی‌اصیل کلیهٔ‌جوانب فرهنگ خودرا بررسی کنند ونه تنهادر پیشبرد مطالعاتی که دراین‌شؤون صورت می‌گیرد سهیم باشند بلکه به حوزه‌های علمی‌ایران‌درآنچه که مربوط به‌فرهنگ و تمدن ایران می‌شود مرکزیت جهانی بخشند . واین امرامکان‌پذیر نیست‌مگر با حفظ اصالت و دید فرهنگی خاص ایرانی ودرعین‌حال‌آشنائی‌کامل باآنچه دانشمندان ومحققان سایرملل مخصوصا غربیان‌درقرن گذشته با دیدی‌غیرایرانی لکن سرسار ازاطلاعات وتحقیقات‌حائز اهمیت ، انجام داده‌اند .

هدف کنگرهٔ کنونی که بدنبال یك سلسله مجامع علمی وتحقیقی که پیش‌ا

این به بزرگداشت ازدانشمندان بزرگ ایران و نیز مطالعه و بررسی درزمینه‌های کلی ایرانشناسی برگذارشده بود اینك گشایش می‌یابد ، پدیدآوردن‌هم‌آهنگی ورابطهٔ بیشتر علمی بین‌استادان‌ومحققان ودانشجویان‌ایرانی‌است که‌دردانشگاهها وسایر مراکز علمی‌کشور به پژوهش و تدریس وتعلیم اشتغال‌دارند وتاکنون‌در این مقیاس کمتر فرصت تماس نزدیك و تبادل‌نظر با یکدیگررا داشته‌اند.

البته گروهی ازدانشمندان برجستهٔ خارجی نیزخود به شرکت دراین‌مجمع اظهارعلاقه کرده‌اند وازآنجاکه‌دانش‌را هیچگاه مرزی نیست مقدم آنان دراین محفل علمی گرامی شمرده شده است و این‌کنگره باآنکه جنبهٔ ملی‌داردمفتخر است که این دوستاران و پژوهشگران فرهنگ ایران را در جمع دانشمندان ایرانی گردهم‌آورده است.

حسن توجه دانشمندان و مؤسسات فرهنگی ودانشگاهی خارج نسبت به‌این مجمع که‌علاوه برحضورچندتن‌ازمحققان گرانقدر غیرایرانی درکنگره ، توسط پیامها و نامه‌های محبت‌آمیز ابراز شده است ، نشانهٔ آنست که کوششهای‌مستمر دانشمندان ایرانی در رشته‌های مربوط به تمدن و فرهنگ ملی خود اهمیت و حیثیتی جهانی می‌یابد . این‌امر مظهر آغاز نهضت پیش قدم گشتن دانشمندان ایرانی در شناساندن تمام جوانب و جهات قلمرو وسیع فرهنگی خود در سطحی جهانی است .

ازهم‌اکنون علاوه برادبیات ایران که پیش از این‌نیز طبعاً مهمترین آثار دراین زمینه توسط خود ایرانیان‌تألیف یافته است ، دربرخی‌رشته‌ها مانندفلسفه وباستانشناسی وزبانهای باستانی ایران محققان ایرانی تحقیقاتی ارزنده انجام داده‌اندکه دارای اعتبار وارزش جهانی است . امید است‌که با انعقاد این‌مجمع ومجامعی‌که پس از این تشکیل خواهد شد و توجه خاص دانشکده‌های ادبیات و علوم انسانی وسایر مراکز فرهنگی کشورنسبت به‌امورایرانشناسی ، درآینده افرادی‌تربیت‌شوندکه‌با دیداصیل‌ایرانی از روشهای دقیق و صحیح علمی بهره جسته وباآگاهی‌ازاوضاع علمی‌وفرهنگی جهان در جمیع رشته‌های ایرانشناسی آثاری اصیل وپرارج به‌وجود آورند و همگان را از ارزشهای‌جاویدان‌معارف وفرهنگ این سرزمین و گذشتهٔ افتخار آمیزی‌که دردرون‌وجود هرایرانی نهفته شده و یقیناً در ساختن آینده ما سهیم خواهدبود بیشترآگاه سازند.

شرکت در این کنگره و انتخاب مطالب و مباحث‌کاملاآزاد بوده و در انتخاب‌افرادفقط‌شرط‌اشتغال‌دررشته‌های ایرانشناسی در نظر گرفته شده است . بنابراین درطی جلسات ، یقیناً عقاید و نظریات گوناگون‌واحیاناً متفاوت‌ابراز خواهدشد . شایدبرخی‌صرفاًازتحقیقات غربیان پیروی‌کنند ، برخی دیگر به اجتهاد پردازند ، و گروهی نیز ممکن است راههائی‌کاملانپیموده‌رادنبال‌کنند.

اختلاف دراین زمینه‌ها امری‌است‌طبیعی وتا هنگامی که اصول عقلی‌وعلمی‌رعایت شود این اختلافات‌ها خود محرك تفکر تحقیق بیشتر بوده ومحیطی‌زنده ازلحاظ علمی به وجود خواهدآورد.

روش خاصی برای تحقیق در بارهٔ ایرانشناسی پیشنهاد نشده است. لکن صرف‌گرد آمدن گروهی قابل توجه از کسانی که دست اندر کار دانش اندوزی وتحقیق دررشته‌های مربوط به فرهنگ وتمدن ایرانی‌هستند، درمحیط‌دانشگاه تهران یقیناً خود درجهت بخشیدن به آیندهٔ این تحقیقات و کمك در ایجاد روشهائی اصیل برای بررسی فرهنگ و معارف‌ایران تأثیر فراوان‌خواهدداشت. امید اداره کنندگان کنگره براینست‌که با دوری ازتعصب ودرعین‌حال باآگاهی ازاین‌حقیقت‌که تعبیر هیچ‌فرهنگی جز با اتکاء به ارزش‌های فرهنگی دیگر که آن نیز برای‌ما ایرانیان نمیتواند بجز فرهنگ ایرانی چیزی دیگر باشد امکان‌پذیر نیست. بحث‌های گوناگون که درجلسات‌شعبه‌ها انجام می‌گیرد به‌نحوی باشد که علاوه بر بدست دادن اطلاعاتی وسیع از وضع کنونی آگاهی ما نسبت به‌جوانب مختلف ایرانشناسی‌پایه‌ای‌نیز ازبرای‌تحقیقات بعدی باشد.

با توجه به اهمیت استمرار و هم‌آهنگی‌وهم‌کاری که‌طبعاً درچنین‌کنگره‌ای بین دانشمندان مرکز وشهرستانها بطور کلی واستادان و محققان و دانشجویان دانشگاه‌هاومؤسسات‌عالی‌آموزشی بالاخص بوجود می‌آید، بسی مفید خواهدبود. اگر تشکیل چنین مجمعی حداقل هردو سال یك‌بار دریکی‌ازدانشگاههای کشور تکرارشود تاآنانکه‌به پژوهشهای‌مستمر دراین زمینه‌ها اشتغال دارند بتوانند منظماً نتائج‌تحقیقات خود را در برابر یك‌مجمع علمی‌ارائه داده، ازتبادل‌نظر با دیگر صاحب‌نظران‌کشور بطور منظم بهره‌مند شوند. نیز علاوه برانتشار سخنرانیهای این کنگره دریك مجموعه پیشنهاد میشود که مجلهٔ ایرانشناسی دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی دانشگاه تهران که‌درسطح بین‌المللی‌انتشارمی‌یابد وشماره‌ای از آن به مناسبت همین‌کنگره انتشاریافته است، بصورت مجلهٔ دائمی این کنگره که شاید بتوان‌آنرا درآینده کنگرهٔ تحقیقات ایرانی‌نامید وبصورت دائمی رسمیت بخشید درآید.

همچنین کنگره می‌تواندآغازی‌باشد ازبرای ایجاد اتحادیه‌ها، وانجمن‌هائی دررشته‌های خاص ازقبیل تاریخ و فلسفه و ادبیات فارسی و باستانشناسی و غیره چنانکه در کشورهای دیگر نیز بدین‌نحو عمل‌می‌گردد. این‌نوع اتحادیه‌هاالبته مبتنی است برهمبستگی و علاقهٔ افرادی که دراین‌زمینه‌ها به تحقیق‌اشتغال‌دارند ولی بدون شك‌گردهم آمدن این افراد ازسراسر کشور فرصتی با ارزش‌است‌که میتوان ازآن‌درراه مبادلهٔ نظروپی‌ریزی ازبرای ایجاد جمعیت‌هائی دائمی که در پیشرفت رشته‌های گوناگون‌ایرانشناسی ایرانشناسی درآینده سهمی مهم خواهد

داشت استناده کرد . امید است اعضای محترم کنگره دربارهٔ این امور به بحث وشور پرداخته ومقدمات را برای مراحل بعدی فراهم سازند

این کنگره کوشیده است به جوانب مختلف ایرانشناسی توجه کند و یازده شعبه که اسامی آن‌ها در برنامهٔ کنگره ذکر شده است به رشته‌های مهم ایرانشناسی ودرواقع ادبیات وعلوم انسانی ایرانی اختصاص داده شده. با وجود این به ناچار بعضی از جوانب مهم فرهنگ ایران مانند معماری که شناخت سنت آن در ایران برای ساختن شهرها و بناهای اصیل در آینده پی اساسی است و یا موسیقی و هنرهای تزئینی از قلمرو بحث مجمع فعلی بدور مانده است وعلت آن جز محدود بودن امکانات و درعین حال وسیع بودن زمینهٔ فرهنگ ایران چیزی دیگر نیست آرزومندیم در آینده این رشته‌ها نیز به مباحث مجامع تحقیقات ایرانی افزوده گردد .

شرکت در جلسات کنگره برای همگان آزاد خواهد بود و امید است علاوه بر آنانکه رسماً اعضای کنگره هستند دیگر علاقه‌مندان و مخصوصاً دانشجویان از این موقعیت بهره برده درجلساتی که مورد توجه آنها است شرکت کنند . موضوع وتاریخ سخنرانی‌ها نیز قبلا تعیین گردیده ودر برنامه درج شده است .

با عرض تشکر از ریاست محترم دانشگاه تهران و نیز از اعضای کتابخانه مرکزی و سازمان مرکزی دانشگاه و دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی ومخصوصاً آقای ایرج افشار دبیر کنگره که وظیفه برگزاری این کنگره را بر عهده داشته‌اند به اعضای کنگره خیر مقدم گفته امیدوار است بتوانند با فعالیت‌های خود راه‌های تازه‌ای درشناختن و شناساندن فرهنگ و تمدن عظیم این سرزمین که ودیعه‌ای الهی وحفظ و حراست آن وظیفه هر ایرانی است بگشایند .

***

کنگره درجلسهٔ آخر بیان نامه‌ای به شرح زیر صادر کرد:

بیان‌نامهٔ کنگره

نخستین کنگرهٔ ایرانشناسی که به عنایت پروردگار یکتا و با پیام موثر و تشویق آمیز شاهنشاه آریامهر دردانشگاه تهران آغاز شد و از ۱۱ تا ۱۶ شهریور ۱۳۴۹ به ابتکار دانشگاه تهران واهتمام دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی و کتابخانهٔ مرکزی ومرکز اسناد آن دانشگاه برگزار گردید از کوششهای اساسی ولازمی بود که درراه پیشرفت تحقیقات ایرانی وایجاد ارتباط دائم میان دانشمندان و محققان این رشته به حصول پیوست و طبعاً با انعقاد اجلاسیه‌هائی که درسالهای آینده تشکیل خواهد شد موجبات آن فراهم شده‌است که میان محققان داخلی وخارجی در رشته‌های ایرانشناسی تبادل افکار و اطلاعات علمی بیش از پیش ایجاد شود.

دراین کنگره که دارای یازده شعبه بود جمعاً ۲۲۷ دانشمند و محقق حضور

داشتند وازاین عده ۱۷ نفرار کشورهای دیگرشرکت کرده بودند وجمعاً درشعبات مذکور ۱۴۴ خطابه قرائت گردید. در هر یك ازشعبه‌ها بحراعضای رسمی کنگره عـده‌ای از عـلاقـه مندان و مخصوصاً دانشجویان حضوریافتند .

اینك که کارکنگره پایان پذیرفته است تصمیمات و توصیه‌های مذکـور در زیر به منظور تایید اعضای کنگره واعلام شدن به اطلاع رسانیده می‌شود :

۱- به پیشنهادرئیس دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی دانشگاه تهران وبه‌منظور تمایزعنوان نام کنگره ازین پس تحقیقات ایرانی خواهد بودکه اولین اجلاسیه آن به‌نام نخستین کنگره ایرانشناسی در تهران برگزارگردید .

۲ـ به‌منظورآنکه محققان رسته‌های ایرانشناسی منظماً ازفعالیتهای یکدیگر مطلع شوند وتحقیقات جدید عرضه گردد همانطورکه‌درپیام شاهنشاه آریامهر مقرر شده است این کنگره درهرسال تشکیل میگردد .

۳ـ برای پیش بینی کارهای مربوط به کنگره درآینده و بررسی نحوهٔ تاسیس اتحادیهٔ داخلی ایرانشناسان و نیز تحقق بخشیدن به تشکیل انجمنهای مربوط به رسته‌هـای مختلف ایرانشناسی کمیته‌ای مرکب از افراد مذکور درذیل به نـام کمیتهٔ مرکزی انتخاب می‌شود .

اعضای مقیم تهران

جمشید بهنام، پرویز ناتل‌خانلری، غلامعلی رعدی آذرخشی ، ذبیح‌الله صفا مجتبی مینوی ، سید حسن نصر ، حبیب یغمائی و ایرج افشار (دبیر ثابت) .

اعضای مقیم شهرهای دیگر

اصفهان	دکترعبدالباقی نواب
تبریز	منوچهرمرتضوی
شیراز	عبدالوهاب نورانی وصال
مشهد	جلال متینی

محل دبیرخـانه ثـابت کنگره در کتابخانـه مرکزی و مرکز اسناد آن خواهد بود.

۴ـ اعضای کنگره که همه بـه میل شخصی و باهزینهٔ خوددرین مجمع شرکت کرده‌اند ادامهٔ این روش را که مرسوم کنگره‌های ملی است مناسبت میدانند.

۵ـ توصیه میشودکه علاوه برشعب مختلف کنگره یك یـا چند مجلس علمی همراه باهر کنگره ودرکنارجلسات آنها تشکیل گردد تامتخصصان خطابه‌هائی در آن موضوع معین تهیه کنند .

۶ـ توصیه می‌شود که شعبه‌ای برای مطالعات اجتماعی مربوط به ایران در کنگرهٔ آینده ایجاد شود .

۷ـ توصیه می‌شود که انجمنهـای خاص درزمینه‌های تاریخ، تحقیقات ادبی، باستانشناسی ، فلسفه وعلوم ونظایر آنها توسط محققان ومتخصصان تاسیس شود.

ضمناً اعلام می‌شود که عـده‌ای از زبانشناسان تاسیس انجمن زبانشناسی و لهجه‌شناسی ایرانی راپایه‌گذاری کردند.

۸ـ توصیه می‌شود که مراجـع و سازمانهای فرهنگی ودانشگاهی باهمکاری

یکدیگر و بر اساس برنامه‌های منظم نسبت به تصحیح و چاپ متون مربوط به علوم و فلسفه در ایران اقدام کنند.

۹ـ توصیه می‌شود که گروه ر باستانشناسی دانشگاه تهران هر چه زودتر وسیلهٔ ترجمه مجموعه کتیبه‌های ایرانی پیش از اسلام را به زبان فارسی فراهم سازد.

۱۰ـ توصیه می‌شود که با تصویب قانون مربوط به سازمان اسناد ملی هر چه زودتر اوراق و اسنادی که در وزارتخانه‌ها و سازمانهای دولتی موجود است وطبق قانون استفاده از آنها مجاز خواهد بود در دسترس محققان قرار گیرد و تا وقتی که قانون مذکور به مرحلهٔ اجرا در نیامد ترتیبی داده شود که اسناد و مدارک تحقیقاتی که در بایگانیها و کتابخانه‌های دولتی قرار دارد در دسترس محققان گذارده شود. ضمناً چون تهیهٔ عکس و میکروفیلم از کتب و اوراق و اسناد پراکنده در خارج و داخل از لوازم حتمی کار تحقیق است پیشنهاد می‌شود که دانشگاه تهران حداکثر کوشش را در تکمیل مجموعه های کتابخانهٔ مرکزی خود در زمینه‌های ایرانشناسی انجام دهد.

۱۱ـ توصیه می‌شود که در کنگره‌های بعد وسایل بازدید از آثار تاریخی و حفاریهای جدید که نزدیک به شهر محل کنگره قرار داد همزمان با تشکیل کنگره فراهم گردد.

۱۲ـ توصیه می‌شود که در کنگره‌های آینده نمایشگاههای کتب خطی و اسناد و اوراق قدیمی مخصوصاً آنچه در خانواده‌ها و مجموعه‌های خصوصی در آن ناحیه وجود دارد تشکیل شود.

۱۳ـ توصیه می‌شود که مراجع و سازمانهای فرهنگی و آموزشی کشور به تعلیم زمینه‌های مختلف معارف ایرانی و زبان فارسی توجه خاصی مبذول دارند.

۱۴ ـ توصیه می‌شود که شورای هماهنگی دانشگاهها وسایلی ایجاد کنند که استادان ومتخصصان هر یك از رشته‌های تحقیقات ایرانی که در سطح دانشگاهی تدریس می‌شود برای تبادل اطلاعات و وافکار و استفاده از تجربیات یکدیگر هر چند يك بار مجامع علمی تشکیل دهند.

۱۵ـ توصیه می‌شود که مراجع و سازمانهای فرهنگی و کتابخانه‌های کشور در خریداری و حفظ نسخ خطی ومعرفی وفهرست نویسی وعکس برداری آنها بیش از پیش اقدام کنند.

۱۶ـ دعوت دانشگاه مشهد به منظور آنکه دومین کنگره تحقیقات ایرانی در مشهد توسط دانشکده ادبیات و علوم انسانی آن دانشگاه تشکیل شود با حسن قبول و تشکر پذیرفته می‌شود و کمیتهٔ مرکزی ماموریت دارد که در برگزاری کنگرهٔ دوم با دانشگاه مشهد همکاری کند.

مجلس بزرگداشت ابوالفضل بیهقی

مجلس بزرگداشت ابوالفضل بیهقی مورخ ودبیر مشهور عصر غزنوی از ۲۱ تا ۲۵ شهریور به ابتکار دانشگاه مشهد به اهتمام دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی

آن‌دانشگاه به‌خوبی‌ونظم‌تمام‌برگذارشد. شجاع‌الدین شفا خواندند آغاز شد ، کنگره با پیام شاهنشاه که آقای بدین صورت :

تشکیل مجمع بین‌المللی بزرگداشت ابوالفضل بیهقی دانشمند ومورخ ونویسندهٔ نامی‌ایران‌که به ابتکار دانشگاه مشهدصورت میگیرد مایهٔ خوشوقتی ماست، زیرا بیهقی یکی از مردان بزرگی است‌که عالم دانش وفرهنگ ایران پرورده‌است. تاریخ‌معروف بیهقی‌که سالها است در سراسرجهان ازآثار درجهٔ اول فرهنگ‌ایرانی واسلامی بشمارمیرود باآنکه نه قرن پیش‌نوشته شده هنوز یکی ازبهترین‌آثار فن‌تاریخ نویسی درجهان است ودقت‌نظر وحقیقت پژوهی وروش‌خاص تدوین مطالب‌این‌کتاب حقاً آنرابصورت یکی ازنمونه های بدیع کتب تاریخ درآورده است. مضافاً به‌اینکه نثرشیوا و فصیح‌کتاب‌آن‌را شایستهٔ این‌امتیاز نیز قرارداده است‌که ازنمونه های عالی نثرفارسی بشمارآید.

جای‌خوشوقتی است‌که پس‌ازتحلیلی‌که درچندماه پیش‌ازاین ازیکی از فرزندان‌عالیقدرخطهٔ خراسان‌یعنی ارسیخ طوسی‌بعمل‌آمده اکنون‌بابزرگداشت بیهقی یکی دیگر از بزرگان‌گذشتهٔ خراسان مورد تحلیل‌قرار میگیرد .گرد آمدن دانشمندان ایرانی وخارجی دراین‌مجمع علمی و بحث هائی که دربارهٔ تحقیقات و پژوهشهای هریك ازاعضای این‌مجمع دربارهٔ تاریخ بیهقی وتحلیل وتجزیهٔ آن بعمل خواهدآمد مسلماً نه‌فقط سهم مهم این مورخ و نویسندهٔ نامی را در فرهنگ ایرانی و اسلامی بصورت جامعتری روشن خواهد کرد. بلکه به پیشرفت رشتهٔ تتبعات تاریخی و تاریخ نگاری سراسر جهان کمك خواهد نمود، زیرا همه میدانندکه امروزه هیچ علمی از علوم دیگر و هیچ‌کشوری از دیگرکشورهای جهان در زمینهٔ امور فرهنگی و تحقیقی جدا نیست و شاید براساس همین واقعیت است‌که کنگره‌ها و مجامع علمی روز بروز بیشتر جنبهٔ بین‌المللی پیدا میکنند .

امیدما این‌است‌که این‌روح‌تفاهم وهمکاری علمی‌که دراین‌مجامع نمودار است درهمهٔ زمینه‌های دیگر توسعه پیداکند وبصورت‌اساس استواری برای حل همهٔ مشکلات دنیای امروزدرآید .

ازکوشش‌دانشگاه مشهد برای‌تشکیل این‌مجمع‌وسایرمجامعی‌که بمنظور پژوهش دربارهٔ تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران ترتیب یافته و مییابد تقدیر میکنیم‌وتوفیق همهٔ دانشمندان ایرانی و خارجی را درکار پرارزش علمی آنان خواستاریم .

عدهٔ شرکت‌کننده درین‌کنگره ۶۴ نفرازدانشمندان‌هفت‌کشوربود. کنگره با پیام شاهنشاه‌آریامهر آغازشد وپیامهای متعدد دیگر نیز رسیده بود که قسمتی قراءت‌گردید وقسمتی بعداً چاپ‌خواهد شد. دکتر عبدالله فریار رئیس دانشگاه سخنانی ایراد کرد و سپس جلال متینی رئیس‌دانشکدهٔ ادبیات و دبیرکل کنگره سخنرانی‌بسیار شیرین‌ولطیف وپرمغزی دربارهٔ‌خراسان و بیهقی خواند. برنامه سخنرانیهای ایرادشده بدین‌شرح است:

مجتبی مینوی : ترک و تازیك در عصر بیهقی

راجر سیوری Abu'l - Fazl Bayhaqi as an Historiographer

ضیاءالدین‌سجادی: تحقیق‌دراشعار و امثال فارسی تاریخ بیهقی

شیرین‌بیانی: زن در تاریخ بیهقی

غلامحسین‌یوسفی : هنر نویسندگی بیهقی

نذیراحمد:

A critical examination of Baihaqi,s narration of the Indian expeditions during the reign of Mas,ud of Ghazna

نورانی وصال : شخصیت آلتونتاش از نظر ابوالفضل بیهقی .

جواد مشکور: آمدن ترکان غز . به‌ایران

خسرو فرشید ورد . ویژگیهای دستوری تاریخ بیهقی

امیر حسین یزدگردی: حواشی وپوستین‌آن

مهدی محقق . اصطلاحات اداری و دیوانی درتاریخ بیهقی

محمدعلی اسلامی ندوشن: جهان‌بینی بیهقی

غلامرضا سلیم . توجیه تمثیلهای تاریخ بیهقی

تقی بینش : روش علمی در کتاب بیهقی

علی‌اکبر فیاض . نسخه های‌تاریخ بیهقی

جمال رضائی . بوسهل زوزنی

محمد تقی دانش پژوه : بیهقی فیلسوف

ابراهیم باستانی پاریزی : ذکر کرمان در تاریخ بیهقی

ناصرالدین شاه‌حسینی: کوشانیار در تاریخ بیهقی

عبدالحی حبیبی . تحقیق برخی از اماکن تاریخ بیهقی

غلامرضامجتهدزاده: رجال‌قائن‌در تاریخ بیهقی

ابوالقاسم حبیب‌اللهی «نوید» مآخذاشعارعربی تاریخ بیهقی

گیتی فلاح رستگار: آداب‌ورسوم و تشریفات دربار غزنه از خلال تاریخ بیهقی

محمدجواد شریعت : افعال متعدی وطرزاستعمال آنها درتاریخ بیهقی

عباس زریاب‌خوئی ، تاریخ‌نویسی بیهقی

کنت‌لوتر :
Bayhaqi and the later Seljuq Historians : some comparative remarks.

حمیدفرزام : ارزش اخلاقی تاریخ بیهقی

عبدالشکور رساد: چند لفظ مروج پشتو درتاریخ بیهقی

قیام‌الدین راعی : لغات ترکی و مغولی درتاریخ بیهقی

مهدی‌رکنی یزدی : دیوان رسالت وآیین دبیری از خلال تاریخ بیهقی

سیدجعفرسهیدی: مآخذداستانهای تاریخ بیهقی

خلیل خطیب رهبر : توضیح چند مشکل‌ازتاریخ‌بیهقی

صادق‌کیا : گویش قدیم بیهقی ــ یك نسخهٔ خطی تاریخ بیهقی

محمد پروین گنابادی : خلعت و مخاطبه و برخی از خصوصیتهای نحوی تاریخ بیهقی

حسن سادات ناصری : ترکیبات تاریخ بیهقی و معانی اختصاصی بعضی واژه‌ها

کان کاگایا : Religious groups in the Ghaznavids

محمد شفیعی : تراژدیهای تاریخ بیهقی

حسین بحرالعلومی : آیینهٔ عبرت یا تاریخ بیهقی

محمودمهدوی دامغانی: جغرافیای تاریخ بیهقی

غلام سرور همایون: چندنکتهٔ تازه دربارهٔ تاریخ بیهقی

قطعنامهٔ مجمع بین‌المللی بزرگداشت ابوالفضل بیهقی

مجلس بین‌المللی بزرگداشت مورخ نامدار ابوالفضل بیهقی ازروز ۲۱ تا ۲۵ شهریورماه ۱۳۴۹ باشرکت ۷۲ تن ازدانشمندان ومحققان هفت‌کشور در دانشگاه مشهدوباهتمام دانشکدهٔ ادبیات وعلوم‌انسانی این دانشگاه تشکیل گردید اعضاء این‌مجمع پس‌ازشرکت در ۹جلسه وقرائت چهل‌مقالهٔ تحقیقی و بحث دربارهٔ آن‌ها قطعنامه زیررا تصویب واعلام میکنند:

۱ـ مراتب سپاسگزاری خودرابه پیشگاه مبارك شاهنشاه‌آریامهر که با پیام عنایت‌آمیز اعضاء این‌مجمع‌را دلگرم ومباهی فرمودند تقدیم میدارند.

۲ ــ ضمن تقدیروتجلیل فراوان ازخدمات افرادیکه به تصحیح و طبع تاریخ‌بیهقی وتحقیق درزمینه‌های مختلف‌آن‌پرداخته‌اندوباتوجه بچاپ‌جدیدی که دانشگاه مشهدازتاریخ بیهقی ازچندی پیش شروع کرده‌است وبزودی‌منتشر خواهدکردونیزچاپ وانتشارمجموعهٔ مقالات تحقیقی‌که برای این‌مجمع تهیه شده است، پیشنهاد می‌شود برای تکمیل تتبعات و عرضه‌کردن مطالعات دیگر تحقیقات زیرتوسط دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی دانشگاه مشهد و باهمکاری

افراد علاقه‌مند و بصیر دیگر دانشگاهها عملی گردد.

الف ـ ترجمهٔ تاریخ بیهقی براساس چاپ جدید بیکی از زبانهای انگلیسی یا فرانسوی.

ب ـ گردآوری نسخه‌های خطی تاریخ بیهقی یا میکروفیلم آنها و نیز کلیهٔ اسناد ومدارك مربوط باین کتاب در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه مشهد.

ج ـ تدوین کتاب شناسی کامل و توصیفی مربوط بتاریخ بیهقی شامل معرفی کلیهٔ نسخه‌های خطی موجود وچاپهای مختلف وتحقیقات مربوط

د ـ ترجمهٔ آن قسمت ازتحقیقات ایران‌شناسان درباب تاریخ بیهقی که مورد نیاز محققان است.

هـ ـ نشر کتابی شامل زندگی نامهٔ ابوالفضل بیهقی و نقد و تحلیل کتاب او.

و ـ تهیهٔ رسالات تحقیقی در خصوص این گونه موضوعات: مختصات دستوری ولغوی تاریخ بیهقی، جغرافیای تاریخی کتاب تاریخ بیهقی...

ز ـ تدوین فرهنگنامهٔ تاریخ بیهقی شامل لغات وترکیبات و اصطلاحات مهم واعلام تاریخی و جغرافیائی.

۳ ـ بمنظور بزرگداشت وزنده نگاهداشتن نام ابوالفضل بیهقی پیشنهاد می‌شود اقداماتی ازاین‌قبیل صورت گیرد. ایجاد بنای یادبود ابوالفضل بیهقی در شهرسبزوار که اعضاء مجمع امیدوارند باهتمام انجمن‌شهر وشهرداری سبزوار انجام پذیرد. تهیه ونصب پیکرهٔ ابوالفضل بیهقی در محوطهٔ دانشگاه مشهد، نامگذاری تالارها ـ خیابان‌ها ـ میدان‌ها ودبیرستان‌ها بهاسم ابوالفضل بیهقی.

درخاتمه ازپیامهای رسیده ونیز از اظهار علاقهٔ دانشگاهها و سازمانهای علمی‌ایرانی ودیگر کشورها ابرازامتنان می‌شود. اقدام‌دانشگاه مشهدودانشکدهٔ ادبیات وعلوم‌انسانی مشهد در ایجاد این مجمع‌علمی و حسن اداره و پذیرائی صمیمانه‌که مورد تائید همگان است موجب قدردانی وتشکر اعضاء این مجلس است.

سید حسن تقی‌زاده

محبط فکری تبریز در عصر جوانی او

نوشتهٔ

ناصح ناطق

ضمیمهٔ شمارهٔ ۵ـ۷ سال سیزدهم

مجلهٔ راهنمای کتاب

تهران ـ ۱۳۴۹

سید حسن تقی‌زاده

تقی‌زاده در گذشت، یعنی در یك چشم بهم‌زدن گنجینهٔ گرانبهای منحصر بفردی از دانشها و اندوخته‌های تاریخی و علمی و سیاسی از دست رفت.

تا کسی ساعتی در محضر تقی‌زاده ننشسته و به گفته‌های او که درهر باب که پیش می‌آمد همیشه دلکش و سودمند و ناشنیده بود گوش نداده باشد نمی‌تواند ارزش آن مرد بی‌نظیر را پیش خود مجسم نماید.

تقی‌زاده نوعی دائرةالمعارف سیار معارف اسلامی و ایرانی بود. درشناسائی تقویم کهن ایران گفتارش در همهٔ مجامع ادبی و علمی (جز برای خودش که در مسائل همیشه شك میکرد و هرگز هیچ مطلبی را به صورت قطعی و مستغنی کننده از تحقیق نمی‌پذیرفت) حجت بود. درشناسائی آئین اسلام و شاخه‌های گوناگون آن و حوادث اصلی تاریخ کشورهای اسلامی مخصوصاً ایران بی‌نظیر بود. درپاسخ هرپرسشی، مانند کتاب لغتی دقیق و جامع، مقداری اطلاعات درست و اساسی در اختیار پرسش کننده می‌گذاشت.

تقی‌زاده عربی را بی‌آنکه خود را مقید به آموختن قصائد عربی بداند و برای اثبات بدیهیات، خواندن اشعاری از شاعران عرب را ضروری فرض کند، بحد کمال می‌دانست. ترکی عثمانی را بخوبی مینوشت ومیخواند. زبانهای فرانسه و انگلیسی و آلمانی ومقداری روسی را در حدودی که از کتابهای تاریخی و ادبی برای کسب اطلاع در بارهٔ ایران و اسلام بخوبی بهره بگیرد و در مقام گفتگو با لهجهٔ غلیظ آذربایجانی که هرگز از دست نداد مطالب خود را بیان کند، دارا بود.

تقی‌زاده دانشمند بمعنای واقعی آن بود یعنی مطالب را بخوبی درك و فرا می‌گرفت و با روش انتقادی علمی درست را از نادرست تشخیص میداد و مطالب درجهٔ دوم و بی‌فایده را کنار می‌گذاشت و از مجموع اطلاعاتی که دردست داشت باصطلاح (ترکیب Synthèse) صحیحی بدست می‌آورد. نمونهٔ کامل (اثر ترکیبی) تقی‌زاده مقاله‌ای است که دربارهٔ شاهنامه وزندگانی فردوسی نوشته است که تا امروز با وجود اشتباهات کوچکی که بعدها دانشمندان دیگر تصحیح کردند هنوز هم در ردیف جالبترین نوشته‌ها دربارهٔ تاریخ زندگانی فردوسی است.[1] نمونه های دیگر کارهای علمی او «گاه‌شماری در ایران قدیم» و «مانی و دین او» و مقالاتی که بزبانهای خارجی نوشته و آقای احمد آرام بعضی از آنها را ترجمه کرده‌اند.

تقی‌زاده درکارهای علمی وسواسی نزدیك به افراط داشت، یعنی استنباط اولی خودش را هرگز وحی‌منزل تلقی نمی‌کرد و هردم آماده بود که در صورت دسترسی یافتن به‌اطلاع دقیق‌تری در عقیدهٔ خودش تجدیدنظر کند و بی‌آنکه باکی

---

(۱) در دورهٔ دوم یعنی دورهٔ جدیدکاوه با امضای محصل.

از اقرار بخطای خود داشته باشد عقیدهٔ استوارتر و نوتری را بپذیرد ، مثلا در مورد خط فارسی روزگاری بود که تقی‌زاده معتقد به تغییر آن بود و این اقدام را مقدمهٔ تعلیم عمومی می‌دانست ولی بعدها ظاهراً تغییر عقیده داده بود و حفظ خط عربی امروزی را لازمهٔ حفظ و حراست فرهنگ ایرانی تشخیص داده بود در مورد «گاه شماری» ایران هم مطالبی که در پایان کتاب گفته شده گاهی با مطالب اوائل کتاب هم‌آهنگ نیست

کسانی که این قبیل تغییر عقیده‌ها را نشانهٔ تلون اندیشهٔ آن دانشمند فقید میدانند فراموش می کنند که تقی‌زاده مردی محقق و پژوهشگر و جویندهٔ حقیقت بود و گفتن حقیقت را حتی درمواردی که بزیان خودش و برخلاف انتظار دوستان و مریدان و خوانندگان آثارش بود واجب می‌دانست .

تقی‌زاده کتاب خوان و کتاب دوست بود و تا روزی که نیروی بدنی‌اش اجازه میداد از مطالعه وکارکردن غافل نبود و دانسته های خود را تا آخرین روز زندگی محتاج بتکمیل و اصلاح میدانست .

تقی‌زاده در اواخر قرن۱۳ (۱) هجری قمری در تبریز متولد شد، پدرش از پیشنمازان بنام تبریز بود و پاکدامنی و پارسائی‌اش در آنجا شهرت داشت تقی‌زاده ظاهراً تا آغاز نهضت مشروطه خواهی باستثنای سفری که به مصر کرده همیشه در تبریز زندگی کرد و تا جائیکه میسر بود درسهای معمول آنــزمان را پیش استادان شناخته شده فرا گرفت.

درآن روزگار شهر بزرگ وخاک‌تبریزاز همهٔ زیبائی‌های شهرهای‌بزرگ دنیا عاری بود از آب گوارا و شاهراه‌های عریض پاکیزه و باغهای عمومی وبقیهٔ چیزهائی که زندگانی شهرها را با وجود تراکم مطامع هزارها مردم بدخواه و حریص و خیره‌سر تا حدی قابل تحمل مینماید بوئی نبرده بود این شهردردامن کوه سرخاب مانند طفلی که هرگز سرپرست ندیده ، خزیده و مانند خوکیان هند بی‌اعتنا و بی‌حرکت شاهد تغییرات روزگار بود .. .

کوچه‌های کج وکولهٔ این شهر که گوئی ارادهٔ بشری در ترسیم آن دخیل نبوده آنچنان مظهر ویرانی و بی‌رونقی وبی‌عنایتی بودکه تغییرات حاصل از سیل و زلزله و غارت بهرشدتی‌که جلوه گرمیشد تغییری در سیمای عمومی شهرنمی‌داد بلکه آنچه به بصورت خرق عادت و خلاف عرف تلقی میشد ، این بود که در میان دیوارهای شکسته بسته یکی از کوی‌های شهردری‌نو نصب شود و یا دیواری بشکلی خارج از معمول تعمیر شود . ...

یک نوع حس خودخواهی معکوس در زندگانی عمومی شهرجلوه‌گر بود. هرکس تامیتوانست خود را ازهمگنان افتاده‌تر و مظاهر زندگی خود را ساده‌تر میخواست جلوه بدهد ..... گوئی نسل های متوالی‌که این شهر را پناه‌گاهی در مقابل حوادث روزگارقرارداده بودند بیم‌آن‌داشتند‌که اگرکمی‌بلندپروازی‌کنند و یا بلندتر از معمول سخن بگویند دیوان خوابیده را بیدار کنند وآسایش‌موقتی راکه به‌بهای اعراض‌ازهمهٔ عوارض زنده بودن بدست‌آورده بودند ازدست‌بدهند.

---

(۱) آخر رمضان سال ۱۲۹۵

با اینهمه شهر تبریز در سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۳ قمری شهری بود آمادهٔ آشوب و بلوا و هوایش مانند هوای پیش از طوفان سنگین و مستعد انفجار. مسئلهٔ نان که هرروز به بهانه‌ای کمیاب و گران بود پیوسته بصورت حادمطرح میشد. بنحوی که گاهی خانهٔ بزرگان شهر برای اعتراض به کمی نان دستخوش یغما و تاراج میگردید سطح فرهنگ عمومی بسیار پائین بود وجنگ میان کوی‌های مختلف شهر و دسته‌بندی و برخورد جزو حوادث روزانه بود

روضه‌خوانی و راه‌انداختن دسته های عزاداری به صورت مرمن از آغاز تا پایان‌سال دوام داشت و در روزهای خاص هم‌با رونق و شکوه فراوان برگزار میشد و کما بیش همهٔ شئون زندگانی اقتصادی و بازرگانی را فرا میساخت، تعصب های بی‌رویه و بی‌مزه و دلبستگی به‌مظاهر زندگی وستهای آن میان‌مردم آنچنان شیوع داشت که عبور از کوچه های تنگ و تاریك و پرپیچ‌وخم برای رهگذری که در ریخت‌وزی ظاهری خود از روش مألوف عمومی منحرف میشد و مثلا جامهٔ کوتاه و یا کفش‌پاشنه‌دار میپوشید خطرناك بود.

دستگاه دولت که بامنتهای بی‌لیاقتی ناظر اوضاع آشفته بود قدمی برای اصلاح اوضاع برنمی‌داشت و دیوانیانی که در درون کاخهای پوشالی خود به‌داشتن قدرتی موهوم و زرق و برقی کودکانه دلخوش بودند از شنیدن گفته های تملق‌آمیز ندیمان چاپلوس که همهٔ صفات‌عالیه بشری‌را به‌آنان نسبت میدادند برخود میبالیدند و گردش در پایتختهای کشور های بیگانه را که وسائل آن گاهی بصورت بسیار وهن‌آور و باواسطه تراشی و اصرار نمایندگان سیاسی فراهم میشد مانند لشکرکشی‌های بزرگان دوران های گذشته، وپیروزی‌های تاریخی، افتخارآمیز میدانستند وبرخ مردم عوام از همه جا بی‌خبر می‌کشیدند، آنچنانکه کشتی قوچی تنهارو و سرگردان، که گاه وبیگاه در میان سنگستان های خشك دامنه‌های بهمن و سیلاب بدست می‌آمد عنوان حادثهٔ مهم ملی پیدا می کرد و دروصف آن‌چکامه‌ها ساخته میشد.

با اینهمه وضع‌جغرافیائی‌آنروز آذربایجان طوری بودکه مردم‌آذربایجان بیشتر از مردم قسمتهای دیگرکشور از وضع روزگار خبردار بودند

آری مردم بدبختی و ناامنی و عادت بشنیدن زور را سرنوشت روزانهٔ طبیعی خود میپنداشتند ولی چون از یکطرف راه قفقاز برای مردم بکلی باز بود و همسایهٔ شمالی مانند امروز «پردهٔ‌آهنی» غیر قابل نفوذی میان دو کشور بوجود نیاورده بود و آثار خویشاوندی و فرهنگ مشترك وهم میهنی وهم‌کیشی چندین صدسالهٔ مردم قفقاز با مردم آذربایجان هنوز پایدار بود و از طرف دیگر دولت عثمانی برای اقامت و ورود و خروج اتباع ایران سخت‌گیریهای بی‌مزه‌بداشت و مردم تبریز بآسانی میتوانستند در شهر های مسلمان نشین روسیه بدادوستد و بازرگانی مشغول‌شوند و دراسلامبول و ازمیربرای‌کار وکسب مستقر بشوند باچار براثر این رفت‌وآمد سروصدای جنب‌وجوش انقلاب های روسیه و اقدامات شدید نیهلیست‌های آنجا و اصلاحات و تأسیسات نوکشور عثمانی به گوش مردم تبریز

میرسید و بازرگانان و مسافران که وضع شهرهای قفقاز و آبادیهای اسلامبول بر ایشان خیره کننده بود اجمالادرك میکردند که ورای زندگی آبروری مردم ایران زندگانی‌های دیگر هست وجهان منحصر به جهان مستوفیان و پیشکاران و میرشکاران و فراش خلوتهای دستگاه حاکمه آبروزی نیست .

در تبریز آبروزی اگر بیشتر مردم عوام و بی‌سواد صرف بودند چون شهر تبریز پایتخت دوم کشور بشمار می‌آمدقهراً دیوانیان درس خوانده در آنجا فراوان بودند وجود و تشویق های اشخاصی مانند قائم‌مقام و امیرنظام گروسی که هردو ادیب و نویسنده وخوش خط بودند ، تا حدی اشراف و اشرافزادگان تبریز را متمایل به شعر وادب بارآورده بود و فرزندان طبقهٔ ممتاز ومرفه تبریز برای فراگرفتن ادبیات‌زبان فارسی و اشعار شاعران‌عرب و مشق‌خط‌سرودست‌میشکستند از طرف دیگر در تبریزاوائل قرن چهاردهم هجری ملایان بسیار باسوادفراوان بودند و مخصوصاً نظر بهرقابتی‌که میان ملایان شیخی و بالاسری (که تبریزیان متشرع مینامند) وجود داشت هیچ ملائی در صورت بی‌سواد بودن اجازهٔ فعالیت زیاد به‌خود نمی‌توانست دهد زیرا که اگر بالاسری بود هدف ریشخندهای ملاهای شیخی که‌رویهمرفته روشن‌فکرتر و باسوادتر و شاید باتقوی‌تر بودندقرارمیگرفت همچنان که ملاهای‌شیخی کم سوادحتی درجلسات نمازجماعت و یا خطابه‌وسخنرانی باصطلاح با « هو » و سروصدا های طنرآمیز جماعت بالاسری روبرو میشدند و جلسات وعظشان مانند جلسات وعظ مرحوم معین‌الاسلام که ملای‌شیخی ولی‌تصادفاً بی‌سواد بود تبدیل به جلسات خنده وتفریح و شوخی میگردید .

برای روشنترشدن‌اختلافات میان شیخی ومتشرع یادداشتهای مختصری که مستقیماً مربوط به زندگی شادروان تقی‌زاده نیست در اینجا علاوه می کنم :

ملاهای شیخی تبریز غالباً لقب‌هائی داشتند که با کلمهٔ اسلام تمام میشد مانند حجه‌الاسلام و ثقه‌الاسلام ومعین‌الاسلام در حالیکه میان ملاهای بالاسری داشتن لقب مانند بحرالشریعه و سیف‌الشریعه و عندلیب‌الواعظین و غیره تاحدی علامت بی‌سوادی بود آنچنانکه برای امام‌جمعه بودن هم در تبریز داشتن سواد ضرورت‌نداشت علمای شیخی‌درجهٔ اول مانند حجه‌الاسلام نیز مرحوم وثقه‌الاسلام شهید بسیار دانشمند و بادوق و ظریف بودند مثلاً مرحوم حجه‌الاسلام کتابهای مختلف بشعر درهجوملاهای بالاسری پرداخته که هر کدام در نوع خود شاهکاراست مثلاً کتابی به‌شعر عربی وبا تقلید ازالفیهٔ ابن‌مالك ساخته و در آن از همهٔ‌ملاهای سرشناس تبریزنام برده و نیش به‌آنان زده است الفیهٔ‌حجه‌الاسلام بمناسبت شوخی های زیادی که در بردارد در آن دوره قابل چاپ‌نبوده و فقط نسخه های خطی‌از آن موجود است سرآغازکتاب الفیه اینست :

قال‌التقی الهاشمی السبا	بقیه‌الماضین‌من‌طباطبا . .
هذا کتاب‌فوق الفصیل	الفته فی عام سچقان‌ئیل
علقته علی کتاب الباد	لجدی المحقق الاستاذ[1]

(۱) از نسخهٔ خطی که در اختیار نگارنده است

کتاب دیگری دارد که چاپ شده ولی نسخهٔ آن نایاب است نام کتاب در
خوشاب است و بیت اول آن :

مشنو از نی‌در کتاب مثنوی   بشنو از تنبور قمصورخوئی

است موضوع کتاب هجو ملائی از شهرخوی است که بخیال خود مثنوی‌مانندی
اخته بود ، مرحوم حجه‌الاسلام در کتاب خود مدعی میشود که ملای خوئی روزی
. خواب بیدار شده و می‌بیند که اشعارش معنی ندارد و تصور می‌کند که شب‌درد
مده ومعنای اشعارش را دزدیده‌است ملای‌خوئی برای یافتن‌معانی به‌همهٔ مقامات
توسل میشود و پس از آنکه از همه‌جا سرمیخورد کار را در محضر شرع‌بامصالحه
ل میکنند ثقه‌الاسلام شهیدهم ملائی بسیار با سواد خوش محضرو کتاب‌خوان و
تاب‌دوست بود و شوخی‌های لطیف فراوان وی هنوز هم در تبریز نقل میشود .
دداشت‌های بسیارمفصلی از آن مرحوم در دست‌مرحوم موسی‌ثقه‌الاسلامی‌نمایندهٔ
سبق تبریز دیده‌ام که فعلاً نمی‌دانم در دست کیست .

نگارنده مجبور است تصدیق کند که تحصیلات سبک قدیم و کتابهای‌پراز
رح وشرح‌اندر شرح وحاشیه‌های بیشماراز نظر مواد کمتر مطلب مفیددربرداشت
لی سبک آموزش طوری بود که طلبه یا دانشجوی آنروزی را درس‌خوان ودقیق
پرکار وزحمت‌کش ودودچراغ‌خورده بارمی‌آورد. البته همه کسانی که درمدارس
وناگون قدیم درس میخواندند ملای درجهٔ یك نمی‌شدند و گروهی از ساکنین
درسه ها عمری در درون اطاقك های خاك گرفته بسر می‌بردند و به زندگانی
سیار محقر میساختند و سالها از جنگ موهوم میان عمر وزید سخن می‌گفتندتا
نهمه بی‌سواد زندگی می‌کردند و بی‌سواد می‌مردند . ملا و مجتهد و واعظ‌ردیف
لی از نظرشماره بسیار محدود بود. زیرا که احراز مقام اعلای روحانیت علاوه
سواد ، صفات دیگر مانند خوش برخوردی و سجایای انسانی باب طبع مـردم
زم داشت و بندرت شخصی جامع همهٔ شرائط یعنی سواد و نفوذ کلمه و ظاهر یا
طن تقوی میگردید. اینستکه غیر از طبقهٔ روحانیان تراز اول که نقش رهبری
ودهٔ عوام را با همهٔ عوارض آن برعهده داشتند وغالباً توانگر وقوی‌پنجه‌بودند
لایان دیگری‌بودند که سوادکامل داشتند ولی از تمول ونفوذ بی‌بهره بودندوچون
ریدانی نداشتند که شب و روز بعنوان ارادت (بپا) ومراقب آنان باشنددرنتیجه
نتوانستند اجازه داشتن اندیشهٔ آزاد و تقوای واقعی را بخود بدهند اینها
الباً مطبوعات مصروسوریه و لبنان را کمابیش میخواندند و چون از دستگاه
ولت سودی نمی‌جستند طبعاً آزادمنش و آزادی دوست و طرفدار تودهٔ محروم
ردم بارمی‌آمدند

تقی‌زاده نمونهٔ کامل‌ملای دانشمند ازطبقهٔ‌دوم بود که در سلك‌اهل‌علم‌آنروز
که مصونیت‌گونه‌ای در مقابل دولت جابرو زورگوتامین می‌کرد) بود، ولی‌نان
لائی نمی‌خورد و سبك ملایان آنروز زندگی نمی‌کرد

حافظه و تیزبینی و هـوش و فراست وی در میان آشنایـان و دوستانش
ضرب‌المثل بود ، از مطالب گفتنی دربارهٔ تقی‌زاده داستان جمعیت «علیهم»است

که در سالهای ۱۳۱۵ تا ۱۳۲۳ تشکیل شده بود باین معنی که گروه انگشت‌شماری از دوستان و آشنایان روشنفکروی مجمعی به نام مجمع «علیهم»ها تشکیل داده بودند اعضای آن مجمع عبارت بودند از محمدعلی تربیت که کتابخانه‌ای به نام کتابخانهٔ تربیت دائر کرده بود و کتابهای فرنگی و عربی و ترکی را در آنجا در دسترس مردم می‌گذاشت و حاجی سیدمحمد ابوالضیا که گویا بعدها در انتشار روزنامهٔ ایران نوبقشی برعهده داشت و حکاکباشی وجواد ناطق و چندتن‌دیگر جلسات این‌گروه چند نفری بیشتر درکتابخانهٔ تربیت وگاهی هم در خانهٔ یك‌تن از این‌چندتن تشکیل‌میشد ، موضوع گفتگوهای آن محفل دوستانه علاوه‌بر بحثهای ادبی وعلمی انتقاد از روش دستگاه دولت وگاهی خرده‌گیریهای طنزآمیز بر گفته های روضه‌خوانها و افسانه‌سازی های آنان بود و نام « علیهم » ها که آن گروه برخود نهاده بودند اشاره‌ای به همین‌گونه مسائل داشت که در اینجا مجال بسط مقال در بارهٔ آنرا ندارم .

زندگانی طلبگی و روش‌آموزش مدارس قدیم‌که برپایهٔ استدلال‌واحتجاج و منطق تراشی برای بحث دربارهٔ مسائل مهم و گاهی هم بسیار بی‌اهمیت بنیان‌گذاری شده بود در طرزفکر تقی‌زاده تأثیر عمیق بجاگذاشته بود یعنی وی همهٔ درسهای ملائی آنروز را در حدودی که در محیط سایه‌گرفتهٔ تبریز میسر بود با دقتی که‌مخصوص‌مدارس قدیم‌بودفراگرفت ۱ ولی‌چون اندیشهٔ شك‌کننده‌وحقیقت‌جو داشت پاسخ هیچ مسئله‌ای را بدون استقصا و مراجعه بهمهٔ مراجع موجود حل‌شده تلقی نمی کرد و باب بحث دربارهٔ هیچ مطلبی‌را تا امدبسته نمی‌دانست، اینستکه به آسانی از عقائد خودش اگر به‌عقیدهٔ صحیح‌تر و استوارتری برمیخورد عدول میکرد .

کسانی که تظاهر به‌جمود فکری و علم یقین‌های مصلحت‌آمیز و تأییدهای قطعی‌مبنی برتعصب‌های سیاسی و غیره راعلامت بزرگواری می‌دانند برای‌پاره‌ای، از تعبیر مسیرهای آنمرحوم دلائل بازاری و عوام‌گول‌زن میتراشند ، بمردی که یك‌عمر با منتهای صفا و راستی در راه خدمت بمردم کوشیده بود تهمتهای ناروا می‌زنند در حالیکه با کمی دقت میتوان پیچ‌وخمهای راه‌پیمائی‌های آنمرحوم را کما بیش درك کرد .

۱ - از مواردی که معاندان تقی‌زاده برای مخالفت باوی علم کردند و سروصدا وگفتگو در بارهٔ آن راه انداختند مقاله‌ای بود که تقی‌زاده در آن به ایرانیان توصیه کرده که روحاً و جسماً فرنگی‌مآب بشوند ..

منظور ازاین‌گفته که بنظرنگارنده هنوزهم تازه و صحیح و شایان پیروی است مطلقاً این نبود که مردم ایران‌پیوسته نگران تازگیهای زودگذر اروپا باشند وخود را مکلف به‌تقلید از ظواهر زندگی آنان بدانند . گاندی پیشوای بزرگوار هندوستان لباس هندی می‌پوشید و خود را از همه حیث همانند همشهریان هندی خود میساخت و از ظواهر زندگی فرنگی بکلی گریزان بود ولی از پاره‌ای از

(۱) علوم جدید و مقداری از مقدمات طب راهم خوانده بود .

کارمندان عالیرتبه کشور های خاورزمین که در فرنگی‌مآبی افراط می کنند قیافهٔ هنرپیشگان هولیود را به خود میگیرند و در جزئیات رخت و پاافزار خود را شبیه آنان میسازند ولی وارث همهٔ خودکامگی‌ها و خودنمائی‌ها و ناستواری‌های اخلاقی و زبونی های درونی زمامداران ادوار گذشته هستند فرنگی‌مآب نبود منظور از فرنگی‌مآبی برای تقی‌زاده داشتن سجایای اخلاقی پابرجا میهن‌دوستی و حفظ سنن ملی بی‌زیان و فراگرفتن دانشهای کشور های باختری و مخصوصاً فداکاری برای آب وخاك وخانه بود ۱

۲ ـ ایراد دیگری که به تقی‌زاده گرفته میشود اینستکه پس از بمباران مجلس از طرف محمدعلیشاه و کشتار گروهی از پاکترین افراد آزادیخواه کشور تقی‌زاده بسفارت انگلستان پناهنده شد ۲ و بدینوسیله ازشر کشهٔ شدید و شخصی زمامدار وقت که بهربهایی بود میخواست او را تلف کند نجات یافت

پناهنده‌شدن تقی‌زاده به سفارت انگلیس در نظر این گروه حاکی از این است که مشروطیت ایران که تقی‌زاده نقش مهمی در آن بازی کرده بود یك نوع «دوز و کلك» بود که انگلیسها چیده بودند و نمایشی بود که برای اغفال مردم ترتیب داده بودند ولی پس از آنکه براثر سخت‌گیری روسهای تزاری ادامهٔ نمایش بادشواری روبروشد انگلیس‌ها نمایش را بهم‌زدند و از عمال خودآنها را که نقش‌خودرا ندبازی کرده‌بودندجدا کردند ودیگرانرا که مانندتقی‌زاده‌می‌بایست نقشهای دیگری در آینده بازی کنند از معرکه بیرون بردند

این نوع تفسیروقایع ازمختصات تاریخ‌سازان افسونگر ایران است که با علم‌لدنی از چون و چندی همهٔ رویدادهای جهان آگاهی دارند و تصور می‌کنند که جهان مانند جعبهٔ «پاندر» است که کلیدش در دست رؤسای دیوان امورخارجی انگلستان است و هروقت هرچیزی راکه بخواهند از آن بیرون می‌ریزند .

بدبختانه این گروه غافل از این‌اند که انگلستان اگر در دوران پادشاهی درازمدت ویکتوریا مقامی ارجمند درجهان داشت و نفوذ پیدا و ناپیدای او در کارهای گیتی همه‌جا آشکار بود در اواخر قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم براثر جمع‌آمدن عوامل گوناگون نامساعد یعنی پیشرفت و یگانه شدن ملت آلمان از یکسوو داعیه‌طلبی لجام‌گسختهٔ امپراطوری‌روس ازسوی‌دیگر و گسترش‌امپراطوری (جمهوری «۱») فرانسه و حتی توسعه‌طلبی ایتالیای‌نوبن و انفجار گونه‌ای که از نظر نظامی و اقتصادی و صنعتی در همهٔ جهان غرب پیش‌آمده بود انگلستان از حال تعرض بیرون آمده به دفاع وادار شده بود

انگلستان شبیه افسونگری بود که رشته های ناپیدائی را به سرودست

---

(۱) شمارهٔ یکم دورهٔ جدید کاوه و مقاله دیگری که در مجلهٔ یغما باعنوان اخذ تمدن فرنگی چاپ شده . (سال سیزدهم مجلهٔ یغما)

(۲) باتفاق جمعی دیگر

صورتک‌هائی که در کشورهای مختلف ساخته بود بسته و آنان را وادار به پیروی از خواست‌های خود میکرد ولی قدرت طلبی کشورهای پیشرفته اروپا مانند طوفانی بود که رشته ها را درهم ریخت بنحوی که پاره‌ای از رشته‌ها گسیخته شد و پاره‌ای دیگر جابجا و تازه صورتک های بی‌اراده که معمولا از سررشته‌دار خود پیروی میکردند همه شخصیت واقعی پیدا کرده بودند و دیگر به فرمان کسی گوش نمی‌دادند . . .

از نتایج ناتوان شدن انگلستان قراردادی بود که دربارهٔ ایران در ۱۹۰۷ با دولت روسیه بسته بود و از سیاست کمابیش پایدار خود که پاسبانی راه هند بود در نتیجهٔ ترس از آلمان برای نزدیکی با روسیه دست کشیده بود .

دولت انگلیس که جزیره‌ای مه گرفته در اقصای دریاهای شمال بود بمناسبت داشتن نیروی دریائی بی‌رقیب دریاهای جهان را از آن خود میدانست و خود را از این راه با کشور ما همسایه فرض میکرد ولی میدید که دولت روسیه با ایران مرزهای دور و دراز حقیقی دارد و دیری است آرزوی وصول به کرانه های گرم ایران جنوبی را مقدمهٔ آرزوهای ملی خود قرار داده ، قدرت (نیمبند) دریائی انگلیس که هر آن میشد با جنگ دریائی موفقی ضعیفتر کرد با نیروی دولت گرسنه چشم و حریص و گسترش‌طلب روس در سرزمین ایران قابل قیاس نبود بنحویکه هروقت روسیه با تصمیم قاطع با دولت انگلیس وارد مبارزه در ایران میگردید دولت انگلیس عقب‌نشینی میکرد (مانند قرارداد رویتر و شاید تنباکو) . . .

پیشرفت دولت روسیه درایران بضرر انگلیس بود، ولی جلوگیری ازآن هم برآسان نمی‌نمود . اینست که دولت انگلیس از یکطرف مردم ایران را در مقابل دولت ایران که بنظر انگلیس قیافهٔ دست‌نشاندهٔ روسیه را پیدا کرده بود تقویت می کرد و از سوی دیگر چون سروری خود را در دریاها براثر گسترش نیروی دریائی نوزاد آلمان در خطر میدید راهی برای دفع شر آنی روسها در ایران و احیاناً همکاری با آنان در راه مبارزه با آلمان میجست .

هرگونه بررسی آثار نفوذ انگلیس در ایران و روشن ساختن زیانهائی که روش سیاسی آنان برای کشور ما ببار آورده بی‌آنکه از آسیب های عظیم سیاست روسیه سخن بگوید ، بررسی ناقص و گمراه کننده خواهد بود .

منظور این است که اگر انگلیسها به تقی‌زاده پناه دادند تا حدی روش خود را که ظاهراً حمایت از تودهٔ مردم ایران در مقابل زورگوئی روسها بود ادامه دادند تقی‌زاده مانند هرفرد مبارز دیگر وظیفه داشت خود را از مرگ بی‌فایده رهائی بخشد تا بلکه در رزمهای بعدی بتواند نقشی برعهده بگیرد. اگر تقی‌زاده پناهگاهی مطمئن نمی‌جست ، دژخیمان دستگاه استبداد او را هم مانند دیگران خفه میکردند . البته در این صورت نام او در ردیف شهیدان راه آزادی ایران ثبت میشد و ملت ایران هم در مقام قدرشناسی از او برای تثبیت سال و روز درگذشت وی‌چند قطعه ماده تاریخ میساخت و شاید هم پیکره‌ای بی‌قواره از گچ

برایش میساختند و با شتابزدگی درگوشهٔ میدان خرابی از شهر نصب می‌کردند و پس از چندروز با شتابزدگی بیشتر پائین می‌آوردند و بجای آن فوارهٔ آب نصب مینمودند از عجایب امور اینست که همهٔ کسانی‌که در این ایام بدگوئی از تقی‌زاده راجزو مفاخر خود قرار داده‌اندو آنمرحوم را در هنگام صلح‌وآسایش سازشکار و در مهالك گریز پامعرفی می‌کنند معلوم نیست چرا خودشان شهامتی‌از خود بروز نمی‌دهند و دراین جهان پراز مظالم و زورگوئی که ملت‌ها را درتنور میسوزانند و مردم کشور های مغلوب‌را نه‌تنها اسیر می کنندبلکه از آنان‌میخواهند که هرصبح وشام درمدح‌فاتحان و اسیرکنندگان خود سرود بخوانند ونعرهٔ شادی بکشند ، اقدامی ستمره جویانه برای اعتراض بعمل نمی‌آورند و شهامتی ازخود ظاهر نمی‌سازند ومانند اکثریت قاطع ملت ایران گواه خاموش و تماشاگر بی‌طرف همه حوادث‌اند .

۳ ــ مورد دیگری‌که دشمنان تقی‌زاده بهانهٔحمله بوی قرار داده‌اند‌تغییر روش تقی‌زاده پس از پایان جنگ نخستین جهانی بود بدینمعنی‌که روزنامهٔ کاوه که تقی‌زاده مدیر و نویسنده و روح‌دهندهٔ آن بود و چندین سال در جبههٔ طرفداران آلمان جنگیده بود پس از شکست آلمان روش خود را عوض کرد و تبدیل به مجلهٔ ادبی و تاریخی گردید و چون تقی‌زاده پس از آن شهرت دوستی با انگلیسها را پیدا کرده بود تاریخ سازان دوران معاصر همهٔ داستان مهاجرت و مبارزات شجاعانهٔ مردم ایران و کمك معنوی روزنامهٔ کاوه را بنام مبارزان آزادیخواه‌نقشی از دستگاهی مردود انگلیسها و ردوبند باآنان معرفی‌میکردند برای درك روش تقی‌زاده باید به اوضاع اروپا در آنروزها توجه کرد

روشنفکران وآزادیخواهان آنروز ایران امپراطوری آلمان آنروزگار را مظهر همهٔنیروهای معارض جهان درمقابل دولتهای زورمند و متجاوز گسترش خواه روز میدانستند هرچندکه معارضهٔ آلمان برای کمك به ملتهای بیداد دیده وزور شنیده نبودبلکه اوهم خودش رالاشخوری میدانست که از لاشهٔ جهان‌استعمار شده سهمی باید بچنگ‌بیاورد . با اینهمه آلمان دشمن دشمنان ایران بود، آلمان نه‌قفقاز و ترکستان‌را از پیکر ایران جدا کرده بود و نه‌هرات پارسی‌گوی‌ایرانی نژاد شیعه مذهب را با پیاده‌کردن نیرو درخاك ایران به دیگری بخشیده بود ، پیروزی های آلمان در زمین و دریا آلمان را در نظر مردم ایران‌رمی که همه افسانه‌پرست و پهلوان دوست هستند مانند غولی‌که نیروهای آسمانی مدد کارش باشد جلوه‌گر ساخته بود . نتیجهٔ آغاز جنگ ۱۹۱۴ این شد که فشار شاخه‌های گازانبری که ایران‌را خفه میکرد کاسته شد و اهریمنانی که اگروضع عوض‌نمی‌شد ایران را بیکباره ازپادرمی‌آوردند خود یا ازپا در آمدند و یا آسیبهای‌فراوان دیدند بهرحال کشوری‌که در انتظار افسران روسی برای تحویل گرفتن کشور بود نفسی کشیدو گلهٔ‌گرگانی‌که پیرامون پیکر فرسوده‌اش گردآمده بودند زوزه کشان دور شدند .

طرفداری از آلمان در آن دوران میان کسانی که خیره‌خوار انگلیس‌ویا

چاکر روس نبودند عمومیت داشت و تقی‌زاده و یارانش هم مانند بسیاری از
مردم آگاه جهان آلمان را در جنگ پیروز میدانستند . البته مداخلهٔ بی‌هنگام
آمریکا در جنگی که آمریکائیان بغلط آنرا جنگ میان نیروهای نیکی یعنی انگلیس
و یارانش و نیروهای بدی یعنی آلمان و متحدینش میدانستند ، جنگ را به‌سود
فرانسه و انگلیس پایان داد و عهدنامهٔ ورسای که گروهی ناسیونالیست مفرط و
کوتاه‌بین در تدوینش دست داشتند مقدمات جنگ جهانی دوم را فراهم ساخت البته
پس از پایان جنگ و تقسیم غنائم و تغییر خطهای مرزی مخصوصاً خسوف موقتی
روسیهٔ شوروی در آسمان سیاست جهان و تثبیت نیروی بی‌رقیب انگلیس ها در
خاور نزدیک دفاع از پهلوان زمین‌خوردهٔ نیمه‌جان یعنی آلمان مورد نداشت و وضع
مجلهٔ کاوه عوض شد و باصطلاح دورهٔ جدید نشر مجله آغاز شد. در این دوره تقی‌زاده
به نام نکات وملاحظات مقاله‌هائی در مجلهٔ کاوه نوشت و به انتقاد از وضع اجتماعی
و سیاسی ایران پرداخت سبک آن مقالات نو بود و تا آنروز در مطبوعات ایران
سابقه نداشت تقی‌زاده با زبانی که میخواست همانند نثر «کلاسیک» فارسی باشد
مطالبی را مینوشت که در خواننده تأثیر داشت مثلا در مورد تعلیم عمومی که
تقی‌زاده بی‌آن هر نقش سیاسی را در ایران نقش بر آب میدانست. نوشته های او
در ایجاد توجه و اقبال مردم به مدارس بی‌تأثیر نبود و همچنین نهضت فرستادن
شاگرد به‌اروپا که تا حدی بر اثر تلقین های کاوه بصورت اصولی آغاز شد و دگرگونی
هائی در طرز اندیشه و راه ورسم زندگی ایرانیان بوجود آورد

مطلبی که در نوشته‌های تقی‌زاده در دوران دوم روزنامهٔ کاوه توجه‌را جلب
می کند اینست که تقی‌زاده مطلقاً از گروه هوچی و باصطلاح خودش «سیاست باف»
که پس از آغاز نهضت مشروطه در ایران پدید آمده بود مطلقاً بیزار بود واز
طرز نگارش «نیمه رمانتیک» آن دوره رنج می‌برد. تقی‌زاده معتقد بود که از نهضت
مشروطه نتیجه‌ای که بدست آمده اینست که مردم ایران شعورملی پیدا کرده‌اند و
کما بیش موقع ایران را در فضا ومکان درک نموده‌اند ولی ملت بی‌سواد نادان بزور
عواطف تنها نمی‌تواند گلیم خود را در جهان امروزی از آب بکشد و جز ازراه
تعمیم تعلیم در میان تودهٔ مردم نمی‌توان در دنیای پرآشوب کنونی ملتی آزاد و
کشوری آباد بوجود آورد برای گسترش سواد میان مردم امنیت در میان ملت و
ثبات در دستگاه دولت ضرورت دارد و کشمکش های دسته هائی که هر کدام
میخواهند دست‌نشانده‌های خود را به مقامات بالا باصطلاح جا بدهند هرچه‌هم با
حسن‌نیت توام باشد نتیجه نخواهد داد

تقی‌زاده میگفت آبادی کشور ایجاب میکند که سروصدا های بیجا موقتاً
خاموش شود وآزادی مردم ایجاب می کند که مردم سواد خواندن و نوشتن پیدا
کنند و معنای آزادی را درک کنند و به ارزش آن پی ببرند

روش تقی‌زاده در سالهای بعد از تعطیل مجلهٔ کاوه حاکی از این بود که از
امنیتی که بوجود آمده برای گسترش معارف و دیگر اصلاحات ضروری و فوری
باید استفاده کرد و از تشنج‌های داخلی وگرفتاریهای خارجی که موجب اختلال
آسایش کشور میتواند باشد جلوگیری کرد

اهمیت نوشته های تقی‌زاده در مجلهٔ کاوه بنظر نگارنده بقدری بود که حا
داشت از مشاغلی که در دستگاه دولت پیدا کرد و نقطهٔ ضعف زندگانی او گردید،
چشم‌می‌پوشید وانتشارمجله را ادامه میداد. زیرا که برای مشاغلی که تقی‌زاده پیدا
کرد (وزارت و سفارت و غیره .) داسانی میشد داوطلبانی پیدا کرد که نمایش
همان کارها را انجام میدادند. ولی کسی که بتواند به سبک آنمرحوم مقالاتی بنویسد
و مجلهٔ کاوه را اداره کند آنروز در ایران وجود نداشت

در مقام دفاع از تقی‌زاده باید متوجه بود که وی درحدود نود و پنج سال عمر
کرده، یعنی در حدود هفتادسال ، روزی بعنوان مدیر، روز دیگر بعنوان سیاستگر
و روزی هم بعنوان نویسنده نامش سرزبانها بود. در این سه چهارم قرن که تقی‌زاده
در ایران عنوانی داشته نقشهٔ جهان دوبار بشکل اساسی عوض شده ، یعنی دو جنگ
عظیم که در سرگذشت بشر نظیری برآن نمی‌توان یافت پیش آمده ، مبانی تمدن
اروپائی که در آغاز کار چیزی پابرجا و استوار بنظر می‌آمد بکلی در هم ریخته
در شمال ایران برروی متجاوز بوی باوسیلهٔ تجاوز بسیار قوی‌تراز سپاهیان تزار
یعنی مرام مردم فریب کمونیسم بوجود آمده . انگلستان که روزی همهٔ نیروهای
جهانی جهان را در اختیار داشت و نمایش در هر گوشه جهان یک نوع حق آب و
گل برای خود قائل شده بود در همهٔ جبهه‌های مبارزات جهانی عقب‌نشینی کرده
و جای خود را به نفوذهای نوزاد وجوان جهان امروزی داده و بجای اینکه تمدن
خود را به کشور های آسیا و افریقا و اقیانوسیه تحمیل نماید خود درمعرض این
است که مردمان کشورهای عقب مانده که تدریج سرزمین انگلستان را (کواوبیره)
می‌کنند، قیافهٔ انگلستان نهن سال را دگرگون سازند و سازمان سیاسی واجتماعی اش
را درهم بریزند در کشور خود ماهم دگرگونی‌های ژرف در همهٔ شئون ملی پدیدار
شده و بهبود نسبی وضع اقتصادی کمی در بهتر شدن شرائط زندگی و در طرز فکر
مردم موثر شده تقی‌زاده و اندیشه‌ها و عقائدش ناچاراز این دگرگونی ها بر کنار
نمانده و از حوادث رنگارنگ جهان رنگ پذیرفته .

با اینهمه باید گفت وجود تقی‌زاده به تنهائی در قرن ما پدیده‌ای شگفتی
انگیز بود. ملائی که باصطلاح فرانسوی defroque شده بود یعنی عمامه وعبا وردا
را کنار گذاشته و به قیافهٔ میرزاها و خان‌ها درآمده بود از همهٔ کسانی که سابقهٔ
خانی و میرزائی داشتند و در دستگاه دولت سابقه داشتند و پدر بر پدر وتبار
اندرتبار مدیر و رئیس و وزیر بودند به‌رموز فن‌مدیریت آشناتر و مکانسیم‌دولت
و ادارات آن را بهتر درك کرده بود

تقی‌زاده مردی بود که دراثر نهضت آزادی‌خواهی ایران و نقشی که در
آن بازی کرده بود به صف‌اول مردان سرشناس و محبوب ایران پیوسته بود وپس
از پایان‌دوران انقلاب تغییر جبهه داده در ردیف رجال دولت مقام بسیارارجمند
بدست آورده بود

ارزیابی نقش تقی‌زاده در سیاست ایران کاری است که از حدود توانائی و
اطلاعات نگارنده این سطور بیرون است، ولی اجمالا میتوان گفت که تقی‌زاده در
همه کارهائی که برعهده داشته وظیفهٔ خود را حدی فرض کرده وحدی انجام‌داده و

وجود خودش را آنچنانکه خودش می‌گفت (روحاً و جسماً و ظاهراً و باطناً) در اختیار کاری که برعهده داشت گذاشته و وظیفهٔ مربوط بهر سمتی را بی‌مضایقه و فکر انجام داده و هرگز در صدد نموده که خدا و خرما را یک آن بخواهد و چون روزگاری انقلابی پرشور و رهایی سفیر و یا وزیر وطن‌شناس و دلسوز و دولتخواه بوده بعضی‌ها قبول چند نقش متضاد را از طرف یک‌نفر بازیگر به خیانت حمل کرده‌اند در حالیکه اگر منظور از خیانت این باشد که کسی زیان کشور را از بی‌سود خود بجوید تقی‌زاده می‌بایست در پایان زندگی وضع مرفه و یا نیمه مرفهی میداشت در حالیکه اگر بعضی از دوستان آنمرحوم که در اینجا نام نمی‌برم اقدام برای تامین حقوق بازنشستگی برای او نمی کردند معلوم نیست وضع بازماندگان او چه‌میشد مگر اینکه فرض کنیم که تقی‌زاده بعنوان (آماتور) محض‌رضای خدا و برایگان و داوطلبانه خیانت میکرده است .

بنظر بنده خدمات سیاسی تقی‌زاده را میتوان بشرح زیر خلاصه کرد :

۱ ــ در آغاز کار مشروطیت تقی‌زاده یکی از کسان نادر بود که تا حدی میدانست معنای انقلاب ایران چه‌باید باشد و از آن جنبش که در تاریخ کشورها نظیری نداشته چه‌نتایجی باید گرفت

تا حدودی که بنده میدانم مداخلات تقی‌زاده و گروه معدود دیگر که در تدوین قانون اساسی و مخصوصاً متمم آن دست داشتند به قانون اساسی ایران و متمم آن در حقیقت همهٔ حقوق اساسی مردم در آن تعریف شده روح داده ، آری! مهمترین تأثیر تقی‌زاده در زندگانی سیاسی کشور ایران بی‌شك اقدامات او در سالهای نخستین نهضت مشروطه‌خواهی است . کسانی که در آن سالها به مشروطه گرویده بودند و بهمرفته نمی‌دانستند دنبال چه‌رفته‌اند وچه گمشده‌ای‌رامیخواهند.

درست است مردم اجمالاً درك کرده بودند که حکومت ایران از مجرای صحیح منحرف شده ، و میدیدند که در ارکان‌ها از همه سوخللها پدیدار شده و آثار زوال و تباهی از درودیوار پیداست ولی نمی‌دانستند کدام اقدام مهم واساسی فوری است گروهی بامنتهای حسن‌نیت تصور می کردند که اگر کار بدست‌جا دمان شرع سپرده شود دیگر دستگاه دولت عیبی نخواهد داشت ، گروه دیگر خیال می کردند که اگر حاکم نیرومند شدیدالعملی رشتهٔ کار را در شهرها بدست بگیرد آسایش مردم از همه حیث تأمین خواهد شد ، جمعی هم خیال می کردند که اگر میفروشی در کشور ممنوع بشود و اصلاح سروصورت مردم بشکل فرنگی موقوف گردد ، برکات خدا به سرزمین ایران نازل خواهد شد

دولت هم تصور می کرد که این بلوا هم بلوائی است مانند بلواهای دیگر که گاه و بیگاه در کشور پدیدار میشد ، و با ابزار قدرت باید سر کوب شود .

در این میانه تقی‌زاده و یارانش دریافته بودند که از این فرصت که پیش آمده باید بهره‌برد ودم را غنیمت شمرد و یك رژیم ملی پابرجا و استوار رادر کشور پی‌افکنند در تدوین قانون اساسی و متمم آن که قانون بسیار کامل و نسبت‌به آنزمان پیش رفته و جامع بود این دسته نقش موثری بازی کردند . تقی‌زاده و

هم‌فکرانش در هنگامی که هر کس مطابق تشخیص خودش میخواست از قیام مردم نتیجه‌گیری کند کوشیدند که فرمانروائی زمامداران وقت را تحت قاعده و اصولی بیاورند و حداقل حقوق و مصونیت از تعرض را برای مردم ایران تأمین نمایند

نگارنده تصور می‌کند که مشروطه خواهان صدر مشروطهٔ ایران در این نیت خود موفق شدند و حوادث بعدی و سیر قهقرائی ظاهری آزادی در ایران دلیل این نیست که این نهضت از روز نخست راهی نادرست پیموده بلکه اینقبیل بحران‌ها و تغییر جهت های زودگذر باصطلاح بحران رشد است و بهرحال مردم ایران دیگر طرز حکومت آنروزی را ولو روزی چند به دلایلی بپذیرند و یا ناچار از پذیرفتن باشند شیوهٔ صحیح حکومت نمی‌توانند بدانند

۲ ـ از خدمات بسیار مهم تقی‌زاده که در تهران پوشیده مانده ولی آذربایجانیان بخوبی از آن خبر دارند یکی هم اینست که در آن دوره اغلب مردم میان ملت و کیش فرق زیادی قائل نبودند و بسیاری از ایرانیان ایرانی بودن را فرعی از مسلمانی تصور می‌کردند موضوع اتحاد اسلام در آن دوره بسیار سر زبانها بود ، و آذربایجانیانی که در کشور عثمانی درس خوانده و یا در آنجا زندگی‌می‌کردند در عین دلبستگی شدید بایران ناچار هم تحت تأثیر تلقینات عثمانی که کشور های مسلمان را در ظاهر کشور واحد اسلامی تلقی می‌کردند ودر باطن فقط نظر بدولت عثمانی داشتند واقع میشدند مخصوصاً که دارودسته‌ٔ ترك ها علاوه بر پیوند های مذهبی ، پیوندهای زبانی ترکیه را با آذربایجان متذکر میشدند ومفاخر و کشورگشائی های سرداران ینگیچری و دریانوردیهای خیرالدین باربروس و غیره را برخ مردم میکشیدند

سیاست دولت‌عثمانی درقفقاز با موفقیت‌توأم بود زیرا که ترکها از آزادی نسبهٔ زیادی که در دوران پیش از انقلاب برای مطبوعات در قفقاز وجود داشت استفاده کرده و بزور تبلیغات نفوذ فرهنگی ریشه‌داری برای خود فراهم کرده بودند .

روزنامه‌های قفقاز در آن دوره روزبروز ترك دوست‌تر میشدند و زبان قفقاری راکه بازبان‌مردم‌تبریز فرق زیادی ندارد بترکی عثمانی‌تبدیل‌می‌کردند مثلا مجلهٔ فیوضات که مدیر آن حاج‌زین‌العابدین تقی‌اف بود واز نظر سطح‌فرهنگ مجلهٔ ممتازی بود در آغاز کار بسیار متمایل بایران بود و اخبار و عکسهای انقلاب ایرانیان و جریان جنبش مشروطه‌خواهی را به تفصیل و با تحلیل زیاد چاپ می‌کرد ولی بتدریج ترك دوستان دست روی آن مجله که مجلهٔ موثری بود انداختند و آشکار بر ضد ایران و زبان فارسی شروع بمقاله نویسی کردند بهرحال ترکهای آنروزی که درس ناسیونالیسم افراطی را تازه از مردم اروپا فراگرفته بودند بجای اینکه به حفظ حدود وثغور کشور پهناور خود بپردازند گاهی به پان‌اسلامیزم و گاهی بهپان تورانیزم برای آماده ساختن مقدمات کشور گشائی های نومتوسل می‌شدند و خواب تسلط برسرزمین های دیگران‌رامیدیدند

مردم آذربایجان که همیشه بهترین نگهبان مرز های شمال غرب ایران بودند هرگز به سپاه عثمانی روی‌خوش نشان نداده بودند ولی دولت ایران در اواخر حکومت قاجار طوری ضعیف شده بود که هرهمسایه‌ای میتوانست در مورد ایران نقشه و داعیه داشته باشد و پراکندگی افکار مردم هم طوری بود که افسون های خارجی ممکن بود در مزاج مردم تأثیر داشته باشد تقی‌زاده و یارانش(۱) (مثلا آقای دکتر رضازاده شفق) در آن روزگار در آذربایجان نفوذ معنوی بسیار عمیق داشتند و آذربایجانیان را از تأثیر گفته های غرض‌آلود همسایگان توسعه طلب عربی برحذر داشتند و خوشبختانه تأثیر نوشته ها و طنین گفته‌های پرشور آنان هنوز در دل و گوش مردم آذربایجان برخاست آزادیخواهان آنروز برای باراول بمردم گوشزد کردند که زبان آذربایجان در گذشته ترکی نبوده و آذربایجان ترکی گو از پاکترین شاخه های نژاد ایران است و آنچنانکه عارف گفته زبان ترک از برای از قفا کشیدن است صلاح مملکت بریدن است

۳ ـ مرحوم تقی‌زاده و دوستان باشرف او در گرفتاری بزرگی که در پایان جنگ دوم جهانی برای کشور و آذربایجان پیش‌آمده بود وظیفه‌ای را برای دفاع از تمامیت ایران و تخلیهٔ آذربایجان به برعهده داشت و با کمال شرافت و درستی و شهامت انجام دادند بدیهی است پیشوایان کشور در کار دفاع از یگانگی ایران پشتیبان او و یارانش بودند ولی انجام این وظیفه در آن دوران کار آسانی نبود در داخل کشور احزابی که آفریدهٔ احزاب کمونیست بودند شمال ایران را فضای حیاتی همسایهٔ شمالی میدانستند و در خارج هم معلوم نیست کسانی که نصف جهان متمدن را برای جلب رضایت شوروی در اختیار آنان گذاشتند و مثلا لهستانی را که جنگ بخاطر یک مدرکی اهمیت آن آغاز شده بود در دست باهمهٔ منابع انسانی و اقتصادی با تمام همان مدرک تحویل شوروی‌ها دادند تا چه حد بخاطر یک ایالت دورافتادهٔ ایران آمادهٔ ایجاد اختلاف با شوروی بودند

وضع تهران در آن ایام طوری بود کـه بسیاری از اشراف و مالکین آذربایجان را از دست رفته میدانستند و وزیرانی بودند که باصطلاح خودشان سیاست خرچنگ‌را به‌ایران توصیه مینمودند یعنی عقیده داشتند که ایران‌عضو گمر اوداده را باید مانند خرچنگ با اختیار قطع کند، یعنی آذربایجان را به شوروی واگذار کند تا کسانی که در تهران وزارت میکنند بتوانند بی‌دغدغه و ناراحتی زندگی کنند !

یکی از دوستان بسیاردانشمند و باذوق بنده مثلا به نگارنده توصیه‌میکرد رود به‌تمرین بروم و باسران دمکراتها که بقول او عیناً مانند لردهای انگلیسی!

---

(۱) هنوز آهنگ صدای موثر آقای دکترشفق که درباغ تجدد یعنی مرکز قیام خیابانی سخنرانی می کرد و از ایرانی بودن آذربایجان دفاع میکرد فراموشم نشده . عنوان سخنرانی که بزبان فارسی ایراد شد « آذربایجان ترک است یا ایرانی» بود .

غذا میخورند تماس نگیرم و مخصوصاً تأکید می‌کرد که صلاح ایران در اینست
که تقی‌زاده‌ها و حکیمی‌ها فروشندگان دوره گرد وغیره را همه به تمرین بفرستند
و مردم با ذوق و ظریف طبع و شاعر منش ایران را از شر این اشخاص زمخت
بی‌ذوق و نمایش زبان مبهم خلاص کنند.

اکنون که پایان این مقال نزدیک است باید گفت که پایان زندگانی تقی‌زاده
باخرمی و فراغ بال توام نبود، زیرا که از یک طرف بیمار و رنجور و پیر شده بود
و آنچنان که ژنرال دوگل گویا دربارهٔ پتن گفته بود پیری یک نوع طوفان زندگی
است. در این طوفان زندگی تقی‌زاده ثروتی نداشت تا بتواند پیری مجللی برای
خود فراهم کند و فارغ از سر و صداهای معاندان در سرائی آراسته آخرین روز
های زندگانی را میان خویشاوندان و دوستداران سر کند. پایش از رفتن و گوشش
از شنیدن درمانده بود.

مخالفانش فراوان بودند و وسائلی در اختیار داشتند. زندگانی او را
میکاویدند وازهر کاغذ پاره‌ای که حاکی از کمی ضعف و یا بیاری که نتیجهٔ دربدریها
و گرفتاریهای زندگانی پر ماجرایش بود بزیان او بهره برداری میکردند.

آری زندگانی تقی‌زاده نمونه‌ای از جنگ و گریز روشنفکران طبقهٔ سوم با
دستگاه هیئت حاکمه ایران بود.

روشنفکران ایران اگر از پذیرفتن مسئولیت گریزان باشند و در ادارهٔ
امور شرکت نکنند وجودشان بی‌فایده و گفته هایشان باد هوا خواهد بود و اگر
هم در ادارهٔ کشور سهمی برعهده بگیرند در آنصورت بعنوان روشنفکر مسئولیت
بزرگتر و ژرفتری را برعهده خواهند داشت و در انظار تودهٔ مردم عامل اصلی
همه حوادثی که در دوران تصدی‌شان پیش خواهد آمد خواهند بود. گوش دولتهای
خاورزمین در شنیدن خواسته های مردم بقدری سنگین و دست مردم از دامان
مسئولان امور آنچنان دوراست که مردم همیشه ترجیح میدهند که هر کس که عنوان
زبان مردم را پیدا کرد و براثر توجه و پشتیبانی تودهٔ بی‌دست‌وپا بصف اول رجال
مملکت پیوست ولوهم محکوم به بی‌تأثیری باشد تا هست خود را مال مردم بداند
و از صف مردم جدا نشوند و حتی برای انجام دادن پاره‌ای کار های مفید بصف
دیوانیان نپیوندند. گناه تقی‌زاده که در پایان عمری دراز با در دست داشتن کارنامهٔ
زندگی پر از خدمت وحسن نیت و پاکی و پارسائی دشنام شنید شاید این بود که از
خانقاه محبوبیت و باصطلاح وجاهت ملی به مدرسهٔ کارهای دولتی وارد شد و بجای
اینکه گلیم خود را از غرق شدن بیرون بکشد دنبال گرفتن غریق افتاد. درحالیکه
مسلم بود که اگر غریق از مهلکه رهائی نمی‌یافت و یا نیمه‌جان بکرانه آورده
میشد گناه آن بگردن روشنفکری که خود را داوطلبانه وارد معرکه کرده بود
خواهد افتاد.

بهرحال بنده معتقد نیستم که تقی‌زاده فرشته بود و معمولا هم کسی فرشته
نیست و بازه ما بنامهٔ اعمال خود فرشتگان هم دسترسی نداریم..

ولی اکنون که تقی‌زاده پس از عمری دراز پیوند از جهانیان گسسته ورخت هستی بربسته و این کشور مدتی است که از فرزند بزرگ زادن سترون شده ، هم‌میهنانش باید از نقیصه‌هائی که در زندگی هرکس فراوان است و در زندگی تقی‌زاده هم محتملا وجود داشت چشم بپوشند و به‌صفات اصلی او که میهن دوستی و نظم و ترتیب و دقت در تحقیق و پاکی‌سیرت و عشق بزبان فارسی و ادبیات و فرهنگ انسانی بود بیشتر توجه کنند .

بنده در این مقاله که روز اول کوتاه خواستم و اکنون به درازا کشیده روبهمرفته از آن شادروان دفاع کرده‌ام، ولی معنی دفاع این نیست که هر نوع انتقاد و خرده‌گیری نسبت به روش سیاسی او و هرکس دیگر را غلط بدانم چه بهتر از اینکه آیندگان بتوانند زندگانی گذشتگان را با دیدهٔ نقد و خرده‌گیری بنگرند و نقاط ضعف آنرا دریابند و بازگو کنند

از عوارض آزادی گفتار یکی هم این است که گاهی بادانديشه ها را برخلاف جهت به‌وزیدن وامیدارد وطوفانها را به‌قله‌هائی که مصون‌فرض میشده سوق‌میدهد

کنجکاوی در گوشه‌های زندگی بزرگان این حسن را دارد که افراد ملك بدانند که دنیا آنچنان که سعدی بزرگوار گفته ، از بسی‌خلق یادگار است و آینه‌دار آسمان رازهای پوشیده وپیدا رامی‌بیند وضبط و ثبت وگاهی هم‌منعکس‌و فاش مینماید .

اکنون باید دید راز کجاست که باید روزی آفتابی شود ؟

در روش تقی‌زاده یا درحملاتی که به‌او میشود !

از مجموعهٔ ادبیات خارجی

مکتب عشق

گوستاوفلوبر نویسندهٔ توانای قرن نوزدهم فرانسه ، در توصیف اخلاق وآداب مردم زمان خود در محیط پاریس دستی توانا داشت و این کتاب که نام اصلی آن « تربیت عاطفی » است ، یکی از شاهکارهای این نویسندهٔ زبردست است که مباحث عاطفی و تخیلات داستان پردازی را با وقایع تاریخی زمان و انقلاب ۱۸۴۸ وعزل لوئی‌فیلیپ پادشاه فرانسه وسایر مسائل اجتماعی، استادانه به‌هم درآمیخته واثری دلکش وجذاب بوجودآورده است .

تألیف

گوستاوفلوبر

ترجمهٔ

فروغ شهاب

مراکز فروش :

خیابان پهلوی - نرسیده به میدان ولیعهد

ساختمان بنیاد پهلوی

خیابان سپهبدزاهدی شماره ۱۰۲

خیابان شاهرضا مقابل دانشگاه

تلفن ۷۱۴۸۵ و ۶۱۲۷۳۷

ازمجموعهٔ معارف عمومی

جامعه و حکومت

تألیف ر. م. مک‌آیور   ترجمهٔ ابراهیم علی‌کنی

آنچه متفکران سیاسی گذشته دربارهٔ حکومت گفته‌اند در این کتاب به‌صورت تازه‌ای مورد تحقیق قرار گرفته است.

نویسنده در توضیح فلسفهٔ حکومت از مشکل دیرین جامعهٔ بشری، یعنی مشکل استقرار نظم و آزادی، آغاز می‌کند و برای حل آن در جستجوی راهی است که هم نیازمندی فرد اجتماع را به‌استقلال جوابگو باشد وهم حوائج اجتماع را تأمین سازد و از این طریق خواسته است پایه‌های قانون و شرایطی را که به اطاعت مردم از قانون کمک می‌کند، بیابد.

از مجموعهٔ معارف عمومی

روان‌شناسی فیزیولوژیک

تألیف کلیفورد . تی . مورگان   ترجمهٔ دکتر محمود بهزاد

عوامل ارثی (ژنتیک) در اخلاق ورفتار وخلق و خوی و هوش واستعداد افراد همان‌قدرمؤثراست که فی‌المثل رنگ موو بلندی وسایر خصایص جسمانی، از اینرو برای شناختن آدمی باید اورا پیش از تولد شناخت.

درآخر کتاب فهرستی ازمنابع ومآخذ وبویژه لغت‌نامه‌ای نیزآورده‌شده که در آن اصطلاحات علمی انگلیسی و معادل‌های آنها به‌فارسی ذکر شده و همین برارزش ترجمه افزوده است.

مراکز فروش :

خیابان پهلوی ـ نرسیده به‌میدان ولیعهد
ساختمان بنیاد پهلوی
خیابان سپهبدزاهدی شمارهٔ ۱۰۲
خیابان شاهرضا مقابل‌دانشگاه تهران
تلفن ۶۱۲۷۳۷و۷۱۴۸۵

مسابقه شاهنشاهی بهترین کتاب سال

بدینوسیله باطلاع عموم علاقمندان میرساند که مدت قبول کتاب برای شرکت در مسابقهٔ شاهنشاهی بهترین کتابهای سال ۱۳۴۸ از تاریخ نشر این آگهی تا پایان مردادماه ۱۳۴۹ است و فقط کتابهایی که درسال ۱۳۴۸ برای باراول طبع و نشر شده است برای شرکت درمسابقه پذیرفته میشود و تاریخی که بعنوان چاپ در روی جلد کتاب ذکر شده معتبر است .

داوطلبان شرکت در مسابقهٔ شاهنشاهی بهترین کتاب سال لازم است تقاضای خود را مبنی برشرکت در مسابقه همراه با پنج نسخه از کتاب خود با نشانی کامل درظرف اینمدت بقسمت فرهنگی بنیادپهلوی بفرستند و رسید دریافت دارند .

تقاضای شرکت در مسابقه باید بوسیلهٔ شخص مؤلف یا مترجم بعمل آید و در ترجمه‌ها بایداصل کتاب هم همراه‌باشد.

کتابهای مخصوص کودکان و نوجوانان نیز در مسابقه شرکت داده میشود .

کسانی که تاکنون بطور متفرقه نسخی از کتاب خود را به بنیادپهلوی فرستاده‌اند در صورتیکه مایل بشرکت در مسابقه باشند باید برطبق این آگهی عمل کنند .

کتابهایی که برای‌مسابقه فرستاده‌میشود پس‌داده نمیشود.

ترجمه هایی که متن کتابرا همراه نداشته باشد در مسابقه شرکت داده نمیشود .

مشاور و سرپرست امور فرهنگی

سناتور دکتر شمس‌الملوک مصاحب

راهنمای کتاب

شمارهٔ ۸ـ۹ سال سیزدهم

آبان ـ آذر ۱۳۴۹

آیندهٔ زبان فارسی

در آبان ماه جلسات بحث مربوط به زبان فارسی از طرف وزارت فرهنگ و هنر برگذار گردید. اینک سخنان نخست وزیر و دکتر شاپور راسخ به‌علت اهمیت چاپ می‌شود.

امیرعـ

... بنظرمن زبان‌فارسی ازدو نقطهٔ نظر برای‌ما ایرانیان ارزشی‌فوق‌العاده دارد، یکی‌اینکه زبان مادری‌ماست وزبان مادری هرقومی خمیرمایهٔ بقای آن قوم ومحوراصلی تحرکات هنری وزمینهٔ تلاشهای علمی وتحقیقی‌آن ملت است.

ما باین زبان فارسی بیش‌از ۵۴ هزارتألیف علمی وادبی‌داریم که مؤلفین آنها سردرنقاب خاك کشیده‌اند لیکن نامشان باقی ومورد تعظیم وتکریم است.

قوی‌ترین دلیل برای‌اثبات زنده بودن یك ملت همانا زنده ماندن زبان مادری آن ملت است، ماهم با تمام گرفتاریهای تاریخی که داشته‌ایم زنده مانده‌ایم چرا؟

چون‌زبان ما زنده مانده وامروزهم دراینجا جمع شده‌ایم که درباره این زبان زنده وجاوید که زبان مادری رودکی وفردوسی‌است سخن بگوئیم.

زبان فارسی‌سند استقلال وقبالهٔ بقای ملت ایران است درطول‌تاریخ ودر محکمهٔ روزگار.

عرض‌دیگرم راجع به‌خود زبان فارسی‌است که شیرینی وشوروسادگی‌آن ونظیروادبیات‌آسمانی‌اش‌مایهٔ افتخار بشریت میباشد

ادبیاتی که‌سرمشق‌صلح‌وچراغدار کاروان‌انسانیت‌بوده، گلستان‌وبوستانش خزان ندیده وحافظش دردلها حفظ شده، اما چون این زبانی‌کهنسال است ناگزیر گردوغبارزمان برچهره‌اش نشسته، باید غباردوران‌را ازچهره‌اش‌زدود و چون درهای تازه‌ای بروی زندگی امروزما باز شده باید راهها وروشهای تازه‌ای نیزدرادبیات‌آن بوجودآورد یعنی‌زبان‌را گسترش‌داد و درپاره‌ای موارد تصرفاتی‌معقول وحساب شده درآن‌نمود.

اما نباید فراموش کنیم که هم کار غبارروبی از این زبان و هم کار گسترش و باب روز کردن آن کاری بسیار ظریف و مشکل است که جز بدست استاد نباید انجام گیرد.

اما متاسفانه این روزها می بینیم که دخل و تصرفهائی خودسرانه در این زبان میشود مثلا پوست بعضی کلمات را کنده یا پوست و پشمی به پاره ای از کلمات میافزایند و آنرا نشانه میهن پرستی و بهانهٔ ادعای فضل قرار میدهند .

من در اینجا اعلام میکنم که دست درازی بر این زبان خیانت است. بهتر است با این زبان دلداری کنیم نه اینکه بر آن دست درازی نمائیم . کسانی که در گفته و نوشته‌های خود کلمات نامأنوس و رنگ آمیزی شده‌ای را آنهم برای جلب توجه دیگران بکارمیبرند به حقیقت مردم را متوجه توخالی بودن فکر خودمیکنند .

٭ ٭ ٭

باید بدانیم زبان فارسی یك بافت ادبی دارد مخصوص خودش این بافت باید ثابت بماند تا تار و پود زبان ازهم جدا نشود اما تغییر رنگ و شکل بهرصورت که ذوق سلیم قبول کند کار اصلی اهل ادب است و باید آثار ادبی امروز برنگ روز درآید آنچنانکه آثار ادبی فردای ما نیز باید فردای ما را سیراب کند . بعضی‌ها کمی لغت را در این زبان نمودار ضعف آن میدانند شاید توجه نفرموده‌اند که یکی از دلایل ترنمی که زبان فارسی دارد یا آهنگی که درعبارتهای آن هست یا زیبائی که در کلام فارسی سراغ داریم همین کم بودن کلمات و مشابه بودن آنها باهم است .

مثلا شیر را صبح میخوریم یا شیر در بیابان کسی را میخورد و بنده امیدوارم دشمنان زبان فارسی را بخورد هر دو یك شکل است و دو معنی دارد .

عیب این شباهت چیست؟ جز اینکه اگر درعبارتی آنهم بدست استاد این دو کلمه مشابه آورده شود عبارت دارای آهنگی خاص و کشش و جاذبه‌ای مخصوص میشود که در بسیاری از زبانها وجود ندارد .

اگر اشتباه نکنم سعدی عبارتی دارد که میگوید :

برادر که در بند خویش است نه برادر و نه خویش است.

شباهت دو کلمه مایهٔ زیبائی و آهنگدار شدن جمله است . بعضی‌ها به الفبای ما ایراد میگیرند . مگر الفبای زبانهای دیگر کامل است ؟ یا الفبای آنها بهترین الفباست ؟

الفباهای دنیا عموماً نواقصی دارد مال ما هم نواقصی دارد . با این تفاوت که الفبای ما برخلاف مشهور الفبای عرب نیست و از لحاظ شکل هم ساده‌تر است چون با ۱۷ نوع شکل میتوان آنرا آموخت در حالیکه الفبای لاتین را باید با ۱۴۹ شکل یاد گرفت .

مطالب دیگری که بنده ازشعر فارسی احساس کرده‌ام این است که شعر فارسی موسیقی‌را همچون سایه‌ای بدنبال خود میکشد ، درست روبروی سعر فرنگی که دنبالهٔ موسیقی است .

لذتی که ما ازشعر فارسی میبریم برای این است که موسیقی مثل شکری که در آب حل‌شده باشد درشعر فارسی حل‌شده و آنرا شیرین کرده است .

بنده عرض میکنم که بهترین نوع نویسندگی سالم نویسی است واساس سالم نویسی ساده نویسی است .

بعضی‌ها برای پیدا کردن شهرت یا هر دلیل دیگر بجای سالم نویسی باحوش مینویسند و کلمات علیل و فلج‌را بجای کلمات آهنگ‌دار و رایج بکارمیبرند اینها درست مثل نقاشی هستند که دستش لرزش داشته باشد نتیجه کارند ومضحك از آب درمی‌آید بعضی‌ها کج نویس‌اند بعضی لج نویسند ، بعضی‌ها کج ومعوج نویس هستند چه درخط وحه درانشاء اینها کارشان بجائی نمیرسد .

اینها به زبان فارسی به‌مقام نویسنده ، وبمقام شاعر صدمه میزنند اینها از محبوبیت نویسندگان وشعرا می کاهند حون مردم هرمملکتی بخصوص مملکت ما علمارا روی‌سر جا میدهند اما جای اهل ادب‌را در دل حود میدانند باید با آوردن کلمات غیر صیقلی واصطلاحات من‌درآوردی دل جامعه‌را حرکت کرده و به‌اهل ادب بدبین ساخت .

اما جوان‌های ما حق‌دارند نوشتهٔ تازه وشعر تازه وهر هنر تازه دیگری‌را که قادرند عرضه کنند کسی نگفته ونباید بگوید که هنردرجا بزنند وساکت بماند بشرطی که هنرمند گول شهرت زودرسی که به‌کمك صنعت چاپ یا دستگاه‌های فرستنده امواج مثل رادیووتلویزیون بدست می آورد نخورد زیرا وسائلی کـه علم امروزدردسترس ما گذارده زود وزیاد مارا مشهورمی کند اما اگر در کارمان اصیل نباشیم زودهم خاموش وفراموش میشویم .

ای بسا تألیف که قبل ازمؤلف مرده است چون هنرغیراصیل زود فراموش میشود ومیمیرد .

***

من طرفدار هنرهستم، نو و کهنه برایم مفهومی ندارد، هنرهمینکه اصیل بود میماند وطرفدار خواهد داشت بعضی نوشته‌ها بعضی شعرها ، بلافاصله پس از بدنیا آمدن میمیرند و بعضی‌ها سرزا میروند بعضی‌ها عمری می کنند وپاره‌ای جاوید ونمردنی میشوند .

عمر شعر یا نوشته و عمرشهرت شاعر یا نویسنده دست خودشان نیست . دست مردم هم نیست دست خود نوشته و شعر است . همچنانکه بودادن عطر دست

ما نیست دست خود عطر است تا روزی که مشام ما را معطر میدارد زنده است روزی هم که اثر نداشت مرده و تمام شد .

بنابراین درخلق‌هنر نونباید عجول باشیم و برعکس باید درخلق‌هنر بدلی که به‌دل نمی‌نشیند خجول باشیم آنوقت کاردرست‌می‌شود.

اما هنر بهرصورت که خلق‌شود مثل‌هر مخلوق وموجودی قابل‌احترام‌است و بایدآنرا حفظ‌کرد، نبایدآنرا کشت و دور ریخت ولی‌حتماً باید پرورش داد.

اینست که من‌معتقدم راه را برای‌مسابقات بهتری‌باید باز گذاشت‌و‌میدان عرض وجود وابرازشخصیت هنری را باید هرچه بیشتروسعت داد .

مطلب دیگر اینکه من ازپاره‌ای گفتگوها و نوسته‌های باصطلاح گستاخانه وتند بعضی اهل ادب متأثرم چرا که دیده‌ام ضمن بیان‌نظر آنهم دراموراد بی بهم بی‌ادبی میکنند .

بعضی نوسته‌ها یا اشعاررا می‌بینم که اثرارشادی ندارند وبا خطوط سالم ذهن‌جامعهٔ ما همراه نیست غیرمستقیم روشنی‌ها راتاریك نشان میدهد یا اذهان را بتاریکی وای بسا گمراهی می‌کشاند . یا عواطف عمومی را تحدیروحقایق را تحقیر میکند البته اسباب تأسف است چون هنرباید اثرارشادی داشته باشد نه تخریبی .

امیدوارم این‌رسته‌ها ازدامن درحت ادبیات امروزما فروریزد و سلامت هنرادبی‌ما ازاین‌بابت محفوظ بماند .

ادیب باید با ادب باشد ومن دلم میخواهد که شما اساتید این مسأله را به‌نویسندگان وشعرای مـا توصیه کنید ، آخرین عرضم این است که این زبان شیوای فارسی تا بامروز درجزر و مد حوادث بـه‌تقویت روح ملت ما کمك‌های گوناگون کرده است ولی در دریای امروزه بحکم درهای تازه‌ای که در شئون زندگی‌ما مفتوح شده باید درزبان فارسی شاخه‌های تازه‌ای بوجودآید ، لغات تازه واصطلاحات مورد نیازروزنیز پیدا شود وزبان فارسی‌روان‌تر وروندهتر از گذشته عرض‌وجود کند تا باکمك همین‌زبان به‌آرمان‌ها وآمال‌ملی خود برسیم وبگذشتهٔ زبان وافتخارات‌آن قناعت نکنیم‌کاری‌کنیم که اگرفردوسی‌یا رودکی درهزارسال پیش‌توانستند آثاری ازخود باقی‌گذارندکه امروز بدون مترجم و مفتش معنی‌آنرا بفهمیم‌ولذت ببریم ، نویسندگان امروزماهم راه وراه‌هائی‌پیدا کنند که دیروز ما را بفردایمان متصل سازد .

آنچه‌دراینمورد بنظرمیرسداین‌است که تعصبی‌درغبارروبی نسبت به‌رویه‌های ادبی گذشته نشان ندهیم و لجام‌گسیختگی در انتخاب راههای تازه و روشهای موردنیاز روز نکنیم‌چه درانتخاب‌کلمه وچه درسیاق نوشته وچه درعرضهٔ شعر .

زبان فارسی دربرابر تحول صنعتی

و مظاهر آن ازجمله وسائل جدید ارتباط جمعی

صاحبنظران دراین باره اتفاق نظر دارند که زبان امری است اجتماعی و جزئی است ازمجموعهٔ فرهنگی هر جامعه و محققان که میه Meillet بدرستی معلوم داشته است زبان باتعریفی که دورکیم Durkheim ازامر اجتماعی یا [illegible] اجتماعی کرده است عیناً مطابقت دارد زیرا بعقیده دورکیم، شاخص امر اجتماعی یکی جنبهٔ بیرونی آن نسبت بفرد است و دو دیگر حالت جبری آن یعنی فشاری است که بروجدان فرد وارد میکند و فردرا از پذیرفتن آن گریزی نمیماند زبان هم پدیده‌ای خارج از افراد است ولی افراد درسخن گفتن ناچار برعایت اصوات ـ لغات و اصطلاحات ـ ترکیبات و قوالب زبانی هستند که درمحیط ایشان بدان تکلم میشود . ما زبان را ازآن روی که وسیلهٔ انتقال اندیشه‌ها و مفاهیم درمیان اعضای یک‌جامعه است امر اجتماعی میدانیم ومسلماً چون اندیشه‌ها و مفاهیم در طی زمان تحول مییابد ناچار زبان هم که ابزار اساسی انتقال آنها است تغییر میپذیرد .

هرچند درصفت اجتماعی زبان شبهه نمیتوان کرد اما رابطه میان جامعه و زبان را اجبار ساده ویك جانبه نباید پنداشت زیرا زبان را قانون یا قوانین تکامل خاص است وآهنگ تطوروتحول آن عینا با تطور وتحول جامعه تطابق ندارد و درمجموع ، میتوان گفت که زبان بطورکلی دیرتر وکندتر از جامعه تغییر میپذیرد و ای بساکه درجامعه‌ای تحولات اساسی وعمیق روی میدهد ولی درزبان ، تنها الفاظ وکلماتی چند دگرگون میشود و معانی و مفاهیمی معدود افزوده میگردد اما اصل زبان یعنی شیوه تکلم یا واکها [1] ـ صرف و نحو یعنی طرز ساخت‌کلمات وطرز ارتباط کلمات درجمله‌ها تقریبا ثابت میماند یاد یرتر تغییر میکند .

از این مقدمه چنین استنتاج بایدکردکه سرعت و شدت و وسعت تحول زبان هرگز باتحول جامعه برابر نیست خصوصاً که زبان پایه‌های بدنی (فیزیو-لوژیکی) ونفسانی نیز دارد و این مبانی تغییر ناپذیر یا دیرتغییر است. ضمناً باید این مطلب‌را اضافه کردکه زبان ملفوظ وزبان‌مکتوب بیك‌اندازه ویکسان،

۱ـ اصطلاحی که درکتاب تاریخ‌زبان فارسی(ج۱) آقای دکتر پرویز خانلری بکار رفته است.

تحول نمییابند و برروی هم زبان مکتوب وخصوصا زبان ادبی وزبان قضائی و احیانا زبان اداری وسیاسی بیشترسنتگرای ومحافظه‌کار هستند و زبان ملفوظ که خود بمرور زمـان در زبان مکتوب موثر میافتد بیشتر پذیـرای تغییرات اجتماعی است .

ناگفته نماندکه زبان هرچند امری‌است عام اما درمیان قشرها ـ طبقات وگروه‌های مختلف یك جامعه تفاوت‌هائی از جهات مختلف زبان ـ ولو بمقدار قلیل ـ مشاهده میشود چنانکه طرزتلفظ کلمات درطبقات گوناگون ناهمسان‌است و حتی بعضی ازگروه‌هاکلمات واصطلاحاتی خاص خود دارندکه درگروههای دیگر باب نیست و بدیهی‌است که ازجمله آثار رشد وتوسعهٔ دموکراسی و بسط ارتباط میان گروهها و بکار رفت وسائل ارتباط جمعی چون سینما ــ تئاتر ــ مطبوعات ــ رادیو وتلویزیون ، انتشارکلمات و اصطلاحات خاص هرگروه به گروه‌های دیگرجامعه است‌که درنتیجه، زبان را غنی‌ترمیکند و ازجمله مظاهر این امررواج کلمات عامیانه است درادبیات رسمی‌که بجای خود از آن سخن خواهیم آورد . امابحث ما دراینجا کمترمعطوف به تفاوت‌های عرضی است‌که دریك جامعه‌بنظرمیرسد وبیشتر به تحولاتی‌که درطول روزگار وبتاثیرعواملی چون دگرگونی‌های اجتماعی و اقتصادی درزبان حاصل میگردد توجه داریم و ازاین جهت باید اشاره کنیم‌که درمجموع ، زبان طبقات برتر بیشترگراییده به قدمت است و پاسدار سنت ومقاوم دربرابرتغییر وحال‌آنکه زبان عامه مردم تغییر وتحولی تدریجی وطبیعی دارد .

شك نیست‌که زبان پدیده‌ای است زنده و رونده وچون چنین است باید عوامل موثر درحیات و رشد ونمو زبان را بررسی‌کرد و ازآن جمله مادراین گفتار بیشتر به صنعت ویکی از مظاهرعمده آن‌که وسائل جدید ارتباط جمعی باشد روی خواهیم‌کرد و تاثیرات آنها را درتحول زبان‌کهنسال فـارسی باز خواهیم نمود. اماچون تابدان‌جاکه اطلاع داریم دراین زمینه مطالعه وتحقیقی صورت نگرفته است ناچار بحث ما جنبهٔ خام و مقدماتی خواهد داشت و طرح آن‌تنهابااین امید خواهد بودکه راهی بر پژوهشگران مملکت ماگشوده شود.

تأثیرات‌گوناگون صنعت درزبان فارسی

ورود صنایع ماشینی درایران نه فقط در احوال صوری جامعه وفرهنگ مادی‌تغییرات ژرف پدیدآورد بلکه درطرزتفکر واحساس ونحوهٔ گفتارومظاهر دیگرفرهنگ معنوی نیز دگرگونی‌های عمده ایجادکرد .

درمورد زبان اهم این تغییرات ، بکارآمدن لغات و اصطلاحات تازه و از پیش ناشناخته‌ای بود که بجهان نوظهور صنعتی تعلق داشت . بطورکلی می‌توان حکم کرد که هرگاه صنایع جدید سابقه و ریشه‌ای درمملکت ما داشت ورود آن مایهٔ تغییر و تحول مهمی در فرهنگ لغات و مدلول ومعنای کلمات نگردید ـ مطلبی که درمورد صنعتی چون نساجی که سرزمین ایران ازدیرباز با آن سروکار داشته است صادق است ، بعکس فنون یا صنایع عدیده دیگر بوده وهست که فرهنگ دیرین بکلی با آن نامانوس بوده است چون صنایع الکترونیك وکامپیوتر ومانند آن که بناچار بدنبال خود سیلی از اصطلاحات بیگانه‌را در زبان فارسی راه داد . درپاره‌ای موارد نیز ذوق عامه یا قریحهٔ خواص کلمات کهنه یا نوی‌را برای ادای مفاهیم نکلی جدید انتخاب یا وضع کرد که درجای خود بدان اشارت خواهد رفت. مراد از آنچه رفت این بود که تأثیر صنایع مختلف در زبان فارسی متفاوت بود ضمنا بسته باینکه صنعت ازکجا آمد یا کالای مصنوع ازکدام سرزمین دیار ما وارد گشت اصطلاحات مربوط بدان هم ازهمان منشأ ومصدر اقتباس شد چنانکه در زبان فارسی بسیار کلمات نو را ازروسی اخذ کرده‌اند وتعدادی‌را از فرانسوی یا انگلیسی و احیانا اززبانهای دیگر که درهرمورد گواه کلمه آن است که آغاز آشنائی ایرانیان با موضوع هر اصطلاح یعنی ما بازاء خارجی آن از کی و چگونه روی داده است .۱

تأثیر صنعت را درزبان از سه جهت مختلف می‌توان بررسی کرد :

الف ـ تأثیر صنعت باعتبار ایجاد یك محیط جدید فنی

ب ـ تأثیر صنعت ازطریق وسائل ارتباط جمعی

وبالاخره ج ـ تأثیر تغییرات اجتماعی ناشی ازتحول صنعتی در تطور زبان فارسی

الف ـ تاثیر صنعت باعتبار ایجاد یك محیط جدید فنی

ازجمله نخستین اثرات صنعت مسلما ترویج اصطلاحات تازه فنی حتی در زبان جاری عامه بوده است .۱ بعضی ازاین کلمات عیناً اززبانهای غربی اخذ شده

۱ـ رجوع شود به کتاب « زبانشناسی وزبان فارسی » آقای دکتر پرویز ناتل خانلری فصل زبان وجامعه ـ خصوصاً صفحات ۱۲۰ـ۱۲۳

۱ـ آقای دکتر پرویز خانلری در کتاب اخیرالذکر از سه‌گونه اقتباس لغات واصطلاحات خارجی یاد میکند :

اقتباس نام محصولات طبیعی ـ اقتباس نام محصولات صنعتی و بالاخره اقتباس الفاظ دیگر مربوط به فرهنگ وتمدن (الفاظ واصطلاحات مربوط به سازمانهای اداری و اجتماعی کلمات مربوط به آداب و رسوم وتشریفات ـ اصطلاحات مذهبی و دینی ـ اصطلاحات علمی ـ فنی ودیگر کلمات مربوط بمعارف).

واحیاناً به‌تلفظی مطبوع طبع ایرانی بکاررفته است (چون رادیو ـ تلویزیون پست ـ تلگراف ـ تلفن و مانند آن) . بعضی‌هم ترجمهٔ تحت‌اللفظ یا معادل اصطلاحات فنی‌خارجی است چون‌خودرو(در ترجمه اتومبیل) پرتونگاری(در ترجمه رادیوگرافی) موشك (معادل راکت) ـ نارنجك ـ ماهواره و دهها کلمه ازاین‌گونه‌که ذکرآنها موجب اطالهٔ کلام میشود .

ناگفته نماندکه همواره اصوات و طرز تلفظ کلمات شیوه فارسی نگرفته است ـ هرچند ما غالب الفاظ خارجی‌را بسیاقی ملایم طبع فارسی‌زبانان تلفظ میکنیم (مثال کلاس ـ لابراتوار ـ پرگرام ومانندآن) ، اما گاه تبعیت‌ازوسائل ارتباط جمعی‌خصوصا رادیو وتلویزیون همان نحوهٔ تلفظ خارجی‌را نزدهمگان متداول می‌کند (مانند تلفظ نام‌کوبا به‌شیوهٔ فرانسوی‌که بعضی ازمردم‌به‌تقلید گویندگان‌رادیومعمول‌داشتند) .

ذکراین‌نکته مهم است که گشوده شدن‌درهای‌جهان‌صنعت برایران‌موجب آن شدکه‌گاه بابتکارعوام و گاه باختیارخواص ، بسیار اصطلاح فنی‌ساخته شود ومتداول‌گردد ازآن قبیل است‌کلمـاتی چون دوربین ـ روشوئی ـ دوچرخه و سه‌چرخه ـ ونظائر آن‌که بی‌تردید زبـان فارسی‌را غنی‌ترازسابق‌کرده است . اگراصطلاحات‌جدیدراکه همراه دیگرعناصر تمدن غرب ومنجمله صنعت‌بایران راه یافت ویا معادل‌آنها درایران وضع شد بیادآوریم بوسعتی‌که زبان فارسی‌از برکت‌این‌اصطلاحات تازه حاصل‌کرده است بیشترمتوجه میشویم . البته‌ناگفته نباید‌گذاشت‌که دراین‌میان ، بعضی‌لغات واصطلاحات‌هم متروك شد ویا درمورد بعضی ازالفاظ ، تغییرمعنی ومدلول روی‌داد .

تاثیرصنعت مسلما به‌وضع وترویج اصطلاحات فنی‌محدود نمیشود .جهان صنعت دنیای‌سرعت است و این‌سرعت درسخن ـ چه گفته وچه نوشته ـ منعکس میشود . جملات به‌کوتاهی‌میگراید . بیان مطلب ساده وبی‌پیرایه میشود حتی زبانی‌که از شدت اختصار گاه « زبان تلگرافی » خوانده شده است در ادبیات رونق میگیرد .

دنیای صنعت فرجامش « تمدن مصرف » است و از مظاهر تمدن مصرف، رواج مد ومدپرستی است . این مد پرستی حتی درزبان انعکاس پیدا می‌کند . کلمـاتی چون میدی ـ ماکری و مینی وغیرآن ناگهان بمناسبت‌هائی باب روز می‌شود واندکی بعدکلمات واصطلاحات دیگری رونق می‌گیرد و زبانزد خاص وعام می‌گردد .

تاثیر دیگرجهان صنعت رادرترویج زبان‌خشن ـ ورك وبی‌پروا می‌توان جستجوکرد. همچنانکه نقادان‌هنردربعضی ازمکاتب نقاشی معاصر چون‌کوبیسم

انعکاسی اردنیای صنعت را بازیافته اند (خطوط درم و برهم و نامنظم ـ اشکال خشك هندسی و یا شکل های کج و معوج ـ وغیر آن) در زبان ادبی معاصر که در آثار نویسندگان رئالیست تجلی دارد وحتی درزبان عامه خلق نموداری از این تاثیر غیر مستقیم را می توان سراغ گرفت .

بر آن چه گفتیم اضافه کنیم که صنعت جدید با توسعهٔ تقسیم کار فنی، تخصص و تمایز گروههای شغلی را بفزونی می برد ودرهر گروه اصطلاحاتی که خاص آن شغل است رواج و تداول میدهد که شاید در موارد اصطلاحات ... برای اعضای گروه دیگر غریب و نامانوس باشد. درجای خود خواهیم گفت که از جمله تاثیرات صنعت ازطریق وسائل ارتباط جدید مانند رادیو وتلویزیون و مطبوعات، سوق دادن شیوه های مختلف گفتگو بطرز سخن واحد است. اما نا گفته نباید گذاشت که درهمین اثناء جریان مخالفی نیز ـ با دت کمتر ـ روی داده ومیدهد و آن متداول شدن لغات تخصصی درهر گروه خاص شغلی است. درجهان صنعت سر و کار آدمی با اشیاء بیرون ازشماره ای است که باجار وحدت زبانی جامعه ساده روستائی را آشفته میکند وهمزبانی افراد جامعه شهری رادشوار میسازد.

ب ـ تاثیر صنعت از طریق وسائل ارتباط جمعی

اشاعهٔ وسائل جدید ماشینی ارتباط جمعی که به ترتیب تاریخی مطبوعات سینما ـ رادیو وتلویزیون را شامل میشود یقیناً از جمله مهمترین راههای تأثیر ونفوذ صنعت درزبان فارسی بوده است. وسائل مزبور انزوای جغرافیائی را برهم میزند و در نتیجه لهجه های بومی را متدرجاً بفراموشی می سپرد و در مقابل «مایه» جریان «توحید زبانی» بنفع لهجه غالب میشود وبدین ترتیب طرز وشکل تکلم واحد بصورت زبان ملی درهمه اقطار سرزمین پذیرفته میآید.

وسائل ارتباط جمعی عامل تغییر الفاظ ومعانی است. بسا اصطلاح تازه و معانی بیسابقه را متداول کرده ومی کند . از این جهت وسائل مذکور دو تاثیر کاملا متضاد دارد که ذکر آن بمورد است. ازجهتی «فرهنگ رائج» یعنی مجموع لغات مورد استفاده عامه در محاورات یومیه را وسیعتر وغنیتر میکند وازجهت دیگر موجب محدودیت وفقر فرهنگ است زیرا که رواج دادن کلمات وجمله های «کلیشه» از دقت وتنوع زبان میکاهد .

درهمهٔ زبانهامیان آنچه می نویسند و آن چه می گویند تفاوتی هست معمولا زبان کتابت راعامل تنظیم وتصحیح زبان خطابه ومحاوره میدانند وببیان دیگر زبان کتابت عامل وحدت کلام درمیان قوم است امانا گفته نباید نهاد که مخابرات مکتوب(۱) تحت تأثیر شدید مخابرات ملفوظ است وچون سینما ـ رادیو وتلویزیون

غالباً بجای نوشته‌های «کتابی»، طرز بیان متداول میان مردم را معیار وملاک خود قرارمیدهند طرز سخن عوامانه از این راه رواج واشاعه مییابد و اصطلاحات و حتی ترکیب عبارات عوام بزبان مکتوب رخنه‌ای وسیع میکند و گاه قواعد زبان که میبایست بصورت آمرانه ودستوری اززبان مکتوب برآید وجاری شودتحت تاثیرزبان رائج درمحاورات مردم، شکسته میشود. زبان فارسی امروز، ازجمله زبانی که در آثار ادبی بکارمیرود ، ازاین گونه تأثیرات نشان آشکاری درخود دارد .

این نکته درخور یادآوری است که هنورهم دو ثلث جمعیت ازنعمت سواد یعنی آشنائی بازبان مکتوب محروم است وهمین جمعیت از وسائل ارتباط جمعی خصوصاً رادیووسینما که اولی شهروروستا ودومی تقریبا شهر تنهاراادر برمیگیرد بیش از کتاب ومطبوعات،متأثرمیشود و بی‌شبهه پژوهشی خاص لازم‌است که اثرات عمیق و سیط وسائل جدیدسمعی وبصری را در زبان عمومی (نه فقط درالفاظ و معانی بلکه در نظام صوتی ـ سیستم مرفولوژیك وطرز ساخت وبکاربرد کلمات) بازنماید .

شاید بتوان عمدهٔ اثرات وسائل ارتباط جمعی را برزبان بدین‌گونه خلاصه‌کرد :

۱ ـ یکنواخت‌کردن زبان در بین طبقات وقشرهای مختلف

۲ ـ کلیشه وارساختن زبان ازطریق ترویج بعضی اصطلاحات‌خاصی که متکرراً درمواردمتشابه امانه کاملا یکسان بکارمیرود.

۳ ـ بیدقتی نسبت به صحت زبان ـ فراوان شدن اغلاط و اشتباهات چه دربکاربرد لغات و چه درصرف ونحو.

۴ـ رواج مایه هیجانی‌مخصوص بعضی‌ازوسائل ارتباط جمعی که بقول‌ژان فوراستیه درجهت خلاف‌طرزتفکر علمی‌میرود وفراوانی‌اغراق ومبالغه درزبانی که این‌وسائل بکار می‌برد.

۵ ـ شتابزدگی که خود درکوتاهی عبارات وحتی‌گاه نارسائی و ابهام یا ایهام آنها منعکس میشود.

ج ـ تاثیر دگرگونی‌های اجتماعی ناشی از تطور صنعتی

ازجمله اثرات صنعت رواج و توسعهٔ شهر نشینی وگسترش نفوذ شهردر اعماق روستا است. کلمات معمول شهری‌همراه بامظاهر دیگر تمدن شهر بدهات سرایت میکند وای بساکلمات واصطلاحات کهنه که در روستا بتأثیرزبان شهری متروك‌میشود. شایددرمیان‌شهریان کسانیکه امروز باصطلاحات‌مربوط به‌آبیاری

و معمول درمحیط روستائی آشنائی داشته باشند نادر باشند . اصطلاحاتی چون شولاتی ـ کول ـ زه‌آب ـ دست‌چرخ ومانندآن بردهن عامه شهرنشینان معهود ومانوس‌نیست اما درعوض الفاظی که درجهان صنعت شهری پرورده شده بیش‌از پیش درمجامع روستائی گسترده میشود وکلماتی‌چون موتورپمپ ـ لوله‌چنداینچ وغیرآن‌مکررا در دهان بگوش‌میرسد.

ازجمله‌آثار دیگر تطورصنعتی‌را تحول‌سازمان جامعه شمرده‌اند . صنعت طبقات‌کارگری‌را توسعه میدهد وطبقات‌متوسط را تقویت میکند وفاصلهٔعظیمی راکه درجوامع فئودالی‌میان‌طبقات برتر وکهتر هست متدرجا پرمیسازد. رشد طبقات متوسط ، اشاعهٔ «سمبول»های اختصاصی‌طبقات اجتماعی‌را بدیگرطبقات آسان وروان میکند . زبان اشرافی ، القاب والفاظ تشریفاتی وتعارفات‌متکلف که مخصوص‌طبقات متنعم وممتاز بود متدرجاً متروك میشود وزبان ساده‌تر کـه ارتباط ومخابره میان همگان‌را ممکن‌کند متداول میگردد .

درنقد ادبی‌بحثی‌دراین‌باره‌آمده است‌که چگونه انقلاب‌سیاسی‌واجتماعی ورشد دموکراسی درصور وانواع ادبی‌مؤثر بوده است وفی‌المثل رواج رمان و نوول یا داستان‌کوتاه را ازجمله نتایج دگرگونی‌جوامع وسوق یافتن آنها از نظام اشرافی به‌شیوه دموکراسی‌میدانند . درزبان فارسی‌هم بی‌شبهه متروك شدن بعضی صورادبی نظیرقصیده درنظم ومقامه درنثروگرایش زبان به‌سادگی‌ورهائی ازصنعت لفظی ویا تصنع برهمین‌گونه جریان حکایت میکند . پیش ازاین گفته شدکه صنعت‌ازطریق‌وسائل‌ارتباط جمعی زبان واحد ملی‌را بسط واشاعه‌میدهد. اینك باید بگوئیم‌که درداخل زبـان ملی‌هم طرزسخن گفتن بیش‌وکم مشترکی میان همه طبقات بتأثیرغیرمستقیم صنعت بوجود میاید.

اثر دیگر صنعت را در تغییر مبنای روابط اجتماعی باید جست . بگفته جامعه‌شناسان چون «تونیس Tonnies » ودیگران ، اساس روابط درجامعه‌قبل از صنعت برعواطف طبیعی است و حال آنکـه جوامع صنعتی برروابط عقلی و حسابگری وسنجش‌سود وزیان‌مبتنی‌است . زبان پرشوروهیجان، زبان پراشاره وتشبیه ، زبان‌آراسته وپر تمثیل با عصر پیش ازصنعت مناسبت دارد وحال‌آنکه دوران صنعت مساعد رواج‌زبانی است‌که راست وروشن ودورازتعبیرات پیچیده وتمثیلات خیال‌آمیز وعبـارات لبریز ازعاطفه حق مطلب را اداکند . با این مقدمه نباید حیرت کردکه زبان‌بنوع‌بیان ریاضی گرایش‌کند وهرگونه تعارف وتکلف هم اززبان مکتوب وهم ازمحاورات معمول رانده شود . تمایلی که‌گفتیم یعنی‌عقلائی‌وراست‌وشسته ورفته شدن‌زبان بیشترمربوط به ادبیات وآثارمکتوب است اما دیدیم که زبان رادیو ـ تلویزیون ـ سینما و حتی مطبوعـات از مایه

هیجان ومبالغه دور نیست و این خود تضاد و تعارضی در زبان معاصر پدید آورده است.

چون پاره‌ای از آثار نامیمون تحول صنعتی ومظاهر مختلف آن از جمله وسائل ارتباط جمعی را اجمالا ارائه کردیم بجا خواهد بود که چارهٔ این گونه مشکل را هم اندیشه کنیم. در جلسه افتتاح این کنگره سخن از تأسیس فرهنگستان رفت که مأمور پاسداری زبان در عین تطبیق آن با احتیاجات تازه و تحدید و تکمیل آن برای ادای مفاهیم جدید باشد این فکر درست است اما با همه ارزش کافی نیست و بگمان من تدابیر عدیده دیگر باید اتخاذ شود.

نخست تشویق انجمنهای عالمان و آکادمی‌های علوم است که از جمله وظائف خویش را باید آراستن و پیراستن زبان علمی وفنی که خود بکار میبرند محسوب دارند. دو دیگر ایجاد گروه‌هائی است از ارباب ادب که آشنا باصطلاحات در رشته‌های مختلف باشند و برمتن برنامه‌های رادیو ـ تلویزیون و نظائر آن نظارت کنند و در تنقیح و تهذیب زبانی که در وسائل ارتباط جمعی بکار میرود همت گمارند. پیشنهاد سوم من جمع آوری لغات و اصطلاحات در هر یک از علوم وفنون است با توجه به لغات واصطلاحات قدیم که برهمان مفاهیم یا مفاهیم نزدیک دلالت داشته است وشنیده‌ایم که این کار در بنیاد فرهنگ ایران وچند موسسه دیگر آغاز شده است و کاری است گرانقدر که براستی درخور ستایش ماست. پیشنهاد چهارم بنده درباره لزوم اهتمام جمعی از علمای زبان وادباست بر جمع آوری لغات عامیانه ـ کلمات و اصطلاحات روستائی ـ عشایری و مانند آن که در زبان رایج فارسی یا غیرمستعمل و یا نامأنوس است و ترویج لغات و کلمات مزبور درموارد دقیق که زبان فارسی کنونی در ادای آن موارد نوانا نیست و ازاین طریق پرمایه کردن و غنا بخشیدن بزبان فارسی تاکه مانند هر موجود زنده دائماً بروید و جوانه کند وشاخه گسترد.

البته همه نتایج صنعت نامطلوب نیست. دیدیم که صنعت زبان ساده ـ راست وروشن و دور از تکلفات و تشریفات میخواهد ـ الفاظ معلق ـ جملات دراز وتودرتو ـ کنایه و استعاره وماننده آن پسند جهان صنعتی نیست ضمناً صنعت هزارها لغات و اصطلاحات تازه بزبان وارد میکند که از نظر توسعه این زبان شایان تقدیر است مشروط بر آنکه چنانکه گفتیم بر توسعه زبان نظارتی خردمندانه اعمال شود وغث و سمین و درست نادرست دراین منظومه بهم نیامیزند.

زبان فارسی در راه سرنوشت

محمد محیط طباطبائی

درزمستان سال هزاروسیصد وچهار آقای کلنل علینقی‌خان وزیری موسس مدرسهٔ عالی موسیقی صورت مذاکرات آکادمی ادبیات وصنایع مستظرفه راکه باهمکاری گروهی از نویسندگان وادبیان وهنرمندان به سرپرستی خود تشکیل داده بود به من سپرد تا آنها را به دفتر سفیدی نقل کنم. شاید آن مسوده و پاکنویس هنوز درپیش ایشان باقی باشد.

هنوز مدت زیادی ازآغاز آشنائی ما نگذشته بود وبه روحیات یکدیگر درست واقف نشده بودیم. صورت بعضی ازکلمات درحین تحریر مسوده اززیر قلم تصحیح من گذشته‌بود وچون‌منشی اکادمی مردی سرشناس بود واین‌نویسنده محصل مدرسه‌ای نبود طبیعتاً چنین تغییر صورت املائی مورد ایراد صاحب‌کار قرار میگرفت. وقتی لزوم تغییر املا آن چندکلمه را به ایشان اکیداً خاطر نشان کردم کلنل گفت که این صورت مذاکرات جلسه‌ها به‌قلم منشی اکادمی‌نوشته شده و سند ماست وباید به همین صورت املا باقی بماند. زیرا این اکادمی است که باید تکلیف انشاء و املاء الفاظ را با مقدرات ادب وهنر کشور ایران معین کند وهرچه را او بگوید وبنویسد باید مورد قبول وعمل دیگران قرارگیرد من آن صورت را بادفتر به‌آقای وزیری ردکردم وچنین عذر خواستم‌که اگر این دفتر را پاکنویس کنم گناه باقی‌ماندن غلط درصورت تحریرشده به‌گردن من خواهد ماند. به‌همین مناسبت بیش ازچند جلسه آن مذاکره‌ها رانخواندم و ننوشتم.

بافرارسیدن تعطیل تابستانی مدرسهٔ عالی موسیقی ونقل مکان دسته‌جمعی استادان وشاگردان ازشهربه فشم، آکادمی وزیری هم تعطیل شد و سال بعدکه درخارج ازمرکز به فرهنگ مملکت خدمت میکردم نبودم‌که ببینم آیا کاروان ادب و زبان وهنر دوباره درمدرسهٔ موسیقی وزیری به راه افتاد ویا آنکه قادر به تشکیل جلسهٔ تازه‌ای نشد وبه راهی رفت‌که هرموسسهٔ نظیرآن به همان راه رفته و خواهد رفت.

به سال هزار وسیصد ویازده دردفتر کار سرتیپ احمد خان نخجوان در ارکان حرب قشون انجمنی باهمکاری آقایان نوبخت وبهروزومرحومان کسروی وصفی نیا وعده‌ای دیگر برای وضع لغات تازه‌ای که مورد نیاز وزارت جنگ بود آغاز کار کرد ولی دو رکن اصلی که آقایان نوبخت وکسروی بودند از آن کناره جستند وکار زیر نظر آقای بهروز ادامه یافت و دست به‌کار تربیت افراد تازه شدند .

اعلام برخی الفاظ نوظهورو نوساخته درمدارك واحکامی که بدون مراعات مبانی و اصول مقرر زبان فارسی ودرنتیجه غفلت ازتوجه به اصل و مبنائی بر زبان وقلم میرفت مشوق افراد خام و بی‌تجربه‌ای گردید که زبان را مانند کفش وکلاه وجامه ابزاری بیجان وقابل تغییروتبدیل می‌پنداستند وهردسته‌ای مستقلا به‌جعل الفاظ و وضع لغت مشغول شدند وبدینسان درتلو انجمن خان نخجوان، خوابهای دیگری هم درگوسه وکنارتهران گسترده شدکه خوراك فکری‌روزانهٔ آنها زبان بی‌مغز وکارسان زبانسازی و زبان بازی بود از جمله درکار پردازی مجلس شوری نیز جلوه‌ای بـه چشم میخورد وبه اصرارکارپرداز اول مجلس در به‌کاربردن یا به‌کار افکندن «کنگاشستان» به جای «مجلس شوری» و نقل این جنس کلمه‌ای در اوراق و اسناد مربوط بمجلس ، مرحوم مایل تویسرکانی مدیر شفق سرخ را برانگیخت تا مرا تشویق کندکه به بهانهٔ نادرستی «کنگاشستان» موضوع جعل لغت را مورد تحقیق وتفسیر قرار دهم وسلسله مقالاتی زیر عنوان «کنگاشستان فارسی نیست» درسال ۱۳۱۱ روزنامهٔ شفق انتشاریافت . این بحث لفظی اندك اندك دولت وقت رامتوجه به‌لزوم دخالت درکار لغت کرد و سرانجام کار به‌تاسیس فرهنگستان انجامید .

فرهنگستان ایران باوجودی‌که غایت وجود خودرا طی اساسنامه‌ای از آغاز امرمعرفی کرده بود اما ازحیث تشکیل عناصر گوئی پراکنده نظری خود را همانطورکه بعدا درصمن عمل اثبات کرد ، گوشزد نکته سنجان وخرده‌بنیان نمود . شرکت افرادی‌که تنها موقعیت دیوانی آنها مجوز انتخاب یا انتصاب آنهادرچنین عمل مهمی شده‌بود وعقل واراده افرادی از آن میان دردست کسانی ازخارج افتاده‌بودکه ازطریق این‌افراد میتوانستندنظریات خودرا به‌فرهنگستان درآورند وبه‌کار افکنند ، ازآغازکار پایان نامبارك آن را نشان میداد و همین

ناسازگاری‌جوهری‌به‌کفیل وزارت معارف وقت مجال آنرا بخشید که‌فرهنگستان را ببندد و فرهنگستان متمرکزتر دیگری بوجود آورد . متاسفانه خطای اول به‌صورت دیگری تکرارشد و درمیان مردم وفرهنگستان و فرهنگستان وسخن‌شناسان اعتماد و الفت و سازشی پیدا نشد . آثارتوقف بلکه تنزل مقام ادبی و فنی فرهنگستان درضمن تصویب برخی واژه‌ها وتسلیم به الفاظ نادرست ورمخت و گوشخراشی که باطبیعت زبان فارسی تجانسی نداشت روز به‌روز ظاهرترمیشد. و احیاناً این نارضائی وخودشکنی وبدفرجامی درجلسات هفتگی آن دیدن به همگنان مینمود .

به یاد دارم درپائیز سال ۱۳۱۸ روزی شادروان اسماعیل مرآت وزیر فرهنگ وقت مرا که مدیرمجلهٔ آموزش وپرورش بودم شتاب‌زده خواست وپس‌از دیدار ، بی‌مقدمه پرسید «هراول» و «جنداول» فارسی است یانه ؟ جواب دادم ترکی‌مغولی است. گفت شاید، دیگری هم امروزدرفرهنگستان همینطورمیگفت ولی من نپذیرفتم . آقایان مقتدر و نججوان بیجا وسنجیده پیشنهاد لفظی را نمیکنند. میخواهم شمانتیجهٔ تحقیق خودرا دربارهٔ این‌دوکلمه برای من‌بنویسید وبفرستید . برگشتم و بامراجعه به‌کتاب لغت و تـاریخ همان جواب سرزبانی خودرا تائیدکردم . قضارا بعد از دیگری شنیدم که طرف خطاب وزیر . مرحوم فروغی بوده است .

معلوم بود فرهنگستانی که جهار داخلی آن قـادر به تجزیه و ترکیب و تشخیص لفظ ترکی مغولی ازفارسی نیست بـاهمه عزت و حرمتی‌که همه برای اعضاء منتخب آن قائل بودند قابل دوام وبقا و درخور اعتبار واعمال حق‌مقرر خود نبود .

اصولا این فرهنگستان نیست که دربرابر مفاهیم تـازه الفاظ تازه‌ای بر مردم عرضه و تحمیل میکند ، بلکه این مردمندکه الفاظ تازه ساز را از نظر پژوهش وسنجش فرهنگستان میگذرانند و وقتی مهر روائی بر آن خوردپروانهٔ ورود درلغتنامهٔ رسمی ومتداول‌کشور را بدست می‌آورد وتکلیف آنها را ازحیث کیفیت و استعمال و اشتقاق و املاء درحین تصویب معین میکند .

درآن روزی‌که ریشلیوعده‌ای ازفضلاء سرشناس وآشنا باخودرا به نخستین فرهنگستان یا آکادمی‌فرانسه دعوت‌کرد ممکن بود عدم‌تجانسی ازحیث قابلیت

وکفایت درمیان اعضای منتخب وحود داشته باشد و رمینه برای نقد و عیب وسرزنش آماده باشد. ولی امروز وقتی کسی به عضویت آکادمی فرانسه یا آ علوم ویا آکادمی هنر آن کشور برگزیده میشود همه نکات ضروری برای همکاری با اعضای دیگر دروحود این نو برگزیده رعایت میشودتا نزاعی در فرهنگستان رخ ندهد .

تصور نمیکنم دراین سه قرنی که از عمر آکادمی فرانسه میگذرد ، کسی را بدان خوانده باشند که درتحریر و تقریر عادی اوعیب و نقص بلکه ونارسائی وحود داشته باشد . ممکن است ارمیان رجال دین وسیاست و ونظام و علم وصنعت فرانسه افرادی برای عضویت آکادمی (آقای حسین ثقفی مقاله‌ای دراین باب ترجمه کرده‌اند و دریغمای شش سال قبل چاپ خواندنی است) یافرهنگستان زبان انتخاب شده باشند ولی‌دراین انتخاب به موقعیت احتماعی ودیوانی آنها ار حیث نفود و سلطه نظری ننوده بلکه ادبی آنان درزبان فرانسه این مزیت را شامل‌حال‌ایشان کرده است .

احیاناً اگر ژنرال دوگل مانند مارشال فوش به عضویت آکادمی ف برگزیده میشد برای همه کسانی که بارسائی‌وشیوائی‌ودرست نویسی‌ودرست او درزبان فرانسه‌آشنائی داشتند این انتخاب امری تحمیلی یا تحلیلی‌مح نمی‌شد بلکه اعطای حق به صاحب حقی بود .

کسانی که امرور درزبان لاتینی ویونانی ولهجه شناسی اقوام گل و استاد مسلم هستند هرگز انتظار ندارند و نداشته‌اند که برای به‌کارانداختن د لغوی یا ماشین الکترونی لغت سازی زبان فرانسه به‌آکادمی فرانسه راه د زیرا آنچه محور قبول آنها میتواند باشد همانا زباندانی و لهجه شناسی بلکه به تعبیر خواجه حافظ معیار کارسخندانی وسخن‌شناسی آنها درزبان ف ادبی است که نظیر فارسی دری زبانی مستقل و واحد مزایـای خاص و ، حوزهٔ استعمال گسترده و دیرین میباشد .

هرگز آکادمی فرانسه وجـود میلیونها فرانسه زبانی راکه دربلژ سویس وکانادا به‌سرمیبرند درموقع تعیین مقدرات لفظی یاحمله‌ای زبان‌ف ازیاد نمیبرد و نمیخواهد درمیان کسانی که درخیابان شانزه‌لیزه پاریس ،

عشوه‌های دادائیسم وسوررئالیسم نوپردازان هستند یا آنانکه درنرماندی و یـا دامنه‌های پیرنه به لهجه‌های محلی خود تعلق خاطر دارند یا کسانی که درکانادا مقابل نفود زبان انگلیسی هنوزمقاومت می‌ورزند، تفرقه‌ای بیندارند وگریبان نسل حاضر مملکت را ازدست میراثهای ادبی‌قرون گذشته که بارسنگینی بردوش فکرآنان نهاده است نجات بخشد

عین این قضیه درمورد دستگاهی هـم صدق میکندکه بخواهد برمقدرات زبان فارسی حکومت کند و درضمن تسهیل وتکمیل وسایل تقدم آن درنــواحی علمی وهنری وصنعتی وزندگانی احتماعی آن را ازگزند نادانی وکج‌سلیقگی وبیذوقی وغرضرانی وعقده‌گشائی عناصر زبان بحش حفظ‌کند .

بی‌آنکه دستگاهی منظم و مکلف برای حفظ این زبـان تاکنون به کار افتاده باشد همت و معرفت و دقت وحسن ذوق صاحبان قلم تاکنون بزرگترین مانع بلکه رادع سوء تصرفات عناصری بوده است که بهسببی ازسببهاخواسته‌اند یا میخواهند سیرتقدم طبیعی وسنتی خود خارج و آن را به صورتی درآورند که باصورت ادبی موروث ناسازگار باشد .

باید این نکته را دانست وبه خاطرسپردکه سرنوشت وسرگذشت فارسی دری‌که امروز صفت فارسی مطلق رابه خود انحصار داده ازسرنوشت زبان‌غزی وقبچاقی وسنگالی وسواحلی وبلغاری وچکی وحتی سریانی‌وعبری وسانسکریت و ارمنی وگرجی هم جدا افتاده است ، زیرا فارسی هزار و دویست سال سابقه استعمال تحریر ادبی وتقریرعادی رابه موازات هم وباهم به میراث برده‌است. برخلاف زبانهای دیگر همواره دراین میان جنبهٔ ادبی و تحریری فارسی بوده که برلهجه‌های نزدیك به دری درفلات ایران غلبه‌کرده وبه زبان تکلم وانشاء کیفیت واحــد بخشیده است . حکومت برمقدرات چنین زبانی مستلزم معرفت کامل نسبت به سرگذشت هزار و دویست ساله وکلیهٔ تحولات جزئی وکلی است که متدرجاً از راه توسعهٔ میدان سخن وکیفیت بیان و تصرف درالفاظ متداول پیداکرده است .

نکته دیگرکه توجه بدان‌کمال اهمیت را دارد این است‌که زبان فارسی دری زبانی قدیمی ومستقل ودارای نفوذ وقدرت حیاتی‌عظیمی است‌که زبانهای دیگر این‌کشور همه سربرقدمش نهاده وبدان تسلیم شده‌اند .

پس به عاریت گرفتن لفظی سغدی یا خوارزمی ویاپهلوی و اوستائی و پشتو وافزودن آن برثروت لفظی فارسی عیناً مانند این است که وصلهٔ ترمه را برجبه شال سیروانی ویا برك بحستانی ویا برعکس برنند .

چه بسا که الفاظ مشابهی از یك خمیرمایه دیرینه لغوی بصورت خاصی درهریك ار زبانهای متداول این سرزمین استعمال شده است ، پس نباید صورت سعدی یا پهلوی آن‌را درنظر گرفت ودررديف صورت دری نهاد و اززمانه آن بشمار آورد . مانند رتشتار اوستائی که درپهلوی ارتشتار ودر دری لشکرشده و بصورت عسکر والعسکر به عربی راه یافته است .

حال بدون توجه یکی ازاین‌صورتهارا بدون توجه به ریشهٔ سانسکریت آن که رتهه واستارباشد به دوجزء نامتساوی ونامتناسب تقسیم و ازآن واژه‌ای سازیم‌وارادهٔ مفهوم دیگری کنیم عملی‌دور ازصلاحیت ومصلحت محسوب‌میگردد بحث درباره اصول الفاظ متداول برای تفکیك اصیل و دخیل و ترجیح افضل برای افرادی که معرفت آنها به یکی‌ازلهجه‌های متداول ویا زبانهای‌خارج از عرصه تکلم ، مانند طبری وآذری وکردی وشیرازی واوستائی وپارسی‌باستانی « یاکتیبه‌ای » و پهلوی تا حدودی مقدور ولی در معرفت به زبان فارسی دری ازمرحلهٔ کمال فاصلهٔ زیاد دارندکاری نامعقول ونتیجهٔ آن غیر قابل‌قبول است.

وقتی سبت وسبت وشنبت وشنبه است وشت و شش‌را و قبر وگــور را در زبانهای همسایه یکدیگر از دواصل سامی و آریــائی مینگریم متوجه به امکان وجود اصل مشترك ثالثی یا قدمت داد وستد لفظی میشویم و درنتیجه متن را از روی خشخاش ریشه‌شناسی ورمیداریم وزبان فارسی متداول درنوشتن وگفتن‌را با همه عناصر پذیرفته‌اش درصورت با شکوه وفرآن اساس بحث ومطالعه‌وقبول واشتقاق قرارمیدهیم .

شاید این نکته که به ذکر آن میخواهم بپردازم بیش ازهمه نکات دیگر باید نصب‌العین دستگاهی قرارگیردکــه به تمام معنی صلاحیت بحث و مطالعه وصدورحکم درباره الفاظ فارسی دری‌را پیدا میکند یعنی هرگونه معامله‌ای که درباره لفظ یا جمله فارسی میشود نباید رابطه طولی وعرضی زبان‌را با حاضر وگذشته آن قطع کند .

زبان فارسی دری‌که نمونه‌های کوچــك وساده‌ای از آن در متون عربی

راجع به دوره ساسانی دراختیار داریم ودنبالهٔ آن تا امروز خوشبختانه هرگز قطع نشده بلکه ازمحیط بدوی خودهم تجاوز کرده ودرعرصه بسیار پهناوری گسترده شده است ، چنانکه هماکنون درکشورافغانستان وایران وتاجیکستان زبان رسمی وادبی وعلمی هرسه کشور شناخته میشود ودرخارج ازاین سه مرکز سیاسی وادبی ، میان میلیونها فارسی زبان ازبکستان وترکمنستان وقزاقستان و داغستان و آذربایجان شوروی وپاکستان وهندوستان وترکیه وعراق وامارات ساحلی خلیج فارس مفهوم ومتداول است .

دراین‌صورت هرگونه عملی ازراه تغییر لفظی ویا وضع لفظی تازه ویا تصرف درقواعد دستوری خط وزبان وموازین ادبی که رشتهٔ ارتباط زبان این زمان را با گذشتهٔ آن ببرد ، بلکه سست بکند درحکم جنایتی محسوب میشود که نسبت به تاریخ وزبان ملك ومملکت ایران صورت گیرد .

بنابراین‌حفظ ارتباط ادبی موجود بین پنجاه میلیون‌فارسی‌زبان کنونی ایران و افغانستان و تاجیکستان در درجه اول و نگهداری رشتهٔ ارتباط با پارسیدانان دیگر کشورها باید از اهم وظایف هردستگاهی قرار گیرد که به‌خود حق دخالت درسرنوشت زبان فارسی دری را میدهد . در قدم اول باید زبان دلخواه فردی‌را ازآنکه خداخواسته وبراساس آن زبانی فصیح وبلیغ برجای چند زبان مستقل وقدیمی‌ودهها لهجه وشعبه مهم‌درسرزمینی وسیع ومیان‌اقوامی متعدد برپا خاسته است جداکرد ودرباره زبانی سخن گفت که از فردوسی تا ادیب‌الممالك و ازپیرهری‌تا قائم‌مقام وازسلمان فارسی معروف تا میرزاسلیمان مجهول بدان گفته‌اند ونوشته‌اند واثرهای فراوان گذاشته‌اند .

انصاف بدهید چگونه ممکن است کسی‌که درموقع تقریر و تحریر عادی خود نمیتواند جمله وعبارتی‌درست بگوید وبنویسد یا درترجمهٔ متن معلومی از زبان دیگری آن را به زبان نامفهومی برگرداند که در خور استفاده نباشد خواهد توانست دربارهٔ زبانی اظهارنظر کند که همین امروز صدها استاد ودبیر وآموزگار زبردست زبان فارسی‌درایران وافغانستان وتاجیکستان به‌خدمت آن کمر بسته‌اند وآنگاه انتظار داشته باشد که مورد نقد و طنز و افسوس همگان قرار نگیرد .

کسی‌که هنوز ترجمه‌های قدیمی قرآن‌کریم را ندیده و نخوانده باشد

وخدمتی‌راکه از هزار سال پیش بدینطرف این‌کتاب آسمـانی در حفظ الفاظ پراکنده و جمله‌بندی وپیشرفت ادبی زبان فـارسی دری انجام داده ندانسته و نفهمیده ودرحقیقت ازآموختن درس اول زبان فارسی دری‌شانه تهی‌کرده است کجا میتواند لطف نثر خواجه عبدالله انصاری و شیخ سعدی یا شعر فردوسی و حافظ ویا صحت استعمال الفاظ نوشته‌های بلعمی‌وانصاری وابوالفتوح‌رازی را درك کند تا براساس آنها دربارهٔ تکمیل زبان رسمی وادبی‌ایران و افغانستان وتاجیکستان حق‌سخن‌گفتن‌را پیداکند .

آراء و عقاید

سنجش شاهکارهای ادب فارسی برمبنای درک خارجیان!

شمس الملوک
مصاحب

درمجلهٔ راهنمای کتاب، شمارههای ۱ و ۲، سال سیزدهم، ماههای فروردین و اردیبهشت ۱۳۴۹ مقالهٔ مفصلی دیدم تحت عنوان «گفتار در ترجمه پذیری». خلاصهٔ این گفتار اثبات دومطلب بود: «یکی اینکه اهمیت جهانی بودن شاهنامه درترجمه پذیری آنست» ودیگر اینکه اشعار سعدی وحافظ وسایر اساتید بزرگ زبان فارسی چون بعلت وسعت دایرهٔ معانی ومفهوم وزبان فنی و وسیع ومفاهیم بلند و دقیق ترجمهپذیر نیستند محلی و درنتیجه بیاهمیت یاکم اهمیتند».

اگر بفرض محال این گفتاررا ادیبی محقق که واقعا رشته وکار وموضوع تحصیل وتحقیقش ادبیات بود ونقد عمر برسراین گنجینهٔ گرانبها نهاده بود بقلم آورده بود یا اگر دامان کبریای این خداوندان سخن فارسی درسطحی قرار داشت که اندیشهٔ آن میرفت که ازاین رهگذر غباری بران بنشیند این گفتار بیش از این مایهٔ تعجب وتأثر وتأسف میشد ولی ظاهراً رشتهٔ تحصیل وتتبع وتحقیق نویسندهٔ محترم چیز دیگر است و درادبیات تفننی میکنند.

برای اینکه وارد اصل موضوع نشویم عرض میکنم که مسائلی را که ایشان عنوان کردهاند نه تنها ازنظر کلی و اصولی با میزانها و معیارهای ادبی درست نیست بلکه بادلایل و براهینی که خود اقامه کردهاند نیز تناقض دارد.

ازلحاظ اینکه مطالب مخلوط نشود دوقسمت اصلی این گفتار را جداگانه بررسی میکنیم:

اینکه نوشتهاند «شاهنامه را میتوان بآسانی بر بیان احساسات و مفاهیم ترجمه کرد»، باید عرض کنم نهتنها شاهنامه، هیچ شاهکار ادبی دردنیا بآسانی ترجمه پذیر نیست. چون مثالی ازشکسپیر وخیام زدهاند باید عرض کنم آنکه ترجمهٔ شکسپیر یا خیام را خوانده است تصور میکند واقعا شکسپیر یا خیام را خوانده است؟ و بـاز آنکه ترجمهٔ شاهنامه را خوانده آیا واقعا شاهنامـه را خوانده است؟ بالاخص که باستناد نوشتهٔ ایشان «غالب پروفسورها وشرقشناسان ایران دوست که این ترجمهها اثر همت ایشان است ممکن است دقت علمی وروش تحقیقی داشته باشند ولی شاعر و نویسندهٔ بنام در زبان خودشان نیستند».

ممکن است بتقریبی تاحدی معانی ومفهوم سطحی و ساده وظاهری را نقل بلغت دیگر کرد ولی آن جان مطلب، آن دقت بیان، آن زیبایی وتناسب الفاظ، آن کیفیت بزرگی و سرافرازی و شرافت ملی و اصالت نژادی که چون روحی

درکالبد الفاظ ومعانی شاهنامه دمیده وآنرا زندهٔ جاوید وبقول ابن‌اثیر «قرآن القوم[1]» ساخته است کجا به‌آسانی‌درقالب ترجمه می گنجد؟!

بقول خداوند سخن سعدی :

خود گرفتم که مصور بکشد صورت تو
آنهمه ناز تواند بچه تدبیر کشید

البته دانشمندان ومستشرقینی که تحقیق وتتبع درشاهنامه را وجههٔ همت خود قرار داده وکم وبیش نقد عمر گرانبها راصرف کاوش و جستجو در این گنجینهٔ گرانبهانموده‌اند بنسبت موفقیتهایی یافته‌اند وزحمات آنان در دنیای ادب وفرهنگ‌جهانی مأجور است‌ولی‌آنان خود میدانند که بخلاف‌نظر نویسندهٔ محترم «بآسانی» دراین کاردشوار وخطیر توفیق نیافته‌اند.

نویسندهٔ محترم درترجمه ناپذیری اشعار سعدی غزلی راکه باین‌مطلع است :

آمدی وه که چه مشتاق و پریشان بودم
تا برفتی ز برم صورت بیجان بودم

مثال‌آورده و نگاشته‌اند که «اگر بخواهیم این غزلرا به زبانهای غربی ترجمه‌کنیم نخست باید مکتبی بوجود بیاوریم‌که خواننده مفاهیمی نظیرآتش خلیل– تراش قلم – زبان قلم– خارمغیلان را درك کند... الخ[2]»

اینك به‌بعضی‌ازابیات‌فردوسی‌که نویسندهٔ محترم‌آنهارا «بآسانی‌ترجمه‌پذیر» خوانده‌اند نظرافکنیم، آنجا که در توصیف رودابه میگوید :

ببالای ساجست و همرنگ عاج
یکی ایزدی برسر از مشك تاج

دو نرگس دژم و دو ابرو بخم
ستون دو ابرو چو سیمین قلم

دهـانش بتنگـی دل مستمند
سر زلف چون حلقهٔ پای بند

دو جادوش پرخواب وپرآب‌روی
پرازلاله رخسار وچون‌مشك‌روی

نفس را مگر بر لبش راه نیست
چنو در جهان نیز يك‌ماه نیست

وباز جای دیگر درتوصیف همو:

ز سر تا بپایش گل است و سمن
بسـرو سهـی بر سهیل یمـن

همی می‌چکد گویی از روی او
عبیر است گویی همه موی او

از آن گنبد سیم سر بر زمین
فرو هشته بر گل کمند کمین

بمشك و بعنبر سرش بافته
بیاقوت و گوهـر برش تافته

۱– المثل‌السایر فی ادب‌الکاتب والشاعر ضیاءالدین ابی‌الفتح نصرالله‌بن‌محمد معروف به‌ابن‌اثیر وبرادر ابن‌اثیر مورخ معروف ، چاپ مصر ، ص۵۰۳ .

۲ – جای دیگر راجع باین موضوع مجددا بحث خواهیم‌کرد .

سرزلف وجعدش جومشکین زره فکندست گویی گره بر گره
بت آرای چون او ببینی بچین بر و ماه و پروین کنند آفرین

این دو مورد که تنها اوصافی‌است اززیبایی روی وموی و چشم وابرو و زلف ودهان وهیکل واندام وظاهرا خیلی ساده استآیاباسانی وکاملا ترجمه‌پذیر است؟!

اینك برویم بسر بعضی قسمتهای دیگر:

آنجاکه اردشیرمؤسس سلسلهٔ ساسانیان باگلنار کنیزك اردوان از نزد اردوان میگریزند واردوان پس ازآگاهی باسواران به تعقیب آنان میروند

بره بریکی نامور دید جای بسی اندرو مردم و چارپای
بپرسید از ایشان که شبگیرهور شنید ایچ کس بانك نعل ستور
دوتن برگذشتند پویان براه یکی بارهٔ خنگ و دیگر سیاه

یکی گفت کایدر بره برگذشت
دوتن بردو اسب اندرآمد بدست
بدم سواران یکی غرم پاك
چو اسبی همی بر پراکند خاك
بدستور گفت آن زمان اردوان
که این غرم باری چرا شد روان
چنین داد پاسخ که آن فراوست
بشاهی و نیك اختری پر اوست
گر این غرم دریابد او را بتاز
همه کار گردد بما بر دراز

یاآنجاکه‌داراب، پسرهمای شهریارایران، که توسط گازر وزنش‌پرورده شده و نسبش ناشناس مانده بود جزو سپاهیان رشنواد ارسپهبدان همای بخدمت گرفته شد. سپاه بسرکردگی رشنواد بقصد رزم رومیان روان‌بودکه رعد وبرق مهیبی درگرفت و سپاهیان هریك بسمتی تاختند و داراب زیرطاق ویرانه‌ای پناه برد و آوای سروش طاق پوسیده را برحذر داشت‌که زنهار ؛ هشیار باش و پاشاه ایران نیرنگ مباز :

ز ویران خروشی بگوش آمدش[1]
کران سهم ازجان خروش‌آمدش
که ای طاق آزرده هوشیار باش
برین شاه ایران نگه دار باش

۱ ـ مقصود رشنواد سپه‌سالار لشکر است .

نبودش یکی خیمه و یار و جفت
بیامد بزیر تو انــدر بخفت

اینجا صحبت لفظ نیست، حتی صحبت معنی هم نیست ، صحبت مکتب خاص الفاظ ومعانی نیست ، صحبت ایمان و عقیده و فرهنگ و احساسات یك ملت است . سنن و آداب ومعتقدات اوست که فر الهی و تأیید آسمانی را همراه وحافظ شاهان ایران میداند. پس برای ترجمهٔ این اشعار صحبت بوجود آوردن مکتبی که در آن فلان معانی درك شود وازفلان لفظ برای تعبیر فلان معنی استفاده شود نیست. صحبت بوجود آوردن ملتی است باهمهٔ فرهنگها ومعتقدات و دلبستگیها ومفاخر وآداب و رسوم وسنن تاعمق این معانی درك شود والا اگرعمق معنی درك نشود لغت بجای لغت آوردن و الفاظ را آراستن و پیراستن و کنار یکدیگر نهادن هرگز وافی بمقصود نیست .

نویسندهٔ محترم نوشته‌اند : «شاهنامه افکار و روابط انسانی ، شادیها رنجها و عشقها را منعکس میکند» . این توصیف توصیف ناقص و نارسایی از شاهنامه است . شاهنامه تنها افکار و روابط انسانی و شادیها ورنجها و عشقها را منعکس نمیکند . شاهنامه زبان گویای افسانه‌ها و اساطیر پهلوانی و اصالت نژادی و ملی ومعتقدات و سنن وقسمتی ازتاریخ و همچنین زبان گویای فرهنگ وتمدن واداب وصفات اعصار وقرون ملتی است که سروریها واقتدارات جهانگیر داشته ، دربوتهٔ شکستها و آزمایشات حوادث جهانی گداخته شده و سرافراز و پیروز بیرون آمده و البته روابط انسانی وشادیها ورنجها وعشقهایش نیردرآن منعکس است و اینهمه را فردوسی بازبانی که ازآن رساتر ، فصیح تر ، ومتناسب تر نیست بیان کرده است .

زبان فردوسی باکمال هنرمندی و سادگی و در اوج فصاحت ، دربیان کشاکش وگیرودار جنگ باصلابت و ابهت ومتناسب باعرصهٔ پهلوانی وتهمتنی وگنداوری ودلاوری است و دربیان احساسات عاشقانه وتوصیف مجالس بزم و سرور چون نسیم سحرگاه بهاران لطیف و دلنواز ومعطر وجان پرور و درموقع پند و اندرز ونصیحت چون آیینه صافی وچون پولاد محکم و دربیان شرافت و تفاخر و غرور ملی پرشکوه و پرطنطنه و در جهانداری وجهانگشایی مفخم و مجلل است وبا اینهمه درکمال سادگی و دلاویزی است زیرا درهرمضمون زبان مناسب با آن مضمون رابکار برده واین احاطهٔ استاد بزبان ورعایت تناسب و مقتضای حال ونظم بلند ومعانی ارجمنداست که شاهنامه راباپایهٔ یکی ازبزرگترین آثار منظوم حماسی جهان رسانیده است .

با این اوصاف زبان فردوسی نه «بآسانی» ترجمه‌پذیراست و نه ترجمه‌ـ پذیری میتواند برای‌آن حسنی باشد . بالاخص که نویسندهٔ محترم درچندجای مقاله نوشته‌اند : « زبانی‌که میدان لغت وسیع دارد » یا « زبانی که از نظر هنری وسیع شد » قابل ترجمه نیست . پس آیا زبان فردوسی که آنرا « بآسانی ترجمه‌پذیر » دانسته‌اند فاقد این مزایاست و میدان لغتش محدود است و حال آنکه میدانیم شاهنامه دریایی است که فصیح‌ترین ، درست‌ترین ، نجاترین و محکمترین لغات فارسی چون مرواریدهای گرانبها بوفور دراعماق آن خفته‌اند.

با این مقدمات نتیجه‌گیری که درتعریف و توصیف شاهنامه شده و آنرا به « ترجمه‌پذیری » مدح کرده‌اند خود ذمی برای شاهنامه میشود مگر اینکه مقصود از « میدان لغت وسیع داشتن » یا « ازنظرهنری وسیع بودن »را باین معنی بگیریم که کلمات ولغات درسیاق سخن چنان نشسته باشندکه بتوان از هر یك معانی متعدد درك یا اراده‌کرد ودرنتیجه تأویل وتفسیر گوناگون‌روا باشد که البته در اینصورت میباید بحث را بصورت دیگری عنوان میکردند.

اصولا این منطق‌صحیح نیست‌که قضاوت وداوری ما از شاهکارهای ادبی خودمان براین اصل مبتنی باشدکه‌آیا بآسانی و راحتی درقالب لغات و الفاظ و تعابیر زبانهای دیگر میگنجند وترجمه‌پذیرهستند ؟ ولواینکه آن زبان دوم نارسا ویا مترجم ناقابل باشد !

اما درمورد سعدی وحافظ و دیگر اساتید ادب فارسی‌که اشاره شده است چون زبان آنان « میدان‌لغت وسیع دارد » قابل ترجمه نیست ولذا زبان‌محلی است و همچنین مرقوم شده است : « وقتی زبانی پیچیده وغنی وازنظر هنری وسیع‌شد شك وتردید ویك بچندی جای قاطعیت ویك به‌یکی‌را میگیرد. .الخ» وبازنتیجه گرفته شده‌که چنین زبانی‌قابل‌ترجمه نیست ولذا جهانی‌نیست وبرای حداعلی درخشش زبان ، زبانهای ریاضی و علمی را مثال آورده‌اند باید عرض کنم‌که نخستین اشتباه نویسندهٔ محترم ازآنجا روی داده است‌که تفاوت بین « زبان علمی » و « زبان ادبی » ولزوم این « تفاوت » را نادیده‌گرفته‌اند و غافل مانده‌اندکه ادب هم زبان مخصوص بخود دارد وزبان ادبی‌را نیز درجای خود درخشش وشکوه وجلال‌خاص است . حافظ دراین‌معنی خوش گفته است :

مدعی‌گو برو ونکته بحافظ مفروش
کلك ما نیز زبانی و بیانی دارد

زبان علمی زبان قطعیت و دقت و صراحت است و زبان ادبی زبان هنر ، زبان روح وحیات وسیلان وجریان زندگی وزبان ابهام وتفسیر وتأویل‌است .

زبان ادبی زبان سوزها و سازها، زبان عشقها و وصلها وحرمانها، زبان دردها و شکستگیها، زبان نازها و نیازها ، زبان افتخارات و غرورها ، زبان بیربانیها ، زبان پیچش موها و اشارات ابروهاست .

زبان ادبی زبان دل شاعر «خموش» است‌که خود مهر برلب زده ولی دل اودر«فغان و درغوغاست». زبان «نخواهم گفتن جانان» است که معنی «خواستن بهرارجان» را میدهد .

زبان ادبی زبان نیی است‌که ازفراق «نیستان» چنان شکایت میکند که «ازنفیرش مرد و زن مینالند» . زبان آن «ملك» است که درفردوس برین و در قرب وصال میزیسته و بناکام دراین « دارخراب‌آباد » افتاده است . زبان آن بلبلی است‌که در«وصل گل» از «جلوهٔ معشوق» ناله وفریاد میکند .

این چنین زبانی زبان رمز و ایما و اشاره وتعبیر وتأویل وتفسیر استو هنروکمال او دراین است . اگر این خصایص اززبان ادبی گرفته شود قالبی خشك وبیروح برجای میماند و اصلا ادبیاتی برجای نمیماند .

دریك قضیه و حکم علمی جای تأویل وتفسیر نیست وهرکس از هرملت ونژاد باهرسابقهٔ ذهنی وحالت نفسانی‌که باشد از یك موضوع علمی یك مفهوم و واقعیت مشترکرا درك میکند . اما زبان ادبی‌که زبان‌اندیشه‌ها ، تخیلات ، تصورات ، بلند پروازیهای روح بشر و نامتناهی بودن امال وآرزوهای اوست محدود به‌قطعیت نیست، محدود باین نیست‌که بازاء یك لفظ یك معنی مشخص و محدودآمده باشد .

درزبان ادبی شاعر با دید مخصوص خود اسرار طبیعت را درك میکند ، زبان زمزمهٔ جویبار و وزش نسیم و دست افشانی وپای‌کوبی درختان و تسبیح مرغان سحر را میفهمد وآنها را با احساسات و ادراکات و افکارخود میامیزد و باهنر و استادی خود رنگ میزند ومیاراید وبازبان خود بیان میکند .

این درك وفهم زبان طبیعت وآمیختنش باروح وفکرشاعر وبیان‌کردنش بزبان آراسته و پیراسته ، هنرخاص شاعر است وکمال او دراین است .

این زبان «جملهٔ ذرات عالم» است‌که درنهان بامولوی سخن میگویند.

این زبان تسبیح «کوه وصحرا و درختان» است‌که باسعدی راز و نیاز میکنند .

این زبان «سبزه‌ایست‌که برکنار جویبار رسته» یا زبان «کوزه کارگاه کوزه‌گر» است‌که باخیام درسخن شده است .

چنین زبانی البته زبانی‌دقیق، باریك، لطیف، پرابهام و دستخوش‌تأویل وتفسیر است .

بهمین‌جهات هم هست که حتی بین‌فارسی دانان ونکته سنجان‌هم در درك مفاهیم ومعانی اشعار و قطعات ادبی اختلاف نظرحاصل میشود واین امر تنها اختصاص بزبان ادبی‌فارسی ندارد.

گذشته ازاینهاوگذشته ازوقوف ومعلومات واطلاعات فارسی‌زبان اززبان فارسی، طرزتفکر واندیشه وحالات روحی ونفسانیات، زمینهٔ فکری، معتقدات شخصی ومجموعهٔ صفات ومشخصات طبقه‌ایکه شخص‌بآن طبقه متعلق است‌دردرك او ازمفاهیم ومعانی ادبی‌مؤثر است وسبب میشودکه چندنفر از یك‌قطعهٔ مشخص ادبی‌هریك معنی‌جداگانه‌ای درك کنند وحالت متفاوتی‌با نهادست دهد همچنانکه خواجه لسان‌الغیب فرموده:

یك قصه بیش نیست غم عشق وای عجب
کز هر زبان که میشنوم نامکرر است

وجای دیگرفرموده :

ترا چنانکه تویی هـر نظر کجا بیند
بقدر دانش خود هر کسی کند ادراك

گذشته ازاین‌مراتب زبان ادبی برحسب حالات وتواردات نفسانی‌شاعر تغییرمیکند وتحول میپذیرد واین‌تغییروتحول برای‌خود شاعرنیز یکسان‌نیست ومتفاوت است بخصوص درمقامات عرفانی. این تغییرات وتحولات مستلزم‌رمز وابهام وتأویل وتفسیر درکلام است .

نبی‌اکرم(ص) را باپروردگارخود «اوقاتی» بودکه درآن اوقات‌حوصله ومجال فرشتگان مقرب‌وانبیاء مرسل‌نبود[1] ولی زمانی دیگر عایشه را باخطاب «کلمینی‌یاحمیرا» مباهی میفرمود.[2]

سایر انبیا ورسل رانیزچنین حالاتی بوده‌است:

یکی پرسید از آن گم کرده فرزند
که ای روشن روان پیر خـردمند
ز مصرش بـوی پیراهن شنیدی
چـرا در چـاه کنعانش ندیدی

۱ ـ لی‌مع‌الله وقت لایسعنی فیه ملك مقرب ولانبی‌مرسل

۲ ـ آنکه عالم محوگفتش‌آمدی کلمینی یا حمیرا میزدی

مثنوی معنوی بتصحیح ومقابلهٔ محمدرمضانی سال ۱۳۱۵ ـ ۱۳۱۹، دفتراول، ص۴۹

بگفت «احوال» ما برق جهانست
دمی پیدا و دیگر دم نهانست
گهی بر طارم اعلی نشینیم
گهی بر پشت پای خود نبینیم[1]

شاعر در عالم ادب وهنر رسالتی جاودانه ومقامی درپس پشت انبیا دارد و بتعبیری هردو از یك چشمهٔ فیاض آسمانی فیض و بهره میبرند :

پردهٔ رازی که سخن پروریست
سایه‌ای از پردهٔ پیغمبریست
پیش و پسی بست صف کبریا
پس شعرا آمد و پیش انبیا
این دو نظر محرم یکدوستند
این دو چومغز آنهمه چون پوستند[2]

وزبان او زبان ادب وزبان معنی و زبان ابهام و تأویل و تفسیر و زبان «حال» است .

برای درك این زبان باید باآن «حال» نزدیکی یا لااقل آشنایی داشت. اگر بااین زبان آشنایی نباشد درك شعروزبان ادبی میسر نیست . بیگانهٔ ناآشنا بااین «حال» نمیداند بهحافظ درحین نمازاز بیادآوردن «خم ابروی» دلدار چه «حالی» دست میدهدکه «محراب رابفریاد درمیآورد». بیگانهٔ نامحرم نمیداند چه «حالی» بانشاعر مست درمیدهدکه درپای حریف «سرودستار نداندکه کدام اندازد» .

دراینحالت جذبه وشوق وشور وبیخودی که شاعر برای نثارقدم معشوق فرق سرودستار نمی‌نهد چه پروای آنرادارد که کلماتی بیابدکه فقط یك معنی داشته‌باشدوشعر او را تا مرحلهٔ یك‌فرمول خشك علمی‌پایین بیاورد!

دراین عالم بیخودی ومحو، شوروشوق وجذبهٔ وصال‌چنان بر اوساری و طاریندکه او جزعین معنی و حقیقت وجودمعشوق ازلی را نمی‌بیند و جـز بآن نمی‌اندیشد ودست جز دردامن اونمیزند وبرای‌بیان رازونیاز بااو ازمعیارها و قراردادهای صوری که حد درك وفهم جانهای نامحرم وشعورهای قشری‌استدر میگذرد وباآن دمی که جبرییل نیزمحرم آن‌نیست دم‌میزند:

---

۱ ـ گلستان سعدی : از روی نسخهٔ تصحیح شدهٔ مرحوم محمد علی فروغی ، چاپ دوم ص ۶۸

۲ ـ مخزن الاسرار حکیم نظامی گنجوی، بتصحیح وحید دستگردی ، چاپ ۱۳۱۳شمسی هجری، ص ۴۱

قافیه اندیشم و دلدار من
گویدم مندیش جز دیدار من
خوش نشین ای قافیه اندیش من
قافیه دولت تویی در پیش من
حرف و صوت و گفت را برهم زنم
تا که بی این هرسه با تو دم زنم
آن دمی کز آدمش کردم نهان
باتو گویم ای تو اسرار جهان
آن دمی را که نگفتم با خلیل
وان دمی را که نداند جبرئیل
آن دمی کز وی مسیحا دم نزد
حق ز غیرت نیز بی ما هم نزد!

دومین اشتباه نویسندهٔ محترم دراین است که ارزش وسنجش زبان ادبی ارسی راکه زبانی بس‌وسیع وغنی وپرشکوه و جلال است بامیزان قابلیت‌فهم و رك خارجیان ازاین‌زبان‌سنجیده‌اند وآن‌زبان‌را مهم سمرده‌اندکه بآسانی بلغت یگر ترجمه پذیرباشد باآنکه اذعان‌کرده‌اندکه : «غالب پرفسورها و شرق ناسان ایران دوست‌که این ترجمه‌ها اثرهمت ایشان‌است ممکن‌است دقت‌علمی روش تحقیق داشته‌باشند ولی‌شاعر ونویسندهٔ بنام درزبان خودشان نیستند» و رجای دیگر در مورد عدم‌امکان ترجمهٔ یکی از ابیات حافظ نوشته‌اند. «این عنین مفاهیم درزبان انگلیسی وجود ندارد. کلمات انگلیسی درچنین رشته‌ای نسجام نیافته و اگرهم وجود دارند قطره‌وار است به بحرآسا . اساساً برای ستاد مغرب زمین‌که خودش این زیست‌ها را ندارد...الخ»

باین‌ترتیب زبان‌ادبی فارسی چون نمیتواند درحیطهٔ علم‌واطلاع محدود رق‌شناسان بگنجد وبرای‌کسانیکه بافرهنگ‌ملی و ادبی ایران ناآشنا هستند ابل فهم وترجمه نیست محکوم است و هنرمندی و کمال ادبی اساتید بزرگ دب‌ایران نقص‌کارآنان‌است زیرا «زبان‌آنان پیچیده وازنظر هنری‌وسیع‌است» ازاین‌رو بترجمه‌در نمیآید یابهتر بگوییم ترجمه‌اش کارهمه‌کس نیست‌ولذازبان‌این ساتید زبان‌محلی است وجهانی‌نیست!!

در رد این‌عقیده میگوییم: همانطورکه درمقدمه عرض‌شدشاهکارهای‌ادبی

نه بطور کامل ترجمه پذیر هستند و نه بآسانی و اینك این بیانرا چنین کامل میکنیم [۱] :

برای ترجمهٔ یك اثر ادبی حداقل شرایط زیر لازم است:

مترجم در دوزبان استاد باشد .

اثری را که میخواهد ترجمه کند بدرستی وبخوبی بفهمد وبشناسد .

صاحب اثر را بشناسد .

ومیدانیم که شناسایی صاحب اثر وقتی میسر خواهد بود که شخص محیط زندگی، حوادث زندگی، سبك وروش ادبی، شخصیت ادبی، وآنچه راکه شخصیت ادبی صاحب اثر بآن وابسته است و در نشوونما و پدیدآوردن طرز تفکر و تخیل او مؤثر بوده بدرستی شناخته باشد .

(ناتمام)

۱ ـ بدیهی است که مقصود از این گفتار نفی ترجمهٔ ادبی نیست زیرا بسا آثار ادبی بزرگ فارسی که بزبانهای خارجی ترجمه شده و دری از دانش وحکمت وادب شرق وایران بروی مغرب زمین گشوده است زیرا بسا آثار ادبی عربیان که بفارسی ترجمه شده وکثرت فواید آنها بقدری واضح است که بحث درآن زاید بنظر میرسد.

تحقیقات تاریخی

مظفرالدین شاه

-۲-

حوا
شیخ‌الاسا
دکتر در
سیاسی و
روابط بین

مسافرت‌های رسمی آن ایام ، حتی مسافرت‌های خارجی ، خیلی بیشتر از اسفار رسمی زمان‌ما وقت می‌گرفت به طوری‌که سفراول مظفرالدین شاه به فرنگستان (درسال ۱۹۰۰ میلادی) از روزی‌که وی وهمراهانش از راه جلفا وارد خاك روسیه گردیدند تاروزی‌که مجدداً از همان راه به ایران بازگشتند متجاوز ازشش ماه طول کشید . در این سفر قریب سی نفر ازرجال ودرباریان ملتزم رکاب شاه بودندکه درجزءآنها صدراعظم (اتابك امین‌السلطان) ، وزیر دربار حکیم‌الملك* ، امیربهادر جنگ ، وزیرهمایون ، وکیل‌الدوله ، صنیع السلطنه، مشیرالملك (پسرمشیرالدوله وزیرخارجه)، دکتر ادکاك، دکترخلیل خان ، و آقاسید حسین (پسرسید علی‌اکبر بحرینی) را می‌توان نام برد . شاه آقاسیدحسین را فقط به‌این منظور جزء همراهان خود به‌اروپامی‌بردکه هم در طول سفرشبها برایش‌روضه بخواند وهم درمواقع طوفان ورعد وبرق شاه را (به نیابت ازجانب پدر) در زیر عبایش جادهد . سید حسین در این سفر کت و شلوار پوشیده بود .

یادداشت‌هائی‌که درپائین نقل‌می‌شود ازقسمت‌های مختلف سفرنامه مظفر الدین‌شاه استخراج وتلخیص‌شده‌است ودر انتخاب‌آنها نظم‌وترتیب‌خاصی‌رعایت نگردیده است جزاینکه سعی شده است‌که از رفتار وروش شاه درتمام شهرهائی که مورد بازدیدش بوده‌اند نمونه‌هائی ذکرشود .

پنجشنبه ۲۴ محرم ۱۳۱۸ (قمری) - درایروان

«... نزدیك شهرجمعیتی زیاد از مسلمانان و ارامنه و فرنگی‌ها با پای پیاده به استقبال آمده و ایستاده بودند . هرچه ارمنی و روسی و فرنگی بود هورا می‌کشیدند و مسلمان‌ها تمام صلوات می‌فرستادند و صدا به «یاعلی» بلند می‌کردند . به این ترتیب آمدیم تا وارد شهر ایروان شدیم . درجلو عمارت دارالحکومة تمام صاحبمنصبان نظامی و قلمی (= لشگری وکشوری) ایستاده بودند ومراسم سلام و احترام به جا آوردند . آنجا پیاده شده ازصاحبمنصبان وقشون احوالپرسی شد و آمیرال (دریاسالار مهماندار) تفقد و احوالپرسی ما

* عموی مرحوم ابراهیم حکیمی نخست وزیر سابق ایران .

را به آواز بلند به آنها ابلاغ نمود و همه آنها اظهار شکر گذاری کردند بعد مراجعت بـه اطاق خودمان نموده راحت شدیم . قدری که استراحت کردیم شکر و حمد الهی را برای صحت مزاج خودمان بجا آورده به اطاقی رفتیم که شاه شهید درزمان ولایتعهدی برای دیدن نیکولای اول امپراطور روسیه به آنجا آمده بودند. بعد به اطاق کوچکی که پهلوی این اطاق بود رفتیم و آقاسیدحسن بحرینی را بمناسبت ماه محرم فرمودیم آمد آنجا روضه خواند و ذکرمصیبتی کرد .»

پنجشنبه دوم صفر (در راه ماوراء قفقاز)

«...امروز ازتفلیس حرکت کردیم. همه‌جا ازکنار رودخانه‌های مختلف و کوچك وبزرگ می گذشتیم. دربین راه در قصبه «دوشیت» نهار خوردیم ویك حلقهٔ انگشتری الماس به زوجه رئیس قصبه مرحمت کردیم. یکساعت ازشب گذشته وارد «ملیت» شدیم که منزل امشب ماست. خیلی استاسیون باصفائی است.

شب خیلی خسته بودیم. درتفلیس مقداری هدیه وپیشکش به ماداده‌اندکه صورت آنها را دادیم وزیر دربار درکتابچه مخصوص ثبت نمود وسپس خود اشیاء راتحویل موثق‌الملك صندوقدارفرمودیم. به‌ناصر خاقان‌امرفرمودیم که‌وقایع این چندرور راطبق‌تقریر مامسوده کرده به وزیر همایون بدهد که او بعداً درکتابچه بنویسد . آقای سیدحسین امشب روضه خیلی خوبی خواند . بعد شام خـورده خوابیدیم .»

دوشنبه ششم صفر (درترن ماوراء قفقاز)

«...امروز صبح که بیدارشدیم ازموثق‌الدوله پرسیدیم چقدر ازدیشب تا بحال‌راه رفته‌ایم‌عرض کرد بایدچهل‌پنجاه فرسنگ راه‌رفته باشیم. بعدبرخاسته نمازخوانده دوباره قدری‌دررختخواب‌استراحت کردیم. معلوم‌شد دیشب‌ازخیلی جاها و استاسیونها گذشته‌ایم... حالا که درحال حرکتیم‌ترن از کنار رودخانه عبورمی کند . جناب اشرف صدراعظم در حضورایستاده ماهم‌ایستاده به تماشای صحراوصحبت وفرمایش باایشان مشغول‌هستیم و می‌فرمودیم که اگر اسب باشد گویانمی‌توان ازاین آب گذشت. ایشان‌عرض کردند مشکل‌است. فرمودیم‌حیف که اسب نیست امتحان‌کنیم. راه آهن حالا درزمین بلندی ازکنار دریای آزف می‌گذرد. مابتماشای دریا وسفاین وگاهی به صحبت مشغول بودیم تارسیدیم به شهر «تغان‌روق» . جمعیت زیادی از اهل شهر سر راه حاضر بودند. رسیدیم‌به استاسیونی که‌شب باید درآنجا استراحت‌کنیم. ترن‌ایستاد. حاکم‌خارکف‌تااینجا

King Edward VII in Garter robes, 1907, by Sir Arthur Cope, R.A.

به‌استقبال آمده است و آمیرال ایشان را به‌حضور آورد ومعرفی کرد. میرزاجعفر خان برادرحاج سیاح هم که درمسکو می‌باشد اینجا به‌حضور رسید. شب درتوی ترن شام خوردیم و بعدخواستیم بخوابیم تامدتی سوت وصدای ترن‌ها مانع خواب بود تااینکه نزدیکی‌های صبح خوابمان برد.»

چهارشنبه هشتم صفر (در ترن خارکف ـ ورشو)

«... بعدازنهار که ترن راه‌افتاد قدری خوابیدیم. یعنی خواب وبیدار بودیم که به استاسیون اول رسیدیم. به واسطه صدای جمعیت که متصل هورامی کشیدند درست خوابمان نبرد. دو روزاست دراین واگون گرد وخاك ودود قدری اذیت می‌کند. سر راه بعضی جنگل‌ها سوخته وبعضی سبز وخوب است. زمین‌ها اغلب سبز وبعضی جاها باتلاق است. درعالم تفکر سیر وتماشای قدرت خداراهی کردیم ولذت می‌بردیم. بعدرسیدیم به‌استاسیونی که بایددرآنجاصرف شام نموده وسبزرا نمائیم. سه ربع ساعت به غروب مانده بود که ترن را نگاهداشتند. چون چند روز بود که از ترن پیاده نشده بودیم اینجا پیاده شده درامتداد خط ترن قدری راه‌رفتیم. وزیر دربار یك نفر یهودی پیدا کرده است که دوشاخ مرال دارد ومی‌خواهد به‌ما بفروشد. او را به حضور آورد.

قیمت پرسیدیم گفت صدوپنجاه منات در صورتـی که پنجاه منات بیشتر نمی‌ارزید. مادویست منات به‌اودادیم. وقتی دویست منات رادید نزدیك بود از شدت فرح وخوشحالی دیوانه شود . با حضور آمیرال وحاکم پنجاه دفعه تعظیم کرد و به‌خاك افتاد ودمش را بوسید معلوم می‌شود جنس یهودی درتمام دنیـا یکی است...»

روز سه‌شنبه چهاردهم صفر (هنگام عبور ترن از خاك آلمان)

«.. امروز صبح که ازخواب برخاستم الحمدلله تعالی حالتم خوب بود. چای خورده دعای هرروز راخواندم. ترن‌هم راه‌افتاده بودومی‌رفت خیلی‌راحت می‌رفتیم .

... جناب اشرف صدراعظم وسایر نوکرها به‌حضور آمدند بعضی صحبت‌هاو فرمایشات شد... سپس نهار خوردیم و خوابیدیم. بعدازخواب بیدارشده آقاسیدحسن و ناصر همایون و ناصرخاقان به حضور آمدند . ناصرخاقان مشغول خواندن شاهنامه بودکه یکدفعه دیدیم روز روشن مبدل به شب تاریك ظلمانی شد و ما نمی‌دانستیم که داخل تونل شده‌ایم. ازاین تاریکی و ظلمت نابهنگام قلب ماخفه شد وحالت وحشتی دست‌داد. اسمعیل‌خان را آوازکردیم که کبریت روشن کن و هی فریاد می کشیدیم که کبریت بیاورندوچراغ‌ها راروشن کنند. گویا کسی صدای

مارا نمی‌شنید. دراین‌بین جناب‌اشرف صدراعظم چون‌منزلشان نزدیک‌تربما بود صدای مارا شنیده کبریت خودرا فرستادند ولی تاکبریت رسید از تونل بیرون آمدیم واطاق دوباره روشن‌شد و ازوحشت خلاص شدیم.»

شنبه هیجدهم صفر (در کنترکسویل)

«صبح هنوز در رختخواب بودیم که وزیردربار و دکتر ادکاك آمده عرض کردند اامروز بایدشروع به‌خوردن‌آب معدنی‌بکنید. وقتی‌این‌عرض‌را کردند به‌مامشکل و سخت می‌نمود که امروز بایدشروع کرد. ولی به هرحال برخاسته جای نخورده‌آمدیم سرچشمه نیم‌استکان آب‌خورده بناکردیم به راه‌رفتن و راه زیادی رفتیم. امیربهادرجنگ وبعضی‌نوکرها هم‌آمده وباماراه‌رفتند. بعدنیم‌استکان‌دیگر آب خورده‌باز‌راه زیادرفتیم. دراین‌بین‌آکتریس‌ها (زنهای‌بازیگر که دیشب درتئاتردیده بودیم واردوربنظرخیلی خوب می‌آمدند)اینجاآمدند. حالا که از نزدیك آنها را دیدیم هیچ تعریفی نداشتند و حکایت همان است که گفته‌اند :

«شب گربه سمور می‌نماید.»

دوشنبه بیستم صفر (در کنترکسویل)

«..... امروزاز بعض‌است. اول صبح ازخواب برخاستیم. هوارا ابرغلیظ وتیره فروگرفته بود وهوا طوری تاریك بود که چراغها را روشن کردند.. دکترهاکه برای مشاوره درباره وضع مزاج ما جمع شده بودند ازما سئوالات وتحقیقات‌نمودند. ماهم‌حالت‌خودمان‌رابالتمام برای‌آنهاتقریروبیان فرمودیم. وزیردربار و دکترادکاك تقریرات مارا برای‌آنها ترجمه نمودند. بعد ما را برهنه‌کرده با اسبابی‌که دارند همه‌جای بدن مارا گوش‌دادند . به‌قلب‌واطراف من دست می‌گذاشتندوهرکدام مکرر گوش می‌دادند ووقتی‌که دیدن وتحقیقات آنها تمام شد به‌اطاق دیگررفته ودرآنجا با حضور وزیردربارمشاوره و مذاکره کامل درباره حالت ووضع مزاج ما نمودند . عنوزصورت دستورالعمل و حاصل آراء واقوال‌آنهارا نیاورده‌اند که به‌بینیم‌چه گفته وچه دستورالعمل‌داده‌اند ولی همینقدر اجمالا شنیدیم‌که تمام‌آنها تصدیق برسلامت مزاج مارا کرده وگفته‌اند چندان علتی نیست . خیلی اسباب خوشحالی‌ما وهمراهان شد . . امروز باز یکمرتبه دیگربه‌دکان‌آن‌دخترانگشترفروش‌رفتیم. انگشتر زمردی داشت که‌قیمت آن‌را دوهزاروهفتصد فرانك می‌گفت. علاءالملك خریده وپیشکش کرد یك اسبابی دراینجا هست‌که وزن اشخاص‌را می‌سنجد. امروزروی‌آن رفته ایستادیم معلوم شد وزن ما هشتاد کیلو گرم است .....»

روز یکشنبه سوم ربیع‌الاول (در کنترکسویل)

«... امروز صبح از خواب بیدار شده به‌وقت هر روزه رفتیم توی پارک آب خورده موافق معمول گردش کردیم. وزیر دربار حاضر نبود اورا احضار فرمودیم. بعد از ساعتی به‌حضور آمد. مشغول صحبت وراه رفتن بودیم... امروز سه‌فنجان آب (معدنی) خوردیم.... بعد از بهارقدری استراحت کرده ازخواب برخاستیم رفتیم پائین قدری تیراندازی کردیم .. .. حالا که هنگام عصر است بسیاری از زن‌ها جلو عمارت ما جمع شده‌اند . عکس آنهارا فرمودیم انداختند . شب را به تئاتر رفتیم هوای آنجا بسیار گرم بود و بازی کمدی بود . بسیار خوب بازی می‌کردند . بعد از اتمام به منزل مراجعت کرده صرف شام شد ما سه نفر پیشخدمت مخصوص داریم که باید خدمت مارا بکنند . آنکه ناصر همایون است ناخوش شده ، آنکه ناصر الملك است سوش درد می‌کند و آنکه ناصر خاقان است به‌پاریس رفته .

امشب هیچکدام از آنها حاضر نبودند . امیر بهادر جنگ وسقاباشی و آقا سید حسین حاضر شدند قدری به‌صحبت مشغول شده بعد استراحت کردیم .»

جمعه هشتم ربیع‌الاول (در اپنیال)

(مظفرالدین‌شاه را برای تماشای استحکامات نظامی ومشاهده مانور دعوت کرده‌اند و شاه خاطرات خود را بدین‌سان ذکر می‌کند) :

« امروز برای ملاحظه وتماشای ما ترتیب جنگ نظامی داده‌اند که قشونی به‌طرف این تپه حمله آورده اینجارا فتح نماید وازقلعه سربازها با توپ وتفنگ دفاع می‌کنند . خلاصه آمدیم بالای تپه دور همان سرپوش آهنی صندلی گذارده بودند . ژنرال فرمانده مانور با سرهنگان وسایر صاحبمنصبان خود وحاکم شهر «نانسی» درحضور بودند. ازهمراهان ماهم جناب اشرف صدراعظم، وزیر دربار، امیر بهادر جنگ و وزیر همایون وعین‌السلطنه وسایر ملتزمین حضور داشتند. با دوربین تماشا می‌کردیم والحق خیلی‌هم تماشا داشت . بسیار خوب طرحی بود اول سربازها دراطراف تیراندازی کردند بعدسوارهای زیادی آمده ازاین‌طرف سربازها به‌وضع خوبی‌سلیك نمودند . آخر فتح نصیب طرف مقابل شد . خیلی تمجید وتحسین فرمودیم . بعد آمدیم روی تپهٔ دیگر توپی به ما نشان دادند که هشت سانتیمتری بود. ازروی قواعد نظامی که می‌دانیم بعضی اطلاعات اظهار فرمودیم که صاحبمنصبان فرانسه تمجید وتحسین نمودند .»

پنجشنبه بیست ویکم ربیع‌الاول (در پطرزبورغ)

« .... سن امپراطور روسیه سی‌ویك سال است متوسط‌القامه و نازك‌اندام

هستند وریش زرد کمی دارند . خیلی خوشرو با اخلاق حمیده وعادات حسنه. اگر انسان قدری با ایشان محشور باشد ابداً دیگر میل به‌مفارقت نمی کند. سر نهار ما وعلیاحضرت امپراطوریس پهلوی‌همدیگر بودیم. اعلیحضرت امپراطور روبرو نشسته بودند. نواب ولیعهد روسیه وهمشیرهٔ ایشان ودو عموی امپراطور وملکهٔ یونان‌هم درسر میز ما بودند ، وسایر وزرا وصاحبمنصبان روسیه ووزرای ما که ملتزم رکاب هستند درسر میز دیگر که زیردست این‌جا دراست نهار خوردند بعد از نهار علیاحضرت امپراطوریس روس و علیاحضرت ملکه یونان با ما دست داده و باتفاق بالا رفتند. ما و امپراطورهم سوار کالسکه شده آمدیم به راه‌آهن امپراطوریس‌هم آنجا بودند . با ایشان و امپراطور وداع کردیم آنها به طرف «پطرهوف» وما به‌طرف شهر رفتیم و در ساعت هفت بعد از ظهر بمنزل رسیدیم امروز از آفتاب زیاد و گرما خسته بودیم زود خوابیدیم . آقا سیدحسین امشب روضهٔ خوبی خواند ....»

پنجشنبه بیست هشتم ربیع‌الاول (در شهر کلن ـ آلمان)

« .... امروز درباغ وحش گردش مفصلی کرده ووحوش و طیور زیادی دیدیم . دربین گردش وتماشا یکدفعه ملتفت شدیم که وزیر دربارمتوحش است و اطراف مارا باوزیرهمایون ودکتر خلیل‌خان (اعلم‌الدوله) مواظبت دارند و یك‌مرد کوتاه قد وکثیف و بدترکیب دراطراف ما مواظب است که خود را بما نزدیك کند ویکدستش‌هم متصل درجیب شلوارش‌پنهان است مثل‌اینکه می‌خواهد حربه بیرون‌آورد. خیلی مرد بدقیافه ومنحوسی بنظرمان‌آمد . به‌جناب‌اشرف صدراعظم گفتیم پلیس وغیره را ملتفت‌کردند و ازاطراف ما حراست و مواظبت نمودند وما زیاده توقف ننموده روبه درخروجی باغ روانه شدیم. وزیردربار و وزیر همایون متصل اطراف مارا گرفته بودند و این مرد که از زیر دست آنها می‌خواست خودش‌را بما نزدیك نماید . این بود که فضل‌خدا شامل حال‌ما شده زودتر ازباغ بیرون رفتیم و خودمان‌را به‌کالسکه رسانده عازم شهرشدیم .»

پنجشنبه پنجم ربیع‌الثانی (در پاریس)

«امروز که روزششم توقف مادرپاریس است واقعهٔ عجیبی‌روی داد که فضل خداوند تعالی شامل حال ماشده به‌خوشی بر گدار نمودیم...

این واقعهٔ عجیب که مظفرالدین‌شاه جزئیات آن‌را به‌تفصیل در سفرنامه خود ذکر کرده عبارت از سوء قصدی بود که هنگام عزیمت شاه برای تماشای قصر ورسای‌نسبت به‌وی صورت گرفت. سه‌روز قبل‌از این‌واقعه انارشیستی به‌نام مونتزا (Monza) هومبرت پادشاه‌ایتالیا راترور کرده‌بود. جزئیات‌واقعهٔ‌اخیر

راهم مظفرالدین‌شاه باآب وتاب کامل درسفرنامه خودذکر کرده‌است. اما پیش ازآنکه اثرات ترس ناشی ازکشته شدن پادشاه‌ایتالیا ازوجود پادشاه‌ایران‌زایل گردد‌خودوی درمعرض سوءقصدی مشابه قرارگرفت‌که اگروزیر دربار وژنرال پاران (رئیس‌هیئت مهمانداران فرانسوی) به موقع نجنبیده بودند شاید کار از کار گذشته بود. مظفرالدین‌شاه درسفرنامه خودمی‌نویسد:

«... هنوز زیاده از صد قدم از منزل خود دور نشده بودیم‌که دیدیم یك طرف خیابان اتومبیل‌ها را نگاهداشته‌اند. چشم به طرف‌آنها انداخته و تماشا می‌کردیم‌که یکدفعه دیدیم‌صدای وزیر دربار‌بلندشده و باشخصی گلاویز گردیده است. نگاه به‌این‌طرف نموده دیدیم‌شخص‌شقی وخبیثی پهلوی‌کالسکه ماایستاده یك‌دستش را به درکالسکه‌که سرش‌باز بود گرفته ودردست دیگرطپانچه‌ای دارد و سرطپانچه راروی سینه ماگذارده می‌خواهد آتش برند. وزیر دربار درکمال جلادت وقوت بنددست اوراگرفته فشارسخت داده دست این خبیث را از روی سینه ماردکرده سرطپانچه رابه هوا نگاهداشت تااینکه پلیس‌ها رسیدند واو را ازعقب گرفتند.... تمام‌مجلس امشب مذاکره از واقعات امروز بود وهمه رابه شکر وحمد باری‌تعالی گذراندیم شب‌آقا سیدحسین روضهٔ خوبی‌خواند. بعدنماز خوانده شام خورده استراحت‌کردیم.»

مأمور تامینات فرانسوی‌که برای‌حفاظت شاه‌تعیین شده‌بود در خاطرات می‌نویسد‌که مظفرالدین‌شاه فوق‌العاده ترسیده ورنگ وروی خودراباخته بود ولی خودشاه بایك‌لحن حماسی باورنکردنی عکس‌العمل خودرا در قبال این حادثه چنین بیان‌می‌کند:

«.. باکمال قوت‌که به فضل خداداشتیم ابدا بیم و وحشت نکردیم. به جای‌اینکه ضعف‌حال‌یاپریشانی خیال‌بهمرسانیده‌یاتصورمراجعت به منزل‌نمائیم به‌کالسکه‌چی امرفرمودیم بدون معطلی روبه‌ورسای برود.»

بعدازاین قضیه جبن و وحشت فطری شاه به نحو عجیبی فزونی یافت به طوری‌که در بقیهٔ ایام اقامت خود درپاریس از درودیوار حتی از سایه خودهم می‌ترسید.

یکشنبه پانزدهم ربیع‌الثانی(بندر اوستان- بلژیك)

«صبح باحالت خوشی ازخواب بیدارشدیم هواوصفای دریا کیفیت‌غریبی داشت وآب دریاتازیر عمارت ماآمده بود. شهراوستند زن های صاحب حسن وجمال بسیاردارد. درگردش امروزعمارات وجاهای‌خیلی خوب وباصفاوجنگل های باخضارت وطراوت ودریاچه‌های متعدد دیدیم. نزدیك غروب مراجعت به

منزل کردیم. سالن بزرگی در این هتل که ما اقامت کرده‌ایم هست که تالار بال است. این تالار صد ذرع طول و ده ذرع عرض دارد. لدی‌الورود رفتیم به تالار مزبور چای خوردیم. چراغ‌های این تالار را در آن واحد روشن کردند. ناصر همایون قدری در آنجا پیانو زد. بعد آمدیم به اطاق‌های خود در بالا. روضه خوانی شد. بعد شام خورده استراحت کردیم.»

یکشنبه بیست دوم ربیع‌الثانی (در بلژیك)

«وزیر همایون که تازه از پاریس آمده بود از گرمی هوای پاریس و از رفتن مردم شهر به ییلاق عرض می‌کرد و می‌گفت شهر پاریس خیلی خلوت شده است. و دیگر شرح حادثه شکستن پل اکسپوزیسیون (نمایشگاه) را بدرسب عید که جناب رئیس جمهور به آنجا رفته بودند و قریب یك‌صد نفر زخمی شده بودند و سایر حوادث و وقایع پاریس را عرض کرد. آخر شب رعد و برق شد و باران شدیدی آمد آقا سید حسین روضه خواند بعد استراحت کردیم.»

پنجشنبه بیست‌ششم ربیع‌الثانی (در بروکسل)

«... سه‌ساعت که از نهار گذشت خبر آوردند که اعلیحضرت پادشاه بلجیك (کذا) می‌آیند. ما نشان و حمایل دولت بلجیك را که از زمان ولیعهدی داشتیم انداختیم و تا جلو پله به‌استقبال ایشان رفتیم. همینکه رسیدند دست دادیم و مراسم کمال وداد و اتحاد به‌عمل آمد بعد به‌اتفاق وارد اطاق شده نشستیم و به‌صحبت مشغول شدیم. اعلیحضرت پادشاه مردی هستند بلندقامت با ریش سفید و آثار کمال نجابت و بزرگی وحسن اخلاق و محبت از سیمای ایشان پیداست و چندین زبان خارجه را در کمال خوبی حرف می‌زنند. به قدر ساعتی توقف نمودند و وقتی که برخاستند برویم جناب اشرف صدراعظم و سایرین را و خدام خودمان را که حاضر بودند مثل وزیر دربار موثق‌الدوله، امیر بهادر جنگ، وزیر همایون، ناصرالملك، ناصرالسلطنه و امین حضرت به ایشان معرفی کردیم و تا دم پله ایشان را مشایعت نمودیم به منزل رفتند.»*

پنجشنبه سوم جمادی‌الاولی (در خاك هلند)

«... الان از همان راهی که دیروز بدیدن ملکه (هلند) رفتیم می‌گذریم و صحرا از وفور و کثرت سبزه مثل یك پارچه زمرد است و گله‌های گوسفند و خوك در چرا هستند. ساعت شش از ظهر گذشته به سرحد آلمان وارد شدیم.

* برخلاف کلیه اصول و مقررات پروتکل بین‌المللی که ملتزمان را در اول مجلس معرفی می‌کنند مظفرالدین‌شاه همه آنها را در آخر مجلس معرفی کرده است!

میرزا رضاخان مؤیدالسلطنه ترن حاضر کرده بود. از ترن هلند به‌ترن آلما سوار شدیم. جنرال ومهمانداران هلندی مرخص شدند... شب بحمدالله به، خیلی خوش گذشت. تا صبح بیدار بودیم. ازپاره شهرها که عبورمی‌فرمود. مثل این بود که چراغان کرده باشند. آقای سید حسین هم چون شب جمعه بو روضهٔ خیلی خوبی (در ترن) خواند و پس از استماع روضه حالت روحانیه مخصوصی برای ما دست داد. بعد خوابیدیم. گرچه بواسطه حرکت ترن‌شکستهٔ شکسته خوابیدیم.»

پنجشنبه دهم جمادی‌الاولی (درمنطقهٔ آب معدنی مارین باد)

« .... یك ساعت ارسب گذشته شام خوردیم . دوساعت‌ونیم ارسب رفته‌در جلو هتل آتشبازی حاضر کرده بودند که ازبالکن خوب پیدا بود . آتشبازی‌خیلی خوبی بود . بعد از تماشا به اطاق خودمان آمدیم . آقا سید حسین‌روضه خواند بعد استراحت کردیم .»

یکشنبه بیست هفتم جمادی‌الاولی (در وین)

«.. امشب باید به قصرشونبرون‌برویم وشام‌را با اعلیحضرت امپراطور اطریش‌درآنجا صرف کنیم . شش‌ساعت و نیم‌بعد ازظهر با جناب اشرف‌صدراعظم وجنرال مهماندارووزیردربار دریك‌کالسکه نشسته وسایرهمراهان ازعقب ما در کالسکه‌هــای دیگر سوار شده رفتیم به‌طرف شونبرون . در جلو قصر شونبرون اعلیحضرت امپراطور تا جلو پلهٔ عمارت مارا استقبال نمودند . پیاده شده‌دست دادیم ورفتیم‌به‌اطاق مخصوص آنجا قدری نشسته با ایشان صحبت داشتیم. جناب اشرف صدراعظم هم بودند وقت شام که رسید خبردادند رفتیم به سرشام تمام آرشیدوسس‌ها وآرشیدوك‌ها بودند. هرقدر ازصفای شونبرون بنویسم کم است . بعد از شام آتشبازی ممتازی نمودندکــه بهتر از آن به‌تصور نمی‌آید . قدری سردمان‌شد . پالتوخواسته پوشیدیم وتاآخرآتشبازی متوقف وتماشاکردیم. بعد با اعلیحضرت امپراطور وداع نموده با نهایت امتنان از مهربانی‌های ایشان به‌طرف‌منزل‌روانه شدیم. اعلیحضرت امپراطورتا پای پلهٔ عمارت مارا مشایعت کرده مراجعت نمودند . به‌منزل آمده‌آخر شب آقا سید حسین‌را فرمودیم‌روضه خوبی خواندند . آنوقت استراحت کردیم .»

روزجمعه سوم جمادی‌الآخر (درخاك بلغارستان)

« ... طبیعت وکوه وزمین وهوای این مملکت خیلی با فرنگستان فرق دارد وشبیه به‌خاك ایران وصفحات مشرق زمین است . رعایا با لباس‌های شبیه به‌گیلك ومازندرانی ، بعضی اسب‌سوار ، چوپان‌های اینجا همه با پاهای کثیف

مشغول‌چرانیدن‌خوك و گوسفند هستند . سحص که‌آن‌عمارات عالیه وآثارعظیمه واعمال‌بزرگ اروپارا ملاحظه می‌کند وقتی به اینجاها می‌رسد واین‌وضع‌ها را می‌بیند تفاوت درجات ترقی وتنزل واختلاف مراتب تمدن را سیرکرده ازکنه امورآگاه می‌شود ومایه تعجب است‌که این انسان همان نوع انسان است‌که در آن نقاط زمین به‌آن مقامات عالیه ودرجات ترقی وعظمت وعلم وصنعت رسیده ودراین نقاط به‌اقرب جوارهنوزدردرجهٔ طفولیت باقی مانده و تازه می‌خواهد جانی بگیرد .....»

یکشنبه دوم ماه رجب ۱۳۱۸ (درخاك ایران)

« امروز باید به‌طرف «گلن‌قیه» برویم . صبح زود حرکت کردیم و تا وقت نهار به‌منزل رسیدیم . جناب‌آقای بحرینی‌راهم امشب دیدیم و از خدمات پسرشان‌آقا سیدحسن دراین‌سفر که همه‌وقت مراقب ما بوده است اظهاررضایت کردیم واردیدن‌آقای بحرینی‌خیلی‌خوشوقت شدیم .....»*

***

جنبه‌های مضحك این سفرنامه که اکثراً بی‌اطلاعی‌مطلق‌شاه‌را ازرسوم و مقررات بین‌المللی‌منعکس می‌سازد لااقل‌متضمن این‌یك فایده است‌که اطلاعات بیشتری دربارهٔ اندیشه‌های خرافی وعقده‌های روانی وی در اختیار مورخان و روانشناسان‌می‌گذارد . خوانندگانی‌که صبروحوصله به‌خرج داده واین‌مقاله‌را تا اینجا خوانده باشند شاید درنگاه اول چنین فکر کنندکه‌آن‌روضه‌خوانی‌های مکررآخرشب درپایتخت‌ها وشهرهای معتبراروپائی، حتی درترن‌ها ، ناشی‌از اعتقاد مذهبی مظفرالدین‌شاه بوده است‌که هرگز نمی‌خواسته است رسوم‌وشعائر دینی دربار وی (حتی درخارجه) متروك گردد .

یك نگاه دقیق به‌نحوه اشتغالات ورفتار خصوصی وی در فرنگستان که جزئیات‌آن خوشبختانه درخاطرات‌دیگران منعکس‌است خلاف این‌نظررا ثابت می‌کند و نشان‌می‌دهدکه اغلب‌آن اعمال‌وتظاهرات مذهبی به‌واقع وسیله‌ای‌بوده است برای‌تسکین وجدان ناراحت شاه درقبال‌فسق‌ها وعیاشی‌ها وکارهای«خلاف شرع»که وی درضمن این اسفار مرتکب می‌گردیده است .

استنتاج نگارنده دراین مورد بی‌جهت نیست ومستند به سابقه است. پدر مظفرالدین (ناصرالدین شاه) هم غالباً درسفرهای خارجی خود مرتکب فسق‌و فجور می‌شد ولی بلافاصله سعی می‌کردکه ناراحتی وجدان خودرا باتظاهرات مذهبی و توسل به ذکر و نیاز از بین ببرد و احترام سلطنت اسلامی را لااقل

* مظفرالدین‌شاه روزیکشنبه دهم شعبان ۱۳۱۸ قمری دوباره وارد تهران شد .

با این‌گونه اعمال اعاده دهد . مرحوم اعتمادالسلطنه که در سفر سوم ناصر الدین شاه به فرنگستان جزء ملتزمان رکاب وی بوده است درخاطرات خود (ذیل وقایع سه شنبه ۲۰ رمضان ۱۳۰۶ قمری مصادف با شب احیاء که شاه در مسکو بوده است) چنین می‌نویسد :

«شب درخانهٔ حاکم مسکو مهمان بودیم. شاه وهمراهان‌هیچکدام رعایت شب قتل را نکردند و از شراب‌های مفت حاکم مسکو نوشیدند .»

روز بعد (۲۱ رمضان)

«وقت ناهارخدمت شاه حاضرشدم. تماشای عجیبی بود . بندگان همایون به‌جبران اعمال دیشب که شب قتل بود سجاده‌گسترده و مدتی‌قرآن به سر گرفته بودند . اما بمحض اینکه عبادت تمام شد وموقع ناهار رسید بار به بهانه اینکه طعم آب مسکو بد است مشروب صرف فرمودند .»[1]

اعتمادالسلطنه درجای دیگر (ذیل وقایع روزسه‌شنبه ۲۷رمضان که شاه در ورشو پایتخت لهستان بوده است) می‌نویسد :

«.... شنیدم شاه دیشب بـه وسیله محمودخان دونفر زن به محل اقامت خودآورده بودند اما نتوانسته بودندکاری انجام دهند و حاکشی وزیر مختار به هدر رفته بود ...»[2]

مظفرالدین‌شاه‌هم که روحیهٔ خرافی او بی‌نیازازتوصیف است ضمن‌سفرهای خود به اروپاکم و بیش همین رویهٔ پدر را دنبال می‌کرد و لکهٔ‌گناهانی راکه به‌خیال‌خود درعرض روزمرتکب شده بودآخرشب‌با اشک روضه‌خوانی‌می‌شست

مرحوم حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی درقسمتی از خاطرات خـود که مربوط به دوران ولیعهدی مظفرالدین شاه است می‌نویسدکه :

«ولیعهد با اینکه درخلوت از ارتکاب هیچ‌گونه معصیتی ابا نداشت در ظاهر نمازگذار و دعاخوان وروضه شنو وسید پرست ونذر ونیاز ده بود چونکه شنیده بودکه بـا این‌گونه‌کارها و توسل‌ها می‌تواندگناهان خودرا آمـرزیده شده بداند .»[3]

در خاطرات گراویه پااولی شواهد بسیار معتبری برای تائید این نظر وجود داردکه یکی ازآنها اختصاصاً قابل نقل است. او می‌نویسد :

۱ـ یادداشت‌ها وخاطرات اعتمادالسلطنه . ص۷۳۴

۲ـ همین خاطرات . ص۷۳۷

۳ـ حیات یحیی - جلد اول ـ ص۱۴۹.

«دریکی ازشب‌های پذیرائی موقعی که اعلیحضرت‌شاه ایران(مظفرالدین شاه) درغرفهٔ مخصوص ریاست جمهور دراپرا نشسته بود ، به جای اینکه ذهنش متوجه نمایش باشد و رقص دلاویز کوپلیا را * که در آن عده‌ای از رقاصه‌های مشهور ما شرکت داشتند مورد اعتنا قرار دهد، باسماجت خاصی دوربین خود را متوجه آخرین صف تماشاگران کرده و زنی رادرطبقه چهارم هدف نگاه کنجکاو خود قرار داده بود و درحال توجه به آن سمت حرکاتی اضطراب‌آمیز از خود ظاهر می‌ساخت . موقعی که متوجه این وضع شدم یقین کردم که اعلیحضرت بار در عالم خیال به‌کسی ظنین شده است واز ترس اینکه مبادا مورد سوء قصد وی قرار گیرد به‌این حال اضطراب افتاده است.

دراین موقع وزیر دربار ایران‌که شاه به گوش اوچیزی گفته بود، پیش من آمد و با صدائی متزلزل به من گفت که گلوی اعلیحضرت سخت پیش آن خانمی که آن بالا نشسته است گیر کرده ، خوب دقت کن ، منظورم آن خانمی که در صندلی چهارم طرف دست راست نشسته است . البته اعلیحضرت از شما ممنون خواهند شد اگر اسباب آشنائی آن خانم را با ایشان فراهم کنید . . من‌دیدم بازهمان آش است وهمان کاسه. بااینکه درجزء مشاغل من‌مأموریت‌هائی ازاین قبیل که برای اعلیحضرت‌شاه ایران زن‌پیداکنم قید نشده بود، مع‌الوصف چون فهمیدم که از شر این مرد مضحك شرقی به‌هیچ وجه نمی‌توانم خلاص شوم به فکر افتادم که به‌جای خود یکی از مفتشان تامینات فرانسه راکه لباس تمام رسمی پوشیده بود و ازشاه ایران حفاظت می‌کرد ، به طبقهٔ چهارم بفرستم تـا پیغام عاشقانهٔ شاه را به‌خانم مزبور برساند . مأمورشوخ وشنگول من هم قبول کرد و رفت ولی چون دربر گشتنش تاخیری روی داد و بی‌تابی اعلیحضرت هم لحظه به لحظه شدت می‌یافت ناچار شخصاً به سراغ این مأمور رفتم که به بینم نتیجهٔ مأموریتش چه شده است هنگام نمایش‌پردهٔ آخر اورادیدم که باسبیلهای آویخته پیش می‌آید . پرسیدم چه شد و خانم درجواب چه گفت ؟ مأمور گفت هیچ فقط سیلی آبداری به صورت من نواخت. صدراعظم ایران این خبرملالت آور را به شاه رسانید . اعلیحضرت ابروهای پرپشت خودرا درهم کشید و گفت کالسکهٔ مرا حاضر کنید ، خسته‌ام و می‌خواهم بروم بخوابم .»

***

---

* Coppèlia نام دوپرده رقص مشهور است که به وسیله نوی‌تر (Nuitter) نویسنده تئاتر فرانسوی ترتیب داده شده و ساز آن از دلیب (Delibes) سازنده مشهور است .

یکی ازاولین کارهای مظفرالدین شاه ــ یا بهتر بگوئیم یکی ازاولین هوس های بچگانهٔ وی ــ پس از ورود به ایران، ایجاد باغ وحشی به سبك باغ وحش های اروپائی بود . در این مورد حکایت بسیار خوشمزه‌ای از جریان بازدید شاه از باغ وحش تهران درمجلهٔ یغما نقل شده است که راوی (به نقل‌قول از کسی دیگر) جناب آقای حاج حسن آقا نخجوانی است . آقای نخجوانی می نویسد :

«یکی ازدوستان موثق روایت می کرد که درزمان مظفرالدین شاه قاجار باغ وحشی در تهران درست کرده بودند که بسیار مجلل بود، لیکن حیوانات باغ وحش از حیث خوردوخوراك در نهایت پریشانی ورحمت ومشقت بودند به جهت اینکه بودجهٔ خوردوخوراك آنها را مأموران باغ می خوردند و به حیوانات زبان بسته خوراك و غذائی ناچیز می‌رسید و اغلبشان از گرسنگی تلف می‌شدند. روزی مظفرالدین شاه تصمیم گرفت که به تماشای باغ وحش برود. به رئیس باغ خبر دادند که شاه فلان‌ساعت تشریف فرما می‌شوند . درباغ شیری بود که از مازندران برای شاه هدیه آورده بودند . شاه به شیر نامبرده علاقهٔ زیاد داشت وهمیشه از رئیس باغ حال شیر را می‌پرسید و امرمی‌فرمود که درغذا وخوراك آن شیر مواظبت کامل نمایند . ازقضا آن شیر چند روزقبل از تشریف فرمائی شاه به باغ وحش مرده بود. رئیس باغ موقعی که شنید شاه برای بازدید ازباغ وحش می آید مضطرب شد که اگرشاه بیاید وشیررا نبیند حتماً مورد عتاب وخطاب وخشم و غضب شاه خواهد شد . از این جهت فوراً دستور داد که یك نفر از عمله‌های باغ داخل پوست شیر شده درلانـهٔ شیر درگوشه‌ای بنشیند و وقتی که شاه به طرف او آمد قدری سرش را حرکت بدهد که اوتصور کند شیر زنده است .

شاه درساعت معین تشریف‌فرما شده وشیرمحبوب خودرا هم دید وبعد بدون اینکه ملتفت قضیه بشود گردشی کرد وازباغ خارج شد. ازقضا یکی ازپلنگان ازلانهٔ خود خارج شده بود و یکسره به سمت شیر می‌آمد. عمله‌ای که توی پوست شیر رفته بود موقعی که دید پلنگ به طرف او می‌آیـد خیلی هراسان شد و بسیار ترسید که مبادا پلنگ به روی او بپرد . می‌خواست فریاد بزند وفرار کند ولی چون به زنجیرش بسته بودند چاره‌ای جز قرار گرفتن درسرجایش نداشت. در این ضمن پلنگ به اونزدیك شده یواشکی گفت : آهای کربلائی محمد توئی؟ چند گرفتی داخل پوست شیرشدی ؟ کربلائی محمد هم موقعی که دید توی پوست پلنگ کسی جز رفیق خودش نیست راحت وآرام گردید و معلوم شد که از اغلب حیوانات باغ وحش فقط پوست آنها باقی مانده است که موقع تشریف فرمائی

اعلیحضرت قدرقدرت مطفرالدین ساه حند نفر از عملهها داحل آن پوسـهـا می‌شوند و رل حیوانات وحشی را باری می‌نمایند .»[۱]

اگر این‌داستان صحیح‌داسته باسد باید گفت که برای حنین‌پادشاهی حنین باغ وحشی‌هم ازهرحیث لازم وسراوار بوده اس

* * *

(سفر دوم مظفرالدین شاه به فرنگستان و ماجرای نشان‌زانوبند از دولت انگلستان موضوع قسمت سوم این مقاله است) .

حکیم شلیمر فلمنگی

محمود نجم‌آبادی

کتاب مشهور Terminologie Medico_Pharceutique et Anthropologique françeaise _ Persane تألیف دکتر یوهان شلیمر هلندی (فلمنکی) از اطبائی که در عصر ناصرالدین شاه در ایران بود و در دارالفنون تدریس می‌کرد یکی از اهم آثار علمی است که در آن دوره تألیف شد و اخیراً چاپ جدیدی از آن در سلسلهٔ انتشارات دانشگاه تهران از روی طبعی که به‌تدریج از شانزده سال قبل در مجلهٔ دانشکده پزشکی دانشگاه تهران شده بود منتشر شد.

چون در آن موقع نویسندهٔ این سطور امور انتشارات دانشگاه را متصدی بود یادداشتی دربارهٔ تاریخچهٔ تألیف و تجدید طبع کتاب نوشت. اما چون نسخه‌ای که از چاپ مجلهٔ دانشکدهٔ پزشکی در اختیار داشت فاقد مقدمه‌ای بود که دکتر سید محمد بهشتی (مسئول نشر مجله در شانزده سال قبل) و مهتمم کتاب مذکور بر آن نوشته بودند متأسفانه ذکر نام و بازگو کردن سهم ارزندهٔ ایشان در احیای این کتاب ناگفته ماند و پس از انتشار بعضی از دوستان یکی از مطلعین مرا متوجه بدین موضوع کرد. گفت: «فلانی حق مردی که ماهها وقت خود را صرف بازنویسی و تصحیح نمانی بدان دشواری کرده است ضایع کردی!» و من براستی از این پیشامد نادل‌آگاه شرمنده بودم.

از سوئی قرار براین بود که دکتر محمود نجم‌آبادی که در باب تاریخ پزشکی ایران مطلع است شرح احوالی از حکیم شلیمر به‌استناد مدارك اطلاعاتی که آشوت آراکلیان نوادهٔ دختری آن حکیم بود تدوین نماید تا در ابتدای کتاب درج شود. ولی گرفتاریهای ایشان این کار را به‌عهدهٔ تعویق انداخت، و وقتی مقدمه و عکس را آقای آراکلیان لطف کردند که کتاب به مناسبت تشکیل کنگرهٔ ایرانشناسی (شهریور ۱۳۴۷) انتشار یافت.

اینك مقالهٔ دکتر نجم‌آبادی چاپ می‌شود و از اینکه نام دکتر سید محمد بهشتی ناگفته مانده است اظهار عذرخواهی می‌نماید.

ا.ا.

مولد و منشاء و تحصیلات

مولد شلیمر در شهر رتردام بسال ۱۸۱۸ میلادی مطابق ۱۲۳۴ هجری قمری میباشد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه و فلسفه و طبیعی و ریاضیات و طب را در دانشکدهٔ لیدن بپایان رسانید و ازاین دانشکده فارغ‌التحصیل شد (هفدهم [illegible]

بطور قطع برمن معلوم نیست که وی چند سال پس از فراغت از تحصیل در مسقط‌الرأسش یا کشور هلند بود و آیا در آنجا بطبابت پرداخته است یا نه ؛

پدر شلیمر سرمایه‌دار سرشناسی در شهر رتردام (هلند) بود و غیر از شلیمر پسر دیگری نیز داشت بنام شارل لوئی شلیمر که از ژان لوئی شلیمر کوچکتر بود

در خارج از هلند چنانکه آمد معلوم نیست شلیمر چند سال در سرزمین هلند پس از فراغت از تحصیل طبابت کرد و آیا طبابت هم نمیدانست یا نه ؛ اما آنچه از خلال صحائف مولفاتش مستفاد میگردد آنست که وی مسافرتی به خاورمیانه و خاور نزدیک نمود و در کشور عثمانی سابق در شامات (حلب) به مطالعه سالک ۱ پرداخته و مدت دو سال در این شهر و سرزمین ها روزگار می‌گذرانیده است .

پس از آن از راه شام به بغداد آمده و از این شهر به گیلان آمده و در رشت اقامت می‌نماید در این شهر وی را برای درمان بیماری به نواحی کوهستانی طالش می‌طلبند (۱۸۵۱ میلادی) وی پس از مراجعت بعلت برف و کولاک و بوران شدید راه را گم کرده و در جنگل سرگردان گردیده از دور نور چراغی می‌بیند و بدانجا پناه می‌برد در این کلبه خانواده‌ای دور از مردم جذامی زندگی میکردند

شلیمر تا آن زمان بیمار جذامی ندیده بود . اما یکی از افراد خانوادهٔ مزبور را با مهارت فوق‌العاده بمناسبت آنکه جذامی‌ها را در شهر راه نمیدادند به رشت آورده و بدرمان وی می‌پردازد

شلیمر شخص مزبور را که ظاهراً احمد نام داشته مدتی در رشت نزد خود نگاهداشته و وی را درمان می‌نماید (؟) احمد مدت دو سال (تا سال ۱۸۵۳ میلادی مطابق ۱۲۷۰ هجری قمری) بخدمت شلیمر پرداخته و در حقیقت مرهون وی هم است شلیمر بر اثر این درمان و ضمن معالجه در رشت شهرتی بسزا یافته که نتیجهٔ مشار بالبنان و مورد توجه خاص و عام شده وی چند سال در رشت به طبابت می‌پردازد و حاصل آنکه همین شهرت سبب آمدن وی به تهران میشود که پس از دکتر ادوارد ژاکب پولاک۲ به تدریس در دارالفنون ایران اشتغال میورزد هم اکنون بسیاری از پزشکان مسن گیلان مخصوصاً رشت شلیمر را اسماً بخوبی می‌شناسند .

1 – Charles Louis Schlimmer

۱ – ورود شلیمر به ایران در مارس ۱۸۵۱ میلادی مطابق سال ۱۲۶۸ هجری قمری که سال بنای دارالفنون ایران بدست امیر کبیر بوده میباشد

1 – Dr Edward yacob Polak .

بهبود بیمار طالشی باعث شهرت شلیمر در سرزمین گیلان می‌شود . وی بسیار طمعی برائر حدمت به مردم بدون آنکه قبلاً دعوتی از وی بعمل آمده باشد در ایران به طبابت آزاد پرداخته است . باید دانست ولی از شلیمر عده‌ای از اطباء فرنگی برحسب درخواست و پیشنهاد کشور ما باین سرزمین آمده‌اند مانند دکتر کلو که ۱ طبیب اوائل سلطنت ناصرالدین‌شاه و دکتر ادوارد ژاکب پولاک سابق‌الذکر که بامستون بزرگ در ابتدای تاسیس دارالفنون بایران آمده‌اند ، در صورتیکه وضع شلیمر چنین نبوده است .

بهرحال و بهرجهت شلیمر جانشین دکتر پولاک اطریشی (اولین معلم جراحی و تشریح دانشکدهٔ پزشکی یا کلاس طب دارالفنون ایران) میشود .

زناشوئی شلیمر

شلیمر طی اقامتش در تهران با دوشیزه‌ای بنام «باغداگل‌خانم» که دوشیزه‌ای تحصیلکرده و آشنا بزبان فرانسوی بود وصلت می‌نماید .

آشنائی شلیمر با باغداگل در مجلسی بعمل میآید کـه شلیمر بشوخی از جمع دوشیزگان سوال می‌نماید که یادتان است که بچه نحو تولد یافته‌اید ؟ همه در جواب عاجز و مأخوذ بحیا میگردند جز باغداگل که فی‌البداهه میگوید : اگر یادتان باشد من هم یادم است .

شلیمر را این سخن خوش‌میآید و تصمیم بازدواج با باغداگل میگیرد که ثمرهٔ این وصلت دو فرزند گردیده که یك‌پسر بنام آدلف‌و دیگری، دختر بنام ماریانا ـ آداعب در دارالفنون تحصیل می‌کرده و قرار بود که بخرج دولت برای ادامهٔ تحصیل به‌اروپا برود متأسفانه برائر ابتلاء به مننژیت۲جوانمرگ می‌گردد و شلیمر را داغدار می‌کند .

اما ماریانا بزوجیت‌مارکارآرا کلمیان میآید و نتیجهٔ آن سه فرزند بنامهای ۱ ـ وارطانوش که عیال آقای هایك طاطاوسیان داروساز صاحب‌داروخانهٔ‌طاطاوسیان واقع در چهار راه عزیزخان، ۲ـ آنژلیك که عیال دکتر واقارشاك‌یقیایان شده که در رشت‌داروخانه‌ایران راداشت، ۳ ـ آقای‌دکتر آشوت‌آرا کلیان استاددانشکده ادبیات و علوم انسانی میباشند که بسیاری از اطلاعات پدر بزرگ خود مرحوم شلیمر را دراختیار نگارنده گذارده‌اند و بدین وسیله از ایشان تشکر می‌نمایم اما مارکارآرا کلمیان‌شوهر ماریانا پس از تولد آشوط فرزند آخری فوت می‌نماید و ماریانا تمام فرزندان خود را تربیت نموده و بزرگ می‌کند .

از مرحوم شلیمر مستمری به باغداگل عیال آنمرحوم و آنگاه به ماریانا میرسید که تا آخر عمر از آن استفاده می کرده‌اند روزی رئیس‌شهربانی وقت‌نزد ماریانا آمده که اعلیحضرت رضاشاه کبیر فلان روز ترا (ماریانا) احضار کرده‌اند وی (ماریانا) نزد اعلیحضرت بارمی‌یابد . از طرف رضاشاه کبیر سوالاتی از وی

1 - Cloquet .

1 - Meningite . = سرسام

میشود و پس از اجازهٔ نشستن میفرماید ، که بعلت قطع مستمریها که بعمل آمد اجباراً مستمری شما (ماریانا) طبعاً قطع خواهد شد اما چون شلیمر خدمت بسیار مهمی به کشور ما نموده است ، اکنون بار دیگر مستمری یا بنحوی که مایلی کارت انجام شود . ماریانا عرض می کند هرطور امر شاه ایران است .

آنگاه توسط سفارت ایطالیا که کارهای سفارت هلند را بر عهده داشت ترتیب کار مستمری درحق ماریانا داده میشود ولی پس از چندی مستمری توسط متصدی (یا متصدیان وقت) قطع میشود مطلب به عرض رضاشاه کبیر میرسد از متصدی (یا متصدیان) بازخواست می نماید و بار مستمری درباره ماریانا برقرار میگردد که تا آخر عمر این مستمری بوی داده شده است (بنابر اظهارات آقای دکتر آشوت آرا کلیان نقل از گفتهٔ ماریانا) .

در دارالفنون و طبابت و تحققات طبی

آنچه از خلال صحائف مؤلفات حکیم شلیمر مستفاد میگردد وی قریب سی سال در ایران بطبابت و تدریس و تالیف کتب و تهیهٔ مکتب طبی اشتغال داشته است . تدریس وی در دارالفنون بالغ بر ده سال میباشد و پس از ورود دکتر میرزا رضا تهرانی بسال ۱۲۸۳ هجری قمری مطابق با ۱۸۶۶ میلادی شلیمر دست از تدریس طب فرنگی کشیده و آنرا به دکتر رضا تهرانی واگذار می نماید

تدریس وی در دارالفنون ایران یکی از ادوار بسیار درخشان مدرسه طب ایران بود عموم طلاب علم طب پروانه وار دور این پزشک خدمتگزار جمع میشدند و تقریرات او را یادداشت مینمودند ، چنانکه مدتی این تقریرات بصورت جزوات در دست اشخاص دست بدست میگشته است . نگارنده شخصاً چند کتاب خطی بخط مرحوم میرزا نصرت قوچانی حفظ الملك والدشادروان دکتر سرهنگ عزیزاله نصرت در کتابخانهٔ ایشان دیده‌ام میرزا نصرت قوچانی شاگرد بلافصل شلیمر بود .

پس از آنکه شلیمر از تدریس در دارالفنون فراغت یافت بیشتر بطبابت و تحقیق پرداخت و از سال ۱۲۹۰ هجری قمری مطابق ۱۸۷۴ میلادی دیگر معلوم نیست شغل و مقام دانشگاهش چه بوده است ؟ اما آنطور که در پشت کتاب شمائیه و فرهنگش مندرج است استاد سابق طب دارالفنون ایران وطبیب نظام و دربار وسرهنگ افتخاری ارتش ایران و طبیب صحی تهران و صاحب نشان شیروخورشید از دولت ایران و دارای نشان استانیسلاس روسیه بوده است ۲

شلیمر پس از برکناری از تدریس دارالفنون که علت آن معلوم نیست در موقع ورود دکتر میرزا علیا کبرخان ناظم الاطباء نفیسی به دارالفنون به سال ۱۲۸۳ هجری قمری (مطابق ۱۸۶۶ میلادی بفرمان ناصرالدینشاه دکتر میرزا

---

1 - Stanislas .

۲ - باید دانست که مرحوم شلیمر بمناسبت کاردانی و تسلطش بچند زبان و آشنائی به کشور ، نمایندگی افتخاری چند کشور را داشت .

رضا تهرانی به معلمی و تدریس طب فرنگی منصوب میشود .

از آن بعد شلیمر در تهران بوده و مشاغل طبی در دستگاه‌های دولتی راداشته ، اما تدریس نمی‌نموده است، چنانکه در پشت جلد کتاب که سال ۱۸۷۴ میلادی مطابق ۱۲۹۰ هجری قمری است بدین موضوع اشاره نمود و چنانکه آمد خود را استاد سابق طب دارالفنون معرفی کرده است .

بهرحال وی پس از ترك تدریس در دارالفنون به طبابت و تحقیق پرداخته است . ابتدا در تهران مشغول امور بالا بود و سپس به اغلب نقاط ایران مانند قم و اصفهان و یزد و کرمان و بلوچستان و بندرعباس مسافرت نمود و در جمع این نقاط درباره بیماری‌های ساریه و بومی و تحقیقات درباره شناسائی گیاهان محلی (مخصوصاً گیاهان طبی) کشور ما به تحقیقات و تتبعات پرداخته است .

از بایگانی آقای دکتر آرا کلیان نوهٔ دختری آن مرحوم که مقدار زیادی از این اطلاعات را بهمت ایشان تنظیم نموده‌ام چنین مستفاد میگردد که با آنکه استاد دارالفنون نبوده ولی مورد لطف شاه بوده است . بدلیل آنکه ضمن اوراق و اسنادی که دردست آقای دکتر آرا کلیان میباشد، احکام و فرامینی دیده میشود که شاه به جمیع ولاة و حکام و دیوانیان دستور مساعدت و کومك داده است و این میرساند که اولا شلیمر مقام حقیقی و خدمتگزاری خود را داشته و ثانیا اصولا روح تحقیق در وی بحد قابل ملاحظه وجود داشته است.

طی مسافرتهائی که به نقاط مختلف کشور نمود درباره بیماریهای خوك ۱ و جذام ۲ وسالك ۳ و برص ۴ و انواع تب‌ها بمانند تب راجعه ۵ واسهالهای وبائی ۶ و وبای شیرخواران ۷ وداءالفیل ۸ و کچلی ۹ و امثال آنها تحقیقات بسیار ارزنده نموده است . موضوعات بالا از کتاب لغت‌نامهٔ وی و در خلال صحائف آن مشاهده میشود .

شلیمر در جمیع مسافرتهایش با توفیق کامل روبرو گردیده ، بدلیل آنکه مردی بسیار خلیق بوده واز طرفی بمردم خدمت وطبابت مجانی می‌نموده، بدین لحاظ مورد احترام همگان قرار میگرفته است بعلاوه در میان اطباء ایرانی

1 - Draconculose = Filaire de Medine = عرق‌المدینی = عرق‌المدنی = رشته

2 - Lèpre .

3 - Bouton d'Orient = Bouton d'Alep = کوفت ارمنی

4 - Vitilligo .

5 - Fiévre recurrente .

6 - Diarrhées cholerique

7 - Cholera des enfants.

8 - Elephantiasis .

9 - Teigne .

نیز محترم بود ، بدلیل آنکه به آداب وسنن کشور ما احترام فوق العاده می گذارده است .

شلیمر تا آخر عمر در ایران بود و در این سرزمین بخاك سپرده شده است آقای دکتر حقیقی در کتاب « راهنمای دانشکدهٔ پزشکی ، داروسازی ، دندان پزشکی و بیمارستانها و آموزشگاههای وابسته » چاپ تهران بهمن ماه ۱۳۳۲ شمسی در صفحهٔ ۴۸ متذکر گردیده است : «. بطوریکه این عناوین نشان میدهد در ۱۲۹۰ هـ. ق. معلمی دارالفنون شغل سابق و بقیه مشاغل فعلی اوست ، از این تاریخ ببعد دیگر خبری از شلیمر در دست نیست» . اینکه تذکر داده شده دیگر خبری از شلیمر در دست نیست صحیح نمی‌باشد ، چرا که او در تهران بوده و در تهران درگورستان پرتستانها بخاك سپرده شده است (امیرآباد غرب تهران) .

آثار و مولفات

الف - سرالحکمه - در ۱۶۰ صفحه رقعی چاپ سنگی بخط نستعلیق و چند شکل که یك دوره کالبد شناسی و وظائف الاعضاء و در چهارباب که بسال ۱۲۷۸و۹ هجری قمری در چاپخانهٔ آقامیرزا علیا نقی تهرانی در تهران بچاپ رسیده است ، (مطابق باسال ۱۲۴۱و۲ شمسی و ۱۸۶۲و۳ میلادی) .

ب - زینه الابدان (در بیماریهای پوستی) در ۲۰۵ صفحه رقعی چاپ سنگی بخط نستعلیق در دومقاله بسال ۱۲۷۹ هجری قمری (مطابق باسال ۱۲۴۲ شمسی و ۱۸۶۳ میلادی) در تهران بچاپ رسیده است

ج- جلاءالعیون (در بیماریهای چشم) در ۲۶۸ صفحه قطع کوچك چاپ سنگی بخط نستعلیق در دو جزء بخط عبدالغفار همدانی .

د - قواعد الامراض (یا کلیات طب فرنگی در ۱۱۵ صفحه چاپ سنگی بخط نستعلیق در سه باب بسال ۱۲۹۲ هجری قمری مطابق با سال ۱۸۷۵ میلادی در تهران بچاپ رسیده است .

هـ - شفائیه در ۵۹۳ صفحه + ۵۵ شکل بخط نستعلیق چاپ سنگی که یك دوره درمانهای طب فرنگی است . ترجمهٔ میرزا عبدالکریم بن حاج محمد اسمعیل یزدی تهرانی و بخط غلامعلی شاملو صدرالاطباء- تهران ۱۲۸۴ هجری قمری (مطابق ۱۸۶۹ میلادی) .

و - مفتاح الخواص (در آثار ادویه مستعمله در طب برسبیل عموم)

ز - اسباب التدویه (در طرز

ساختن ادویهٔ مفرده و مرکبه و استعمال وقدر شربات آنها در امراض)

ح - فرهنگ شلیمر یا شاهکار مرحوم دکتر شلیمر. این فرهنگ که بنام

Terminologie Medico_Pharmaceutique et Anthropologique Française_Persane

میباشد همان است که در ابتدا ذکر آن آمد

چاپ اول کتاب در ۵۷۰ صفحه با ۳۷۱ صفحه و ۵ صفحه مقدمه بااضافات مقطع فرهنگ فارسی جلی بزرگ چاپ سنگی بسال ۱۸۷۴ میلادی مطابق با ۱۲۹۱ هجری قمری و ۱۲۵۲ شمسی بترتیب حروف تهجی در چاپخانه علیقلی خان بطبع رسیده است .

متن لاتین کتاب فرانسوی و بخط کتابتی درست که ترجمه لغات به خط نسخ میباشد و معادلهای آنها به همت زبان نیز ضمیمه است و بسیاری از واژه‌ها را به‌لاتینی نگاشته که ترجمهٔ فرانسوی و انگلیسی و آلمانی برآنها آمده است .

فرهنگ فارسی آن بخط نسخ است که در برابر آنها شماره صفحات متن کتاب میباشد .

این کتاب جمعاً یك دائرة‌المعارف طبی و داروسازی ودرمان شناسی است که مخصوصاً آنچه که مربوط به نواحی و آب‌وهوا و رسوم وعادات کشورمامیباشد در آن مشروحاً ذکر گردیده است .

کتابت فرانسوی آن را مرحوم مزین‌الدوله کفایت نموده است .

بطوریکه از خلال صحائف کتاب (در مبحث جذام) مستفاد میگردد این نسخه چاپ دوم کتاب است و چاپ اول آن بنظر میرسد نادر و کمیاب میباشد ، چرا که طالب زیاد داشته و بمجرد چاپ و انتشار آن تمام شده است ،

متنی پارسی از قرن چهارم هجری؟

معرفی قرآن خطی مترجم شماره ۴

از

دکتر احمد علی رجائی بخارائی

از انتشارات سازمان امور فرهنگی و کتابخانه‌ها (آستان قدس) رضوی

علی

با اینکه امانت داری در ترجمه ، از دیرباز در ایران سابقه داشته، و بیش‌وکم ترجمه های دقیقی ازمتون مختلف در دست‌داریم، درمیان ترجمه‌های موجود، درزبان دری، ترجمه‌های قرآن، همواره دقیق‌ترین نوع ترجمه‌ها بوده است ، زیرا وجدان مذهبی مترجمان و مفسران همواره سبب شده است که تامرز احتیاط و وسواس‌کار ترجمه را بدقت مورد نظرقرار دهند، ازاین روی یافتن برابرهای دقیق واژه‌هـای فارسی -آنهاکه درترجمهٔ قرآن‌کریم آمده -کاری است بسیار اطمینان بخش ، و درکارفراهم آوردن‌یك فرهنگ فارسی مستند این‌گونه ترجمه‌ها ازبهترین اسناد بشمار است .

متن حاضر یکی از این ترجمه‌های قرآن است‌که بسیاری از واژه‌های کهن فارسی را دربردارد .

درمقدمهٔ جامعی‌که مصحح کتاب برمتن چاپی نوشته‌اند مشخصات نسخه را بیان‌کرده‌اند ۱ و همچنین نوشته‌اندکه «... تاکنون ... بیش از چهار صد نسخه یافته وبرگزیده شده است‌که اگرعمری وتوفیق خدمتی‌باشد باید نسخه‌های مهم آن‌ها راکه‌کمتر ازصد بیست دقیقاً معرفی‌کرد وبه عالم ادب ومجامع علمی زبان‌شناسی جهان شناساند ودرعین حال به مدد همکارانی فاضل و همدل، سخن‌نیوش وسخت‌کوش ... همه لغات این چهارصد نسخه تاآنجاکه‌برابرهای فارسی درمعنی لغات تازی به‌کاررفته است ... استخراج وفیش شود ...»۲

مصحح برای نمایاندن‌ترجمهٔ‌کتاب حاضر، نمونه‌هایی ازآن رادربرابر ترجمه‌های دیگرقرآن مانند ترجمه تفسیرطبری ،کشف الاسرار ، تفسیرقرآن

۱ــ مقدمهٔ‌کتاب‌ص۱۲

۲ـ مقدمهٔ‌کتاب ص۴

پاك و تفسیر بصائر یمینی قرارداده ، وهمچنین درمقدمه نموداری از واژه‌های این ترجمه را بدست داده‌اند .

ضمن مطالعه کتاب به چند نکته برخوردم که از نظرمی گذرد . باید گفته شود که این یادداشت بهیچ وجه از ارزش کار مصحح محترم نمی کاهد ، رنجی که ایشان درفراز آوردن این کتاب برده‌اند مشکور است ، اینك آن یادداشت‌ها :

ص۳۷ س۳

یفقهو[1] : برافتند

و درحاشیه درباره این واژه نوشته‌اند : «یعنی دریابند وهنوز این لغت - برافتادن - درخراسان به‌کار می‌رود» .

درگفتار مردم خراسان «برافتادن» به‌معنی فهمیدن ودریافتن نیست بلکه «برسرچیزی افتادن» یا «ورسرچیزی افتدن» به‌معنی فهمیدن ودرك کردن است. و «برافتادن» به‌معنی از بن رفته وریشه‌کن شدن است و میگویند «با آل علی هر که درافتاد ور افتاد» .

گمان می‌رود این شکل - برافتند - تصحیف وتحریف - پی‌افتند - از ترکیب - پی‌افتادن - باشد که به معنی درك کردن درچند متن دیده آمده است ، و درگویش مردم هراره افغانستان وهمچنین بعضی از شهرهای خراسان امروز به‌کار می‌رود. این صورت - پی‌افتادن - درفرهنگهای موجود فارسی دیده‌نشد فقط نمونه‌هایی از آن درچند متن فارسی آمده است درتفسیرقرآن پاك آمده است : «اکنون به‌آشکارا دشنام می‌دهیم ومی گوییم راعنا ، اوخود پی‌نیفتند»[1]

ص۴۶ س۱۳

« و ازمردمان کس است که پیکار کند درهستی خدای بوی دانش وپس‌روی می‌کند هردیوی ستنبه‌ی» .

حاشیه بوی دانش را با «کذا ...» نموده‌اند و نوشته ظاهراً بی‌دانش . بوی دانش درست است و درترجمه «... بغیرعلمٍ ...»آمده است «به بی دانش»

ص۵۵ س۱۵

۱- تفسیرقرآن پاك ،به تصحیح نگارنده این یادداشت ازانتشارات بنیادفرهنگ ص۶۵. برای شواهد وتوضیح بیشتر نگاه کنید به تعلیقات همین کتاب ص۱۴۳.

«گفت این عصای من است تا ورحسم بران و ...»

ورحسم درست نمی‌نماید ظاهراً «ورچسم» است به معنی تکیه‌کردن یا تکیه دادن و درمتون فارسی به این معنی به‌کار رفته است درمجمل‌التواریخ والقصص آمده است :

« و مسجد بیت‌المقدس همی فرمودکردن [سلیمان] قدری مانده بود ، برعصا فرازچسمد »[1].

ص۵۶ س۱۹

... و نفراید کافران راکفر ایشان نردیك خدای ایشان مگر دشمنادگی، درمتن‌دشمنادگی بوده است و درحاشیه نوشته‌اند ط: دسمنادگی. دشمنادگی‌هم درست است وصورت دیگری است اردشمنادگی، که به‌صورت دسمنایگی[ابدال د = ذ به ی] درمتون فارسی مکرر دیده آمده است :

نظیر : پادیر - پاییز ، آدا - آیا ، واذیح = وادیج[2]

ص۹۰ س۱۰

« ونه‌گفتار کندایست اندکی‌اید آنچه پند می‌پذیرید»

واژه «کندا» را درحاشیه باکذا... مشخص‌کرده‌اند این صورت‌که در ترجمۀکلمۀ «کاهن» آمده است درمتون دیگر هم دیده شدکه برای روشن شدن به ذکریکی دوشاهد بسنده می‌کند :

درتاریخ سیستان آمده :

«... چون ازخواب بیدار شدم‌کندآن[3] قریش را بپرسیدم»[4]

۱ـ مجمل‌التواریخ والقصص به تصحیح مرحوم ملك‌الشعراء بهار ص۲۱۱ وهمچنین نگاه کنید به ص۲۳ـ۲۶۷

۲ـ مجلۀ سخن دورۀ هجدهم شماره۷ بخش کتابهای‌تازه «نقدی برالابنیه عن‌حقایق‌الادویه»

۳ـ کندان صورت رسم‌الخطی دیگری‌است از کندا‌آن یا کندایان که درمتون فارسی مکرر دیده شده است نگاه‌کنید به : تفسیر قرآن پاك بنیاد فرهنگ ایران چاپ عکسی ص۸۳ ترجمۀ تاریخ طبری عکسی بنیاد فرهنگ ایران ص ۴۴ س ۲۰ ـ فارس نامه ابن بلخی چاپ مطبعه دارالفنون کمبریج ۱۹۲۱ ص۵ س۶. مقامات ژنده پیل حاشیه ۹۸

۴ـ تاریخ سیستان ص۵۰

«... و بسیاری ار کنداو و فال گویان وزجروکسانی که درشانه گوسفند نگرند»[۱]

ص۱۰۴ س۱۵

«وچون موسی گفت مرحوان خویش را یعنی یـوشع ، وانگردم به گرد آمدی گاه از دو دریا ، یا می روم سالهای بسیار»

در حاشیه نوشته‌اند : «کذا ، صحیح «به گرد آمدن گاه» است» .

«به گرد آمدی گاه» درست است .

درترحمهٔ تفسیرطبری بازهم نطیر آن آمده است :

«حون برسیدند بگرد آمدی گاه از دو دریا ماهی‌سان را ، که برسیدیم از سفر کردن[۲] ...»

و حایی دیگر آمده است :

«آتش دورخ که وعده کرده است خدای آنکس‌هـا راکه کافر شدند وبد واگشتی گاهی است»[۳]

ص۱۰۰ س۸

«جیر آمد به توخبر پوشیده ؟»

و درص۱۲۰ همبن کتاب آمده است : «گفت جیر حواهید تا راهنمویی کنمتان برخاندان کس‌هایی که بپذیرند ورا ؟»

واژه «جیر» دراین دومورد درترحمهٔ «هل» و به‌معنی آیا آمده است . صبط دیگری ازاین واژه ــ چیز ــ درترحمهٔ تفسیرطبری ــ حیر ــ می‌باشدکه چندین بار درکتاب مذکور به‌کارشده است :

«بگو حیر برابر باشد نابینا وبینا، نه اندیشه‌کنید ؟[۴]»

یا این مثال : «حیر یافتید آنچه وعده‌کرد خداوند شما ...؟[۵]»

«حیرپاداش دادند ناگرویدگان را آنچه همی‌کردند ؟[۶]»

۱ـ مجمل التواریح والقصص ص۱۰۳

۲ـ ترحمه تفسیرطبری ج۴ ص۹۳۱

۳ـ ایصاً همان کتاب ج۴ ص ۱۰۶۳

۴ـ ترحمه تفسیرطبری ص۴۴۳

۵ـ ایصاً همان کتاب ص۵۰۳

۶ـ ایصاً ص۱۹۹۹ وبرای شواهد بیشتر نگاه‌کنید به ص۸۰۹ــ۱۴۶۰ــ۱۹۸۱

بهر روی ضبط دقیق وصحیح این واژه باشواهد یاد شده روش شد .
یکی از حند واژهٔ نادر و درحور تأمل دراین کتاب «همانا» است که در ترجمهٔ «سراب» آمده است .
زمخشری درکتاب مقدمةالادب «همانا» را در ترجمهٔ حیال آورده‌است[1] و مؤلف لسان التنزیل «الرعم» را به «گفتن برهمانا» برگردانیده است.[2] با توحه به‌معنی اصلی «سراب» که ـ تصویر عیرواقعی ار حیری است ـ و همچنس حیال ، روشن می‌شود که «همانا» واژهٔ بسیار ریبایی است در ترجمهٔ «سراب». می‌نویسد : «تخمین : برآورد کـردں قیمت سری‌هاست ، این‌کلمه ار «حمانا» مشتق شده و درفارسی درمورد شك و گماں به‌کار می‌رود»[3].
واژهٔ «خمانا» که خوارزمی تخمیں را ازآن دانسته صورت دیگری است از«همانا» وهمانا بااین معنی‌هم درمتون فارسی به‌کاررفته است. درکتاب سرح قصیدهٔ ابوالهیثم آمده: «ومرغ به عادت گوید به همانا به بتحقیق»[4]
شاهد دیگر : «وآن قول است به‌تخمیں وهمانا نه بتحقیق»[5]
و در فارس‌نامهٔ ابن‌بلخی‌آمده است: « وارتفاع این دکه مقدار سی گز همانا باسد.»[6]
این واژهٔ ـ همانا ـ دوبار درترحمهٔ تفسیرطبری ـ درترحمهٔ سراب ـ آمده است: «کارهای ایشان چون همانایی باسد به‌بیابانی سوره ز۰یں»[7]
یا این شاهد: «وبرانند کوهها و باسد چون همانایی»[8]
واژهٔ دیگری ازاین متن «دوسرکان» یا «دوسرگان» است که درترحمهٔ «منافقون» آمده است.
«وحون همی گفتند دوسرکان وآن کسها که‌دردلهای‌ایشان‌بیماری‌است»[9].

۱ـ مقدمةالادب ص۱۷۰
۲ـ لسان‌التنزیل (= زبان قرآن) به تصحیح مهدی محقق ص ۵۹
۳ـ ترحمهٔ مفاتیح العلوم ازحسین خدیوجم ص۶۳
۴ـ شرح قصیدهٔفارسی ابوالهیثم به‌تصحیح ومقدمه‌فارسی وفرانسوی هنری‌کربین، محمد معین ص۶۲ س۱۵
۵ـ ایضاً ص۶۹ س۸
۶ـ فارس‌نامهٔ ابن بلخی ص۱۲۶
۷ـ ترحمهٔ تفسیرطبری ص۱۱۱۸
۸ـ ایضاً همان کتاب ص۱۹۷۷
۹ـ کتاب متنی پارسی ازقرن چهارم ص۱۷۴

ویا این‌شاهد: «چون گفتند دوسرگان یادروگان[۱] وآن کسها که دردلهای شان بیماری بود یعنی شك ونفاق».[۲]

این واژه درترجمهٔ تفسیرطبری بتکرار بکار رفته است:

« تا پاداش کند خدای راست‌گویان را به راستی ایشان و عذاب کند دوسرگان را...»[۳]

«آن روز که گویند منافقان و زنان دوسرگان از مردان وزنان...»[۴]

واژه‌های دیگری دراین کتاب آمده است که درمتون دیگر کمتر به‌کار رفته است و ازآن جمله است:

ص ۵۵ «برچسدن» که به صورت صرفی «برچسم» در ترجمهٔ «اتوکؤ» آمده‌است.

ص۹۱ «کنانه»[۵] که مقابل «عسق» آمده است .

ص۹۵ «مستان» که برگردانده «اردلون» است.

ص۹۷ و ص۱۳۳ «بوچکی» درترجمه «لارب» آمده است واژه «نوچ» که هنورهم متداول است به‌معنی‌چسبناك درخراسان «چسو» و «الص»هم می گویند.

ص۱۰۵ «اندحشدن» که صورت صرفی «بسدحشبدم» مقابل «اویا» به‌کار رفته است وبه صورت اندخسیدن هم درمتون به‌کاررفته است.

ص۱۷۱ «مرگی»[۶] که برابر واژهٔ «موت» آمده است.

ص۲۱۱ «بوشاسب» که در این متن به‌معنی خواب و خواب دیدن به‌کار رفته است در معنی بلوغ و بالغ شدن است .

سپاس‌گزاری ازمصحح دانشمند کتاب ــ که درتصحیح و تدوین این‌متن رنج فراوان برده‌اند ــ فریضه‌ای است که ازیاد نمی‌رود.

۱ــ دروگان شاید صورتی از دوروگان (= دورویان) باشد وشاید دروگان به معنی دروغ زنان .

۲ــ ایضاً همان‌کتاب ص۱۷۷.

۳ــ ترجمهٔ تفسیرطبری ص۱۴۲۵.

۴ــ ایضاً ص۱۸۰۶ ونیز نگاه کنید به ص۱۴۲۳ــ۱۴۲۹ــ۱۸۷۳

۵ــ این واژه درهدایةالمتعلمین فی‌الطب مکررآمده است نگاه‌کنید به ص۱۳۲ــ۱۶۷و... و درترجمهٔ تفسیری طبری نیز دیده شد نگاه کنید به ص۱۴۹۹ حاشیهٔ صفحه

۶ــ درمتون بتکرار به‌کار رفته است برای شواهد این واژه نگاه کنید به‌تعلیقات‌تفسیر قرآن پاك ص ۱۳۶

امید است همانطور که درمقدمهٔ این متن نوید داده‌اندکار فراز آوردن فرهنگ قرآن سامـان گیرد. موفقیت ایشان را در انجام دادن خدمات علمی خواستارست.

●●

مسافرت در ارمنستان و ایران

مـؤلف : پ امده ژوبر
مترجم . علیقلی اعتماد مقدم
ناشر : بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۴۷

«هنگامی که از ایـران می‌خواستم بیرون بروم ، حس سپاسگزاری شـدیدی نسبت به اینهمه کسانـی که ترکشان می‌کردم به من دست‌داد. علاوه براینکه ازجداشدن [از] آنان‌افسوس می‌خوردم، فکرآینده وناراحتی‌که باید درحین عبور از ترکیه (مقصود عثمانـی آن روزگار) متحمل شوم برنگرانیم می‌افزود. درواقع درستی وزرکی و مهمان‌نوازی ترکها هرچه می‌خواهد باشد یك اروپائی ، ادب ، مهربانی و شکیبائی دینی ایرانیان را ترجیح می‌دهد» (ص۲۷۴کتاب موردبحث)

اغلب اروپائیانی‌که به منظورسیاحت یا سیاست، از راه عثمانی به ایران مسافرت‌کرده‌اندکمابیش چنین نظریه‌ای ابراز داشته‌اند ، بهترین نمونـهٔآن را می‌توان در سفرنامهٔ خانم دیولافوا که همراه شوهرش به ایران آمـده بود مشاهده کرد و عبارات بالا که از سفرنامهٔ امده ژوبر نقل گردید مؤید این مطلب است .

این شخص ، درتاریخ روابط سیاسی ایران وفرانسه در زمان فتحعلیشاه قاجار،شخصیت مهمی به‌شمارمی‌آید ومعاهدهٔ معروف «فین کن اشتاین Finken Stein به توسط اوبین ایران وفرانسه منعقد گردیده است وبراثر همین عهدنامه بودکه میسیون معروف نظامی ژنرال گاردان برای‌تجهیز ارتش‌ایران ـ جهت مقابله باروسها ـ به‌تهران‌آمد وسپس‌درخدمت عباس میرزا ولیعهد قرار گرفت.

ناپلئون، امپراطور معروف فرانسه، وقتی توجهش به‌ایران جلب شدکه خیال تصرف هندوستان را درسر می‌پخت ومی‌خواست بااین‌کار یکی از منابع اصلی قدرت انگلستان را ازچنگ آن‌کشور خارج‌کند و بدینطریق بتواند در سرزمین اروپابهتر باانگلستان مقابله‌کند،واگردرچنین موقعی‌ایران، بافرانسه متحدمی‌شد این‌مقصود بهتربدست می‌آمد. بهمین‌سبب بودکه ناپلئون امده‌ژوبر را بعنوان سفیرفوق‌العاده باتحف و هدایای فراوان و نامه‌ای بسیار خصوصی ـ بلکه‌خودمانی ـ برای فتحعلیشاه قاجار به تهران فرستاد و این شخص پس از

تحمل مشقات و صدمات فراوان ، که خواهد آمد، در ژوئن سال ۱۸۰۶ به تهران رسید .

در نامه به فتحعلیشاه، ناپلئون، ژوبر راچنین معرفی کرده‌است:

«من یك‌تن ازخدمتگزاران خویش رانزد تومی‌فرستم که در برمن‌مقامی مهم‌واعتباری کامل‌دارد».

ژوبر حسب دستور ناپلئون‌ازراه‌عثمانی به‌ایران‌آمد ولی‌امپراطوراز‌ترس آنکه مبادا عمال انگلستان او راشناخته وتوسط مقامات عثمانی از رسیدنش به تهران جلوگیری کنند، یکماه‌ونیم بعداز عزیمت‌او، شخص‌دیگری بنام «ژنرال رومیو» را نیز به ایران گسیل‌داشت و این دومی قبل از ژوبر ــ که درعثمانی گرفتاریهای شدیدی‌یافته ومدتی‌نیز پاشای بایزیداورا درسیاهچال‌زندانی کرده بوده‌است، به‌تهران‌واردشدونامهٔ ناپلئون‌را به‌فتحعلیشاه‌داد (اکتبرسال۱۸۰۵). این رومیو ، مدتی‌بعداز ورود به‌تهران درهمانسال ناگهان‌فوت‌کرد وبطوریکه درکتاب‌ماموریت ژنرال گاردان‌آمده‌است: «مرك اورامردم درتهران ــ به‌دروغ یاراست ــ به تحریکات وجنایات سیاسی‌منتسب‌نمودند» دربار ایران ازاین پیش آمد بی‌نهایت‌غمگین گردید ونعش‌او راباحترامات حرکت‌داده درقبر کوچکی نزدیك‌حصار تهران دردویست قدمی دروازهٔ حضرت عبدالعظیم و جنوب شهر به خاك سپردند»(۱)

بهرحال ژوبر درژوئن سال۱۸۰۶ به تهران وارد شد وبطوریکه مفصلا درسفرنامه خود آورده‌است دراین‌شهر بیمارشد و مدتی بستری گردید و چون فتحعلیشاه پرسك‌معالج اوراتهدیدکرده‌بودکه درصورت‌مرك ژوبر، اونیز بدست دژخیم سپرده‌خواهدشد، هم‌معلوم می‌شود که ناخوشی‌سختی داشته وهم اینکه‌شاه می‌ترسیده‌که بعدازمرگ «رومیو» اگراین‌یکی‌هم درایران بمیرد، روابط اوبا ناپلئون ــ که در این هنگام دولت ایران احساس احتیاج فوق‌العاده‌ای به آن می‌کرد ــ درنطفه ازمیان‌برود .

خوشبختانه ژوبرشفایافت وهنگامی‌که ازایران می‌رفت ــ بقول‌خودش ــ خوشحالی طبیبش ــ میرزاشفیع ــ وصف نشدنی‌بود: «میرزاشفیع نمی‌توانست... به من‌شرح دهدکه چه اندازه خوشحال است [در متن ترجمه : خوشحال بود] که از من جدا می‌شود و جانش راکه پیوسته به سلامتی من بسته بود نجات می‌دهد.»

---

۲ نگاه‌کنیدبه : تاریخ‌روابط سیاسی‌ایران‌وانگلیس. محمود محمود. ج۱ ص۵۵ ومابعد

همانطور که گفته شد، ژوبر مذاکرات مفصلی در تهران با اولیای دولت و شخص فتحعلیشاه انجام داد که سرانجام منجر به عقد عهدنامهٔ اتحادی شد که در تاریخ چهارم مه ۱۸۰۷ (برابر ۲۵ صفر ۱۲۲۲) درمحل «فین کن اشتاین» بامضای ناپلئون نیز رسید و بهمین نام مشهور شد. متن کامل این عهدنامه در ۱۶ ماده در کتاب محمود محمود آمده است.

بدنبال این عهدنامه ، ناپلئون فرمانی برای اعزام ژنرال گاردان به ایران صادر کرد و دستورالعملهای مفصلی نیز شخصاً به ژنرال مربور داد.

ایران از این اتحاد بافرانسه مقصود عمده‌ای که داشت پس گرفتن گرجستان بود از روسها، چه در این هنگام روس و فرانسه در جنگ بودند. (اما متأسفانه گاردان و همراهانش هنوز به نیمه‌راه نرسیده بودند که معاهده معروف تیلسیت Tilsit ، بین ناپلئون والکساندر تزار روس به آرزوهای ایران پایان داد، و یکبار دیگر بر فتحعلیشاه معلوم شد که فرانسه و انگلیس فرقی بایکدیگر ندارند و هیچ بیگانه‌ای جز بخاطر منافع شخصی خود دست دوستی و اتحاد بجانب کسی دراز نمی‌کند .

میسیون گاردان در مدت یکسالی که در ایران بود، خدماتی انجام داد ولی البته نه آن خدماتی که دولت ایران ـ برای راندن روسها از گرجستان ـ متوقع بود و انتظارداشت. چه افسران فرانسوی حتی در جنگهای قفقاز خود را کناری کشیدند و کاری انجام ندادند .

باری، همین خدمت کوچك فرانسویان نیز از نتایج سفارت ژوبر بودکه کتاب حاضر یادداشتهای مربوط به این سفارت ومسافرت است که گاهگاه بادقت ومو شکافی بسیار بشرح آنچه دیده وبراو گذشته است می‌پردازد

گفتنی است که این سفرنامه نیز، مانند سفرنامه‌های اروپائیان دیگر از اغراق ومبالغه وغلو خالی نیست. دراین تردیدی نیست که در آنهنگام که اروپائیان نسبت به مردم مشرق زمین اطلاعات اندکی داشتند، وبلکه شرق را مرکز عجایب جهان می‌دانستند، جهانگردان نیز ازین موضوع استفاده می‌کردند وهرچه مبالغه‌آمیزتر درباره دیده‌ها وشنیده‌های خودداد سخن می‌دادند تاکار خودرا بزرگتر جلوه دهند. مثلا در این کتاب داستان گرفتاری ژوبر در بایزید و به سیاهچال افتادن او به این صورت وحشتناکی که وصف کرده ازمطالبی است که می‌شود در آن تردید کرد. چطورمی‌توان قبول کرد که یك مأمورسیاسی مدت هشت ماه درسیاهچالی که فقط روزنهٔ کوچکی آنرا بجهان خارج ـ آنهم داخل یك دژ ـ مربوط می‌کند

محبوس باشد و با آن معجزات وبا و طاعون وغیره از مرگ بگریزد ولی بعداز آزادی حتی یک تکه کوچك ازجواهرات وهدایای با ارزشی که برای فتحعلیشاه می آورده، کم وکسر نشده باشد!؟ اگر پاشای بایزید اورا خودسرانه بزندان و سیاهچال افکنده بود وحتی قصد قتل اورا داشت ـ و بتصریح خودژوبر، کارهمیشگی این حاکم ودیگران راهزنی بود ـ چه شد که جواهرات او بغارت نرفت. واساساً مأموران انگلیسی دراین میان چه نقشی زده و چه تسلطی برحاکم داشته اند.؟

توصیفی که ازعباس میرزای نایب السلطنه و ولیعهدفتحعلیشاه ـ که تحقیقاً ازمردان برجستهٔ دودمان قاجار به شمار می آیدمی کند جالب است، علی الخصوص اینکه عباس میرزا دراین وقت فقط نوزده سال داشته است. اما گفتگوی عباس میرزا بااو به صورتی که درکتاب آمده بکلی ساختگی به نظرمیرسد. چنین مینماید که مولف استنباطهای خودرا ازسخنان عباس میرزا ـ بعدها که می خواسته یاد ـ داشتهای خودرامرتب کند، بصورت خطابه مانندتنظیم کرده باشد. درهرحال اگر «ماده اولیه» این سخنان ازعباس میرزا باشد ـ که دلیلی هم برداین مطلب دردست نیست ـ درواقع باید گفت که این جوان نوزده ساله بارقه ای ازنبوغ در وجود خودداشته (عباس میرزا درسال ۱۲۰۲ ق برابر با ۱۷۸۸ میلادی بدنیاآمده) وافسوس باید خوردکه درآن شرایط تعیین کنندهٔ جهان، اگر این جوان ازیك تربیت صحیح و یك دستگاه حاکمه بینا و کاردان نیز برخوردار می بود بدون شك سرنوشت ایران جز آن بودکه دیده ایم

حتی ژوبرهم شگفتی خودرا ازبرخورد باعباس میرزا نمی تواند پنهان کند. اوشایدهرگز تصورنمی کردکه درمشرق زمین باجوانی چون ولیعهد فتحعلیشاه برخورد کندکه به او بگوید: «آن چه توانائی است که شماراتااین اندازه ازمابرتر ساخته است؟ دلایل پیشرفت شماوضعف ماکدام است؟ شماهنر حکومت نمودن ، هنرفیروزی یافتن، هنربه کارانداختن همهٔ وسایل انسانی رامی دانید» (ص ۱۳۷). بدینجهت است که می نویسد. «این پرسشها... مراسخت بشگفتی می انداخت. درترکیه (مقصودعثمانی است، ومتأسفانه مترجم همه جابجای عثمانی ترکیه نوشته است) هرچه آدم دیدم همه در نادانی وحشتناکی غوطه ور بودند و اطلاعاتشان سطحی و بیهوده بود... برای من خیلی تازگی داشت که شاهزادهٔ جوان مسلمانی..» ص ۸-۱۳۷

البته باتمام این احوال بنظرژوبر ـ نظیر بسیاری ازجهانگردان اروپائی ـ شرقیان نیمه وحشی هستند توجه بفرمائیدکه وصف او وقضاوتش نسبت به مهمان نوازی ایرانیها چگونه است:

«اگر غریبی به‌کسی که مهماست وارد شود و او را تاآن زمان ندیده و نشناخته باشد ازاوچنان دعوتی می‌کنند که شایستهٔ مردمانی است که بی‌شك کمتر وحشی هستند.» (۱)

بهرحال، این کتاب منبع معتبر ودقیق وجالبی است برای دقت‌دراین‌قسمت ازتاریخ‌اخیرایران که تحقیقا ازنظرباریکی دقت‌وحساسیت موقع وهیچ‌دوره‌ای قابل‌مقایسه باآن نیست وافسوس که فتحعلیشاه مرداین‌روزگار نبود وافسوس که مردان این‌روزگار نظیرقائم‌مقام ومیرزاتقی خان‌امیرکبیر توسط‌خانوادهٔ قاجار ازمیان رفتند وایران واقعاً بی‌پشت‌وپناه شد.

درمورد ترجمه‌کتاب، بایدمتأسفانه «ژوبر» راآدم بدشانسی‌دانست نظیر «سانسون»(۲) چه این دومین سفرنامه‌ایست از فرانسویان که می‌بینیم بدست مترجمان ایرانی مثله شده وازریخت افتاده است. در مورد سفرنامه های سایر فرنگان نیزگفتنی‌ها هست‌ولی این‌دو ــ فی‌الواقع ــ چیزدیگری هستند.

معایب و نواقص این ترجمه ــ مانند ترجمهٔ سفرنامهٔ سانسون ــ ازحد احصاء بیرون‌است وبرای نشاندادن آنهاباید حقاً همه‌کتاب را نقل‌کنیم ولی‌ما اختصارکلام را ــ ازهرگونه تفسیری‌خودداری می‌کنیم وعیناً جملات وعباراتی راکه ازمتن‌کتاب ــ آنهم‌باتورق ــ برگزیده‌ایم‌می‌آوریم وپیش‌ازآن یك‌مورد رابعنوان تذکر شرح می‌دهیم.

در بعضی از عبارات ، مترجم محترم ، ترجمهٔ تحت‌اللفظی اصطلاحات رایج میان‌فارسی‌زبانان راآورده که بکلی‌مفهوم خودرا ازدست داده‌است که صد البته بسیاربجابود که همان‌اصطلاح‌راعینا نقل‌می‌کردند. مثلا این‌درست‌است که «بسم‌الله»مخفف«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم»است‌ویعنی«بنام‌خداوند بخشندهٔ‌مهربان» اما در جمله‌ای نظیر «بسم‌الله، شام میل بفرمائید» دیگر نمی‌شود آورد. «بنام خداوندبخشندهٔ مهربان، شام میل‌بفرمائید»(ص۲۳۷) ویااصطلاح قدیمی «دماغ شماچاق است.» درفارسی مترادف‌است‌با «حال‌شماچطوراست؟» یکی‌ازمترجمان قدیمی درکتابی از «گوبینو»(سه سال درایران) این اصطلاح را به‌این‌صورت برگردانده بود. «آیابینی‌سمافربه‌است؟» «درسایه توجهات باریتعالی‌بینی من فربه‌است.بینی‌شماچطوراست؟» وحالاآقای‌اعتمادمقدم همین‌اصطلاح را اینگونه

۱ــ البته . چنانکه ملاحظه میفرمائید ترجمهٔ فارسی مغشوش‌است ومنظور بالا، احتمالا نگارنده است ازاین‌ترجمه شایدهم اصل‌مطلب طوردیگری بود.

۲ ــ نگاه‌کنید به مقالهٔ نگارنده درانتقاد سفرنامهٔ سانسون- راهنمای کتاب

ترحمه کرده‌اند . «آنها وقتی بهم می‌رسند از احوال مغز دیگری می‌پرسند» ص ۲۳۶ .

حواشی کتاب نیزمغشوش‌است. معلوم نیست کدام را «ژوبر» نوشته‌وکدام رامترحم که البته برای‌روشن شدن مطلب کافی بود زیرحواشی مترحم حرف «م» ـمثلاـ افروده می‌شد. تذکری بود برای چاپ دوم کتاب انشاءالله و اینك فهرستی ار حملات کتاب :

ارمقدمهٔ کتاب :

«همیشه حرو تفریحات ژوبر این بود که درباره صفات آن سردار... در موقع‌مناسب سحن بگوید» ص یه

«چند هفته پس ازنبرد ابوقیر بود که ژوبر بایدحتماً نابودمی‌شد و آن‌زمانی بود که براسب می‌تاحت و گلوله توپ دو گوش اسبش راکندو برد»

(درسیاهچال بایزیدکه یك‌سوراخ کوچك به حارج‌دارد. زن‌زندانبان‌به اونصیحت می‌کندکه نامه‌ای به دربار ایران بنویسد وبعد..)

«این‌زن غمخوار برایم‌کاغذ، باروت توپ و یك‌قلم فراهم آورد» ص ۵۰

(حالا توپ بچه درد نوشتن میخورد بماند ، حطور ار آن سوراخ به سیاهچال رسید»)

ـ «... بهمان نقطه‌ای‌که ماار آنحا حدود حودرا آغاز کردیم» ص ۶۳

ـ **«صدای بنش ایزدی»** ص ۷۲

ـ «زندگی افغانها و عربها محدود به‌کردهای قندهار وصحراهای خود گردیده است» ۱۲۷

ـ [درباره شحصی بنام ىطرعلی بیگ] «یکروز هنگامیکه ازگرمابه بیرون آمد حشمش به دحتر ارمنی زیبائی افتـاد وفریفتهٔ اوشد. به یاری حند تن از بندگانش او رابلندکرد و به چادرش برد» ص ۱۳۴

ـ [ار زبان عباس میرزا درباره پاشای عکا که شیعیان راآزار می‌کرده] این رافضی وحشی لعنتی‌که اغلب‌روار ایرانی راچپاول‌می‌کند...» ۱۳۹

ـ «درپاسخ شاهزاده گفتم که ارباب...» ۱۳۹

ـ «اگرمن یك آری بگویم یعنی‌آری واگریك نه یعنی‌نه» ۱۴۲

ـ «خانواده‌ام‌خیلی بی‌چیر بودندکه نه تنهایك‌دیگ‌نداشتند، بلکه‌ناچار بودندکه برای رفع‌نیاز آنرا ارهمسایه به‌امانت بگیرند» ۱۴۳

ـ«شاهراده سواربراسب چموشی بودکه آنرا بازور و چابکی اداره‌اش می‌کرد» ۱۴۷

ـ«دراین‌سرزمین اگر رودی مانندنیل روان‌بود این دره مانندمصر خود را می‌نمایاند حال که چنین نیست بی‌شباهت به بحر بلاماء (دریای بی‌آب) نمی‌باشد» ۱۵۵

[از توضیح مترجم دربین دوکمان معلوم میشودکه «بحر بلاماء» درمتن فرانسه بوده است!؟]

ـ «قدمت خیلی کهن» (!) ۱۵۵

ـ «باباخان به من پیشنهادکرد که یک‌شاعر زبردستی اشعاری برای ماباآهنگ یا بهتربگویم باآواز بخواند» ۱۶۱ (درحاشیه چنین آمده است :)

ـ «به ترکی و فارسی ، همین‌کلمه (کدام کلمه؟) به معنای خواندن آواز خواندن خوب و بلند اداکردن می‌باشد .»

ـ «قصیده‌ای (نوعی اشعاررزمی) خواند وجنگ رستم وقهرمان(؟) را سرود.» (!!) ۱۶۱

(قهرمان نام یکی از پهلوانان تورانی است که رستم او را شکست داد!؟)

ـ « Ap cins یکی از خوراک سماسها و خوش خوراکهای نامی رومی است که.. خود را با رهرکشت خون از دارائی هنگفتی‌که داشت چندان چیزی برای خوشگذرانی خود بجانماند» ۱۶۰ح

ـ «هردو وزیر ادای تکالیف مذهبی خودرا انجام دادند» ۱۸۲

ـ «هرکس مجازاست بحساب خودش هرچه بخواهد بخرد یا فروشد چون هیچگونه نجابت اشرافی به معنای درستش در این‌کشورنیست» ۲۱۷

(اگر نجابت اشرافی بودکه مجاز نبود!)

ـ «هنگامی‌که هردوخانواده برای‌این خواستگاری همراه بودند، قرار می‌گذارندکه مراسم نامزدی...» ۲۳۰

(یعنی هنگامی‌که هردوخانواده بااین‌وصلت موافقت‌کردند..)

ـ«بجای دریافت جهیزیه، شوهرآینده به پدرزن خودیك اسب، اسلحه وپول شیربها می‌داد» ۲۳۱ـح

(مگر قبلا جهیزیه می‌داد؟!)

ـ « [زنها] اگرپیشامد خوبی روی بدهد «لیل» می‌کشند» [درحاشیه‌از قول مولف این‌فریادها را زغار می‌گویند!) ۲۳۳

-«فروتنی به چشمانشان زیباترین نشانه معرفت است واین **سنجش از کله یك شاعر هوشیار ایرانی تراوش کرده‌است**». ۲۳۴

- «(دربارهٔ دریاچه‌های رضائیه ووان) این‌دو دریاچه راتقریباً تا همین روزها (!!) باهم عوضی می‌گرفتند» ۲۷۳

-«درجنوب ومغربش... از کوههای‌خیلی بلند محصور گردید...» ۲۷۴

-«...روز چهارم داخل درتنگ وپیچ درپیچ قطور شدیم که ته‌آنرا سیلاب شیار نموده وبی‌نهایت سنگستانش کرده است.» ۲۷۵

■ ■

م پاشا
گو)

صور و اسباب در شعر امروز ایران

از اسماعیل نوری‌علاء. انتشارات بامداد
۱۲۴-۵۸۱ - ص ۲۵۰ ریال

کتاب «صور و اسباب در شعر امروز ایران» نگاه کنجکاوانه‌ای است باوضاع شعر درایران امروز. در این تلاش نویسنده کوشش کرده است که مجموعه‌ای مفید وگویا ازآنچه امروز در شعر میگذرد فراهم آورد تا چراغی در راه جویندگان این هنر افروخته باشد. نویسنده برای فهم بهتر کتاب، تودهٔ شاعران را برحسب مشخصاتی که در کارشان پیدا کرده است بگروههای مختلف تقسیم کرده است وبرای هر کدام عنوانی قائل شده است. اگرچه این مشخصات بطور رده بندی شده و روشن، بیان نشده است ولی باز کمکی بآگاهی خواننده درکار شاعران میکند.

کتاب درمجموع به سه دفتر تقسیم شده است. دردفتر یا بخش اول سخن از واکنش‌های روانی است که درکار شاعرمهم واقع میشود؛ وموضوع این نقد هم تنها نظری بردفتر اول است. دراین دفتر، نوری علاء کوشش میکند تصویری از چگونگی محموع واکنش‌هائی که بعنوان یك شعرشکل میگیرد نشان دهد.

دراین کار تلاش نویسنده قابل‌تحسین‌است، ولی متأسفانه اونتوانسته است در این چند صفحه مجموعه‌ای مفید بعنوان رهنما درکتاب حاضر فراهم‌آورد.

علت این جدائی بین تلاش وخواستهٔ نویسنده را میتوان دردو عامل زیر خلاصه کرد:

۱- عدم دسترسی بکتابهای‌جامعه‌شناسی وروانشناسی.

۲- عدم اطلاع نویسنده ازعلوم جامعه‌شناسی وروانشناسی.

نویسنده سعی میکند درطول‌این گفتار دوعامل‌فوق‌را نشان بدهد. شکی

نیست که مقصود از این گفتار تنها راهنمائی نویسنده کتاب است ، تا شاید در چاپهای بعدی کتاب ، ترتیب دفتر اول را بیك متخصص درعلوم نامبرده واگذار نماید یا ازآن صرفنظر کند.

اوراق موجود چنین گواهی میدهد که انجام این مهم از عهده نویسنده کتاب « صور واسباب درشعرامروز ایران » خارج است . قضیه درست از این قراراست، که کسی چند شبی کتابی ازفیزیك را ورق بزند ودرخاتمه شروع کند بنوشتن یك کتاب فیزیك جدید یاکاری مثل‌کار اسماعیل نوری‌علاء . یا اینکه کسی مقداری زبان خارجی بداند و بپردازد بترجمهٔ کتاب علوم مختلف بدون اطلاع ازآن علوم ، وبدبختانه این نمونه‌ها درمملکت ما زیاد است.

اولین موضوع مورد بحث دردفتراول ، پدیدهٔ «ساخت» است . ساخت یك پدیدهٔ روانی است . یك پدیدهٔ روانی ، برداشت مراحلی بحساب میآید که اهمیت‌آن مراحل برای‌توده پدیده‌های روانی مهم شناخته شده است . این‌اصل درتمام علوم معتبر است . بدین‌معنی که چند مرحله ابتدایی با خصوصیات‌معین کلیت داده میشود ، وسپس برداشتهای‌خارجی‌انجام میگیرد . درحقیقت ازرابطهٔ این مراحل اولیه‌که متغیرات اصلی (Basic Variables) درآن منظور میشود پیکره یك‌تئوری شکل میگیرد ، و بمعنی وسیع‌کلمه تئوری وجه کنترلی است برای فهم‌اتفاقات خارجی. البته باید یادداشت شود که برداشت ازکلمه تئوری درعلم نیوتونی (فیزیك علت ومعلولی) باتئوری در انقلاب اخیرعلمی (فیزیك جدید) یکسان نیست این اختلاف را در جای دیگر بتفصیل توضیح خواهیم داد .

تئوری در علم چیزی جاویدان و ابدی نیست، و در طول زمان با سایر پدیده‌های اجتماعی تغییر میکند. این تغییرات‌گاهی تنها متوجه یك ناحیه از تئوری اصلی میشود، وگاهی در جهت پاره‌ای از مکانیزم تئوری اصلی، نمودار میشود در حالیکه رابطه‌های اساسی موجود در تئوری اصلی هنوز در تئوری جدید موجود است. درنتیجه، مطالعه نشان میدهد که اساس تئوری جدید همان پایه گذاری‌تئوری گذشته است، مانند‌اختلاف ورابطه‌ای که بین‌تئوریهای‌مختلف در روانشناسی، جامعه شناسی وسایر علوم دریك مکتب معین موجود است ۱ . ولی گاهی‌پیدایش یك‌تئوری جدید ، بنیان افکار گذشته را برهم میزند، مانند انقلاب علمی گالیله که افکار قرون وسطی را از دایرهٔ علم خارج کرد وکوشش نیوتون اساس علمی جدیدی را پایه گذاری نمود ؛ ماکس پلنك(Max Plank)

تئوری ماکس ول (Maxwell) را دگرگون کرد ، انیشتین با احداث تئوری نسبی دنیائی را بما معرفی میکند که با برداشتهای نیوتون یکسان نیست. حال اگر من مقاله‌ای مینویسم درزمینه انرژی و حرکت آن بامراجعه بافکار پلنك، حداقل باید آنقدر دانائی داشته باشم که این حرکت چگونه است و برای تصور آن بچیزی بعنوان «اتر» (Ether) درحد وسیلهٔ انتقالی احتیاج نیست وحساب احتمالات باید درجه ناحیه‌ای از تئوری موردتوجه قرار بگیرد، یااینکه وقتی در دنیای Axiomatic تئوری هستم باید بدانم که ، دیگرمحلی نیست تا از نیروی جاذبهٔ زمین بعنوان Force صحبت بکنم . اگر درکارم چنین اتفاقـاتی بیفتد هرگز بنتیجه نخواهم رسید و هرنتیجه‌ای که بگیرم از سر ناآگاهی من بوده است ، که متاسفانه درکار اسماعیل نوری علاء چنین اتفاقاتی افتاده است .

نوری علاء درصفحهٔ ۱۹ مینویسد: «کوشش حیوان برای شناخت، همیشه دارای‌هدفی بیرون ازخود شناخت است وعمدی وخود سرانه نیست ، حال‌آنکه انسان، باحذف هرهدف ازکوشش او، بارخودسرانه میکوشد تاطبیعت وخویش را درمیانهٔ‌آن بشناسد. . .». بعدازاین گفتار نویسنده نقل‌قولی‌از F H George میآورد و دراین نقل قول «شناخت» بعنوان «نحوهٔ ادراك و یادگیری» معرفی میشود. آنچه مسلم است رابطه‌ای بین گفتهٔ F H George و رده‌بندی تشکیلات رفتار حیوان و انسان به دو ردهٔ مختلف ازقلم نویسندهٔ کتاب یکدیگر راکامل میکند، زیرا هردوگفتار ازحمایت یك نوع تئوری (گشتال) برخوردار است. ولی‌این گفتارپایان‌نگرفته است که نقل چندخطی ازکتاب «زمینهٔ جامعه‌سناسی» انجام میگیرد وزبان نیوتونی آریان پور اساس اندیشهٔ گذشته را درهم میریزد بی‌آنکه نویسنده کتاب «صور واسباب درشعر امروز ایران» ازآن اطلاع داشته باشد . بطوریکه دربند ۳ صفحه ۲۰ مینویسد:

«آنچه راکه موجب شناخت میشود و ادراك مینامیم» باقبول این‌تعریف تااینجابادوتعریف‌برای یك‌پدیده (شناخت) روبروهستیم: ۱ـ شناخت مساویست با نحوهٔ ادراك ... (نحوه = Processes)۲ ، ۲ـ شناخت مساویست بامعلول (effect) وقتی که ادراك بعنوان علت (cause) گرفته شده است . پـاراگراف چنین ادامه داده میشود ،که درنتیجهٔ برخورد اورگانیزم بـا محیط « احساس است که وسیله حواس ما بمغزمنتقل میشود و درآنجا درك میشود. البته‌فراموش نکنیم که حرکات داخل اورگانیزم نیزمیتوانند برادوات حواس ما اثرگذاشته

وموجب ادراك شوند».

این تعریف از کتاب «زمینهٔ جامعه شناسی» بطور کلی در تضاد با تعریف گذشته است. اساس کار برای آریان‌پور ارگانیسم وطبیعت است که بقیهٔ مراحل درطول برخورد این دوعامل اتفاق میافتند. نوری علاء از کتاب «زمینهٔ جامعه شناسی» نقل قول مستقیم میکند: «بطور کلی ارگانیسم (بدن موجود زنده) در جریان کار وتجربه با محیط برخورد میکند. پس، انگیزه‌های محیط (اشیاء) درارگانیسم تاثیرمیگذارند وفعالیتهای خود بخودی غریزی را برمیانگیزند. اگر این تحریك‌ها چنان باشند که باعث تغییر یا توقف و یاقطع فعالیتهای غریزی شوند، ارگانیسم ناگزیر بفعالیتهای جدیدی که ناگاهی باشناخت میانجامد تن میدهد». (ص۲۰)

از نظر روانشناسی آزمایشی (Experimental Psychology) نوشتهٔ آریان‌پور قابل اعتماد است، ولی بـا مراجعه به دیاگرام آخر کتاب و مشاهدهٔ کلمهٔ «غریزه» متوجه میشویم که نوری‌علاء مطلب آریان‌پوررا متوجه نشده‌است. در کیب « خود بخود غریزی » که در نوشتهٔ آریان‌پوراستفاده شده‌است بهیچوجه به **غریزه** مربوط نمیشود، بلکه‌آریان‌پور آنرا مساوی ـ unconditional response در انگلیسی، بکار برده‌است که مراحل شناخت درطول آن انجام میگیرد. دراین‌حالت ارگانیسم بنابرحسب طبیعت‌خود به‌پدیده‌های خارجی پاسخ‌میدهد مثل اینکه کسی‌ازمحلی‌تاریك وارد محلی پر نور شود، درنتیجه چون‌دیافراگم چشم « خود بخود » انبساط حاصل میکند، عضلات چشم در این مرحله حالت طبیعی‌خود را برای مدت کوتاهی ازدست میدهد، وچشم از حالت طبیعی خود خارج میشود. این‌خارج شدن چشم ازحالت طبیعی خود، فعالیت «خود بخود غریزی» یا unconditional response نامیده شده است. از طرف‌دیگر شخص دراین‌حالت دستش‌را جلوی‌چشمش میگیرد ویـا عینك میزند. حال این دست جلوی‌چشم گرفتن‌ویا عینك‌زدن چیزی است که ما یادگرفته‌ایم ومربوط به‌طبیعت ارگانیسم نیست که‌آریان‌پور آنرا شناخت نامیده است وشناخت‌درطول فعالیتهای جدیدی، جدا ازفعالیت‌های سابق که براساس‌طبیعت ارگانیسم قرار گرفته بود فراهم میشود. این مرحله آخری‌را میگوئیم conditional response، یعنی حالتی که پاسخ شخص براساس انگیزهٔ خارجی ریشه گرفته است. دراین‌گفتار متوجه شدیم‌که آریان‌پور ازچیزی بعنوان **غریزه** برای معرفی رفتاراستفاده نکرده است‌که نوری‌علاء غریزه را دردیاگرام آخر کتاب‌قرارداده است. اگر آریان‌پورمعتقد به غریزه باشد، باید شناخت را درطول مکانیزم غریزه بشناسد (Ethological approach[۴]). در حقیقت نوری علاء از زبان آریان‌پور

حرفی را زده است که اصلا دردنیای فکری آریان‌پور وجود ندارد . این مراجعهٔ مکرر به استاد آریان‌پور بخاطر آن است کـه دیاگرام روانی کتاب میخواسته براساس «زمینهٔ جامعه شناسی» شکل بگیرد . تصور واحدی مانند **غریزه** از نظر تئوری دیگرهم که درکتاب استفاده شده است بطورکلی عقیده ردشده‌ای‌است.

روانشناسی آزمایشی (S-R) بطورکلی و ساده به مکتبی در روانشناسی گفته میشود که ادراک آنها ازهرواکنش عبارت از یك رابطهٔ مستقیم بین شخص و یك واحد خارجی است . باین‌معنی که واحدخارجی نیروئی ازخود به‌تشکیلات رفتار وارد میآورد ، و تشکیلات رفتار در رابطهٔ بـا نیروی وارده یك واکنش مخصوص صادرمیکند ، اگرچه هنوز اختلافاتی در تئوریهای مختلف این گروه از روانشناسان موجود است۳.

در پیش مشخص شدکـه تعریف اول از شناخت انطباق پیـدا میکند بـا روانشناسی گشتال . قراردادهای علمی‌درروانشناسی گشتال تقریباً مخالف است با روانشناسی آزمایشی . بطورخلاصه از روانشناسی گشتال میتوان بعنوان یك سیستم ـ تئوری یادکرد . کانون مطالعه درگشتال ، Perception است . واحد خارجی انگیزه (stimnlus) بحساب نمیآید ، بلکه تنها در رابطه باکردار شخص است (object). با این توصیف عقیدهٔ نیروی وارده از واحد خارجی به‌تشکیلات‌رفتار، رد میشود . درنتیجه‌هرقطعه ازرفتار، تحت‌تاثیرperception شکل‌میگیرد نه درتحت‌اثرواحد خارجی . derception درافراد مختلف‌دارای شکل مختلف است که در نتیجهٔ برداشت از واحدهای خارجی در افراد مختلف فرق میکند . ساده‌آنکه ، اختلاف ترکیب در perception سبب دیدیا شناخت مختلف میشود . با مقایسه این دو مکتب ، خواننده میتواند چگونگی بحث را دریافت‌کند ۵

درصفحه ۲۱ بند ۴ ، نوری‌علاء باز بموضوع شناخت برگشت میکند و این‌بار ادراك را **مرکزشناخت** میشناسد . مینویسد«ازآنجاکه مرکزشناخت را ادراك خواندیم .... » ، نکتهٔ مورد توجـه آنکه ، این اولین‌بار است که نویسنده ادراك را بعنوان مرکز شناخت معرفی میکند . در صفحـه ۲۰ بند ۳ نوری علاء معتقد باین بودکه **ادراك ، علت شناخت** است . شك نیست کـه فاصله بین « علت » و «مرکز» بیشترازآن است که ما بتوانیم منکرش‌بشویم.

رابطهٔ علت و معلولی ، یك رابطهٔ لازم و یکطرفه است . بدین معنی که همیشه یك واحد مثل (A) بعنوان علت باید ازلیت داشته بـاشد بواحد دیگری مثل (B) ، تا (B) بعنوان معلـول موجودیت پیداکند . زیرا اگر واحد (A)

وحود خــارحی نداشته باشد چیری بعنوان (B)ی فرص سده هیچگاه بوحود نخواهدآمد . این رابطه همیشه یکطرفه است و A درساختمان B مهم بحساب میآید . باین‌معنی که احداث هرتغییری در (A) موحب تعییر(B) میشود ، ار طرف دیگر اگر (A) بعنوان مرکز (B) [A و Bی فرص سده] بــاسد در این حالت ، (B) بدون وحود (A) همیشه میتواند موحود بــاشد ، ولی اگر (A) میخواهد مرکز (B) باشد باید بوحود بیاید یا وحود داسته باشد و (B) آنرا برحسب ساختمان‌حود بعنوان مرکز انتخاب بکند ، وگرنه(B) به(O)، (D) یا (.....) که نردیکترین رابطه را باآن‌داردمراحعه حواهدکرد.دراینصورت موحودیت (A) درساختمان (B) هیچ تغییری بوحود نمیآورد ار این گذشته اگر (A) بعنوان مرکز تصور شود باید محل وچگونگی‌آن معلوم سود ، کــه متأسفانه نویسنده دراین‌قسمت کوتاهی کرده است .

درفصل سوم ، چهــارمین تعریف ارشناحت داده سده است . نوری علا، مینویسد « ... شناخت نتیحه رو برو سدن ادراك با عاطفه اسب » (ص ۳۲) . این تعریف با هرسه تعریف گدشته فرق دارد و درحقیقت تاکنون ار یك پدیده بهچهارطریق سخن گفته سده است ، که فهرست‌وار میشود آنهارا حنین حلاصه کرد :

۱ـ شناحت بعنوان نحوه‌ادراك . دراین‌صورت‌ادراك عبارت است ارحالت توسعه یافتهٔ سناخت ، ودرجمع ادراك وشناخت یك پدیده منطورمیشود .

۲ـ ادراك ، علت ، وشناخت،معلول است باین تعریف ادراك‌وشناحت دوپدیده محتلف هستندکه وحود اولی برای احداث دومی‌لازم اسب . درنتیحه شناحت انحام نمیگیرد تا ادراك صورت نگرفته باسد ، درصورتیکه در تعریف اول ادراك بعد ازسناخت انحام میگرفت .

۳ـ ادراك مرکزاست برای‌سناحت . دراینصورت رابطهٔ ادراك و سناخت یك رابطهٔ محرد است ؛ وبا مراحعه بتعریفی که ازاینگونه رابطه پیشتر دراین مقاله اتفاق‌افتاد ، رابطه‌ای‌که درتعریف دوم‌بین‌سناحت وادراك برقرارشده‌است خود بحود منتفی میشود ۶.

۴ـ سناخت، نتیحهٔ روبروشدن ادراك با عاطفه است. دراین‌تعریف‌ابتدا یك واحد اصافی‌دیده میشود بعنوان «عاطفه» که درسه‌تعریف‌پیش‌دیده نمیشود. دراین‌تعریف درحقیقت ما سه واحد داریم بحای دو واحد که آنها عبارتند ار ادراك، عاطفه ، وشناخت ،که شناحت ، حاصل‌روبروسدن عاطفه با ادراك‌است.

با قبول تعریف‌آحر ، هرسه تعریف گدسته دریك رابطه منطقی ردمیشود ،

ودراین‌طول متوجه خواهیم شد که چگونه هرتعریف موجودیت تعریف دیگررا خنثی میکند . خلاصه ، میتوان نوشت که نویسندهٔ کتاب ، آگاهی ازساختمان و مکانیزم این پدیده بدست نیاورده است ودرنتیجه ، پدیدهٔ شناخت درطول کتاب ناشناخته باقی‌مانده است .

نقص دیگری که باید نشان‌داده شود ، درمطلبی است که درباره «حافظه» و «بایگانی‌حافظه» نوشته شده است . اولین سئوالی که دراین‌قسمت‌مطرح‌میشود در بارهٔ تعریف حافظه است که تعریف نشده باقی مانده است . دوم آنکه این بایگانی کجاهست وچه هست؟ نکته دراین است که اگردراین‌چند سطر نویسنده هنوز براساس روانشناسی آزمایشی صحبت میکند ، باید نوشت که دراینگونه تئوری‌ها برای حافظه ، بایگانی قائل نشده‌اند . ترندایك (Thorndike) مینویسد ، با دیدن يك واقعه وقتی ما واقعهٔ دیگری را بیاد میآوریم که مقداری ازکارآکتر واقعهٔ پیشی درواقعهٔ‌کنونی‌موجود باشد ، واین‌اشتراك کارآکتر سبب میشودکه عمل یادآوری انجام بگیرد[۳].

در تعریف عاطفه نویسندهٔ کتاب، عاطفه را يك واکنش ساختمان زیستی (Biological Organism) معرفی میکند وچنین مینویسد «ادراك يك تصویر دهنی ویا يك احساس (که هردو جزء موجبات ادراکند) همیشه عکس‌العملی ازجانب ارگانیسم ماببار میآورد. این‌عکس‌العمل «عاطفه نام‌دارد» (ص۲۱). باقبول چنین تعریفی از عاطفه ، موجودیت عاطفه بعنوان يك‌پدیدهٔ روانی کاهش داده میشود به يك‌پدیدهٔ زیستی (Biological) که آن غیرممکن است. زیرا در این ابهامی‌نمیتواند باشد که واحدی بعنوان عاطفه، يك‌واحد روانی‌واجتماعی‌است. وهر نوع واکنش زیستی در زمان‌اتفاق چنین‌پدیده‌ای، تنهاهمراه با اتفاق این پدیده ظاهرشده‌است، والگوی داخلی (Internal pattern) آن‌محسوب‌میشود. دراین صورت عاطفه نمیتواند يك‌واکنش زیستی‌بحساب آورده شود. بطورکلی عاطفه بایدتعریف بشود بامراجعه به (Emotion) ادامه این‌مطلب بآنجامیرسد که آنچه نتیجه گیری شده ازبرخورد عاطفه وادراك، جز تصوری بی‌اساس چیز دیگری نیست‌وچنین اتفاقاتی هرگز نیفتاده ونخواهد افتاد. نقل‌قول نوری‌علاء درباره «تخیل» هم‌اضافهٔ مبهمی‌است برمبهمات‌دیگرو‌ادامهٔ‌همان‌مطالب‌ذکرشده. درواقع«تخیل» بایددررابطه باسیستم‌رفتار (Behavior system) وازنقطه نظر Complexity - simplicity يك‌واکنش تعریف‌بشود. دربارهٔ تخیل، نوری‌علاء چنین‌مینویسد «. . . تخیل نتیجهٔ مقایسهٔ ادراك آمیخته به عاطفه است یاتصویری دهنی که بصورتی دگرگون ازحافظه بیرون‌آمده است» (ص۲۲)

بعداز تحلیل مراحل روانی، نوری‌علاء درصفحه۲۴ بند۳ چنین‌مینویسد «بعضی شرایط (که معلوم‌نیست‌چه هست) راباید باایجاد مقدماتی فراهم آورد. نحوه‌ایجاد این‌مقدمات راسل‌های گذشتهٔ انسان‌کشف کرده‌اند و برای‌کشف‌آن بآزمایشهای گوناگون دست زده‌اند و سپس یافته‌های خودرا از طریق میراث اجتماعی‌به نسل‌حواشر منتقل‌نموده‌اند. هر سل‌تکیه برانبوه تجربیات سلهای گذشته میزند ولازم نیست‌که خودآنها را ازطریق آزمایش وخطاتجربه‌کند تا به نتایج مطلوب برسد... » (ص۲۲)

توجه درکلیت‌این گفتار، مارا بمعنی‌کالچر (culture) نزدیك میکند‌که یك‌واحد مطالعه درجامعه شناسی‌است. تعریف‌فوق بتعریفی‌از کالچر نزدیك‌است که متعلق به جامعه شناسی کلاسیك‌است‌که برداشتهای فکری آن مخلوطی از فیزیك‌نیوتون وافکار علمی پیش‌از گالیله است. تعریفی که جامعه‌شناسی کلاسیك امروز ازکالچر دردست داردباکمی تعبیر درفرم برابر باتعریفی است‌که ۹۹ سال پیش توسط Edward Tylor انسان شناس (Anthropologist) انگلیسی داده شده‌است. Tylor کالچر را چنین‌تعریف میکند:

«کالچر کلیتی‌است‌که شامل‌دانائی‌ها(علوم)، معتقدات، هنر، اخلاقیات، قوانین، مراسم، وهرنوع توانائی وعادت دیگری‌که لازم‌است برای یك انسان تابعنوان یك‌عضوجامعه ساخته شود... وچنین‌کلیتی ازنسلی بهنسل‌دیگر قابل انتقال است». ۸

آنچه ازصفحه ۲۴ بند ۳ نوشته شد، قابل انطباق باتعریف بالا است،

ولی‌نوری علاء درصفحه ۷۲ بانقل قولی‌ازالیوت عقیدهٔ‌ارثی بودن‌کالچر راردمیکند وچنین‌مینویسد‌که «... سنت‌دارای‌اهمیت وسیع‌تری است. نمیتوان آنرا به‌ارث‌برد...» این‌کارآکتر کالچر مربوط میشود به تعریفی‌که Axiomatic تئوریست‌ها ازکالچر میدهند. این‌گروه ازجامعه شناسان حاصل ۸ - ۹ سال‌اخیر هستندواساس‌کارشان بر بنیادفیزیك‌جدیداست. Axiomatic تئوریست کالچر راکلیتی از رابطهٔ رفتار سمبولیك میدانند۷. بامراجعه باین‌کارآکتر، کالچر بعنوان‌کلیتی‌که Tylor آنرا تعریف‌کرده است رد میشود، زیرا توجه Tylor به رابطه بین سلسه‌الگوها (Pattern relation) بوده‌است، درصورتیکه در Axiomatic تئوری تاکید روی مفرداتی قرار میگیرد که در زیر ساخت ساختمان الگوها شرکت میکنند، نه خودالگو. این رابطه سیستمیك باتوجه به بعدزمانی (time dimension) تصورارثی بودن‌کالچر را ردمیکند. بامقایسهٔ این دو تعریف ازکالچر توسط دومکتب جامعه شناسی، متوجه میشویم‌که چه

اختلافی در این بین موجود است. نکتهٔ قابل تذکر آن است که کدامیك از این تعریفها موردتوجه نویسندهٔ کتاب است. زیرا بطور مسلم جمع این دو عقیده که متضاد یکدیگر است چیزی جز گمراهی خواننده و کم کردن ارزش کتاب حاضر فراهم نخواهد آورد.

دربحث «تجربه وزبان» درقسمت تفکر وفکر کردن، نوری علاء درتوسل به گوردن چایلد مینویسد «تفکر یعنی عمل بکمك علائمی در مغز... بی آنکه کوچکترین عضله‌ای را تکان داده باشیم» (ص۲۹) . نوری علاء که معتقد است گوردن چایلد این نکته رادر کتاب خود بخوبی روشن کرده است» لااقل میخواست یکی دو نمونه از این علائم را نام میبرد وازمکانیسم آن صحبت میکرد تا خواننده را درفهم موضوع راهنمائی کرده باشد. کلمهٔ «علائمی» معنی نشده و مبهم است و هیچ چیزرا نمیرساند وبرای ردآن کافی است که من یادیگری تنها بایك، نه ویا «چنین نیست» حکم بی‌اساسی عقیده مربور رارد کنیم، وخیلی هم منطقی است . زیرا کلمه «نه» و«چنین نیست» بهمان مقدارمبهم و ناگویا است که کلمه «علائمی» مبهم است. ازطرف دیگرفکر نمیکنم که افکار استادآریان پورروسیاسی که قسمت عمدهٔ بحث روانی کتاب مربور راتشکیل داده است، باگوردن چایلد دراین باره هماهنگ باشد، زیرا روانشناسی آزمایشی همچنان Axiomatic تئوریستها در جامعه‌شناسی، معتقدهستند که فکر کردن یعنی حرف زدن باخویشتن. نوری علاء درزیرنویس شماره۴ صفحه۳۴ مینویسد«مشاهده نشان‌داده است که تارهای صوتی انسان هنگام تفکر تکان میخورد وبعبارت دیگرانسان نوعی حرف زدن بی‌صدارا باتفکر همراه میکند..». اگر تکان خوردن تارهای صوتی درهنگام تفکر دیده‌شده است، بدین‌معنی که یك نوع حرف‌زدن بیصداانجام میگیرد، چه آزمایشی نشان‌داده است که این حرف زدن تفکر نیست، و«چیزیست همراه باتفکر»وحتی«مددی(هم) به‌تفکر نمیکند». این علائمی که گوردن چایلداز آن نام‌میبرد چه‌هست؟ ودرمقابل، این سئوالات پیش‌میآید، دینامیك‌مغزچه هست؟ دینامیك سیستم‌رفتارچه مکانیسمی دارد؟ رابطهٔ بین این دینامیك‌هاچگونه‌فراهم‌میشود؟ وغیره. حالااگر این سئوالات جواب داده بشود گوردون‌چایلد خواهد پذیرفت که فکر کردن یعنی حرف‌زدن با خویشتن ولغزش همان تارهای صوتی ، نه علائمی درمغز .

نویسندهٔ کتاب باگوردن چایلد هم چندان باقی نمیماند و درصفحه ۵۹ از «ذهن ناخودآگاه» دفاع میکند که باید نمونه‌های آنرا در آثار فروید و طرفدارانش پیدا کرد . درحقیقت اگر کسی کوچکترین اطلاعی از این مقوله داشته باشد ، با خبر میشود که نوری علاء درچند صفحهٔ اول کتاب چه جنگلی

بوجود آورده است . روانشناسی آزمایشی کجا، افکار فروید (مکتب روانکاوی) کجا ؟ و درمقایسه بـا این دو مکتب، Cognitive تئوریست بعنوان ـ group therapist کجا ، که احکام هریکی مخالف با دیگریست .

درصفحهٔ ۳۵ بند ۵ بعد ازپیش گفتاری کوتاه، نویسنده ازقول سرفردریك بارتلت سه نوع تفکر را نام میبرد که نوع سوم آن «تفکر هنرمندانه» است تفکرهنرمندانه چنین تعریف میشود «تفکر درجستجوی الگوها و بیان آنها. (و) دراینجا قانون وقرارداد بیرون ازتفکر قرار دارد. او (هنرمند) نمیتواند قانون را تغییر دهد ونمیتواند قلیل میتواند بقراردادها بیفزاید . الگو دردرون هنرمند و درقرابت باسایر افراد باقی میماند . .»

کلمه «الگو» دراینجا باید بامراجعه به برداشت هنرمند ازمحیط خودش درنظر گرفته شود . با این تصور ، هنرمند چیزی را از محیط دریافت میکند و درنتیجه قرابت و عدم حق تغییر در قانون طبیعت باید برگردانی همگانی و برابربابرداشت، ازخود بیرون ندهد. مثلا یك جنگل را تماشاکند و صحنه‌ای آنچنان که هست طرح بریزد و بعدا هم که X و Y آنرا میبیند ، بخاطر قرابت جنگل بشناسد . چنین گفتاری اگر درقرن ۱۹ نوشته میشد بدون اساس بود . نویسندهٔ این انتقاد با دوری علاء هم عقیده است که «هنر درهرمرحله از تاریخ دارای خصوصیات وروشهای ویژه است» . دراینصورت با دردست داشتن مدارك موجود هنری، میتوان نوشت که یکی ازخصوصیات اصلی‌هنر امروز، نفی‌قرابت وعدم وفاداری‌بقانون طبیعت است بطوریکه وجوداین‌واحدها، دیگرواحدهای اساسی درهنرشناخته نمیشود وکلیت خودرا درزمینهٔ هنری از دست داده است درغیراینصورت ، هنرآبستره که امروز جایش ازهنر کلاسیك بیشتر در چشم جاگرفته است باید عز ـ هنر شناخته شود وبدنبال آن باید روی مقدار زیادی ازشعرهم خط کشید بخاطر عز ـ هنر بودن .

جامعه شناس‌ها معتقدند، هنرآبستره یك بیان تنهائی هنرمند دراجتماع و اظهارجدائی بین طبیعت موجود و طبیعتی است که هنرمند فکر میکند بهتر است و باید جایگزین قراردادهای فرم گرفتهٔ دردست بشود . فرمی که هنرمند از یك واحد با شکست فرم خارجی آن میدهد ، در دنیای هنرمند فرم مطلوب آن واحد است . این رابطه بین دو فرم مختلف یك واحد خارجی را ، میشود بعنوان فاصلهٔ موجود بین هنرمند باسایر افراد درنظر گرفت ، نه قرابت او با سایر افراد . این فاصله همان چیزیست که نویسنده درصفحه ۵۸ کتاب آنـرا «.... جدائی بین تصویرشعر و واقعیت» دانسته و از «خصوصیات سوررئالیستی

شعر میداند که جزء «ذات شعر است» . اشتباه نوری علاء در این است که از ذات شعر صحبت میکند نه از انقلاب شاعر، اگرچه درجای دیگر مینویسد «... شاعر واقعیت را تشریح نمیکند، بلکه درمقابل آن بزبان ویژهٔ خویش واکنش نشان میدهد» . (ص۹۷) و درصفحه ۵۱ ازقول گوری مینویسد «کلمات درشعر بیشتر از معانی خود ، که درفرهنگهای لغت یافت میشوندویا در انتقادهای قراردادی و روزانه از زبان بکار میروند ، قدرت بیان دارند» . دراین سطور نشانداده شد نوری علاء چگونه درچند سطر دومطلب متضاد را بیان میکند بدون آنکه متوجه این تضاد عمیق بشود .

در رابطهٔ بین‌محتوی وشکل باتمام کوششی که نویسندهٔ کتاب انجام داده است، تعریف درستی ازاین مقوله فراهم نیاورده است. او معتقداست که «شکل لباسی است تعبیرشده برای‌اندام محتوی» وعبارت‌است «ازمجموعه... روشها، فنون و جایگاههای زمانی و مکانی » که برای پرورش یك «مضمون بکار برده میشود» ، ونتیجه میگیرد «پس شکل، تابعی ازمحتوی است وباعتبار آن‌بوجود میآید» .

گفتهٔ بالارامیشود چنین بیان کرد: فرم‌یك‌شعر تشکیل‌شده‌است ازواحدهای جدا ازمحتوی که‌محتوی‌در آن‌ازلحاظ‌زمانی‌ومکانی‌واقع‌شده‌است باضافه‌روشها که سبب بهم‌وصل کردن واحدهای محتوی شده‌است ودرعین‌حالتی‌فرم «تابعی» از محتوی است. البته فرم‌مثل خیلی چیزهای دیگرمیتواند تابعی‌ازمحتوی‌باشد، ازجمله تأثیری که یك‌شعر روی طرف‌مخاطب میگذارد میتواند یك‌تابع‌دررابطه بامحتوی منظوربشود زیرامقدار این‌تأثیر فرق‌میکند باعوامل مختلفی‌که یکی ازآنها محتوی شعراست بطورکلی رابطهٔ موجودبین $Y=F(X)$ تنها میگوید هروقت X تغییرکند Y هم تغییرمیکند. در اینصورت اگرما از اشعار کلاسیك که فرم‌ها (اگرفرم راوسیعتر ازوزن تصورکنیم) درآن معین شده‌است‌بگذریم، تصورآنکه فرم‌تابعی ازمحتوی است قابل‌قبول است ودرحقیقت چیزی‌جز آن‌هم نمیتواند باشد .

ولی برای‌تعریف چیزی‌مثل فرم یك‌شعر یاهرفرم دیگری، ابتدابایدزیر ساخت (Structure) محتوی‌راموردمطالعه قرارداد، وسپس‌تحت کارآکترزیر ساخت ساختمان فرم رامطالعه کرد.

تعریفی که نوری‌علاء ازفرم داده‌است بیشتربکار کتابهای طبیعی میآیدتا درمعرفی ساختمان پوست‌بدن‌استفاده شود، همچنانکه پوست بدن‌هم برای مثل آورده‌شده‌است. پوست‌بدن عبارت‌است‌ازمجموع سلول‌های مرده که از Granul

Osum (طبقهٔ سوم از طبقات پنجگانه پوست) تا Skin (طبقه پنجم) یك فاصله زمانی‌را طی‌میکند وپوستهٔ بدن را تشکیل میدهد. در رابطه باتعریف ، مردن سلولها، روش پوست‌شدن سلولهامیشود، واین‌مردن‌همانطور که گفته شد درزمان خاص (در طول طبقهٔ سوم تاپنجم) انجام میگیرد و دریك مکان معین که Skin (پوست بدن) باشد، شکل‌کامل خودرا عرضه میدارد. ولی پوست بدن‌من، فرم بدن‌من نیست. درحقیقت‌فرم بدن‌من باید باخصوصیات دیگری تعریف شده،که شاید اصلا عنوان پوست‌من درآن تعریف هیچ جائی نداشته باشد. تعریف فرم شعر باید بامراجعه برابطه بین‌مفردات یك‌کل‌وسیستم رفتار تصنیف‌کننده انجام بگیرد. این‌تعریف درموافقت‌کامل باتعریفی است که درصفحهٔ ۶۴ نویسنده از قول گوری نقل کرده‌است، ولی آنرا بی‌اعتبار زمین‌نهاده‌است. آنچه ترونسکی درباره فرم گفته است باید رد بشود .

بنظر نویسندهٔ این‌مقاله، اگر نوری‌علاء درقسمت «شکل‌شعر» تنهابه‌این نقل قول بلندی که از گوری کرده‌است‌اکتفامیکرد، قسمت بی‌نقصی رادر کتاب‌ایجاد کرده‌بود. گوری کاملترین‌تعریف را ازفرم داده، باتوجه دوطرفه‌ای‌که نسبت به‌فرم کرده‌است. این‌نقل‌قول گوری ازوایتهد که «هرتجربه‌ای‌تجربه دارای‌طرح خاص‌خویش‌است» نهایت‌اندیشهٔ گوری‌رامیرساند. باقبول این‌نقل‌قول ازوایتهد، آنچه تاکنون نویسندهٔ کتاب «صور و اسباب درشعر امروز ایران» ازکتابهای روانشناسی وجامعه شناسی نقل‌کرده است، خودبخود ردمیشود، وتنهایك جمله باقی میماندکه سنت ارثی نیست نوری‌علاء متاسفانه بعد از نقل قول گوری ، سکوت‌را شکسته وبار صحبت‌از «دریچه‌های ناخودآگاه‌حافظه» وباز وبسته‌شدن آنهامیکند، واین تعریف گوری است‌که تنها درارزش خودباقی میماند.

آنچه دراین انتقادمورد بحث قرار گرفته‌است تنهاضدونقیض‌های‌موجود درکتاب ، وگاهی نظری‌کلی بر گفتارهای درنقل است، نه درصحت علمی یك تئوری وچگونگی‌آن زیراکتاب حاضر یك‌کتاب جامعه شناسی یا روانشناسی نیست، وآنچه ازاین مجموع، چندصفحهٔ اول کتاب را تشکیل داده‌است تنها بهره‌برداری ازکار دیگران‌است. دراینصورت نویسندهٔ کتاب «صورواسباب شعر امروزایران» مسئول این‌تئوری‌ها نیست‌وتنهامسئولیت اومتوجه رابطه‌ای‌میشود که خواسته‌اندبین آنهابرقرارکند، ولی‌چنانکه درخطوط گذشتهٔ این‌مقاله نمایش داده‌شد متأسفانه موفقیت حاصل‌نکرده‌است درحقیقت‌آنچه روی‌صد صفحهٔ اول این‌کتاب بایدنوشته شود بیشترازآن است‌که‌دراین‌مقاله گذشت، چون‌نویسنده کتاب بکاری دست زده که ازآن اطلاعی نداشته است.

بطوریکه برداشت او از بعضی نقل‌وقول‌ها بطور کلی غلط است. موزائیکی که بوجود آورده است ناهماهنگ و کلیه پاره‌ها یکدیگر را نفی میکنند. وجود این عوامل در کتاب شرایطی را بوجود آورده است که از کل بحث نتیجه‌ای گرفته نشده‌است و هر گر امکان آن موجود نیست. گواه براین نوشته دیاگرام اول در آخر کتاب است که تنها در آن زمینه‌های فکری آریان‌پور نمایش‌داده شده‌است، اگرچه آنهم تا اندازه‌ای مسخ شده‌است.

در خاتمه باید نوشت، کتاب حاضر از نظر معرفی شاعران قابل استفاده‌است و نویسنده بحق زحمتی کشیده و رنجی تحمل کرده تا کتابی باین تفصیل را فراهم آورده روش نویسنده در قائل‌شدن زیرنویس‌ها برای هر تکه نقل‌شده اضافه بر آنکه حسن‌نیت او را نشان میدهد، کتاب را از حالت ابتدائی بیرون آورده ورنگ وبوی یك کار تحقیقی بآن‌داده است. اضافه برزیرنویس‌ها، وجود دیاگرام‌ها، لیست‌مآخذ، فهرست‌نام‌ها وفهرست‌مطالب برارزش کتاب افزوده‌است. امیدوارم که نویسنده در چاپهای بعدی بنحوی از انحاء دفتراول را دگرگون کند، تا حاصل رنج بسیار خود را ازنقص چنین برحذر دارد.

یادداشت‌ها

۱ــ اختلاف نامبرده بخوبی درتئوری‌هـای مختلف جامعه شناسی دیده میشود. خواننده میتواند بامراجعه بکتابهای زیر از چگونگی آن اطلاع حاصل کند :

Martindale Don. *The Nature And The Type of Sociological Theory*, Boston : Houghton Mifflin Co , 1960.

Timasheff Nicholas S., *Sociological Theory, Its Nature And Growth*, New York : Random Huose, 1970 .

۲ــ نحوه دراصل لغوی مساوی است باطریقه وروش . روش مساوی‌است با استایل‌یا استیل (Style). استیل یا سبك درتعریف بیك یـا تعدادی مرحله (process) مربوط بیکدیگر گفته میشود که در ایفای هدف مخصوصی یکدیگر را دنبال میکنند (ر ــ ك ملك‌الشعراء بهار ، سبك شناسی ، ج۱) . بـر این اساس مانحوه را مساوی با processes گرفته‌ایم ، که دراینصورت ادراك درطول شناخت دست میدهد. این نظریه برابر است باعقیده گشتال درروانشناسی .

۳ــ برای مطالعه در انواع تئوری‌های مختلف در روانشناسی آزمایشی رجوع کنید به :

Hilgard Ernest R. and Bower Gordon H., *Theories of Learning*, New York : Appleton - Century - Croft, 1966.

۴ـ تصور واحد غریزه درطول مکانیزم رفتار، برابر بانفی یامحدودیت دینامیك رفتار است. زیرا هردریافت وپاسخ یا تعدادی از آن باید منظوربشود، دررابطه یا تحت کنترل شرایطی که بطور ارثی درساختمان زیستی درما بوجود آمده است و قابل تغییر یارشد نیست. درنتیجه شخص نمیتواند خود راآنطور که میخواهد پرورش بدهد، بلکه باید عمل کند آنطور که معین شده است. چنین تصوری غیرعلمی بودنش مسلم میگردد دررابطه با مبهم بودن تصور واحد غریزه وعدم امکان درتعیین چگونگی آن، چه از لحاظ ساختمان وچه ازلحاظ کار درارتباط باساختمان رفتار دریك فرم Explanatory غریزه بطورکلی در امریکا تصوری رد شده است، ولی جدیدا در اروپا عـده‌ای دوباره متوجه آن شده‌اند. برای مطالعه درنظریه اروپائیان مراجعه کنید به

Lorenz Konrad, *Studies In Animal And Human Behavior*, Vol. 1, Massachusetts Harvard University Press, 1970.

ضعف استخدام غریزه درمراحل روانی موردبحث قرارگرفته است در

Beach F. A., « The Descent of Instinct », *Psychological Review* (62: 401–410), 1955

دراین‌مقاله Beach درنمایش‌این‌عقیده‌است که‌حتی‌تفهیم‌تصوری‌مانندغریزه درساختمان رفتار حیوان هم قابل رد است و درحقیقت تصور غریزه ازابتدایك اشتباه بیشتر نبوده است.

۵ـPerception تعریف‌میشود درطول ۴ قانون organization (تشکیلات) که عبارتند از:

1) Similarity, 2) Proximity 3) Closure, and 4) Good continuation

مراجعه کنید به:

Dember William N. *The Psychology of Perception*, San Francisco : Holt, Rinehart and Winston, 1960.

برای اطلاع از عقیدهٔ روانشناسی آزمایشی دربـارهٔ واحد perception وسایر واحدهای روانشناسی گشتال رجوع کنید به:

Watson John B., *Behaviorism*, Chicago : University of Chicago Press, 1930.

۶ــ این نوع رابطه وسایر قراردادهای معتبر علمی مورد بحث قرار گرفته است در :

Zetterberg Hans, *On Theory and Verification In Sociology*, The Bedminster Press, 1965 .

۷ــ گفتار درساختمان و رابطه بین مفــردات Emotion ، سیستم رفتار (Behavior system) و رابطه بین Emotion و سیستم رفتار برای فــرصتهای بعدی است .

۸ ــ Tylor Edward, *Primative Culture* Vol. 1, London : John Murray, 1903

● ●

سفرنامهٔ میرزا صالح شیرازی

با مطالعه و همکاری اسماعیل رائین .
تصحیح و دوباره‌نویسی از : محمد شهرستانی
تهران انتشارات روزن . ۱۳۴۷ .

محمد اسدیان

کتابی است که پشت‌جلد آن باتصویر زیبای پیکرهٔ میرزا صالح مسنده‌را بخودمشغول ساخته، و نیز نام کسی که با «مطالعه و همکاری و مقدمهٔ» او این کتاب زیور طبع پذیرفته، بنحو دیگری جالب نظر آمده‌است.

با ولع و اشتیاق و سودای کاری که در (سفرنامه‌ها) دارم بخریدن این کتاب مبادرت کردم . کاری باین ندارم که فروشنده در نایابی قریب‌الوقوع ایــن کتاب ، به قیاس آثار دیگر مقدمه نویس محترم آن ، چه‌ها گفت اما من که هدفی جز بدست آوردن این سفرنامه نفس‌نداشتم چنان بدیدار پشت‌جلد این کتاب وعکس با ابهت‌میرزا صالح بوجد و شوق آمدم که آن را نمونه‌ای کوچك از بهاست چاپ محتوای آن پنداشتم و نیز ازتصحیحات عالمانه‌ای که در آن کرده‌اند ، و فهارس گوناگونی که در آن افزوده‌اند ، و تعلیقات و اضافاتی که برای مزید اطلاع خواننده آورده‌اند، به سرعت برق اندیشه‌ها بختم و گفتم گنجینهٔ مطلوب اینك بی‌خون دل یافتم این منم که یك اثر عزیز و تاریخی و ارجمند را بروانی آب مطالعه خواهم کــرد و نرمی نسیم سحری مشام جان را نوازش خواهم داد .

اما در همان لحظهٔ نخست ، همینکه بهای گزاف این کتاب را ، با نوع کاغذ بیمقدار آن قیاس کردم امیدم به یکبار بباد شد . و باز بروی‌خود نیاوردم ولی هنگامیکه مروری سطحی بورق اول کتاب که فاقد عنوان است و قبل از پیشگفتار آن آمده است (که لابد باید به آن پیش پیش‌گفتار ، یا ما قبل پیش‌گفتار ، ویا بالاخره چیزی در ردیف این‌نام نهاد) افکندم و در اواخر صفحهٔ دوم آن چنین

دیدم «... شاید این سفرنامهٔ گرانبها که یکصدوشصت سال قبل نوشته شده ...» وچون میدانستم میرزا صالح درسال ۱۸۱۵ به این سفر رفته و در ۱۸۱۹ مراجعت کرده است ، تعجب کردم که نویسندهٔ کهنه‌کار مقدمه چرا برعمر این سفرنامه یازده سال افزوده ، و تاریخ تحریر آن را به حدود سال ۱۸۰۸ عقب برده است . گفتم شاید اشتباه در چاپ است بلافاصله درجستجوی غلطنامه کتاب در اول و آخر ولابلای اوراق کتاب برآمدم . ولی در این کشف‌گذار بجای غلطنامه (که هرگز وجود نداشت) چیزهائی دیدم که هر کدام بنوعی‌دیگر مرا ازاین‌کتاب مأیوس کرد و غبار اندوه برچهره‌ام نشاند . در حیرت مانده از کجای این کتاب مطالب را دریابم زیرا فهرستی نبود که راهنمایم باشد ، دوباره به قسمت پیش از «پیشگفتار» پناه بردم . یکدفعه متوجه شدم که این میرزا صالح «مهندس میرزا صالح» بوده است که تاکنون باین عنوان شناخته نبود . ص الف و ب « قابل توجه هیأت محترم دولت و تصویب‌نامهٔ اخیر مبنی برحذف عناوین دکتری ومهندسی» وبین بامطالعهٔ توضیحی که نویسنده‌ای ناشناس در بارهٔ رونویسی این سفرنامه داده ، دریافتم که این «توضیح» خلاف قول قهرمانی که‌این کتاب به «اهتمام و مقدمهٔ» ایشان نشرشده است بجای اینکه به من خواننده آگاهی بیشتر دهد ، گمراه تـرش کرده است (ص پ)

به خود پیشگفتار مراجعه میکنم وبا ولع تمام به این تیتر برمیخورم «میرزا صالح کیست» ص ۱۵ و بابیجا میرسم عده‌ای از مورخان او را «شیرازی» معرفی کرده‌اند و حال آنکه او پسر حاج باقر «کازرونی» می باشد بنابراین نتیجه‌میگیرم که ازلحاظ نویسنده، میرزا صالح حق‌نداشته است شیرازی معرفی شود زیرا پدر او «کازرونی» بوده است که کرد در بلخ

صفحات بعد را مرور میکنم می‌بینم نوشته‌اند که میرزا صالح منشی و مترجم سرگرد «لیندزی» افسر انگلیسی (مقیم آذربایجان) بوده ص ۱۵ ولی مأخذ این خبر را ذکر نکرده‌اند اما ضمن مطالعهٔ بعدی متن کتاب (که تفصیل آن خواهد آمد) دیدم ، میرزا صالح قبل از عزیمت به اروپا ، اصولا زبان انگلیسی نمیدانسته و یا اگر هم مختصر آشنائی باین زبان داشته ، آنقدر نبوده است که مترجم و «دست‌نگار» آن افسر انگلیسی باشد ص ۱۶ نمیدانم چگونه در این کتاب کوچکترین اشارتی باین موضوع نشده است در حالیکه خود میرزا صالح ، هنگامیکه موضوع اعزام محصل به انگلیس مطرح شد ، و از طرف عباس میرزا ولیعهد احضار گردید ، می‌نویسد ... «امروز ظهر بنده کان نواب والا، بنده را احضار فرموده بعد از عتبه‌بوسی فرمودند روی‌تو سفید . بهمراه قولونل‌خان میروی ، عرض‌کردم بنده محض خاطر مبارک‌اله نمیروم از برای تحصیل علم میروم ، بلفظ مبارك فرمودند ما نمی‌دانیم حال چه صنعت را خواهی آموخت‌عرض کردم بنده قابل صنعت نیستم . اما محمدکاظم حکاك و استاد محمدعلی چخماق‌ساز جهت صنعت خواهدرفت . بازفرمودند ممکن نیست که چیزی آموزی عرض کردم

زبان فرانسه وانگریزی ولاتین وحکمت طبیعی لیکن صنعت نمی‌توانم بیاموزم..»
(ص ۱۲ و ۴۷) .

معلوم میشود که هنوز خواهان آموختن زبان انگلیسی بوده و لابد مطلقاً بآسنه چیزی، نمیدانسته است و یا ... «و همچنین بنده زبان انگریزی که آموخته‌ام از اهالی لندن بوده و لهجهٔ اهالی لندن با عوام دوانشیر (شهری درانگلیس تفاوت تامی دارد ..» ص ۱۹۱ ویا .. دوشب قبل در آپره (اپرا) که یکی از تماشاخانه های بزرگ آن شهر (لندن) بود رفته بودیم. اگرچه زبان بار یکمان آنرا نمیدانم، لیکن منتهای خوبی ولذت درساز و نوای مغنیان بود . ص ۱۷۳ و یا درجای دیگر می‌نویسد ... «استاد حمامی (درلندن) بهٔکراب داخل حمام گردیده و پای خود را برزمین زده و ناله وزاری کرده و بیرون رفته . بهاو زبان بنده‌را نمیفهمید و نه بنده زبان او را » ص ۱۶۵ و یا .. و چون در خواندن زبان انگریزی اندك ربطی بهم رسانیده بودم یعنی میتوانستم الفاظرا از یکدیگر تشخیص بدهم تا اینکه از دولت علیه ایران سفارشنامچه بدولت انگریز رسیده ، من تحصیل زبانی کرده‌ام ، که داخل به مدارس پادشاهی که مشوم زبانی دانسته باشم .
ص ۱۷۵

بنابراین صدور حکم قاطع براینکه میرزاصالح قبلا مترجم انگلیسی بوده است استوار نمی‌نماید

باری درحال‌ زار این کتاب که اینگونه بامستطاب عرصه شده است زحمت فراوان آوردم و نمیدانم با ادعای اینکه چاپ و انتشار اینگونه کتابها که خود جواهری نهان و گرانبهایند خدمتی است و منتی ، چه اصراری در چاپ این اثر قیمتی باین صورت زننده واسف‌آور در میان بوده است

بهرحـال اینك تا جائیکه ازعهدهٔ من برآمده است بمعایب چشم‌گیر این کتاب ومسامحاتی که باصطلاح درتصحیح وچاپ آن رفته واین‌روزها حتی اهل کوچه وبازارهم بآن به دیدهٔ اغماض نمی‌نگرند دیلااشاره خواهم کرد .

۱ــ این کتاب ظاهراً چهارفصل‌دارد که فصل‌اول آن‌مذکور نیفتاده و گویا به نام حفظ امانت با همان :

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم ، مفتتح سفرنامه اکتفا فرموده‌اند .

۲ــ فصل‌های‌دوم وسوم‌وچهارم درحد خود نهایت مفصل‌وخودقابل‌انتزاع به قسمت‌های مستقل ومشخص دیگری هستندکه ابداً بآن توجه نشده است زیرا مطالب کتاب بتمامی(سفرنامه) نیست ونزدیك به‌نصف‌آنرا تاریخچه شهرپطرزبورغ وحملهٔ ناپلئون بروسیه وطرزحکومت درانگلیس وشرح دولتهای عثمانی تشکیل‌داده که هیچیك ازآنها درراه خدا با عنوانی مشخص‌نشده است وکسیکه مشتاقانه خـاطرهٔ سفر میرزا صالح‌را میخواند بی‌اختیار بصحنه‌هـای پیچیده تاریخی کشیده میشود وای‌بسا که سررشته کلام ازدست او رها شده است.

۳ـ روزشماری و تقویم در این سفرنامه همواره گنگ است و هنگام اشاره به ماه‌های قمری و مسیحی، مصحح بی‌حوصلهٔ ما هرگز در صدد کشف سال مربوط برنیامده‌اند و این آرزو تا پایان کتاب عمیقاً در دل خوانندهٔ محنت کشیده باقی می‌ماند .

۴ـ بعضی کلمات ابتدائی را زحمت کشیده و در زیرنویس تصحیح کرده‌اند از قبیل :

ماها به ما (۱۶۴) ـ بهمانجاها به بهمان‌جاها (۱۱۰) ـ با آنها به آنها (۲۱۴)ـ جانهٔ به‌جانه‌ای (۱۶۸)ـ سیریها به سیریهی‌ها (۳۱۸) بهداد به بداد (۴۰۵)ـ سمت دیگری بسمت دیگر (۲۹۶)ـ در بمدت به در آمدت (۷۷)ـ بر گهای به برگهائی (۲۵۳)ـ به نموده به نموده (۲۰۹) و نظایر متعدد آن .

ولی کلماتی مانند

حرح و مرح (۴۲۵)ـ عالی (بمعنی فرش) (۴۴۰) ـ و حله (۴۲۷) سیب (۴۵۰) حاجی ترخوان (۴۰۸)ـ سلهٔ ارحام (۴۱۰)ـ نفرق (بفرع) (۴۰۷) منشخص (مشخص) (۱۰۳ ـ به تهلیل رفته (۴۰۹) ـ والی (والا) (۲۳۶) و نظایر فراوان آن دست نخورده مانده است

۵ـ معانی بسیاری از کلمات که فقط چند نمونهٔ آن در زیر یاد میشود از لحاظ مصحح محترم آنقدر واضح و آسان بوده که بیاری هیچگونه توضیح نداشته و سکوت محض برقرار کرده‌اند

مهاکس ...... « سکر و قهوه و پنبه و قرمز فرنگی و چوب مهاکس بسیاری از ولایت و جزایر متعلقه به انگلند به همه فرنگستان میرود .. » ص۲۶۸ (مهاکس ـ؟)

بسکماج .... . ونان سفیدی که میداد بدل به بسکماج هر ارسال مانده کرده .....ص۳۹۱ـ (بسکماج نوعی نان گندم است)

هزار بیشه ـ. ... وسه عدد هزار بیشه گرفته بودم هر کدام دو یا جا قلو و نیم قیمت آنها بود ص ۳۸۷ (هزار بیشه صندوقچهٔ کوچک دو طبقه که برای لوازم سفر از قبیل استکان ـ قوری ـ وسایل چای و نظایر آن بکار میرود ـ فرهنگ معین).

کجن ..... تجارت بسیاری از عس و پوست خر و کجن و مارو که از جنگل قریبه اینجا بعمل میاید در اینجا میشود ص۴۵۵ـ (ظاهراً کجین صحیح است و آن جامه‌ای است که درون آن بجای پنبه ابریشم می‌آکنند و در جنگ بکار میبردند ـ فرهنگ معین)

ینکی‌چری - که به‌کرات نیکی‌چری (بتقدیم) آمده .... سپاه نیکی چری‌را دومقابل زیاد کرده ص۴۱۲ (ینکی‌چری یا ینی‌چری ترکی است یعنی حریك حدید. فرهنگ معین)

قدك..... وازسمت ایران نیز قدك وشال کرمانی و ترمهٔ ابریشم باسلامبول میرود .... ص۴۴۲ (قدك جامه کرباس رنگین‌را گویند)

پاره : هرکس‌رودآدمی چند پاره گرفته آنهارا به اسلامبول میبرند ص۴۰۵ ویا ... سواره دیگر حرحینی مملوارپاره درپیش گرفته ازچپ وراست سلطانی پول نثارسلطان نموده ...، ص۴۰۶ (پاره یعنی پول‌ومسکوك‌خردترین پول‌مس یا نیکلی یا سیمی عثمانیان - فرهنگ معین)

محتقرا . . لیکن‌دائره اشتغال به فلك گردون میرسید محتقرا الی‌بیست ویکم سپتنبر آتش‌مربور فرونشسته... ص۹۸ (بجای محتقرا محتصرا مناسب‌تر می‌نماید ، وبهرحال توصیحی دربارهٔ مفهوم این‌کلمه داده نشده است).

میتن . دراینجا میتن حند از دولت عثمانی نشسته‌اند ... ص ۴۰۳ (میتن-؟)

قلاته - اسکودار- طوفانه وبیرایه . دراسلامبول‌هشتادوهشت هزارویکصدوهشتاد وپنج حانه است سوای قلاته واسکودار وطوفانه وبیرایه .. ص۴۳۹ (؟)

وهمینطور است‌کلمات احراس - پاسبانان ومحافظان ص ۱۰۵ که بغلط احداس نوشته‌شده‌است. انفتاح = بازشدن وگشودگی خاطرص۱۸۵طواحین = آسیاها (۴۴۹) وموارد سیاردیگری‌که براستی قابل احصا نیست وهمچنین‌نام آبادی‌ها وشهرهـا واسماء اعلام‌کلا بدون بحث و تحقیق مانده و نتیحه اینکه سراسر کتاب‌را روپوشی تاریك ازابهام فراگرفته است .

۶- یکی ازموارد بـا مزهٔ این‌کتاب وحود علامت استفهام (؟) است‌که گاه وبیگاه بجای شرح وتوصیح‌کلمات مقابل آنها گذارده شده وغالباهم‌موردی نداشته است مانند : ... وبحدی(؟) بی‌اوصاع بودندکه .. ص۱۱۳کلمه بحدی اینجاکاملا وافی‌بمقصود است واستفهامی ندارد ... تا بحال مقصودکرنل‌دارسی و سعی او درکارماکمونی (؟) داشت بالفعل بهمهٔ مردم ظاهرشده است‌که مطلب او رسیدن مواحب است وبس... ص۱۸۶-کمون بمعنی پنهانی‌احتیاجی به‌علامت ندارد .

راجع به‌کالاهائی‌که از اسلامبول به اروپا صادرمیشود یکی‌هم... چوب شمشاد وسایرچوبها ... ص۴۴۲ ذکرشده است معلوم نیست برای‌مصحح‌محترم

صدور چوب شمشاد چه استفهامی بوجود آورده که درزیرنویس چوب شمشاد، علامت (؟) گذارده‌اند ... بالفعل می‌کتابی نوشته که آیین شرع و مملکتی کلا درآن مندرج است ... ص۱۳۶ و باید دانست که کلمه بسیار مهم آیین درزیرنویس با علامت (؟) زیور یافته است.

گاهی هم سلیقهٔ مصحح این کتاب در گذاردن علامت (؟) دسرعت تغییر می‌یابد مثلا درعبارت ... خارج ازخندق رودخانهٔ عظیمی است مسمی به بیوک‌مین. (ص۴۴۶)

بیوک‌مین با علامت (؟) نموده شده ولی دوسطر بعد ... از رودی گذشته که اوراکوچک‌مین گویند. (کوچک‌مین بدون توضیح وعلامت) - معلوم نیست چرا رودکوچک‌مین به قرینهٔ بیوک‌مین، ایجاد استفهام نکرده، شاید لفظ فارسی وآشنای (کوچک) معمای مصحح عزیز‌مارا گشوده بوده است.

ویا ... ازآنجا روانهٔ میکائیلیکه شدیم (در زیرنویس برای توضیح فقط ؟ گذارده‌اند) وبلافاصله درسطر بعد ... ازآنجا روانه یقریموک‌شدیم. ص۷۵ ولی کلمهٔ یقریموک از نظرمصحح تیز بین‌ما طوری آشکار ومفهوم بوده که نیازی به هیچگونه توضیح وعلامت نداشته است

۷- کسی‌که ضمن مطالعهٔ این سفرنامه بصفحهٔ ۵۰ میرسد و میخواند «... چون آب رود طغیانی داشت پارچه (کمی) شکسته که تحت حمل ونقل مترددین مهیاست آب برده مدتی معطل شده، بـه هزارلیت ولعل اسباب را در بالای(کمی) گذارده با همهٔ رفقا وقولوبلچان در(کمی) نشسته از آن گذشتیم..» ممکن است مانند این حقیر در تشخیص کلمه (کمی) مردد ماند ویا اینکه بقرینه متوجه شودکه باید وسیله‌ای برای عبور ازآب باشد ولی کنجکاو این است که تلفظ این کلمه کدام است واساساً موضوع لغوی آن چیست؟ ناگزیر مانند بسیاری ازموارد مشابه باید بگذارد وبگذرد ولی‌همینکه به شصت‌وپنج صفحه بعد رسید ناگهان خشمش بدیدار مجدد این کلمه روشن میشود... حکم میدهد که در نهرها در کمی‌های کوچک نشسته بدیدن یکدیگر رفته....(ص۱۱۵) ودرزیرنویس آن میخواند:

«کمی» نوعی وسیله عبور از آب است مانند بلم‌کـه قبلاهم دراین کتاب ازآن نام برده شده است

با خود میگوید! سنگدل این زودتر میخواستی حالا چرا؟ تازه معلوم نکرده‌ای که منشأ این کلمه وتلفظ آن کدام است؟

ویا در جای دیگر می‌بیند .... چهل‌هزار روپیه درماهی مواجب با او

قرارداد کرده . . . . (ص۳۷۶) و توجه میکند که پهلوی (با او) نمره ۲ گذارده‌اند یعنی ذیلا توضیحی خواهند داد ستابان توضیح نمره ۲ را میخوانند ولی می‌بیند بعینه همان (با او) را بی کم‌وکاست. نوشته‌اند وبطیر این صحنه را درصفحات ۵۳و۵۴و۸۵و۹۷و۱۲۱و۱۷۹ درموردکلمات :

بندگی ـ بخسارت ـ عذرآوردم ـ بالاخره ـ گچ وتعیین و لابد بسیاری دیگر ازکلماتی که سایدبچشم این بنده نخورده است مشاهده میکند و بی‌اختیار میگوید. خدایا زین معما پرده بردار

۸ـ پاره‌ای تصرفات ناروا

میرزا صالح شیرازی دراین سفرنامه بهنگام مراجعت ازانگلیس موقعی که از طریق جبل‌الطارق وارد مدیترانه میشود شرحی می‌نویسد که اینگونه چاپ کرده‌اند :... تا اینکه بحوالی‌جبل اکر رسیدیم و باد خوب داشتیم و امری روی‌نداد. یعنی‌طوفان وطغیان واقع نشد ... ص ۳۹۱ . جبل **اکز** را مصحح چیره دست‌کتاب در زیرنویس به (الر) تصحیح نموده‌اند، ولی حیرت خواننده خوشبختانه چندلحظه‌ای بیشترطول نمیکشدکه خود میرزا صالح به‌کمك اومی‌شتابد ودر دوسطر بعد می‌نویسد ... داخل ناستریت ویا تنگ جبل (التر) شدیم. تنگ مربور فاصلهٔ میان یوروپ وافریقا ویا مغرب زمین‌است... و چون خواننده (مخصوصاً اگر آشنا باصطلاحات جغرافیا باشد) بسادگی درمی‌یابد، که (جبل‌التر) همان (جبل الطارق) است نفسی براحت میکشد ـ (میرزا صالح‌کاش می‌آمد واز دورتماشا میکرد!)

وینشیان‌که ناحیه‌ای درایتالیا وظاهراً همان ونتسیا (ونیز)است ومیرزا صالح خود فریاد میکشد که ... سهر وینشیان که از محال ایتالیا است مسخر کرده ... ص۴۱۴ ولی در زیرنویس‌فقط توضیح داده‌اند : پشته‌های ـ ولااقل معلوم نکرده‌اند پشته‌های هیزم‌است ویا پشته‌های کشتگان است، ویا چیزدیگر است .

درصفحهٔ ۱۸۴ مصحح محترم را بخاطرمیرسدکه ازنظرقواعد دستوری خودی نشان دهد، بنابراین‌کلمهٔ (میانه) را درجملهٔ... وچون مسترپارسی نام رابطهٔ میانهٔ ما وکرنل‌دارسی‌است... غلط تشخیص‌میدهد وآن را در زیرنویس بصورت رابطهٔ (میان) تصحیح‌میکند درحالیکه خودکلمهٔ «رابطه» راکه اصلاح آن اساسی‌تر بوده‌است بامان خدا رها مینماید . در صفحهٔ ۱۱۹ « اخراجات طلبه » را « مخارج محصل » معنی میکند یعنی‌طلبه فقط بیك نفرمحصل اطلاق می‌شود .

درصفحهٔ ۹۹ ذیل کلمهٔ رخوت (بضم جا یعنی رختها و جامه‌ها) اینگونه بقلم میرند «باتوجه به مرادفات مقصود نگارنده (یعنی میرزا صالح) جامه‌ها است نه رخوت بمعنی سستی» بنابراین ازنظر ایشان رخوت باتلفظ واحد (بضم خا) دومعنی دارد ۱ـ جامه‌ها ۲ـ سستی و شاید واقعاً هم ندانند آنچه بمعنی سستی است کلمه دیگری‌است بنام رخوت بسکون خاء که هیچ نوع خویشاوندی با رخوت و جامه‌های آقاندارد.

در صفحهٔ ۷۳ ... سه‌ساعت از ظهر گذشته از آنجا سوار و روانهٔ خانه بوللوبك روس شده... کلمهٔ بوللوبك باهمین املاء مورد قبول مصحح‌است زیرا درصفحهٔ بعدهنگامی که بصورت صحیح خود منتها بایك الف زائد (بوالکوبك) نوشته میشود در زیرنویس توضیح میدهند که. ظاهراً همان بوللوبك سابق‌الذکر است. ص ۷۴ وابداً در ذهن ایشان خطور نمیکند که بولکنیک یکی ازمناصب نظامی روسیه نظیر کاپیتان وافیسر است چنانکه قائم‌مقام فراهانی میگوید

که نظر با بولکنیک و با کپیتان وافیسر
گاه باسرهنگ و باسرتیپ و با سردار دارد

و بنابراین صورت صحیح آن باید باحتمال بسیار قوی بولکوبیك باشد علی‌الخصوص که این کلمه درصفحهٔ ۷۴ سفرنامه بامسامحهٔ جزئی یادآوری شده است. جالب اینکه به‌نفس‌کلمه در هیچیك اردو مورد مانند صدها موارد دیگر این کتاب کمترین اعتنائی نشده وسیاست سکوت کماکان حکمفرما است. واگر گاهی‌محض‌خالی‌نبودن عریضه جمله‌ای مغشوش و نامفهوم ماند... شخصی‌مکاری وبنای این‌را گذارده که روانه شود ... (ص۴۵۴) مدنظر ارباب «اهتمام» و «تصحیح» کتاب آید لطف فرموده (مکاری) را به(خاروادار) معنی کرده‌اند ولی حوصلهٔ بررسی نقص دستوری این‌جمله نیافته‌اند که بگویند ظاهراً (واو) بعد ازمکاری زائداست وباید (با) به‌اول‌جمله افزود تامفهوم گردد. باشخصی‌مکاری بنای این‌را گذارده که روانه شود.

بدنیست هم بدانیم که درصفحهٔ ۱۱۴ ذیل‌کلمه‌آذوقه اینگونه داد توضیح داده‌اند «کلمهٔ‌آذوقه دراینجا با (ز) نوشته شده‌بود باینصورت (آزوقه)». یعنی چشمهارا خوب بازکنید تابهتر به‌بینید که‌آذوقه اگر با (ز) نوشته شود بصورت (آزوقه) درخواهدآمد ــ ای دستت مریزاد.

۹ـ ازجاهائی که دراین کتاب قابل‌نقد وبحث بود وبنحوی دور ازانصاف پست گوش مانده‌است بحزمسأله زبان دانی میرزا صالح قبل ازعزیمت به‌انگلیس و تاریخ تحریر نسخهٔ اصلی‌سفرنامه که درمقدمهٔ این‌مقاله اشاره شده است یکی‌هم

کشف هویت سرپرست پنج نفر محصل اعزامی است که میرزا صالح یکی از آنها بوده است .

در پیشگفتار این شخص کلنل دارسی (که ایرانیها به او قولونل خان میگفتند معرفی شده است ص ۱۱ ولی میرزا صالح هنگام اقامت در انگلیس مکرر بشخصی بنام کرنل دارسی اشاره میکند که در مورد وضع زندگی محصلین ایرانی تصمیم میگیرد و معلوم نیست آیا این شخص همان قولونل خان است که باقتضای محیط و به تلفظ انگلیسی کرنل دارسی نامیده میشود یا اینکه پدر قولونل خان و یا کس دیگری است ؟ خصوصاً اینکه میرزا صالح هم هیچگونه تصریحی در این باره نکرده و حتی یکجا باین ابهام دامن میزند .. «و ما بخانه کرنل دارسی پدر قولونل خان رفتیم و پدر او را دیده بعد از ساعتی مادر و خواهر او را دیده منتهای محبت و مهمان نوازی از او نسبت به ما بعمل آمد ... (ص ۱۶۳)

دیگر راجع به مجسمهٔ نیم تنهٔ میرزا صالح فقط باین اشاره کرده اند که : کار E. W. Stevier پیکرتراش انگلیسی که در سال ۱۸۲۳ درلندن از سنگ مرمر تراشیده شده است (برگ اول کتاب) . اما در صدد برنیامده اند در مورد سرگذشت این مجسمهٔ زیبا تحقیقی کنند و نتیجه را در پیشگفتار مشروح کتاب لااقل در ردیف صورت حساب مؤسسهٔ کوك که حتی هزینه ذغال سنگ هیزم و ذغال معمولی دو جوان ایرانی را نشان میدهد ص ۵ بازگو نمایند .

آنطور که این بنده شنیده ام این مجسمه که بیش از یك قرن به خانواده ای درلندن تعلق داشت بعد از جنگ دوم جهانی به معرض حراج گذارده شد و یکی از اعیان ایرانی (که ظاهراً از شاهزادگان قاجار است) آن را خریده و با دلسوزی و مراقبت هرچه تمامتر با کشتی بایران میآورد. گفته میشود که وزن آن حدود ۵ تن است و تا دو سه سال اخیر بی سروصدا در تهران در تملك آن شاهزاده قرار داشت تا اینکه یکی از واحدهای آموزشی عالی به تناسب رشتهٔ تخصصی خود و ارتباط آن بامطبوعات همینکه از وجود این مجسمه باخبر شد درصدد ابتیاع آن برآمد و چندین ماه برای انجام معامله ای که فروشنده چندان راضی بفروش نبود تلاش کرده وظاهراً اصرار شدید مؤسسه و استدلال اینکه حیف است چنین مجسمه ای در گوشهٔ خانه و یا موزهٔ شخصی خاك بخورد ولی عامه از دیدار آن بی‌نصیب بمانند کار خود را کرده و معامله درشرف انجام است و شاید تا این تاریخ قطعی شده باشد. برنامه این است که مجسمه درحیاط مؤسسه بعنوان «آرم» و به یاد کسی که پدر مطبوعات و چاپ ایران بشمار تواند رفت نصب گردد.

دیگر ازموارد شایستهٔ تحقیق این سفرنامه اشارات متعدد تاریخی میرزا

صالح است وظاهراً او اولین ایرانی است که راجع به‌اروپا به‌عنوان یك مورخ بزبان فارسی‌چیز نوشته است. مآخذ نوشته‌های اوقابل بررسی است و مخصوصاً ازلحاظ قرب زمان با ناپلئون و اشاراتی که دربارهٔ این‌سردار نامدار که هنوز درقید حیات بوده‌است دارد برای مصحح کتاب نهایت مغتنم بوده که دراین‌باره بحثی پیش کشیده وتتبعی کند تاشاید خدای نکرده خواننده را بکار آید.

دیگرراجع است به‌نام شهرها واعلام جغرافیائی ونام رجال و بزرگان اوایل قرن نوزده که تحقیق وتوضیح دربارهٔ آن بیرحالی از ارزش نبوده ولی بنا به‌روش معمول کلیهٔ این‌موارد به خاموشی طالمانه‌ای برگزارشده است.

باتوصیفی که ازاین‌کتاب کرده‌ایم فهرست اعلام واماکن پیشکش آقایان است ولی‌اینکه از تهیه فهرست مندرجات هم دریغ کرده‌اند خواننده را نهایت مغبون ساخته‌اند.

با اینکه هنور گفتنی‌ها مانده است چون سخن بدرازاکشیده باین مقال پایان میدهم وهمینقدر عرض میکنم که اگرمباشران چاپ و نشراین‌کتاب ادعا میکردند که این اثر نفیس فقط دوباره نویسی و چاپ شده است و لاغیر البته توقعات ما بیجا بود ولی باآن ادعا ، از این بلائی‌که برسرکتاب آورده‌اند چگونه دفاع خواهندکرد ؟ شاید نظراین بودکه فقط خبری از « دهن‌عبور » کنند همچنانکه درصفحهٔ اول‌کتاب آنهم دربالای صفحه نوشته‌اند «عبور دهن» وباتوجه به عدد۳ زیرآن معلوم‌است‌که سفرنامهٔ میرزا صالح سومین‌تحفه ایست که به «دهن» مردم بینوا «عبور» داده‌اند . خداکندکه آن دوی دیگر از این قماش نبوده باشد .

● ●

تاریخ تذکره‌های فارسی

جلد اول- تالیف احمدگلچین‌معانی-انتشارات دانشگاه تهران:۱ر۱۳۴۶-وزیری-۵= ۷۶۵ | د-چاپخانهٔ دانشگاه تهران - تیراژ : یکهزار وپانصد نسخه - بها ۱۶۰ ریال.

به‌طورکلی‌تذکره‌هارا به‌دوقسمت بزرگ می‌توان تقسیم کرد . تذکره‌های عمومی وتذکره‌های خصوصی . مرادازتذکره‌های‌عمومی آنهاست که نویسنده درآن قصد معرفی همهٔ شاعران‌را - قطع‌نظر از محل زندگی یا عصرایشان - داشته است . بدیهی‌است‌که تذکره نویس، این‌کاررا می‌تواند تا روزگارخود ادامه دهد وپس ازاوباید دیگران دنبالهٔ‌کارش‌را بگیرند واین‌کار چندان ادامه یابد تا به دوران‌معاصر برسد . بنابراین‌هرقدرهم موضوع تذکره

نام باشد ، از نقص خالی نیست ، خاصه آن که در روزگاران گذشته به علت بدی وضع ارتباط و کمی اطلاع ممکن بوده است با وجود کمال کوشش و تتبع، نام و نشان و شعر بسیاری از گویندگان از تذکره‌ای فوت شود؛ واگر نوشتن تذکره‌ها برمبانی علمی صورت می گرفت ومؤلفان آن‌ها صلاحیت کافی علمی و ادبی برای کاری که تعهد کرده بودند می‌داشتند باز لازم بود که آیندگان نقائص کارهای گذشتگان را رفع کنند وعلاوه بر امتداد دادن کار ایشان تا عصر خود ، آنچه را که گذشتگان بدان دسترسی نیافته بودند جبران کنند واستباهات تاریخی و ادبی ایشان را به اصلاح آورند تا همواره کتاب لاحق از اثر سابق درست‌تر وقابل اعتمادتر باشد.

اما تذکرۀ خصوصی ـ چنان که از نامش پیداست تذکره‌ای است که جنبۀ عمومی نداشته باشد و نویسنده فقط آوردن ترجمۀ گروهی خاص از شاعران را در برنامۀ کار خود داشته باشد. منتهی وقتی تذکره ازجنبۀ عمومی خارج شد، می‌تواند صورت‌های گوناگون به خود بگیرد :

مثلا یکی ازانواع تذکره‌های خصوصی ، تذکره‌هایی است که در باب ترجمۀ احوال شاعران یك شهر یا یك ناحیه و یك ولایت خاص ـ از قدیم‌ترین ادوار تا عصر نویسنده ـ تدوین می‌شده‌اند . این گونه تذکره‌ها را تذکرۀ محلی نامند ویکی از انواع بسیار رایج تذکره‌های خصوصی است مانند تذکرۀ شعرای اصفهان ، تذکرۀ شاعران خوانسار ومانند آن‌ها .

نوع دیگر از تذکره‌های خصوصی محدود به زمانی معین است : تذکره نویس می‌کوشد تا ترجمه وشعر گویندگان معاصر خویش را ـ مثلا ـ جمع آوری کند ، یا به گردآوری تذکرۀ شاعرانی که در دوران فرمان‌روایی یك سلسله یا یك پادشاه می‌زیسته‌اند بپردازد ، تذکره‌های خصوصی زمانی معمولا به یکی ازاین دوصورت است: یا نویسنده ترجمۀ معاصران خویش را گردآوری می‌کند، که معمولا این گونه تذکره‌ها دورانی در حدود یك قرن یا کمی بیشتر را شامل می‌شوند (اگرچه کمتر ممکن است عمر تذکره نویسی به یك قرن یا بیش از آن برسد ، اما نویسنده معمولا ازشاعرانی که در دوران کودکی وجوانی وی پیر بوده‌اند یاد می‌کند وکارخود را تا روزگار پیری ادامه می‌دهد ودردوران پیری وی نیزشاعرانی که درآغازجوانی بسر می‌برند نامشان درتذکره ثبت می‌شود و بدین ترتیب دراین گونه تذکره‌ها تقریباً نام شاعرانی که در یك قرن یا کمی بیشتر یا کمتر می‌زیسته‌اند ثبت می‌شود والبته گاهی تذکره نویس مانند حزین لاهیجی ـ کارخود را به دقت محدود ومثلا منحصر به کسانی می‌کند که اولا آنان را دیده باشد وثانیاً شعرشان را قابل نقل ودرخورتوجه تشخیص دهد).

ازمیان تذکره‌های خصوصی این دو نوع (تذکرهٔ خصوصی به‌اعتبار مکان یا زمان) ازهمه مهم‌تر ومعروف‌تر و بیشتر است . با این‌حال نویسنده می‌تواند به‌اعتبارهای گوناگون تذکرهٔ خصوصی تألیف کند . مثلا در زبان عربی تذکره‌ای هست به نام « المحمدون من‌الشعراء» واین کتاب تذکرهٔ شاعرانی است که نام آن‌ها «محمد» بوده است [۱]

همچنین ممکن است تذکره‌نویس تذکره‌ای به اعتبار جنس شاعر (تذکرهٔ زنان سخنور) تألیف کند ، یا صفتی دیگر ازساختمان را موردنظر قراردهد . مثلا تذکرهٔ شاعران نابینارا بنویسد .

یکی دیگر از انواع رایج تذکره‌های خصوصی تذکره‌هایی است که در ترجمهٔ احوال شاعرانی که یکی از رجال و بزرگان را مدح کرده‌اند نوشته می‌شود. مثلا تذکرهٔ آثار الباقریه شامل ترجمهٔ حال شاعرانی است که سیدمحمدباقر موسوی شفتی رشتی بیدآبادی معروف به حجة‌الاسلام شفتی روحانی بسیار معروف ومتنفذ معاصر فتحعلیشاه ومحمدشاه را ستوده‌اند. یاتذکرهٔ گنج شایگان تألیف میرزا طاهر شعری محتوی ترجمهٔ شاعرانی است که میرزا آقاخان نوری اعتمادالدوله دومین صدراعظم ناصرالدین‌شاه راستوده‌اند. ازاین گونه تذکره‌ها نیز بسیار می‌توان یافت و نام و نشان عده‌ای از آن‌ها درهمین جلد اول تاریخ تذکره‌های فارسی آمده است .

همچنین ممکن است جهات دیگری برای تدوین تذکره به نظر مؤلف آن برسد. مثلا عبدالنبی فخرالزمانی تذکره‌ای درجمع آوری ترجمهٔ شاعرانی که ساقی‌نامه سروده‌اند، وجمع آوری ساقی‌نامهٔ ایشان، پرداخت و آن را میخانه نامید .

نیز ممکن است تذکره‌هایی در بارهٔ شاعران مرثیه‌سرا و سوگواری‌های ادبی، تدوین شود(چنان که شده‌است ومرحوم کوهی کرمانی کتابی شامل مرثیه‌های معروف فارسی و نام و نشان شاعران آن تألیف کرد وانتشار داد) و به‌طورخلاصه راه‌ها وجهات فراوان برای تدوین تذکره‌های خصوصی وجودداشته وبعدها نیز ممکن است جهات دیگری برای تدوین تذکرهٔ خصوصی در نظر گرفته شود که تاکنون سابقه نداشته‌است و مثلا ببینیم درآینده تذکره‌ای شامل ترجمهٔ احوال شاعرانی که دربارهٔ آپولو وسفر به‌ماه شعرسروده‌اند نوشته شود!

درحقیقت تذکره‌های خصوصی از وسائل عمدهٔ تدوین تذکره‌های عمومی است ومؤلفان تذکره‌های بزرگ وعام نه تنها ازمراجعه بدین تذکره‌ها بی‌نیاز نیستند بلکه برای ایشان اهمیت این گونه مراجع کم‌تر از اصل دیوان شاعران نیست .

***

نکتهٔ دیگری که درباب تذکره‌ها شایان توجه است ، طرز جمع‌آوری و تنظیم آن‌هاست: در تذکره ترجمه و شعر عده‌ای از شاعران گردآوری می‌شود . این ترجمه‌ها را باید طوری تنظیم کرد که مراجعه بدان آسان باشد. بدین جهت بیشتر تذکره‌نویسان نام شاعران را به‌ترتیب الفبا تنظیم کرده‌اند. این طرز تنظیم اگرچه خوب و مراجعه بدان آسان است، لیکن اگر کسی اسم شاعر را نداند و فقط نام کتاب، یا محل تولد وی را بداند ، یا اگر کسی بخواهد شاعران یك ناحیه را بشناسد، در مراجعه به‌چنین کتابی دوچار اشکال می‌شود. همچنین اگر کسی بخواهد احوال شاعران زمانی معین را جمع کند مراجعه به‌تذکرهٔ الفبایی برای او مشکلاتی در بر خواهد داشت .

برای رفع این مشکل در تذکره‌های عمومی کوشیده‌اند طبقات شاعران را به‌چند دوره : ازقبیل مقتدمان و متوسطان و متأخران و معاصران تقسیم کنند ، آن‌گاه نام و نشان شاعران هر دوره را به‌ترتیب الفبایی منظم کنند. اینکار اگر چه مشکل تاریخی را از میان برمی‌دارد اما مشکل جغرافیایی و مکانی به‌قوت خود باقی است از روی این تذکره‌ها به‌دشواری می‌توان شاعران یك ناحیه یا شهر را باز شناخت و انجام یافتن این کار جز با مطالعهٔ تمام تذکره مقدور نیست .

این است که بعضی تذکره نویسان تذکرهٔ عمومی خود را به‌اعتبار مکان تقسیم کرده‌اند (مانند آتشکده وهفت اقلیم وغیره)- این تقسیم‌بندی مشکل مکان را ازمیان برمیدارد، لیکن مشکل زمان و نام شاعر را که به‌مراتب بدتر ازمشکل مکان است پدید می‌آورد. شما از روی آتشکدهٔ آذر فقط موقعی می‌توانید نام شاعری را بیابید که بدانید وی اهل کجاست! وتازه هستند شاعرانی که درباب منشاء ومولد آنان تردید وجود دارد ! درضمن ازفهرست‌های متعددی که امروز بر نسخه‌های چاپی می‌افزایند ووسایلی که برای سهولت مراجعه فراهم می‌آورند (مانند نوشتن نام شاعر دربالای هرصفحه) بگذرید و درنظر بگیرید که درعصر تألیف این تذکره‌ها مراجعه بدانها چه‌قدر دشوار بوده‌است!

به‌طور خلاصه امتیاز تذکره‌های الفبایی وزمانی عیب تذکرهٔ مکانی است و امتیاز تذکره‌های مکانی عیب تذکره‌های الفبایی وزمانی – ورفع این عیب‌ها امکان ندارد مگر آن که برای هر تذکره، بهراعتباری که تنظیم‌شده، فهرست‌هایی به‌سایر اعتبارات تنظیم و بدان افزوده‌شود. مثلا برای تذکره‌های مکانی فهرست‌های زمانی والفبایی تنظیم شود و برای تذکره‌های زمانی فهرست مکانی والفبایی وقس‌علی‌هذا...

***

درمیان آثاری که برای شناسایی تذکره‌ها، وتسهیل مراجعه به‌این مراجع اساسی تدوین شده، دو کتاب اهمیت فراوان دارد : یکی فرهنگ سخنوران تألیف استاد دانشمند دکتر خیام‌پور استاد دانشگاه تبریز است . وی در آن کتاب نشان داده که نام ونشان وترجمهٔ هرشاعر درچند تذکره آمده، وکوشیده است که نام ونشان آنهارا تاحد مقدور هرچه دقیق‌تر روشن‌سازد، واگر تذکرهٔ مرجع چاپ شده‌است شمارهٔ صفحه وسایر نشانی‌های آن را نیز به‌دست دهد.

لیکن امروز سال‌ها از تاریخ انتشار فرهنگ سخنوران می‌گذرد وبا آن که مؤلف دانشمند آن در آن روزگار تمام مراجعی را که در دسترس داشته دیده واز آن‌ها استفاده کرده است، درحال حاضر با انتشار یافتن تذکره‌ها و مراجع فراوانی که قسمتی از آن‌ها به‌همت شخص وی انتشاریافته است این فرهنگ برای تکمیل محتاج تجدیدنظر است وقطعاً خود آقای دکتر خیام‌پور این نکته را در نظر دارند و درچاپ بعدی به‌تکمیل آن خواهند کوشید .

اما حق این بود که «تاریخ تذکره‌های فارسی» پیش از چاپ فرهنگ سخنوران انتشار یابد ، چه دراین صورت کار مؤلف آن فرهنگ بسیار سهل‌تر می‌شد .

دومین مرجع مهم واساسی، که هیچ پژوهندهٔ احوال وآثار شاعران از آن بی‌نیاز نیست، همین تاریخ تذکره‌های فارسی است، چه به‌آن که مؤلف در این کتاب به‌صرف معرفی تذکره ومؤلف آن قناعت نکرده، بلکه ارزش ادبی وتاریخی کتاب را نیز به‌دقت تعیین کرده و هر تذکرهٔ عصری و دست اولی را که به‌دست آورده فهرست محتویات آن را بادقت وملاحظات انتقادی درکتاب آورده واگر علاوه بر آن نکته‌ای مهم در آن کتاب یافت می‌شده آن را نیز در معرفی خویش عنوان کرده است تا فایدهٔ آن عام‌تر شود. مثلا باآن‌که «تذکرهٔ بی‌نظیر» چاپ شده است، ومؤلف، فهرست تذکره‌های چاپ شده را (به‌علت در دسترس بودن آن‌ها) کم‌تر یاد می‌کند وترجمه‌هایی را که دراین تذکره‌ها آمده نقل نمی‌کند «ولی درتذکرهٔ بی‌نظیر یك ترجمهٔ بی‌نظیر وپرفایده وجود داردکه نمی‌توان از آن گذشت وحاکی از آشنایی کامل مؤلف باصاحب ترجمه‌است.» (تاریخ تذکره‌های فارسی : ۲۰۱) .

آنگاه ترجمهٔ میرزا محمد علی عارف تهرانی رااز روی آن تذکره نقل ویادآوری می‌کندکه مؤلف شاهنامهٔ نادری بین تذکره‌نویسان مختلف فیه است وگروهی آن رااز آقا صادق تفرشی می‌دانستند وعاقبت به‌استناد قول علیشیرقانع

تتوی صاحب مقالات الشعرا به‌نام میرزا محمد علی طوسی مشهور به فردوسی ثانی شناخته شد وحال آن‌که از عارف تهرانی است وصاحب تذکرهٔ بی‌نظیر که تاآخرین لحظهٔ حیات ازحال این شاعر باخبربوده‌آن را به‌او نسبت می‌دهد و جزئیاتی را درترجمهٔ وی ذکرمی‌کندکه نمی‌توان دراین انتساب تردیدکرد واین فایده موجب شده‌است‌که عین‌ترجمهٔ عارف تهرانی از روی‌تذکرهٔ بی‌نظیر درکتاب نقل شود .

یا در شرح تذکرهٔ خازن‌الاشعار این نکته را یادآوری می‌کند که این تذکرهٔ عصری محتوی ترجمهٔ شاعرانی است که غزلی از ناصرالدین شاه به مطلع :

گر خرابات مغان پهلوی می‌خانه نبود
این دل غم زده را مسکن وکاشانه نبود

را استقبال کرده‌اند (این‌هم یك‌جهت‌تازه‌برای تدوین‌تذکرهٔ خصوصی!) چون تعداد شاعران استقبال‌کننده زیاد شد «میرزا فرج‌الله خان شیرازی الاصل محلاتی‌مسکن... که ازسران‌نویسندهٔ‌آن عصر...است برمی‌گمارند تاهرکسی درآن‌وادی‌گوی ازمیدان برد و لطمهٔ چوگان نخورد به‌طرزی خوش وطرازی دلکش‌رساله‌ای درشمایلش برنگاردوپس‌ازآن صورت اشعارش را اشعارنماید. (تاریخ تذکره‌های فارسی: ۲۱۵) »

آن‌گاه ترجمهٔ «امین خراسانی» را هم به‌عنوان نمونه ازآن نقل‌می‌کند و نشان می‌دهدکه چگونه تذکره نویس شکل وشمایل و عبا وردای شاعررا نیز علاوه برمیزان اطلاعات ومعلوماتش وصف کرده است

« ... سیدی جلیل‌الشأن است وعاقلی‌نکته دان... بسیار درتحصیل‌علوم باشوق است وبی‌شمار بادوق، عمامهٔ سبزی برسر دارد وعبای باصفایی در بر گشاده پیشانی و زرد ابروست وکبود چشم و خوش رو ... محاسنش حنایی و محرابی‌است وعمارت بدنش‌خالی ازخرابی!...» الخ (همان مآخذ: ۲۱۶)

***

از«تاریخ تذکره‌های فارسی» بیش ازنیمی‌انتشار نیافته است وامیدواریم هرچه زودتر نیم دیگرش نیز انتشار یابد واین خدمت ادبی‌آقای گلچین کامل شود . بادیدن نام «تاریخ تذکره‌های فارسی» بی‌اختیار خواننده گمان می‌برد که باید سیرتذکره نویسی و تحول‌آن به ترتیب تاریخی در کتاب مطرح شده باشد درصورتی که چنین‌نیست واین کتاب به‌ترتیب الفبایی تنظیم شده وحق نیز باآقای گلچین است که‌آن را به‌صورت الفبایی‌تنظیم کرده‌اند ! زیرا هیچ‌ترتیب

دیگری برای تنظیم کتاب مفیدتر ازهمین روش الفبایی نیست و مخصوصاً تنظیم آن‌ها به ترتیب تاریخ ـ اگرچه در ابتدای امر به‌نظر می‌آید که ممکن است بعضی فایده‌ها ازقبیل شناخته شدن اثر اصیل از غیر اصیل داشته باشد ـ از هم مشکل‌تر است زیرا تاریخ تألیف بسیاری ازاین تذکره‌ها معلوم نیست وموجب مشکلات واشکالات فراوان و بی‌فایده می‌شود. اما اگر نمی‌توان به‌ترتیب تنظیم کتاب خرده گرفت، باری می‌توان آرزو کرد که‌ای کاش مؤلف محترم نامی‌دیگر برای کتاب انتخاب می‌کرد که لفظ «تاریخ» در آن نباشد؛ گواین‌که بی شك مؤلف دانشور بادقت نظری که درکارخود نشان داده ، فهرست های موضوعی و محلی وتاریخی وتقسیم تذکره‌ها برحسب طرزتدوین و مانندآن ـ تاحدی که مقدور باشد ـ به‌کتاب خواهند افزود تامراجعه بدان هرچه ممکن است آسان‌تر شود .

یکی ازامتیازهای مهم این کتاب نیز که نمی‌توان ازذکر آن گذشت دقت نظر مؤلف واستقصای او در گردآوری هرچه کامل‌تر مراجع است . باآن که نمی‌توان گفت هیچ کتابی ازوی فوت شده وممکن است فردا تذکره یاتذکره‌هایی کشف شود که به‌نظرمؤلف نرسیده باشد؛ لیکن آشنایی ممتد وی باگنجینه‌های کتب‌خطی کتابخانه‌های‌عمومی وحتی کتابخانه‌های‌شخصی‌فضلا ودوستداران کتابهای خطی، ووقت فراوانی که برای تدوین این کتاب صرف‌کرده (و بنده اطلاع دارد که سالیان دراز از عمر گرامی اوصرف این‌کارشده است) به ارزش آن می‌افزاید .

مؤلف درذیل شرح حدایق الجنان از عبدالرزاق بیگ دنبلی‌متخلص به مفتون ازفضلای قرن دوازدهم هجری نوشته‌است: ترجمهٔ مؤلف وآثار دیگر او در ذیل تجربة الاحرار « کتاب دیگروی » مسطور است (۴۳۵) اما درکتاب شرحی درباب تجربةالاحرار دیده نمی‌شود تادیلی‌داشته باشد؛ ظاهراً شرح و توضیح این‌اثر ازقلم افتاده‌است وانشاءالله درمستدرکات جبران خواهد شد

آقای گلچین باهمهٔ دقت نظر خویش خوب دوری ازمرکز را خورده و چون خود مباشر غلط گیری کتاب نبوده است (با وجود دقتهای فراوان استاد فاضل آقای دکترمصطفی‌مقربی) ناگزیر غلط نامه‌ای مفصل درچهار صفحه ودو ستونی در پایان کتاب آورده وباز غلطهای چاپی دیگری در کتاب وجود دارد که درغلط‌نامه نیامده‌است . نمی‌دانم آیا ممکن‌است سرانجام روزی فرا رسد و این آرزوی مؤلفان به‌حصول‌پیوندد که دست‌نویس کتاب را به‌ناشربدهند و نسخه چاپی‌را بی‌غلط ـ یاکم غلط ـ ازاو دریافت دارند؛ ودرحقیقت‌کاری که دردورهٔ

محمدشاه و ناصرالدین شاه قاجار درچاپخانه‌های صدوسی‌چهل سال پیش، باآن وسائل ناقص به‌خوبی انجام می‌گرفته، کتاب بی غلط از چاپ درمی‌آمده در چاپخانه‌های جدید وسریع ومجهز امروزی نیزمثل یك قرن و نیم پیش ازاین، به‌انجام رسد ؟!

باآن‌که مؤلف درارتکاب این غلطها هیچ‌تقصیری نداشته سهل است ، با دیدن‌آنها قسمت اعظم خستگی‌این‌کار توان فرسا نیز برتن وی مانده و براثر ملاحظهٔ هریك ازغلطهای چاپی‌موی براندام وی راست ایستاده و دود ازسرش برخاسته؛ باز بالاخره اینغلطها به‌خوانندهٔ کتاب ــ که او نیز هیچ گناهی ندارد تحمیل‌شده‌است ! وازهمه بدتر آن‌که بیشترخوانندگان فرصت وحوصلهٔ تصحیح غلطهارا ــ باهمهٔ تأکیدی‌که در غلط نامه‌ها در باب تصحیح خطاها می‌شود ــ ندارند واین اشتباهات دربسیاری ازنسخه‌های چاپی به‌حال خود خواهد ماند ودراولین نگاه چشم مطالعه‌کننده را خواهدآزرد وتوی ذوق اوخواهد زد !

امیدواریم چاپخانه‌هایی‌که بیشتر با چاپ‌کتاب سروکار دارند (چون کتاب سالیان دراز ماندنی‌است) روزی متوجه شوندکه این‌سلحتگی وبی‌بند و باری در چاپ و انباشته بودن‌کتاب از غلطهای‌گوناگون پسندیده نیست و به شهرت وکاروامتیازهای معنوی وحتی‌نفع مادی ایشان لطمه می‌زنند وازاین‌روی برای رفع‌آن گامی‌مؤثر بردارند واقدامی‌ثمربخش بکنند.

متأسفم‌که بحث در باب‌کتاب‌آقای گلچین باگله و شکایت ازچاپ وغلط چاپی ــ بلایی‌که گریبان‌گیرتمام‌مؤلفان است پایان یافت. توفیق روزافزون‌آن عزیزرا درادامهٔ خدمتهای با ارزش فرهنگی وی ازصمیم قلب آرزومندم .

●●

مجموعهٔ سخنرانیهای

«کانون فرهنگی ایران جوان»

جلد اول ، تهران ، ۱۳۴۷ شمسی ، چاپ‌رامین
جلد دوم ، تهران ، ۱۳۴۸ شمسی ، چاپ تابان

این دو جلد کتاب که مجموعاً مشتمل بر۴۸۶ صفحهٔ بزرگ است چنانکه عنوانش حکایت میکند مجموعهٔ سخنرانیهائی است که از تاریخ دهم بهمن ۱۳۳۸ شمسی تا ۱۵ بهمن ۱۳۴۷ شمسی درکانون فرهنگی ایران جوان ازطرف اعضای‌آن مؤسسه ایراد شده است. جلد اول متضمن ۲۱ فقره سخنرانی است و جلد دوم متضمن ۱۶ سخنرانی و رویهمرفته موضوع این۳۷ سخنرانی دربارهٔ مسائل ذیل‌است:

دعلی
اده

فلسفی یك سخنرانی - فولکلور دوسخنرانی - اخلاقی یك‌سخنرانی -
تماعی دوسخنرانی - پزشکی و بهداشت پانزده سخنرانی - روانشناسی شش
نرانی - حقوقی‌چهار سخنرانی - جغرافیایی یك سخنرانی - اقتصادی‌یك
نرانی - سیاسی و مدنی یك سخنرانی - زندگی‌شناسی (بیولوژی) دو
نرانی .

چنانکه درمقدمهٔ جلد دوم دیده میشودکانون امیدواراست بتواند بفاصلهٔ
تاهی‌سومین مجموعهٔ سخنرانیهای خودرا نیزمنتشرسازد

چنانکه ازین‌صورت مستفاد میگردد پزشکان و روانشناسان وحقوقدانان
ت‌اعظم سخنرانیهارا ایراد فرموده‌اند وازین‌لحاظ حفظ تعادل رعایت‌نشده
ت در صورتی که شاید نتوان معتقد بود که در محیط ما و درکشور ما مسائل
تماعی واخلاقی نیز دارای اهمیت بسزائی‌هستند

آنچه بیشترازهر نکتهٔ دیگری دراین‌دوکتاب (دوجلداریك‌کتاب) جلب
جه را مینماید تاریخ تأسیس «ایران جوان» و طول عمراین سازمان است .
سیس‌آن در روز اول دی۱۲۹۹ شمسی‌است وازاینقرار اکنون درست ۵۰سال
م‌قرن) از عمرآن میگذرد و انتشار همین‌کتاب ثابت میدارد که هنوز واقعاً
ان وفعال وزنده وبرازنده است وتمام‌آثاروجود نشان میدهد که‌آیندهٔ دور
راز ثمر بخش وپاینده وتابنده‌ای خواهد داشت وشکی‌نیست درمملکتی مانند
ان که تاچندی پیش ازجهات بسیارنمونهٔ عدم ثبات بود ومثلا عمردولتهائی
میتوان گفت موسمی بودند ودرهرفصل تغییرمییافت گاهی بقدری‌کوتاه بود
هنوز مردم با اسامی‌وزرا ومتصدیان امورعمومی آشناشده دستهٔ دیگری‌برسر
میآمدند وخلاصه‌آنکه موسسات ملی و عمومی هم مانند خانه های اکثریت
دم ایران‌که ازخشت وکاه‌گل وگاهی‌آجر ونیم‌آجرساخته میشد پایهٔ محکم
دوامی پیدا نمی‌کرد وجود یك سازمانی‌که پایهٔ اقتصادی‌ومالی‌آن هم نیروی
خصوصی ندارد وتنها براساس فرهنگ‌پروری وخدمتگزاری و روشن ساختن
هان جوانان ودانش‌پژوهان مستمر وبرپا گردیده است وامروز می‌بینیم‌پنجاه
ل بدون‌آنکه دروجود وفعالیتش وقفه‌ای حاصل‌شده باشد زنده وپایدار مانده
ت براستی‌که خالی ازتعجب نیست وسزاوار هرگونه تمجید وتکریم و نوید
ندهٔ هرگونه امیدواری اطمینان بخش‌است .

درمقدمهٔ بسیار زبانداری‌که بقلم جناب‌آقای دکترعلی‌اکبرسیاسی رئیس
حترم «ایران جوان» برجلد اول‌آمده است چنین میخوانیم

درتاریخ «ایران جوان» وتحولات این‌جمعیت در قریب نیم قرنی‌که از

عمر آن میگذرد [۱] وفراز ونشیب‌هائی‌که دیده‌است محتاج بتدوین کتاب یالااقل رساله‌ای جداگانه است. اگرچنین رساله‌ای تدوین یابد ومنتشر گردد نمونهٔ بسیارسودمندی خواهد بود از اوضاع واحوالی‌که حاکم برایجاد ونشو ونما و موانع ومشکلات ادامهٔ مؤسسات‌وسازمانهای ملی غیردولتی درمملکت‌ما تاهمین اواخر بود وکارترقی وپیشرفت راکه ضامن رفاه و آبادی و استقلال سیاسی و اقتصادی وتحولات اجتماعی واخلاقی ما بود مشکل‌وبلکه غیرمقدور میساخت. ازین لحاظ باید امیدواربودکه چنین رساله یاکتابی هم باکمك اعضای «ایران جوان»، که شخصاً شاهد وناظر آن وقایع واحوال بوده‌اند و احتمال میرودکه اسناد ومدارك قابل توجهی هم در دست داشته باشند انتشار یابد.

«مرام ایران‌جوان» دربرج حمل (فروردین ۱۳۰۰شمسی باجلدی سبز رنگ‌که علامت امید سرشار بآیندهٔ درخشان‌کشور بود طبع ونشر گردید». این مرام درآن تاریخ‌که اوضاع واحوالش برخوانندگان این سطور پوشیده نیست یعنی مدرسه بسیارکم داشتیم و زنانمان مستور و از شرکت در زندگانی و فعالیتهای ملی وعمومی محروم بودند و «کاپی‌تولاسیون» اساس روابط قضائی و حقوقی ما ایرانیان بود با ممالك بزرگ دیگرکه برما حکمفرما شده بودند بسیارتند وانقلابی‌بنظرمیآمد والحق هم‌که چنین بود ودلیل‌ساطعی‌است برایمان محکم وارادهٔ شجاعت‌آمیز مؤسسان «ایران جوان».

از جمله مواد مرامنامهٔ «ایران جوان» مواد ذیل است‌که مستقیماً با زندگانی سیاسی واجتماعی واقتصادی ایران سروکار دارد وثابت میداردکه هر چند «ایران‌جوان» جنبهٔ فرهنگی مخصوصی داشت ولی مرام نهائی و غائی‌آن همانا رستگاری واستقلال تام‌وتمام وترقی‌مملکت ما بوده‌است از راههای‌معقول علمی وفنی‌که‌کاملا جنبهٔ انقلابی میداشته است و بدلالت خرد استوار ومملکت دوستی خردمندانه تشخیص داده شده بوده است واتفاقاً دربالای دیباچه برجلد اول (بقلم جناب‌آقای دکترعلی‌اکبرسیاسی) این بیت را قرارداده‌اند:

بنام خداوند جان وخرد — کزین برتر اندیشه برنگذرد

ازجمله‌مواد مرام «ایران‌جوان»که شاید مهمترین مواد باشد مواد ذیل است:

استقرارحکومت عرفی.

الغای محاکم شرعی.

توجه مخصوص بمعارف بوسیلهٔ اجرای تعلیمات ابتدائی مجانی‌واجباری

---

۱ ـ امروز درست نیم قرن است (ج.ر.)

ومدارس متوسطهٔ پسرانه و دخترانه ومدارس عالیهٔ مردانه وزنانه .
رفع موانع ترقی وآزادی نسوان.
الغای کاپی‌تولاسیون .

وآیا نباید شکر پروردگار را بعمل آوریم که می‌بینیم امروز بعضی‌ازین مواد کاملا از قوه بفعل آمده است و در راه اجرای تام وتمام مواد دیگری هم قدمهای بسیارمؤثر وبزرگ برداشته شده است

احداث خطوط راه‌آهن وتجدیدنظر درقراردادهای تجارتی وگمرکی‌و تجدید نظر در وضع مالیاتهای جدید ومحدود نمودن کشت تریاك وجلوگیری از استعمال‌افیون واعزام عدهٔ زیادی محصلین ومحصلات بممالك خارجه‌وتاسیس کلاس‌های اکابر مردانه وزنانه وتأسیس‌موزه‌ها وکتابخانه‌ها و قرائتخانه‌ها و تآترها هم ازمواد مرامنامهٔ «ایران جوان» بوده‌که خدا را شکر بطور دلخواه‌و گاهی بیشتر از آنچه منظور «ایران جوان» بوده جامهٔ عمل پوشیده است و ما امروزباید بکسانی‌که عامل این اصلاحات اساسی ومروج وطرفدار وعلمدارآن بوده‌اند سپاسگزار باشیم .

در دیباجه برجلد اول وقتی خواننده این جمله را میخواند.

«ما ازهمان‌آغازتأسیس جمعیت باشور وشعفی فراوان و ایمانی محکم‌که نظیرش‌را درپیروان متعصب مذاهب وادیان بوطهور میتوان سراغ‌کرد به‌ترویج افکارخود پرداختیم .

بلاشك متأثر میگردد و همچنانکه حتی امروز برای اشخاص خیرخواه ونوع پرور وخداپرستی‌که در راههای دور و دراز کشور ایران کاروانسراها و آب‌انبارها وجاده وقنات ساخته‌اند طلب‌آمرزش میکند ونام‌آن مسلمانان‌واقعی را باحترام میبرد باصفای باطن‌مؤسسان وکارکنان خوش‌نیت وفداکار «ایران جوان» هم از دعای خیرمضایقه نخواهد داشت .

درضمن همان دیباچه از «روزنامهٔ ایران جوان» نیزسخن رفته است . نمیدانم‌آیا این روزنامه‌که بقول صاحب محترم دیباچه «خوانندگان بسیارپیدا کرد وخانواده‌های تجددخواه‌آنرا مشترك میشدند وافراد تحصیلکرده‌آنرادست بدستمیگردانند» هنوزهم انتشارمییابد یانه ودرهر صورت‌ازخداوندر خواست میکنم‌که انتشار بیابد وفروغ ورونق روزافزون داشته باشد .

سخنرانیهای «ایران جوان» همه ساله در فصول مناسب، گاه هفته‌ای‌یك بار وگاه دوهفته یك‌بارتشکیل میگردد .

درجلد اول اسامی اعضای‌کانون فرهنگی ایران جوان (مشتمل بر ۵۵۰

نفر که اکنون سی‌تن از آنان برحمت ایزدی پیوسته‌اند آمده است و درمجلد دوم فهرست اسامی نوزده‌تن اعضای جدید (شش‌تن از آنها وفات نموده‌اند) دیده میشود و از اینقرار تعداد کنونی اعضا بالغ بر ۵۳۳ است و امید است که هرسال وهرماه افزون گردد وشکی نیست که باکاردانی ودلسوزی وخدمتگزاری عاقلانه وسهامت‌آمیز ولی‌معتدلی که در رئیس محترم «ایران جوان» سراغ داریم این مؤسسه محترم وشریف آیندهٔ درخشانی خواهد داشت .

نمیدانم «ایران جوان» کتابخانه دارد یا نه واگر داشته باشد راقم این سطورحاضراست مقداری ازکتابهای خودرا درهمین حال حیات بانهایت‌افتخار بیاد آن کتابخانه نماید وای‌کاش هموطنان دیگری هم همین‌کار را بکنند . البته اولین‌شرط این‌کار اطمینان داشتن بانضباط کتابخانه است که کتابها گم‌وگور نشود ونداسته بتدریج وبمرور زمان ازمیان نرود .

●●

تاریخ اقتصادی و اجتماعی ایران و ایرانیان از آغاز تا صفویه

تألیف آقای دکتر عدنان مزارعی چاپ‌اول شهریورماه ۱۳۴۸ قطع وزیری — تهران دارای ۳۵۵ صفحه، بها ۱۶۰ ریال

علامرضا سلیم

نوشتن کتابی باچنین‌عنوانی با توجه بمطالب گونه‌گون مندرج درآن بارعایت‌صفحات اندك کتاب کار بسیارمشکلی‌است و می‌توان گفت فقط از عهدهٔ کسانی برمیآید که‌دارای‌شجاعت ادبی باشند زیرا وارد شدن و بحث در اینگونه مسائل وباین درجه عظمت واهمیت را با عنایت به‌فقدان منابع اصیل و قاطع مربوط به‌ادوار قدیم تمدنهای اولیه وهمچنین مآخذ یکطرفی تاریخ پیش ازظهور اسلام ونیز با توجه به‌کثرت و درهم ریختگی وپیچیدگی‌منابع مربوط به‌تاریخ ایران بعداز اسلام حداقل ازعهدهٔ متخصصان فن تاریخ برنمی‌آید، بخصوص دراین زمان‌که کارهای‌علمی دسته جمعی رواج یافته ساختن وپرداختن به‌این‌مسائل راهنگامی نویسنده‌ای بتنهائی‌آغاز کرده‌است دلیل اهمیت وارزندگی‌کار وفراوانی‌حوصله او باید دانست . بدیگر سخن بیان تحولات اقتصادی و اجتماعی ایران در حدود حداقل ۲۵۰۰ سال وتجزیه وتحلیل مسائل اقتصادی ونهادهای اجتماعی وجلوه‌های اخلاقی وتطورات مذهبی‌ومقاومتها ومبارزات سیاسی‌وعکس‌العملهای مردم درطبقات مختلف وبسیاری مسائلی ازاین قبیل نه‌تنها دریك‌کتاب چندصد صفحه‌ای متعذر می‌نماید ، بلکه چنان بنظر می‌رسد که هیچکدام از موضوعات

یاد شده را دراین دوران طولانی نمی‌توان بروشنی ووضوح تشریح وبیان کرد، تنها جلوه‌های بسیارکلی و ناچیزی از اینهمه تغییرات و دگرگونیها و اینهمه تبدلات‌را بصورت بسیارسطحی و برای مطالعات کسانی که ازعمق تحولات‌تاریخی کشورما بیخبراند می‌توان برشته تحریر درآورد وبدین‌ترتیب‌جای تأسف‌است که نویسنده محترم وربردست بجای پرداختن به‌توضیح وتبیین وکشف وتشریح یك یاچند قسمت ازمسائل مطروحه و دریك دوره کوتاه وارد بحثی شده‌اندکه نه‌تنها جلوه‌ای ازجلوه‌های تاریك تاریخ ما راآشکار ساخته بلکه ابهام وتردید بسیارنیز بوجودآورده ودرنتیجه درسیاری ازموارد خواننده علاقه‌مند وتیزبین را به‌تشکیك دراصالت‌کاروادار ساخته‌اند .

اما متن‌کتاب شامل ده بخش است که از تمدنهای اولیه و عهد باستان شروع می‌شود و به‌مشخصات اقتصادی واجتماعی ایران بعداز اسلام تاعصرصفویه خاتمه می‌پذیرد .

گرچه برای خواننده اطلاعات عمومی فراوانی درکتاب یافت می‌شود و دربسیاری ازموارد نقطه‌نظرهای خاص و دیدگاه مخصوصی ازخود مؤلف بچشم می‌خوردکه نتیجه مطالعات اجتماعی و اقتصادی ایشانست و ازاین جهت بسیار ارزنده و قابل استفاده است ولی عیب کار را می‌توان در دو مورد قابل توجه دانست .

۱ــ آنکه مؤلف محترم پیش ازآنکه مورخ و منقد متون تاریخی باشند علی‌الاصول یك عالم حقوقدان است ومطالعات ونقطه نظرهای خاص حقوقی و اقتصادی ایشان موجب شده‌که توجه به‌ریر بنای مسائل اجتماعی ومبانی آن را تحت‌الشعاع دیگرمسائل قراردهد .

۲ــ آنکه‌مؤلف محترم بمنابع دست‌اول‌اعم‌از کتیبه‌ها ونوشته‌های‌محققان غربی وباستانشناسان درمورد تاریخ ایران پیش ازاسلام ومنابع عربی مورخان اسلامی کمتر توجه داشته و به‌مأخذی رجوع داشته‌اند که ازنظر تحقیقات تاریخی چندان اصیل وقطعی بنظر نمی‌رسد، فی‌المثل‌تاریخ اجتماعی ایران‌که درسه‌جلد تألیف شده یا تاریخ ایران تألیف سرپرسی سایکس ویاکتاب ازعرب تا دیالمه درکلیه موارد متقن‌نیست ولذا استناد بدانها ممکن‌است موردتشکیك قرارگیرد وآنگهی اگر بخواهیم از مسائل اجتماعی یادکنیم تفصیل بیشتر آن را درکتب فوق‌الاشعار می‌بینیم .

این اشکالات وپیچیدگیهای دیگر باعث شده است‌که بعضی‌ازمسائل‌ایران نه‌تنها بخوبی‌تفسیروتعبیر نشده بلکه ابهامات‌واشکالات تازه‌ای راهم‌بوجودآورده است‌که برای نمونه به‌چندقسمت ازآنها اشاره می‌شود .

۱ـ درصفحهٔ ۱۰ کتاب تحت عنوان روش تحقیق نوشته‌اند: «بطور خلاصه ما تاریخ را نتیجه فعالیت و تأثیر مشترك فرد درجامعه می‌پنداریم، فعالیت و تأثیر مشترکی که البته‌سهم‌جامعه درسازندگی آن بمراتب بیش از افراد می‌باشد...» ولی معلوم نیست این نظر برچه نوع مبانی و بچه‌دلیل اتحاد گردیده وجنس تعریفی ازکجا برای ایشان استنباط شده‌است .

۲ـ درصفحهٔ۱۹درمورد سرزمین آریاها نوشته‌اند، «ابتدا در ناحیهٔ واقع درجنوب روسیه در آسیای‌مرکزی وقفقاز و ترکستان زندگی‌میکردند...» شاید این نظرمأخوذ ازکتاب ایران باستان مرحوم مشیرالدوله باشد و یا ازکتاب ایران ازآغاز تا اسلام‌گیرشمن بدست‌آمده ولی‌آنچه محقق است درحال‌حاضر محققان‌این‌نظررا ردکرده‌اند ونظرمسقط‌الرأس‌آریاها درفلات پامیر نیرمردود شناخته شده‌است، محققان روسی اظهارنظر کرده‌اندکه قبیله‌های ایرانی باتکای مندرجات اوستا ازسمت خاور، نواحی‌آسیای میانه‌آمده‌اند ولی سرزمین اصلی آنان را مشخص نداشته (ص۷ تاریخ ایران تألیف محققان روسی) .

۳ـ درمورد نقل‌اسامی اعلام وبخصوص ضبط صحیح‌پارسی آنها بهیچوجه دقت کافی نشده و غلطهای فاحشی بوجود آورده است ، چنانکه نام سکیلاکس S.ylax سیلاکس‌آمده واسم دریا نورد معروف ایرانی سداسب‌که از دوکلمه سد واسب منقول است ستاسب Staspe ذکرشده، (ص ۳۷ کتاب) و«متأسفانه از این قبیل اغلاط درکتاب بسیار دیده می‌شودکه اگر غلطهای مطبعه‌ای را که بسیار زیاد و درهرصفحه چندمورد بچشم می‌خورد بدان‌اضافه‌کنیم استنباط مطلب برای خوانندگان عادی بدشواری صورت میگیرد، برای مثال تعدادی از اغلاط چاپی آورده می‌شود درصفحه ۹۳درمورد حکومت ساسانیان نوشته شده‌است درآغاز قرن سوم قبل ازمیلاد ساسانیان... که البته منظورقرن سوم میلادی بوده‌است، و نیز در صفحهٔ ۲۰۰ کتاب آمده است «. باید توجه داشت‌که مذاهب همیشه ودرهمه حال‌ارتجاعی‌و آلت نگهداری‌ملتها دراستثمارفکری‌واقتصادی بوده‌اند.

بعضی‌ازآنها مانند بسیاری‌ازپدیده‌های سیاسی‌واقتصادی درشرائطانقلابی وبرای‌آزادی ملل عنوان گردیده‌اند، و در واقع فصلی‌ازحماسهٔ جاویدان‌انسانی بودند، اما درطول زمان همین‌مذاهب انسانی درشرائط دیگری تبدیل بـه‌آلت ارتجاع واستثمار ملتها شده‌اند، اصولا درشرائطاقتصادی واجتماعی‌عهدباستان و زمانهای دور رویه مذهبی با اعتقادات خاص خود یکی از آسانترین وسائل برای‌گردآوردن خلق وتمرکز آنها درجهت مبارزات اجتماعی بوده‌است ...»

صرفنظر ازاینکه دوقسمت مطلب مذکور درفوق باهم‌متناقض‌است واصولا حکم‌کلی بعنوان عامل ارتجاعی بودن مذاهب در شأن یك محقق تاریخ نیست

ویك روز نامه نگار و یا یك فیلسوف ضدمذاهب می تواند اینطور و بطور کلی و قاطع حکم کند مفهوم و نظر اصلی مؤلف نیز باتوجه به اغلاط چاپی روشن نیست .

و از این نوع اغلاط چاپی در کتاب بحد فراوان دیده می‌شود بطوریکه گاهی در یك صفحه چند غلط چاپی بچشم می‌خورد، چنانکه در صفحهٔ ۱۹۲ غلطهای متصب بجای متعصب، مذهبی بجای، مدهمی، فرنروائی بجای فرمانروائی آمده است مضافاً باینکه غلطهای غیرچاپی هم مانند. ایرانی ترکه مفهومی ندارد نیز درهمین صفحه ودر صفحات دیگر فراوان است.

با اینحال اظهار نظرهای روشن و مستدل وقایع کننده و جهت گیریهای تازه اقتصادی در کتاب کم نیست ازجمله توجیه مسائل اقتصادی دوران هخامنشی ازقبیل اتکاء حکومت بباج وخراج وتوجه به اقتصاد دریائی و پس از ناکام شدن در دریاها بازگشت به اقتصاد قاره‌ای باوجود قلب منابع بسیارجالب بنظر میرسد، بخصوص در بیان علل جنگهای مدیك (جنگهای ایران و یونان) نقش رقابت فینیقیه وعدم موفقیت درمورد لشکر کشیهای داریوش و درسرزمین سکاها بخوبی توجیه و تعلیل شده است .

از این تذکرات چند که بگذریم رویهمرفته کتاب آموزنده و درخورمطالعه کسانی است که خواسته باشند مسائل مربوط به تاریخ ایران را از دیدگاه اقتصادی واجتماعی بنگرند، امید فراوان دارد که مؤلف محترم درباب اینگونه مؤلفات دقت بیشتری را بکار برند تا نتایج فراوانتری عاید گردد

نسخه‌های خطی مصور فارسی در موزهٔ بریتانیا

-۶-

وس
مهٔ
مصدقی

نسخهٔ تاریخ شاه اسماعیل در موزهٔ بریتانیا متعلق بسال ۱۵۴۱ است و دارای سیزده مینیاتور می‌باشد وبا روحیهٔ دلاوری وسلحشوری زمان باستان تطبیق میکند. ولی در خیلی موارد این مینیاتورها صورت واقعیت دارند . تصویر هفده شاه اسمعیل را با زره در نگارد رسر اسبی کوهی درحال یورش وتعقیب شیر وانشاه که خیری به اسارت او نمانده است نشان میدهد . جنگجوئی مجهز به سپر و نیزه است و یک سپاهی درحال نواختن شیپور سیار بلندی است. در حالیکه دیگری مشغول زدن طبلی است که در پشت سترقرار دارد.

آسمان برنگ طلائی ودر آن منتی ابر با حاشیهٔ قرمز پررنگ دیده میشود. تصویر دیگر این نسخه (شمارهٔ ۱۸) شاه اسمعیل را درحال شکار حیوانات مختلف مانند گورخر خرس وبز کوهی نشان میدهد ودرضمن اینکه ملتزمین او نظاره میکنند او شیری را با نیزه از پا درمیآورد .

هلالی که اشعاراو در نسخهٔ دیگری مشاهده میشود از نژاد ترك بود او سرایندهٔ یك‌مثنوی بنام‌شاه و گدا می‌باشد. اثر دیگر او صفات‌العاشقین ومقداری غزل است . وی از بخت بد در سال ۱۵۲۸ بدست عبیدالله خان ازبك متعصب گرفتار و کشته شد .

این نسخه (Or 4124) که کتابی کوچك وزیبامی باشد کاملا سالم و محفوظ مانده است و نمونهٔ خوبی ازدورهٔ خود می‌باشد . دارای سرصفحه‌های زیبا با تزئینات طلائی درحواشی است این نسخه درسال ۱۵۵۰ توسط خطاط معروف سلطان محمد نور نسخه برداری شده و جلد آن برنگ طلائی و سیاه جلاداده شده است .

برروی لبهٔ کتاب تصویر حیوانات وفرشتگان پرداز کشیده شده و علاوه برمثنوی شاه‌و گدا شامل‌صفات‌العاشقین که اثری‌در تصوف ودارای حکایات‌مناسب دراین‌باره است می‌باشد .

تصویر بوده مربوط به سرگذشت زلیخا ووحدانیت پروردگار است که درباب بیستم کتاب چنین آمده : زلیخاکه احساس میکند پیر گشته و زیبائی‌اش ازدست رفته است بتی‌را درخانه‌پنهان‌میکند ومخفیانه به‌پرستش آن‌مشغول میشود وهمیشه دربارهٔ عشق‌خود به یوسف می‌اندیشد .

درون خانه کارش بت پرستی برون از عشق یوسف شور و مستی
شد این بت سنگ راه آرزویم از آن یوسف نمی‌آید بسویم
ز تهریب سکستن سنگ برداشت بعزم صلح راه جنگ برداشت

تصویر ۱۷

شکست او را بچالاکی وچستی وزان افتاد در کارش درستی
بآن‌سنگی که‌بت را خورد بشکست تو گفتی رخنهٔ ایمان خود بست

درنسخه‌ای دیگر Or. 4535 حکایت یوسف وزلیخا اثر معروف عشقی

تصویر ۱۸

جامی متعلق بسالهای ۶۰-۱۵۵۰ میلادی نگاشته شده است . زلیخا زنان مشهور
مصر را به‌ضیافتی دعوت میکند . آنها زلیخارا بعلت عشق یکجانبه‌اش به یوسف
ـ آن غلام عبری ـ ملامت میکردند وزلیخا میخواست با نشان دادن یوسف زنان

تصویر ۱۹

مصررا بسبب قضاوت نابجایشان شرمنده کند . این ضیافت با تمام جلال‌وشکوه زمان‌خودبرپا گردید. بانوان‌مصری اظهارداشتند که تا یوسف‌را نبینند‌نارنج‌های خودرا پاره نخواهندکرد . آنگاه یوسف با جامهٔ فاخروارد میشود .

ز خلوتخانه آن گنج نهفته   برون آمد چوگلزار شکفته
زنان مصرکان گلزار دیدند   زگلزارش‌گل دیدار چیدند

آنها بطوری مبهوت زیبائی او میشوند که هنگام بریدن نارنج دستهای خودرا بسختی مجروح میکنند ، ومجبورمیشوند اعتراف نمایند،که عشق زلیخا به یوسف‌کاملا بجا بوده‌است. آنگاه زنان مصرفریاد برمیآوردندکه یوسف فانی نیست واوهم‌نظیرحضرت‌آدم‌کالبدش ازآب وگل سرشته نشده بلکه وجودی‌است آسمانی‌که ازجانب پروردگارآمده است .

زلیخا بظاهر برای اعادهٔ حیثیت خود از سوهرش میخواهد کـه یوسف بزندان فرستاده شود ولی بخود نوید میدهد که با این تدبیر متواند یوسف را مجبور بقبول عشق خودکند وبزندانبان دستور میدهدکه با یوسف خوشرفتاری شود وبدانجا میرود تا جمال یوسف‌را پنهانی تماشاکند . همانطورکه‌درانجیل آمده است یوسف خواب دوتن اززندانیان را تعبیرمیکند .

تصویرهفت ، یوسف‌را با هاله‌ای به‌دورسر در طرف راست هنگام ورود بمجلس میهمانی‌نشان میدهد. زلیخا انگشتری الماس دردست‌وسط ایستاده است درطرف‌دیگر که قدری‌خراب شده‌است پیشخدمتها درحال‌آوردن جامهای‌شربت در سینی طلائی هستند و درآشپرخانهٔ طبقهٔ زیرآشپزی با ملاقه مشغول همزدن دیگ است .

اشکال جالب توجه دراین تصویر تاجهـای عمودی زنان و حکاکی‌های طلائی‌رنگ وظروف چینی برنگ آبی وسفید میباشد .

درنسخهٔ (Or. 1359) تصاویـری بسبك دیگر مشاهـده میشود. این کتاب سفرنامهٔشرف‌الدین علی‌یردی‌وقایع‌نگار وادیب‌است‌که براساس‌تاریخچهٔ سلطنت تیمورنوشته شده ونگارش‌آن بسال ۱۴۲۴ باتمام رسید .

نسخهٔ مزبور دارای جلد طلاکوب زیبائی است بخط مرشدالعطاروحسن الشریف‌الکاتب می‌باشد و شامل نوزده مینیاتور است . تصویر هشت اسارت سلطان ایلدرم بایزید اول را که بحضور تیمورآورده شده است نشان میدهد ـ

بین دو شخصیت مقتدر شرق وغرب دنیای اسلام رقابت شدیدی بوجودآمده بود واین رقابت با حمایت کردن یکی از آندو ازدشمنان آن دیگری بیشتر میشد .

جمعی ازشاهزادگان آناتولی که توسط سلطان بایزید که میخواست فرمانروای مطلق آسیای صغیر باشد سلب قدرت از آنها شده بود به تیمورلنگ پناهنده شدند . بایزید نیز متقابلا به سلطان احمد جلایر حکمران بغداد وقره یوسف رئیس طایفهٔ ترکمن‌ها که زنده یا مردهٔ هردو آنها را تیمور طلب میکرد پناه داده بود،

درسال ۱۴۰۲ قبایل تاتار تحت فرماندهی تیمور از پایتخت سمرقند بسوی آسیای صغیر حرکت کردند فرستادهٔ سلطان بایزید که برای مذاکرهٔ صلح نتوانست کاری از پیش ببرد ترکان عثمانی خود را آماده نبرد کردند و بایزید مجبور شد. که از فتح قسطنطنیه که در محاصره بود چشم بپوشد وبا خطری که ازسرحدات شرقی تهدیدش میکرد مقابله نماید .

لشکریان تیمور تا انقره پیشروی کردند و آنشهر را بسرعت محاصره نمودند اندکی پیش از منکوب شدن مدافعان شهر خبر رسید که سپاهیان عثمانی از سیواس برای درهم شکستن خط محاصره با سرعت نزدیك میشوند . چون سپاهیان عثمانی با عجله حرکت کرده بودند وچاههای آب‌را نیز تاتارها دراختیار داشتند بدین‌سبب قادر نبودند با سپاه نیرومندی که فرماندهی آنرا سردار بزرگ عصر بعهده داشت مقابله کنند ، دولشکر متخاصم دردره‌ای نزدیك آنقره باهم‌برخورد نمودند . با وجود شجاعت سپاهیان ینی‌چری ترك و سوار نظام قشون طبرستان که بفرماندهی برادر زن سلطان بایزید لازاروویچ بود لشکر عثمانی شکست خورد و این شکست بعلت فرار قوای کمکی متحدین ترك که بهواخواهی‌تیمور برخاستند روی‌داد وبایزید اسیر گردید وبحضورتیمور آورده شد . تیمور با وی با احترام بسیار رفتارنمود تا اینکه قصد فرارکرد و پس ازآن شبها اورا بزنجیر می‌بستند وتا زمان مرگش که بسال ۱۴۰۳میلادی اتفاق افتادهنگام سفر درقفسی با میله‌های آهنی ودرمیان دواسب حمل‌میگردید. ترکان عثمانی‌بعلت ستیزه و جدال بین پسران بایزید تا مدت مدیدی نتوانستند ازاین مصیبت قد راست کنند . اشکال جالب توجه این تصویر کلاههای عمودی گوناگون و نیز اثاث نفیس وطرف چادر بارگاه است که شامل‌فرش باخطوط

حاشیه برنگ قرمز روشن و آبی کمرنگ و طرحی با زمینه سیاه است و دارای دودریچه در بالای چادر برای دخول نور وهوا می‌باشد بایرید که لباس رزم ازچرم سیم پیچ با پولک‌های فلزی برنگ قهوه‌ای دربردارد با دست‌های بسته از پشت بوسیله دوتا تار بحصور آورده میشود . یکی ار آندو کلاه‌خود مخصوص تاتارهارا برسردارد. تعدادی تصاویر مشابه درسخه Add 7935 متعلق بسال ۱۵۲۳ درموزه بریتانیا وحود دارد و سحه مذبور بخاطر داشتن تصاویری ار توپ ومنجنیق ابتدائی در صحنهٔ نبرد درخورتعمق و دقت است ـ نسحهٔ ظفرنامهٔ موحود در پرینستون شامل چند مینیاتور دراین باره است کـه به بهراد نسبت داده میشود .

بهم‌نگویند وسرزنشت نکنند، وبراین‌نغلت‌نامه نوشتند. وآخرملخص ربع‌ایشان افتادکه به‌شرکانه این صحلانه عمشو ندرخانه آعاحسن علی پسرها جمعیت کنند وسجلی ازآنجا بباغ هرارجریب یکهفته به‌صقدهٔ دندان دراین موس فلس‌گل سحر به‌عرشت باشند. وچون من احتمولی سده بودم و میحواستم سرما بیتاسم مناگفتند : توباس وسرتا برتاش و براب بوربریك سرفه‌حی‌که ار دفتر بحاله کرده‌اند فصول کن وصدحلخ وپنجاه معروسی بغراله ودهمن روعند ودومن حفله‌و ده‌تابیمو بده. بعد ازسه ساعت من‌عصماسوارشدم رفتم عندهای مستمحران ارترس حلال‌وطن‌نموده میحواستند برگوربد من‌برایشان حوسیدم و ارءور سیع بمودم بصمی‌که هوده‌هرار باسد فصول سد، وباقی یم‌یصل ماند . چون انکام بداسم به عباسی عضافه‌تر به‌فصول رسد ناعلاج گشته واکشتم . الحال باید که سما مدیلهای برقه‌باف تبریزی والطسهای سخرگرحانی و قرمینی بیحری‌که صفره باسد برفوشید و پیرامس‌کهنه بلطانها لمحوی مگردید. وحمد قیتوافلاقه و یك حوداربغربرفستید وچند حمحووسرفه درمرفس بسته بارعصطوعواق‌کرده‌باتربه واوسار برفستید وگوشت قبله و ماسب اربرای‌آس مصطفی و عدویه وکرنب و اربق وحیرم وحیال [ا]رسال‌دارید وافتداء سیم به‌سرحت‌تمان بیایید وطلفهای آحوح وماحوح باحود بیارید. عور است وحوامحتلم وسومم صحمست عوعور حوائیست‌که تاسودم صحمست. اگرمنکم ممکن باسد طلفها را ار محت آراد کرده نامحرمشان مگذارید اگرنامرد بودی بمسته سد به‌لوط حردعف نمایند سما میدانیدکه انلاوامتنائی بداریم ولوط قلم نحوانده‌ایم .

بقعهٔ صادقیه

عبدالحسین
ساری اصلانی

در ضلع شمال غربی فلکهٔ شهرری بقعه و آرامگاهیست موسوم به بقعهٔ صادقیه که مقبرهٔ خلدآشیان آقاسیدصادق مجتهد طباطبائی‌والد مرحوم آقاسید محمد مجتهد طباطبائی از بانیان مشروطیت است علت ایجاد این محل ومقبره چیزی است شنیدنی وجالب ازنقطه نظرخداشناسی وحقگذاری‌که اینك در ذیل بشرح آن مبادرت میشود:

درزمان سلطنت ناصرالدین‌شاه دو پسرعمو در خدمت دولت بودند یکی بنام یوسف مستوفی‌الممالك که منصب صدارت وصدراعظمی‌داشت دیگری‌هدایت وزیردفتر وامور مالی مملکت تحت نظر او اداره میشدکه وزارت مالیه باشد. ومورد عنایت وتوجه خاص شاه بودند. ملکی بنام‌کهك بود در راه قم‌که این دوشخص ملك مذکوررا ازآن خود میدانستند وهروقت فرصت وموقعیت مناسبی بود از مقام سلطنت تقاضا و استدعای صدور فرمان ملك را بنام خود مینمودند ولی‌شاه‌چون‌بهردونفر عنایت داشت ونمی‌خواست دیگری را مأیوس نمایدمایل بود درعالم بستگی‌وخانوادگی موضوع را بین‌خودشان حل‌نمایند الحال‌مرویم بموضوع چگونگی‌حل قضیه وصدور فرمان سلطنتی.

مرحوم‌آقای سید صادق مجتهدکه درعصرسلطنت ناصرالدین‌شاه میزیسته ازجمله علمائی بودکه در زهد وتقوا معروف ومشهور بوده ودر جامعه آنروز نظیری‌نداشته وناصرالدین شاه نیز باین‌موضوع واقف وهرحکمی درمحضرآن مرحوم دایر به‌حقانیت‌آنمحافل صادرمیشده قابل‌اجرا بوده‌است. منزل‌مسکونی آنمرحوم درگلوبندك جنب خانهٔ مرحوم رحمت‌الله خان ساری اصلان فرماندهٔ گارد محافظ شاهی‌متصل‌بباغچهٔ معروف بچال حصار وبیش ازپانصد قدم بالاتر از منزل آقای مستوفی‌الممالك بوده وهمین قرب جوار باعث بود که بین‌آقا و شخص‌صدراعظم دوستی‌کامل برقرار گردد.

بطوری‌که قبلاتذکرداده شدبرای صدورفرمان ملك با اصراری‌که‌طرفین داشتند وشخص شاه نیز ازنقطه نظراینکه‌آنهارا از خود برنجاند مدتها تذکر میدهدکه باید بمحضر حجةالاسلام آقاسید صادق مراجعه‌کنید هرقسم ازناحیهٔ آقا حکم صادر وتصدیق شد امر بصدور فرمان میدهم اینك باید بجریان بعدی قضیه و حکم نگر. صدور فرمان توجه داشت.

اینجانب عبدالحسین ساری اصلانی از اقربای سببی خاندان طباطبائی زمانی در بازارچهٔ قوام‌الدوله کوچهٔ انجمن برادران ساکن بودم و آب مشروب آن در قنات وقف سنگلج بود و بلحاظ رسیدگی بامور قنات از حیث لای‌روبی و تنقیه‌قنات وحقوق مباشرین ومیرابها وشرب اهالی محل یک‌عده بنام امناء‌قنات انتخاب وماهی یکی دوجلسه درمنزل هریک ازامناء تشکیل میگردید

شبی درمنزل معاون دفتر یکی ازامناء که پیرمرد سالخورده و در زمان حیات مستوفی‌الممالک صدراعظم منشی مخصوص او بوده جلسه داشتیم و نمیدانم چه موجب شد که راجع به‌مقبرهٔ مرحوم آقای سید صادق صحبت کرده بودند معاون دفترا ظهارداشت راجع باین موضوع درایجاد این مقبره که من از ابتدا و پایه‌گذار آن بوده‌ام جریانی‌داشته وموجباتی فراهم گشته که نقل آن برای آقایان امناء واستحضار ازچگونگی‌قضیه لازمست وبعد شروع کرد به‌بیان مطلب شرح زیر :

و گفت منزل من درپشت باغ خالصه وصدقدمی‌منزل مرحوم مستوفی‌الممالک صدراعظم بود زمستان سختی‌است برف مفصلی باریده‌که تمام‌کوچه ها ومعابرپوشیده ازبرف‌است شب قریب به‌نصف شب‌است پس‌ازصرف‌شام زیر کرسی نشسته ونقص ازنوشتجات‌را که بایستی‌بامضاء صدراعظم برسانم به‌ترتیب در تمام آن مشغولم صدای دق‌الباب منزل شنیده‌شد پس از باز نمودن درب حیاط معلوم شد یکی ازفراش‌های منزل آقای صدراعظم آمده و میگوید فلانی را آقا احضار کرده‌اند و چنانچه خواب باشند بیدارشان‌کنید که امر ضروری وفوری دارند بمجرد شنیدن این‌خبرچون‌آقا دوسه روزی بود که سرمای سختی‌خورده بودند وبدربار نرفته بودند من‌خیلی‌مضطرب شدم‌که مبادا حال‌صدراعظم خوب نیست که اینوقت‌شب بسراغ‌من‌آمده عمداً گفتم شخص‌فراش را باندرون منزل بیاورید پس‌ازآمدن آنشخص قسمش‌دادم که بگوحال‌آقا چطوراست چه‌اتفاقی‌افتاده است گفت شب‌کشیک من‌است درحیاط بیرونی بودم‌کلفتی ازاندرون‌آمد وبمن گفت خدمتتان برسم وبگویم شما را آقا خواسته است جزاین اطلاعی ندارم من هم فوراً برخاستم لباس‌پوشیده وبا پوستینی‌که بدوش‌انداختم درمعیت فراش‌وفانوس بزرگی‌که یك شمع درمیان‌داشت واز روشنائی آن استفاده میشد حرکت‌نمودیم بمحض رسیدن بدرب حیاط اندرون معلوم شد مستخدمهٔ مذکور بانتظارایستاده است پرده را بالازد وداخل حیاط اندرون شدم پس ازطی‌نمودن طول حیاط به درب اطاقی‌که صدراعظم جلوس‌نموده بودند داخل وعرض ادب و ادای احترام

نمودم فرمودند فلانی خوابیده بودی عرض کردم نخوابیده بودم متصل مراسلات و مرایض بودکه مشغول تنظیم و نوشتن آن بودم که بعداً بنظر مبارك برسانم اجازهٔ نشستن فرمودند کیفی مشکی و بزرگ در کنارشان بود و یك مردنگی بلور کارفرانسه که درمیان آن لاله یاشمع کچی میسوخت درمقابلشان بود درب کیف را باز نمودند پاکتی سربسته که معلوم بود قبلا نوشته وآماده کرده اند خارج نمودند و بعد مستخدمه‌ای را که درپشت درب ایستاده بود صدا زدند وفرمودند درب گنجه را باز کن و کیسهٔ ابریشمی قرمزی که درآنجاست بیاور مستخدمه ازاطاق خارج گشت ورفت سپس بمن فرمودند اطلاع دارم که آقای حجة‌الاسلام آسید صادق شبها دیروقت میخوابند ودر کتابخانه‌ای که دارند به تنهایی به بعض کتب و احادیث مرور میفرمایند گماشته هم دارند مشهدی رحیم نام که درحیاط بیرونی اطاقی دارد وشبها آنجا میخوابد الساعه میروی منزل آقا درب حیاط را خیلی آهسته میزنی تا اشخاصی که خوابند ناراحت نشوند پس ازآمدن مشهدی رحیم خودت را معرفی کن که چون نورا میشناسد درب را بازمیکند بگو ازطرف فلانی پیغامی لازم برای آقا دارم که باید حضوراً عرض کنم واین کیسه را هم باخودت ببر وخدمتشان تقدیم کن ونتیجه هرچه شد من بانتظار نشسته‌ام ونمی خوابم در مراجعت بمن بگو کیسه را باکاغذ برداشتم کیسه خیلی سنگین بود ومعلوم بود مسکوك طلای زیادی در آنست بمجرد برخاستن فرمود ببین چه میگویم ازچگونگی وجریان کار امشب دادون نیستی بهیچ کس چیزی بگوئی حتی بخانوادهٔ خودت در معیت فراش به درب منزل آقا رفتم پس ازیکی دو مرتبه درب زدن بطور آهسته مشهدی رحیم پشت درآمد پس ازمعرفی درب را بازنمود باو گفتم از طرف صدر اعظم آمده‌ام و باید حضور آقا برسم پس از چند دقیقه رحیم آمد و مرا داخل حیاط اندرونی نمود درضلع شمال شرقی حیاط اطاق کوچکی بود که مختص کتابخانهٔ آقا بود پس از دخول باطاق و ادای احترام وعرض سلام فرمودند بنشین وچون آقا هم ازکسالت چند روز آقای صدراعظم مطلع بودند قبل ازاینکه چیزی بگویم جویای حال صدراعظم گشته عرض کردم بحمدالله کسالتشان رفع شده است از این حیث نگران نباشد فرمودند چه امروزی وضروری اتفاق افتاده‌است که دراین شدت سرما ونیمه شب شمارا نزد من فرستاده‌است جریان امر را همان قسمی که تابحال اتفاق افتاده است بعرض آقا رسانیدم پیش روی آقا لالهٔ پایه‌دارکه با شمع گچی میسوخت خودنمائی داشت نامه را دودستی تقدیم نمودم و کیسه را درزیرعبا نگاه داشته وخارج نمودم آقای حجة‌الاسلام عینك خودشان را بچشم گذاردند وسر پاکت را بازنمودند ومشغول مرور ومطالعهٔ آن گردیدند ومنهم چون ازموضوع

نامه وارسال این وجه بی‌سابقه واطلاع بودم کاملا مراقب حال آقا بودم تقریباً
قرائت نامه نزدیك باتمام بود که دیدم رنگ آقا برافروخته شد و اشك از دو
چشمشان جاری گشت و برروی محاسنشان می‌ریخت حتی قسمتی از اشکشان برروی نامه
ریخت نامه را برمن گذاردند و روکردند بمن و گفتند فلانی میدانی این رفیق
دیرین عزیزمن که ادعای مسلمانی وخداشناسی دارد بمن چه نوشته‌است آن کیسه
که نزد تومیباشد بده ببینم کیسه را از زیر عبا خارج و خدمتشان نهادم کیسه را
برداشتند و بیك طرف گذاردند اظهار داشتند برای من پنجهزار اشرفی
فرستاده‌است که فتوا بدهم ملك کهك متعلق باپسانست و ورثه دفتر ذیحق نیست
و برودفرمان سلطنتی صادر کند. بعد کاسهٔ لاله را برداشتند درحالی که میگریستند
دست بر محاسن خود گذاردند وشمع را نزدیك آن قرار دادند برو برفیق دیرین من
بگو توراضی میشوی دراثر این فتوای من دون حق روزقیامت در آتش جهنم بسوزم
عجب اینکه تاکنون پس ازعمری مراوده و امتحان تاکنون مرا نشناخته بسر
جدم قسم است اگر باحترام وپاس دوستی و نمك خوارگی نبود جریان امر را
بشخص شاه وکسان دیگری که مقتضی میدانستم می گفتم و حیثیت ومقام محتشمی
را که متصدی ومنسوب هستید متزلزل میساختم چه کنم که وظیفهٔ دوستی چندین سالهٔ
خود میدانم که قضیه را مسکوت و باقتضای حقگذاری عمل نمایم بدیهی است
چنانچه بخدای یگانه واحکام دین مبین اسلام معتقد باشید ازاین عمل من دل ــ
تنگ ورنجیده خاطر نخواهید گشت وجه انتقالی وارسالی را مسترد وفردا اول
وقت فتوای واگذاری ملك کهك را که متعلق بآقای هدایت وزیر دفتر وپسر
عموی گرامی شماست میدهم باعرض شاه رسانیده وفرمان همایونی صادر گردد
بایستی پیش وجدان خودمان نیز از اینکه ملك دیگری را تصاحب ننموده‌اید
نهایت مسرور وخورسند باشید واطمینان داشته باشید تازنده هستم موضوعی که
اتفاق افتاده باحدی ابراز نمیدارم ونامهٔ صدراعظم را درپیش چشم خودم پاره
وسوزانیدند وبعد مرا که درنهایت سرمندگی وخجلت بودم مرخص فرمودند در
مراجعت مراتب راکماهو حقه بعرض آقای مستوفی الممالك رسانیدم وبقدری از
این عمل خود نادم وپشیمان گشتند وتغیر حال بایشان دست داد که مافوقی بر آن
متصور نیست پس ازچندی آقای آسید صادق حجة الاسلام برحمت ایزدی پیوست
بمجرد وصول خبر فوت آنمرحوم صدراعظم مرا احضاروفرمودند الساعه بروی
منزل آقا ازطرف من ببازماندگان تسلیت بگوئی و خاطرنشان سازکه تمام
مخارج ختم زنانه ومردانه که درمسجد شاه خواهم گذاشت بعهدهٔ من است و برای
مقبره ومحل دفن آنمرحوم نیز درحضرت عبدالعظیم محل مناسبی را که شایستهٔ

آن بزرگوار باشد در نظر میگیرم و مبلغی هم وجه کافی برای مخارج متفرقه تحت اختیار کسان آن مرحوم گذاردند من‌هم بهمین نحو که فرموده بودند عمل کردم. بعدهمان شب مرا احضار وهمان کیسهٔ اشرفی کدائی‌راکه برای آنمرحوم توسط من ارسال وآن مرحوم از قبول آن استنکاف نموده بودند از گنجهٔ مزبور خارج و گفتند باحدای خودم بجبران عمل ناشایسته که نموده بودم درصورتیکه من قبل ازآقا بمیرم وصیت خود بنویسم که این مبلغ متعلق بآقا میباشد بهر مصرفی که مایل باشند برسانند درحالی‌که متأسفانه آقا قبل ازمن فوت نموده و موجب تأثروتأسف من گشت وظیفهٔ توانیست که فوراً میروی بحضرت‌عبدالعظیم محل‌مناسبی‌را خریداری مینمائی وبنای آبرومندی که مطابق شئون خانوادگی وشخصیت این‌سید جلیل‌القدر باشد میسازی وهرگاه وجه موجودکافی برای‌بنا نشد هرقدرکسر آمد صورت بده تا بپردازم حسب الامر بسرعت هرچه تمامتر بحضرت عبدالعظیم رفتم ومحلی‌راکه فعلا موجوداست ودرقسمتی ازمیدان فلکه واقع‌است خریداری وبنا نمودم وجنازهٔ آنمرحوم‌هم باتجلیل فراوان که شایستهٔ آن بزرگوارخداشناس بود درآنجا دفن گردید رحمةالله علیه.

درخاتمه ازکسانی که بشهرری وحضرت عبدالعظیم مشرف میشوند تقاضا میکنم برای قرائت فاتحه وخوشنودی روح آن مرحوم بمزار این‌سید شریف و جلیل‌القدر ودوستدار دنیا سری بآنجا بزنید وسنگ مرمری که باخط یکی از مشاهیروقت نوشته و حجاری شده است ملاحظه نمایند شاید امروزه این سنگ قبر با این‌وضعیت بیس ازپنج شش‌هزارتومان ارزش داشته‌باشد و بدانند پاداش حق‌پرستی وخدمتگذاری نصیب‌کسانی‌میشودکه ازطریق صدق وراستی منحرف نگشته واحکام الهی‌را درتمام موارد اطاعت ونصب‌العین‌خود قرار داده‌اند.

* * *

دوست مکرم آقای سرتیپ علی طباطبائی قرآنی بسیار نفیس دراختیار دارد که در ورقی ازآن شجرهٔ نسب خاندان طباطبائی درج است ومرحوم سید صادق‌طباطبائی آن را به والدهٔ میرزا ابوالقاسم‌هبه‌کرده ومرحوم سیدابوالقاسم نیز درپشت آن یادداشت گذارده است.

یکی ازمزایای هنری این قرآن مجید دوتصویر ازحضرت رسول (ص) وحضرت علی(ع) است که در داخل جلد برنگ و روغن ساخته شده است و از نفایس هنری عصر قاجارست.

قرآن از حیث تذهیب وخط نیز در درجهٔ اول زیبائی واهمیت است وما از تیمسار طباطبائی متشکریم که اجازه چاپ نمونه هایی از آن را به ما لطف کردند.
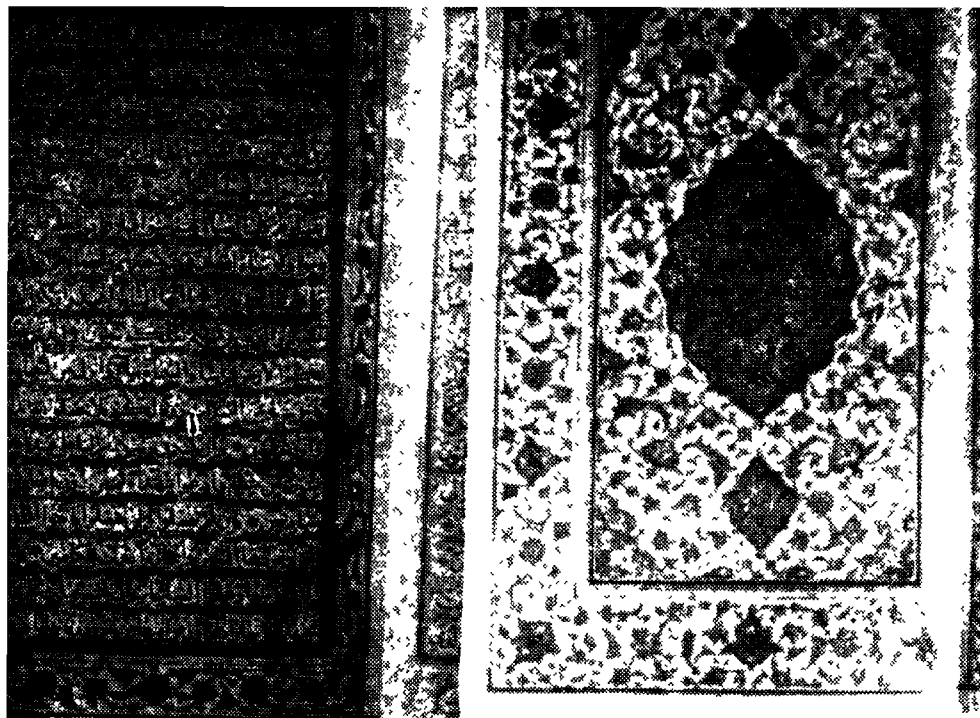
ترنج وتذهیب اول قرآن

نمونهٔ یك صفحه از قرآن

حضرت محمد (ص)

حضرت علی (ع)
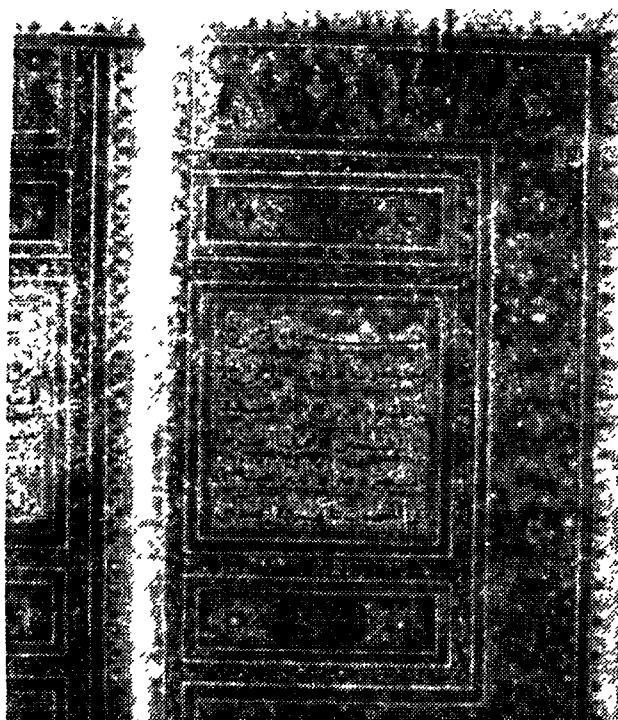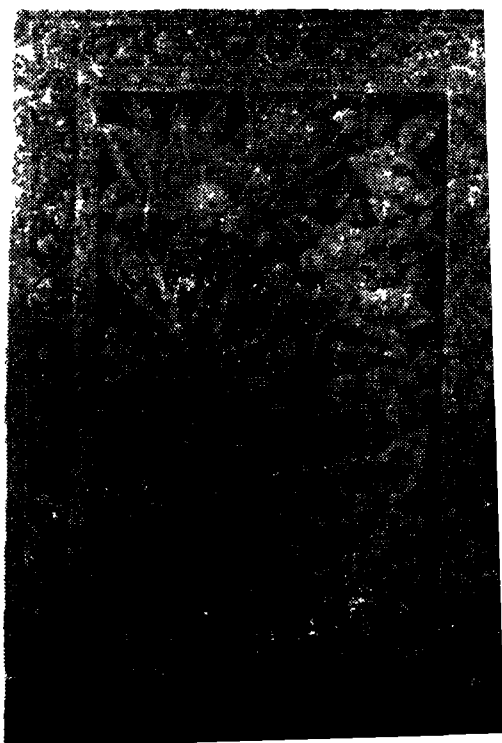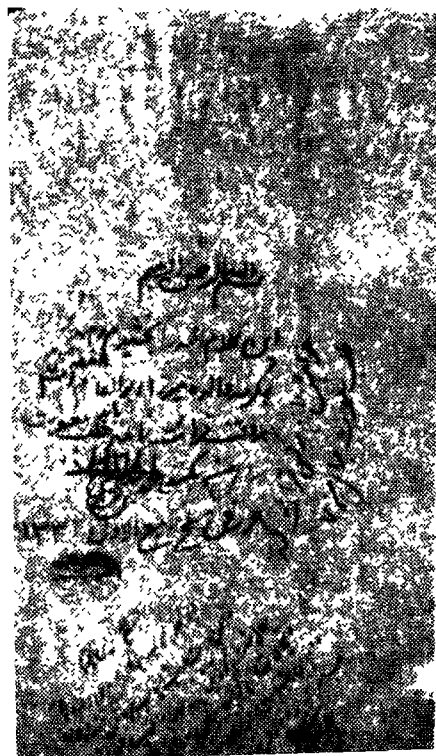
فرمان نقابت درویش حسن

در شمارهٔ گذشته عکس فرمان محمد شاه در مورد نقابت اشراف درویش حسن چاپ شد و متأسفانه درج متن فراموش شد اینک در اینجا به چاپ می‌رسد.

که چون از آن روز که دست مرحمت عالم قدس و ملکوت تاج سلطنت و جهانداری برفرق فرقدان سای همایون ما نهاده.. خلافت و شهریاری در میان قامت معدلت اقامت استوار ساخت دست همت‌قضا نهمت سلطانی که محیط فیوضات بلانهایات حضرت سبحانی است لازم و متحتم فرموده‌ایم که هر یک از ارباب ادراک و درایت که در سلوک صراط المستقیم صداقت ثابت قدم ساختهٔ آمد و رشتهٔ ارادت و نیکوبندگی سرکار جهانمدار به میان جان بسته در عرض تقسیم نعمات نامعدود و توزیع فیوضات نامحدود او را بی‌بهره نگذاریم و از زمرهٔ اختصاص یافتگان عاکفان حضرت آسمانی رفعت شماریم. از آنجا که عالیجناب صداقت و ارادت آداب سعادت و فطانت انتساب فصاحت و بلاغت اکتساب حاکی الاخبار والحکایات زبدة الاصحاب الکلام والروایات خیر الحاج حاجی درویش حسن از داعیان دولت ابدآیت و از مداحان و ثناگستران اعلیحضرت پادشاهی و در شیوهٔ سخن سرائی بی‌عدیل و در مراتب دانشوری بی‌بدیل است راوی اخبار اخیار است و حاکی نکت و اسرار اخیار و احرار طرز خدمات او پسندیدهٔ ضمیر منیر گشت و طور دانش علی‌قدر مرتبه مرضی خاطر عمدات شهود شایستگی و لیاقت او باعث ظهور مرحمت و اعطای منصب مناسب گردیده در هذه السنهٔ سیچقان ئیل فرخنده دلیل و ما بعدها پرتوی از انوار آفتاب عنایت خسروانی پرتو افکن ساحت آمال و امانی مشارالیه آمده او را به نقابت اشراف مملکت فارس سرافراز و به ظهور این التفات مشارالیه را بین الامثال و الاقران قرین مباهات و اعزاز فرمودیم که از روی کمال صداقت و دیانت به لوازم متعلقات شغل مزبور بپردازد و دقیقه‌ای از دقائق حسن سلوک و رفتار را نسبت به دراویش و ارباب سلوک نامرعی نگذارد.
مقرر آنکه نور چشم ارجمند نامدار و برادر نیک اختر نامدار فرهاد میرزا نایب الایالهٔ مملکت فارس به موجب مقرر معمول داشته منصب نقابت اشراف مملکت مزبور را به عالیجناب مشارالیه تفویض و لوازم این شغل را به صوابدید او منوط

ومربوط دانداالمقرر آنکه عامهٔ اهالی مملکت فارس از **مشایخ و اوتاد وفقها وزهاد وسادات و قضات و ثقات** وطوایف دراویش واصحاب کشکول از **خاکسار وجلالی وکلداغ** وغیرهم از **هیجده دوره وهفتگاه سلسله و چاووش** وطایفه **پاپی** وسلمانی و اصناف و حرف عالی جناب مشارالیه را **نقیب الاشراف** مملکت فارس دانسته درلوازم شغل مزبور ازسخن وصلاح او بیرون نروند... عزت وجلالت دستگاهان مقربی الخاقان مستوفیان عظام دیوان همایون اعلی شرح فرمان مبارک **را** در دفاتر خلود ثبت وضبط نموده درعهده شناسند تحریراً فی ۱۱ شهر محرم الحرام سنة ۱۲۵۷.

یادبود

صلاح‌الدین سلجوقی

صلاح‌الدین سلجوقی دانشمند افغانی در ماههای اخیر در کابل وفات یافت. شرح زیر از مجلهٔ عرفان چاپ کابل نقل می‌شود

من آن‌روزها شاگرد صنف چهارم مدرسه بودم که حضرت شریف استاد بهرات زادگاه و درسگاه آن شخصیت برازنده همهٔ مردم آن منطقه ومخصوصاً اقوام و منسوبین استاد را دلشاد ساخت. استاد بحیث رئیس مستقل مطبوعات افغانستان با محترمه حمیرا سلجوقی بهرات تشریف آورد و دلهای همه دوستان را بقدوم خویش آرامش بخشیدند. این سفر درسال ۱۳۲۶ اتفاق افتاده است

چهرهٔ بشاش، جبین باز، چشمان پر نفوذ وافق وسیع نظر، استاد را محبوب همگان ساخته بود، از آن روزگاران همیشه من بخدمت استاد می‌رسیدم و از فیض صحبت این مرد بزرگ برخوردار می‌شدم.

راشد

استاد درمورد علوم همیشه توجه به سیر زمان داشتند ومیگفتند: اگر ما خود را موازی پیشرفت علوم وتکنالوژی پیش نبریم درحقیقت از اوامر خدائی انحراف کرده‌ایم زیرا برحسب نصوص قرآنی به‌تهیهٔ سلاح و هم با استفاده از آهن موظف شده‌ایم وجز درساحهٔ علوم وتکنالوژی این موفقیت میسر نیست. استاد ضمن صحبت‌ها میفرمودند: قبل از طلوع خورشید درخشان اسلام دین عبارت از یک سلسله عبادات ونسك بود ولی اسلام راه را درهردو پهلوی زندگی یعنی امور مادی وامور معنوی روشن ساخت. بندهٔ مؤمن همانطوریکه به تزکیه روح خود موظف است به تنظیم حیات خود نیز موظف میباشد. استاد ماده را در خدمت معنی وجسم را درخدمت روح می گماشتند.

یکی از برازندگی‌های صحبت استاد این بود که سخن مطابق به‌مقتضای حال ومطابق بذوق اهل محفل میگفتند. ازین‌رو مطالب دقیق علمی با مثالهای برازنده‌ای که جناب ایشان افاده میکردند مانند آب زلال که بحلق تشنه‌کامی فرورود درعمق روحیه حاضرین بحیث برازنده‌ترین خاطرات جای میگرفت وباقی می‌ماند.

استاد درعین حالیکه ذکائی فوق‌العاده داشتند واین موهبت بزرگ ایشان‌را درصف علمای طراز اول شرق وجهان اسلام قرارداده است حافظه‌ای بی‌نظیر نیز داشتنده از دوران خوردسالی خود قصه‌های حیرت‌آوری میکردند وحتی اززمان شیرخوارگی خود یاد میدادند استاد بسیارمیشد یك یاچند صفحه از آن کتبی‌را که دردوران صباوت خوانده بودند ازحفظ میخواندند.

استاد درفلسفه روش‌خاصی داشتند ومبداء کائینات را با معادآن به ذات واحدی متمرکز میدانستند که درحضور او گذشته وحال وآینده بصورت یك‌واحد موجود است .

استاد میفرمودند : اگر بیننده فیلمی‌را می‌بیند درظاهرحال پیش‌نظر او چنین‌معلوم میشود که یك قسمت از دیدنی‌هارا دیده وگذشته ویك قسمت دیگر هنوز نیامده ویك‌قسمت محدود را که پیش‌روی‌دارد موجود است درحالیکه لولهٔ فیلم‌گذشته وحال وآیندهٔ آن مجموعاً موجود است .

دنیای ما که درآن زندگی میکنیم بهمان لولهٔ فیلم می‌ماند که پیش چشم کوتاه بین‌ما گذشته‌آینده وحالی‌دارد ولی‌نزد خالق وصانع همه قسمت‌های دنیا بوده وهست وخواهد بود .

علامه میفرمودند : دنیا ساعتی نیست که‌کوك شده و خودکار است بلکه تلویزیونی‌است که هرچه ازمقام امروخلق وتکوین بمنصهٔ نشر گذاشته میشود دریك خاکدان مورد توجه ونظرما قرارمیگیرد لذا طوریکه دنیای‌مادرجریان است موجد این‌جهان درهر لحظه ازلحظات درمقام امروخلق‌وتکوین میباشد و این‌نوری که‌همه جوانب واطراف مارا گرفته است ازآن منبع فیاض درهر لمحه بما ارزانی‌میشود .

جناب ایشان میفرمودند :

کسانی‌که وجود خدا را میخواهند بفورمول ریاضی ثابت‌کنند و یا در لابراتواروجود بیچون اوراتجزیه وتحلیل نمایند. خودرا برای‌همیشه دروادی گمراهی‌سرگردان ساخته‌اند .

تجلی‌خدا درذره وخورشید این‌جهان بزرگ درخشش‌دارد اگرچشم‌بینا ودل‌آگاهی‌باشد ماه بدورزمین‌ما درگردش‌است وزمین‌ما با چندین‌سیارهٔ دیگر بدورخورشید دورمی‌خورد واین‌همه نظام‌های‌شمسی‌درکهکشانی‌عظیم با ملیاردها کهکشان دیگر بیك سمت نامعلومی‌بصورت مداوم ولاینقطع درحرکتند.

چه بدبختی‌بزرگی است اگرما تنظیم‌کنندهٔ این‌همه دقیقه‌کاری‌ها وپیدا کنندهٔ اینهمه نیروهای‌عظیم را نشناسیم . خدایا :

ازل بیاد که باشد ابد دل که خراشد
که بودوهست گرآغازوانتهاتونباشی

آری این توهستی‌که انسان را بشناسائی خود افتخار بخشیدی و تاج کرامت اراده را برتارك اونهادی.

صحبت دانشمند محترم همه نصیحت وهمه‌دعوت به‌رستگاری بود وگاهی به‌آن قسم رموزی ازحیات انسان طی‌مثالهای برازنده تماس میگرفتند که‌خیال

میکردی درلحظات حساس حیات تو با بوده‌اند ولی این از حدس قوی و نظر دقیق ایشان سرچشمه میگرفت . در تعریف المعی گفته‌اند که آنقدر حدس قوی دارد که اگر درباره تو گمان می‌کند گویا شنیده ویا دیده است براستی جناب علامه سلجوقی المعی بودند دقت نظر استاد درهمه علوم بسیار قابل حیرت بود . گاهی درطب معالجوی آنطور نظر ابراز میکردند که طبیبان با نظر دقیق بروفیسورهای برازنده طب ممالك پیشرفته دوافق می‌افتاد درجهان سیاست نیز باشتهای دقت ووسعت نظر بودند ودرجنگ - بهانی دوم سیاست بیطرفی وعمل افغانستان را در ساحهٔ مطبوعات بسیار به قدرت مراقبت کردند

استاد درادب امروز وشعر نوهمواره نظریاتی داشتند ومیفرمودند اگر ما بظواهر وقالبها درادبیات تجدد بیاوریم کاری نکرده‌ایم ما بایست مطالب نو را درشعر بگنجانیم و به آن صبغه‌ای ازعاطفه واحساس بدهیم خواه شعر به شکل دیروزی باشد وخواه بشکل امروزی

علامه سلجوقی در امور اداری همیشه کسانی را ترجیح میدادند که مطابق به رهنمائی‌های قرآن مجید دو صفت قوت وامانت را ساو یانه حائز باشد کسانی که امانت دارند وقوت ندارند وهم کسانی که قوت دارند و مورد اعتماد نیستند دراه‌ورمحوله نزد حضرت استاد مقداری نداشتند وهمیشه این توصیه را به مسئولین امور تیر می‌نمودند .

استاد به مقدسات دین عشق داشتند . یکی از همسفرهای استاد در سفر حج چنین قصه میکنند درعرفات ایشان را جستجو کردیم، دیدم در گوشهٔ دوراز چشم مردم نشسته یك مقدار خاك اززمین میگیرند وآنقدر بر آن اشك میریزند که گل میشود باز یك مقدار خاك دیگر را به اشك دیده گل میسازند و برجبین میگذارند

استاد محترم به راستی از آن علمائیکه بظواهر فریفته بودند و از حقایق خودرا دور نگه میداشتند و یا دور بودند نفرت داشتند اما به دانشمندان واقعی علاقهٔ کامل ابراز میفرمودند

ایشان میفرمودند : دین اسلام روزی بحیث بزرگترین وجامع‌ترین قانون حیاتی برای جوامع بشری عرض وجود می‌کند . مشروط براینکه درپهلوی پیشرفت علوم وصنایع به امورمعنوی وروحی نیز حقی قائل شود تا ازسر این بیدادگری‌ها، وحشت گریها و آدمکشی‌ها نجات یابد دیگر چاره ندارد، واین روش دردین قدس اسلام کمال تحقق یافته است . اما این پیرایه‌های را که بعضی ازمردم ظاهر بین به دین بسته‌اند بایست ازاصل شریعت جدا شناخته شوند

ایشان میفرمودند . جهادهم یکی از ارکان مهم اسلام است و بایست در پهلوی دیگر ارکان دراین مورد نیز توجهات کامل وعمیق صورت میگرفت . تأسفانه دراین باره به اندازهٔ تیمم ومسح برموزه که نسبت به ارکان اساسی اسلام از فروع

شمار می‌روند ، هم از طرف مسلمین اهتمام و غمخواری شده است .

حضرت استاد به دانش آموزان علوم دینی که به شکیات می‌پیچند و به حقایق خود را آگاه نمی‌سازند بدیدهٔ نارضایتی میدیدند و میفرمودند ایشان از حقایق رسالت بزرگ یك عالم دینی دور می‌مانند .

حضرت استاد همیشه از مرگ با آغوش باز استقبال میکردند و این فرد علامه اقبال را درین مورد بر زبان می‌آوردند .

نشان مرد مومن با تو گویم   چو مرگ آید تبسم بر لب اوست

آری ایشان مرگ را وسیلهٔ رسیدن بخدوست بدوست و وسیله رهائی یافتن روح از تنگنای قفس بدن می‌دانستند . ایشان میفرمودند ، در مرگ سر و کار انسان با کریم است و چه خوش راهی است که سر منزل نیکوئی دارد .

استاد در لسان عربی خوب وارد بودند چنانچه از طرف مجمع لغوی جمهوریت عربی متحد بحیث عضو پذیرفته شده و درین مجمع اولین شخص غیر عربی بودند .

ایشان در اولین مکتوب خویش عنوانی این مجمع نوشته بودند . زبان عربی تنها به جامعه عربی زبان مربوط نبوده و ما هم در آن سریك هستیم ، بدو دلیل اول اینکه این زبان زبان قرآن و زبان دینی ماست . دوم آنکه به این زبان بیشتر از اهل زبان خدمت کرده‌ایم خدمات زمخشری تفتازانی ، ابن حاجب سیبویه و جامی وغیره در افق ادبیات و گرامر عربی برای همیشه درخشان مانده است .

من احساس میکنم که لهجه‌های عامیانه ولغات اجنبی عنقریب این زبان روان ووسیع را از اوج افتخار آن سقوط خواهد داد و بایست هرچه زودتر از این دوخطر بزرگ این زبان مشترك ما و خود را نجات دهید ، که راضی میشود که عوض جمله پاکیزه و روشن « اهدنا الصراط المستقیم . (ارنی طری دوغری) گفته شود .

حضرت علامهٔ فقید ، در زبان انگلیسی نیز خیلی وارد بودند ..

بالاخره این مرد متفکر ـ این قلب مطمین ـ این دیدهٔ بینا و این دانشمند توانا این مرد افتخار بحث و این قهرمان خدمتگار معارف و مطبوعات کشور که در حرکات زمان وشش صلعی مکان جنس و نابغه‌ای نخواهیم دید بساعت دونیم شنبه ۱۶ جوزا ۱۳۴۹ زندگی را بدرود گفت . (اناالله وانا الیه راجعون)

وی با رفتن خود خلای عظیمی را بوجود آورد که مشکل است این خالیگاه به این زودیها پرشود.

سناتور حمیرا سلجوقی یگانه راردار زندگی افتخار آمیر حضرت علامه که درین نه سال اخیر به پرستاری وی شب وروز مصروف بود ودرین راه صحت خود را ازدست داد اتفاقاً دراین اواخر برای معالجه به آلمان رفته بود ودرطی به سال احیر فقط همین هفته راکه طومار حیات استاد درهم ریخته ارسرف مصاحب وپرستاری وی محروم گردیده است .

بلی درچنین حالتی استاد چشم ار جهان پوشید ودرحالیکه به کلمه توحید تر زبان بود برفیق اعلی پیوست .

اللهم اغفره وارحمه وتجاوزعنه . امین یا رب العالمین

سازمان اسناد ملی ایران

آقای مدیر

چون میدانم که هم خودتان و هم خوانندگان راهنمای کتاب و بخصوص علاقه‌مندان بخش «اسناد ومدارک» مجله مایل هستند ازکم و کیف قانون تأسیس آرشیوملی ایران با خبر باشند . این یادداشت را خدمتتان میفرستم تا بهر ترتیب که شایسته بدانید مورد استفاده قرار گیرد .

سیروس پرهام

تصویب و ابلاغ قانون تأسیس سازمان اسناد ملی ایران ثمره مجاهدتی است که نزدیك به بیست سال پیش آغاز گردید. نخستین بار دراواخر سال ۱۳۳۲ دولت به بررسی مقدماتی مشکلات تراکم روز افزون اوراق و پرونده‌ها در دستگاههای دولت پرداخت و نتیجهٔ بررسی، که متضمن ضرورت امحاء اوراق زائد و بی‌فایده بود، درسال ۱۳۳۳ رسماً درمجلس سنا مطرح گردید. یکسال بعد همزمان با دعوت یکی از کارشناسان آرشیو ملی آمریکا به ایران و به ابتکار مؤسسهٔ علوم اداری (سابق) مطالعاتی در جهت تهیه و پیشنهاد لوایح سه گانه «تأسیس آرشیوملی» «امحاء اوراق زائد دولت» و «بایگانی دولتی» بعمل آمد که هیچیك از طرحهای سه گانه بمرحلهٔ اقدام دولت وقوهٔ مقننه نرسید .

نخستین لایحه

نخستین لایحهٔ دولت بمنظور کسب مجوز قانونی امحاء اوراق بی‌ارزش در بیست و یکم بهمن ماه ۱۳۳۵ به‌مجلس سنا تقدیم شد . این لایحه که تحت‌عنوان «قانون راجع به‌ازبین بردن نوشته‌ها و اشیاء و اوراق غیرقابل استفادهٔ موجود در بایگانی‌های وزارتخانه‌ها و ادارات مستقل وبنگاههای دولتی» توسط وزارت دادگستری تهیه‌وتقدیم شده بود سوءظن ومخالفت شدید بسیاری از سناتورها را برانگیخت. مخالفت سنا، که سرانجام موجب عدم تصویب لایحهٔ دولت گردید، علل گوناگون داشت که مهمترین آنها محدود بودن هدف لایحه به‌امر امحاء و همچنین تشریفات بسیار طولانی و درعین حال نامطمئنی بودکه در زمینهٔ از بین بردن اسناد راکه پیش‌بینی شده بود

نظریات مخالفان

ضمن انتقاد ازمحدودیت لایحه به‌امر امحاء، چندتن ازسناتورها یادآورشدند که معدوم ساختن اوراق بلااستفاده و نگهداری اسناد با ارزش لازم و ملزوم یکدیگرند و گفته شد که لازم است «دولت برای نگهداری این اسناد و اوراق و تشکیل یك آرشیو واحد اقدام کند تا مثل همه جای دنیا این اوراق و اسنادمهم یك‌مرکزیتی‌پیدا کند ودرموقع

احتیاج از آنها استفاده شود.» همچنین این نگرانی ابراز گردید که با تصویب واجرای این‌قانون ممکن‌است «ضررها وخسارت‌هائی ازلحاظ فرهنگی، ادبی، تاریخی، شرح حال وبیوگرافی‌اشخاص وارد شود..... دراوراق دولت چیزهای جالبی پیدا می‌شود کـه مورد استفادهٔ نویسندگان ومورخین واقع‌می‌شود.»

علت‌دیگرعدم‌موافقت‌سنا، روشهای کهنه وغیرقابل اعتمادی بودکه برای‌از بین بردن‌اوراق زائد پیش بینی‌شده‌بود. مثلا «مادهٔ پنجم‌لایحه مقرر می‌داشت که در هر وزارتخانـه یا سازمـان دولتی کمیسیونی به‌بررسی سوابق وپرونده‌ها بپردازد و سیاههٔ اوراق قابل امحاء را تهیه‌کند وبرای‌تصویب نهائی‌به‌کمیسیون دیگری‌که درنخست‌وزیری تشکیل‌میشد ارسال دارد». این‌روش که ظاهراً مستلزم بررسی یك یك اوراق کلیه پرونده‌های موجود بود این توهم را برانگیخت که «برای بررسی‌پنج میلیون برگ یکصدو پنجاه‌سال» وقت صرف خواهد شد.

اماآنچه موجب نگرانی وسوءظن اکثریت سناتورها گردید مفاد مادهٔ‌هشتم لایحه بودکه امکان از بین رفتن مدارك قابل استناد و اسناد مورد نیاز مردم را تلویحاً «و بلکه تصریحاً» پیش‌بینی می‌کرد. طبق مادهٔ مزبور «کسانیکه ازمحتویات پرونده‌های مختومه راجع بخود بخواهند استفاده نمایند می‌توانند ظرف چهار ماه (از تاریخ تصویب این قانون) بمراجع مربـوط مراجعـه و رونوشت‌اوراق موردنیاز خودرا درحدود مقررات اخذ نمایند».

بدیهی‌است که توام‌شدن‌امکان‌امحاء اسناد واجد ارزش قانونی با محدودیت مهلت چهارماهه‌نمی‌توانست اعتمادمورد نیازرا جلب کند، خاصه‌آنکه‌همیشه‌امکان آن هست که سندیت اوراق پس‌ازانقضای مهلت چهارماهه براشخاص ذینفع معلوم گردد. این نیز بدیهی است که تمدید مهلت خود بخود موجب تداوم عوارض قانونی امحاء اوراق می‌گردد. ازاینها گذشته تصوراینکه طی این فرصت کوتاه درسرتاسرکشور اشخاص ذینفع (بعلاوه کلیه کسانی‌که بنحوی‌ازانحاء توهم‌ذینفع بودن‌خودرا داشتند) بسازمانهای‌دولتی مراجعه‌کنند ورونوشت اوراقی‌رامطالبه نمایندکه طی سالیان، در زیرزمین‌های متروك و درهزاران‌گونی روی‌هم‌انباشته شده وبهیچوجه قابل دسترسی ومراجعه نبود، بخودی‌خودبرای‌غیرعملی‌دانستن اجرای لایحهٔ دولت بسنده بود.

حرکت دوم

اولین‌حرکت دولت درجهت معدوم کردن اوراق بی‌ارزش چنان دستخوش شکست گردیدکه تاقریب دهسال پس از آن هیچگونه‌کوششی‌درزمینهٔ‌جلوگیری ازتراکم اوراق زائد بعمل‌نیامد. پس‌از آنکه «شورایعالی اداری‌کشور» درسال ۱۳۴۱ تشکیل شـد مشکلات تراکـم پرونده‌های راکد ـ که باگسترش روز افزون فعالیت دستگاه دولت هرروز بر

حجم آنها افزوده می‌شد. بار دیگر مورد توجه کارشناسان امور اداری قرار گرفت .

بررسی مقدماتی مشکلات بایگانی های راکد با توزیع پرسشنامه‌هائی میان سازمانهای دولتی (در سال ۱۳۴۲) آغاز شد. از آنجا که اطلاعات جمع‌آوری شده از این طریق مورد تردید بود بازدید از بایگانی های راکد وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی در تهران و بررسی اجمالی پرونده‌های راکد بعنوان اقدام مکمل درهمان سال آغاز شد و در نیمهٔ اول سال آغاز شد و در نیمهٔ اول سال ۱۳۴۳ این اطلاعات کلی (با ضریب اطمینان ۹۵٪) بدست آمد :

ــ در ۳۶ وزارتخانه و مؤسسهٔ دولتی که مورد بررسی قرار گرفت قریب به ۱۰،۰۰۰،۰۰۰ پروندهٔ راکد وجود دارد که در ۲۷۰ اطاق و انبار انباشته شده وفضائی متجاوز از ۱۲۰۰۰ متر مربع اشغال کرده و هزینهٔ نگهداری آنها سالیانه بالغ بر ۳۸،۰۰۰،۰۰۰ ریال می گردد .

طرح مرکز بایگانی راکد

این بررسی‌ها نشان داد که مقدار معتنابهی از پرونده‌های شصت سال اخیر واسناد ملی و تاریخی صدساله و صدوپنجاه ساله درزیرزمین‌ها وانبارهای مرطوب و نامناسب به‌بدترین وضعی رویهم انباشته شده که نه‌تنها قابل دسترسی ومراجعه نیست بلکه بتدریج ضایع و غیر قابل استفاده میگردد . از این رو پیشنهاد گردید که قبل از کسب مجوز قانونی برای امحاء اوراق زائد وتأسیس آرشیو ملی ایران (برای نگهداری اسنادواجد ارزش‌دائمی) همچنانکه درسایر کشورها معمول است برای نگهداری پرونده‌هائی که راکدتشخیص گردیده ومورد مراجعه مستمر نیست مقدمتاً مرکز مجهزی در تهران و بتدریج در شهرستانها ایجاد شود .

درنتیجه طرح «مرکز بایگانی راکد» دراواسط سال ۱۳۴۳ تهیه شد که پس از تائید هیئت رئیسهٔ شورای عالی اداری کشور دراول دی‌ماه همان‌سال به‌تصویب هیئت وزیران رسید. وزارت آبادانی و مسکن نیز درجهت اجرای تصویب نامه قطعه زمینی به مساحت ۲۲،۰۰۰ متر مربع (درکوی کن) به‌مرکز بایگانی راکد اختصاص‌داد ونقشه‌های مرحلهٔ اول و دوم ساختمان مورد نیاز با پیش‌بینی چهارانبارسه هزارمتری که تاپنجاه‌سال بعد گنجایش پرونده‌های راکدسازمانهای دولتی را داشت آماده گردید . طرح مزبورعلاوه برعامل صرفه‌جوئی درهزینهٔ نگهداری پرونده‌های راکد وآزادشدن فضای مورد نیاز ادارات، امر تفکیک و طبقه‌بندی و تنظیم پرونده‌های راکد و تشخیص اوراق زائد را امکان پذیر می‌ساخت و مهمتر آنکه اسناد با ارزش تاریخی را که در اطاقها و انبارهای موجود هرآن‌درمعرض خطر آتش‌سوزی بود وبتدریج ازگرد وخاك ورطوبت و

موش و موریانه می‌پوسید وضایع می‌شد محفوظ ومصون می‌داشت .

بررسی در مرحلهٔ سوم

پس از آنکه مقدمات ساختمان مرکز بایگانی راکد تدارک دیده‌شد و گزارش توجیهی طرح بمنظور تأمین اعتبار به‌سازمان برنامه‌ارسال گردید، ضروری دانسته شد که قبل از انتقال پرونده‌های راکد به‌مرکز مزبور کم و کیف‌محتویات بایگانی های راکد بطور دقیق‌تری مشخص شود . درجهت حصول این‌هدف هیئت‌هائی از کارشناسان شورای عالی اداری به تعدادی از وزارتخانه‌ها و سازمانهای وابسته‌که بایگانی‌های‌راکد حجیم‌تر و متشتت‌تری داشتند ــ اعزام گردیدند . نتیجهٔ این بررسی مجموعهٔ «گزارش‌بررسی‌بایگانی‌های راکد» در یازده وزارتخانه وسازمانهای وابسته‌بود که درسالهای ۱۳۴۴ و۱۳۴۵ بتدریج تکثیر گردید. (این گزارش‌ها مشتمل‌بر مشخصات اساسی سری‌های پرونده‌های راکدهر یك از وزارتخانه‌ها وسازمان‌ها بتفکیك ادارات‌است .)

رابطین اسناد راکد

بررسی مجدد بایگانی‌های راکد این حقیقت را باردیگر مسلم ساخت‌که تشخیص وامحاء اوراق زائد و همچنین تنظیم پرونده‌های راکد و صیانت اسناد ملی و تاریخی مستلزم آنست‌که قبل از هرچیز پرونده‌های راکد تفکیك شودو اوراق زائد ازپرونده‌های‌قابل‌نگهداری جدا گردد . بهمین منظور در اجرای بخشنامهٔشمارهٔ ۲۳۶۵۰مورخ۲۵ر۶ر۴۵ جناب‌آقای نخست‌وزیر کلیه‌وزارتخانه‌ها ومؤسسات دولتی‌یك نفرازصاحب‌منصبان باسابقه و ذیصلاحیت خود را بسمت «رابط امور اسناد راکد» منصوب و به‌سازمان‌امور اداری واستخدامی کشور معرفی نمودند . رابطین مزبور ، که تعدادشان به‌چهل نفر میرسید ، پس از شرکت در یك دوره آموزش توجیهی به‌راهنمائی «قسمت امور اسناد دولتی» ادارهٔ کل تشکیلات و روشها برنامهٔ «تفکیك وارزیابی و تنظیم» پرونده‌های راکد را درسازمانهای متبوع خودآغاز کردند .

متأسفانه بیشتر وزارتخانه‌ها دولت نداشتن جای‌کافی (برای تفکیك وتنظیم سوابق‌راکدکه غالباً درگونی‌ها انباشته شده بود) و همچنین کمبود پرسنل و وسایل مورد نیاز دراجرای این برنامه موفقیتی نداشتند . عدم تأمین اعتبار ساختمان مرکز بایگانی راکد نیزمزید برعلت شد و فعالیت رابطین امور اسناد راکد از اواخر سال ۱۳۴۵ بتدریج نقصان یافت و در اوائل سال ۱۳۴۶ متوقف گردید .

لایحهٔ تأسیس سازمان اسناد ملی

عدم اجرای طرح مرکز بایگانی

راکد و برنامهٔ رابطین اسناد راکد ضرورت تمرکز امور مربوط به‌تفکیک وامحاء اوراق زائد، تنظیم و نگهداری پرونده‌های راکد و جمع آوری و طبقه بندی اسناد ملی و تاریخی را درسازمان واحد مسلم ساخت . از این رو مساعی سازمان امور اداری و استخدامی کشور درجهت کسب‌محور قانونی بمنظور تأسیس «سازمان اسناد ملی ایران» افزایش یافت . لایحهٔ مورد نیاز که از اواسط سال ۱۳۴۴ در دست بررسی و تهیه‌قرار گرفته بودمورد تجدیدنظر قرار گرفت (وپس از گذشتن ازمراحل درمجلسین) سرانجام در جلسهٔ مورخ ۴۹٫۲٫۱۷ مجلس شورای‌ملی «قانون‌تأسیس‌سازمان اسناد ملی ایران» بتصویب نهائی رسید و برای اجرا به‌دولت ابلاغ گردید .

بدین‌سان بود که سرانجام پس از بیست سال مجاهدت در راه ایجاد نخستین آرشیوملی‌ایران مقدمات‌قانونی تأسیس آرشیوملی‌ـ که‌در بیشتر کشورهای جهان یکی از مظاهر اساسی ملیت و استقلال و «پاسدار تاریخ» ملت‌ها شمار میرود‌ـ فراهم‌آمد.

عربی در فارسی

درشمارهٔ اخیرمجلهٔ راهنمای کتاب شمارهٔ ۱ و ۲، نقدی ازآقای دکترشعار برکتاب عربی در فارسی تألیف آقای خسروفرشیدوردچاپ‌شده‌است که‌اینجانب مطالعه‌کرد واز نکات و دقایقی که‌متذکر شده بودند بهره برد .

مطالعهٔ نقد مزبورموجب‌شد که‌کتاب عربی در فارسی را بدست آرد و مورد استفاده قراردهد. حقاً که مؤلف‌محترم درتهیهٔاین کتاب رنجها برده‌اندو کوشش فراوان متحمل شده‌اند تا مطالبی این‌ـ چنین‌جالب‌وتازه‌ارائه‌کرده‌اند. درضمن مطالعهٔ آن نقد و این‌کتاب، نکاتی بنظر رسید که تقدیم حضورتان میشود تا در صورتی‌که مقتضی میدانید دستور چاپ آن‌را بفرمایید:

۱ـ آقای دکترشعار دراوایل مقالهٔ خود (صفحهٔ ۸۵ مجله) فرموده‌اند که **شرط‌اساسی‌پژوهش‌دراین‌زمینه (عربی در فارسی) احاطه بهردو زبان‌عربی(کذا،ظ عربی‌وفارسی) و اطلاع از تتبعات دانشمندان صرف و نحوعربی است که حتی درجزئیات‌مسائل‌زبان‌وادب‌عربی بحثهای‌عمیق کرده‌وهیچ‌نکته‌ای را فرو نگذاشته‌اند. کافی است‌که بگوییم تنها در بارهٔ حروف و اقسام ومعانی‌آنها کتاب بزرگ و گرانقدر مغنی‌اللبیب تألیف ابن هشام را در دست داریم که نظیرش نادر است ...**

یادآور میشود که‌کتاب مغنی‌اللبیب ابن هشام هشت باب است در دو جلد و هیچیك از بابهای هشتگانهٔ آن در بارهٔ حروف‌نیست. تنها باب‌اول آن که‌مفصلترین بابهای‌کتاب‌میباشددربارهٔ مفردات است (مفرد در مقابل‌مرکب) که درضمن این

باب ازبسیاری از حروف نیز بحث سده است .

۲ــدرسطر آخرهمین‌صفحه نوشته‌اند که : **کتاب بردو بخش قابل تقسیم است بخش نخست شامل یکدوره کامل‌قواعد صرف عربی که بزبان فارسی در ۱۲۲ صفحه شرح داده شده است،** و در چند سطر بعد تکرار کرده‌اند **که‌در بخش اول همه‌قواعد صرف مشروحاً بیان شده . .**

بهتر بودچنین‌مینوشتند: بخش نخست شامل خلاصه‌ای ازقسمتی از مباحث‌صرف عربی، زیرا با مراجعه بکتاب عربی‌در فارسی ملاحظه میشود که مؤلف محترم مباحثی‌ازصرف‌عربی‌را، آن هم‌باختصار وگاهی فهرست‌وار ذکر کرده‌اند و خود در صفحهٔ ۵ گفته‌اند که در این رساله اندکی از مباحث فعل و قسمتی ازقواعد اسم و حرف مناسب مقصود است (ظ که مناسب مقصود است) بررسی میشود و در همین صفحه‌تنهاماضی‌ومضارع را تعریف کرده‌اند و متذکر سده‌اند که بقیهٔ افعال دراین‌رساله مورد نیازما نبود و درصفحهٔ ۷ بابهــای مجرد و مزیدفیه را کــه از طولانی‌ترین بحثهای صرف عربی است در ده دوازده سطر خلاصه کرده‌اند و بهمین قیاس .....

۳ــ درصفحهٔ ۸۹ گفته‌اند : **بهتر است جمع‌جمع را به جمعهایی‌از قبیل‌حوران منازلها (جمع‌عربی باافزودن‌علامت‌فارسی) اختصاص دهیم ...**

حمع جمع با جمع‌الجمع هیچ تفاوتی نداردحز اینکه جمع‌الجمع یك ترکیب عربی و جمع جمع ترکیبی فارسی و ترجمهٔ جمع‌الجمع است .
جمع الجمع یا منتهی الجموع گویا از مختصات زبان عربی باشد و اینکه نویسندگان‌قدیم‌ایرانی‌وپاره‌ای ازساعران بزرگ‌گاهی جمعهای عــربی را بفارسی جمع‌بسته‌اند، ظاهراً بدوعلت بوده‌است: یکی‌اینکه ازاینگونه جمعها اراده مفرد میشده‌است، هما‌نطور که امروزهم‌پاره‌ای ازجمعهای، عربی درفارسی بعنوان مفرد استعمال میشود مانند ارباب ، سادات ، خدمه، فعله ، عمله. معلوم‌است‌که بلعمی و بیهقی یا منوچهری و نویسندگان و ساعرانی‌ازاین‌قبیل ازجواهرها جواهر وازعجایبها عجایب وازمنازلها ، منازل اراده کرده‌اند ، در حالی‌که مقصود از جمع الجمع این استکه کلمه‌ای که از لحاظ بنا وعلامت و مفهوم جمع است ، دوباره جمع‌بسته‌سود. علت دیگرعنایتی است که نویسندگان و ساعران بزرگ داسته‌اند باینکه الفاظ وترکیبات عربی تا ممکن است رنگ فارسی پیدا کنند .
ملاحظه میسود که درمتون‌معروف فارسی ترکیبهای عربی را بصورت ترکیبهای فارسی‌درآورده‌اند وگاهی درآخر افعل التفضیل عربی ، اداب تفضیل فارسی افزوده‌اند وبیز تغییراتی دراملای‌عده‌ای ازکلمات عربی واحیانا درمعنی وتلفظ آنها داده‌اندکه نگارنده در کتاب‌دستور های املا وانشا شرح داده‌است.

۴ـ ناقد محترم نسبت به بحث دوم کتاب عربی در فارسی که منظور اصلی وقابل توجه کتاب همین قسمت است زیاد توجه نکرده‌اند با آنکه نکات قابل یادآوری در این قسمت فراوان یافته میشود .

از این گذشته موضوع سخن بسیار دقیق وپرارزش است که تتبع و کنجکاوی درمتون فارسی وعربی، زیاد لازم دارد و همانطور که مؤلف محترم خود در مقدمهٔ کتاب خواسته‌اند (درصفحهٔ چهارم) هر کس نظری نسبت بمندرجات کتاب دارد ابراز دارد و ازاین رهگذر دراین مهم، باایشان اشتراك مساعی کند، تا چاپهای دیگر کتاب ، کاملتر ازکار درآید

نویسندهٔ این سطور که اخیراً موفق بمطالعه واستفاده از کتاب عربی درفارسی شده‌است. نکاتی بنظرش رسیده که اینك قسمتی ازآنها راکه مربوط به بخش دوم است در اینجا مینگارد باشدکه سودمند افتد .

۱ ـ در صفحهٔ ۱۲۷ سطر آخر : **یاکه ازحروف ندای عربی است درفارسی بعنوان صوت ندا بکار میرود مانند : یارب ، یا علی ، یا خدا ،** در اینجا نگفته‌اند مقصودشان از صوت ندا چیست ؟ و چه فرق است میان یا رب در یك عبارت عربی و در یك عبارت فارسی؟ (مسالهٔ قابل دقت تعریف درست صوت‌است) درحاشیهٔ مربوط باین‌مطلب نوشته‌اند که **صوت ندا بنظر نگارنده درحکم‌صفت‌است مثلایارب یعنی‌خدای مورد خطاب ، در عربی آن را معادل فعل ادعو گرفته‌اند** اگر یا به‌تنهایی صوت ندا ودرحکم صفت‌است. پس چرا ازمجموع حرف‌ندا ومنادی مفهوم‌صفت اتخاذشده است؟ دیگر آنکه حرف‌ندای یارامعادل ادعودانسته‌اند طبق آنچه‌علمای عربیت گفته‌اند فعل ادعو درتقدیر است وبقولی‌حرف‌ندا بجای‌فعل انادی‌یاادعو است نه معادل آن .

۲ ـ در صفحهٔ ۱۲۹ در ضمن بحث از **نقشهایی** که حروف عربی درفارسی **بازی میکنند** چنین گفته‌اند:

د ـ اسم ـ (مقصود مولف محترم حروفی‌است‌که بجای اسم می‌نشینند یادر معنای اسم بکار میرود) **حروف جواب عربی درفارسی بیشترجانشین جمله‌ای میشوندکه کار اسم را میکنند** واین دو بیت رابعنوان مثال آورده‌اند :

باآنکه می‌بینم جفا ـ امید میدارم وفا ـ چشمانت میگویند لا ـ ابروت میگویند(ط میگوید) نعم. بانگ طاوس میکنی (ص ـ بانگ طاوسان کنی) گفتا که لا ـ پس به‌ای طاوس خواجه بوالعلا. دراینکه دو حرف جواب لاونعم دراین دوبیت جانشین جمله است‌حرفی نیست، سخن دراین است‌که جمله هایی که این‌حروف بجای آنها قرار گرفته چگونه کاراسم رامیکنند؟ وآیا درفارسی جمله‌ای‌یافته میشود که **کاراسم‌را بکند؟**

۳ ـ درصفحهٔ ۱۳۱ در ضمن بحث ازفعلهای عربی درفارسی‌چنین گفته‌اند: **بعضی‌ازافعال‌عربی درجمله‌های فارسی**

کاراسم را میکنند مانند احسنت دراین بیت فخرالدین اسعدگرگانی ،

وگرچه شاعری باشد به دانا
بسی احسنت و زه گوید به عمدا

همچنین درصفحهٔ ۱۲۹ گفته‌اند که **گاهی حروف عربی مانند حروف فارسی بمعنی لفظ آن حرف می‌آید و کاراسم را میکند.** دراین دومورد ونظایر آن که تا حدی پیچیده بنظر میرسد بهتر است باین قاعدهٔ کلی توجه شود که چه درعربی وچه در فارسی ، هریك از انواع کلمه (غیر ازاسم) که درجمله لفظ آن مقصود باشد نه معنی ومفهوم، درحکم اسم است و همهٔ حالات اسم را میگیرد ، مثلا دراین جمله : **احسنت درفارسی جزو صوتها است** . چون لفظ احسنت مقصود است، دارای حالت مسند الیهی است و درجملهٔ : با **از حروف اضافه است** . با نیز حالت مسند الیهی دارد.

۴ ـ در صفحهٔ ۱۴۹ . ه ـ **علامت جمع و نسبت دریك جا جمع شده‌اند مانند اصولی ـ صادراتی ـ وارداتی .**
ذکر کلمهٔ اصولی درضمن مثالهای دیگر ظاهرا مناسب نباشد زیرا در اصطلاح صرفی، علامت جمع تنها بعلامتهای جمع سالم اطلاق میشود وجمع مکسر علامتی ندارد ، فقط بنای مفرد باید تغییر کند.

۵ ـ صفحهٔ ۱۴۹ . **بسیاری ازصفات نسبی بوسیلهٔ فارسی زبانان از فرنگی ترجمه‌شده‌است:**

طلایی ـ اداری ـ قانونی ـ مصنوعی ـ اعتدالی ـ اقتصادی ـ نظامی ـ معمولی ـ پاره‌ای از این نسبتها (وشاید همهٔ آنها ـ تتبع لازم است) از قدیم در میان فارسی زبانان وعرب زبانان معمول بوده‌است ازجمله کلمهٔ قانونی از قرنها قبل ازنفوذ زبانهای فرنگی درفارسی و عربی استعمال میشده است ، در تعریف منطق گفته شده است :

المنطق آلة قانونیه ... و یکی از پادشاهان معروف عثمانی سلطان سلیمان قانونی است .

۶ـ صفحهٔ ۱۵۱ : **جمع صحیح جن جنی است**

جنی در نسبت به جن یا واحدی از جن است .

۷ـ درهمان صفحه. **بعضی ازکلمات فارسی وغیرعربی راجمع مکسر بسته‌اند، اینگونه جمعها گاه درعبارات عربی هم آمده است. ازآن جمله‌اند : دراویش، فرامین ، بساتین ، معادن ، خوانین ، خواتین، بنادر، بلابل، لشوس، رنود...**

جمعهایی از قبیل **دراویش ، فرامین ، بساتین ، معادین** رامعلوم نیست فارسی زبانان بسته باشند . این جمعها درمتون عربی بخصوص ازقرن هفتم ببعد زیاد دیده میشود. بهرحال این مورد و نظایر آن محتاج به تتبع بیشتری است

۸ـ صفحهٔ ۱۵۲ درضمن شرح لغات ساختگی از ریشه‌های عربی گفته‌اند

ج صیغه‌های مبالغه مانند بقال (اصلا بمعنی تره فروش) اخاذ ، خراج ، سیاس ، ثبات ، دراك . صراف ، نطاق خراز ، قطور

کلماتی ازقبیل بقال(سبزی فروش)

خراز (مهره‌فروش) صفات شغلی هستند نه صیغهٔ مبالغه همانطور که در فارسی پساوند **گر** گاه دلالت بر مبالغه میکند مانند **دادگر** ، گاه برشغل مانند **آهنگر** . ورن فعال هم درعربی گاهی مبالغه است گاهی صفت سغلی یا نسبت شغلی (شرح شافیهٔ نظام مراجعه‌فرمایید). از نسبتهای شغلی عربی که وارد فارسی شده پاره‌ای دراثر مرورزمان تغییر معنی داده یا در مفهوم وسیعتری بکاررفته است مانند عطار که دراصل بمعنی داروفروش و بقال که بمعنی سبزی فروش بوده است و امروز در مفهومهای وسیعتری استعمال میشود .

۹ـ درهمان صفحه، دربارهٔ صفتهای مشبهه که ایرانیان ازریشهٔ عربی ساخته‌اند، سخن ادامه یافته است و این مثالها را ذکر کرده‌اند : **جبون، خجول، فکور، حجیم ، خلیق ، شبیه ، فجیع ، اصیل، رشید ، سلیس .**

از الفاظ مزبور ، **اصیل** در همین معنی که درفارسی بکار میرود ، درعربی استعمال شده است (بفرهنگهای عربی رجوع فرمایید) **خلیق** هم درعربی استعمال شده ولی بمعنی تام الخلقه وفارسی‌زبانان آن را درمعنای دیگری بکارمیبرند. کلمهٔ **رشید** ازقدیم درعربی آمده است ازجمله درچند آیه ازقرآن که یکی از آنها آیهٔ ۸۰ از سورهٔ هود است . لقب یکی از خلفای معروف عباسی نیز میباشد و در فارسی معنای دیگری بآن داده‌اند . کلمهٔ **شبیه** هم درسخنی منسوب بفاطمهٔ زهرا (ع) درخطاب بفرزندش حسن ، آمده است:

انت شبیه بابی .

این نکته را نیز نباید فراموش کرد که خودعربها بسیاری الفاظ را برخلاف قیاس استعمال کرده ومیکنند واز اینجهت نویسندگان ازقدیم درزمینهٔ اینگونه الفاظ کتابهایی نوشته‌اند ازقبیل **درة الغواص حریری وماتغلط فیه العامه** وچند کتاب دیگر .

۱۰ـ صفحهٔ ۱۵۳ـ باردرضمن ذکر لغات **ساختگی** از ریشه‌های عربی چنین گفته‌اند : « **اسمهای مفعول** (مقصود اسم مفعولهایی است که فارسی زبانان از ریشهٔ عربی بقیاس اسم مفعولهای عربی ساخته‌اند) : **مبغوض، موسوم، مظنون، مقروض ، موعود ، مفلوك ، مکروم ، مولود ، مخبط ، مدمغ ، مزلف، مدام.**

از الفاظ مزبور ، **مقروض** بمعنی وامدار صحیح است و ساختگی نیست و خود نویسندهٔ محترم در پرانتز توضیح داده‌اند که اصلا بمعنی بریده. بعضی احتمال داده‌اند که قرض بمعنی وام همان قرض بمعنی بریدن است که القرض مقراض المحبة . کلمهٔ **موعود** از قدیم در عربی استعمال شده و در قرآن درآیهٔ دوم از سورهٔ بروج آمده است و اگر فارسی زبانی ، ازروی اشتباه **موعود** را بجای **مدعو** بکاربرد، این را نمیتوان تصرفی ازطرف فارسی‌زبانان دریکی ازریشه‌های عربی بحساب آورد . لفظ **مکروم** را نگفته‌اند درکجا استعمال شده است ودر هرحال اگرمسجع نویسی برای رعایت سجع لفظ غلطی را ازخود ساخت وعموم

اهل زبان هم ازوجود چنین لفظی آگاه نشدند، این را نمیتوان تصرفی ازطرف سخنگویان بربانی درریشهٔ زبانی دیگر دانست .

کلمهٔ **مولود** بمعنی تولد یافته همانطور که درپاورقی متذکر شده‌اند ، در عربی استعمال شده در قرآن وحدیث هم آمده است و اگر بندرت درزمان تولد بکار رفته باشد مسلماً تحریف کلمه مولد میباشد .

لفظ **مزلف** ریشه عربی ندارد بلکه اسم مفعول ساختگی ازرلف فارسی است. **ومدام** بمعنی همیشه مخفف **مادام** است که یکی از افعال ناقصهٔ عربی و بهمین معنی میباشد .

۱۱ــ صفحهٔ ۱۵۳ در ضمن شرح لغات ساختگی از ریشهٔ فارسی اینطور **گفته‌اند : ب صیغهٔ مبالغه مانند: براد، باز ، فیال .....**

فیال صیغهٔ مبالغه نیست بلکه نسبت شغلی است و آن را عربی نویسان قدیم ساخته‌اند و درکتاب نشوار المحاضرهٔ تنوخی ودیگر آثارقرن ۴و۵ آمده‌است. میدانیم که کلمهٔ فیل عربی شده پیل است وعربها آن را ازقدیم استعمال کرده‌اند در قرآن نام سوره‌ای است و در زمان جاهلیت یکی ازمبدءهای تاریخ عام‌الفیل بوده‌است. ازلفظ فیل فیال بنا کرده‌اند که مرادف پیلبان فارسی و نیز بمعنی دارندهٔ فیل است .

۱۲ــ ازصفحهٔ ۱۶۲ تاصفحهٔ ۱۶۵ مربوط است بلغات واصطلاحات ترجمه شده ازعربی .

این بحث تتبع و استقراء بیشتری لازم‌دارد. بسیاری ازتعبیرات‌واصطلاحات مذکور واصطلاحات دیگرمعلوم نیست از عربی‌واردفارسی شده یابرعکس. عده‌ای از آنها در متون عربی قبل از قرن چهارم هجری از قبیل آثار جاحظ و ابن‌قتیبه ویعقوبی دیده‌نمیشود ولی در آثارفارسی قرنهای چهارم وپنجم بکاررفته سپس در آثارعربی ازقرن پنجم بعدبچشم میخورد، بنابراین باید گفت عربی نویسان از کتابهای‌فارسی گرفته‌اند. پاره‌ای تعبیرات است که در یك زمان یا دو زمان خیلی نزدیك بهم، درآثار عربی و فارسی هر دو استعمال شده و معلوم نیست کدام از دیگری گرفته است مثلا **اسب خواستن** در تاریخ بیهقی مکرر آمده و در **کتاب الوزراء** هلال صابی بصورت **ارکب علی الرسم** ودرتاریخ‌عتبی به‌تعبیردیگری‌دیده میشود. یااصطلاح **بستگانی** درتاریخ بیهقی و **عشرینات** در تاریخ عتبی که بآسانی نمیتوان گفت کدامیك ازدیگری گرفته‌است وتحقیق این امر با بررسی وکنجکاوی فراوان‌وتطبیق‌متون‌مختلف‌فارسی‌وعربی با یکدیگر تاحدی‌امکان‌پذیر است گمان میرود پس ازدقت کافی چنین نتیجه گرفته شود که بیشتر این تعبیرات واصطلاحات ازفارسی بعربی ترجمه شده‌است مخصوصاً اصطلاحات اداری وتشریفاتی که عربها خودفاقدآن بوده‌اندواینگونه اصطلاحات را یا عیناً از فارسی گرفته‌اند یا بزبان خود ترجمه کرده‌اند .

مطلب دیگری متناسب با این بحث که این‌هم‌محتاج به‌تتبع ورسیدگی بسیار میباشد، اصطلاحات‌فلسفی، ریاضی، هیئت ونحوم وپزشکی است که فارسی آنها در کتب علمی قرن چهارم و پنجم از قبیل هدایة‌المتعلمین ابوبکر اخوینی و کتابهای فارسی ابن‌سینا مخصوصاً دانشنامهٔ‌علایی و کتاب‌التفهیم فارسی ابوریحان (دراینجا بارسخن دراین است کـه التفهیم عربی ترجمهٔ التفهیم فارسی است یا بعکس) و آثاردیگر آمده ومعادل آنهادر کتابهای علمی عربی‌هم آمده است باید دیدکـه کدامیك ازدیگری اقتباس کرده است؟ درهرحال‌داوری‌قطعی دربارهٔ این‌موضوع بآسانی‌میسر نیست .

۱۳ـ از صفحهٔ ۱۶۷ بعد مربوط است به‌تغییرات‌واژه‌های‌عربی‌درفارسی. مقصود ازاین بحث‌علی‌القاعده ذکر الفاظ عربی‌است‌که درفارسی نوعی‌تغییر در آنها راه یافته وعموم فارسی زبانان‌هم آن لفظ تغییر کرده‌رااستعمال‌میکنندمانندالفاظی ازقبیل **تماشا ، مدارا ، حیوان، مالیات** ودهها لفظ دیگر که تقریباً همهٔ فارسی زبانان بهمین نحو که معمول است تلفظ میکنند اما اگر کلمه‌ای‌را یکنفر یا چند نفر غلط تلفظ کردند مثلا کسی‌دراثر عجله **متواضع و متکلم را** (صفحهٔ ۱۶۸) با سکون تا تلفظ‌کرد نام اینگونه امور را نمیتوان تغییروتصرف اهل‌زبانی‌درزبانی دیگر گذاشت. ازاین گذشته درضمن‌این بحث پاره‌ای ازالفاظ با نوعی‌تغییرذکر شده که گمان نمیرود هیچ فارسی زبانی اینگونه تلفظ کند . عموم فارسی زبانان **مداوات و مدارات** را **مداوا و مدارا** تلفظ میکنند ولی کسی **ملاقات و مکافات** را **ملاقاومکافا** (ص ۱۷۶) تلفظ نمیکند واگرشاعری برای‌ضرورت شعر **ملاقات** را **ملاقا گفته** ، این‌تصرف فارسی‌زبانان درالفاظ عربی نیست واصلا اگرشاعری ازروی‌ضرورت کلمه‌ای‌را برخلاف قیاس استعمال‌کرد این‌را نمیتوان بعنوان یك امر کلی بحساب آورد.

۱۴ـ صفحهٔ ۱۷۶ـ (مربوط بتصرف فارسی‌زبانان‌درالفاظ‌عربی) چنین گفته‌اند **حذف‌ال‌مانندواسطة‌العقد و اسطة‌القلادة بنی‌العباس ، ابن‌المقفع ، ذی‌الحجة** میشودو **اسطهٔ‌عقد، و اسطهٔ‌قلاده، بنی‌عباس، ابن‌مقفع ، ذیحجه .**

اینکه در فـارسی **واسطة‌العقد** ر **واسطهٔ‌عقد و ابن‌المقفع** را **ابن مقفع** یا **ذی‌الحجة** را **ذیحجه** و **بنی‌العباس** را **بنی‌عباس** میگـویند ، تصرف در زبـان عربی نیست . اینها ترجمهٔ فارسی الفاظ مذکور است . یك ترکیب عربی به یك ترکیب فارسی‌ترجمه شده است

۱۵ـ درهمین‌صفحه :

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم در فـارسی **بسمل** شده است . درپاورقی‌مربوط باین مطلب توضیح داده‌اند که **بسمل یعنی‌ذبح** هیچ فارسی زبـانی بجای **بسم‌الله بسمل** نمیگوید .

بسمل تنهابعنوان کنایه‌ازذبح‌استعمال میشود ازاینجهت‌که ذبح‌کننده‌هنگام‌ذبح **بسم‌الله** میگوید وعربها از **بسم‌الله** مصدر

ساخته و **بسمله** گفته‌اند .

۱۶- درصفحهٔ ۱۷۷ (بازهم مربوط بتصرف فارسی زبانان درالفاظ عربی) گفته‌اند : **افزایش بیش از یك حرف مانند احمدلا، محمدلا، ابوالعباسان، حسنان جعفران** . (مقصود این است که افزوده شدن این حروف بدنبال اسمهای خاص عربی نوعی تصرف فارسی زبانان درالفاظ عربی است) اینطور که معلوم است، مردم ایران درنواحی مختلف ، ازقدیم برای آسانی تلفظ یا برای مشخص ساختن اسم خاصی ازمیان اسمهای خاص دیگر،

خاص، خواه فارسی، خواه عربی یازبانی دیگر، درهر ناحیه متناسب با لهجهٔ خود، حرفی یا حروفی میفزوده‌اند . مقدسی درکتاب نفیس احسن التقاسیم (تالیف در حدود هزارسال قبل) دروصف اقلیم جبال (عراق عجم) گوید : مردم ری ، علی ، حسن ، احمد را علکا، حسکا، حمکا، اهل همدان ، احمدلا ، محمدلا ، علیلا و در ساوه ابوالعباسان حسنان، جعفران میگویند. این نوع تعبیر در اسامی خاص در آثار گوناگون فارسی و عربی دیده میشود . اکنون هم معمول است . امروز در یزد درآخر اسمهای خاص کاف ماقبل مضموم میاورند مثلا علی وحسن را علیوك و حسنوك میگویند ودر قم هاء غیرملفوظ میاورند ، علیه ، حسنه و در اصفهان چی میاورند : علی‌چی ، حسن‌چی

۱۷- درهمین صفحه: **برعلیه و برله که صحیح آنها علیه وله است .**

علیه وله در جمله‌های [illegible] از قبیل **دادگاه علیه یاله او رای داد ، قطعاً** غلط است زیرا علیه دراینجا بمعنی بر زیان او وله بمعنی بسود اوست و در اینگونه جمله‌ها همانطور که معلوم است اسم ظاهر یا ضمیر مربوط ذکر میشود و ضمیر علیه‌وله دارای مرجعی نیست .

۱۸- درصفحهٔ ۱۷۹ : **بلی، بلی، بله**

بدنبال این دو تعبیر، تغییر سومی هم که بسیار متداول است ، وجود دارد که خوب بود ذکر میکردند وآن بله است .

۱۹- صفحهٔ ۱۷۹ : ۹ - **بعضی از (ة)های آخر عربی درفارسی بدل به (ه) غیرملفوظ میشود .**

تاء زائد در آخر کلمات عربی تلفظ میشود مگر درموقع وقف که حذف میگردد وشکل وحرکت ما قبل آن باقی میماند و این هردو صورت وارد فارسی شده است .

تصرفی که فارسی زبانان در آن کرده‌اند یکی این استکه از لحاظ املایی آنجا که (ة) تلفظ میشود آن‌را کشیده مینویسند (جز در موارد استثنایی) وآنجاکه تلفظ نمیشود بصورت (ة) گرد یعنی همان املای اصلی کلمه ، دیگر اینکه در عده‌ای از این کلمات، با تلفظ (ة) یك معنی اراده میکنند و بدون تلفظ (ة) معنایی دیگر مانند مراجعه و مراجعت ـ معرفه و معرفت ـ تعزیه و تعزیت و الفاظی از این قبیل بگوئیم ازسفر مراجعت و بکتاب مراجعه کرد ، الی آخر

۲۰- صفحهٔ ۱۸۱ . **فارسی زبانان**

ابراهیم را براهام تلفظ کرده‌اند.
همهٔ فارسی‌زبانان ابراهیم را ابراهیم تلفظ کرده ومیکنند. در متون فارسی و اشعارهم بهمین صورت آمده است واگر فردوسی درداستان لهراسپ آبکش وبراهام (که ظاهراً نظر نویسندهٔ محترم همین داستان بوده است) باین صورت آورده یا برای ضرورت شعر سروده است یا از مأخذی نقل کرده که درآنجا باین شکل وجود داشته است و درست وجه دوم است زیرا میتوانست برای ضرورت شعر ابراهیم را براهیم بگوید.

۲۱ــ گرچه منظور اساسی در این یادداشتها ، تنها یادآوریهایی درخصوص مطالب کتاب است ولی مناسب دید که در پایان ، دومورد را که از لحاظ انشایی تذکر آن لازم بنظر میرسد ، یادآور شود :

در بسیاری از صفحات کتاب این جمله تکرار شده است ؛ **فلان کلمه کار فلان کلمه را** میکند که تا حدی نارسا و نامأنوس بنظر می‌آید. چه اشکالی داشت که بجای آن مینوشتند مثلا اسم درفلان مورد بجای صفت قرارمیگیرد یا درمعنای صفت بکار میرود .

دیگر استعمال کلمهٔ نقش است در مواردگوناگون مثلا: **حروف عربی در فارسی این نقشهای دستوری را بازی میکنند.** میدانیم که نقش امروزیك اصطلاح نمایشی وسینمائی است (که آن هم معلوم نیست صحیح باشد) و بکاربردن آن در موارد دیگر بویژه در یك کتاب مربوط بدستور زبان ظاهراً مناسب نباشد مگر اینکه در معنی اصلی خود که رنگ آمیزی و نگاشتن و تصویر و اینگونه اموراست استعمال شود .

علی‌اصغر فقیهی

کتابشناسی فردوسی

آقای حشمت مؤید استادزبان فارسی در دانشگاه شیکاگو (امریکا) اصطلاحات و توضیحات مذکور در ذیل را ضمن نامه‌ای دربارهٔ کتاب کتابشناسی فردوسی ارسال داشته‌اند با اظهار امتنان درج می‌شود .

ــ درفصل کتب و مقالات مربوط به شاهنامه اضافه شود

1- A. Coomaraswamy: Miniatures from on early Persian Shāhnāmah در Bulletin of the Museum of Fine Arts, Boston 1930/V 28/pp. 27

مقاله است و دومجلس مینیاتور

2 — M. A. Potter : Sohrab and Rustem ; epic theme of Combat between father and son; study of its genesis and use in literature. 1902 New Buckram

ــ ص۵۱ درکتاب تاریخ ادبیات فارسی تألیف بوزانی بحث مربوط به فردوسی ازص۵۸۵ تا۶۱۸ است

ــ ص۷۵ شمارهٔ ۱۷۲ ترجمهٔ شاهنامه است نه کتاب یا مقاله درباب شاهنامه و بجای خود درص۹۲ درست نقل شده‌است. (ضمناً ناگفته نماند که نام این شخص

غالباً بجای شاك Schack ساخ Schach چاپ شده است)

ـ ص ۱۰۰ شمارهٔ ۵۹ عنوان این کتاب چنین است

Persian and Japanese Literature

در جلد اول آن ترجمهٔ مختصر شاهنامه آمده است از ص۷ تا ۲۳۵ و هجو نامهٔ معروف هم در پایان آن گنجانده شده است .

ـ ص۱۰۶ شمارهٔ ۸۳ این کتاب در ۱۹۵۴ در ۲۵۰ نسخه تجدید چاپ شده است. مؤلف آن خانم پاوری (B. Pavry) دختر یك دستور بزرگ پارسی است که در ۱۹۵۲ با عالیجناب بردهمین شاهزادهٔ وینچستر انگلستان ازدواج کرده و چاپ اخیر کتاب را به شوهرش و نیز بخاطرهٔ پدر ومادرش اهداء نموده است .

ـ ص۱۱۷ چنانکه عکس دوصفحه از کتاب شناسی ایران بروسی در اواخر کتاب ص۷ـ۲۲۶ نشان میدهد این قسمت یعنی فصل مربوط به ترجمه‌های شاهنامه در روسی ناقص است دوسه مطلب که ذیلا یاد می‌گردد مأخوذاست از اصل کتابهای روسی که بنده خود دیده‌ام و جملگی در همان دوصفحهٔ مندرج در کتاب جنابعالی هم بخط روسی هست .

اولا در ۱۹۴۹ دو تن مترجم بنام Selvinski و Deržavin شروع بترجمهٔ شاهنامه کردند. منتخباتی از این ترجمهٔ چاپ نشده باضافهٔ ترجمه‌هائی ازدیگران درمجموعه‌ای بسال ۱۹۵۱ نشر یافت ،

ص۱۰۷ تا ۲۳۵

ـ در ۱۹۳۴ ترجمهٔ بیست داستان ازشاهنامه بقلم Lozinski در ۱۵۴ صفحه نشر یافت .

ـ در ۱۹۵۷ ترجمهٔ دیگری منتشر گردید بقلم Braginski و Skrsoinski در ۹۷۴ صفحه . اسمی از لاهوتی و بانو (Banu) در آن ندیدم و نمیدانم آیا با شمارهٔ ۱۳۱ (۱۱۷) جنابعالی یکی است یا جلد دوم آن است یا خود ترجمهٔ دیگری است که حضرتعالی ندیده‌اید. این ترجمه کامل است و هجونامهٔ سلطان محمود را هم در پایان نقل نموده است . ضمناً جلد اول ترجمهٔ Banu گویا در ۱۹۴۳ منتشر گردیده باشد .

ـ ترجمهٔ کامل دیگری بقلم S. Lipkin در ۵۲۲ صفحه در ۱۹۵۹ چاپ شده است.

ـ ص۱۲۴ ش۱۵۴ـ درباب ترجمهٔ گجراتی بقلم Kutar جهانگیر تاوادیا انتقادی نوشته‌است در OLZ 1925/V 28/pp. 92

ضمناً بقول تاوادیا این ترجمه متن فارسی راهم شامل است بخط گجراتی و ده مجلد است .

ـ ص۲۱۶ شمارهٔ ۱۱ راجع باین چاپ اوسکارمان انتقادی نوشته است در OLZ / 1909 / V 12 / pp. 80-83

ـ دربارهٔ چاپ معروف اخیر روسیه دیرمطر برتلس آقای کانوس (Kanus-Credé) انتقادی چاپ کرده که الان تاریخ

دقیق و حتی بطور یقین نام محله را هم نمیدانم ولی ۶-۷ سال پیش بود و در Oriens یا Der Islam درج گردیده است حتماً .

سجع مهر پادشاهان قاجار

از سلاطین گذشته آنها که ذوقی و حالی داشتند هر یك مهر سلطنتی خویش را به سجعی می آراستند . شاه عباس کبیر « بندهٔ شاه ولایت عباس » و کریمخان زند « یا من هو بمن رجاه کریم » را سجع مهر خود قرارداده بودند .

از پادشاهان قاجار بجز مؤسس این سلسله آقا محمدخان که ظاهراً تکلفات سلطنت را بجز سبت وحتی عنوان «شاه» برخویش ننهاد، هر یك تك بیتی به این مناسبت در دست است که مضمون آنها تقریباً یکی است و بنظر میرسد فتحعلیشاه با توجه به استعداد شعری که داشته این بدعت را نهاده باشد زیرا اخلاف او نیز هر کدام به اقتدای خاقان مغفور ، دریك بیت شعر ، عطیهٔ سلطنت را با دریافت «خاتم شاهی» تعبیر و عنوان کرده اند و اینك آن ابیات بنظر خوانندگان محترم میرسد :

۱- فتحعلی شاه :

قرار در کف شاه زمانه فتحعلی
گرفت خاتم شاهی زقدرت ازلی

۲- محمدشاه :

شکوه ملك وملت رونق آئین ودین آمد
محمدشاه غازی صاحب تاج و نگین امد

۳- ناصرالدین شاه :

تا که دست ناصرالدین خاتم شاهی گرفت
صیت داد ومعدلت از ماه تا ماهی گرفت

۴- مظفرالدین شاه :

دمید کوکب فتح و ظفر به عون الله
گرفت خاتم شاهی مظفرالدین شاه

۵- محمدعلیشاه :

به توقیع برزد به عون الهی
محمد علی خاتم پادشاهی

۶- احمدشاه :

چون که ایزدخواست رونق بار یابد ملك دین
نام سلطان احمد قاجار شد نقش نگین

محمد اسدیار

نامه‌ای ازپاریس

دراواخرشهریورماه امسال درسفر کوتاهی که درراه فرانسه به آلمان کردم توفیق یافتم که درشهر ماربورگ باپروفسور لنتز (Lentz) ایرانشناس بنام آلمانی که ایام بازنشستگی خود را در این شهر می گذراند ملاقات کنم. خبرجالبی که از ایشان شنیدم تشکیل انستیتوی مطالعات هندواروپائی وابسته به دانشگاه ماربورگ است که بخش مطالعات ایرانی قبل از اسلام را در بردارد. (البته بخش ادبیات فارسی درقسمت مطالعات اسلامی دانشگاه است) قراراست که پروفسورشلرات (Schlerath) ازفرانکفورت به ماربورگ منتقل شود و در این انستیتو به تحقیق و تدریس بپردازد.

چندی پیش دانشگاه ماربورگ کتابخا

شخصی پروفسور لنتررا خریداری کرد. بحر کتابهایی که ایشان به‌صورت هدیه دریافت کرده بود که کتابهای اخیر به دانشگاه عیناً هدیه شد. کتابخانهٔ لنتر همراه با کتابخانهٔ شخصی گلدنر (Geldner) که قبلا این‌دانشگاه آن‌را خریداری کرده بود یك‌جا به انستیتوی جدید منتقل خواهد شد.

در اینجا بنو نیست همچنان بیمار است. چند روز پیش به‌دیدنش رفتم. البته بهوش است ودوستان قدیم خود را می‌شناسد و به‌سخنان ملاقات کنند گانش گوش‌می‌دهد و به‌نظر می‌رسد که همهٔ نکات را متوجه میشود ولی‌البته نمی‌تواند صحبت کند و پرسکان ازمداوای اوعاجراند ومعتقدند که اصولا اخیر زیادی‌را متوجه نمی‌شود. بازی روزگار عجیب است. مردی‌که دقیق‌ترین معانی و اختلاف معانی لغات زبانهای‌مختلف برایش‌روشن بود، امروز از بیان کوچکترین کلمه‌ای عاجز است. روزگار بدتراراین نمی‌توانست با این مرد نابغه رفتار کند. دوستان را سلام برسانید.

احمد تفضلی

اخبار

کتابخانهٔ حبیب یغمائی

خور- بیابانك

آقای حبیب یغمائی مدیر مجلهٔ یغما در موطن پدری خود (حور) به ایجاد کتابخانهٔ عمومی اهتمام فرموده است. متن مقررات تاسیس و استفاده از آن که اعلام گردیده است جهت اطلاع علاقه‌مندان درج میشود و امیداست که درصورت امکان از کتب و نشریات خود به آن کتابخانه ارسال دارند.

۱ - «کتابخانهٔ حبیب یغمائی» در خور بیابانك درماه مهر یکهزاروسیصد و چهل‌ونه شمسی هجری مطابق شعبان یکهزار وسیصدو نودقمری هجری تاسیس وافتتاح می‌شود.

۲ - این کتابخانه را که شخص حبیب یغمائی بنانهاده و کتابهای خود را بدان اهدا کرده کتابخانهٔ حبیب یغمائی نامیده میشود و به هیچ‌عنوان نام آن تغییر نمی‌یابد.

۳ - کتابخانه را سه‌نفر امین‌مقیم درخور به اتفاق اداره و نگاهبانی وسرپرستی می‌کنند به عنوان امناء سه‌گانه.

۴- امناءسه‌گانه رادرحیات خود حبیب یغمائی تعیین میکند و بعد از او باکثریت آراء مردم باسواد«خور» و با تصویب وزارت فرهنگ و هنر تعیین میشوند.

۵ - کتابخانه شخصیت حقوقی دارد و امناء سه‌گانه درهر موقع و در هر موصوع به اتفاق اقدام خواهند فرمود.

۶ - هریك از امناء که استعفادهد، ویا بمیرد، ویا از«خور» به محل دیگر رود طبق مادهٔ چهارم دیگری بجای او تعیین خواهد شد.

۷ - امناء سه‌گانه سالی یکبار کتاب های موجود درکتاب خانه را ب دفتر فهرست تطبیق و دفتر فهرست ر امضاء می‌کنند.

۸ - امناء سه‌گانه کتابداری‌مستعد وامین را به‌اتفاق انتخاب میکنند.

۹ - امناء سه‌گانه ساعات باز بودن کتاب‌خانه رادرهر فصل تعیین‌میکنند.

۱۰ - امناء سه‌گانه درآمد وهزینه کتاب‌خانه را همواره زیر نظر خواهند داشت واوراق واسناد وچك بانك را ب اتفاق امضامیکنند.

۱۱ - امناءکتاب خانه از صاحب نظران‌وخیراندیشان‌بخشنده،وازموسس فرهنگی و آموزشی و اوقافی کشو درخواست مساعدت های مالی خواهند فرمود و نهایت اهتمام و کوشش را د پایداری این موسسهٔ مفید بکار خواهند برد.

۱۲ - خیراندیشان و نیکوکاران که برای بقـاء کتابخانه املاکی وقف کنند یامبلغی ببانك بسپارند که درآم سالیانهٔ آن صرف امورکتاب خانه شو

نامشان درلوحهٔ سنگی مرمری نقش و به دیوار تالار کتاب خانه نصب خواهد شد .

۱۳ ـ هیچ کتابی به هیچ عنوان بیرون از کتاب‌خانه نخواهد شد .

۱۴ ـ مطالعه‌کنندگان باید نهایت اهتمام را درحفظ کتاب رعایت فرمایند که پاره و آلوده نشود.

۱۵ ـ خاموشی و آهستگی در تالار مطالعه واجب است.

۱۶ ـ عکس برداری از کتاب‌های خطی برای محققان ایرانی وغیرایرانی آزاد است.

۱۷ ـ ورود به کتاب خانه برای مطالعه‌کنندگان آزاد ورایگان است‌ولی برای مشاهدهٔ اشیاء موزه حق ورود دریافت می‌شود . (به تعیین و تصویب امناء)

۱۸ ـ خیر اندیشانی که به هزینهٔ کتاب‌خانه مدد رسانند ، (وگرچه ده تومان) نامشان‌در روزنامه‌ها درج‌خواهد شده (شمارهٔ حساب کتابخانه‌در بانك‌ملی ایران شعبهٔ خور ۵ است).

۱۹ ـ هرکس از هر محل کتابی به‌کتابخانه اهدا کند ، نامش در دفتر کتاب‌خانه و نیز درمجلهٔ یغما ثبت‌خواهد شد .

۲۰ـ هریك از مواداین آئین‌نامه به اقتضای موقع به تصویب امناء تغییر یافتنی است، مگر مادهٔ دوم.

والسلام علی‌من‌اتبع‌الهدی.

فرهنگستان زبان

درماه آبان اعضای فرهنگستان‌زبان ازجمله بنیاد فرهنگستانهای شاهنشاهی ایران به شرح زیر به پیشگاه ملوکانه معرفی شدند .

دکترعیسی صدیق، صادق رضازادهٔ شفق، حسین گل گلاب، دکترمحمودحسابی، ذبیح بهروز، دکتر محمد مقدم، دکتر یحیی ماهیار نوابی، مصطفی مقربی ، سپهبد علی کریملو ، دکترجمال رضائی، دکتر صادق کیا.

معرّفی کتابهای تازه

موضوعها

کتابشناسی ، فهرست
ادیان ، فلسفه ، علوم اجتماعی
تحقیقات ادبی وزبانی
متون قدیم زبان فارسی
ادبیات معاصر ایران
تاریخ وجغرافیا و سرگذشت
ادبیات خارجی

کتابشناسی ، فهرست

رعناحسینی ، کرامت :

فهرست کتابهای چاپی فارسی. ذیل فهرست مشار. تهران. انجمن کتاب، ۱۳۴۹-رقعی ۶۷ ص (مجموعهٔ کتابشناسیهای فارسی و ایرانی. ش۴)

این کتابشناسی ذیل کوچکی است بر فهرست مشار (فهرست کتابهای چاپی فارسی) و در آن ۷۴۸ کتاب ذکر شده است که در کتاب مشار نام و مشخصات آنها نیست .

ادیان، فلسفه، علوم اجتماعی

ارسطو :

در بارهٔ نفس ترجمهٔ علیمراد داودی تهران. دانشگاه تهران ۱۳۴۹. وزیری له+۲۹۶ ص.(انتشارات دانشگاه تهران، س۱۳۰۱-گنجینهٔ مباحث فلسفی وروانشناسی، ش۳۲)

نخستین ترجمهٔ کتاب نفس ارسطوست در زمان حاضر و مترجم طی مقدمهٔ خود کیفیت ترجمه وروش تطبیق آن را با ترجمه‌های معروف خارجی بیان کرده‌است. ترجمه روان وزیبا وزبان آن استوار است .

ارسطو :

سیاست . ترجمهٔ دکتر حمید عنایت چاپ دوم . [تهران ، شرکت سهامی کتابهای جیبی. ۱۳۴۹] رقعی. ۳۸۱ص

چاپ دوم بـا تجدیدنظر کلی و بسیار فاضلانه‌ای کـه مترجم در آن روا داشته کتاب را اثری برجسته ساخته است .

عنایت ازمترجمان با فضیلتی است که کار را با شایستگی انجام می‌دهد .

تهران دانشگاه تهران . مؤسسهٔ جغرافیا :

گزارشهای جغرافیایی نمونه‌هایی از جاکیای لوت زنگی احمد نگارش پرویز کردوانی [و] اشکفتهای روان دشت لوت نگارش [فرج‌الله محمودی]. تهران ۱۳۴۹ وزیری. ۸۱ ص(نشریهٔ س۳)

از کارهای سودمند جدید دانشگاه سلسله تحقیقاتی است که در لوت شروع کرده‌اند و تاکنون ۳ گزارش از آن انتشار یافته است .

خواجه‌الدین، سید محمدعلی :

سرسپردگان تاریخ وشرح عقائد دینی اهل حق، تبریز. ۱۳۴۹ وزیری. ۱۸۸ ص

این کتاب درشرح عقاید وآداب ورسوم فرقهٔ اهل‌حق است و برای تحقیق دراین زمینه با ارزش.

دوورژه ، موریس :

اصول علم‌سیاست. ترجمهٔ ابوالفضل قاضی [تهران شرکت سهامی کتابهای جیبی ۱۳۴۹] جیبی ۲۹۵ص.

سلماسی ، خان‌پرویز :

رسالهٔ سؤال‌وجواب با مقدمهٔ شمس‌الدین پرویزی. تبریز. ۱۳۴۹ رقعی ۶۳ص

بحثی است درمباحث ومسائل تصوف .

سیاسی، علی‌اکبر :

روانشناسی شخصیت . [تهران] ابن‌سینا [۱۳۴۹] رقعی ۳۱۱ ص.

دکتر سیاسی با تألیف کتاب روانشناسی که سالها قبل منتشر کرد قدم اول را در این رشته برداشت و پس از آن دو کتاب روانشناسی

پرورشی و روانشناسی جنائی را کـه از زمینه‌های خاص روانشناسی است انتشار داد و اکنون کتاب جدیـدی با عنوان روانشناسی شخصیت منتشر ساخته است که تاکنون در زبان فارسی موضوع تحقیق قرار نگرفته بود .
در انتهای کتاب فهرستی از اصطلاحات خارجی و معادل فارسی آنها آمده است که حکایت از تجسس و زحمت مؤلف در یافتن آنها دارد و کاش در همهٔ کتابهای علمی که چاپ می‌شود این نوع لغتنامه دیده می‌شد و از این راه است که می‌توان زبان فارسی را غنی کرد .

طاهریا ، محمدعلی :

مخالفت با صوفیه مخالفت با مذهب تشیع است [تهران] ۱۳۴۹. جیبی. ۵۲ص

از عنوان رساله موضوع آن معلوم می‌شود.

فرمانفرمائیان، ستاره :

پیرامون روسپیگری درشهر تهران. چاپ دوم . [تهران] آموزشگاه عالی خدمات اجتماعی [۱۳۴۹] رحلی. ۳۰۷ص

تحقیقی است مبتنی بر آمار و ارقـام و سؤالنامه به روش جدید و ازمنابـع قابل استفاده در این موضوع اجتماعی .

فرهنگ ، منوچهر :

زندگی اقتصادی ایران[تهران ، مؤسسهٔ عالی علوم ارتباطات اجتماعی. ۱۳۴۹.] وزیری. ۲۲۶ ص.

کیائی، سیدحسن :

بهائی از کجا وچگونه پیداشده ؟ [تهران. ۱۳۴۹] رقعی. ۱۸۴ ص

مك‌آیور ، ر. م. :

جامعه وحکومت. ترجمهٔ ابراهیم‌علی کنی چاپ دوم . تهران . بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ۱۳۴۹ وزیری. ۵۴۹ص (انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ش۳۳۰-مجموعهٔ معارف عمومی- ش۳۱)

مورگان ، کلیفورد. تی .:

روانشناسی فیزیولوژیك . ترجمهٔ محمود بهزاد با مقدمهٔ محمود صناعی . تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ۱۳۴۸. وزیری. ۸۱۰ ص(انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ش۱۳۴۰- مجموعهٔ معارف‌عمومی- ش ۴۹)

بدون تردید بهترین کتابی است کـه تا کنون در زمینهٔ روانشناسی فیزیولوژیك در زبان فارسی نشر شده است.

نصفت ، مرتضی:

اصول و روشهای آمار. جلد اول [تهران. سازمان کتابهـای جیبی] ۱۳۴۹. رقعی . ۵۴۴ ص(مـؤسسهٔ روانشناسی دانشگاه تهران ، ش۳)

این کتاب از کتابهای استوار و با ارزش در رشتهٔ آمار است که در زبان فارسی انتشار می‌یابد. کتاب تألیف است و مبتنی بر مآخذ متعدد . در این جلد مقدمـهٔ موضوعی و تاریخی، اندازه گیری ، نمونه برداری، شاخصهای توصیفی، استنباط آماری مطرح است .
اهمیت دیگر کتاب در چاپ بسیار عالی و حقیقهٔ ممتاز آن است که آن را مانند یك کتاب علمی فرنگی عرضه می‌دارد .

وهمن، فریدون (مترجم) :

دیانت زرتشتی . مجموعهٔ سه مقاله از کای بار ، آسموسن، مری بویس. [تهران بنیاد فرهنگ ایران ، [۱۳۴۸] وزیری

۲۲۰ ص (انتشارات سازمان فرهنگ ایران. ش۶۸)—منابع تاریخ و جغرافیای ایران، ش۲۳)

اثری است بسیار سودمند و محققانه. نویسندگان این سه مقاله از استادان نام تمدن ایران پیش از اسلامند و آثارشان از کمال تحقیق برخوردارست.

مقالهٔ اول از کای بار استاد فقید دانمارکی است که بسیار کم چیز می نوشت و وسواس کم نظیرش موجب شد که جامعهٔ علمی از آثار او کم بهره برد. این مقاله در بارهٔ دیانت زردشتی است و اثری است کلی و موجز ولی جامع ومحققانه.

مقالهٔ دوم اصول عقاید واعتقادات دیانت زرتشتی نام دارد و از آسموسن دانمارکی شاگرد مبرز کای بار است که اینک جانشینی آن استاد را برعهده دارد.

مقالهٔ سوم از مری بویس در بارهٔ سیر دیانت زردشتی در دوره‌های متأخر وعصر کنونی است.

دکتر فریدون وهمن دانشیار تحقیقات ایرانی در دانشگاه کپنهاگ با تعمق و تجسس این سه مقاله را که اتصال و پیوند بهم دارند با تسلط کامل ترجمه کرده و خدمتی بسیار ارزنده انجام داده است.

تحقیقات ادبی و زبانی

آدمیت، فریدون:

اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده. تهران. خوارزمی. ۱۳۴۹. وزیری. ۲۸۹ ص.

آدمیت پس از کتابی که در بارهٔ میرزا آقاخان کرمانی ومقاله‌هایی که در بارهٔ طالبوف نشر کرده اینک میرزا فتحعلی آخوندزاده را معرفی می کند وگارش براساس آثاری است که از آن نویسنده نشرشده یا بصورت خطی موجودست. آخوندزاده آن تأثیر مهم را که میرزا آقاخان وطالبوف در ایران داشتند نداشته است وشاید همین ناگاهی موجب شده است که آقای آدمیت بسبب به او حالت دیگری گرفته‌اند واورا «مظلوم» یافته‌اند.

اسلامی، محمد:

شناخت ادبیات امروز. تهران ۱۳۴۹ وزیری ۱۸۷ ص. (انتشارات مؤسسهٔ عالی علوم ارتباطات اجتماعی)

کتابی است با دروس در شناخت ادبیات معاصر وسوابق تحول ادبی ایران از زمان نوابدیشی و پیشاهنگ مشروطیت.

درین کتاب انواع ادبی یعنی داستان نویسی، شعر، نمایشنامه، پژوهش شناخته شده است.

اسدی پور، بیژن:

طنزآوران امروز ایران. باهمکاری عمران صلاحی [تهران] نمونه [۱۳۴۹] رقعی. ۱۴۸ ص.

بحث گونه‌ای است در بارهٔ طنز نویسان امروزین باارائه نمونه‌ای از آثار آنان.

اشعار محلی خوزستان اثر طبع شعرای خوزستان به زبان محلی:

چاپ سوم. اهواز. کتابفروشی عافی. ۱۳۴۹ رقعی. ۲۴۹ ص.

مجموعه‌ای است از پنج شاعر که به لهجه‌های

محلی خورستان یعنی شوشتری ودزفولی شعر سروده‌اند .

بدره‌ای ، فریدون :

روش نوشتن پایان‌نویس و کتابنامه در نوشته‌های تحقیقی. [تهران ، امیرکبیر، ۱۳۴۹] رقعی - ۴۳ص

این نوشته ابتدا در راهنمای کتاب نشر شد و چون مورد استفادهٔ عده زیادی از دانشجویان قرار می‌گیرد بصورت مستقل تجدید چاپ شده است .

حافظ شیرازی :

حافظ . صحت کلمات و اصالت غزلیات (الف تا پایان ر) تحقیق ازمسعود فرزاد. [شیراز دانشگاه پهلوی، ۱۳۴۹] وزیری. ۶۶۷ ص (انتشارات دانشگاه پهلوی، ش ۱۳)

فرزاد با انتشار جلد اول دورهٔ «درجستجوی حافظ صحیح» در دوسال قبل که به نام «جامع نسخ حافظ» نشر شد علاقه‌مندان را به دنبالهٔ کار خود مشتاق ساخت و اینک جلد اول تحقیقات او که صحت کلمات واصالت غزلهارا تا حرف ر مورد بررسی قرارداده‌است دردسترس قرار گرفته‌است وقضاوت درباب آن آسان‌شده .

درتحقیق فرزاد هم نکته‌های تازه و دقیق دیده می‌شود وهم گاه مطالبی عنوان شده است که اصحاب تحقیق و معتقدان به نسخه هـای اصیل نمی‌توانند آنهارا درست بدانند. آنچه محقق‌است اینکه کار فرزاد ازمواد تحقیق ورسیدگی به‌دیوان حافظ خواهد بود و زحمات زیاد او با ارزش ودر خور استفاده است و باید از ...

رحمات سی‌ساله یا بیشتر فرزاد را در دسترس علاقه‌مندان قرارداده است .

روانپور ، نرگس :

بررسی شاهکارها درزبان فارسی. دوازده گفتاردرسی از نرگس روانپور و محمد اسلامی. [تهران] مؤسسهٔ عالی علوم ارتباطات اجتماعی. ۱۳۴۹ وزیری ۱۸۷ ص .

معرفی ونقد ادبی وتحلیل مطالب شاهنامه، دیوان فرخی، تاریخ بیهقی، قابوسنامه، رباعیات خیام ، تذکرةالاولیاء ، دیوان مسعود سعد ، گلستان ، مثنوی، غزلیات سعدی، دیوان حافظ . داستانهای حماسی. تدریس ادبیات فارسی به‌روش مؤلفان برای جوانان طبعاً مطلوب است .

زرین‌کوب ، عبدالحسین :

ازکوچهٔ رندان. دربارهٔ زندگی واندیشهٔ حافظ . [تهران . شرکت سهامی کتابهای جیبی[۱۳۴۹]رقعی. ۲۳۹ ص.

اثری است ارزنده درسرگذشت واندیشهٔ حافظ. با دیدی تازه وتوجهی کافی به‌عصر شاعر . زبان و بیان نویسنده استوار و دلپذیر است. شناخت حافظ از دید اوهم برای خواننده اهل تحقیق ارزش دارد وهم برای خواننده‌ای کـه منحصراً خواستار غزل خوانی دیوان حافظ است بحث انتقـادی ازین کتاب در راهنمای کتاب فراموش نخواهد شد .

سهیلی ، مهدی :

ضرب‌المثلهای معروف ایران . تهران . اشرافی ۱۳۴۹ . رقعی . ۱۹۶ ص.

شمیم، مظفرحسین:

شعرفارسی درهند وپاکستان . [تهران]

مجموعه‌ای است از اشعار لطیف شاعران فارسی‌گوی شبه قارهٔ هند از قدیمترین ایام الی‌حال. گردآورنده که خود از ادبای عصر اخیر پاکستان بود خدمتی ارجمند به ادب فارسی کرده است.

عماد افشار، حسین:

آیین درست نویسی دفتر نخست شیوهٔ خط واملای فارسی. [تهران] مؤسسهٔ عالی علوم ارتباطات اجتماعی. ۱۳۴۹. وزیری ۱۲۰ ص.

کتاب در سه گفتار است: کلیاتی دربارهٔ خط، رسم الخط فارسی، املای کلمات عربی در فارسی.
این کتاب هم کوششی است در راه تعیین رسم خط فارسی و نظریات مؤلف قابل توجه.

عمادی، جواد:

کلید املای فارسی حاوی دوهزار لغت مهم ومشکل در پنجاه و نه مجلس [تهران. ۱۳۴۸] جیبی. ۱۳۷ص.

نام کتاب و توضیح آن گویای مطالب آن است و برای استفاده و مراجعهٔ دانشجویان و دانش‌آموزان تهیه شده است.

فشارکی، محمد:

درسایهٔ رز شرح قصایدی چند از شعرای متقدم ایران. اصفهان. مشعل ۱۳۴۹ رقعی ۴۴۴ ص.

فقیهی، علی‌اصغر:

دستور زبان فارسی چاپ دوم. قم اسماعیلیان. ۱۳۴۹ رقعی. ۱۹۹ ص.

وزین‌پور، نادر:

فن نویسندگی. تهران، ۱۳۴۹. وزیری. ۳۱۵ ص (انتشارات مؤسسهٔ عالی علوم ارتباطات اجتماعی)

مجموعه‌ای است در روش نویسندگی، قسمتهای زبان سخن امروز، داستان نویسی، مقاله نویسی، گزارش نویسی، نامه‌نگاری، نظم جمله، نقطه‌گذاری آن با توجه به احتیاجات کنونی نویسندگی تدوین شده است.

متون قدیم زبان فارسی

ارشد، هروی

منتخب اشعار میرزا ارشد هروی. به کوشش غلامرضا مایل هروی [تهران ۱۳۴۹] وزیری. (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران) ۱۵۸ ص

بردسیری کرمانی، شمس‌الدین محمد:

مصباح الارواح. بکوشش بدیع‌الزمان فروزانفر [تهران ۱۳۴۹] وزیری ۱۲۴ ص (انتشارات دانشگاه تهران، ش ۱۲۸۶- مجموعهٔ متون ایرانی، ش ۷۰)

این منظومه از آثاری است که سالها به اوحدالدین کرمانی عارف نسبت داده می‌شد و مرحوم فروزانفر کشف کرد که از کرمانی دیگری است. منظومه از متون عرفانی معروف است و مرحوم فروزانفر در نظر داشت که آن را مورد تجدید نظر و تجدید چاپ قرار دهد و به هر حال انتشار متن پس از وفات فروزانفر برای محققان لازم بود.

روزبهان بقلی:

کتاب عبهر العاشقین به سعی جواد نوربخش. تهران. ۱۳۴۹ وزیری. ۱۹۸ ص (انتشارات خانقاه نعمة‌اللهی، ش ۴۰- گنجینه‌های نثر و نظم عرفانی، ش ۲۵)

متنی است بسیار دلپذیر در باب عشق و عوالم ودقایق آن که نخست توسط هانری کربن و محمد معین چاپ شد و چون نسخه‌های دیگری از آن در اختیار دکتر جواد نوربخش قرار گرفت توانست طبع جدید منقحی از آن با آوردن معانی لغات و دادن نسخه بدلها به‌چاپ برساند و طالبان این اثر را مستفیدتر کند .

تأسیس سلسله انتشارات عرفانی که توسط خانقاه نعمة اللهی چاپ می‌شود اقـدامی در خور تقدیر و تحسین بسیارست و امیدست که آقای دکتر نوربخش توفیق یابند که عده‌ای ازین نوع آثار اصیل ایرانی را انتشار دهند .

شرف‌الدین ابراهیم بن روزبهان:

تحفة اهل العرفان . به سعی دکتر جواد نوربخش. تهران. ۱۳۴۹ . وزیری ص (انتشارات خانقاه نعمة اللهی، ۳۸ ـ گنجینه های نثر و نظم عرفانی، ش۲۴)

این متن با ارزش درمقامـات روزبهان بقلی نخستین بار توسط آقای دانش‌پژوه در کتاب روزبهان نامه انتشار یافت و چون نسخهٔ خطی قدیمی از آن دراختیار آقای دکتر نوربخش قرار می‌گیرد تجدید طبع آن‌را لازم می‌دانند و چاپ جدیدی از آن عرضه کرده‌اند که اختلاف نسخه بدل با چاپ آقای دانش‌پژوه دارد . خدمت قابل ارزش آقای نوربخش تقدیر شدنی است .

این متن اطلاعات محلی زیاد از فارسی درقرن ششم وهفتم به‌دست می‌دهد.

شمس تبریزی (شمس‌الدین محمد بن ملک‌داد):

مقالات شمس تبریزی . به تصحیح احمد خوشنویس(عماد). تهران. عطائی ۱۳۴۹ وزیری. ۳۹۸ ص.

مقالات شمس تبریزی یکی از آثار بسیار گرانبهای ادب و اندیشه ومخصوصاً عرفان اسلامی است که متأسفانـه تاکنون طبع نشده بود وطبـع کنونی هم چنانکه باید کارمحققان را آسان نمی‌کند ولی به هر تقدیر انتشار آن توسط آقای خوشنویس قدم نخستین است ودرهمین حد قابل تقدیر که آن را برای استفادهٔ دیگران منتشر کرده‌اند .

کتاب پرست از مطالب تاریخی وافکاری که مولانا ازآن چشمه سیراب شد و از حیث لغات و اصطلاحات و آداب ورسوم زمان هم منبعی است کم مانند و گنجی است بی‌مانند .

کتاب محتاج فهرست لغات وفهارس اعلام تاریخی و جغرافیائی بود که این چاپ فاقد آن است .

ادبیات معاصر ایران

ابراهیمی ، نادر:

مصابا و رؤیای گاجراب . چاپ دوم . [تهران . امیرکبیر . ۱۳۴۹]. رقعی. ۲۰۷ص .

ارونقی کرمانی:

گلشن. [تهران، امیرکبیر. ۱۳۴۹] رقعی. ۴۶۹ص .

اوجی، منصور:

تنهائی زمین وخواب ودرخت [تهران . امیرکبیر، ۱۳۴۹] وزیری. ۱۶۳ص.

براهنی، رضا:

مصیبتی زیر آفتاب . [تهران، امیرکبیر ۱۳۴۹] خشتی. ۱۵۰ص

بهمنی قاجار، اصغر:

ره‌آورد سفر اروپا . [تهران] . ۱۳۴۹ رقعی. ۱۳۶ ص

رادی، اکبر:

حاده . مجموعـهٔ هفت قصه. [تهران ۱۳۴۹] رقعی. ۱۲۹ص(مجموعهٔ هدایت ۳۰)

رادی از نویسندگانی است که در نمایشنامه نویسی اشتهاری در خور یافته است و ظاهراً این نخستین مجموعهٔ قصه‌های اوست

رادی، اکبر:

مرگ در پائیز. سه تک پرده‌ای پیوسته تهران [رز، ۱۳۴۹] رقعی، ۱۴۵ص. (قلمرو نمایش، ش۱)

رحیمی، مصطفی:

یاس فلسفی. مجموعهٔ مقاله . چاپ دوم [تهران، فرمند، ۱۳۴۹] رقعی ۱۸۴ص

مقالات نویسنده است که اکثراً اول بار درراهنمای کتاب به‌چاپ رسیده است.

رهنما، علی:

من، تنهائیم ورمرمه‌هایم . [تهران امیرکبیر . ۱۳۴۹] وزیری . ۸۹ ص

سازگار، ژیلا:

پس از مرگ ماهیها بیست داستان . [تهران، امیرکبیر. ۱۳۴۹] رقعی. ۲۱۲ص

شرف خراسانی، شرف‌الدین:

واژه‌ها . [تهران ، فرمند ، ۱۳۴۹] رقعی. ۱۳۸ ص

دومین مجموعـهٔ شعر ازشرف خراسانی شاعر توانای معاصرست در اسلوبهای نو و با مضامین زیبا وعمیق.

شهری (شهری باف)، جعفر:

انسه خانوم . [تهران، ۱۳۴۹] رقعی- ۲۴۰ ص

مجموعه‌ای از چند قصه و چند تابلو از اشعار نویسندهٔ کتاب در شرح حوادث نویسنده با کتاب سراب تلخ شناخته شد . در این قصه‌های این کتاب نیز نویسنده محیط ... قدیمی ایران را در نظر داشته است و از این حیث آثارش دارای ارزش و فایدهٔ خاص است.

عرفان، حمید:

آثار [تهران] ۱۳۴۹ رقعی ۱۰۰ ص

عظیمی، محمد:

غزل معاصر ایران [تهران، رز، ۱۳۴۹] رقعی. ۲۲۹ ص(قلمرو شعر، ش۳)

دفتری از غزلهای شاعرانی است که بیشتر به نوسرایی شهره‌اند

مدرس نراقی، علی:

دهکده و آزادی [تهران ۱۳۴۹] وزیری . ۱۳۷ ص

مصدق، حمید:

درفشکاویانی (چاپ دوم) خاکستری، ساه، دوشعر بلند آزاد (چاپ چهارم) [تهران ، فرمند ، ۱۳۴۹] رقعی . ۱۴۲ ص .

حمید مصدق از شعرائی است که آثارش خواستاران دارد و در مضامین او تازگیها هست است .

نعلبندیان ، عباس:

صندلی کنار پنجره بگذاریم و بنشینیم و به شب دراز تاریک خاموش سرد بنگریم نگاه کنیم. نمایشنامه‌دریک پرده [تهران- تلویزیون ملی ایران . ۱۳۴۹] خشتی ۶۸ ص.

نمایشنامه‌ای است از نویسندهٔ «پروهشی ژرف وسترگ ...»

نوری علاء ، اسماعیل :

با مردم شب . مجموعهٔ شهر. تهران . بامداد [۱۳۴۹] رقعی. ۱۶۶ ص.

نیمایوشیج :

قلم‌انداز ششمین دفتر ازمجموعهٔ آثار نیمایوشیج. [تهران. دنیا. ۱۳۴۹] رقعی. ۱۳۳ ص.

دفتر دیگری ازشعرهای نیمایوشیج پدر شعر امروزین فارسی است .

نیمایوشیج :

مرقد آقا تهران مرجان [۱۳۴۹] رقعی ۹۰ ص

قصه‌ای از نیمایوشیج شاعر بزرگ معاصر است که در ۱۳۰۹ نوشته بوده است و پیشتردرجزوه‌های افسانه به‌چاپ رسیده بوده .

تاریخ و جغرافیا و سرگذشت

آمیه ، پیر :

تاریخ‌علام. ترجمهٔ شیرین بیانی. تهران. دانشگاه تهران ۱۳۴۹. وزیری بزرگ. ص (انتشارات دانشگاه تهران، ش ۱۲۸۱، گنجینهٔ تاریخ و تمدن، ش ۳۱)

آمیه از متخصصان تاریخ عیلام است و کتاب حاضر را بـا مستند ساختن آن بوسیلهٔ عکس حفاریها و آثار قدیم بسیار دلپذیر پرداخته است .

افشار، مصطفی (بهاءالملک) :

سفرنامهٔ خسرومیرزا به پطرزبورغ بقلم میرزا مصطفی افشار بهاءالملک و تاریخ زندگی عباس میرزا نایب‌السلطنه به قلم میرزا مسعود مستوفی‌انصاری. به‌کوشش محمدگلبن . تهران ، مستوفی، [۱۳۴۹] وزیری. ۴۰۶ ص.

مجموعه‌ای‌است ازدوکتاب درتاریخ‌دورهٔ قاجاریه و کتاب اول خواندنی ومحتوی بر نکات تاریخی‌زیاد. و آقای گلبن‌همتی مبذول‌داشته‌است که‌شرح‌حال نایب‌السلطنه بقلم مؤتمن‌الملک انصاری وزیر خارجه راکه‌ناشناخته‌بودهمراه کتاب اول‌منتشر ساخته است .

مقدمهٔ گلبن درمعرفی کتب ونشراسنادی چند بسیار پرفایده و حاکی از جستجوگریهای ایشان است

بارتولد، واسیلی :

تاریخ تمدن اسلامی . ترجمهٔ سید محمد طاهری‌شهاب تهران،مجلهٔ‌وحید. ۱۳۴۹. وزیری. ۴۶ ص.

رائین ، اسمعیل :

ایرانیان ارمنی. [تهران،۱۳۴۹] وزیری. ۲۰۶ ص.

تألیف جدید آقای اسمعیل‌رائین درشرح حال یکدسته ازمردمی است که به زبان ارمنی‌صحبت می کنند ودین‌عیسوی‌دارند وبه ارمنی‌مشهورند وباایرانیان‌مسلمان‌و زردشتی‌در تاریخ وزندگی کشور اشتراکات دارند اما تاکنون تحقیق مستقلی دربارهٔ آنها نشر نشده بود وانتشارچنین مجموعه‌ای دربارهٔ آنها با ارزش‌است .

درین‌کتاب تاریخ زندگی آنهادرایران، آداب‌ورسوم، کلیساها وفرامین‌پادشاهان ایران دربارهٔ آنان ، ارتباط سیاسی آنها

باجمعیتهای پنهانی مانندفراماسونری و دخالت آنها درصنعت چاپ ایران مورد بحث قرارگرفته است .

طاهری ، ابوالقاسم :

تاریخ سیاسی واجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس. [تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی ۱۳۴۹] وزیری . ۴۰۶ ص

تحقیقی است درتاریخ ایران با زبانی رسا و شیوه‌ای مطلوب . امیدست کـه آقای طاهری مجلدات دیگری در تاریخ قبل وبعد نیز فراهم آورند .

قائم‌مقامی، جهانگیر:

نیم قرن فرهنگ وتمدن ایران(از ۱۲۹۹ تا ۱۳۴۹ خورشیدی). تهران. ستاد بزرگ ارتشتاران . ۱۳۴۹. وزیری . ۱۱۸۰ ص (نشریه شمارهٔ ۶)

مجموعه‌ای است مبتنی بر متون تواریخ و گزارشها در بارهٔ پیشرفتهای فرهنگی ایران . با آمارها وارقام .

مجتهدزاده، پیروز:

شیخ نشینهای خلیج فارس. تهران عطائی [۱۳۴۹] وزیری. ۲۲۰ص.

مسعودی، ابوالحسن علی:

التنبیه‌والاشراف. ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹. وزیری. ۴۵۲ ص (انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۳۳۸-مجموعهٔ ایرانشناسی،۴۸)

از کتب تاریخی معتبر در زبان عربی است وبسیارمشهور و ترجمهٔ آن مورد احتیاج برای محققان فارسی زبان

همدانی، ن :

پدرم سردار جان تاریکوئی سلطان سنجری چاپ دوم [تهران . اشرفی . ۱۳۴۹] رقعی ۱۱۳ ص

ادبیات خارجی

سارتر، ژان پل:

اندیشه‌ها و انسان. ترجمهٔ فرج‌الله ناصری [تهران، فرمند ، ۱۳۴۸] رقعی. ۴۵ص

لویس، کلودیا :

روزی که ماه بروم ترجمهٔ گلی امامی تهران. بانک صادرات ایران باهمکاری فرانکلین ۱۳۴۹ وزیری ۱۶ ورق

فلوبر ، گوستاو :

مکتب عشق (تربیت عاطفی) ، ترجمهٔ فروغ شهاب تهران. بنگاه ترجمه‌و نشر کتاب ۱۳۴۹ رقعی ۴۰۳ ص(انتشارات بنگاه ترجمه‌و نشر کتاب.ش ۳۴۱-مجموعهٔ ادبیات خارجی، ش۶۳)

از فلوبرداستانهای « مادام بوواری » و « سالامبو » به فارسی ترجمه شده بود این داستان نیز از آثار مشهور این نویسندهٔ بزرگ است

متفرقه

Schlimmer, Joh·L.: Terminologie Medico-Pharmaceutique et Anthropologique Française

مجموعهٔ کتابشناسیهای فارسی و ایرانی

زیر نظر ایرج افشار

— ۴ —

فهرست کتابهای چاپی فارسی

ذیل فهرست مشار

گردآورنده

کرامت رعنا حسینی

تهران ، ۱۳۴۹

فهرست ده‌سالهٔ

۱۳۳۷ = ۱۳۴۶

تألیف یوسف موسی‌زادهٔ فصیح

در ۳۹۰ صفحه در بهمن‌ماه نشر می‌شود

بها ۲۰۰ ریال

برای مشترکین دائمی مجله ۱۵۰ ریال

ازمجموعهٔ معارف عمومی

اقتصاد

(۲ جلد)

ساموئلسن از معروفترین دانشمندان علم اقتصاد در امریکا و استاد یکی از معتبرترین دانشگاههای آن کشور است .

کتاب اقتصاد این دانشمند از مهمترین کتب اقتصادی جهان است که به اکثر زبانها ترجمه و در بسیاری از دانشگاههای جهان کتاب درسی شده است .

با انتشار ترجمهٔ این کتاب امید می‌رود که گامی بزرگ در راه توسعهٔ علم اقتصاد برداشته شود

تألیف پل ساموئلسن　　ترجمهٔ دکتر حسن پیرنیا

ازمجموعهٔ معارف عمومی

اقتصاد

(۲ جلد)

ساموئلسن از معروفترین دانشمندان علم اقتصاد در امریکا و استاد یکی از معتبرترین دانشگاههای آن کشور است .

کتاب اقتصاد این دانشمند از مهمترین کتب اقتصادی جهان است که به اکثر زبانها ترجمه و در بسیاری از دانشگاههای جهان کتاب درسی شده است .

با انتشار ترجمهٔ این کتاب امید می‌رود که گامی بزرگ در راه توسعهٔ علم اقتصاد برداشته شود .

تألیف پل ساموئلسن ترجمهٔ دکتر حسن پیرنیا

مراکز فروش :

خیابان پهلوی ـ نرسیده به میدان ولیعهد
ساختمان بنیاد پهلوی
خیابان سپهبد زاهدی شمارهٔ ۱۲۰
خیابان شاهرضا مقابل دانشگاه تهران
تلفن ۷۱۴۸۵ و ۶۱۲۷۳۷

مجموعهٔ ادبیات خارجی

ادیسه

اثر
هومر

ترجمهٔ
سعید نفیسی

منظومهٔ ادیسه دومین شاهکار هومر شاعر بزرگ یونان باستان و از معروفترین آثار ادبی جهان است.

این منظومه شامل داستان پرماجرا و دلکشی است از اولیس، پهلوان نامدار جنگ تروا که زن وفادارش، پنلوپ، و پسر پاکرادش، تلماك، چشم براه او هستند ولی گروهی از مردم هرره‌درآی که اولیس را نابود می‌پندارند، میخواهند زن زیبای وی را به همسری برگزینند. اولیس به‌زادگاه خود باز میگردد و از خواستگاران بی‌شرم همسر خویش انتقام می‌گیرد.

در ترجمهٔ ادیسه نیز، مانند ایلیاد، کوشش شده است که شیوه و روش اصلی حفظ شود

مراکز فروش :
خیابان پهلوی ـ نرسیده به‌میدان ولیعهد
ساختمان بنیاد پهلوی
خیابان سپهبد زاهدی شمارهٔ ۱۰۲
خیابان شاهرضا مقابل دانشگاه تهران
تلفن ۷۱۴۸۵ و ۶۱۲۷۳۷

بنگاه ترجمه و نشر کتاب

مجموعهٔ ایرانشناسی

نظام ایالات در دورهٔ صفویه

تألیف

رهربرن

ترجمهٔ

کیکاووس جهانداری

در بارهٔ تاریخ صفویه مورخان ایرانی و بیگانه تحقیق و تتبع فراوان نموده و آثار بسیاری تألیف کرده‌اند ، ولی کتاب « **نظام ایالات در دورهٔ صفویه** » این امتیاز را دارد که مؤلف در این اثر به شرح موضوعاتی پرداخته که مورخان گذشته متعرض آن مطالب نشده‌اند .

در این کتاب وضع ایالات ایران و حدود اختیارات حکام و رؤسای قزلباش و همچنین عظمت و انحطاط دولت صفوی با روش علمی بیان شده است .

ضمناً فهرستی از مشاغل دیوانی آن دوران نیز در کتاب آمده و بر ارزش آن افزوده است

مجموعهٔ متون فارسی

۹

روضات الجنان و جنات الجنان

تألیف

حسین کربلائی تبریزی

تصحیح و تعلیق

جعفر سلطان‌القرائی

این کتاب متضمن مکاتیب بعضی از علما و مشایخ و نقل اجازات و فرق آنها و بیان فصلی از سنن و رسوم و وصف قسمتی از عمارات و ابنیه و جوامع تبریز وشرح مجملی از تاریخ خلفا و نیز ترجمهٔ حال جمع‌کثیری ازبزرگان و مشایخ و زهاد وعلما وقرا وشعرا و وزراء وخوشنویسان و ارباب هنر است.

ضمناً نقل حکایات دلنشین و قصه‌های شیرین برحسن و ارزش این‌کتاب افزوده است.

انحصار فروش:

خیابان پهلوی ـ نرسیده به میدان ولیعهد
ساختمان بنیاد پهلوی
خیابان سپهبد زاهدی شمارهٔ ۱۰۲
خیابان شاهرضا مقابل دانشگاه تهران
تلفن ۷۱۴۸۵ و ۶۱۲۷۳۷

مجموعهٔ متون فارسی

احسن‌التواریخ

تألیف
حسن بیگ روملو

به تصحیح
دکتر عبدالحسین نوائی

احسن‌التواریخ کتابی است مشتمل بر حوادث تاریخی ایران از سال وفات امیر تیمور گورکانی تا اوایل طلوع دولت صفوی. قسمت نخستین این دوره مقارن با سلطنت شاهرخ است که آرامشی نسبی همراه داشت و در سایهٔ همین آرامش، مکتب هنری ایران به نام «مکتب هرات» پایه‌گذاری گردید. قسمت دیگر مصادف با ظهور وقایع بزرگ تاریخ از حملهٔ فتح قسطنطنیه و آغاز دورهٔ رنسانس است.

شرح مفیدی نیز در باب ترکمانان و سلاطین آل عثمان در کتاب آمده و بر ارزش آن افزوده است.

شرکت سهامی بیمهٔ ملی

خیابان شاهرضا ـ نبش خیابان ویلا

تلفن خانه ۰ ۶۰۹۴۱ – ۶۰۹۴۲ و ۶۴۶۰۹ و ۶۴۶۳۳ و ۶۴۶۶۱

مدیرعامل ۶۱۲۶۳۲

مدیر فنی ۶۰۱۶۶

قسمت باربری ۶۰۱۹۸

نشانی نمایندگان

آقای حسن کلباسی: سبزه میدان تلفن ۲۴۸۸۵ـ ۲۳۷۹۳

دفتر بیمهٔ پرویزی : خیابان روزولت تلفن۶۹۰۸۰ـ ۶۹۳۱۴

آقای شادی تهران : خیابان فردوسی ساختمان امینی
تلفن ۳۱۲۹۴۵ – ۳۱۲۲۶۹

آقای مهران شاهگلدیان : خیابان سپهبد زاهدی پلاک ۲۵۹
شعبهٔ پست تلفن ۴۹۰۰۴ و ۶۲۹۶۸۳

دفتر بیمهٔ پرویزی خرمشهر : خیابان فردوسی شمارهٔ ۲۷۴
صندوق پستی ۱۶۳ تلفن ۴۲۲۳ تلگرافی پرویزی خرمشهر

دفتر بیمهٔ پرویزی	شیراز	سرای زند
« « «	اهواز	فلکهٔ ۲۴ متری
« « «	رشت	خیابان شاه
« هانری شمعون	تهران تلفن ۶۲۳۲۷۷	
آقای لطف‌الله کمالی	تهران تلفن ۷۵۸۴۰۷	
آقای رستم خردی	تهران تلفن ۶۰۲۹۹ – ۶۲۲۵۰۷	

یادداشت

فهرست سال سیزدهم راهنمای کتاب با اولین شماره سال چهاردهم منتشر خواهد شد لذا از کسانیکه دوره مجله را جلد می‌کنند خواهشمند است تا انتشار شماره بعد از تجلید مجله خودداری فرمایند.

راهنمای کتاب

شمارهٔ ۱۰-۱۲ سال سیزدهم

دی ـ اسفند ۱۳۴۹

یاد یار درگذشته*

گویند ذکر خیرش در کوی عشق یاران

هرجا که نام حافظ در انجمن برآید

نمی‌دانم اعضای محترم انجمن آثار ملی که بنده را دعوت فرموده‌اند دربارهٔ مرحوم سیدحسن تقی‌زاده در اینجا چیزی بعرض حضار محترم برسانم خوب واقف بودند که تأثیر مرحوم تقی‌زاده در تربیت بنده و در زندگانی بنده چقدر بزرگ بوده است، و خود را بنده تا چه‌حد مدیون هدایت و تربیت او می‌دانم، یا واقف نبودند. بهرحال بنده امروز این‌را اینجا عرض می‌کنم که هیچ کس باندازهٔ مرحوم تقی‌زاده در ذهن و در خاطر من تأثیر نداشت، و بنده خودرا فرزند روحانی و تربیت شدهٔ آن مرحوم می‌دانم. برای بنده تقی‌زاده درنگذشته است و هرگز نمی‌میرد، بلکه همواره درخاطرم حی‌وحاضر است.

چهل و دو سال قبل که چاپ دیوان ناصرخسرو بپایان رسید بنده برمقدمه‌ای که آن‌مرحوم بردیوان مذکور نوشته بود ذیلی نوشتم و آنجا به‌این شعرحافظ تمثل کرده بودم:

---

* در جلسهٔ سالروز وفات مرحوم تقی‌زاده در محل انجمن آثار ملی خلاصهٔ‌این گفتار ایراد شد. ازجناب سپهبد فرج‌الله آق‌اولی متشکرم که‌این مجال را بمن دادند که ذکرخیری ازمراد ومرشد خود درحضورآن انجمن بکنم، واین گفتار را به‌ایشان اهداء می‌کنم.

بندهٔ پیر مغانم کـه ز جهلم برهـاند
پیر ما هرچـه کند عین عنایت بـاشد

این‌را از روی ظاهرسازی و تملق ننوشته‌بودم ودرآن قصد انشاء داشتم .

توضیح اینکه چگونه مرا از جهل رهانید ، واز چه جهلی‌رهانید وقت زیاد می‌برد وایںجا جای بازگو کردن آن نیست ، اما بطور اجمال این‌را عرض میکنم که : غالب بلکه عموم مردم گـمان می‌کنند آنچه به‌عقل خودشان می‌رسد حقیقت محض است و آنچـه عقل‌ایشان آن را درنمی‌یابد حقیقت ندارد. بنده هم ازاین قاعدهٔ کلی مستثنی نبودم و در حق خود همین‌گمان را داشتم . امروز ایـن‌گمان را چیزی جـز جهل نمی‌توانم نامید ، واین آن جهلی است که می‌گویم مرحوم تقی‌زاده مرا ازان رهانید : بمن فهمانید که در تعقل خود ، ودرآنچه بعقلم میرسد ، شك داشته‌باشم وملاك همهٔ امور عقل خودرا قرار ندهم ؛ تساهل داشته باشم و این‌را قابل قبول بدانم که شایدآنچه بعقل دیگری رسیده است نیز حقیقت داشته باشد ، وبهرحال دیگران را محق بدانم که آنچه را بعقل خودشان رسیده ومی‌رسد حق وحقیقت بدانند.

ابتدای آشنائی من با نام تقی‌زاده اوقاتی بود که در مدرسه‌درس می‌خواندم. در دورهٔ شاگردی من درمدرسه اسم تقی‌زاده برای من‌قرین افسانه بود . درباب اشخاصی ازقبیل میرزا تقی‌خـان امیرکبیر و میرزا ملکم‌خان وتقی‌زاده ما ازمعلمین خود افسانه‌هـا می‌شنیدیم . مقـداری افسانه وقصه من دربارهٔ تقی‌زاده شنیده بودم ومقداری هم حقیقت شنیده بودم . درکلاس اول دارالفنون وچندکلاس‌دارالمعلمین معلم ما مرحوم عباس اقبال آشتیانی مرا از عالم افسانه بکلی بدرآورد . اقبال کههـم درس فارسی می‌داد وهم درس تاریخ وجغرافیا، اکتفا به کتابهائی کـه

برای درس کلاس معین شده‌بود نمی‌کرد کتابهای مختلف و مجلات از خانه‌اش برای ما می‌آورد و از آنها برای ما دیکته میگفت یا آنها را بما امانت می‌داد که بخوانیم ، از جملهٔ اینها مجلهٔ کاوه بود . بعضی از شماره‌های مختلف آن مجله را گاه نگاه بنده امانت داده بود و من با مبلغی از مندرجات آن آشنا شده بودم . سلسلهٔ یادداشت‌های مربوط بمقایسهٔ شیوهٔ تحقیق شرقی وغربی ، مثلا اینکه صحاح وقاموس وسایر کتب لغت عربی می‌گویند «منجنیق آلتی بود که آن‌را یك نفر یونانی ساخت ، وبعد این آلت به‌خودش نگاه کرد وبزبان فارسی گفت : من چه نیك ! مردم این کلمه را شنیدندواسم آن آلت راگذاشتند منجنیق»؛ وچیزهائی از این قبیل از کتابهای شرقی نقل‌می کرد ، ودرستون مقابل‌هم مطالبی‌از تحقیقات متقن مستشرقین اروپائی در همین‌موضوعهامی‌آورد ، واین مقایسه‌ها را مناظرهٔ شب وروز می‌نامید . بنده از وقتی که با این سلسلهٔ مقایسه‌ها آشنا شدم دست از لغت‌سازی واشتقاق سازی عامیانه که بلای جان ما ایرانیهاست کشیدم . سلسلهٔ مقالات راجع به‌شعرای ایران مثل دقیقی وابوشکور بلخی وابوالمؤید بلخی وفردوسی طوسی، مقاله‌هائی از مرحوم محمد قزوینی وآقای جمال‌زاده وهمان معلم ما عباس اقبال ، اینها چیزهائی بود که من درشماره‌های مجلهٔ کاوه که آشتیانی به‌من امانت می‌داد خوانده ودیده بودم وبتوسط آنها باتقی‌زادهٔ حقیقی آشنا شده‌بودم: دانسته بودم که یك‌تقی‌زادهٔ دیگرغیر از آن‌تقی‌زادهٔ افسانه‌ها وجود دارد . افسانه‌ها متعلق بود بآن دوره‌ای که تقی‌زاده در مجلس وکیل بود ، یا تکفیر شده بود ، یا تبعید شده بود ، بسفارت انگلستان رفته بود ، بفرنگستان رفته بود، در پاریس ولندن مدتی مانده بود ؛ و وقتی که آن قصه‌ها را برای ما نقل میکردند ما نمی‌دانستیم الآن آن شخصی که موضوع افسانه‌هاست درکجاست . بعدها ـ خیلی بعد ـ

دانستم که در آن زمانها تقی‌زاده در یك چاپخانه مشغول بـه‌حروفچینی بوده است واز آنراه کسب‌معاش می کرده است .

در همان ایام، انتخابات برای دورهٔ چهارم تقنینیه در طهران پیش آمده بود . من شاگرد مدرسه بودم ، کوچك بودم ، چندان چیـزی از انتخابات نمی‌فهمیدم ، وبعدها شنیدم که بعضی می‌گفتند دورهٔ چهـارم مجلس بسیار بد بود ، یکی گفت : این مجلس چارم بخدا ننگ بشر بود . ولی یك چیز مسلم است، آن دورهٔ چهارم بهترین دوره‌های مجلس بود از حیث آزادی مردم در رأی دادن لااقل درپایتخت ایران . آن ده دوازده نفری که بعنوان وکلای درجهٔ اول طهران انتخاب شده بودند ، مستوفی‌الممالك ، مشیرالدولـه ، مؤتمن‌الملك ، مصدق‌السلطنه ، سید حسن مدرس ، تقی‌زاده ، میرزاحسین‌خان علاء ، سلیمان‌میرزا ، وغیرهم وکلای واقعی مردم بودند ، برحسب‌رأی مردم انتخاب شده بـودند ، مردم طهران وحومهٔ طهران که بهاینها رأی داده بودند عالماً عامداً و از روی فهم وشعوراینها را انتخاب کرده بودند ، می‌فهمیدند که انتخابات یعنی چه واینها را برای چه انتخاب می کنند .

علاء وتقی‌زاده در آن زمان در طهران نبودند که بـرای انتخاب شدن دست و پا کنند : تقی‌زاده اصـلا سربه‌نیست بـود ومعـلوم نبود کجاست بدون اطلاع او مردم طهران او را به‌وکالت خـود انتخاب کرده بودند . گویا مردم تبریز هم اورا انتخاب کرده بودند و او حق داشت یکی از دوجا را قبول کند وازمحل دومی کسی که در آخر لیست حائزین اکثریت بود بجای او انتخاب شود . اینها را من بعدها فهمیدم نه در آن موقعی که انتخابات درطهران در جریان بود .

وقتی که اقبال آشتیانی آن شماره‌های کاوه‌را بمن امانت می‌داد می‌خواندم از او پرسیدم آیا مجلهٔ کاوه حالادیگر منتشر نمی‌شود ، واو

فرمود که آقای تقی‌زاده و دوستان ایشان می‌خواهند (یا می‌خواستند) کار را ادامه بدهند و مجله را منتشر کنند ولی شرطش این بود که لااقل دو هزار نفر مشترك پیدا شود که پول بدهند (به تعهد حشك و خالی ، پول نقد) تا روزنامه بچرخد . وچون این عده مشترك پیدا نشد وصاحبان ثروت هم حاضر نشدند سرمایه‌ای بگذارند که کار شروع شود و بچرخد فعلا آن نقشه سر نگرفته است و آقای تقی‌زاده هم ساست بطهران بیایند و در مجلس شورای‌ملی حاضر شوند .

مرحوم تقی‌زاده بطهران آمد و من بدو وسیله با او آشنا شدم: اولا عباس اقبال آشتیانی بعضی روزها پیش او می‌رفت، قرار گذاشت یك بارهم بنده را ببرد و بآن مرحوم معرفی کند، و بمجردی که همدیگر را دیدیم مثل این بود که سالهاست همدیگر را می‌شناسیم . با هم بسیار مأنوس شدیم و صمیمیت حاصل شد . ثانیاً مرحوم تقی‌زاده با کمك سید عبدالرحیم خلخالی که من از سر کتابفروشی کاوه واقع در خیابان ناصریه اورا می‌شناختم وشیخ احمد سیگاری وحسین پرویز کتابخانه‌ای دراول خیابان لاله‌زار باز کردند باسم کتابخانهٔ طهران و پرودی پاتوق کتاب پرستان و سخن دوستان گردید و بنده هم آنجا می‌رفتم و در آنجا با جمعی از اهل فضل و دانش که عموماً هم طبقهٔ یکدیگر و بجای پدر من بودند آشنا شدم : حاج سید نصرالله تقوی ، شیخ ابراهیم زنجانی، علی‌اکبر دهخدا ، حاج میرزا یحیی دولت آبادی ، تقی‌زاده و جماعتی دیگر غالباً در این کتابخانه پیدا می‌شدند و بنده بـا آنها آشنا می‌شدم و گاه‌گاهی ایشان را می‌دیدم . ثالثاً اولین نطقی که تقی‌زاده در مجلس چهارم کرد ، پیشنهادی بود کـه گویا بمناسبت بودجهٔ مملکتی کرد ، پیشنهادی بود مبنی براینکه گمرك اتومبیل و کامیون و این قبیل وسایط نقلیه ملغی شود و اینها را مردم آزاد باشند کـه بی‌گمرك وارد کنند ؛ زیرا که وارد کردن اینها باعث می‌شود که بتدریج در مملکت راه‌ها

ساخته شود و تمام شهرها و دهها و آبادی‌ها بوسیلهٔ جاده و اتومبیل بیکدیگر مربوط شود و این امر برای آبادی مملکت بسیار مفید است و در حکم جهاد اکبر است.

محلی که تقی‌زاده در تالار مجلس شوری می‌نشست صف آخر وکلا بود و ازما تندنویس‌های مجلس بسیار دور بود و قدری هم با حجب و حیا صحبت می‌کرد وصدای او بلند نبود و ما به‌لهجهٔ او آشنا نبودیم وحرف اورا خوب وکامل ضبط نکرده بودیم. آنچه را نوشته بودیم رئیس ادارهٔ تندنویسی، زین‌العابدین خان نیک‌آئین، بمن داد و گفت با تقی‌زاده آشنا هستی، این صورت نطقش را باو نشان بده وبگو ما بیش ازین نتوانسته‌ایم بشنویم وضبط کنیم، هرطور می‌خواهد آن را اصلاح کند، و بنده این کار را کردم.

آن پیشنهاد بکمیسیون بودجه رفت و در راپرتی که برای شور دوم به‌مجلس داده بودند آن پیشنهاد را نپذیرفته بودند. در هنگام شور دوم تقی‌زاده بار دیگر همان پیشنهاد را کرد و برخاست و در بارهٔ آن توضیح مفصل داد. مخبر کمیسیون ونمایندهٔ دولت هر دو جواب دادند که این پیشنهاد را نمی‌توانند بپذیرند چون‌که عایدات گمرکی دولت از این ممر کم می‌شود وکسر بودجه خواهیم داشت. رئیس مجلس امررا موکول به‌رأی‌وکلا کرد وباآنکه در دفعهٔ اول باوجود توضیحات مختصر تقی‌زاده تقریباً کلیهٔ وکلا بموافقت باآن برخاسته بودند این‌بار بواسطهٔ مخالفت مخبر کمیسیون ونمایندهٔ دولت‌عدهٔ بسیار کمتری به‌آن رأی موافق دادند و پیشنهاد رد شد. این نطق دوم تقی‌زاده را هم مثل همان نطق اولش بنده پیش او بردم اصلاح کرد وبرای ادارهٔ تندنویسی آوردم.

دراین‌ضمن کتابخانهٔ طهران‌دست به‌چاپ کردن دیوان‌ناصرخسرو

زد، که متن آن را مرحوم حاج سید نصرالله تقوی تدوین و حاضر کرده بود . بنده اندك تجربه‌ای در تصحیح نمونه‌های مطبعه‌ای حاصل کرده بودم و دقتی داشتم، و کتابخانهٔ طهران از خدمتگزاری من استفاده کرد وخواندن نمونه‌ها وتصحیح آنها را از حدود صفحهٔ شصت بعد به بنده واگذار کرد که سه سال و دوماه وقت من صرف آن شد ، و هر کس آن دیوان را درست دیده باشد و با آن آشنا باشد می‌داند که کار بنده منحصر به همان تصحیح نمونه‌های مطبعه‌ای بود .

خانم همسر آقای تقی‌زاده هم از آلمان آمدند، و بنده که بعضی شب‌ها برای دیدن تقی‌زاده می‌رفتم، بنا شد به ایشان درس فارسی بدهم وایشان بمن درس آلمانی بدهند. این مبادلهٔ زبان چندین ماه طول کشید، و لااقل هفته‌ای دو شب بنده ازبرای این منظور بمنزل تقی‌زاده می‌رفتم و غالباً شام را باهم می‌خوردیم وگاهی هم روز بخدمت ایشان می‌رفتم . مجالس پذیرائی صبح جمعه هم در منزل آن مرحوم بود که همه نوع مردم بآنجا می‌آمدند، وکلا و وزراء و رؤسای ادارات وارباب رجوع. بنده درآنجا با عدهٔ بسیاری ازمردان مسن یا جوان ، مشهور یا گمنام ، ملاقات کردم وآشنا شدم . بعضی از آنها درگذشته‌اند، مثل حکیم‌الملك و حسین قلی خان نواب و حاج میرزا آقا فرشی و حاج محمد آقا نخجوانی وحاج اسمعیل آقا امیرخیزی ، محمد علی فرزین ، حاج شیخ اسدالله ممقانی ، میرزا محمد علی خان تربیت ، احمد فرامرزی ، وحیدالملك شیبانی ، پیلوسیان عضو وزارت دارائی و امثال آنان ؛ بعضی از آن بزرگان الحمدلله هنوز در حیات هستند مثل جناب آقای مختارالملك‌صبا، جناب سید باقرخان‌کاظمی، جناب آقای نجم ، جناب آقای محمود عرفان ، جناب آقای محمود افشار ، جناب آقای علی وکیلی ، جناب آقای عبدالله انتظام ، جناب آقای عبدالرحمن‌فرامرزی وغیرهم . اینها همه می‌آمدند . و دور تا دور می‌نشستند و به سخنان

یکدیگر و سخنان یکدیگر و سخنان مرحوم تقی‌زاده گوش می‌دادند .
باادب نزد پیر معمرگان ، جوانانی هم به دانش اندوزی می‌نشستند
مثل جناب آقای دکتر غلامحسین صدیقی (که آن وقت شاگرد مدرسه
بودند) ، آقای دکتر علی اصغر حریری (که حالا در پاریس است) ،
مرحوم سید فخرالدین شادمان و مرحوم عبدالحسین هژیر هم می‌آمدند،
و کسان دیگری که حالا درست یادم نمی‌آید ، و بنده که هم تندنویس
مجلس و هم شاگرد مدرسهٔ دارالمعلمین بودم . یك نفر آدم خوبی هم
بود از نیکان روزگار باسم استاد جعفر خان معمار که یك روز آمده بود
وکاری آنجا کرد که من هرگز فراموشم نمی‌شود . ابتدا ساکت نشسته
بود ودر گفتگوها شرکت نمی‌کرد ، ولی خوب، البته بابعضی از اهل
مجلس آشنا بود و با نزدیکان خود گاهی آهسته گفتگو می کرد . صحبت
ازشعر پیش آمد مرحوم تقی‌زاده می‌گفت: شعرای بزرگ مثل فردوسی
و سعدی و حافظ و ناصرخسرو و مولوی ، خوب ، اینها که دیگر هیچ
نظیرشان نیامد ، حتی نظیر شعرای الفاظ و شعرای درجهٔ دوم دوره‌های
اخیرهم مثل قاآنی که می‌گفت :

بجای ظالم شقی نشسته عادل تقی

که مؤمنان متقی کنند افتخارها ،

یا ادیب الممالك که می‌گفت : برخیزشتربانا بربند کجاوه . . . .
از این‌قبیل‌شعراهم دیگر نیامده است. ناگهان‌گوئی قفل از دهان این استاد
جعفر خان معمار برداشتند . گفت : شعر به دورهٔ ناصرالدین شاه ختم
نشد، شاعرحاجب بود، صاحب آن قصیدهٔ منقبت‌علی که نظیرش درفارسی
نیامده است ، می‌گوید : . . . . آنگاه شروع کرد به خواندن آن قصیده
که بنده نه آن را هرگز شنیده و دیده بودم، نه نام‌گویندهٔ آن را، وبعداز
آن هم هرگز نه دیدم ونه شنیدم، نمی‌دانم چند بیت بود ، دویست ،
سیصد ، چهارصد بیت ، این مرد بزرگوار همین طور خواند . بسیار

جهوری‌الصوت بود و بسیار بلند بآن شیوه‌ای که می‌گویند شیوهٔ ترکستانی، آن قصیده را خواند. هیچ‌کس جرأت نمی‌کرد یك کلمه حرف بزند، همه مسحور شده بودند. همین که قصیده تمام شد سکوت محض همه‌جا را فراگرفت. بعد ازچند ثانیه مرحوم نواب جرأت کرد یك کلمه بگوید، گفت: آقـای تقی‌زاده. اگر این دو پنجره را باز بگذارید تا یك سال دیگر ازاین اطاق قصیده بیرون خواهد رفت! یکی دو نفر تبسمی کردند ومرحوم تقی‌زاده برای آنکه مبادا استاد جعفرخان بر بجد شروع کـرد به‌بحث کردن در بارهٔ مضامین آن منقبت، چونکـه گوینده بسیار غلو کرده بود، و تقی‌زاده سؤال کرد که آیا این همه غلو درستایش علی و او را هم رتبهٔ خدا بلکه ازخـدا بالاتر شمردن در آن زمـان در طهران مجاز بود، چونکـه در تبریز (تقی‌زاده گفت) اگر شاعری این اندازه غلو و مبالغه درمدح علی می‌کرد علما او را تکفیر می‌کردند.

مادام‌که تقی‌زاده در طهران بود این مجالس صبح جمعه برقرار بود، جز درآن یکماههٔ اواخر مجلس چهارم و قبل از تعطیل مجلس که تقی‌زاده وچهار نفردیگر بواسطهٔ نطقی که کرده بودند وتعرضاً ازمجلس خارج شده بودند تقی‌زاده خانه نشین شده بود و جز سه نفر درآن ایام کسی بخانهٔ او نمی‌آمد نه روز و نه شب، آن سه نفر عبارت بودند از سرتیپ حبیب‌الله خـان شیبانی و محمد علی فروین و حکیم الملك. بنده خود را جزء اعیان حساب نمی‌کنم. در آن ایام غالب اوقات از برای شام وناهار درخانه چیزی‌نداشتند وتلفن می‌کردندشاگرد کتابخانهٔ طهران بدستور حسین پرویز یك بشقاب چلوکباب بابان که دو سه ریال قیمتش می‌شد با سرپوش در دستمالی بسته و پیچیده می‌آورد می‌داد و می‌رفت.

گمان می‌کنم مرگ مساوات (سید محمد رضای مساوات) کمی پیش از این ایام بود ، و نطق تقی‌زاده را در مسجدی نزدیك قبرستان عمومی که مرحوم مساوات را آنجا دفن کرده بودند فراموش نمی‌کنم. سوابق خدمات او را وبزرگیهای اخلاقی و گوشه نشینی او در ایام اخیر عمر همه را بطوری از روی خلوص و باتأثر نقل و بیان کرد که من با آن که مساوات را هرگز ندیده بودم از توصیف تقی‌زاده می‌توانم گفت که او را خوب شناختم .

درهمان ایام خانه‌نشینی او که کار زیادی نداشت من هرهفته دوسه بارخدمتش می‌رسیدم و بخواهش من ساکرد حوادث زندگانی و شرح حال خودرا املاکردن . جزئیاتی اززندگی خویش را ازابتدا تا انتها، بهمان زبان محاوره و مکالمهٔ معمولی برای من می‌گفت ومن تند تند یادداشت می‌کردم و هرشب همین که خانه می‌رفتم یادداشت‌ها را با آنچه ازگفته‌های او درحافظه‌ام مانده بود تلفیق و تحریر می‌کردم و در جلسهٔ بعد این نوشته‌ها را بنظر او می‌رساندم و بخط خود درحواشی یا بین سطور اصلاح و تصحیح وحذف و اضافه می‌کرد وهرچه لازم بود می‌نوشت . اگر این نوشته‌ها مانده بود منبع خوب و متقن و صحیحی می‌بود ازبرای دانستن‌شرح احوال‌تقی‌زاده،ولی افسوس که درزمانهائی که من در اروپا بودم و مبالغ عظیمی ازکتابهای مرا دزدیدند . انبوهی از این یادداشت‌ها و مقاله‌ها وکاغذهای متفرق که در خانهٔ پدری گذاشته بودم ازمیان رفت ، یعنی کلفت و خدمتگار آنها را برای گیراندن آتش بکار برده بود . وقتی که پس از پانزده سال باز گشتم چیز بسیار کمی از آنها بجا مانده بود .

درهمین سالها بود که دیوان ناصرخسرو را چاپ می‌کردیم و در ۱۳۰۷ سفری ازبرای تقی‌زاده پیش آمد که جناب آقای انتظام به آن

اشاره کردند ، و از کالیفرنیا تقی‌زاده به‌برلن برگشته بود و دو سه ماهی آنجا مانده بود که مقدمهٔ دیوان ناصرخسرو وشرح احوال اورا تهیه کرد و از آنجا فرستاد وبنده درطهران آن را چاپ کردم.

آشنائی‌بنده بامرحوم پورداوود ومرحوم محمدقزوینی هم‌توسط تقی‌زاده شد، پورداوود به‌طهران آمده بود وبازن آلمانی وبچه‌اش گاهی بخانهٔ تقی‌زاده می‌آمد و آنجا یکدیگر را دیدیم . ازهمان ابتدا تعصب خارق‌العادهٔ پورداوود مرا از اوکمی دور می کرد ، تعصب برای عقاید زردشتی و تعصب ضد عربی ، کـه در شرح حال محمد قزوینی بقلم خود او هم اشاره‌ای بهمین تعصب‌ها هست . با مرحوم قزوینی من به‌سفارش تقی‌زاده مستقیماً مکاتبه کردم و درمشکلاتی که پیش می آمد از وی استمداد می کردم واوراق دیوان ناصرخسرو را پیش‌او می‌فرستادم که درباب آنها اظهارنظر کند.

اقامت این بارتقی‌زاده درآلمان ازبرای معالجه بود ، چون از وقتی‌که بنده او را شناختم تا آخر عمر مبتلی به نوعی مرض پا بود ، از قبیل عرق‌النسا یا نقرس، که گویا از زمان جوانی (آن روزها که در امریکا بسرمی‌برد) عارض اوشده بود ومادام‌که در شهری‌مدتی سکونت می‌کرد با متخصصین این مرض درباب بیماری خود مشورت می کرد . درآلمان وفرانسه وانگلستان و ایران همواره مشغول معالجه بود ومرض ریشه‌کن نشدو زندگانی را براو تلخ وتیره کرده بود .

دردرس‌های پهلوی‌وفرس‌قدیم که‌درمحضرمرحوم‌هرتزفلدآلمانی می‌خواندیم هم مرحوم تقی‌زاده با ما شرکت کرد، یعنی چند جلسه‌ای حاضر شد . دراین درس‌ها هفت هشت نفر بودیم (گاهی بیشتر و گاهی کمتر) که حاضر می‌شدیم : مرحوم بهار و رشیـد یاسمی و سید احمـد

کسروی و رحیم‌زادهٔ صفوی تقریباً همیشه با بنده آنجا بودند. گاه‌گاهی علی اصغر حکمت و نصرالله فلسفی و علی اکبر خدابنده هم حاضر می‌شدند . تقی زاده بقول خودش « از برای کسب برکت از تدریس هرتزفلد» می‌آمد، و این هرتزفلد بود که طرح تشکیل این انجمن آثار ملی را به‌مؤسسین این انجمن پیشنهاد کرد و بعضی رساله‌ها که او در آن ایام نوشت و بنده و دیگران ترجمه کردیم نخستین انتشارات انجمن آثار ملی بود . بهار و کسروی بعد از آن مجالس درس (که ظاهراً از چهل مجلس بیشتر بود) به‌کار مستقل و اقتباس از کارهای زردشتیان هند هم پرداختند و بعضی کتب منتشر ساختند و مقالات نوشتند و در سر این کار و موضوعهای دیگر با هم معارضه و مبارزهٔ قلمی کردند و سببش تا آنجا که من می‌توانم حکومت کنم بی‌ذوقی و بدطینتی مرحوم کسروی بود که بسیار حسود هم بود و بهمه بد می‌گفت و هیچ کس را غیر از خودش قبول نداشت و حتی در مورد معلمی هم که باو درس داده بود، یعنی هرتزفلد ، عاقبة‌الامر بمضمون نمك خوردی نمکدان را شکستی عمل کرد و در مجلهٔ ارمغان بداو دشنام داد و تهمت زد :

باده با محتسب شهر ننوشی زنهار

بخورد باده‌ات وسنگ بجام اندارد

تقی‌زاده از دو نفر از استادان سابق خویش بسیار یاد می‌کرد . یکی مرحوم دکترمحمدخان کفری بود از اهل کرمانشاه و مقیم تبریز که تقی‌زاده پیش او درس طب وزبان فرانسه خوانده بود و می‌گفت این‌مرد ترجمهٔ ازفرانسه را بسیار روان می‌کرد چنانکه کتاب فرانسه را بدست می‌گرفت وازروی آن‌چنان روان بفارسی می‌خواند که انسان گمان‌می کرد کتاب‌فارسی دردست دارد و می‌خواند . نیز درباب رسالهٔ دکتری او و مرض قلبی‌خاصی که کشف کرده بود ودر کتب طبی به نام اومذکوراست شرحی می‌گفت (دراین خصوص بمقاله‌ای که تقی‌زاده در مجلهٔ یغما

نوشت رجوع شود) . و تقی‌زاده بسیار متعجب شد وقتی که باو خبر دادم که ترجمهٔ ژیل‌بلاس که بنام دکتر محمد خان کرمانشاهی چاپ شده است در واقع از او نیست و از باءبسم‌الله تاتاءتمت آن دزدی است و مترجم حقیقی آن مرحوم میرزا حبیب اصفهانی بوده است . یکی دیگر از استادان او مرحوم سیف‌الاطبا بود از اهل تبریز که در حدود سالهای هزار وسیصد تا هزار وسیصد وده درطهران در درخونگاه منزل داشت ، و بنده او را می‌شناختم و مرحوم تقی‌زاده توسط من برای او سلام فرستاد ، و قصیده‌ای را که شاعری در بارهٔ اصلاح تقویم در عهد ملکشاه سلجوقی گفته بوده‌است و درجنگی خطی درتصرف سیف‌الاطبا پیدا شد بنده به‌تقی‌زاده دادم و او همراه مقاله‌ای چاپ کرد (۱۳۰۵ یا ۱۳۰۴) .

در اواخر سال ۱۳۰۷ برای بنده سفری بـه‌اروپا پیش آمد ، و تقی‌زاده در آن موقع بسمت والی ونایب‌التولیه درخراسان بود . بنده در پاریس کارمند ادارهٔ سرپرستی بودم و زیر دست اسمعیل مرآت کار می‌کردم . خشکی مرحوم علاء سفیر کبیر ما در پاریس و کم عقلی و نوکربابی و اداری مسلکی مرآت معروفست و کسانی که با آنها کار کرده‌اند می‌دانند که اگر بنده بگویم از دست علا و مرآت بنده عذاب و مرارت می‌کشیدم راست می‌گویم . سختی حال من بحدی بود کـه نزدیك بود خود را در رود سن انداخته غرق کنم تااز دست آنها خلاص شوم . تنها دلخوشی من این بود که گاهی در کتابخانهٔ ملی با نسخ خطی کار کنم و هفته‌ای دو بار هم خدمت مرحوم قزوینی برسم ، و مرآت می‌خواست همین قدر دلخوشی را هم از من بگیرد و مرا مجبور کنـد تمام هفت روز هفته را از ساعت ۸ صبح تا ده بعد از ظهر در سفارت

کبری متحدالمآل‌های او را بشاگردان بنویسم و ثبت و ضبط کنم و شمارهٔ دفتر اندیکاتر روز بروز بالا برود که ایشان دائم تقاضای اضافه حقوق از برای خودشان بکنند و بنده همان ماهی صد تومان را بگیرم که روز بروز بواسطهٔ تنزل پول ایران در مبادلهٔ با لیره و فرانک فرانسه کمتر می‌شد و بجائی رسیده بود که باندازهٔ نصف حقوقی هم که بشاگردان دولتی می‌دادند نمی‌شد و من از حیث معاش درنهایت سختی و تنگی بودم. به‌اشخاص مختلف که درطهران‌می‌شناختم نامه می‌نوشتم وتقاضا می کردم به‌وزارت معارف‌متوسل‌شوند که مرااز ادارهٔ سرپرستی نجات بدهد مؤثر نمی‌افتاد ، عاقبت کاغذی بمرحوم تقی‌زاده نوشتم که درآن موقع والی خراسان بود و از قضا درهمان وقتها دولت مصمم شده‌بود ایشان را بسمت وزیر مختار ایران به‌لندن بفرستد. از اوجوابی رسید که عن قریب روز سختی بسر خواهد آمد ، و واقعاً هم در ماه ژوئیه همان سال۱۹۲۹ تقی‌زاده به‌پاریس وارد شد و درایستگاه‌راه‌آهن با او و خانمش ملاقات کردم و با هم به‌هتل او (جرج پنجم) رفتیم و آن چند روز که درپاریس بودند با ایشان و در حضور قزوینی بمن بسیار خوش گذشت و مژدهٔ تغییر مأموریت مرا دادند . وزارت معارف ابلاغی بنام بنده صادر کرده بود و توسط ایشان برایم فرستاده بود که محل مأموریت بنده ازین پس سفارت ایران در لندن برای رسیدگی به‌کارهای محصلین دولتی خواهد بود .

کسان دیگری که دربارهٔ مرحوم تقی‌زاده چیزی نوشته یا گفته‌اند همه با جنبهٔ عمومی و ملی زندگانی اوکار دارند و داشته‌اند . بنده در عین اینکه آن جنبه را بکلی فراموش نمی‌کنم جنبهٔ خصوصی و خصایص اخلاقی و مرد زندگی معمولی و مرد عملی بودن او را بیشتر

در نظر می‌گیرم و بدین جهت است که ناچار باید چیزهائی را بگویم که خود از او دیده یا شنیده‌ام. بعضی از این حکایت‌ها بسیار کوچك و جزئی است ولی معرف جنبهٔ عملی زندگانی اوست. مثلا در پاریس یك روز خانم تقی‌زاده از بنده پرسید «زنهای پاریسی خوشگلترند یا زنهای ایرانی» و بنده جواب دادم «اینها هم خوشگلند ولی نوع جمالشان کمی با جمال دختران ایرانی فرق دارد، جمال فرنگی است نه جمال ایرانی» و مرحوم تقی‌زاده فرمود «ای آقا، مگر جمال هم ایرانی و فرنگی دارد؟ زن تا جوانست خوشگل است، وقتی که پیر شد دیگر خوشگل نیست». یك روز می‌خواستند با هم بخانهٔ مرحوم قزوینی برویم پیشنهاد کردم که با مترو (راه آهن زیرزمینی) برویم که راه را من بلد بودم، جواب داد «مترو وسیلهٔ کندی است و باید یکی دو جا عوض کرد و آدم دیر می‌رسد، در وقتی که آدم فقط دو سه روز در شهری می‌ماند و وقت کم دارد بهتر است که بوسیلهٔ تاکسی برود ولو اینکه قدری گران بشود» و با تاکسی بخانهٔ قزوینی رفتیم. در آن ایام پروفسور مینورسکی هم هنوز در پاریس بود و با هم یك روز بدیدن او رفتیم. بعدها تقی‌زاده بمن گفت «ما در سالهای بعد از جنگ اول همگی از مینورسکی دوری می‌کردیم چونکه می‌دانستیم این مرد در موقع انقلاب مشروطیت ایران از طرف دولت خودش در مملکت ما سمت سیاسی داشت و حتی وقتی که میلر قونسول روس در تبریز اسباب قتل و بدار زدن عده‌ای از آزادیخواهان ایران را فراهم آورد این آدم در همان روزها یا دو سه ماهی قبل از آن در تبریز بوده است و بعید نیست که در تهیهٔ لیست کسانی که بایست بدار زده شوند دخالتی داشته بوده است. اما حالا دیگر تمام وقت خود را به‌تحقیق و تتبع و مقاله نویسی در باب تاریخ و جغرافیای ایران می‌گذراند و جنبهٔ سیاسی ندارد و روس

سفید هم هست و با دولت شوروی ارتباطی ندارد، بنابراین مقدمات دیگر از او دوری نمی‌کنیم. آقای قزوینی هم با او آمد و رفت دارد و نسبت به‌او همه‌گونه مساعدت می‌کند».

درماه سپتامبر آن سال بنده به‌لندن رفتم و تا وقتی که تقی‌زاده در لندن بود درسفارت با آن مرحوم کار کردم. بسیاری از ایام تعطیل را با آن مرحوم و با ایرانیانی که به‌آنجا آمد و رفت می‌کردند گذراندیم و خیلی شب‌ها با هم شام خوردیم و وقت به‌گفتگوی علمی و ادبی و کمی هم سیاسی می‌گذشت. حکایات بسیاری از زندگانی ایرانیانی که در ایام جنگ اول با تقی‌زاده دربرلن کار می‌کردند، هدایت وحسینقلی نواب و قزوینی و جمال‌زاده و عمی‌زاده و میرزا فضلعلی آقا و امثال ایشان برای من می‌گفت وهمان ایام شروع به‌جمع‌آوری یادداشت و مسوده از برای تاریخ ایران در دورهٔ اسلام کرده بود، و این مسوده‌ها بود که بعدها بصورت رسالهٔ «از پرویز تا چنگیز» منتشر گردید؛ بنابود این تاریخ دنبالهٔ تاریخ ایران باستان مرحوم پیرنیا باشد و از چنگیز تا زمان ما را هم مرحوم عباس اقبال بنویسد، ولی چنانکه می‌دانید هر دو ناتمام ماند.

مرحوم تقی‌زاده بسیار مبادی آداب بود. مثلا برسم قدما معتقد بود که جوان دربرابر مردم مسن، کوچکتر درحضور بزرگتر، نباید سیگار و غلیون و چپق بکشد مگر اینکه بزرگتر بدست خود به‌جوان تعارف بکند و باصطلاح باو اجازه بدهد. بنابرین بنده در حضور آن مرحوم سیگار نکشیدم مگروقتی که شخصاً به‌بنده تعارف می‌کرد. معتقد بود که مرد درخیابان و کوچه بی‌کلاه نباید راه برود. در سفر اولی که بنده به لندن رفته بودم یك بار تصادفاً در هاید پارك (نزدیك عمارت

سفارت ایران) قدم می‌زدم و کلاه برسرم نبود . آن روزهم بنابود ناهار را درسفارت خدمت ایشان بخورم . تصادفاً آقا وخانم درهمان قسمت پارك گردش می کردند وبنده ناگهان با ایشان مصادف شدم از من پرسید کلاه ندارید، گفتم چرا، ولی درخانه گذاشته‌ام. گفت: اگرانسان نخواهد کلاهش را سرش بگذارد هم خوبست آن را همراه داشته باشد ولی بدستش بگیرد. بنده بعد ازآن این قاعده را رعایت کردم . سالها از این مقدمه گذشت در تهران باز همدیگر را دیدیم و باز تقی‌زاده به‌لندن رفت و در مدرسهٔ السنهٔ شرقیهٔ لندن استاد زبان فارسی وتاریخ ایران شد ، و بنده هم بار دیگر به‌لندن رفتم . یك روز در مدرسهٔ السنهٔ شرقیه به‌ایشان برخوردم و بازکلاه نداشتم . فرمود حالا وضع انگلستان نسبت سابق خیلی عوض شده است و استادان دانشگاه مثل فلان و فلان حالا بی کلاه راه می‌روند و حتی پروفسور بیلی از کیمبریج به‌لندن را با دوچرخه می‌آید ، درست مثل اینست که مثلاً حاج سید نصرالله دوچرخه سوار شود . دیدم این گفتار بیاد همان وقعهٔ چند سال قبل است ، نظیرحکایت معروف که پرسیدند بهترین غذاها چیست ، گفت تخم مرغ ، ویك سال بعد پرسیدند با چی ،گفت با نمك . بحافظهٔ او آفرین گفتم ، وبه تساهل وگذشت او .

حافظهٔ مرحوم تقی‌زاده بسیارقوی بود، بخصوص دربعضی‌امور، مثلا تاریخها و سنوات، حتی روز و ماه بعضی وقایع ، و عبارت بعضی اسناد و تلگرافها راکه عیناً حفظ کرده بود به‌آسانی می‌گفت . مقدار زیادی شعر از فردوسی وناصرخسرو تا قاآنی و ادیب الممالك حفظ داشت . مردی ثقه بود و درآنچه نقل می‌کرد می‌شد بقول او اعتماد و استناد کرد . اما ازخود او شنیدم‌که حافظهٔ چشمی او قوی نبود وکسی را که دیده بود و می‌شناخت ممکن بود ببیند و نشناسد یا بااسم اوتطبیق

نکند، و من این فرق بین حافظه‌ها را نمی‌دانستم تا آن مرحوم برایم بیان کرد . مناسبتش این شد که یك روز از مجلس شوری بیرون آمده بودیم و با هم از خیابان ظل‌السلطان و خیابان پستخانه بطرف لاله‌زار و کتابخانهٔ طهران می‌رفتیم . نزدیك شرکت تلفن مردی سید معمم از طرف مقابل خیابان سمت ما آمد و تقی‌زاده را متوقف ساخت و مدتی با لهجهٔ گیلانی بسیار تمدتمد سخنانی تعارف‌آمیز گفت و اظهار ارادت کرد . بعد از آنکه سید رفته بود و ما به‌راه افتاده بودیم تقی‌زاده از من پرسید این آقا که بود ، مثل اینست که مرا می‌شناخت و من‌هم شاید اورا دیده باشم ولی اسمش بیادم نیامد . گفتم آقای سیدمحمدتقی فخرداعی گیلانی بود که چند کتاب از اردو و عربی ترجمه‌کرده است . گفت : ها، بله، راستست و من‌در کتابخانهٔ طهران‌اورا دیده‌ام ، ولی ای‌کاش‌مردم عادت داشتند وقتی که‌همدیگررا می‌بینند و بهمدیگرمی‌رسند اسم‌خودشان را بگویند واعتماد باین نکنندکه طرف لابد ایشان‌را می‌شناسد.وگفت : من این‌نقص‌را دارم‌که حافظهٔ چشمی من خوب نیست و کسی را که دیده‌ام ممکنست با اسمی که از او در ذهن دارم تطبیق نکنم . فلان آقا عادت دارد هروقت که بمن می‌رسد اسم خودرا بگوید . با آنکه من اورا خوب می‌شناسم این‌تکرار اسم بسیاربجا ومفید است ، زیرا که بعضی اوقات ممکنست ذهول وغفلتی بانسان دست بدهد و چند ثانیه در بیادآوردن اسم طرف تأخیر روی دهد ، و آدم دچار خجلت شود ؛ و من به‌آقای فلان همیشه دعامی کنم که این عادت مستحسن را دارد واین قدر گذشت داردکه اسم خود را هربار بمن بگوید . در تلفن دیگر ازاین‌هم بدتراست . بعضی اوقات کسی مدتی باآدم حرف میزند و احوال‌پرسی

وخوش و بش می کند و هیچ نمی گوید من کی هستم، خیال می کند که حتما باید صدای او معرف او باشد و همه بتوانند فوراً تشخیص بدهند چه کسی است حرف می زند، و بایشان برمی خورد اگر بپرسید « آقاجناب عالی کی هستید » .

مرحوم تقی زاده از لندن بسمت وزیر مختار انتخاب شد و بطهران خواسته شد. به بانك خود سپرده بود که بعد از رفتن او گاه بگاه بنده بروم صورت حساب او را با بانك نگاهی بکنم پرداختی ها و موجودی را صورت بردارم و برایش بنویسم. یادم هست اول دفعه ای که رفتم دیدم بعد از مدتی وزیر مختاری او در لندن موجودی حساب او ۳۱۲ لیره و کسری بود .
بعد از آنکه در ۱۳۰۹ آن مرحوم برگشته بود بنده یك سال دیگر در لندن ماندم و درس خواندم . پس از مراجعت به ایران بار به خدمت تقی زاده رسیدم . وزیر دارائی شده بود . یك روز مرحوم حسین قلی خان نواب را که جزء وکلای مجلس بود در منزل او دیدم . نواب بمن گفت : بله ، آقا مجتبی ، من حالا وکیل مجلس هستم از شیراز . شیراز بیش از پنجاه هزار نفر سکنه ندارد ، و من با پنجاه و چهار هزار رأی وکیل شیراز شدم . حتی بچه های شیرخواره هم از گهواره بیرون آمدند و بمن رأی دادند.

چو کودك لب از شیر مادر بشست

بگهواره نواب گوید نخست

در موقعی که وزیر دارائی بود از بعضی از اعضای وزارت خانه (آن وقت وزارت مالیه گفته می شد) که با ایشان آشنا بودم یك وقت شنیدم که کارمندان زیردست تقی زاده به او اعتراضاتی دارند. کاشف بعمل آمد که از سخت گیری او در حضور و غیاب و زیاد کردن ساعات کار و کم کردن اوقات بیکاری و تنبلی و اصرار به اینکه کار مردم را زود راه بیندازند و توقع

تعارف وشیرینی نداشته باشند ، وخلاصه از کوشش آن مرحوم در حفظ انضباط اداری شکایت داشتند . بعدها نظیر همین شکایت را در لندن بعد از ۱۳۲۰، از کسانی که زیردست او درسفارت کبرای ایران کارمی کردند شنیدم. در آنجا کسی بود که رتبهٔ کمتراز دبیر داشت وخودرادرمغازه‌های بزرگ بعنوان وزیرمختار معرفی کرده وحساب باز کرده بود و بنسیه از آنها جنس می‌خرید وپول صاحب مغازه را نمی‌داد ونامهٔ مطالبه‌بعنوان وزیرمختار ایران به‌سفارت رسید . سفیر کبیر آن نامه‌را باز کردوخواند. وآن شخص دو ایرادگرفت ، یکی اینکه چرا خودرا وزیرمختار معرفی کرده‌ای، دیگر اینکه چرا پول‌صاحب‌مغازه‌را نمی‌دهی. آن‌شخص‌شکایت می کرد که چرا سفیر کبیر باید نامه‌ای‌را که خطاب بدیگری بوده‌است باز کند . جواب سفیر کبیراین بود که کاغذ بنام وزیرمختار ایران بود واین آبروریزی سفارت‌ایران‌است که شخصی که چنین سمتی بخود بسته‌است پول مغازه‌ها را ندهد تا منجر بمطالبه شود . شخص دیگری که خودرا وارث مؤسسین فکر آزادی ومشروطیت می‌دانست نمی‌توانست بـدون حسادت‌زیردست کسی کار کند که‌واقعاً وحقیقةً ازمؤسسین‌مشروطیت‌ایران بوده ومورد احترام همه کس است . این قبیل اشخاص بهانه‌هائی برای اعتراض به‌سفیر کبیر پیدا می کردند.

یکی از اسرار پیشرفت تقی‌زاده چه در کارهای اداری و چـه در کارهای شخصی وعلمی اصرار او بود به‌یادداشت کردن همـهٔ مطالب و اعتماد نکردن بحافظه . هرروزصبح که ازخواب برمی‌خاست باید ورقه یا اوراق یادداشت‌های روزانه وجاری را ازمد نظربگذراند ، هرچه را تمام شده می‌یابد خط بزند ، وهرچه اضافه برآنها بیاد می‌آورد عـلاوه کند واگرلازم باشد اوراق‌را پاکنویس کند وبعضی‌را جلو وعقب کند .

درطول مدت وزوردائم بآنها مراجعه میکرد و بهر کس بایدیادآوری کند یا ازهر کس لازم بود مطالبه کند یادآوری و مطالبه میکرد . مثلا جناب آقای محمود فروغی درآن ایام کنسول زیرال بود . به‌او سفارش کرده است که فلان‌کار را انجام دهد یا فلان‌پیش‌نویس را حاضر کند . صبح سر ساعت ۹ به‌او تلفن می‌کرد که آقای فروغی، آن‌کار انجام شد ؟ اگر نشده بود بازساعت یازده تلفن می‌کرد، بازساعت ۱۲و نیم تلفن می‌کرد، باز ساعت ۳ تلفن می‌کرد— آن‌قدر آن‌کار را دنبال می‌کرد تامعلوم شود انجام شده است . همینکه آن‌را بردش می‌برد با اظهار کمال تشکر و تعجب می‌گفت: ای ماشاءالله، باین زودی تمام شد ! آن وقت آن‌مطلب را در ورقهٔ یادداشت خود خط می‌زد .

یکی دیگر از خصوصیات بزرگ او تساهلی بود که در مورد همه‌کس داشت ، همان خصلتی که آن‌را بدیگران هم توصیه می‌کرد . حتی نسبت به‌کسانی که به‌شخص او اعتراض کرده بودند، وحتی توهین کرده، یاتهمت‌زده و افترا بسته ودشنام داده بودند کمال تساهل‌راداشت. ومن هرگز نشنیدم درحق هیچ‌یك از ایشان دشنام و لفظ بدیکار برد . حداکثرش این بود که می‌گفت اشتباه کرده است . مرحوم دهخدا نسبت به‌تقی‌زاده نظربد داشت وگمان می‌کرد که در سر انتخاب وکلای دورهٔ دوم تقینیه به‌اعتدالی ودموکرات ، تقی‌زاده ازاوگله‌مند شده و نسبت باو کینه و دشمنی می‌ورزد و بهر کس که منسوب به اوست بدی می‌کند . پس اگرتقی زادهٔ وزیر مالیه از برادر دهخدا که چندی در قونسولگری تفلیس کار می‌کرده ومبلغی تمبر درتحویل او بوده‌است صورت‌حساب آن تمبرها را می‌خواست دهخدا این‌را کینه‌ورزی نسبت بشخص خود حساب می‌کرد. شهامت آن‌را نداشت که علناً برود با خود او در آن‌باب

صحبت کند ، می‌نشست پیش بنده یا هژیر یا خلخالی بدگوئی و گله می‌کرد و وحشی می‌داد ، و اگر یکی ازما از تقی‌زاده راجع بآن موضوع تحقیق می‌کرد اوجواب می‌داد که آقای دهخدا بسیارسوءظن دارد.

از چیزهائی که مرحوم کسروی تبریزی در تاریخ هجده‌سالهٔ مشروطیت ودر تاریخ انقلاب آذربایجان نوشته است آقایان کمابیش اطلاع دارند. وقتی که در باب آن‌مطالب از تقی‌زاده سؤال می‌شدمی‌فرمود آقای کسروی اشتباه کرده است . فقط مرحوم امیرخیزی و مرحوم کریم‌طاهرزادهٔ بهراد جواب تهمت‌های کسروی را داده‌اند . مرحوم عبدالله مستوفی‌در کتابی که‌درشرح زندگانی خود وتاریخ قاجاریه نوشته است در یك‌جا به‌تقی‌زاده حملهٔ صریح کرده است وسخت بدگفته . بنده یك‌صفحه بخط مرحوم تقی‌زاده درجواب آن انتقاد دارم که با کمال ادب مطالب را در آن توضیح داده و بیش از این‌قدر که مستوفی اشتباه کرده است از آن استنباط نمی‌شود .

خود بنده یك‌بار در لندن موقعی که آن‌مرحوم سفیر کبیر بود ، مقارن اوقاتی که هنوز متفقین در ایران بودند ، در موضوعی که همه می‌دانند ودر آن باب ایرادهائی‌هم باو گرفته شده است ، سؤالی از او کردم . آن‌روز حرفهای بنده را تمام شنید وجوابی جز این نداد که این بحث‌بسیار طولانیست و وقت موسع‌تری لازم دارد . چند روز بعدازان یك‌روز تعطیل که بنده درمنزل بودم ساعت چهارونیم بعدازظهر بااتومبیل سفارت کبری بخانهٔ من آمد ، ونگذاشت بنده لباس خانه‌امرا تغییر بدهم، همین‌قدر اجازه داد کتری‌را سر بار بگذارم وچای‌دم کنم وباهم چای بخوریم ، نشست وتا ساعت هشت یا هشت‌ونیم در همان موضوع از برای من توضیحات داد و حکایتها گفت و وقایع‌سیاسی را شرح داد .

همان موضوعهائی که بعدها یک‌بار درمجلس شورای‌ملی‌هم به احمال‌در نطق خود ازان بحث کرد وحمله‌ای گفت که آن‌جمله درافواه افتادو بسیار مشهور شد، منتهی به‌بنده بسیار مبسوط‌تر گفت، و شاید بنده روزی بتوانم آنهارا به‌قلم بیاورم، فعلا از تکرار آنها معذورم.

دیگر از خصایص بارز مرحوم تقی‌زاده این بود که درهر کس استعداد ولیاقتی‌سراغ می‌کرد درتشویق‌وترغیب‌او می‌کوشید وباو کمک می‌کرد تااز آن استعداد وقابلیت فایده‌ای عاید شود. کلیهٔ کسانی که‌اورا شناخته‌اند با من‌یقیناً در این عقیده متفقند، زیرا که بدون شک‌درزندگانی یکایک ایشان هم از این حیث تأثیری داشته است، بخصوص آنها که در راه نوشتن وتحقیق کار می‌کردند واهل سواد واطلاع بودند. همیشه آن مرحوم می‌گفت: دلم می‌خواست آن‌قدر ثروت داشته باشم، یا محلی در بودجهٔ مملکت به‌اختیار من‌گذاشته شود تا از آن ممر بتوانم مخارج این کار را متکفل‌شوم، که خانهٔ بزرگی با تمام وسایل معیشت و رفاه بگیرم و کلیهٔ ارباب فضل واهل قلم ونویسندگی وترجمه وتحقیق‌را آنجا جمع بیاورم وخاطر ایشان را از تمام نگرانیها و زحمت‌های زندگانی فارغ بدارم تا بتوانند کتاب ترجمه کنند وبنویسند، وکتاب‌های قدیم را تصحیح وتحشیه کنند وبچاپ برسانند وبتاریخ وجغرافیا وعلوم‌وادبیات این‌مملکت خدمت کنند وفرهنگ مارا بالا ببرند. کاری که در راه‌انجام دادن این نیت از وی بمرحلهٔ عمل رسید متأسفانه زیاد نبود، ولی‌آنچه نقل می‌کنم نمونهٔ ناقصی است از آنچه می‌خواست انجام دهد:

دو کتاب از رابینو مستشرق معروف یکی در باب روابط سفیری وقونسولی بین ایران وانگلیس ودیگری درباب مسکوکات و مهرهای

ایران ، هردو به‌انگلیسی ، درموقعی که تقی‌زاده سفارت کبرای ایران را از ۱۳۲۰ ببعد متکفل بود به‌اوعرضه شد ، بادولت‌مکاتبه کرد و برای‌اولی با وزارت‌امورخارجه و برای دومی با بانک‌ملی ایران یا وزارت دارائی قرارداد چاپ منعقد کرد و حق‌الزحمه‌ای بـه‌رابینو بـرای تـألیف آن و حق‌الزحمه‌ای به مرحوم مینورسکی برای‌خواندن و تصحیح آن‌پرداخت ومخارج‌چاپ هردورا درلندن‌پرداخت و کتاب‌ها را منتشر کرد. کنتراتی با مرحوم پروفسور هنینگ به‌امضاء رسانید که مشارالیه کتابی در علـم اشتقاق لغت‌های فارسی و بیان اصل ومنشأ آنها تهیه کند ، و پولی هم از دولت برای چاپ آن گرفته بود که‌دراختیارسفارت‌ایران‌درلندن در بانکی برای این کار امانت گذشته بود (ظاهراً شش هزارلیرهٔ انگـلیسی) . در مدتی که روابط سیاسی بین ایران وانگلیس منقطع بود وکارهای‌سفارت ایران در لندن در دست سفارت سوئد بود آن وجه بمصارف‌دیگررسید و آن کتاب‌هم تهیه و تألیفش به‌تأخیر افتاد وپروفسور هنینگ هم ازقضای بد درامریکا وفات یافت واین کتاب نانوشته ماند . البته یـادداشت‌هـای مرحوم هنینگ دراین‌موضوع جائی هست .

مدتی جمعی از زبان دانهای فاضل ایران‌را وادار کرد مقالاتی از دائرةالمعارف اسلامی چاپ‌لیدن را بفارسی درآورند . مرحـوم اقبال آشتیانی و آقای دکتررریاب‌خوئی و آقای دکتر خانلری و دکتر معین و غیر اینهاجزءاین‌جماعت بودند واین‌ترجمه‌ها درمجلس‌سنا جمع‌شده‌بود وظاهراًهنوزهم‌همانجاست. سهمی که مرحوم‌تقی‌زاده‌در تأسیس کمیسیون معارف وانجمن آثار ملی وبنگاه ترجمه ونشر کتاب ومؤسسهٔانتشارات فرانکلین وچاپخانهٔ افست واین‌قبیل دستگاهها داشت نیز همـگی نتیجهٔ همان عشقی‌بود که به‌انتشار کتب و توسعهٔ فرهنگ ایران داشت .

واما فعالیت ادبی وعلمی شخص تقی‌زاده ، امریست که بدینحو جامع و کامل نمی‌توانم در این گفتار درباب آن بحث کنم ، زیرا کـه مقدار عظیمی تحقیقات ویادداشت‌ها در موضوع‌های مختلف در میـان کاغذهای باقی مانده از آن مرحوم باید باشد که هیچ کس ندیده بود و نمی‌دانم بعد ازین کسی آنها را خواهد دید یانه . آنچه نشرشده است با آنکـه بسیار زیـاد است شایـد نسبت بآنچه منتشر نشده است مقدار اندکی باشد .

قدیمترین کار تقی‌زاده دراین زمینه گنجینهٔ فنون بود که بهمراهی چندتن از اقوام ودوستان خود در زمان جوانی ، قبل ازطلوع مشروطیت ایران، منتشرمی‌کرد. مجله‌ای بود بخط نستعلیق وچاپ سنگـی منتشر می‌شد . حکایتی راجع به‌این دورهٔ زندگانی خود درتبریز برای بنده نقل کرده بود که باین مناسبت حالا بیادم آمد وچون بی‌فایده نیست عـرض می‌کنم: می‌گفت بامیرزا یحیی‌خان تربیت و میرزا محمدعلی‌خان و میرزا رضاخان برادران او ، ویکی دو نفر دیگر از دوستان ، همکاری علمی و ادبی داشتیم ومجالس ملاقات ومذاکره منعقد می‌کردیم وگاهـی پیش حاج سیدحسین زراز که مرد با سوادی بود وعلاوه بـر برنج‌فـروشی کتاب‌هم می‌فروخت‌جمع می‌شدیم‌وبااوصحبت می‌کردیم. دواخانه‌ای هم بود که ازجملهٔ پاطوق‌های ما بود ویکی از تربیت‌ها مدیرآن بود . یك‌روز در این دواخانه بودیم طلبه‌ای با عمامه وعبا وارد شد ومدیر را بکناری کشیدو آهسته با او زمانی صحبت کرد. بعد ازآنکه او رفته بود مدیر آمد واز برای ما حکایت کردکه این آقـازاده گویـا درس فـرانسه خوانده‌وکمی فرانسه یادگرفته است . حالا تازه مریـد و مقـلد مجتهد تازه‌ای شده است . می‌گوید این مجتهد معتقداست که حتی دانستن زبان

فرنگی هم گناه است و من حالا می‌خواهم بهرطوری هست آنچه را که از این زبان لغتی یادگرفته‌ام فراموش کنم، ولی هرچه بیشتر به‌فراموش کردن آن همت می‌گمارم لغت‌ها و عباراتی که یادگرفته‌ام بیشتر بخاطرم هجوم می‌آورند. میخواهم شما بمن کمك بکنید دوائی بمن بدهید بخورم که این فرانسه‌ای را که یادگرفته‌ام فراموش کنم .

درحدود بیست‌وهفت‌هشت‌سالگی خود سفری به استانبول‌وقاهره کرده بود ، ودر ۱۳۲۳ قمری مقاله یا رساله‌ای تحت‌عنوان تاریخ‌احوال کنونی ایران با محاکمات تاریخی منتشر ساخت که بعدها کتابفروشی طهران آن‌را دریك مجموعهٔ مقالات دوباره چاپ کرد ، در دورهٔ روزنامهٔ صوراسرافیل که در طهران منتشر می‌شد با میرزا جهانگیرخان و میرزا قاسم‌خان ومیرزا علی‌اکبرخان دهخدا همکاری می‌کرد و گویا دومقاله‌هم در صوراسرافیل در دفاع از سیدجمال‌الدین اصفهانی واعظ بقلم شخص اوست . از برای بنده حکایتی از اینکه چگونه میرزاعلی‌اکبرخان را از دستگاه راه‌سازی‌سمنان بطهران که مال مرحوم امین‌الضرب بود بدستگاه صوراسرافیل منتقل کردند واورا بنویسندگی گماشتند و باچه‌لطایف‌الحیل اورا وادار بکار می‌کردند وچقدر نازش‌را می‌کشیدند تاچیزی می‌نوشت نقل کرده است که حالا موقع نقل آن نیست .

بین آن دوره و دوره‌ای که مجلهٔ کاوه را در برلن شروع بنشر کرد تقی‌زاده دربعضی از بلاد امریکا مشغول بکار و کسب‌معاش‌ازراههای مختلف (وازآن‌جمله از راه حروفچینی مطبعه) ویادگرفتن‌زبان انگلیسی و آلمانی‌بود . کاوه ابتدا روزنامه‌ای بود سیاسی وتبلیغی که دولت‌آلمان دائرکرده بود وخرج آن‌را می‌داد از برای مبارزه با روس وانگلیس . برای آن یك‌چاپخانه ویك‌کتابخانه ودفتری برای کارهـای اداری آن

واعضای نویسندهٔ آن در برلن تهیه کرده بود. مختصری در آن باب در ضمن شرح احوال مرحوم محمد قزوینی بقلم خود او که در بیست مقالهٔ چاپ بمبئی منتشر شده است مندرج است. بعد از ختم جنگ مدت دو سال کاوه منتشر گردید ولی بصورت مجله‌ای علمی و فرهنگی و ادبی در آمده بود که گاه گاهی بحثهای سیاسی و اجتماعی هم در آن می‌شد. مدیر و صاحب امتیاز مجله مرحوم تقی‌زاده بود و در این موقع مستقلا مجله‌را نشر می‌کرد، یعنی دیگر ربطی بدولت آلمان نداشت و شاید کمکی هم از آن جانب بآن نمی‌شد. آن مجله بزبان و ادبیات فارسی و تشریح شیوهٔ تتبع و تحقیق اروپائی درمیان ایرانیان بسیار خدمت کرد. حکایت مفرحی در باب تفاوت شیوهٔ ملل مختلف در امر تحقیق و تتبع از آن مرحوم بیاد دارم که بد نیست اینجا بگنجانم. می‌گفت:

بچند نفر از ملیتهای مختلف پیشنهاد کردند کتابی دربارهٔ فیل بنویسند، هریك کتابی جدا. فرانسوی هرروز به باغ وحش می‌رفت ودر آن گوشه که فیلان را جا داده بودند روزی نیمساعت یك ساعت گردش می‌کرد ودرضمن فیلهارا تماشا می‌کرد و می‌رفت. بعد ازدوسه ماه کتابی بیرون داد بسیار ظریف و کوچك وقشنگ بنام L'Amour et l'Elephant مرد انگلیسی پاتاوهٔ خود را بست و کوله‌پشتی بدوشش گرفت وبه‌افریقا سفر کرد وسه چهار ماه درناحیه‌ای که فیلان در آن زندگی می‌کردند روزی چهار پنج ساعت به‌مداقه گذرانید وبرگشته کتابی نوشت تحت عنوان Trade and Elephant. آمریکائی چه کرد، روسی چه کرد، ایتالیائی چه کرد، واما مرد آلمانی هرروز صبح به کتابخانه می‌رفت وشب بیرون می‌آمد، مدت پنج سال هرروزی هشت نه ساعت آنجا تحقیق و تتبع کرد،

همهٔ کتابهای بچندین زبان مختلف را که در باب فیل نوشته بودند یا راجع بفیل در آنها مقاله‌ای یافت می‌شد خواند و یادداشت برداشت و عاقبت کتابی در چهار مجلد نوشت هر جلدی ششصد هفتصد صفحه و نام آنرا گذاشت «مقدمه‌ای برای تحقیق در بارهٔ فیل» . بین مقالاتی که در مجلهٔ کاوه منتشر می‌شد برحسب اینکه نویسنده‌شان چه کسی بود تفاوتهائی از همین قبیل دیده می‌شد . سلسلهٔ مقالاتی که خود مرحوم تقی‌زاده به امضای «محصل» درباب شعرای بزرگ ایران می‌نوشت وسابقاً بآنها اشاره شده است ، از آن نوع بود که آن مرد آلمانی نوشت ، یعنی هیچ چیز دربارهٔ هیچ یك از آنها درهیچ کتابی نبود که آنها را تقی‌زاده نخوانده و نقل نکرده باشد .

در دورهٔ چهار پنج سالهٔ اول بهمراهی جریدهٔ کاوه چند کتاب سیاسی و نیمه‌سیاسی هم منتشر گردید مثل کشف تلبیس و تاریخ مجلس ایران، و کتاب آقای جمال زاده در باب اوضاع اقتصادی ایران بنام گنج شایگان . کتبی که همراه دورهٔ علمی و ادبی کاوه منتشر گردید بیشتر جنبهٔ ادبی و تحقیقی و علمی داشت ، مثل تاریخ سنی ملوك الارض و الانبیاء حمزهٔ اصفهانی ویکی بود و یکی نبود جمال‌زاده . . . بعد هم مطبعهٔ کاویانی از ادارهٔ روزنامهٔ کاوه منتزع گردید، یعنی مطبعه را عبدالشکور نامی که متصدی ادارهٔ آن بود صاحب شد و بعضی کتابها مستقلا منتشر کرد مثل سفر نامهٔ ناصرخسرو با روشنائی نامه و سعادت نامهٔ منسوب باو ، وجه‌دین ناصرخسرو، زادالمسافرین ناصرخسرو، گلستان سعدی ، نصاب ابونصر فراهی ، تذکرهٔ شاه‌طهماسب صفوی ، منتخب‌لطایف عبیدزاکانی ، رباعیات خیام چاپ رزن ، موش و گربهٔ عبید زاکانی و غیره . بنده شك ندارم که در ریختن طرح اساسی برای انتشار این کتب مرحوم

تقی‌زاده دست داشته است و بعضی از کسانی که مباشرت طبع آن کتب را کردند ، مثل جواد تقی‌زاده و محمود غنی‌زاده ، از همکاران تقی‌زاده در انتشار روزنامهٔ کاوه بودند . آن مرحوم چنانکه پیش از این گفتم پیشنهادی به‌ایرانیان فرستاده بود که اگر دو هزار نفر در مجلهٔ کاوه مشترک بشوند و پول اشتراک خود را بپردازند مجله را ادامه دهد، ولی اولا این عده مشترک دست نداد پیدا نشد ، ثانیاً مطبعه از دست تقی‌زاده خارج شد ، نتیجه اینکه مجله سر نگرفت .

بنده به‌جنبهٔ سیاسی دورهٔ جدید کاوه کاری ندارم و بیشتر از لحاظ فرهنگی و ادبی بآن می‌نگرم ــ اگر چه از لحاظ سیاسی هم بعضی مقالات مهم و مفید دران هست ، مثل تاریخ نهضت مزدکی در ایران، و دورهٔ مقالات راجع به روابط بین ایران و روس (این هر دو را آقای جمال‌زاده نوشته است) و بحث در بارهٔ معاهدهٔ ۱۹۱۹ بین ایران و انگلستان که در کاوه آمده است ، و اینها از لحاظ تاریخی هم بسیار مفید است ــ مثلا در دورهٔ مجلهٔ کاوهٔ ادبی مقاله‌های راجع به‌فارسی فصیح و مقایسهٔ آن با فارسی خان والده ، یا منطق‌الطیر مسخ شدهٔ عهد مشروطیت ، و این قبیل عناوین ؛ مقاله‌های راجع بمقایسهٔ شعر فصیح باشعر کربلائی یاشعرخان‌والده (نظیر آنچه‌حالا درباب‌شعر نو می‌گویند)، اگربدقت‌خوانده شود‌روشن می‌گردد که مرحوم‌تقی‌زاده باسیل لغاتی که از راه استانبول و ممالک تحت نفوذ عثمانی وارد جراید و منشآت ایرانیان می‌شد بسیار مخالف بود . از قراری که من می‌فهمم در این باب بین آن مرحوم و مرحوم میرزا محمد خان قزوینی اختلاف سلیقه بوده است و بعضی از آن کلمات جدید را قزوینی درمحاوره و انشای خود بکارمی‌برده و در سر این امر بین آن دونفر مناظره و محاجه در

می‌گرفته است . انشای تقی‌زاده در تمام ادوار یکدست و صحیح بود و من درمیان معاصرین کمتر کسی دیده‌ام که باندازهٔ او بر لغـات زبان فارسی مسلط باشد و آنها را درست در معنی خود بکار برد و در هرجا برای هرمفهومی کوشش کند که درست آن لفظ صحیح را که حاق‌مطلب را برساند در جمله بنشانـد . تنها عیبی که بعضی ممکنست بـر انشاء تقی‌زاده بگیرند اینکه جمله‌های طولانی (بشیوهٔ آلمانی یا بشیوهٔ ترکی عثمانی) در آنها فراوان است ، وگاهی جمله دارد که یك صفحه و نیـم دراری آنست . ولی انشای قزوینی بتدریج در تحت تأثیر جرایدی کـه می‌خواند تغییر کرده و بمرتبه‌ای رسیده بود که (درمقدمـهٔ دیوان حافظ مثلا) بسیاربد شده بود . آثار این تغییر تدریجی در همان وقت کـه با جمال‌زاده و علی‌زاده و کاظم‌زاده و رضا تربیت و عزةالله هـدایت و حسینقلی خان نواب و امثال ایشان دربرلن محشور و معاشر بوده است مشهود می‌شده و مرحوم تقی زاده بـه او ایراد می‌گرفتـه است ، و از قرار معلوم گاهی قزوینی جواب می داده است که : در استعمال لغات غلطی که در افواه رایج شده است عیبـی نمی‌بینم ؛ ویك بار هم گفته بوده است : چرا به شاعران و نویسندگانی مثل سعدی و حافظ اجازه می‌دهید الفاظی را کـه مطابق مقیاس عـربی غلط است ، مثل تماشا و خصایل ، در نوشتهٔ خود بکار برنـد ولی مـا اجازه نـداریم چنین کاری بکنیم . تقی زادهٔ مرحوم می‌گفت من جواب دادم که «آخر آنهـا زنی بوده‌اند » و گویا این عبـارت من به قزوینی‌سوء اثر کردو ناگهان یك کلمه گفت « چه عرض کنم » و بعد ساکت شدو دیگر به‌بحث ادامه نداد .

مرحوم تقی‌زاده برای بنده گفت که قزوینی عادت داشت که در کتابچهٔ دستی و ورقه‌های کاغذ و تقویم روزانهٔ خود، در باب همهٔ اشخاصی کـه با ایشان محشور بود یادداشتهائی می‌کرد. گاهی از این قبیل بود که از آن شخص مطلب تازه‌ای یاد می‌گرفت، مثلاً از مرحوم میرزا فضلعلی آقای تبریزی که برای معالجه به‌برلن آمده بود و مدتی آنجا بود غالباً مطالب بقول خودش «ممتع» می‌شنید و یادداشت می‌کرد، ولی بیشتر لغات عجیب و استعمالات غریب و اقوال نادر و تعبیراتی که باعث حیرت او می‌شد و برایش تازگی داشت اگر می‌شنید می‌نوشت وهمه هم این را می‌دانستند و طبعاً هر کسی می‌خواست بداند قزوینی از قول او و درباب اوچه یادداشت کرده است. مثلا عبدالله‌خان هدایت وقتی که از برلن به‌سفر می‌رفت بقزوینی گفت: جناب آقای قزوینی، خواهش می‌کنم بمن بفرمائید درباب من چه‌یادداشتی کرده‌اید، ودراین باب بقدری اصرار ورزید که عاقبت قزوینی ناچارشد ناجواب بدهد. گفت: شما دولت علیـه را سرهم ــ دولتعلیه ــ می‌نویسید، این کار را نکنید و آن را دو کلمهٔ جدا بنویسید. تقی‌زاده می‌گفت: روزی که قزوینی درچهارم ژانویهٔ ۱۹۲۰ از برلن بسمت پاریس برگشت مـا همه در محوطـهٔ ایستگاه راه‌آهن پای قطار ایستاده بودیم. من از او حلال‌بائی طلبیدم و خواهش کردم اگر ترك اولائی از من سرزده است و چیزی گفته‌ام که برقزوینی گران و ناگوار آمده یا کار ناپسندی کرده‌ام بخودم بگوید تا عذرخواهی کنم و گله‌ای درمیان نباشد، و قزوینی ابا و امتناع می‌کرد و به‌انکار هرچه تمامتر می‌گفت: خیر، هیچ چیـزی در میان نبوده است که موجب شکایت و گله شده باشد و من ازشما بی‌نهایت

متشکر و ممنونم . ولی من بــاز اصرار کردم ، و التماس کرده گفتم در آن دفتر یادداشت لابد چیزی هم بنام من نوشته‌اید، و اوبالاخره درماند وگفت : بله ، فقط یك چیزبود ، و آن اینکه به‌آدم جلو روی خودش نمی‌گویند تو ژنی نیستی !

من این قصه‌ها را برای این می‌گویم که حضار محترم تقی‌زادهٔ واقعی را بشناسند و بدانند نه‌آن قدر ازعالم ملایك بود که ما دوستانش می‌گوئیم ، نه‌آن قدر عادی ومعمولی و پیش پا افتاده بود که دشمنانش جلوه داده‌اند ؛ درستش را بخواهید انسانی بود معتدل کــه همه نوع زندگی کرده بود وهمهٔ پست وبلند وخوب و زشت زندگی را دیده بود وبسیار رفیق و خوش محضر وگرم و عالی همت وملت دوست و وطن پرست بود . بنده نمی‌خواهم اینجا بایستم و مرثیه‌ای پر از مدیحه ایراد کنم ، می‌خواهم یادی از دوست خود بکنم و او را چنانکه بوده است بیاد بیاورم .

تقی‌زاده همان‌قدر که اصرار بحفظ فارسی از نفوذ مخرب السنهٔ اروپائی وفارسی عثمانی و کربــلائی داشت از اصراری هم کــه بعضی به‌خالص کردن فارسی‌از کلمات جاری عربی‌الاصل و نوشتن فارسی سره بکار می‌برند متنفر بود و باآن مبارزه می‌کرد و درمقالات مختلف او که در مجلات و جراید ایران منتشر گردیــده است آثار این تنفر او دیــده می‌شود ، بخصوص در مقاله‌ای که در ۱۳۱۴ در مجلهٔ تعلیم و تربیت منتشرشد و ازآنجا دریکی ازجراید یومیه نقل کردند و سپس آن شماره را توقیف کردند و در همان جریدهٔ یومیه شروع بــه‌انتقاد ازتقی‌زاده و دشنام دادن به‌او کردند ، وآن شمارهٔ مجله را هم جمع کردنــد ، و تمام

این کارها بجهت این بود که اصرار فرهنگستان را به‌خالص کردن فارسی از راه منسوخ کردن لغات متداول عربی‌الاصل و ترویج کردن کلمات مجعولی که آنها را فارسی گمان می کنند ساد انتقاد گرفته بود.

چند کلمه هم از تألیفات مرحوم تقی‌زاده که بصورت کتاب یا رساله نشر شده است عرض کنم :

مقدمهٔ تعلیم عمومی رساله‌ایست در اثبات اینکه باید عموم مردم ایران باسواد شوند، و برای باسواد شدن ایشان بایـد خط فارسی آسان باشد ، و آسان کردن خط فارسی ممکن نیست مگر به‌اینکـه عوض شود و خط لاتین را به‌نحوی که بدرد نوشتن فارسی بخورد جانشین آن کرد. این را آن مرحوم نوشت و البته موافقینی هم داشت . ولی چنـد سال بعد ملتفت عیوب و زیانهائی شد که از این راه ممکنست عایـد ایـران بشود، و از این عقیده برگشت وعلاوه‌براینکه دردوسه جا صریحاً استغفار کتبی‌ازابر از این‌عقیدهٔ خود کرده است بنده ازعلم و اطلاع خود شهادت می‌دهم که لااقل در بیست وچند سالهٔ اخیر عمر خویش باتغییر خط فارسی بکلی مخالف بود .

از پرویز تا چنگیز رسالهٔ کوچکی است در تاریخ ایران از ختـم ساسانیان کـه ناتمام مانـده و فقط تـا دورهٔ بنی‌امیه است و آن را بـا یادداشتهائی که درطول سنین متمادی جمع شده بود به‌آقای احمد افشار شیرازی سپرده بود که تجدید چاپ شود وبنده نمی‌دانم که فعلا بچه‌حال است و در کجاست .

گاه شماری حاوی مقداری از تحقیقات آن مرحوم است در باب تقویم وتاریخ‌گذاری وعلم نجوم درایران از دوره‌های قدیم تا زمان ما ، و هر کس بران نظری بیندازد ملتفت نهایت دقت و وسواس آن مرحوم درصحیح بودن مندرجات کتاب خود وگمراه نکردن خواننده می‌شود که

چند بار باتتمه و تکمله وذیل وفائت ذیل وغلطنامه مندرجات کتاب را تصحیح کرده است وعاقبت در بعضی نسخه‌ها هم (من جمله نسخه‌ای که به‌بنده مرحمت کرده‌بود) بخط خودچندین اصلاح وتصحیح‌هم درحواشی کتاب اضافه کرده بود .

مانی ودین او، اساساً تحریرچند کنفرانسی بود که دراین‌موضوع ایراد کرده بود، بعد به‌آقای افشارشیرازی داده و از ایشان خواهش کرده بود مقداری ازمتون عربی و فارسی مربوط به‌مانی را ازچند کتاب قدیم و معتبر برداشته ضمیمهٔ‌آن کند، ولی کتابی که منتشر شده است از آنچه خودآن مرحوم درنظرداشت بسیار دورشده است .

بیست مقاله مجموعهٔ مقالاتیست که بعضی را خود آن مرحوم بفارسی نوشته بوده و برخی را به‌السنهٔ دیگرانشاکرده بوده و درمجلات خارجی‌منتشرشده بوده‌است، وبعضی‌ازدوستان‌اینهارا هم بفارسی ترجمه کرده‌اند وبنگاه ترجمه ونشر کتاب‌آن‌را منتشرساخته است. مقاله‌هائی که به‌السنهٔ فرانسه وآلمانی‌وانگلیسی درمدت‌اقامت دراروپا نوشته‌حاوی اکتشافات تازهٔ‌آن مرحوم است چه دربارهٔ‌گاه شماری ایران و چه درباب عصر وتاریخ مانی و مانویان ـ وحاصل آن اکتشافات در این مقاله‌های ترجمه شده‌آمده است .

سلسلهٔ مقالات‌آن مرحوم در بارهٔ فردوسی که به‌امضای محصل در دورهٔ جدید کاوه در چندین شماره منتشر شده بود بار دیگر در هزارهٔ فردوسی با اغلاط بیشمار منتشرگردید، و بار سوم آقای حبیب یغمائی مباشرت طبع آن را از جانب انجمن‌آثار ملی بعهده گرفته و در کتاب فردوسی وشاهنامهٔ او منتشر کرده است. مطالبی پس از تحریر اصلی این مقالات معلوم شد که بعضی ازمندرجات آن‌مقالات را ضعیف کرده است،

من‌جمله اینکه فردرسی نسخه‌ای ازشاهنامه رابرای صاحب خان‌لنجان در ۳۸۹ تحریر کرده است، یا اینکه یوسف رلیخائی ببحر متقارب ساخته . وبنده مقاله‌ای راکه درابطال این دو نسبت نوشته بودم و درلندن درمجلهٔ روزگارنو منتشرگردید قبل ازنشر بنظرخودآن مرحوم رسانیده بودم و باآن مقاله موافقت کرد و فرمودکه بنویسم که دیگر بـه‌این دو مطلب معتقد نیست . اگرحال او دراواخرعمرمناسب این می‌بودکه این مقاله‌ها را حك و اصلاح کند، یا اگر نشر وتحریرآنها را به‌بنده واگـذارکرده بود بنده مسلماً نمی‌گذاشتم غلطها و اشتباهات‌آن مقالات تجدید طبع و تخلید شود . حالا چاره‌ای جز این نیست که رساله‌ای در رد و ابطال‌آنها بنویسیم‌ومنتشر کنیم.

مقالهٔ معتبر وجامع آن مرحوم درشرح احوال ناصرخسرو که در مقدمهٔ دیوان او چاپ شده است هنوز بهترین شرح احوالیست که ازبرای آن شاعر بزرگ نوشته شده است و می‌ارزدکـه با شرح و توضیح و آوردن تمام شعرهای استشهاد شده بصورت کتابی چـاپ شود و برای تدریس شیوهٔ تحقیق‌وتتبع دردانشگاه تدریس شود.

سلسلهٔ خطابه‌های نه‌گانهٔ او در تاریخ عرب قبل از اسلام‌ومقارن ظهور اسلام که در دانشکدهٔ معقول ومنقول (الهیات و معارف اسلامی) ایراد کرده بود بصورت رساله‌های جداگانه منتشرشده بود وحالا آنها را شرکت‌سهامی چاپ افست باهتمام آقای ایـرج افشار در مجموعـهٔ مقالات تاریخی تقی‌زاد تجدید چاپ کرده است .

سلسلهٔ خطابه‌های‌دیگری که بعنوان درس درهمان دانشکده‌راجع بتاریخ علم در اسلام ایرادکرد جزوه جزوه چاپ می‌شد وتا حدودصدو سی صفحهٔ آن‌را بنده دیدم ونمی‌دانم آیا باقی‌آن هم چاپ شد یا خیر ،

ویادداشت‌های آن مرحوم در آن موضوع چه‌شده است . ظـاهـراً کار ناتمام مانده است .

مجموعه‌ای حاوی چند مقالهٔ تقی‌زاده ویك مقالهٔ جمال‌زاده هـم کتابخانهٔ طهران منتشر کرد ، وخطابه‌هائی‌را هم که در باشگاه مهرگـان درباب تاریخ مشروطیت ایران خوانده بود آن باشگـاه در مجلدکی جداگانه نشر داده است .

همچنین مجلدی حاوی دو خطابهٔ تقی‌زاده در موضـوع «اخـذ تمدن خارجی» و «آزادی ، وطن ، ملت ، تساهل» که اینها هم درهمان باشگاه ایراد شده بود چاپ شده‌است .

تحفةالملوك‌از کتابهای فارسی اوایل قرن هفتم‌هجری که کتابخانهٔ طهران منتشر کرد به‌اهتمام آن مرحوم استنساخ وچاپ شده است ، ودر شمارهٔ اول مجلهٔ روزگار نوهم مقاله‌ای هست که آن مرحوم تـرجمـه بفارسی کرده است .

جماعتی‌ازعلمای مستشرق اروپا کتابی حاوی‌مقالات متفرق‌بیرون آوردند که‌آن‌را بمناسبت ۷۵ سالگی مرحوم تقی‌زاده تقدیم او کردند و آن‌را یك‌ران ملخ A Locust's Leg نامیدند. مباشرت چاپ‌وانتشاراین کتاب را پروفسور هنینگ داشت .

بسیار ازخـانمها وآقایان محترم عذر می‌خواهم که این خطابهٔ من خیلی مفصلتر ازآن‌شدکه قصد آن‌را داشتم ولی در گفتگوی راجع بمرحوم تقی‌زاده اختیار ازدست من خارج می‌شود ، بمضمون آن شعر معروف که :

حرامم آید از دیگران سخن گفتن
وچون‌حدیث‌تو آید سخن دراز کنم

بَشَخشُم یا بَچَخشُم

چنان برمی‌آید که این لغت به این تلفّظ به‌معنای قی، و بخس و
پلید و پلشت و «کثیف» بکار می‌رفته‌است و بعد از قرن ششم و هفتم هجری
کم‌کم متروك و مهجور شده‌است و بصورتهای مصحّف در فرهنگها وارد
شده‌است و مؤلفین کتابهای لغت حتی معنی آن را هم درست ادراك نکرده
و چیزهای عجیب نوشته‌اند. در دو مأخذ از مآخذی که شاهد استعمال
این لغت در آنها آمده‌است معنی روشن است و در دو شاهد تلفّظ هجای
آخر دالمه، و از مجموع آنها شکل تقریبی اصل لغت استنباط می‌شود.
همهٔ مستخرجات از کتب لغت و شواهد استعمال لفظ را در این مقاله
از مدّ نظر خوانندگان می‌گذرانم و سپس باز به بحث دربارهٔ آن
برمی‌گردم.

در کیمیای سعادت غزالی (چاپ آقای احمد آرام)[1] عبارتی در
وصف قرّاآن جاهل آمده است که « ... تکبّری در سر ایشان پدید آید
که منّت بر مردمان نهند که ما خود چنین می‌کنیم و عجیبه‌ای دارند که
خویشتن از کسی فراهم گیرند تا وی را بر نجانند، و پاکی خویش عرضه
کنند و فخر خویش پدیدآرند و دیگران را . . . نام کنند» بجای این
سه نقطه که من در این عبارت گذاشته‌ام آقای آرام لفظ بخس گذاشته‌اند

۱ ـ ج ۱ ص ۱۳۳ چاپ اول ، خود آقای آرام بودند که توجه این
جانب را به این لغت جلب کردند . دقت ایشان در ضبط صورت مکتوب نسخ
به حل معما بسیار کمك کرد .

و در حاشیه این یادداشت را نوشته‌اند که : در شش نسخهٔ خطی کهنه که ضمن چاپ این کتاب مورد نظر بوده است کلماتی بدین اشکال نوشته بود.

حسم، بخشم، بجسنم، سخسم، بجحشم

نام راجعه بکتاب احیاءالعلوم که در این مورد «لقوه بالقذر» آورده است کلمهٔ بجس را مناسب دانستم و درج کردم». بنده به نسخهٔ عکسی کیمیای سعادت که در اختیار دارم (از نسخهٔ کتابخانهٔ چستر بیتی) مراجعه کردم، آنجا بجسنم دارد. در ترجمهٔ رسالهٔ قشیریه که مرحوم فروزانفر چاپ کرده است نیز عبارتی هست[1] که در آن می‌گوید: «وشبی که در پیش او نهاده بود از آن سیاه می‌شد من با خویشتن گفتم چه بشحشم‌اند اولیاء تو ، خداوندا ، میان ایشان یکی پاکیزه نیست » . و در حاشیه‌ای که آن مرحوم بر این عبارت مرقوم داشته است می‌گوید که : متن عربی «ما اقذر اولیائک یارب» پس اینجا هم آن لفظ در قبال قذر بکار رفته است.

در یک شعر سنائی در حدیقةالحقیقه[2] و در یک شعر خاقانی در تحفةالعراقین[3] و در شعر دیگری از خاقانی در دیوان[4] همین لفظ بصورتهای مختلف آمده است . سنائی گوید :

آن خوش از نفس شهوت و شره است ورنه جای بشختم تنه است

و خاقانی در تحفه گوید .

بیش درشان سپهر و انجم این بوده فرخچ و آن تحجُّم

(با نسخه بدل تخثم) که از آن معلوم می‌شود این لفظ معنائی از

۱ــ ص ۶۸۱ــ این را نیز جناب آقای آرام به بنده نشانی دادند .

۲ــ چاپ جناب آقای مدرس رضوی ص ۳۶۱ س ۳؛ در چاپ بمبئی و نسخ خطی و عکسی که بنده بدست داشتم این بیت نبود .

۳ــ چاپ قریب ص ۱۲۲ .

۴ــ چاپ سجادی ص ۸۴۳ .

عالم ورحچ یعنی زشت و ناریبا وپاشت ورشت وزبون و بدداشته[1]. آقای قریب در حواشی تحفه (ص۲۶۴) به فرهنگ رشیدی و برهان قاطع حواله داده است. بازخاقانی در دیوان قطعه‌ای مطوّل دارد که بنای روی در آن بر حرف مضموم قبل از میم است و همچنانکه در متن تحفهٔ او، بصورت مصحّف آمده است:

نامم همای دولت و شهباز حضرت است

نه کرکس فَرَخْجی و نه زاغ تَحَشْم است

و بر حسب نسخه‌ای دیگر در حاشیه «نی کرکس فَرَخْج و خدراع تَخَشُّم است». و این صورت اخیر بسیار نزدیک بصورتیست که بعاعتقاد بنده شکل اصلی کلمه بوده یعنی تَخَشْخُشْم

کلمه را صاحب فرهنگ جهانگیری در شعر سنائی درحدیقه بصورت بشخشم دیده و آن را صیغهٔ مضارع از شخشیدن بمعنی لغزیدن گمان برده و گفته است: بِشَخْشم با اول مکسور و ثانی مفتوح بمعنی لغزیدن[2] آمده . حکیم سنائی درمذمّت دنیا گوید:

آن خوش از بهر و شهوت و شره است

ورنه جای بشخشم و تبه است

سایر لغت نویسان (رشیدی و صاحب برهان قاطع و شعوری و انندراج و ناظم‌الاطبا و نویسندگان لغت‌نامهٔ دهخدا) همین را نقل کرده و بشخشم وشخش وشخشم، همه را، بمعنی لغزش و سقوط آورده‌اند او ودیگران هیچ فکر نکرده‌اند که صیغهٔ مضارع مشتق از شخش وشخشیدن

۱ ــ در شرح ابجدی بر تحفةالعراقین (ص ۱۲۸) مصراع دوم چنین آمده : این تودهٔ میخ و آن تحجّم، و تحجّم را شتر کوزپشت معنی کرده سپس گوید : در بعضی نسخ بجای تحجم ، تخیم آمده و آن بمعنی خیمه زدن است.

۲ــ نگفته‌است بلغزم و گفته لغزیدن، ودیگران هم ازاومتابعت کرده‌اند!

در این بیت سنائی چگونه می گنجد. نیز هیچ یك این بشخشم و بچخشم را با آن لفظ دیگر که در دو شعر خاقانی آمده است مربوط نکرده اند آن را هم برحسب اینکه بیت‌ها را مطابق ضبط کدام نسخه بخوانند بدو صورت تلفظ کرده اند یکی تخْجُم (به اول مفتوح ثانی زده و جیم مضموم، بروزن انجُم) و دیگری تخجُّم (بفتح اول و ثانی و تشدید حرف سوم مضموم، بروزن تفعّل). در فرهنگ جهانگیری فقط صورت نخستین آمده است زیرا که مصراع را در نسخهٔ خود چنین داشته: نی کرگس فرخجه و نی زاغ تخجم است، و لفظ را برحسب ظاهر عبارت خاقانی بمعنی خرنس و خداوندشرمعنی کرده است. صاحب فرهنگ رشیدی که بیت دیگر خاقانی را دیده بوده واین بیت راهم در نسخهٔ خود بصورت «نه کرگس فرخج ونه زاغ تخجم است» داشته تلفظ کلمه را بصورت دوم تصحیح کرده است ولی همان معنی را برای آن قبول کرده. حسین بن خلف در برهان قاطع از جهانگیری پیروی کرده و برحسب معمول خود شاهدها را هم حذف کرده است

به اعتقاد این بنده لفظ در همهٔ این شواهد شعر و نظم یکی بوده، و آن بخشم و بتخشم (برحسب تلفظ‌ها یا لهجه‌های مختلف) بوده است. اینکه حرف اول ب یا پ بوده است معلوم نیست، و اینکه حرف دوم چ ممکن نیست باشد بحکم از اینجا استنباط میشود که در بعضی لهجه‌ها شین جای آن را گرفته است.

معنی آن چیزی شبیه به پلید و نجس و کثیف (بمعنی امروز و برحسب استعمال ما در زبان محاوره) بوده است. کسانی که کلمه را در شعر سنائی و شعر خاقانی دیده‌اند معنائی از ظاهر عبارت استنباط کرده و وزنی وضبطی مطابق نسخه‌ای که دیده‌اند با دو صورت مختلف **بشخشم** و **تخجم** و دو معنای حدسی جدا از یکدیگر بآن داده‌اند[1].

۱ــ حق اینست که از آقای علی رواقی جوان فاضل محقق که در یافتن بعضی از مآخذ با بنده یاری و همراهی کردند تشکر کنم.

سنجش شاهکارهای ادب فارسی بر مبنای درک خارجیان

-۲-

استادی درهردو زبان برای مترجم اولین شرط است ولی درکنار این شرط ، مترجم یك اثر ادبی بزرگ باید از ذوق ادبی سرشار باشد زیرا در اثرهای ادبی، زیبایی وتناسب الفاظ که‌قالب معانی‌اند فوق‌العاده مهم ومؤثرند وتنها کوشش بر اینکه مفهوم و معنی اثر بتقریب در ترجمه بگنجد کافی نیست و در این حالت تأثیر و خاصیت و روح اصل از بین میرود .

نبی اکرم (ص) فرموده ان‌من‌البیان لسحرا. در ادبیات فارسی مواردی که سحر کلام اثرات شگرفی پدید آورده است کم نیست .

ازجمله اینکه‌نصربن‌احمد شهریار بزرگ سامانی‌درهرات توقف طولانی کرد و بزرگان و سران لشکر اشتیاق مراجعت بدارالملك بخارا و دیدار زن و فرزندان داشتند ولی پادشاه را « ساکن دیدند و هوای هری در سر و عشق هری در دل او » ناچار دست بدامان رودکی شدند و از او چاره خواستند و رودکی قبول‌کرد « که نبض امیر بگرفته بود ومزاج او بشناخته دانست که بنثر با او در نگیرد روی بنظم آورد و قصیده‌ای بگفت »

خلاصه رودکی قصیده‌ایرا که به مطلع زیر است بساخت ودرمجلس امیر شروع بخواندن‌کرد :

بوی جوی مولیان آید همی		بوی یار مهربان آید همی

تا بدانجا رسید که .

میر سرو است و بخارا بوستان		سرو سوی بوستان آید همی

«چون رودکی بدین بیت رسید امیر چنان منفعل گشت که از تخت فرود آمد و بی‌موزه پای در رکاب خنگ نوبتی آورد و روی به بخارا نهاد چنانکه رانین و موزه تا دوفرسنگ در پی امیر بردند به برونه وآنجا در پای کرد و عنان تابخارا هیچ جای بازنگرفت».[۱]

این اعجاز کلام در چیست ؟ بدون شك فقط در معنی نیست بلکه زیبایی وتناسب وتلفیق کلام وتأثیر الفاظ درآن سهم بسزایی دارد و در ادبیات فارسی از این نوع کم نیست .

۱ — چهار مقاله ، تالیف احمد ابن عمربن علی النظامی العروضی السمرقندی ، بسعی و اهتمام و تصحیح محمدبن عبدالوهاب قزوینی، چاپ بریل، سنهٔ ۱۳۴۵ هجری قمری ص ۳۵—۳۸

اگر مترجم فقط قادر باشد که معانی را کم و بیش بتقریب بزبان دیگر درآورد کار شایانی از پیش نبرده است.

سعدی در گلستان میفرماید: «پیش یکی از مشایخ گله کردم که فلان بفساد من گواهی داده است گفتا بصلاحش خجل کن»

حف القلم ولله در قائل!

نویسندهٔ محترم یکی از غزلهای سعدی را بمطلع:

آمدی وه که چه مشتاق و پریشان بودم
تا برفتی ز برم صورت بیجان بودم

در ترجمه ناپذیری مثال آورده و نوشته‌اند: «اگر بخواهیم این غزل را بزبانهای غربی ترجمه کنیم باید نخست مکتبی بوجود بیاوریم که خواننده مفاهیمی نظیر آتش خلیل، تراش قلم، زبان قلم، خار مغیلان را درك کند».

نویسندهٔ محترم باید بدانند این مکتب و مکتبهای وسیعتر با درجات بالاتر را اساتید و خداوندگاران سخن فارسی قرنهاست پدید آورده‌اند اما باید دانش‌آموزان وطلبه‌هایی بیابیم که با پای ارادت وشوق طلب به این مکتبها روی آورند و با فروتنی و بی‌ادعایی سالهای دراز در آن جا تلمذ کنند که «تا ارادتی نیاورند سعادتی نبرند».

بعد افزوده‌اند «این کار ــ یعنی پدید آوردن آن مکتب ــ دشوار و دامنه‌دار است».

آیا انتظار داشتند که هر خارجی بمجرد فرا گرفتن الفبای فارسی و خواندن دوسه کتاب بتواند غزلیات سعدی را بزبان خود ترجمه کند؟ این خداوندگار سخن که خواجه لسان‌الغیب با آن مقام استادی او را «استاد سخن» خوانده است، این سلطان خودکامهٔ ملك ادب فارسی که الفاظ و کلمات و تعبیرات با سر بخدمتش میدوند تا در غزلیات او برای خود جایی بیابند که تا شوکت و قدرت زبان پارسی برخاست با نام بعنوان نمونهٔ زیبایی و تناسب ودلاویزی مثل زنند و کلامی که از ترکیب و تلفیق آنان با طبع پراعجازسعدی حاصل میشود تا شکوه و جلالت زبان فارسی برخاست بصفت سهل و ممتنع موصوف شود!

پس اگر فلان مستشرق یا مترجم خارجی بدلیل «تفاوت جامعه‌های غربی با شرقی»، بعلت «تازه کار بودن»، بعلت «انس عمیق نداشتن» با مضامین و مفاهیم یك اثر ادبی وبالاخره بعلت اینکه «شاعر یا نویسندهٔ بنام در زبان خود نیستند»[1] نتوانستند یك شاهکار ادب فارسی را بزبان غربی ترجمه کنند این

[1] ــ کلمات وتعبیرات داخل گیومه از صفحاتی است که نویسندهٔ محترم مستشرقان ومترجمان خارجی را جای‌بجای درگفتار خود بآنها توصیف کرده‌اند.

ناتوانی دلیل ضعف کار و عدم علم و اطلاع و تبحر آنان است یا نقص کار استادان ادب فارسی ؟ چه خوش مصداق پیدا میکند این بیت خواجه لسان الغیب در اینمورد :

هرچه هست از قامت ناساز بی‌اندام ماست
ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

اگر مترجم بر زبان دوم مسلط باشد ولی شخصیت وسبك وشیوه ومختصات ومعتقدات ومکتب خاص شاعر را بالتمام نشناخته باشد باز درکار ترجمه موفق نمیشود .

برای مثال بچند بیت از این غزل مولوی توجه نفرمایید .

بروید ای حریفان بکشید یار ما را
بمن آورید آخر صنم گریز پا را
به بهانه‌های شیرین و ترانه‌های موزون
بکشید سوی خانه مه خوب خوش لقا را
اگر او بوعده گوید که دم دگر بیایم
همه وعده مکر باشد بفریبد او شما را

آیا ظاهراً این اشعارساده نیست وآیا برحسب ظاهرغیریك ازاین کلمات بیش از یك معنی دارد؟ ازنظر سطحی ترجمهٔ این ابیات کارساده و بی‌دردسری است . اما کجاست آن دریای ژرف معانی وآن حالات خارج از حد توصیف و بیان عرفانی که این الفاظ و این نظم چون آب روان فقط موجهای کوچك و ساده درسطح آنند و طوفانها در دوردستها و مرواریدها دراعماق آن خفته‌اند؟ آن اشتیاق و طلب و تمنای وصال جانی پاك درآرزوی جان پاکی دیگر، جانان معشوق و مرادی که ملهم عاشق و مرید خود شد تا اثری جاودانه بنام کلیات شمس تبریزی در اقلیم سخن بیافریند .

اما درمورد حافظ که نویسندهٔ محترم بطورخاص ازاوسخن بمیان آورده‌اند و زبان او را به « محلی بودن » وصف کرده‌اند باید عرض کنم ایشان تجاوز قلم را بساحتی برده‌اند که طایر اندیشه‌را یارای پرواز بآنجا نیست وبآن‌آستان نرسیده پرمیریزد .

قبلا بطورخلاصه راجع بحداقل‌شرایط لازم برای ترجمهٔ آثارادبی بزرگ سخن گفتیم وتکرار نمی کنیم .

درك آثارمعمولی که تعلق بیك دوره وزمان معین‌دارند آسانتر است وشاید اگرمترجم بر زبان‌خود وبر زبان صاحب اثر تسلط داشته باشد وازروح ومقتضیات زمان صاحب اثرواقف باشد بتواند اثررا خوب بشناسد ودرترجمه کارشایسته‌ای

از پیش ببرد ولی آثارجهانی مانند غزلیات حافظ، آثاری که نتیجه وحاصل حد کمال پختگی عرفان شرقی ومثال اعلی زبان ادب فارسی است ، آثاری که در زمان خود شاعر چون «قند پارسی به بنگاله» رفته و «طوطیان هند »را «شکرشکن ساخته »، آثاری که درزمان خود شاعر «سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی را» ازخود بیخود کرده وآنانرا بوجد و حالت درآورده ، آثاریکه در زمان خود شاعر« عراق وفارس » را تسخیر کرده و روی به « تبریز و بغداد » نهاده است، آثاریکه « یکشبه ره صد ساله » رفته است، آثاریکه در بلاد اروپایی چون گوته سیفتگان وستایشگرانی داشته که آرزومیکرده اند از شراب آسمانی او جرعه‌ای بیاشامند ، درك و فهمش کارهمه کس نیست تا چه رسد دست بترجمه یاریدش .

برای درك مفاهیم ومعانی غزلیات حافظ گذشته ازاحاطهٔ کامل بزبان باید حافظ را شناخت وبرای شناسایی حافظ درقدم اول باید تصوف و عرفان شرق‌را شناخت ، باید با جذبات شوق وشوروشیدایی ، با وارستگی واستغنای فقر، با قلمروسلطنت بی‌یاری وقناعت ، بـا نعم معنوی واستغنای واقعی و خودکامگی رندی و قلندری خویشی و نزدیکی داشت تا «حالات» خاص حافظرا شناخت.

باید جواز عبور دردنیای حافظ ، دراین دنیای پرازشگفتیها و «حالات» گوناگون داشت . باید دانست کـه نازك طبعی او بدان پایه است که « از نفس فرشتگان ملول میشود». باید دانست کبریای تجرد و وارستگی او بدان‌جاست که « ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت » با این رند قلندر پشمینه‌پوش « بادهٔ مستانه » میزنند . باید درآن مجلس میگساری کـه حافظ « باده از جام تجلی صفات » مینوشد ملازمت داشت . باید بـآن درجه از محرمیت رسید که همراه حافظ پروانهٔ ورود بمیخانه‌ایکه ملایك «گل آدم را سرشته و بپیمانه‌میزدند» وارد شد واگر باری این‌مقامات دست نمیدهد وتوفیق گل‌چیدن ازشاخسار این حدیقهٔ معانی حاصل نمی‌شود لااقل این سعادترا داشت که « به پای گلبن‌ایشان گیاه » بود .

گفتار حافظ ازاین‌حالات، اینچنین چشمه‌های فیاض آسمانی تراوش‌یافته که آنهـارا بالاتر از حد توانایی بشری دانسته و به « لسان‌الغیب » موصوفش کرده‌اند .

مسلم است که ترجمهٔ آثار چنین کسی بآسانی میسر نیست ولی آیا عجز مدعیانرا باید دلیل نقص بکمال اودانست ؟ حاشا وکلا !

باید از بادهٔ شبگیرحافظ مست بود تا معنی شراب ومستی و شوریدگی‌را درغزلیات او دریافت . باید وادی‌صعب سیروسلوك را قدم بقدم با پای ریاضت بل با سرارادت پیمود تا بآن مرحله ازکمال رسید که معشوقی ازلی بی‌پرده و

بی‌حجاب تجلی کند . اشارتم باین غزل حافظ است که میفرماید

زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست
پیرهن چاک و غزلخوان و صراحی در دست

نرگسش عربده جوی و لبش افسوس کنان
نیم شب مست ببالین من آمد بنشست

سر فرا گوش من آورد و بآواز حزین
گفت کای عاشق شوریدهٔ من خوابت هست ؟

عاشقی را که چنین بادهٔ شبگیر دهند
کافر عشق بود گر نشود باده پرست

این غزل بتنهائی ارزش آنرا دارد که یك عمر برسر آن رود و هنوز سالکی که اهل درد وحال وشور باشد نقد عمررا در سرایش شوروشیدایی قلبی کم عیار میشمارد وای خوشا که رسیدن باین مقام ودرك این حالات و این اشعار نصیب جان نامحرمان نیست چو آن شاعر آسمانی بیرخود نحود «سرمنزل عنقا» راه نیافته و قطع این مرحله با « مرغ سلیمان » کرده است .

گفتار حافظ را درجایی چنین توصیف کرده‌اندکه « روشنی بخش اهل دل وخواص است ودرآسمان معانی فیض بخش عام نمیتواند باشد ».

بدون تردید عامهٔ خوانندگان ازگفتار حافظ نمیتوانند معانی ومفاهیمی راکه خواص واهل دل درك میکنند دریابند (چنانکه بین خواص و اهل دل نیز معانی ومفاهیم گفتار حافظ با صورتهای مختلف تجلی میکند ویکسان نیست) ولی این مطلب مانع ازاین نیست که همین گفتار با همین معانی دقیق وباریك که گاه تاب وتوان رسیدن بدرك آن ازقدرت اهل دل وخواص هم خارج است قبول عامه داشته باشد و دارد ودر زمان خود حافظ با همهٔ تنگ نظریها و اغراض و عداوتهای قشریان وکوته نظران سخن اوچنان بلندآوازه بوده که بدیار دور دست میرفته است و«قبول خاطر ولطف سخن او» مورد حسد وکینهٔ حاسدان قرار میگرفته چنانکه دراین معانی خود فرموده است

شکر شکن شوند همه طوطیان هند
زین قند پارسی که به بنگاله میرود

طی مکان ببین و زمان در سلوك شعر
کاین طفل یکشبه ره صد ساله میرود

وجای دیگر فرموده :

بشعر حافظ شیراز میرقصند و مینازند
سیه چشمان کشمیری وترکان سمرقندی

وجای دیگر فرموده :

عراق و پارس گرفتی بشعر خوش حافظ

بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است

و بالاخره خطاب بحاسدان که از نظم عالم گیر و لطف سخن او دررنج وحسدند میفرماید

حسد چه میبری ای سست نظم بر حافظ

قبول خاطر ولطف سخن خدا داد است !

وازاینها همه گذشته این مقبولیت عامه بحدی است که می‌بینیم تا بامروز از دیوان خواجه تفأل میزنند وهر کسی نقش خواسته‌ها و امیال و آرزوهای نهانی خود را در خلال کلمات حافظ که گویی مدد از فیض روح‌القدس دارد میجوید .

سومین استباه نویسندهٔ محترم آنست که درپیشگاه اساتید وخداوندگارانی که‌ملك ادبرا یکسره زیر نگین‌دارندو آنانکه‌درمکتب «الفقرفخری» کارآموخته و در مهد عرفان و تصوف نشو و نما یافته‌اند «بموجودی بانکی » استاد مغرب زمین و «کارت American Express» نادیده‌اند و قدر دانش و فرهنگ و ادبرا به پشیزی رسانیده و این یوسف مصریرا به ثمن بخس و دراهم معدوده فروخته‌اند و ای دریغا که از این سودای خام غافل مانده‌اند !

اینك چند جمله از گفتار ایشانرا بعنوان مثال ذکر میکنیم که در مورد ترجمهٔ این بیت شاهانهٔ حافظ نوشته‌اند :

بر در میکده رندان قلندر باشند که ستانند ودهند افسرشاهنشاهی

ایشان چنین نوشته‌اند :

«مثلاً وقتی بخواهیم برای استاد امریکایـی خاورشناس شعر حافظ را ترجمه کنیم :

بر در میکده رندان قلندر باشند که ستانند ودهند افسرشاهنشاهی

بکمك دانشجویان ایرانی و دیکسیونرهای تازه چاپ شاید بتوانیم کم وبیش ترجمهٔ کلمات میکده و رند و قلندر و افسر را بیابیم ولی معلوم است که این چنین مفاهیم در زبان انگلیسی وجود ندارند . کلمات انگلیسی در چنین رشته‌ای انسجام نیافته‌اند و اگر هم وجود دارند قطره وار است نه بحرآسا . اساساً برای استادمغرب زمین که‌خودش‌این‌زیست‌هارا ندارد ـ اعتبار وموجودی حساب بانکی درآغازهرماه معلوم وکارت American express درید اختیار اوست مشکل است تصور کند که از روی استغنا بـر در سرای میکده . . . الخ » .

همچنانکه گفتیم برای آنانکه ازمفاهیم عرفانی بویی نبرده‌اند و بقلمرو ملك استغنا و بی‌نیازی راه نیافته‌اند درك این مسایل دقیق و باریك و معنوی دشوار است. آنان کجا میتوانند بفهمند شکوه استغنا و بی‌نیازی تا چه حد است که شاعر فرموده:

گرچه گردآلود فقرم شرم باد از همتم
گر بآب چشمهٔ خورشید دامن تر کنم

آنان کجا ره بقلمرو سلطنت درویشان نبرده‌اند تا مفهوم این ناز و کشی و رعنایی را دریابند:

گدای میکده‌ام لیك وقت مستی بین
که ناز بر فلك و حکم بر ستاره کنم

آنانکه هرگز از «چشمهٔ عشق» وضو نساخته‌اند کجا تاب آن مردانگی و شهسواری دارند که «چهار تکبیر زند یکسره بر هرچه که هست».

برای آنانکه نخواهند بامات «دیپلمیوبرهای تازه چاپ» بر همهٔ تحت اللفظی کلمات میکده و رند و قلندر و افسر را بیابند مسلم است که اشعار خواجه و نوادری امثال او بر ایشان معنی و مفهومی ندارد

برای آنانکه دین و دنیا درگرو «کارت American Express» دارند و غایت منظورشان و آیات مقدسشان موجودی و حساب بانکی است چه جای بحث این مسایل است و آنانکه بخواهند با ورقهٔ کارت American Express و معیار موجودی بانکی اشعار حافظ را که آیات بینات ذوق و ادب فارسی و عرفان شرقی است بسنجند باد بدست خواهند داشت.

بادهفروش بدنیا که بسی سود نکرد	آنکه یوسف بزر ناسره بفروخته بود

***

در پایان این مقال دریغم آمد که چندکلمه‌ای راجع به میراث فرهنگی و علمی و ادبی خود سخن نگوییم.

در دنیای امروز که دنیای مادیات وغلبهٔ حکم ماشین و صنعت بر احکام اخلاقی و معنوی است بر صاحبدلان و ارباب رای و بصیرت است که تا آنجا که میسر باشد در تقویت مبانی اخلاقی و معنویات و زنده نگاهداشتن وتجلیل و تکریم فرهنگ و دانش و ادب و مواریث ملی بکوشند.

خوشبختانه ما وارث یکی از وسیعترین، درخشانترین و پردامنه‌ترین فرهنگ‌های باستانی هستیم که زمانی بفرهنگهای کشورهای دیگر نیز بهره‌ها و فایده‌ها رسانیده است.

بزرگترین امتیاز فرهنگ و مواریث علمی و ادبی ما این جنبهٔ انسانی بودن ومعنویت آنست . در فرهنگ ما از دورترین زمانی ، آنجا که پادشاهان ملل دیگر بقتل عام و انواع زجرها وشکنجه‌ها نسبت بملل مغلوب اشارت کرده و بآن فخر کرده‌اند ، از مساوات و انصاف و احترام بآزادی فردی و رعایت حقوق حقهٔ انسانی اشارت رفته است .

ادبیات ما دریای پهناوری است که در سراسر آن مرواریدهای گرانبهای پند واندرز واخلاقیات ومعنویات وحقایق زندگی خفته‌اند و آسمان درخشانی است که این معانی همچون کواکب قدر اول در آن نورافشانی میکنند .

حفظ وحراست فرهنگ ملی و بزرگداشت آن برای بقا وحیات جامعهٔ ما و برای تربیت نوباوگان وجوانان ما لازم و واجب است ونکته‌ایکه خیلی مهم است این است که اطفال وجوانان خودرا بدین فرهنگ ومیراث درخشان ملی که حاصل قرنها سروری واقتدار وانسانیت وبشردوستی وعلم وعمل و اخلاق و معنویات است تا حد ممکن آشناکنیم ، آنانرا با این افکار خو دهیم ، این بیگانگی وجدایی با فرهنگ ملی‌را که دردرجهٔ اول نتیجهٔ نقص تعلیم وتربیت ما وسپس انحطاط اجتماعی قرن ماشین وصنعت است ازبین ببریم

اشتباه نشود . معنی آشنایی وپیوستگی با فرهنگ ملی وحفظ وحراست آن نه کهنه پرستی است نه جمود نه‌متوقف ماندن‌وبا پیشرفت زمان جلو نرفتن.

پذیرفتن مقتضیات زندگی وتمدن صنعتی وماشینی تاحدی قهری است و باید با زمان ومقتضیات آن جلو رفت ولی هوشیار وسعادتمند ملتی که بـا حفظ مفاخر ومآثر خود وسنن وفرهنگ ملی‌خود وحفظ معنویات وشعائراخلاقی از ترقیات تمدن‌صنعتی وماشینی نیز بهره‌ورشود نه‌اینکه تحت عنوان‌ترقیات‌سریع تمدن صنعتی پشت پا بهمه‌چیز بزند ودر نتیجه دردریای تبه‌کاریها ، سیه‌روزیها، جنایات وفجایعی که ناموس انسانیت و بشریت از آن شرم زده وسرافکنده است غوطه زند وراه نجاتی نداشته باشد . پدر بفرزند و فرزند بپدر وزن بشوهر و شوهر بهمسر وخویش بخویش‌ترحم نکند تا جه رسد بغیروحتی‌روح پاك‌اطفال کوچك که فرشتگان معصوم این‌جهانند ناگزیر و دراثر سرایت امراض موذی حرص وآز و شقاوت وسایرمفاسدکه نتیجهٔ دوری از اخلاقیات و معنویات است تیره شود ودستهای‌ظریف وکوچك آنان با خون وجنایت آغشته و آلوده شود .

برای‌پیشرفت وترقی‌وصلاحیت زندگی دردنیای کنونی اول باید جامعه‌ای ونقطه‌های عطف واتکایی‌ومبانی واصولی باشد تا افرادیرا برای‌جامعه‌بپروراند وبرای‌سعادت‌ونجاح‌این‌جامعه دردرجهٔ اول به‌افرادمتدین، با تقوی، پرهیزکار وبا اصول عقاید و افکار صحیح نیاز داریم و این افراد را باید درمکتب فضایل

اخلاقی ومعنویات یادآوریم و ادبیات ما گذشته از وسعت یکجهان‌ذوق وجمال وکمال وهنر ازلحاظ اخلاقیات ومعنویات بهترین ومؤثرترین آموزگاروراهنما برای اطفال ونوجوانان است .

برای تحکیم علاقهٔ میهن‌پرستی ودلبستگی بآب وخاك وسرزمین اجداد ونیاکان با افتخار چه بیانی مؤثر وشیواتر است از آنچه فردوسی فرموده

گر ایران نباشد تن من مباد

بدین بوم و بر زنده یکتن مباد

همه سر بسر تن بکشتن دهیم

از آن به که کشور بدشمن دهیم

یا آنچه فرخی فرموده :

هیچ شه را در جهان آن زهره نیست

کو سخن راند از ایران با زبان

سر زمین ما بشیر آراسته است

بد نوان گوسپند با شیر زیان

برای دلبستگی به‌مفاخر گذشته چه بیانی معنوی‌تر از آنچه حافظ فرموده

بلبل ز شاخ سرو بگلبانگ پهلوی

میخواند دوش درس مقامات معنوی

هنوز آن شاعر آزاده وبزرگوار درقرن هشتم هجری درس‌مقامات معنوی را ازربان بلبل به«گلبانگ پهلوی» و به‌لغت دوران ایام سروری واقتدارایران میشنود پس عجیب نیست اگر فردوسی نیز از بلبل «سخن گفتن پهلوی» بشنود و بگوید :

نگه کن سحرگاه تا بشنوی ز بلبل سخن گفتن پهلوی

آیا این طنین‌های بشردوستی وتکامل روح بشری در همدردی وتعاون با دیگران هرگز درزیر این گنبد دوارخاموش میشود؟ آنجاکه سعدی‌میفرماید :

بنی آدم اعضای یك پیکرند که در آفرینش ز یك گوهرند

چو عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بیغمی نشاید که نامت نهند آدمی

یا

بمردی که ملك سراسر زمین نیرزد که خونی چکد بر زمین

یا آنجاکه فردوسی میفرماید :

میازار موری که دانه‌کش است

که جان دارد وجان شیرین خوش است

و آیا در بیان صلح و صفای روح در پرتو عشق و قلم کشیدن بروی کینه‌ورزیها و کدورتها ازاین بیان خواجه لسان‌الغیب بیان شیواتری هم هست ؟

ز یمن عشق بکونین صلح کل کردم
تو خصم باش و ز ما دوستی تماشا کن

یا

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است
با دوستان مروت با دشمنان مدارا

نگذاریم این سرودهای عالی اخلاقی ومعنوی و بشردوستی از گهواره در گوش نوباوگان عزیز این آب وخاك مترنم باشد . فکر وروح و اندیشهٔ آنان با این قبیل افکار بیاموزد و رسدکند وجلا یابد تا جوانانی با فرهنگ و برومند، نیرومند ، میهن‌پرست ، صالح و با جسم وروح قوی و ورزیده بار آیند و تقوی و پرهیزکاری و اخلاق و معنویات آنـان همچون حرزی در مقابل گمراهیها و انحرافات زندگی قرن بیستم باشد .

ادبیات ما مجموعهٔ یکی از زیباترین ، درخشانترین، و والاترین افکار بشری و نمـایندهٔ زیباترین کمال ودرخشش هنری و ادبی جهان است . باطفال و جوانان خود فرصت دهیم و وسیله فراهم کنیم تا با آشنایی و درك وفهم این ادبیات ازاین زیبایی‌ها وجمال کمال یافته و کمالی که بزیباترین‌صورتی تجلی کرده بهره گیرند وازابتذال وسخافت وانحطاط فکری برکنار ودارای نجابت و اصالت وشرافت فکری شوند وعشق را با مناعت وفضیلت وعفت ، غرور را با تواضع و فروتنی، قدرت و نیرو را با رعایت جانب عدل وانصاف وتحمل شداید را باسر بلندی و بردباری بیاموزند .

فرهنگ ملی و باستانی ما از گرانبهاترین مواریث ملی ما و مایهٔ غرور و افتخار و رکن اساسی حیات ودوام ما درطول تاریخ وادبیات ما مهمترین شاخهٔ اصلی فرهنگ ماست .

ما نباید درمقابل پیشرفتهای صنعتی دیگران چنان خودرا ببازیم که در برابر آنچه نداریم سرمایه‌های گرانبها وقیمتی اصیلی هم که داریم ناچیز شماریم و تخطئه کنیم که این سرمایه میراث هزاران سال رنج ورحمت وکوشش و کشش وعلم ودانش وفرهنگ اجداد و نیاکان بـا افتخارماست . کاری نکنیم که مصداق این بیت شویم وبما دریغ گویند :

دل بسی خون بکف آورد که از دیده بریخت
الله الله که تلف کرد وکه اندوخته بود !

محمد
شهر

پروین اعتصامی

بروزگار رضا شاه نامدار کبیر
که دوره ، دورهٔ پی‌ریزی تجدد بود
کتابخانهٔ مجلس که از ذخایر ماست
سپرده بود به مردی ادیب ودانشمند
که نام نامی او بود اعتصام‌الملک
پدر ز آشتیان بودی وخود ازتبریز
مبادی ادب اینجا فرا گرفت و سپس
به‌مصر رفت وبپاریس و خوشه‌ها برچید
به‌خرمنی زفضائل بموطن آمد باز
پس ازمشاغل چندی مقیم تهران شد
تبحرش به فنون ادب زبانزد بود
فرانسه و عربی‌دان کم‌نظیری بود
به‌جادوئی قلمی داشت سحر شیرینکار
متین و ساده یکی نثر با شکوه نوشت
درآن زمان به‌نویسندگی نظیر نداشت
هم او مقدمهٔ دستی وحجازی‌شد
بکار ترجمه هم قدرت عجیبی داشت
به (میزرابل‌هوگو) رنگ (تیره‌بختان) داد
مدیر مکتبه‌هم بود وخودکتاب‌شناس
همیشه غرق‌کتاب ومطالعاتش بود
مجله‌ئی‌که بنام (بهار) ازاو مانده است
ازآن نمائس نثر زبان پارسی است
دودوره است وخود ازآن نوادرادب است
مقاله‌هاهم اکثر بخامهٔ خود اوست
بزرگمرد دراطراف خود محیطی‌ساخت
بسطح علم و ادب قرن ششم هجری
بقرن پنجم وششم قرینه در واقع
وزآن محیط ، درخشنده‌گوهری برخاست
همان نظیر صدف‌زادگان قرن ششم

از آن قماش اساتید وشاعران حکیم
نظیر ناصرخسرو قصائدش محکم
بسان شیخ اجل قطعه‌ها لطیف ورقیق
چه شیردخت که پروین اعتصامی شد
براستی که یکی از نوابغ ادب است
میان شاعره‌ها تاکنون نظیرش نیست
به خود زن و زن آنروزسخت اعجوبه است
بیادم است که او شاعر شهیری بود
قصائدش به‌مجلات منتشر میشد
ولی کسی به گمان داشت کو زنی باشد
بعاقبت خود پروین بضمن شعری گفت
که این حکامه سراینده مرد نیست ، زن است
تولدش بهمن شهر و ازمفاخر ماست
به‌هفت سالگی اورا پدر بتهران برد
دگر حیات ووفاتش همه بتهران بود
عجین سبك خراسانی وعراقی او
بنام مکتب پروین خصائصی دارد
که خاص اوست به‌شخصیت و به‌استقلال
هنوز پیرو او کس بدان متانت نیست
بسبك او بتوانسته کس بدو پیوست
چه مشکل است ظرافت قرین استحکام
چه نابغه است که این هردو خوش‌داده بهم
چه زرگری که دوئل میکند به‌آهنگر
چه گوشواره که حکش دراو نه‌کارگر است
هنوز گوهر اصلیش دردل‌صدف است
نبوغ اصلی پروین درآن مناظره‌هاست
مناظرات که منسوخ بود وچون معدوم
حریف نابغه‌آنرا دوباره احیاکرد
بسعی او ادب پارسی غنی‌ترشد
کتاب قوم کهنسال ما به‌قطر فزود
دراین مناظره‌ها جامدات جان دارند

برای گفتن راز درون زبان دارند
بگوش هم نخ وسوزن چه رازمیگویند
میان پیرزن و دوك سب شبیهاست
اثاث مطبخ او ار کماحدان تا دیگ
همه رموز وفنون سحنوری داسد
میانهٔ نخود و لوبیا مکابره‌هاست
چه‌طعنه‌های ربانی که میزنند بهم
حدای من که به‌آن (کوزهٔ شکستهٔ) او
کدام حام طلا در بها بود همسنگ
وز این معازله‌های کرفس وسیر وپیاز
چه نکته‌های حکیمانه‌ئی که میچینند
نتیجهٔ همه پند است وحکمت و احلاق
فشرده میشود آنجا عناصر کلمات
عصاره‌ها همه‌آب حیات وسهد سماست
بهر مطالعه دراین قصائد وقطعات
بپای درس ارسطو نشسته‌ای، گوئی
و یا ساحل دریائی ایستادستی
کز آن تهاحم قهارداردت مقهور
کراست زهرهٔ غواصی حنین دریا؟
براستی که حه دریای لؤلؤ لالاست
لطائفش نه به‌حدی که در سمار آید
مگر شماره توان کرد گوهر دریا
چه شاهکارلطیفی است (گوهراسگش)
حه گفتگوی بدیعی‌است (مست وهشیارش)
حه (دوك وپیرزنی) ساحته، گمان‌دارم
که هیچ قطعه بعالم باین‌لطافت نیست
حه (لطف‌حق) که به ژرفای بحرعمان است
در او مصب حه سرحشمه‌های عرفانی است
حه رودهای روانش، کلامی و حکمی
بهر خطش ره حضری‌که رهنمون بقاست
بشعر او رد پائی هم ار براد و نیاست
به‌دیو و اهرمنش کن آریائیهاست

حه ساعری که شعار سهنشهان دارد
حه دختری حلف‌الصدق داریوش کبیر
بهر کتیبه سیاهی کشیده حاویدان
سپاهئی که بحق حاودان ، صحائف اوست
که حاودانه بود حنگ او به اهریمن
به اهرمن صف ار او نشکند نه اسکندر
نه سعر حود همه‌حا حامی صعیفان است
بکودکان همه‌حا مادری بود دلسور
حه حلوه‌گر همه حا رقب ربائهٔ اوسب
حه دختریست که دائم به‌کار گلدوریست
به دختران حهان درس عفت آمورد
به بانوان همه‌حا حانه‌داریش پند اسب
به سوهران همه تأکید او وفاداریست
همیشه داغ یتیمان به لالهٔ دل اوسب
دلس به حال دل تنگ غنچه میسورد
بحال سمع سبستان چه اشک میبارد
چه آسنا است به درد بزرگ و کوحك حلق
مخالف اسب بهر احتلافی ار طبقات
به آدمی همه درس محبت آمورد
روانشناس دقیقی است در مناطره‌ها
ربان حال حماد و سات میداند
بیادم اسب که عصر دوسنبه‌ها گاهی
درآن اطاق خصوصی اعتصام‌الملك
محالس ادبی نیر پیس میآمد
بیادم است که استاد نامدار، بهار
مرا بهمره حود بار اول آنحا برد
ارآن سپس من و او آشنای هم بودیم
خیال میکنم او بیست سال کمتر داشب
سنین بنده هم ازآن حدود بیس نبود
تولد من و او هردو در یکی سال است
به چند حلسه من و او حکامه هم خواندیم
درآن رمان من و او کفو یکدگر بودیم

به کفه‌ئی غزل عاسقانه بود از من
به کفهٔ دگر از وی قصائد حکمی
که هردو مایهٔ اعجاب اوستادان بود
متاع او همه عقل و متاع من همه عشق
اگرچه عشق حقیقی هم آن بود کوداست
هزاروسیصدودو یا سه ، او محصل بود
هنوزکالج و دارالمعلمین میدید
کتاب زیر بغل داست در ورود از در
بزیر چادر مشکی و پیچه ماهی بود
چو میرسید وسلامی و پیچه برمیداشت
قیافه بود عفیف و موقر و سنگین
ادا و عشوهٔ زیبای سوخ طبع نداشت
ولی قیافه متین بود و دوست داشتنی
بقول مردم آن روز وآن زمان (گل داست)
هم از درستی اندام بود مردانه
سخن که گفت بروح طرف مسلط بود
نبوغش از وجنات و نگاه پیدا بود
ولی دریغ که شرط نبوع ، ناکامی است
علی‌الاصول نوابغ همیشه ناکامند
ولی بهیچ نبوغی هم این ستم نرسید
حیات او به سی‌وپنج سال پایان یافت
دو ماه و نیم سدس دورهٔ رناسوئی
به حصبه مرد که آن روزها علاج نداست
نه (سولفامید) بکار و نه این (مایسن)ها
ولی بسال دگر اینهمه مهیا بود
چو او ز دست بشد اینهمه بدست آمد
درست قصهٔ سهراب و نوشدارو شد
چه درد و داغ کز اومانده در دل یاران
هنوز من بدل از داغ او عزا دارم
هزار حیف که من رشد عقلیم کم بود
در آن سنین و دلم نیز بند جای دگر
وگرنه عقد من و او بعرش میبستند

چه چاره بود که دیگر نوشته بود قضا
برای هردوی ما سرنوشت ناکامی
در این حیات سی‌وپنجساله بین ، پروین
که پابپای بود ساله‌ها اثر دارد
چه کارهای ظریف و ترانه‌های لطیف
بعمری اینهمه کوته که نصف بیشش هم
اوان کودکی و روزگار تحصیل است
کجاست اینهمه شعری که هم بدین نغزی است
حقیقتاً که به اعجاز ماند این آثار
چه بانوئی است که تشریف انبیا دارد
فغان که اول سال هزاروسیصدوبیست
که بود نحس‌ترین سال دوره‌های اخیر
نحست باغ گل طعمهٔ خزان او بود
یگانه گلبن ما شد خزان به فروردین
که تاب دیدن شهریورش نبود آن سال
چه سال نحس که او تخت و بخت شد وارون
بخواب دیدم آن سال مرگ رستم را
چه سال شوم که تا چند سال دیگر هم
از آن ببعد بخندید روی ما ملت
از آن ببعد به کشت هنر چه آفتهاست
هنروران همه دنبال یکدگر رفتند
کنون ز یك دوسه گل ما بهار میخواهیم
روان عرشی پروین گمان برم کامشب
توجهیش باین بزم بی‌ریا باشد
روا بود که خطابش کنیم کای پروین
تو ای فرشتهٔ لطف و عفاف و ذوق وهنر
سری ز غرفهٔ جنات خود برون آور
یکی به محفل تجلیل خود تماشا کن
ببین که صیرفیان جواهر هنری
به پیشگاه جلال تو سر فرو دارند
ببین که (گوهر اسکت) به دیده بنشانند
غمین مباش که کم زیستی در این عالم

برای چون توئی این آب و خاک زندان است
چه به که دورهٔ زندان عمر کم باشد
در این جهان فنا کس بتن نمی‌ماند
مگر به نام و اثر قرنها بماند شخص
بنابراین تو به آثار جاودانهٔ خود
یگانه زندهٔ جاوید قرن ما هستی

تبریز ۱۵/۸/۱۳۴۹

کوششهایی جدید در شناخت دیوان صحیح حافظ

ل هیلمن

پس از انتشار « دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شرازی» باهتمام مرحومان محمد قزوینی و قاسم غنی[1] و « نسخه بدلهای دیوان حافظ » تألیف آقای مهدی کمالیان[2] و«غزلهای خواجه حافظ سیرازی» بکوشش دکتر پرویز ناتل‌خانلری[3] و«چند غزل اصیل‌حافظ» از همین مؤلف[4] ، در ایران برای مدت هفت هشت سال سکوتی موقت درمعرفی منابع قدیمی ومعتبر برای‌تصحیح‌دیوان حافظ برقرار بود واغلب حافظ‌شناسان دراین‌مدت به‌تصحیح دیوان‌شناختهٔ‌حافظ مخصوصاً چاپ قزوینی میپرداختند .

اما درسال اخیر دوتألیف بسیار قابل‌توجه درزمینهٔ معرفی منابعی برای تصحیح دیوان حافظ منتشر گشته است یعنی « جامع نسخ حافظ » تألیف آقای مسعود فرزاد و « دیوان کهنهٔ حافظ » زیر نظر آقای ایرج افشار که هردورا در این‌مقاله مورد معرفی وانتقاد قرارمیدهم .

اثر اول مورد انتقاد در این مقاله اثری است از ادیب و حافظ شناس مشهور آقای مسعود فرزاد بنام « جامع نسخ حافظ »[5] بقول مؤلف این کتاب قطور و گرانبها

«متن منسوب به حافظ را به شکلی جامع و منتظم و نشانه گذاری شده در اختیار محققان و سایر حافظ دوستان قرار

---

۱ ــ محمد قزوینی و قاسم‌غنی ، دیوان‌خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی(تهران: زوار، ۱۳۲۰) . در ضمن مقاله به «چاپ قزوینی» اشاره میشود .

۲ ــ مهدی کمالیان، «نسخه بدلهای دیوان حافظ» فرهنگ ایران‌زمین ، جلد۶ (۱۳۳۷) ص ۲۰۴ ـ ۲۷۲ در ضمن مقاله به «نسخهٔ کمالیان» اشاره میشود .

۳ ــ پرویز ناتل‌خانلری ، غزلهای خواجه حافظ شیرازی (تهران : سخن، ۱۳۳۸) . در ضمن مقاله به «چاپ خانلری» اشاره میشود .

۴ ــ پرویز ناتل‌خانلری ، «چند غزل اصیل حافظ» سخن ، دورهٔ ۱۲ (۱۳۴۰) ص۸-۱۲، ۱۴۱ ــ ۱۴۵ ، ۲۵۳ ـ ۲۵۷، ۳۵۹ ـ ۳۶۵ ، ۵۰۴ ــ ۵۱۰ ، در ضمن‌مقاله به «مقالات‌خانلری» اشاره میشود .

۵ ــ مسعود فرزاد ، جامع نسخ حافظ (شیراز : دانشگاه پهلوی ، ۱۳۴۷ ؛ ۸۴۷ ص)

میدهد ، و راه را برای طی مراحل بعدی تحقیق در بارهٔ حافظ میگشاید . بعبارت دیگر ، این کتاب فقط طرح مسئله میکند و به خواننده نشان میدهد که آنچه در مورد متن حافظ بایدبعداً از مراحل متعدد ومستقل تصحیح بگذرد کدام است.»[1]

و برای آقای فرزاد «متن منسوب به‌حافظ» با جمع آوری پانزده سانزده نسخهٔ خطی وچاپی ازدیوان حافظ حاصل‌میگردد. درحقیقت غزلی‌درنسخه‌های چاپ شدهٔ دیوان حافظ که قبلا ازآنها ذکر شده است یعنی چاپ قزوینی وچاپ خانلری و نسخهٔ کمالیان و مقالات خانلری و چاپ افشار وجود ندارد که‌متنی از آن در «جامع نسخ حافظ» ضبط نشده باشد.

آنچه را مؤلف اساس تدوین « جامع نسخ حافظ » قرار میدهد نسخه‌ای خطی است متعلق به خود دارای تاریخ ۸۹۳ ه ق (تقریباً صدودوسال بعد از وفات حافظ) و شامل در حدود ۵۰۴ غزل . مؤلف از وصف مشخصات نسخهٔ اساسی کار خود خودداری میکند ولی در متن کتاب عکسهایی از سرلوح و قسمتی از یك صفحه و صفحهٔ آخر نسخه چاپ شده است.[2] و اگرچه بقول مؤلف «فرقی نمیکند که کدام نسخه را اساس قرار بدهم ...» اما درضمن دلیل میآورد که این نسخه را «برای اساس یا شروع جمع‌آوری انتخاب کردم زیرا این قدیمترین وکاملترین نسخهٔ چاپ نشده‌ای بود که در دست داشتم ...» و «فقط یك ورق ازآن افتاده است، و به نظر من ازحیث‌صحت ازنسخ درجهٔ اول جهان است».[3]

---

۱ ـ چاپ فرزاد ص ۱۴

۲ـ چاپ فرزاد ص (بترتیب) ۳۹ ، ۴۱ ، ۴۲ .

۳ ـ چاپ فرزاد ص ۳۱ و ۲۶ . قضاوت مؤلف در این باره ویا احتیاج به توضیحاتی دارد . مثلا آیا این نسخه با نسخ مورد معرفی در مقالات خانلری مقایسه و تطبیق شده است ؟ یا اینکه‌آیا این نسخه با تمام نسخ مورد تحقیق‌آقایان مجتبی‌مینوی وخانلری (رجوع شود به‌چاپ افشار ص ح حاشیه) مقایسه و تطبیق شده است ؟ یا اینکه آیا میتوان‌گفت که این نسخه بر نسخهٔ ایا صوفیا شمارهٔ ۳۹۴۵ (رجوع شود به مقالهٔ « منابع جدید برای متن حافظ » بقلم رابرت ریدر (Rehder) در مجلهٔ ایران (IRAN) ، سال ۳ (۱۹۶۵) ص ۱۰۹) برتری دارد ؟ جواب به این سؤالات مبنی است بعلت اینکه‌مؤلف همانطور که متن بیست‌وچهار صفحهٔ چاپ اول و با تمام «جامع

سپس با استفاده از چهارده پانزده منبع دیگر به‌تعداد ۵۰۴ غزل در نسخهٔ اساسی تقریباً ۲۱۴ غزل اضافه میشود . بالنتیجه «جامع نسخ حافظ» مشتمل بر ۷۱۹ غزل منسوب به حافظ است .[1] از منابع مزبور هفت نسخهٔ خطی در مقدمه معرفی میشوند ولی مشخصات کامل و علمی هیچ‌کدام از این هفت نسخهٔ خطی ذکر نشده است . بعلاوه در متن «جامع نسخ حافظ» در حدود ۲۳ غزل درج شده است[2] که اصلا منابع آنها معرفی نشده است (شماره‌های ۶۴، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۷۶، ۳۳۳، ۳۳۵، ۴۷۵، ۴۸۲، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۸۱، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۸، ۵۹۱، ۵۹۵، ۶۱۶، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۴۴، ۶۵۵) و در بالای هر کدام ازاین غزلها فقط عباراتی امثال ذیل نوشته است: «یك نسخهٔ بی‌تاریخ» یا «یك نسخهٔ خطی مورخ به۱۲۳۳» یا «استانبول»[3] وبس . سه‌تا از نسخه‌های هفتگانهٔ معرفی شده دارای تاریخ‌های ۸۹۳ (« م » ـ نسخهٔ اساسی) ، ۸۴۹ («ص» که‌بقول مؤلف «در حدود یك ربع از آن افتاده») و۹۹۷(«ن») میباشد. چهارتا از این نسخه‌های هفتگانهٔ معرفی شده (یعنی «ط» ، «ی»، «ب» و«ك») بی‌تاریخ هستند ، و اگرچه بقول آقای فرزاد قرائن علمی برای شناخت قدمت و اصالت نسخ بـی‌تاریخ قابل اعتماد نیست[4] اما در معرفـی این چهار نسخهٔ بی‌تاریخ مؤلف حتی بدون ذکر قرائن خود تاریخ‌هایی نسبتاً دقیق به هریکی ازاینها منسوب مینماید . درهرحال خوانندهٔ «جامع نسخ حافظ» در این مورد ناچار است به هریکی ازاین نسخ خطی رجوع کند تا اینکه متوجه مشخصات آنها شود و بتواند در بارهٔ قدمت و اصالت آنها قضاوت نماید .

نسخ حافظ» (پس از ص ۸۰۲) نشان میدهد که پیش از سال ۱۳۱۷ شمسی مصمم شده بود نسخهٔ مورخ ۸۹۳ اساس‌کار خود را قرار بدهد . در «جامع نسخ حافظ» تنها منبع مورد استفاده که مربوط است به تحقیقات حافظ‌شناسی بعد از ۱۳۱۷ شمسی چاپ خانلری است . بطورکلی مؤلف « جامع نسخ حافظ» به آنچه در عالم حافظ‌شناسی در سی‌سال اخیر روی داده است توجه نمیکند ، ولی در هرحال بنظر میرسد که تا نسخهٔ ایا صوفیا شمارهٔ ۳۹۴۵ونسخ مورد تحقیق آقایان مینوی‌وخانلری چاپ نشود قضاوت علمی در بارهٔ امتیازات نسخهٔ اساسی «جامع نسخ حافظ» ممکن نیست . البته میتوان حدس‌زدکه برتری نسخه‌ای که تقریباًصدسال بعد از وفات حافظ کتابت شده است بر آن پانزده شانزده نسخهٔ موجود چاپ‌نشده که‌تاریخ کتابت همهٔ آنها از سی‌سال بعد از وفات حافظ بیشتر نبوده است محتمل نیست .

۱ ـ چاپ فرزاد ـ در قسمت «ضمائم و فهرستها » ۲۳ غزل دیگر هم ضبط شـده است یعنی جمعاً ۷۴۲ غزل در «جامع نسخ حافظ» درج شده است .

۲ ـ صرفنظر از آنچه در «ضمائم و فهرستها» درج شده است .

۳ ــ شاید منظور از «استانبول» نسخهٔ چاپی استانبول مکتوب ۱۳۲۰ قمری دارای۵۶۳ غزل میباشد . در هرحال توجه‌شودکه این منابع معرفی نشده فقط در یك مورد استفاده شده‌است و آن این بودکه در هیچ منبع دیگر فلان غزل ضبط نشده بود .

۴ ــ چاپ فرزاد ، ص ۲۳ ــ ۲۴ .

قسمت عمده‌ای از جمع‌آوری آقای فرزاد چاپ مجدد محتویات دیوانهای پنجگانهٔ خلخالی (۱۳۰۶ شمسی) و لکنهور (۱۳۲۲ ه‍ ق) و پژمان (۱۳۱۸ شمسی) و قدسی (۱۲۹۳ شمسی) و چاپ خانلری است که فقط چاپ خانلری ارزش علمی دارد و برمبنی یك نسخهٔ قدیمی و اصیل بدون هیچگونه دستبردی به محتویات آن نسخه تهیه شده است. چاپهای لکنهور وقدسی و پژمان بقول آقای فرزاد دارای غزلهای «مردود» هستند[1] که بنظر میرسد دلیل کافی بود برای اجتناب ازاستفاده از آنها در «جامع نسخ حافظ» ولی بعکس مؤلف عقیده دارد که بعلت داشتن غزلهای مشکوك ومردود این سه نسخهٔ چاپی «برای تکمیل جامع‌النسخ مفید واقع شد.»[2] یکی از نتایج استفاده از این سه چاپ این است که مثلاً درحدود ۲۴ غزل در «جامع نسخ حافظ» درج شده است که تنها منبع همهٔ آنها چاپ لکنهور میباشد (یعنی شماره‌های ۳، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۲۰، ۲۷، ۵۴، ۶۷، ۸۰، ۸۱، ۲۳۴، ۲۵۲، ۱۵۳، ۲۵۷، ۲۶۶، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۴۴، ۳۷۲، ۴۵۰، ۴۵۴، ۴۸۵، ۲۷۸) و بنظر میرسد تا اینکه هرکدام از اینها درنسخه یا نسخی قدیمی و اصیل پیدا شود هیچ دلیل وجود ندارد که اینها را حتی «منسوب به حافظ» بدانیم بدین منطق که چنانچه هیچ ملاك و معیاری درجمع‌آوری جامع‌النسخ حافظ مطرح نباشد جمع‌آورنده مجبور است هر شعری که حتی‌مثلاً دیروز برای اولین‌بار به حافظ منسوب شد بپذیرد و آن را وارد متن جامع‌النسخ بنماید. بعبارت دیگر آیا منطقی است که غزلی که برای اولین بار در قرن سیزدهم شمسی در شهر بمبئی یا استانبول به حافظ منسوب گشت وارد متن جامع‌النسخ حافظ بنماییم؟ یا مثلاً فرض‌کنیم که حافظ اشعار خود را جمع‌آوری کرده و به اسم دیوان اشعار خود کتابت‌کرده بود ولی یکی دو قرن بعد در هندوستان چهار پنج غزل با تخلص حافظ پیدا میشود که در دیوان مکتوب خود شاعر ضبط نیست ــ آیا در این مورد فرضی حاضر بودیم آن پنج‌غزل الحاقی‌را «منسوب به‌حافظ» بدانیم؟ بنابراین دست‌کم حدودی منطقی انتساب غزل به حافظ وجود دارد (توجه شود که موضوع صحت انتساب نیست) و ازآنچه آقای فرزاد پیشنهاد میکند محدودتر است[3].

---

۱ ــ چاپ فرزاد، ص ۲۸ - ۲۹.

۲ ــ چاپ فرزاد، ص ۲۸ و ۲۹

۳ ــ آقای فرزاد در مقدمهٔ خود ابراز عدم اعتماد به قرائن چهارگانهٔ علمی برای شناخت قدمت و اصالت نسخه‌ها. میفرمایدکه این قرائن (۱) کاغذ، (۲) مرکب، (۳) شیوهٔ خط، (۴) سبك املای کلمات (ص۱۳) «هیچکدام... (محتملاً سوای کاغذ ومرکب) با وسایل وموازین علمی دقیق قابل سنجش و اندازه‌گیری نیستند (ص ۲۴)» یعنی اگر درست متوجه شده باشم ــ توجه شود بگفتهٔ در بارانتر آقای فرزاد ــ در حقیقت دوتا از این قرائن ــ کاغذ و مرکب ــ «قابل

از نظر دیگر بازهم بقول مؤلف استفادهٔ چاپ پژمان در «جامع‌النسخ» اشکالی دارد بدین معنی‌که «چاپ پژمان و چاپ توأم قزوینی و غنی براساس چاپ خلخالی تهیه‌شده‌اند وازحیث متن‌اساسی باآن تفاوت چندانی ندارند.»[1] بعبارت‌دیگر باوجودی‌که‌مؤلف عقیده دارد که «برای‌تدوین‌جامع‌النسخ‌باید . هیچیك از این نسخ صورت مکرر هیچیك دیگر از همین نسخ نباشد»[2] تصمیم میگیرد از چاپ پژمان که «صورت مکرر» چاپ خلخالی است استفاده‌نماید و آن را یکی از منابع دوازده‌گانهٔ معرفی شدهٔ خود قرار بدهد . هرچند استفادهٔ چاپ پژمان ناجور بنظر میآید ، اما اجتناب مؤلف از چاپ قزوینی تعجب‌آورتر است .

چاپ قزوینی‌همانطور که‌همه میدانند کوششی بوده‌است دراصلاح و تصحیح نسخهٔ خلخالی که در سال ۱۳۰۶ شمسی خود مرحوم خلخالی آن را برای اولین‌دفعه بچاپ رسانده بود. ولی‌چاپ‌این نسخه دفعهٔ اول بقول خود مرحوم خلخالی[3] با موفقیت تمام‌نشده بود و بدین علت مرحومان قزوینی وغنی‌مجدداً بادقت بیشتر نسخهٔ خلخالی را موردچاپ قرار داده‌اند با این نتیجه‌که(بقول دکتر خانلری)

«از میان نسخه های فراوانی که تاکنون از دیوان حافظ به طبع‌رسیده‌است تنها نسخهٔ چاپ قزوینی‌است که شیوهٔ‌تنقیح آن بر اساس‌درست علمی استوار است و به‌این سبب میتوان‌اعتماد کرد .»[4]

سنجش و اندازه‌گیری» هستند . بعلاوه قرائن بسیار مهم دیگری وجود دارند مثلاً محل و شرایط کتابت و شخص‌کاتب و غیره، در مورد نسخهٔ چاپ خانلری و نسخهٔ ایا صوفیا شمارهٔ ۳۹۴۵اهمیت این قرائن خوب نمایان است . یعنی این دو نسخه در استان فارس‌کتابت شده‌اند بقول آقای ریدر (مقالهٔ مزبور ص ۱۰۹) میتوان استنباط کرد که در آن ناحیه احتمال استفادهٔ‌کاتبان از رونوشتهای اصیل و صحیح بیشتر بوده است و حتی چنانچه غزلهایی از دیوان حافظ برای مدت مدیدی از ذهن به‌ذهن محفوظ میشده است احتمال آنچه‌کاتب در استان فارس از مردم میشنیده و بعدا ضبط کرد بیشتر بوده است تا آنچه در نواحی دیگر ایران بدین طریق‌کتابت شده است .

۱ ــ چاپ فرزاد ، ص ۲۷

۲ ــ چاپ فرزاد ، ص ۱۴

۳ ــ عبدالرحیم خلخالی ، حافظ‌نامه (تهران : مجلس، ۱۳۲) ص ۳ درچاپ قزوینی ص «مز ــ سو» نمونه هایی از انواع مختلف اشتباهاتی‌که در چاپ خلخالی روی داده است ضبط شده‌اند .

۴ـ مقالات خانلری ص ۸ . آقای‌کمالیان در نسخهٔ کمالیان ص ۲۰۴ چاپ قزوینی را «دقیقترین چاپ انتقادی دیوان» حافظ میداند . و بقول آقای ایرج افشار در « نکته‌هائی در تصحیح حافظ» مجلهٔ یغما ، سال ۶ (۱۳۳۲) ص ۷۳ چاپ قزوینی «بی‌گمان بهترین حافظ تصحیح شده است »

بطور خلاصه از منابع پنجگانهٔ چاپ شدهٔ مؤلف «جامع نسخ حافظ» فقط یکی یعنی چاپ خانلری، ارزش دارد. چاپ های لکنهو و قدسی دیگر رل و اهمیتی در حافظ شناسی ندارند و چاپهای پژمان و جلجالی هر دو در راه معرفی نسخهٔ جلجالی گام برداشته‌اند ولی برتری چاپ قزوینی از آن دو در این مورد غیر قابل انکار است.

با این همه مشکلات در موضوع نسخ منتخب آقای فرزاد «جامع نسخ حافظ» هنوز تألیف بسیار مفید و پر اررسی میبود اگر در زمینهٔ مقابلهٔ نسخ مورد استفاده غفلت بزرگی رخ نداده بود. مؤلف در دو جای مقدمه به اهمیت توجه به ترتیب صحیح ابیات غزلهای حافظ اشاره میکند - میگوید که یکی از اغلاط هفتگانه در متن هر نسخه از دیوان حافظ این است که «تقریباً در همهٔ غزلهای اصیل ترتیب ابیات را به نحوی مغشوش ضبط کرده است.»[1] و نیز میگوید که یکی از مراحل پنجگانهٔ تصحیح دیوان حافظ «تشخیص توالی اصیل ابیات» است[2]. ولی در متن «جامع نسخ حافظ» مؤلف کوچکترین اشاره‌ای به تفاوت میان نسخه های مختلف از لحاظ ترتیب ابیات یا پس و پیشی ابیات در هر غزل نمینماید. بالنتیجه با استفاده از «جامع نسخ حافظ» کار تصحیح کردن دیوان حافظ از این لحاظ غیر قابل اجراست و محقق ناچار است برای مقابلهٔ علمی نسخ مورد استفاده به هر یکی از نسخه‌ها رجوع کند تا اطلاع در این زمینهٔ بسیار اساسی و پر اهمیت[3] کسب نماید. خلاصهٔ کلام این است که بدلایل فوق تنها فایدهٔ علمی «جامع نسخ حافظ» در این است که نسخهٔ خطی مکتوب مورخ ۸۹۳ هـ.ق که چون اساس «جامع نسخ حافظ» قرار گرفته است ترتیب ابیات غزلها در آن ذکر شده است به حافظ دوستان دنیا معرفی شده است و شاید در آینده این نسخهٔ خطی رلی در چاپ انتقادی دیوان حافظ داشته باشد.

بیشتر مشکلات در «جامع نسخ حافظ» از ارکان دوگانهٔ روش مؤلف سرچشمه میگیرد. رکن اول روش عدم اطمینان به صحت و اصالت و کامل بودن اقدم نسخ دیوان حافظ است و بالنتیجه آقای فرزاد بیشتر تکیه بر نسخه‌های

۱- چاپ فرزاد ص ۱۱.

۲ - چاپ فرزاد ص ۲۲.

۳ - پرویز ناتل خانلری «چند نکته در تصحیح دیوان حافظ» مجلهٔ یغما، سال اول (۱۳۲۷) ص ۲۶۶: «توقع اهل فن از مصحح دیوان حافظ» در حداقل سه نکته است. ... دوم آنکه بیت‌های هر قطعه را بهمان ترتیب که در اصل بوده و خود شاعر سروده است مرتب کند. این نکته بجای خود بسیار مهم است زیرا با پس و پیش بیتها بسا که معنی مقصود متغیر یا بکلی وارونه میشود و بدبختانه در همهٔ نسخه های قدیم و جدید این ترتیب مختلف است.

مکتوب بین سال ۹۰۰ تا ۱۰۰۰ ه . ق میکند . [۱]

رکن دوم این است که بنظر مؤلف در تهیهٔ دیوان صحیح حافظ «اتکای نهائی باید برقضاوت انتقادی باشد»[۲] یعنی «موارد صحت متن را فقط قضاوت انتقادی معین میکند نه اتکای بی‌تعقل و بنده‌وار برقدمت نسبی تاریخ کتابت .» [۳] بعقیدهٔ نگارندهٔ این مقاله رکن دوم کاملاً صحیح است بشرط آنکه منظور این باشد که وقتی زمینهٔ انتقادی براثر روش علمی نسخه شناسی در مورد دیوان حافظ ایجاد شد بعداً بوسیله استدلال ومنطق وقیاس در صحت متن دیوان باید بحث وقضاوت کرد . ولی هنوز که هنوز است زمینهٔ متناسب برای تصحیح دیوان حافظ درست نشده است یعنی تا بحال فقط یك نسخهٔ نسبتاً کامل از دیوان حافظ در ایران به چاپ رسیده است که هم درقدمت و اصالت آن حرفی نیست و هم نسخه تقریباً بدون دست زدن به محتویات چاپ گردید و آن چاپ قزوینی است . بعلاوه حافظ شناسان بعد از انتشار چاپ قزوینی مسلماً برقدمت نسخهٔ اساسی چاپ «بی‌تعقل و بنده‌وار» تکیه نکردند بلکه تا حد امکان کوشیده‌اند تا محاسن و نکات ضعف ومبهمات نسخهٔ خلخالی را روشن کنند. بطور مثال میتوان به نوشته‌های ذیل اشاره کرد که درهر کدام نکات قابل تأمل و ایرادهای مقبول دربارهٔ نسخهٔ خلخالی نگاشته شده‌اند: مقالهٔ «نکته‌هائی درتصحیح حافظ» تألیف آقای ایرج افشار[۴]. ملاحظات مرحوم علی‌اکبر دهخدا در «یادداشتهایی دربارهٔ اشعار حافظ»[۵]، نسخهٔ کمالیان ، ملاحظات بسیار جالب آقا محمود هومن در قسمت آخر کتاب «حافظ»[۶] ، مقالات مفید دکتر خانلری به اسم «چند نکته در تصحیح دیوان حافظ»[۷] ، و دهها مقاله و یادداشت و دیگر نوشته‌ها دربارهٔ مفهوم و صحت تك بیتهای دیوان حافظ هم وجود دارد .[۸] با این همه شواهد میتوان اظهار

۱ ــ چاپ فرزاد ص ۲۱ ــ ۲۲ .

۲ ــ چاپ فرزاد ص ۲۶ .

۳ ــ چاپ فرزاد ص ۱۶ .

۴ ــ ایرج افشار مقالهٔ فوق‌الذکر ص ۷۲ ــ ۷۵ .

۵ ــ علی‌اکبر دهخدا «یادداشتهایی دربارهٔ اشعار حافظ» مجلهٔ دانش ، سال ۲ (۱۳۳۰) ص ۳۹۷ ــ ۴۰۴ .

۶ ــ محمود هومن بکوشش اسماعیل خوئی ، حافظ (تهران : طهوری ، ۱۳۴۷) ص ۳۸۲ ــ ۴۲۷ .

۷ ــ پرویز ناتل خانلری «چند نکته در تصحیح دیوان حافظ» مجلهٔ یغما ، سال اول (۱۳۲۷) ص ۲۶۶ ــ ۲۷۰ ، ۳۲۵ ــ ۳۲۷ ، ۳۶۱ ــ ۳۶۴ ، سال دوم (۱۳۲۸) ص ۲۲ــ۲۷ ، ۳۰۲ ــ ۳۰۷ ، ۴۱۹ ، ۴۲۳

۸ ــ رجوع شود به ایرج افشار ، فهرست مقالات فارسی (تهران ، مهرماه ۱۳۴۰) جلد ۱ (۱۳۲۸ق ــ ۱۳۳۸)، جلد۲ (تهران، ۱۳۴۸) (۱۳۳۹ـ۱۳۴۵)

داشت که هیچ کدام از حافظ شناسان ایرانی «اتکای بی‌تعقل و بنده‌وار بر قدمت نسبی تاریخ کتابت» نسخهٔ خلخالی بکار نبرده‌اند بلکه شدیداً چاپ قزوینی را مورد ایرادقرار داده‌اند. و حالا البته بر اثر کشف نسخ متعددی از دیوان حافظ که تاریخ کتابت همهٔ آنها از تاریخ نسخهٔ خلخالی قدیمتر است ، بقول دکتر خانلری

«اکنون دیگر نمی‌توان تنها به نسخهٔ خلخالی اتکاء کـرد و غزلهای منسوب به خواجه حافظ راکـه در آن نسخه نیست الحاقی دانست . بلکه برحسب همان روشی که مرحوم قزوینی پیش گرفته در آن مصاب بوده است هرگاه غزلهائی جز آنچه در نسخهٔ چاپی او آمده است در نسخه های دیوان حافظ که تاریخ کتابت آنها پیش از سال ۸۲۷ بوده باشد یافت شود باید آنها را به قطع‌ویقین از آثار خـواجهٔ شیراز شمرد ، مگر آنکه دلیل‌صریح وقطعی برای رد این انتساب یا برای نسبت دادن آنها به شاعری دیگر در دست باشد .»[1]

بقول آقای ریدر کشف این نسخه‌های‌قدیمی «به مایك اساس جدید برای متن حافظ معرفی میکند» و مثلاً بعلت تکمیل بودن و تاریخ کتابت نسخهٔ ایا۔ صوفیا شمارهٔ ۳۹۴۵ (تاریخ کتابت ۸۱۳ - ۸۱۴ ه ق) آن نسخه «جای نسخهٔ خلخالی را بعنوان نسخهٔ اساسی هـر چاپ انتقادی دیـوان حافظ در آینده میگیرد »[2] ولی باید اینجا تذکر داد که قضاوت آقای ریدر فقط تـا آنجا اعتبار دارد که نسخه یا نسخی حتی قدیمتر و تکمیلتر از نسخهٔ ایـا صوفیا شمارهٔ ۳۹۴۵ پیدا شود و پس از آن موقع باید برروی هر کشف معتبر تـری بیشتر تکیه کرد تا اینکه روزی دیگر تغییرات محسوس در دیـوان حافظ در اغلب نسخه های بسیار قدیمی دیده شود . و هنوز توضیح مرحوم قزوینی در مقدمهٔ چاپ قزوینی منطق این تلاش برای حافظ صحیح را بطور کامل نشان میدهد

«باید درصورت امکان نسخه یا نسخی معاصر خودمؤلف و الاحتی المقدور چند نسخه که از همهٔ نسخ دیگر نزدیکتر بعصر مؤلف باشد بدست آورد و پس از روی نسخ منحصراً و بدون هیچ التفاتی بنسخ متأخرهٔ اعصار بعد طبعی مکمل و مصحح با نهایت دقت بعمل آورد و از عموم نسخ جدیده چشم پوشیده از آنها جز برای تأیید و ترجیح جانبی برجانبی در مورد اختلاف بین نسخ قـدیمه استفاده نمود .

۱ ــ مقالات خانلری ص ۹
۲ ــ ریدر مقالهٔ فوق‌الذکر ص ۱۱

و چاپ خانلری و نسخهٔ کمالیان و چاپ افشار که همهٔ آنها در ثلث اول دورهٔ اول متن حافظ قرار گرفته است یعنی تاریخ کتابت همهٔ آنها مابین سالهای ۸۱۳ و ۸۲۷ ه ق است حقیقت امر این طور معلوم میشود که در نسخ قدیمی همزمان از لحاظ غزلها و ابیات و کلمات منسوب بـه حافظ تعداد اختلافات و «تغییرات محسوس» چشم‌گیر است . بنابراین تدوین جامع‌النسخ حافظ که واقعاً جامع باشد گویا باید تمام نسخ قدیمی و در دسترس جمع‌آوری و تطبیق شود نه‌فقط تعداد انگشت‌شمار و متأخره . مؤلف نیز ادامه میدهد که :

> کار واقعی ما این است که سرتاسر منابع ممکن جستجو کنیم و هر جا کلمه یا بیت یا غزل اصیل از حافظ پیدا شد آن را برمجموعهٔ متن‌صحیح حافظ بیفزائیم. برای ما چه فرقی‌میکند که این قسمتهای اصیل درکدام نسخه و در چه تاریخی ضبط شده است ؟[1]

در اینجا بالاخره به مسئلهٔ اصلی روش آقای فرزاد برمیخوریم که برای روشن کردن این‌مسئله فقط یك‌سؤال ساده با توجه به‌جملات فوق‌لازم است و آن اینست که از کجامیدانیم که‌فلان کلمه‌یا بیت‌یا غزل در فلان نسخه‌در فلان‌تاریخ «اصیل» است ؟ مگر چاره‌ای داریم بجز اتکاء به نسخه‌های همزمان و یا نزدیك به‌زمان حیات حافظ که البته بیشتر از احتمال قوی در مورد صحت و اصالت محتویات خود حاصل نمیکنند ولی لااقل آن احتمال علمی است و نه محدود به صاحب سلیقه است که هرچه اظهارنظر میکند اما آیا سلیقه و قضاوت ذوقی خود را به دیگری میتوان تحویل داد؟[2]

آقای فرزاد برطبق اصول مذکور چنین نتیجه میگیرد که متون دورهٔ دوم (یعنی از ۹۰۰ تا ۱۰۰۰ ه ق) در موارد بسیاری اصیل‌تر و بیشتر قابل اعتماد است تا اقدم متون دورهٔ اول . ولی بازهم در این‌جا سؤال ساده و منطقی حقیقت امر را معلوم میکند : منابـع این متون دورهٔ دوم اگـر متون دورهٔ اول نبوده باشد چه بوده است؟ یعنی نسخ جدیده ازآسمان به‌زمین‌نیامده است بلکه مسلماً از روی منابع(یا کتبی‌یا شفاهی) قدیمی‌تر کتابت شده بودند. بنابراین تا تمام‌اقدم نسخ موجود و در دسترس چاپ نگردد نخواهیم دانست که تنها متن برای فلان غزل منسوب به حافظ در نسخه‌ای از دورهٔ دوم محفوظ

۱ ــ چاپ فرزاد ، ص ۱۸ .

۲ ــ مقالات خانلری ، ص ۸۰ «در صحت انتساب آنها (غزلهایی که فقط در بعضی‌جا، به حافظ منسوب شده است) به‌حافظ شیرازی تردیدی هست و غالباً بحث دراین باب به‌سلیقهٔ‌شخص و استدلال‌های ذوقی راجع میشود و نتیجهٔ قطعی از آن به‌دست نمی‌آید .»

مانده است و خود آقای فرزاد در این زمینه تحقیقات کافی ننموده است. بطور مثال در مقدمه مینویسد که نسخهٔ خلخالی غزل مشهور «مژده ای دل که مسیحا نفسی میآید» را ندارد و بالنتیجه اضافه میکند که

«به عقیدهٔ من باید کشف عدم ضبط این غزل اصیل در این نسخه در حد خود مؤید قدمت متن خلخالی است، یعنی میرساند که متن خلخالی آنقدر قدیم است که در آن تاریخ دیوان حافظ هنوز بطور کامل جمع آوری نشده بود و منجمله همین غزل در دسترس کاتب متن خلخالی قرار نداشته است. عین این مطلب در مورد لااقل ده غزل دیگر حافظ صدق میکند». [۱]

حقیقت امر اینست که غزل مذکور حداقل درسه نسخهٔ چاپ شدهٔ قدیمیتر از نسخهٔ خلخالی ضبط شده است یعنی غزل شمارهٔ ۸۵ چاپ جلالی نائینی (تاریخ کتابت نسخه ۸۱۳ و ۸۱۴ ه ق) و غزل شمارهٔ ۱۱۰ (ص ۲۶۱) نسخهٔ کمالیان (تاریخ کتابت ۸۱۸ ه ق) و غزل شمارهٔ ۱۳۰ چاپ افشار (تاریخ کتابت نسخه به احتمال قوی مربوط به بیست سال اول قرن نهم ه ق) و میتوان حدس زد که در مورد آن ده غزل دیگر که آقای فرزاد به آنها (بدون معرفی) اشاره میکند موضوع همین باشد.

«جامع نسخ حافظ» فقط کتاب اول از پنج کتاب سلسله‌ای بنام «در جستجوی حافظ صحیح» است. واگرچه در این صفحات به آنچه بنظر نگارندهٔ این مقاله در آن کتاب نقص بود بیشتر مورد توجه قرار گرفته بود، اما از روی درجهٔ معلومات و تألیفات دیگر آقای مسعود فرزاد میتوان استنباط کرد که ایشان در ادامهٔ جستجوی خود ما را بسیار نزدیک به حافظ صحیح خواهند برد.

* * *

«دیوان کهنهٔ حافظ»[۲] کار جدید محقق و کتابشناس پرکار آقای ایرج افشار مشتمل است بر چاپ نسخه‌ای قدیمی و معتبر از دیوان حافظ. این نسخه بی تاریخ است ولی

«شیوهٔ خط آن به قلم آهنی، کهنگی کاغذ، اسلوب جدول بندی و بالجمله تزئینات دیگر همه حکایت از آن داشت که کتابت نسخه از اوائل قرن نهم و به احتمال قوی مربوط به بیست سال اول آن قرن است.»[۳]

۱ ـ چاپ فرزاد، ص ۲۱.

۲ ـ ایرج افشار، دیوان کهنهٔ حافظ (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۱، ۴۹۸ ص)؛ در ضمن مقاله به «چاپ افشار» اشاره میشود

۳ ـ چاپ افشار، ص «ب». پس از ص «ح» دو ورق از نسخه عکس‌برداری شده است وحتی روی جلد کتاب بطور بسیار جالب و زیبا عکس همین دو صفحه چاپ گردید.

ومحتویات این نسخه دلیلی بهدست نمیدهد که حقیقت قضاوت مؤلف در اینمورد کاسته شود . بنابراین میتوان گفت که آقای افشار نسخهای دراختیار حافظ شناسان گذاشته است که میتواند درمورد هرمتن انتقادی از دیوان حافظ که درآینده تألیف گردد رلمهمی داشته باشد.

البته بهترمیبود که این نسخه دارای تاریخ کتابت بود . وعیبدوم نسخه که ازعیب نداشتن تاریخ کتابت اصلیتر ومهمتر است وجود افتادگیهای عظیمی در نسخه میباشد بدین قرار : در ترتیب قوافی غزلها در حروف ت، د، ر، ل م،ن،ه (بترتیب درمتن کتاب ص۱۹، ۲۴، ۱۷۵، ۲۴۷، ۲۵۰، ۳۵۲) غزلهایی افتاده است که بالنتیجه بیشترازصدوپنجاه غزل که درچاپ قزوینی(دارای۴۹۵ غزل) موجود است دراین نسخه ضبط نشده است . بنابراین رلی که این نسخه درآینده درتهیهٔ متن انتقادی ازدیوان حافظ دارد محدود بهآن است که بر نسخه یا نسخ اساسی متن انتقادی کمك کند ونسخهای معین یا درجه دو چون چاپ خانلری (تاریخ کتابت ۸۱۳ و۸۱۴ ه ق دارای ۱۵۲ غزل) ونسخهٔ کمالیان (تاریخ کتابت ۸۱۸ه ق دارای ۳۵۸ غزل) تشکیل شود.

تاآنجاکهآقای افشار بقولخود « متن نسخه را عیناً » نقل کردهاست [۱] نتیجهٔ زحمات ایشان کاملاً با موفقیت است. ازحیث صحت روشچاپ نسخهٔچاپ افشارقابل مقایسه بـا چاپ خانلری است وازلحاظ مندرجات نسخهٔ مورد نقل چاپ افشار ازچاپ خانلری بیشتر اهمیت دارد زیرا که نسخهٔ افشار تعداد دو برابرغزل دارد تا نسخهٔ خانلری وهمچنین کاتب نسخهٔ افشار ظاهراً قصد کتابت تمام غزلهایحافظرا داشته است و نه فقط بعضیغزلهای منتخب ویا بعضی ابیات منتخب ازهرغزل که احتمالاقصدکاتب نسخهٔ خانلری بوده است .[۲]

مزیت دیگرچاپ افشاراینست که برای کمك به محققین درزمینهٔ تشخیص اندازهٔ صحت محتویات نسخهٔ مورد چـاپ مؤلف نسخه را از لحاظ اختلافات لفظی یعنی نسخه بدلها با چاپ قزوینی مقابله نموده است و نسخه بدلهارا در حاشیه مقـابل متن هر غزل قرار داده است واگرچـه این کار کمك بزرگی بهخوانندگان کتاب میرساند ، اما باید گفت طرزمقابلهٔ نسخه با چاپ قزوینی ازدولحاظ ناقص است. اولا اشارهای بهابیاتی که درچاپ قزوینی ضبطشدهاست ولی در نسخهٔ افشارنیست نشده است و خواننده تا اطلاع دراینباره کسب نماید ناچاراست بهچاپ قزوینیرجوع کند . ثانیاً اگرچه درمقدمه مؤلف میگوید که

---

۱ ــ چاپ افشار ، ص «ه» .
۲ ــ چاپ خانلری ، ص «یا» .

«پس وپیشی ابیات دراین نسخه بسیار قابل توجه است»[۱] اما درمتن کتاب به این موضوع نپرداخته است یعنی نسخهٔ خود را با چاپ قزوینی ازلحاظ ترتیب ابیات مقابله ننموده است[۲] وبازهم خواننده ناچار میشود به چاپ قزوینی رجوع کند تا متوجه شود که درحدود هفتاد و دوغزل دراین دو نسخه ازلحاظ تعداد و ترتیب ابیات یکسان است.[۳] البته هیچ کدام ازاین دو نقص درروش مقابلهٔ نسخه باچاپ قزوینی ازموفقیت کارضبط محتویات نسخهٔ موردچاپ نمی کاهد ودرچاپهای آیندهٔ کتاب چنانچه مؤلف مایل باشد هر دو را به آسانی میتوان رفع کرد وهمچنین امثال لغزسهای جزئی ذیل که درخود مقابله روی داده است . چاپ افشار، غزل شمارهٔ ۴ ، بیت ۵- درچاپ قزوینی (بجای «عمرمان») « عمرتان » و (بجای « این ») «ای» ضبط است؛ شمارهٔ ۷ بیت ۵- درق جنین نوشته است: «رازدرون پرده ز رندان مست پرس کاین حال نیست زاهد عالی‌مقام را» ؛ شمارهٔ ۷۷، بیت ۷ ـ در ق (بجای « مجلس ») «منزل» . ضبط است؛ شمارهٔ ۸۶ بیت ۴- بیت در ق با نقل ۸۶ شباهت دارد ؛ شماره ۹۰ بیت ۳ - بیت درق با ۹۰ شباهت دارد ؛ شمارهٔ ۹۴ بیت ۵ ـ ق این بیت را دارد ولی بیت ۶ را ندارد وهمچنین ق بیت ۹ را ندارد ؛ شمارهٔ ۹۹ بیت ۴- بیت در ق با ۹۹ شباهت دارد ؛ ۱۲۶ بیت ۲ ـ ق (بجای « زمن ») « ازمن » را دارد؛ شمارهٔ ۱۴۰ بیت ۴- ق این بیت را ندارد ؛ شمارهٔ ۱۵۳ بیت ۲ـ ق (بجای «دو») «در» را دارد؛ شمارهٔ ۱۸۲ مقطع- ق مقطع دیگری دارد ؛ شمارهٔ ۱۸۶ بیت ۷- ق (بجای«در») «از» را دارد؛ شمارهٔ ۱۹۹ مقطع- ق مقطع دیگری دارد؛ شمارهٔ ۲۰۸ - پس از بیت ۲

---

۱ ـ چاپ افشار ، ص «و» .

۲ ـ چاپ افشار ، ص «و» مؤلف قبلاً به خواننده میرساند که . «به پس وپیشی ابیات مطلقاً اشاره نشده است .»

۳ ـ چاپ افشار شمارهٔ ۹ (چاپ قزوینی شمارهٔ ۲) ، ۱۲ (ق ۱۴) ، ۱۸ (ق ۱۸) ، ۲۲ (ق ۱۸۲) ، ۲۴ (ق ۱۴۰) ، ۳۳ (ق ۱۳۸) ، ۴۹ (ق ۱۸۵)، ۵۱ (ق ۱۲۹) ، ۵۴ (ق ۱۵۵) ، ۶۰ (ق ۱۱۸) ، ۶۵ (ق ۱۱۰) ، ۶۶ (ق۲۳۲)، ۷۰ (ق ۲۰۵) ، ۷۱ (ق ۱۰۶) ، ۷۳ (ق ۱۰۴) ، ۸۲ (ق ۱۵۲) ، ۸۹ (ق ۲۱۰) ، ۹۱ (ق ۱۸۷)، ۹۳ (ق ۱۰۲) ، ۱۱۷ (ق۱۶۱) ، ۱۲۲ (ق ۱۱۶) ، ۱۲۵ (ق ۱۱۵) ، ۱۲۶ (ق ۱۷۳) ، ۱۴۳ (ق ۱۲۳) ، ۱۴۷ (ق ۱۶۴) ، ۱۵۲ (ق ۲۴۸) ، ۱۶۶ (ق۲۶۱) ، ۱۶۸ (ق۲۶۷) ، ۱۷۱ (ق ۲۷۰) ، ۱۷۳ (ق ۲۶۸) ، ۱۷۴ (ق ۲۸۷) ، ۱۷۷ (ق ۲۷۴) ، ۱۸۹ (ق ۲۷۷) ، ۱۹۲ (ق ۲۸۱) ، ۱۹۷ (ق ۲۹۳) ، ۲۰۰ (ق ۲۹۵) ، ۲۰۱ (ق ۲۹۶) ، ۲۰۴ (ق ۲۹۹)، ۲۰۶ (ق۳۰۱) ، ۲۱۳ (ق ۳۷۴) ، ۲۱۴ (ق ۳۵۴) ، ۲۱۶ (ق ۳۴۵) ، ۲۱۹ (ق ۳۱۵) ، ۲۲۰ (ق۳۸۰)، ۲۲۱ (ق ۳۳۰)، ۲۲۶ (ق۳۴۲)، ۲۴۲ (ق ۳۶۷) ، ۲۴۳ (ق ۳۱۷) ، ۲۴۷(ق۳۴۱)، ۲۴۹ (ق ۳۶۴) ، ۲۵۵ (ق ۲۷۷) ، ۲۵۶ (ق ۳۷۰) ، ۲۶۲ (ق ۳۱۹) ، ۲۶۷ (ق ۳۵۷) ، ۲۷۰ (ق۳۲۸)، ۲۷۶ (ق۳۵۳) ، ۲۸۰ (ق ۳۳۳) ، ۲۹۰ (ق ۴۲۰)، ۳۰۰ (ق۴۶۶)، ۳۰۷ (ق۴۸۰)، ۳۰۹ (ق ۴۸۷) ، ۳۱۴ (ق ۴۴۷) ، ۳۱۸ (ق ۴۶۴) ، ۳۲۰ (ق ۴۷۲) ، ۳۲۲ (ق ۴۳۹) ، ۳۲۸ (ق۴۶۷)، ۳۴۲ (ق ۴۶۱) ، ۳۴۷ (ق ۴۷۶) ، ۳۵۲ (ق ۴۴۴) ، ۳۵۶ (ق ۴۴۳) ، ۳۷۰ (ق ۴۲۹) ، ۳۷۴ (ق ۴۶۵) .

غزلی دیگر ضبط است ولی شماره گذاری این امر را نشان نمیدهد ؛ شمارهٔ ۲۴۹ بیت ۶و۷ - پس و پیشی مصاریع دو ق و ۲۴۹ وجود دارد ؛ شمارهٔ ۲۵۱ مقطع - ق بیت را ندارد ؛ شمارهٔ ۲۵۲ بیت ۸ - ق بیت را ندارد ؛ ۳۰۶ مقطع - ق این بیت را ندارد ؛ شمارهٔ ۳۵۸ بیت ۱۳ - ق (بجای «در») «دم» را دارد و همجنس در بیت ۳۱ - ق (بجای «آهنگر») «آواز» را دارد ، ۳۶۸ بیت ۳ - ق این بیت را ندارد و بجایش جنس ضبط است .

« آنکه میلش سوی حق بینی و حق گوئی بود

سال تاریخ وفاتش طلب از میل بهشت . »

مقایسه و تطبیق چاپ افشار با چاپ قزوینی نشان میدهد که این دو نسخه ظاهراً از منبعی مشترک کتابت شده‌اند و در یک سلسلهٔ نسخه نویسی دیوان حافظ نیستند .

بعبارت دیگر وجود ابیات زیادی در هر کدام که در دیگری نیست و همچنین اختلاف محسوس در ترتیب ابیات عدهٔ زیادی از غزلهای مشترك ثابت میکند که هیچ کدام نسبت به دیگری رابطه‌ای ندارد . غزل شمارهٔ ۳۳۲ در چاپ افشار مقابل شمارهٔ ۴۳۸ در چاپ قزوینی این امر را آشکارا نشان میدهد و همانطور وجود غزلهای ذیل در نسخهٔ افشار که در چاپ قزوینی ضبط نشده‌اند: شمارهٔ ۴۸، ۸۷، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۴۱، ۱۶۹، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶ ، ۲۰۹، ۲۹۴، ۳۱۲، ۳۵۳، ۳۵۷ و (قطعهٔ) شمارهٔ ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۸ و (قصیدهٔ) شمارهٔ ۱۴۲ . در عین حال میان آن هفتاد ودو غزل که در هردو چاپ از لحاظ تعداد و ترتیب ابیات یکسان است غزل شمارهٔ ۸۹ درچاپ افشار مقابل شمارهٔ ۲۱۰ در چاپ قزوینی هست که کوچکترین اختلاف درمتن این غزل در هردو چاپ وجود ندارد . و جالبتر این است که غزل بیست و پنج بیتی شمارهٔ ۳۲۹ در چاپ قزوینی عیناً از لحاظ ترتیب ابیات در چاپ افشار ضبط شده است با اضافهٔ یك بیت که در چاپ قزوینی نیست . علت این دو شباهت غیر قابل انتظار برای نگارندهٔ این مقاله روشن نیست .

خلاصهٔ کلام اینست که «دیوان کهنهٔ حافظ» کتابی است که همهٔ حافظ دوستان و حافظ شناسان باید از آن نسخه‌ای داشته باشند. کتابی است که طرز کار مؤلف در نقل محتویات نسخه‌ای برای همه نشان میدهد که روش صحیح برای معرفی تمام نسخه‌های موجود چاپ نشدهٔ حافظ کدام است .

شرح سه بیت بزبان شیرازی از شیخ روزبهان

در کتابهای سیره ومؤلفات سیح رورنهان بیتی بزبان سیرازی ندیده بودم اتفاقاً روزی نسخهٔ خطی کهنسالی از کتاب (عبهرالعاسقین) بدستم آمـد و در حواسی آن دوسه بیت درست و با تشکیل برمان سیرازی یافتم که اکنون معرفی و شرح می‌سود .

وا

سیخ در اوائل فصل اول گوید

«بمدارج ومعارف توحید وتفرید وتجرید سوی عالم ازل رفتم. چرا بلباس (نسخهٔ چاپی : و لباس) قدم بیافتم (نسخهٔ چاپی یافتم) خطاب عظمت و کبریا وانبساط وحسن قرب (چاپی کلمهٔ قرب ندارد) بشنیدم، فنا و توحید، عرب خود بمن نمود و مرا درعین قدم از رسم حدوثیت فانی کرد وبهما باقی کرد حق مرا درکنف خود بردآنگه جامهٔ عبودیت از من بر کشید و لباس عزت درمن پوسید وگفت یا روزبهان (نسخهٔ چاپی جملهٔ یا روزبهان ندارد) صرت عاشقا وامقا محبا سائقا حرا سطاحا عارفا ملیحا موحدا صادقا فاصنع بصنعی وانطق بنطقی واسمع بسمعی وانطق بنطقی واحکم بحکمی واحب بحبی انك من اولیائی حقاً انت فی کنف عصمتی آمنامن قهری من عین (چاپی ومن عین) اطلعی لکن امتحنك بلیات العشق واحترقیك الحق من یحبك انجیه من الیم عذابی وهو من خـواص المریدین (در حاشیه المؤیدین) من احبائی».

برابر پایان این عبارت بخط نویسندهٔ متن در حاشیه نوشته سده

«مع ظهور غرائب مقتضیات العشق المحیره لعقول العقلاء المدهشه لالباب الالباء من اهل الشریعه وارباب الطریقه من افعالك واقوالك وبذلك سمی سطاحا ومن جملة تلك العجایب ان الشیخ رضی الله عنه کان فی وقت من اوقات الصلوة اماما لجم غفیر فغلب علیه الوجد فترك القرائه وانشاء یقول .

یکش وا کوك و بار حوس	یکش وارهد و نواز حوس
مسکی دل روزبهـان	کس وایك راز حوسن

فانقص (فانفض صحیح است یعنی پرا کنده سدنـد) کثیر من المأمومین تارکین جماعته وبقی منهم سبعة نفر ملتزمین للصلوة خلفه فبلغ کل من هولاء السبعه درجة عالیه من الولایة والکمال رضی الله عنه وعنهم.

سرح دو بیت بالا

یکش: مرکب است از یك، اسم عدد وسین‌زائده که در شیوهٔ محلی بسیار می‌آید بمعنی (یکی) چنانکه داعی گوید:

چه منزلیهی‌انه‌کش‌یکن فناوبقا

اانکه میرستن‌آدمی ولـی‌کم‌کم

یعنی یکی است

وا: بجای با درمعنی مصاحبه حنانکه شاه‌داعی گفته·

واهمند وازهمندں دوریارمه ورقیب

که یکی‌عدب‌فراتن ویکی‌ملح‌احاج

کوك: با فتح اول و واوساکن وکاف فارسی در آخر بجای‌کبك آمده و اکنون هم‌کبك را مردم‌کوك می گویند.

حوشن: باخاء مفتوح و واومعدولهٔ غیرملفوط وسین‌مکسور و نون‌ساکن رابط اسنادی بجای خوش است آمده مانند·

حوشن تواضع داعی‌پش‌توورلفت

کـه سالها بمناسایه طلیل شما

نواز: بانون مضموم بجای نمازآمده، چنانکه داعی گوید:

عیلم درسی‌شه‌پش گرفت از جه‌وجو

عیبد ونـوارورهـد مشغول بـو

گفتم بمرم پش ری یـارحهمـه

کم نیست و غیراری نه‌عالم‌ره‌ورو

مسکی: محفف مسکین است حنانکه دربیت شاه‌داعی:

نه‌فنادل بشه‌مزدست واواهم‌نه‌عدم

ازبقای‌خه‌دل داعی‌مسکی دریاب

کش: مرکبست ازکاف ربط وشین زائده.

وایك: نویسنده زیرکاف علامت‌کسره گذاشته تابریائی که مختفی است و روشن برزبان نمی‌آید دلالت‌کند. این معنی را در صورت یکش هم منظور داشته بنابراین وایك بجای بایکی آمده و با بجای ب حرف اضافه بمفهوم از یکی حه‌وا دراین سیوه بجای یاءتأکید رائده برفعل می‌آید نه بجای‌باء حرف اضافه و پیوستن حرف یا بلفظ یك برای تاکید معنی وحدت است.

یعنی: یکی باکبك و بازخوش است، یکی بارهد و نماز خوش است، بیچاره دل روزبهان‌که از یك‌راز خوش است.

بیت دیگر

در اثناء فصل خامس گفته است:

«حنین بشان دادسیداهل نشان که حسن وحمال و نیل کمال وحلق سحاقرین باوفا (در اصل وسخاوقرین و نسحهٔ حاپی لمطقرین ندارد) هرکس یافت در این حهان ار آن حهان آثار است و ار معدن قدس اهل اس را انوار است . چون این دولت یافت نورحمالش را (نسخهٔ حاپی (را) ندارد) بار سوزدو کلاه دولتش درکونین حرحق ندورد ریرا که ارحهان بی صرر است و ارعالم بی حطر صفات محد دارد و سرمایهٔ وحد . محدش سالکان را منهاج و وحدش عاسقان را معراج ، قفص این مرغ کس نشکند وبیح این گل زحمت(چاپی رحمه)قهریاب برنکند .»

برابر پایان این عبارت باهمان حطمتن در حاسیه نوسته سده .

وه باد قهر توشاخ امید ما شکست

اروکه تتا نه بیح وجود ما رسه هن

سرح

وه: بحای ب حرف اضافه است و او حرف اصافه را در سحه های ابیات محلی بصورت واو مفتوحی نوسته اند ولی نویسندهٔ این سحه هاء ساکنی بر آن افروده تا نمایندهٔ فتحه ما قبل باسد

نشکت : بانون مفتوح و سین ساکن وکاف مکسوروتأ ساکن بحای نشکست فعل ماصی منفی از مصدرسکستن آمده و سین بعد ارکاف بـرای تحمیف افتاده فتحهٔ ماقبل آحر هم بشیوهٔ زبان محلی بدل بکسره سده مانندرست بحای رسدو نویسد بحای نویسد و میدرت بحای میدارد وکلمات دیگر که در ابیات ساه داعی آمده و احتمال دارد در اصل نشکنت بوده بانون ساکن بحای نشکند فعل مستقبل الترامی بحای مستقبل استمراری مـانند میرند بحای میرند در بیت ساه داعی .

هرکه جوشمع هن ار سوز وگدازش دعوی

عشق میرنـد ا ای بـه شـوهجر تـوصلا

و نبرد بحای نبرد در بیت دیگر :

غلط مکان نه ره عشق و واخه همره بس

ببرد زلف نگاری بـه حیس وروت اروم

ارو : بحای اینرو بمعنی ار اینرو آمده حهای مخفف این می آید کـه ضمیر اشاره است مانند :

داعی هر ارسال مناقب که او حنب

هستن نه صمن ای که رسولس بگفت اما

و در ترکیب یـا را هم انداخته تنها همزهٔ مکسوری از آن می‌ماند ، مانند

ردداعیان طریقت حه‌حیهن آن ممصود
اره‌حئی بروارحان داعی آن واپرس

تـ . مرکبست ازتأ مضموم بجای تو ضمیر منفصل مخاطب وتـأ ساکن که فعل مابعد بوسیلهٔ آن معنی فعل مخاطب میدهد ، چنانکه در این بیت شاه داعی

تـتکرد اساره ترك دعوی آحو دگیم مه‌ترك تو بار
ـتکرد معنی توکردی میدهد .

انه : حرف اضافه ، مختصر اندروهأ پیوسته بآن برای بیان حـرکت است مانند ·

نه‌که خاص وتو بحر کرم ورحمت حق
قطرهٔ بی که نه‌غرقن ا ـه‌فیص فیاض

ودر این معنی باحذف همزه‌هم گفته می‌سود ، مانند ·

آیت عشق نه آفاق و نه‌انفس ثبتن
وآن‌سواده‌پس‌وی‌دیده‌جهن‌عین‌بیاض

رسه محفف ریشه است مانند رش بجای ریس در بیت شاه‌داعی:

نه تره رش پهن و دم دستار درار
تخه‌ارمردبکش ارتحه‌مردم‌بشناس

هن : مرکبست از هأ مکسور بجای هست ونون زائده مانند :

و نوهن زنیه دوعالم که توهه‌حان همه
کش ببوتن نفسی وی تومیسر هرگز

یعنی :شاح امید ما بیاد قهر تو نشکست‌یا نشکند (شکسته نشود) ازاینرو که‌تودربیخ و بن‌وجودما ریشه‌هستی ومضمون بیت‌افصح المتکلمین سعدی‌نزدیك باین معنی است :

سعدیاسیل فنا گر نکند خانهٔ عمر
دل‌قوی دار که‌بنیادبقامحکم‌ازوست

سپاس حدایرا که بپارنویسی یادداشت این شرح موفق شدم .

تقی‌زاده

امروز یکسال از درگذشت فرزند بزرگوار ایران سید حسن تقی‌زاده * می‌گذرد، مردی که از حیث اخلاقی و اجتماعی و ادبی و علمی در عصر ما کم نظیر بود و شرایط و اسباب بسیار باید بهم آیند تا همچون او مردی جامع کمالات انسانی و عقلانی بوجود آید، وجودی که منشأ آثار دانش و برکت و فضیلت باشد.

مادر آزادگان کم آرد فرزند !

تقی‌زاده از لحاظ اخلاقی مردی مؤدب و متعلم و خلیق و خیراندیش وقانع و معتدل و شجاع و آزاده و درستکار و اصولی و ثابت‌قدم و با انصاف و حقگوی بمصداق «قولوا الحق ولو علی انفسکم» بود.

و از لحاظ نفسانی بی‌هوس و خوش‌حافظه و کنجکاو و با اراده و از حیث اجتماعی مردم‌دوست و امین در مشورت و مخالف تظاهر و ریا و تملق و حامی درستکاران و پشتیبان مظلومان و طالب حق و روشنفکر و طرفدار تمدن و ترقی بود.

او از نظرگاه علمی مردی جوینده و پرکار و بسیاردان و عمیق و منطقی و صاحب‌نظر و خلاق و حق‌شنو و حقجوی بود.

تقی‌زاده در دورهٔ زندگانی بنحو مستمر راه ترقی و کمال را پیمود لکن بسیاری از صفات و فضایل او هم از آغاز در اندیشه و کردار و گفتار و نوشته هایش تجلی داشت.

تقی‌زاده از اولین کسانی است که با روش صحیح استوار به بررسی و پژوهش اجتماعیات و امور علمی پرداخته‌اند. مقالات او در زمینهٔ ضرورت بکار بردن روش علمی از نخستین آثار فارسی در این باب است.

از جهت روح علمی او ظاهراً اولین کسی است که در ایران این اصطلاح را بکار برده و هنر بزرگ و حقیقی او در قلمرو دانش آنست که قولاً و عملاً در جامعهٔ عصر خود این فضیلت را تأیید و ترویج کرد. خود بانتشار تحقیقات علمی پرداخت و این نوع پژوهشها را نزد مستعدان و جوانان تشویق نمود با اطلاعات وسیع و صحیح و منقح از معارف قدیم و جدید و بیاری فکر روشن و زبان قوی افق فکر و بینش علمی را وسعت بخشید امیدواری او به آیندهٔ علم و ترقی بشر و تأثیرش از این جهات محسوس و ثابت است.

* ـ متن خطابه‌ای است که سپهبد فرج‌الله آق‌اولی عضو هیأت مؤسس و رئیس هیأت مدیرهٔ انجمن آثار ملی در مجلس سالروز مرحوم تقی‌زاده (هفتم بهمن) در انجمن مذکور قرائت فرمود

روح علمی او درکیفیت تلقی انتقادات وکوشش در نشان دادن راه تحقیق درست و مقایسهٔ شیوهٔ پژوهش شرقی وغربی و انتشار نمونه‌های این نوع آثار و درج مقالات و نوشته های محققان برای بارنمودن طریق کار صحیح وتحسین و ترویج آثار ایرانیانی که برپایهٔ استوار علمی قرار داشت بخوبی معلوم و آشکار میشود تتبع و تبحر او در تاریخ علوم خاصه در علم نجوم و تحولات آن از عهد قدیم تازمان معاصر و مطالعات گرانقدر او در گاه شماری که خود واضع اصطلاح آنست روشنگر شیوهٔ کار او و سرمشق شایستهٔ کار تحقیق همراه باروش و روح علمی است .

تقی‌زاده باهرنوع افراط مخالفت می‌نمود و عقیده داشت که یکی از بدترین غلط کاریها مخلوط کردن حب وبغض وملایمات و منافرات طبع خود در کارعلمی است او هرنوع تعصب را مذموم و مطرود می‌سمرد .

انتقادات علمی و اجتماعی تقی‌زاده با تألیفات گوناگون و مقالات و مفاوضات او علاوه بر نشان دادن راه نقددرست سنجیده متضمن فواید بسیار در قلمرو دانش وفرهنگ است روش تحقیقی و بینش علمی تقی‌زاده سرمشق کار دیگران شد بسیاری از مباحث و مطالب علمی را که او آغاز نمود دیگران دنبال کردند و او بحقیقت راهنمای آنان و طراح موضوعها شد بعنوان مثال می‌توان تحقیقات اورا در روزنامهٔ جلیل‌القدر کاوه که مقامی ارجمند درمطبوعات عصرجدیدایران دارد در موارد ذیل نام برد .

قدیمترین آثار نثر فارسی ـ اولین شاعران فارسی ـ جمع آوری اشعار ابوالمؤید و ابوشکور و دقیقی شرح نهضتهای اجتماعی و مذهبی ایرانی ـ شرح حال ابن‌المقفع و آل نوبخت واز همه‌مهمتر تحقیق در حماسهٔ ملی ایران واحوال فردوسی و خصوصیات شاهنامهٔ جاوید او . ـ تقی‌زاده همه‌جا تحقیق خودرا بافروتنی راستین که نصب‌العین محققان واقعی است ختم می‌کند .

این دانشمند گرانمایه که از بسیاری جهات می‌توان او را با سرآمد محققان ایرانی استاد ابوریحان بیرونی سنجید در تحقیق علل ترقی وانحطاط ایران برموازین دقیق علمی و تاریخی کوشیده وآراء درخور ملاحظه اظهار داشته است .

دلبستگی او به این امر که نمودار دوستی داناگونه و سنجیدهٔ او نسبت بوطن خویش است ، از نخستین رساله‌ای که بعنوان تاریخ احوال کنونی ایران بامحاکمات تاریخی در سال ۱۳۲۳ هجری قمری منتشر ساخته روی می‌نماید.

تقی‌زاده براثر تفکر عمیق و رسا در اوضاع و احوال گوناگون برنامهٔ

اصلاحاتی جامع مشتمل بر پیشنهادهای اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی عرضه داشته که از جهات مختلف شایستهٔ توجه وامعان نظر است .

تقی‌زاده همه وقت بزبان فارسی صحیح و فصیح که آنرا پایهٔ نیرومند ملیت دانسته و به کوشش در ترقی و توسعه و تعمیم آن با توجه به تحول علوم و آداب و پرهیز از افراط و تفریط و انحراف اظهار علاقه کرده و خود از اولین کسانی است که بنحو شایسته بزبان ادبی و علمی و اجتماعی معاصر ایران خدمت نموده و آنرا چه در تعبیر مطالب دقیق و چه در وضع اصطلاحات جدید و چه در مطرح ساختن مباحث سودمند نیرو بخشیده است او بتأثیر ترجمه‌های یك سلسله از کتابهای مهم اروپا بزبان فارسی سهل و آسان اعتقاد داشت و آنرا ضروری می‌شمرد .

تقی‌زاده راجع بایران قدیم و کیفیت علوم و آداب آن و زنده ماندن احساسات ملی و ادبی و فرهنگی ایرانیان پس از فتح عرب و بگفتهٔ او «درتسخیر روح ملی ایران» اظهار نظر های معتدل جامع الاطراف کرده که از هرحیث شایستهٔ مطالعه و غوررسی است .

در همان حال ابناء وطن را از غرور مفاخر گذشته و تفاخرات بی‌معنی و ساختن مطالب موهوم و حمیت جاهلیت که از تعصب و وطن دوستی کاذب ناشی میشود و تولید جهل راسخ می‌کند و باعث غفلت و ضلالت می گردد برحذر داشته است .

او یادآوری نقایص علمی و ادبی و اجتماعی و اخلاقی را با نشان دادن راه رفع آن از وظایف متفکران قوم و صاحب نظران جامعه می‌شمرد و سکوت در این باب را نوعی گریز از اجرای تکلیف ارشادی میدانست و در این زمینه ترویج علوم و فنون و تمدن اروپائی و اسباب آن را در ایران با علم باینکه این رای مخالفانی پیدا خواهدکرد در رفع ضعفها و نقصها مؤثر ومفیدمیدانست و در این زمینه بایدگفت که او تنها بأخذ تمدن جدید توجه نکرده بلکه نسبت بتمدن قدیم یونان نیز بحق نظر مساعد و اصولی داشته است .

تقی‌زاده همواره به‌تعلیم عمومی توجه خاص‌نشان میداد و نطق او دربارهٔ طرح اعزام محصل باروپا در مجلس دوم و بحث در اهمیت علوم‌تربیتی،واینکه اولین چیز واجب برای مملکت ما تحصیل علوم است ، در روزنامهٔ‌کاوه وعقیده باینکه تحصیلات در فرنگ یکی از اولین لوازم ترقی مملکت ما در اوضاع و احوال آن زمان است ، و قبول سمت ریاست ایرانی انجمن مواظبت محصلین ایرانی در آلمان همه نموداراین معنی و رأی قویم و صائب اوست .

تقی‌زاده به آزادی زنان و اصلاح حال آنـان در جامعه و دادن حقوق

انسانی بایشان اعتقاد راسخ داشت و در موارد متعدد این رای را با شجاعت اظهار کرده‌است .

احترام وحق‌شناسی تقی‌زاده نسبت بجمیع کسانی ، ازداخلی وخارجی که بنحوی‌ازانحاء بایران‌دلبستگی‌ومحبت‌داشتند‌براستی‌درخورپیروی وتقلیداست.

او این امر را در مجالس درسهای عمیق پرسود دلپذیر خود که احیاناً استادان درکنار دانشجویان می‌نشستند سفارش می‌نمود .

بامرگ تقی‌زاده ایران یکی از شایسته‌ترین و عاقل ترین و داناترین فرزندان خود را از دست داد مردی بزرگ‌که شرف و احترام را نخرید بلکه آنرا باگذشت از لذات و تمتعات زودگذر بی‌ارزش و توجه راستین بمقام و مکانت انسانی و تحلی بی‌ریا به فضایل و تحری حقیقت و تواضع خاص علمای واقعی حاصل‌کرد .

یکسال پیش مرگ یکی ازاعضاء پایه‌گذار ورکن‌رکین انجمن آثارملی تقی‌زاده را که هیچگاه خاطرهٔ مساعی جمیل او فراموش نخواهد شد از میان ما برد . اما مرگ را با تمام صلابت و هیبت و خشونت خود هرگز یارای از بین‌بردن آثار وجودی جاویدان جنس مردانی نیست .

تلك آثـارنا تدل علينا فانظروا بعدنا الى الاثار

سیدحسن تقی‌زاده

مینورسکی و تقی‌زاده

میان ولادیمیر مینورسکی وسید حسن تقی‌زاده دوستی دیرین برقرار بود وتقی‌زاده به مینورسکی اعتقاد علمی راسخ داشت ومینورسکی نیز بدو.

مرسوم مینورسکی آن بود که از کتب و جزوات مجزای مقاله‌هـای خود همیشه یـک نسخه برای تقی‌زاده می‌فرستاد و بر پشت هر یـک یادداشتی اهدایی می‌نوشت و از یادگارهای دیرین دوستی با تقی‌زاده یاد می‌کرد .

پس ازوفات تقی‌زاده فرصتی شدکه قسمت باقیماندهٔ کتابخانهٔ آن مرحوم را موردنظرقراردهم وچون نوشته‌های مینورسکی جالب‌نظر واقع شدهمه‌رایادداشت کردم واینك درینجا به‌چاپ می‌رسانم که بسیارخواندنی می‌نماید . خوشبختانه این‌مجموعهٔ نفیس به‌دستورجناب آقای مهندس‌شریف امامی برای کتابخانهٔ مجلس سنا تهیه شده است وازگزند حوادث طبعاً مصون‌خواهد ماند .

ایرج افشار

- زبان ملح پیس‌سلیمان و.م. ۲۱/۱/۱۹۴۳
- باغ تو پررنگ وبو تـازه به تازه نو به نو! کمبریج ۱۱ اوت ۱۹۴۲ با تبریکات صمیمانهٔ ما به‌جناب وزیرمالیه وسرکارخانم علیه عالیه [1]
- با خیلی تشکر ازمساعدتهای سرکار ۴۱/۴/۱۹۴۱
- با صد عذر ازدرنگ .و.م. اول ژوئیه ۱۹۴۶
- خدمت دوست فاضل‌محترم جناب آقای سید حسن تقی‌زاده . شهردزفول کم ۱۸/۵/۱۹۴۸
- یادگاردوستی ۱۹/۸/۱۹۴۸
- یادگارسفردوم .و.م ۱۸/۷/۱۹۳۷
- با تبریك سال‌نوخدمت حضرتعالی وسرکارخانم این برگ سبزراتقدیم می‌کنند . مسود و مبیض ۲۱/۱۲/۱۹۴۴
- نوبادسال‌نو و.م ۱/۱/۱۹۵۲
- خدمت دوست معظم مکرم دانشمند جناب آقای سید حسن‌تقی‌زاده دام اجلاله ۱۷/۸/۱۹۵۵

۱ـ در۱۹۴۲ تقی‌زاده وزیرمالیه نبوده و به اعتبارآنکه پیش از آن وزیر مالیه بوده و به‌تناسب سرکار خانم علیه عالیه علی‌الظاهر چنین آورده

- خدمت دوست دانشمند مکرم جناب آقای سید حسن تقی‌زاده . ارمغان سفرم. و. م. ۱/۷/۱۹۵۶
- یکی دیگر از برگهای سبز پریشان . و . م. ۲۱/۱۲/۱۹۵۶
- برگ زردی است تحفهٔ درویش ۱۸/۹/۵۲ [1]
- تقدیم مورچه به سلیمان ۱۲/۱۲/۵۳
- یکی دیگر برگ سبز ۱/۱/۱۹۵۵
- خدمت دوست فاضل قدیمی جناب آقای سید حسن تقی‌زاده دام اجلاله. خوش آمد لندن ۱۸/۸/۱۹۵۴
- یادگار دوستی دیرینه .و.م. ۱۲/۱۲/۱۹۵۳
- خدمت دوست دانشمند معظم مکرم با صد ترس و ادب ۱۴/۱۲/۱۹۵۶
- بازهم یکی برگ سبز ۲۸/۴/۱۹۵۵
- مع سلام المؤلف ۱۴/۵/۱۹۵۱
- باکمال حیرت ازقوهٔ حافظهٔ حضرتعالی اقل العباد المؤلف ۱۴/۱۲/۵۱
- یادگار چهل و هفت سال ارادت ۱۹۰۴-۱۹۵۱ .و.م. ۲۸/۶/۱۹۵۱
- خدمت جناب دوست فاضل معظم آقای آقا سید حسن تقی‌زاده . برگ سبزی دم در. ۱۹۵۲ .و.م.
- خدمت دوست فاضل معظم آقـای سید حسن تقی‌زاده . تقدیم ارادتمند دیرینه ۲۳/۶/۱۹۵۲
- پیشکش کلهٔ زحمتکش مورچهائی که پیشوا ومولا می‌شناسند ۴/۸/۱۹۶۲
- خدمت قدیمترین دوستان بنده دوست فاضل معظم مکرم آقای آقا سید حسن تقی‌زاده به یادگار روزهای جوانی که در تبریز وایام پیری که در کمبریج باهم گذراندیم .

ارادتمند حقیقی و . مینورسکی. ۲۹/۸/۵۴

کاشکی قیمت انفاس بدانندی خلق
تا دمی چند که مانده است غنیمت شمرند

Le dernier Exemplaire. . au plus ancien de mes amis. V. M.

(برپشت کتاب یادداشتهای فرقهٔ اهل حق)

۱ـ بمناسبت زرد بودن جلد آن جزوه!

ایرانشناسان

زندگی و آثار احمد آتش

(۱۹۱۱-۱۹۶۶)

درگذشت ناگهانی و پیش‌رس پروفسور احمد آتش، نخستین و ارزنده‌ترین شخصیت مطالعات خاورشناسی ده سالهٔ اخیر ترکیه، در دنیای دانشمندان با بهتی آمیخته با تأثری ملال‌انگیز روبرو گردیده است.

احمد آتش که در سال ۱۹۱۱ در آحکاکوی Agcakoy در ناحیهٔ بیرسیك Birecik متولد گردید(۱) پسر مصطفی بیك مقاطعه‌کار درجه دوم راه آهن و مادرش عرفان‌هنیم بود. او تحصیلات ابتدائی خود را در مرش Maraš ومتوسطه را در دبیرستان قونیه بپایان رسانده ودر سال ۱۹۳۵ وارد مدرسهٔ عالی استانبول گشت. درهمان اوقاتی که وی دانشجوی این مدرسه بود تحصیلات خودرا نیز در دانشکدهٔ ادبیات همین‌شهر در گروه آموزشی زبان وادبیات ترکی دنبال‌مینمود. وبخصوص در آنجا دروس فقه‌اللغة عربی وفارسی را کــه مکمل دروس قبلی‌اش میگردید تعقیب نموده و بهمان اندازه نیز بفقه‌اللغة فرانسه توجه داشت.

دکتر ﻫ. ریتر استاد فقه‌اللغة عربی وفارسی، او را کــه هنوز دوران دانشجوئی خودرا میگذراند بعنوان کمك در دروسی که وی در آن ممتاز شناخته شده بود انتخاب کرد. او در سال ۱۹۳۹ پس از اخذ شهادت‌نامه‌های خــود آسیستان رسمی وی گردید. موضوع شهادت‌نامــهٔ پایان تحصیلاتش در زمینهٔ فقه‌اللغة عربی و فارسی وسند یاد نامه‌های مختلف بود. این‌اثر که بعدها او میبایستی آنرا ازنو دنبال نموده وبچاپ رساند ازهمان موقع خود مبین تمایل دوجانبهٔ وی بسوی فقه‌اللغة عربی وفارسی بودند بشیوهٔ ریتر، وی آنها را بیك اندازه قابل اهمیت میدانست.

پس‌از آن برای موضوع رسالهٔ اصلی خود زندگی وآثار النابغةالذبیانی را انتخاب کرد که مشکل‌آن بدرستی در گزارشهای ﻫ. ریتر متذکر گردیده است وباتنظیم آن‌بشیوهٔ متفاوت باآنچه‌راکه ﻫ. درن بورگ H. Derenbourg انجام داده بود رسالهٔ بسیار قابل توجهی تهیه نمود. پس‌از اتمام این اثر که جزءجزء بچاپ میرسید ودفاع رسالهٔ خود دراوایل‌سال ۱۹۴۳ بمقام(دانشیاری)

---

(۱) خود وی اظهار میداشت که تاریخ تولد وی در شناسنامه اشتباهی بوده و وی واقعا در سال ۱۹۱۷ بدنیا آمده است

رسید وسپس در بین سالهای ۱۹۴۳ و ۱۹۴۵ خدمت نظام خودرا با درجهٔ افسر ذخیره در گروهان ارابهٔ جنگی انجام داد .

از سال ۱۹۳۹ که بعنوان آسیستان دانشکده انتخاب گردید تا سال ۱۹۴۹ که سال مراجعت ه . ریتر به آلمان بود با همکاری استادش برای استقلال کرسی فقه اللغة عربی و فارسی و گسترش مؤسسهٔ شرقشناسی که بطور غیر رسمی در سال ۱۹۳۸ تأسیس شده بود کوششهای فراوانی بکار برد پس از آن از سال ۱۹۴۹ تا سال وفاتش مسئولیت آموزشی و تحقیقی این دو مؤسسه را عهده‌دار بود وی در سال ۱۹۵۳ بسمت استادی رسید و با انتشار مجلهٔ Şarkiyat Mecmuası (مجموعه‌های شرقی) که اولین شمارهٔ آن در ۱۹۵۶ منتشر شد طرح خود را جامهٔ عمل پوشاند ومؤسسهٔ شرقشناسی دارای نشریهٔ خاص خود گردید .

احمد آتش که تمام تحصیلات خودرا در ترکیه دنبال کرده بود، اقامتهای کوتاهی در خارج از این کشور بمناسبت کنگره‌ها و مجامع مختلف داشت . طولانی‌تر دوری وی از ترکیه مسافرت شش ماهه‌ای بود که در سال ۱۹۶۳ باروپا نمود . اشتغالات گوناگون آموزشی، تحقیقی و درگیریهای اداری وی بدان درجه بود که تصور این مطلب که وی هرگز فرصتی داشته تا بخویشتن بپردازد مشکل است او همیشه خوشخوی بود و هرگز شکایتی نداشت. اما بدنبال خستگی‌هائی که آنرا همیشه حتی در روزهای آخر زندگیش درلوای چهره‌ای خندان پنهان میداشت درپائیز سال ۱۹۶۵ به بیماری قلبی که نارسائی شریان کرونر تشخیص داده شد مبتلا گردید . و درمنزلش بمعالجه پرداخت و بهمین دلیل نتوانست بدعوت مؤسسهٔ شرق شناسی دانشگاه ناپل دائر بر ایراد یك سلسله کنفرانس‌ها بمدت یکماه جواب مثبت دهد . معهذا پس از یك دوره استراحت کوتاه دو باره باهمان حرارت اولیه مشغول بکار گشت . آخرین مسافرت وی، موقعیت نهائی که او برای برخورد باهمکاران کشورهای خارجی مختلف داشت در سپتامبر ۱۹۶۶ در تهران پیش آمد که وی درمذاکرهٔ مربوط به تدوین تاریخ مشروح ایران شرکت جست . در روز پنجشنبه ۲۵ اکتبر ۱۹۶۶ طبق عادت همیشگی خود بطورمداوم دربارهٔ دائرةالمعارف اسلامی L'ıslam Ansıklopedisı ومؤسسهٔ شرقشناسی به مطالعه پرداخت. عصر همانروز فرمهای آخرین اثرش را بررسی و تصحیح نمود ودرهمین شب درساعت ۲۳و۳۵ درگذشت . جسد او پس از انتقال از مسجد بایزید به ساختمان اصلی دانشگاه، که درآنجا بخاطروی مراسمی برگزار گردید ، در گورستان Merkezefendi بخاك سپرده شد .

کسی که برای من استادی عزیز و مورد ستایش بود از اولین روزی که من اورا درسال ۱۹۴۴ ملاقات کردم حتی بنظرمن آمد که پیوسته تا آخرین لحظهٔ زندگیش درهاله‌ای از آرامش پرازمحبت و وداری ارلمجندس قرار داشت. او درواقع همواره دوست داشتنی، متواضع و بزرگوار بود. زندگی خانوادگی آرامی داشت. وی درسال ۱۹۴۰ با یکی ازهمکلاسانش بنام فکرت که هنوز دبیر ادبیات دبیرستان وفا می‌باشد ازدواج نمود. باتزدیکان خود چون دوستان ترك و خارجی‌اش روابطی بسیار نیکو داشت و محبوب و مطلوب همه بود. مجسم زندهٔ فروتنی کامل بود و هرگز اهمیت اغراق آمیزی برای آثار شخصی خود قائل نبود ودرآن باره میل بخود ستائی نداشت. خدمت بمردم برای وی چون وظیفه بشمار میآمد. خاصه بجوانان میپرداخت و هرگز آنچه را که بعنوان وظیفهٔ مقدسی میدانست از یاد نمی‌برد. کسالتی حتی شدیدهرگز مانع از ادامهٔ درس وی نگردید. اوچنان برنامهٔ وسیع و منظمی برای فعالیتهای خود ترتیب داده بود که ترك آن برایش ملال انگیز بود و پرسکان معالجش مجبور بودند بی‌احتیاطی‌هایش را نادیده بگیرند. تفنن‌مورد علاقهٔ وی خارج از کارش عکس‌برداری بود و دوست داشت در کارگاه کوچکی که در انستیتوی شرقشناسی ترتیب داده بود برای‌خود ودوستانش‌میکروفیلم وفتوکپی نسخه‌های خطی تهیه نماید.

گروه کثیری افتخار شاگردی این استاد عالیقدر را داشتند. تنها در دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه استانبول یك پروفسور، یك دانشیار و دو استادیار تعلیم یافتهٔ وی بودند. از بین دانشجویان قدیمی‌اش نیز دانشیارهای متعدد و استادیارهایی‌وجود دارند که دردانشگاههای دیگر ترکیه بآموزش‌اشتغال‌دارند. نکتهٔ مهم اینجاست که او نه‌تنها درپرورش‌دانشجو بلکه بهدف‌خود یعنی گردآوری دوست نائل آمد.

احمد آتش عهده‌دار مسئولیت اداری و علمی مؤسسات گوناگونی بوده اولین مسئولیت وی ریاست مؤسسهٔ شرقشناسی بود وپس از آن از طرف هیئت تحریریهٔ دائرةالمعارف اسلامی Islâm Ansiklopedisi بعنوان مدیر منتخب آن برگزیده شد، سمتی که پس از آموزش در درجهٔ دوم اهمیت قرار داشت و همچنین عضو کمیتهٔ اداری انجمن بین‌المللی تحقیقات شرقشناسی که خود او

---

۱ ــ مادر احمدآتش هنوز درقید حیات است یکی از برادرانش بنام محمود آتش مهندس بوده ودیگری مصطفی آتش دبیر ادبیات می‌باشد. خواهر کوچکش دکتر نادگار آتش استادیار دانشگاه ازمیر برای ادامهٔ کارهای تحقیقاتی خود بکشور فرانسه عزیمت نموده است

یکی از بنیانگزاران آن بشمار میآمد وعضو مؤسسهٔ تحقیقات فرهنگی ترکی Turk Kulturunu Araştırma Enstitüsu و مجمع زبانشناسی ترکی (Turk Dil Kurumu) ودیگر جوامع بود .

استاد من احمد آتش در گسترش مطالعات فقه‌اللغهٔ عربی و فارسی آغاز مرحلهٔ جدیدی را نشان‌داد ودانست‌چگونه از روش قدیم بشیوهٔ جدید بپردازد. درحالیکه مدارس قدیمی را که سابقاً در آن بشیوه‌ای متفاوت با روش امروزی تدریس میشد بسته بودند و آموزش همگانی عربی وفارسی در مدارس متوسطه و عالی حذف گردیده بود. وی موفق گردید ازاین دوزبان موادتحقیقاتی وتخصصی دردانشگاه دائر نماید .

وی بدین‌ترتیب بهنگام از بین رفتن نگهبانان سنت قدیمی‌شخصیتی شد معرف نسلی مترقی‌که درشرایطی‌کاملاً مغایر بازمان‌گذشته پرورش یافته بود هنگامیکه وی تحصیلات خودرا دردانشکدهٔ ادبیات آغاز نموده و بفراگرفتن دروس ترکی شناسی پرداخت ، درسهای عربی و فارسی فقط جزئی از مواد تکمیلی بشمار میآمد . پس از محول نمودن آن به استاد هـ . ریتر که درسال ۱۹۳۶ به ترکیه دعوت شده بود این دروس‌جزو واحدهای مستقلی را تشکیل دادند . دراین هنگام اساتید زبان وادبیات ترکی : آقایان فؤاد کوپرولو Fuad Koprulu ، راغب‌خلوصی‌اوردن Ragıp Hulûsi Özden ، ر. رحمت آرات R Rahmet Arat ، علی نهادتارلان Ali Nihad Tarlan ، و احمد جعفراوغلو Ahmed Caferoglu که در بیان‌احمدآتش‌بودندهمگی‌ازدانشمندانی بودندکه مسائل زبان وادبیات ترك را با روشهای جدید پیش‌می‌کشیدند.

اما کسی که بیش‌ازهمه درزمینهٔ مورد علاقهٔ وی‌بروی‌نفوذ داشت پروفسور هـ . ریتر بود . با وجود این باید یادآور شدکه احمد آتش از محضر چند تن از استادان سنت‌گذشته نیز بهره برد و از پس آنها با احترام از شرف‌الدین یالتکایا Şerefeddin Yaltkaya یاد می‌کرد وبایادآوری شناسائی عمیق‌این استاد دربارهٔ متون قدیمی عرب و اهمیت احترام‌آمیزی‌که برای تعلیم وی‌قائل بود هیجان‌خودرا مخفی نمیداشت. بدین‌ترتیب چنین‌میتوان گفت که دربرخورد این دوجریان علمی بزرگ ترکیه ، وابستگی فکری احمدآتش‌ویرا در زمرهٔ شرقشناسانی‌چون شرف‌الدین یالتکایا و شرقشناسان‌برجستهٔ خارجی چون هـ . ریتر قرارمیدهد .

احمدآتش محققی دقیق وداشمندی پرکار بود. شخصیت وی‌کلیهٔ خصائل لازمهٔ یك عالم سرشار از معلومات وسیع را دربرداشت . این شخصیت مرهون

کنجکاوی زیاد وی ، وسعت مطالعاتش درباره موضوعات مختلف ، کار مداومش درباره بسیاری از نسخ خطی قدیمی کتابخانه ها و بالاخره فعالیت وی برای دائرة المعارف اسلامی بود. وی در کار خود بردبار و باحوصله بود. کثرت انتشارات وی ثمرهٔ شتاب بی نهایت او نبود، بلکه نتیجهٔ فعالیتی منظم و مداوم بود. همچنین از فراستی برخوردار بود که وی را در یافتن موضوعات جدید و بدیع یاری مینمود زیرا وی خواه با تکمیل مطلبی ناساخته ، خواه با کوشش در تصحیح عقیدهٔ نادرست خاصه روشن ساختن نکاتی که تاکنون تاریک مانده بود میپرداخت او پیوسته به اصول معتقدات خود وفادار بود، بدون آنکه منظور کسب افتخاری داشته باشد.

احمد آتش در بسیاری از کنگره‌ها چه در ترکیه و چه در خارج از آن کشور شرکت نمود و در این کنگره‌ها با خطابه‌های جدید و تازه‌اش مورد توجه قرار گرفت . مهمترین این خطابه‌ها بشرح زیر می‌باشد .

مطالعه درباره ترجمان البلاغه و سبکی که شعر فارسی تا بامروز حفظ نموده است، که در بیست و یکمین کنگرهٔ بین المللی شرقشناسان (پاریس، ۱۹۴۸) ایراد گردید و سپس در مجلهٔ Turk Dili ve Edebiyatı Dergisi III, 1949 P. 255-265 بچاپ رسید .

« آیا رسالة الاکسیر از ابن سینا است؟» خطابه‌ای که در هزارهٔ ابن سینا درسال ۱۹۵۲ در بغداد ایراد گردید وسپس بعنوان ابن سینا ، رسالة الاکسیر در Turkiyat Mecmuası, X , 1953, 28 p بطبع رسید .

« آیا رسالهٔ حکمت الموت تألیف ابن سینامی باشد ؟ » خطابه‌ای که در جشن هزارهٔ ابن سینا درسال ۱۹۵۴ در تهران ایراد گردید و پس از آن در Tarih Dergisi, No. 9. 1954، P 447-452 منتشر گردید (رجوع شود به ترجمهٔ فارسی آن در جشن نامهٔ ابن سینا ، تهران ۱۳۳۴ (۱۹۵۶) ، ۲ ، ص ۲۰ – ۲۸)

تاریخ آخرین انشاء شاهنامهٔ فردوسی طوسی خطابه‌ای است که در بیست و سومین کنگرهٔ بین المللی شرقشناسان در کمبریج ، (۱۹۵۴) ایراد گردید که بزبان فرانسه در بولتن Belleten, XVIII No 70, 1951 و بزبان ترکی ، P. 159 - 168 بطبع رسید .

« دربارهٔ مجموعه‌ای از نامه‌های خاقانی » خطابه‌ای است که در بیست و پنجمین کنگرهٔ بین المللی شرق شناسان در (مسکو ، ۱۹۶۰) ایراد گردیده

و در بولتن Belleten,xv,No.98, 1961,P.239-247 منتشر گردید .

«در بارهٔ دم الکلام خواجه عبدالله انصاری» خطابه‌ای است که بمناسبت یادبود نهصدمین سال وفات انصاری در (کابل ــ هرات ، ۱۹۶۲) ایراد گردیدودر Sarkiyat Mecmuası V, P. 45-9 چاپ گردید .

باوجود زندگی کوتاه احمد آتس، مقالات وی چه از نظر کمی و چه از نظر کیفی اثری بی‌نظیر را بوجود میآورد . قسمت اعظم آثارش دربارهٔ فقه‌اللغهٔ عربی و فارسی، چون آثار وی مربوط به زبان و ادبیات ترکی بسختی قابل تقسیم بندی در موضوعات مشخصی می‌باشد . معهذلك میکوشیم آثار مهم وی را در اینجا طبقه‌بندی نمائیم [۱] .

بعقیدهٔ من بدون شك درآثار بایدمقالهٔ Metin tenkıdı hakkında ویرا راجع به متن تنقیدی‌که درمجلهٔ Turkiyat Mecmuası VII--VIII 1922 P 253-267 و منتشر گردیده مورد توجه قرار دادکه شروع استفاده از روشهای نو را در تحقیقات فقه‌اللغة در ترکیه نشان میدهد . در این مقاله احمد آتس که می‌خواست اذهان را بسوی کارهائی که استاد وی ه . ریتر دراین زمینه انجام داده بود جلب نماید راهی راکه درانتشار نقد متون می‌باید دنبال نمود نشان داد و اصولی را که خود میبایست در آینده در انتشارات خود بپذیرد و بتدریج آنرا در سایهٔ تجربیات شخصی‌اش اصلاح نماید طــرح ریــزی نمود . پس از آن بسیاری از مقالات دیگــر وی که در مجلات Oriens و Turk Dılı Ve Ede EdebıyatDegrısı وهمچنین Turkiyat Mecmuası و نیز در دائرة‌المعارف اسلامی منتشر گشت ذکر می‌گردد .

احمد آتس در سال ۱۹۴۳ کار خود را در بارهٔ النابغه و اثر النابغة الذبیانی که هرگز فرصت انتشارمتن عربی آنرا نیافت بپایان رسانید . تنها اولین قسمت اثر او بعدها بصورت سه مقاله تحت عنوان « تحقیق در بارهٔ زندگــی و آثارالنابغة الــذبیانی » در مجلهٔ مجموعه های شرقی .

---

۱ کتابشناسی مشروح احمدآتش در جلد ۷ مجلهٔ Sarkıyat Mecmuası که بیادبود وی اختصاص خواهد داشت منتشر خواهد شد .

Sarkıyat Mecmuasi, I, 1956, P. 11-40-III, 1956, P. 91-124
بطبع رسید .

نخستین تصحیح وی « سندبادنامه » یکی از قدیمترین متون نثر فارسی است که برای ما باقی مانده است . این کتاب در حدود قرن ۱۲/۶ بوسیلهٔ محمدبن علی ظهیری سمرقندی منشی قراخان نوشته شده و انتشار آن در سال ۱۹۴۸ در استانبول بپایان رسید . این اثر متنی نادراست که تا زمان ما بدست فراموشی افتاده و در اصل ترجمه‌ای قدیمی از پهلوی بود و بهمین دلیل باید مبدأ کلیهٔ ترجمه‌های بعدی تاریخ محسوب گردد . احمد آتش در مقدمهٔ خود (ص۱۵۴) دربارهٔ مراحل نشر داستانهای سندباد نامه درجهان، ترجمه‌های شرقی آنها، متنی که خود وی انتشار داده و زندگی و آثار نویسنده شرح مبسوطی داده است و آن قسمت که بخودمتن اختصاص داشت ، حاوی چاپ انتقادی ترجمهٔ فارسی آن (ص ۱-۳۴۵) وترجمهٔ نسخهٔ قدیمی عربی عامیانه که تاآن زمان انتشار نیافته بود (ص۳۴۷-۳۸۸) وفهارس گوناگون بود (ص۳۹۰-۴۰۴). مقاله‌ای نیز بنام « سندباد نامه » که دربارهٔ همین موضوع بود نگوسس نویسنده برای دائرةالمعارف اسلامی Islam Ansiklopedisi, X,P 678-680 تهیه شد .

دومین تصحیح وی کتابی است دربارهٔ صناعات ادبی ادبیات فارسی دردورهٔ اسلامی بنام کتاب ترجمان البلاغه ازمحمدبن عمر الرادویانی، که نگوسس او در سال ۱۹۴۹ دراستانبول منتشر گردید .

این کتاب بدو بخش تقسیم میگردد. بخش اول شامل چاپ انتقادی متن عربی (ص۱-۱۳۸)، همراه با نسخه بدل از نسخهٔ اصلی (ص۱۴۹-۲۶۳) وفهرستهای مختلف می باشد (ص ۱۳۹-۱۴۳)، بخش دوم آن تحقیقی است دربارهٔ خود کتاب و مؤلف، نسخه‌ای که مورداستفاده قرارگرفته ووجه تمایز آن باقدیمترین نسخ خطی فارسی(ص۱۲-۸۶) و نیز شرح و تفسیرها دربارهٔ خودمتن(ص۸۷-۱۶۰). کتاب ترجمان البلاغه به غلط به فرخی شاعرمشهور نسبت داده شده بود و تا روزی که احمدآتش موفق به کشف نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ فاتح (no 543) نگردید کسی از آن جز نامی نمی‌شناخت پس احمدآتش بود که دربارهٔ شخصیت رادویانی مؤلف حقیقی کتاب و سنن منسوب بوی بررسی نمود. او تاریخ انشاء ترجمان البلاغه را بین سالهای ۴۵۱و۵۰۷ دانسته و بتجزیه و تحلیل خودمتن پرداخته و را بطهٔ این اثر

را با آثار مشابه بیان نموده است و بدان شرح و تفسیرهائی که مبتنی بر کتابشناسی وسیعی بود اضافه نمود و بالاخره نکات مشکل نسخه‌ای ناقص را روشن گردانید. ملک‌الشعراء بهار با انتشار سه مقالهٔ انتقادی درمجلهٔ یغما (سال ۲، ش۷، ص۲۹۲-۳۰۰، ش۸۰، ص. ۳۵۵-۳۵۹ و ش۹، ص۴۰۱-۴۰۴) این اثر را خلاصه نموده ودر حدود پانزده قسمت آنرا تصحیح نمود. احمد آتش نیز درمجلهٔ دانش ش۱۰-۱۱، ص. ۵۸۲-۵۸۵ بدین انتقاد با موفقیت پاسخ داد. همچنین باید گزارش حسن آمیر ا.ح. آربری را دربارهٔ احمد آتش که درمجلهٔ Oriens, III P.124 مندرج گردیده خاطرنشان ساخت واضافه کرد که احمد آتش بعدها دومقالهٔ دیگر نیز به ترجمان‌البلاغه اختصاص داد که یکی از آنها خطابهٔ وی در بیست ویکمین کنگرهٔ شرق شناسان بود ، و دیگری مقاله‌ای که در مجلهٔ Oriens,I, 1948, p. 15 مندرج می‌باشد (مراجعه شود به ترجمهٔ قسمتی از آن درمجلهٔ آموزش و پرورش، ۲۳۰ جزوهٔ ۲، ص ۳۷-۴۰ وجزوهٔ ۳، ص۲۹-۳۳) .

از بین آثار احمد آتش، چاپ انتقادی آثار نویسندگان مختلف نیز قابل توجه می‌باشد .

وسیلةالنجاه سلیمان چلبی (آنکارا ۱۹۵۴,(Kurumu Yayınları) Turk Dili دوسر 11,No33) که قسمت اول آن به نویسنده واثر او اختصاص داده شده است ، وی اولین کسی بود که بنحوی علمی شیوه‌ای ادبی را بررسی نمود و طی قرنها درادبیات ترک شهرت بی‌نظیری داشت (ص۹۰-۱۴۷) واثری انتقادی از این کتاب انتشار داد که بدان مجموعه‌ای از تفاسیر و یادداشتهای مشروح مربوط به متن (ص.۱۴۹-۱۶۸) و نیز نسخه بدل یکی از قدیمترین نسخ خطی را اضافه نمود .

چاپ انتقادی جامع‌التواریخ رشیدالدین فضل‌الله، ج۲ ،قسمت۴ :مربوط به غزنویان چاپ آنکارا ۱۹۵۷ در (Turk Tarih Kurumuyayınları,ser. III, No4) وج۲، قسمت۵ :. مربوط به سلجوقیان آنکارا، ۱۹۶۰ در (T.T. **K.** Yayınları, ser III no 6) . بعدها برای وی موقعیتی پیش آمد تا از عقیدهٔ خود درمقاله‌ای دفاع نماید و خود میتواند یکی از بهترین مقالاتش بشمار آید :

Cami' al Tavarih tenkıdı münase_ betiule در بولتن Bellten,xv- No.97,1961, p.29-61 (مراجعه شود به ترجمهٔ فارسی آن درمجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات، ۸، ۱۲۴۰، ۱۹۶۱/، ص. ۱-۳۶)

سپس نوبت به رسالهٔ فی ماهیة العشق ابن سینا (استانبول ، ۱۹۵۹) چاپ انتقادی همراه با ترجمهٔ ترکی آن میرسد.

دو خطابه که قبلاً ذکر گردید یکی بمناسبت هزارهٔ ابن سینا در بغداد ۱۹۵۲ وسپس در تهران درسال ۱۹۵۴ وهمچنین ابن سینا والکیمیا (ابن سینا وسیمی) در Turk Halk hıkāyelerin و Ilahiyat Fakultesi Dergisi, IV.p 47-70 (ابن سینا درداستانهای عامیانهٔ ترکی) در مجموعههای ترکی de Ibn Sina XI, 1954, P 33-40,XII, 1955, P 265-245

از بین آثاری که احمد آتش از عربی ترجمه نموده کتب زیر نام برده میشود .

ترجمهٔ ترکی احصاء العلوم فارابی ، استانبول ، ۱۹۵۵ Dunya edebiyatından tercumeler, Sark Islam Klasikleri, No 34

(ترجمهٔ ترکی راحة الصدور راوندی) ج ۱ و ۲ ، آنکارا ، ۱۹۵۷-۱۹۶۷ (Turk Tarih Kurumu Yayınları, ser-II, No 11, 15)

آخرین اثر احمد آتش فهرستی از منظومههای فارسی بود که در کتابخانههای دانشگاه استانبول، ایاصوفیه، نورعثمانیه ، فاتح واسعدافندی نگهداری میشود. این کتاب شامل ۵۵۰ صفحه است

حال بمقالات احمد آتش میپردازیم . از میان آنها نتایج تحقیقات وی در کتابخانههای استانبول خاصه درکتابخانههای آناتولی که تابستانها آنرا بطور لاینقطع ومداوم بازدید مینموده است ، نسخ خطی منحصر بفردی که تا آن موقع ناشناس مانده بود ویا نسخ خطیدارایاهمیت استثنائیرا بدنیایدانشمندان معرفی نمود ، زیرا دراین بازدیدها وی پیوسته به اکتشافات مهم نائل میآمد بدین ترتیب مقالهٔ دربارهٔ منظومهٔ ورقه و گلشاه که درمجلهٔ Dili ve Edebiyatı Dergisi, V, 1954, P 35-50 et 14 pl چاپ گردیده اثر عیوقی راکه در زمان غزنویان یعنی دورهٔ تجدید حیات ادبیات فارسی نوشته شده است شناسانید . اگرما وامق وعذرای عنصری راکه از آنجز ترجمهای ترکی وجود ندارد در نظر بگیریم ، ورقه و گلشاه یکی از دو مثنوی است که امروز ازعهد فردوسی بوسیلهٔ اشعار فردوسی بما رسیده وعلاوه تنها نسخهای است کهموضوع آن عشق میباشد . آنطورکه احمد آتش در همین مقاله خاطر نشان میسازد نسخهٔ خطی مورد بحث (Torkapı Sarayı,Hazıne, No. 841) که درقرن هفتم/سیزدهم نوشته شده با دربرداشتن مینیاتورها از نظر تاریخ هنر نیز دارای اهمیت میباشد (مراجعه شود به ترجمهٔ فارسی آن درمجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات

۱۳۳۷،۶ د۱۹۵۹،ص۱-۱۳). دربارهٔ همین‌موضوع احمدآتش منظومهٔقدیمی فارسی‌دیگری‌رابنام: داستان‌ورقه و گلشاه‌درمحلهٔ -Art Orientalis, IV,1961 P.143-152 et 44 p h. t منتشرساخت .

پس ازآن درمقالـهٔ مطولی بنـام سیف‌الدین محمد فرغانی ، در بولتن (Belleten, XXVI, n°91, 1959, P. 415-452) کوشش نمود تا نوری برچهرهٔ شاعری که در تاریکی مانده بودبیندازد، هرچند که اوسزاواراین‌بود که درردیف بزرگترین شاعران زبان فارسی قرارگیرد. تحقیقی که وی‌دربارهٔ دیوان این‌شخصیتی کـه دراوایل قرن چهاردهم ازایران به‌آناتولی رحل‌اقامت افکنده بود نمود مبتنی برسه نسخهٔ خطی بود که در ترکیه نگهداری میشود .

مقالهٔ دیگری‌بنام نسخه‌های‌خطی‌مهم عربی کتابخانه‌های‌روم وپورقات در مجلهٔ Islam Entitusü Dergisi, 1959, P. 47-132، نسخه‌ای‌مورخ ۹۲۳/۳۱۱ از کتاب غریب‌الحدیث ابو عبیدالقاسم بن‌سلام الهروی (تاریخ وفات درحدود سال ۸۳۱/۲۱۶) ونیز مجموعه‌ای از دیوان ده تن از شعرای قدیمی عرب‌راکه درقرن هشتم (چهاردهم) نوشته شده معرفی‌نمود[1].

احمدآتش‌سلسله مقالات ذیل‌را بنحو کاملاً وسیعی به‌اکتشافات خوددربارهٔ نسخ‌خطی کهن کتابخانه‌ها اختصاص‌داد .

نسخ خطی‌فارسی‌آناتولی ازقرن ششم تاقرن هشتم هجری در Turkiyat Mecmuası, VII-VIII, 1954, P. 91-135

نسخ‌خطی مهم عربی‌وفارسی‌کتابخانه‌های بوردور وانتالیاونواحی آن‌ها، در محلهٔ Turk Dili ve Edebiyati Dergisi II, 1947, P 171-191 (ترجمهٔ فارسی‌آن درنشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز، ش۳، ص۴۱-۴۸)

در بارهٔ نسخ خطی مهم کتابخانه های قونیه در بولتن Belleten, XVI n° 61, 1952, P 49-130

در بارهٔ نسخ خطی مهم عربی و فارسی کتابخانهٔ عمومی قسطمونی ، درمحلهٔ Oriens, V' 1952, P 28-46 (مراجعه شود به ترجمهٔ فارسی آن درنشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز، ش۷۰،ص۱۹۱-۱۹۸ و 8 ص. ۲۷۴-۲۸۷ و نیز ترجمهٔ اردو درمجلهٔ علوم اسلامیه ، ۱، ۱۹۶۰ ، ص . ۱۴۷ - ۱۶۲).

نسخ خطی پراهمیت کتابخانه‌های آناتولی و آماسیه Tarih Vesikaları, I(nouv ser) , nº 1 (16) , 1955, P. 141 - 174 elyazmaları

در بارهٔ نسخ خطی ترکی کتابخانه‌های آناتولی در مجلهٔ Turk- Dili Ve Edebiyatı Dergisi, VIII, 1958, P 90-108

نوشته‌ای قدیمی از زبان ترکی شرقی دریادنامهٔ Jean Deny Armagani 1958, et 4 pt h t

نسخ خطی عربی کتابخانه‌های آناتولی)، درمجلهٔ Magallu ma'had al-Mahtūtāt al - arabıya IV, 1958, P 1-42

نسخ خطی آثار رشیدالدین وطواط ، در مجلهٔ Tarih Dergisi ,X,nº 11, 1959, P 11-21

احمد آتش در دائرةالمعارف اسلامی در حدود چهل مقاله نوشت که بین آنها بویژه میتوان مقالات زیر را نام برد : میرزا عبدالقادر ، ابوالعلاء معری ، انوری (اوحدالدین) ، خاقانی (افضل‌الدین)، حسن، حسین (بن‌علی بن ابی‌طالب)، ابن‌المقفع، قطران (حکیم تبریزی) ، قشیری، لیلی ومجنون، مسعود بن سعد سلمان ، منوچهری ، محی‌الدین ابن‌العربی ، نظامی .

بنظر من دراین سلسله از عناوین باید به نمودارسریعی از مهمترین آثار احمدآتش اکتفا گردد و چنانکه قبلا گفته شد او دانشمندی بی‌نهایت پرکار بود اما پیوسته درآثار خود سطح عالی علمی‌را حفظ نمود که شایسته است‌چون نام وی جاودان باشد . *

Nihat Çetin
ترجمهٔ عصمت حکمی

* مندرج درمجلهٔ Revue des Etudes Islamique-جلد ۳۴-جزءاول.

لطایف الاسرار لمقاصد الادوار

متن فصلی

این رساله که قطع آن وزیری کوچک (۱۳×۲۰) است دارای صدونه ورق می‌باشد[1] که بر هر صفحهٔ آن بخط دیوانی یازده تا سیزده سطر مسطور است، و نه‌تنها چون هر کهنه کتابی اول و آخر آن افتاده است، بلکه از میان هم اوراقی مفقود شده، همچنین برگهایش در صحافی مشوش گردید. کاغذ آن سمرقندی شکری رنگ که نیمهٔ بالای آن آب‌کشیده و اطراف متن بجز برگ آخر - بطلاجدول‌کشی شده، برای تمایز اسامی فصول و جداول و دوایر را سرخی نوشته، شیوهٔ خط وجنس‌کاغذ و نوع مرکب‌گویای آنست که در قرن هشتم‌کتابت شده، بخصوص رسم‌الخط آن بازگوی این قدمت است. چون زیر حروف «د، ر، س، ص، ط» یك نقطه گذاشته، «ب، ج» را یك‌نقطه‌نوشته، ط ةکاف وگاف‌رابصورت همزه نوشته، بجای آنکه، آنچه، چنانچه،چنانکه آنك، آنچ، چنانچ، چنانك نوشته، لام یا دال بعداز «آ» را مانند تعلیق نویسان به «آ» متصل کرده. «که» و «در» را بصورت شکسته نویسان نوشته، آغاز اولین برگ اینست

«که این سایه بر خلق گسترده‌ای

دعاگوی این حضرتم بنده‌وار

خدایــا تو این سایه پاینده‌دار

بدان نفاد یافت‌که این دعاگوی مخلص، وهوادارمتخصص، که حلقهٔ اخلاص این حضرت درگوش وغاشیهٔ اختصاص این صاحب بــردوش جان‌دارد، در علم موسیقی رساله‌ای‌کـه‌کالترجمه للشرفیه والادوار باشد، و جامع قسم‌علمی و عملی آن علم باشد، در قلم‌آرد ....»

پشت برگ‌آخر را تانیمه نوشته، ومطالب این‌نیم صفحه چنین‌است: «مجنب آن، بعده برفرس آن، بعده بر خنصر بم، فی‌الجمله چون موقع عارف بمواضع نغمات و عالم بتفاوت ادوار ونقرات‌باشدبروی استخراج امثال این متعذربل متعسر نشود. فاما استخراج‌طریقه‌ای که در لواست بضرب‌رمل وطریقهٔ قدیمه‌که معروف بمجنب‌رمل‌است و طریقهٔ قدیم بضرب ثقل او ایـراد کرده است، آن جمله بجمیع انواعها بعد از معرفه ضابطهٔ مذکور در غایت ظهورست».

[1] - بجز آن دو برگ یا بیشتر که در دست آن‌کهنه فروش است.

که این شاید مرغان کهنه رده [illegible] محتشم بن ولید
خدایا زبان ما به پاینده دار بزرگی نفاد بایست که ابن حجر عالی
غلبه وهو دار متخصص که جمله اخلاص این حضرت
در گوش وغاشیه اختصاص این صاحب بر دوش جان
دارد در علم موسیقی رساله که کالترجمه للسرقه وراد وانشاد
وجامع قسم علمی وعملی این علم باشد در قلم آرد ونقاب حجاب
از نشر جهره ابکار مخدرات این صناعت بقدر قوت وطاقت
بر دارد لاجرم کلم ایکل حبا درت با امتثال فرمان این حضرت
از لوازم بود ومسارعت موجب امر این صاحب دولت
از مواجب نمود نشر این اوراق بر سبیل ارتجال واتفاق
اتفاق افتاد وبا وجود قلت بضاعت وقصور باع وعدم
احاطت بر ضوابط این صناعت وسایر اسباب اختلال احوال
وموجبات کلال وملال از محنت غربت وشدت حرمت

وفصول آن بدین‌شرح است :

۱- مقدمه
۲- فصل اول: در تحقیق معنی نغمه
۳- فصل‌دوم در تحقیق قسمت دستانها
۴- فصل سوم:.....[1]
۵- فصل‌چهارم : در تحقیق اسباب تنافر
۶- فصل‌پنجم : در تحقیق تألیف ملایم
۷- فصل‌ششم: در تحقیق دورهای مشهور وغیرمشهور و بیان نسبتها میان ایشان .
۸- فصل‌هفتم : در تحقیق احکام دووتر
۹- فصل‌هشتم : درراست ساختن اوتار
۱۰- فصل‌نهم : در تحقیق نامهای دورهای مشهور
۱۱- فصل‌دهم : در تحقیق‌مشارکت نغمها درمیان دورها
۱۲- فصل یازدهم : در تحقیق‌طبقات هر دوری از ادوارمشهور
۱۳- فصل دوازدهم در تحقیق راست ساختن عود برخلاف معهود
۱۴- فصل سیزدهم : در تحقیق نقرات ودورهای ایقاع
۱۵- فصل چهاردهم :...(۲)
۱۶- فصل پانزدهم :....(۲)

دریغا که نام کتاب ومؤلف و ممدوح درآن صفحاتی بوده که مفقود شده، فقط مطالب برگ چهاردهم ـ که بواقع برگ اولست واول ـ که باید برگ دوم محسوب شود ـ است که مارا در شناسائی کتاب یاری می‌کند ، و مطالب آن چنین است .

« ... لاجرم برخاطرفاتر این فقیرحقیر، این‌معنی‌خطور کردی و دایماً این دعوی عبورومرور می‌نمودی؛ که دراین باب رساله‌ای با وجود اختصار که متضمن مقاصد ادوارباشد و مشتمل برلطایف اسرار دیگر نوشته آید،[3] لیکن با وجود این‌می‌دانست که ظهور این معنی بی‌باعثی قوی، وبی محرکی معنوی صورت نخواهد بست؛ که ناگاه عنایت ربانی، وسعادت یزدانی ، حجاب انتظار ازپیش‌چهرهٔ[۱۴ر] مراد این‌محرر بی‌سواد[4] برداشت ، وبشارت اشارت عالیه حضرت با

۱ ـ برگی که این فصل درآن شروع می‌شده‌افتاده . ۲ ـ موضوع این دو فصل را نوشته است . ۳ ـ اصل : نوشته‌اند . ۴ ـ بی‌سواد را در حاشیه نوشته .

رفعت، امارت‌مآب، ورارت انتساب، امیرزادهٔ اعظم،وزیرزادهٔ معظم

وصفش نیاید در بیان   سرحش نگنجد در قلم

امیرامراءالزمان، المخصوص بعون‌عنایةالرحمن، باسط بساط العدل والانصاف، السابق علی حملةالحکام بلطایف‌الفضل وشرایف‌الاوصاف شریف‌الانساب والاعراق، عدیم‌النظیر فی‌الآفاق بحسن‌الاخلاق بالاتفاق والاطباق. سلطان‌الوزراء فی‌العالم، مستخدم‌ارباب‌السیف‌واصحاب‌القلم ملجأ‌الافاضل‌فی‌العالمین، ملاذالضعفاء والفقراء والغرباء والمساکین

آنکه باشد چو او درهمه آفاق کس

وانکه ندارد نظیر در همه روی زمین

جلال‌الدنیا والدین، غیاث‌الاسلام‌والمسلمین، امیرزادهٔ امت‌عمت معدلته، وخلدت دولته الی یوم‌الدین

خدایا برحمت نظرکرده‌ای[۱۴پ]

که این سایه بر خلق گسترده‌ای

دعاگوی این حضرتم بنده وار

خدایا تو این سایه پاینده دار

بدان بباد یافت که این دعاگوی مخلص، وهوادارمتخصص، که حلقهٔ اخلاص این‌حضرت درگوش، و غاشیهٔ اختصاص این صاحب بردوش جان‌دارد، در علم موسیقی رساله‌ای‌کـه‌کالترجمه للشرفیه والادوار باشد، وجامع قسم علمی‌وعملی‌آن علم باشد درقلم‌آرد، ونقاب‌حجاب ازپیش‌چهرهٔ ابکارمخدرات این صناعت بقدر قوت و طاقت بردارد، لاجرم بحکم‌آنکه مبادرت بامتثال فرمان این‌حضرت از لوازم بود، ومسارعت بموجب امر این‌صاحب دولت ازمواجب می‌نمود، بشرایف اوراق برسبیل ارتجال و اتفاق اتفاق افتاد، وبا وجود قلت بضاعت وقصورباع وعدم احاطت برضوابط این‌صناعت، وسایراسباب اختلال حال، وموجبات‌کلال وملال، ازمحنت غربت، و شدت‌کربت [از] ومفارقت اخوان، ومهاجرت اوطان، وتراکم غموم، وتراحم‌هموم درتحریر این شروع‌کرده شد

امید واثق است و رجا مستحکم، که چون بشرف مطالعهٔ این زبدهٔ امت، وبرگزیدهٔ ملت ؛ کهٔ عالمیان مدح وثنای او چنین گویند، و جهانیان فاتحهٔ ثنای اوچنین خوانند.

کایزدش یار و بخت رهبر باد | قدرش از حد عقل برتر باد
با قضا حکم او موافق باد | با ابد عمر او برابر باد
کرهٔ توسن فلک دایم | رأی عالیش را مسخر باد
تا ببخشد بکام دل یکدم | همه آفاق زر و گوهر باد
کار عالم ازو نظام گرفت | ملک عالم بر او مقرر باد
عرصهٔ مملکت ز دولت او | همچنین تا ابد منور باد

مشرف گردد، ستودهٔ خدمت، وپسندیدهٔ حضرتش آید، و طبع نقاد، و ذهن وقاد او نویسنده را درمواقع خلل ، ومواضع زلل بمقتضای ... » از این مطالب درمی‌یابیم که

۱ــ نام کتاب ظاهر لطایف الاسرار لمقاصد الادوار بوده ، چون در این جمله «که دراین باب رساله‌ای با وجود اختصار متضمن مقاصد ادوار باشد و مشتمل بر لطایف اسرار دیگر نوشته آید» کنایة است بنام کتاب.

۲ــ این رساله بامر وزیری نوشته شده کــه ملقب به جلال الدنیا والدین بوده، وزیری که بااین القاب می‌شناسیم خواجه جلال الدین تورانشاه (۱) است که وزیری عالم‌پرور وهنرمندنواز بوده، وخواجهٔ شیراز هم نزدیک بهمین القاب دراین بیت اورا مدح گفته

وفا داری و حق گوئی نه کار هر کسی باشد
غلام آصف ثانی جلال الحق والدینم (۲)

وبدستور همین وزیر پیر یحیی جمال صوفی (۳) خطاط بسیار معروف این عصر قرآنی نوشته که او آن را وقف برمسجد جامع شیراز کرده ، و نزدیک بهمین القاب و توصیفات او را در وقف نامه یادکرده ، متن وقف نامه چنین است :

«الجزو الثانی والعشرون، وقف المولی، الصاحب قران الاعظم، مفخر اعاظم

---

۱) ــ غیاث الدین بن همام الدین محمد خواندمیر، دستورالوزرا ، باهتمام سعید نفیسی ، طهران : ۱۳۱۷ ش، ص ۲۴۹ . وهمچنین دکتر قاسم غنی ، تاریخ عصر حافظ ، طهران : ۱۳۲۱ ش، ۲۶۴ .

۲) ــ برای مواردی که حافظ بذکر ومدح او پرداخته نگاه کنید بفهرست اسامی رجال دیوان حافظ، بتصحیح محمد قزوینی ودکتر قاسم غنی، طهران: ۱۳۲۰، ذیل توارنشاه . وهمچنین باید درنظرداشت: «غزلهائی که نام «آصف عهد» «آصف دوران» «خواجه» «آصف ثانی» «آصف ملک سلیمان» والقابی امثال آن که مخصوص وزرا است درآنها وارد شده راجع باوست (نقل از دکتر قاسم غنی، تاریخ عصر حافظ، طهران: ۱۳۲۱ ش، ص ۲۱۸)

۳ــ آثاری از او در شیراز موجود است نگاه کنید به : علی سامی، شیراز ، دیار سعدی وحافظ یاشیراز ۱۳۳۷ ش

الوزرأ فی‌العالم؛ ناظم امورالسلطنه‌والخلافه، باسط بساط‌العدل والرأفه ؛ جلال‌الدین‌والدوله ، والملک‌والملة، مطاع اکاسرالسلاطین تورانشاه - خلدالله ظلال‌عاطفته، وابد جلال‌عنایته مع‌کافة بریته.....»(۱)

پس‌آن اشاره باین شواهد گمان ما را که کتاب بنام‌خواجه جلال‌الدین تورانشاه نوشته شده تأیید می‌شود .

۳- او گفت‌که بعربی افتاده، ومترجم رسالهٔ شرفیه و ادوار می‌باشد پس همانا اویحیی‌بن‌احمدکاشی (۲) است‌که شیراز مهاجرت کرده، وترجمهٔ رسالهٔ ادوار او که بنام شاه شیخ ابواسحق است در دست می‌باشد (۳) و اینجاست که مقایسهٔ این دو متن صدق دعوی ما بثبوت می‌رسد چون چنان اسلوب‌کلام و تجانس افکار وایراد اشعار در هر دو یکسان است‌که هیچ شکی باقی نمی‌ماند که مؤلف هر دو یکی است . پس برای مقایسه مقدمهٔ این ترجمه را هم می‌آوریم :

«چنین گوید بندهٔ ضعیف، اصغرعبادالله، یحیی‌بن‌احمدالکاشی - اجری الله علی‌لسانه حقیقه‌الصدق والهمه حلیةالحق‌که چون الطاف ربانی، و سعادت عواطف یزدانی ، او را بتقبیل بساط همیون ، واکتحال بدرور تراب جناب همایون، خدایگان‌عالم، مالک‌رقاب‌الامم، شهریار عدل‌پرور ، پادشاه دین‌گستر ؛ ممهد قواعدالعدل والانصاف . قامع مراسم‌الظلم والاعتساف

قطعه

آن خسروی‌که رتبت جاه و جلال اوست
افزون ز فهم و وهم و برون از ره قیاس
خورشید چرخ پرتو عالم فروز خویش
از عکس ماه رایت او کرده اقتباس
گردون بجاکموس درش خواست تا رسد
بر چهره‌اش نهاد قضا داغ لامساس

۱ - دکتر قاسم غنی، حاشیهٔ ص ۲۶۹

۲ - آقای محمدتقی دانش‌پژوه فهرست آثاراو ونسخ موجودآنها رادرفهرست نسخه‌های خطی‌کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات «مجموعهٔ امام‌جمعهٔ کرمان»، ص۶۱آورده وباید بآنها دوازدیگر او اضافه کرد یکی ترجمهٔ رسالهٔ شرفیه که دراینجا یادآور می‌شود دیگری رساله‌ای در ... که ... آخر ایضاح‌المقاصدآرروی تالیف‌آنرا کرد .

۳ - سعید نفیسی ، فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ، تهران ۱۳۴۴ ، ج ۲ ص ۱۶۸

این دولت مخلد و حکم مؤبدش
از غایت عنایت و افضال حق شناس

آن جهانبانی که معدلت او چمن ملک را بازهار امن و ریاحین امان آراسته است، وعنایت او سحرعلم را بانواع تربیت واصناف عاطفت پیراسته ؛ عالمیان درسایهٔ دولت او پای در دامن فراغت کشیده ، و مستعدان را درپناه مرحمت او دست بادراك امانی رسیده ' آن سایهٔ لطف یزدان(۱)، آن مهرسپهر کن فکان ؛ صاحب قران ملك و دین' ظل‌الله فی‌الارض؛ جمال الحق والدنیا، شرف‌الاسلام‌وغیاث‌المسلمین بالاستحقاق، شیخ ابو اسحق-عظم‌الله‌شأنه،وخلدسلطانه-مشرف گردانید. امر مطاع وفرمان بی‌امتناع اوچنان‌رفت که این بی‌مایه رساله‌ای‌را که مولانا امام اعظم (۲) ، نادرةالدوران ، اوحدالزمان ، صفی‌الدین عبدالمؤمن - طاب‌ثراه - در علم موسیقی تصنیف کرده است از زبان عربی بلغت فارسی نقل کند، چون امتثال او عین فرض بل فرض عین بود، این بندهٔ کمینه با قلت بضاعت، وقصورصناعت؛ و طبع جامد، و فهم خامد؛ بیمن‌دولت‌روزافزون، وحکم اشارت همایونش، درترجمهٔ آن شروع نمود، ومقاصدآن رساله را بعبارتی هرچه واضح‌تر در سلك کتابت کشید . و چون مصنف آن از منتهیان این صناعت بوده ، سخن را در آن رساله بروجهی رانده بودکه مبتدیان را سهولت طریق معرفت آن دست نمی‌داد، این بی‌مایه درتوضیح مطالب وتبیین احکام سعی نمود، و بر زیاداتی که احتیاج بآن بود اشارت کرد، واگر درایراد کلام‌تقدیم تأخیری را مناسب می‌دید ازآن عدول نجست، چه غرض ایضاح معانی کتاب بود نه‌مطابقهٔ الفاظ آن، وچون سمت اتمام موسوم شدآنرا بمحل عرض رسانید ، بامیدآنك پسندیدهٔ نظر مبارك او گردد ـ انشاءالله . . .

ومحقق [و] مبین است که اگرترجمه را در بازار اهل‌فضل رونقی‌پیدا گردد، و بزرگان را ازمطالعهٔ‌آن ابتهاجی حاصل شود ؛ آن همه بیمن‌دولت وحسن عنایت‌پادشاهانه- خلدالله ملکه- بوده باشد' واگر برخلاف این صورت بندد ، از قصور فهم و قلت علم این بی‌مایه بود . . .» (۳)

---

۱ ـ اصل : یزدانی .
۲ ـ اصل : اعاظم
۳ ـ نقل از صفحهٔ ۱ و ۲ ترجمه ادوار نسخهٔ خطی شماره ۲۲۰۷ مجلس شورایملی

حتی این تشابه فکری و کلامی از مقدمهٔ کتاب عربی او یعنی ایضاح المقاصد لفرائد الفوائد (۱) مشهود است، و برای وضوح این دعوی آن مقدمه را در زیر می آوریم :

«... فانه لما وفق العبد یحیی بن احمد الکاشی - الذی من حوم کرم ربه - ان یکون منخرطا فی سلك طلبة الحقایق، ومنسوباً الی من له قدم صدق فی استخراج الدقایق ؛ بالحکم المطاع من حضرة من اوجب الله تعالی علی کافة الخلایق لامره قبولا، و علی طاعة اقبالا، والزم علی اصناف البرایا فی حضرته مثولا، ولاشارته امتثالا ان یلازم سدته السنیه فی البقعة المبارکه الشریفه، ویواظب علی اواهر مراسم (۲) عبودیاته، ویداوم علی نشر محامد صفاته ؛ و یذاکر مع ارباب الفطن السلیمة، و اصحاب الطباع المستقیمة، دقایق العلوم العقلیة والنقلیة، وحقایق المعارف الالهیة والکمالات الیقینیه. وانا العبد وان لم یکن اهلا لتلك الدرجة السمیه والمرتبة العلیه؛ لکنه حین جری علی لفظه العالی اسمه وشرفه بهذه المزیه وسمه، اشرقت الارض بنور ربها، وفاضت سآمیب سحبها. فاشتغل بجوامع همته ویسر له بفضل الله ما عسر وکان من جملة ما یباحث فیه مع ارباب الالباب الرسالة الموسومة بالفوائد البهائیه من تصانیف الامام العلامه عماد الدین الحوام البغدادی - طیب الله مثواه، وجعل الجنة مأواه - وکانت مشتملة علی قواعد دقیقه و لطایف عمیقه، ومباحث علیه ودقایق انیه. لکنها سیقت من الدعوی فی سبیل لا یری فیه اهتدی الی اقامة الدلیل، وکان مجرد التقلید لاولی التحقیق غیر مفید، والوقوف فی ذلك المقام غیر مرضی عند ذوی الافهام، فتاقت نفوس الاصحاب الی کشف القناع عن وجوه تلك المحبوبات، ورفع الحجاب عما من تلك المحجوبات حتی یشاهد حسن طلعتها عیانا، ویزداد النفوس بها افتتانا ؛ وکان من شروحها التی وقعت الی العبد الکتاب المسمی باساس القواعد من تألیفات الامام العالم المحقق کمال الدین حسن الاصفهانی - برد الله مضجعه - وانه والله کتاب لامزید علیه فی هذا الباب والی طریق السداد، مؤد الی الظفر بالمراد، مبین تفاصیل الرسالة وجملها بدلائل حسابیه، وبراهین یقینیه دال علی ان مؤلفه دقیق النظر، صحیح الفکر ؛ رفیع الشأن، ساطع البیان، مستخرج الحقایق ؛ ومستنبط الدقایق ؛ لکنه لا یلاق کان فی عباراته، و

۱ - تشابه بزرگی که بین نام این کتاب و نامی که برای رساله استخراج کردیم مؤیدی میتواند بود برای صحت نظرما

۲ - اصل : علی اوامر اسم

کتاب مزبور از حیث مجموع بهترین کتابی است که تاکنون بدست دوستداران خیام رسیده این کتاب نه تنها تشنگان بادهٔ ناب طریق حقیقت را سیراب کرد بلکه حیران بی‌خبری چندقرن گذشته را هم نموده است وشاید بتوان گفت که تادر چندقرن آینده نیز چنین کتابی تحریر نخواهد شد. تمام کتاب از حیث مطالب منقسم به ۲۳ فصل میباشد (اگرچه این فصول شماره گذاری نشده) وهرفصل خود به تنهائی حاکی از کوشش خستگی ناپذیر مؤلف در جمع آوری وسنجش و تحقیق در مطالب است. در آخر این کتاب بزرگ تمام رباعیات خیام که بعداز مقایسهٔ چهارده نسخه که از ایران وخارج بدست مؤلف آمده ثبت گردیده است. مطالعهٔ این رباعیات چنان بنظر میرساند که بعد ازقرنها اکنون سراب صاف عرفان که ازهر نوع آلایش و ته جام مصفا شده بمارسیده ولی متأسفانه باوجود تقلای قابل تقدیر مؤلف کتاب مذکور در زدودن الحاقات ازاشعار خیام بنظر میرسد که موفقیت غائی نصیب او نگشته وهنوز می‌توان بعضی اضافات را در آن کتاب یافت که از آن خیام نبوده بلکه منسوب به او میباشد مثلاً درصفحهٔ ۲۳۷ چنین آمده است:

من بندهٔ عاصیم رضای تو کجاست
تاریك دلم نور و صفای تو کجاست
ما را تو بهشت اگر بطاعت بخشی
این بیع بود لطف و عطای تو کجاست

وهمین رباعی در «مناجات نامه و نصایح خواجه عبدالله انصاری»(۱) دیده می‌شود.

من بندهٔ عاصیم رضای تو کجاست
تاریك دلم نور صفای تو کجاست
ما را تو بهشت اگر بطاعت بخشی
آن بیع بود لطف و عطای تو کجاست

بایددانست خواجه عبدالله انصاری درسال ۳۹۸ متولد شد ودر ۴۸۱ وفات یافت واگر ماهم مانندسایر محققین سال وفات خیام را ۵۱۷ فرض کنیم میتوان گفت که ۳۷ سال بعداز وفات خواجه انصاری خیام زیسته بنابرین می‌توان گفت درسالهای کهولت پیرهرات خیام دورهٔ شباب رامی گذرانیده است. شکی نیست

۱ ــ مناجات نامه و نصایح خواجه عبدالله انصاری ــ چاپ دوم انتشارات کاوه تهران [از روی نسخهٔ چاپ برلن] صفحهٔ ۱۱ .

که خواجه انصاری میان معاصرانش به زهد و ورع و پارسائی و پرهیزگاری معروف و بخاطر همین خصوصیتش مورد احترام مردم نیز بوده است.

شاید خیام از روی بزرگواریش یا مورد پسندیدگی خود اقتباس را در جنگ خود جا داده که بعداً باسم او منسوب گردید علاوه بر این خواجه انصاری شاعر هم بوده و انصاری تخلص میکرده است.

با اهل سطر نج باری میکنی انصاریا

عاقبت بینی بوم مات و او دغای باخته

و در مناجات خود ابتدا وی اظهار عجز و نیاز بدرگاه خداوندی به نثر ساده نموده و بعداً همان افکار را به شعر برگردانیده چنانکه قبل از دوبیتی رباعی فوق الذکر وی مقدمه‌ای نثر چیده و میگوید:

الهی چون نیکان را استغفار باید کرد بایکان را چکار باید کرد. الهی گفتی بکن و نگذاشتی و گفتی مکن و برآن داشتی. الهی اگر ابلیس آدم را بدآموزی کرد گندم آدم را که روزی کرد.

الهی چون حاضری چه جویم و چون ناظری چه گویم الهی می بینی و میدانی و بر آوردن میتوانی الهی چون همه آن کنی که خود خواهی پس ازاین بندهٔ مفلس چه میخواهی الهی همه میخواهند که در تو نگرند و عبدالله میخواهد که در وی نگری الهی علمی که افزاینی نگونسار مکن و چون در آخر عفوخواهی کرد در اول سرمسار مکن الهی آفریدن مطیعان چه کار است کرمی که همه را برسد چه مقدار است الهی چون دریای عنایت تو موج زند حیاتی که پیدا آید و چه بچشم رحمت نگری گناه که نماید الهی آفریدی رایگان و روزی دادی رایگان بیامرز رایگان که تو خدائی نه بازرگان...

و بلافاصله این دوبیتی را می آورد من بندهٔ عاصیم... الخ

بدین ترتیب دیده میشود که ابیات فوق بیشتر میتواند مربوط به انصاری باشد تا خیام و همچنین یک رباعی دیگر خیام

گر از پی شهوت و هوا خواهی رفت

از من خبرت که بینوا خواهی رفت

بنگر چه کسی و از کجا آمده‌ٔ

میدان که چه میکنی کجا خواهی رفت[1]

واین رباعی هم در مناجات نامهٔ خواجه عبدالله انصاری چنین آمده.

---

[1]— نادرهٔ امام حکیم عمرخیام صفحهٔ ۳۶۲

گر از پی شهوت و هوا خواهی رفت
از من خبرت که بینوا خواهی رفت[1]
بنگر چه کسی و از کجا آمده‌ای
میدان که چه میکنی کجا خواهی رفت

اینك یك رباعی دیگر ازخواجه انصاری را بایك رباعی از خیام مقایسه می‌نمائیم :

انصاری گوید :

ای دل تو ز خلق هیچ یاری مطلب
وز شاخ برهنه سایه داری مطلب[2]
عزت ز قناعت است و خواری مطلب
با عزت خود بساز و خواری مطلب

خیام گوید

ای دل ز زمانه رسم احسان مطلب
وز گردش دوران سر و سامان مطلب[3]
درمان طلبی درد تو افزون گردد
با درد بساز و هیچ درمان مطلب

این نوع مقایسات چنان بنظر میرساند که خیام کتب ادبی متقدمین و معاصرین‌را خوانده و بعضی‌اشعار موردعلاقه رایادداشت‌نموده‌است واز آنجائیکه بیاری به ثبت نام سرایندگان مربوط نمی‌دیده این امر در ذهن‌آیندگان چنین توهمی رابوجودآورده که این‌اشعار نیزازخود اومیباشد وباید گفت‌اصولاً درآن عصر نوشتن نام یاتخلص شاعربعدازکلامش مرسوم نبوده‌است‌چنانکه نظام‌الملك طوسی‌درسیاست‌نامه هیچ‌کجا اسم‌شاعر رابعد ازنقل‌ابیاتش نیاورده‌است. مرحوم محمد قزوینی در همین‌کتاب (سیاستنامه)[4] به‌بعضی اشعار برخورده است که نام سرایندهٔ آن معلوم نیست .

صرفنظر ازمقایسهٔ ابیات‌خیام وخواجه انصاری درگفتهٔ خیام و رشحات نظامی گنجوی‌هم یك رباعی مشترك آمده

(۱) مناجات‌نامه صفحهٔ ۴۳ (۲) ایضاً صفحهٔ ۵۲ (۳) رباعیات حکیم عمر خیام مصحح محمد رمضانی — کلالهٔ خاور تهران خرداد ۱۳۱۵ صفحهٔ ۲ (۴) سیاست نامه مصحح محمد قزوینی، چاپخانهٔ حیدری ۱۳۳۴ صفحهٔ ۱۳۶

از هر چه خورد رند شراب اولی‌تر
با سبزه خطان بادهٔ ناب اولی‌تر[1]
عالم همه سر بسر خرابست و بی‌آب (کذا)
در جای خراب هم خراب اولی‌تر

وهمین رباعی در دیوان قصائد وغزلیات نظامی گنجوی چنین آمده

از هر چه خورد مرد شراب اولی‌تر[2]
در بتکده‌ها بادهٔ ناب اولی‌تر
عالم خرابست و درو جائی نیست
در جای خراب هم خراب اولی‌تر

واین نمونه‌ای بود ازین اشتباهات که امیداست آیندگان در رفع آن هر چه بیشتر بکوشند.

۱ـ نادرهٔ ایام حکیم عمرخیام صفحه۲۶۲ ۲ـ مصحح مرحوم استاد سعید نفیسی ـ چاپ انتشارات فروغی تهران ۱۳۳۸ ه ش صفحه۳۵۴

نسخه‌های خطی مصور فارسی در موزهٔ بریتانیا

– ۷ –

مردیت اونس
ترجمهٔ
سیروس مصدقی

دربارهٔ کثرت نسخ مصور از آثار سعدی قبلاً بحث شد. شاید زیباترین نسخهٔ موجود از این آثار در موزهٔ بریتانیا نسخهٔ Add . ۲۴۹۴۴ باشد که در سال ۱۵۶۶ میلادی استنساخ شده‌است. ولی رنگ‌آمیزی و کشیدن تصاویر آن دو سال بعد پایان یافته . این نسخه که دارای قطع بزرگی است فقط دارای دو مینیاتور تمام صفحه میباشد. سایر مینیاتورهای آن نسبتاً کوچک هستند .

یکی از آنها (تصویر ۲۰) دربارهٔ حکایتی از باب دوم گلستان سعدی در اخلاق درویشان است .

سعدی درسفر حجاز برای زیارت مکه با «طایفه‌ای جوانان» همدم و همقدم بود. آنها گاهی گاه برسم دراویش شعری زمزمه کرده بیتی می‌سرودند. عابدی که درجمع مسافرین بود ازسیرت درویشان خبر نداشت و منکر حال آنان بود تا که بهخیل بنی هلال رسیدند («کودکی از حی عرب بدر آمد و آوازی بر آورد که مرغ ازهوا درآورد») شتر مرد عابد ازشنیدن آن «برقص اندرآمد وعابد را بینداخت وراه بیابان گرفت». آنگاه سعدی گوید «ای شیخ در حیوانی اثر کرد وتورا همچنان تفاوت نمیکند» .

تصویر دیگر این نسخه (تصویر بیست و یك) صحنهٔ بازوجوربداییست که یك جمع میباشد ومردم را در حال شنا کردن درحوض مقبرهٔ سعدی در شیراز که محل مورد علاقهٔ مردم است نشان میدهد. بسیاری از نسخ آثار سعدی که متعلق باین دوره هستند شامل این دو صحنه می‌باشند . نزدیك مقبره حوضی در زیرزمین وجود دارد که زمانی بخاطر شفابخش بودنش مشهور بوده است و اهالی شیراز در آنجا استحمام میکردند، بخصوص شب چهارشنبه آخر سال قبل ازعید نوروز. این حوض هنوز دارای ماهی است که در گذشته بعلت همجواری آنها با آرامگاه ابدی شاعر از نظر مردم مقدس و نظر کرده بود . در بعضی نسخ در این صفحه ماهی‌ها نیز نشان‌داده شده‌اند. معلوم نیست که کدام یك ازسلاطین این صحنه را تماشامیکند. ولی شاه در همهٔ نسخ جامه‌ای بسبك تیموریان در بر دارد و دارای قیافه‌ای شبیه ترکان است .

در بعضی از تصاویر دوشاهزاده در کنار سلطان قراردارند. شایددر گذشته

که مرغ از هوا در آورد اشتر عابد را دیدم که برقص اندر آمد
و عابد را بینداخت
و راه بیابان گرفت گفتم سبحان الله که در حیوانی اثر کرد

تصویر ۲۰

تصویر ۲۱
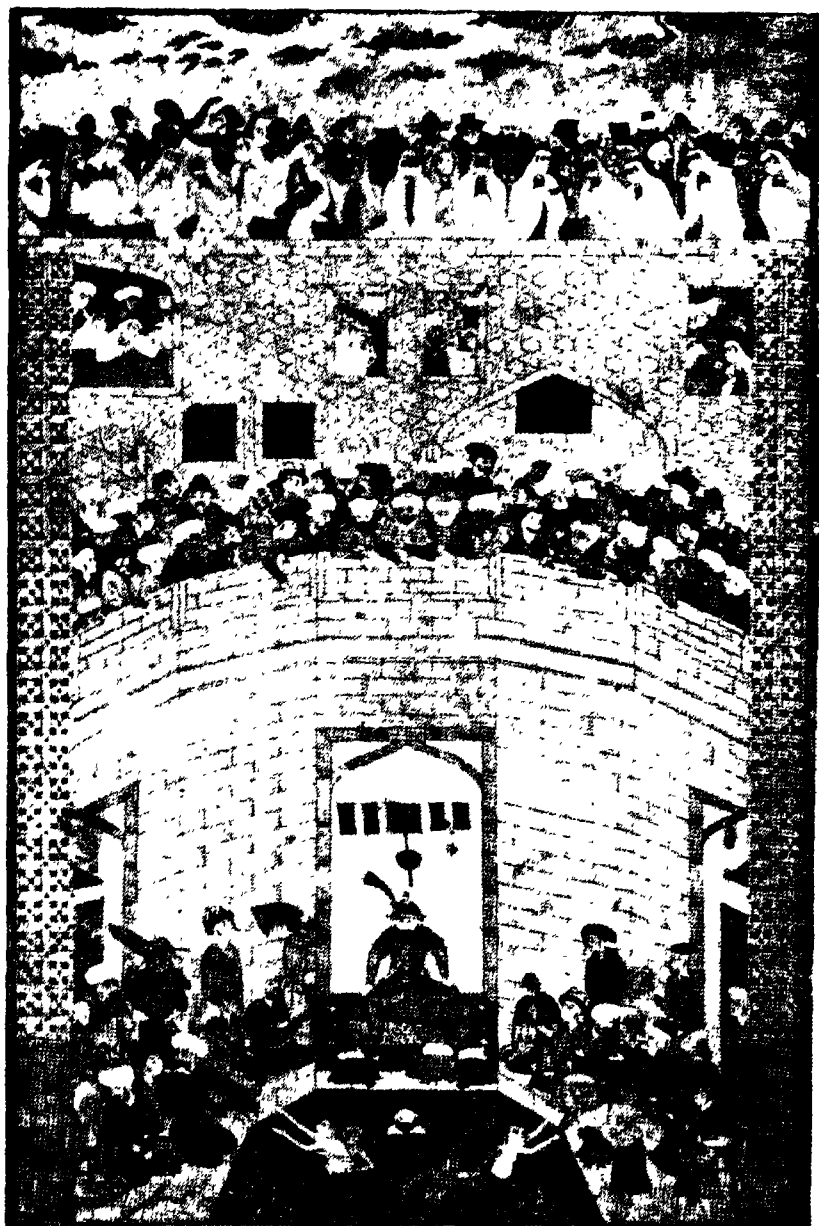
نمونه‌ای ازقبل که اکنون از بین رفته است وجود داشته وهنرمندان نسل به نسل از روی‌آن میکشیدند . دراین تصویر سلطان حقه‌ای بر کلاه دارد و شلواری برنگ سبز کم رنگ وآبی پوشیده‌است . درسمت راست دسته‌ای دایره‌زن و نی زن قرار دارند. درسایه نقش پشت سرسلطان تعدادی حوله‌آویخته شده تا خشک شود. نقاش ظاهراً مهارت‌زیادی درنشان‌دادن جمعیت داشته‌است وبیشترصورتها حالت کاریکاتور دارد .

نسخهٔ Add 7756 از منظومهٔ قران السعدین و اثر امیرخسرو ویك منظومهٔ تاریخی است . علاوه مقدار زیادی موضوعات دیگر می‌باشد . چون توضیح مفصلی دربارهٔ ادویه و مجالس میخوارگی و چیزهـای دیگر . این اطلاعات زندگی‌اجتماعی هندوستان را در اواخر قرن سیزدهم میلادی روشن می‌سازد . پس از مرگ بلبان سلطان غلامزادهٔ بزرگ نواد برسر جانشینی او مشاجره درگرفت ناصرالدین بغراخان میخواست پس‌ازمرگ پسرارشدبلبان بنام محمد بجای پدر نشیند.امااوقبل‌ازمرگش‌پسر ناصرالدین‌معزالدین کیقبادرا بجانشینی خود برگزید . پسرمحمد حاکم پنجاب شد و ناصرالدین بغراخان به‌بنگال‌حکومت میکرد ولی تصمیم گرفت تاج شاهی را از پسر بگیرد ازاینرو به او دو حمله کرد و معزالدین کیقباد برای دفع وی حرکت نمود . موضوع اشعار جنگ وصلح ناصرالدین بغراخان با پسرش در«ملاقاتی که درسال ۱۲۷۹ دربستر رودخانهٔ سرجو Sarju کنار شهراده روی داد و اتفاقاتی که باعث آن شد میباشد. این‌نسخه در سال ۱۵۱۵ استنساخ شده است و تصویر بیست و دو میبایست درسال ۱۶۰۰ کشیده شده باشد .

دراین‌صحنه مسلمانان را درمسجد جامع‌دهلی‌درحالات مختلف نماز نشان میدهد . یکی از آنها چون حضرت علی درتصویر سه تسبیح در دست دارد . مردی که محتملاً درویش‌است درقسمت جلورا بورده است. چراغهای مسجد در مینیاتور برنگ طلائی هستند و زنجیری دورتادور گنبدآویزان می‌باشد وشاعر میگوید شکوه و عظمت‌آن نظیر زنجیری است‌که درکعبه بهمین منظور آویخته شده‌است و درآغاز کتاب بطور طولانی ومبالغه‌آمیزی بتوصیف شهردهلی مسجد جامع وسایر ابنیهٔ مهم‌آن میپردازد.

تصاویر نسخهٔ Add 27257 متعلق بهمان دورهٔ نسخهٔ Add 7753 میباشد این نسخه ازشاهنامهٔ فردوسی است وشامل پنجاه وپنج مینیاتور تمام صفحه با اشکال و هیاکل بزرگ وسبك مخصوص اواخر قرن سیزدهم واوایل‌قرن‌چهاردهم

تصویر ۲۳

است . این نوع مینیاتورها که از روی سادگی کشیده شده دارای لطف و زیبائی خاصی است . واقعه‌ای که در تصویر بیست و سه نشان داده شده بقرار زیر است :

اسکندر بسوی دریای مغرب سفر میکند تا بمردمی میرسد که بزبان بیگانه تکلم میکردند . آنگاه می‌بیند کوهی برنگ زرد که چون خورشید میدرخشد از آب بدر آمد . اسکندر میخواهد به‌آن نزدیك شود ولی همراهان خردمند و دانایش اورا از اینکار بازمیدارند. عده‌ای ازملتزمین اسکندر برای تماشای دقیق این جزیره باقایق بدان نزدیك میشوند. ولی قایق درآب فرومیرود وآنها غرق میگردند . اسکندر همچنان در دریا سفر میکند تا به‌ساحلی باتلاقی میرسد که درآن نی به‌بلندی درخت روئیده بود، بطوریکه میشد ازآن خانه ساخت آنها همچنان سفر کردند تا بسرزمین زیبائی کـه بوی مشك ازآنها بمشام میرسید رسیدند ودرآنجا شب رابسر می‌بردند. ناگاه انبوهی‌ازماران‌وعقربها وهمچنین گرازهائی با دندانهای چون الماس و شیری به‌بزرگی گاونر ظاهر میشوند .

پس ازاینکه ازمهلکه جان بسلامت میبرند بسوی سرزمین حبشه حرکت میکنند . ساکنین آنجا بسیاهی کلاغ وبا چشمانی درخشان چون چراغ بودند . دراین تصویر کشتی آنها شباهت به‌بلمهای عربی نظیر آنهائیکه درخلیج فارس‌و بحرعمان درحرکت‌اند دارد .

آخرین‌تصویر از نسخ‌مصور فارسی‌مینیاتوری است ازکتاب محبوب‌القلوب که مجموعهٔ بزرگی ازحکایات وامثلهٔ اخلاقی می‌باشد ومؤلف آن برخوردار بن محمود ترکان فراهی ملقب به ممتاز شرنویس و شاعر بود و درزمان شاه‌سلطان حسین میزیسته ودرسال ۱۷۲۲ میلادی وفات یافته‌است . این‌مجموعه بنام‌شمسه وقهقهه نیز که یکی ازحکایات آن‌است معروف‌میباشد . در ابتدا اسم کتاب محفل آرا بوده ولی نسخهٔ اصلی درشورش ایلات وقبایل منهدم شده‌است.

حکایتی که تصویر بیست چهاربدان مربوط است، بعلت قصدی که نویسنده درزیبا نویسی داشت‌نظوربیرجمله‌های طولانی ودارای عبارات‌ادبی پیش‌پاافتاده است .

سلطان‌کشورگشا اراده میکند بین غلام چرکسی‌اش فیروزبخت و ناصر وزیر و خدمتکار وفادارش کـه فیروز بخت از او نفرت داشت زورآزمـائی بعمل‌آید .

در روز مقرر فیروزبخت هنگام‌کشتی دستها را بدورکمر ناصر می‌افکند وبقدری فشارمیدهد که خون از نوك انگشتانش بیرون می‌آید وبا وجود اینکه

تصویر ۲۴

در حدود دویست فن کشتی بکارمیبرد نمیتواند اورا باندازهٔ یك تارموی سر از جا تکان دهد. آخرالامر ناصرچون حرقه‌ای که درخرمن افتد محدست فیروزبخت را می گیرد واورا اززمین بلند میکند وچون طفلی برزمین میکوبد. فیروزبخت بهشدار باصر یکی ازستونهای تالاررا گرفته؛ خودرا باتمام قوت بدان‌میآویزد. ناصر آنچنان نیروئی بکار می‌بندد که ستون از جای درمی‌آید . آنگاه ناصر فیروزبخت وستون را باچنان فشاری بر روی زمین میکوبد که به ستون مغز فیروزبخت را متلاشی میکند واورا میکشد. سقف تالارفرو میریزد ودویست نفر تماشاچی را میکشد وسلطان وتمامی ملازمین با وحشت فرارمیکنند و مجلس جشن وسرور بماتم وعزا مبدل میشود . جامهٔ کشتی گیران سلوارآبی رنگ با طرح سفید است که هنوز در بعضی زورخانه‌ی ایران پوشیده میشود . نسخهٔ Or 1370 با جلدی که باطراف پرداخت شده است متعلق بسال ۱۸۰۰ میلادی است .

پایان

انتقاد کتاب

شرح حال رجال ایران

جلد های ۲ و ۳ و ۴

تألیف مهدی بامداد. کتابفروشی زوار

بحث گذشته راجع بکتاب شرح حال رجال ایران جلد اول محدود و خوشبختانه باعث شد که مؤلف محترم را نسبت باین بنده لطفی پیدا شود و در نتیجه از ارشاد و هدایت این بنده دریغ نورزند و هر گاه اشتباهی از این جانب ببینند بزرگوارانه تذکر دهند. باتکاء لطف ایشان و اشارتی که یکبار فرموده‌اند اینک به مختصر تذکراتی که در مطالعهٔ مجلدات سه‌گانهٔ بعدی بنظر رسیده‌است مبادرت میورزد و در عین حال از مقام سامی ایشان طلب عفو مینماید. موارد این تذکرات غالباً مسامحات جزئیه است که غیر از آن هر روزه برقلم و زبان افراد جاری میشود ولی با احاطه‌ای که آقای بامداد درشناسائی رجال معاصر و گذشته دارند اگر یادآوری نشود گمان میکنم به جسارت حمل شود چه هر کس میداند که این سطور درمقابل آن کتاب بهاحکم قطره را درمقابل دریا دارد.

از آنهاست عنوان مستشاری حاج میرزا حسین خان گرامایه در هیات سفارت فرخ‌خان امین‌الملک کاشانی ص ۲۳ ج ۲ که محققاً چنین بوده و او منشی ساده‌ای بوده‌است و چون بشیوهٔ خاصی مینوشته‌است به صدراعظم، و به فرخ‌خان، هیچکدام به آسانی نمیتوانسته‌اند خط او را بخوانند ودر اینمورد بین آن دو مکاتباتی هم شده‌است (مخزن الوقایع چاپ دانشگاه تصویر ۲۵ و ۳۵)

درمورد تحصیلات نظامی پسرش میرزا رضاخان هم تعیین مأخذ نفرموده‌اند آن‌اندازه که بنده اطلاع دارم ودر گزارشهای محصلین اعزامی زمان ناصرالدین شاه آمده‌است میرزا رضاخان بتحصیل علوم دیپلماسی اشتغال داشته ودر فرانسه زبان انگلیسی هم میخوانده‌است ولی هیچگاه ذکر نشده‌است که او وارد تحصیلات شده باشد وچون درآن زمان مرسوم بود که به رجال دولت القاب ودرجات نظامی میدادند نمیدانم این امر باعث شده‌است که اورا نظامی بشناسند یا واقعا درفرانسه و یا جائی دیگر تحصیلات نظامی خوانده بوده‌است.

بنده هم شنیده‌ام که خودش در مقام خودستائی جائی می گفته است که به بیسمارک گفتم که من نظامی هستم و باید بمقصودم برسد (با نظیر این تعبیر ودرمورد موضوعی که مطرح بوده‌است) ولی جز درنوشتهٔ آقای بامداد بهیچ وجه به مدرک دیگری برنخوردم که او دورهٔ نظامی دیده باشد.

درصفحهٔ ۳۵ همان جلد عکس امیر گونه‌خان بجای پسرش رضاقلی‌خان

زعفرانلو معرفی شده است و این با آنچه از خانوادهٔ آنها در کتاب «سه سفرنامه» چاپ شده‌است تفاوت‌دارد (کتاب سه سفرنامه رادانشگاه چاپ کرده‌است و آقای قدرت‌الله‌روشنی زعفرانلو یکی از اعقاب رضاخان چاپ آن راعهده‌دار بوده‌اند). ذیل صفحهٔ۵۲ مرقوم شده‌است که سماخی‌را روسها Nukha مینامند درحالی که ذیل صفحات۲۲۹ و۳۳۹ آمده‌است که اکنون روسها شکی را نوخامیگویند در صورتیکه گویاسماخی وشکی‌دومحل باشد معلوم نیست که هردورا بیك‌نام‌مینامند یادراین دونام خلطی روی داده‌است .

درصفحهٔ ۵۶ که ساسان‌میرزاپسر بهمن‌میرزا بهاءالدوله را مردی‌ثروتمند معرفی‌کرده‌اند، بیجانیست عرض‌شود که این گفته برخلاف گفتهٔ مرحوم مستوفی است که اورا نادارمعرفی کرده و نوشته‌است‌حاجی‌بهاءالدوله پسر بهمن‌میرزا ونوهٔ فتحعلی‌شاه ... دارائی‌چندانی‌نداشت ... تکیهٔ بزرگ، چادرمفصل وهمه جور وسایل تعزیه موجود [داشت] ولی قـدری مندرس بود و بوی معلوم‌کی میداد (ص ۳۱۱ ج ۱ چ ۲ زندگانی من) .

مگر آنکه قضیه مربوط به دوزمان‌باشد که مثلاً آقای‌نامداد بنابرمدارکی مربوط به دورهٔ دارائی‌اومرقوم داشته باشند ومرحوم مستوفی‌دورهٔ ناداری رادر نظرداشته باشندکه براثر تحولاتی‌پیش‌آمده بوده‌است.

درمورد کشته شدن‌خسروخان‌گرجی بدست‌افغانهای غلجائی‌ص۸۲ نمیدانم آیا مندرجات‌کتاب مجمع‌التواریخ بنظرایشان رسیده است یانه در این‌کتاب اشاره‌ای است‌که خسروخان ازغیبت میرویس‌استفاده‌کرده قلعهٔ قندهار راگرفت ولی چون مقدارزیادی اعتبار این مأموریت داشت باغوای همراهان خود برای اینکه بعنوان‌جنگ خرج‌تراشی‌کند درحفظ قلعه اهتمامی نکردوآن‌را رهاکرد واین ازمهمترین‌نکات راجع بهروابط قشون‌ایران باپاغیان‌غلجائی است(ص۹و ۱۰) ومیرساندکه این‌فاجعه بیشتر براثر نادرستی مامورین‌پادشاه بوده‌است تا بی‌سیاستی آنها ویاشجاعت شورشیان. حقیقت‌این‌است که وقتی‌کشوری ضعیف شد یعنی حکومتی ضعیف وبی‌فکر ونزدیك بین به دوربین آن را اداره نمودنتیجه بهتر ازاین نمیشود .

درصفحهٔ ۴۴۵ همین‌جلد که‌صحافباسی‌را ازمسافرین قدیم‌ایران به‌ژاپون معرفی‌فرموده‌اند بایدعرض شود که این صحافباشی آن کسی نیست که در ۱۲۷۵ بهمراه‌چهل‌ویك‌تن‌دیگر بهاروپافرستاده‌شدودربازگشت بعلت‌فرنگی‌مآبی بدستور

اعتمادالسلطنه خوب خورد. این صحاف‌باشی اخیر بنا بنوشتهٔ مرحوم مجدالاسلام کرمانی درتاریخ انقلاب مشروطیت صفحهٔ ۱۲۰ محمدتقی نام‌داشت وآن اولی میرزا ابراهیم است وسفرنامهٔ اوهم دردست‌است ونسخه‌ای از آن هم درکتابخانهٔ مرکزی‌دانشگاه‌هست(۱) این میرزا ابراهیم گویا برادری هم بنام‌میرزااسمعیل داشته‌که هردو در دارالفنون انگلیسی خوانده‌بودند و میرزا اسماعیل کتابهائی دراین زبان ترجمه کرده است من جمله کتاب جنگ چین همری ساویج‌لندور انگلیسی که چاپ هم‌شده‌است. تردیدبنده درنسبت آن‌دو باهم است واز نسبت این دوبا آقامحمدتقی‌هم مطلع نیستم که پدر وپسر بوده‌اند یا برادر ویا دارای نسبتی دیگر.

کتاب«قمقام»حاج‌فرهادمیرزا راهم که درصفحهٔ۹۲ج۳ درشرح حال ائمه معرفی فرموده‌اندقطعا بنابرمسامحه‌است هرچندکه درکتاب اشاراتی بزندگانی امام‌اول ودوم علیهماسلام هست‌اماکتاب‌اختصاصاً در وقایع عاشورا وقیام‌حسینی وفضایل ومناقب‌آن حضرت ویاران او ودرپایان هم جریان قیام مختاراست واز مقاتل‌معتبر فارسی بشمارمیرود وتاکنون دوچاپ‌شده‌است تاآنجاکه بنده اطلاع دارم.

پایان زندگانی محمدخان قرائی‌رانیز بتبعیت از مرحوم اقبال درتبریز مرقوم فرموده‌اند ص۲۳۹ ج ۳ در صورتیکه درتاریخ‌نو (که آن راهم مرحوم اقبال چاپ کرده‌است) ص۱۷۸ نادرمیرزا صریحاً نوشته‌است که محمدخان بخاک عثمانی فرارکرد و او را در بورسه جادادند وبعلت پیری درآنجا درگذشت و گمان‌نمیرودکه بعد ازفرار دوباره به تبریز آمده باشد.

در ص ۴۴۹ ج ۳ فوت پرنس‌علاءالسلطنه پدرمرحوم حسین علاء ودکتر محمد علاء و میرزا مهدی مشیرالملك علاءالسلطنهٔ ثانی را ۱۳۱۵ خورشیدی نوشته‌اند در صورتیکه مرحوم علاءالسلطنه درشب دوشنبهٔ ۱۴ رمضان ۱۳۲۶ بسن ۸۲ و بمرض ذات‌الریه درگذشت (مجلهٔ فلاحت و تجارت سال اول شمارهٔ ۱۵۸سرطان ۱۲۹۷) . تاریخ۱۳۱۵ گمان میکنم مربوط بفوت پسرش میرزا مهدیخان مشیرالملك و علاءالسلطنه ثانی باشد .

درص۱۵ج۴راجع به محمدنبی‌خان سفیردوم‌فتحعلیشاه‌درهند نوشته‌اند باید عرض‌شودکه بطورقطع برادرزن‌حاجی‌خلیل‌خان کوراعلی‌ملك‌التجار بوده‌است‌و این‌مطلب صریحاً ازطرف نوادهٔ او درکتاب «تاریخ سفارت حاجی‌خلیل‌خان» آمده : باین شرح « زن دیگر حاجی خلیل‌خان حنیف‌خانم یا فاطمه‌خانم بوده

۱ ــ فهرست میکروفیلمهای کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه ص ۱۱۸ نام سفرنامهٔ ابراهیم صحاف‌باشی تهرانی از روس و اروپا به نیویورك و ژاپون

که پیش از ازدواج با حاجی زن حاجی یوسف پاشا قپطان پاشای عثمانی بوده و بعدا حاجی خلیل خان زن محمدنبی خان برادرشهر بانو بانو خانم زن دیگر حاجی خان.

ص ۴۴ تاریخ سفارت

در ذیل صفحهٔ ۳۳ ح ۴۱۴ که حسینقلی خان صدرالسلطنه را پسر چهار میرزا آقاخان نوری السلطنه یادآوری مینماید که خوداودر پشت کتابی خودرا پسر هفتم مرحوم پدرش دانسته اند نوشته است . (مجلهٔ یادگار س۶ ش۱ ص۵۱)

در صفحهٔ ۵۴ ح ۴ هم که مرقوم فرموده اند امیر کبیر اتابك ناصرالدین شاه بوده است گمان میکنم قول صحیح همان باشد که امیر کبیر اتابك پسر ناصرالدین شاه بوده است زیرا ناصرالدین شاه وقتی بسلطنت رسید حدود هیجده سال داشت ومکلف بود و از کودکی گذشته بود واتابك را معمولا برای کودکان انتخاب میکردند و در دورهٔ کودکی ناصرالدین شاه هم که در ششم صفر ۱۲۴۷ متولد شده بود امیر کبیر چندان شهرتی نداشت و هنوز بزرگانی نظیر میرزا محمدخان امیرنظام زنگنه زنده و باین سمت اولی بودند و در زمان سلطنت محمدشاه هم که حاج میرزا آقاسی چندان توجهی به امیر و دست‌پروردگان خاندان قائم‌مقام نداشت که ازاین‌راه وسیلهٔ تقرب میرزا تقی خان را به دربار فراهم نماید، اینکه اوراهم بسفارت ارزنةالروم فرستاد باعلت احتمالات بنابر نظری بود نظیر تصمیم بفرستادن فرهاد میرزا بحکمرانی فارس که انتظارداشت ازعهدهٔ کار برنیاید ورسوا شود واتفاقاً درهردو مورد کار بعکس شد وهردو درکارخود منتهای لیاقت وکفایت را نشان دادند .

اینکه در ص ۱۳۹ ح ۴ مترجم فرموده اندکه ملکم اولین خط تلگراف را در ایران دایرکرد ظاهراً موضوع باین صورت نبوده است، ملکم درپاریس مقداری از مبادی علوم جدید و طرز کار با وسایل علمی کـه در مشرق زمین نبود فراگرفته بود که با عمل به آنها حس اعجاب و تحسین هم وطنانش را برانگیزد و اتفاقاً این فکر موثر واقع شد و یکی‌دوتن دیگر هم خواستند از او تقلید کنند ولـی به نتیجهٔ او نرسیدند . یکی از این وسایل مورد استفادهٔ ملکم تلگراف بود که یك دستگاه از آن را با خود بهایران‌آورده بود و برای جلب نظر ناصرالدین شاه که خیلی جوان بود آن را درحضور شاه بکار انداخت (مجموعـهٔ آثار میرزا ملکم‌خان ص ب) . اتفاقاً هم مـوثر واقع شد و هـم صاحب نفوذان خواستند کاری نظیر آن‌را بوجود بیاورند چنانکه اعتضادالسلطنه علیقلی‌میرزا حتی این مطلب را در مورد خود نوشته است به این بیان که «پیش ازآنکه اجرای تلگراف بهایران آیدبه مطالعهٔ کتب اروپا و مشاورهٔ دانشمندان فن طبیعی دانستم که سبب وجـود تلگراف چیست . اسبابی ساخته از لالـه‌زار

بعمارت نقاش خانهٔ مبارکه سوال و جواب مینمودم واین مایهٔ حیرت اروپائیان شد چنانچه درروزنامه‌های خود ذکر کرده‌اند ولی‌این گفته ظاهراً صحیح نیست زیرا اولاً معلوم نیست که شاهزاده زبان خارجه میدانسته باشد . ثانیاً ترجمهٔ کتابی درفیزیك ازآن‌زبان مشهور نیست مگر آنکه جزوه‌هائی ازدرس‌های فوکتی در دارالفنون فراهم شده باشد ثالثاً تلگراف بنابرخط خاصی قابل تفسیر بوده است (الفبای مورس) که در ایران کسی نمیدانسته است رابعاً همین شاهزاده محصلین را برای فراگرفتن فن تلگراف به تفلیس فرستاد. اگرخود اختراع کرده بود نامحوئی هم حکم میکرد که آنها را در مدرسه بمحصلین بیاموزد و ازاین طریق هم نامی از خود بیادگار بگذارد .

ولی‌حقیقت این‌است که‌تأسیس تلگراف درایران بوسیلهٔ کرسس‌صاحب‌منصب چك که در دارالفنون معلم بود صورت گرفت و به آسانی هم از او قبول نکردند دوسه‌بار میرزاآقاخان نوری بدارالفنون رفت و از نزدیك کار تلگراف را دید وعملاً فهمیدکه امکان ارتباط و محابره با تلگراف هست آنوقت دستور ادامهٔ تلگراف را داد واین اختراع مفید در ایران مورد استفاده قرار گرفت. ولی شاید ملکم اولین ناقل دستگاه تلگراف بایران باشد .

تاریخ وفات حاجی‌بابای دکتر هم بنابرآنچه در مطرح‌الانظار آمده است (ص ۲۴۷) ۱۲۵۸ است .

پدرزن میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله (ص۳۵۴ج۴) هم همان است که‌در ذیل‌صفحه‌مرقوم‌فرموده‌اند واوجد مادری مرحوم‌حسن‌پیرنیاو‌حسین‌پیرنیاست و اگر مشیرالدوله زن دیگری‌نگرفته باشد علی پسر دیگرش ودخترش زن مفخم‌الدوله از این زن بودند . این شرح را نیز از نوشته‌های تیمسار سرتیپ حسن سهیلی استفاده کرده‌ام که هنوز چاپ نشده است و پدر ایشان مرحوم میرزا محمدخان ناظم دفترتبریزی چاپ‌کنندهٔ « مجموعهٔ مدنیت» ازشاگردان ملکم ، ازآشنایان مرحوم مشیرالدوله بوده است .

مسئلهٔ رفتن میرزایوسف مستوفی به‌آشتیان (ص ۴۷۹ ج ۴) هم بصرافت

۱ـ مجلهٔ آموزش وپرورش س ۲۴ ش۳ با این توضیح که دراین‌دستگاه اولین بار عصر سه‌شنبه ۲۵ شوال ۱۲۷۴ بکار افتاده است .

۲ـ وقایع اتفاقیه نمرهٔ ۳۷۲ پنجشنبه دوم شعبان ۱۲۷۴ و نیز نمرهٔ ۳۷۵ و احتمالاً چون علی‌قلی‌میرزا در این‌کار شرکت داشته است‌آن‌را بخود نسبت داده است و ازکوشش‌های دیگران نامی نبرده است .

۳ـ مجموعهٔ آثار میرزا ملکم‌خان تکملهٔ صفحهٔ (لح) .

۴ـ ص ۱۱۰ سپهسالار اعظم .

طبع خود او نبوده‌است بلکه میرزا آقاخان نوری اورا بصورت زننده‌ای تبعید کرد بطوریکه در تهران او را بر یابوی پالانی سوار کردند و از میان بازار گذرانیدند و این عمل و تبعید عزیزخان مکری سردار کل که هر دو قریب بهم اتفاق افتاد از اعمال زشت صدراعظم نوری بود که محرک آن رقابت‌های اداری بود و عجب این است که میرزا آقاخان باین دو کار خود افتخار هم میکرد .

موضوع عزیزخان را که حتی برای فرخ‌خان امین‌الملک بپاریس‌هم نوشت و در اسناد و مدارک مأموریت فرخ‌خان چاپ شده است . موضوع میرزا یوسف راهم حاج‌میرزا حسین‌خان سپهسالار در یکی از عرایض خود بناصرالدین‌شاه نوشته و آن عریضه در کتاب سپهسالار اعظم گراور شده است. پس اینکه میرزا آقاخان نوشته است نمیدانم عداوت سر کار آقای مستوفی‌الممالک بعد ازهفت سال تا چه اندازه است . . تجاهل نموده و کافر ماجرائی کرده است اتفاقاً مستوفی نسبت باو خیلی ملایم‌تر رفتار کرده است .

اینکه مرقوم فرموده‌اند معروف‌است که کتاب یك کلمه را آنقدر بر سر میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله کوفتند که بر اثرعوارض آن‌چشماش آب آورد (ص۴۹۳ ح۴) گمان‌میکنم کتاب بنظر ایشان نرسیده است زیرا کتابی که بنده دیده‌ام قابل این کار نیست ومجموعاً هفت هشت‌صفحه بیشتر نمیشود.

ازعبارات قابل ایراد کتاب که نمیدانم غلط مطبعی دارد یا بجهت اشتغال فکر ، ازقلم مؤلف محترم جاری‌شده درص۲ ح۲ است که مرقوم فرموده‌اند: «در مدت این چهارسال و نیم دو یا سه بار مرخص‌شدم ولی‌روی‌هم‌رفته دراین‌دوره بیش از چهل‌روز آزاد نبودم شده بودم . . » این‌فعل‌شده بودم معلوم نیست دراینجا بچه مناسبت آمده است ومربوط بچیست ؟ نه بعبارت قبلی‌مربوط میشود و نه بعبارت بعدی و نیز درص۵۸ ح۲ « . . پس ازدرگذشت میرزا محمدتقی‌کاشانی سپهر لسان‌الملك دراعیاد وسایر ایام نیز یك انشاء قصاید درمجلس درسلام‌های‌عام در حضور ناصرالدین‌شاه (البته درمدح شاه) قصیده میخواندند».

همچنین است عبارت مربوط بمعرفی‌سوابق پدر و عموهای میرزا عبدالوهاب‌خان نصیرالدوله (ص۲۰۲ ح۲)دراین‌عبارت‌قسمت:«میرزاعبدالوهاب خان پسر محمد جعفرخان کوچکترین پسران پدرخان...» باین‌صورت که‌هست زاید بنظرمیرسد و با یك کلمهٔ «بود» عبارت درست میشود و باز درص۱۶۶ ح ۲ «... هنگامی که شیخ محسن‌خان‌مشیرالدوله دائی‌صادق مستشارالدوله که‌ازسال ۱۲۸۹ تا ۱۳۰۸ هـ ق سفیر کبیرایران‌دراسلامبول بود تحت‌نظروی درمکتب سلطانی اسلامبول تحصیل نمود ...»

و نیر درص۲۱۹ ح۲ عبارت « این نظر وعقیده بکلی غلط ودرست نیست» آسکارا باحذف فعل«است» ناقص شده است.

وهمچنین درص۳۰۵ج۲ عبارت«... و ار آن جمله ناصرالدین شاه درسال ۱۲۸۶ ق امیر اصلان خان مجدالدوله دائی خودرا بواسطهٔ بی مبالاتی وسوء سلوك مأمورین او با اهالی و نیر مانند اکثر مأمورین دولت طمع ورزی دراموال مردم نموده بود ...»

و نیر ص۴۴۸ ح ۴ عبارت بایحیی خان مشیرالدوله بهر نحو بود بالاخره موفق شد که درسال ۱۳۰۳ قمری پس ار اینکه محمودخان ناصرالملك به حکومت خراسان منصوب وفرستاده شد مشیرالدوله باعلائق مفرطی که سالیان درار بوزارت خارجه داشت سرانجام درسلخ جمادی الاولی ۱۳۰۳ ق. وزیر امور خارجه شد ...»

و بار ار مواردی که حذف فعل بجمله لطمه رده ومعنی آن را مغشوش ساخته است این جمله است«میرزا یوسف مستوفی الممالك با اینکه مرد سر بهم انگشت خیر خواه - سخی وعایل بو ه است که وطن خویش حیاب نماید ...» ص ۴۸۳ ح۴ که بعد ار کلمهٔ سخی فعل بوده لازم بنظر میرسد وبجای مرد «مردی» منظور مؤلف محترم حاصل شود

ار این موارد انشائی معدود که بگذریم کلماتی چند ار نوع عسکرین بجای عسکریین (ص۶۳۶ ح۲) عبره لالناظرین بجای عبره للناظرین (ص۴۷۴ ح۴ odman) برورن دسمن بجای Cadman برورن بهمن) (رئیس سرکت نفت ایران وانگلیس سابق) ص۲۴۲ ح۲ وامثال اینها شایسته بود که درغلطنامه قید شود .

ار این مسامحات جزئیه که بگذریم نکته‌ها و تذکرات باارزش معتبر بقدری دراین کتاب وجود دارد که حقاً میتواند بموارات حل مسائل تاریخی باعث رشد فکری خوانندگان کم تجربه ودورار مسائل اجتماعی باشد. ار آن جمله است: مطالب ص ۳۷۰ ح۴ دسالهٔ آن و نیر ص۳۹۱ ارهمان جلد با این توضیح مختصر که علاوه برضعف و مغلوبیت یك علت دیگر درویش باری قاجاریان تقلید ار صفویه بوده است منتهی فتحعلی شاه ومحمدشاه متوجه نبوده‌اند که صفویه اول درویش شدند و بعد پادشاه نه اینکه اول پادشاه بشوند و بعد درویش وانگهی آنها تا اینجا درویش بودند که مردم آنها را مرشد کل وتقریباً مفترض الطاعه بشناسند و بمحض اینکه کسی قدم ار این دایره بیرون می نهاد اورا منکوب میساختند ولی درویش بازی قاجاریه صرف ارادت بود آنهم به حاج میرزا آقاسی وامثال او. اینکه درباره سید بودن آقامحمدخان هم شایعاتی انتشار یافت ویکی دوجاهم نوشته شده است مبتنی برهمین فکر بوده است که اگر ارراه زور تسلط برمردم میسر نشد جانشینی صفویان را پیش کشند و بمقصود برسند و نیر ص۴۵۸ ح۴ که بارنهٔ المصدوری است بحق و بجا و باردرچند مورد

دیگر مثلاً دنبالهٔ صندوق عدالت (ص ۴۴۰ ج ۲) و موافقت و مخالفت اشخاص (ص۱۵۹ ج۳) که خوانندگان خود باید کتاب را سراسر بخوانند و بدانند.

وعجب است که با آنهمه توجه بمسائل خاص مشرق زمین در مورد سکهٔ کشورستان فتحعلیشاه (ص۶۹ ج۳) اظهار شگفتی کرده‌اند درصورتیکه از سنن جاریهٔ مشرق است که هرچه واقعیت درمسئله‌ای کمتر باشد ادعا ولاف وگزاف زیادتر است واین‌رویه بمذاق متملقین وبادمجان دورقاب‌چین‌هاهم خوشترمی‌آید چه سرمایهٔ استفادهٔ آنهاست وازاینرو باشکال ممکن‌است که برافتد چنانکه همین کشورستانی مدتها عنوان صفحات تاریخ ایران بوده است .

صمیمانه آرزومندم که مؤلف محترم دراین‌کارسترگی که پیش گرفته‌اند موفق‌ومؤید باشند وورودی سایرمجلدات کتاب‌را نیزدردسترس علاقه‌مندان‌قرار دهند و ان‌شاءالله کتابهای دیگرخود را نیزمنتشرسازند تا همگان از فیض آثار ایشان بهره‌مند ومستفیض گردند .

● ●

نقشی از حافظ	از کوچهٔ رندان
(چاپ پنجم)	از دکتر عبدالحسین زرین‌کوب .
ازعلی دشتی، امیرکبیر	فرانکلین
۳۳۴ ص رقعی، ۲۰۰ریال	۲۳۹ ص رقعی، ۱۸۰ریال

من حدیوحیم

با فرارسیدن سال ۱۳۹۱ هجری قمری از هنگام درگذشت خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی که در سال ۷۹۱ یا ۷۹۲ ه . ق . راه دیار خاموشان را درپیش گرفته است ، ششصد سال می‌گذرد .

خوشبختانه مژده‌ای به‌گوش رسید که دانشگاه پهلوی ومردم ادب دوست و دل بیدارشیراز ازهم اکنون سرگرم تهیهٔ مقدمات جشنواره‌ای به‌یاد این رند خراباتی هستند تا با فراهم‌آوردن زمینهٔ مساعد، گروهی از حافظ شناسان اهل وناهل در این زیارتگهٔ رندان جهان گردآیند و از آتش جاودانه‌ای که او در دل‌دارد خویشتن راگرم سازند و برسرتربت پاکش‌همت بخواهند...

حافظ در طول سالیان دراز شمع محفل انس مردم فارسی زبان وفارسی خوان بوده وسخن دلنشین وجانسوزش حتی در دوران حیاتش‌ازمرزهای‌ایران گذشته و درهرشهر و دیار مرید ودوستدار فراوان پیدا کرده‌است .

همین گیرایی سخن‌حافظ ـ که خودش‌آن را ازنعمت‌های خداداد شمرده

است ـ سبب شده که پیش از رواج صنعت چاپ، نسخه‌های نفیس ومذهب و مصور بسیار از دیوان او تهیه شود و در دسترس خاص وعام قرار گیرد، وپس از گرم شدن بازارچاپ درشمار پرتیراژترین کتابهای فارسی درآید واکثرمردم شهر و روستای ایران از داشتن یك یاچند نسخهٔ آن بهره‌ور شوند .

متأسفانه درهیچ یك ازاین نسخه‌ها چهرهٔ واقعی شاعر جلوه‌گر نیست ، زیرا خواجهٔ شیراز درهردومرحله مظلوم واقع‌شده. دوستان نادان درنسخه‌اش آنچنان دخل وتصرفهای ناروا کرده‌اند که اگر به‌قول خودش حساب وکتاب و قیامتی درکارباشد وای به‌حالشان خواهد بود!

علاوه براین گروه جفاپیشه، روزگارهم باخواجهٔ شیراز ناسازگار شده است، زیرا نشیب وفراز زندگی به‌این گوهرتراش دلسوخته مجال نداده که در دوران حیات، سروده‌های خودرا به‌دلخواه وپسندخویش تدوین و تنظیم کند، و آنچه به‌نام «دیوان‌حافظ»دراختیار ماست‌پس‌ازمرگ شاعر به‌همت ارادتمندانش گردآوری شده تا ازگزند نابودی مصون بماند.

با تدوین این دیوان ستم‌کاتبان و نسخه‌برداران در حق خواجهٔ شیراز آغاز می‌شود ، و این جفاپیشگی چند قرن ادامه می‌یابد تا آنکه صنعت چاپ عالم‌گیر می‌شود، و دکان‌کاتبان اندك‌اندك تخته می‌گردد، ولی‌مظلومیت‌خواجه پایان نمی‌پذیرد، زیرا ستمگران دیگری به‌نام محقق ومصحح وشارح به‌سراغ دیوان او می‌روند که باید گفت : هزار رحمت به‌آن کاتبان و نساخان گذشته ...

در سی‌سال اخیر گروهی دیگرصالح وناصالح ـ ازسراخلاص دامن همت برکمرزدند تا داد این مظلوم را ازستمگران پیشین بازستانند و چهرهٔ واقعی حافظ را به‌ارادتمندانش بنمایند، اما این‌آرزوهم نه‌تنها برآورده نشده ، بلکه براثر ندانم‌کاری برخی، پردهٔ حرمت پیشوای رندان خراباتی دریده گشت و از زیرنقاب «لسان‌الغیب» چهرهٔ ساگردنانوایی هرزه‌گرد یا زاهدی‌کوته بین و خودپسند بیرون‌کشیده شد ، در میان این دوستان نادان به تنی‌چند ازحافظ شناسان بذله‌گو برمی‌خوریم‌که دم‌گرم خواجهٔ شیراز در آهن سردشان اثـر نکرده تا اقلا به‌هنگام تحقیق از آشفته‌گویی دست بدارند و از سرانصاف حق را ازباطل بازشناسند ، بنابراین‌اگر برخی از آنان در راه کج‌اندیشی‌تابدان حدبه‌پیش‌روندکه سیمای تابناك حافظ ملکوتی در سراب پندارشان به صورت مردی «دورویه بازی‌کن» باخلق خدا ، یا آوازه‌خوان حرفه‌ای و نـه‌ازندهٔ دوره‌گرد نمودار شود چندان جای شگفتی نخواهد بـود ، بلکه شگفت رفتار کسانی است‌که چون برای بیان‌اندیشه و احساس خـود لغت‌کافی و مناسب در

اختیار ندارند، به‌هنگام درماندگی بر خوان گستردهٔ پیش کسوتان سبیحون می‌زنند و برای پرده‌پوشی بر کار نادرست خود گاهی آشکار او زمانی با کنایه صاحب خوان یغما شده را به باد دشنام می‌گیرند به هر حال بارها دیده‌ایم که بر اثر ندانم کاری این گروه کوس رسوایی این مصاحب بزم خلوت «ساکنان حرم سر عفاف ملکوت» آنچنان بی‌رحمانه درصفحات جرایدرده شد که نشئه سرمستان سخن سکر آمیز او به‌خماری بدل گشته است ...

کسانی که هر یك به‌نوعی در سی سال اخیر احوال خواجهٔ شیراز را پرسیده‌اند آنچنان درزمینه های‌علمی واخلاقی و عقیدتی باهم‌تضاد دارند که از دسته‌بندی آنها گزیری نیست .

۱ ــ محققانی که به هیچ عنوان قدمی ازجادهٔ تحقیق بیرون ننهاده‌اند .

۲ ــ اهل‌ذوقی که هدفی جز بارگوکردن احساس خود نداشته‌اند .

۳ ــ گروهی که تحقیق و ذوق راباهم در آمیخته‌اند تا به نتیجهٔ دلخواه برسند .

۴ ـ مردمی که انگیزهٔ عقیدتی آنان سبب‌شده تاحافظ آزاد اندیش ورها از بنداسارت را ـ که زهر چه‌رنگ تعلق‌پذیرد آزاداست ـ به‌حوزهٔ عقاید موروثی خویش بکشانند واورا براساس پندارخود از عذاب دوزخ بر کناردارند.

۵ ــ خواهان گمنامی که از برکت شهرت حافظ خواسته‌اند به نام و نان برسند ، یا پیران بیکاری که کوشیده‌اند با نراسیدن سرِاین قلندر آزاد اندیش عاقبت بخیر شوند.[۱]

کسانی که باکتاب و فهرست سروکار دارندنیك می‌دانندکه تعداد حافظ شناسان ما درسالهای اخیر آنچنان رو به‌افزایش نهاده که شمارش مردمی که تاهم اکنون هریك به نوعی‌ازطن خود یار این‌رند ملامت‌کشیده شده‌اند، به مجال‌و حوصلهٔ بسیار نیاز دارد ورسیدگی به‌آثارچاپ شدهٔ این گروه سالیان درازوقت می‌خواهد وحاصلی جز دشمن تراشی نخواهد داشت.

مثلاً اگر بخواهی به‌یکی از آنان که مدعی‌است برای نشان دادن چهرهٔ واقعی‌حافظ بسیاررنج برده‌است، بگویی: برادرجرا ازحقوق مردمی که پیش از تودراین راه‌گام برداشته‌اند به نیکی یادنکرده‌ای؛ یادسنامگویی به‌چندمرده و زنده گرهی از کارتو نمی‌گشاید، بلکه خوانندهٔ دانا در مورد صداقت آشفته‌گو دچار تردید می‌شود، بایددست ازجان بشویی.

یااگر به‌آن مؤلف دیگر که باآنکه کارخود رادیرشروع کرده ولی‌بارهم

آنقدراز مرحله پرت است که نتوانسته جای متن وپاورقی را ازیکدیگر تفکیک کند، گفته شود :

شماکه سعی دارید حافظ وارسته و بی رنگ راباپیرایه‌های زهد و تقوی و عقیده زینت کنید ، واین ادعا راضمن مقایسهٔ اشعاراو باآیه وحدیث واخبار به اثبات رسانید، چرا اجازه نمی‌دهید که آن‌دیگری‌هم در نوشتهٔ خودرنگ شیعی بودن را برسراپای خواجه بزیرد وحافظ دلخواه خود را از خمرهٔ رنگ‌رزی افکارش بیرون آورد؟! بدون تردید باید آمادهٔ شنیدن هرگونه تهمت بوده باشی ..

بنابراین دوراه باقی می‌ماند: یکی آنکه به شیوهٔ مردم مآل اندیش لب فروبست ومیدان را خالی گذاشت تاهرکس عرضه می‌خواهد به روز این طایر گلشن قدس بیاورد، واگر باگذشت زمان اهرمنی زشت و ترسناك ازگریبان این‌فرشتهٔ انس سربرآورد اوراچه باك‌است؟!

دیگر آنکه مانند اهل‌ریا با گفتن احسنت وآفرین ازهنرمندان تحلیل کرد وبی‌هنران راهم بت داد، و وظیفهٔ نقد واقعی را ازیاد برد که اینهم گناهی است نابخشودنی...

مقدمه درازشد و ناگفته بسیاراست، برگردیم به‌اصل مطلب واز آقای علی دشتی ونقشی ازحافظ ودکترزرین کوب از کوچهٔ رندان سخن‌بگوییم تابه بینیم کار به کجا میکشد!

آقای‌دشتی به‌روزگار جوانی که ذوق خوششی دارد واحساس شدیداست، کتابهای‌فتنه وجادو وهندو وایام‌محبس رانوشت، وچون درنیمه راه‌عمرحس کرد که ممکن است کهنسالی ازگیرایی نوشته‌های ذوقی او بکاهد ، پیش ازآنکه دیگران بگویندش « ازمیکده بیرون‌شو» خود پای از راه جوانی پس‌کشید وبا نگارش «قلمروسعدی» و«نقشی ازحافظ» و«سیری در دیوان‌شمس» و«شاعری‌دیر آشنا» و«دمی باخیام» طرحی نودرانداخت، یعنی‌آنچه ازاین پیشوایان سخن پارسی مورد پسندش قرارگرفت برگزید وبا قلم شیرین خود درهم‌آمیخت تا ارمغانی به‌اهل کتاب‌تقدیم کند، اوازاین‌رهگذربه شیوه‌ای تازه درکارتحقیق‌دست زده که ازخشکی محققان فضل‌فروش بدوراست، وبرای خوانندهٔ معمولی‌هم‌قابل درك وهضم..

دکتر زرین‌کوب محقق ومورخ نکته‌یاب و امانتدار را بین اهل کتاب نیك‌می‌شناسند، می‌دانندکه او درآغاز جوانی لباس اهل تحقیق به تن کرد و با نگارش کتابهای دوقرن سکوت ونقدادبی‌وتاریخ‌ایران [illegible] و بابك خوش‌را نشان

داد به طوری که بیشتر کارهای تحقیقی اومورد پسندمحققان داخلی و برخی از خاورشناسان قرار گرفته است، وی از آن پس که دوران جوانی را پشت سر گذاشت، و هم اکنون که در نیمه راه زندگی گام برمی‌دارد، با نگارش «با کاروان حله» و «ارزش میراث صوفیه» واخیراً «از کوچهٔ رندان» تکاور جویش را از راه سنت گرایان بیرون کشید وراهی دیگر در پیش گرفت که تاحدی نمایشگر نویسندی اوست و در ضمن از ابتکار هم بی بهره نیست.

اینک که چاپ اول از کوچهٔ رندان تقریبا همزمان باچاپ پنجم نقشی از حافظ منتشر شده است، من ابتدا کتاب از کوچهٔ رندان را ازسرفرصت خواندم و مواردی از آن را یادداشت کردم، آنگاه یکبار دیگر چاپ اخیر نقشی ازحافظ را که سیزده سال ازچاپ اول آن می گذرد ودراین چاپش تصرفات تازه و بجاشده است، بررسی کردم ، به نظر آمدکه بد نباشد میان این دوکار ارزشمند مقایسه گونه‌ای بشود تا ببینیم یك محقق نکته سنج به هنگام عبور از کوچهٔ رندان چه دیده است ویك نویسندهٔ زیباپسند باچه نگرشی برای حافظ نقشی تصویر کرده است،

فهرست مطالب «نقشی ازحافظ»:

چرا حافظ را دوست دارم ؟

آغاز : مردی در ۷۹۱ به وجود آمد .

حافظ در عالم لفظ : ۱ ـ حافظ بعدازقرآن. ۲ـ زبان فاخر. ۳ـ شیوهٔ سخن حافظ . ۴ ـ مسخ اشعارحافظ . ۵ ـ حافظ دراوج بلاغت.

حافظ در جهان اندیشه: ۱ـ حافظ در قیافهٔ مسیح ۲ ـ بیرون از حصار تعبد ۳ـ حافظ رنج میبرد ۴ ـ عشق وزیبایی .

هنر حافظ : ۱ ـ تجلی سه گویندهٔ بزرگ در حافظ ۲ ـ زبان سعدی ۳ـ فکر خیام ۴ ـ روح مولانا .

انجام : حافظ درحد اعتدال .

فهرست مطالب «از کوچهٔ رندان» :

۱ ـ مقدمه . ۲ـ شهر رندان. ۳ـ فیروزهٔ بواسحقی ۴ـ میان مسجد و میخانه. ۵ ـ رند ومحتسب. ۶ ـ سرود زهره ۷ـ سخن اهل دل ۸ـ دو رند . ۹ ـ رند در بن بست. ۱۰ ـ در دیرمغان. ۱۱ـ ازمیکده بیرون. .

***

دشتی انگیزهٔ خودرا برای نگارش چنین بیان می کند. «یك قطعه موسیقی ما را به وجد می آورد، بدون اینکه لازم باشد ازفن موسیقی آگاه باشید، یا بتوانید علت تأثیر وکیفیت آن را بیان کنید

چشم انداز زیبایی شوری یا انبساطی در ما پدیدار می‌کند ، بدون اینکه بتوانید سر آن را وارتباطی که آن منظره با تخیلات مبهم درونی ما دارد تحلیل و تفسیر کنید .

خوبی و زیبایی به هر صورت و شکلی که جلوه کند جان را از وجد و ستایش لبریز می‌سازد و مثل این است که ضرورت اجتناب ناپذیری ما را به گفتن آنچه در درون داریم می‌کشاند .

من اگر راجع به حافظ چیزی می‌نگارم از این ضرورت روحی سرچشمه می‌گیرد...» (ص ۱۲)

زرین کوب در مورد انگیزهٔ خود چنین حکایت می‌کند . « از کوچهٔ رندان چه می‌جویم ؟ راه تازه‌ای به شناخت حافظ . جایی که در مسجد و خانقاه، رؤیایی از وی باقی نمانده باشد نشانش را از کوچهٔ رندان باید بتوان یافت اما کسی که می‌گوید «حافظم در مجلسی دردی کشم» ، آن اندازه زیرکی دارد که در کوچهٔ رندان هم خود را از چشمهای کنجکاو فضولان پنهان دارد... اگر جویندگان دیگر در مسجد و خانقاه رد او را گم کرده‌اند آیا نمی‌توان در جستجوی او به کوچهٔ رندان نیز نومیدانه سر کشید ؟ البته که می‌توان ...» (ص نه)

حافظ دشتی : «من چندان علاقه‌ای به این ندارم که حافظ پسر کی بوده، چگونه زندگی می‌کرده ، چه نوع لباس می‌پوشیده ، اولاد داشته است یا نه ، در زمان چه امرائی روزگار می‌گذرانده وارتباط وی با هریك از آنها چگونه بوده‌است. خلاصه از هرچه حافظ را از آسمان تصورات من فرود آورد ودرصف بشرهای معمولی درآرد اجتناب دارم» . (ص ۱۴)

حافظ زرین‌کوب . « اما آنچه خود از این کوچهٔ رندان جسته‌ام آشنایی با حافظ بوده است ، آشنایی با شاعر و محیط او. اگر حرف تازه ودید تازه‌ای در این کتاب بتوان یافت حاصل کوششی است که برای جستجوی وی کرده‌ام ، از دیوان شعر او (از این کوچهٔ رندان) ... این صدای اوست که سر او را فاش می‌کند و نمی‌گذارد حتی بعد از قرنهای دراز در خلوت بی‌نام کوچهٔ رندان هم شاعر شیراز از نگاه کنجکاو یك ستایشگر دیر رسیده در امان بماند . » (ص دوازده)

نگرش دشتی : «حافظ را باید در اشعار او جستجو کرد، در آنجا زیباست، در آنجا درخشان است ، در آنجا صورت الههٔ عشق است . ما را چه می‌رسد که حافظ پسر کی بوده است ؟ ! او پسر فکر خود و زادهٔ قریحهٔ سوزان خویش است . از این کاوش چه سود که آیا در جوانی شاگرد خمیرگیر بوده است یا نه او شاگرد سنائی است ، شاگرد خاقانی است ، شاگرد عطار است ، شاگرد

حیام است، شاگرد ابوالعلای معری است، حتی در مدرسهٔ فردوسی و رودکی و مسعودسعد و فرحی ومنوچهری درس خوانده تا استاد بی‌بدل گردیده است».
(ص ۵۸)

نگارش زرین‌کوب : « در واقع وی بیشتر فرزند نبوغ خویش بود یا فرزند روزگار خویش و شاید فرزند این هردو در هرحال این نبوغ پرمایه و تأثیر روزگار از همان دوران مکتب باید وی را در خط فکر انداخته باشد و در خط شعر . این کودک مکتبی که زیباییها و زشتیهای شهر رندان را درهوای کم نور یك مکتب قرون وسطی فراموش می‌کرد ، درآن غوغای خاموش مکتب همه چیز دنیای خارج را درحوابهام‌آلود اسرارآمیز یك تقوی وفضیلت‌ناملموس غرق می‌یافت . اما چشم او که چشم یك شاعر بود خیلی بیش ازکودکان دیگر می‌توانست نقابهایی‌را که کتاب‌برچهرهٔ دنیا افکنده بود کنار بزند. هرچه برعمرش می‌گذشت دنیا برای او بی‌نقاب‌تر بود و فضیلت و تقوی بی‌معنی‌تر.» (ص۲۲)

نسخه کبری دشتی : « آراء و نظریات فلسفی حافظ مستقیماً عکس‌العمل اوضاع اجتماع است .

به‌عبارت روشنتر، فکرهای‌حافظ نتیجه است نه سبب. مطالب اجتماعی و دستورهای اخلاقی هر مصلح و اندیشه‌گری واکنش اوضاع اجتماع است . اگر زردشت «کردار نیك ، اندیشهٔ نیك ، گفتار نیك » تعلیم می‌دهد ازآن روست که مردم به‌این سه اصل عمل نمی‌کرده‌اند نهی ازآلوده کردن‌آب روان وانداختن درخت دلیلی است بر اینکه این روش ناهنجار رایج بوده است . چون کشتن دختر میان اعراب متداول بود حضرت رسول اکرم این عمل زشت و خلاف انسانیت را نهی می‌فرماید .

حافظ مانند تمام شعرای حقیقی آینهٔ عصر خویش است . فکر قناعت و درویشی و این لهجهٔ تسکین دهنده که می‌خواهد ، هم خود را آرام کند و هم سایرین را تسلی دهد ، واکنش تاریخ و اخلاق معاصر اوست ، جان‌پناهی است که شیوع تعدی و تجاوز ، رواج حرص و طمع، جنون جاه‌طلبی و کسب قدرت آن را به وجود آورده است » . (ص ۱۴۲)

نسخه کبری زرین کوب « یك شاعر جوان که حداکثر ، سالهای بین سی‌وچهل را می‌گذرانید وبا دربار بی‌بندوبار یك پادشاه عشرت‌جوی باده‌پرست ارتباط داشته است ، آیا اگر به شیوهٔ بزرگان عصر خویش با جوانان دلکش وپیران می‌فروش سروسری داشته باشد جای شگفتی است؟ بی‌شك کار مضحکی است هرگاه‌کسی بخواهد ازروی غزلهای وی سر گذشتی از عشقهای هوس‌آلود

وعیشهای نهانی وی بهم بافد. اما داستان احوال نفسانی او را ار این‌غرلها ـ تا آنجا که بتوان آنها را به ترتیب تاریخ در آورد ـ می‌توان تا حدی درست کرد». (ص ۶۰)

دشتی وسبك حافظ: «پیشوای یك سبك · ار این لحاظ که حافط مطالب خود را در لفافهٔ استعارات و تشبیهات بیان می کند، می‌توان او را پیشوای سبکی بشمار آورد که در عهد صفویه رونقی گرفت و قهرمانانی چون صائب، کلیم، عرفی، طالب آملی درآن سرسناسند و به سبك هندی معروف است، اما با این تفاوت روشن که شاعران سبك هندی به‌حد اعراق‌آمیزی شیوهٔ سخن حافظ را بکار بستند وارحرالت و استحکام سخن خواجه نیز بهره‌مند نیستند» (ص۸۷)

زرین‌کوب وسبك حافظ · «گمان دارم او اولین شاعر نام آوری است که در ایران پایهٔ سبك هندی را نهاد و بعد از قرنها سعر را ار حلقهٔ ادبا و مجمع علما به‌مجلس باراریان ومحفل رندان کشانید و همه را ارآن ذوق ولذت بخشید . . . عجب نیست که بعد ار قرنها، زبان سعر حافظ هنوز همان زبان سرماست.

سنتهای غزل ـ که هنوز در سعر امروز ما هست ـ قسمت عمده‌اش به‌حافظ مدیون است.

حتی قسمتی ارسعر نو امروزما نیز آنچه درترکیبات و استعارات خویش به سعر و زبان حافظ مدیون است ار آنچه به احساس و اندیشهٔ اروپائی، به بودلر، ورلن، مالارمه و امثال آنها مدیون است کمتر نیست». (ص۱۱۳)

دشتی وفکر حافظ: «تفکرات خیام در بارهٔ مرگ، زندگی، حقارت وجود بشر، حیرت در برابر رازآفرینش · همچنین حساسیت شدید وی در مقابل زیبایی طبیعت، خوشیهای زندگی، اغتنام فرصت و بهره‌مندی ار عمر، احساس ناپایداری تمام خوبیها و خوشی‌ها · ظهور شبح مرگ در برابر ذهن بیدار او، آزادی ار اوهام و بی‌اعتنایی به مقررات . . . همه در دیوان حافظ منعکس است. ولی طبع معتدل و روح قلاش حافظ همه‌جا ارتلخی وتندی این افکار می‌کاهد و یکنوع لاابالیگری و سهل‌انگاری راحت‌بخش بر آن می‌پاشد.

حافظ بیش ازخیام رنج کشیده، بیش ار اوتلخی‌های زندگانی‌راچشیده، محرومیت وفشارآرزو بردوش اوبیشتر سنگینی کرده است. باوجودهمهٔ اینها باربدبینی او به‌پایهٔ خیام نمی‌رسد.» (ص۲۴۹ و ۲۵۰).

زرین‌کوب وفکر حافظ «رند شیراز هم مثل پیر نشابور می‌اندیشد و

مکرر می‌گوید که باید عمر را غنیمت شمرد «که دگرباره ملاقات نه پیدا باشد».
مثل خیام می‌گوید و با بیان دیگر حرف او را تکرار می‌کند که اگر «عشرت امروز به‌فردا» افتد از «دیوان قضا خط امانی» که دارد و «مایهٔ نقد بقا را که ضمان خواهد شد»، باز مثل خیام با حیرت و شك رندانه می‌گوید که انسان از آنچه در درون پرده هست خبر ندارد و روزی که این پرده برافتد که می‌داند حال چه خواهد بود؟ این اندیشه‌های خیامی مثل یك فکر ثابت، حافظ را آزار می‌دهد و عبث نیست که مخصوصاً آنها را مکرر بیان می‌کند و با بیانهای گوناگون» (ص۹۸ و ۹۹) .

دشتی و هنر حافظ : «وجه تشخص شیوهٔ سخن حافظ جمله‌بندی و نشاندن کلمات در کنارهم است. در این هنر او را می‌توان سرآمد تمام گویندگان هنرمند شناخت. کیفیت هم‌آهنگی کلمات حافظ نوازندهٔ چیره دستی را به‌خاطر می‌آورد که در آن واحد به‌دو سیم متفاوت و دور ازهم انگشت می‌زند و از ترکیب آنها نوای وحدانگیزی بیرون می‌کشد. او غالباً از نشاندن کلمات پهلوی هم، مفهومی پوشیده و گریزان در ذهن برمی‌انگیزد ، به‌طوری که به‌موازات معنی صریح جمله ، ابهامی می‌آفریند و مفهوم دیگری در ذهن می‌آید». (ص۸۴) .

زرین‌کوب و هنر حافظ : « صنعت عمدهٔ او ایهام است . نوعی تردستی زیرکانه که شاعر در آن با یك تیر دو نشان می‌زند و یك لفظ را چنان بکارمیبرد که خواننده معنی نزدیك آن را به‌خاطر می‌آورد ، درحالی که مراد شاعر یك معنی دورتر است یا عکس و یا هردو . از جمله وقتی در بیان اندوه و نامرادی عاشقانهٔ خویش می‌گوید: زگریه مردم چشمم نشسته درخون است، خواننده خوب درك می‌کند که از لفظ مردم مراد شاعر مردمك چشم است نه مردم چشم اما وقتی در مصرع بعد می‌خواند که شاعر بالحنی آکنده از عتاب وشکایت می‌گوید: ببین که در طلب حال مردمان چون است ، یك لحظه در تردید می‌افتد که مقصود کدام مردمان است». (ص۱۰۲) .

نتیجه

درمورد نقشی از حافظ شاید تاکنون به‌حدکافی بحث شده باشد ، زیرا نویسنده‌اش درمقدمهٔ چاپ چهارم زیر عنوان «چرا حافظ را دوست دارم» می‌گوید. «درمیان بیش ازصدمقاله و نامه وشعر واظهارشفاهی خوانندگان نسبت به «نقشی از حافظ» که درجهٔ محبوبیت جواهه را نشان می‌داد نامهٔ اعتراض‌آمیز یکی از خوانندگان اراك چون امری غیر مترقب ، سخت متعجب و متأثر و متأسفم ساخت» .

آنگاه جناب دشتی به نامهٔ این خواننده پاسخی مشروح داده است که نقل آن از حوصلهٔ این مقال خارج است . علاقه‌مندان می‌توانند به کتاب نقشی از حافظ رجوع کنند.

اما از کوچهٔ رندان: چون چاپ اول است و اظهار نظرهای خوانندگانش هنوز در جایی منتشر نشده که از حاصل آنها ملاکی بدست آید بنابراین بهتر دانسته شد که مقداری از عبارتهای تا حدی متشابه این دو اثر زیر هم قرار گیرد.

●●

علی

تاریخ زبان فارسی

به قلم دکتر پرویز ناتل خانلری
جلد اول
انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
شمارهٔ ۲۴، ۳۵۵ صفحه

یکی از کارهای اساسی که باید در زبان فارسی انجام گیرد تدوین تاریخ تحول آن است. این بررسی چنانکه باید و شاید تاکنون انجام نگرفته است. کتابهای متعددی به زبانهای اروپائی دربارهٔ جنبه‌های مختلف زبان فارسی و زبانهای ایرانی نوشته شده که برای تحقیق در این باره قابل استفاده است. از آن جمله است کتاب دارمستتر تحت عنوان «تتبعات ایرانی» به زبان فرانسه ، و کتابهای «تحقیقات ایرانی» از هوبشمان و «اساس اشتقاق زبان فارسی» از پاول هرن و قسمتهایی از کتاب «اساس فقه‌اللغهٔ ایرانی» به زبان آلمانی، و کتابها و نوشته‌های متعدد دیگری که بعد از آنها نوشته شده است. کلیهٔ این آثار بر اساس زبان‌شناسی قدیم یا فیلولوژی نوشته شده است و آنچه از این پس نوشته می‌شود بدون تردید باید بر مبنای زبان‌شناسی نوین به رشتهٔ تحریر درآید . شک نیست که انجام این امر منوط به تبحر کافی در زبان‌شناسی عمومی و زبانهای ایرانی است. «تاریخ زبان‌فارسی» که جلد اول آن اکنون مورد بحث است اولین کتابی است که به زبان فارسی در این باره نوشته شده است .

این کتاب دارای دو باب است باب اول شامل اصول و کلیات و باب دوم دربارهٔ زبانهای ایرانی از آغاز تا اسلام است . در باب اول مباحث زیر دیده می‌شود . ۱ـ زبان چیست ؟ ۲ـ گفتار ۳ـ واحد صوتهای ملفوظ ۴ـ دستگاه گفتار ۵ـ مصوت ۶ـ صامت ۷ـ ترکیب واکها ۸ـ تحول زبان ۹ـ تحول واکها

۱۰- تحول صرفی، تحول نحوی ۱۱- تحول الفاظ و معانی ۱۲- انواع زبانها ۱۳-خانوادهٔ زبانهای هند واروپائی ۱۴-زبانهای غیرایرانی درسرزمین ایران باستان و باب دوم شامل مباحث زیر است : ۱- زبانهای ایرانی باستان ۲-ساختمان پارسی باستان ۳- زبانهای ایرانی میانه ۴- خط وساختمان زبان پهلوی

بیشتر این مباحث که قبلاً تعدادی از آنها درمجلهٔ سخن به چاپ رسیده و اکنون عیناً در اینجا چاپ شده است برای اولین بار است که به زبان فارسی درآمده والحق کـه در ترجمه و نقل و نگارش آنها استادی و ذوق به کار رفته است همانطور که دیده میشود عمدهٔ مباحث باب اول (شماره‌های ۹،۷،۶،۵،۴،۳) مربوط به صوت شناسی (فونتیك) است وچندتای دیگر آنها مربوط بمسائل کلی زبان است .

درمبحث اول باب اول اززبان بمعنی اعم صحبت می‌شود و در ضمن آن مطالب مختصری راجع به نشانه ، انواع دلالت، انواع زبان (شنیدنی، اشاری، دیدنی)، وضعی بودن زبان وغیره مورد بحث قرار گرفته است .

درمبحث دوم ازگفتار که نسبت به زبان امری جزئی و انضمامی است بحث میشود . این بحث ناظر بتمایزی است که فردینان دوسوسور زبان‌شناس سویسی بین زبان و گفتارقائل شده است. دردنبالهٔ این بحث ازنشانهٔ (Signe) - بنابر اساس نظریهٔ سوسور و بدون ذکر آن- که یك روی آن دال(Signifiant) است و روی دیگرش مدلول (Signifié) به اختصارصحبت شده است. مطلبی که دراینجا آمده ومحتاج بحث بیشتری است تعریف کلمه است که به این صورت آمده است «کلمه عبارت است ازمجموع این دوتصور» (یعنی تصورلفظ ومعنی) میدانیم که تعریف کلمه ازنظر زبان‌شناسی عمومی مشکل است (A. Martinet, Le mot, Problèmes du langage, Paris, 1966 pp. 39 - 53) و اگر بخواهیم در فارسی تعریفی نسبتاً پذیرفتنی ازآن بدهیم باید بگوئیم عبارت است از یك یا چند تکواژه (یـا واژك یعنی کوچکترین واحد معنی‌دار) و بعد وارد کردن مفهوم «تصور» درمورد لفظ صحیح نیست . لفظ فقط براساس اصوات ممیز خود تعریف می‌شود ولاغیر. اما تعریفی که ازصوت شده براساس صوت‌شناسی است و حال آنکه میدانیم صوت‌شناسی امروز جزو زبان‌شناسی نیست بلکه در کنار آن قراردارد وواج‌شناسی (فونولوژی) است که مستقیماً به زبان مربوط می‌شود.در

ابتدای همین مبحث میخوانیم که «قوهٔ نطق یا سخن گفتن فطری بشری است» که جای بحث است زیرا امروز بیشتر زبانشناسان معتقدند که نطق امری است که بشر آنرا خود وضع کرده و فطری او نبوده است. در این باره رك -A. Martinet Eléments de linguistique générale, §1-3

مبحث بعد راجع به واحدصوتهای ملفوظ است که «واك» نامیده شده واك ترجمهٔ کلمهٔ phonème است که بعضی از زبانشناسان ایرانی آنرا به صورت واج به کار میبرند. واك چنین تعریف شده «حرف بسیط و مشخص و مفارق را در اصوات ملفوظ واك میخوانیم. مراد از قید بسیط در این تعریف آن است که نتوان آنرا به اجزائی کوچکتر تقسیم کرد که بعضی از آنها با اجزاء دیگر قابل ترکیب باشند». مسلماً بسیط بودن بصورتی که در تعریف بالا آمده، نمیتواند جزء تعریف واك باشد زیرا مثلاً «چ» از دو حرف [t] و [š] ترکیب شده و هر یك از این دو حرف خود در فارسی واج جداگانه‌اند. آنچه در تعریف واج مهم است این است که اگر مرکب است اجزاء آن با واج‌های دیگر قابل تعویض نباشند یعنی «جانشین‌سازی» (commutation) در مورد آنها صدق نکند، به عبارت دیگر اجزاء آن یك بار انتخاب شوند همانطوری که هر واج بسیط دیگر یك بار انتخاب می‌شود. در دنبالهٔ این بحث مطالبی دربارهٔ دو اصطلاح صامت و مصوت و حرف و حرکت و سابقهٔ استعمال آنها در کتب عربی آمده که بسیار مفید است. علت تسمیهٔ مصوتهای کوتاه به حرکت ظاهراً این بوده است که در عربی (مثل بیشتر زبانهای سامی) این مصوتها هیچگاه ثابت نیستند برعکس صامتها و بیشتر مصوتهای بلند، بلکه در مشتقات مختلف یك ریشه تغییر می‌پذیرند. سپس مطالبی راجع به رده‌بندی واکها بدنبال می‌آید. نکته‌ای که محتاج توضیح است این است که معمولاً در واج‌شناسی واجها را بین دو خط مایل / / و در صوت‌شناسی اصوات را میان دو قلاب [ ] میگذارند اما در اینجا این کار نشده و آنچه واك نامیده شده گاهی میان ممیزین « » و گاهی میان دو ابرو ( ) نهاده شده است.

مبحث بعد «دستگاه گفتار» نام دارد و در آن نای گلو، گلو، تارآواها، زبان، کام، پردهٔ کام، سختکام، خیشوم و حفرهٔ دهان بادقت و وضوح مورد بحث قرار گرفته‌است. درهمین قسمت انواع تلفظ برحسب اینکه در کدام نقطه از دستگاه گفتار صورت گیرد و وجوه تلفظ شرح داده‌شده است.

فصل بعد راجع به مصوت است و در آن اندامهایی از دستگاه گفتار که در پدید آوردن مصوتها درکارند مورد بررسی واقع شده‌است. برحسب درکار بودن

این اندامها مصوتها به پسین و پیشین تقسیم میشوند که شرح آن آمده است. وضع لبها نیز در خصوصیت مصوتها موثر است که شرح داده‌شده‌است، اما مصوتهایی که تلفظشان بالبهای مدور یاپس کشیده همراه‌است‌نام‌گذاری شده‌اند. مصوتهای نوع‌اول را مصوت مدور(arrondie, rounded) ومصوتهای نوع دوم رامصوت غیر مدور یاپس‌کشیده یاگسترده (rétractée, retracted) مینامند. درنموداری که در ص ۵۶ کتاب آمده ، a مصوت پسین و a مصوت پیشین داسته شده که بعکس است (خصوصیاتی که در ص ۵۷ برای a,e,i ذکر شده درست دلیل بر پیشین بودن a است) . u و â در فارسی امروز باید بایی صورت نوشته شوند نه بصورت ū،ā (ā در ص ۵۶ دو بار به همین صورت یادداست شده امادرص۵۷ بهاین صورت ī . â نیز در ص ۵۷ و ۵۸ بههمین شکل نوشته شده) زیرا خط افقی بالای حرف علامت امتـداد است و امتداد در فارسی امـروز فقط در شعر ممیز است آنهم بدلایل تاریخی. درفارسی فصیح امتداد مصوتها ممیز نیست بلکه از نظر سبکی زیباتر است . مطالبی نیز راجع بامتداد یا کمیت در این فصل آمده که بسیارمفید است . آنچه دربارهٔ فرق مصوت مرکب و گروه مصوت گفته شده قانع‌کننده نیست . در گروه مصوتهایی چون âi یا ui درکلماتـی چون pâi «پائی» و rui «روئی» هیچ فاصلـه‌ای بین دو مصوت نیست و با این حال دومصوت‌اند. ملاك مهم در اینجا یکی بودن‌انتخاب (choix, choice) وسایند (فرکانس) است .

صامت که موضوع فصل‌بعداست بادقت ووضوح‌شرح داده‌شده است. درضمن همین مبحث به اصطلاحات انواع صامتها درکتب قدیم عربی نیز اشاره می‌شود که بسیار سودمند است. در پایان همین مبحث توضیحاتی راجع به همزه وقاف و عین آمده است . در خصوص همزه لازم است گفته شود که تلفظ آن از تنگ شدن عضلات گلو و با فشار گذشتن هوا از میان آن حادث نمی‌شود بلکه از باز شدن یا بسته شدن ناگهانـی تارآواهـا حادث میشود . اما قاف و غین همانطوریکه در ص ۷۵ گفته شده در فارسی امروز یکی است وآن یك‌انسدادی آوایی‌است منتهی‌بین دومصوت تلفظ آن‌فرق میکند وبه‌صورت سایشی‌درمی‌آید. مثلاً درکلمات «آقا»،«شغال» و غیره. درهمین قسمت در ص ۷۴ س۱۰ ظاهراً قاف غلط و غین درست است .

ترکیب واکها درمبحث بعد بررسی میشود . در اینجا هجا تعریف شده و اشکالات تعریف آن از نظر زبان‌شناسی مطرح شده است . در ضمن به سابقهٔ این مفهوم و اصطلاحات آن نزد دانشمندان اسلامی اشاره شده که بسیار مفید و ارزنده است . این فصل روی همرفته یکی از فصول بسیار مفیدکتاب است

در فصل بعد که از تکیهٔ کلمات صحبت می‌شود نیز مطالب مفید و تازه فراوان است ، منجمله مشخص کردن تکیهٔ طبقات دستوری زبان فارسی که در کتاب « وزن شعر فارسی » نیز مورد بحث قرار گرفته است . در ص ۸۹ در مقابل ton «آهنگ» به کار رفته است . آهنگ برای intonation که نوای گفتار را تشکیل میدهد مناسب‌تر است و برای ton در بعضی زبانها که همان آهنگ است منتهی بصورت پرده (موسیقی) بالا و پائین میرود و نقش‌آن درست نظیر نقش واجها است باید اصطلاح دیگری برگزید ، شایدکلمهٔ «نواخت» که بعضی پیشنهادکرده‌اند بد نباشد

فصل بعد راجع به تحول زبان است که بار برای خوانندهٔ فارسی زبان که شاید بـرای نخستین بار با نوشته‌هـای زبان‌شناسی به زبان فارسی روبـرو می‌شود بسیارآموزنده است . آنچه دربارهٔ علت تحول واکها در ص ۱۰۴ گفته شده یعنی اینکه « ادای بعضی از واکها مستلزم نیروی عضلانی بیشتری است ، تمایل به‌کم‌کوشیدن ایجاب میکندکه آنها را درگفتگو به واکهایی که ادای آنها نیروی‌کمتری میخواهد بدل کنیم» بهاین صورت که‌بیان شده درست نیست مسلم است‌که درگفتار واجهایی‌که درکنار هم قرارمیگیرند درهم تأثیرمی‌کنند یا به عبارت دیگرمشمول قانـون تجانس (assimilation) میشوند (مثالهایی که در همین صفحه و صفحهٔ بعد داده شده مربوط به همین نوع تحول است) . اما اینکه در یك زبان ادای بعضی از واکها دشوار باشد واقعیت نـدارد ، چه مسلم است‌که ادای واکهایی‌که در یك زبان وجود دارد بـرای متکلمین به آن زبان اشکالی ایجاد نمیکند و اگر بعضی واکها بمرورزمان به واکهای دیگری تبدیل می‌شوند علل دیگری دارد توجیهی که در ص ۱۰۵ از تبدیل k به g درگروه صامت šk شده یعنی منوط دانستن علت تبدیل به مصوت بعد از گروه صامت درست نیست چه این تبدیل در کلمات اشک ، رشک و غیره نیز دیده

میشود . علت تبدیل ، وجود صامت بی‌آوای تفشی š است که باعث از بین‌رفتن «دمش» (aspiration) k که یک صامت بی‌آوا است می‌شود و آن را به g یا ملفظی نزدیک به آن تبدیل مــی‌کند . این تحــول بعد از s نیز پیش می‌آید چنانکه «اسب» بصورت «اسب» ، «دستن» بصورت «سدن» و غیره تلفظ می‌شود (بعد از š t نیز گاهی به d یا تلفظی نزدیک به آن بدل می‌شود : دشت— ، دشد و غیره) .

آنچه در ص۱۰۶ گفته شده‌که «بسیاری از ساختها (صیغه‌های صرفی اسم و فعل) که در گفتار همیشه مورد لزوم نیست از میان میرود و بعضی ساختهای نو برحسب ضرورت به‌وجود می‌آید» به‌این صورت قابل اثبات نیست .

مطالب بحث بعد (تحول واکها) علمی و روشن است و در واقع نتیجهٔ علمی تحقیقات زبان شناسی در ایـن مورد بـه اختصار و با زبانی ساده بـه فارسی بیان شده است . فصل بعد «تحول صرفــی و تحول نحوی» عنوان دارد که از تغییر ساخت کلمات و تغییر « حالات نحوی » صحبت میکند و در آن مطالب مفیدی نظیر تحولات قیاسی‌وتغییر کلمات قاموسی (واژگانی) به‌کلمات دستوری (دو اصطلاح‌کلمات قامـوسی وکلمات دستوری در خودکتاب نیست و مفاهیم آنها با کلمات دیگری بیان شده است) مورد بحث قرار گرفته است . همچنین طرق نشان دادن نقش نحوی کلمات و تحول آن از فارسی باستان تا فارسی‌دری با ذکر مثال به‌خوبی نشان داده شده است. اما آنچه درصفحات ۱۲۲ و ۱۲۳ بـه عنوان مثال آورده شده ، بیشتر نمـودار تغییرات صوتــی (فونتیکی) است نه صرفی زیرا اجزاء سازندهٔ فعل مضارع یا جمع بـه جای خود باقی مانده و فقط از نظر صوتی دچار تغییراتی شده است . در همین فصل (ص۱۲۲) مرفم(morphème) به«اجزاء صرفی»ترجمه شده‌که درست‌نیست؛ مرفم کوچکترین واژه (یا تکواژه یا واژک) دستوری است .

فصل بعد (صفحات ۱۴۲–۱۳۱) از «تحول الفاظ ومعانی» بحث‌میکند. این فصل یکی از بهترین فصول کتاب است که مطالب مفید درآن فراوان است. از بین رفتن بعضی کلمات و بوجود آمدن کلمات تازه از راه تشبیه و ترکیب و اشتقاق و اقتباس الفاظ بیگانه در بحث اول وتحول معانی کلمات و علل‌آن (علل ذهنی و لفظی) در بحث دوم آن باختصار باز نموده شده است .

فصل بعد (صفحات ۱۵۶ـ۱۴۵) راجع به «انواع زبانها» است و در آن بر اساس معیارهای قدیم یعنی ملاکهائی که شلایشر (Schleicher) بدست داده‌است، زبانها طبقه‌بندی شده‌اند. طبقه‌بندی شلایشر همان طبقه‌بندی سه گانهٔ تك‌هجائی ـ پیوندی ـ تصریفی است که در کتابهای کهنهٔ زبانشناسی دیده میشود وامروز دیگر هیچ‌کس آن را قبول ندارد و مؤلف در ص ۱۵۰ به این مطلب اشاره میکند. سپس مطالبی در خصوص زبانشناسی تاریخی و تطبیقی و تاریخچهٔ آن و بعد کلیاتی دربارهٔ شاخه‌های زبانهای هند و اروپائی و غیره آمـده است. البته این نکته را باید گفت که امروز برای طبقه بندی زبانها ملاکها و روشهای دیگری وجود داردکه دراین فصل به‌آنها اشاره نشده است رك A. Martinet

A Functional View of Language, pp. 66—102

E. Benveniste, La Classification des langues, CIL t. XI, 1952-53,

فصل دیگر خانوادهٔ زبانهای هند و اروپائی نام دارد و صفحات ۱۵۹ تا ۱۷۶ کتاب را اشغال کرده است. مطالب آن همان تقسیم بندی سنتی زبانها و لهجه‌های هند و اروپائی است. ارقامی که برای تعداد متکلمین این زبانها داده شده کهنه و مربوط به چند سال پیش است. جای آن بود که آنها از روی آخرین چاپ یکـی از دائرةالمعارف های فرنگی نقل می‌شدند. در ص ۱۶۶ س ۲۰ میلادی غلط و قبل‌از میلاد درست است.

فصل بعد (صفحات ۱۹۳ـ۱۷۹) «زبانهای غیر ایرانی درسرزمین ایران باستان» نامیده شده ودر آن از زبانهای سومری، عیلامی، اکدی، آرامی و سریانی صحبت شده‌است. البته وجود این فصل شاید در این کتاب که یك کتاب مقدماتی در باب تاریخ زبان فارسی است لازم بود، هرچند در مقدمهٔ کتاب (ص ۷) این امر چنین توجیه شده که زبانهای غیر ایرانی رایج در ایـران در تحول زبانهای ایرانی تأثیر داشته‌اند. اما کیفیت تأثیر این زبانها در تحول زبانهای ایرانی به هیچ وجه روشن نیست و اگرچنین چیزی وجود داشته‌چنتهٔ کاملا عرضی وکناری داشته است، و اگر قرار بود از زبانهایی‌که مستقیماً به فارسی مربوط نمی‌شوند بحث شود می‌بایست دروهلهٔ اول از زبان‌پارتی صحبت شود که تأثیر آن در تحول زبان فـارسی قطعی وآشکار است. در اینجا بـاب اول‌کتاب پایان می‌پذیرد و باب دوم‌که در خصوص «زبانهای ایرانی از آغاز

تاریخ تا اسلام » است آغاز میگردد . باب اول چنانکه خود مؤلف در مقدمه ص ۷ به آن اشاره کرده است در حکم مقدمه‌ای است برای مباحث بعد و البته چون مطالب این باب با تاریخ زبان فارسی ارتباطی ندارد و کلیاتی است راجع به زبانشناسی ، جای آن داشت که در کتابی جداگانه چاپ میشد و تاریخ زبان فارسی مستقیماً از باب دوم شروع میشد.

نخستین فصل باب دوم (صفحات ۲۲۱-۱۹۹) راجع به «زبانهای ایرانی باستان (مادی ـ سکائی ـ پارسی ـ اوستایی) » است ودر آن به اختصار از این زبانها صحبت شده و جدول حروف این زبانها نیز داده شده است . در ضمن فهرستی از نوشته های موجود فارسی باستان آورده شده است . معنایی که در ص ۲۲۰ از « واك » فهمیده میشود با توصیفی کـه در ص ۳۱ از واك (فونم) شده متعلق نیست. واك در اینجا (و در ص۲۲۵) معنی صوت (son) میدهد اعم از اینکه ممیز باشد یا نه . زیرا میدانیم که۴۸ حرف اوستایی نمودار ۴۸ واج (یا واك) ممیز نیست بلکه در زبان اوستایی بیش از۶مصوت و ۲۱صامت بعنوان واج وجود ندارد، رك. F Benveniste, Le système phonologique de l'iranien ancien, BSL T LXIII 1. pp 53-64.

فصل بعد (صفحات۲۴۲-۲۲۵) «ساختمان پارسی باستان» نامیده شده و در آن از واکها، ساخت نام (اسم ، صفت ، ضمیر) ، ساختمان فعل و ساختمان جمله و تفاوتهـای پارسی باستان با اوستائی بـه اختصار بحث شده است . در قسمت ساخت نام ریشه و ماده کـه گاهی مایه نامیده شده و اجزاء ماده ساز و صرف نام (حالات نام) مورد بحث قرار گرفته است . بـرای حالات هشتگانهٔ نام ، اسمهای فارسی زیر پیشنهاد شده است: کنائی (فاعلی) ، آئی (حالات ندا، چون در فارسی در بسیاری از موارد اسمی که منادی واقع میشود به ـ ا ختم میشود)، وابستگی (حالت اضافه) رائی (مفعول صریح ، چون در فارسی دری مفعول صریح اکثراً با «را» همراه است) ، بائی (مفعول معه)، برائی (مفعول غیر صریح)، ازی (مفعول عنه)، اندری (مفعول فیه). ظاهراً مؤلف در این نامگذاریها از نام این حالات در زبان پهلوی که مثلا برای مفعول عنه (ablatif) hačišīh (از آن بودن) برای مفعول معه (instrumental) patīšīh (به (وسیله)، باآن بودن) برای مفعول غیر صریح (datif) abišīh (به آن بودن) به کار رفته است (رك. سخن

۱/۲۰ ص ۳۵) الهام گرفته است . در بخش ساختمان فعل از وجوه مختلف فعل ، زمان فعل ، باب (Voice ،Voix) های فعل (باب گذرا ، باب مجهول ، باب ناگذر)، نمود (aspect) ، صرف‌فعل، مصدر، صفت فاعلی وصفت مفعولی و پیشوندهای فعل صحبت شده است .

فصل بعد (صفحات ۲۸۳-۲۴۵) راجع به «زبانهای ایرانی میانه» است و در آن از زبانهای پارتی وفارسی میانه که مؤلف آنها را پهلوانیك وپارسیك (پارسی میانه نیز به‌کار رفته ص۳۰۲) می‌نامد صحبت می‌شود و درمقدمهٔ فصل، معانی کلمهٔ پهلوی در نوشته‌های ایرانی و اسلامی مورد بحث قرار میگیرد و علت انتخاب پارسیك و پهلوانیك نیز ذکر میشود .

در این فصل از خط و متون این زبانها نمونه‌هائی با ترجمه بدست داده شده. عکس چند سکهٔ اشکانی و ساسانی که دارای نوشته است نیز آورده شده و سپس اشاراتی به متون پهلوی شده ویك صفحه از دینکرد برای نمونه بصورت عکسی‌چاپ و به‌خط فارسی حرف‌نویسی و بعد ترجمه شده است. در دنبالهٔ این قسمت از زبانهای سغدی و خوارزمی و ختنی و تخاری به اختصار بحث شده و گاهی نمونه‌هایی از متون این زبانها به خط اصلی و با ترجمه آورده شده‌که روی همرفته برای خوانندهٔ ایرانی مفیداست. درهمین فصل درص۲۶۲ جدول اسامی شاهان ساسانی داده شده‌که چندان لازم نمی‌نموده است .

فصل‌آخر (۳۱۶-۲۸۷) راجع به «خط و ساختمان زبان‌پهلوی» است پهلوی در اینجا نیز به معنای عامی که مؤلف در فصل قبل به آن داده و آن را شامل پهلوانیك و پارسیك دانسته به‌کاررفته است ولی در پاره‌ای موارد فقط در معنای پارسیك استعمال شده است . در بخش اول‌این فصل خط پهلوی به‌اختصار بررسی شده است و از گفتهٔ مورخینی چون ابن‌ندیم و حمزهٔ اصفهانی‌قسمتهایی راجع به خط نقل شده است . به خط مانوی و خط سغدی و خط برهمایی نیز مختصراً اشاره‌شده والفبای بعضی از این خطوط نیز آورده شده است بخش دوم فصل مربوط به ساختمان زبان پهلوی یعنی زبانهای پارتی و فارسی میانه است که درآن به اختصار اختلافات این دو زبان با زبانهای باستانی نموده شده، سپس از واکهای فارسی میانه بحث به میان آمده است . آنگاه از ساختمان نام ، صرف نام ، ساختمان فعل ، صرف فعل و ساختمان جمله باختصار بحث شده است وکلیهٔ این مطالب مربوط به‌پارسیك است نه پهلوانیك. اینکه در ص ۳۰۲ همین فصل گفته شده «هیچ شك نیست که‌تفاوت میان مصوتهای کوتاه و بلند در پارسی میانه تنها در امتداد نبوده و چنانکه در فارسی امروز دیده می‌شود

اختلاف رنگ نیز میان این مصوتها وجود داشته است» قابل تأمل است و هیچ دلیلی وجود ندارد که ثابت کند در فارسی میانه اختلاف رنگ میان مصوتهای کوتاه و بلند وجود داشته است[4]. درص ۳۰۳ در ضمن صامتهای انقباضی فارسی میانه به «ث» و «ذ» بر میخوریم. مسلم است که دراواسط واواخر دورهٔ فارسی میانه تلفظ «ث» نه به صورت واج و نه بصورت واجگونه وجود داشته است. در مورد تلفظ «ذ» که در فارسی دری تا قرنهای هفتم و هشتم و حتی شاید نهم گونه‌ای از «د» بوده است نیز نمی‌توان با قطعیت گفت کــه در چه تاریخی در فارسی میانه پیدا شده است. باحتمال زیاد پیدایش آن از اواخر عهد ساسانی پیشتر نمی‌رود. البته در این فصل بهیچ وجه مشخص نشده که منظور از فارسی میانه زبان چه عهدی است و ملاك مشخص کردن واکها تلفظ چــه دوره و چــه متونی (متون زردشتی یا مانــوی) است. در همین صفحه س ۱۸ بعد از غلط و قبل از صحیح است.

در ص ۳۰۴ گفته شده « واك «ب» میان دو مصوت شاید ابتدا به «ذ» و سپس در اواخر عهد ساسانی به «د» بدل شده و به این طریق کلمه‌ای که درخط پهلوی همیشه بصورت «پیت» و «پیتر» ثبت شده در تلفظ مراحل سه‌گانهٔ «پتر» و «پذر» و «پدر» را پیموده باشد». این مطلب درست نیست. مسلم است که «ت» بعد از مصوت و بعضی واجهای دیگر یا بین دو مصوت ابتدا به «د» بدل شده و بعد کلیهٔ دالهای بعد از مصوت به «ذ» تغییر یافته و بعدها این «ذ» در فارسی دری دوباره به دال تبدیل شده‌است.

در صفحات ۳۰۸ــ۳۰۷ برای فارسی میانه چهار حالت کنائی، رائی، وابستگی و برائی ذکر شده که درست نیست و این درست نظیر قائل شدن حالت برای فارسی دری است که اکثر دستور نویسان کرده‌اند. زیرا اگــر حالت را آنچه در زبانهای تصریفی وجود دارد بدانیم در زبان فارسی میانه وفارسی دری وجود ندارد، درص ۳۰۹ گفته شده که پیشوندهای فعل خود معنی وموارد استعمال جداگانه ندارند. چنین نیست؛ بیشتر آنها بصورت «قید» و «حرف اضافه» هم به‌کار میروند. در ص ۳۱۱ فعل ماضی در فارسی میانــه بصورت ناقص شرح داده شده و مبهم است.

در پایان کتاب فهرست لغات و اصطلاحات به ترتیب الفبای فارسی و با معادل فرانسه آنهــا در ۱۱ صفحه آمده است و سپس فهرست منابع و مراجع درج شده که بهتر بود به ترتیب الفبایــی می‌آمد. این کتاب روی همرفته از

کتابهای مفیدی‌است که مطالعهٔ آن معلومات زیادی به خواننده میدهد، خصوصا قسمت‌اول آن که درآن‌مطالب بنیادی زبان‌شناسی با توجه به زبان فارسی نوشته شده ودرانتخاب اصطلاحات فنی وشواهد وامثله حسن سلیقه وذوق ودقت به‌کار رفته است . آنچه جای آن در این جلد خالی است بحثی است کلی راجع به زبان فارسی و زبان یا زبانهایی که فارسی از آنها مشتق شده است تا خواننده از همان ابتدا متوجه علت وجودی بعضی از مباحث کتاب بشود و بداند چرا از اوستا صحبت نمیشود وازساختمان فارسی باستان صحبت میشود وچرا ازپازند بحث میشود و از پهلوانیك بحث نمیشود .

□ □

بانگ جرس

راهنمای مشکلات دیوان‌حافظ

نوشتهٔ پرتوعلوی ۱۷۷ص

عنوان رساله‌ای است در۱۷۳ صفحه متن و ۴صفحه مقدمه‌ای کوتاه فراهم‌آوردهٔ آقای پرتو علوی، انتشار یافته در خرداد ۱۳۴۹ درچاپخانهٔ موسوی از طرف شرکت سهامی انتشارات خوارزمی به‌قطع وزیری‌کوچك . دارای فصلها و عنوانهای زیر

۱- تصوف ونحوهٔ ظهوروتطور آن تاقرن هشتم

۲- اقتباسات خواجهٔ شیراز از آیات قرآن مجید و اشارات به احادیث و تفاسیر

۳- برخی ازمعانی مشکل‌خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی

۴- معانی‌کلمات ولغات با شواهدآن .

۵- ضرب‌المثلها وارسال‌المثلها.

و سرانجام : فهرست ابیات مورد استناد و فهرست آیات قرآنی و احادیث .

درنخستین‌بحث مؤلف کوشیده‌است‌تا ازگفته‌های عفیفی‌استادجامع‌الازهر وبرخی منبع‌های دیگرهمچون : رسالهٔ قشیری ونفحات‌الانس‌جامی و مصباح‌الهدایة وجزاینها چگونگی پیدایی‌تصوف اسلامی وتطور وتحول آن‌را به‌عربی ایران بازگوید ودراین‌منظورتا حدی‌که ازمآخذها به‌دست‌آورده [illegible] در پیش‌خواننده گذاشته وسرانجام سخن‌را به‌حافظ کشانده [illegible] ازعقیده‌های او باآوردن بیتهایی ازشاعراشاره کرده است

نویسنده در برابر «تصوف عابدانه» به «تصوف عاشقانه» قائل‌شده ومکتب بزرگانی مانند: سنایی وعطار ومولانا بلخی‌وحافظ را مکتب «تصوف عاشقانه» نام نهاده است. به‌راستی‌هم مکتب این‌بزرگان ایران با آنچه صوفیان درآغاز گفته‌اند تفاوت بسیاردارد وچنانکه ابن‌خلدون درمبحث دانشهای‌اسلامی‌تصوف را دانشی ازدانشهای اسلام شمرده است ، دیگر مؤلفان نیز تصوف‌را علم خاصی می‌دانستند . سهروردی[1] نخستین باب‌تألیف خویش‌را «درمنشاء علوم صوفیان» آورده ودرباب سوم دربارهٔ «فضیلت علم صوفیان واختلاف طریق‌ایشان درآن»[2] بحث‌کرده واین‌علم‌را « فریضه » شمرده‌است و می‌نویسد : علمی «فریضه» است که باکتاب(قرآن) وسنت سازگارباشد وآنگاه به‌نقل‌گفتارهای‌بزرگان‌تصوف دربارهٔ این علوم و اختلاف‌نظر ایشان می‌پردازد و از دانشهای مربوط بدینسان نام می‌برد :

علم اخلاص ومعرفت‌آفتهای نفوس وهرآنچه مایهٔ تباهی کردارها است. شناسایی خاطره‌ها وتفصیل‌آنها . علم وقت ، علم حال ، علم باطن . علم بیع و شراء ونکاح وطلاق ، علم توحید ، طریقهٔ نظرواستدلال وطریقهٔ نقل‌وعلم‌فرایض پنجگانه وعلم امرونهی واستقامت به معنی نیازمندی به‌خدا در صحت عزم، که این‌را ازپایه‌های تصوف شمرده‌اند وسرانجام ازعلم نفس و شناسایی‌آن (خود) سخن می‌گوید وآن‌را عزیزترین دانش درنزد صوفیان می‌داند ، آری همین دانش یا طریقهٔ تصوف زاهدانه بود کـه سرانجام تحول‌ها یافت واساس مکتب عرفان را بنیان‌نهاد وخودشناسی‌را که از دیرباز برخی‌ازفیلسوفان یونان بدان ارج می‌نهادند وسپس‌دراسلام بدان حد اهمیت داشت‌که شناسایی پروردگار را مشروط به‌شناسایی «خود» می‌دانستند[1]، اساس معرفت دیگر حقیقت‌هـا شمرد، خودرا ازاینرو بشناسیم تا دیگران‌را بتوانیم بشناسیم ، رغبت‌ها ومیل‌های‌نیك وبدخودرا بشناسیم به‌وسوسه‌های‌شهوانی‌خود پی‌ببریم، به‌خطر بزرك‌وحشتناك‌ترین غریزهٔ نفس یا خودخواهی وخودپرستی‌آشنا شویم واین رذیلت راکه سرچشمهٔ همهٔ خویهای پلید ومانع تمام فضیلتهاست ازخود برانیم ، چنین غریزه‌ای‌راکه از یك سو مایهٔ بقای نسل واز سوی دیگر قهـارترین ونیرومندترین غریزه‌ها است ، این‌خودخواهی یا حب ذات را چگونه تعدیل‌کنیم وآن‌را ازکجروی‌و خرابکاری به‌چه سان بازگردانیم وبه راه راست رهبری‌کنیم ؟ بـا چنین مانع بزرگی چگونه می‌توان به هـدف عالی عرفـان که انسان دوستی است نایل آمد ؟

۱ــ عوارف المعارف ص ۱۱   ۲ ـــ ص، ۲۹

۲ــمن عرف نفسه فقد عرف ربه .

دراینجا است که مکتب عرفان برای سرکوب این غریزه و به راه راست آوردن آن به وسیله‌ای عالی دست یافت و آن را بارها برای چاره‌جویی این بیماری روانی یا خود پرستی در بوتهٔ آزمایش آزمود، و به درمان آن پیروزی یافت و سرانجام آن را اساس تربیت و تهذیب انسان قرارداد و راه رسیدن به سوی کمال انسانی یا انسان کامل شدن را آن وسیله دانست، راهی هموار و تابناك به سوی درنگرستن بجز خود، یا محبت دیگران، مهری که رفته رفته به بشر دوستی مطلق باصرف نظر از رنگ ودین وملیت و نژاد منتهی می‌شود، چنین راهی بجزعشق چه می‌تواند باشد، آری تنها عشق است که درخشندگی و تابندگی آتش‌سوزان آن آدمی خودخواه و خودپرست را بجز خود به‌وجودی دیگر یا معشوق، متوجه می‌سازد، وتخم محبت محبوب دلارام را دردل وی‌می‌کارد، محبتی برتر و والاترازمهرمادر وپدر و برادر وخواهر که مبتنی برعادت وانس است به نیروی جاذبهٔ دو دلداده، محبتی که هرچه بیشتر عاشق را به‌درد دوری وسوز هجر وفراق دچار سازد، شعله‌های جانسوز آن فروزنده‌تر می‌گردد وتا بدانجا کشیده می‌شود که عاشق ازجان ودل آمادهٔ جانبازی‌وفداکاری در راه دلدار می‌شود، محبتی که به گذشت زمان و اندك اندك به بستگان و همراهان دلدار نیز انتقال می‌پذیرد، دمبدم امواج آن گسترش می‌یابد، از خانه دلدار به‌کوچهٔ او وازکوچهٔ وی به‌کوی او وازکوی اوبه‌شهراو ازشهرش به‌کشور وی می‌رسد و سرانجام سرتاسر این جهان را به خاطر دلدار دوست می‌دارد و هدف عالی عرفان که بشر دوستی مطلق است تحقق می‌پذیرد.

دراینجا است که مرشد یا رهبر آگاه می‌تواند این عشق مجازی‌را به عشق حقیقی‌که یگانه وسیلهٔ رسیدن به هدف عالی است بدل سازد عشق به‌خدا، عشق به حقیقت، عشق به‌دانش وهنر، عشق به‌میهن، عشق به بشریت و انسان دوستی که «منزل» عالی«رهرو»عرفان‌است.چنین‌است مکتب شریف‌عرفان‌ایران که هدف بلند وآخرین «منزل»آن انسان دوستی ووسیلهٔ نیل بدان هدف،عشق است خواه عشق‌مجازی وخواه حقیقی، به‌همین سبب می‌بینیم که عارفان بزرگ ایران بیش ازهرموضوعی به عشق درنگریسته واینهمه آنرا ستوده‌اند، حافظ عارف بلندپایه دراین بیت وسیله و هدف را باهم بدینسان آورده است

در عشق خانقاه و خرابات شرط نیست

هرجا که هست پرتو روی حبیب هست

او برای عشق زمان خاصی قائل نیست ومی‌گوید

آن دم که دل به عشق دهی خوش دمی بود

در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست.

محرم اسرار عشق را جان علوی عارفان می‌داند:

هر دلی را اطلاعی نیست بهر اسرار عشق
محرم این سر معنی‌دار علوی جان ماست

مگر عارفان نمی‌گفتند که آدمی از «جان» یا پرتوی از روح خدا (و نفخت فیه من روحی)[1] و کالبد خاکی ترکیب شده است؟

کالبدی که همهٔ آلودگیها همچون خود پرستی یا سرچشمهٔ حسد ورشك، دشمنی و کین‌توزی، دروغ و نادرستی و دو رویی و جنگ و آدم‌کشی و همهٔ خوی‌های پلید از آن برخاسته است و «جان» همواره از همدمی با این کالبد در رنج و عذاب است؟

«شکایت نالهٔ نی ازجداییها» همین فراق جان از روح و عالم الهی است مولانا «سینه‌ای‌شرحه شرحه از فراق می‌خواهد» تا به‌شرح اشتیاق جان‌بپردازد او عشق را شیفتگی «جان» درآمیخته باکالبد، به‌روح الهی می‌شناسد، چنین آدمی را ازپلیدیهای کالبد که سرچشمهٔ آنها خود خواهی است وا می‌رهاند ، آری این «عشق طبیب جمله علتهای ماست» علتها یا بیماریهای روانی:

خودخواهی، رشك ، کینه توزی و ... این عشق ما را به‌روح الهی‌که خیر محض است می‌رساند بشریت را که «خلیفهٔ خدا» (انی جاعل فی‌الارض خلیفة)[2] است در دیدهٔ او عزیز و گرامی می‌کند ، وخلاصه این وسیله یعنی عشق انسان را به‌مرحلهٔ کمال آدمیت یعنی بشردوستی نایل می‌سازد . این مفاهیم عالی در سراسر آثار عارفان بزرگ ایران با همین تعبیری‌که مولانا فرموده است به چشم می‌خورد درمکتب عرفان حافظ هم به‌همین نکته برمی‌خوریم با ریزه‌کاریها وظرافت خوبیهای خاصی که درلطف سخن معجزه‌آسای وی به‌کار رفته است.

واما دربارهٔ استقصاءات حافظ ازقرآن مجید واحادیث چنین کاری‌بسیار ستوده وسودمند است وبه عقیدهٔ این ناچیز هرچه دربارهٔ بزرگانی چون‌حافظ نوشته شود که خواننده‌را به‌گوشه‌ای‌ازپایگاه سخندانی یا دانستنیها یامعتقدات و روشها وسرانجام سخصیت آنان رهبری‌کند، خدمتی به ادب فارسی وعرفان تابناك ایران به‌شمار خواهد رفت و نسل جوان را رهنمودی درشناسایی میراث‌های‌گرانقدر ملی ما خواهد بود.

امادراین‌قسمت همچنانکه یادکردم هرچندکاری سودمند است، بهتراست این نکته‌ها را درچاپهای بعد مراعات فرمایند:

---

۱ ــ سورهٔ ۱۵ آیهٔ ۳۰ و سورهٔ ۳۸ آیهٔ ۷۳
۲ ــ سورهٔ ۲ آیهٔ ۳۰

۱ـ اغلاط چاپی فراوان تصحیح شود.

۲ـ مأخذهای احادیث و سایر مطلبهای منقول مانند نوشتهٔ بزرجمهر ساسانی و گفتهٔ ابوالفضل بیهقی (درص ۵۷) و جز اینها داده شود.

۳ـ به جای برخی از آیات واحادیث که چندان با بیت متناسب به نظر نمی‌آید و معلوم نیست که بیت اشاره به واقعه است یا داستان (ص ۵۷) و(ص ۶۲) که اشاره به قسمتی از آیه است یا (ص ۶۴) که اشاره به قسمتی از داستان یوسف است نه آیه. ودیگر موردها، چه بهتر بود که داستانهای «اسرائیلیات» را که در تفسیرها آمده وبیشتر شاعران ایران دراشعار خود به آنها اشاره کرده وهم اکنون فهم آنها برخوانان دشوار است به‌عین نقل می‌فرمودند، ازقبیل داستان سلیمان وطوفان نوح وجز اینها

۴ـ از به‌کاربردن کلمه‌ها وترکیبهایی مانند: بالقاعب (ص ۶۵) و حسب الماوی (ص ۸۱) وفوق‌الذکر (ص ۴۲) و اصناف متفرقه ـ نسخ قدیمه ـ ادلهٔ متبرکه و تراوشات (ص ۴۴) ومانند اینها وبه ویژه کلمهٔ (بیشك) در مواردی که هنوز مورد شك است خودداری فرمایند.

قسمت سوم نیز خالی از فایده نیست هرچند برخی از ابیات مشکل همچنان نامفهوم به نظر می‌رسد و دربارهٔ هیچیك از ابیات یا تصرفهایی که ناسخان ودیگر اهل ادب گذشته درآنها به‌کار برده و با به‌دست نیامدن نسخه یا نسخه‌های صددرصد مطمئنی نمی‌توان نه صرس قاطع حکم کرد اما جمع بحثهایی راهم گردآوردن کاری سودمند است.

دربحث معانی لغات با اینکه مؤلف سعی کرده‌اند از شیوهٔ معمولی که چندی است آنرا برخی از استادان برگزیده‌اند بپرهیزند، بارغم در برخی ازجاها شیوهٔ مزبور به‌چشم می‌خورد وآن چنان است که استاد یا لغات را به تلامید می‌دهند که آنها را ازفرهنگها بجویند و در زیر کلمهٔ دشوار بگذارند ویا به علت گرفتاریهای بسیار [تدریس ـ تألیف ـ سخنرانی ـ مقاله نویسی و. .] خودشان معنی لغت را از فرهنگ می‌نویسند خواه با معنی کلمه درآن شاهد سازگار باشد وخواه نباشد وگاه هم از لحاظ عمل به احتیاط ، چندین معنی متضاد را بالای کلمه می‌نویسند واستنباط معنی واقعی کلمه را به‌خواننده واگذار می‌فرمایند دراین تألیف یکی دومورد ازاین قبیل نقل می‌شود

توفیر درلغت به‌معنی افزوده شدن است (المنجد)

گر بدانم که وصال تو بدین دست دهد
دل ودین‌را همه دربازم وتوفیر کنم (ص ۱۱۸)

راه به دهی بردن (ص ۱۲۹) را دراین بیت حافظ شاهد آورده

زهد رندان نو آموخته راهی بدهی است

من که بد نـام جهانم چه صلاح اندیشم ؟

ومعنی آن راهم ازحاشیهٔ حافظ قزوینی نقل کرده (بی ذکر صفحه)
وبیتی هم ازکمال اسماعیل بدین سان شاهدآورده‌اند:

مقصود بنده ره به دهی می‌برد هنوز

گر باشدش ز نور ضمیرت هدایتی

(نقل از دیوان بی‌ذکرصفحه)

آقای دکتر فیاض درحاشیهٔ بیهقی ص ۴۰۶ شعر کمـال اسماعیل را نیز شاهد آورده وشاهدی هم از انوری بدینسان نقل کرده‌اند:

آخر این هـر یکی رهی بدهی است

کفـر محض این نجیبك طوسی است

دربیهقی این کنایه چنین آمده‌است «وسخن وی بشنویم اگر راه به دیه برد وی را بخوانیم ونواخته آید» (ص ۵۵۹)

«وخواجه احمد حسن‌سخن‌او بشنود وراه به دیه برد ودر ایستاد تارقعت اورا به‌حیلت به‌امیرمحمود .. رسانیدند.»(ص۴۰۶) درصفحهٔ ۴۹۰ بیهقی‌نیز بدینسان‌آمده است : « واگر زرقی نیست وراه به دیهی می‌برد، آنچه گفته‌اند درخواهد تاباوی‌رسولان فرستد.»(ص۴۹۰) آقای‌دکترفیاض درحاشیه‌نوشته‌اند: راه به دیه بردن چنانکه سابقاً هم درحاشیه گفتیم بـه معنی حقیقت داشتن و درست بودن است. سابقاً درحاشیهٔ ص ۴۰۶ نوشته‌اند: راه به دیه بردن گویـا به‌معنی موفق شدن وبه مقصد رسیدن است و سپس بیت‌کمـال اسماعیل را شاهد آورده‌اند وآنگاه می‌نویسند : راه بـه دیه بردن دراین‌کتـاب و درسخن دیگر استادان نیزهست وگویا به معنی صورت معقول‌داشتن وحق به‌جانب بودن‌است وسپس بیت انوری‌را شاهد آورده وآنگاه نوشته‌اند: برای مزید تحقیق رجوع کنید به‌دیوان حافظ چاپ آقـایان قزوینی ودکتر غنی ص ۲۳۴ آقـای پرتو علوی هم همین معنی اخیر را بدینسان آورده‌اند : کنـایه از صورت صحیح و معقول سخنی یا کاری است .

مرحوم دهخدا نیزدرامثال وحکم‌سه شاهد بیهقی‌را بی‌ذکرصفحه‌آورده و سپس بیت انوری وکمال اسماعیل را نقل‌کرده و آنگاه این شواهـد را نیز آورده‌اند

زیرا که حدیث تو به ده راه نماید
گفتار حر از تو نبرد راه سوی ده .
منوچهری

نه‌غریب است مرا این نعمت از آن بارخدای
این سخن راه نمو ست و به ده دارد راه .
فرخی
(دیوان ص۳۶۱)[1]

عشق پیری سر سررستی و رسوایی بود
ره به ده بردی اگر باری دلم بر ناستی
ساه کبود جامه

آخر کار حو این ره به دهی می نرود
ترك این راه کنید و ره دیگر گیرید .
ابن یمین

از مرگ کس نحست به چاره مگوی
بیهوده که آن نبرد ره بده .
ناصرخسرو

دردیوان خاقانی نیز این بیت آمده است
کم زن کوی مغان برده به می ره به ده
رسته دل ازشهر بند جان به در انداخته
دیوان چاپ دکترسجادی
ص ۵۱۹

آقای دکترسجادی در تعلیقات ص۱۰۴۶ این معنی را از(برهان) بدینسان آورده‌اند : «کنایه ازصورت معقولیت داشتن حرف کسی . (برهان) یا کاری یا امری» و سپس بیت کمال اسماعیل وشاهد بیهقی را می‌ذکر صفحه آورده و به این منابع اشاره کرده‌اند (حافظ چاپ قزوینی ص۲۳۴ ح۲ وبرهان ح۲ ص۱۳۴ متن وح ۲۵ ، سبك‌شناسی ح۲ ص۸۴ امثال وحکم وهمین بیت متن) چنانکه ملاحظه می‌شود این کنایه دربیهقی به‌صورت : (راه به دیه بردن) و(راه‌به‌دیهی بردن) ودربیت منوچهری به‌صورت : (راه به ده نمودن) و(راه سوی‌ده‌بردن)

---

۱ ــ آقای دکتر دبیر سیاقی در فهرست لغات صفحهٔ ۱۸۴ نوشته‌اند اما در آن صفحه چنین لغتی نبود

ودربیت فرخی به‌صورت: (راه به‌ده داشتن) ودر بیت: شاه کبود جامه‌و ناصر خسرو وخاقانی (ره به ده بردن) ودر بیت کمال اسماعیل: (ره به دهی بردن)ودربیت ابن‌یمین: (رهی به دهی رفتن)[۴] ودربیت انوری وحافظ : (راهی به‌دهی بودن) است ودرهریك ازشواهد مذکور به یکی از معانیی است کـه دربرهان و حاشیهٔ حافظ قزوینی‌وحاشیهٔ بیهقی‌آمده است چنانکه دربیت حافظ به معنی: کارمعقول وصحیح‌است نه سحرو‌صورت معقول که درمعنی ذیل‌آن نقل‌شده ودربیت‌خاقانی به‌معنی به‌مقصد رسیدن وموفق شدن است کـه آقای دکترفیاض در حاشیهٔ بیهقی نوشته‌اند به معنایی که درتعلیقات ازبرهان نقل‌شده است.

درصفحهٔ ۱۱۶ شمارهٔ ۱۶ به نقل از شمس‌اللغات نوشته‌اند : «پخش» از اتباع است : چون ـ مان ـ برای‌ـ خان وهمان برای فلان . (شمس‌اللغات) فارسی زبانان ، آنچه نگارنده تاکنون شنیده ودرنوشته‌ها دیده‌ام: فلان‌و بهمان به‌کار می‌برند نه : فلان وهمان مگر اینکه چنین‌استعمالی‌درهند متداول‌بوده که صاحب شمس‌اللغات چنین‌آورده است یـا درچاپ و نـوشتن تصرفی‌شده است. گذشته ازاین‌آوردن «مان»‌را به عنوان اتباع(خان)هم درست نیست زیرا شرط اتباع بودن‌کلمهٔ دوم برای‌کلمهٔ اول درزبان فارسی این است که‌کلمهٔ دوم مهمل و بی‌معنی باشد مانند : پنیرومنیر. حرف ومرف ومانند اینها وپیدا است‌که‌کلمهٔ (مان) با (ماندن) هم‌ریشه‌است. صاحب برهان می‌نویسد: (مان) بروزن(خان) به‌معنی‌خانه باشد که عربان بیت خوانند واسباب وضروریات خانه‌را نیز گویند سپس‌آقای دکترمعین‌درحاشیهٔ‌پهلوی‌کلمه‌را(MAN) نیز به‌معنی(خانه ومسکن) وهمچنین صورت پارسی باستان واوستایی‌کلمه را نیز آورده ومی‌نویسند مانند فارسی «دری» ازهمین ریشه است

ودرترکیب : (خان ومان) باید به‌معنی دومی‌باشد که برهان‌آورده‌است یعنی: اسباب‌وضروریات خانه. وبنابراین نمی‌توان(مان)را اتباع(خان)دانست وآن‌را ازقبیل «منیر» درترکیب : پنیرومنیر شمرد . گذشته از این‌کلمهٔ مزبور ازلحاظ رسم خط در متنهـای قدیم نسبت به امروز تحولهای‌گوناگون یافته و نخست به‌صورت «خان ومـان» آنگاه به صورت: « خان‌مان» وسپس به‌صورت «خانمان» درآمده وازترکیب عطفی به ترکیب مزجی بدل‌شده‌است. باری‌بحث دراین‌گونه لغتها به درازا می‌کشد وآنچه نوشتیم به هیچرو زحمات مؤلف را بی‌اجر نمی‌کند .

واما دربارهٔ ضرب‌المثلها وارسال‌المثلها که‌کار بسیار پرارجی است حق

بود میان مصراعها و بیتهایی که به‌علت شیوایی لفظ و جامعیت معنی زبانزد همگان شده‌اند با بیتهایی که شاعر مثلی را به عنوان ارسال مثل آورده ، تفاوت قائل می‌شدند و آنهارا از هم متمایز می‌ساختند و ذیل عنوان خاص می‌آوردند. و به‌طور کلی دراین قسمت ازادب پارسی یعنی مثل باید طرحی نودرافکند و در تألیفی مستقل برای هر یك ازگونه‌های مثل که هم‌اکنون همه‌را درزیر یك عنوان می‌آورند تعریف خاص و نام مستقل وجداگانه‌ای قائل شد و آنهارا ازهم تفکیك کرد چنانکه باید بیتها یا مصراعهایی از شاعران را که به سبب زیبایی لفظ و جامعیت معنی زبانزد شده‌اند به‌نام خاصی ذکر کرد ازقبیل : زبانزد سخن، یا زبانزد گفتار و مانند اینها . و بازمثلهایی را که دارای مورد ومضرب خاصی هستند وریشه یا حکایتی داشته‌اند جداگانه ذیل عنوان . مثل آورد و ارسال مثلهای شاعران را که خود صنعتی است مستقل یادکرد وکنایاتی را که اغلب در کتابهای امثال آورده‌اند نیز از مثل جدا کرد ودرذیل کنایات نوشت. هم‌اکنون کتابهای مثل فارسی درآمیخته‌ای ازچهارنوع سخن است که یادکردم و بیگمان باید دراین راه به تحقیق دقیق پرداخت وبزرگترین میراث ادبی را به‌صورتی علمی‌تر وجامع‌تر تدوین کرد اینك به‌ضرب المثلهای حافظ می‌پردازیم:

درتألیف آقای پرتو علوی تنها ۹ صفحه مخصوص به این قسمت است و آنهم چنانکه یادکردم درآمیخته است و در مثل این مصراعها که ارسال مثل است :

که گفته‌اند نکویی کن ودرآب انداز (ص۱۵۳)

من جرب المجرب حلت به‌الندامة[1] (ص۱۵۶)

پس ازگلیم خویش مگرپا کشیده‌ای ؟ (۱۵۶)

آخر الدواء الکی[2] (۱۵۶)

کی نورچشم من بجز ازکشته ندروی (ص۱۵۷)

با بیتهای زیر آمده است :

مزرع سبز فلك دیدم و داس مه نو

یادم ازکشتهٔ خویش آمد وهنگام درو. (ص۱۵۶)

اوقات خوش آن بود که بادوست به سر شد

باقی همه بیحاصلی و بیخبری بود

که بیت اخیر چندان زبانزد همگان هم نیست. و آنوقت بیتهایی ازاین قبیل‌را نیاورده‌اند :

۱ـ که مثل عربی یا مصراعی است که زبانزد شده است

۲ ـ مثل عربی

ما را حورور گارفراموش کرده‌ای؟
بدان مثل که سب آبستن است دور ارتو
ستاره می‌شمرم تا که شب حه زاید باز .
بار آی که باز آید عمر شده حافظ
هرچند که ناید بازتیری که شد اردست .
عدو که منطق حافظ طمع کند درشعر
همان حدیث هما وطریق حطاف است.
دلس به ناله میازاروختم کن حافظ
که رستگاری حاوید در کم آزاری است .
یا ـ عقل‌طویل‌را نبود هیچ اعتبار
یا ـ که گناه دگران برتو نحواهند نوسب
یا ـ ای‌من فدای آنکه دلش با زبان یکی است
یا ـ گره به‌باد مزن گرحه برمراد رود
که این‌سخن به مثل‌مور با سلیمان گفت .
وده‌ها بیت ومصراع دیگر که همه ربابرد حاص و برحی‌هم عام است.
داری‌کار آقای پرتو علوی رویهمرفته می‌تواند به‌منزلهٔ مدخلهایی برای هریك ارموصوعهایی باسد که ایشان دربارهٔ آنها به تحقیق پرداخته‌اندوچنانکه یادکردم هرحه دربارهٔ حافظ وبزرگانی درسطح وی تحقیق‌شود خدمت به‌ادب وعرفان ایرانی خواهد بود . فهرستهایی‌هم که برای رساله تنظیم‌شده بسیاربجا ونیکواست .

□ □

نکاتی چند دربارهٔ کتاب اصول وروشهای آماری

تألیف مرتضی نصفت
شرکت سهامی کتابهای حبیبی ــ ۱۳۴۹

بطورکلی مطالب این کتاب به چهار دسته تقسیم میشود که نظرات خود را در بارهٔ هریك درزیر باختصار ذکر میکنم:

۱ـ بعضی فرمولها که برای آنها اثبات ریاضی‌داده شده‌است

آماریك رشته‌از ریاضیات تطبیقی‌است‌وکلیهٔ‌احکام‌وفرمول‌های‌آن‌بوسیلهٔ‌استدلال‌ـ های ریاضی ثابت شده است ومیشود و اگربخواهیم آنرا بروش استدلالی تعلیم

دهیم باید اثبات ریاضی کلیهٔ احکام و فرمولهای آنرا بدهیم - دراین کتاب فقط درچند مورد بسیار ساده که معلوماتی درحدود ریاضیات دورهٔ اول دبیرستان لازم دارد به اثبات پرداخته شده است (صفحات ۱۱۰، ۱۲۶، ۱۴۶، و۱۵۱) ولی درسایر جاها، این رویه تعقیب نشده‌است.

با درنظر گرفتن اینکه توضیحات نظری که در بارهٔ سایر مطالب این کتاب داده شده نشان میدهد که نویسندهٔ آن ریاضی‌دان نیست حتی بنظر میرسد که دادن فقط چند اثبات بسیارسادهٔ مقدماتی وغیرلازم فوقالذکر تنها منظور فضل فروشی بوده است.

۲- در سایرموارد که مؤلف نتوانسته است اثبات ریاضی قضایا را بدهد (یعنی تقریباً درکلیهٔ موارد)، فقط به‌توضیح نظری ومنطقی اصول آنها پرداخته است.

متأسفانه این توضیحات نواقص بسیار دارد که اهم آنها درزیر شرح داده میشود:

الف - توضیحاتی که دربارهٔ نظریهٔ حدود اعتماد (که درکتاب حدود اطمینان نامیده شده است) داده شده بکلی غلط است.

ب - اصول آزمون فرض و استنباط آماری ناقص و بد نوشته شده است واغلاط بسیار دارد.

ج - مؤلف مفاهیم یکی بودن واریانس (Homoscedasticity) ودرجهٔ آزادی را درنیافته است. دلیل آن واضح است زیرا تا کسی آمار ریاضی را نداند نمیتواند این مفاهیم را بفهمد.

د - توضیحاتی که دربارهٔ قانون اعداد بزرگ داده شده ناقص است.

ه - استفاده از سطح زیرمنحنی نرمال استاندارد شده برای توزیعهای استاندارد نشده را ناقص شرح داده است

و - مفهوم جامعهٔ محدود ونامحدودرا بکلی غلط توضیح داده ونادرست بکاربرده است.

ز - توضیحات نظری دربارهٔ نمونه‌برداری داده بسیار ناقص است.

ح - مفهوم روش حداکثر درست نمائی (Maximum Likelihood) را نفهمیده است وبصورت بسیارناقصی بکار برده است.

ط - مفاهیم توصیف وتحلیل را غلط بکار برده است.

ی - معلوم است که درتألیف این کتاب لااقل از دو کتاب استفاده شده که درآنها مطالب ضد ونقیضی وجود دارد ومؤلف به‌آن توجه نکرده است.

۳ـ درعین اینکه طبق شرح فوق دراغلب جاها توضیحات نظری (بدون اثبات ریاضی) که داده ناقص ویا غلط است دربعضی جاها حتی همین توضیحات ناقص وغلط، داده نشده وفقط بذکر مثال اکتفا شده است.

۴ـ مثالها ـ تنها قسمتهای این کتاب است که از نظر کمی (و نه کیفی) جالب توجه است زیرا درسایر کتابهای آماری که بزبان فارسی نوشته شده موجود نیست ، کاربرد روشهای آماری درمثالهای مربوط به روانشناسی است که اگر مؤلف بجای نوشتن مطالب نظری غلط که در فوق مورد بحث قرار گرفت فقط به ذکر همین مثالها دریك کتاب کوچك که ضمناً برای قرارگرفتن بین کتاب‌های جیبی مناسب‌تر می‌بود اکتفا میکرد به او این ایراد وارد نمیشد، معذلك در نتیجه گیری از این مثالها نیز اغلاطی مشاهده می‌شود و به همین جهت حتی چنین کتابی را نیز باید با همکاری یك آمار شناس تألیف میکرد.

ناگفته نماند که درمورد لغات تکنیکی فارسی ، بی‌سلیقگی بسیار بکار برده است واغلب لغاتی که وضع کرده یا بکار برده است نارسا وبد است و بخصوص با درنظر گرفتن اینکه سالهاست که کتابها ومقالات آماری بزبان فارسی نوشته و تدریس شده است وکلیهٔ مفاهیمی که ایشان درکتاب خود بکار برده‌اند دراین کتابها ومقالات بالغاتی که قبلاً وضع شده توضیح داده شده است معلوم است که آقای مؤلف سعی کرده است بابکار بردن لغات وعلامات ریاضی جدید وغیر مأنوس شکل نوظهوری به کتاب خود بدهد و حال آنکه لغات وعلامات نامبرده بوسیلهٔ اشخاصی که علم و ریاضیات آمار را میدانند و فقط به‌ترجمه اکتفا نمیکنند وضع یا مورد قبول واقع شده است وفقط این‌اشخاص ممکن‌است حق داشته باشند در آن لغات وعلامات تجدید نظر کنند .

□ □

قضیهٔ رابرت اوپنهایمر

نوشتهٔ هاینار کیپهارت . ترجمهٔ نجف دریابندری . قطع رقعی در ۱۷۸ صفحه. انتشارات خوارزمی باهمکاری مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین. بهاء ۷۵ ریال تهران خرداد ماه ۱۳۴۹. چاپ اول .

بهروز مشیری

توسط اوپنهایمر بمب اتمی ساخته می‌شود، ولی او از همکاری درساختن بمب ایدروژنی تعارض می‌ورزد و درمصاحبهٔ تلویزیونی می‌گوید :

« تاریخ قدیم از امحای قبایل ونژادها و ملل حکایت می‌کنند . حالا تمامی بشریت ممکن است به دست بشرمحو بشود » (صفحهٔ ۱۱۵ کتاب)

و او این محو شدن بشریت را هنگامی احساس کرد که نخستین آزمایش بمب اتمی در صحرای « آلاموگوردو» انجام شد. در این باره چنین توضیح می‌دهد :
«وقتی که من آن کرهٔ آتشین را دیدم دو بند از «بهگوت گیتا» به خاطرم آمد یکی این بود :
درخشش هزار خورشید
که ناگاه افلاک را برافروزد.
همه در یک آن ،
این است ،
شکوه پروردگار.
و بند دوم این بود :
و من مرگم، که همه‌چیز را فرا می‌گیرم،
و جهانها را زیرو زبر می‌کنم ... » (صفحهٔ ۱۱۹ــ۱۲۰ کتاب)
تعارض او در ساختن بمب ئیدروژنی و یا به تعویق انداختن آن منجر شد به اینکه :

« در سال ۱۹۵۴ دکتر جی‌رابرت اوپنهایمر پدر بمب اتمی و رئیس کمیتهٔ مشورتی عمومی کمیسیون نیروی اتمی ایالات متحدهٔ آمریکا، از کار خود بیکار شود و او را به پای میز استنطاق بکشانند و دربارهٔ عقایدش و کارهایش و مناسباتش و حتی امور خصوصی زندگانی‌اش از او بازجوئی کنند. » (از مقدمهٔ مترجم)

«قضیهٔ رابرت اوپنهایمر نمایشنامه‌ای است، نوشته شده برای تآتر. ماخذ اصلی نویسنده ، پرونده‌ایست کــه برای، دکتر اوپنهایمر ساخته شد و حجم آن به سه هزار صفحهٔ ماشینی می‌رسد . متن این پرونده در ماه مهٔ ۱۹۵۴ ازطرف کمیسیون نیروی اتمی ایالات متحده منتشر شد .

قصد نویسنده این بوده است که خلاصه‌ای از بازجوئیهای دکتر اوپنهایمر را بیان کند به نحوی که هم برای نمایش مناسب باشد و هم حقایق را دیگر گون ننماید . ـ.... پس کوشیده است تا اندرزهگل را به کار بندد . یعنی مغز و معنی یک امر تاریخی را آشکار کند و آن را ازحشو و زواید نامربوط بپیراید و آن جهاتی را که اهمیتشان ثانوی است حذف کند و به‌جای آنهــا مطالبی بگذارد که جوهر قضیه را به وضوح تمام نشان می‌دهند.» (ازمقدمهٔ نویسندهٔ کتاب)

در این کتاب با انسانهای مختلفی آشنا می‌شویم ، انسانهایی چون دیگر انسانها ، با تمام خصوصیات و ضعفهای انسانی، قدرت‌طلبیها ، دروغ ، تزویر گذشت ، عزت نفس ، دنائت و مسایل دیگر.

آنگاه که دانشمندی برای ارضای خواستهای خود جان هزاران فرد بی‌گناه را به‌خطر می‌اندازد و همین‌موقع است که ندای وجدان به سراغ او می‌آید، بایدکارهای کاشفین درخور ودرراه رفاه جامعه باشد نه مخرب و خانه برانداز شاید دراینجا اشاره‌ای به گفتهٔ برتولت برشت بی‌مناسبت نباشد :

برشت در کتاب زندگی گالیله می‌نویسد :

« مردم عزیز به‌پایان‌کار بیندیشید
علم از مرز می‌گریزد
ماکه تشنهٔ دانستنیم
ما ، یعنی من واو، دراین‌سوی مرز می‌مانیم
شما چراغ دانش‌را فروزان نگهدارید
بکارش گیرید و بد بکارش مگیرید
تا مبادا فروافتد وهمهٔ ما را بسوزاند
آری همهٔ مارا »

اوپنهایمر در آخر دادرسی‌اش تقریباً همین مطلب را تأئید می‌کند :
« وقتی که من فکرمی‌کنم نتیجهٔ تفکرات کوپرنیکوس باکشفیات نیوتون در شرایط امروزی چه می‌توانست باشد ، ازخودم می‌پرسم: ماکه نتایج تحقیقات خودمان‌را بدون توجه به نتایج‌کار در اختیار نظامیان گذاشته‌ایم ،آیا به روح علم خیانت نکرده‌ایم ؟ ما امروز دردنیایی زندگی می‌کنیم که مردم به‌کشفیات دانشمندان با وحشت‌نگاه می‌کنند، وازکشفیات جدید می‌هراسند . درعین‌حال چندان امیدی هم نیست که مردم به این زودیها یادبگیرند که روی‌این‌سیاره‌ای که روز به روزکوچکتر می‌شود باهم زندگی کنند . ما فیزیکدانها می‌بینیم که هرگز تا به‌حال این اندازه اهمیت نداشته‌ایم ، وهرگز این‌طور بیچارهٔ مطلق نبوده‌ایم . من ازخودم می‌پرسم که آیا ما فیزیکدانها بیش ازاندازه و بیش از آنچه باید و به رغم حکم عقلمان به دولت وفاداری نشان نداده‌ایم ؟ و درمورد من یکی ، مسئله به قضیهٔ بمب ایدروژنی‌هم منحصر نمی‌شود .

ما سالهای درازی ازعمرمان را برای ساختن سلاحهای مخرب جوسگل صرف‌کرده‌ایم . ما همان‌کارنظامیهاراکرده‌ایم ، ومن تا مغز استخوانم احساس می‌کنم که این‌کارخطا بوده است . ما عمل شیطان را انجام داده‌ایم، وحالا باید

به سر کارهای حقیقی خودمان بر گردیم . باید دوباره با تمام قوا به کار تحقیق بپردازیم . بهترین کاری که از دستمان برمی آید اینست ، که این دنیا را در آن چند جایی که هنوز میسر است بازنگه داریم .» (صفحهٔ ۱۷۷–۱۷۸ کتاب)

از نمونه‌هایی که آورده شد می‌توان به نثر زیبای مترجم محترم و دانشمند پی برد . آقای نجف دریابندری یکی از بهترین مترجمین زبان فارسی است که هم شیوا می نویسد وهم امین است در کار خود .

□ □

پیرامون روسپی گری در شهر تهران

باهتمام ستارهٔ فرمانفرمائیان

از انتشارات آموزشگاه عالی خدمات اجتماعی–۳۰۶ صفحه – تهران ۱۳۴۹

مطالعه «پیرامون روسپیگری در شهر تهران» شاید نخستین پژوهش جامعی باشد که درزمینهٔ کجرفتاری های شهری در کشور ما انجام گرفته‌است. البته باید بیاد داشت که درسالهای گذشته و بیشتر ازطرف محققان مؤسسهٔ مطالعات وتحقیقات اجتماعی مسائلی چون جرائم زنان و کودکان درشهرها، خودکشی، وضع اجتماعی زنان ساکن شهر نو ومانند آن مورد مطالعه قرار گرفته‌اند.

اما پژوهش اخیر دوخصوصیت دارد: نخست آنکه ازامکانات قابل توجهی از لحاظ مالی و کادر* تحقیقاتی برخوردار بوده است ودیگر آنکه باقتضای طبیعت کارمددکاران اجتماعی هدف، جستجوی راه‌حل های عملی برای چارهٔ دردها و یابقول نویسندگان گزارش «نوتوانی روسپیان» بوده‌است

این گزارش ازسه قسمت‌اصلی تشکیل‌شده‌است: شرح تحقیق آماری دربارهٔ روسپیان شهر تهران ، بررسی قوانین ناظر بر روسپیگری و گزارش فعالیت مددکاری درشهر نو.

فصل اول تحت عنوان «مکان‌ها و نظام روسپیگری درشهر تهران» مطالعه‌ایست دربارهٔ اکولوژی مناطق زندگی وکار روسپیان با نقشه‌ای ازاین مناطق وطبقه‌بندی روسپیان واشخاص وابسته بآنان (سردسته‌ها، دستگیرها ، واسطه‌ها و...) نیز درهمین فصل آمده است وشاید اگرمطالعهٔ مکانی ازمطالعهٔ گروهها تفکیک میشد سودمندی این فصل بیشتر بود .

سپس طرح تحقیق آورده شده وهدف آن یافتن جواب برای سؤالاتی است که ازطرف وزارت کشور ویا آموزشگاه خدمات اجتماعی عنوان شده اند . این مسائل عبارتند از: اشکالات کارپلیس وژاندارمری درجلوگیری ازروسپیگری، نگرانی خانواده‌ها ازتماس روسپیان بافرزندان آنان، بیم ازبیماریهای آمیزشی، نابسامانی وضع روسپیان که مطرود جامعه هستند و مسائل مربوط بکودکان آنها و...

مراحل مطالعه عبارت بوده‌است از مطالعهٔ مقدماتی از طریق مصاحبه با تعدادی از روسپیان وتهیهٔ مقدمات پرسشنامهٔ نهائی که دارای ۹۵ سؤال است.

جامعهٔ آماری مورد مطالعه درتحقیق نهائی عبارتست از . همه روسپیان، واسطه‌ها وسردستگان قلعه در دوران مشاهده (۴۷٫۵٫۱۲ تا ۴۷٫۸٫۱۵)، همه روسپیان ساکن گودهای جنوب شهر. همه روسپیان بازداشت شده‌که در دوران مطالعه در زندان زنان بسرمیبردند و بالاخره همه زنان ولگرد خیابانی که در دوران مطالعه بازداشت شده بودند.

بدینسان چهار جامعهٔ فرعی دراین گزارش توصیف شده‌اندکه عبارتند از جامعهٔ روسپیان ساکن قلعه ، روسپیان خیابانی، روسپیان گودهای جنوب شهر و روسپیان زندانی. نویسندگان گزارش تعریف زیررا دربارهٔ روسپی ملاک کار خود قرارداده‌اند: «روسپی زنی‌است‌که از راه خود فروشی امرار معاش میکند و جزاین پیشه‌ای نداشته باشد و تحت نظامات خاص این پیشه بکار خود ادامه دهد» .

اطلاعات پرسشنامه‌ها پس‌از تکمیل بوسیلهٔ ماشینهای کامپیوتر استخراج و جدول بندی شده‌اند و رویهمرفته ۱۵۴۸ پرسشنامهٔ هشت صفحه‌ای بوسیلهٔ آمارگران تهیه شده‌است. نتیجهٔ این‌پرسشنامه‌ها در۹۳ جدول خلاصه گردیده است وهریك ازاین جداول گویای حقایق بسیار است و فصل پنج گزارش نیز به تجزیه وتحلیل این‌حقایق اختصاص یافته‌است.

بطورکلی میتوان گفت‌که :

۶۶٫۴ درصد ازروسپیان درشهرها متولد شده‌اند

۵۶ درصد ازروسپیان زیرسرپرستی پدرومادر بزرك شده‌اند

۲۹ درصد ازپدران روسپیان باسواد بوده‌اند

۸۴ درصد ارروسپیان ازخانواده های متوسط و بی‌حیر برخاسته‌اند.

۵۷ درصد ازروسپیان فقط یك‌بار ازدواج کرده‌اند و ۲۰ درصد دوبار و باقی سه‌بار ویابیشتر.

علت حدائی روسپیان ازشوهرانشان بیشتر دحالت اطرافیان در رندگی رناشوئی (۱۲درصد)، داشتن هوو(۱۲درصد)،فوت‌همسر(۱۱درصد) و...دکر شده است.

بیش‌ار ۶۰ درصد ارروسپیان بس ۱۶ تا ۲۵ سالگی واردکار روسپیگری شده‌اند.

بیش‌از ۵۰درصد از روسپیان میان ۶ تا ۱۵ سال‌است‌که بکارروسپیگری اشتعال‌دارند. حدود۳۷ درصد ارروسپیان به علت‌فریب و۲۷درصد‌بعلت فروحته سدن و ۲۰ درصد بعلت نداشتن سرپرست به روسپیگری روی‌آورده‌اند.

درحدود ۵۳ درصد بحه‌های روسپیان ارپدران قانونی و۴۶ درصد ناسی ارآمیرسهای غیرقانونی‌هستند.

بطورکلی تعداد متوسط مشتریان روسپیان مورد مطالعه ۱۶۰۰۰ نفردر شبانه رور بوده است.

نردیك به ۵۵ درصد ازروسپیان نرح پدیرائی ارهرمشتری را کمتر ار ۵۰ ریال دکرکرده‌اند

در آمد ۵۵ درصد از روسپیان میان ۱۰۰ تا ۶۰۰ ریال در رور اظهار شده‌است.

۸۴ درصد ارروسپیان پس‌اندازی ندارند.

بطورکلی ۶۲ درصد ازجامعه‌ی روسپیان وام دارند موحبات برور وام به ترتیب اهمیت عبارتند از: هرینهٔ بیماری، خرید لوازم منرل‌و...

درتمام موارد مربوط بانحام فرایض‌مدهبی‌گرایش‌کاملی‌ارحانب‌روسپیان بانحام این‌فرایض دیده میشود.

اطلاعات‌بالا، که ار میان صدها اطلاع دیگر این‌گرارس انتحاب سده نموداری است از وضع نابسامان روسپیان و بی‌نیازارهرگونه تفسیر نکتهٔ دیگر تفاوتهای فاحشی‌است‌که ازلحاظ شرائطزندگی ودرآمد میان گروههای مختلف روسپیان وحود دارد واین‌گرارش بادقت بسیارآنها رانادرگو میکند.

بدیهی است که کاملترین اطلاعات در این گزارش از قلعه نشینان بدست آمده و گروههای دیگر فقط بر اساس نمونه‌هائی مطالعه شده‌اند. در انگیزه‌های مربوط به ورود به حرفه روسپیگری نیز جستجوئی نشده و دلایلی مانند: فریب خوردن، فروخته شدن و.. از قول روسپیان نقل شده و این شاید نقصی باشد اما بگمان من توجه به شناخت واقعیت هائی که بتواند در بهبود وضع روسپیان مؤثر افتد اولویت دارد و هدف محققان نیز ظاهراً همین بوده‌است. در تحقیقات مربوط به روسپیگری که تاکنون در کشور های مختلف انجام گرفته‌است معمولاً محققان چنان شیفتهٔ اثبات چند دلیل کلی برای روسپیگری بوده‌اند (مانند فقر و یا از هم گسیختگی خانواده و...) که از جستجوی عوامل بسیار مهم دیگر که راه درمان را نشان دهد باز مانده‌اند.

اما محققان «وضع روسپیگری در تهران» قبول دارند که روسپیگری امری است قدیمی و اگر بقدمت تاریخ بشر نباشد لااقل از آغاز شهرنشینی تا روزگار ما از گرفتاریهای متداول جوامع گوناگون بوده‌است بنابراین شاید سودمند ترین روش سعی در شناخت وضع واقعی آنان و کوشش در جلوگیری از گسترش روسپیگری باشد. متأسفانه باید اذعان کرد که تجربه‌های گوناگونی که در ممالک غربی در اعلام غیرقانونی این پدیده و جلوگیری از آن انجام گرفته موفقیت آمیز نبوده‌است و جامعه شناسان باین نتیجه رسیده‌اند که دلایل فحشاء بقدری متعدد و بنیان مربوط به ساختهای اقتصادی و اجتماعی است که در زمان کوتاه نمیتوان آنرا چاره کرد و بنابراین راه درمان نفی روسپیگری و عدم توجه به روسپیان نیست. در هر مکان و هر زمان عوامل مختلفی در کارهستند و در زمان ما باید بتوان ریشه های درد را در چگونگی روابط زن و مرد، تمرکز زیاد جمعیت وافزایش نیازمندیهای کاذب جامعهٔ مصرفی که زنان را بکسب در آمد های آسان تشویق میکند جستجو کرد.

نویسندگان این گزارش از هر گونه تصمیم در نتیجه گیری خودداری کرده‌اند و آنچه در پایان گزارش بصورت توصیه آمده‌است باروشن بینی کامل تهیه شده. مراقبت در سلامت جسمانی وروانی روسپیان، ایجاد امکانات برای روسپیانی که مایل به ترک حرفه خودهستند، نظارت بر تعلیم و تربیت و نگهداری فرزندان روسپیان درباره با روسپیگری غیرثابت و پراکنده درشهر.

خوشبختانه این گزارش ازطرف مؤسسه‌ای منتشرشده‌است که سالها است باتربیت مددکاران اجتماعی وانجام خدمات مددکاری عملاً کارپرثمری راآغاز کرده‌است و بیگمان نتایج این تحقیق مددکاران ودستگاههای مسئولی راکه‌این تحقیق بخواست ایشان انجام گرفته کمك خواهدکرد تا باروشن‌بینی بیشتری باین امر توجه کنند.

مقدمه‌ای بر ادبیات فارسی

Reuben Levy, An Introduction to Persian Literature
Columbia University Press, New York and London 1969
194 pages, price 6.00.

بحکا
حمهٔ
طاهری

کتاب مورد نقد، اثری ازیك محقق برجسته است که زندگی‌اومتأسفانه به سال ۱۹۶۶ به پایان آمد. اولین چاپ این اثر با امتیاز محفوظ درسری یونسکو تحت عنوان «مقدمه‌ای برادبیات آسیایی» به زبان انگلیسی منتشر شد، و هم زمان با آن به عنوان یك اثر مقدماتی درسری میراث ادبیات فارسی باهمکاری یونسکو وانجمن سلطنتی ترجمه و نشرکتاب تهران به‌چاپ رسید.

این‌کتاب برای کسانی که به‌ادبیات کلاسیك و جدید ایران علاقه‌مندند، جالب توجه است، وبا آنکه دارای جنبه‌ای مردم پسند می‌باشد، برای‌صاحب نظری‌که به ادبیات فارسی عشق می‌ورزد و بدان احترام عمیق می‌نهد، چنان جامعیتی داردکه می‌تواند ارزش کامل داشته باشد.

نویسنده نه‌تنها به بررسی همه جانبهٔ ادبیات (فارسی) می‌پردازد، بلکه تمامی فرهنگ ایران را از آغاز معرفی می‌کند. مؤلف بیشتر به شعرکلاسیك فارسی می‌پردازد، وبه نثر توجهی اندك مبذول می‌دارد. فصل خاصی به طنز اختصاص داده شده است.

کتاب با«دورهٔ جدید»که درآن مؤلف صرفنظرازقاآنی، صادق هدایت، ملك‌الشعرای بهار وجمال زاده، عبدالرحمن جامی‌وسلسلهٔ صفویه را نیز درآن می‌گنجاند، به‌پایان می‌رسد.

مؤلف درنخستین فصل‌کتاب ضمن گفتگو از فرهنگ قدیم ایران نشان می‌دهد که صرفنظر ازموقعیت اقلیمی ایران امروز، تمام آذربایجان، خطهٔ کنونی آسیای مرکزی شوروی وقسمتی ازافغانستان نیز به‌این حوزهٔ فرهنگی تعلق دارد. به‌علاوه تمام مناطقی‌که درآن «زبان ایرانی به‌نحوی ازانجا تسلط یا تفوق کامل دارد» (ص۲) تاحد قابل ملاحظه‌ای به‌رشد هنر وادبیات‌آن‌کمك کرده است.

اعتبار وارزش کلی‌کتاب بیشتر وقف انواع شعری نظم فارسی شده‌است.

شعرای کلاسیکی که «زبان مادریشان فارسی بوده و زندگی آنان در وطنشان ایران سپری شده»، مانند فردوسی، نظامی ، عطار، مولوی ، سعدی، حافظ ، ناصرخسرو ، انوری وعبید زاکانی . فصل دیگر از نثر کلاسیک ایرانی عنصر-المعالی کیکاوس ، نظام‌الملك ، جوینی ، رشیدالدین ، سعدی و تاریخ جدید بحث می‌کند. دراینجا مؤلف فصل کوچکی را به‌صادق هدایت‌اختصاص می‌دهد. حداقل به عقیدهٔ من دربارهٔ درون‌گرایی « کافکاوار صادق با تنهایی، بدبختی و مرگ» این حقیقت که بیشتر آثارش در « شرایط فشار روحی شدیدی نوشته شده» تکیهٔ زیادی شده است. خوانندهٔ این اثر ممکن است به این نتیجه برسد که صادق نویسنده‌ای کاملا منحط بوده . در حالیکه حقیقت واقعی این است که داستان‌بزرگش به‌نام «حاجی‌آقا» و آثار دیگرش سرشار ازمیهن پرستی ، احساسات اجتماعی و دیگر احساساتی است که دلیل قانع‌کننده‌ای برای وابستگیهای هدایت به‌دست می‌دهد .

نویسنده مکرر درکتابش نمونه‌های برگزیدهٔ زیبایی ازآثارنویسندگان می‌آورد ، و مورد بررسی قرار می‌دهد . در نتیجه ما می‌توانیم نمونه‌های ترجمه شدهٔ موفقی ازآثار جمال زاده را دراین کتاب بیابیم.

دربخش آخر این‌کتاب روبن‌لوی بار دیگر تأکید می‌ورزد که ادبیات فارسی بخش جغرافیایی وسیعی را شامل می‌شود . وی این شرایط را نیز یاد آور می‌شود که باوجودی‌که لغات به‌جامهٔ الفبای روسی درآمده است ، زبان ادبی تاجیکستان شوروی، فارسی کلاسیك است . (ص۱۷۲)

وی همچنین ازشاعران بزرگ « محمداقبال» که یکی از بانیان‌کشور پاکستان است یاد می‌کند .

ضمایم شامل اطلاعات مختصری در بارهٔ ادوار شعرفارسی و دربخش دیگر ، شرح حال اساسی زندگی بزرگترین نویسندگان فارسی است . سپس برداشت ناقصی از ترجمه‌های فارسی به انگلیسی و همچنین قسمتی به فرانسه دریك صدسال گذشته‌آمده است. سرانجام فهرستی ازاسامی‌نویسندگان، آثار، سلسله‌ها وغیره می‌دهد

اگر آثار دیگر سری یونسکو ، مانند کتاب مورد بحث براساس علمی متکی وجالب باشد، می‌توان آن را موفقیتی به‌حساب آورد.

اسناد و مدارک

نامهٔ شاه طهماسب به‌سلطان عثمانی

مهدی اعتمادمقدم

آقای مهدی اعتماد مقدم که سالها قبل در مملکت عثمانی در سفارت ایران عضو بودند کتابی در تاریخ عثمانی به نام « تاریخ پچوی که دراوائل ورود صنعت چاپ به آن‌کشور چاپ شده است بدست آورده‌اند که رونوشت نامه‌ای از شاه طهماسب به‌سلطان عثمانی که درسال ۹۶۲ ارسال شده بوده درآن‌کتاب درج گردیده است وآن را جهت چاپ و استفادهٔ محققان به‌مجله لطف کردند. چون متن این نامه علی‌الظاهر در منابع فارسی درج نشده است با اظهار تشکر به‌چاپ می‌رسد .

***

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم وله الکبریاء فی‌السموات والارض و هوالعزیز الحکیم .

نظم

وله الحمد قبل کل کلام بصفات الجلال والاکرام
حمد او تاج تارك سخن است صدر هر نامهٔ نو و کهنست
خامه چون تاج نامه آراید درة التاج نام آن شاید

حمد مصفا از شایبهٔ انقطاع وانتها سایستهٔ پادشاه فلك بارگاهست که ظل ظلیل رحمت وسایهٔ بلند پایهٔ عطوفت و مرحمت برسر سریر فلك تمکین و فرق خواقین معدلت آیین گسترانیده وایشان را بمصدوق حدیث «السلطان العادل ظل‌الله فی‌الارض» برگزیده جهت اصلاح حال و انجاح آمال عموم خلائق مأمور امر مطاع «فاستبقوا الخیرات» و محکوم لازم‌الاتباع «فاتقوا الله واصلحوا ذات بینکم» گردانیده .

نظم

انماالله اله واحد فهو المنعم و هوالحامد
مینهد سکر نعمت بدهان میکند شکر گذاری بر بان
شکر فضلش چو عطای دگر ست باعث حمدوثنای دگر ست
کی سود در نظر حرده‌سناس منتهی سلسلهٔ شکروسپاس
هر که جانی بودش در بدنی گرشود هر سر مویش دهنی
باشد ازهر دهنی کشته‌زبان هر سر موی بصد نطق و بیان

ابد الدهر سخن ساز کنند | پرده‌ار کهنه و نوسار کنند
نتوانند که آرند بجای | شکرمویی‌ز کره‌های‌حدای

«سبحانك‌لااحصی ثناء علیك‌انت‌کمااثنیت علی نفسك» وصلوات فراوان‌ار ادراك عقول اولی النهی زیبندهٔ بارگاه حضرت رسالتپناهیست‌که رایت‌کرامت آیت «انی رسول من رب‌العالمین» در میدان فسحت «کنت نبیا وآدم بین‌الماء والطین» افراخت و منشور عرب و قبول «وما محمد الا رسول» بطغرای غرای «لولاك‌لولاك‌لماخلقت‌الافلاك» موشح ومزین‌ساحت سیدانبیا وسنداصفیا «فاوحی الی عبده ما اوحی» بلند پرواز «سبحان‌الذی اسری» رسولی‌که‌کافهٔ امم ازعرب وعجم طوبی‌للصالحین اولئك هم المقربون یوم‌القیمة بشارت داده از کمال حلم وسیرت‌کریم «انك‌لعلی خلق‌عظیم» بطریق صلاح و سداد مهتدی‌گردانید و رتبهٔ قدر ومنزلت ایشان رابمؤدای اصلاح ذات‌البین سعهٔ من شعب‌النبوة باوج‌علیین رسانید .

نظم

شهنشاه سریر لی مع الله | زده بالا زبه خیمه و خرگاه
زلولاك ولعمرك تخت‌وتاجش | کشیده‌چرخ بر گردون‌کلاهش
زهی ملك شفاعت در نگینش | خطاب رحمة للعالمینش
خدا برانبیایش سروری داد | بدستش خاتم پیغمبری داد

وعلی‌آل واولاد هدایت مآل او خصوصاً آن مظهر رحمت رحمانی معدن فیض وکرامت سبحانی‌المخصوص بآیة انما المنصوص بسورة هل‌اتی معلی رتبت لوکشف‌الغطا صاحب لوای انا مدینةالعلم وعلی بابها

نظم

علی ان سرور سلطان امجد | که بردوش رسول‌الله قدم زد
چوپایش‌کردبردوش نبی‌جای | بتان کعبه را افکند ازوپای
نباشد آن قدر رفعت حدکس | تعالی‌الله سرافرازی‌همین بس

وباقی‌ائمهٔ اطهار واعزهٔ‌اخیارکه ستارگان برج‌امارت واهتدا وسیارگان آسمان‌کرامت واقتدا .

نظم

امین و مقتدای شرع و دینند | امام هادی راه یقین‌اند
ز اوج عرش برتر پایه دارند | زمین وآسمان در سایه دارند

فلك كان سر بسر برموج آبيست | ز بحر رفعتش ايشان حبابيست
زمين از خاك پايش آبرو يافت | چه آب رو زلال آرزو يافت

بعد هذا مكشوف قدسى مآثر و مشهود ضماير مهر سراير اعنى فلك رفعت گردون بسطت آفتاب حشمت جمشيد رتبت سليمان مرتبت اسكندر منزلت .

نظم

شهنشاه سرير كامرانى | فريدون زمان جمشيد ثانى
جهاندار وحديو وكوه تمكين | سپهر معدلت شاه جم آيين
پناه ملك شاهنشاه كامل | سليمان زمان سلطان عادل

سلطان عالم سلطان اعاظم السلاطين والقياصرة الكبار برهان افاخم الخواقين والاكاسرة بمعالى الرتبة والمقدار ناصب اعلام الملك والدين حافظ ثغور الاسلام والمسلمين .

نظم

سهى كاسمانش كمين پايه است | ز برلوايش زمين سايه است
نگهبان هر قصر او قيصرى | هر آيينه دار او اسكندرى
فلك تابع و آسمان پيروش | نگين جم و بخت كيخسروش
زخورشيد رخشان جهانگير تو | ز پير فلك راست تدبير تو
ز دریای جامش حبابى سپهر | زخورسيدقدرش كمين ذره مهر
زمان و زمين بوس درگاه او | خدا رهبر و بخت همراه او

بانى مبانى اللطف على اعلى مراتب الكمال سالب رؤس الكفرة الفجرة بميامن العز والاقبال رافع رايات العدل والاحسان ماحى آيات الجور والعدوان حامى حوزة الدين عن مكايد الكفار والمنافقين دافع آثار الاشرار عن وجوه الارضين حارس ناموس الشريعة البيضاء كاسر ناقوس الكفرة العتاة والاشقياء باسط بساط الامن والامان ناشر صحايف اللطف والامتنان .

نظم

جهان در سايهٔ او آرميده | چو مردم در سواد شهر ديده
ازو شمشير درخواب سلامت | چو فتنه برنخيزد تا قيامت
كمان از ايمنى در دور او شاد | زحيله چون كمان رستم آزاد
زمين زين سان كه شد در راه او خاك | سزد گر بگذراند سر ز افلاك
زحل فخرى اگر دارد ز آنست | كه شب بر آستانش پاسبانست

بدورانش پلنگ و رنگ همراز | بهم چون عاشق و معشوق دمساز
شکار چشم آهو شیر بیشه | بدورش عاشقی را کرده پیشه
غزالی را اگر در حلوهٔ نار | بپا خاری خلد از روی اعزاز
رمژگان سوزن آرد شیر خونخوار | برون آرد ز پای نازکش خار
چنین کز عدل آن شاه جهانگیر | خراب آباد عالم یافت تعمیر
دل ویران مشتاقان رنجور | عجب بود که گردد بیت معمور

سلطان عالم گردون وقار خاقان جم جاه وسلیمان اقتدار خان دارا شکوه انجم سپاه سپهر مدار مورد تأییدات الهی مطرح انوار فیوضات نامتناهی

نظم

الا ای آفتاب اوج شاهی | بفرمان تو از مه تا بماهی
تویی اسکندر ازصاحب قرانی | سلیمان زمان دارای ثانی
بجز رأی تو دوران هیچ جایی | ندید آیینهٔ گیتی نمایی
رحم آیین واز اسکندر آثار | چو صورت را بنه دروی بدیدار

خاقان البحرین الخادم بوفور الاخلاص فی الحرمین الشریفین مؤید ارکان السلطنة الکبری ممهد بنیان الخلافة العظمی

نظم

شاه والا گهر دریا کف | که فلك گوهر اوراست صدف
رای اورایت جمشید افراخت | چتر اوسایه بخورشید انداخت
هست میدان سخن تنگ بسی | چون رود راه ثنای تو کسی
حرف راکی بود آن گنجایی | که شود ظرف ثنا پیمایی
بحر معنی چو شود ظرف سکال | چشمهٔ حرف شود تنگ محال

المؤید بالتأییدات الجلیة من عندالله الملك العزیز المنان والموفق بتوفیق الله الکریم المستعان سلیمان سریر السلطنة والشوکة والاقبال و معز العظمة والابهة والنصفة والعز والاجلال «سلطان سلیمان شاه» خان لازال میامن سلطنة الزاهرة مقرونة بالدوام ومآثر عظمته و جلالته ممدودة لتقویة دین الاسلام آنکه کواکب ثواقب عز وعلاو شواهب حلیة المراتب سپهر اعتلا یعنی کتاب واجب التعظیم وخطاب مستطاب لازم التکریم مصدوقهٔ کریمهٔ «انی القی الی کتاب کریم انه من سلیمان وانه بسم الله الرحمن الرحیم» ازمشارق سرادق شکوه سلیمانی ومطالع مسعود السواطع عظمت وکامرانی طالع ولامع شده بود از ایراد عمدة الاعاظم والاعیان شاه قولی بك قورچی قاجار دراعز اوقات و اشرف ساعات سمت ورود یافت و باشارت بشارت

غیبیه که ازمورد فیوض‌لاریبیه فائض شده بود فائز گشت چـون از مضمون خیر مشحون آن نورصلاح وفلاح ●کنان و آثار فوزونجاح عامهٔ عجزه ومسلمانان لامع ولایح بود مؤدای «هوالذی انزل‌السکینة فی‌قلوب‌المؤمنین» نسبت باکافهٔ برایا بظهور پیوست لهذاوعدکریمش را بشرائط اعزار واکرام و لوازم تعظیم و احترام مقابل داشته در مقابل آن اصناف تسلیمات مسکیة‌النفحات که شمایم طیب آن‌بروفق «سلام‌علیکم طبتم» نسایم ریاض‌رضوان بمشام حان‌عالمیان‌رساند والوف دعوات وردیة‌النسیمات و فوایح روایح ازهارآن بـرحسب « واداحیتم بتحیة فحیوا باحسن‌منها»عرصهٔ آفاق را چون ساحهٔ حدایق حنات معمورومعطر گرداند تحفهٔ محلس اعلا و محفل والا گردانیده حقاوبعزةالله تعالی ازبدأحال تا غایت همواره حهت اشاعت انوارعدل و احسان وافاصت آثار رأفت وامتنان نسبت بعموم عالمیان مضمون حقایق مقرون « عسی‌الله‌ان‌یجعل بینکم‌و بین‌الذین عادیتم منهم مودة» ملحوظ حاطر داشته‌ایم و همگی همت خیرنهمت بـرانتظام اسباب صلح وصلاح حانبین و استحکام قواعد محبت و مصافات مابین‌که بلاشك متضمن صلاح حال عباد و مستلزم معمورهٔ ولایات و بلادکاشفه بود این‌ولاکـه بمقتضای «ارباب‌الدول ملهمون» از طرفین بامضای نیت ارحمندی‌که فی‌الواقع موحب سعادت دین و دنیا ومحضارصا وخشنودی حضرت حق حل‌وعلا وحضرت رسالت پناه محمدی صلوات‌الله علیه‌وآلـه و حضرت ائمهٔ‌معصومین علیهم‌السلام توفیق‌یافته‌آن پادشاه عالیشان آن مظهر لطف‌واحسان‌هم درطی‌نامهٔ‌نامی‌وصحیفهٔ گرامی توجه و اقبال تام با تمام این مرامکه بی‌تکلف ارعلای مـأثر الهامات ربانی وتوفیقات سبحانیست فرموده‌اند غایت امیدواری بروثوق اعتماد ورسوخ وثبات آن قاعده حاصل گشت وامارت مآب‌حکومت نصاب کمال‌الدین فرخ‌زاده لك‌ایشك‌اعاسی راکه ارمعتمدان‌ونردیکان این درگاهست حهت تبلیغ‌رسالت و تشیید مبانی موافقت وتأکید قواعد دوستی وصداقت‌روانهٔ درگاه‌معلا گردانیدیم و تفاصیل احوال را بتقریر او رحوع فرمودیم‌که معروض رساند حون ازمهب لطف‌الهی ومکمن فضل‌ونعم نامتناهی بنسایم قبول اقبال برریاض نیت حیرآمال وربدهٔ استدعا و التماس آنست‌که بنای این امر مهم را بنوعی مؤکدومستحکم فرمایندکه بعدالیوم عموم اهل اسلام‌از سپاهی ورعایا درمهاد امن وامان‌آسوده و خوش‌حال و مرفه وفارغ‌البال بوده از روی اطمینان خواطر بدعاءدوام دولت ابدی‌الاتصال اشتغال نمایند و بواسطهٔ انتشار آثار لطف وترحم حاصل مضمون «لوکانت‌لی دعوة مستجابة‌لصرفتهاالی السلطان العادل» ار ربان‌کل واحـد ار صعفاوکمار بندگان خدای‌عزوحل‌بمسامع عروعلارسد و چون برحسب رسوم و

عادات بنیان مصادقات و مصافات بابلاغ رسل و رسائل مؤکد ومستحکم است مأمول و متوقع آنکه همواره ابواب مکاتبات و مراسلات مفتوح دارند تاحقیقت صلاح جانبین و اصلاح ذات‌البین بر جمیع عجزه و مسلمانان ظاهر و هویدا گشته ازسر فراغت‌خاطر وامنیت بمراسم درویشی واکتساب مصالح ومعاش‌ومعاد قیام و اقدام توانند نمود و از روی حقیقت و فراغ بال سعادت طواف زیارت بیت‌الله‌الحرام و مدینهٔ مشرفه ومکرمه و سائر مشاهد مقدسه وسایر گشته دران امکنهٔ متبرکه که‌محل‌اجابت دعاست بدعاء دوام دولت ابدمقرون اشتغال‌توانند کرد وهرآینه آثار و مآل آن مقارن بخت بیدار و معاون دولت پایدار گردد «ان‌اریدالاالاصلاح مااستطعت وماتوفیقی‌الابالله علیه توکلت والیه‌انیب» همواره سریرعرش‌نظیرسلیمانی واورنك سلطنت جهانبانی‌مقرعزت‌وجاه و مستقرحشمت وتکیه‌گاه پادشاه جم‌جاه سلیمان مکان و خاقان اسکندر نشان‌باد .

نظم

الهی تا نشان از تخت و تاجست
ز تاج‌وتخت عالم را رواجست

سریر پـای تخت شاهیش بـاد
مبارك تـاج ظل‌اللهیش باد

شعری از رضا

استادفضل‌الله رضا نمایندهٔ دولت‌شاهنشاهی نزدیونسکوچند روزی به‌تهران آمد و در محفل ادبی دوستانه‌ای با او تجدید دیدار شد .

رضا، اشتیاق وافری به‌سیرادب فارسی درزمان معاصردارد . پرسشهایش درمحفل‌دوستانه بیشتردراین‌زمینه بود. ضمناً معلوم شدکه خود درمدت‌مأموریت یونسکو در پاریس به‌نگارش کتابی درخصوص هنرفردوسی پرداخته‌است، برای آنکه معاصران‌زیبائیهای شاهنامه را بهتردریابند. کسانی که کتاب «رازآفرینش» او را خوانده‌اند و نثر زیبا و خوش آهنگ و بلندی اندیشهٔ او را می‌شناسند امیدوارند که اثر جدید او را هم‌بخوانند . این کتاب را انجمن آثار ملی نشر خواهد کرد .

رضا ، گاهی‌شعرمی‌گوید وچون ازو خواستم که اگرشعرجدیدی سروده است لطف‌کند، قطعه‌ای‌را که در سال ۱۳۲۰ یعنی‌سی‌سال قبل سروده بود داد آن قطعه این است .

به شکنج اندرم ز نادانی	تیره‌گون اخترم ز نادانی
سحروار گردن افرازد	پر ز نخوت سرم ز نادانی
شرمساری فراید آخرکار	دل رامشگرم ز نادانی
آخر اندیشهٔ جهالت وکبر	سوخت بال وپرم ز نادانی
پیش‌خودبردم‌این‌گمان‌که‌برای	ز کسان برترم ز نادانی
رای دانشوران‌چوگشت پدید	برشکست افسرم ز نادانی
ای فروزندهٔ جهان سخن	تیره شد گوهرم ز نادانی
ای خداوند جاه و عزت ونام	سره فرما زرم ز نادانی
وی گشاینده بندهای سپهر	جان به‌درکی برم ز نادانی

پرفسوررضا ، ضمن‌آنکه به انجام دادن‌مأموریت خوداشتغال‌دارد باکسب اجازه‌ازشاهنشاه آریامهر دردانشگاه پاریس دررشتهٔ علمی‌عالی‌خود (ریاضی) تدریس می کند

ایرانشناسی ازژاپن

ت. کورویاناگی T Kuroyanagi استاد زبان‌فارسی دانشگاه مطالعات خارجی توکیو به‌تهران‌آمده. او برای مدت سه ماه مدیر مؤسسهٔ فرهنگی‌ژاپن درایران خواهد بود. ژاپنیها این‌مؤسسهٔ فرهنگی‌را درتهران تأسیس کرده‌اند تا محققان آنها درشهرما وسایل لازم در اختیار داشته باشند.

کورویاناگی دوازده سال قبل در تهران بود وتحصیل می‌کرد. اکنون استادست وزبان‌فارسی تدریس می‌کند. حریص به‌تحقیق‌وتجسس درادبیات‌فارسی بسیارعلاقه‌مندست وتوانسته‌است که قسمتی ازشاهنامهٔ فردوسی ورباعیات خیام‌را به ژاپنی ترجمه ونشر کند. همچنین دوکتاب قابوسنامه و چهارمقاله را ترجمه کرده وهردو رادریك مجلد منتشر ساخته‌است اکنون چنانکه خود می‌گفت به ترجمهٔ هفت‌پیکر ودیوان‌حافظ مشغول‌است. او بیش ازپنجاه‌مقاله به زبان‌ژاپنی وانگلیسی دربارهٔ ادبیات فارسی نشر کرده‌است.

طبعاً ترجمهٔ آثارادبی ایرانی‌ازخدمات ارزنده به‌معرفی زبان‌فارسی در اقصای مشرق است.

همانطور که ماهشتاقیم که ادبیات غنی ژاپنی را به فارسی نقل کنیم طبعاً ژاپنیها هم می‌خواهند که ادبیات زیبای مشهور زبان فارسی را بشناسند واین خدمتی است که ازامثال کورویاناگی برمی‌آید.

مجمعی در لاهور

درلاهورمجمعی برای بزرگداشت‌غالب شاعرفارسی گوی شبه قاره‌تشکیل شده‌بود. من‌هم بدعوت مجمع مذکور درآنجا شرکت کردم. اعضای این‌مجمع ازکشورهایی چند بودند. بقول خود پاکستانیها «سمپوزیوم بین‌الاقوامی» بود. دورهٔ تشریفاتی وعلمی‌این‌مجمع سه‌روز مدت گرفت وچندین‌خطابه خوانده شد که اکثراً بزبان اردو بود وچندتائی بزبان فارسی ویکی بزبان انگلیسی.

این مجمع علمی‌به‌ابتکار واهتمام دانشگاه پنجاب سرانجام گرفته بودو دانشکدهٔ خاورشناسی آنجا گرداننده آن بود

شرکت کنندگان خارج ازپاکستان عبارت بودند از دو استاد زبان اردو

ازدانشگاه‌های اکسفورد ولندن، آقای محددی ازافغانستان وعبدالقادر قره‌خان از ترکیه ومن از ایران. از استادان و دانشمندان فارسی دان پاکستان عده‌ای قریب ده نفر شرکت داشتند. البته دیگر اعضاء از دانشمندان اردوشناس تشکیل شده . باگفته نماندکه دوایرانی دیگر نیز دراین مجمع شرکت داشتند وخطابه خواندند ، یکی آقای دکتر پناهی که مدت دو سال است که در دانشکدهٔ خاور‌ـ شناسی دانشگاه پنجاب به‌تدریس‌زبان فارسی اشتغال‌دارد واستاد مدعو آن‌دانشگاه است . دیگرخانم بهنام که سمت نمایندگی فرهنگی ایران را در لاهور برعهده دارد . جناب آقای دکترمحمدحسن مشایخ فریدنی سفیر آداب‌دان‌وادب‌شناس ما هم در یك جلسه شرکت‌کردند وریاست جلسه‌ای را برعهده داشتند که اتفاقاً نوبت سخن بامن بود .

نام کسانیکه‌خطابه خواندندعبارت است از شیخ‌محمداکرام ، عبدالقادر قره‌خان ، احمدعلی پناهی ، غلام‌رسول‌مهر ، احمدعلی ، شوکت سبزواری ، محمد شمس‌الدین‌صدیقی ، رضی‌الدین صدیقی ، محمدحسین محددی، ابوالليث صدیقی، سیدعبدالله، محمدباقر، محمدطاهر فاروقی، کی.ب. نسیم.وزیرالحسن عابدی ، عبدالشکور احسن ، کلیم سهسرامی ، انعام‌الحق کوثر ، سید محمد‌ـ اکرم‌شاه ، مریـم بهنام ، مسائمن‌دگبی ، عبادت بریلوی ، وحید قـریشی ، معین‌الرحمن .

غالب درپاکستان شاعری است که احترامش کمتر از اقبال نیست. اقبال چون دارای فکرسیاسی بود ودرعصری بودکـه شبه قاره به‌بیداری می‌گـرائید اشعارش دلچسبی دیگر دارد وبرای ملت پاکستان زنده‌ترست . غالب شاعـری است از یك‌قرن قبل واشعارش وآثارش در زمینه‌های ادبی است .

بهرحال مجمعی که تشکیل شده بود مفید بود. خطابه‌های خوب‌خوانده شد واطلاعات زیادی دربارهٔ غالب میان شرکت‌کنندگان ردوبـدل شد. حزین دانشگاه پنجاب مجموعه‌ای ازآثار غالب وکتب مربوط به‌او درهفده مجلد نشر کرده است که نام آنها را درشمارهٔ دیگر برای علاقه‌مندان خواهم‌نوشت .

دانشکدهٔ‌خاورشناسی صدسال‌است که برپاست. سالهارؤسای آن مستشرقان انگلیسی بوده‌اندوازرمان‌مولا نامحمدشفیع متصدیان‌آن‌ازدانشمندان پاکستانند.

درشعبهٔ فارسی‌آن عده‌ای ازدوستان پاکستانی رادیدم وتجدید دیدارشد. دکترمحمدباقر ، دکتروزیرالحسن‌عابدی،دکترعبدالشکوراحسن، دکترقریشی، دکترنسیم،انعام‌الحق،محمدبشیرحسین، محمداکرم‌شاه. همه را سرگرم‌تحقیق ومطالعه درزبان‌فارسی‌دیدم.وزیرالحسن ازبیست سال‌قبل تاکنون‌خیلی‌کارکرده

استادان زبان فارسی

است و ازکارهای با ارزشش طبع دیوان فارسی غالب است. محمد باقر به چاپ مدارالافاضل مشغول است وتذکرهٔ مخزن الغرائب راانتشار داده. دکتر نسیم کتاب تاریخی بیان واقع عبدالکریم کشمیری همسفر نادرشاه اردهلی تاقزوین راچاپ کرده‌است. محمد بشیرحسین فهرست مجموعهٔ خطی مهم محمود شیرانی را در دوجلد به چاپ رسانیده است وجلد سوم آن نیز تاچندی‌دیگر نشر خواهد شد.

گفتم که باجناب محمدحسن مشایخ‌فریدنی سفیرمحترم خودمان‌دیداری دست‌داد. سالی‌چندبود که ازدیدارش‌محروم مانده‌بودم. خوشبختانه باسابقه‌ای که ازقدیم درآن مملکت دارد بسیارمحترم‌است وهمه اورادوست دارند. زیراهم‌ادیب است وسخن‌شناس وهم‌مدبروکاردان. علی‌اکبر جعفری راهم دیدم. اومدتی‌است که ازطرف وزارت فرهنگ‌وهنر دراسلام‌آباداست. می‌خواهد مؤسسهٔ تحقیقات فارسی را درآنجا ایجادکند. کاری‌است بسیار لازم وبا ارج وامیدست‌که توفیق حاصل‌کند.

دکتر پناهی راسه سال‌بود که ندیده بودم. معلوم شد که ازین مدت را در لاهوربوده‌است واستاد مدعو دانشکدهٔ خاورشناسی‌است‌برای‌تدریس زبان‌فارسی.

دیدار دوستان ایرانشناس پاکستانی در دانشکدهٔ خاورشناسی پنجاب بسیار لذت‌بخش بود. وقتی بآنجا وارد شدم یاد محمد شفیع درضمیرم میگذشت. برای من، نام لاهور با دو نام همراهی دارد: یکی مسعود سعدسلمان و دیگری محمد شفیع. البته شاعران زیاد ازلاهور برخاسته‌اند وهریك در ادب فارسی مقامی دارند(مانند واقف لاهوری). مسعود سعد که چندی ازعمررا درآن‌شهر گذراند وقطعه‌ای بسیار باحال درباب آنجا سرود نام لاهور را در ادب اصیل فارسی جاودان کرد.

محمد شفیع برای ایرانیان و دوستداران ادب فارسی ازلاهوریانی‌است که مقامش درخور بزرگداشت‌وتحلیل است. خدمات او در تحقیقات ایرانی، مخصوصاً نشر متون مهمی چون‌مطلع سعدین وتذکرهٔ میخانه وقسمتی از وامق وعذرای عنصری که خود به‌دست آوردهٔ اوراق آن بود همیشه نام اورا جاودان نگاه خواهد داشت.

استاد محمدباقرسالی است که بازنشسته شده‌است به‌جای‌اووزیرالحسن عابدی ادارهٔ امورگروه زبان فارسی دانشکده را به‌عهده دارد. وزیرالحسن در زبان فارسی صاحب مهارت است. عده‌ای ازمتون زبان فارسی‌راچاپ کرده است. فارسی‌را درنهایت روانی‌تکلم میکند. ادیب‌است‌ومحقق‌وازعلاقه‌مندان حقیقی به‌زبان فارسی. اورا از وقتی می‌شناسم که دردانشگاه تهران به‌تحصیل در دورهٔ دکتری مشغول بود و برای مطالعه به کتابخانهٔ دانشکدهٔ حقوق می‌آمد.

دانشمند دیگری که‌دراین‌شعبه کار میکند عبدالشکور احسن است. احسن هم فارسی را شیرین وروان و بی‌تکلف صحبت میکند. تحقیقات ومطالعات زیاد در زبان فارسی دارد.

دوستان دیگری که درگروه فارسی دیدم عبارتند از محمدبشیرحسین که خوانندگان راهنمای کتاب سالها قبل مقالات محققانهٔ اورا در مجله دیده‌اند، دیگراکرم شاه که شعرفارسی می‌سراید وفارسی درس میدهد ومنتخباتی شیرین ازاشعار فارسی شاعران شبه‌قارهٔ چندسال قبل طبع کرد.

دکتر قریشی‌ازاستادان زبانهای اردو وفارسی‌است وتألیفاتی چنددربارهٔ ادب فارسی دارد ومحققی گرامی وارجمند است.

از فارسی دانان واستادان دیگر که دیدم دکترنسیم‌را باید نام ببرم که استادزبان فارسی ومدیرگروه این‌زبان در دانشگاه پیشاور است واخیراً بچاپ کتاب «بیان واقع» عبدالکریم کشمیری همسفر نادر از دهلی تا قزوین دست برده‌وآنرا به‌اتمام رسانیده است وعنقریب نشرمی‌شود. بیان واقع شرح‌مسافرت

عبدالکریم و حاوی اطلاعات زیاد درباب دورهٔ نادری است اما حای چون و چراهم دارد .

محققان ودوستداران زبان فارسی درپاکستان زیادند. آنها راکه نمیتوان فراموش کرد انعام الحق کوثر واطاعت یزدان وغلام سرور وعابدعلی عابد و صدیق شبلی و علی‌رضا نقوی می‌باشند .

***

ایرانی در سرزمینهای اردو زبان با اصطلاحات زیادی از زبان فارسی برمیخورد . یا از زبان مردم می‌شنود ، یا در جراید می‌بیند یا در نام دکانها می‌یابد .

آنها عینك‌را چشمه میگویند. عابدی مرا متوجه کرد که عینك‌هم آینك (آینه+ك) بوده است ومردم‌آن‌را به‌علت شباهت تلفظ به‌عینك‌بدل کرده‌اند

کلمات‌دیگر جالب توجه‌امراض پوشیده، آراسته پلو، تیزگام، ترساوه، دالش‌کردن است که‌ما بجای همهٔ آنها کلمات عربی به‌کار می‌بریم و می‌گوئیم امراض مقاربتی ، مرصع‌پلو ، سریع‌السیر ، مرکبات ، دعوا کردن !

روزی که لاهور را ترك می‌کردم دفتر یادگار دانشکده را آوردند که چیزی‌درآن‌بنویسم. دومصراع ازقطعهٔمسعود سعد سلمان به‌یادم‌آمدوآن‌را نوشتم:

ای لاهور ویحك بی من چگونه‌ای ...

... بامن چگونه بودی وبی‌من چه‌گونه‌ای!

پیر حسام

درکراچی باعلی‌اکبر جعفری به‌منزل پیرحسام‌الدین راشدی رفتم. در کتابخانه‌اش مارا پذیرفت. پیردائما به‌کارعلمی‌مشغول‌است. خوشبختانه فراغتی دارد وکتابخانه‌ای مجهز وشوقی وافر و همتی بلند . منظماً کتب مفید مربوط به‌تاریخ وادب فارسی انتشارمی‌دهد. اوعاشق شعرفارسی ویادگارهای‌آن درسند زادگاه پدری خود است . تاکنون بیش ازسی‌کتاب دراردو و فارسی نشرکرده است. یکی از کار های اخیرش دورهٔ پنج جلدی تذکرهٔ شعرای کشمیرست که هنوز دنباله‌دارد وذیلی برآن‌ترتیب داده‌است‌که به‌نشرآن خواهدپرداخت

ایرج افشار

دو نقاشی از ابوالحسن صنیع‌الملک

نامه‌ها

اصفهان فرهنگی

آقای مدیر

یکی دو هفته قبل شمارهٔ جدید مجلهٔ راهنمای کتاب به اصفهان رسید که این کمترین را هم با درج مقالگکی که راجع به اصفهان معاصر نوشته بودم، شرمنده فرموده بودید. کلی سپاسگزار وممنون که بهرتقدیر یادی از شهرما و بویژه محیط فرهنگی آن به میان آمد. همان طور که خودشما در دیباچهٔ مطلب تذکر داده‌اید، تاریخ نگارش مقاله مدتهاپیش بوده و روی همین اصل دگرگونیهایی درموضوعات مورد اشاره پیش آمده که اگرپیش از انتشار خبری به من‌میدادید، من آنهارا اصلاح میکردم وحالا هم اگر صلاح میدانید، درجایی، مثلا درنامه‌های رسیده و یا درصفحات آخرمجله، به آنچه در زیر به‌خدمتتان مینویسم اشارهٔ مختصری بفرمایید:

۱- از شاعران محمد حسین صغیر و از مطلعین تاریخ و جغرافیای محل عبدالوهاب کلانتری در فاصلهٔ نگارش وانتشار مقاله فوت شده‌اند.

۲ - کتاب حرفهای پائیزی مجموعهٔ شعر امیر حسین افراسیابی ودفترهشتم «جنگ» که در موقع نگارش مقاله هنوز انتشار نیافته بود، مدتهاست که منتشرشده است.

۳ - کتابخانهٔ مرکزی کودك که درموقع نگارش‌مقاله هنوز افتتاح نشده بود، مدتهاست که گشایش یافته ومشغول بکار است.

۴ - آقای ابوالحسن نجفی ادیب ومترجم توانا، مدتی است کار در دانشگاه اصفهان را رها کرده و در زمرهٔ مهاجران به تهران درآمده‌اند همچنین آقای محمد حقوقی شاعر نیز از آغاز سال آموزشی کنونی به تهران منتقل شده‌اند.

***

درص ۳۴۹ پس‌از سطردهم، چند سطری‌که راجع به «ژاله» و «اعلامی» دو شاعرهٔ اصفهانی نوشته شده بود افتاده، حال آن که به گمان من لازم بود، از این دو در بررسی‌وضع فرهنگی دههٔ ۲۰ تا ۳۰ ذکری به میان آید.

در ص ۳۵۰ سطر دوم، عبارت «گرچه هم‌اکنون هردو ازروشنفکران بافرهنگ وپژوهشگرمعاصر نداما کاری درزمینهٔ شعرارائه نمی‌دهند.» به‌صورت «آنها اکنون کاری در زمینهٔ شعرارائه نمی‌دهند» تلخیص شده‌است.

ج. دوستخواه

وهم و خیال

خوب پیدااست‌که شأن نزول‌مقال ممتع و متین تحقیقات فلسفی استا

دانا سرشت، مندرج درص۳۸۱ سال۱۳ شمارهٔ ۵ و۷ دربارهٔ وهم وخیال همانا مسئلهٔ عشق پروانه به شمع است ، که ار رمـان رودکی تا حـال حنیں مبحث و اشکالی پیش نیامده بود ومی توان اقتراحش نامید. بدیهی است همانطور که فرموده اند، در صحت عشق ایـں پـرندهٔ زیبا مردم مشکوك واغلب منکر ند . پس آیا واقعاً در ده قرن متوالی همهٔ شاعران وعارفان یك مسئلهٔ غلطی را بـا این همهٔ ررق و برق وطمطراق وشکوه در هراران غرل ومثنوی ومسمط ورباعی به ما آموحته اند؟ یا «برای تحـدیر از راست فتنه انگیر دروغ مصلحت آمیری گفته اند»؟ یا برای هنرنمائی اغراقی راکه یکی از صنایع ادبی است درلباس حقیقت نشان داده اند مانند کمال اسمعیل در مـدح ساه حود۔ محتار وحبار عصر خود ؟

مها بت تو اگر بانگك برزمانه رند
قطار هفتهٔ ایام بگسلند مهار؟
یا فردوسی درمدح اسب ساه؟

حراشید و پاشید سُدیز شاه
رسم روی ماهی ر دم روی ماه؟

حیر خیر معاذالله. هر گرمولوی ، عطار ، سعدی، حافظ ، فردوسی، خیام، نطامی درس دروع وحطاو حلافی نداده اند و بحاست که ازطرف کوچکترین شاگرد مکتب عرفان و ادب معاصر (که درایام معدود حوابی و بادابی به عشق محاری (که بلهوسی اس باید نامید) دحـار شده وآنچه می گوید بچشم حود دیده است) حواب مقنعی به این اسکال واقتراح داده سود. حه که دم فروستن به وقت گفتن را حداوند سحن حائر سمرده است.

اینك حواب:

۱ـ «حه حجت بهتر ارتصدیق استاد» مقترح در ضمن اسکال و انتقـاد حود صریحاً تصدیق فرموده اند بی شعوری پروانه را. بسیارخوب پرواصح است تا نفس فاقد شعور نشود لایق و قـادرعاسق سدن نیست « دیو حو بیرون رود فرشته درآید» دراین حا با احارهٔ حناب مدیر محله ناگریرم درتعریف عشق سواهدی بیاورم .

من همان دم که وصو ساحتم از حشمهٔ عشق
حار تکبیر زدم یکسره برهرحه که هست

ای عاسق گدا حو لب روح بحش یار
میداندت وطیفه تقاضا چه حاحت است

عرضه کردم دو حهان بر دل کار افتاده
به حر از عشق تو باقی همه فابی دانست

حافظ

قیمت عشق نداند قدم صدق ندارد
سست عهدی که تحمل نکند بار جفا را.

اگر عاشقی خواهی آموختن
به کشتن فرج یابی از سوختن.

سعدی

عشق شیری است قوی پنجه و می‌گوید فاش
هر که از جان گذرد بگذرد از بیشهٔ ما

ظهیر الدوله صفیعلیشاهی

با اژدر عشق ای دل عمری است گلاویزم
نه پای که بگریزم نه پنجه که بستیزم.

در معرفت عشق الفبای رسا کو
گفتند بسی گر سخنی هست بجا کو.

از نگارنده فقیر گنابادی

۲ــ «عیب پروانه بگفتی هنرش نیز بگو» من در ایام شیطنت قبل از بلوغ یکی ازصیادان این پرندهٔ خوش خط و خال بودم که کلکسیونی دراین‌کاردارم. متکامل یامتناقض بودن پروانه رابایستی بامدادان درصحن گلشن درك کرد . که ازسایهٔ صیاد فرار می‌کند. برای صیدش باید به تور پروانه گیری متوسل شد ، پس دارای شعور وقوهٔ خیال است.

انواع نباتات حتی خار موقع تولید مثل گل می کنند وتخم دروسط گل تولید می‌شود، پروانه هرگز دیده نشده است که به گل پیاز یاسیر یا تره به‌نشیند نزدیك شود. گلهای خوشبوونافع را بصیرت تام می شناسد ـ پس دارای قو حافظه هم هست حیوانات غالباً از پش سر خود قادر به دیدن نیستند ، ام پروانه ازپشت سر سریع‌تر از جلوم بیند ـ آری فقط وفقط عشق به‌شمع اس که وی را کر وکور وبی‌شعور و دیوا می‌کند در حقیقت عشق واقعی و حقیق را دربین حیوانات پروانه نشان میده وبس واین درسی است مدلل و کامل تجسم عشق وعاشقی[1].

۱ ـ آتش آن نیست که از شعلهٔ آن خندد شمع
آتش آن است که بر خرمن پروانه زدند

از حافظ شیراز

چنانچه ملاحظه می‌فرمائید ، حافظ نسبت به مناظرهٔ شمع و پروانهٔ سعدی (در بوستا نظر داشته وانتقادکرده است نگارنده منظومه‌ای مستدل ومنطقی بنفع پروانه که منجر به‌آت و وصال آنان می‌شود گفته است ـ اگر مدیر مجله اجازه فرمایند ضمن مقالهٔ بعدی برای تکم مقالهٔ متن تقدیم خواهد شد

امیدوارم استاد معظم آقـای دانـا سرست از محتصر جـواب حقیر فقیر که نـاگفتنش دنب لایغفر شمرده می‌سد نرنجند و مرا دولت حواه و ارادتمند خود بدانند والسلام .

پیمان یغمایی

مرحب وه خیبر

در مقالهٔ «تقی‌راده بقلم جمالراده» مندرج در سمارهٔ ۳ و ۴ سال سیزدهم مجله راهنمای کتاب نویسندهٔ محترم نقل قولی کرده بود ارمرحوم تقی‌زاده بابن شرح«خیبر! هم مثل حضرت امیر پهلوان و زورمند بود و حضرت با سمشیر و تیر و نیزه ار عهدهٔ او بر نیامد و نتاند در مقابل دو سپاه با هم کشتی بگیرند پس ار مدتی کوسس و زورآزمائی حضرت امیر غالب آمد و او را برمین انداخته بر سینه‌اش نشست و خنجر را ار کمر درآورد تا او را بقتل برساند ، ولی در عمان حین خیبر! آب دهان بـر صورت حضرت امیر انداحت .... الخ»

برعم راقم این سطور در این نقل قول تواردی حاصل سده است برای استاد در بیان ماجرا یا قائل آن . یا گمان فرموده‌اند چنین داستانی را ار مرحوم تقی زاده شنیده‌اند . یا آنچه آنمرحوم بیان کرده بود به گونه‌ای دیگر بوده است وگرنه اگر استاد «جوان بود وفرنگی مآب» و ناآشنا بتاریخ اسلام محال است باور کرد جون تقی‌راده مردی با آن احاطه واطلاعی که ارتاریخ اسلام داشته وحتی خود در بدایت‌عمر درسلك‌روحانیان بیرمنسلك بوده است چنین داستان جعولی را که بی‌سباهت به«حسن و حسین عروسه دختران معاویه‌اند» نیست تفوه کرده باشد .

داستانی را که آقای جمالراده نقل کرده‌اند هرچند خارج ارحوصله وشأن حلم وجداجویی علی نیست ولی دره‌مرجعی معتبرار مثنوی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی بنظر نرسیده است. مولانا درااواخر مجلد اول مثنوی داستان را چنین سروع میکند :

« ار علی آموز اخلاص عمل
شیر حق را دان منزه ازدغل»
«در غزا بر پهلوانی دست یافت
زود شمشیری برآورد وشتافت»
«او خدو انداخت برروی علی
افتخار هر نبی و هر ولی »
«او خدوانداخت بر روئی که ماه
سجده آرد پیش اودرسجده گاه»
«دررمان انداخت شمشیر آن‌علی
کرد او اندر غزایش کاهلی»

و ار اینجا مولانا که مجالی یافته است جسته وگریخته سجایای الهی علی را با دلکش‌ترین ابیاتی بیان میکند .

« در شجاعت شیر ربانیستی
در مروت خود که داندکیستی»

«در مروت ابر موسائی به تیه[1]
کامد ازوی خوان و نان بی‌شبیه»
«تیغ حلمت خان‌ها را خاك کرد
آب علمت خاك ما را پاك کرد»
«باز گو دانم که این اسرار هوست
زانکه بی شمشیر کشتن کار اوست»
«باز گو ای باز عرش خوش شکار
تا چه دیدی این زمان از کردگار»
«چشم تو ادراك غیب آموخته
چشمهای حاضران بردوخته»
ودر بحبوحهٔ گرمای مستی این تقدیس، بی‌هراس و واهمه‌ای از طعن بدگویان مریت او را بر مدعی خلافت بسمع جهانیان میرساند
«راز بگشا ای علی مرتضی
ای پس ازسوءالقضاحسن‌القضا»
چوان که در کار علی سخت درشگفت مانده است
«گفت بر من تیغ تیز افراشتی
از چه افکندی مرا بگذاشتی»
«درمحل قهر این رحمت زچیست
اژدها را دست دادن کار کیست»
و از علی میشنود .
«گفت من تیغ از پی حق میزنم
بندهٔ حقم نه مأمور تنم»
«چون خدو انداختی بر روی من
نفس جنبید و تبه شد خوی من»
«نیم بهر حق شد و نیمی هوا
شرکت اندر کار حق نبود روا»
و جوان که این مایهٔ توحید و خداجویی را می‌بیند :
«گفت من تخم جفا میکاشتم
من ترا نوعی دگر پنداشتم»
«تو ترازوی احد خو بوده‌ای
بل زبانهٔ هر ترازو بوده‌ای»
«من غلام موج آن دریای نور
که چنین گوهر درآرد درظهور»
«عرضه کن بر من شهادت را که من
مر ترا دیدم سرافراز زمن»
«قرب پنجه کس زخویش وقوم او
عارفانه سوی دین کردند رو»
برای علی با اختلاف نتیجه یکبار دیگر این پیش آمد تکرار شده است و آن بسال پنجم هجری در غزوهٔ خندق یا احزاب بود . این غزوه را خندق خوانده‌اند ، بسبب آنکه مسلمانان به ابتکار سلمان پارسی ودستور پیامبر خندقی بدور مدینة‌النبی شهری که در آن اقامت داشتند کشیده بودند و احزاب گفته‌اند باعتبار آنکه قریش برای جنگ با محمد کلیهٔ قبایل واحزاب عرب را بسیج کرده بود[2]. دراین غزوه عمر بن عبدود که یکی از شجعان و فرسان عرب بود با بحمهٔ دلاوران ورزمجویان قریش در کنار خندق صف زده و مبارز می‌طلبید از سپاه اسلام که وصف شجاعت اورا شنیده بودند کس را یارای مصاف باوی نبود. پیامبر چون

۱ــ تیه یعنی وادی بی‌آب و علف واشاره است به بیست‌وششمین آیه ازسورهٔ مائده
۲ــ منتهی‌الامال ــ شیخ عباس قمی

نید عمرو مبارز می‌طلبد فرمود «دوستی
اند که سر این دشمن بگردانند» علی
رتضی جواب داد و دیگران خاموش ماندند
یامبر سکوت فرمود عمرو دگر باره
از حریف بیشتر مبارز طلبید. پیامبر
سؤال را تکرار فرمود باز هم جز علی
کس جوابی نداد. رسول خدا فرمود ای
لی نزدیک من بیا و او نزدیک آن حضرت
ند. پیامبر شمشیر خود را بوی داد و
رمود برو بسوی آنچه خواهی و سپس
رمود بار خدایا کمکش کن[1] علی بمیدان
ند و عمرو را دعوت فرمود یا اسلام آورد
یا پیاده بجنگد. عمرو گفت مرا بدین
یاری نیست. اما برای چه پسر برادرم
یاده بجنگم؟ بخدا من دوست ندارم
و را بکشم، علی فرمود اما من دوست
ارم ترا برای خدا بکشم.

عمرو که بشدت عصبانی شده بود از
سب فرود آمد[2] دو مرد بهم گلاویز
شدند. عمرو فرصتی کرد و شمشیر خود
را بر علی فرود آورد که سپر علی را
بدو نیم کرد و جراحتی بر سرش
رساند. علی نیز ضربه‌ای بر ران عمرو
زد و آنرا قطع کرد[3] عمرو افتاد و علی
بر سینه‌اش پرید دلاور قریش که از ننگ
شکست سخت بخشم آمده بود بر چهرهٔ
علی تف انداخت و علی که سخت خشمگین
شده بود بکناری رفت لحظاتی بعد که
خشمش فرو نشست با لحن دیگری آرام گشت
و با گامهای شمرده براحت عمرو نزدیک
شد پایش را بر سینهٔ او گذاشت عمرو که
از این حرکت خیره مانده بود پرسید
این چه بود؟ علی گفت بکار و خشمگین
شدم نمیخواستم از خشم [illegible]
صبر کردم که آرام [illegible]
برای خدا کشته باشم[4]

اما داستان علی و مرحب دیگر گونه
بوده است. خیبر بمعنی نام دژ و قلعهٔ
نظامی است و در اینمورد خاص نام دژی
بود در سرزمین آباد و پر آبی بنام وادی
القری در [illegible] فرسنگی شمال مدینه
مرحب قهرمان دلاور و مشهور خیبر [illegible]
صاحب آن و سبب عمده شناسائی مرحب
خیبری بنام مرد او بود این مرحب پهلوانی
بود که هیچیک از دلاوران مسلمین را
زهره و یارای جنگ با او نبود در [illegible]
خیبر پیامبر دو روز پرچم مسلمانان را
برای جنگ با مرحب بدست بزرگان
سپاه داد و آنان بی رویا روی شدن [illegible]
وی روز را به شب آوردند سومین روز

۱ــ ارشاد، مفید
۲ــ سیرهٔ ابن هشام
۳ ــ ینابیع المودة شیخ سلیمان بلخی حنفی
۴ ــ اسلام شناسی دکتر علی شریعتی

یامبر حدیثی را بیان فرمود که باجماع
ریقین رسیده است «امروز رایت مسلمانان
ا بدست کسی خواهم داد که خدا و پیامبرش
ا دوست دارد و خدا و پیامبرش نیز او را
وست دارند»[1] و پرچم را بدست علی
اد. علی در کشاکش با مرحب بشمشیر
کلاه خود و فرق او را بدو نیم کرد و
ر خیبر را بروی مسلمانان گشود.

منوچهر دهقان

توضیحی دربارهٔ نخلسه

آقای مدیر

کتاب حلسه که درسال ۱۳۴۸ حاپ
پخش گردید دارای یکی دو استباه
ست که از حـود من سر زده است؛ و
چندین غلط حاپی که از زیر حشم گریخته
ست

لازم دانستم کـه آنهـا را با حند
افزوده است ـ که ممکن است مکمل بخشی
ز توضیحاتی باشد که دربارهٔ متن کتاب
اده سده است ـ برای چاپ به حضورتان
قدیم کنم[2].

۱ ـ تحدید نظر

ـ حـاسیهٔ شمارهٔ ۲ صفحهٔ دوازدهٔ
یباحهٔ کتاب بایستی حذف سود؛ وهم
چنین نیمهٔ دوم سطر آخر حاشیهٔ صفحهٔ
۲۰۶ بایستی حذف سود.

ـ صفحهٔ ۲۰۹، سطر ۸ و ۹، اشتباه
من است و بایستی حذف سود.

۲ ـ اضافات

به‌شواهدی که درصفحهٔ ۱۸۹ برای
اصطلاح «قلق» (= قوللق) آورده شده
است، افزوده سود:

ـ میرزا آقاخان کرمانی در رسالهٔ
«سه مکتوب» (نسخـه خطی متعلق بـه
استاد مجتبی مینوی)، «قلق فراش» (ص
۲۲۹)، «قلق شاگرد ـ گرمه و نایب
داروغه» (ص ۲۳۷) و «قوللق از رعیت
گرفتن» (ص ۲۸۱) را بکار برده است
(در سیاحتنامهٔ ابراهیم بیگ که به کوشش
آقای محمدباقر مؤمنی حاپ سده‌است)
که نقل عین آن بایسته می‌نماید:

«... دیدم آن دو نفر فراش پیش
دویدند که پول حلو مارا بدهید! گفتم،
«چه، چه؟ ـ گفت: قوللق. گفتم: پدر
سوخته چه قوللق بهما کردید، گفت:
پس ما نوکر پدر تو بودیم،» (ص ۱۳۳)
در کتاب «رستم‌التواریخ» (حاپ تهران
ص ۲۵۴)، «قلقانه» دراین عبارت بکار
رفته است:

«غلامی را درپی تحصیل صدتومان

---

۱ ـ صحیح مسلم

۲ ـ از چاپ غلطهای چـاپی احتراز شد. خوانندگـان خود توجـه خواهند نمود ـ (راهنمای کتاب)

مالیات دیوانی به قریه‌ای فرستاد «ودر رقمش نوشتند که قلقانه دوتومان به او بدهند»

ـ صفحهٔ ۱۷۰ ـ در کتابهایی که درآن صفحه یادکرده‌ام، کتاب «تاریخ پرنس ارفع» را هم باید افزود. البته این کتاب چنانکه نوشته‌اند (راهنمای کتاب، سال دهم، شمارهٔ پنجم، دیماه ۱۳۴۶، صفحه ۵۵۲) «تألیف محمد جواد هوشمند مدیر روزنامهٔ سعادت بشر» است نه خود ارفع‌الدوله.

ـ درحاشیهٔ صفحهٔ ۲۱۸، بایستی افزود.

میرزا فتاح گرمرودی نیز دررسالهٔ «شب‌نامه» می‌نویسد «اهل انگلیس در تزویر و تلبیس ثانی اثنین ابلیس‌اند» (سفرنامهٔ میرزا فتاح شب‌نامه، چاپ فتاحی، صفحهٔ ۹۶۳ ـ رسالهٔ شب نامه بنوشتهٔ آقای فتاحی در ۱۲۵۵ نوشته شده است)

ـ به آخرین سطر آخرین صفحهٔ کتاب که زیرعنوان «چند اصلاح و یادداشت» چاپ شده است بایستی افزود راهنمای کتاب (سال۱۲، ص۳۰۴، خرداد ـ ۱۳۴۸) مقالهٔ درباب متمم «خاطرات اعتمادالسلطنه».

محمود کتیرائی

یادداشت

این بنده مجتبی مینوی می‌گوید:

درباب شخشم و بچخشم به آنچه در صفحهٔ ۶۹۱ گفته شده است این نکته هم افزوده شود

دوست من آقای علی رواقی مرا متوجه ساختندکه دردیوان خاقانی این لفظ باردیگرهم آمده‌است دراین بیت:

کرده به دیوان دل جرح و زمین را لقب
پیر بچخشم نهاد زشت سبانگه لقا

بخشم در نسخهٔ مج بوده و آقای دکتر سجادی آن را در حاشیه گذاشته‌اند (ص ۳۶) ومتن را مطابق ل «تخشم نهاد» چاپ کرده‌اند.

کنگرهٔ بیست و هشتم خاورشناسی

پس از کنگرهٔ بین‌المللی بیست و هفتم شرقشناسی که در دانشگاه میشیگان (آن آربور ـ امریکا) تشکیل گردید دولت استرالیا پذیرفت که بیست و هشتمین کنگره در شهر کانبرا پای‌تخت آن کشور و توسط دانشگاه آن شهر منعقد شود و امسال در روزهای ۷ تا ۱۲ ژانویه ۱۹۷۱ با مشارکت نزدیک به دو هزار تن شرکت کننده که از اقطار عالم و بلاد قصیای آن، البته نسبت به شهر کانبرا، آمده بودند تشکیل گردید و سخنرانیهای متعدد در شعب ایراد شد و عده‌ای که چهار سال پیش یکدیگر را دیده بودند تجدید دیدار کردند و عده‌ای هم تازه با هم آشنا شدند. جای عده‌ای که به علت دوری راه شرکت نکرده بودند خالی بود و یاد عده‌ای که در خلال این مدت از جهان خاکی دور شده بودند حسرت آور و ملال انگیز.

از ایران مسعود فرزاد بود (به عنوان رئیس هیأت) و یحیی ماهیار نوابی (دانشگاه تهران) و جلال متینی (دانشگاه مشهد) و عبدالامیر سلیم (دانشگاه تبریز) و علی اکبر جعفری و فتح‌الله مجتبائی (هر دو از وزارت فرهنگ و هنر) و ریچارد فرای رئیس مؤسسهٔ آسیایی دانشگاه پهلوی شیراز (از کتابخانهٔ پهلوی).

سید حسین نصر هم از طرف کنگره دعوت شده بود که به علت گرفتاریهای دانشگاهی خود نتوانست شرکت کند و بنا بر معرفی او و به جای او مهدی محقق فراخوانده شده بود و مشارکت داشت.

مرا هم قسمت کتابداران شرقی وابسته به کنگره که همزمان با انعقاد مجالس کنگره مجمعی خاص برای بحث و مذاکره در امور مربوط به کتابداری شرقی تشکیل دادند دعوت کرده بودند و سعادتی نصیب شد که با موافقت و مساعدت دانشگاه تهران در کنگره و مجمع مذکور شرکت کردم.

کنگره تقسیم شده بود به شعبه های آسیای غربی، و آسیای جنوبی، آسیای جنوب‌شرقی، چین و کره، ژاپون، آسیای مرکزی و آسیای شمالی و هر یک از شعبه ها در هر روز چندین جلسهٔ مستقل داشت خطابه های مربوط به یک موضوع یا یک دین یا یک تمدن یا یک منطقه در آن خوانده می‌شد.

همزمان با انعقاد جلسات شعب چند برنامهٔ خاص مجامع علمی دسته‌جمعی (سمینار) اجرا شد که عبارت بود از

- فرهنگ و تمدن آبیاری (خاص مصر، اسرائیل، عراق، پاکستان و چین)
- تجارت دریائی در آسیا در قرون ۱۷ تا ۱۹ میلادی.
- دین و اقتصاد در ممالک آسیائی
- نظام سنتی و روشهای تازه در رهبری سیاسی
- شهرهای باستانی و صنعت جدید
- آثار صنعت جدید در کشاورزی
- اهمیت قانون در جامعهٔ آسیائی.
- ادبیات جدید و هنرهای خلاق.
- کتابداری شرقی.
- تدریس مباحث مربوط به آسیا در مدارس استرالیا.

اصولاً قسمت ایرانشناسی در کنگرهٔ امسال به گستردگی کنگره‌های سابق نبود دوری راه و طبعاً گرانی سفر درازمانع از

آن شده بود که عدهٔ بیشتری شرکت کنند تا افراد علاقه‌مند به موضوعهای ایران نیز مشترباشند. شعبه‌هایی که با ایران‌شناسی مرتبط بود و در آن شعب مقالاتی درباره ایران خوانده شد عبارت بود از.

۱ــ شعبهٔ آسیای عربی (به‌مدیریت جان‌بومن (J Bowman)

درجلسهٔ ایرانشناسی این شعبه مقالات یحیی‌ماهیار نوابی دربارهٔ ریشه‌شناسی کلمهٔ Co n ce (قرمز) ، مسعود فرزاد در بارهٔ عروض اشعار حافظ ،جلال‌متینی در بارهٔ تغییرات تلفظ فارسی در دورهٔ اسلامی ،فتح‌الله مجتبائی در بارهٔ لغات فارسی‌هندی، ب اسپونر (B Spoone،) در بارهٔ عناصر محلی‌شناسی در تاریخ ولایات ایران ، ایرج افشار درموضوع‌وضع کنونی ایرانشناسی درایران خوانده‌شد

در جلسه مربوط به ادبیات زبان عربی مقالاتی که با ایران ارتباط داشت عبارت بود از فهرست ونسخه های عربی یا یك مسألهٔ تحقیقاتی ادبی توسط زلهایم (R. Selheim) استاد دانشگاه فرانکفورت ، منابع ملل ونحل‌شهرستانی توسط المشار استاد دانشگاه اسکندریه ، بعضی‌نظریات اسلامی دربارهٔ مردم‌توسط واکر (D P Walker)

در جلسهٔ اسلامشناسی مقالهٔ اخلاق اسقوری و محمدبن زکریای رازی از گودمن (L .F- Goodman) ، ارتباط میان علاءالدوله سمنانی و بودائیها از ا ا رضوی(A.A Razvi) استاد اسلام‌شناسی وفارسی دانشگاه کانبرا ،علم‌الهی محمدبن زکریای رازی از مهدی‌محقق، ده‌سال تحقیق در فلسفهٔ اسلامی و نتایج کار های میان ۱۹۶۰ - ۱۹۷۰ میلادی ازژ قنواتی(G. Ganavati)خوانده‌شد.

۲ ـ شعبهٔ آسیای جنوبی

در جلسهٔ مردمشناسی فرهنگی و جامعه‌شناسی‌نام سخنرانان و موضوع‌سخن آنها عبارت بود از : تروسدال (W Trovsdale)درموضوع‌ادامهٔ‌فرهنگ ایرانی در هیمالیا ، ا بوزانی (A Bausani) در باب عناصر هندی در شعرهندی فارسی و روش‌عصمت بخاهی. محمود‌سبحان در باب مطالعات فارسی درمیکال ، ا فاروق در رهٔ باجداری‌و گمرك درعهد مغولان ع ، ا ملی در بارهٔ شاه‌عبدالعزیز و آثار تجدید ارشاد او در افکار مسلمین هند

۳ ــ شعبهٔ آسیای مرکزی

درین شعبه که ریاست آن به عهدهٔ ایرانشناس مشهور هارولد بیلی (H Baily) بود یك جلسه برای طرح مقالات مربوط به مطالعات زردشتی اختصاص داشت ومقالات علی ا کبر جعفری درخصوص هیتهائی و ترجمهٔ تجدید نظر شدهٔ متن ، د دالا (H Dhalla) درباب متن پهلوی. م کانگا (M Kanga) در باب متن اول موجیز ۶ ـ ۷ و مطالعهٔ انتقادی آن و مقالهٔ فریمان درخصوص ونیدیداد خوانده‌شد ملی‌خود درباب وضع کنونی مطالعات مربوط به زبانهای‌ایرانی‌شمالی خطابه بخواند

***

کنگرهٔ بیست‌ونهم شرقشناسی بنا دعوت انجمن آسیائی فرانسه‌وتاریخ داختصای کنگرهٔ کنونی در ژوئیه سال ۱۹۷۳ در پاریس برگذار خواهد شد

* * *

در استرالیا رشتهٔ شرقشناسی در

زمینه های هندشناسی و چین شناسی توسعهٔ زیاد یافته و رشته‌های اسلام شناسی و عرب‌شناسی مورد توجه است و ایرانشناسی نیز در سالهای اخیر آغاز شده است . دو مجله توسط دانشمندان شرقشناس آن کشور در باب مسائل مربوط به اسلام و ایران و ممالك خاورمیانه انتشار می‌یابد، یکی به نام «الملة والملة» که بیشتر به مباحث مربوط به ادیان می‌پردازد و دیگر (Abr-Nahrain) نام دارد که خاص مباحث ادبی و تاریخی و هرنوع تحقیقی است که مربوط به مناطق میان یاستان تا اسرائیل باشد.

ایرج افشار

ایرانشناسی

« ایرانشناسی » مجلهٔ تحقیقات ایرانی دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی دانشگاه تهران به یادگار بستن کنگرهٔ ایرانشناسی دانشگاه تهران منتشر گردید.

هدف مجله، ارائه تازه‌ترین تحقیقات در زمینه‌های تاریخی ، باستانشناسی ، زبانشناسی ، ادبی ، فلسفی، عربی، دینی علمی، هنری ومردم‌شناسی مربوط به ایران است درسطحی جهانی. وازین‌رو در ادارهٔ مجله « هیأت مشاوران» که ریاست آن با آقای دکتر سیدحسین نصر رئیس دانشکده ادبیات وعلوم انسانی دانشگاه تهران و مدیریت آن با آقای ایرج افشار . و سردبیری با آقای فریدون بدره‌ای است، سهمی دارند. اعضاء هیأت مشاوران ازمیان دانشمندان ایرانی: مهدی حائری یزدی، عباس زریاب خوئی، منوچهر ستوده، سید جعفر شهیدی ، حافظ فرمانفرمائیان (موسس) ، مهدی محقق، یحیی ماهیار نوابی ، مجتبی مینوی، عزت‌الله نگهبان و دانشمندان خارجی : عدنان ارزی (دانشگاه آنقره)، ح، اسکارچیا(دانشگاه رم) . ژ. آسموسن (دانشگاه کپنهاك) ژ. اوبن (دانشگاه پاریس)، ح ا. بویل (دانشگاه منچستر)، حسام‌الدین راشدی (پاکستان) ، ه ، ر. رویمر (آلمان) ر.م ، سیوری (دانشگاه تورنتو) ، ر.ن فرای (دانشگاه هاروارد و دانشگاه پهلوی) ، ژ . لازار (دانشگاه پاریس) ف. مایر (دانشگاه بال) ، عبدالغنی میرزایف(فرهنگستان دوشنبه) ، میرحسن شاه(دانشگاه کابل)، نذیر احمد(دانشگاه اسلامی علیگره)،ك. یان(دانشگاه لیدن) بر گزیده شده‌اند .

این شماره دردو بخش فارسی ولاتین تدوین شده است. مندرجات بخش فارسی آن چنین است :

۱ ـ پیشگفتار از سید حسین نصر
۲ـ مقام رشیدالدین فضل‌الله در تاریخ فلسفه و علوم اسلامی ازسید حسین نصر
۳ ـ رشیدالدین فضل‌الله و یزد از ایرج افشار ۴ـ نسخهٔ قدیمی مهم از دیوان حافظ، نذیر احمد ۵ـ معرفی کتابها ومقالات جدید ازفریدون بدره‌ای ۶ـ اخبار ایرانشناسی ازفریدون بدره‌ای

و بخش لاتین شامل مقالاتی از ح.ا. بویل درباره « اهمیت جامع التواریخ ازجهة منبع بودن برای تاریخ مغول »

ولك . بیان درباره « اطلاع رشیدالدین از اروپا» و باریل نیکی تین «سفر کوتوف و برتولد اشپولر: «رشیدالدین، رکن دولت و عصر ش»، و «ستاره‌های جهان» است مجلد اول «ایرانشناسی» که شامل «فهرست سالانهٔ کتابشناسی های ایران» تألیف ایرج افشار بود در بهمن ۱۳۴۲ منتشر شده بود

وفات دکتر محسن اهری

دکتر حسن اهری استاد دانشگاه تهران و مدیر مرکز طبی کودکان به از اطبای حاذق در رشتهٔ پزشکی اطفال بود در نظر او مردی بسیار فعال و دلسوز به شمار بود و ایجاد مرکز طبی کودکان حقا نتیجهٔ کوشش‌های اوست .

دکتر اهری از کسانی است که در نشر نوشته‌های پزشکی اهتمام بسیار به کار برد .

بمناسبت آنکه مترجم چند اثر پزشکی مشهور درباره طب اطفال بوده و مخصوصا کتاب مهم بیماریهای کودکان را در دو مجلد بزرگ با همکاری استاد محمد قریب انتشار داده و مراقبت در ترجمه و انتشار کتاب راهنمای پزشکی کودکان (چاپ دانشگاه) داشته است نامش در تاریخ پزشکی جدید ایران پایدار میماند .

در این دو سال اخیر توفیق یافت که مجله‌ای علمی در بارهٔ پزشکی کودکان از طرف مرکز طبی منتشر کند و با نظارت دائمی آن را زنده نگاه دارد .

یادبود تقی‌زاده

بروز چهارشنبه ۷ بهمن ، انجمن آثار ملی بمناسبت سالروز درگذشت شادروان سیدحسن تقی‌زاده مرد بزرگ علم وادب وسیاست ایران، مجلسی برپا داشت .

مجلس با تلاوت آیاتی از قرآن کریم آغاز شد . سپس آقای مهندس شریف امامی رئیس مجلس سنا، از فضایل اخلاقی و ثبات و پایداری مرحوم تقی‌زاده در دوستی سخن راند و وعده کرد که در راه چاپ آثار ارجمندی که از تقی‌زاده مانده است از مساعدت دریغ نورزد

آنگاه آقای عبدالله انتظام از خصایص روحی تقی‌زاده ، تقید او به وقت‌شناسی و نظم و اهتمامی که در انجام امور تا آخرین مراحل انجام آن داشت گفتگو کرد

پس از ایشان ، استاد مجتبی مینوی با تأثری عمیق آغاز سخن کرد و خاطراتی شنیدنی از مرحوم تقی‌زاده بیان داشت که عین گفتار ایشان در این شماره به‌طبع رسیده است . سپس استاد جلال همایی ماده تاریخی را که در باب تقی‌زاده سروده بود ، قرائت کرد و به اختصار از مراتب فضل آن مرحوم یاد کرد .

جناب سپهبد آق‌اولی ، با قرائت خطابه‌ای موثر که متن آن نیز در این شماره به‌چاپ رسیده‌است. سخنرانیها را به‌پایان برد واعلام داشت که مجلس با قرائت ابیاتی از مثنوی به‌پایان میرسد.

«یادبود نامهٔ تقی‌زاده» که به‌همت انجمن آثار ملی چاپ شده بود درمیان حاضران توزیع گردید .

معرّفی کتابهای تازه

در حوزه‌ها

کتابشناسی ، فهرست
ادیان ، فلسفه ، علوم اجتماعی
تحقیقات ادبی وزبانی
متون قدیم زبان فارسی
ادبیات معاصر ایران
تاریخ وجغرافیا و سرگذشت
ادبیات خارجی
متفرقه ،کودکان

کتابشناسی، فهرست

۳۲۱ـ اصفهان. کتابخانه عمومی اصفهان

فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ عمومی اصفهان. جلد اول تهیه و تنظیم جواد مقصود همدانی. تهران. ادارهٔ کل کتابخانه‌ها ۱۳۴۹ وزیری ۲۹۵ ص

درین مجلد ۷۰۶ نسخهٔ خطی عربی و فارسی مورد معرفی قرار گرفته است. مؤلف فهرست را با توجه به کتابشناسی و نسخه‌شناسی تنظیم کرده است.

درمجموعهٔ کتابخانه عمومی اصفهان کتابهای با ارزشی که متعلق بظل السلطان بود قرار دارد. این کتابخانه مکمل آثاری است که در کتابخانه‌های سلطنتی و ملی از دورهٔ قاجاری هست و طبعاً برای محققان فرهنگ عصر قاجاری بسیار با ارزش می باشد.

امیدواریم که آقای مقصود با احاطه و بصیرتی که در کار نسخ خطی دارند هرچه زودتر مجلدات دیگر این فهرست با ارزش را نشر کنند.

۳۲۲ ـ ایران. کتابخانهٔ سلطنتی:

فهرست با تمام تعدادی از کتب کتابخانهٔ سلطنتی [با مقدمهٔ بدری آتابای. تهران. به اهتمام مهدی بیانی. ۱۳۴۹] وزیری ۶۷۶ ص.

درین فهرست ۴۶۰ نسخهٔ خطی که همه دیوان و کتب و مجموعه های شعر است دقیقاً از لحاظ نسخه‌شناسی مورد توصیف قرار گرفته است. کار مرحوم بیانی درین زمینه، بخصوص برای کتب نفیس و زینتی نمونه است.

۳۲۳ ـ تهران. دانشگاه تهران مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی

فهرست گزارشهای تحقیقی و انتشارات جانبی از ۱۳۳۷ تا دی ماه ۱۳۴۹. تهران ۱۳۴۹ وزیری ۶۸ ص

۳۲۴ ـ راهنمای کتاب. تهران.

فهرست ده سالهٔ راهنمای کتاب ۱۳۳۷ ـ ۱۳۴۶ تدوین یوسف یوسف‌زاده فصیح تهران انجمن کتاب ۱۳۴۹. رقعی ۳۹ ص (مجموعهٔ کتابشناسیهای فارسی و ایرانی، ش ۵)

تهیهٔ این فهرست برای کسانی که دورهٔ راهنمای کتاب را در اختیار دارند مفید است.

۳۲۵ ـ منزوی، احمد

فهرست نسخه‌های خطی فارسی جلد دوم [در دو قسمت. تهران ۱۳۴۹] وزیری ص ۷۲۱ ـ ۱۸۴۱ (نشریه شماره ۲۲ و ۲۳ مؤسسهٔ فرهنگی منطقه‌ئی)

پیش ازین در بارهٔ جلد اول این کتاب معرفی کوتاهی انتشار یافت. اینک نیز باید تجدید مطلب شود که آقای احمد منزوی با یکجا ساختن کلیهٔ فهرستهای نسخه‌های خطی فارسی موجود در ایران و بعضی از کتابخانه های خارج کار تحقیق در کتب خطی را بسیار آسان ساخت و محقق را از مراجعه به فهارس متعدد که گاهی به آسانی هم پیدا نمی‌شود بی‌نیاز کرد.

جلد اخیر که در دو قسمت انتشار یافته حاوی شرح مربوط به نسخه‌های فلسفه، منطق و عرفان و اخلاق و ...

قسمت عرفان [illegible]

مفصل برا[illegible]

تا چه [illegible]

ادیان، فلسفه، علوم اجتماعی

۳۲۶ - بی‌آزار شیرازی

گذشته و آینده جهان . [تهران، انتشارات بعثت . ۱۳۴۹] جیبی ۲۳۵ (س ۱۱).

۳۲۷ - توکویل، آلکسی دو

تحلیل دموکراسی در امریکا . ترجمهٔ رحمت‌الله مقدم [تهران] زوار [با همکاری فرانکلین ، ۱۳۴۹] . وزیری ۸۱۵ ص

از کتابهای با ارزشی که در بارهٔ امریکا به زبان فارسی نقل شده است

۳۲۸ - حمدی ، برهان‌الدین (مترجم)

فلاسفه و خداشناسی مشتمل بر رسالة الطیر ابن‌سینا ، فلسفه تشریع بنا براراء ابن‌سینا ، مرآت الفلسفهٔ طبطباوی. ترجمهٔ برهان‌الدین حمدی . [تبریز] اداره آموزش و پرورش آذربایجان شرقی [۱۳۴۹] رقعی ۲۱۸ ص

۳۲۹ - رضازادهٔ شفائی ، حبیب‌الله

فرهنگ اصطلاحات حسابداری تألیف حبیب‌الله رضازاده شفائی و احمد زینی و ترتیب جان گرو. [تهران] بنیاد فرهنگ ایران [۱۳۴۹] وزیری . ۱۵۲ + ۱۷ ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، ش فرهنگهای علمی و فنی ، ش ۲)

۳۳۰ - سهیلی ، مهدی

ضرب‌المثلهای معروف ایران . تهران . اشراقی . ۱۳۴۹ . رقعی . ۱۹۶ ص .

مجموعه‌ای است از ضرب‌المثلهائی که اکنون در زبان فارسی مورد استعمال دارد .

۳۳۱ - ضیاءپور ، جلیل

پوشاک ایرانیان از چهارده قرن پس تا آغاز دورهٔ شاهنشاهی پهلوی . [تهران] وزارت فرهنگ و هنر ، [۱۳۴۹] وزیری. ۴۲۵ ص .

از مجموعهٔ مطالعات و تحقیقات با ارزشی است که در زمینهٔ پوشاک ایرانیان انجام‌شده است .

۳۳۲ - فارابی ، ابونصر محمدبن محمد

ترجمهٔ احصاءالعلوم . ترجمهٔ حسین خدیوجم [تهران . ۱۳۴۸] رقعی ۱۳۳ ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، س ۹۴ - علم در ایران ، س ۱۱)

یکی از کارهای با ارزش بنیاد فرهنگ ترجمهٔ کتب علمی ایرانیان است که متون آنها را به زبان عربی نوشته‌اند .

آقای خدیوجم در ترجمهٔ کتاب توفیق یافته و مقدمهٔ مبسوط او برای احوال فارابی در زبان فارسی کم مانندست .

۳۳۳ - فرمانفرمائیان ، عبدالعلی

تخصص و نیروی انسانی . [تهران مؤسسه تحقیقات اجتماعی ۱۳۴۹] رقعی . ۲۲۹ ص .

۳۳۴ - فروید ، زیگموند

توتم و تابو [ترجمهٔ محمدعلی خنجی. تهران ۱۳۴۹] رقعی ۲۲۱ ص .

این اثر از نوشته‌های معروف فروید است که تاکنون به فارسی نقل نشده بود و محمدعلی خنجی با مهارت تمام آن‌را به فارسی روان وساده وقابل‌فهم نقل کرده‌و خدمتی ارجمند انجام‌داده‌است .درشمارهٔ بعد نقدی از آن نشر می‌شود .

۳۳۵ - مودودی ، ابوالعلا

اسلام در دنیای دیروز تجدیدنظر و تکمیل ازسیدهادی خسروشاهی .[تهران، انتشارات بعثت . ۱۳۴۹] رقعی ۱۰۱ ص

۳۳۶ - هدائی ، ضیاء

نقش صنایع کوچك در توسعهٔ اقتصادی ایران . تهران . ۱۳۴۹ . وزیری. ۲۷۹ ص .

مباحث کتاب در هشت بخش منظم‌شده‌است

تحقیقات ادبی و زبانی

۳۳۷ ـ ابوالقاسمی، محسن

درباره زبان آسی [تهران] بنیاد فرهنگ ایران [۱۳۴۸] وزیری. ۲۴۱ + ۲۹ ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ش ۶۹ ـ زبانشناسی ایرانی، ش ۲)

این کتاب نخستین اثر در باره زبان آسی یعنی یکی از زبانهای ایرانی ناحیهٔ قفقاز است که در ایران و به زبان فارسی انتشار می‌یابد. زبان آسی با خوارزمی وسغدی ویغنابی نزدیکی دارد و مطالعهٔ آن برای محققان زبان فارسی فواید بسیار در برخواهد داشت. جای خوشوقتی است که ایرانیان خود بدین رشته های دقیق علمی توجه یافته‌اند و چنین آثار پسندیده و عالمانه‌ای را نشر می‌کنند.

۳۳۸ ـ اسلامی ندوشن، محمدعلی

جام جهان بین. در زمینهٔ نقد ادبی و ادبیات تطبیقی. چاپ سوم [تهران، ابن سینا] ۱۳۴۹ وزیری. ۴۴۷ ص

مجموعه‌ای است از مقالات ادبی نویسنده که ابتدا در مجلات وسپس بصورت کتاب نشر شد. اما چاپ کنونی مفصل‌تر از چاپ دوم است. چه تعدادی از مقالات جدید بدان الحاق گردیده است.

۳۳۹ ـ اعتمادمقدم، علیقلی

شاه و سپاه در بنیاد شاهنامهٔ فردوسی [تهران] وزارت فرهنگ و هنر. [۱۳۴۹] وزیری بزرگ. ۲۴۶ ص.

تحقیقی است در بارهٔ دو عامل مهم تاریخ ایران یکی شاه و یکی سپاه بر اساس اطلاعاتی که در این زمینه در شاهنامهٔ فردوسی آمده است.

۳۴۰ ـ افشار، ایرج

راهنمای تحقیقات ایرانی. تهران. مرکز بررسی و معرفی فرهنگ ایران. ۱۳۴۹. وزیری. ۴۰۲ ص (نشریهٔ شمارهٔ ۲ مرکز بررسی و معرفی فرهنگ ایران).

درین کتاب منابع مهم شرقشناسی، تاریخچهٔ ایرانشناسی در زبانهای مختلف، مؤسسات تحقیقی و دانشگاهی، نام ایرانشناسان داخلی و خارجی، مجله‌ها و نشریه‌ها و مجموعهٔ کتابخانه‌ها و کتابشناسیهای مربوط به ایران و کنگره‌ها و مجامع بین‌المللی مورد معرفی قرار گرفته است.

۳۴۱ ـ پهلوی، متن

بندهش ایرانی. چاپ عکسی از روی نسخهٔ شمارهٔ ۱ تهمورس دینشاه، [با مقدمه یحیی ماهیار نوابی. تهران] بنیاد فرهنگ ایران [۱۳۴۹] وزیری بزرگ. ۲۰۷ ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ش ۸۸ ـ زبانشناسی ایرانی، ش ۴)

۳۴۲ ـ پهلوی، متن

مینوی خرد پهلوی. بخشهایی از بندهش، زند وهومن یست، دینکرد. چاپ عکسی از روی مجموعهٔ دستور هوشنگ [با مقدمهٔ یحیی ماهیار نوابی. تهران] بنیاد فرهنگ ایران [۱۳۴۹] وزیری بزرگ. ۲۷۴ ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ش ۸۹ ـ زبانشناسی ایرانی، ش ۳)

چاپ کردن عکسی متون پهلوی از کارهای با ارزش بنیاد فرهنگ ایران است امیدست که بعدها ترجمه و شرح این متون نیز انتشار یابد.

۳۴۳ ـ چند گفتار

از انتشارات ادارهٔ کل فرهنگ و هنر استان فارس. شیراز. ۱۳۴۹. وزیری. ۲۶۶ ص.

درین مجموعه چهارده مقالهٔ ادبی و تاریخی از آثار نویسندگان وادبای شیراز

مندرج است بدین شرح . آثار باستانی ایرانی در لوور از علی‌سامی، تاج‌محل از دکتر دهقان، فولکلور در ادبیات کهن ایران از صادق همایونی، نکاتی از شاهنامه از دکتر مژده، معنی در شعر فارسی از دکتر شفیعی، نقش ادبیات از نظر رهبری اجتماع از دکتر وصال، اساس تصوف از دکتر خاوری، پیشینه تاریخی و فرهنگی شهر کازرون از علیتقی بهروزی، موسیقی غزلهای مولوی از مسعود فرزاد مقایسهٔ رستم و سهراب فردوسی با اثر آرنولد از میر شمسی، بحث در بارهٔ موسیقی ایرانی از عزیز شعبانی، تفسیر موسیقی معنوی بتهوون از دسری، گوشه‌هایی از فرهنگ عامه منسی از ابوالقاسم فقری جنبشهای نو در نقاشی قرن نوزدهم از غلامحسین صابر

۳۴۴ ـ خانلری، پرویز ناتل

تاریخ زبان فارسی . بخشی از جلد دوم ساختمان فعل [تهران] بنیاد فرهنگ ایران [۱۳۴۹] وزیری. ۱۲۰ ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ش ۹ ـ زبانشناسی ایرانی، ۵)

در این کتاب مؤلف انواع پنجگانهٔ ساختمان فعل را مورد بررسی قرار داده است . یعنی فعل ساده پیشوندی، فعل مرکب، (فعل مرکب به حرفی، فعل مرکب با اسم‌دات) وعبارت فعلی و فعلهای ناگذر مطالب دیگر این کتاب عبارت است از رابطهٔ نحوی اجزای فعل مرکب، تقابل همکردها اجزاء نخستین فعل مرکب

۳۴۵ ـ دشتی، علی

نقشی از حافظ چاپ پنجم . [تهران . امیرکبیر، ۱۳۴۹] رقعی . ۳۳۴ ص

۳۴۶ ـ فرهنگ ایران‌زمین

جلد ۱۶ و ۱۷ آن در یک مجلد نشر شده است. مطالب مندرج در آن عبارت است از

سید یوسف حسین : رسالهٔ جلدسازی (متن فارسی) به کوشش ایرج افشار

ابوالفضل محمدی: فصول (متن فارسی) به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه .

صفاء السلطنه . تحفة الفقرا (سفرنامه) به اهتمام زین‌الدین همایون‌فرخ

ابن سعد ترمذی : مناظرة الورد و بنت الکرم (متن فارسی) به اهتمام حسن عاطفی .

قصه‌ای از اسکندر (متن فارسی) به کوشش ایرج افشار .

کرامت رعنا حسینی . ترجمهٔ سورة الحج و سه ار تفسیر طبری .

دانش‌پژوه، محمدتقی آثار و سخنان شیخ جام

سید جلال‌الدین ... اصطلاحات النوعیه به کوشش ایرج افشار

تحفة العشاق (متن فارسی و ترکی با مقدمهٔ ایرج افشار

ابوالحسن محمد فارسی . حل التقویم (متن فارسی) به کوشش تقی بینش

سید حسن : قدیمترین مقدمهٔ فارسی بر سفرنامهٔ ناصرخسرو .

محمدحسن ملک‌الحکماء سرگذشت، به اهتمام ایرج افشار .

رشیدالدین فضل‌الله همدانی اوقاف رشیدی در یزد : به اهتمام ایرج افشار

۳۴۷ ـ کنگرهٔ شعر در ایران . تهران . ۱۳۴۷

سخنرانیهای نخستین کنگرهٔ شعر در ایران. دفتر نخست . [تهران] وزارت فرهنگ و هنر . [۱۳۴۹] . وزیری . ۲۳۲ ص .

۳۴۸ ـ کیا، صادق

فرهنگ . [تهران] وزارت فرهنگ و هنر [۱۳۴۹] وزیری . ۱۸۹ ص

بحثی است لغوی در بارهٔ معانی و مفاهیم و موارد استعمال کلمهٔ فرهنگ در زبان و ادب فارسی .

۳۴۹ ـ یادنامهٔ فردوسی

مشتمل بر یازده مقاله و بیست‌وهفت چکامه بمناسبت تجدید ساختمان آرامگاه حکیم ابوالقاسم فردوسی. تهران ۱۳۴۹ وزیری ۲۲۲ ص (سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، ش ۷۲)

در قسمت مقالات این مجموعه آثاری از این نویسندگان درج شده است: احمدعلی رجائی، ایرج افشار، سرهارولدبیلی، محمود شفیعی، مردیث اوبن، غلامرضا جمشیدنژاد، غلامحسین یوسفی، مجتبی مینوی، ابوالقاسم نوید، حبیب اللهی.

۳۵۰ـ یغمائی، حبیب (گردآورنده)

فردوسی و شاهنامهٔ او تهران انجمن آثارملی. ۱۳۴۹.وزیری. ص(انتشارات انجمن آثار ملی، ش ۷۴)

درین کتاب آثار مذکور در زیر مندرج است: ۱ - شرح حال فردوسی از مأخذ شاهنامه به استنتاجات و تتبعات آقای یغمائی است ۲ - شرح حال فردوسی اثر معروف سیدحسن تقی‌زاده که عیناً تجدید طبع شده است ۳ ـ مقدمهٔ قدیم شاهنامه که مرحوم محمد قزوینی تصحیح و با مقدمهٔ محققانه‌ای نشر کرده بود

متون قدیم زبان فارسی

۳۵۱ ـ ابن‌سینا

مخارج‌الحروف یا اسباب‌حدوث‌الحروف دوروایت از متن رساله با مقابله و تصحیح و ترجمه از پرویز ناتل خانلری [تهران] بنیادفرهنگ ایران [۱۳۴۸] وزیری ۱۰۷ ص (انتشارات بنیادفرهنگ ایران، ش ۶۶ ــ زبان‌وادبیات فارسی، ش۱۰)

۳۵۲ ـ تفسیر قرآن مجید

نسخهٔ محفوظ درکتابخانهٔ دانشگاه کمبریج به تصحیح جلال متینی. تهران، ۱۳۴۹ وزیری دوجلد. (۱۲۰ + ۶۹۵ و ۷۷۰ ص) انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ش ۷۶ و ۸۷ــ زبان و ادبیات فارسی ش ۱۶ و ۱۷)

تفسیری است بسیار [illegible] از لحاظ احتوای لغات قدیم فارسی و قواعد دستوری آن زبان [illegible] را از ادوار [illegible] آن را شامل [illegible] متن آن [illegible]

[illegible]

۳۵۳ ـ حالات وسخنان شیخ ابو سعید ابوالخیر

بکوشش ایرج افشار [چاپ سوم] تهران [فروغی] ۱۳۴۹. رقعی ۱۵۴ ص

۳۵۴ ـ حیاتی کرمانی

دیوان به سعی جواد نوربخش. تهران خانقاه نعمةاللهی، ۱۳۴۹ وزیری. ۶۶ ص (انتشارات خانقاه نعمةاللهی، ش ۴۲ منظومه‌های عرفانی ش ۱۳)

حیاتی از زمان شاعر و عارف [illegible] از برادرخود نورعلیشاه [illegible] و بعقد ازدواج نورعلیشاه درآمده بود دیوان حاضر از روی نسخه‌ای که یکی چاپ [illegible] تصحیح و نشر شده است.

۳۵۵ـ خاقانی شروانی، افضل الدین بدیل

منشآت خاقانی تصحیح و تحشیه محمد روشن [تهران دانشگاه تهران ۱۳۴۹] وزیری کا + ۷۸۴ ص.

منشآت خاقانی مجموعهٔ مکتوبات خاقانی ست که براساس چهار نسخهٔ خطی و نامه‌هایی که در مجامع [illegible] طبع شده

بوده است فراهم آمده و با توضیحات و نسخه بدلها و تعلیقات و فهارس مفصل همراه است .

۳۵۶ ـ رازی ، محمدبن‌زکریا

کتاب الاسرار یا رازهای صنعت کیمیا. ترجمه و تحقیق حسنعلی شیبانی . تهران دانشگاه تهران . ۱۳۴۹ . وزیری. ۶۲۹ ص (انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۰۰- گنجینهٔ متون ایرانی، ش ۷۱)

۳۵۷ ـ طبری ، محمدبن‌ایوب

مفتاح المعاملات . متن ریاضی از قرن پنجم بر اساس نسخهٔ منحصر به‌فرد مورخ ۶۳۲ . به‌کوشش محمدامین ریاحی . [تهران] بنیاد فرهنگ ایران [۱۳۴۹] وزیری . ۴۳ + ۲۸۷ ص

چاپ کنندهٔ این کتاب پس از چند سال اقامت در ترکیه و تجسس در کتابخانه‌های آن کشور ره‌آوردی با ارزش با خود آورد و آن متن کتابی است در ریاضی و مقیاسات از قرن پنجم هجری که از لحاظ احتوای لغات قدیم و فوائد زبانی قابل توجه است مصحح آن را به‌اسلوبی پسندیده طبع کرده و مقدمه‌ای فاضلانه بر آن نوشته است

۳۵۸ ـ قرآن

تفسیر قرآن پاک. قطعه‌ای از تفسیری بی نام به فارسی که ظاهراً در اواخر قرن چهارم یا اوائل قرن پنجم نوشته شده است به اهتمام علی رواقی [تهران] بنیاد فرهنگ ایران [۱۳۴۸] وزیری ۱۶۸ ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، ش ۵۷ـ زبان و ادبیات فارسی ، ش ۷)

سابقاً متن این تفسیر بصورت عکسی از روی نسخهٔ منحصر آن در سلسلهٔ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران انتشار یافت اما لازم بود که برای سهولت مطالعه متن به‌صورت حروفی با دقت انتشار یابد و خوشبختانه این کار توسط آقای علی رواقی که در تحقیق متون قدیم بصیرت دارد به انجام رسیده و اینک متن با فهارس لغات نادر انتشار یافته است .

۳۵۹ ـ کربلائی تبریزی ، حافظ حسینی

روضات الجنان و جنات الجنان . جزء ثانی بتصحیح و تعلیق جعفر سلطان القرائی . تهران . ۱۳۴۹ . وزیری . ۷۷۴ ص (انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب . ش ۳۴۲ ـ متون فارسی ، ش ۴۲)

این کتاب هم تاریخ است هم عرفان، یعنی جغرافیای تاریخی است از شهر تبریز و مزارات آن و اطلاعاتی است بسیار خواندنی و مفید در باب صوفیه و احوال و آداب آنان .

آقای سلطان القرائی کتاب را با نهایت دقت و با احاطه‌ای که در علوم قدیمی دارند تصحیح کرده‌اند و خوشبختانه توفیق یافتند که جزء دوم یعنی مجلد حاضر را نیز منتشر سازند و فواید این کتاب با ارزش را عام گردانند.

۳۶۰ ـ مظفرعلی شاه کرمانی

دیوان مشتاقیه به‌انضمام دیوان مظفریه و نامه‌هایی از او با اشعار صدقی. به‌کوشش محمدجواد نوربخش . [تهران] خانقاه نعمة اللهی . [۱۳۴۷] وزیری . ۴۶۹ ص

مظفرعلیشاه از معاریف عرفای قرن سیزدهم هجری است که به‌مشتاقعلیشاه ارادت می‌ورزید و بهمین ملاحظه در اشعار خود مشتاق تخلص می‌کرد . طبع دیوان توسط محمدجواد نوربخش از خدمات مفید به گسترش معارف عرفانی و انتشار منظومه های متصوفهٔ قرون اخیر است .

۳۶۱ـ نورعلیشاه اصفهانی

دیوان. به‌سعی محمدجواد نوربخش تهران خانقاه نعمة اللهی. ۱۳۴۹ . وزیری . ۲۶۴

ص (انتشارات خانقاه نعمة‌اللهی، ش ۴۱ - منظومه‌های عرفانی — س ۱۲)

نورعلیشاه اصفهانی از متصوفه و عرفای مشهور است که در ۱۲۱۲ قمری درگذشت. دیوانش به صورت مرغوب از روی ده نسخه تنظیم و تصحیح شده است.

۳۶۲ ـ نوعی خبوشانی

سوز و گداز. به تصحیح امیرحسن عابدی [تهران] بنیاد فرهنگ ایران [۱۳۴۸] وزیری ۶۵ ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۸۲ - زبان و ادبیات فارسی، ۱۵)

این مثنوی عاشقانه از عصر خود تا دو قرن بعد بسیار معروف بود و خواننده بسیار داشت و در غالب جنگها و تذکره‌ها نقل می‌شد.

دکتر عابدی آن را از روی دو نسخه تصحیح کرده است.

یک بیت زیبای آن به عنوان نمونه نقل می‌شود:

لبش تا شاه در گفت و شنو بود
ولی هر ذره‌اش آتش‌درو بود

ادبیات معاصر ایران

۳۶۳ ـ آبنوس

از انتشارات انجمن شعر و ادبیات دانشجویان پهلوی، دفتر سوم. پائیز ۱۳۴۹ شیراز ۱۳۴۹. وزیری ۱۹۱ ص

مجله‌ای است ادبی و هنری و نمایندهٔ اندیشه و هنر شاعران امروز

۳۶۴ ـ اوجی، منصور

این سوی است که می‌خوانند. برگزیده شعر از شعرهای سالهای ۳۹ تا ۴۹ [تهران انتشارات دریچه. ۱۳۴۹] رقعی ۱۵۱ ص

مجموعهٔ شعری است از منصور اوجی

۳۶۵ ـ تبریز. جشن فرهنگ و هنر

شب پروین. تبریز. انجمن ادبی شهریار ۱۳۴۹. وزیری ۵۰ ص

مجموعه‌ای است از اشعار و مقالات در بارهٔ پروین اعتصامی.

۳۶۶ ـ جواهری (وحدی)

سوته‌دلهای طنز معاصر. تهران. عطائی [۱۳۴۹] رقعی، ۱۶۸ ص

مجموعه‌ای است حاوی نمونه برگزیده‌ای از آثار طنزنویسان معاصر ایران

۳۶۷ ـ چکمی، احمدرضا

نفس بر لحظه‌ی [اهواز ۱۳۴۹] جیبی ۹۰ ص

مجموعه‌ای است از شعرهای سراینده به اسلوب نو

۳۶۸ ـ حکیم رابط، خسرو

آنجا که ماهیها سنگ می‌شوند. نمایشنامه در سه پرده. شیراز [ادارهٔ فرهنگ و هنر] ۱۳۴۹. رقعی ۶۸ ص

۳۶۹ ـ خاکی، ناصر

در میان مردم. مجموعه پنج قصه [تهران] چاپار [۱۳۴۹] رقعی ۶۹ ص

۳۷۰ ـ خوئی، اسماعیل

بر بام گردباد [تهران، انتشارات رز، ۱۳۴۹] رقعی. ۱۰۱ ص (دفتر شعر، ۴)

دفتری است از شعرهای اسماعیل خوئی

۳۷۱ ـ دستغیب، عمما

ماه در کاریز. مجموعهٔ شعر [تهران انتشارات فرهنگ، ۱۳۴۸] رقعی ۹۸ ص

مجموعهٔ شعری است از ... در اسلوبهای نو

۳۷۲ ـ رمزی، داود

طلیعه درد. [تهران، انتشارات اشرفی ۱۳۴۹] وزیری ۱۵۷ ص

مجموعه شعری است از داود رمزی

۳۷۳ ـ سه نمایشنامه

[شیراز] اداره فرهنگ و هنر استان فارس. ۱۳۴۹ وزیری. ۱۵۱ ص

حاوی مایشنامه‌های شعر از فتحعلی رومی ، نوین از حوشنگ کمالی و آقای ناصری از امین فقری

۳۷۴ ـ صهبا ، هوشنگ

انسان سنبله‌ای [تهران ، انتشارات رز ، ۱۳۴۹] جیبی ۲۰۵ ص

مجموعه‌ای است از شعرهای هوشنگ صهبا با کاغذ و چاپ عالی

۳۷۵ ـ فریدونی ، عطاءالله

آوارهای جنگلی باد . [تهران. انتشارات دریچه ۱۳۴۹] رقعی ۱۳۱ص

مجموعهٔ شعرست در اسلوب‌های نو .

۳۷۶ ـ موسوی‌پور ، حمزه

رحم الماس مجموعهٔ شعر (۱۳۴۱-۱۳۴۸) [تهران ، انتشارات ارغنون . ۱۳۴۸] رقعی . ۱۵۹ ص .

مجموعهٔ شعرست در اسلوب‌های نو

۳۷۷ ـ مهاجرانی ، عطا

سبز و برزار . دفتر شعر . مشهد انتشارات توس ۱۳۴۷ جیبی - ۷۸ ص (انتشارات توس ، ۱۲)

مجموعهٔ شعرست

۳۷۸ ـ میرزازاده ، نعمت (م. آزرم)

سحوری ، مجموعهٔ شعر (۱۳۴۴-۱۳۴۹). [تهران . انتشارات رز ، ۱۳۴۹] رقعی ـ ۱۷۳ ص [قلمرو شعر ، ۵] .

مجموعهٔ شعرست در اسلوب‌های نو

تاریخ و جغرافیا و سرگذشت

۳۷۹ ـ اعتمادالسلطنه ، محمدحسن

صدرالتواریخ . تصحیح محمد مشیری . تهران . انتشارات وحید . ۱۳۴۹ . وزیری . ۳۳۵ ص .

از کتابهای قابل استفاده در مورد صدور عصر قاجاری و تاریخ آن دوره است که طبع آن مورد کمال لزوم بود . اما در مباحث و استنادات کتاب جای بحث و تردید بسیارست . اعتمادالسلطنه در بسیاری از موارد براساس حب و بغض شخصی خود قلم را رها کرده است ، از جمله در مورد امیر کبیر . به هر تقدیر کتاب مورد استفاده مورخان و محققان واقع خواهد شد

۳۸۰ ـ امام ، سیدمحمدعلی

مسجد جامع دزفول و تاریخچهٔ آن . [دزفول ، ۱۳۴۸] وزیری . ۶۳ ص .

رساله‌ای است در تاریخ مسجد دزفول که از مساجد قدیم است و شرح معماری و توصیف وضع کنونی آن

۳۸۱ ـ انجمن تاریخ

دومین نشریه . آبان ۱۳۴۹ . رقعی . ۵۹ ص .

دومین نشریهٔ انجمن تاریخ به مدیریت آقای ابراهیم صفائی محتوی است بر عکس و متن هجده سند تاریخی مربوط به عصر قاجار تا عصر حاضر . ادامهٔ انتشار این مجموعه مورد علاقه تمام کسانی است که تاریخ ایران موضوع تحقیق آنهاست .

۳۸۲ ـ بوسورث ، کلیفورد ادموند

سلسله‌های اسلامی . ترجمهٔ فریدون بدره‌ای . [تهران] بنیاد فرهنگ ایران [۱۳۴۹] وزیری . ۳۵۸ (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، ش ۸۰ ـ منابع تاریخ و جغرافیای ایران ، ش ۲۷)

بعد از کتاب لین پول به نام طبقات سلاطین اسلام و کتاب معروف زامباور در بارهٔ جدول شجرهٔ حکام و پادشاهان اسلام کتاب بوسورث در دسترس محققان قرار گرفته است و لازم بود که ترجمهٔ فارسی آن هم در اختیار محققان ایرانی قرار گیرد . خوشبختانه این کار را آقای فریدون بدره‌ای که شایستگی خود را در ترجمهٔ این نوع کتب بخوبی نشان داده به انجام رسانیده است

۳۸۳ - بهروزی، علینقی

بناهای تاریخی و آثار هنری جلگهٔ شیراز از دورهٔ هخامنشیان تا عصر پهلوی شیراز. فرهنگ و هنر استان فارس ۱۳۴۹. وزیری ۳۰۱ص.

مؤلف با اطلاع جلی که درین زمینه دارد توانسته است که اثری قابل استفاده برای مسافران آن شهر فراهم سازد

۳۸۴ - بهروزی، علینقی

تاریخچهٔ ساختمان و شرح آثار تاریخی مسجد جامع عتیق شیراز. شیراز. فرهنگ و هنر استان فارس ۱۳۴۹ وزیری ۶۸ ص.

۳۸۵ - تقی‌زاده، سیدحسن

از پرویز تا چنگیز [چاپ دوم. تهران فروغی ۱۳۴۹.] وزیری. ۳۱۴ ص

۳۸۶ - تقی‌زاده، سیدحسن

یادنامهٔ تقی‌زاده بمناسبت سالگرد درگذشت آن شادروان. باهتمام حبیب یغمائی. تهران. انجمن آثار ملی، ۱۳۴۹ وزیری ۳۰۶ ص (انتشارات انجمن آثار ملی، ش ۷۵).

مجموعه‌ای است از مقالات و اشعار چاپ شده و جدید که دربارهٔ تقی‌زاده نشر شده است و جمع‌آوری آنها دریك مجلد کار بسیار مفیدی بود

اهتمام آقای یغمائی در جمع آوری آن و چاپ کتاب از طرف انجمن آثار ملی که تقی‌زاده از پایه گذاران آن بود درخور قدردانی است.

۳۸۷ - حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبدالله

جغرافیای حافظ ابرو. قسمت ربع خراسان. هرات. بکوشش مایل هروی [تهران. ۱۳۴۹] وزیری. ۱۶۲ ص (انتشارات بنیاد فرهنگ، ش ۹۱ - منابع تاریخ و جغرافیای ایران، ش ۲۸)

انتشار این قسمت از جغرافیای حافظ ابرو مغتنم است و باید انتظار داشت که بنیاد فرهنگ ایران تمام کتاب را یکسره طبع و نشر کند تا فایدت این متن جغرافیایی و تاریخی عام گردد. خدمت آقای مایل هروی در نشر قسمت مربوط بهرات که خود قابل تقدیر است.

۳۸۸ - رامهرمزی، ناخدا بزرگ شهریار

عجایب هند. ترجمه محمد ملك‌زاده [تهران] بنیاد فرهنگ ایران [۱۳۴۸] وزیری ۱۶۷ ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۷۷ - منابع تاریخ و جغرافیای ایران، ۲۶)

اصل این اثر بزبان فارسی بوده و مؤلف آن در نیمهٔ اول قرن چهارم هجری می‌زیسته و اثرش بعدها به زبان عربی درآمده و متن عربی از تصرف روزگار در امان مانده و به چاپ رسیده و اینك فرصتی پیش آمده است که ترجمهٔ فارسی آن در دسترس محققان قرار گیرد

این نوع کتاب که شرح سفرهای دریائی را در بردارد متون متعدد هست و عده‌ای از آنها رهنامه‌هاست که اتفاقاً ایرانیها هم در نوشتن آن سهم بزرگ داشته‌اند.

۳۸۹ - زاهدی، حبیب

نمونه‌هایی از فرسایش آبهای روان در آذربایجان. تبریز. دانشگاه تبریز ۱۳۴۹ وزیری. ۱۲۷ص (انتشارات مؤسسهٔ تحقیقات اجتماعی وعلوم انسانی، ش ۹ - سلسلهٔ جغرافیای طبیعی، ش ۱)

۳۹۰ - شریفی، احمد

عشایر شکاك و شرح زندگی آنها بهرهبری اسماعیل آغاسمکو. مهاباد. سیدیان، [۱۳۴۸] جیبی ۷۲ ص.

۳۹۱ ـ صفائی ، ابراهیم

اسناد نو یافته. [تهران ۱۳۴۹] وزیری ۲۵۶ ص.

مجموعه‌ای است گرانقدر از پنجاه سند تاریخی مربوط به دورهٔ ناصرالدین شاه‌قاجار که آقای صفائی عکس و رونویس آنها را طبع کرده‌اند. اما بار از توضیح یك مطلب اساسی که این اسناد متعلق به کدام خانواده و شخص بوده و اکنون در کجاست امتناع کرده‌اند و به خواهش مکرر توجهی نفرموده‌اند.

بهرتقدیر چون می‌دانیم که ایشان به سرچشمه‌ای ازین اسناد دست یافته‌اند که زیاد و مهم است امیدواریم که به همین روش طبع آنها را ادامه دهند.

۳۹۲ ـ فومنی ، عبدالفتاح

تاریخ گیلان در وقایع سالهای ۹۲۳ ـ ۱۰۳۸ هجری قمری . به تصحیح و تحشیهٔ منوچهر ستوده . [تهران ۱۳۴۹] وزیری. ۲۳ + ۳۸۶ ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ،ش ۹۲ ـ منابع تاریخ‌وجغرافیای ایران ، ش ۳۱) .

ازین متن تاریخی مهم چاپ منقح در دست نبود و چاپ قدیم روسیه بکلی نایاب بود و جای خوشوقتی است که آقای ستوده در دنبال تواریخ دیگر گیلان و مازندران که طبع کرده‌اند آن را هم به صورتی پسندیده به چاپ رسانیده‌اند .

۳۹۳ ـ کامبخش‌فرد ، سیف‌الله

کاوشهای نیشابور وسفالگری ایران در سدهٔ پنجم و ششم هجری . با همکاری احمد امیرمناهانی . [تهران] وزارت فرهنگ وهنر [۱۳۴۹] وزیری. ۷۴ + 37 ص .

اثری است مبتنی بر کاوشهای جدید و مطالعات قدیم خارجیان و با عکسهای خوب همراه . خلاصهٔ مطالب به زبان انگلیسی نیز ضمیمه است .

۳۹۴ ـ محقق ، مهدی

فیلسوف ری محمدبن زکریای رازی. تهران انجمن آثار ملی . ۱۳۴۹ . وزیری . ص (سلسلهٔ انتشارات انجمن آثار ملی ، ش ۷۳)

تحقیقی است با ارزش در احوال و آثار محمدبن زکریای رازی (البته به اختصار) و بحث و مطالعه در باب آثار فلسفی او به تفصیل بیشتر (از فصل هفتم به بعد) . امیدست آقای دکتر محقق جلد دوم کتاب را که وارد مباحث دیگر فلسفی خواهند شد نیز هرچه زودتر نشر کنند .

۳۹۵ ـ ورجاوند ، پرویز

سرزمین قزوین . سابقهٔ تاریخی و آثار باستانی و بناهای تاریخی سرزمین قزوین . تهران ۱۳۴۹ . وزیری . ۵۲۹ ص . (سلسلهٔ انتشارات انجمن آثار ملی ، ش ۷۴) .

این کتاب درچهار بخش است و فصل دوم آن موضوع اصلی کتاب یعنی شرح آثار تاریخی است که به هفده فصل تقسیم شده و هر فصل به یك دهستان اختصاص دارد مؤلف رنجی بسیار در تنظیم کتاب بخصوص از لحاظ تهیهٔ عکس و نقشه متحمل شده است.

قسمتی از آنچه در کتاب گنجانیده شده یعنی قسمت تارم در کتاب منوچهر ستوده‌هم مورد تحقیق قرار گرفته است .

امیدست که آقای ورجاوند هرچه زودتر به طبع جلددوم که اختصاص به شهر قزوین دارد موفق شوند و آن چهرهٔ شهر تاریخی را برما بنمایانند .

۳۹۶ ـ پیراندلو ، لوئیجی

نمدانیم‌چطور . ترجمهٔ ماه‌منیر مسوی [تهران . روزن . ۱۳۴۹] . رقعی ۱۲۹ ص

ترجمهٔ نمایشنامه‌ای از نویسندهٔ شهیر ایتالیائی

۳۹۷ـ نوری‌زاده، علیرضا(مترجم)

حماسهٔ فلسطین برگزیده اشعارشاعران عرب وایران در بارهٔ فلسطین . [تهران] انتشارات بعثت . [۱۳۴۹] جیبی. ۱۸۳ص

متفرقه ، کودکان

۳۹۸ ـ آزاد ، م .

سیمرغ وسی‌مرغ . نقاشی بهمن‌دادخواه [تهران] فررین [۱۳۴۹] . خشتی

قصهٔ سیمرغ است که برای کودکان به شعر آسان نقل شده است

۳۹۹ ـ آزاد ، م .

لی‌لی لی‌لی‌حوضک [تهران ، فررین ، ۱۳۴۹] خشتی

قصه‌ای است برای کودکان به شعر آزاد

۴۰۰ ـ لوئیس ، سی . اس .

شیروجادوگر ترجمه اسماعیل‌سعادت [تهران، امیرکبیر باهمکاری فرانکلین ۱۳۴۹] رقعی ۱۹۳ ص .

از قصه های جالب توجه است و با زبانی بسیار خوب برای نوجوانان تهیه شده است

۴۰۱ ـ لیف ، مونرو

بچه‌ها‌خطر ترجمهٔ م آزاد [تهران فررین ۱۳۴۹] خشتی

۴۰۲ ـ مهربان ، کورش

حکایت باید شیپورزد و یک قصه از لنگستون‌هیوز. نقاشی از بهمن‌دادخواه. [تهران] فررین [۱۳۴۹] خشتی

از مجموعهٔ ایران‌شناسی

ایران و قضیهٔ ایران

تألیف **لرد کرزن**

ترجمهٔ **غ . ع . وحید مازندرانی**

کتاب حاضر یکی از منابع دقیق اطلاعات مربوط به اوضاع داخلی و موقع جغرافیائی ایران مخصوصاً رقابت های شدید سیاسی دو دولت نیرومند شمالی و جنوبی این کشور در زمان سلطنت طولانی ناصرالدین‌شاه قاجار است. بقول نویسندهٔ آن ، لرد کرزن ، که خود از رجال بزرگ سیاسی انگلستان در آن عهد بوده است : «این کتاب نتیجهٔ سه‌سال کار تقریباً بی‌انقطاع و مسافرتی هم بمدت شش‌ماه در سرزمین ایران و سفری قبلی به نواحی همجوار آن و از آن‌پس نیز ادامهٔ مکاتبات با مقامات صاحبنظر مقیم آن کشور است .» سفرنامهٔ کرزن در دو جلد تألیف یافته و از دیرباز در ایران از شهرت کافی برخوردار بوده و قسمتهائی نیز از آن جسته گریخته و یا بطور تلخیص به‌فارسی ترجمه شده‌است، ولی کتاب حاضر نخستین‌بار است که به نحو کامل و با رعایت امانت به‌فارسی درآمده است .

مراکز فروش :

سازمان فروش بنگاه ترجمه و نشر کتاب

دفتر مرکزی تهران :

خیابان سپهبد زاهدی شمارهٔ ۱۰۲

طبقهٔ پنجم تلفن: ۶۶۲۷۳۷ ۶۶۱۷۷

فروشگاهها :

۱ ـ خیابان پهلوی ـ رسیده به میدان ولیعهد ـ ساختمان بنیاد پهلوی .

۲ ـ خیابان سپهبد زاهدی ـ شمارهٔ ۱۰۲ .

۳ ـ خیابان شاهرضا ـ مقابل دانشگاه تهران .

از مجموعهٔ آثار فلسفی

رساله در بارهٔ آزادی

اثر **جان استوارت میل**

ترجمهٔ **دکتر جواد شیخ الاسلامی**

این رساله یکی از آثار برجسته وعمیق جان استوارت میل فیلسوف نامدار انگلیسی است ودر آن مفاهیم فلسفی آزادی ورابطهٔ آزادی فردی را با قدرت و سلطهٔ اجتماع ، مورد بحث قرارداده است بعقیدهٔ این فیلسوف درجامعه‌ای که افراد آن ازآزادی بی‌بهره‌اند شخصیت وابتکار ازمیان میرود و درنتیجه جامعه از پیشرفت بازمیماند .

درعصرما که مسألهٔ آزادی بیش از پیش فکرمردم جهان‌را بخود مشغول داشته است ، این کتاب برای علاقمندان به مسائل اجتماعی وفلسفی‌ودوستداران آزادی راهنمای آموزنده وسودمندی است .

مراکز فروش :

سازمان فروش بنگاه ترجمه و نشر کتاب

دفتر مرکزی تهران :

خیابان سپهبد زاهدی شمارهٔ ۱۰۲

طبقهٔ پنجم تلفن: ۶۶۲۷۳۷ / ۶۶۱۷۷

فروشگاهها :

۱ـ خیابان پهلوی ـ نرسیده به میدان ولیعهد ـ ساختمان بنیاد پهلوی .

۲ـ خیابان سپهبد زاهدی ـ شمارهٔ ۱۰۲ .

۳ـ خیابان شاهرضا ـ مقابل دانشگاه تهران

از مجموعهٔ ایران‌شناسی

تاریخ مختصر ایران

از آغاز اسلام تا آغاز سلطنت پهلوی

تألیف

پاول هرن

ترجمهٔ

دکتر رضا زاده شفق

این کتاب چنانکه از عنوان آن مستفاد میشود تاریخ مختصر کشور ما را از آغاز اسلام تا آغاز سلطنت پهلوی در بردارد نویسنده اجمال را چنان با مهارت و استادی رعایت کرده که اهم مطالب و وقایع تاریخی ایران در این دورهٔ طولانی، همه بازگو شده است.

ترجمهٔ کتاب به نثری روان و شیرین انجام یافته و مترجم دانشمند توضیحات و حواشی سودمند و نیز فهرست منابع و مآخذی که در ترجمه از آنها استفاده شده و همچنین فهرست اعلام اشخاص و مکانها و سلاطین و دولتهای دورهٔ قاجاریه را براین تألیف افزوده‌اند و این نیز موجب مزید ارزش کتاب شده است

مراکز فروش :

سازمان فروش بنگاه ترجمه و نشر کتاب

دفتر مرکزی تهران.

خیابان سپهبد زاهدی شمارهٔ ۱۰۲

طبقهٔ پنجم تلفن: ۶۶۲۷۳۷ ۶۶۱۷۷

فروشگاهها :

۱ - خیابان پهلوی - نرسیده به میدان ولیعهد - ساختمان بنیاد پهلوی.

۲ - خیابان سپهبد زاهدی - شمارهٔ ۱۰۲.

۳ - خیابان شاهرضا - مقابل دانشگاه تهران

ازمجموعهٔ معارف عمومی

نجوم بزبان ساده

اثر کامیل فلاماریون — ترجمهٔ م. ا. تهرانی

این کتاب اصول علم نجوم را بزبانی بسیار ساده ودرعین‌حال دلنشین و شاعرانه بیان می‌کند وبا آنکه بشر درزمان ما به پروازهای کیهانی پرداخته و به کرهٔ ماه فرودآمده ودر آستانهٔ تسخیر سایر کرات است ، باز همین کتاب که بقلم شیوای نویسنده و دانشمند شهیر فرانسوای ، کامیل فلاماریون ، به‌رشتهٔ نگارش درآمده، هنوزشیرینی وجاذبهٔ خودرا ازدست نداده وهمچنان آموزنده و دلنشین است .

مراکز فروش :

سازمان فروش بنگاه ترجمه ونشر کتاب

دفتر مرکزی تهران :

خیابان سپهبد زاهدی شمارهٔ ۱۰۲

طبقهٔ پنجم تلفن ۶۶۱۱۳۷ ۶۶۲۷۷

فروسگاهها :

۱ ــ خیابان پهلوی ــ نرسیده بمیدان ولیعهد ــ ساختمان بنیاد پهلوی .

۲ــ خیابان سپهبد زاهدی ــ شمارهٔ ۱۰۲ .

۳ــ خیابان شاهرضا ــ مقابل دانشگاه تهران .

مجموعهٔ متون فارسی

عالم آرای شاه اسماعیل

باهتمام اصغر منتظر صاحب

عالم‌آرای شاه اسماعیل که مؤلف آن ناشناخته مانده است، بسال ۱۰۸۶ هجری تألیف شده و شامل شرح حال موجز نیاکان شاه اسماعیل اول و شرح مبسوط دوران خروج و کشورگشائی مؤسس سلطنت صفوی است که قسمتی از احوال خانان ترکستان، ماوراءالنهر، سلاطین تیموری و عثمانی را هم که در اوان ظهور سلطنت صفویه می‌زیسته‌اند، دربر دارد. این کتاب به سبکی بسیار ساده نگاشته شده است و از نظر زبان‌شناسی و جامعه‌شناسی ایران گذشته اهمیتی بسزا دارد و منبع غنی و تازه‌ایست برای اهل تحقیق و پژوهشگران رشته‌های فرهنگی و تاریخی.

مراکز فروش :

سازمان فروش بنگاه ترجمه و نشر کتاب

دفتر مرکزی تهران.

خیابان سپهبد زاهدی شمارهٔ ۱۰۲

طبقهٔ پنجم تلفن: ۶۶۲۷۳۷ ۶۶۱۷۷

بنگاه ترجمه و نشر کتاب

فروشگاهها :

۱ ـ خیابان پهلوی ـ نرسیده به میدان ولیعهد ـ ساختمان بنیاد پهلوی.

۲ ـ خیابان سپهبد زاهدی ـ شمارهٔ ۱۰۲

۳ ـ خیابان شاهرضا ـ مقابل دانشگاه تهران.

شرکت سهامی بیمهٔ ملی

خیابان شاهرضا ـ نبش خیابان ویلا

تلفن خانه : ۶۰۹۴۱ - ۶۰۹۴۲ _۶۴۶۰۹ _ ۶۴۶۳۳ _ ۶۴۶۶۱

مدیرعامل : ۶۶۲۶۳۲

مدیر فنی : ۶۰۱۶۶

قسمت باربری : ۶۰۱۹۸

نشانی نمایندگان

آقای حسن کلباسی: سبزه میدان تلفن ۲۴۸۸۰– ۲۳۷۹۳

دفتر بیمهٔ پرویزی : خیابان روزولت تلفن۶۹۰۸۰– ۶۹۳۱۴

آقای شادی تهران : خیابان فردوسی ساختمان امینی

تلفن ۳۱۲۹۴۵ - ۳۱۲۲۶۹

آقای مهران شاهگلدیان : خیابان سپهبد زاهدی پلاك ۲۵۹

شعبهٔ پست تلفن ۴۹۰۰۴ و ۶۲۹۶۸۳

دفتر بیمهٔ پرویزی خرمشهر : خیابان فردوسی شمارهٔ ۲۷۴

صندوق پستی ۱۶۳ تلفن ۴۲۲۳ تلگرافی: پرویزی خرمشهر .

دفتر بیمهٔ پرویزی	شیراز	سرای زند .
« « «	اهواز	فلکهٔ ۲۴ متری .
« « «	رشت	خیابان شاه.
« هانری شمعون	تهران تلفن ۶۲۳۲۷۷	
آقای لطف‌الله کمالی	تهران تلفن ۷۵۸۴۰۷	
آقای رستم خردی	تهران تلفن ۶۰۲۹۹ - ۶۲۲۵۰۷	

فهرست سالانه

جلد سیزدهم

۱۳۴۹

اسامی نویسندگان و نام مقالات

آ

الف

ب

پ

ت

ج

خ

د

ر

س

ش

ص

ع

غ

ف

فهرست نامه‌ها و اخبار و مطالب متفرقه

ن

و

ی

فهرست کتابهای انتقاد شده و معرفی شده

آ

الف

ذ

ر

ز

ژ

س

ش

ص

ض

ط

م

ی

فهرست فصول